تحف العقول

عن آل الرسول صلى الله عليه و آله

أبي محمد الحسن بن علي بن الحسين بن شعبة الحرّاني

از علمای قرن چهارم هجری

با ترجمه فارسی آیت الله کمره ای

انتشارات کتابچی

خیابان ۱۵ خرداد، خیابان پامنار، اول کوچه حاجیها، شماره ۳۲ و ۳۴

تلفن ۳۹۰۵۲۰۵ کد پستی ۱۱۱۷۷

تحف العقول

عن آل الرسول صلى الله عليه

تأليف :

الشيخ الثقة الجليل الأقدم

أبي محمد الحسن بن علي بن الحسين بن شعبة الحراني

از علمای قرن چهارم هجری

تصحیح علی اکبر غفاری

نام کتاب: ترجمهٔ تحف العقول عن آل الرسول صلى الله عليه وآله

تألیف: ابی محمد حسن بن علی بن الحسین بن شعبة الحرانی

ترجمهٔ: مرحوم آیت‌الله محمد باقر کمره‌ائی

مصحح: دانشمند محترم آقای علی اکبر غفاری

چاپ و صحافی: چاپخانه اسلامیه ـ صحافی سبزواری

تاریخ و نوبت چاپ: چاپ ششم سال ۱۳۷۶

قطع : وزیری ۵۶۸ صفحه تیراژ ۲۵۰۰ جلد سلفونی

ناشر: انتشارات کتابچی خیابان پامنار اول کوچه حاجیها کدپستی ۱۱۱۷۷ تلفن: ۳۹۵۲۰۵

شابک: ۹۶۴ـ۶۰۰۰ـ۱۱ـ۸ ISBN 964 - 6000 - 11 - 8

سخن ناشر

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

امام حسن عسکری صلوات‌الله‌علیه، در ضمن حدیثی در شأن فرزند برومند خود حضرت مهدی منتظر عجل‌الله‌تعالی فرجه فرمود:

وَاللّٰهِ لَيَغيبَنَّ غَيْبَةً لا يَنْجُو فِيها مِنَ الْهَلَكَةِ إلاّ مَنْ ثَبَّتَهُ اللّٰهُ عَزَّوَجَلَّ عَلَى الْقَوْلِ بِإمامَتِهِ و وَفَّقَهُ فيها لِلدُّعاءِ بِتَعْجيلِ فَرَجِهِ

(كمال‌الدين صدوق، ج ۲ ص ۳۸۴، باب ۳۸).

به خدا سوگند، (حضرت مهدی علیه‌السلام) حتماً و قطعاً غیبتی می‌گزیند که در این غیبت، هیچ کس از هلاکت نجات نمی‌یابد، مگر آنکس که خدای عزوجل، او را بر قول به امامت ایشان (حضرت مهدی علیه‌السلام) ثابت بدارد، و به دعای بر تعجیل فرج حضرتش موفق بدارد.

* * *

ابوالصلت هروی می‌گوید: از امام ابوالحسن علی‌بن موسی‌الرضا (علیه‌السلام) شنیدم که می‌فرمود: رَحِمَ اللّٰهُ عَبْداً أحْيىٰ أمْرَنا

خدا رحمت آورد بر بنده‌ای که امر ما را احیاء کند.

گفتم: چگونه امر شما احیاء می‌شود؟

فرمود: علوم ما را فرا گیرد، و به مردم بیاموزد، زیرا که مردم اگر زیبایی‌های کلام ما را بدانند، از ما پیروی می‌کنند.

(بحارالانوار، ج ۲، ص ۳۰، حدیث ۱۳)

* * *

معرفت به امام زمان صلوات‌الله‌علیه، وظیفهٔ فردفرد شیعیان و دوستداران آن

بزرگوار است. اگر این معرفت نباشد، زندگی انسان زندگی در حیرت است و مرگ او، مرگ جاهلی.

در زمان غیبت، یاد حضرت بقیةالله ارواحنافداه، انتظار او، ایمان بـه او، و یقین به ظهور حضرتش، بالاترین تکلیف الهی است که خدای تعالی برای شـیعه معین ساخته است.

مقدمهٔ همهٔاین و ظایف، معرفت به آن امام همام استکه این نعمت و موهبت الهی، هرچه بیشتر نصیب انسان گردد، نورانیّت او بیشتر می‌شود.



انتشارات کتابچی نیز با استعانت از حضرت باریتعالی عزّاسمه و به یاد حجّت معبود، امام موعود عجل‌الله تعالی فرجه، کتبی را کـه از احادیث نـورانـی خاندان نور علیهم‌السلام اقتباس شده، به منتظران حضرتش تقدیم می‌دارد.

خوانندگان گرامی را به دقّت در این سطور و کلمات نورانی فرا می‌خوانیم، و امیدواریم این دقّت و تعمّق، مقدمهٔ ایمان گسترده‌تر و عمل خالص‌تر گردد، و خدای تعالی با تعجیل در فرج حضرتش بر عموم منتظران منّت نهد.

امیدواریم تلاش تمامی دست‌اندرکاران چاپ و نشر ایـن کـتاب مـورد قـبول حضرت حجت صلوات‌الله و سلامُ‌علیه و عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف واقع شده و مشمول دعای خیر حضرتش قرار گیرند.

آمین یا رب‌العالمین

سیدعلی کتابچی

بسم الله الرحمن الرحيم

مؤلف کیست ، تألیفش چیست ؟

نامش حسن ، پدرش عليّ بن الحسين ، شهرتش حرّانی ، کنیتش ابومحمّد . ازمعاصرین شیخ صدوق محمّد بن عليّ بن بابويه (م ـ ۳۸۱) وراوی أبي علي محمّد بن همام (م ـ ۳۳٦) و بدین قرینه از اعلام قرن چهارم هجری بشمار رفته . ازتاریخ تولد ووفاتش اثری دردست نیست .

آنچه از تراجم استفاده میشود مؤلف یکی ازمفاخر علماء امامیه بوده وبسیار بزرگوار وجلیل است ، کثرت علم وسعهٔ اطلاع ومیزان تبحّر و حسن انتخابش ازتألیف ذیقیمتش هویدا است، این کتاب شریف با کمی حجم دارای مطالبی است بسیارسودمند از آداب وسنن ، نصائح ، پند ، اندرز ، کلمات قصار ، مواعظ ، سفارشات ازپیغمبراکرم وائمهٔ طاهرين عليهم السلام ، کتابیست بسیارپرارزش، کم‌نظیر، ازروزتألیف تاکنون‌همواره مورداعتماد دانشمندان وفقهاء بزرگ‌شیعه و محدّثین بوده، ودرهرخانه وکاشانه که باشد شمعیست‌فروزان ودردست هرکس‌چراغیست‌روشن ودرهر کتابخانه کوکبی است درخشان ، خردمند حقیقت جورا تحفه‌ایست گرانبها، وتشنه علم ومعرفت‌را شربتی‌است گوارا ، مواعظش داروی شفابخش امراض روحی، آداب وسننش بهترین راه نیکبختی ،عمل به دستورش‌انسان‌را ازچنگال دیوهوای نفس رهائی داده وازبیابان ظلمانی جهل وحیرت نجات بخشیده بسرمنزل فلاح ورستگاریش میرساند. نیك وبد، زشت وزیبا ، نور وظلمت ، خیر وشرّ را بدو فهمانیده وراه سعادت وشقاء را بدو نشان داده وبعالم نور و ملکوت اعلی وجهان فردوسش رهنمون گشته واورا بجوارخدا ومقام قرب ودرجهٔ انسان کامل میرساند واین خود هدف ومقصود هر خردمند وامید هرذیشعور وصاحبدلی است « و في ذلك فليتنافس المتنافسون » .

« گفتار علماء دربارهٔ مؤلف وتأليفش »

شيخ إبراهيم قطيفى كه ازمعاصرين محقّق كركي است دركتاب « الوافية في تعيين الفرقة الناجية » ـ بنابر نقل قاضى نور الله تسترى در مجالس المؤمنين ضمن ترجمهٔ أبي بكر حضرمي ـ ازكتاب «التمحيص» كه منسوب است بمؤلف حديثى نقل نموده وكلامش چنين است «الحديث الأوّل مارواه العالم الفاضل العامل الفقيه النبيه أبومحمّد الحسن بن عليّ بن شعبة الحرّاني في التمحيص عن أمير المؤمنين عليه‌السلام ـ ثمّ ذكر الحديث ».

و نيز شيخ حرّ عاملي ـ رحمه‌الله ـ در كتاب أمل الآمل بعداز عنوان مؤلف اورا بفاضل محدّث ستوده ودربارهٔ كتاب تحف العقول گويد : « حسنٌ كثير الفوائد مشهور » .

علامه مجلسي ـ رحمه‌الله ـ در فصل دوم ازمقدمه بحار الانوار گويد : بنسخه قديمي از كتاب تحف العقول برخورد نمودم ونظم اين كتاب دلالت برفعت شأن مؤلفش دارد وبيشترش درمواعظ واصول معلومه‌ايست كه محتاج بسند نيست .

مرحوم افندى صاحب رياض العلماء ـ قدّس سرّه ـ در بارهٔ مؤلف گويد : عالمٌ، فقيهٌ، محدّثٌ .

سيد جليل محمّد باقرخوانسارى صاحب روضات الجنات ـ رحمه‌الله ـ گويد : حسن بن عليّ بن حسين بن شعبه حرّاني يا حلبى ـ چنانكه در بعض از نسخ است ـ : فاضليست فقيه ، متبحّر ، هشيار ، بلند پايه ، آبرومند . و كتابش مورد اعتماد أصحاب است . بعد فهرستى از كتاب نقل نموده .

عارف رباني شيخ حسين بحراني ـ قدّس سرّه ـ در رساله‌اى كه دراخلاق وسلوك تحرير نموده درضمن كلامش گويد : خوش دارم كه دراين باب حديث عجيبى وافى وشافى نقل‌نمايم از كتاب تحف العقول تأليف فاضل نبيل حسن بن عليّ بن شعبه كه ازقدماء أصحاب ما است حتّى اينكه شيخ مفيد أعلى‌الله مقامه از آن كتاب نقل مينمايد وروزگار مانندش را نياورده .

و در كتاب اعيان الشيعه ، وتأسيس الشيعه ، والذريعه ، والكنى والالقاب محدث قمى نظير كلمات مذكوره آورده شده .

علي اكبر غفارى

❁«(امتیاز این چاپ)»❁

این کتاب شریف تا کنون چند مرتبه بطبع رسیده :

۱ـ چاپ سنگی در ۱۳۰ صحیفه پرغلط و افتاده ، بدون شرح و بیان ، همراه کتاب روضه کافي وبعض از کتب مرحوم فیض کاشاني ـ أعلیٰ‌الله مقامه ـ درسال ۱۲۹۷ درایران .

۲ـ چاپ حروفی نسبتاً پاکیزه و کم غلط با مقدمه وپاورقي وترجمه اعلام کتاب وشرح مختصری از بعض اخبارمشکله وتوضیح لغات در۵۳۶ صحیفه ، باهتمام این حقیردرطهران درسال ۱۳۷۶ هجری طبع شده واکنون کمیاب است.

۳ـ چاپ حروفی بدون توضیح وتعلیق مانند طبع اول درنجف اشرف در سال ۱۳۸۳.

٤ـ همین طبع است که بپارسی روان ترجمه گشته ودر دست خوانندگان محترم است که از حیث متن عربي کاملا مورد اعتماد وتا آنجائیکه در امکان حقیر بوده دقّت‌کافي بعمل آمده است لذا بحمدالله وتوفیقه جز سهوالنظر (اغلاط مطبعی) که‌آنهم بسیار نادر است غلطی که قابل ذکر باشد در کتاب باقی نمانده.

واماازنظر ترجمه بقدریکه وقت اجازه میداد ترجمه‌را با متن عربی تطبیق نموده وآنچه از قلم مترجم افتاده یا در ترجمه مسامحه ای رخ داده بود اصلاح و هر کجا لازم بمزید شرح بود در متن بین دو هلال یا در پاورقي صفحه توضیح دادم ، بعضي با امضای (مصحح) وبعضی بدون امضاء . امید است که مورد قبول واستفاده طالبان حقیقت وجویندگان معرفت و دانش وپویندگان راه راست قرار گیرد .

علی اکبرغفاری



مقدّمة المؤلف

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الّذي جعل الحمد له من غير حاجة منه إلى حمد حامديه طريقاً من طرق الاعتراف بلا هو تيّتهوصمدانيّتهوربانيّته،وسبباً إلى المزيد من رحمته ومحجّة للطّالب من فضله ومكّن في إبطان اللّفظ حقيقة الاعتراف لبرّ إنعامه فكان من إنعامه الحمد له على انعامه فناب الاعتراف له بأنّه المنعم عن كلّ حمد باللّفظ وإن عظم .

و أشهد أن لا إله إلاّ الله وحده لا شريك له ، شهادة بزغت عن إخلاص الطويّ و نطق اللّسان بها عبارة عن صدق خفيّ ، انّه الخالق البارىء المصوّر له الأسماء الحسنى ، ليس كمثله شيء ، إذكان الشيء من مشيئتهوكان لا يشبهه مكوّنه .

و أشهد أنّ محمّداً عبده و رسوله ، استخلصه في القدم على سائر الأمم ، على علم منه بانفراده عن التّشاكل والتّماثل من أبناء الجنس، وانتجبه آمراً و ناهياً عنه . أقامه في سائر

بنام خداوند بخشنده مهربان

سپاس ازآن خداوندیست که از سپاس هرسپاسگزاری بی‌نیاز است ولی آنرا روشی برای اعتراف بمقام لاهوتی وصمدی وربانیت خود مقررساخته ، و وسیله فزایش رحمت وجاده جستجوی احسان خود نموده است، حقیقت اعتراف بنیکی‌انعامش‌را دردرون لفظ نهان‌ساخته، وخود سپاسگوئیش نعمت‌دیگری است‌که آنرا فراهم نموده‌است، واعتراف بزبان‌را جای‌گزین هرگونه سپاسی پذیرفته‌است.

من گواهم که نیست‌ساپشته پرستشی جزخدا یگانه است، شریك ندارد، این‌گواهی‌ازدرون‌پاکی تابیده وزبانی بدان گویااست‌که ازراز درست نهائی تعبیرکرده است، راستش اینستکه اوست‌آفریننده، برازنده، صورتگر، ازآن اواست هرنام زیباتر، بمانندش چیزی نیست زیرا هرچیز ازخواست اواست یارای‌همانندی‌پدیدارنده‌خودرا ندارد.

من گواهم که محمد بنده ورسول اواست، دردیرین کهن اورا برهمه امم برگزید چه میدانست همشکل وهمانند ابناء جنس خود نیست ، اورا برگزید تاازجانب اوفرمانده باشد وباز دارنده ، درهمه جهان‌آفرینش اورا بجای خود پرداخت‌کن گماشت، زیرا دیده‌ها خود اورا درنیابند و اندیشه های

عالمه في الأداء مقامه ، إذ لاتدركه الأبصار، ولا تحويه خواطر الأفكار ، ولا تمثّله غوامض الظنّن في الأسرار، لاإله إلاّ هو الملك الجبّار. وقرن الاعتراف بنبوّته بالاعتراف بلاهوتيّته واختصّه من تكرمته بما لم يلحقه فيه أحد من بريّته وهو أهل ذلك بخاصّته وخلّته إذ لايختصّ من يشوبه التّغيير ولا من يلحقه التنظير؛ وأمر بالصّلاة عليه مزيداً في تكرمته وتطريقاً لعترته فصلّى الله عليه وعلى آله و كرّم وشرّف وعظّم مزيداً لايلحقه التّنفيد ولاينقطع على التّأبيد؛ وإنّ الله تبارك وتعالى اختصّ لنفسه بعد نبيّه خاصّة علاّهم بتعليته وسماهم إلى رتبته وجعلهم إليه(كذا) والأدلاّء بالإرشاد عليه، أئمّة معصومين فاضلين كاملين وجعلهم الحجج على الورى ودعاة إليه ، شفعاء بإذنه ، لايسبقونه بالقول وهم بأمره يعملون ، يحكمون بأحكامه و يسنّون سنّته و يقيمون حدوده و يؤدّون فروضه ، ليهلك من هلك عن بيّنة و يحيى من حيّ عن بيّنة ، صلوات الله والملائكة الأبرار على محمّد وآله الأخيار.

و بعدُ فإنّي لمّا تأمّلت ماوصل إليّ من علوم نبيّنا و وصيّه والأئمّة من ولدهما صلوات الله عليهم و رحمته و بركاته و أدمت النّظر فيه والتّدبّر له علمتُ أنّه قليل ممّا خرج عنهم ، يسير في جنب مالم يخرج، فوجدته مشتملاً على أمر الدّين والدّنيا و جامعاً لصلاح

درون بوی‌پی‌نبرند، و پندارهای عمیق اورا در پیکره‌ای در نیارند، نیست شایسته پرستش جز او که ملکی است جبـار .

اعتراف بپیامبری اورا قرین اعتراف بلاهوتیت خودساخت وتا آنجاگرامیش داشت که آفریده‌ای رابمقام او نرساند واوهم شایسته بود که مخصوص ودوست یگانه اوباشد، زیرا خداوند کسیکه دچار دیگرگونی شود ویا وجودی عادی ومبتذل باشد بخود مخصوص نسازد وفرمان داد بوی صلوات بایدتادر گرامی داشتن او بفزاید وراه دوستی باخاندانش را بگشاید، رحمت خدا براو و خاندانش باد، وکرامت و شرف و بزرگواریشانرا فزایادتاآنجا که دچار انتقاد نگردد و جاویدبماند، وراستیکه خداوندتبارك و تعالی پس ازشخص پیغمبر مخصوصاتی دیگر برگزید و آنهارا تارتبه وی برآورد و رهنمایان ارشاد نمود و امامانی معصوم و فاضل وکامل ساخت، وحجت برعموم بشر وداعیان بدرگاه خود وشفیعان صاحب اختیار مقرر ساخت که خودسر چیزی نگویند، و بفرمان اوکار کنند و حکم اورا اظهار کنند و سنت او را برپا دارند و حدود ومقررات اورا اقامه کنند و فروض وی‌را بپردازند تاهر کس دانسته و عیان هلاك و گمراه شود، و دانسته و فهمیده زنده ورستگارشود ، صلوات الله والملائكة الابرار علی محمد و آله الاخیار.

و بعد من چون درآنچه‌ازعلوم پیغمبرما ووصی‌او وامامان ازفرزندانشان صلوات‌الله‌علیهم‌ورحمته و برکاته نیك نظرکردم وتدبر واندیشه در آنرا ادامه‌دادم دانستم آنچه ازآن بدست‌رس مردم گذاشته شده اندکی‌است‌ازبسیار، من دریافتم که‌علوم آنها همه اموردین ودنیا را دربر دارد صلاح این‌سراوآن

العاجل والآجل ، لايوجد الحقّ إلاّ معهم، ولا يؤخذ الصّواب إلاّ عنهم، ولا يلتمس الصدق إلاّ منهم.

ورأيتُ من تقدّم من علماء الشيعة قد ألّفوا عنهم في الحلال والحرام والفرائض والسّنن ما قد كتب الله لهم ثوابه و أغنوا مَن بعدهم عن مؤونة التّأليف و حملوا عنه ثقل التصنيف و وقفتُ ممّا انتهى إليّ من علوم السّادة عليهم السلام على حِكَم بالغة و مواعظ شافية و ترغيب فيما يبقى وتزهيد فيما يفنى و وعد ووعيد وحضّ على مكارم الأخلاق والأفعال ونهي عن مساويهما وندب إلى الورع وحثّ على الزّهد . و وجدت بعضهم عليهم السلام قد ذكروا جملاً من ذلك فيما طال من وصاياهم وخطبهم و رسائلهم وعُهودهم ؛ وروي عنهم في مثل هذه المعاني ألفاظ قصرت وانفردت معانيها و كثرت فائدتها ولم ينته إليّ لبعض علماء الشيعة في هذه المعاني تأليف أقف عنده ولا كتاب أعتمد عليه و أستغني به يأتي على ما في نفسي منه، فجمعتُ ماكانت هذه سبيله و أضفتُ إليه ما جانسه وضاهاه وشاكله وساواه من خبر غريب أو معنى حسن.

مُتوخّياً بذلك وجه الله — جلّ ثناؤه — و طالباً ثوابه وحاملاً لنفسي عليه ومؤدّباً لها به وحملها منه على ما فيه نجاتها شوق الثّواب وخوف العقاب ، ومُنبّهاً لي وقت الغفلة ومذكّراً حين النّسيان ولعلّه أن ينظر فيه مؤمن مُخلص فما علمه منه كان له درساً وما لم يعلمه استفاده

سرا رافراهم آرد، حق جز بهمراه آنان نيست، ودرستى جز ازآنها بدست نشود، و راستى را جز آنان نبايد جست.

من ديدم دانشمندان گذشته شيعه ازعلوم آنها كتبى دربيان حلال وحرام وفرائض وسنن تأليف كردند كه خداوند ثوابش برايشان نوشته وآيندگان را ازبارگران تأليف ورنج تصنيف دراين باره بى نياز كرده‌اند ودرميان آنچه از علوم اين آقايان (ع) بمن رسيده است برخوردم به حكمتهاى رسا و پندهاى شفابخش و تشويق بدانچه بپايد و كناره‌گيرى از آنچه فناشود بابيم واميد وواداشتن باخلاق كريمه وافعال پسنديده وبازداشتن از ناشايست آنها وترغيب بپارسائى ووادارى بزهد، ودريافتم كه برخى از معصومين (ع) درضمن سفارشها وسخنرانيها و نامه‌ها و فرمانهاى خود جمله‌هائى دراين رديف ياد كردند ودراين معانى كلماتى كوتاه وپرمعنا هست وبمن نرسيده كه يكى ازعلماى شيعه تأليفى فراهم آورده باشد كه من واقف شده‌باشم ونه كتابيكه بدان دلبندم واز آنچه درخاطر دارم خودرا بى نياز دانم پس در اين زمينه كتابى فراهم آوردم وآنچه هم‌جنس ومانند ونزديك بدان بود ازخبرهاى كمياب و مطالب خوب بدان افزودم.

و بدين عمل بدنبال رضا خداجل ثناؤه ودر جستجوى مزد ازحضرت اورفتم وخودرا بدان ادب كردم وبدانچه وسيله نجات خودومايه شيفته‌شدن بثواب وبيم ازعقاب ست واداشتم، وبا آن خودرا بهنگام غفلت آگاهى دادم وبهنگام فراموشى يادآورساختم وشايدهم مؤمن بااخلاصى آنرا بخواند وآنچه را از آن بداند فرايادآورد، وآنچه‌را نداند بفهمد ومن درثواب هركه آنرا بياموزد وبدان عمل كند شريك باشم چون در

فيشركني في ثواب من علمه وعمل به ، لما فيه من أصول الدّين و فروعه و جوامع الحقّ وفصوله وجملة السنّة و آدابها وتوقيف الأئمّة وحِكَمها والفوائد البارعة والأخبار الرائقة وأتيت على ترتيب مقامات الحجج عليهم السلام وأتبعتها بأربع وصايا شاكلت الكتاب و وافقت معناه وأسقطت الأسانيد تخفيفاً و إيجازاً و إن كان أكثره لي سماعاً ولأنّ أكثره آداب و حِكَم تشهد لأنفسها ، ولم أجمع ذلك للمنكر المخالف، بل ألّفته للمسلم للأئمّة ، العارف بحقّهم ، الراضي بقولهم، الرّادّ إليهم وهذه المعاني أكثر من أن يحيط بها حصرٌ و أوسع من أن يقع عليها حظر و فيما ذكرناه مقنع لمن كان له قلب ، وكاف لمن كان له لبٌّ .

فتأمّلوا معاشر شيعة المؤمنين ما قالته أئمّتكم عليهم السلام وندبوا إليه وحضّوا عليه وانظروا إليه بعيون قلوبكم و اسمعوه بآذانها ، وعوه بما وهبه الله لكم واحتجّ به عليكم من العقول السّليمة والأفهام الصّحيحة ولا تكونوا كأندادكم الّذين يسمعون الحجج اللازمة و الحِكَم البالغة صفحاً وينظرون فيها تصفّحاً ويستجيدونها قولاً ويعجبون بها لفظاً، فهم بالموعظة لا ينتفعون ولا فيما رُغّبوا يرغبون ولا عمّا حذّروا ينزجرون ، فالحجّة لهم لازمة والحسرة عليهم دائمة. بل خذوا ماورد إليكم عمّن فرض الله طاعته عليكم وتلقّوا مانقله الثّقات عن السّادات بالسمع

این کتابست مطالبی ازاصول دین وفروع دین وازکلیات حق وفصول آن و جمله‌ای ازسنن وآداب مذهب وهشدارهای ائمه وسخنهای سنجیده آنان وفوائد والاواخبار زیبا وپرمعنا ، وآنهارا بترتیب مقامات حجج معصومین(ع) مقررداشتم وچهار سفارشنامه که هم‌شکل کتاب وموافق باآن بودبدنبال آن گذاشتم وبرای سبکباری و گواهی گفتارسندهارا انداختم ، بااینکه بیشترآنهارا باسلسله سند ازاستادان بگوش خود شنیده‌ام وچونکه بیشترآنها آداب وحکمت‌است که گواه درستی خودهستند وبا اینکه من اینهارا برای‌منکر ومخالف فراهم نیاوردم، بلکه‌برای هر که تسلیم بائمه‌است و عارف بحق‌آنهااست‌وگفتارشان را پسندیده دارد ودرکارخود بآنها مراجعه میکند، این معانی‌که موضوع‌کتاب ماست ازگنجایش‌شماره بیرونست ، وپهناورتراست ازاینکه بتوان برگردآن خط تألیف‌کشید ودر همین اندازه‌که ما یادکردیم برای صاحبدلان بسنده‌است و برای‌خردمند آن‌کفایت کننده.

ای‌جامعه شیعه باایمان بنگرید درآنچه امامان شما فرموده‌اند وبدان تشویق‌کرده وبرآن وادار ساخته‌اند باچشم‌دل درآن نگاه کنید، وباگوش‌دل بشنویدآنچه خداوندش‌بشما بخشیده حفظ‌کنید وبخردسالم وفهم درست‌خودکه خداوند آنرا برشما حجت نموده متوجه‌باشید و بمانندهمکنان دیگرتان نباشید که بحجتهای‌لازمه وحکمتها رسا یك‌پهلوگوش‌کنند وسطحی درآن نگاه‌کنند و بمحض‌گفتار و بازبان آنرا تمجید نمایند، آنان ازپند سود نبرند ودل بدانچه بدان‌تشویق شده‌اند ندهند وازآنچه برحذر شده‌اند خودددار نشوند حجت گردن‌گیر آنها است وافسوس آنان بی‌پایانست ، بلکه‌آنچه بشما رسیده ازکسیکه خداوند طاعتش‌را برشما واجب‌کرده است برگیرید وهرآنچه را ثقات ازآقایان برای شما نقلکرده‌اند بگوش جان باانجام فرمان دریابید وبرسرآن بایستید وآنرا بکاربندید وبازهم ازتقصیر بهراسید وبعجز

والطاعة والانتهاء إليه والعمل به ؛ وكونوا من التقصير مُشفقين وبالعجز مقرّين .

و اجتهدوا في طلب مالم تعلموا و اعملوا بماتعلمون ليوافق قولكم فعلكم ، فبعلومهم النّجاة وبها الحياة ، فقد أقام الله بهم الحجّة و أقام بمكانهم المحجّة و قطع بموضعهم العذر ، فلم يدعوا لله طريقاً إلى طاعته ولا سبباً إلى مرضاته و لا سبيلاً إلى جنّته إلاّ و قد أمروا به و ندبوا إليه ودلّوا عليه وذكّروه وعرّفوه ظاهراً وباطناً وتعريضاً وتصريحاً ولاتركوا مايقود إلى معصية الله ويدني من سخطه ويقرّب من عذابه إلاّ وقد حذّروا منه ونهوا عنه وأشاروا إليه وخوّفوا منه لئلاّ يكون للنّاس على الله حجّة ، فالسعيد من وفّقه الله لاتّباعهم والأخذ عنهم والقبول منهم والشّقيُّ من خالفهم واتّخذ من دونهم وليجة ، وترك أمرهم رغبة عنه إذكانوا العروة الوثقى وحبل الله الذي أمرنا رسول الله صلى الله عليه وآله بالاعتصام والتمسّك به وسفينة النجاة و وُلاة الأمر الّذين فرض الله طاعتهم فقال: « أطيعوا الله وأطيعوا الرسول و اُولي الأمر منكم » والصادقين الّذين أمرنا بالكون معهم، فقال : « اتّقوا الله و كونوا مع الصادقين.» ،

و اجتهدوا في العمل بما أمروا به صغيراً كان أو كبيراً واحذروا ما حذّروا قليلاً كان أو كثيراً ، فإنّه من عمل بصغار الطّاعات ارتقى إلى كبارها ومن لم يجتنب قليل الذّنوب ارتكب

خود اعتراف كنيد .

ودر دنبال آنچه ندانيد بكوشيد وبدانچه دانيد عمل كنيد تا گفتارتان باكردارتان همساز باشد، بعلوم معصومين نجات بدست آيد وبوسيله آن زندگى فراهم شود، خداوند بوجود آنان اقامه حجت كرده است و مكانت آنهارا جاده حقيقت مقرر داشته و بموقعيت آنها راه عذر را بسته . هيچ راهى براى فرمانبرى خدا و هيچ وسيله‌اى براى رضاى حضرت او و جاده‌اى را بسوى بهشت او وانگذاشتند مگر اينكه بدان فرمان دادند وتشويق كردند و رهنمودند و يادآورى كردند وشناسانيدند از برون ودرون باكنايه وصراحت و هرآنچه بنافرمانى خدا ميكشانيد وبخشم او ميرسانيد وبكيفر او درميافكند ازآن برحذر داشتند وباز داشتند وبدان اشاره كردند وازآن بيم دادند تا براى مردم برخداوند حجتى نباشد خوشبخت آنكه خداوندش توفيق پيروى آنان وياد گرفتن وپذيرش ازآنان داد و بدبخت آنكه بمخالفت آنان برخاست وپشت و پناهى جز آنان گرفت وفرمان آنهارا وانهاد واز آن روى گردانيد زيرا آنها عروة الوثقى و حبل الله باشند كه رسولخدا (ص) مارا دستور بدان داده دست اندازيم وچنگ زنيم وهمانان كشتى نجات و واليان امرند كه خداوند طاعت آنها را واجب كرده وفرموده (٥٨ ـ النساء) اطاعت كنيد خدا را واطاعت كنيد رسول واولوالامر خودرا وهمانهايند راستگويانيكه مافرمانداريم باآنها باشيم وفرموده است (١٢٠ ـ التوبه) ازخدا بپرهيزيد وباراستگويان باشيد.

بكوشيد دربكاربستن هرآنچه بدان فرمانداريد خردباشد ياكلان وبرحذر باشيد ازآنچه بدان آثير شديد كم باشد يابيش، زيرا هركه بطاعتهاى خرد عمل كرد بكلان آن برآيد وهركه ازگناهان كم

كثيرها. وقد روي: «اتّقوا المحقّرات من الذّنوب وهي قول العبد: ليت لايكون لي غير هذا الذّنب». وروي: «لاتنظر إلى الذّنب وصغره ولكن انظر من تعصي به، فإنّه الله العليّ العظيم». فإنّ الله إذا علم من عبده صحّة نيّته وخلوص طويّته في طاعته ومحبّته لمرضاته وكراهته لسخطه وفّقه وأعانه وفتح له مسامع قلبه وكان كلّ يوم في مزيد فإنّ الأعمال بالنيّات.

وفّقنا الله وإيّاكم لصالح الأعمال وسدّدنا في المقال، وأعاننا على أمر الدّنيا والدّين وجعلنا الله وإيّاكم من الّذين إذا اُعطوا شكروا وإذا ابتلوا صبروا و إذا أساؤوا استغفروا؛ وجعل ما وهبه لنا من الإيمان و التّوحيد له و الائتمام بالأئمّة مستقرّاً غير مستودع إنّه جواد كريم.

گناه نکرد گرفتار بیش آن گردد، و هر آینه روایت شده است که از گناهان اندك بپرهیزید و آنها همان گفتار بنده ایست که: کاش جز این گناه را نداشتم: و روایت است که: منگر بگناه و خردیش ولی بنگر بدانکه نافرمانیش کنی بدان که همان خدای والای بزرگ است زیرا چون خدا بداند بنده ای پاك نیت و درست نهاد است در فرمانبریش، و رضایش را دوست دارد و خشمش را بد دارد اورا توفیق دهد و یاری کند و گوش دلش را بگشاید و هر روزش فزونی آید چونکه کردارها بنیت است.

خدا ما را و شما را برای کارهای شایسته موفق دارد، و در گفتار متین سازد و ما را بر کار دنیا و دین یاری دهد و ما و شما را از آنها سازد که چون عطا گیرند شکر کنند و چون گرفتار شوند شکیبا باشند و چون بد کنند آمرزش جویند و خداوند آنچه از ایمان و یگانه پرستی بما بخشیده پایدار دارد و عاریت نباشد زیرا او بخشنده و کریم است.

بسم الله الرحمن الرحيم

✿(ماروى عن النبى صلى الله عليه وآله فى طوال هذه المعانى)✿

(وصيته لامير المؤمنين عليه السلام)

ياعليّ إنّ من اليقين أن لاترضي أحداً بسخط الله، ولاتحمد أحداً بما آتاك الله، ولا تذمّ أحداً على مالم يؤتك الله، فإنّ الرّزق لايجرّه حرص حريص، ولاتصرفه كراهة كاره، إنّ الله بحكمه وفضله جعل الرّوح والفرح في اليقين والرّضا وجعل الهمّ والحزن في الشكّ والسخط.

يا عليّ إنّه لافقر أشدّ من الجهل، ولامال أعود من العقل، ولاوحدة أوحش من العُجب ولا مظاهرة أحسن من المشاورة، ولاعقل كالتدبير، ولاحسب كحسن الخلق، ولاعبادة كالتفكّر.

ياعليّ آفة الحديث الكذب، وآفة العلم النّسيان، وآفة العبادة الفترة، وآفة السّماحة المنّ. وآفة الشجاعة البغي، وآفة الجمال الخيلاء، وآفة الحسب الفخر.

بنام خداوند بخشنده مهربان

آنچه از پيغمبر صلى الله عليه وآله درمفصل اين معاني روايت شده

سفارش او بامير المؤمنين عليه السلام:

اى على يكى از نشانه‌هاى يقين است كه كسيرا بخشم خداخشنود نسازى، وبدانچه خدايت داده استكسيرا نستائى، و بدانچه‌ات نميدهد ديگرى را نكوهش نكنى زيرا آز آزمندى روزى رسان نيست وبدخواهى كسى جلوگيرش نباشد. راستى خدا بحكمت خود نشاط وشادى را دريقين نهاده وهم وغم رادر شك وخشم

اى على راستش فقرى سخت‌تر ازنادانى نيست، و مالى بهره‌ده‌تر از خردمندى. تنها بودنى هراسناكتر از خودبينى نيست، وهمدستى خوشتر ازمشورت كردن، هيچ خردمندىچون انديشه كردن نيست و هيچ خانوادگى چون خوشرفتارىوهيچ‌عبادتىچون تفكر.

اىعلي: آفت حديث دروغ است، وآفت دانش فراموشى، وآفت عبادت سستى، وآفت‌بخشش‌منت‌بار كردن، وآفت دلىرى‌ستم، وآفت‌زيبائى بخود باليدن، وآفت خانواده فخريه‌نمودن.

يا علي عليك بالصدق ولا تخرج من فيك كذبة أبداً، ولا تجترئنّ على خيانة أبداً ؛ والخوف من الله كأنك تراه . وابذل مالك ونفسك دون دينك، وعليك بمحاسن الأخلاق فاركبها، وعليك بمساوي الأخلاق فاجتنبها .

ياعلي أحبّ العمل إلى الله ثلاث خصال : من أتى الله بما افترض عليه فهو من أعبد النّاس. ومن ورع عن محارم الله فهو من أورع النّاس. ومن قنع بما رزقه الله فهو من أغنى النّاس .

ياعلي ثلاث من مكارم الأخلاق: تصل من قطعك. وتعطي من حرمك وتعفو عمّن ظلمك

ياعلي ثلاث منجيات: تكفّ لسانك. وتبكي على خطيئتك. ويسعك بيتك .

ياعلي سيّد الأعمال ثلاث خصال : إنصافك النّاس من نفسك . و مساواة الأخ في الله ، وذكر الله على كلّ حال .

ياعلي ثلاثة من حلل الله : رجل زار أخاه المؤمن في الله فهو زور الله، وحقّ على الله أن يكرم زوره ويعطيه ماسأل . ورجل صلّى ثمّ عقّب إلى الصلاة الاُخرى فهو ضيف الله ، وحقّ على الله أن يكرم ضيفه والحاجّ والمعتمر فهما وفدا الله، وحقّ على الله أن يكرم وفده .

ياعلي ثلاث ثوابهنّ في الدّنيا والآخرة : الحجّ ينفي الفقر. والصّدقة تدفع البليّة.

ای‌علی: راستی راباش واز دهانت هرگز دروغی نبرد وهرگز برخیانتی دلیری‌مکن، وترس ازخدا را باش تاگوئی اورا بینی، ومال وجانت را نثار دینت کن، اخلاق خوش‌را باش و بکارشان بند، ازاخلاق بدبگریز و کناره کن .

ای‌علی : محبوبترین کردار نزد خداوندگار سه است،هرکه آنچه‌را خدا براو واجب کرده انجام دهد از عابدترین مردم است و هرکه ازآنچه خدا حرام کرده پارسا باشد پارساترین مردم است، و هر که بدانچه خدایش روزی کرده بسازد از توانگرترین مردم است.

ای‌علی سه تااز مکارم اخلاق است:پیوند کن باکسیکه از تو بریده ، بدهی بآنکه از تو دریغ کرده، وبگذری ازآنکه بتو ستم کرده.

ای علی : سه چیز نجات بخشنده تو است : زبانت را نگهداری ، و برگناهت بزاری ، و در خانه‌ات بیارامی.

ای‌علی: سرور هر کرداری سه‌اند : ازطرف خود بمردم حق‌بدهی، برای خدا با برادرت برابر شوی ، وخدارا درهرحال بیادداری.

ای‌علی: سه چیز ازآرایش خداپسند: مردیکه برای خدا از برادر مؤمنش دیدن‌کند که زائر خدا است، وبرخدا است زائر خودرا گرامی‌دارد، وهرچه خواهد باودهد. مردیکه نماز بخواندودرتعقیب بماند تانماز دیگراومهمان خدااست وبرخدا است که مهمانش‌را گرامی‌دارد .آنکه بحج یاعمره‌رود که وارد، برخدااست وخدارا بایدکه وارد خودرا گرامی دارد.

ای علی: سه‌تا باشندکه مزد دنیا وآخرت دارند: حج نداری رابببرد، صدقه بلا را بگرداند، و

وصلة الرّحم تزيد في العمر .

ياعليّ ثلاث من لم يكن فيه لم يقم له عمل : ورع يحجزه عن معاصي الله عزّوجلّ . وعلم يردّ به جهل السّفيه. وعقل يداري به النّاس .

ياعليّ ثلاثة تحت ظلّ العرش يوم القيامة: رجل أحبّ لأخيه ماأحبّ لنفسه . ورجل بلغه أمر فلم يقدم فيه ولم يتأخّر حتّى يعلم أنّ ذلك الأمر لله رضى أوسخط . ورجل لم يعب أخاه بعيب حتّى يصلح ذلك العيب من نفسه، فإنّه كلّما أصلح من نفسه عيباً بداله منها آخر؛ وكفى بالمرء في نفسه شغلاً .

ياعليّ ثلاث من أبواب البرّ: سخاء النفس . وطيب الكلام. والصبر على الأذى .

ياعليّ في التوراة أربع إلى جنبهنّ أربع : من أصبح على الدّنيا حريصاً أصبح و هو على الله ساخط . ومن أصبح يشكو مصيبة نزلت به فإنّما يشكوربّه . ومن أتى غنيّاً فتضعضع له ذهب ثلثا دينه. ومن دخل النّار من هذه الأمّة فهوممّن اتّخذ آيات الله هزواً ولعباً .

أربع إلى جنبهنّ أربع: من ملك استأثر. ومن لم يستشر يندم. كما تدين تدان ، والفقر الموت الأكبر، فقيل له : الفقر من الدّينار والدّرهم؟ فقال: الفقر من الدّين .

ياعليّ كلّ عين باكية يوم القيامة إلاّ ثلاثة أعين : عين سهرت في سبيل الله و عين غضّت

صله رحم عمررا بيفزايد.

اى علي سه‌چيزدر هر كه نباشد هيچ كارش راست نيايد : پارسائيكه از نافرماني خدا عزوجلش دركشد ، دانشيكه از نادانى بيخردش برهاند. وخرديكه بدان بامردم سازگارى كند.

اى على سه كس در روزرستاخيززير سايه‌عرشند: مرديكه براى برادرش بخواهد آنچه رابراى خود خواهد ، و مرديكه بكارى رسد و در آن گامى پيش وپس ننهد تا بداند كه آن كار پسند يا ناپسند خدااست، و مرديكه‌از برادر خود عيبى نگيرد تا آنرا درخود درمان كند، زيرا هرعيب خودرا را درمان كند عيب ديگرش فاش‌شود ،ومردرا بس‌است كه همان‌بخود پردازد.

اى علي سه چيزاز ابواب نيكى‌باشند: سخاوتمندى دل، شيرين سخنى، شكيبائى برآزار.

اى على در توراتست‌كه چهار تا دركنار چهارند: هركه بدنيا آزمند شود برخداوندخشمناك گردد؛ هركه از مصيبت وارده بنالد از خدايش ناليده است، هر كه نزد توانگرى رود براى او زبونى كند دوسوم دينش برباد رفته‌است و هركس ازاين امت بدوزخ رود كسى باشدكه‌آيات خدا را بمسخره وبازيچه گرفته.

چهار در كنارشان چهاراست هر كه پادشاه شد خود رأى شود ، هر كه مشورت نكند پشيمان گردد، بدستى‌كه بدهى‌بهمان‌بستانى، نيازمندى مرگ‌اكبراست، باوعرض‌شد نيازمندى بزروسيم؟فرمود نيازمندى از دين.

اى على هر ديده در روز رستاخيز گريان است مگر سه ديده ، ديده‌اى كه در راه خدا بى

عن محارم الله. وعين فاضت من خشية الله.

ياعليّ طوبى لصورة نظر الله إليها تبكي على ذنب لم يطّلع على ذلك الذّنب أحد غير الله.

ياعليّ ثلاث موبقات و ثلاث منجيات فأمّا الموبقات: فهوىً متّبع. وشحّ مطاع. و إعجاب المرء بنفسه. وأمّا المنجيات فالعدل في الرّضا والغضب. والقصد في الغنى والفقر. وخوف الله في السرّ والعلانية كأنّك تراه فإن لم تكن تراه فإنّه يراك.

ياعليّ ثلاث يحسن فيهنّ الكذب: المكيدة في الحرب. وعدتك زوجتك والإصلاح بين النّاس.

ياعليّ ثلاث يقبح فيهنّ الصّدق: النّميمة. و إخبارك الرّجل عن أهله بما يكره. و تكذيبك الرّجل عن الخير.

ياعليّ أربع يذهبن ضلالاً: الأكل بعد الشّبع. والسّراج في القمر والزّرع في الأرض السّبخة. والصّنيعة عند أهلها.

ياعليّ أربع أسرع شيء عقوبة: رجل أحسنت إليه فكافأك بالإحسان إساءة. و رجل لاتبغي عليه وهو يبغي عليك. ورجل عاقدته على أمر فمن أمرك الوفاء له ومن أمره الغدر بك. ورجل تصل رحمه ويقطعها.

ياعليّ أربع من يكنّ فيه كمل إسلامه: الصّدق. والشّكر. والحياء. وحسن الخلق.

خواب مانده، ديده‌اى كه از حرام خود برهم نهفته، وديده‌ايكه ازترس خدااشك ريخته.

اى على خوشا برآن چهره‌ايكه خدايش بنگرد بر گناهى كه جز خدا مطلع نيست گريانست.

اى على سه تا هلاك كننده‌اند و سه تا نجات‌بخش: اما آن‌هلاك كننده‌ها هواى نفس است كه‌دنبال شود، و بخلى كه پيروى گردد، وخودپسندى‌مرداست، واما نجات‌بخشهادادگرى در خشنودى‌وخشم‌است،و ميانه‌روى در توانگرى ونيازمندى، و ترس در نهان وعيان كه‌گويا اورا مينگرى واگر تواورانتنگرى او تورا بنگرد.

اى على درسه‌چيز دروغ نيكواست: فريب‌كارى درجنگ، ونويد بهمسرت، و اصلاح‌ميان‌مردم.

اى‌على در سه‌چيز راستى زشت‌است سخن‌چينى، وخبردادن بمردى اززنش، ومردى رادر دعوى نيكوكارى تكذيب كردن.

اى على چهارند كه بيهوده‌اند: خوردن سرسيرى، چراغ برابر ماه، كشت در شوره زار، احسان بنااهل.

اى‌على چهارند كه زودتر كيفر گيرند: مرديكه باوخوبى كنى وبعوض خوبى تو‌بدى‌كند. مرديكه باوستم نكنى واو بتوستم‌كند، مرديكه بااوپيمان‌بستى، ونيت توو‌فا بااو است ونيت او بيوفائى است، و مرديكه بااو صله رحم‌كنى واو قطع رحم‌كند.

اى على چهارند كه در هركه باشند اسلامش كامل است: راستى، شكر گزارى، شرم، و خوش رفتارى.

ياعليّ قلّة طلب الحوائج من النّاس هوالغنى الحاضر، و كثرة الحوائج إلى النّاس مذلّة وهوالفقر الحاضر.

(وصية اخرى)

(الى أميرالمؤمنين عليه‌السلام مختصرة)

ياعليّ إنّ للمؤمن ثلاث علامات: الصيّام. والصّلاة. والزّكاة. و إن للمتكلّف من الرّجال ثلاث علامات: يتملّق إذا شهد. ويغتاب إذا غاب. ويشمت بالمصيبة. وللظّالم ثلاث علامات: يقهر من دونه بالغلبة. ومن فوقه بالمعصية. ويظاهر الظّلمة. للمرائي ثلاث علامات: ينشط إذا كان عند النّاس. ويكسل إذا كان وحده. و يحبّ أن يحمد في جميع الاُمور. وللمنافق ثلاث علامات: إن حدّث كذب. وإن ائتمن خان. وإن وعد أخلف. وللكسلان ثلاث علامات: يتواني حتى يفرّط، ويفرّط حتّى يضيع، ويضيع حتّى يأثم. وليس ينبغي للعاقل أن يكون شاخصاً إلاّ في ثلاث: مرمّة لمعاش. أوخطوة لمعاد. أولذّة في غير محرّم.

ياعليّ إنّه لافقر أشدّ من الجهل. ولامال أعود من العقل. ولا وحدة أوحش من العجب. ولاعمل كالتّدبير. ولا ورع كالكفّ. ولاحسب كحسن الخلق؛ إنّ الكذب آفة الحديث، وآفة العلم النسيان. وآفة السّماحة المنّ.

ای علی کم حاجت خواستن از مردم همان بی نیازی موجود است، وپرحاجت خواستن ازمردم خواری وهمان فقر موجود است.

سفارش کوتاه دیگری بامیر مؤمنان عليه‌السلام:

ای علی راستی مؤمن را سه نشانه است: روزه ونماز و زکوة. وراستی مرد خود بند راسه نشانه است در حضور چاپلوسی کند و پشت سر بدگوید، و درمصیبت سرزنش کند. ستمکاررا سه نشانه است زیر دستش را سرکوبی کند، بالا دستش‌را نافرمانی کند، وهمدست ستمکاران باشد. برای خودنما سه نشانه است پیش روی مردم چستی کند، وچون تنها است تنبلی کند، و دوست دارد همه درکارش آفرین گویند. برای منافق سه نشانه است اگر بازگوید دروغ زند و اگر سپرده شود خیانت ورزد و اگر نوید دهد بکار نبندد. برای تنبل سه نشانه است سستی کند تا بتقصیر افتد، و تقصیر کندتا ازدست بدهد، و ازدست بدهد تاگناهکار شود. برای خردمند نشاید که بسیج کند مگر برای‌سه چیز ترمیم‌زندگی، یاگامی برای روزرستاخیز، یاکامیابی ازراه غیر حرام.

ای علی: داشتن فقری سخت‌تر ازنادانی نیست، ونه مالی بهره‌ده تر از خرد، ونه تنها بودنی هراسناکتر ازخود بینی، و نه‌کرداری چون اندیشیدن، ونه پارسائی بمانند خودداری، ونه خانواده چون حسن خلق. راستی دروغ آفت حدیث است، وآفت‌دانش فراموشی، وآفت بخشش منت‌گزاری.

ياعلي إذا رأيت الهلال فكبّر ثلاثاً وقل: «الحمدلله الّذي خلقني وخلقك وقدّرك منازل وجعلك آية للعالمين».

ياعلي إذا نظرت في مرآة فكبّر ثلاثاً وقل: «اللّهمّ كما حسّنت خَلقي فحسّن خُلقي».

ياعلي إذا هالك أمر: فقل: «اللّهمّ بحقّ محمّد وآل محمّد الاّ فرّجت عنّي».

قال علي عليه السلام: قلت: يا رسول الله «فتلقّى آدم من ربّه كلمات» ماهذه الكلمات؟ قال: ياعلي إنّ الله أهبط آدم بالهند وأهبط حوّاء بجدّة والحيّة بإصبهان و إبليس بميسان ولم يكن في الجنّة شيء أحسن من الحيّة والطاووس وكان للحيّة قوائم كقوائم البعير، فدخل إبليس جوفها فغرّ آدم وخدعه فغضب الله على الحيّة وألقى عنها قوائمها و قال: جعلت رزقك التراب وجعلتك تمشين على بطنك لارحم الله من رحمك، وغضب على الطّاووس، لأنّه كان دلّ إبليس على الشّجرة، فمسخ منه صوته ورجليه. فمكث آدم بالهند مائة سنة، لايرفع رأسه إلى السّماء واضعاً يده على رأسه يبكي على خطيئته، فبعث الله إليه جبرئيل فقال: يا آدم الرّبّ عزّوجلّ يقرئك السّلام و يقول. يا آدم ألم أخلقك بيدي؟ ألم أنفخ فيك من روحي؟ ألم أسجد لك ملائكتي؟ ألم أزوّجك حوّاء أمتي؟ ألم أسكنك جنّتي؟ فما هذه البكاء يا آدم؟ [تـ]تكلّم بهذه الكلمات، فإنّ الله قابل توبتك قل: «سبحانك لاإله إلاّ أنت عملت سوءاً وظلمت نفسي، فتب عليّ إنّك أنت التوّاب الرّحيم».

ای علی: چون ماه نو بنگری سه‌بار تکبیر گوی‌وبگو سپاس ازآن خدائیست که مراآفرید وتورا آفرید ومنازل تورا اندازه‌گرفت و تورا آیت همه‌مردم جهان‌ساخت، ای‌علی چون در آینه نگری سه بار تکبیر گوی وبگو بارخدایا چونانکه نیکویم‌آفریدی خلقم‌را نکوکن، ای‌علی هرگاه امری بهراست افکند بگو بارخدایا بحق محمدوآل محمد جزاینکه بمن گشایش‌دهی.

علی(ع) گوید گفتم یارسول‌الله (٣٧- البقره) آدم ازپروردگارش سخنانی دریافت،این‌سخنان چه بود؟ فرمود: ای‌علی راستی خداآدم رابهند فروافکند وحواء را درجده فروافکند آن مار دراصفهان بود وابلیس درسرزمین میسان (سرزمینی است میان بصره وواسط) دربهشت چیزی بهتر از مار وطاووس نبود مارچهارپاداشت چون چهارپای شتر وابلیس بدرونش‌آمد وآدم رافریفت وگول‌زد وخدا بمار خشم کرد وچهارپایش رابیفکند وباو فرمود خوراك تورا خاك مقرر کردم و بایدت برشکم راه‌رفت، و خدا رحم‌نکند بهرکه تورا رحم‌کند، وبر طاووس خشم‌گرفت زیرا که ابلیس‌را بدان درخت راهنمائی‌کرد وآواز ودوپای او نکونـار شدند ،آدم صد سال درهند بماند و سر بسوی آسمان نیاورد دستها بر سر نهاده میگریست برخطای خود خداجبرئیل را نزد او فرستاد، و باو گفت ای آدم پروردگار عزوجل تورا سلام میرساند و میفرماید: ای‌آدم‌آیا من تورا بدست خودم نیافریدم؟ از روح خود بتو ندمیدم؟ فرشتهایم را بسجده برتو نگماشتم؟ حواء کنیزم بتو بشوهر ندادم؟ تو را ببهشتم جای‌گزین نکردم؟ ای آدم این همه گریه چیست. باین کلمات گویا شوکه خدا توبه تو را بپذیرد بگو منزهی تو، نیست شایسته پرستشی جزتو، بدکردم و بخود ستم‌کردم توبه‌ام بپذیر زیرا خودتوئی پرتوبه پذیرومهربان.

ياعليُّ إذا رأيت حيّةً في رحلك فلا تقتلها حتّى تخرج عليها ثلاثاً، فإن رأيتها الرّابعة فاقتلها فإنّها كافرة .

ياعليُّ إذا رأيت حيّة في طريق فاقتلها . فإنّي قد اشترطت على الجنّ [أ]لايظهروا في صورة الحيّات .

ياعليُّ أربع خصال من الشّقاء : جمود العين وقساوة القلب . و بعد الأمل . وحبُّ الدُّنيا من الشقاء .

ياعليُّ إذا اُثني عليك في وجهك فقل : اللّهمَّ اجعلني خيراً ممّا يظنّون، و اغفرلي مالايعلمون، ولاتؤاخذني بمايقولون .

ياعليُّ إذا جامعت فقل : بسم الله اللّهمَّ جنّبنا الشيطان و جنّب الشيطان مارزقتني. فإن قضى أن يكون بينكما ولد لم يضرّه الشيطان أبداً .

ياعليُّ إبدأ بالملح واختم، فإنّ الملح شفاء من سبعين داء، أذلّها الجنون والجذام والبرص.

ياعليُّ أدهن بالزّيت، فإنَّ من أدهن بالزّيت لم يقربه الشيطان أربعين ليلة .

ياعليُّ لاتجامع أهلك ليلة النصف ولا ليلة الهلال ، أما رأيت المجنون يصدع في ليلة الهلال وليلة النصف كثيراً .

ای علي اگر دربنه خود ماری دیدی آنرا مکش تا سه بار در آن برآید واگر چهارمش دیدی بکش که کافراست.

ای علی هرگاه ماری را در سر راهی دیدی بکش زیرا من با جن قرار دادم که درصورت مار پدیدار نشوند.

ای علی چهارخصلت ازبدبختی است خشکی چشم، سختی دل ، درازی آرزو، ودوست داشتن دنیا از شقاوت است.

ای علی چون درپیش رویت ازتو ثناءگفتند تو بگو بارخدایا مرا بهتر از آنچه پندارند بدار و آنچه را ندانند بیامرز وبدانچه گویند مرا مگیر .

ای علی چون جماع کنی بگوبنام‌خدا بارخدایا مارا از شیطان برکناردار وشیطانرا ازآنچه بما روزی‌کني دورکن واگر فرزندی میان شما مقدر باشد شیطان هرگز بدو زیانی نرساند .

ای علی خوردن را با نمك آغازكن و بپایان بر زیرا نمك درمان هفتاد درد است که کمترشان دیوانگی وخوره وپیسی است .

ای علی با زیت روغن مالی‌کن زیرا هرکه زیت بتن مالد تاچهل شب شیطان بدونزدیك نشود .

ای علی با همسرت درشب نیمه ماه وغره ماه جماع مکن تو نبینی‌که غش بیشتر درشب غره ماه و نیمه ماه باشد .

ياعليّ إذا ولد لك غلام أو جارية فأذّن في اُذنه اليمنى و أقم في اليسرى فإنّه لايضرّه الشيطان أبداً .

ياعليّ ألا اُنبّئك بشرّ النّاس؟ قلت: بلى يارسول‌الله، قال: من لايغفر الذّنب ولايقيل العثرة. ألا اُنبّئك بشرّ من ذلك؟ قلت: بلى يارسول‌الله، قال: من لايؤمن شرّه، ولايرجى خيره .

☆(وصية له اخرى الى امير المؤمنين عليه السلام)☆

ياعليّ إيّاك و دخول الحمّام بغير مئزر فإنّ من دخل الحمّام بغير مئزر ملعونٌ النّاظر والمنظور إليه .

ياعليّ لا تتختّم في السّبابة والوسطى، فإنّه كان يتختّم قوم لوط فيهما ولاتعر الخنصر.

ياعليّ إنّ الله يعجب من عبده إذا قال : ربّ اغفرلي فإنّه لايغفر الذّنوب إلاّ أنت . يقول: ياملائكتي عبدي هذا قدعلم أنّه لايغفر الذّنوب غيري: اشهدوا أنّي قدغفرت له .

ياعليّ إيّاك والكذب فإنّ الكذب يسوّد الوجه، ثمّ يكتب عندالله كذّاباً وإنّ الصّدق يبيّض الوجه ويكتب عندالله صادقاً؛ واعلم أنّ الصدق مبارك والكذب مشؤوم .

ياعليّ احذرالغيبة والنّميمة ، فإنّ الغيبة تفطر،والنميمة توجب عذاب القبر.

ای علی چون پسری یا دختری برای تو متولد شود درگوش راستش اذان بگو و درگوش چپش اقامه بگو زیراکه شیطانش هرگز زیان نرساند .

ای علی تورا ببدترین مردم آگاه نکنم ؟ گفتم چرا یا رسول الله فرمود :کسی است که‌گناه را نیامرزد واز لغزش نگذرد آیا بدتر از آن تورا آگاه نسازم ؟گفتم چرا یارسول‌الله فرمود،کسیکه از شرش ایمنی نیست وامیدی بخیرش نیست .

سفارش دیگر آنحضرت بأمیر مؤمنان (ع) :

ای علی مبادا بی‌لنگ بحمام بروی زیرا هرکه برهنه بحمام درآید ملعونست هم‌آنکه براو بنگرد وهم آنکه بر او بنگرند .

ای علی انگشتر بانگشت سبابه و میانه مکن زیرا قوم لوط باین دو انگشتر میکردند انگشت خردرا برهنه مگذار .

ای علی راستی خدارا خوش‌آید ازبنده‌اش‌گاهیکه بگوید : پروردگارا مرا بیامرز زیراگناهان را جز تو نیامرزد خدا میفرماید، فرشته‌هایم این بنده من دانسته که جز من‌گناهان را نیامرزد،گواه باشیدکه من اورا آمرزیدم .

ای علی ازدروغ بپرهیز زیرا دروغ روسیاهی آرد وسپس نزد خداکذاب نوشته شود وراستی‌که راستی روسفیدی آورد ونزد خدا راستگو نوشته شود وبدانکه راستی مبارك است ودروغ شوم است .

ای علی از غیبت و سخن چینی بر حذر باش زیرا غیبت روزه را بشکند و سخن چینی مایه شکنجه درگور است .

يـاعلي لاتحلف بالله كاذباً ولاصادقاً من غيرضرورة ولاتجعل الله عرضة ليمينك ، فإن الله لايرحم ولايرعى من حلف باسمه كاذباً .

ياعلي لاتهتم لرزق غد، فإن كل غديأتي رزقه .

ياعلي إيّاك واللّجاجة ، فإن أوّلها جهل وآخرها ندامة.

ياعلي عليك بالسّواك، فإن السّواك مطهرة للفم ومرضاة للرّب ومجلاة للعين؛ والخلال يحبّبك إلى الملائكة، فإن الملائكة تتأذّى بريح فم من لايتخلّل بعد الطّعام .

ياعلي لاتغضب، فإذا غضبت فاقعد وتفكّر في قدرة الرّب على العباد وحلمه عنهم وإذا قيل لك: إتّق الله فانبذ غضبك وراجع حلمك .

ياعلي احتسب بما تنفق على نفسك تجده عندالله مذخوراً .

ياعلي أحسن خلقك مع أهلك وجيرانك و من تعاشر و تصاحب من النّاس تكتب عندالله في الدّرجات العلى .

ياعلي ماكرهته لنفسك فاكره لغيرك، وما أحببته لنفسك فأحببه لأخيك ، تكن عادلاً في حكمك ، مقسطاً في عدلك ، محبّاً في أهل السّماء، مودوداً في صدور أهل الأرض: احفظ وصيّتي إن شاء الله تعالى .

ای‌علی بخدا سوگند دروغ مخور وبدون‌لزوم سوگند راست هم یادمکن وخدارا درمعرض‌سوگند خویش میاور زیرا خدا بکسیکه بنامش سوگند دروغ بخورد رحم نکند و رعایت اورا ننماید .

ای‌علی غم روزی فردا مخور زیرا روزی هرفردائی میرسد .

ای‌علی ازلجبازی بپرهیز که‌آغازش نادانی و انجامش پشیمانیست .

ای‌علی مسواک کردنرا باش زیرا مسواک کردن پاکی دهان ورضای پروردگار وروشنی دیده است و خلال کردن تو را محبوب فرشته ها سازد زیرا فرشته ها ازگند دهان کسیکه پس از خوردن خلال نکند درآزارند .

ای‌علی خشم مکن وچون بخشم شدی بنشین ودرنیروی پروردگار بر بنده ها بیندیش وبر بردباری او ازآنان وچون بتوگفته شود ازخدا بپرهیز خشمت را بدورافکن وببردباری برگرد .

ای‌علی هرآنچه برخود خرج کنی قصد خداکن تا نزد خدا برای تو ذخیره گردد .

ای علی با خانواده وبا همسایه ها و هرکه معاشرت و گفتگوکنی خوش خلق باش تا نزد خـدا بلند پایه نوشته شوی .

ای‌علی هرچه برای خودنخواهی برای‌دیگری مخواه وهرچه برای خودمیخواهی برای برادرت هم بخواه تا درحکم خود عادل باشی ودر عدل خود دادگر باشی پیش اهل آسمانها محبوب گردی‌در دل اهل زمین جای دوستانرا بگیری سفارش مرا نگهدار بخواست خدا .

(ومن حكمه صلى الله عليه وآله وكلامه)

في جملة خبر طويل ومسائل كثيرة سأله عنها راهب يعرف بشمعون بن لاوي بن يهودا من حواريّ عيسى عليه السلام فأجابه عن جميع ما سأل عنه على كثرته فآمن به وصدّقه؛ وكتبنا منه موضع الحاجة إليه.

ومنه قال: أخبرني عن العقل ماهو وكيف هو وما يتشعّب منه وما لايتشعّب؟ وصِف لي طوائفه كلّها، فقال رسول الله صلى الله عليه وآله: إنّ العقل عقالٌ من الجهل والنّفس مثل أخبث الدّوابّ فإن لم تُعقل حارت، فالعقل عقالٌ من الجهل، وإنّ الله خلق العقل فقال له: أقبل، فأقبل وقال له: أدبر فأدبر. فقال الله تبارك وتعالى: وعزّتي وجلالي ماخلقتُ خلقاً أعظم منك ولا أطوع منك، بك أبدء وبك اُعيد، لك الثّواب وعليك العقاب، فتشعّب من العقل الحلم ومن الحلم العلم ومن العلم الرّشد ومن الرّشد العفاف ومن العفاف الصيانة ومن الصيانة الحياء ومن الحياء الرّزانة ومن الرّزانة المداومة على الخير ومن المداومة على الخير كراهية الشرّ ومن كراهية الشرّ طاعة النّاصح، فهذه عشرة أصناف من أنواع الخير ولكلّ واحد من هذه العشرة الأصناف عشرة أنواع.

فأمّا الحلم: فمنه ركوب الجميل، وصحبة الأبرار، ورفع من الضّعة، ورفع من

بخشى از سخنهاى حكيمانه وكلام آنحضرت

در ضمن يك خبر طولانى و پرسشهاى بسيارى كه راهبى بنام شمعون بن لاوى بن يهودا يكى از حواريون عيسى از آنحضرت فرمود واورا درهمه مسائل بسيارش پاسخ داد تا باو ايمان آورد واو را تصديق كرد وماهمان اندازه نياز ازاين خبررا نقل كرديم.

از آنجمله شمعون گفت بمن بگو: عقل چيست وچگونه است وچه ازآن منشعب ميشود وچه منشعب نميشود وهمه طوائف آنها را شرح بده؟ رسولخدا (ص) فرمود: راستي عقل پابنديست ازنادانى ونفس اماره چون پليدترين جانورانست واگرپای‌بند نداشته باشد هار ميشودپس‌عقل پابند نادانى است،خداوند عقل را آفريد وباو فرمود روى آور، او روى آورد وباو فرمود روبرگردان اوهم روبرگردانيد خدا تبارك وتعالى فرمود بعزت وجلالم سوگند خلقى نيافريدم از تو بزرگتر وفرمانبرتر باشد بتوآغاز كنم وتورا بدرگاه خود برگردانم مزد وثواب ازآن تو است وكيفرهم بر دوش تواست، از عقل بردبارى پديد شد واز بردبارى دانش واز دانش رهيابى پارسائى واز پارسائى خوددارى واز خوددارى آزرم و از آزرم سنگينى وازسنگينى وپايدارى پيگيرى كار خوب وازپيگيرى‌كارخوب بدداشتن شر وازبدداشتن شر پيروى اندرزگو، اين ده صنف ازانواع خير واخلاق خوبست وهركدام ده ديگررا در بردارند.

از بردبارى است: ١- دنبالگيرى زيبائى ٢- همنشينى نيكان ٣- برآمدن از زبونى ٤- برآمدن

الخساسة ، و تشهّي الخير ، و يقرّب صاحبه من معالي الدّرجات ، و العفو ، و المهل ، والمعروف ، والصّمت ؛ فهذا مايتشعّب للعاقل بحلمه .

و أمّا العلم ؛ فيتشعّب منه الغنى وإن كان فقيراً . و الجود و إن كان بخيلاً ، و المهابة وإن كان هيّناً ، والسلامة و إن كان سقيماً ، والقرب وإن كان قصيّاً ، و الحياء و إن كان صلفاً ، والرّفعة وإن كان وضيعاً ، والشّرف وإن كان رذلاً ، والحكمة ، والحظوة ، فهذا مايتشعّب للعاقل بعلمه ، فطوبى لمن عقل وعلم.

وأمّا الرّشد فيتشعّب منه السداد ، والهدى ، والبرّ ، والتقوى ، والمنالة ، والقصد ، والاقتصاد ، والثواب ، والكرم ، والمعرفة بدين الله ، فهذا ما أصاب العاقل بالرّشد ، فطوبى لمن أقام به على منهاج الطريق .

و أمّا العفاف ؛ فيتشعّب منه الرّضا ، و الاستكانة ، والحظّ ، والرّاحة ، و التّفقّد ، والتذكّر ، والتفكّر ، والجود ، والسّخاء ؛ فهذا مايتشعّب للعاقل بعفافه رضى بالله وبقسمه.

و أمّا الصّيانة ؛ فيتشعّب منها الصلاح ، والتّواضع ، والورع ، والإنابة ، و الفهم ، والأدب ، والإحسان ، والتّحبّب ، والخير ، واجتناء البشر ، فهذا ما أصاب العاقل بالصيانة، فطوبى لمن أكرمه مولاه بالصّيانة.

از پستی ٥ـ رغبت بنیکی ٦ـ تقرب بدرجات بلند ٧ـ گذشت ٨ـ مهلت بخشی ٩ـ احسان ١٠ـ خموشی اینها برای خردمند ازحلمش منشعب شوند .

و اما آنچه **از دانش** منشعب‌شود: ١ـ بی‌نیازی گرچه ندارباشد٢ ـ بخشش گرچه دربنکار است ٣ـ هیبت وگرچه نرمش‌کند ٤ـ سلامت وگرچه بیمار بود ٥ ـ نزدیکی وگرچه دوراست ٦ـ آزرم وگرچه پرروئی‌کند ٧ـ سروری وگرچه زبونست ٨ـ شرافتمندی وگرچه پست است ٩ ـ حکمت ١٠ـ بهره مندی . اینها است‌که برای خردمند از دانش او خیزد خوشا برآنکه خرد و دانش یافت .

واما آنچه **از رشد** منشعب شود: ١ـ متانت٢ـ هدایت ٣ـ نیکوکاری ٤ـ پرهیزگاری٥ـ کامیابی ٦ـ میانه روی ٧ـ اقتصاد ٨ـ مزد و ثواب ٩ـ کرم ١٠ـ فهمیدن دین خدا . اینها را خردمند از رشد خودیابد، خوشا برآنکه براساس برنامه درست برپا است .

واماآنچه **ازپارسائی** برخیزد: ١ـ خشنودی٢ـ آرامش بدرگاه خدا ٣ـ بهره مندی٤ـ آسایش ٥ـ بازرسی ٦ـ خشوع وخداپرستی ٧ـ تذکر ٨ـ تفکر ٩ـ جود ١٠ـ سخاوت . اینها است که برای خردمنداز پارسائی او برخیزد وبخدا وقسمت او خشنود است .

واما آنچه **ازصیانت** وخودداری برخیزد : ١ـ صلاح ٢ـ تواضع ٣ـ ورع ٤ـ امانت ٥ـ فهم ٦ـ ادب ٧ـ احسان ٨ـ دوست‌یابی ٩ـ خیرمندی ١٠ـ خوش‌برخوردی. اینها است‌که خردمند بوسیله صیانت‌بدان‌رسد، خوشابرآنکه‌اورامولایش بصیانت‌گرامی داشت .

و أمّا الحياء : فيتشعّب منه اللّين ، و الرّأفة ، و المراقبة لله في السرّ و العلانية ، والسّلامة ، واجتناب الشرّ ، و البشاشة ، و السّماحة ، والظّفر ، وحسن الثّناء على المرء في النّاس ، فهذا ما أصاب العاقل بالحياء ، فطوبى لمن قبل نصيحة الله وخاف فضيحته .

وأمّا الرّزانة ، فيتشعّب منها اللّطف ، و الحزم ، وأداء الأمانة ، وترك الخيانة، وصدق اللّسان ، وتحصين الفرج ، واستصلاح المال ، والاستعداد للعدوّ ، والنّهي عن المنكر ، وترك السّفه ، فهذا ما أصاب العاقل بالرّزانة ، فطوبى لمن توقّر ولمن لم تكن له خفّة ولاجاهليّة وعفا وصفح .

وأمّا المداومة على الخير ؛ فيتشعّب منه ترك الفواحش ، والبعد من الطيش ، والتحرّج، واليقين ، وحبّ النّجاة ، وطاعة الرّحمن ، وتعظيم البرهان ، واجتناب الشّيطان و الإجابة للعدل ، وقول الحقّ ، فهذا ما أصاب العاقل بمداومة الخير ، فطوبى لمن ذكر أمامه و ذكر قيامه واعتبر بالفناء .

وأمّا كراهية الشرّ ؛ فيتشعّب منه الوقار ، والصبر ، والنصر ، والاستقامة على المنهاج، والمداومة على الرّشاد ، والإيمان بالله ، والتّوقّر ، والاخلاص ، وترك مالايعنيه ، والمحافظة على ما ينفعه ؛ فهذا ما أصاب العاقل بالكراهية للشرّ ، فطوبى لمن أقام بحقّ الله و تمسّك بعرى سبيل الله .

واما آنچه **از آزرم** برخيزد: ١ـ نرمش ٢ـ مهرورزى ٣ و ٤ـ حساب بردن ازخدا درنهان و عيان ٥ـ سلامت ٦ـ كناره گيرى ازبدى ٧ـ خرمى ٨ـ خشندگى ٩ ـ پيروزى ١٠ـ ياد بخير در ميان مردم اينها است كه خردمند ازآزرم دارد، خوشا بركسيكه نصيحت خدارا پذيرد واز رسوائى بترسد.

واما آنچه **ازمتانت** وسنگينى برخيزد : ١ـ لطف ٢ـ حزم ٣ـ امانت پردازى ٤ـ ترك خيانت ٥ـ راستگوئى ٦ـ حفظ فرج ٧ـ اصلاح مال ٨ـ آمادگى دربرابر دشمن ٩ـ نهى از منكر ١٠ـ ترك نابخردى . اينها است كه ازمتانت بخردمند برسد ، خوشا برشخص با وقار وكسيكه دراو سبكسرى و نادانى نيست وگذشت كند وچشم پوشى نمايد .

واما آنچه **از پيگيرى كارخير** برخيزد: ١ـ ترك هرزگيها ٢ـ دورى ازدلهره ٣ـ احتياط كارى ٤ـ يقين ٥ـ حب نجات ٦ـ طاعت خداوند رحمان ٧ـ تعظيم قرآن ٨ـ كناره گيرى ازشيطان ٩ـ پذيرش عدالت ١٠ـ گفتار حق . اينها است كه از پيگيرى خيربخردمند رسد، خوشا بركسيكه بياد آينده خود باشد وبياد رستاخيز خود، وازفناء دنيا عبرت گيرد .

و اما آنچه **از بدداشتن شر** برخيزد : ١ـ وقار ٢ـ شكيبائى ٣ـ يارى كردن ٤ـ پايدارى بيرنامه ٥ـ پيگيرى راه درست ٦ـ ايمان بخدا ٧ـ فزايش ٨ـ اخلاص ٩ـ تركهربيهوده ١٠ـ محافظت برآنچه سودبخشد. اينها است كه ازبد داشتن شربخردمند رسد، خوشا بركسيكه بحق خدا بپايد و برشته‌هاى راههاى خدا بچسبد .

وأمّا طاعة النّاصح ؛ فيتشعّب منها الزّيادة في العقل ، وكمال اللّبّ ، ومحمدة العواقب و النّجاة من اللّوم ، و القبول ، و المودّة ، و الانشراح ، والانصاف ، والتّقدّم في الأمور ، والقوّة على طاعة الله ؛ فطوبى لمن سلم من مصارع الهوى ، فهذه الخصال كلّها تتشعّب من العقل.

قال شمعون : فأخبرني عن أعلام الجاهل ؟ فقال رسول الله صلى الله عليه وآله : إن صحبته عنّاك وإن اعتزلته شتمك، وإن أعطاك منّ عليك وإن أعطيته كفرك، وإن أسررت إليه خانك وإن أسرّ إليك اتّهمك، وإن استغنى بطر وكان فظّاً غليظاً وإن افتقر جحد نعمة الله ولم يتحرّج وإن فرح أسرف وطغى وإن حزن آيس وإن ضحك فهق ، وإن بكى خار ، يقع في الأبرار ولا يحبّ الله ولا يراقبه ولا يستحيي من الله ولا يذكره ، إن أرضيته مدحك وقال فيك من الحسنة ما ليس فيك، وإن سخط عليك ذهبت مدحته و وقع فيك من السّوء ما ليس فيك ، فهذا مجرى الجاهل .

قال : فأخبرني عن علامة الإسلام ؟ فقال رسول الله صلى الله عليه وآله : الإيمان ، والعلم ، والعمل .

قال : فما علامة الإيمان ؟ وما علامة العلم ؟ وما علامة العمل ؟

فقال رسول الله صلى الله عليه وآله : أمّا علامة الإيمان فأربعة : الاقرار بتوحيد الله ، و الإيمان به والإيمان بكتبه والإيمان برسله .

واما آنچه از **پیروی ناصح** خیزد : ١- فزونی خرد ٢ - تکامل دل ٣ - خوش سرانجامی ٤- نجات ازسرزنش ٥- پذیرش ٦- دوستی ٧- گشایش دل ٨- انصاف ٩- پیشرفت درکارها ١٠- نیروی بر طاعت خدا . خوشا برکسیکه اززمین خوردگیهای هوای نفس سالم بماند، اینها خصالی است که همه از خرد برخیزد .

شمعون: نشانههای نادانرا بمن بگو ؟

رسولخدا(ص): اگر بااو بیامیزی رنجت دهد، واگر ازاوکناره کنی دشنامت دهد، اگرت بخشد منت برتو نهد، واگرش بخشی ناسپاسی کند، اگرش رازی بسپاری خیانت کند، واگرت رازی سپارد بتو بدبین گردد، واگر توانگرشد بدمستی کند، وسخت دل وسخت روباشد، واگر بینواشد نعمت خدارا بی‌پروا انکارکند اگرشاد شود ازحد بگذراند وسرکشی کند واگر غمنده گردد نومید شود واگر بخندد قهقهه کند ، واگر بگرید چون حیوان نعره کشد، بنیکان دراقتد، خدا را دوست ندارد واز اوحساب نبرد ، وازخدا آزرم نکند واورا فرایاد ندارد، اگرخشنودش کنی بدروغت بستاید ، واگربرتوخشم کند ستایش تورا از میان ببرد و تورا تا بدروغ بیاد بدگوئی گیرد، اینست روش نادان .

شمعون: نشانهٔ اسلام را بمن بفرما ؟

رسولخدا (ص) : ایمانست ودانش وکردار.

شمعون: نشانهٔ ایمان چیست؟ نشانهٔ دانش چیست؟ نشانه کردارچیست ؟

رسولخدا (ص) : نشانهٔ ایمان چهاراست : اقرار به یگانگی خدا اعتقاد بدو، واعتقاد بکتب او. اعتقاد برسولان او.

و أمّا علامة العلم فأربعة : العلم بالله، والعلم بمحبّيه،و العلم بفرائضه، و الحفظ لها حتّى تؤدّي .

وأمّا العمل : فالصّلاة والصّوم والزّكاة والاخلاص .

قال : فأخبرني عن علامة الصّادق ، و علامة المؤمن ، وعلامة الصّابر،وعلامة التّائب ، و علامة الشّاكر ، و علامة الخاشع ، وعلامة الصّالح ، وعلامة النّاصح ، و علامة الموقن ، وعلامة المخلص ، وعلامة الزّاهد ، وعلامة البارّ ، وعلامة التقيّ .

وعلامة المتكلّف ، وعلامة الظّالم ، وعلامة المرائي ، علامة المنافق ، و علامة الحاسد و علامة المسرف وعلامة الغافل ، و علامة الخائن ، [الجائر خ ل]. وَ علامة الكسلان ، وعلامة الكذّاب ، وعلامة الفاسق ؟

فقال رسول الله صلى الله عليه وآله : أمّا علامة الصّادق فأربعة : يصدق في قوله ، و يصدّق وعدالله ووعيده ، ويوفي بالعهد ، ويجتنب الغدر .

وأمّا علامة المؤمن : فانّه يرؤف ويفهم ويستحيي .

وأمّاعلامةالصّابرفأربعة: الصبرعلى المكاره، والعزم في أعمال البرّ، والتّواضع ، والحلم.

و أمّا علامة التّائب فأربعة : النّصيحة لله في عمله ، و ترك الباطل ، و لزوم الحقّ ، و الحرص على الخير .

وأمانشانه دانش چهار است : شناسائی خدا، معرفت دوستانش، دانستن فرائض او، ونگهداری آنها تا بانجام همه .

واماکردار، نمازاست وروزه وزکوة واخلاص .

شمعون: بمن خبرده ازنشانهٔ صادق، ونشانهٔ مؤمن، ونشانهٔ صابر، ونشانهٔ تائب ، ونشانهٔ شاکر، ونشانهٔ خاشع، ونشانهٔ صالح، ونشانهٔ ناصح، ونشانهٔ موقن،ونشانهٔ مخلص، ونشانهٔزاهد، ونشانهٔنیکوکار، ونشانهٔ تقوی شعار ، ونشانهٔ متکلف، ونشانهٔظالم ،ونشانهٔ خودنما ،ونشانهٔمنافق،ونشانهٔ حسود ،ونشانهٔ اسراف کن ، ونشانهٔ غافل، ونشانهٔ خائن، ونشانهٔ تنبل، ونشانهٔکذاب، ونشانهٔ فاسق .

رسولخدا (ص) : نشانهٔ **صادق**چهاراست: ١ـ راستگوئی ٢ـ باورداشتن نوید و بیم خدا ٣ـ وفاء بعهد ٤ ـ کنارگیری ازغدر .

واما نشانهٔ **مؤمن**اینستکهمهرورزد وبفهمد وآزرم دارد .

واما نشانهٔ **صابر**چهاراست ١ـ صبربربدیها ٢ـ حزم بکارهای خوب ٣ـ تواضع ٤ـ بردباری .

و اما نشانهٔ **تائب** چهار است : ١ـکردار محض رضای خـدا ٢ـ ترك باطل ٣ـ لزوم حق ٤ـ شوق بکار خیر .

و أمّا علامة الشّاكر فأربعة : الشّكر في النّعماء ، و الصّبر في البلاء ، و القنوع بقسم الله ، ولا يحمد ولا يعظّم إلاّ الله .

وأمّا علامة الخاشع فأربعة : مراقبة الله في السرّ والعلانية ، وركوب الجميل ، والتفكّر ليوم القيامة ، والمناجاة لله .

و أمّا علامة الصالح فأربعةٌ : يُصفّي قلبه ، و يُصلح عمله ، و يُصلح كسبه ، و يُصلح اُموره كلّها .

وأمّا علامة النّاصح فأربعة : يقضي بالحقّ ، ويعطي الحقّ من نفسه ، و يرضى للنّاس مايرضاه لنفسه ، ولا يعتدي على أحد .

و أمّا علامة الموقن فستّةٌ : أيقن بالله حقّاً فآمن به ، وأيقن بأنّ الموت حقٌّ فحذره ، و أيقن بأنّ البعث حقٌّ فخاف الفضيحة ، و أيقن بأنّ الجنّة حقٌّ فاشتاق إليها ، وأيقن بأنّ النّار حقٌّ فظهر سعيه للنّجاة منها ، وأيقن بأنّ الحساب حقٌّ فحاسب نفسه .

وأمّا علامة المخلص فأربعة : يسلم قلبه ، وتسلم جوارحه ، وبذل خيره و كفّ شرّه .

وأمّا علامة الزّاهد فعشرةٌ : يزهد في المحارم ، ويكفّ نفسه ، ويقيم فرائض ربّه ، فإن كان مملوكاً أحسن الطّاعة ، وإن كان مالكاً أحسن المملكة ، وليس لهحميّة، ولا حقد

واما نشانه شاکر چهار است: ١ـ شکر دربرابر نعمتها ٢ـ صبر دربرابر بلا ٣ـ قناعت بقسمت خدا ٤ـ ترك حمد وتعظيم جزخدا .

واما نشانه خاشع چهار است: ١ـ حساب بردن ازخدا درنهان‌وعیان ٢ـ ارتکاب خوبی ٣ـ اندیشه رستاخیز ٤ـ مناجات باخدا .

واما نشانه صالح چهاراست: ١ـ دلش را پاك کند ٢ـ کردارش را خوب کند ٣ـ کسبش را خوب کند ٤ـ همه‌کارش را خوب کند .

واما نشانهٔ ناصح چهاراست: ١ـ بحق قضاوت کند ٢ـ ازخود بدیگران حق بدهد ٣ـ برای مردم پسندد هرچه برخود پسندد ٤ـ براحدی تجاوزنکند .

واما نشانهٔ موقن شش است: ١ـ ازروی حقیقت‌بخدا یقین دارد وباو بگرود ٢ـ یقین دارد مرگ حق است ازآن درحذر باشد ٣ـ یقین دارد قیامت حق است از رسوائی بترسد ٤ـ یقین دارد بهشت‌حق است وشیفته آن باشد ٥ـ یقین دارد دوزخ حق است و کوشش وی برای نجات از آن پدیدار باشد ٦ـ یقین دارد حساب حق است وخودرا محاسبه میکند .

واما نشانهٔ مخلص‌چهاراست : ١ـ دلش درست است ٢ـ اعضایش بی‌آزاراست ٣ـ خیرش‌بدیگران رسد ٤ـ ازبدکردن خوددار است .

واما نشانهٔ زاهد ده است: ١ـ بحرامها بی‌رغبت‌است ٢ـ خوددار است ٣ـ واجبات پروردگاررا برپا میدارد ٤ـ اگر مملوك است فرمانبر خوبی‌است، واگر مالك است ملك‌دار خوبی است ٥ـ نزا.

يُحسن إلى من أساء إليه ، وينفع مَن ضرّه ، ويعفو عمّن ظلمه ، ويتواضع لحقّ الله .

وأمّا علامة البارّ فعشرةٌ : يحبُّ في الله ، ويبغض في الله ، ويصاحب في الله ، و يفارق في الله ، ويغضبَ في الله ، ويرضى في الله ، ويعمل لله ويطلب إليه ، ويخشع لله ، وخائفاً مخوفاً طاهراً مخلصاً مستحيياً مراقباً ، ويُحسن في الله .

وأمّا علامة التّقيّ فستّةٌ : يخاف الله ، ويحذر بطشه ، و يُمسي و يُصبح كأنّه يراه ، لا تُهمّه الدّنيا ، ولا يَعظم عليه منها شيءٌ لحسن خُلقه .

وأمّا علامة المتكلّف فأربعة : الجدال فيما لا يعنيه ، وينازع من فوقه ، ويتعاطى ما لا ينال ، ويجعل همّه لما لا ينجيه .

وأمّا علامة الظالم فأربعة : يظلم مَن فوقه بالمعصية ، ويملك من دونه بالغلبة ، و يُبغض الحقّ ، و يُظهر الظلم .

و أمّا علامة المُرائي فأربعةٌ : يحرص في العمل لله إذا كان عنده أحد ، و يكسل إذا كان وحده ، ويحرص في كلّ أمره على المحمدة ، ويحسن سمته بجهده .

وأمّا علامة المنافق فأربعة : فاجر دخله ، يخالف لسانه قلبه ، وقوله فعله ، و سريرته

پرست نيست ٦ـ كينه ورنيست ٧ـ خوبى كند در برابر آنكه باو بدكند ٨ـ سود رساند بدانكه زيانش رساند ٩ـ بگذرد ازهركه ستمش كند ١٠ـ دراداى حق خدا تواضع كند .

واما نشانهٔ **نيكوكار** ده است: ١ـ براى خدا دوست دارد ٢ـ براى خدا دشمن دارد ٣ـ براى خدا يارميشود ٤ـ براى خدا جدا ميشود ٥ـ براى خدا خشم ميكند ٦ـ براى خدا خشنود ميشود ٧ـ براى خداكارميكند ٨ـ خدا جو است ٩ـ خدا ترس است درهراس وخوف، پاك وبااخلاص، شرمنده ومراقب ١٠ـ براى خدا احسان ميكند .

واما نشانهٔ **تقوى** شش است: ١ـ ازخدا ميترسد ٢ـ ازسختگيرى پرحذراست ٣و٤ شام وبام كند وگويا خدا را بچشم بيند ٥ـ دنيا را اهميت نميدهد ٦ـ هيچ چيز دنيا نزد او بزرگ نيست چون نهاد او زيبا است .

واما نشانهٔ **متكلف** چهاراست: ١ـ جدل بيهوده كند ٢ـ با بالادستش بستيزد ٣ـ بدانچه نتواند رسيد دست يازد ٤ـ بدانچه نجاتش ندهد همت گمارد .

واما نشانهٔ **ظالم** چهاراست: ١ـ ببالا دست خود ازنافرمانى ستم كند ٢ـ بزيردستش چيرگى كند ٣ـ باحق دشمنى كند ٤ـ ستم را آشكار كند .

واما نشانهٔ **رياكار** چهاراست : ١ـ پيش ديگران بعبادت خدا حريص است ٢ـ درتنهائى تنبل است ٣ـ درهركارى ستايش جواست ٤ـ درظاهرسازى ميكوشد .

واما نشانهٔ **منافق** چهاراست : ١ـ نهادش هرزه است ٢ـ زبان و دلش دوتا است ٣ـ گفتارش

علانيته ، فويل للمنافق من النّار .

وأمّا علامة الحاسد فأربعة : الغيبة ، والتملّق ، والشماتة بالمصيبة .

وأمّا علامة المسرف فأربعة : الفخر بالباطل ، ويأكل ماليس عنده ، ويزهد في اصطناع المعروف ، وينكر من لاينتفع بشيء منه .

و أمّا علامة الغافل فاربعةٌ : العمى ، والسهو ، واللّهو ، والنّسيان .

و أمّا علامة الكسلان فاربعة : يتواني حتّى يُفرّط ، ويفرط حتّى يُضيع ، و يضيع حتّى يأثم ، ويضجر .

وأمّاعلامةالكذّاب فأربعة : إن قال لم يصدق ، وإن قيل له لم يُصدّق ، والنميمة ، والبهت.

وأمّا علامة الفاسق فأربعة : اللّهو ، واللّغو ، والعدوان ، والبهتان .

و أمّا علامة الخائن [الجائر خ ل] فأربعة : عصيان الرّحمن ، و أذى الجيران ، وبغض الأقران ، والقرب إلى الطغيان .

فقال شمعون : لقد شفيتني وبصّرتني من عماي ، فعلّمني طرائق أهتدي بها ؟

فقال رسول الله صلى الله عليه وآله : يا شمعون إنّ لك أعداء يطلبونك و يقاتلونك ليسلبوا دينك من الجنّ والإنس ، فأمّا الذين من الإنس فقوم لا خلاق لهم في الآخرة ولا رغبة لهم فيما

جز كرداراست ٤ـ نهانش جزعيان اواست، وای برمنافق ازآتش دوزخ .

و اما نشانهٔ حسود چهار است : ١ـ غيبت ٢ ـ چاپلوسی ٣ ـ سرزنش بمصيبت (گويا يكی ساقط شده است) .

واما نشانهٔ مسرف چهار است: ١ـ باليدن بباطل ٢ـ خوراك آنچه درخور اونيست ٣ـ بی‌رغبتی بكار خير ٤ـ انكار هركه سودش نرساند .

واما نشانهٔ غافل چهار است : ١ـكوری ٢ـ سهو ٣ـ لهو ٤ـ فراموشی .

واما نشانهٔ تنبل چهار است : ١ـ سستی تا بكوتاهی‌كردن ٢ـكوتاهی تا وا نهادن ٣ـ وانهادن تاگناه‌كردن ٤ـ دلتنگ‌شدن ازانجام وظيفه .

واما نشانهٔكذاب چهاراست: ١ـ اگرگويد راست نگويد ٢ـ اگرش‌گويند باورنكند ٣ـ سخن چينی ٤ـ بهتان زدن .

واما نشانهٔ فاسق چهار است: ١ـ بازيگری ٢ـ ياوه سرائی ٣ـ تجاوزكردن ٤ـ بهتان زدن .

واما نشانه خائن (جائر خ ل) چهار است : ١ـ نافرمانی خدای رحمن ٢ ـ آزار همسايگان ٣ـ بغض همگنان ٤ـ نزديكی بسركشی .

شمعون : مرا شفادادی وازكوريم بينا ساختی، بمن روشهائی آموز تاداهبرشوم بدانها .

رسولخدا (ص) ، ای شمعون راستش تودشمنانی داری‌كه با تو بجنگند تا دينت را ببرند و اينان جن باشند وانس اما ازانس مردمی باشندكه ازآخرت نصيبی ندارند وبدانچه نزد خداست رغبتی‌ندارند

عندالله ، إنّما همّهم تعيير الناس بأعمالهم ، لا يعيّرون أنفسهم، ولايحاذرون أعمالهم ، إذ رأوك صالحاً حسدوك وقالوا : مراءٍ ، وإن رأوك فاسداً قالوا : لا خيرفيه .

و أمّا أعداؤك من الجنّ فإبليس و جنوده ، فإذا أتاك فقال : مات ابنك ، فقل إنّما خُلق الأحياء ليموتوا وتدخل بضعة منّي الجنّة ، إنّه ليسرّني ؛ فإذا أتاك و قال : قد ذهب مالك ؛ فقل : الحمدلله الذي أعطى وأخذ وأذهب عنّي الزكاة ، فلا زكاة عليّ ؛ وإذا أتاك وقال لك : النّاس يظلمونك و أنت لا تظلم ؛ فقل : إنّما السبيل يوم القيامة على الذين يظلمون النّاس ، وما على المحسنين من سبيل ؛ وإذا أتاك وقال لك : ما أكثر إحسانك ، يريد أن يدخلك العجب ، فقل : إساءتي أكثر من إحساني . و إذا أتاك و قال لك : ما أكثر صلاتك ، فقل : غفلتي أكثرمن صلاتي ؛ وإذا قال لك : لم تعطي النّاس ، فقل : ما آخذ أكثر ممّا أُعطي . وإذا قال لك : ما أكثر مَن يظلمك ؛ فقل : من ظلمته أكثر ؛ وإذا أتاك و قال لك : كم تعمل ؛ فقل : طال ما عصيت ؛ و إذا أتاك و قال لك : اشرب الشّراب ، فقل : لا أرتكب المعصية ؛ و إذا أتاك و قال لك : ألا تحبّ الدّنيا ؟ ، فقل : ما أُحبّها و قد اغترّ بها غيري .

ياشمعون خالط الأبرار واتّبع النبيّين : يعقوب ويوسف وداود ، إنّ الله تبارك وتعالى

همانا همّ آنها اينست كه مردم را بكارشان سرزنش كنند واز آنان خرده گيرند، وخودرا سرزنش نكنند واز كردار خود برحذر نباشند، اگر بينند خوبى بر تو حسد برند وگويند خودنما است، واگر نگرند بدى گويند خيرى در او نيست .

واما دشمنان تو ازجن شيطان ولشكر اويند وهرگاه نزد توآيد وگويد پسرت مرد بگو همانا هرزنده آفريده شده تابميرد پاره تنم ببهشت درآمد راستى كه مرا شاد ميكند. وهرگاه نزد توآيدوگويد مالت ازدست رفت بگو سپاس خدا راكه داد وگرفت وزكوة را ازمن ساقط كرد وزكوتى برمن نيست. وهرگاه نزد توآيد وگويد مردم بتو ستم كنند وتو ستم نكنى بگو همانا درقيامت مؤاخذه بر آنها است كه بمردم ستم كنند وبرنيكوكاران مؤاخذه نيست. وهرگاه نزد توآيد وگويد چه‌اندازه احسان ميكنى ومقصودش اينست كه تو را خودبين كند بگو بدكارى من از نيكوكاريم بيش است. وهرگاه نزد توآيد و گويد چه بسيار نمازميخوانى بگوغفلت من ازنمازم بيش‌است. وچون بتوگويد چه اندازه بمردم ميدهى بگوآنچه ميستانم ازآنچه ميدهم بيشتراست وچون بتوگويد چه بسيار بتوستم كنند بگو آنهاكه‌ستمشان كنم بيشترند. وهرگاه نزد توآيد وگويد چه اندازه‌كار ميكنى؟ بگو :ديرزمانيست‌نافرمانى كردم ؛ وهرگاه نزد توآيد وگويد مى بنوش بگوگردگناه نگردم ؛ وچون نزد توآيد وگويد آيا دنيا را دوست ندارى؟ بگو من آنرا دوست ندارم كه ديگران را فريفته است .

اى شمعون با نيكان درآميز و پيرو پيمبران باش : يعقوب ويوسف و داود ، راستى چون خداوند

لمّا خلق السّفلى فخرت وزخرت وقالت : أيّ شيء يغلبني؟ فخلق الأرض فسطحها على ظهرها، فذلّت ؛ ثمّ إنّ الأرض فخرت و قالت : أيّ شيء يغلبني ؟ فخلق الله الجبال ، فأثبتها على ظهرها أوتاداً من أن تميد بما عليها ، فذلّت الأرض واستقرّت ؛ ثمّ إنّ الجبال فخرت على الأرض ، فشمخت واستطالت وقالت : أيّ شيء يغلبني ؟ فخلق الحديد ، فقطعها ، فذلّت ، ثمّ إنّ الحديد فخر على الجبال وقال : أيّ شيء يغلبني ؟ فخلق النّار ، فأذابت الحديد ، فذلّ الحديد . ثمّ إنّ النّار زفرت وشهقت وفخرت وقالت : أيّ شيء يغلبني ؟ فخلق الماء ، فأطفأها فذلّت ؛ ثمّ إنّ الماء فخر وزخر وقال : أيّ شيء يغلبني ؟ فخلق الرّيح ، فحرّكت أمواجه وأثارت مافي قعره وحبسته عن مجاريه ، فذلّ الماء ؛ ثمّ إنّ الرّيح ، فخرت وعصفت وقالت : أيّ شيء يغلبني ؟ فخلق الإنسان ، فبنى واحتال ما يستتر به من الرّيح وغيرها فذلّت الرّيح ثمّ إنّ الإنسان طغى وقال : من أشدّ منّي قوّة ؟ فخلق الموت فقهره ، فذلّ الإنسان ، ثمّ إنّ الموت فخر في نفسه ، فقال الله عزّ وجلّ : لا تفخر فإنّي ذابحك بين الفريقين : أهل الجنّة وأهل النّار ؛ ثمّ لا اُحييك أبداً فخاف. ثمّ قال : والحلم يغلب الغضب، والرّحمة تغلب السّخط والصّدقة تغلب الخطيئة .

دریای نشیب را آفرید بخود بالید وجوشید وگفت چه چیز برمن چیره خواهد شد؟ پس زمین راآفرید وبرپشت آن گسترد وزبون شد، سپس زمین برخود بالید وگفت چه چیز برمن چیره شود؟ خداکوهها را آفرید وبرپشت آن واداشت که میخ برآن باشند وبرخود نلرزد و زمین زبون شد وبرقرار شد ، سپس کوهها برزمین بالیدند وسربالاگرفتند وسرفرازی کردند وگفتند چه چیز برمن چیره شود؟ خدا آهن را آفرید تا آنرا برید وزبون شد، سپس آهن برکوهها بالید وگفت چه چیز برمن چیره شود؟ خدا آتش را آفرید وآهن راگداخت وآهن زبون شد ، سپس آتش شعله کشید وغرید و برخود بالید وگفت چه برمن چیره شود ؟ خدا آب را آفرید تا آنرا خاموش کرد وزبون شد، سپس آب بر خود بالید و موج زد وگفت چه چیز برمن چیره شود خدا بادرا آفرید تا امواج آبرا بجنبش آورد وآنچه در تك آن بود برآورد واز جریان آن جلوگیری کرد آب هم زبون شد ، سپس باد برخود بالید وگرد باد برانگیخت وگفت چه چیز برمن چیره شود؟ خدا انسان راآفرید وساختمان کرد وچاره جست دربرابر باد وجز آن وباد زبون شد، سپس انسان سرکشی کرد وگفت چه کس ازمن نیرومندتر است ؟ خدا مرگ راآفرید واورا مقهور ساخت وانسان زبون شد، سپس مرگ به برخود بالید وخدای عزوجل باوفرمود برخود مبال که تورا درمیان دوگروه اهل بهشت ودوزخ سرببرم وهرگزت زنده نکنم واوترسید، سپس پیغمبر (ص) فرمود حلم برخشم چیره است، ورحمت برسخط چیره است، وصدقه خطاء رامغلوب سازد .

(وصيته صلى الله عليه وآله لمعاذ بن جبل)
لما بعثه الى اليمن

يا معاذ علّمهم كتاب الله وأحسن أدبهم على الأخلاق الصّالحة ، وأنزل النّاس منازلهم ـ خيرهم وشرّهم ـ وأنفذ فيهم أمر الله ، ولاتحاش في أمر ولا ماله أحداً ، فإنّها ليست بولايتك ولا مالك ، وأدّ إليهم الأمانة في كلّ قليل و كثير ، وعليك بالرّفق والعفو في غير ترك للحقّ يقول الجاهل قد تركت من حقّ الله ، واعتذر إلى أهل عملك من كلّ أمر خشيت أن يقع إليك منه عيبٌ حتّى يعذروك ، وأمت أمر الجاهليّة إلاّ ماسنّه الإسلام .

و أظهر أمر الإسلام كلّه ، صغيره و كبيره ، ولكن أكثر همّك الصّلاة ؛ فإنّها رأس الإسلام بعد الإقرار بالدّين وذكّر النّاس بالله واليوم الآخر ، واتّبع الموعظة ؛ فإنّه أقوى لهم على العمل بما يحبّ الله ، ثمّ بثّ فيهم المعلّمين ، واعبدالله الذي إليه ترجع ، ولاتخف في الله لومة لائم .

و اوصيك بتقوى الله وصدق الحديث، والوفاء بالعهد، وأداء الأمانة، وترك الخيانة، و لين الكلام، وبذل السّلام، وحفظ الجار، ورحمة اليتيم، وحسن العمل، وقصر الأمل، وحبّ الآخرة

وصيت آنحضرت صلى الله عليه وآله بمعاذ بن جبل هنگام فرستادن او بسوی یمن

ای معاذ (١) قرآن خدا را بدانها بیاموز، آنان‌را باخلاق خوب پرورش بده، مردم را در مقام خودشان وادار چه نیك باشند و چه بد وامر خدارا درآنها اجراء کن، در فرمان خدا و مال خدا از هیچکس درهراس مباش زیرا اختیار باتو نیست و مال ازآن تونیست ، امانت آنها راکم یا بیش بدانها بپرداز، برتوبادنرمش‌وگذشت درغیرموردترك حق‌که نادان بگوید حق‌خدارا ترك‌نمودی، ازکارمندان خود درهرچه میترسی دچار عیبی شوی پوزش طلب تا تورامعذوردارند، شعارهای دوران جاهلیت را از میان ببر مگر آنچه را اسلام زنده داشته است .

امراسلام را ازخرد وکلان پدیدارکن و بیشتر همت بنمازباشدکه سر مسلمانیست پس از اعتراف بدین مردم بخدا وروز جزا یادآوری‌کن وپندگوئی را دنباله‌کن‌که آنها را بکردار خدائی نیرومند سازد، سپس آموزگان در میانشان پراکنده‌کن،وآن خدارا بپرست‌که بوی بازمیگردی ، ود رراه خدا از هیچ سرزنش مترس .

من بتو سفارش‌کنم . بپرهیزگاری از خدا وراست‌گوئی ووفاء بپیمان و پرداخت امانت و ترك خیانت ونرم‌گوئی وابتدای بسلام وحمایت همسایه وپناهنده، و مهربانی با یتیم وخوش‌کرداری و کوتاه

(١) معاذبن جبل ازانصار است ١٨ ساله ایمان آورد ودربیعت عقبه با٧٠ تن از انصار شرکت داشت وهمه جا بارسولخدا (ص) بود ودرسال دهم هجرت پیغمبر اورا بیمن فرستاد و پیاده او را با مهاجر وانصار بدرقه کرد وسفارشها باوفرمودکه فریقین آنهارا نقل کرده‌اند .

والجزع من الحساب، ولزوم الإيمان، والفقه في القرآن، وكظم الغيظ، وخفض الجناح .

وإيّاك أن تشتم مسلماً ، أو تطيع آثماً ، أوتعصي إماماً عادلاً ، أو تكذّب صادقاً ، أو تصدّق كاذباً ، و اذكر ربّك عند كلّ شجر و حجر ، و أحدث لكلّ ذنب توبة ، السرّ بالسرّ والعلانية بالعلانية .

يا معاذ لولا أنّني أرى ألاّ نلتقي إلى يوم القيامة ، لقصّرت في الوصيّة ولكنّني أرى أن لا نلتقي أبداً ، ثمّ اعلم يا معاذ أنّ أحبّكم إليّ من يلقاني على مثل الحال الّتي فارقني عليها .

(و من كلامه ﷺ)

إنّ لكلّ شيء شرفاً ، وإنّ شرف المجالس ما استقبل به القبلة ، من أحبّ أن يكون أعزّ النّاس فليتّق الله ، ومن أحبّ أن يكون أقوى النّاس فليتوكّل على الله ، و من أحبّ أن يكون أغنى الناس فليكن بما في يدالله أوثق منه بما في يده .

ثمّ قال : ألا أنبّئكم بشرار النّاس ؟ قالوا : بلى يارسول الله ، قال : من نزل وحده ومنع رفده ، وجلد عبده ، ألا أنبّئكم بشرّ من ذلك ؟ قالوا : بلى يارسول الله قال : من لا يقيل عثرة، ولا يقبل معذرة ، ثمّ قال : ألا أنبّئكم بشرّ من ذلك ؟ قالوا : بلى يارسول الله ،

كردن آرزو، و دوست داشتن ديگرسراى، وهراس ازحساب، وچسبيدن بايمان، وفهميدن قرآن وفرو - خوردن خشم، وفروتنى .

مبادا مسلمانى را دشنام بدهى يا ازگنهكارى پيروى كنى يا امام عادلى را نافرمانى كنى ياراستگوئى را باور ندارى يا دروغزنى را باور دارى، پروردگارت را نزد هرسنگ ودرخت بيادآور وبراى هرگناه توبه‌اى تازه كن، گناه نهان را با توبه نهان وعيان را باتوبه عيان .

اى معاذ اگر نميدانستم كه تا قيامت برخورد نداريم سفارش را كوتاه ميكردم ولى من ميدانم كه ما هرگز برخورد نكنيم ، سپس اى معاذ بدانكه محبوبترين شماها نزد من كسى است كه مرا بهمان حالى برخورد كند كه درآن ازمن جدا شده است .

واز سخنان آنحضرتست (ص)

براى هرچيزى شرافتى است وراستى شرافت مجالس اينست كه روبقبله باشد، هركه خواهد ازهمه مردم عزيزتر باشد بايد ازخدا بپرهيزد ، هركه خواهد نيرومندترين مردم باشد بايد برخدا توكل كند وهركه خواهد ازهمه توانگرتر باشد بايد بدانچه نزدخداست اعتمادش بيشتر باشد از آنچه خود دارد .

سپس فرمود آيا شمارا ببدترين مردم آگاه نكنم ؟گفتند چرا يارسول‌الله فرمود : آنكه تنهاجاى كند، واز واردان خود دريغ كند، وبنده خودرا تازيانه زند، آيا بدتر ازاين شمارا آگاه نكنم ؟گفتند چرا يا رسول‌الله ، فرمودكسيكه از لغزش نگذرد وعذر نپذيرد، بازهم فرمود آيا شما را ببدتر از اين

قال : من لا يرجى خيره ، و لا يؤمن شرّه ، ثمّ قال : ألا اُنبّئكم بشرّ من ذلك ؟ قالوا : بلى يا رسول الله ، قال : من يبغض النّاس ويبغضونه .

إنّ عيسى عليه السلام قام خطيباً في بني إسرائيل ، فقال : يابني إسرائيل لا تكلّموا بالحكمة عند الجهّال فتظلموها ولا تمنعوها أهلها فتظلموهم ولا تكافئوا ظالماً فيبطل فضلكم ؛ يابني إسرائيل الاُمور ثلاثة : أمر بيّن رشده فاتّبعوه ، و أمر بيّن غيّه فاجتنبوه ، و أمر اختلف فيه فردّوه إلى الله .

أيّها النّاس إنّ لكم معالم فانتهوا إلى معالمكم ، و إنّ لكم نهاية ، فانتهوا إلى نهايتكم ، إنّ المؤمن بين مخافتين : أجل قد مضى لا يدري ما الله صانع فيه، وبين أجل قد بقي لا يدري ما الله قاض فيه، فليأخذ العبد لنفسه من نفسه، ومن دنياه لآخرته ، ومن الشيبة قبل الكبر، ومن الحياة قبل الموت ؛ والذي نفسي بيده ما بعد الموت من مستعتب وما بعد الدّنيا دار إلّا الجنّة والنّار .

❁ (ذكره صلى الله عليه وآله العلم والعقل والجهل) ❁

قال : تعلّموا العلم ، فإنّ تعلّمه حسنة، ومدارسته تسبيح، والبحث عنه جهاد، وتعليمه من لا يعلمه صدقة ، وبذله لأهله قربة ، لأنّه معالم الحلال والحرام، وسالك بطالبه سبل الجنّة

هم آگاه نكنم؟گفتند چرا يا رسول‌الله فرمود : آنكه اميد بخيرش نيست و از شرش ايمنى نيست، سپس فرمود شمارا ببدتر از اين‌هم خبر ندهم ؟گفتند: چرا يا رسول‌الله ؟ فرمود آنكه مردم را دشمن دارد ومردمش دشمن دارند .

راستى عيسى(ع) در ميان بنى‌اسرائيل بسخنرانى ايستاد و فرمود : اى بنى اسرائيل نزد جهال سخن حكيمانه نگوئيد تا بدان ستم‌كرده باشيد، وآنرا از اهلش دريغ نداريد تاباآنان ستم‌كرده باشيد وبا ظالم همانند نشويد تافضل شما بيهوده‌گردد، اى بنى اسرائيل كارها برسه‌گونه باشند : كاريكه روشن است درستى‌آن دنبالش برويد. وكاريكه روشن است‌كه ناحق وگمراهى است ازآن كناره‌كنيد. وكاريكه مورد اختلاف است ،آنرا بخدا برگردانيد . آيا مردم شما را نشانه ها نيست بنشانه هاى خود رجوع كنيد، راستى شمارا پايانيست بپايان خود برسيد .

راستى مؤمن ميان دوهراس است عمرى‌كه‌گذشته ونميداند خدا با اوچه ميكند ؛ وعمريكه مانده ونميداند خدا برايش چه مقدركرده است، بايد بنده خدا ازخود براى خودش توشه بگيرد وازدنيايش براى آخرت ذخيره‌كند، ازجوانى پيش ازپيرشدن واززندگى پيش ازمردن استفاده‌كند. سوگند بدانكه جانم بدست اواست پس ازمرگ جاى گله‌گزارى نيست وپس ازدنيا خانه اى نيست جزبهشت يادوزخ .

مذاكره آنحضرت درباره دانش‌وخرد ونادانى

فرمود: دانش آموزيد زيرا آموختنش حسنه است ومدارست آن تسبيح،است وكاوش ازآن جهاد وياد دادنش بكسيكه آنرا نميداند صدقه‌است. وبخشش باهلش تقرب بخدا است ، زيرا كه آن وسيله

ومونس في الوحدة، وصاحب في القربة، ودليل على السرّاء، وسلاح على الأعداء، وزين الأخلاء يرفع الله به أقواماً يجعلهم في الخير أئمّة يقتدى بهم، ترمق أعمالهم، وتقتبس آثارهم، وترغب الملائكة في خلّتهم، لأنّ العلم حياة القلوب، ونور الأبصار من العمى، وقوّة الأبدان من الضعف، وينزل الله حامله منازل الأحبّاء، ويمنحه مجالسة الأبرار في الدّنيا والآخرة.

بالعلم يطاع الله ويعبد وبالعلم يعرف الله ويوحّد، وبه توصل الأرحام، ويعرف الحلال والحرام، والعلم أمام العقل.

والعقل يلهمه الله السّعداء ويحرّمه الأشقياء؛ وصفة العاقل أن يحلم عمّن جهل عليه ويتجاوز عمّن ظلمه ويتواضع لمن هو دونه ويسابق من فوقه في طلب البرّ؛ وإذا أراد أن يتكلّم تدبّر، فان كان خيراً تكلّم فغنم، وإن كان شرّاً سكت فسلم، وإذا عرضت له فتنة استعصم بالله، وأمسك يده ولسانه، وإذا رأى فضيلة انتهز بها، لايفارقه الحياء، ولايبدو منه الحرص فتلك عشرة خصال يعرف بها العاقل.

وصفة الجاهل: أن يظلم من خالطه، ويتعدّى على من هو دونه، ويتطاول على من هو فوقه، كلامه بغير تدبّر، إن تكلّم أثم، وإن سكت سها، وإن عرضت له فتنة سارع إليها فأردته،

دانستن حلال وحرام است وطالب خود را براه بهشت میکشاند واز هراس تنهائی میرهاند درغربت هم‌صحبت است ورهنمای برامور نهانست وسلاح دربرابر دشمنان وزیور برای دوستان، خداوند بخاطر آن مردمی را برآورد تاآنجاکه آنان را پیشوایان کار خوب کند و از آنان پیروی شود، بکارهای آنان درنگرند وازآثارشان برگیرند وفرشتگان شیفته دوستی آنان گردند زیرا دانش زندگی دلها وروشنی دیده هااست ازکوری، ونیروی تنهااست ازسستی. وخدا دارنده آنرا بمقام دوستان برساند، وهمنشینی نیکان را دردنیا وآخرت باو ببخشد.

بدانش خداوند فرمان برده شود و پرستش گردد، بدانش خداوند شناخته شود و یگانه باشد، بدانش صله رحم شود، وحلال وحرام شناخته گردند، دانش پیشوای عقل است.

خداوند خردرا بسعادتمندان دهد و از بدبختان دریغ دارد، صفت دانشمند اینست که در برابر کسیکه باو نادانی کند بردبارست وازکسیکه باوستم کند گذشت دارد، وبرای زیردستش فروتن است وبا زبردست خود درجستجوی کارخوب رقابت دارد. وچون خواهد سخن گوید تدبر کند واگرخوبست بگوید وسود برد واگر بداست خاموش بماند وسالم بجهد، وچون فتنه‌ای براو رخ دهد بخدا پناه برد ودست وزبانش را نگهدارد، وچون فضیلتی بیند آنرا غنیمت شمارد، شرم از اوجدا نشود، وآزمندی ازاو پدید نگردد، اینها ده خصلت است که خردمند بدانها شناخته شود.

صفت نادان اینست که با هرکه درآمیزد بدو ستم کند، وبرآنکه زیر دستش است تجاوز کند، وبر زبر دستش گردن فرازی کند، سخنش بی فکر است، اگر سخن کند گناهکار شود، واگر خاموش بماند غافل گردد، واگرفتنه‌ای براورخ دهد بدان بشتابد پس اورا هلاک کند، واگر فضیلتی بیند رخ بتابد وکندی

وإن رأى فضيلة أعرض و أبطأ عنها ، لايخاف ذنوبه القديمة ولا يرتدع فيمابقي من عمره من الذُّنوب ، يتواني عن البرّ و يبطيء عنه ، غير مكترث لمافاته من ذلك أو ضيّعه ، فتلك عشر خصال من صفة الجاهل الّذي حرم العقل .

(موعظة)

مالي أرى حبّ الدُّنيا قد غلب على كثير من النّاس ، حتى كأنّ الموت في هذه الدُّنيا على غيرهم كُتب ، و كأنّ الحقّ في هذه الدُّنيا على غيرهم وجب ، وحتّى كأنّ مايسمعون من خبر الأموات قبلهم عندهم كسبيل قوم سفر عمّا قليل إليهم راجعون تبوّؤنهم أجداثهم و تأكلون تراثهم و أنتم مخلّدون بعدهم !! هيهات هيهات أما يتّعظ آخرهم بأوّلهم ، لقد جهلوا ونسوا كلّ موعظة في كتاب الله وآمنوا شرّ كلّ عاقبة سوء ، ولم يخافوا نزول فادحة ولا بوائق كلّ حادثة .

طوبى لمن شغله خوف الله عن خوف النّاس .

طوبى لمن طاب كسبه ، وصلحت سريرته ، وحسنت علانيته ، واستقامت خليقته .

طوبى لمن أنفق الفضل من ماله ، وأمسك الفضل من قوله .

طوبى لمن تواضع لله عزّ ذكره وزهد فيما أحلّ له من غير رغبة من سنّتي ورفض زهرة الدُّنيامن غيرتحوّل عن سنّتي ، واتّبع الأخيارمن عترتي من بعدي وخالط أهل الفقه والحكمة

گیرد ، ازگناهان دیرینش نترسد ودر آینده عمرش ازگناهان بازنایستد، از نیکی سستی کند ودر آن کندباشد، وبدان‌که ازدستش رفته وضایع شده اعتنا ندارد . این ده خصلت است در وصف نادانی‌که از عقل محروم است .

یك موعظه

مرا چیست؟که می بینم دوستی دنیا بر بسیاری از مردم چیره شده تا آنجا که‌گویا در این دنیا مرگ بر جزآنان نوشته است، وگویا مسئول‌حق‌دراین‌دنیا دیگرانندوتا آنجاکه‌گزارش مردگان پیش‌از خودرا بحساب مردمی مسافر میگیرندکه بزودی نزد آنها برمیگردند، آنهارا بگور میکنند ومیراثشان را میخورید وخود درجای‌آنها جاوید میمانید ؟!! هیهات هیهات، آیاآیندگان ازگذشته‌ها پندنگیرند؟! هرپندی‌که درکتاب خدا است نادیده‌گرفته و بدست فراموشی سپردند ، واز سرانجام بد هرکار ناروا آسوده زیستند، واز نزول هیچ‌آسیب وازبروز هیچ ناگواری نهراسیدند .

خوشا برکسی‌که ترس از خدایش از ترس مردم باز دارد ، خوشا برکسیکه کسبش پاك است و نهادش خوب وآشکارش نیك وسرشتش درست است، خوشا برکسی‌که مازاد دارائیش را انفاق کند و از گفتار زیادی بازگیرد، خوشا برکسیکه برای خدا عزذکره تواضع‌کند واز حلال دنیا هم‌کناره‌گیرباشد بی‌آنکه از سنت من‌روی‌برگرداند و آنکه‌ازخوبی وتازگی‌دنیا دست بدارد بی‌آنکه از روش من بسوی دیگر بگردد (یعنی ریاضتهای نامشروع را مرتکب نشود مانند هندوها ودراویش) و پس از من پیرو

ورحم أهل المسكنة .

طوبى لمن اكتسب من المؤمنين مالاً من غير معصية ، وأنفقه في غير معصية ، و عاد به على أهل المسكنة ، وجانب أهل الخيلاء والتفاخر والرّغبة في الدّنيا المبتدعين خلاف سنّتي العاملين بغير سيرتي .

طوبى لمن حسن مع النّاس خُلقه ، وبذل لهم معونته ، وعدل عنهم شرّه .

✿ (خطبته صلى الله عليه وآله في حجة الوداع) ✿

الحمدلله ، نحمده ونستعينه ونستغفره ونتوب إليه ونعوذ بالله من شرور أنفسنا و [من] سيّئات أعمالنا ، مَن يهدي الله فلا مضلّ له ؛ ومن يضلل فلا هادي له ، وأشهد أن لاإله إلاّ الله وحده لاشريك له و أشهد أنّ محمّداً عبده ورسوله .

اُوصيكم عبادالله بتقوى الله ، وأحثّكم على العمل بطاعته ؛ وأستفتح الله بالّذي هو خير . أمّا بعد : أيّها النّاس ! اسمعوا منّي [ما] اُبيّن لكم ، فانّي لا أدري لعلّي لا ألقاكم بعد عامي هذا ، في موقفي هذا .

أيّها النّاس إنّ دماءكم وأعراضكم عليكم حرام إلى أن تلقوا ربّكم ، كحرمة يومكم هذا ، في بلدكم هذا . ألا هل بلّغت ؟ اللّهمّ اشهد .

خاندانم باشد وبا دین فهمان واهل حکمت بیامیزد و بمستمندان مهربانی کند ، خوشا بر آن مؤمنی که از راه جز نافرمانی خدا مالی بدست آورد ودر غیر نافرمانی خدا خرج کند، و آنرا بمردم مستمند و بینوا برساند وازکسانی که اهل سربزرگی وبرخود بالیدن وشیفته بدنیا وبدعت گزار برخلاف روش من هستند وبرخلاف روش من کار میکنند برکنار باشد، خوشا برکسیکه با مردم خوش رفتار است وبدانها کومك کار است وشر خودرا ازآنها بگرداند .

سخنرانی آنحضرت درحجة الوداع

سپاس ازآن خدا است، اورا سپاسگزاریم واز او یاری جوئیم وباو بازگردیم وبخدا از بدیهای خویش وبدکرداریهای خود پناه بریم، هرکەرا خدا رهنمایدا وراگمراه کنند نباشدوهرکەرا خدا ازراه بگرداند اورهبری ندارد، وگواهی‌دهم که نیست‌شایسته‌پرستشی‌جزخدا، یگانه‌است‌شریك ندارد، وگواهم که محمد بنده ورسول خدا است .

بشما سفارش میکنم ای بندگان خدا بتقوی از خدا وشمارا دربکار بستن فرمانش تشویق میکنم . وآنچه را خوبست ازخداوند درآغاز میجویم وازآن پس میگویم :

أیا مردم آنچه برای شما بیان میکنم از من بشنوید، راستی من نمیدانم ، شاید دیگر سال در این موقف شمارا دیدار نکنم .

أیا مردم، راستی خون وآبروی شماها برشما حرام است تا بپروردگار خود برسید بمانندحرمت این روز شما دراین شهرشما، هلاآیا بامت رسانیدم، بارخدایا گواه باش .

فمن كانت عنده أمانة فليؤدّها إلى من ائتمنه عليها ؛ و إنّ ربا الجاهليّة موضوع ، وإنّ أوّل رباً أبدأ به ربا العبّاس بن عبدالمطّلب، وإنّ دماء الجاهليّة موضوعة ، وإنّ أوّل دم أبدأ به دم عامر بن ربيعة بن الحارث بن عبد المطلب، وإنّ مآثر الجاهليّة موضوعة غير السّدانة والسقاية. والعمد قوَد وشبه العمد ماقتل بالعصا والحجر وفيه مائة بعير ، فمن ازداد فهو من الجاهليّة .

أيّها النّاس ! إنّ الشّيطان قد يئس أن يُعبد بأرضكم هذه ولكنّه قد رضي بأن يطاع فيما سوى ذلك فيما تحتقرون من أعمالكم .

أيّها النّاس ! « إنّما النسيء زيادة في الكفر يضلّ به الّذين كفروا يحلّونه عاماً ويحرّمونه عاماً ليواطئوا عدّة ماحرّم الله » وإنّ الزمان قد استدار كهيئته يوم خلق السماوات والأرض و « إنّ عدّة الشهور عندالله اثناعشر شهراً في كتاب الله يوم خلق السماوات والأرض منها أربعة حرم » ثلاثة متوالية ، وواحد فرد ـ ذوالقعدة ، وذوالحجّة ، و المحرّم ورجب بين جمادى وشعبان. ألاهل بلّغت؟ اللّهمّ اشهد.

أيّها النّاس ! إنّ لنسائكم عليكم حقّاً ، ولكم عليهنّ حقّاً ، حقّكم عليهنّ أن لا

هركس سپرده‌ای دادند بايدش بسپارده‌آن بپردازد وبراستی هرربح پوليکه از دوران جاهليت برعهده‌كسی باشد ملغی است، وراستی نخست ربح پولی راکه درالغاء بدان‌آغازكنم ربح پولهای عباس ابن عبدالمطلب است، هر خونی‌كه از دوران جاهليت بگردن‌كسی مانده ملغی است ، راستی ازنخست خونی كه بگذرم خون عامر بن ربيعه پسر حارث بن عبدالمطلب است (در بنی سعد دايه‌ای ميجست و هذيل اورا كشتند) .

وراستی هررسم وقانون دوران جاهليت ملغی است جز دربانی وخدمت خانه‌كعبه وسقايت حاج ، در قتل عمد قصاص‌است ، شبه عمدآنست كه با عصا وسنگ كشته شود (بی قصد كشتن) ودرآن صد شتر ديه است وهر كه فزون خواهد بجاهليت گرويده است .

أيا مردم، شيطان نوميد است‌كه دراين سرزمين شما پرستيده شود وهمان خشنود است‌كه در جز پرستش ازكارهای خرد خود اورا فرمان برید .

أيامردم پس انداختن‌حج‌ازماه ذيحجه فزودن‌بكفراست وآنانكه‌كافرندبدان‌گمراهی‌كنند ودرسالی آنرا رواداننددرسالی‌ناروا، تا شماره‌ماههائی‌راكه‌خداحرام‌كرده‌برابرسازند، وراستی كه‌زمانه‌چرخيده تابدان‌وضع‌رسيده‌كه درآن روزخداوندآسمانها وزمين راآفريده (وحج درذيحجه‌انجام‌شده) راستی‌شماره ماهها نزد خدا دوازده باشند دركتاب خدا ودر روزی‌كه‌آسمانها وزمين‌راآفريد، چهارآنها حرام‌است سه دنبال هم (ذيقعده، ذيحجه، محرم) ويكی تنها است وآن رجب است ميان ماه جمادی و شعبان .آيا من بامت رسانيدم، بارخدايا توگواه باش .

أيا مردم راستی‌كه زنان شما برشما حقی‌دارند وشماهم برآنها حقی داريد حق‌شما برآنها اينست

يوطئن أحداً فرشكم ، و لا يدخلن أحداً تكرهونه بيوتكم إلاّ باذنكم، وألاّ يأتين بفاحشة ، فان فعلن فإنّ الله قد أذن لكم أن تعضلوهنّ وتهجروهنّ في المضاجع وتضربوهنّ ضرباً غير مبرّح ، فاذا انتهين وأطعنكم فعليكم رزقهنّ وكسوتهنّ بالمعروف، أخذتموهنّ بأمانة الله ، واستحللتم فروجهنّ بكتاب الله ، فاتّقوا الله في النساء واستوصوا بهنّ خيراً .

أيّها الناس ! «إنّما المؤمنون إخوة» ولايحلّ لمؤمن مال أخيه إلاّ عن طيب نفس منه ألا هل بلّغت ؟ اللّهمّ اشهد . فلا ترجعنّ كفّاراً يضرب بعضكم رقاب بعض فانّي قد تركت فيكم ما إن أخذتم به لن تضلّوا : كتاب الله وعترتي أهل بيتي ألا هل بلّغت ؟ اللّهمّ اشهد .

أيّها النّاس ! إنّ ربكم واحد وإنّ أباكم واحد ، كلّكم لآدم وآدم من تراب « إنّ أكرمكم عندالله أتقاكم » وليس لعربيّ على عجميّ فضل إلاّ بالتّقوى . ألا هل بلّغت ؟ قالوا: نعم ، قال: فليبلّغ الشاهد الغائب .

« أيّها النّاس ! إنّ الله قسّم لكلّ وارث نصيبه من الميراث ولا يجوز لوارث وصيّة في أكثر من الثلث ، والولد للفراش وللعاهر الحجر ، من ادّعى إلى غير أبيه ، ومن تولّى غير مواليه ، فعليه لعنة الله و الملائكة والناس أجمعين، ولا يقبل الله منه صرفاً و لا عدلاً والسّلام عليكم ورحمة الله .

که کسی را همبستر خود که ازآن شما است ننمایند، وکسی را که بد داریددرخانه شما راه ندهند جز باجازه خود شما، وهرزگی نکنند واگراین کاررا کردند خدا بشما اجازه داده که برآنها سخت گیرید وبسترآنها را ترک کنید وآنها را بزنید ، باندازه‌ایکه سخت وآزاردهنده باشد (یعنی زخمی یا دیگرگونی رنگ بشره پدید آید) وهرگاه بازایستادند وشمارا اطاعت کردند برشما است که خوراک وپوشاک آنها را بدهید باندازه متعارف ، شماآنهارا بعنوان سپرده خدابرگرفتید وبحکم کتاب خدا برخود حلال کردید درباره زنان ازخدا بترسید ودرباره آنها خوب رفتار کنید .

أيا مردم همانا همه مؤمنان برادرند ، مال برادر مؤمن بر اوروا نیست مگر با دلخوشی او ،آیا بامت رساندم؟ بار خدایا توگواه باش . شما راه ارتجاع بکفر درپیش نگیرید تا یکدیگر را بکشید زیرا من درمیان شما بیادگار گذاشتم آنچه‌را که اگر بدان بگروید هرگز گمراه نشوید وآن کتاب خداست و وعترت من، خاندان خود من است .آیا بامت رسانیدم ؟ بارخدایا گواه باش .

أيا مردم راستی که پروردگار شما یکی است، و پدر شما یکی ، همه شماها از آدم هستید و آدم از خاك است وگرامیترین شماها نزد خدا با تقواترین شماهااست، هیچ عربی را برهیچ عجمی برتری نیست جز بتقوی . هلا آیا تبلیغ کردم؟ همه‌گفتند آری فرمود حاضر بغائب برساند .

أیا مردم راستی خداوند بهر وارثی بخشی از میراث داده و وصیت دربیش ازثلث مال برهیچ وارثی تنفیذ نشود. فرزند ازآن فراش است و بهره زناکار سنك است، هرکه خود را بجز پدر خویش بندد و وابسته جز آقای خود معرفی کند براو باد لعنت خدا وفرشته ها وهمه مردم، و نپذیرد خدا ازاوتوبه و عوضی، برشما باد درود ورحمت خداوند .

(وروى عنه صلى الله عليه وآله في قصار هذه المعاني)

١ ـ قال صلى الله عليه وآله : كفى بالموت واعظاً ، وكفى بالتقى غنىً ، وكفى بالعبادة شغلاً ، وكفى بالقيامة موئلاً ، وبالله مجازياً .

٢ـ وقال صلى الله عليه وآله : خصلتان ليس فوقهما من البرّ شيء : الايمان بالله والنفع لعباد الله ؛ وخصلتان ليس فوقهما من الشرّ شيء : الشرك بالله ، والضرّ لعباد الله .

٣ـ وقال له رجل : أوصني بشيء ينفعني الله به ؟ فقال صلى الله عليه وآله : أكثر ذكر الموت يسلك عن الدُّنيا ، وعليك بالشُّكر فانّه يزيد في النعمة ، وأكثر من الدُّعاء فانّك لاتدري متى يستجاب لك ، وإيّاك والبغي فانّ الله قضى أنّه من « بُغي عليه لينصرنّه الله » وقال : « أيّها النّاس إنّما بغيكم على أنفسكم » وإيّاك والمكر ، فانّ الله قضى أن « لا يحيق المكر السّيىء إلاّ بأهله » .

٤ ـ وقال صلى الله عليه وآله : ستحرصون على الامارة ، ثمّ تكون عليكم حسرة وندامة ، فنعمت المرضعة ، وبئست الفاطمة .

٥ ـ وقال صلى الله عليه وآله : لن يفلح قوم أسندوا أمرهم إلى امرأة .

٦ـ وقيل له صلى الله عليه وآله : أيّ الأصحاب أفضل ؟ قال : من إذا ذكرت أعانك وإذا نسيت ذكّرك . وقيل : أيّ النّاس شرّ ؟ قال : العلماء إذا فسدوا.

آنچه درمختصر این معانی از آن حضرت روایت شده است

١ـ فرمود (ص): مرگ برای پندآموزی بس است، وپرهیزکاری برای توانگری بس است، وعبادت برای سرگرمی وکار بس است، ورستاخیز یگانه آینده است وخدا تنها جزابخش .

٢ـ فرمود دوخصلتند که هیچ کردارخوبی برتر ازآنها نیست ایمان بخدا، ونفع رساندن ببندگان خدا، ودوخصلتند که هیچ بدکرداری روی آنها نیست شرك بخدا ، وزیان ببندگان خدا .

٣ـ مردی بدوگفت بمن سفارشی کن که خدا سودم بخشد بدان فرمود : بیشتر یاد مرك کن تا تورا از دنیا برهاند بشکراندرباش که نعمت بفزاید ، وهرچه توانی دعاکن که ندانی کی برایت باجابت رسد، مبادا تجاوزکنی که خدا حکم فرمود هرکه مورد تجاوز شود خدایش یاری دهد ، فرمود : آیا مردم همانا تجاوز و ستم شما بر خود شما است، مبادا نیرنك بیازی که خدا حکم فرمود نیرنك بد جز بر اهلش نچرخد .

٤ـ فرمود: همانا آزمند فرمانروائی شوید وافسوس وپشیمانی خورید، وه چه خوب دایه ایست وچه بد شیر پرورده‌ای .

٥ـ فرمود: هرگز مردمی رستگار نشوند که امر اجتماع خود را بزنی وانهند .

٦ـ بآنحضرت(ص) عرض شدکدام یاران بهترند ؟ فرمود :آنکه چون یادآور شوی یاریت کند وچون بفراموشی درشوی یادآوریت کند . عرض شد بدتر مردم کیست؟ فرمود دانشمندانیکه فاسد شوند.

٧ ـ وقال ﷺ : أوصاني ربّي بتسع، أوصاني بالإخلاص في السرّ والعلانية، والعدل في الرّضا و الغضب ، والقصد في الفقر والغنى ، و أن أعفو عمّن ظلمني، وأعطي من حرمني ، وأصل من قطعني ، وأن يكون صمتي فكراً ، ومنطقي ذكراً ، ونظري عبراً .

٨ ـ وقال ﷺ : قيّدوا العلم بالكتاب.

٩ ـ وقال ﷺ : إذا ساد القوم فاسقهم، و كان زعيم القوم أذلّهم ، و اُكرم الرّجل الفاسق فلينتظر البلاء .

١٠ ـ وقال ﷺ : سرعة المشي يذهب ببهاء المؤمن.

١١ ـ وقال ﷺ : لايزال المسروق منه في تهمة من هو بريء حتّى يكون أعظم جرماً من السّارق .

١٢ ـ وقال ﷺ : إنّ الله يحبّ الجواد في حقّه .

١٣ ـ وقال ﷺ : إذا كان اُمراؤكم خياركم وأغنياؤكم سمحاءكم وأمركم شورى بينكم ، فظهر الأرض خير لكم من بطنها ، وإذا كان اُمراؤكم شراركم و أغنياؤكم بخلاءكم، و اُموركم إلى نسائكم ، فبطن الأرض خير لكم من ظهرها .

١٤ ـ وقال ﷺ : من أمسى و أصبح وعنده ثلاث فقد تمّت عليه النّعمة في الدّنيا: من أصبح وأمسى معافاً في بدنه ، آمناً في سربه ، عنده قوت يومه ، فإن كانت عنده الرّابعة ، فقد

---

٧ ـ **فرمود** : پروردگارم مرا به نه چیز سفارش کرده است باخلاص در نهان وعیان، وبعدالت درپسند وناپسند ، وبمیانه‌روی دربینوائی وتوانگری ، و باینکه درگذرم از آنکه ستمم کرده ، وبدهم بدانکه ازمن دریغ داشته، وبپیوندم باآنکه ازمن بریده، وباینکه خموشیم اندیشه کردن باشد، وگویائیم ذکر ، ونگریستنم عبرت گیری .

٨ ـ **فرمود** : دانش را دربندنگارش کشید

٩ ـ **فرمود** : هرگاه تبهکار قومی آقای آنان گردد، وپیشوای قومی زبونتر آنها گردد، و مرد تبهکار راگرامی دارند باید چشم براه بلا بود .

١٠ ـ **فرمود**: شتاب درراه رفتن ارزش مؤمن را ببرد .

١١ ـ **فرمود** : دزد زده پیوسته درتهمت زدن بیگناهان باشد تا جرمش ازدزد بزرگتر گردد .

١٢ ـ **فرمود**: راستی خدا دوست دارد آنکه درپرداخت حقش سخاوتمند باشد .

١٣ ـ **فرمود**: هرگاه فرمانگذاران شمانیکان شما باشند، و توانگرانتان سخاوتمندان شما، وهر کارتان باشورای همه شما باشد روی زمین برایتان بهتراست ازدرونش. وهرگاه فرمانگذاران بدان شما باشند، وتوانگرانتان بخیلهای شما، وکارهای شما بدست زنانتان افتد بهتراست که شماهم بزیرخاك باشید.

١٤ ـ **فرمود**: هرکه شام وبام کند وسه چیزرا داراباشد نعمت دنیا براوتمام است هرکه دربام وشامش تندرست باشد وآسوده خاطر وخوراك یك روز رادارد ، واگرچهارمین نعمت را داشته باشد نعمت دنیا

تمّت عليه النّعمة في الدّنيا والآخرة وهوالايمان .

١٥- وقال ﷺ : ارحموا عزيزاً ذلّ ، وغنياً افتقر ، وعالماً ضاع في زمان جهّال .

١٦- وقال ﷺ : خلّتان كثير من النّاس فيهما مفتون : الصحّة والفراغ .

١٧- وقال ﷺ : جُبلت القلوب على حبّ من أحسن إليها ، وبغض من أساء إليها .

١٨- وقال ﷺ : إنّامعاشر الأنبياء اُمرنا أن نكلّم النّاس على قدر عقولهم .

١٩- وقال ﷺ : ملعون من ألقى كلّه على النّاس .

٢٠- وقال ﷺ : العبادة سبعة أجزاء أفضلها طلب الحلال .

٢١- وقال ﷺ : إنّ الله لا يُطاع [جبراً] ولا يُعصى مغلوباً، ولم يهمل العباد من المملكة، ولكنّه القادر علىما أقدرهم عليه والمالك لما ملّكهم إيّاه، فإنّ العباد إن استمرّوا بطاعة الله لم يكن منهامانع ولاعنها صادّ وإن عملوا بمعصيته فشاء أن يحول بينهم و بينهافعل وليس مَن [إن] شاء أن يحول بينك وبين شيء [فعل] ولم يفعله فأتاه الّذي فعله كان هوالذي أدخله فيه .

٢٢- وقال ﷺ لابنه إبراهيم وهو يجود بنفسه : لولا أنّ الماضي فرط الباقي وأنّ الآخر لاحق بالأوّل لحزنّا عليك يا إبراهيم ، ثمّ دمعت عينه و قال ﷺ : تدمع العين ويحزن القلب ولا نقول إلاّ مايرضي الرّبّ وإنّابك يا إبراهيم لمحزونون .

وآن سرا را دارد وآن ایمانست .

١٥- **فرمود:** رحم كنيد بر عزيزى كه خوار شده و توانگرى كه ندار شده و دانشمندى كه گرفتار نادانست .

١٦- **فرمود:** دردوصفت بيشترمردم فريب خورده باشند تندرستىوآسودگى(يعنى با نها توجه ندارند)

١٧- **فرمود:** دلها دربند دوستى آن كسند كه نيكى بآنها كرده ودشمنى آنكه بدى بدانها كرده است

١٨- **فرمود:** ماگروه پيمبران مأموريم كه بامردم باندازه خردشان سخن كنيم .

١٩- **فرمود:** ملعونست كسيكه رنج خود برمردم اندازد .

٢٠- **فرمود** : عبادت هفت جزءاست وبرترهمه كسب حلال است .

٢١- **فرمود:** راستى خدا بزور فرمانبردارى نشود و مغلوب نافرمانى هم نيست و از سرپرستى بندهها دست نكشيده ولى اواست توانائى بخش هرچه بندهها را برآن تواناكرده واواست مالك هرملكى كه بدانها داده، راستى اگر همه بندهها پيوسته درطاعت خدا باشند مانعى وجلوگيرى ندارد واگرگرد نافرمانى گردند وخدا خواهد ميان آنها ونافرمانى حائل شودتواندكرد وچنين نيست كه هركه تواندميان تو وكردارتو حايل شود واين كاررا نكرد واوكار خودرا انجام داد اوباشدكه ویرا درآن كار درآورده باشد (زيرا قدرت برمنع مايه اسناد فعل نشود) .

٢٢- **فرمود** : هنگاميكه پسرش ابراهيم جان ميداد: اگر نبود كه درگذشته پيش فرستاده بجا مانده است وآخر باول ميرسد ما برتو غمنده بوديم اى ابراهيم ، سپس چشمش اشكين شد و فرمود (ص) ديده اشك ميريزد و دل غمنده ميشود وما نگوئيم جز آنچه پسند خدا است و راستيكه اى ابراهيم ماها بتو غمناكيم .

٢٣ ـ وقال ﷺ : الجمال في اللّسان.

٢٤ـ و قال ﷺ : لا يقبض العلم انتزاعاً من النّاس ولكنّه يقبض العلماء، حتّى إذا لم يبق عالم، اتّخذ النّاس رؤساء جهّالا ، استفتوا فأفتوا بغير علم ، فضلّوا وأضلّوا .

٢٥ـ وقال ﷺ : أفضل جهاد اُمّتي انتظار الفرج .

٢٦ـ وقال ﷺ : مروءتنا أهل البيت العفوعمّن ظلمنا وإعطاء من حرمنا .

٢٧ـ وقال ﷺ : أغبط أوليائي عندي من اُمّتي رجل خفيف الحال [الحاذ] ذوحظّ من صلاة، أحسن عبادة ربّه في الغيب ، وكان غامضاً في النّاس ، وكان رزقه كفافاً ، فصبر عليه ، ومات قلّ تراثه وقلّ بواكيه .

٢٨ ـ وقال ﷺ : ما أصاب المؤمن من نَصَب ولا وَصَب ولا حزن حتّى الهمّ يهمّه إلا كفّر الله به عنه من سيّئاته.

٢٩ ـ وقال ﷺ : من أكل مايشتهي ، ولبس مايشتهي ، و ركب مايشتهي ، لم ينظر الله إليه حتّى ينزع أو يترك .

٣٠ ـ وقال ﷺ : مثل المؤمن كمثل السنبلة ، تخرّ مرّة ، وتستقيم مرّة ، ومثل الكافر مثل الأرزة ، لايزال مستقيماً لايشعر .

٣١ ـ وسئل ﷺ : من أشدّ النّاس بلاء في الدّنيا ؟ فقال ﷺ : النّبيّون ثمّ الأماثل

٢٣ـ **فرمود** : زيبائى در زبانست .

٢٤ـ **فرمود** : دانش را از مردم نربايندولى دانشمندان ربوده شوند تا گاهيكه دانشمندى نماند ومردم سروران نادانى بگيرند، فتوى خواهند وآنان ندانسته فتوى دهندو گمراه باشند و گمراه كنند .

٢٥ـ **فرمود**: بهترين جهاد امتم انتظار فرج است .

٢٦ـ **فرمود** : مردانگى ما خاندان گذشت از كسى است كه بما ستم كند، و عطا بخشى بآنكه از ما دريغ كند .

٢٧ـ **فرمود**: رشك آورترين دوستانم از امتم نزد من مرديست سبكبار بهره مند از نمازكه در نهان خوب پروردگارش را بپرستد، ودرميان مردم گمنام باشد، وروزيش باندازه گذرانست وبرآن شكيبا بماند، وبميرد ارثش اندك باشد وگريه كنانش اندك.

٢٨ـ**فرمود**: بمؤمن رنج و دردى نرسد و نه غمى گرچه ملال خاطرى باشد جز اينكه خداوند بدان گناهانش را جبران كند .

٢٩ـ **فرمود**: هركه هرچه خواهد بخورد وهرچه خواهد بپوشد وهرچه خواهد سوار شود خدا باو نظر لطف نكند تا بمرك اندرشود ياآنرا وانهد وتوبه كند .

٣٠ـ **فرمود**: مؤمن بمانند يك خوشه گندم باشدكه يكبار بخاك افتد و يكبار برپا ايستد وكافر چون درختى سخت پيوسته برپا است وشعور ندارد (كه سربحق فرود آورد) .

٣١ـ از وى پرسش شد كدام مردم در دنيا دربلاى سخت تر باشند ؟ در پاسخ فرمود : پيمبران

فالأماثل ، ويبتلي المؤمن على قدر إيمانه وحسن عمله ، فمن صحّ إيمانه وحسن عمله اشتدّ بلاؤه ، ومن سخف إيمانه وضعف عمله قلّ بلاؤه .

٣٢- و قال صلى الله عليه وآله : لو كانت الدّنيا تعدل عندالله مثل جناح بعوضة ما أعطى كافراً و لا منافقاً منها شيئاً .

٣٣- وقال صلى الله عليه وآله : الدّنيا دُوَل فما كان لك أتاك على ضعفك، وما كان منها عليك لم تدفعه بقوّتك ، ومن انقطع رجاؤه ممّا فات استراح بدنه ، ومن رضي بما قسّمه الله قرّ عينه .

٣٤- و قال صلى الله عليه وآله : إنّه والله مامن عمل يقرّبكم من النّار إلاّ وقد نبّأتكم به ونهيتكم عنه ومامن عمل يقرّبكم من الجنّة إلاّ وقد نبّأتكم وأمرتكم به ، فإنّ الرّوح الأمين نفث في روعي: أنّه لن تموت نفس حتّى تستكمل رزقها ، فأجملوا في الطّلب ، و لا يحملنّكم استبطاء شيء من الرّزق أن يطلبوا ماعندالله بمعاصيه ، فإنّه لا ينال ماعندالله إلاّ بطاعته .

٣٥- وقال صلى الله عليه وآله : صوتان يبغضهما الله : إعوال عند مصيبة، ومزمار عند نعمة .

٣٦ - وقال صلى الله عليه وآله : علامة رضى الله عن خلقه رخص أسعارهم ، وعدل سلطانهم ، و علامة غضب الله على خلقه جور سلطانهم ، وغلاء أسعارهم .

وسپس مانند تران وشبیه تران بحق وپس مانند تران ، مؤمن هم باندازه ایمانش بلا میکشد وخوش کرداریش. هرکه ایمانش درست وکردارش خوبست بلایش سخت است وهرکه ایمانش پست وکردارش سست است بلایش اندك است .

٣٢- **فرمود:** اگر دنیا نزد خدا برابر بال پشه‌ای بود چیزی بکافر ومنافق نمیداد .

٣٣- **فرمود :** دنیا دست بدست میگردد آنچه‌اش از آن تواست با هر ناتوانیت بدستت آید و آنچه‌اش برزیان تو است بنیرویت نتوانی ازآن دفاع کرد، هرکه امید ازآنچه از دست رفته ببرد تنش در آسایش است وهرکه بدانچه خدایش قسمت کرده خشنود است چشمش روشن است .

٣٤- **فرمود:** داستش اینست که بخدا هیچ کاری نیست که شمارا بدوزخ نزدیك کند جزاینکه من شمارا بدان آگاه کردم واز آنتان بازداشتم، وهیچ کاری نیست که شمارا ببهشت نزدیك کند جزآنکه شمارا بدان آگاه کردم وبدان فرمان دادم زیرا روح الامین در خاطر من انداخت که هرگز جانداری نمیرد تا همه روزی مقدر خودرا دریافت کند .

در طلب روزی آرام باشید ودیررسیدن روزی شمارا واندارد که آنچه نزد خدا برای شما است ازراه نافرمانیها بجوئید (وکسب حرام کنید) زیرا آنچه نزد خدا است جزبطاعتش بدست نیاید.

٣٥- **فرمود :** خدا دو آواز را بد دارد : شیون کردن هنگام مصیبت ، و نی نواختن هنگام خوشی و نعمت .

٣٦- **فرمود :** نشانه خشنودی خدا ازخلقش ارزانی نرخهاشان ودادگری سلطان است و نشانه خشم خدا به‌خلقش جور سلطانشان وگرانی نرخهاشانست.

٣٧- وقال صلى الله عليه وآله : أربعٌ من كنّ فيه كان في نورالله الأعظم ، من كان عصمة أمره شهادة أن لاإله إلاّ الله وأنّي رسول الله ، ومن إذا أصابته مصيبة قال : إنّالله وإنّا إليه راجعون ، ومن إذا أصاب خيراً قال : الحمدلله ، ومن إذا أصاب خطيئة قال: أستغفرالله وأتوب إليه .

٣٨- وقال صلى الله عليه وآله : من اُعطي أربعاً لم يحرم أربعاً : من اُعطي الاستغفار لم يُحرم المغفرة ومن اُعطي الشّكر لم يُحرم الزّيادة، ومن اُعطي التّوبة لم يحرم القبول، ومن اُعطي الدّعاء لم يحرم الإجابة .

٣٩- وقال صلى الله عليه وآله : العلم خزائن و مفاتيحه السّؤال ، فاسألوا رحمكم الله ، فإنّه تؤجر أربعة : السائل والمتكلّم والمستمع والمحبّ لهم .

٤٠- وقال صلى الله عليه وآله : سائلوا العلماء ، وخاطبوا الحكماء ، وجالسوا الفقراء .

٤١- وقال صلى الله عليه وآله : فضل العلم أحبّ إليّ من فضل العبادة وأفضل دينكم الورع .

٤٢- وقال صلى الله عليه وآله : من أفتى النّاس بغير علم لعنته ملائكة السّماء والأرض .

٤٣- وقال صلى الله عليه وآله : إنّ عظيم البلاء يكافيء به عظيم الجزاء ، فاذا أحبّ الله عبداً ابتلاه ، فمن رضي قلبه فله عندالله الرّضى ، ومن سخط فله السخط .

٤٤- وأتاه رجل فقال يارسول الله : أوصني ، فقال: لاتشرك بالله شيئاً وإن حرّقت بالنّار، وإن عذّبت إلاّ وقلبك مطمئنٌ بالإيمان . ووالديك فأطعهما وبرّهما حيّين أوميّتين ، فإن أمراك أن

٣٧- فرمود: چهارند که درهر که باشند درنوراعظم خدا است آنکه عصمت کارش شهادت بيگانگی خدا ورسالت من است وآنکه چون مصيبتی بدورسد گويد اناالله وانا اليه راجعون وآنکه چون خوبی باو رسد گويد الحمدلله وآنکه چون بخطا افتد گويد استغفرالله واتوب اليه .

٣٨- فرمود: بهر که چهارچيزدادند ازچهاردیگرش دريغ نکنند هر که آمرزش جوئی داده شد از آمرزش دريغ نشود، وبهر که شکر داده شد ازفزونی نعمت دريغ نشود، وبهر که توبه داده شد ازپذيرش دريغ نشود، وبهر که دعا داده شد از اجابت دريغ نشود .

٣٩- فرمود : دانش گنجينه ها است وکليد هايش پرسش است بپرسيد خدايتان رحمت کناد زيرا چهارکس اجرو مزد دارند، پرسش کن وسخنگو وشنونده و دوستدارشان .

٤٠- فرمود : ازدانشمندان بپرسيد وباحکماء مخاطبه کنيد وبافقراء همنشين شويد .

٤١- فرمود: فضل علم نزد من ازفضل عبادت محبوبتراست ، وبرترين دين شما ورع است .

٤٢- فرمود: هر که ندانسته بمردم فتوی دهد، فرشتههای آسمان وزمين لعنتش کنند.

٤٣- فرمود : راستی بلای بزرگتر را پاداش بزرگتريست هر گاه خدا بنده ای را دوست دارد بلايش دهد هر که ازدل خشنود است نزدخدا خشنودی دارد وهر که خشمگين است ازآنش خشم است.

٤٤- مردی نزد آنحضرت (ص) آمد وگفت يارسول الله مرا اندرز ده فرمود : هيچ بخدا شرک ميارواگرچه بآتش بسوزی واگرچه شکنجه شوی مگر اينکه دلت از ايمان آرام وآسوده باشد، پدر و

تخرج من أهلك و مالك فافعل، فإنّ ذلك من الإيمان، والصّلاة المفروضة فلا تدعها متعمّداً فإنّه من ترك صلاة فريضة متعمّداً فانّ ذمّة الله منه بريئة . وإيّاك وشرب الخمر و كلّ مسكر فإنّهما مفتاحا كلّ شرّ .

٤٥ ـ و أتاه رجل من بني تميم يقال له : أبو اُميّة ، فقال : إلى ماتدعو النّاس يا محمّد فقال له رسول الله صلى الله عليه وآله : « أدعو إلى الله على بصيرة أنا ومن اتّبعني » وادعو إلى من إذا أصابك ضرٌّ فدعوته كشفه عنك، وإن استعنت به وأنت مكروب أعانك ، وإن سألته وأنت مقلٌّ أغناك . فقال: أوصني يا محمّد ، فقال : لاتغضب ؛ قال : زدني ، قال : إرض من النّاس بماترضى لهم به من نفسك ؛ فقال : زدني ، فقال : لاتسبّ النّاس فتكتسب العداوة منهم ؛ قال : زدني ، قال : لا تزهد في المعروف عند أهله ؛ قال : زدني ، قال : تحبّ النّاس يحبّوك، و ألق أخاك بوجه منبسط ، ولا تضجر فيمنعك الضجر من الآخرة والدُّنيا ، واتّزر إلى نصف السّاق ، و إيّاك وإسبال الإزار والقميص ، فإنّ ذلك من المخيلة والله لايحبُّ المخيلة

٤٦ ـ وقال صلى الله عليه وآله : إنّ الله يبغض الشيخ الزّان ، والغنيَّ الظلوم ، والفقير المختال ، والسائل الملحف ، ويحبط أجر المعطي المنّان ويمقت البذخ الجريَّ الكذّاب .

٤٧ ـ وقال صلى الله عليه وآله : من تفاقر افتقر .

مادرت را اطاعت کن چه زنده باشند یامرده با نها نیکی کن واگر بتوفرمان دادند تا دست ازخانواده ومالت برداری عمل کن زیرا که این ازایمانست. نماز واجبه را عمدا وامگذارزیرا هرکه یك نمازواجب را عمداً وانهداز پناه خدابرکنار است،مبادامی نوشی یا هر مست کننده‌ای دیگرزیرا این‌هر دو کلید هر شری باشند .

٤٥ـ مردی ازبنی تمیم نزد اوآمد وگفت ای محمد مردم را بچه میخوانی؟ رسولخدا (ص) در پاسخش فرمود : بسوی خدا میخوانم بـا دلی بینا من و هر که مرا پیروی کرده است من بسوی کسی دعوت میکنم که چون زیانی بتورسد واورا بخوانی از تو بزداید و اگرش یاری بجوئی و گرفتار باشی تورا یاری دهد واگرش درخواست کنی وتو ندار باشی توانگرت سازد، بازآن مردگفت ای محمد بمن اندرز ده، فرمود : خشم مکن،گفت: بیفزا فرمود: برای مردم بپسند آنچه برای خود پسندی گفت : برایم بیفزا فرمود: بمردم دشنام مده تا دشمن توشوند.گفت: برایم بیفزا فرمود. احسان را ازاهلش دریغ مدار.گفت : برایم بیفزا فرمود: مردم را دوست بدار تادوستت بدارند وبابرادر خود بچهره‌ای گشاده برخوردکن وتنگ خلقی مکن تا تنگ خلقی تورا ازآنسرای واین سرای‌بازدارد، وتا نیمه ساق‌پا جامه بیفکن ومبادا تنبان وپیراهن خودرا درازداری‌که بزمین‌کشد زیرا این‌کارنشانه تکبراست وخداوند متکبر را دوست نمیدارد .

٤٦ـ فرمود : راستی خدا دشمن دارد پیره مرد زناکار وتوانگر ستمکار وبینوای تکبر شعار و گدای‌پراصراررا، ونادیده‌گیرد مزد بخشنده منت‌گزاررا ودشمن‌دارد خوشگذران بی‌پروای‌دروغ‌زن‌را.

٤٧ـ فرمود: هرکه خودرا بدرویشی زند نیازمندگردد

٤٨ـ وقال ﷺ : مداراة النّاس نصف الايمان ، والرّفق بهم نصف العيش .

٤٩ـ وقال ﷺ : رأس العقل بعد الايمان بالله مداراة الناس في غير ترك حقّ ، و من سعادة المرء خفّة لحيته .

٥٠ ـ وقال ﷺ : ما نهيت عن شيء بعد عبادة الأوثان مانهيت عن ملاحاة الرّجال .

٥١ ـ وقال ﷺ : ليس منّا من غشّ مسلماً ، أوضرّه ، أوماكره .

٥٢ ـ وقام ﷺ في مسجد الخيف فقال : نضّرالله [نصرالله. خل] عبداً سمع مقالتي فوعاها و بلّغها من لم يسمعها ، فربّ حامل فقه إلى من هو أفقه منه ، و ربّ حامل فقه إلى غير فقيه . ثلاث لا يغلّ عليهنّ قلب امرء مسلم : إخلاص العمل لله ، والنصيحة لأئمّة المسلمين واللّزوم لجماعتهم ، المؤمنون إخوة تتكافى دماؤهم وهم يدعلى من سواهم ، يسعى بذمّتهم أدناهم .

٥٣ ـ و قال ﷺ : إذا بايع المسلم الذّمّي فليقل : اللّهمّ خرلي عليه . و إذا بايع المسلم فليقل : اللّهم خرلي وله .

٥٤ ـ وقال ﷺ : رحم الله عبداً قال خيراً فغنم ، أوسكت عن سوء فسلم .

٥٥ ـ و قال ﷺ : ثلاث من كنّ فيه استكمل خصال الايمان : الّذي إذا رضي لم يدخله رضاه في باطل ، وإذا غضب لم يخرجه الغضب من الحقّ ، وإذا قدر لم يتعاط ماليس له .

٤٨ـ **فرمود:** سازش بامردم نيمى ازايمانست ونرمش باآنان نيمى اززندگى وخوشى است .

٤٩ـ **فرمود:** سر خردمندى پس ازايمان بخدا سازش با مردم است تا آنجاكه ترك حقى نباشد وازخوشبختى مرد است كه ريش او سبك باشد .

٥٠ـ **فرمود:** من پس‌ازقدغن‌شدن ازبت پرستى ازچيزى قدغن نشدم بمانندستيزه كردن‌بامردان.

٥١ـ **فرمود:** ازما نيست آنكه بمسلمانى دغلى‌كند يازيان رساند ويا نيرنگش زند .

٥٢ـ ايستاد درمسجد خيف وفرمود : خدا تروتازه وبابهجت‌كند (يارى‌كند) بنده‌ايرا كه‌گفتار مرا بشنود وبيادسپارد وبرساند بهركه نشنيده بسارساننده فقه‌بكسيكه ازوى افقه استوبسا رساننده فقه‌كه خود فقيه وبا فهم نيست، سه‌چيزاست‌كه دل هيچ مسلمانى‌درآنها دغلى‌ندارد اخلاص درعمل براى خدا وخيرخواهى براى پيشوايان مسلمانان ولزوم جماعت آنان، همهٔ مؤمنان برادرند وخونشان برابراست وهمه آنان برابر ديگران همدست باشند وبكوشند دروفاى بعهد امانيكه‌كمترين فردآنها بسته است .

٥٣ ـ فرمود : هرگاه مسلمانى با ذمى خريد و فروش‌كند بگويد بار خدايا بمن خير بده بر او وهرگاه بامسلمانى خريد وفروش‌كند بگويد بارخدايا بمن واو خيربده .

٥٤ـ **فرمود:** خدا رحمت‌كند بنده‌ايراكه خوش‌گويد وبهره برد ياخموش باشدوسالم ماند.

٥٥ـ فرمود: سه تا درهركه باشند خصال ايمان اوكامل است آنكه خشنودى او بباطلش نكشاند وهرگاه خشم‌كند خشمش ازحق بدر نبرد ، وهرگاه نيرويافت بدانچه حقش نيست دست نيازد .

٥٦ ـ وقال ﷺ : من بلغ حداً في غير حق فهو من المعتدين .

٥٧ ـ وقال ﷺ : قراءة القرآن في صلاة أفضل من قراءة القرآن في غير صلاة. وذكر الله أفضل من الصدقة ، و الصدقة أفضل من الصوم ، و الصوم حسنة . ثم قال : لا قول إلا بعمل ولا قول ولا عمل إلا بنية ، ولا قول ولا عمل ولا نية إلا باصابة السنة .

٥٨ ـ وقال ﷺ : الأناة من الله ، والعجلة من الشيطان .

٥٩ ـ وقال ﷺ : إن من تعلم العلم ليماري به السفهاء ، أو يباهي به العلماء ، أو يصرف وجوه الناس إليه ليعظموه فليتبوء مقعده من النار ، فإن الرئاسة لا تصلح إلا لله ولأهلها ، ومن وضع نفسه في غير الموضع الذي وضعه الله فيه مقته الله ، ومن دعا إلى نفسه ، فقال : أنا رئيسكم و ليس هو كذلك لم ينظر الله إليه حتى يرجع عما قال و يتوب إلى الله مما ادعى .

٦٠ ـ وقال ﷺ : قال عيسى ابن مريم للحواريين : تحببوا إلى الله و تقربوا إليه ، قالوا : يا روح الله بماذا تتحبب إلى الله و نتقرب ؟ قال : ببغض أهل المعاصي ، و التمسوا رضى الله بسخطهم . قالوا : ياروح الله فمن نجالس إذاً ؟ قال : من يذكركم الله رؤيته ، ويزيد

٥٦ـ فرمود: هر که بناحق بمرزی هم رسد ازتجاوز کننده ها است (یعنی حق مخصوص او دون مرزاست ومرز میان او وهم مرزش مشترك است) .

٥٧ـ فرمود: تلاوت قرآن درحال نماز بهتراست ازتلاوت قرآن درغیر نماز(شیوه مسلمانان اول بوده که درحال نماز نافله تمرین درس وحفظ قرآن میکردند وحکمت نافله همین بوده وبهمین جهتهم باید فرادی خوانده شود تاحواس جمع باشد) ذکرخدا ازصدقه بهتراست وصدقه ازروزه بهتر است و روزه کارخوبی‌است سپس‌فرمود گفتاری‌نباشد جزباکردار وگفتار وکرداری نباشند جزباپندار وگفتاروکردار وپنداری نباشند جز بادرست بودن روش (مقرردینی) .

٥٨ـ فرمود: آرامش از خدا است وشتابزدگی از شیطانست .

٥٩ـ فرمود: راستی هرکه دانش آموزد تا با نابخردان درافتد ویا بدانشمندان ببالد ویا مردم را بخود متوجه سازد تا اورا بزرك شمارند جایگاهش دردوزخ باد زیرا سروری نشاید جزبرای خدا واهلش وهرکه خود را در وضعی نهد که جز وضعی باشد که خدایش مقرر داشته خداوندش دشمن بدارد وهرکه مردم را بخود بخواند وگوید من سرورشمایم وچنان نباشد خدا باو نظرنکند تا ازآنچه گفته برگردد وبدرگاه خدا توبه کند ازآنچه ادعاکرده است .

٦٠ـ فرمود : عیسى بن مریم بحواریین خود فرمود: خودرا دوست خداکنید وباوتزدیك‌شوید . گفتند: یاروح الله بچه وسیله خودرا دوست خداکنیم، وباونزدیك شویم ؟ فرمود: بوسیله دشمن داشتن مردم نافرمان‌وگنه‌کار، وخشنودی خدا باخشم آنان بجوئید گفتند: یا روح‌الله دراین صورت باچه‌کسی همنشین باشیم؟ فرمود باآنکه دیدنش شمارا بیاد خدا اندازد وگفته‌اش بکردار شما بیفزاید وکردارش

في عملكم منطقه ، ويرغّبكم في الآخرة عمله .

٦١- وقال ﷺ : أبعدكم بي شبهاً البخيل البذيّ الفاحش .

٦٢- وقال ﷺ : سوء الخُلق شؤم .

٦٣- وقال ﷺ : إذا رأيتم الرّجل لايبالي ما قال أو ما قيل فيه فإنّه لبغيٍّ أو شيطان.

٦٤- وقال ﷺ : إنّ الله حرّم الجنّة على كلّ فاحش بذيّ قليل الحياء لا يبالي ما قال و ما قيل فيه ، أما إنّه إن تنسبه لم تجده إلّا لبغيٍّ أو شرك الشيطان، قيل : يا رسول الله وفي النّاس شياطين ؟ قال : نعم أو ماتقرأ قول الله « وشاركهم في الأموال والأولاد » .

٦٥- وقال ﷺ : من تنفعه ينفعك ، ومن لايعدّ الصبر لنوائب الدّهر يعجز ، و من قرّض النّاس قرّضوه ومن تركهم لم يتركوه ، قيل : فأصنع ماذا يارسول الله؟ قال : أقرضهم من عرضك ليوم فقرك .

٦٦- وقال ﷺ : ألا أدلّكم على خير أخلاق الدُّنيا والآخرة ؟ تصل من قطعك، وتعطي من حرمك ، وتعفو عمّن ظلمك .

٦٧- و خرج ﷺ يوماً و قوم يدحون حجراً ، فقال : أشدُّكم من ملك نفسه عند الغضب ، وأحملكم من عفا بعد المقدرة .

شمارا بديگر سراى تشويق كند .

٦١- فرمود: بيگانه ترين شما ازمن بخيل وبد زبان تنداست.

٦٢- فرمود: بدخلقي شؤم است .

٦٣- فرمود: چون ديديد مردى در باره آنچه گويد و بدو گويند بيباك است راستش كه از زنا يا از شيطانست .

٦٤- فرمود: راستى خدا بهشت را برهر هرزه وبد زبان وكم حيا كه باك ندارد چه گويد وچه گويندش حرام كرده هلا راستش اينست كه اگر نژادش برسي اورا نيابي جز اززناكار يا ازشرك شيطان عرض شد يارسول الله درميان مردم شيطان هم هست؟ فرمود: آرى آياقول خدارا نخوانده اى(٦٦-الاسراء) شريك شو باآنان درداراني وفرزندان .

٦٥- فرمود : بهركه سود رسانى سودت رساند و هركه صبر براى ناگواريهاى روزگار آماده نكند درمانده گردد وهركه ازمردم بچيند ازاوميچينند وهركه هم آنهارا وانهد دست ازاو برندارند، عرض شد يا رسول الله پس چه كنيم ؟ فرمود ازآبروى يا كالاى خود بآنها وام بده براى روزنيازمنديت.

٦٦- فرمود: من شمارا ببهترين اخلاق در اين سراى و آن سراى رهنمائي نكنم ؟ پيوندى با كسيكه ازتو ببرد وببخشى بكسيكه ازتو دريغ دارد وبگذرى ازكسيكه بتو ستم كرده .

٦٧- روزى بيرون رفت ومردمي سنگي را ميپرانيدند، فرمود پهلوانترشما كسي است كه هنگام خشم خوددارباشد ووزنه بردارتر شما كسيكه پس ازتوانائى درگذرد .

٦٨ - وقال صلى الله عليه وآله : قال الله: هذا دين ارتضيته لنفسي ولن يصلحه إلاّ السخاء وحسن الخلق فأكرموه بهما ما صحبتموه .

٦٩ - وقال صلى الله عليه وآله : أفضلكم إيماناً أحسنكم أخلاقاً .

٧٠ - وقال صلى الله عليه وآله : حسن الخلق يبلغ بصاحبه درجة الصائم القائم ، فقيل له : ما أفضل ما أُعطي العبد قال: حسن الخلق .

٧١ - وقال صلى الله عليه وآله : حسن الخلق يثبت المودّة .

٧٢ - وقال صلى الله عليه وآله : حسن البشر يُذهب بالسّخيمة .

٧٣ - وقال صلى الله عليه وآله : خياركم أحسنكم أخلاقاً الذين يألفون ويؤلفون .

٧٤ - وقال صلى الله عليه وآله : الأيدي ثلاثة : سائلة ، ومنفقة ، وممسكة ، وخير الأيدي المنفقة .

٧٥ - وقال صلى الله عليه وآله : الحياء حياءان : حياء عقل وحياء حمق ، فحياء العقل العلم وحياء الحمق الجهل .

٧٦ - وقال صلى الله عليه وآله : من ألقى جلباب الحياء لا غيبة له .

٧٧ - وقال صلى الله عليه وآله : من كان يؤمن بالله واليوم الآخر فليف إذا وعد .

٧٨ - وقال صلى الله عليه وآله : الأمانة تجلب الرّزق والخيانة تجلب الفقر .

٧٩ - و قال صلى الله عليه وآله : نظر الولد إلى والديه حبّاً لهما عبادة .

٦٨- فرمود : خدا فرموده است اين كيشى است كه براى خود پسنديده ام و آنرا نشايد جز سخاوتمندى وحسن خلق شما تا همصحبت آنيد باين دو گراميش داريد .

٦٩- فرمود : برترين شما در ديانت خوش خلق ترين شماها است .

٧٠- فرمود: حسن خلق صاحبش را بپايه روزه‌دار وشب زنده دار ميرساند، باو عرض شد بهترين عطاى ببنده چيست؟ فرمود خوش خلقى است .

٧١- فرمود: خوش خلقى دوستى را پايدار كند .

٧٢- فرمود: خوشروئى كينه را ببرد .

٧٣- فرمود: بهترين شماها ، خوش خلق‌ترين شماهايند آنانكه الفت گيرند والفت پذيرند .

٧٤- فرمود: دستها سه‌اند: سؤال كن ودهنده وممسك وبهترين دستها دهنده است.

٧٥- فرمود: شرم دوتا است شرم خردمندى وشرم بيخردى ، شرم خردمندى ازدانش است و شرم بى‌خردى ازنادانى .

٧٦- فرمود: هر كه سرپوش شرم را بدورافكند غيبت ندارد .

٧٧- فرمود: هر كه بخدا وروزجزا عقيده دارد بايد بوعده خود وفا كند .

٧٨- فرمود: امانتدارى روزى ميآورد وخيانتكارى فقرونداری .

٧٩- فرمود: نگاه دوستانه فرزند بپدرومادر خود عبادتست .

٨٠ ـ وقال صلى الله عليه وآله: جُهد البلاء أن يقدم الرّجل فتضرب رقبته صبراً، والأسير مادام في وثاق العدوّ، والرّجل يجد على بطن إمرأته رجلاً.

٨١ ـ وقال صلى الله عليه وآله: العلم خدين المؤمن، والحلم وزيره، والعقل دليله، و الصبر أمير جنوده، والرّفق والده والبرّ أخوه، والنّسب آدم والحسب التقوى، والمروءة إصلاح المال.

٨٢ ـ و جاءه رجل بلبن و عسل ليشربه، فقال صلى الله عليه وآله: شرابان يكتفى[١] بأحدهما عن صاحبه لا أشربه ولا أُحرّمه ولكنّي أتواضع لله، فإنّه من تواضع لله رفعه الله ومن تكبّر وضعه الله، ومن اقتصد في معيشته رزقه الله، ومن بذّر حرمه الله، ومن أكثر ذكر الله آجره الله.

٨٣ ـ وقال صلى الله عليه وآله: أقربكم منّي غداً في الموقف أصدقكم للحديث، وآداكم للأمانة وأوفاكم بالعهد وأحسنكم خلقاً، وأقربكم من النّاس.

٨٤ ـ وقال صلى الله عليه وآله: إذا مدح الفاجر اهتزّ العرش وغضب الرّبّ.

٨٥ ـ وقال له رجل ما الحزم؟ قال صلى الله عليه وآله: تشاور امرءً ذا رأي ثمّ تطيعه.

٨٦ ـ وقال صلى الله عليه وآله يوماً: أيّها النّاس ما الرّقوب فيكم؟ قالوا: الرّجل يموت و لم يترك ولداً. فقال صلى الله عليه وآله: بل الرّقوب حقّ الرّقوب رجل مات، و لم يُقدّم من ولده أحداً يحتسبه عندالله و إن كانوا كثيراً بعده، ثمّ قال صلى الله عليه وآله: ما الصّعلوك فيكم؟ قالوا: الرّجل

٨٠ـ فرمود: بلای سخت اینست که مرديرا دست بسته پيش دارند وگردنش را بزنند واسير در بند دشمن ومرديكه بيگانه را روى شكم زن خود ببيند.

٨١ـ فرمود: دانش همسر مؤمن است و بردبارى وزيرش و خرد رهنمايش و شكيبائى فرمانده قشونش ونرمش پدرش ونيكى برادرش. نژاد ازآدم(ع) دارد وخاندان ازتقوى ومردانگى درصلاح مال است.

٨٢ـ مردى شيروعسل آورد تابنوشد، فرمود: دو نوشابه است يكى ازديگرى كفايت كند من آنرا نخورم حرام هم نكنم ولى براى خدا تواضع ميكنم زيرا هركه براى خدا تواضع كند خدايش بالا برد وهركه تكبر كند خدايش پست سازد وهركه درزندگى ميانه روى كند خدايش روزى دهد وهركه زياده روى كند خدايش بى نصيب سازد وهركه بسيار ياد خدا كند خدايش جزا دهد.

٨٣ـ فرمود: نزديكترشماها بمن فردا درموقف قيامت راستگوتر شماها و امانت پردازتر و با وفاتر وخوش خلقتر ونزديكترشماها است بامردم.

٨٤ـ فرمود: چون نابكار مدح شود عرش خدا بلرزد وپروردگارخشم كند.

٨٥ـ فرمود در پاسخ مردى كه باوگفت حزم چيست: مشورت كنى با مرد صاحب نظرى و از او اطاعت كنى.

٨٦ـ يك روزى فرمود: آيا مردم رقوب در نزد شماها چيست وكيست؟ گفتند مرديكه بميرد و فرزندى بجا نگذارد. فرمود: بلكه رقوب بحق معناى خود مرديست كه بميرد وازفرزندان خوداحدى را پيش مرگ خود نكرده باشد كه نزد خدا بحساب آورده باشد واگرچه فرزندان بسيارى پس ازخود

الّذي لامال له، فقال ﷺ: بل الصّعلوك حقّ الصعلوك من لم يقدّم من ماله شيئاً يحتسبه عندالله وإن كان كثيراً من بعده ، ثمّ قال ﷺ : ما الصّرعة فيكم ؟ قالوا : الشديد القويّ الّذي لايوضع جنبه . فقال : بل الصرعة حقّ الصرعة رجل وكز الشيطان في قلبه فاشتدّ غضبه وظهر دمه ، ثمّ ذكر الله فصرع بحلمه غضبه .

٨٧ـ وقال ﷺ : من عمل على غير علم كان ما يُفسد أكثر ممّا يُصلح .

٨٨ـ وقال ﷺ : الجلوس في المسجد انتظار الصّلاة عبادة ما لم يحدث . قيل : يا رسول الله : وما يحدث ؟ قال ﷺ : الاغتياب .

٨٩ـ وقال ﷺ : الصائم في عبادة وإن كان نائماً على فراشه ما لم يغتب مسلماً .

٩٠ـ وقال ﷺ : من أذاع فاحشة كان كمبديها ، ومن عيّر مؤمناً بشيء لم يمت حتّى يركبه .

٩١ـ وقال ﷺ : ثلاثة وإن لم تظلمهم ظلموك : السفلة وزوجتك وخادمك .

٩٢ـ وقال ﷺ : أربع من علامات الشّقاء : جمود العين وقسوة القلب وشدّة الحرص في طلب الدّنيا والإصرار على الذّنب .

داشته باشد، سپس فرمود صعلوك درميان شما كيست؟ گفتند آن مردى كه مال ندارد، فرمود(ص) : بلكه صعلوك بمعنى واقعى خود كسى است كه ازمالش چيزى پيش نداشته تانزد خداوند ذخيره او باشد وگرچه پس ازاومال بسيارى بماند، سپس فرمود صرعه درميان شما چيست؟ گفتند آنمرد سخت و تواناكه پهلويش بخاك نهاده نشود، فرمود: صرعه درحق معنايش مرديست كه شيطان مشت بدلش كوبد وسخت بخشم آيد وخونش بجوشد سپس ياد خداكند وبابردبارى خود خشم خودرا بخاك افكند .

٨٧ـ فرمود: هركه ندانسته كاركند آنچه تباه كند بيش ازآنست كه درست كند .

٨٨ـ فرمود: نشستن درمسجد بانتظار نماز عبادت است تاحدثى نكند گفتند يارسول‌الله چه حدثى كند فرمود تا ازمسلمانى بد نگويد .

٨٩ـ فرمود: روزه دار درعبادت است ولو اينكه در رختخواب خويش خواب باشد مادامى كه غيبت مسلمانى نكند .

٩٠ـ فرمود: هركه هرزگى را فاش سازد همچومرتكب آنست وهركه مؤمنى را بچيزى سرزنش كند نميرد تامرتكب آن شود .

٩١ـ فرمود: سه كسندكه اگرچه ستمشان نكنى ستمت كنند: پستها وزنت و خادمت ، منظور اينست كه اين سه طايفه بحق خود راضى نيستند وطبعاً مايل تجاوزوتعدى ازحدود خود ميباشند. مراد اين نيست كه ستم بر آنها جائز باشد بلكه ناچار بايد با ايشان مدارا نمود و با ندازه مشروع سختگيرى نمود تا بر انسان مسلط نشوند .

٩٢ـ فرمود: چهارچيز ازنشانه‌هاى شقاوتند: خشكى چشم وسختى دل وشدت حرص درطلب دنيا و اصرار بر گناه .

٩٣ ـ وقال رجل : أوصني ، فقال ﷺ : لاتغضب ، ثمّ أعادعليه ، فقال : لاتغضب ، ثمّ قال : ليس الشّديد بالصّرعة ، إنّما الشّديد الّذي يملك نفسه عند الغضب .

٩٤ـ وقال ﷺ : إنّ أكمل المؤمن إيماناً أحسنهم أخلاقاً .

٩٥ـ وقال ﷺ : ماكان الرّفق في شيء إلاّ زانه ولا كان الخرق في شيء إلاّ شانه .

٩٦ـ وقال ﷺ : الكسوة تظهر الغنى والإحسان إلى الخادم يكبت العدوّ .

٩٧ـ وقال ﷺ : اُمرت بمداراة النّاس كما اُمرت بتبليغ الرّسالة .

٩٨ـ وقال ﷺ : استعينوا على أموركم بالكتمان فإنّ كلّ ذي نعمة محسود .

٩٩ ـ وقال ﷺ : الإيمان نصفان : نصف في الصبر ونصف في الشكر .

١٠٠ـ وقال ﷺ : حسن العهد من الإيمان .

١٠١ـ وقال ﷺ : الأكل في السّوق دناءة .

١٠٢ـ وقال ﷺ : الحوائج إلى الله [و] أسبابها فاطلبوها إلى الله بهم فمن أعطاكموها فخذوها عن الله بصبر .

١٠٣ـ وقال ﷺ : عجباً للمؤمن لايقضي الله عليه قضاء إلاّ كان خيراً له، سرّه أوساءه، إن ابتلاه كان كفّارة لذنبه ، إن أعطاه وأكرمه كان قد حباه .

٩٣ـ مردی گفت بمن سفارش کن فرمود، خشم مکن، باز درخواست کرد فرمود خشم مکن سپس فرمود پهلوانی بزمین زدن حریف نیست همانا پهلوان کسی است که هنگام خشم خوددار باشد .

٩٤ـ فرمود: کاملتر مؤمنان درایمان خوش خلق‌ترین آنانست .

٩٥ـ فرمود: نرمش درچیزی نباشد جزآنکه زیورش گردد وبد خلقی و سختی در چیزی نباشد جز آنکه زشتش کند .

٩٦ـ فرمود: پوشیدن جامه توانگری را آشکارکند واحسان بخدمتکار دشمن را سرکوب سازد.

٩٧ـ فرمود: فرمان دارم بسازش بامردم چونانکه فرمان دارم بتبليغ رسالت.

٩٨ـ فرمود: بهرکار خود ازنهان‌کاری یاری جوئید زیرا هر صاحب نعمتی را حسدش برند .

٩٩ـ فرمود: ایمان دونیم است نیمی‌صبراست ونیمی شکر.

١٠٠ـ فرمود: خوش پیمانی ازایمانست .

١٠١ـ فرمود: خوردن دربازار پستی است .

١٠٢ـ فرمود: همه نیازها بدرگاه خدا است با اسبابش ازته دل آنها را از خدا بخواهید پس هرکه آنهارا بشما داد بگیریدشان ازطرف خداوند با شکیبائی .

١٠٣ـ فرمود: شگفتا برمؤمن خداوند هیچ قضائی براو اجراء نکند جزاینکه خیراوباشد شادش کند یابدش آید. اگرش بلادهدکفاره گناهش باشد واگرش عطا دهد وگرامیش‌دارد باو بخشش کرده .

١٠٤ـ وقال صلى الله عليه وآله : من أصبح وأمسى والآخرة أكبر همّه جعل الله الغنى في قلبه وجمع له أمره ، ولم يخرج من الدُّنيا حتّى يستكمل رزقه ومن أصبح وأمسى والدُّنيا أكبر همّه جعل الله الفقر بين عينيه ، وشتّت عليه أمره ولم ينل من الدُّنيا إلاّ ما قسّم له .

١٠٥ـ و قال صلى الله عليه وآله لرجل سأله عن جماعة اُمّته ، فقال : جماعة اُمّتي أهل الحقّ و إن قلّوا .

١٠٦ـ و قال صلى الله عليه وآله : مَن وعده الله على عمل ثواباً فهو منجز له ، ومن أوعده على عمل عقاباً فهو بالخيار .

١٠٧ـ وقال صلى الله عليه وآله : ألا اُخبركم بأشبهكم بي أخلاقاً؟ قالوا : بلى يا رسول الله ، فقال: أحسنكم أخلاقاً ، وأعظمكم حلماً ، وأبرُّكم بقرابته ، و أشدُّكم إنصافاً من نفسه في الغضب والرِّضا.

١٠٨ـ وقال صلى الله عليه وآله : الطّاعم الشّاكر أفضل من الصّائم الصّامت .

١٠٩ـ وقال صلى الله عليه وآله : ودُّ المؤمن المؤمن في الله من أعظم شعب الايمان ، ومن أحبَّ في الله ، و أبغض في الله ، وأعطى في الله ومنع في الله فهو من الأصفياء .

١١٠ـ وقال صلى الله عليه وآله : أحبُّ عباد الله إلى الله أنفعهم لعباده ، وأقومهم بحقّه الّذين يحبّب إليهم المعروف وفعاله .

١٠٤ـ فرمود: هر كه بام وشام كند وهم بزرگترش ديگرسراى باشد خداوند دلش‌را توانگرسازد وكار اورا فراهم آورد واز دنيا نرود تاهمه روزى خودرا دريافت كند وهر كه بام وشام كند هم‌بزرگترش همان دنيا باشد خدا اورا بفقر معاينه گرفتاركند وكارش را پريشان سازد واز دنيا هم جز همانكه قسمت مقدر اوست بدست نياورد .

١٠٥ـ فرمود: بمردى كه ازمعنى جماعت امتش ازاو پرسش كرده بود، درپاسخوى : جماعت امت من اهل حقند وگرچه شماره آنان اندك باشد .

١٠٦ـ فرمود: خدا بهركه وعده ثواب بركارى داده بدان وفاكند و بهركه تهديد كيفر بركارى كرده اختيار عفو دارد .

١٠٧ـ فرمود: بشما خبر ندهم ازآنكسانيكه دراخلاق بمن مانندترند ؟ گفتند : چرا يا رسول‌الله فرمود: خوش خلقترين شماها وبردبارترين ودرباره خويشان خود نيكوكارترين وآنهاكه درخشنودى و خشم بيشتر عدل وانصاف را ازطرف خود رعايت ميكنند .

١٠٨ـ فرمود آنكه بخورد وشكر كند برتراست ازروزه دار خموش .

١٠٩ـ فرمود: دوستى مؤمن بامؤمن براى رضاى خدا از بزرگترين بره هاى ايمانست وهركه براى خدادوست داردوبراى‌خدادشمن دارد وبراى‌خدا عطاكندوبراى‌خدا دريغ كند ازبرگزيدگان است.

١١٠ـ فرمود: محبوبترين بندگان خدا نزدخدا سودمندترين آنها است براى بندگانش و قيام كننده‌ترين‌آنها بحق اووآنانكه احسان وكارخير محبوبه ايشان باشد .

١١١- وقال ﷺ : من أتى إليكم معروفاً فكافوه ، فان لم تجدوا ، فأثنوا ، فانّ الثّناء جزاء .

١١٢- وقال ﷺ : من حُرم الرّفق فقد حُرم الخير كلّه .

١١٣ - وقال ﷺ : لا تمار أخاك ، ولاتمازحه، ولاتَعده فتُخلفه.

١١٤- وقال ﷺ : الحرمات الّتي تلزم كلّ مؤمن رعايتها والوفاء بها: حرمةالدّين، وحرمة الأدب ، وحرمة الطّعام .

١١٥- وقال ﷺ : المؤمن دَعِب لَعِب ، والمنافق قَطِب غَضِب .

١١٦ - وقال ﷺ : نعم العون على تقوى الله الغنى .

١١٧ - وقال ﷺ : أعجل الشرّ عقوبة البغي .

١١٨ - وقال ﷺ : الهديّة على ثلاثة وجوه: هديّة مكافأة ، وهديّة مصانعة ، وهديّة لله

١١٩ - وقال ﷺ : طوبى لمن ترك شهوة حاضرة لموعود لم يره

١٢٠ - وقال ﷺ : من عدّ غداً من أجله فقد أساء صحبة الموت .

١٢١ - وقال ﷺ : كيف بكم إذا فسد نساؤكم ، وفسق شُبّانكم ، ولم تأمروا بالمعروف ولم تنهوا عن المنكر ؟! قيل له : ويكون ذلك يا رسول الله ؟ قال : نعم وشرّ من ذلك ، وكيف بكم إذا أمرتم بالمنكر و نهيتم عن المعروف ؟! قيل : يا رسول الله ويكون ذلك ؟ قال : نعم

١١١- فرمود: هركه بشما احسانى كرد باو عوض دهيد و اگر نداريد تمجيد كنيد كه تمجيد پاداش اواست .

١١٢- فرمود: هركه ازنرمش محروم است ازهمه چيزى محروم شده .

١١٣- فرمود: با برادرت مجادله مكن وشوخى مكن وخلف وعده او مكن .

١١٤- فرمود: حرمتهاكه لازمست هرمؤمنى رعايت كند وبدان وفاكند حرمت دين است وحرمت ادب وحرمت خوراك .

١١٥- فرمود: مؤمن خوشرو وبذله‌گو است ومنافق بدخو وخشم جو.

١١٦- فرمود: توانگرى چه خوب ياريست براى تقوى .

١١٧- فرمود: شتابانترين شركيفر سركشى است .

١١٨- فرمود: هديه برسه‌گونه است هديه باعوض، هديه ساخت وساز، هديه براى خدا .

١١٩- فرمود: خوشا بركسيكه شهوت موجودى را وانهد براى موعودى‌كه نديده .

١٢٠- فرمود: هركه فردا را ازعمرخود شمارد بامرگ بد رفاقتى كرده .

١٢١- فرمود: چگونه‌باشيد گاهى كه زنانتان‌فاسد شوند وجوانانتان نابكاركردند وامر بمعروف نكنيد ونهى ازمنكر ننمائيد، عرض شد يارسول‌الله اين ميشود؟ فرمود آرى‌وبدتر از آن، چگونه باشيد آنگاه كه بمنكرفرمان‌كنيد وازمعروف غدقن كنيد، عرض شد يارسول‌الله اين ميشود؟ فرمود آرى وبدتر

وشرٌّ من ذلك، وكيف بكم إذا رأيتم المعروف منكراً والمنكر معروفاً.

١٢٢ـ وقال ﷺ: إذا تطيّرت فامض، إذا ظننت فلا تقض، وإذا حسدت فلا تبغ.

١٢٣ـ وقال ﷺ: رُفع عن اُمّتي [تسع]: الخطأ، والنّسيان، وما اُكرهوا عليه، وما لايعلمون، وما لايطيقون، وما اضطرّوا إليه، والحسد، والطّيرة، والتفكّر في الوسوسة في الخلق مالم ينطق بشفة ولالسان.

١٢٤ ـ وقال ﷺ: لا يحزن أحدكم أن ترفع عنه الرُّؤيا فانّه إذا رسخ في العلم رفعت عنه الرُّؤيا.

١٢٥ ـ وقال ﷺ: صنفان من اُمّتي إذا صلحا صلحت اُمّتي وإذا فسدا فسدت اُمّتي قيل: يا رسول الله ومَن هم؟ قال: الفقهاء والاُمراء.

١٢٦ ـ وقال ﷺ: أكمل النّاس عقلاً أخوفهم لله وأطوعهم له، وأنقص النّاس عقلاً أخوفهم للسلطان وأطوعهم له.

١٢٧ ـ وقال ﷺ: ثلاثة مجالستهم تميت القلب: الجلوس مع الأنذال، والحديث مع النساء، والجلوس مع الأغنياء.

١٢٨ ـ وقال ﷺ: إذا غضب الله على اُمّة، لم يزل العذاب عليهم، غلت أسعارها وقصرت أعمارها، ولم تربح تجّارها، ولم تزك ثمارها، ولم تغزر أنهارها، وحبس عنها أمطارها

ازآن، چگونه باشید آنگاه که معروف را منکر دانید و منکر را معروف.

١٢٢ـ فرمود: چون فال بد زدی پیش برو و چون گمانی بردی قضاوت مکن و چون حسد بردی تجاوز منما.

١٢٣ـ فرمود: ازامتم نه چیز برداشته است: خطا، فراموشی وآنچه برآن وادار شوند وآنچه ندانند وآنچه نتوانند وآنچه برایش بیچاره باشند وحسد وبد فالی واندیشه در وسوسه نسبت بآفرینش تا بلب وزبان نیاورند.

١٢٤ـ فرمود: کسی ازشما برای اینکه خواب دیدن ازاو برداشته شده است غمنده نباشد زیرا هرگاه دردانش پای برجا شد خواب دیدن ازاو برداشته شود.

١٢٥ـ فرمود: دودسته ازامتم هرگاه خوب باشند امتم خوبند و هرگاه بد باشند امتم بدند، عرض شد یارسول‌الله چه کسانند؟ فرمود: فقهاء وامراء.

١٢٦ـ فرمود: کاملترین مردم درخرد بیمناکتر آنهااست ازخدا وفرمانبرتر برای‌او، وکم‌خردترین مردم بیمناکتر آنها است ازسلطان وفرمانبرتر برای او.

١٢٧ـ فرمود: همنشینی‌سه‌کس دل‌را بمیراند: نشستن بااوباش، گفتگوبازنان ونشستن باتوانگران.

١٢٨ـ فرمود: هرگاه خدا برامتی خشم کند وعذاب برآنها فرو نیاورد نرخهاشان گران میشود وعمرهاشان کوتاه میشود وبازرگانشان سود ندهد ومیوه‌هاشان خوب نشود وجویهاشان پرآب نباشد و

وسلّط عليها [أ]شرارها

١٢٩- و قال ﷺ : إذا كثر الزّناء بعدي كثر موت الفجأة ، و إذا طفّف المكيال أخذهم الله بالسنين و النقص ، و إذا منعوا الزّكاة منعت الأرض بركاتها من الزّرع و الثّمار والمعادن ، و إذا جاروا في الحكم تعاونوا على الظلم و العدوان ، وإذا نقضوا العهود سلّط الله عليهم عدوّهم ، و إذا قطعوا الأرحام جعلت الأموال في أيدي الأشرار ، و إذا لم يأمروا بالمعروف . ولم ينهوا عن المنكر ، ولم يتّبعوا الأخيار من أهل بيتي سلّط الله عليهم أشرارهم فيدعو عند ذلك خيارهم فلا يستجاب لهم .

١٣٠- و لمّا نزلت عليه « و لا تمدّنّ عينيك إلى ما متّعنا به أزواجاً منهم » - إلى آخر الآية - قال ﷺ : من لم يتعزّ بعزاء الله انقطعت نفسه حسرات على الدّنيا ، ومن مدّ عينيه إلى ما في أيدي النّاس من دنياهم طال حزنه ، و سخط ما قسّم الله لمن رزقه، وتنغّص عليه عيشه ، ولم ير أنّ لله عليه نعمة إلّا في مطعم أومشرب فقد جهل و كفر نعم الله ، وضلّ سعيه ودنا منه عذابه .

١٣١- و قال ﷺ : لا يدخل الجنّة إلّا من كان مسلماً ، فقال أبوذرّ : يا رسول الله وما الإسلام ؟ فقال : الإسلام عريان ولباسه التقوى ، و شعاره الهدى ، ودثاره الحياء ، وملاكه الورع ، و كماله الدّين ، و ثمرته العمل الصالح ، ولكلّ شيء أساس ، وأساس الإسلام حبّنا أهل البيت .

بدانشان نبارد وبدانشان برآنها مسلط شوند .

١٢٩: فرمود : چون پس ازمن زنا فراوان شود مرگ ناگهانی فزون گردد و هرگاه کمفروشی شود خدا بقحط وکمبود گرفتارشان کند، وهرگاه زکوة داده نشود زمین برکت خودرا اززراعت ومیوه ومعدن دریغ کند، وهرگاه حکم خلاف دهند بر ستم و عدوان همکار شوند ، و هرگاه پیمان شکنند خدا دشمنان را برآنها مسلط کند، وهرگاه قطع رحم کنند اموال دردست بدان افتد، و هرگاه امر بمعروف و نهی ازمنکر نکنند وپیرو نیکان ازخاندان من نباشند خدا بدانشان را برآنها مسلط کند ودر این هنگام نیکانشان دعا کنند و برای آنها اجابت نشود .

١٣٠- چون براو نازل شد (١٣١- طه) دوچشم خودرا مدوز بدانچه بهره دادیم بهمسرانی ازآنها تا آخرآیه فرمود : هرکه دلداری خدا دراو اثرنکند جانش از افسوس بر دنیا برآید، وهرکه چشم اندازد بدانچه ازدنیا دردست مردم است اندوهش بدرازا کشد وروزی مقدر خدارا بد شمارد وزندگی براو ناگوار گردد ونعمت خدارا برخود نفهمد مگر درخوراك ویا نوشیدن ومحققاً نادانست وبنعمتهای خدا ناسپاسی کرده وتلاش او بیهوده است وعذابش نزدیك است .

١٣١- فرمود : بهشت نمیرود مگرکسیکه مسلمان باشد ، ابوذر گفت یا رسول‌الله اسلام چیست ؟ فرمود: اسلام عریانست ولباسش تقوی وروپوشش هدایت و زیرپوشش حیاء وبنیادش ورع وکمالش دین ومیوه‌اش کار خوب است وهرچیزی را پایه‌ایست وپایه مسلمانی دوست داشتن ما خاندانست .

١٣٢ ـ و قال صلی الله علیه و آله : من طلب رضى مخلوق بسخط الخالق سلّط الله عزّ وجلّ عليه ذلك المخلوق .

١٣٣ ـ و قال صلی الله علیه و آله : إنّ الله خلق عبيداً من خلقه لحوائج الناس يرغبون في المعروف ويعدّون الجود مجداً ، والله يحبّ مكارم الأخلاق .

١٣٤ ـ و قال صلی الله علیه و آله : إنّ لله عباداً يفزع إليهم الناس في حوائجهم ، أولئك هم الآمنون من عذاب الله يوم القيامة .

١٣٥ـ و قال صلی الله علیه و آله : إنّ المؤمن يأخذ بأدب الله ، إذا أوسع الله عليه اتّسع ، و إذا أمسك عنه أمسك .

١٣٦ـ و قال صلی الله علیه و آله : يأتي على الناس زمان لايبالي الرّجل ما تلف من دينه إذا سلمت لـه دنياه .

١٣٧ـ و قال صلی الله علیه و آله : إنّ الله جعل قلوب عباده على حبّ من أحسن إليها و بغض من أساء إليها .

١٣٨ـ و قال صلی الله علیه و آله : إذا فعلت اُمّتي خمس عشرة خصلة حلّ بها البلاء ، قيل : يا رسول الله ما هنّ ؟ قال : إذا أخذوا المغنم دولاً ، و الأمانة مغنماً ، والزكاة مغرماً ، و أطاع الرجل زوجته وعقّ اُمّه ، وبرّ صديقه وجفا أباه ، وارتفعت الأصوات في المساجد ، و اُكرم

١٣٢ـ فرمود : هر كه خشنودی مخلوق را در خشم خالق جوید خداوند عزوجل آن مخلوق را بر وی مسلط گرداند .

١٣٣ـ فرمود: خداوند بندگانی آفریده دربنده‌هایش برای نیاز های مردم كه شیفته احسانند و سخاوت‌را بزرگواری دانند وخدا اخلاق خوب را دوست دارد .

١٣٤ـ فرمود: راستی برای خدا بنده هاست که مردم درحوائج‌خودبدانها پناه برندآنان همان کسانندکه روز رستاخیز ازعذاب خدا درامانند .

١٣٥ـ فرمود: راستی مؤمن پرورده خدا است هرگاه خدا باوگشایش‌دهد دست بازاست وهرگاه ازاو بازگیرد او هم دست نگهدارد .

١٣٦ـ فرمود : روزگاری بر مردم آیدکه هرکسی ازآنچه از دینش ازدست دهد باکی ندارد هرگاه دنیایش سالم بماند .

١٣٧ـ فرمود: راستی خدا دل بنده‌های خودرا بدوستی‌کسیکه بدانها احسان کند و بدشمنی‌کسی که بدانها بدکند سرشته وساخته .

١٣٨ـ فرمود : هرگاه امتم پانزده خصلت را بکار بندند ببلا دچارشوند، عرض شد یا رسول‌الله آنها چه باشند؟ فرمود: هرگاه غنیمت را میان خود دست بدست‌کنند وازآن ثروت اندوزند وسپرده‌را بغنیمت‌گیرند وازآن خود دانند وپرداخت زکاة را غرامت دادن‌وزیان شمارند ومردپی‌رو زن خودگردد وبمادرش ناسپاسی‌کند بدوستش نیکی‌کند وبپدرش جفا نماید وآوازها در مساجد بلند شوند ومرد را از

الرّجل مخافة شرّه وكان زعيم القوم أرذلهم ، وإذا لُبس الحرير ، وشُربت الخمر ، و اتّخذ القيان المعازف . ولعن آخر هذه الامّة أوّلها ، فليترقّبوا بعد ذلك ثلاث خصال : ريحاً حمراء و مسخاً ، و قسخاً .

١٣٩ـ و قال صلى الله عليه وآله : الدُّنيا سجن المؤمن وجنّة الكافر .

١٤٠ـ و قال صلى الله عليه وآله : يأتي علي الناس زمان يكون الناس فيه ذئاباً ، فمن لم يكن ذئباً أكلته الذّئاب .

١٤١ـ و قال صلى الله عليه وآله : أقلّ ما يكون في آخر الزّمان أخٌ يوثق به أودرهم من حلال .

١٤٢ـ و قال صلى الله عليه وآله : احترسوا من الناس بسوء الظنّ .

١٤٣ـ و قال صلى الله عليه وآله : إنّما يدرك الخير كلّه بالعقل ولا دين لمن لا عقل له .

١٤٤ـ وأثنى قوم بحضرته على رجل حتّى ذكروا جميع خصال الخير ، فقال رسول الله صلى الله عليه وآله : كيف عقل الرّجل ؟ فقالوا : يا رسول الله نخبرك عنه باجتهاده في العبادة و أصناف الخير تسألنا عن عقله ، فقال صلى الله عليه وآله : إنّ الأحمق يصيب بحمقه أعظم من فجور الفاجر ، وإنّما يرتفع العباد غداً في الدرجات وينالون الزّلفى من ربّهم على قدر عقولهم .

١٤٥ـ و قال صلى الله عليه وآله : قسّم الله العقل ثلاثة أجزاء فمن كنّ فيه كمل عقله ، ومن لم يكن

ترس شرش گرامی دارند و پیشوای قوم رذلتر آنها باشد و هرگاه ابریشم پوشند و می نوشند وكنيزان خواننده نگهدارند وآلات طرب نوازند وآیندگان این امت اولین آنرا بیاد لعنت گیرند باید پس از این درانتظار سه پیش‌آمد باشند: بادسرخ ومسخ وديگرگونی جسم وازهم ريخته‌گی نظم اجتماع .

١٣٩ـ فرمود: دنیا زندان مؤمن وبهشت كافر است .

١٤٠ـ فرمود : روزگاری بر مردم آیدكه مردمان در آن گرگها باشند و هر كه گرگ نباشد گرگانش بخورند .

١٤١ـ فرمود: درآخرالزمان كمترين چیزی كه هست برادرموردوثوق ودرهمی پول حلال است.

١٤٢ـ فرمود: ببدگمانی از مردم بپرهيزيد.

١٤٣ـ فرمود: همانا هرخیری باخرد فهم شود ودینی ندارد آنكه خرد ندارد .

١٤٤ـ مردمی درحضرت اومردی‌را ثناگوشدند تاآنجاكه همه خصال‌خوبرا برايش برشمردند ، رسولخدا (ص) فرمود خرد این مرد درچه پایه است ؟ درپاسخ گفتند یارسول الله مابشما ازكوشش‌وی درعبادت وكارهای‌خیر گزارش میدهیم وشمااز‌خردش پرسش‌می كنيد؟فرمودهمانامردكم‌خردبرای‌نابخرديش گرفتاربدترازهرزگی نابكارشود وهمانا مردم درفردای قیامت بدرجات برايند وبتقرب پروردگار خود رسند باندازه خردی‌كه دارند .

١٤٥ـ فرمود : خرد را خداوند سه بخش كرده هركه همه را دارد خردش تمام است و هركه

فلا عقل له : حسن المعرفة لله ، وحسن الطاعة لله ، وحسن الصبر على أمرالله .

١٤٦ـ وقدم المدينة رجلٌ نصرانيٌّ من أهل نجران وكان فيه بيان وله وقار وهيبة ، فقيل : يا رسول الله ما أعقل هذاالنصراني ؟! فزجر القائل وقال : مه إنّ العاقل من وحّدالله و عمل بطاعته .

١٤٧ـ وقال صلى الله عليه وآله : العلم خليل المؤمن والحلم وزيره ، والعقل دليله ، و العمل قيّمه والصبرأميرجنوده ، والرفق والده ، و البرُّ أخوه ، والنسب آدم، والحسب التقوى ، والمروّة إصلاح المال .

١٤٨ـ و قال صلى الله عليه وآله : من تقدّمت إليه يدٌ ، كان عليه من الحقّ أن يكافيء ، فإن لم يفعل فالثّناء ، فإن لم يفعل فقد كفرالنعمة .

١٤٩ـ و قال صلى الله عليه وآله : تصافحوا فإنّ التصافح يذهب السخيمة .

١٥٠ـ و قال صلى الله عليه وآله : يُطبَع المؤمن على كلّ خصلة،ولايطبَع على الكذب،ولاعلى الخيانة.

١٥١ـ و قال صلى الله عليه وآله : إنّ من الشعر حكماً - وروي حكمة -وإنّ من البيان سحراً .

١٥٢ـ و قال صلى الله عليه وآله : لأبي ذرّ : أيّ عرى الإيمان أوثق؟ قال: اللهورسولهأعلم ،فقال: الموالاة في الله والمعاداة في الله والبغض في الله .

هيچ از آنها ندارد خردي ندارد ، خوب شناختن خدا ، خوب طاعت كردن براى خدا ، خوب صبر كردن بركار خدا .

١٤٦ـ مردى ترسا ازأهل نجران بمدينه آمد وزبانى گويا ووقار وهيبتى داشت عرض شد يارسول الله اين مرد ترسا چه خردمنداست ؟! رسولخدا (ص) گوينده را منع كرد وفرمود خاموش باش ، راستش خردمند كسى است كه خدارا يگانه شمارد وطاعتش را بكاربندد .

١٤٧ـ فرمود: دانش دوست مؤمن است ، وبردبارى وزيرش ، خرد رهنمايش ، وكردارسرپرستش وشكيبائى فرمانده لشكرش ، ونرمش پدرش ، ونيكوكارى برادرش ، نژادان آدم(ع) است ، وخانوادگى درتقوى ، ومردانگى اصلاح مال است .

١٤٨ـ فرمود : بهركه احسانى شد بر او لازم است كه عوض بدهد ، واگرنداد ستايش كند ، واگر نكرد كفران نعمت كرده است .

١٤٩ـ فرمود : بايكديگردست بدهيد زيرا بهم دست دادن كينه را ببرد .

١٥٠ـ فرمود : مؤمن بهرخصلتى خوكند وبردروغ خونكند ونه برخيانت .

١٥١ـ فرمود : راستى برخى ازشعرحكمتهادارد-ودرروايتى حكمتى باشد- وبرخى سخن گوئيها اثر جادو بخشد .

١٥٢ـ بأبي ذرفرمود : كدام رشته ايمان محكمتراست گفت خدا ورسولش داناترند فرمود دوستى كردن درراه خدا، ودشمنى كردن درراه خدا، وبغض براى خدا .

١٥٣- وقال ﷺ : من سعادة ابن آدم استخارة الله ورضاه بما قضى الله ومن شقوة ابن آدم تركه استخارة الله وسخطه بما قضى الله .

١٥٤- وقال ﷺ : الندم توبة .

١٥٥- وقال ﷺ : ما آمن بالقرآن من استحلّ حرامه .

١٥٦- وقال لهُ رجلٌ : أوصني ، فقال ﷺ : احفظ لسانك، ثمّ قال : يا رسول الله أوصني، فقال : ويحك وهل يكبّ الناس على مناخرهم في النار إلاّ حصائد ألسنتهم ؟ .

١٥٧- و قال ﷺ : صنائع المعروف تقي مصارع السوء ، والصدقة الخفيّة تطفيء غضب الله ، و صلة الرّحم زيادة في العمر ، و كلّ معروف صدقة ، و أهل المعروف في الدّنيا هم أهل المعروف في الآخرة ، وأهل المنكر في الدّنيا هم أهل المنكر في الآخرة ، وأوّل من يدخل الجنّة أهل المعروف .

١٥٨- و قال ﷺ : إنّ الله يحبّ إذا أنعم على عبد أن يرى أثر نعمته عليه ، و يبغض البؤس والتبؤّس

١٥٩- و قال ﷺ : حسن المسألة نصف العلم ، والرّفق نصف العيش .

١٦٠- و قال ﷺ : ويهرم ابن آدم وتشبّ منه اثنتان : الحرص والأمل .

١٦١- و قال ﷺ : الحياء من الإيمان .

١٥٣- فرمود : ازسعادت آدميزاده است خيرخواستن ازخدا و رضايت بدانچه خدا حكم كرده وازشقاوت آدميزاده است ترك خيرخواهي ازخدا ، وبد داشتن قضاى خدا .

١٥٤- فرمود : پشيماني خود توبه است .

١٥٥- فرمود : بقرآن ايمان ندارد كسيكه حرامش را حلال شمارد .

١٥٦- مردى بآنحضرت گفت بمن سفارش كن فرمود : زبانترا نگهدار سپس گفت يارسول‌الله بمن سفارش كن ، فرمود : زبانت را نگهدار بازعرض كرد يارسول‌الله بمن سفارش كن فرمود : واى برتو آيا جزاينست كه مردم براى آنچه بازبان درووند در دوزخ سرنگون شوند .

١٥٧- فرمود : كارهاى خوب ازمردنهاى بد نگهدارى كنند، وصدقۀ نهان خشم خدارا فرونشاند. وصلۀ رحم عمررا بيفزايد ، وهراحساني صدقه‌است، وأهل احسان در دنيا شايستۀ احسانند در آخرت ، وزشتكاران دردنيا همان شايان بدى باشنددرآخرت، ونخست كسانى كه ببهشت درآيند أهل احسانند.

١٥٨- فرمود : خدا كه ببنده‌اى نعمت داده دوست دارد اثر نعمتش را دراوببيند و دشمن دارد بدى زندگي وبد زندگى كردن را .

١٥٩- فرمود : خوب پرسيدن نيمى ازدانش‌است، ونرمش نيمى ازخوش گذرانى .

١٦٠- فرمود : آدميزاده پيرشود ودوچيزش جوان گردند حرص وآرزو .

١٦١- فرمود : حياء از ايمانست .

١٦٢- وقال صلى الله عليه وآله : إذا كان يوم القيامة لم تزل قدما عبد حتّى يُسأل عن أربع : عن عمره فيمَ أفناه ، وعن شبابه فيمَ أبلاه ، وعمّا اكتسبه من أين اكتسبه وفيمَ أنفقه ، و عن حبّنا أهل البيت .

١٦٣- وقال صلى الله عليه وآله : من عامل النّاس فلم يظلمهم وحدّثهم فلم يكذبهم ووعدهم فلم يُخلفهم فهو ممّن كملت مروّته ، وظهر عدالته ، ووجب أجره ، وحرمت غيبته .

١٦٤- وقال صلى الله عليه وآله : المؤمن حرام كلّه : عرضه وماله ودمه .

١٦٥- وقال صلى الله عليه وآله : صلوا أرحامكم ولو بالسلام.

١٦٦- وقال صلى الله عليه وآله : الإيمان عقد بالقلب ، وقول باللّسان ، وعمل بالأركان .

١٦٧- وقال صلى الله عليه وآله : ليس الغنى عن كثرة العرض ، ولكنّ الغنى غنى النفس .

١٦٨- وقال صلى الله عليه وآله : ترك الشرّ صدقة .

١٦٩- وقال صلى الله عليه وآله : أربعة تلزم كلّ ذي حجى وعقل من اُمّتي ، قيل : يا رسول الله ما هنّ؟ قال : استماع العلم ، وحفظه ، ونشره ، والعمل به .

١٧٠- وقال صلى الله عليه وآله : إنّ من البيان سحراً ومن العلم جهلاً ومن القول عيّاً .

١٧١- وقال صلى الله عليه وآله : السنّة سنّتان ، سنّة في فريضة الأخذ بعدي بها هدى و تركها

١٦٢- چون روز رستاخيز شود پاى بنده‌اى نلغزد تا ازچهارچيزپرسش‌شود: ازعمرش كه درچه گذرانيده ،وازجوانيش‌كه درچه‌آزموده،وازآنچه بدست آورده كه ازكجا آورده ودر چه خرج كرده است،وازدوستى ماخاندان .

١٦٣- فرمود : هر كه با مردم همكارى كند وستمشان نكند ، وبآنها حديث‌گويد ودروغ نگويد ، و بآنها وعده دهد و تخلف نكند مردانگيش كامل است ، و عدالتش آشكار ، و ثواب او ثبت است ، و غيبت اوحرام .

١٦٤- فرمود : مؤمن سر بسر حرمت دارد آبرويش ومالش وخونش .

١٦٥- فرمود : صله أرحام خود كنيد ولواينكه بهمان سلام كردن باشد .

١٦٦- فرمود : ايمان عقيده بدل وگفتار بزبان وعمل با اندام است .

١٦٧- فرمود : توانگرى بداشتن كالاى بسيارنيست ولى توانگرى بى‌نيازى دل است .

١٦٨- فرمود : ترك بدكردن صدقه است .

١٦٩- فرمود : چهارندكه بايست هرصاحبدل وخردمند ازامت‌من‌است، گفته شد يارسول‌الله چه هستند ؟ فرمود : گوش گرفتن دانش وحفظ آن ونشرآن و بكاربستن آن .

١٧٠- فرمود : راستى كه برخى‌سخنرانيها جادواست، وبرخى دانشها، نادانى وبرخى گفتارها بيزبانى .

١٧١- فرمود : روش دوروش است : روشى كه بكاربستنش لازمست وعمل‌بدان بعدازمن هدايت

ضلالة ، وسنّة في غير فريضة الأخذ بها فضيلة وتركها غير خطيئة .

١٧٢- وقال صلى الله عليه وآله : من أرضى سلطاناً بما يسخط الله خرج من دين الله .

١٧٣- وقال صلى الله عليه وآله : خير من الخير مُعطيه وشرٌّ من الشرِّ فاعله .

١٧٤- وقال صلى الله عليه وآله : من نقله الله من ذلّ المعاصي إلى عزّ الطاعة أغناه بلا مال وأعزّه بلا عشيرة وآنسه بلا أنيس ، ومن خاف الله أخاف منه كلّ شيء ، ومن لم يخف الله أخافه الله من كلّ شيء ، ومن رضي من الله باليسير من الرِّزق رضي الله منه باليسير من العمل ، ومن لم يستحي من طلب الحلال من المعيشة خفّت مؤنته ورخي باله و نعم عياله ومن زهد في الدُّنيا أثبت الله الحكمة في قلبه ، وأنطق بها لسانه ، وبصّره عيوب الدُّنيا داءها ودواءها ، وأخرجه من الدُّنيا سالماً إلى دار القرار .

١٧٥- وقال صلى الله عليه وآله : أقيلوا ذوي الهناة عثراتهم .

١٧٦- وقال صلى الله عليه وآله : الزُّهد في الدُّنيا قصر الأمل ، وشكر كلِّ نعمة ، و الورع عن كلِّ ما حرَّم الله .

١٧٧- وقال صلى الله عليه وآله : لا تعمل شيئاً من الخير رئاءً ولا تدعه حياءً .

١٧٨- وقال صلى الله عليه وآله : إنّما أخاف على اُمّتي ثلاثاً : شحّاً مطاعاً ، وهوى متّبعاً ، و إماماً ضالّاً .

١٧٩- وقال صلى الله عليه وآله : من كثر همّه سقم بدنه ، و من ساء خُلقه عذّب نفسه ، ومن لا حى

است وترکش گمراهی است ، وروشی که لازم نیست ، بکاربستن آن فضیلت دارد وترکش خطا نیست .

١٧٢- فرمود : هر که سلطانی را بخشم آوردن خدا خشنود کند از دین خدا بیرونست .

١٧٣- فرمود : بهتر از خیر عطا بخش آنست وبدتر از بد فاعل آن .

١٧٤- فرمود : هر که را خداوند از خواری نافرمانیها بعزت طاعت نقل کند اورا بی‌ثروت توانگر ساخته وبی‌عشیره عزیز کرده وبی‌انیس آرامش بخشیده ، هر که از خدا بترسد خدا همه‌چیز را از او بترساند وهر که از خدا نترسد خدا از هر چیزش بترساند ، وهر که از خدا بروزی اندك خشنود باشد خدا از او بکردار اندك خشنود است ، هر که از طلب زندگی حلال شرم نکند کم خرج باشد وآسوده خاطر وعیالش در نعمت بسر برند ، هر که بدنیا بی‌رغبت باشد خدا حکمت را در دلش برجا دارد وزبانش را بدان گویا سازد واورا بعیوب دنیا بینا کند هم درد آن‌را بفهمد وهم دوایش‌را واورا سالم از دنیا بیرون برد بخانهٔ ابدی.

١٧٥- فرمود : از لغزشهای گرفتاران درگذرید .

١٧٦- فرمود : زهد در دنیا کوتاه کردن آرزو است و شکر هر نعمت وخودداری از آنچه خدا حرام کرده .

١٧٧- فرمود : هیچ کار خیری را برای خودنمائی مکن واز کردن آن شرم مدارد .

١٧٨- فرمود : برامتم از سه چیز نگرانم بخل غالب وهوای نفس دنبال شو وپیشوای گمراه .

١٧٩- فرمود : هر که غم بسیار دارد تنش بیمار است و هر که بد خلق است خودرا عذاب دهد

الرّجال ذهبت مروّته وكرامته .

١٨٠ـ وقال ﷺ : ألا إنّ شرّ أمّتي الذين يكرمون مخافة شرّهم ، ألا ومن أكرمه الناس اتّقاء شرّه فليس منّي .

١٨١ـ و قال ﷺ : من أصبح من اُمّتي و همّته غير الله فليس من الله ، ومن لم يهتمّ باُمور المؤمنين فليس منهم ، ومن أقرّ بالذلّ طائعاً فليس منّا أهل البيت .

١٨٢ـ وكتب ﷺ إلى معاذ يعزّيه بابنه : « من محمّد رسول الله إلى معاذ بن جبل : سلام عليك فإنّي أحمدالله الذي لاإله إلاّ هو ـ أمّا بعد ـ فقد بلغني جزعك على ولدك الّذي قضى الله عليه و إنّما كان ابنك من مواهب الله الهنيئة و عواريه المستودعة عندك فمتّعك الله به إلى أجل وقبضه لوقت معلوم ، فإنّالله وإنّا إليه راجعون، لايحبطنّ جزعك أجرك ولوقدمت على ثواب مصيبتك لعلمت أنّ المصيبة قد قصرت لعظيم ما أعدّالله عليها من الثواب لأهل التسليم والصبر ؛ واعلم أنّ الجزع لا يردّ ميّتاً ولا يدفع قدراً ، فأحسن العزاء وتنجّز الموعود فلا يذهبنّ أسفك على مالازم لك ولجميع الخلق نازل بقدره والسلام عليك ورحمة الله وبركاته » .

١٨٣ـ وقال ﷺ : من أشراط الساعة كثرة القرّاء ، وقلّة الفقهاء ، وكثرة الأمراء ، وقلّة الأمناء ، وكثرة المطر ، وقلّة النبات .

١٨٤ـ وقال ﷺ : أبلغوني حاجة من لا يستطيع إبلاغي حاجته ، فإنّه من أبلغ

وهركه بامردان درافتد مردانگی وشرفش بربادرود .

١٨٠ـ فرمود : هلا بدترين امتم آنكسانندكه ازترس شرشان گرامى باشند ، هلا هركه را مردم ازترس شرش گرامى دارند ازمن نيست .

١٨١ـ فرمود : هركه ازامتم صبح كند وهمت اوجزخدا باشد ازخدانيست، وهركه بكارهاى مؤمنين اهتمام ندارد ازمؤمنان نيست، وهركس بارغبت تن بذلت دهد ازما أهل بيت نيست .

١٨٢ـ اين تعزيت نامه را بمعاذ درمرگ پسرش نگارش فرمود ، ازمحمد رسول خدا بمعاذ بن جبل ، سلام برتومن سپاس ميگذارم خداوندیراكه جزاوشايسته ستايشى نيست ـ امابعد ـ بمن خبررسيد كه تودرباره فرزندت بيتابى ميكنى خداوند تورا بدوبهره مندساخت تا هنگام مرگ ودرموعد مقررجان اورا گرفت ، اناالله وانااليه راجعون ، مبادا بيتابى توثواب تورا ببرد ، اگربثواب مصيبت خود برسى ميدانى مصيبت دربرابرآن ثواب بزرگى كه خدا براى آن آماده كرده نسبت بأهل تسليم وصبربسياركم وكوتاه است ، بدانكه بيتابى مرده را برنميگرداند واز مقدر جلونگيرد ، خوشدل باش ووعده مقرررابپذير ، ومبادا افسوس بخورى برأمريكه بخودت وهمه مردم ملازم وچسبيده ودرموعد خود نازل ميشود والسلام عليك ورحمة الله وبركاته

١٨٣ـ فرمود : ازنشانى ساعت است فراوانى قرآن خوانان وكمى فقيهان، بسيارى أميران كمى أمينان بسيارى باران وكمى گياهان .

١٨٤ـ فرمود : حاجت آنكس كه نميتواند بمن اظهارحاجت كند بمن برسانيد زيرا هركه حاجت

سلطاناً حاجة مَن لايستطيع إبلاغها ثبّت الله قدميه على الصراط يوم القيامة .

١٨٥ــ وقال صلى الله عليه وآله : غريبتان: كلمة حكم من سفيه فاقبلوها، و كلمة سيّئة من حكيم فاغفروها.

١٨٦ــ وقال صلى الله عليه وآله : للكسلان ثلاث علامات : يتواني حتّى يفرّط ويفرّط حتّى يضيّع ويضيّع حتّى يأثم .

١٨٧ــ وقال صلى الله عليه وآله : من لم يستحي من الحلال نفع نفسه و خفّت مؤنته، و نفى عنه الكبر، ومن رضي من الله باليسير من الرّزق رضي الله منه بالقليل من العمل، و من [يـ] رغب في الدّنيا فطال فيها أمله أعمى الله قلبه على قدر رغبته فيها، ومن زهد فيها فقصر فيها أمله أعطاه الله علماً بغير تعلّم وهدى بغير هداية، فأذهب عنه العمى وجعله بصيراً ، ألا إنّه سيكون بعدي أقوام لايستقيم لهم الملك إلّا بالقتل و التجبّر ، و لا يستقيم لهم الغنى إلّا بالبخل ، ولا يستقيم لهم المحبّة في الناس إلّا باتّباع الهوى و التيسير في الدّين ألا فمن أدرك ذلك فصبر على الفقر وهو يقدر على الغنى وصبر على الذّلّ وهو يقدر على العزّ ، و صبر على البغضاء في الناس و هو يقدر على المحبّة لا يريد بذلك إلّا وجه الله والدّار الآخرة أعطاه الله ثواب خمسين صدّيقاً .

١٨٨ ــ و قال صلى الله عليه وآله : إيّاكم و تخشّع النفاق و هو أن يرى الجسد خاشعاً و القلب ليس بخاشع .

آنکه نتواند اظهارکند بسلطان برساند خدا روز رستاخیز هردوگامش را برصراط استوار دارد .

١٨٥ــ فرمود : دوچیز غریبند سخن حکیمانه ازنابخرد ، آن را بپذیرید ، وسخن ناهنجار از از فرزانه ازآن درگذرید .

١٨٦ــ فرمود : تنبل را سه نشانه است سستی کند تابکوتاهی کردن رسد ، وکوتاهی کند تاازدست بدهد ، وازدست بدهد تاگناه کند .

١٨٧ــ فرمود : هرکه ازطلب حلال شرم نکند بخود سود رساند وخرجش سبك باشد وتکبرازاو برود ، وهرکه بروزی اندك خدا خوشنود باشد خدا بکردار اندك ازاوخشنود است ، وهرکه شیفته دنیا گردد آرزویش درآن دراز گردد، خدا باندازۂ شیفته بودنش بدنیا دلش راکورکند ، وهرکه بدان بیرغبت باشد وآرزویش را درآن کوتاه کند خدایش نیاموخته دانشی عطاکند ، وبی رهبری براه راستش برساند ، وکوردلی را از او ببرد ، واورا بیناگرداند، هلا پس ازمن مردمی باشندکه سلطنت وکشورداری برای آنها میسر نباشد جزباکشتار وزورگوئی ، وتوانگری برای آنها استوار نشود جز ببخل ، ومحبوب مردم نشوند جزبپیروی ازهوای نفس و سستی در دین ، هلا هرکه این روزگاررا دریابد وبرفقر شکیبا باشد بااینکه بتوانگری تواند رسید ، وبگمنامی صبرکند با اینکه میتواند نامود گردد ، و ببدخواهی مردم صبر کند بااینکه میتواندمحبوب آنان باشد ، وبدین کارقصدی جز رضای خدا وآخرت نداشته خداوند بدو ثواب پنجاه صدیق عطا کند .

١٨٨ ــ فرمود : مبادا خشوع منافقانه کنید ، و آن اینست که تن خشوع دارد و دل خشوع ندارد .

١٨٩- وقال عليه السلام : المحسن المذموم مرحوم .

١٩٠- و قال عليه السلام : أقبلوا الكرامة وأفضل الكرامة الطيب ، أخفّه محملاً وأطيبه ريحاً.

١٩١- و قال عليه السلام : إنّما تكون الصنيعة إلى ذي دين أو ذي حسب . و جهاد الضعفاء الحجّ وجهاد المرأة حسن التبعّل لزوجها . والتودّد نصف الدّين . [و] ماعال امرء قطّ على اقتصاد . واستنزلوا الرّزق بالصدقة . أبى الله أن يجعل رزق عباده المؤمنين من حيث يحتسبون.

١٩٢- و قال عليه السلام : لا يبلغ عبد أن يكون من المتّقين حتى يدع ما لا بأس به حذراً لما به البأس .

(باب ما روى عن أمير المؤمنين عليه السلام)

[العنوان زائد منا وليس في الاصل]

وروي عن أمير المؤمنين الوصيّ المرتضى عليّ بن أبي طالب صلوات الله عليه و آله في طوال هذه المعاني ، على أنّنا لو استغرقنا جميع ما وصل إلينا من خطبه و كلامه في التوحيد خاصّة دون ماسواه من المعاني لكان مثل جميع هذا الكتاب ولكنّنا ابتدأنا الرّواية عنه بخطبة واحدة في التوحيد وقع الاقتصار عليها ، ثمّ ذكرنا بعدها مااقتضاه الكتاب مقتصرين ممّا ورد عنه في هذه المعاني على ما غرب منها وأجمع على تفضلة الخاصّ والعامّ وفيه مقنع إن شاء الله تعالى .

١٨٩- فرمود : نيكوكار نكوهيده مشمول رحمت است .

١٩٠- فرمود : احترام را بپذيريد وبهترين احترام عطراست كه سبكبارتر وخوشبوتراست .

١٩١- فرمود : همانا احسان بايد بديندار يا خانواده دارداده شود ، جهاد ناتوانان حج است ، جهاد زن، خوب شوهر دارى كردنست ، مهرورزى نيمى ازدين است ، هرگز هيچ مردى كه براقتصاد زندگى كند بينوا نشود ، روزى را بادادن صدقه فروكشيد وبدست آوريد خدا نخواسته روزى بنده هاى مؤمنين ازآنجا باشد كه پيش بينى كنند واميد دارند .

١٩٢- فرمود : هيچ بنده اى بمقام پرهيزكاران نتواند رسيد تا آنكه از حلال بگذرد براى حذر كردن از گرفتارى بدانچه حرامست ومورد اشكال است .

باب آنچه از أمير المؤمنين (ع) روايت شده

[اين عنوان درنسخ اصلى كتاب نبود]

از أمير المؤمنين وصى مرتضى على بن أبيطالب (ع) روايات مفصلى رسيده بااينكه اگرهمهٔ آنچه ازخطبه وسخنرانيهاى او كه درخصوص توحيد تنها بمارسيده بى موضوع هاى ديگر فراهم سازيم باندازه همه اين كتاب است ولى تنها بيك خطبه درتوحيد اين باب را آغاز ميكنيم وسپس بذكر مطالب ديگر كتاب ميپردازيم واكتفاء ميكنيم بآنچه دراين معانى ازآنحضرت رسيده وكمتر دردسترس است وخاصه وعامه درانتخاب آن اتفاق دارند وهمان كافى است انشاءالله تعالى .

(خطبته عليه السلام فی اخلاص التوحید)

إنّ أوّل عبادة الله معرفته و أصل معرفته توحيده و نظام توحيده نفي الصّفات عنه ، لشهادة العقول أنّ كلّ صفة و موصوف مخلوق ، و شهادة كلّ مخلوق أنّ له خالقاً ليس بصفة و لا موصوف ، وشهادة كلّ صفة وموصوف بالاقتران ، وشهادة الاقتران بالحدث ، وشهادة الحدث بالامتناع من الأزل الممتنع من حدثه ، فليس الله عرف من عرف ذاته ، ولا له وحّد من نهاه ولا به صدّق من مثّله ، ولا حقيقته أصاب من شبّهه ، ولا إيّاه أراد من توهّمه ، ولا له وحّد من اكتنهه ، ولا به آمن من جعل له نهاية ، ولا صمده من أشار إليه ، ولا إيّاه عنى من حدّه . ولا له تذلّل من بعّضه ، كلّ قائم بنفسه مصنوع ، و كلّ موجود في سواه معلول .

بصنع الله يستدلّ عليه ، و بالعقول تعتقد معرفته ، و بالفكرة تثبت حجّته ، و بآياته احتجّ على خلقه ، خلق الله الخلق فعلّق حجاباً بينه و بينهم ، فمباينته إيّاهم مفارقته إنّيّتهم و إيداؤه إيّاهم شاهد على ألاّ أداة فيه ، لشهادة الأدوات بفاقة المؤدّين ، وابتداؤه إيّاهم دليل على ألاّ ابتداء له ، لعجز كلّ مبتدء عن إبداء غيره .

سخنرانی آنحضرت (ع) در اخلاص توحید

سر آغاز پرستش خدا شناختن او است ، و بنیاد شناختنش یگانه دانستن او است ، و سر رشته یگانه پرستی بی‌چون و چند دانستن او است زیرا همه خردها گواهند که هر صفت و موصوف ترکیبی آفریده و ممکن است و هر آفریده امکانی گواهست که آفریدگاری دارد که نه صفت است نه موصوف هر صفت و موصوف گواه ترکیب است و ترکیب گواه حدوث است و حدوث گواه امتناع ازلی بودنست که خود ممتنع از حدوث است هر که ذات و حقیقتی را در نظر گیرد خدا را نشناخته ، و هر که نهایتی برای او تصور کرده او را یگانه ندانسته و هر که مانندی برای او فرض کرده او را باور نکرده ، و هر که شبهی برایش آورده بحقیقت او نرسیده ، او را نخواسته کسیکه بوهمش گنجانیده ، و او را یگانه ندانسته کسیکه کنهش را جسته ، باو ایمان ندارد آنکه برای او نهایتی مقرر کرده ، و بدو دل نداده کسیکه او را مشار الیه ساخته ، باو توجه ندارد کسیکه او را محدود نموده و برایش حق عبودیت ادا نکرده کسیکه عضو و جزوی در او دانسته ، هر جوهری که قائم برخویش است مصنوع است ، و هر چه در پیرامون جز خود وجود دارد معلول و ممکن است .

بسا زندگی و آفرینش خدا بوجودش رهنمائی شود ، و بوسیله خردها بشناسائی او عقیده آید ، باندیشه حجت وی ثابت گردد ، و بآیات خود بر خلقش حجت آورده ، خدا آفریده‌ها را آفرید و پرده میان خود و آنان کشید ، جدائیش از آنها اینست ، که از ذات آنها جدا است ، و ایداعش (۱) مر آنها را گواهست که ابزاری برای آفرینش ندارد چون ابزار دلیل نیازمندی ابزاردارانست و اینکه از نخست آنها را آفریده گواه است که خود آغازی ندارد زیرا هر که وجودش آغازی دارد از پدید آوردن دیگری عاجز است .

---

(۱) این قسمت ترجمه جمله « وایداؤه ایاهم » است که بمعنی جعلهم ذات أداة است یعنی آنها را دارای ابزار و آلات قرار داد . ومترجم محترم آنرا به « ابداعه » تصحیح نموده بعد ترجمه کرده است و ما متن کتابرا مانند نسخه اصل قرار دادیم (مصحح)

أسماؤه تعبير، و أفعاله تفهيم، و ذاته حقيقةٌ، و كنهه تفرقة بينه و بين خلقه، قد جهل الله مَن استوصفه، وتعدّاه مَن مثّله، وأخطأه من اكتنهه، فمن قال: أين فقد بوّأه، ومَن قال: فيم فقد ضمّنه، ومَن قال إلى مَ فقد نهّاه، ومن قال: لِمَ فقد علّله، ومَن قال: كيف، فقد شبّهه، ومن قال: إذ، فقد وقّته، و مَن قال: حتّى فقد غيّاه، ومَن غيّاه فقد جزّأه، ومن جزّأه فقد وصفه، ومن وصفه فقد ألحد فيه، ومن بعّضه فقد عدل عنه.

لا يتغيّر الله بتغيير المخلوق كما لا يتحدّد بتحديد المحدود، أحدٌ لا بتأويل عدد، صمدٌ لا بتبعيض بدد، باطنٌ لا بمداخلة، ظاهر لا بمزايلة. متجلٍّ لا باشتمال رؤية، لطيف لا بتجسّم، فاعلٌ لا باضطراب حركة، مقدّر لا بجول فكر[ة]، مدبّر لا بحركة، سميع لا بآلة، بصير لا بأداة، قريب لا بمداناة، بعيد لا بمسافة، موجود لا بعد عدم، لا تصحبه الأوقات، ولا تتضمّنه الأماكن، ولا تأخذه السّنات و لا تحدّه الصّفات، ولا تقيّده الأدوات سبق الأوقاتَ كونُه، والعدمَ وجودُه، والابتداءَ أزلُه.

بتشعيره المشاعر عُلم أن لامشعر له، وبتجهيره الجواهر عُلم أن لاجوهر له، وبإنشائه البرايا عُلم أن لامنشيء له، وبمضادّته بين الامور عُرف أن لاضدّ له، وبمقارنته بين الأشياء عُلم أن لا

نامهایش نمایش اواست وکارهایش فهمانیدن وجود او، ذاتش محض حقیقت است، وکنه او فرق میان اوست وآفریده‌هایش، هرکه‌برایش صفتی‌خواسته خدا را ندانسته، وهرکه برایش‌مانندی پنداشته‌از ازاودرگذشته، وهرکس کنه اورا جسته بخطا رفته، هرکه بگوید کجاست؟ جایگاهش‌داده، وهرکه گفته درچیست؟ اورا درضمن دیگری‌پنداشته، وهرکه‌گفته تاچه چیزست؟ اورانهایت‌داده، وهرکه‌گوید چرا هست؟ برایش علتی تراشیده، و هرکه‌گوید چگونه است؟ اورا تشبیه کرده، هرکه گوید از آنوقت بوده برای او وقتی درنظر گرفته، وهرکه گوید تاکی خواهد بود او را صاحب‌پایانی دانسته، وهرکه پایانی برایش دانسته برای اوجزء قائل‌شده، وهرکه اورا تجزیه پذیر دانسته صفت برایش ثابت کرده وهرکه صفت برایش پنداشته درباره اوناروا گفته، وهرکه‌برای اوبعض معتقد شده ازاوروگردانده.

خدا براثردگرگونی آفریده دیگرگون نشود چونانکه بامحدود ساختن هرموجودی حدنپذیرد یکی است نه بحساب شماره، بیرخنه و بی‌نیازاست بوجه مطلق، درونست نه اینکه در چیزی در آمده باشد؛ آشکاراست نه باینکه ازچیزی برآمده باشد جلوه‌گراست نه باینکه بچشم آید، لطیف است نه با پیکره، کارکن‌است نه‌بادچاربودن بجنبش، اندازه‌گیراست‌نه‌بچرخش اندیشه، چاره‌گراست نه باحرکت بینااست نه با ابزار، نزدیک‌است نه باکم بودن‌فاصله، دوراست نه‌بمسافت، موجود است نه‌پس‌ازنبودن همراه زمان نیست ومکانی اورا دربرندارد خوابش نگیرد وصفتی اورا محدودنسازد وابزاری اورا دربند ندارند، بودنش‌ازهمه اوقات پیش است ووجودش برعدم وازلیتش‌برآغازکردن سبقت دارند.

بمشعرآفرینی اودانسته شدکه خودش‌را مشعری نیست وبجوهرسرشتن‌اودانسته‌شدکه اوراجوهری نیست، وبآفرینش‌جانداران دانسته شدکه اورا جان آفرینی‌نیست، باایجاد تضاد میان اضداد شناخته‌شد

قرين له، ضادّ النّور بالظّلمة ، و الصرد بالحرور، مؤلّفاً بين متعادياتها، متقارباً بين متبايناتها، دالّة بتفريقها على مفرّقها ، وبتأليفها على مؤلّفها ، جعلها سبحانه دلائل على ربوبيّته ، وشواهد على غيبته ، و نواطق عن حكمته ، إذ ينطق تكوّنهنّ عن حدثهنّ ، ويخبرن بوجودهنّ عن عدمهنّ، وينبئن بتنقيلهنّ عن زوالهنّ ، ويعلنّ بأفولهنّ أن لا أفول لخالقهنّ، وذلك قوله جلّ ثناؤه: « ومن كلّ شيء خلقنا زوجين لعلّكم تذكّرون » ففرّق بين هاتين قبل وبعد ليعلم أن لا قبل له ولا بعد ، شاهد بغرائزها أن لا غريزة لمغرّزها ، دالّة بتفاوتها أن لا تفاوت في مفاوتها ، مخبرة بتوقيتها أن لا وقت لموقّتها ، حجب بعضها عن بعض ليعلم أن لا حجاب بينه و بينها ، ثبت له معنى الرّبوبيّة إذ لا مربوب ، وحقيقة الإلهيّة ولا مألوه ، وتأويل السّمع ولا مسموع ومعنى العلم و لا معلوم ، و وجوب القدرة و لا مقدور عليه ، ليس مذ خلق الخلق استحقّ اسم الخالق، ولا بإحداثه البرايا استحقّ اسم البارىء ، فرّقها لا من شيء وألّفها لا بشيء ، وقدّرها لا باهتمام، لا تقع الأوهام على كنهه، ولا تحيط الأفهام بذاته، لا [توقته خ ل] تفوته متى ، ولا تدنيه قد، ولا تحجبه لعلّ ، ولا تقارنه مع، ولا تشتمله هو، إنّما تحدّ الأدوات أنفسها وتشير الآلة إلى

که اورا ضدی نیست وبامقارن کردن وی میان همهٔ اشیاء دانسته شد که اورا قرینی نیست ، روشنی را ضد تاریکی نمود وسرما را ضد گرما ، درآفرینش مادیات گریزانها را الفت بخشید وجداها را بهم درآمیخت تاتفریق آنها دلیل برمفرق آنها باشد وتألیفشان دلیل برمؤلفشان ، منزه باد آنها را دلائل پروردگاری خود ساخت وشواهد نهانی خود نمود وهمه را بحکمت خود گویا ساخت، زیرا پدید شدنشان گویا بحدوث آنها است وگزارش میدهند بوسیله وجود خود ازاینکه نبودند، ونقل آنها از وضعی بوضعی آگاهی میدهد از اینکه نابودی پذیرند، و با ناپیدا شدن خود اعلان میکنند که آفریننده آنها را ناپیدائی و غروب نیست واین است مقصود از قول خدا جل ثنائه (٤٩ ـ الذاریات) از هر چیزی جفت جفت آفریدیم شاید شماها یاد آور شوید ، جدائی افکند میان این دو جفت از پیش و از دنبال تا دانسته شود که خودش را پیش ودنبالی نیست طبیعتهای گوناگون آنها گواه است که طبیعت بخش آنهارا طبیعتی نیست، وبتفاوت آنها باهم دلالت دارند که آفریننده آنهارا تفاوتی نیست ، وقت داشتن آنها دلیل است که آفریننده شانرا وقتی نیست، آنهارا ازهم محجوب داشت تادانسته شود که پرده میان خودش وآنها نیست. مقام پروردگاری داشت آنگاه که پرورده‌ای نبود، وبحق معبود بود وقتی که عابدی وجود نداشت، وشنوائی را سزاوار بود وهنوز مسموعی نبود ، میدانست و دانسته ای نبود ، وتوانائی را میبایست ومقدوری نبود ، نه چنانست که ازهنگام آفریدن آفریده‌ها نام آفریدگاری را مستحق شد و نه اینکه با پدید آوردن جاندارها نام پدیدآرنده برو شایسته گردید، همه را ازهم جدا ساخت نه ازچیزی، وبا همشان درآمیخته نه باچیزی، و اندازه‌شان گرفت نه باخاطره وتصور، اوهام را برکنهش دسترس نیست وذاتش در فهمها نگنجد، کی و چه زمانی را دراو راهی نیست (از دسترس او بیرون نیست) «قد» او را نزدیک نکند ، وتردید ومگر وشاید حجاب او نشود، چیزی را همکاری باوی نیست وازچیزی غیبت ندارد، ابزارها خود را محدود

نظائرها ، وفي الأشياء توجد أفعالها ؛ وعن الفاقة تخبر الأداة ، وعن الضدّ يخبر التّضادّ ، وإلى شبهه يؤول الشّبيه ، و مع الأحداث أوقاتها ، و بالأسماء تفترق صفاتها ، ومنها فصّلت قرائنها ، و إليها آلت أحداثها ، منعتها مُذُ القدمة ، و حمتها قد الأزليّة ، و نفت عنها لولا الجبريّة ، افترقت فدلّت على مفرّقها ، وتباينت فأعربت عن مباينها ، بها تجلّى صانعها للعقول وبها احتجب عن الرّؤية ، وإليها تحاكم الأوهام ، وفيها أثبتت العبرة ، ومنها اُنيط الدّليل ، بالعقول يعتقد التّصديق بالله ، وبالإقرار يكون الإيمان .

لا دين إلاّ بمعرفة ، و لا معرفة إلاّ بتصديق ، و لا تصديق إلاّ بتجريد التوحيد ، ولا توحيد إلاّ بالإخلاص، ولا إخلاص مع التّشبيه ، و لا نفي مع إثبات الصّفات ، و لا تجريد إلاّ باستقصاء النّفي كلّه ، إثبات بعض التشبيه يوجب الكلّ ، ولا يستوجب كلّ التّوحيد ببعض النفي دون الكلّ ، والإقرار نفي الإنكار ، و لا ينال الإخلاص بشيء من الإنكار ، كلّ موجود في الخلق لا يوجد في خالقه ، و كلّما يمكن فيه يمتنع في صانعه ، لا تجري عليه الحركة ، ولا يمكن فيه التّجزية و لا الاتّصال ، و كيف يجري عليه ما هو أجراه ، ويعود

سازند، وهرآلتي بهمانند خود اشاره دارد، فعاليت هرچيزي درمحيط خود آنها است، و توسل بابزار دليل نيازمنديست، تضاد ميان دوچيز دليل بروجود ضد است، وشبيه است كه شباهت را ميرساند ، وهر پديد آمده معرف وقت خود است ، بنامهاي است كه صفت آنها ازهم ممتاز ميشود ، وازآنها همتا جدا ميگردد، وپديده هايشان بدانها برميگردد، هنگام داشتن هر حادث آنرا از قديم بودن باز ميدارد، و امكان (كه ازآن بقد يكون وقد لايكون تعبير ميشود) أزليت را ازآن عدقن ميكند، ونيازبعلت(كه از آن تعبيرميشود باينكه اگر خدا نبود اوهم نبود)حتميت تحقق‌را كه معني جبروت است (وازآن بوجوب وجود تعبيرميشود) ازآن سلب ميكند ، امور حادثه ازهم‌جدايند ودلالت دارند برجداكننده خود، و از هم بركنارند ودلالت دارند برازهم‌كناركننده خود، بوسيله آنها است‌كه صانعشان در خردها جلوه‌گر است، وبدانهااست‌كه وي از ديدار درپرده است ، بدين حوادث وهمها قضاوت كنند ، ودرآنها عبرت برجا است، واز آنها دليل برشته‌كشيده شود و منظم‌گردد، بوسيله عقول باور داشتن خدا بدل نشيند وبوسيله اقرار ايمان تحقق يابد .

ديانت وجود ندارد جزبامعرفت ومعرفتي نيست جز باتصديق وتصديق نباشد جزبا توحيد پاك و توحيدي نباشدجزباخلاص واخلاص محقق‌نشود جز بانفي تشبيه و نفي تشبيه ميسر نيست با اثبات صفات زائدبرذات، وپاكي توحيد وجود نداردمگرباسلب كل‌صفات، وتشبيه ازيك جهت موجب تشبيه ازهرجهت گردد،ويگانه پرستي‌كلي پاي برجا نشود با نفي برخي صفات نه‌همه‌آنها، واقرار بخدا عبارت از عدم انكار است واگر ازيك نظرانكاري وجود داشته باشد اخلاص درتوحيد محقق‌نيست؛ هرچه درخلق‌موجود است درخالقش وجود ندارد، وهرچه درخلق امكان دارد درخالق وصانعش ممتنع است، حركت وانتقال در اوروانيست، وتجزيه واتصال دراوممكن نيست ، وچگونه دراو مجري‌گردد آنچه را خود اواجراء

عليه ما هو ابتدأه ، ويحدث فيه ما هو أحدثه ؛ إذاً لتفاوتت ذاته ، ولتجزّأ كنهه ، ولامتنع من الأزل معناه ، ولما كان للأزل معنىً إلاّ معنى الحدث، ولا للبارىء إلاّ معنى المبروء ، لو كان له وراء لكان له أمام ولالتمس التمام إذ لزمه النقصان ، وكيف يستحقّ اسم الأزل من لا يمتنع من الحدث ؟ وكيف يستأهل الدّوام من تنقله الأحوال والأعوام ؟ وكيف ينشيء الأشياء من لا يمتنع من الأشياء؟ إذاً لقامت فيه آلة المصنوع، و لتحوّل دليلاً بعد أن كان مدلولاً عليه ، ولاقترنت صفاته بصفات ما دونه ، ليس في محال القول حجّة ، ولا في المسألة عنها جواب - هذا مختصر منها -

(كتابه الى ابنه الحسن عليهما السلام)

من الوالد الفان المقرّ للزّمان ، المدبر العمر، المستسلم للدّهر ، الذّامّ، للدّنيا ، السّاكن مساكن الموتى ، الظاعن عنها إليهم غداً- إلى المولود المؤمّل ما لا يدرك ، السّالك سبيل من [قد] هلك ، غرض الأسقام ورهينة الأيّام، ورميّة المصائب ، وعبد الدّنيا، وتاجر الغرور، وغريم المنايا، وأسير الموت، وحليف الهموم، وقرين الأحزان، ونُصب الآفات، وصريع

کرده وپدید آورده است؟ وباو برگردد آنچه را خودش آغازکرده وسابقه نداشته ویا دراو پدید شود آنچه را خودش پدید آورده است ، در این صورت ذاتش کم وزیادگردد وکنهش دوچار دوئیت شود واز أزلیت سقوط کند وأزلیت مفهومی نداشته باشد جزهمان حدوث وپدیدشدن وجانبخش مفهومی ندهد جز همان جان دریافتن، اگر برای خدا دنبالی باشد در برابر سابقه‌ای هم خواهد بود که خواستار تکمیل است زیرا آن سابقه همان کمی‌وکاستی است، و چگونه نام ازل شاید بر کسی که از پدیده ممتنع نیست؟ وچگونه ابدیت را شاید کسیکه احوال وگذشت سال او را دگرگون کند ؟ و چطور چیزها را بیافریند کسیکه ازپذیرش وتأثر بآنها ممتنع نیست؟ دراین صورت ابزار ساخته شده در او استوارگردد ومتحول شود بنشانه ورهنما بافرض اینکه خود مقصود ازرهنمائی بوده است وآغاز هرچیز بوده (یعنی خلف لازم آید) و در این صورت صفات او قرین صفات موجودات پست (یعنی ممکنات)گردد ، و با التزام باین امور محال دیگر مجالی برای گفتار واستدلال بجا نماند، ودر پرسش ازاین مسأله پاسخی میسر نیست ، اینست مختصری از آن خطبه (١).

نامه‌ایکه آنحضرت (ع) بفرزندش حسن (ع) نگاشته

ازسوی پدری فناپذیر، گرفتار دربند روزگار، عمر بسر برده وگرم وسرد دوران چشیده، بدگوی ازدنیا وجانشین مرده‌ها که فرداازآنجا بنزد همانها کوچا است بسوی آنکه آنچه را نیابدآرزو کند و براه آنها رود که درگذشتند، نشانه هر بیماری وگروگذشت روزان و شبان، وتیررس هرآسیب، ودربند دنیا و تاجر فریبخورده واسیرمرك ومیر، ودربند مردن، وهم پیمان هراندوه، و هدف هرآفت، وزمین خورده

(١)این خطبه درنهج البلاغه ااختلاف وفزونیها نقل شده است و شیخ صدوق طاب ثراه تمام آنرا در کتاب توحید وعیون ازعلي بن موسی الرضا (ع) با اندك تفاوتي نقل کرده است .

الشّهوات، وخليفة الأموات.

أمّا بعد ـ فإنّ فيما تبيّنت من إدبار الدّنيا عنّي و جموح الدّهر عليّ و إقبال الآخرة إليّ ما يزعني عن ذكر من سواي و الاهتمام بما ورائي غير أنّه حيث تفرّد بي دون هموم النّاس همّ نفسي فصدفني رأيي و صرفني هواي وصرّح لي محض أمري فأفضى بي إلى جدّ لايكون فيه لعب وصدق لا يشوبه كذب [و] وجدتك بعضي بل وجدتك كلّي حتّى كأنّ شيئاً [لو] أصابك أصابني؛ وكأنّ الموت لو أتاك أتاني ، فعناني من أمرك ما يعنيني من أمر نفسي فكتبت إليك كتابي هذا مستظهراً به إن أنا بقيت لك و أفنيت .

فإنّي اُوصيك بتقوى الله أي بنيّ و لزوم أمره و عمارة قلبك بذكره والاعتصام بحبله وأيّ سبب أوثق من سبب بينك وبين الله إن [أنت] أخذت به. أحي قلبك بالموعظة ، وموّته بالزّهد ، وقوّه باليقين ، وذلّله بالموت ، و قرّره بالفناء ، و بصّره فجائع الدّنيا ، وحذّره صولة الدّهر ، وفحش تقلّب اللّيالي والأيّام، واعرض عليه أخبار الماضين ، وذكّره بما أصاب من كان قبله ، وسر في بلادهم و آثارهم وانظر مافعلوا ، وأين حلّوا ، وعمّن انتقلوا فانّك تجدهم انتقلوا عن الأحبّة و حلّوا دار الغربة، وناد في ديارهم : أيّتها الدّيار الخالية أين أهلك؟ ثمّ قف على قبورهم فقل: أيّتها الاجساد البالية ، والأعضاء المتفرّقة كيف وجدتم الدّار التي أنتم بها؟!.

شهوت، وجانشين مردگان .

امابعد دانستن پشت کردن دنیا بمن ويورش روزگار برمن و روى آوردن ديگرسرايم تاآنجا مرا روشن ساخته که ازياد ديگران وتوجه بدانچه درپشت سردارم پرداخته چونکه مرا در برابر همه مردم بخود مشغول کرده وجلو خودرأى بودن مرا بسته وازهواى نفسم گسسته وحقيقت امرم را جلوچشمم آورده ومرا بيك اقدام جدى کشانده که درآن بازيچه راه ندارد وبيك مقام از درستى وراستى که آلوده بدروغ نيست، من تورا پاره تن خودم ميدانم وبلکه همه وجودم ميخوانم تاآنجاکه آسيبى که بتو رسد گويا بمن رسيده، واگر مرگت دررسد مرا ربوده ومن بکار توهمان توجه را دارم که بکارخويش واين نامه را بتونگاشتم که پشتيبانت باشم بوسيله آن، چه بمانم وچه درگذرم .

پسرجانم من تورا سفارش کنم بتقوى ازخدا وچسبيدن بفرمان او وآبادکردن دلت بياداو، ودست زدن برشته حضرت او، وباينکه هروسيله ميان تو واومحکمتر است بگيرى ونگهدارى ، دلت را با پند زنده دار، وبا زهدش سرکوب کن وبا يقين توانش بخش، وبامرك زبونش ساز آنرا بفناء جهان معترف ساز بفجايع دنيا بيناگردان واز يورش دنيا وديگرگونى فاش وآشکار روزان وشبانش برحذر دار، گزارش گذشتگانرا برآن عرضه دار وآنچه بمردم پيش ازاو رسيده بيادش آور، درشهرها وويرانه هاى آنها گردش کن وببين چهاکردند وکجا افتادند وازچه چيزها دورشدند داستى که تودرياىى ازدوستانى عزيز بدورافتادند وبخانه غريبى درشدند، درميان خانمانشان فرياد بکش : آهاى خانه هاى تهى وبى صاحب کجايند صاحبان تو؟ سپس برسرگورهاشان درايست وبگو: آهاى پيکرهاى پوسيده واندام ازهم ريخته اين خانه ايکه درآنيد چگونه يافتيد ؟

أي بنيّ وكأنّك عن قليل قد صرت كأحدهم فأصلح مثواك ، ولاتبع آخرتك بدنياك ودع القول فيما لا تعرف والخطاب فيما لا تكلّف ، وأمسك عن طريق إذا خفت ضلاله ، فانّ الكفّ عن حيرة الضلالة خير من ركوب الأهوال؛ وأمر بالمعروف تكن من أهله، وأنكر المنكر بلسانك ويدك ، وباين من فعله بجهدك ، وجاهد في الله حقّ جهاده ، ولا تأخذك في الله لومة لائم وخض الغمرات إلى الحقّ حيث كان ، و تفقّه في الدّين ، وعوّد نفسك التّصبّر ، و ألجىء نفسك في الأمور كلّها إلى إلهك فانّك تلجئها إلى كهف حريز ، و مانع عزيز ، وأخلص في المسألة لربّك ، فانّ بيده العطاء والحرمان ، وأكثر الاستخارة ، وتفهّم وصيّتي ولا تذهبنّ [عنها] صفحاً ، فانّ خير القول مانفع ، و اعلم أنّه لا خير في علم لا ينفع ، و لا ينتفع بعلم حتّى لا يقال به .

أي بنيّ إنّي لمّا رأيتك قد بلغت سنّاً ، ورأيتني أزداد وهناً ، بادرت بوصيّتي إيّاك خصالاً منهنّ أن يعجل بي أجلي دون أن اُفضي إليك بما في نفسي أو أنقص في رأيي ، كما نقصت في جسمي ، أو يسبقني إليك بعض غلبات الهوى وفتن الدّنيا ، فتكون كالصّعب النّفور وإنّما قلب الحدث كالأرض الخالية ما اُلقي فيها من شيء قبلته ، فبادرتك بالأدب قبل أن يقسو قلبك ، ويشتغل لبّك لتستقبل بجدّ رأيك من الأمر ما قد كفاك أهل التّجارب بغيته وتجربته

پسرجانم دیری نشود که توهم چون یکی از آنها باشی ، کار آرامگاه خودرا اصلاح کن و آخرتت را بدنیایت مفروش وهرآنچه را ندانی مگو وآنچه وظیفه‌ات نیست مگو واگرترسی که ازراهی درگمراهی افتی خود داوباش زیرا خودداری از سرگردانی گمراهی بهتراست ازارتکاب هراسها ، امر بمعروف کن تا اهل آن باشی وبا زبان ودست ازمنکرات جلوگیر وبا هرکه مرتکب آنها گردد تا توانی جدائی کن ودرراه خدا چنانچه باید جهادکن ودرباره خداوند سرزنش هیچ سرزنش کننده‌ای درتواثر نکند، خودرا درگرداب حق بینداز هرجا باشد ، در دیانت فهم یابی کن و خودترا بصبر عادت بده و در همه‌کارت بخداوند پناه گیرکه خود را بپناهگاه محکم و قلعه منیعی پناه‌دادی، و از روی اخلاص هر چه را از پرودگارت خواستار باش که هربخشش ودریغی در دست اوست از خدا طلب خیرکن و سفارش مرا بفهم وازآن روی مگردان زیرا بهترین گفتار آنست که سود بخشد وبدانکه دانشی که سود نبخشد خوبی نیست وازدانش سود نبرند تاآنرا نشرندهند ومعتقد نباشند .

پسرجانم چون‌دیدمت که سالمند شدی ودیدم که خود روز بروز سست ترگردم زودتر بتو در باره اموری سفارش کردم تا مبادا مرگم زود برسد پیش ازآنکه آنچه در دل دارم بتوبرسانم یا رأیم کاسته شود چونانکه تنم کاسته یا برخی چیرگیهای هوای نفس و فریبندگیهای دنیا بر من پیشدستی کند بتو و بمانند شترمست رمخورده گردی، همانا دل نوجوان چون زمین آباده بی‌کشت است و هرآنچه در آن افکنده شود آنرا بپذیرد ومن بپرورش تو شتافتم پیش از آنکه دلت سخت شود و نهادت اشتغال شود تا توکوشا بکارخود روی‌کنی وازتجربه آموخته‌ها دریابی آنچه را دنبال آزمایش آنی وبرنج جستجو

فتكون قد كُفيت مؤونة الطّلب، و عوفيت من علاج التجربة، فأتاك من ذلك ما قد كنّا نأتيه واستبان لك منه ما ربّما أظلم علينا فيه .

أي بنيّ و إنّي وإن لم أكن عمّرت عمر من كان قبلي ، فقد نظرت في أعمالهم ، وفكّرت في أخبارهم ، وسرت في آثارهم حتّى عدت كأحدهم ، بل كأنّي بما انتهى إليّ من اُمورهم قد عمّرت مع أوّلهم إلى آخرهم ، فعرفت صفو ذلك من كدره ، و نفعه من ضرّه ، فاستخلصت لك من كلّ أمر نخيله ، وتوخّيت لك جميله ، وصرفت عنك مجهوله. ورأيت حيث عناني من أمرك مايعني الوالد الشّفيق وأجمعت عليه من أدبك أن يكون ذلك وأنت مقبل بين ذي النيّة والنيّة ، وأن أبدأك بتعليم كتاب الله وتأويله ، وشرائع الاسلام وأحكامه ، وحلاله وحرامه ، لا اُجاوز ذلك بك إلى غيره ، ثمّ أشفقت أن يلبسك ما اختلف النّاس فيه أهواء هم مثل الّذي لبسهم ، وكان إحكام ذلك لك على ما كرهت من تنبيهك له أحبّ إليّ من إسلامك إلى أمر لا آمن عليك فيه الهلكة ، ورجوت أن يوفّقك الله فيه لرشدك ، وأن يهديك لقصدك ، فعهدت إليك وصيّتي هذه واُحكم مع ذلك .

أي بنيّ إنّ أحبّ ما أنت آخذ به إليّ من وصيّتي تقوى الله ، و الاقتصار على ما افترض عليك ، والأخذ بما مضى عليه الأوّلون من آبائك ، والصّالحون من أهل ملّتك ، فإنّهم لم

نيفتى واز تجربه اندیشى معاف گردى وبر سرتو آيد آنچه دراين باره برسر ما آيد و براى تو روشن شود آنچه بسا براى ما مبهم وتاريك بود .

پسرجانم من عمرآنها كه پيش ازمن بودند بسر نبردم ولى دركردارشان نظر كردم ودراخبارشان انديشيدم ودرآنچه بجا گذاشتند گرديدم تا بجاى يكى ازآنها شدم بلكه بوسيله آنچه ازآنها بمن رسيده گويا با اول تاآخر آنها زندگى كردم و نقاط روشن وتيره زندگى آنهارا شناختم و سود وزيانش را دانستم وازهرچيزى غربال شده آنرا براى توزبده كردم وخوبش را برايت بدست آوردم و نفهميده ها را بدور ريختم وتوميدانى كه چون من بحساب يك پدر مهربانى بكارتوتوجه دارم وتصميم دارم تورا بپرورم بايد نتيجه محقق باشد وتو بادل پاك وحسن نيت بمن روكنى وبايدكه نخست قرآن را بتو بياموزم با تأويل آن وهم مقررات اسلام واحكامش را ازحلال وحرام وازاين موضوع تورا بموضوع ديگرنكشانم؛ ولى باز نگران شدم كه مبادا آنچه ميان مردم ازهواپرستى مورد اختلاف شده برتومشتبه شود چنانچه برآنها مشتبه شد وبااينكه خوش نداشتم تورا باين اختلافات بكشانم ولى ديدم محكم كردن كار تو ازاين راه بهتر است نزد من از واگذاشتن تو دربرابر امريكه من خاطرجمع نيستم از آن كه درهلاكت افتى واميدوارم خدا تورا درآن توفيق هدايت دهد وبدرستى رهبرى كند من اين سفارشم را بتو ايفاء كردم و بهمراه تو دراين باره هم، كار تورا محكم نمودم .

پسرجانم محبوبتر آنچه تو از اندرز من بكاربندى راستى تقواى از خدا است و اكتفاء بدانچه وظيفهٔ حتمى تواست وبكاربستن آنچه پدران نخست وشايستگان هم كيشانت برآن عمر بسرآوردند، زيرا

يدعوا أن ينظروا لأنفسهم كما أنت ناظر و فكّروا كما أنت مفكّر، ثمّ ردّهم آخر ذلك إلى الأخذ بما عرفوا، والإمساك عمّا لم يكلّفوا، فإن أبت نفسك أن تقبل ذلك دون أن تعلم كما كانوا علموا؛ فليكن طلبك ذلك بتفهّم وتعلّم لا بتورّط الشّبهات وعلوّ الخصومات، وابدأ قبل نظرك في ذلك بالاستعانة بإلهك عليه والرّغبة إليه في توفيقك، وترك كلّ شائبة أدخلت عليك شبهة، وأسلمتك إلى ضلالة، وإذا أنت أيقنت أن قد صفا [لك] قلبك فخشع، وتمّ رأيك فاجتمع، وكان همّك في ذلك همّاً واحداً فانظر فيما فسّرت لك، وإن أنت لم يجتمع لك ما تحبّ من نفسك من فراق فكرك و نظرك فاعلم أنّك إنما تخبط خبط العشواء، و ليس طالب الدّين من خبط ولا خلط، والإمساك عند ذلك أمثل.

و إنّ أوّل ما أبدأ بـه من ذلك و آخره أنّي أحمد إليك إلهي و إلهك و إله آبائك الأوّلين و الآخرين وربّ من في السّماوات والأرضين بما هو أهله [و] كما هو أهله و كما يحبّ و ينبغي، و نسأله أن يصلّي عنّا على نبيّنا صلى الله عليه وآله وعلى أهل بيته وعلى أنبياء الله و رسله بصلاة جميع من صلّى عليه من خلقه، و أن يتمّ نعمه علينا فيما وفّقنا له من مسألته بالإجابة لنا، فإنّ بنعمته تتمّ الصّالحات.

آنان خیراندیشی برای خودرا از دست نهشتند چونانکه توبرای خود خیراندیشی کنی و در فکر شدند چونانکه تو درفکری ونتیجه فکرشان دراین باره این شدکه هرچه را بدانند بکاربندند و از آنچه وظیفه ندارند خودداری کنند واگرحاضر نباشی این محافظه‌کاریرا بپذیری بی‌آنکه بمانند آنها بدانی هرچه میدانستند باید جستجوی تو ازروی فهم ودانشجوئی باشد نه اینکه‌گرد شبهات بگردی وبستیزه خوئی برآئی، وپیش ازتأمل درآن ازمعبود خودیاری بجوی وبتوفیق وی روی کن وهرآلودگی‌که مایه اشتباهت باشد وتوراگمراه‌کند از خوددورکن، وچون یقین‌کردی دلت پاك شد و بپذیرش آمد ورأیت درست شد وفراهم‌گردید ودراین باره یکدل شدی درآنچه من برایت شرح دادم تأمل‌کن واگربرای تو درنظر خودت چنانچه خواهی آمادگی فراهم نشد وفکر و تأملت مشخص نگردید هماناکه چون شبکوری باشی‌که بدرخت خار دست یازد، وطالب دین‌آن‌کس نیست‌که راه اشتباه وخلط رود ودراین زمینه خودداری بهتر وبجاتراست.

وراستی آغاز وانجام آنچه‌دراین باره باتو شروع میکنم اینست‌که‌سپاس میگویم دربرابرتومعبود خودم ومعبودتوراومعبودنیاکانت‌راازاول تاآخرهمان پرورنده‌آنچه درآسمانها وزمین‌است بدانچه اورا شاید وچنانچه اورا باید وچنانچه دوست‌دارد وسزد وازاوخواستاریم‌که ازسوی ماها بر پیغمبر خود و خاندانش وبرهمه پیمبران ورسولانش صلوات فرستد بصلوات‌همه‌کسانی‌که ازخلقش براو صلوات فرستند وخواستاریم‌که نعمت خودرا برما تمام‌کند درآنچه ما را توفیق داده‌ودربرابر درخواست اجابت مارا نهاده زیرا بنعمت وی‌کارهای خوب درست‌گردند.

فتفهّم أي بنيّ وصيتي واعلم أنّ مالك الموت هومالك الحياة ، وأنّ الخالق هو المميت وأنّ المفني هوالمعيد ، وأنّ المبتلي هو المعافي ، و أنّ الدّنيا لم تكن لتستقيم إلاّ على ما خلقها الله تبارك وتعالى عليه من النّعماء والابتلاء ، والجزاء في المعاد ، أو ماشاء ممّا لانعلم فإن أشكل عليك شيء من ذلك فاحمله على جهالتك به وأنّك أوّل ما خُلقت [خلقت] جاهلاً ثمّ عُلّمت ، وما أكثر ما تجهل من الامر ، ويتحيّر فيه رأيك ، ويضلّ فيه بصرك ، ثمّ تبصره بعد ذلك . فاعتصم بالّذي خلقك ورزقك وسوّاك فليكن له تعمّدك ، وإليه رغبتك ، و منه شفقتك

واعلم [يا بنيّ] أنّ أحداً لم ينبيء عن الله تبارك وتعالى كما أنبأ عنه نبيّنا صلّى الله عليه وآله فارض به رائداً [وإلى النجاة قائداً] فإنّي لم آلك نصيحةً ، وإنّك لم تبلغ في النظر لنفسك [وإن اجتهدت مبلغ] نظري لك .

واعلم [يا بنيّ] أنّه لو كان لربّك شريك لأتتك رسله، ولرأيت آثار ملكه و سلطانه ولعرفت صفته وفعاله ، ولكنّه إله واحد كما وصف نفسه ، لا يضادّه في ذلك أحد، ولا يحاجّه وأنّه خالق كلّ شيء، وأنّه أجلّ من أن يثبت لربوبيّته بالاحاطة قلب أو بصر ، وإذا أنت عرفت ذلك فافعل كما ينبغي لمثلك في صغر خطرك ، وقلّة مقدرتك ، و عظم حاجتك إليه أن يفعل مثله في طلب طاعته ، والرّهبة له والشفقة من سخطه ، فانّه لم يأمرك إلاّ بحسن ، و لم ينهك إلاّ عن قبيح .

پسر جانم سفارش مرا بفهم و بدانكه جان بگير همان جان بده‌است، و آفريننده همان ميراننده است، وفناكن،همان گرداننده است ، ودرد بده همان عافيت‌بخش‌است، وبدانكه دنيا استوار نباشد مگر برآن وضع كه خدا تبارك و تعالى آنرا برآن آفريده از نعمتها وگرفتاري و سزاي درمعاد يا آنچه خواهد از آنچه ماندانيم، واگر چيزي در اين باره بر تو مشكل افتاد آنرا حمل بناداني خودكن و باينكه تونخست همه نادان آفريده شدي وسپس دانش يافتي وچه بسيارند آن چيزهاكه نداني ودر باره آنها سرگرداني وآنهارا نبيني وسپس خواهي ديد پناه بر بدانكه توراآفريد وروزي بخشيد و درست كرد بايد روي دل بسوي اوكني وشيفته درگاه اوباشي واز اوبترسي. وبدان پسرجانم‌كه هيچكس‌ازسوي خداگزارش نداده چنانچه پيغمبرما (ص)گزارش داده وبرا برهبري وپيشوائي راه نجات بپسند كه من دراندرز توكوتاهي نكردم وتو براي خود تاآنجاكه من درفكرم در فكرنيستي .

وبدان پسرجانم‌كه راستش اگربراي پروردگارت‌شريكي‌بود رسولانش نزد توآمده بودند وآثار ملك وسلطنتش را ديده بودي ووصف وكردارش را ميدانستي ولي اواست يگانه معبود چونانكه خود را ستود احدي باوي در اين مقام ضديت نتواند.وحجتي نيارد واو است آفريننده هرچيز و راستش اواست والاترازاينكه پروردگاريش دردل وديده‌اي گنجد وهرگاه تواين حقيقت را دانستي همان‌كن كه براي چون توئي باخردي قدر ومنزلت وكم توانائيت‌كه نيازبسياري بوي داري سزدكه دردنبال بودن پيروي ازاووترس ازاو ونگراني‌ازخشم اوباشد زيرا اوبتوفرمان ندهد جزبخوبي وبازت ندارد جزاززشتكاري .

أي بني إنّي قدأنبأتك عن الدّنيا وحالها وزوالها و انتقالها بأهلها ، و أنبأتك عن الآخرة وما أُعدّ لاهلها فيها ، و ضربت لك فيها الأمثال ، إنّما مثل من أبصر الدّنيا كمثل قوم سفر نبابهم منزل جدب فأمّوا منزلاً خصيباً [و جناباً مريعاً] فاحتملوا وعثاء الطريق ، و فراق الصّديق ، وخشونة السّفر في الطّعام والمنام ليأتوا سعة دارهم ومنزل قرارهم ، فليس يجدون لشيء من ذلك ألماً ولا يرون نفقة مغرماً ولا شيئاً أحبّ إليهم ممّا قرّبهم من منزلهم .

ومثل من اغترّ بها كمثل قوم كانوا بمنزل خصب ،فنبابهم منزل جدب،فليس شيء أكره إليهم و لا أهول لديهم من مفارقة ما هم فيه إلى ما يهجمون عليه ويصيرون إليه ، وقرعتك بأنواع الجهالات لئلاّ تعدّ نفسك عالماً ، فإن ورد عليك شيء تعرفه أكبرت ذلك ، فانّ العالم من عرف أنّ ما يعلم فيما لا يعلم قليل ، فعدّ نفسه بذلك جاهلاً ، فازداد بما عرف من ذلك في طلب العلم اجتهاداً ، فما يزال للعلم طالباً ، و فيه راغباً ، وله مستفيداً ، ولأهله خاشعاً مهتمّاً وللصّمت لازماً ، وللخطأ حاذراً ، ومنه مستحيياً ، و إن ورد عليه مالا يعرف لم ينكر ذلك لما قرّر به نفسه من الجهالة ، وإنّ الجاهل من عدّ نفسه بما جهل من معرفة العلم عالماً ، وبرأيه مكتفياً ، فما يزال للعلماء مباعداً ، و عليهم زارياً ، ولمن خالفه مخطّئاً ، ولما لم يعرف من الأمور مضلّلاً ، فإذا ورد عليه من الأمور مالم يعرفه أنكره و كذّب به وقال بجهالته : ما

پسرجانم راستی که من بتوازدنیا وحال وزوالش ودیگر گون کردن خواستارانش خبردادم وآگاهت کردم ازدیگرسرای وازآنچه برای خواستارانش آماده است وبرایت مثلها میزنم .

همانا مثل دنیا مثل مردمی مسافرند که درمنزل سختی وقحطی گرفتارند وآهنگ منزل فراوانی و (استان پر نعمتی) دارند ومتحمل رنج راه وجدائی دوستان وسختی سفرشوند در خوراك وخواب تا بخانهٔ وسیع و قرارگاه خود برسند پس اینها هیچ ناراحتی در نیابند و هزینهٔ آن را زیانی ندانند وچیزی نزد آنها خوشتر ازآن نباشدکه بمنزل مقصودشان نزدیك كند .

ومثل آنها که فریفتهٔ دنیایند مثل کسانیست که درمنزل پر نعمت و فراوانیند وخواهند بمنزل قحط وسختی بروند وچیزی درنزد آنها بدتر وهراس آورتر ازجدائی آنچه درآنند واز آن بدیگر منزل در جهشند وروانند نیست، من تورا بانواع نادانیهایت سرزنش کنم تا تو خودرا دانشمند نشماری و اگر چیزی بتو رسید و آن را شناختی این را بزرگ بگیری زیرا دانشمند کسیستکه بفهمد آنچه میداند در برابر آنچه نمیداندکم است و بدین سبب خودرا نادان داند وبکوشش خوددر جستن دانش بوسیلهٔ آنچه میفهمد بیفزاید وپیوسته دانشجووشیفتهٔ دانش باشد وازآن بهره بگیرد وبرای أهل دانش خاشع ومتوجه باشد ونزدآنها خموشی گزیند وازخطا برحذر باشد وشرمگین، واگربچیزی رسدکه آنرا نفهمد منکرش نگردد برای اینکه بنادانی خود معترف است وراستی نادان کسیست که خودرا بدانچه از حقیقت نداند دانا شمارد وبرأی خود اکتفاء کند وپیوسته ازدانشمندان دوری گزیند وبرآنها عیبگی پسندد ومخالفانش را خطا کننده شمارد وآنچه را نفهمیده گمراهی پندارد وهرگاه يك مطلبی که نفهیده برابراو رخ دهد منکرش گردد وآنرا دروغ شمارد وازنادانی خود گوید من این را نمیفهمم و معتقد نیستم و پندارم که

أعرف هذا وما أراه كان وما أظنّ أن يكون وأنّى كان وذلك لثقته برأيه وقلّة معرفته بجهالته فما ينفكّ بما يرى ممّا يلتبس عليه رأيه ممّا لا يعرف، للجهل مستفيداً وللحقّ منكراً ، و في الجهالة متحيّراً ، وعن طلب العلم مستكبراً .

أي بنيّ تفهّم وصيّتي واجعل نفسك ميزاناً فيما بينك وبين غيرك، فأحبب لغيرك ماتُحبّ لنفسك ، واكره له ما تكره لنفسك ، و لا تظلم كما لا تحبّ أن تظلم ، وأحسن كما تحبّ أن يحسن إليك ، و استقبح من نفسك ماتستقبح من غيرك ، وارض من النّاس لك ماترضى به لهم منك ولا تقل بمالا تعلم ، بل لا تقل كلّما تعلم ، ولا تقل مالا تحبّ أن يقال لك . واعلم أنّ الاعجاب ضدّ الصواب وآفة الألباب ، فاذا أنت هديت لقصدك فكن أخشع ماتكون لربّك .

و اعلم أنّ أمامك طريقاً ذا مشقّة بعيدة ، وأهوال شديدة ، وأنّه لا غنى بك فيه عن حسن الارتياد ، و قدر بلاغك من الزّاد ، وخفّة الظّهر ، فلا تحملنّ على ظهرك فوق بلاغك فيكون ثقلاً و وبالاً عليك ، و إذا وجدت من أهل الحاجة من يحمل لك زادك فيوافيك به حيث تحتاج إليه فاغتنمه ، و اغتنم من استقرضك ، في حال غناك و اجعل وقت قضائك في يوم عسرتك .

واعلم أنّ أمامك عقبة كؤوداً لا محالة ، مهبطاً بك على جنّة أو على نار ، المخفّ

وجود ندارد وكجا چنين چيزى است؟ واين‌ازراه اعتماد بخود باشد وكمى توجه اوبنادانيش، وازآنچه معتقد است جدا نشود ازآنچه باواشتباه شده وبدين سبب ازآنچه ندانسته بهره‌مندنشود ومنكرحق گردد ودرنادانى سرگردان بماند وازطلب دانش سرباززندوتكبرورزد .

پسرجانم سفارش مرا بفهم وخودرا ترازوئى ميان خويش وديگران ساز وبخواه ازبراى ديگرى آنچه را براى خود خواهى ومخواه براى او آنچه را براى خود نخواهى وستم مكن چونانكه نخواهى ستم شوى و احسان كن چونانكه خواهى بتواحسان شود وازخودزشت‌شمار آنچه‌راازديگران زشت شمارى وبمردم‌پسندآنچه‌را بخود پسندى ومگوآنچه‌ندانى بلكه‌همه‌آنچه‌راهم كه دانى‌مگو، ومگوآنچه را دوست ندارى برايت بگويند ، وبدانكه خود پسندى ضد درست فهمى وآفت خردهااست وهرگاه بمقصد رسيدى براى‌پروردگارت‌بى‌اندازه خاشع‌باش.

بدانكه درپيشت راهى است پرسختى ودور وهراسها است ناهموار وراستش اينست‌كه تورا در آن گزيرى نيست ازاينكه خوب پيش‌بينى كنى وتوشهٔ خودرا اندازه‌گيرى وسبك بارباشى، بدوش خود مگير بيش از آنچه توانى برسانى تا بردوشت سنگينى ونكبت باشد وهرگاه ازنيازمندان‌كسيرا يافتى‌كه توشهٔ تورا برميداردهنگام‌نيازبتوبازپس ميدهد اورا غنيمت شمار، وغنيمت شمارآنكه در حال توانگريت از تو وام گيرد وموعد پرداختش را روز تنگدستى خود مقرردار .

وبدانكه گردنه سختى درپيش دارى وبناچارت ازآن ببهشت يا دوزخ سرازير ميشوى ، سبكباردر

فيها أحسن حالاً من المثقل ، فارتد لنفسك قبل نزولك ، اعلم أنّ الذي بيده ملكوت خزائن الدُّنيا والآخرة قد أذن بدعائك ، وتكفّل بإجابتك ، وأمرك أن تسأله ليعطيك وهو رحيم ، لم يجعل بينك وبينه ترجماناً ، و لم يحجبك عنه ، ولم يلجئك إلى من يشفع إليه لك ، و لم يمنعك إن أسأت التوبة ، ولم يعيّرك بالانابة ، ولم يعاجلك بالنّقمة ، ولم يفضحك حيث تعرّضت للفضيحة ، ولم يناقشك بالجريمة ، ولم يؤيسك من الرّحمة ، ولم يشدّد عليك في التوبة ، فجعل النّزوع عن الذّنب حسنة ، و حسب سيّئتك واحدة ، وحسب حسنتك عشراً ، و فتح لك باب المتاب و الاستيناف ، فمتى شئت سمع نداءك ونجواك ، فأفضيت إليه بحاجتك ، و أنبأته عن ذات نفسك ، وشكوت إليه همومك ، واستعنته على اُمورك ، وناجيته بما تستخفي به من الخلق من سرّك ، ثمّ جعل بيدك مفاتيح خزائنه ، فألحح في المسألة يفتح لك باب الرّحمة بما أذن لك فيه من مسألته، فمتى شئت استفتحت بالدّعاء أبواب خزائنه ، فألحح ولا يقنّطك إن أبطأت عنك الاجابة ، فإنّ العطيّة على قدر المسألة ، وربّما اُخّرت عنك الاجابة ليكون أطول للمسألة وأجزل للعطيّة ، و ربّما سألت الشيء فلم تؤته ، واوتيت خيراً منه عاجلاً و آجلاً ، أوصرف عنك لما هو خير لك، فلربّ أمر قد طلبته فيه هلاك دينك لو اوتيته ، ولتكن مسألتك فيما يعنيك ممّا يبقى لك جماله [أ] وينفي عنك وباله ، و المال لايبقى لك ولا تبقى له ، فانّه

آنجا خوشحالتر ازسنگين بار است خودرا واپاى پيش ازآنكه در آن فرود آئى وبدان آنكسيكه حقيقت گنجينه‌هاى دنيا وآخرت بدست اواست اجازه داده كه ازاو بخواهى وضامن شده كه اجابتت كند و بتو فرموده خواهش كن تابتو بدهد واومهربان است ميان تو وخودش ترجمانى ننهاده وازتو در پرده نشده وتورا بيچاره نكرده كه واسطه‌اى بتراشى بدرگاه او واگر بدكردى جلو توبهٔ تورا نگرفته ودربازگشت تورا سرزنش نميكند ودركيفرتوشتاب ندارد وچون برسوائى گرائى تورا رسوا نسازد وغرامت ازتوباز نخواهد وتورا ازرحمت نوميد نكند ودرتوبه باتوسختى نكند وگريز ازگناه‌را حسنه حساب كرده گناهت يكى بشمار گرفته وكارخوب تورا ده شمرده وبراى توباب توبه وازسر گرفتن را باز كرده وهرگاه كه بخواهى فرياد ورازگوئيت را بشنود و نيازترا باو عرضه دارى وازخود اورا بياگاهانى و هومت بوى برسانى ودرهركارت از اوبارى جوئى وبدانچه ازسر خود كه از مردم نهاندارى باويگوئى سپس كليد همهٔ گنجينه‌هاى خودرا بدست توسپرده درخواهش اصراركن تا دررحمت برويت گشاده شود براى آنكه بتو اجازهٔ خواهش كردن داده هرزمان بخواهى درهاى گنجينه‌هايشرا بوسيلهٔ دعا بروى خود بگشائى اصراركن واگردراجابتت ديركرد نوميد مشوزيرا عطا باندازه درخواست است وبسا كه اجابت را دير كند براى اينكه درخواست را درازكنى وبيشترت عطا بخشد وبسا چيزى خواهى وبتو ندهد وبهترش‌را بتودهد چه بسا چيزى خواهى كه درآن هلاك دين تواست اگرت دهند،وبايد خواهش تو درآنچيز باشد كه بتو فائده دهد از هر آنچه كه جمالش براى تو بماند و وبالش از تو برود ، و مال است كه براى تو بماند ونه‌توبرايش بمانى كه راستش بزودى سرانجام خودرا ـخوب باشد يا بدـ ببينى‌يا درگذرند

يوشك أن ترى عاقبة أمرك حسناً أوسيئاً أويعفو العفوّ الكريم .

واعلم أنك خلقت للآخرة لا للدّنيا ، وللفناء لا للبقاء ، وللموت لا للحياة ، وأنّك في منزل قُلعة ودار بُلغة ، وطريق إلى الآخرة ، أنّك طريد الموت الّذي لاينجو [منه] هاربه ، ولابدّ أنّه يدركك يوماً ، فكن منه على حذر أن يدركك على حال سيّئة قد كنت تحدّث نفسك فيها بالتوبة فيحول بينك وبين ذلك ، فإذاً أنت قد أهلكت نفسك .

أي بنيّ أكثر ذكر الموت ، وذكر ماتهجم عليه وتفضي بعد الموت إليه ، واجعله أمامك حتّى يأتيك وقد أخذت منه حِذرك ، ولا يأخذك على غرّتك ، وأكثر ذكر الآخرة ومافيها من النّعيم والعذاب الأليم ، فإنّ ذلك يزهّدك في الدّنيا و يصغّرها عندك ، و قد نبّأك الله عنها، ونعتت لك نفسها ، وكشفت عن مساويها ، فإيّاك أن تغترّ بما ترى من إخلاد أهلها إليها، و تكالبهم عليها ، و إنّما أهلها كلاب عاوية ، و سباع ضارية ، يهرّ بعضها على بعض ، يأكل عزيزها ذليلها ، وكبيرها صغيرها ، قد أضلّت أهلها عن قصد السّبيل ، وسلكت بهم طريق العمى، وأخذت بأبصارهم عن منهج الصّواب، فتاهوا في حيرتها ، وغرقوا في فتنتها ، واتّخذوها ربّاً. فلعبت بهم ولعبوا بها ، ونسوا ما وراءها .

فإيّاك يا بنيّ أن تكون قد شانته كثرة عيوبها ، نعمٌ معقّلة و اُخرى مهملة ، قد

كريمت درگذرد .

بدانكه توبراى ديگرسراى آفريده شدى نه براى اين سراى،وبراى فنا نه براى بقا ، و براى مردن نه براى زيستن،واينكه تو درمنزل بن براندازى،وخانه چندروزى،ودر راه ديگرسرائى، راستى تومرك بدنبالى، مرگيكه هيچ گريزانش رهائى ندارد وبناچار روزى تو را دريابد برحذر باش كه در حال گناهت دامنگير نشود ، گناهى كه باخودميگفتى ازآن توبه كنم وميانه تو وتوبه حائل شودودراينصورت تو خود را هلاك كرده باشى .

پسرجانم بسيار ياد مرك باش وبياد آنچه درآن افتى وكشانده شوى پس ازمرك، مرك را برابرت بدار تا برتو رسد، وتو حذرازآنرا گرفته باشى مبادا بناگاهت دركيرد، و بسيار يادآخرت كن و آنچه درآنست ازنعمت وعذاب دردناك،زيراكه اين تورا دردنيا بيرغبت كند وآنرا درچشم تو بيمقداركرداند بااينكه خدايت ازدنيا آگاه كرده وخودش هم خوبش را برايت وصف نموده و بديهايش را فاش كرده مبادا فريب خورى بااينكه دنياداران بدان تكيه كنند وبر سرآن يكديگر را بدرند و همانا اهل دنيا سگان عوعوكن‌ودرندگان نيش زن و بريكديگر بانك كنند ونيرومندشان زبونشانرا بخورد وبزرگشان خردشان را، دنيا دوستان خود را ازراه هدايت گمراه ساخته وبراه كورى برده وديده آنانرا از راه شايسته‌بسته ودرحيرت‌آن گم شدند ودر آشوبش غرقه‌اند وآنرا پروردگار خودساخته‌ودنيا باآنها بازى كرده وآنها باآن بازى كرده‌اند ودنبال آنرا فراموش نموده‌اند .

پسرجانم مباداعيوب فراوان دنياتورازشت كند، اهل دنيادسته‌اى چهارپايانى بسته،ودسته‌اى ديگررها

أضلّت عقولها، و ركبت مجهولها، سروح عاهة بواد وعث، ليس لها راع يقيمها، رويداً حتّى يسفر الظّلام، كأن قد وردت الظعينة، يوشك من أسرع أن يؤوب. و اعلم أنّ من كانت مطيّته اللّيل و النّهار، فإنّه يساربه و إن كان لايسير، أبى الله إلاّ خراب الدّنيا و عمارة الآخرة.

أي بنيّ فإن تزهد فيما زهّدك الله فيه من الدّنيا، و تعزف نفسك عنها فهي أهل ذلك وإن كنت غير قابل نصيحتي إيّاك فيها فاعلم يقيناً أنّك لن تبلغ أملك ولن تعدو أجلك وأنّك في سبيل من كان قبلك، فاخفض في الطلب، وأجمل في المكتسب، فانّه ربّ طلب قد جرّ إلى حرب، وليس كلّ طالب بناج، و كلّ مجمل بمحتاج. وأكرم نفسك عن كلّ دنيّة وإن ساقتك إلى رغبة فانّك لن تعتاض بما تبذل من نفسك عوضاً، ولا تكن عبد غيرك، و قد جعلك الله حرّاً وما خير خير لا ينال إلا بشرّ؟ ويسر لاينال إلاّ بعسر؟.

و إيّاك أن توجف بك مطايا الطّمع فتوردك مناهل الهلكة، وإن استطعت أن لا يكون بينك وبين الله ذونعمة فافعل، فانّك مدرك قسمك، وآخذ سهمك، وإنّ اليسير من الله تبارك وتعالى أكثر وأعظم من الكثير من خلقه، وإن كان كلّ منه، ولو نظرت - ولله المثل الأعلى- فيما تطلب من الملوك ومن دونهم من السّفلة لعرفت أنّ لك في يسير ما تصيب من الملوك افتخاراً وأنّ عليك في كثير ما تصيب من الدّناة عاراً، فاقتصد في أمرك تحمد مغبّة علمك أنّك لست

شده‌اند، همه را خرد باخته کرده و سوار بر بیابان بیراه و نشان، سر بچراداده متحیر و سرگردان آفت زده در وادی بی‌نهایت دشوار وسخت، نی‌شبانی که آنها راسرپرستی کند. آرام آرام تا پرده تاریکی بیکسو شود، گویا کاروان در رسیده وزود آنکه شتابزده است برگردد بدان کسیکه شب وروزش زیرپا است او را میبرند وگرچه خود نرود، خدانخواسته جزویرانی دنیا وآبادانی آخرت را

پسرجانم اگر بیرغبت باشی درآنچه ازدنیا که خدایت ازآن بیرغبت خواسته وخود را ازآن بازداری دنیا شایسته آنست، واگر اندرز مرا درباره آن پذیرا نیستی یقین بدان که هرگز بآرزویت نرسی وازعمرت نگذری وراستی تو درراه کسان پیش ازخودی درطلب دنیا آرام باش و درکسبش هموار باش راستش اینکه بساطلبی که منجر بر بودن مال گردد، هرجوینده یابنده نیست وهر آرام نیازمند نشود، خودرا ازهر پستی وزبونی گرامی داروا گرچه دلربا باشد زیراهرچه از خود ببازی عوض ندارد، بنده دیگری مشو باا ینکه خدایت آزاد ساخته، چه خیریست درآن خیریکه بشردردست آیدودرآن مالیکه جز بسختی بدان نرسند؟

مبادا مرکبهای طمع تورا بدوانند وبپرتگاه هلاکت بیندازندواگر بتوانی میانه خود وخدا نعمت بخشی نداشته باشی بکاربند که اوبخش تورا دریابد وبهره‌ات‌را بگیرد وهمان اندك ازطرف خدای تبارك وتعالی بیشتروکلانتر است از فزونی که از خلق اوباشد واگرچه همه از آن حضرت او است. واگر تأمل کنی - ولله المثل الاعلی- درآنچه که از ملوك وپست‌تر از آنها ازطائفه دونان بجوئی میفهمی که اندك عطای ملوك مایۀ سربلندیست و بسیاریکه از دونان بتو رسد ننك باشد، درکار خود اقتصاد پیشه کن که خوش

بائعاً شيئاً من دينك وعرضك بثمن، والمغبون من غبن نصيبه من الله ، فخذ من الدّنيا ما أتاك ، واترك ما تولّى فان أنت لم تفعل فأجمل في الطلب .

وإيّاك ومقارنة من رهبته على دينك ، وباعد السّلطان ، ولا تأمن خدع الشّيطان، وتقول: متى أرى ما أنكر نزعتُ ، فانّه كذاهلك من كان قبلك من أهل القبلة ، وقد أيقنوا بالمعاد ، فلو سُمت بعضهم بيع آخرته بالدّنيا لم يطب بذلك نفساً ، ثمّ قد يتخبّله الشيطان بخدعه ومكره حتّى يورّطه في هلكته ، بعرض من الدّنيا حقير، وينقله من شرّ إلى شرّ حتّى يؤيسه من رحمة الله و يدخله في القنوط ، فيجد الوجه إلى ما خالف الاسلام و أحكامه ، فان أبت نفسك إلاّ حبّ الدّنيا وقرب السلطان فخالفت ما نهيتك عنه بمافيه رشدك ؛ فأملك عليك لسانك فانّه لا ثقة للملوك عند الغضب و لا تسأل عن أخبارهم و لا تنطق عند أسرارهم ، و لا تدخل فيما بينك وبينهم .

و في الصمت السّلامة من النّدامة ، و تلافيك ما فرط من صمتك أيسر من إدراكك مافات من منطقك ، وحفظ مافي الوعاء بشدّ الوكاء ، و حفظ ما في يديك أحبّ إليّ من طلب مافي يدغيرك ، ولاتحدّث إلا عن ثقة فتكون كاذباً ، والكذب ذلّ ، وحسن التّدبير مع الكفاف أكفى لك من الكثير مع الاسراف ، وحسن اليأس خير من الطلب إلى النّاس ، والعفّة مع الحرفة

سرانجام است تو نبايد چيزى ازدين وآبرويت بهيچ بهائى بفروشى، مغبون كسى است در بهره خودكه از طرف خدا است زيان كند، از دنيا همانرا برگيركه تورا آيد و وانه آنچه بدست نيايد واگر اين كار نكنى درطلب آن آرام وخوش كام باش .

مبادا همنشين كسى شوى كه از او بردينت نگرانى ، واز سلطان دورى گزين ، واز فريب شيطان آسوده مباش كه بگوئى هروقت منكرى ديدم دست ميكشم زيرا ازهمين راه هلاك شدند مسلمانانيكه پيش از تو بودند ويقين بمعاد داشتند اگر با برخى آنها وارد گفتگوى فروش آخرت بدنيا ميشدى دل بدان نميداد سپس شيطانش بفريب ونيرنك تصوراتى مياورد تا آنها را در پرتگاه هلاكت ميكشيد در برابر كالاى ناچيز دنيا واورا ازكار بدى بكار بد ديگر ميكشانيد تا ازرحمت خدا نوميد ميساخت وبحال قنوط ميرسانيد وراه مخالفت اسلام واحكامش را براو هموار ميكرد و اگـر دلت نخواست جز دوستى دنيا و نزديكى بسلطانرا وازآنچه بازت داشتم كه راه درستت بود براه ديگر رفتى پس بايد زبان خود را نگاه دارى زيرا بر پادشاهان چون خشم كنند اعتماد نباشد . از اخبارشان مپرس و اسرارشان را فاش مكن وميان خودت وآنان جاى مكن، درخاموشى سلامت از پشيمانى است جبران آنچه بخاموشى از دست دادى آسانتر است ازجبران آنچه ازگفتارت ازدست رفته، نگهدارى آنچه در ظرف است بمحكم بستن در آنست ونگهدارى آنچه دردست دارى دوستتر است نزد من از طلب آنچه در دست ديگرانست وبازمگو جزازقول موثق ومورد اعتماد وگرنه دروغگو درآئى ودروغگوئى خواريست. و تدبير باكفاف روزى به است ازبسيار با اسراف، نوميدى بخوشى بهتر است ازدريوزگى ازمردم، پارسائى درپيشه‌ورى

خيرٌ من سرور مع فجور . والمرء أحفظ لسرّه ، وربَّ ساعٍ فيما يضرُّه . من أكثر [أ]هجر و من تفكّر أبصر . ومن خير حظّ امرىء قرينٌ صالح ، فقارن أهل الخير تكن منهم ، و باين أهل الشرّ تبن عنهم . ولا يغلبنَّ عليك سوء الظنّ ، فانّه لايدع بينك وبين خليل صلحاً ، وقد يقال : من الحزم سوء الظنّ . بئس الطعام الحرام . و ظلم الضعيف أفحش الظلم . و الفاحشة كاسمها . والتصبّر على المكروه نقص للقلب . وإن كان الرِّفق خرقاً كان الخرق رفقاً . وربّما كان الدّواء داءً والدّاء دواءً . وربّما نصح غير الناصح وغشَّ المستنصح وإيّاك والاتّكال على المُنى فانّها بضائع النوكى و تثبّط عن خير الآخرة والدُّنيا ، ذكِّ قلبك بالأدب كما تذكّي النّار بالحطب . ولاتكن كحاطب اللّيل وغثاء السّيل . و كفر النّعمة لؤم . وصحبة الجاهل شؤم. والعقل حفظ التّجارب . وخير ما جرَّبت ما وعظك . ومن الكرم لين الشيم . بادر الفرصة قبل أن تكون غصّة . من الحزم العزم . من سبب الحرمان التواني . ليس كلُّ طالب يصيب . ولا كلُّ راكب يؤوب . ومن الفساد إضاعة الزّاد . ولكل أمر عاقبة . ربَّ يسير أنمى من كثير. سوف يأتيك ما قدِّر لك . التاجر مخاطر. ولاخير في معين مهين . لاتبيتنّ من أمر على غرر. من حكُم ساد . ومن تفهّم ازداد . ولقاء أهل الخير عمارة القلوب . ساهل الدّهر ماذلَّ لك قعوده . وإيّاك أن تجمح بك مطيّة اللّجاج . و إن قارفت سيّئة فعجّل محوها بالتوبة . و لا تخن من ائتمنك

بهتر است ازشادماني درهرزگی، مرد بايدراز خودرا نگهدارتر باشد، بساكوشا درآنچه زيانش دارد ، هركه پرگويد ناهنجارگويد، هركه بينديشد بيناگردد، از بهترين بهره مرد همنشين خوبست، با نيكان همنشين باش تا از آنان باشي و از بدان دوری‌كن تاازآنها جدا باشي . بدبيني برتو چيره نگرددكه ميان تو وهيچ دوستي راه آشتي نگذارد بساگفته‌اندكه: بدبيني احتياط‌كاريست . حرام چه بدخوراكی است، ستم برناتوان هرزه ترين ستم است و هرزگی چون نام خود است، و صبر پيشه‌كردن در ناخواه فسرده دلی است، اگر نرمش مايه سختگيری‌گردد سخت‌گيری نرمش باشد، بساكه دواء درد باشد ودرد دواء ، بساكه غير ناصح خيرخواه باشد وآنكه ازاو خيرخواهي طلب شده دغلی‌كند ، مبادا بآرزو تكيه كني‌كه آن‌متاع احمقانست، وازخيرآخرت ودنيا بازدارنده است دلت‌را باادب وپرورش‌پاك دارچونانكه هيزم را باآتش، چون هيزم‌كش شب وخاشاك سرراه مباش ، ناسپاسی نعمت پستی است و همنشيني نادان شوم است، خرد تجربه اندوزيست ، وبهترين‌آزمايش آنست كه تورا پند دهد ، ازكريم بودن نرمش اخلاق‌است، فرصت را باش پيش‌ازآنكه غصه آيد، از دورانديشي تصميم‌گرفتن و رفع ترديد است، يكی ازاسباب نامرادي سستي كردنست، نه هرجوينده يابنده‌است ونه هرمسافری برميگردد، ازتبهكاری ضايع كردن توشه راه است، هركاری را انجامي است، بسا اندكی‌كه پر بركت ترازبسيار است،آنچه تورا مقدر است بزودي بتوميرسد، تاجر درخطر است، خيری نيست درياور اهانت‌كن، درهيچ‌كاری بفريب و نگرانی شب را نگذران، هركه حكمت پيشه‌كرد بزرگوار شد وهركه درپی‌فهميدن رفت بردانش خود بيفزود، ملاقات اهل خير آبادی دلها است، تاروزگار با تو بسازد با اوبساز ، مبادا مركب لجبازيرا بجموشی آری ، اگر درگناهي اندرشدی زود آنرا با توبه بشو، باآنكه سپرده‌ات داد خيانت روا مدار

وإن خانك . ولا تذع سرّه وإن أذاعه . ولاتخاطر بشيء رجاء أكثرمنه . واطلب فإنّه يأتيك ما قسّم لك . خذ بالفضل . و أحسن البذل . و قل للنّاس حسناً ، و أيّ كلمة حكم جامعة أن تحبّ للناس ما تحبّ لنفسك، وتكره لهم ماتكره لها ، إنّك قلّ ماتسلم ممّن تسرّعت إليه أن تندم أو تتفضّل عليه .

واعلم أنّ من الكرم الوفاء بالذّمم والدفع عن الحرم . والصّدود آية المقت . و كثرة العلل آية البخل . ولبعض إمساكك عن أخيك مع لطف خيرٌ من بذل مع جنف . ومن التكرّم صلة الرّحم . ومن يرجوك أويثق بصلتك إذاقطعت قرابتك ؟. والتحريم وجه القطيعة . احمل نفسك مع أخيك عند صرمه على الصلة . وعند صدوده على اللّطف والمسألة ، وعند جموده على البذل ، وعند تباعده على الدّنوّ ، وعند شدّته على اللّين ، وعند جرمه على الاعتذار حتّى كأنّك له عبدٌ و كأنّه ذونعمة عليك . وإيّاك أن تضع ذلك في غير موضعه ، وأن تفعله بغير أهله . لا تتّخذنّ عدوّ صديقك صديقاً فتعادي صديقك ، ولا تعمل بالخديعة فإنّها خلق اللّئيم ، وامحض أخاك النصيحة حسنةً كانت أوقبيحة ، وساعده على كلّ حال ، وزل معه حيث زال ، ولاتطلبنّ مجازاة أخيك ولوحثا التّراب بفيك . وخذ على عدوّك بالفضل فانّه أحرى للظفر ، وتسلم من النّاس بحسن الخلق و تجرّع الغيظ فانّي لم أرجرعة أحلى منها عاقبةً ولا ألذّ مغبّةً .

واگرچه بتو خیانت کرده باشد ورازش‌را فاش مکن گرچه راز ترا فاش کرده باشد ، بامید بیشتر نقد را درخطر مینداز ، طلب کن که آنچه روزی تواست بتومیرسد ، فضیلت را درك کن و بخوبی بخشش کن و برای مردم شیرین زبان باش وبدمگو ، وراستی یك سخن حکیمانه وجامع اینست که بخواهی برای مردم آنچه برای خود میخواهی و بد داری برای آنها آنچه برای خود بد داری ، راستی کم میشود که تو از پشیمانی درباره شتابزدگی بر کسی سالم بمانی یا براو برتری یابی .

وبدانکه وفای به پیمانها ودفاع از خانواده از کرم است ، وروبرگرداندن نشانه دشمنی است ، وعذر تراشی بسیار نشانه بخل است ، واگر بالطف ومهربانی دربرخی موارد چیزیرا ازبرادرت دریغ داری بهتراست که روی ترش باو چیزی بدهی ، صله رحم از کرم است وکیست که به پیوست بتوامیدوارباشد یا اعتماد بپیوند تودارد ، هرگاه تو از خویش خود قطع نمائی ؟؟ ، غدقن از معاشرت ، چهره قطع پیوند است ، چون برادرت از تو ببرد خود را وادار پیوند با او ، وچون از تو روگرداند بلطف ومهربانی و احوالپرسی ازاو وچون خشکی کند بر بخشش باو ، وچون دوری کند بر نزدیکی باا او ، وچون سختی کند برنرمش با او ، وچون جرمی برتوکند برعذرخواهی ازاو تا آنجاکه گویا بنده اوهستی و گویا ولینعمت تواست ومبادا این خوشرفتاریرا بیجا بکنی وبا ناشایسته بجاآوری ، دشمن دوستت را بدوستی مگیر تا با دوستت دشمنی کنی ، بفریبکار مکن که خلق پستها است بابرادرت اندرز بیغرض بگو در خوبی باشد یا درزشتی ، وبرهرحال باا او یاور باش وبااو بچرخ وکیفر برادرت را تقاضا مکن گرچه خاکت بدهان باشد ، بدشمنت احسان کن که برای پیروزی براو مؤثراست ، بخوشرفتاری ازشرمردم خودرا سالم دار ، جرعه خشم را فرو خورکه من جرعه‌ای از آن شیرین سرانجامتر ولذیذ عاقبت ترندیدم ، برادرت‌را

ولا تصرم أخاك على ارتياب ، ولا تقطعه دون استعتاب . ولن لمن غالظك فإنّه يوشك أن يلين لك . ما أقبح القطيعة بعد الصّلة ،والجفاء بعدالإخاء ، والعداوة بعد المودّة ، والخيانة لمن ائتمنك ، وخلف الظنّ لمن ارتجاك ، والغدر بمن استأمن إليك . فإن أنت غلبتك قطيعةأخيك فاستبق لها من نفسك بقيّة ترجع إليها إن بدا ذلك له يوماً ومن ظنّ بك خيراً فصدّق ظنّه ولا تُضيعنّ حقّ أخيك اتّكالاً على مابينك وبينه ، فإنّه ليس لك بأخ من أضعت حقّه ولا يكن أهلك أشقى الخلق بك . و لا ترغبنّ فيمن زهد فيك . ولا تزهدنّ فيمن رغب إليك إذا كان للخُلطة موضعاً . و لا يكوننّ أخوك أقوى على قطيعتك منك على صلته ، ولا يكوننّ على الإساءة أقوى منك على الإحسان . ولاعلى البخل أقوى منك على البذل . ولا على التقصير أقوى منك على الفضل . ولايكبرنّ عليك ظلم من ظلمك فإنّه إنّما يسعى في مضرّته ونفعك. وليس جزاء من سرّك أن تسوءه . والرّزق رزقان : رزق تطلبه ورزق يطلبك فان لم تأته أتاك.

واعلم أي بنيّ أنّ الدّهر ذوصروف ، فلا تكوننّ ممّن تشتدّ لائمته ، ويقلّ عندالنّاس عذره . ما أقبح الخضوع عندالحاجة ، و الجفاء عندالغنى ، إنّما لك من دنياك ما أصلحت به مثواك ، فانفق في حقّ ، ولا تكن خازناً لغيرك . وإن كنت جازعاً على ما تفلّت من يديك فاجزع كلّ مالم يصل إليك . واستدلل على مالم يكن بما كان ، فانّما الأُمور أشباه .ولاتكفرنّ

بمجرد ترديد بخاك ميفكن وبي‌گاه از او مبر ، در برابر كسيكه با تو درشتي‌كند نرمش كن‌كه زودا برايت نرم شود، چه اندازه بريدن پس ازپيوستن زشت‌است، وجفاكاري پس‌ازدوستي وبرادري، ودشمني پس ازمهرورزي، وخيانت براي‌كسيكه برايت امانت داري‌كرده، ونوميدكردن‌كسيكه بتو اميدوار بوده، ونقض پيمان‌كسيكه درپناه‌تو درآمده، واگرقطع بادوستت برتوچيره شد دز دلت بقيه بجاگذار كه اگر روزي پشيمان شدي راه برگشت داشته باشي، هركه تورا خوب پندارد پندارش را درست درآور، براي رفاقت حق برادرت را ضايع مكن زيرا كسيكه حقش را ضايع‌كني برادر تونيست ، خاندانت بسبب تو بدبخت‌ترين خلق نباشند، شيفته‌كسي مباش‌كه ازتوروگردانست وروگردان ازكسي‌مباش‌كه‌شيفته تواست اگراهل‌آن باشد، مبادا برادرت دربريدن ازتو نيرومندتر باشد اوپيوستن تو با او،و بربدي‌كردن بتو نيرومندترباشد ازاحسان‌كردن توباو، وبربخل نيرومندترباشد ازبخشيدن توبراو، وبرتقصير نيرومندتر باشد ازتو به‌فضيلت، ستم ستمكار برتو ناهموار باشد زيرا او درزيان بخودكوشد وسود تو. سزاي‌آنكه شادت‌كند اين نيست‌كه باو بدي‌كني ، روزي دوتا است يكي را بجوئي و،يكي تورا بجويد و اگرش نيائي نزد توآيد .

پسرجانم بدانكه روزگار پرزيرورو ميشود مباش‌كسيكه پر سرزنش دارد و عذرش نزد مردم‌كمتر است، چه زشت است خضوع هنگام نياز وجفاكاري در بينيازي، همانا بهره تو از دنيايت آنست‌كه صلاح آخرت باشد، براه حق خرج‌كن وخزينه دار ديگران مباش، اگر برآنچه ازدستت رفته جزع‌كني پس بايد برهرچه هم بدستت نيامده جزع‌كني، بدانچه بوده دليل آور برآنچه نبوده زيرا امور مانند هم

ذا نعمة ، فانّ كفر النّعمة من ألأم الكفر . واقبل العذر . ولا تكوننّ ممّن لا ينتفع من العظة إلاّ بما لزمه . فانّ العاقل ينتفع بالأدب ، و البهايم لا تتّعظ إلاّ بالضّرب . اعرف الحقّ لمن عرفه لك رفيعاً كان أو وضيعاً . واطرح عنك واردات الغموم بعزائم الصّبر وحسن اليقين . من ترك القصد جار . ونعم حظّ المرء القناعة . ومن شرّ ما صحب المرء الحسد ، وفي القنوط التفريط . والشّحّ يجلب الملامة . والصّاحب مناسب . والصديق من صدّق غيبه . والهوى شريك العمى ومن التّوفيق الوقوف عند الحيرة . ونعم طارد الهمّ اليقين . وعاقبة الكذب الذّمّ . وفي الصدق السلامة . وعاقبة الكذب شرّ عاقبة . ربّ بعيد أقرب من قريب ، وقريب أبعد من بعيد ، والغريب من لم يكن له حبيب . لا يعدمك من حبيب سوء ظنّ ومن حمى ظنّي . ومن تعدّى الحقّ ضاق مذهبه ، ومن اقتصر على قدره كان أبقى له . نعم الخُلق التكرّم . وألأمُ اللّؤم البغي عند القدرة . والحياء سببٌ إلى كلّ جميل . وأوثق العرى التّقوى . وأوثق سبب أخذت به سبب بينك وبين الله. ومنّك من أعتبك . والإفراط في الملامة تشبّ نيران اللّجاج . وكم من دنف قد نجا ، وصحيح قد هوى . فقد يكون اليأس إدراكاً إذا كان الطّمع هلاكاً . وليس كلّ عورة [تظهر ولا كلّ فريضة] تصاب . وربّما أخطأ البصير قصده وأصاب الأعمى رشده . ليس كلّ من طلب وجد، ولا كلّ من توقّى نجا، أخّر الشرّ فانّك إذا شئت تعجّلته. وأحسن إن أحببت أن يُحسن

باشند ناسپاس ولینعمت مکن زیرا ناسپاسی نعمت پست‌ترین کفر است، عذر را بپذیر، از آنها نباش که پند نپذیرند مگرآنچه بگردنش‌افتدی زیرا خردمند ازادب سود گیرد وبهائم جز با کتك پند نپذیرند، حق را بشناس برای هرکه حق تورا شناخت رفیع باشد یاوضیع ، هرغمی‌بتورخ دهد با تصمیم صابرانه وحسن یقین بدورافکن، هرکه عدالت را وانهد جور کند ، چه خوب بهره مندیست برای مرد قناعت کردن، ازبدترین همراهان‌مرد حسودیست، درنومیدی تقصیرکاریست، بخل ملالت آرد ویارموافق باید، رفیق کسیست که درپشت سرراست گوید، هوی شریك کوریست، توقف در سرگردانی توفیقی است خوب ، چه غم براندازیست یقین، سرانجام دروغ نکوهش است، سلامت درراستی است و عاقبت دروغ بدترین عاقبت است، بسا دوری که‌ازنزدیك نزدیکتر است ونزدیکی که از دورهم دورتر است، غریب کسیست که دوستی ندارد، بدگمانیت از دوست محروم نکند ، هرکه پرهیزکند عافیت یابد ، وهرکه ازحق تجاوز کند درتنگنا افتد، وهرکه قدر خودرا حفظ کندپاینده تر باشد، چه خوب خلقی است‌کرم بخشی وپست ترین پستیها ستم است از مقتدر، حیاء مایه، هرکار نیك است ومحکمترین رشته تقوااست، ومحکمترین وسیله‌آنست که میان تو وخدا است، هرکه‌گلهات را پذیرد برتومنت نهد، ملامت بی‌اندازه‌آتش‌لجبازی را برافروزد، چه بسیار بیمار سخت‌که بهبود شد وتندرستی‌که مرد، بساکه نومیدی دست آوردی باشد درآنجاکه طمع هلاکت است، هرعیبی پدید نگردد، وبهرفریضه نتوان رسید، بساکه‌بینا دراشتباه افتد و کور براه راست رود، نه هرکه جست یافت ونه هرکه خود نگهداشت نجات دید ، بدی را عقب انداز که هروقت بخواهی درآن توانی شتافت ، احسان کن اگر خواهی احسان بینی ، برادرت با هر عیبی

إليك . واحتمل أخاك على ما فيه ، ولا تكثر العتاب فإنّه يورث الضّغينة ، ويجرّ إلى البغضة . واستعتب من رجوت إعتابه . وقطيعة الجاهل تعدل صلة العاقل . ومن الكرم منع الحرم . من كابر الزّمان عطب . ومن ينقم عليه غضب . ما أقرب النّقمة من أهل البغي . وأخلق بمن غدر ألاّ يوفى له .

زلّة المتوقّي أشدّ زلّة . وعلّة الكذب أقبح علّة . والفساد يبير الكثير . والاقتصاد يثمر اليسير . والقلّة ذلّة . وبرّ الوالدين من كرم الطبيعة . والزّلل مع العجل . ولا خير في لذّة تعقب ندماً . والعاقل من وعظته التجارب . والهدى يجلو العمى . ولسانك ترجمان عقلك . ليس مع الاختلاف ائتلاف . من حسن الجوار تفقّد الجار . لن يهلك من اقتصد . و لن يفتقر من زهد . بيّن عن امرىء دخيله . ربّ باحث عن حتفه . لا تشترين بثقة رجاء . ما كلّ ما يخشى يضرّ . ربّ هزل عاد جدّاً . مَن أمن الزّمان خانه ، ومَن تعظّم عليه أهانه ، ومن ترغّم عليه أرغمه ، ومن لجأ إليه أسلمه . وليس كلّ من رمى أصاب . إذا تغيّر السلطان تغيّر الزّمان . وخير أهلك من كفاك . والمزاح يورث الضّغائن . وربّما أكدى الحريص . رأس الدّين صحّة اليقين . و تمام الإخلاص تجنّبك المعاصي . وخير المقال ما صدّقه الفعال . والسّلامة مع الاستقامة . والدّعاء مفتاح الرّحمة . سل عن الرّفيق قبل الطريق . وعن الجار قبل الدّار .

بپذیر ، پرگله مکن که باعث کینه میشود وبدشمنی میکشد، عذر بخواه از آنکه امید داری عذر پذیرد، بریدن ازنادان برابر پیوستن باخردمند است، ازکرم است حفظ خانواده ، هرکه با روزگار در افتد ورافتد،وهرکه برآن خورده گیرد خشم گیرد، چه اندازه انتقام بستمکاران نزدیك است ، شایسته تر بکسیکه پیمان گسلد اینست که با اووفا داری نشود .

لغزش آنکه در دژاست سخت ترین لغزش است و درد دروغگوئی بد دردیست ، فساد بسیار را نابود کند واقتصاد اندك را بهره ور سازد، بیکسی خواریست ، نیکی کردن باپدر ومادر از خوش سرشتی است ، لغزیدن از شتابست ، لذت خوبی نیست آنکه دنبالش پشیمانیست، خردمند آنکس است که تجربه ها بدوپند آموخته ، هدایت کوری را ببرد، و زبانت ترجمان عقل تواست ، بااختلاف الفت میسر نیست، از خوش همسایگی احوالپرسی از همسایه است ، هرگز هلاك نشود کسیکه میانه رو باشد، وهرگز نیازمند نگردد کسیکه زاهد است، درون هرمردی ازرخساره اوبیان شده، بساکسیکه ازمرك خودکاوش میکند، اطمینان را با امید عوض مکن، نه هرچه ترس دارد زیان رساند، بسا شوخی که بجد کشد، هرکه ازروزگار ایمن است باوخیانت کند، وهرکه برآن بزرگی فروشد باواهانت کند، وهرکه باوبستیزد اورا ذلیل کندوبینی اورا بخاك مالد، وهرکه باو پناهد تسلیمش کند ، نیست که هرکه تیر اندازد بنشان زند، چون سلطان دیگرگون گردد روزگار دیگرگون شود، بهترین اهلت آنست که باری ازتوبردارد، شوخی مایه کینه ها است وبساکه آزمندگدا شود، سردین درستی یقین است، تمامی اخلاص برکناری ازگناهانست، بهترین گفتار آنست که کردارش باشد، سلامت دردرستی است ، ودعاء کلید رحمت است، از رفیق بپرس پیش ازآنکه

و كن من الدُّنيا على قلعة ، احمل لمن أدلَّ عليك . واقبل عذر من اعتذر إليك . و خذ العفو من النّاس . ولا تبلغ إلى أحد مكروهه . أطع أخاك وإن عصاك ، و صِله وإن جفاك . وعوِّد نفسك السماح . وتخيّر لها من كلِّ خلق أحسنه ، فإنَّ الخير عادة . وإيّاك أن تذكر من الكلام قذراً [هذراً . خ ل] أو يكون مضحكاً وإن حكيت ذلك عن غيرك . و أنصف من نفسك قبل أن ينتصف منك ، وإيّاك ومشاورة النساء فإنَّ رأيهنَّ إلى أفَن ، وعزمهنَّ إلى وهن . واكفف عليهنَّ من أبصارهنَّ بحجبك إيّاهنَّ فإنَّ شدَّة الحجاب خير لك ولهنَّ . وليس خروجهنَّ بأشدَّ من إدخالك من لا يوثق به عليهنَّ ، وإن استطعت أن لا يعرفن غيرك فافعل ، ولا تملّك المرأة مِن أمرها ما جاوز نفسها ، فإنَّ ذلك أنعم لحالها ، و أرخى لبالها ، و أدوم لجمالها ، فإنَّ المرأة ريحانة وليست بقهرمانة ، ولا تعد بكرامتها نفسها ، ولا تطمعها أن تشفع لغيرها فتميل مغضبة عليك معها . ولا تطل الخلوة مع النساء فيملّنك أو تملّهنَّ ، واستبق من نفسك بقية من إمساكك عنهنَّ ، وهنَّ يرين أنّك ذو اقتدار خير من أن يظهرن منك على انتشار ، وإيّاك والتغاير في غير موضع غيرة فإنَّ ذلك يدعو الصحيحة منهنَّ إلى السّقم ولكن أحكم أمرهنَّ ؛ فإن رأيت ذنباً فعاجل النكير على الكبير والصغير ، وإيّاك أن تعاقب فتعظم الذَّنب وتهون العتب . وأحسن للمماليك الأدب . و أقلل الغضب ولا تكثر العتب في غير ذنب ، فإذا

راه سفرجوئي وازهمسايه پيش از خانه، از دنيا درحال كوچ باش، هركه برتو بنازد تحمل كن وعذر هركه از توعذر جويد بپذير، واز مردم درگذر، وتا بدلخواه كسى را باومرسان، برادرت را پيروى كن گرچه تورا نافرمانى كند وبا اوگرمى كن گرچه بتو جفا كند، وخود را ببخشش عادت بده، و بهترين خلق را برايش انتخاب كن زيرا خير بعادتست، و مبادا سخن پليد (يا بيهوده) بگوئى يا سخن خنده دارى وگرچه از ديگرى حكايت كنى، ازطرف خود انصاف بده پيش از آنكه حق را ازتو بگيرند، مبادا با زنها مشورت كنى كه سست رأى وسست تصميم هستند، و آنها را در پرده داركه دور از اغيار باشند زيرا هرچه بيشتر درپرده باشند براى تو وبراى آنها بهتر است، وبيرون رفتن آنها بدتر از اين نيست كه اشخاص غيرمطمئن وارد برآنها بكنى واگر بتوانى كه جزتورا نشناسند بكاربند وآن قدر بزن اختيارات مده كه ازكار خود تجاوز كند وبكار ديگران پردازد زيرا براى حال او خوبش وبراى خاطر اوآسايش بخش تر وبراى زيبائيش دوام آورتراست زيرا زن گل خانه است وپهلوان نيست، ومبادا بشرافتش تجاوز كنى واورا خوار شمارى واو را بطمع مينداز كه واسطه ديگران شود وبمنظور اوبا تو خشمگين گردد، خلوت با زنانرا طولانى مكن تا برتو تسلط يابند ويا ازتو دلتنگ شوند، ودر برابر آنان خودداری كن، وآنها بفهمند كه تو نيرومندى آن بهتر است از اينكه كشف كنندسستى وبيحالى تورا، مبادا نابجا غيورى و بد بينى كنى زيرا باينوسيله آنهاشان كه درستند ببيمارى ونادرستى كشيده شوند ولى كار آنها را محكم كن واگر گناهى ديدى بزودى برخرد ودرشت انكاركن و مبادا كه كيفر كنى وگناهرا بزرگتر سازى وعذر خواهى را بيمقدار كنى، مملوكان را خوب پرورش كن وكمتر برآنها خشم كن وگناه نكرده پر برآنها

استحقّ أحد منهم ذنباً فأحسن العدل فإنّ العدل مع العفو أشدّ من الضرب لمن كان له عقل والتمسّك بمن لا عقل له أوجب القصاص . واجعل لكلّ امرىء منهم عملاً تأخذه به ، فإنّه أحرى أن لا يتواكلوا . وأكرم عشيرتك ، فإنّهم جناحك الّذي به تطير وأصلك الّذي إليه تصير وبهم تصول ، وهم العدّة عند الشدّة ، فأكرم كريمهم ، وعد سقيمهم ، وأشركهم في أمورهم وتيسّر عند معسور [ا]هم . واستعن بالله على اُمورك ، فإنّه أكفى معين .

أستودع الله دينك ودنياك ، وأسأله خير القضاء لك في الدّنيا والآخرة ، والسّلام عليك ورحمة الله .

(وصيته لابنه الحسين عليه السلام)

يا بنيّ أوصيك بتقوى الله في الغنى والفقر ، وكلمة الحقّ في الرّضى والغضب ، والقصد في الغنى والفقر ، وبالعدل على الصديق والعدوّ ، وبالعمل في النشاط والكسل ، والرّضى عن الله في الشدّة والرّخاء .

أي بنيّ ما شرّ بعده الجنّة بشرّ ، ولا خير بعده النّار بخير ، وكلّ نعيم دون الجنّة محقور وكلّ بلاء دون النّار عافية .

واعلم أي بنيّ أنّه من أبصر عيب نفسه شغل عن عيب غيره . ومن تعرّى من لباس

عتاب مكن وچون گناه یکی ازآنها ثابت شد خوب عدالت را منظور دار، زیرا عدالت باگذشت دردناک تر است ازچوب زدن برای کسیکه خردمنداست، تمسك بدانکه عقل ندارد موجب قصاص است (وبآنکه هم عقل ندارد سخت مگیر وقصاص را تخفیف بده) وبرای هرکدام ازآنها وظیفه‌ای معین کن که مسئول آن باشندکه این طریق مؤثرتر است برای اینکه‌کار را بهم وانگذارند، عشیره خود راگرامی دار زیرا آنها بال وپرتواندکه بدانها پرواز میکنی وریشه تواندکه برآنها استواری وبا آنها یورش میکنی آنها یاران تواند درهنگام سختی، کریمشانرا گرامی داروبیمارشانرا عیادت‌کن ودرکارها شریکشان ساز ودر سختی دستگیریشان بکن ودرهمه‌کارت ازخدا یاری جوکه او باکفایت تر یاوریست .

دین و دنیایت را بخدا میسپارم واز او خواستارم که در دنیا و آخرت برایت خوب مقدرکند والسلام علیك ورحمة الله .

سفارش آنحضرت (ع) بفرزندش حسین (ع)

پسرجانم تورا سفارش میکنم بتقوی ازخدا در توانگری وبینوائی وگفتار حق در حال خشنودی وخشم ومیانه روی درحال توانگری وبینوائی وبعدالت نسبت بدوست ودشمن وبکردار در حال نشاط وکسالت وبرضای ازخدا درسختی وخوشی .

پسرجانم هر بدحالی‌که دنبالش بهشت باشد بد حالی نیست و هیچ خوشی‌که دنبالش دوزخ باشد خوشی نیست، هرنعمتی در برابر بهشت کوچك است وهربلا دربرابر دوزخ عافیت است .

وبدان پسر جانم که‌هرکه عیب‌خوددید ازعیب‌دیگران‌دل‌برید وهرکه‌جامه‌تقوی‌نپوشیدجامه‌ای اورا

التّقوى لم يستتر بشيء من اللّباس . ومن رضي بقسم الله لم يحزن على مافاته . ومن سلّ سيف البغي قتل به . ومن حفر بئراً لأخيه وقع فيها . ومن هتك حجاب غيره انكشفت عورات بيته، ومن نسي خطيئته استعظم خطيئة غيره . و من كابد الأُمور عطب . ومن اقتحم الغمرات غرق . ومن أعجب برأيه ضلّ . ومن استغنى بعقله زلّ . ومن تكبّر على النّاس ذلّ . و من خالط العلماء وقّر . و من خالط الأنذال حقّر . ومن سفه على النّاس شتم . و من دخل مداخل السّوء اتّهم . ومن مزح استخفّ به . ومن أكثر من شيء عرف به . و من كثر كلامه كثر خطاؤه . ومن كثر خطاؤه قلّ حياؤه . ومن قلّ حياؤه قلّ ورعه . و من قلّ ورعه مات قلبه ومن مات قلبه دخل النّار .

أي بنيّ من نظر في عيوب النّاس و رضي لنفسه بها فذاك الأحمق بعينه . ومن تفكّر اعتبر ، ومن اعتبر اعتزل ، ومن اعتزل سلم ، ومن ترك الشّهوات كان حرّاً . ومن ترك الحسد كانت له المحبّة عند النّاس .

أي بنيّ عزّ المؤمن غناه عن النّاس . و القناعة مال لاينفد . ومن أكثر ذكر الموت رضي من الدّنيا باليسير . ومن علم أنّ كلامه من عمله قلّ كلامه إلاّ فيما ينفعه .

أي بنيّ العجب ممّن يخاف العقاب فلم يكفّ ؛ ورجا الثواب فلم يتب ويعمل .

نپوشد وهر که بقسمت خدا خشنود است غم نخورد بر آنچه از دستش رفته، وهر که شمشیر ستم کشد بدان کشته شود وهرکس چاهی برای برادرش کند درآن افتد، وهر که پرده دیگری درد عیبهای خانه‌اش عیان گردد، و هر که خطای خودرا فراموش کند خطای دیگری را بزرگ شمارد، وهر که در همه کار بسختی اندر شود نابود گردد، وهر که در گردابها پرت شود غرقه گردد، وهر که برای خود خودبینی کند گمراه گردد وهر که بعقل خود بی‌نیازی کند بلغزد، وهر که بمردم گردن فرازی کند زبون شود، وهر که با دانشمندان بیامیزد با وقار گردد وهر که با اوباش بیامیزد زبون شود، وهر که با مردم نابخردی کند دشنام شنود، وهر که جاهای بد رود متهم گردد، وهرکه شوخی کند سبك شود، وهر که بسیار چیزیرا برگیرد بدان شناخته شود وهر که پر گوید پرخطا کند، وهر که پرخطا کند کم شرم شود وهر که کم شرم باشد کم ورع است وهر که کم ورع باشد دلش بمیرد وهر که دل مرده شد بدوزخ رود.

پسر جانم هر که بعیب مردم نگرد وآنرا برای خود پسندد خود همان احمق است، وهر که اندیشد عبرت گیرد وهر که عبرت گیرد بگوشه‌ای نشیند وهر که گوشه نشیند سالم بماند، وهر که ترك شهوت کند آزاد زید، وهر که حسدرا وانهد محبوب مردم باشد .

پسر جانم عزت مؤمن بی نیازی او است ازمردم، قناعت مالی است که تمام نشود، هر که پر یاد مرگ کند باندکی ازدنیا خشنود گردد، وهر که بداند سخنش ازکردار او است کم سخن گوید مگر در آنچه سودش بخشد .

پسر جانم شگفتا از کسی کـه از کیفر بترسد و دست باز ندارد و امیـد ثواب دارد و توبه نکند و کار نکند .

أي بُنيّ الفكرة تورث نوراً ، والغفلة ظلمة، و الجدال[ة] ضلالة . و السّعيد من وعظ بغيره . و الأدب خير ميراث . و حُسن الخُلق خير قرين . ليس مع قطيعة الرّحم نماء، ولا مع الفجور غنى .

أي بُنيّ العافية عشرة أجزاء تسعة منها في الصّمت إلاّ بذكر الله و واحد في ترك مجالسة السّفهاء .

أي بُنيّ من تزيّا بمعاصي الله في المجالس أورثه الله ذلاً ، و من طلب العلم عَلم .

يا بُنيّ رأس العلم الرّفق و آفته الخُرق . ومن كنوز الإيمان الصّبر على المصائب . و العفاف زينة الفقر . و الشكر زينة الغنى . كثرة الزّيارة تورث الملالة ، و الطّمأنينة قبل الخُبرة ضدّ الحزم . وإعجاب المرء بنفسه يدلّ على ضعف عقله .

أي بُنيّ كم نظرة جلبت حسرة . وكم من كلمة سلبت نعمة .

أي بُنيّ لا شرف أعلى من الإسلام . ولا كرم أعزّ من التّقوى . ولا معقِل أحرز من الورع . و لا شفيع أنجح من التّوبة . و لا لباس أجمل من العافية . و لا مال أذهب بالفاقة من الرّضى بالقوت ، ومن اقتصر على بُلغة الكفاف تعجّل الرّاحة وتبوّء خفض الدّعة .

أي بُنيّ الحرص مفتاح التّعب ، و مطيّة النّصب ، و داع إلى التقحّم في الذّنوب ، والشّره جامع لمساوي العيوب . و كفاك تأديباً لنفسك ما كرهته من غيرك . لأخيك عليك

پسر جانم اندیشه روشنی آورد وغفلت تاریکی وجدال گمراهی (شاید تصحیف « الجهالة ضلالة » باشد «مصحح») ، سعید آنکس است که از دیگری پند گیرد، ادب بهترین میراث است، وحسن خلق بهتر همنشین است، باقطع رحم فائده وافزونی میسر نیست وبا هرزگی توانگری میسر نیست .

پسر جانم عافیت ده جزء است ونه جزء آنها در خاموشی است جز بذکر خدا ، و یکی هم در ترک همنشینی نابخردانست .

پسر جانم هر که بنافرمانیهای خدا در انجمنها جست گیرد خدایش زبون سازد و هر که دانش جوید دانا شود .

پسر جانم سر دانش نرمش است وآفتش کج خلقی، وصبر برمصیبتها ازگنجینه‌های ایمانست وپارسائی زیور فقراست وشکر زیور توانگری، بسیار دیدن کردن ملالت آرد، و آرامش واعتماد پیش از آزمایش بی احتیاطی است، وخودبینی مرد دلیل سستی عقل اواست .

پسر جانم چه بسیار نگاهی که افسوس آورد وچه بسیار سخنی که نعمت را ببرد .

پسر جانم شرافتی برتر ازاسلام نیست وکرمی عزیزتر ازتقوی ودژی محکمتر ازورع ونه شفیعی مؤثرتر ازتوبه ونه جامه‌ای زیباتر ازعافیت ونه مالی نیازبر تر از رضای بقوت ، هر که بهمان گذران روزانه خشنوداست زود بآسایش رسیده وبآرامش اندرشده .

پسر جانم آز کلید رنج است ومرکب سختی وباعث پرت شدن در گناهان، وشکم پرستی باشیفتگی بدنیا هرعیب بدی‌را دربردارد، برای ادب یافتن خود توهمان بس آنچه راکه ازدیگری بدداری، برادرت همان حق بر

مثل الّذي لك عليه . و من تورّط في الأمور بغير نظر في العواقب فقد تعرّض للنّوائب . التّدبير قبل العمل يؤمنك الندم . من استقبل وجوه الآراء عرف مواقع الخطاء . الصّبر جنّة من الفاقة . البخل جلباب المسكنة . والحرص علامة الفقر . وصول معدم خير من جاف مكثر . لكلّ شيء قوت و ابن آدم قوت الموت .

أي بنيّ لاتؤيس مذنباً ، فكم من عاكف على ذنبه ختم له بخير ، و كم من مقبل على عمله مفسد في آخر عمره ، صائر إلى النّار ، نعوذ بالله منها .

أي بنيّ كم من عاص نجا ، و كم من عامل هوى . من تحرّى الصّدق خفّت عليه المؤن . في خلاف النّفس رشدها ، السّاعات تنتقص الأعمار . ويل للباغين من أحكم الحاكمين وعالم ضمير المضمرين .

يا بنيّ بئس الزّاد إلى المعاد العدوان على العباد . في كلّ جرعة شرق و في كلّ اُكلة غصص . لن تنال نعمة إلاّ بفراق اُخرى . ما أقرب الرّاحة من النّصب و البؤس من النّعيم ، والموت من الحياة ، والسّقم من الصّحّة . فطوبى لمن أخلص لله عمله وعلمه و حبّه وبغضه وأخذه وتركه و كلامه وصمته و فعله وقوله . وبخّ بخّ لعالم عمل فجدّ و خاف البيات فأعدّ و استعدّ ، إن سئل نصح و إن ترك صمت ، كلامه صواب و سكوته من غير عيّ جواب

توداده که تو براو داری، هر که بی‌عاقبت اندیشی خودرا واردکارها کند درمعرض گرفتاریها است، تدبیر پیش ازعمل تورا از پشیمانی آسوده کند ، هر که دلیل آراء را در نظر آورد مواقع خطاء را بفهمد ، صبر سپریست ازنیازمندی، بخل روپوش زبونیست، حرص نشانه نیازاست، خویش مهربان ندار بهتراست ازثروتمندجفاکار، هرچیزیرا قوتی است وآدمیزاده قوت مرگ است .

پسرجانم هیچ گنهکاری را نومید مکن چه بسیار دلداده گناه که عاقبت بخیر شده وچه بسیار خوش کرداریکه درپایان عمرتباه شده وبدوزخ رفته نعوذبالله .

پسرجانم بسیار نافرمانیکه نجات یافته و بسیار با کرداریکه سقوط کرده، هرکه دنبال راستی باشد سبکباراست، مخالفت بانفس رشد اواست هرساعتی که بگذرد عمررا کم کند ،وای برحال ستمکاران از احکم الحاکمین ودانای درون نهان کننده ها .

پسرجانم چه بد توشه‌ایست برای معاد تجاوز برعباد، درهر نوشیدنی گلوگیری امکان دارد و در هرلقمه بگلوماندن، هرگز بنعمتی نرسی جزبا جدائی از نعمت دیگر، چه اندازه آسایش برنج نزدیک است وتنگدستی بنعمت ومرگ بزندگی وبیماری بتندرستی، خوشا برکسیکه خاص خداکندکردار ودانش ودوستی ودشمنی وگرفتن ونگرفتن ونهادن وگفتن وخموشی وکردار وگفتار خود را وبه‌به ازدانائی که عمل کند وبکوشد واز شبیخون مرگ بهراسد وآماده باشد و مهیا گردد ، اگرش پرسند اندرز دهد و اگرش وانهند خموش باشد، سخنش درست باشد وخموشیش از درماندگی درپاسخ نباشد، وای برآنکه

والويل لمن بلي بحرمان وخذلان و عصيان فاستحسن لنفسه مايكرهه من غيره ، و أزرى على الناس بمثل مايأتي .

و اعلم أي بني أنه من لانت كلمته وجبت محبته . وفقك الله لرشده و جعلك من أهل طاعته بقدرته إنه جواد كريم .

(خطبته المعروفة بالوسيلة)

ـ كتبنا منه ما اقتضاه الكتاب دون غيره ـ

الحمدلله الذي أعدم الأوهام أن تنال إلا وجوده وحجب العقول أن تخال ذاته لامتناعها من الشبه والتشاكل ، بل هو الذي لاتتفاوت ذاته ، ولاتتبعض بتجزية العدد في كماله ، فارق الأشياء لا باختلاف الأماكن ، ويكون فيها لاعلى الممازجة ، وعلمها لا بأداة ، لايكون العلم إلا بها ، وليس بينه وبين معلومه علم غيره [به] كان عالماً لمعلومه ، إن قيل : كان فعلى تأويل أزلية الوجود ، وإن قيل : لم يزل فعلى تأويل نفي العدم ، فسبحانه وتعالى عن قول من عبد سواه فاتخذ إلهاً غيره علواً كبيراً ؛ نحمده بالحمد الذي ارتضاه من خلقه ، وأوجب قبوله على نفسه أشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له ، وأشهد أن محمداً عبده ورسوله ، شهادتان ترفعان

گرفتار حرمان وخذلان ونافرمانيست واز خود نيكو شمارد آنچه را از ديگرى بد دارد و بمردم عيب گيرد آنچه را خود بعمل آرد.

بدان اى پسرجانم كه هركه شيرين سخن شد دوست داشتنى است خدا تورا براى هدايتش موفق دارد وازاهل طاعتش مقررسازد بقدرت خود زيراكه اوجواد وكريم است .

خطبه آنحضرت كه معروف بوسيله است

(باندازه اقتضاى كتاب نوشتيم نه جز آنرا)

سپاس ازآن خدائيست كه وهمهارادربندكرده است ازاينكه بجائى برسند درباره او جز به همين كه اوهست وهمه خردهارا درپرده داشته ازاينكه ذات اورا در خيال آورند زيرا از همانندى و هم شكلى برفراز است، بلكه اواست همان صرف هستى كه درحقيقت ذاتش تفاوتى نيست ودر صفات كمالش تبعيض به شماره بندى راه ندارد. ازهمه چيزها جدا است نه بوسيله مسافت ودرهمه چيز اندراست نه بر وجه آميزش وممازجت. دانش او به ابزارنيست علمش بخود ذاتست، ميان او ومعلوم او علمى كه جزاو باشد وبوسيله آن دانا بمعلوم باشد وجودندارد. اگرگفته شودكه بوده است بهاين معنى استكه وجودش ازلى است واگرگفته شود هميشه هست بهاين معنى استكه نابودى را درداوراهى نيست، پس منزه باد خدا وبر برتر باد ازگفته آنكه جزاورا پرستد ومعبود ديگرى جزاوگيرد. اورا سپاس گزاريم بدان سپاسى كه از خلقش براى خودش پسندد وپذيرش آنرا برخود ما بايست شمارد. وگواهم كه نيست شايسته پرستشى جز او، تنها است، شريك ندارد. وگواهم كه محمد بنده و رسول اوست ، دوگواهند كه گفتار را برفرازند و

القول وتضعفان العمل ، خفّ ميزان ترفعان منه وثقل ميزان توضعان فيه ، وبهما الفوز بالجنّة، و النجاة من النّار ، و الجواز على الصّراط ، و بالشهادة تدخلون الجنّة ، و بالصلاة تنالون الرّحمة ، فأكثروا من الصلاة على نبيّكم « إنّ الله و ملائكته يصلّون على النّبيّ يا أيّها الّذين آمنوا صلّوا عليه وسلّموا تسليماً » .

أيّها النّاس إنّه لاشرف أعلى من الإسلام ، ولا كرم أعزّ من التقوى ، ولا معقل أحرز من الورع ، و لا شفيع أنجح من التّوبة ، و لا لباس أجلّ من العافية ، و لا وقاية أمنع من السلامة ، ولا مال أذهب بالفاقة من الرّضى والقنوع ، ومن اقتصر على بلغة الكفاف فقد انتظم الرّاحة ، والرّغبة مفتاح التّعب ، والاحتكار مطيّة النّصب ، والحسد آفة الدّين ، والحرص داع إلى التقحّم في الذّنوب و هو داع إلى الحرمان ، و البغي سائق إلى الحين ، والشّره جامع لمساوي العيوب ، ربّ طمع خائب ، وأمل كاذب ، ورجاء يؤدّي إلى الحرمان وتجارة تؤول إلى الخسران ، ألا ومن تورّط في الأمور غير ناظر في العواقب فقد تعرّض لمفضحات النوائب ، وبئست القلادة الدّين للمؤمن .

أيّها النّاس إنّه لا كنز أنفع من العلم ، و لا عزّ أنفع من الحلم ، و لا حسب أبلغ من الأدب ، و لا نصب أوجع من الغضب ، و لا جمال أحسن من العقل ، و لا قرين شرّ من

کردار را دوچندان سازند، سبك باشد هرميزان عملی که ازانشان بردارند وسنگین باشد هرميزان عملی که درآنشان بگذارند، به این دواست کامیابی به‌بهشت ونجات ازدوزخ وگذشت برصراط. شماها باشهادت ببهشت درآئید وبانماز برحمت برسید، برپیغمبر خود بسیارصلوات فرستید. راستی که خدا وفرشته‌هاش صلوات فرستند برپیغمبر أیاکسانیکه گرویدند صلوات براو فرستید ودرود فراوان .

أیا مردم راستش اینستکه شرفی برتر ازاسلام نیست وکرامتی عزیزتر از تقوی وقلعه‌ای مصونتر ورع وپارسائی وشفیعی پذیرا ترتوبه ولباسی زیباتر ازعافیت ونگهداشتی نیست منیع تر از سلامت و سازش ونه مالی نیاز برنده تراز دلدادن بقناعت ونه گنجی پرثروت‌تر ازقناعت، هرکه بهمان کفایت گذران معاش، اکتفاء کند آسایش خودرا پا برجا کرده ودرمهد آرامش نشیمن ساخته، رغبت بدنیا کلید رنج است وجمع مال دنیامرکب ناراحتی، حسد آفت دین است، آزمندی سبب افتادن در پرتگاه گناهان باشدکه مایه حرمانست، سرکشی وستم رانندهٔ بمرگست وشیفته بودن بدنیا بنگاه هرعیب بد، بسا طمعی که نومید گردد وآرزوئی که برباد رود ودروغ در آید وامیدیکه به نومیدی گراید وتجارتی که بزیان کشد ، هلا، هرکه خودرا چشم بسته ازسرانجام درهرکاری دراندازد در معرض ناگواریهای رسواکننده است و چه بد گردنبندی است گردنبندگناه برای مؤمن .

أیا مردم راستش اینست که گنجی سودمندتر از دانش نیست، وعزتی بالاتر از بردباری ونه حسبی رساتر ازادب ونه تعبی دردناکتر ازخشم ونه جمالی آرایش کن تر ازخرد، هیچ رفیقی بدتراز نادانی وهیچ

الجهل ، و لا سوأة أسوءُ من الكذب ، و لا حافظ أحفظ من الصّمت ، و لا غائب أقرب من الموت .

أيّها النّاس إنّه من نظر في عيب نفسه شغل عن عيب غيره ، ومن رضي برزق الله لم يأسف على ما في يد غيره ، ومن سلّ سيف البغي قتل به ، ومن حفر لأخيه بئراً وقع فيها ، ومن هتك حجاب غيره انكشف عورات بيته ، و من نسي زلّته استعظم زلل غيره ، ومن أعجب برأيه ضلّ ومن استغنى بعقله زلّ ، ومَن تكبّر على النّاس ذلّ ، ومن سفه على النّاس شتم ، ومن خالط العلماء وُقّر ، ومن خالط الأنذال حُقّر ، ومن حمل ما لا يطيق عجز.

أيّها النّاس إنّه لا مال [هو] أعود من العقل ، ولا فقر هو أشدّ من الجهل ، ولا واعظ هو أبلغ من النّصح ، ولا عقل كالتدبير ، ولا عبادة كالتفكّر ، ولا مظاهرة أوثق من المشاورة ، ولا وحدة أوحش من العجب ، ولا ورع كالكفّ ، ولا حلم كالصبر والصمت.

أيّها النّاس إنّ في الإنسان عشر خصال يظهرها لسانه ، شاهد يخبر عن الضّمير ، وحاكم يفصل بين الخطاب ، و ناطق يردّ به الجواب ، و شافع تدرك به الحاجة ، وواصف تعرف به الأشياء ، وأمير يأمر بالحسن ، وواعظ ينهى عن القبيح ، ومُعزٍّ تسكن به الأحزان ، و حامد [حاضر خ ل] تجلى به الضّغائن ، ومونق يلهي الأسماع .

زشتي بدتر از دروغ نيست، وهيچ پاسباني نگهدارتر از خموشي، وهيچ غائبي نزديكتر از مرگ نيست .

أيا مردم راستش هر كه درعيب خود نگرد ازعيب ديگران بگذرد، وهر كه بروزى خداداد خشنود باشد بر آنچه ديگران دارند افسوس نخورد ، هر كه تيغ ستم كشد بدان كشته شود ، وهر كه براى برادرش چاهى كند خودش در آن افتد، وهر كه پرده ديگران بدرد عيوب خانه خود ازپرده بدرآورد ، هر كه لغزش خود ازياد برد لغزش ديگران را بزرك شمارد، وهر كه بنظرش بنازد وخود بين باشد گمراه گردد، وهر كه بخرد خود بى نيازى كند بلغزد ، و هر كه بمردم بزرگى فروشد خوار گردد، و هر كه نسبت بمردم سبكسرى كند دشنام خورد ، هر كه با دانشمندان آميزد محترم گردد، وهر كه با اوباش آميزد كوچك شود و هر كه آنچه را تاب نياورد بدوش گيرد درماند .

أيا مردم راستش اينستكه مالى سودمندتر از خرد نيست ونه فقرى سخت تر از نادانى ونه پند دهى شيواتر از اندرز ، عقلى چون تدبير نيست، وعبادتى چون تفكر وانديشه ، وپشتيبانى محكمتر از مشورت وهراسى سخت تر از خود بينى نيست و ورعى چون خوددارى از ارتكاب حرام ، و بردبارى چون صبر وخموشى نباشد .

أيا مردم ده خصلت انسانى از زبانش برآيد : ١- گواهى استكه ازدرون گذارش دهد . ٢- حاكمى است كه ميان مردم قضاوت كند . ٣- ناطقى كه پاسخ پردازد . ٤ - شافعى كه حاجت بدو روا شود . ٥ - ستايشگرى كه هرچيزرا معرفى كند . ٦- فرمانده يكه بكار خوب فرمان دهد . ٧- پند گوئى كه اززشت بازدارد. ٨- تسليت گوئى كه غمها بدان آرام شود. ٩- وسيله حامدى [حاضرى خ ل] است كه كينه بدان برطرف شوند . ١٠- دلربائى است كه گوشها ازآن لذت برد .

أيّها النّاس [إنّه] لاخير في الصّمت عن الحكم كما أنّه لاخير في القول بالجهل.

اعلموا أيّها النّاس أنّه من لم يملك لسانه يندم، ومن لا يتعلّم يجهل، ومن لا يتحلّم لا يحلم، ومن لا يُرتدع لايعقل، ومن لايعقل يهن، ومن يهن لا يوقّر، ومن يتّق ينج، ومن يكسب مالاً من غير حقّه يصرفه في غير أجره، ومن لا يدع وهو محمود يدع وهو مذموم، ومن لم يعط قاعداً مُنع قائماً، ومن يطلب العزّ بغير حقّ يذلّ، ومن عاند الحقّ لزمه الوهن، ومن تفقّه وقّر، ومن تكبّر حُقّر، ومن لا يُحسن لا يُحمد.

أيّها النّاس إنّ المنيّة قبل الدّنيّة، و التجلّد قبل التّبلّد، والحساب قبل العقاب، والقبر خير من الفقر، و عمى البصر خير من كثير من النّظر، الدّهر يوم لك و يوم عليك فاصبر فبكليهما تمتحن.

أيّها النّاس أعجب ما في الانسان قلبه، وله موادّ من الحكمة وأضداد من خلافها، فإن سنح له الرّجاء أذلّه الطّمع، و إن هاج به الطّمع أهلكه الحرص، و إن ملكه اليأس قتله الأسف، و إن عرض له الغضب اشتدّ به الغيظ، و إن أسعد بالرّضى نسي التّحفّظ، و إن ناله الخوف شغله الحزن، و إن اتّسع بالأمن استلبته الغرّة، و إن جدّدت له نعمة أخذته العزّة

أيا مردم داستش اينستكه خوب نيست دم بستن ازحكمت و سخن بجا چنانكه خوب نيست سخن گفتن بنادانی.

و ای مردم بدانيد هركس اختيار زبان خودرا ندارد پشيمان ميشودوهركه نياموزد بنادانی افتد وهركه خودرا ببردباری واندارد بردبارنباشدوهركه مهار خودرا نكشدخردمند نيست، وهركه خردمند نيست خوارشود و هركه خوار شود احترام نشود، وهركه تقوی پيش بگيرد نجات يابد، وهركه ماليرا بناحق بدست آورد درغير موردخرج كند، وهركه بوجه پسنديده‌ای دست از بدی برندارد برآن وادار شود با نكوهش و بناچار دست ازآن بدارد، هركه نشسته عطا نكند ايستاده باشد و از او دريغ شود وهركه عزت بناحق جويد راه خواری پويد وهركه باحق لجبازی كند موهون بود و هركه دين را بفهمد با وقار باشد و احترام دارد و هركه تكبر ورزد كوچك شودوهركه احسان نكنداورانستايند.

أيا مردم. مردن به از زبون زيستن است وجستن باسختی به از بيكار خفتن است وحساب خود نگه داشتن به‌از كيفركشيدنست، وگور به از فقر وچشم پوشيدن به ازبسيار نگاههاست، و روزگار در روزی با تو است ودر روزی دربرابرت هرگاه باتو است وهرگاه دربرابر تو صبركن‌زيرا بهردو آزمايش‌شوی.

أيا مردم شگفت آور چيزيكه درانسانست دل او است دل مايه هائی از حكمت دارد و اضدادی برخلاف آن اگر اميدواريش دست دهد طمعش خواركند واگر طمعش برافروخت حرصش بكشد واگر نوميدی‌گريبانگيرش‌شد افسوسش بكشد واگر خشمش رخ داد غيظ او سخت باشد واگر بارضايت نيكبخت شود تحفظ را ازياد برد واگربيمی بدو رسدحزن اورا مشغول سازد واگر برآسوده باشد فريب وغرور

وإن أفاد مالاً أطغاه الغنى ، وإن عضّته فاقة شغله البلاء ، وإن أصابته مصيبة فضحه الجزع ، وإن أجهده الجزع قعد به الضّعف : وإن أفرط في الشّبع كظّته البطنة ، فكلّ تقصير بهمضرٌّ وكلّ أفراط له مفسد .

أيّها النّاس من قلّ ذلّ ، ومن جاد ساد ، ومن كثر ماله رأس ، ومن كثر حلمه نبل ، ومن فكّر في ذات الله تزندق ، ومن أكثر من شيء عُرف به ، ومن كثر مزاحه استخفّ به ، ومن كثر ضحكه ذهبت هيبته ، فسد حسب [من] ليس له أدب ، إنّ أفضل الفعال صيانة العرض بالمال ، ليس من جالس الجاهل بذي معقول ، من جالس الجاهل فليستعدّ لقيل و قال ، لن ينجو من الموت غنيٌّ بماله ، ولا فقير لإقلاله .

أيّها النّاس إنّ للقلوب شواهد تجري الأنفس عن مدرجة أهل التفريط و فطنة الفهم للمواعظ ممّا يدعو النّفس إلى الحذر من الخطأ ، و للنّفوس خواطر للهوى والعقول تزجر وتنهى ، و في التّجارب علم مستأنف ، و الاعتبار يقود إلى الرّشاد ، و كفاك أدباً لنفسك ما تكرهه من غيرك ، عليك لأخيك المؤمن مثل الّذي لك عليه ، لقد خاطر من استغنى برأيه .

[و] التدبير قبل العمل يؤمنك من النّدم ، و من استقبل وجوه الآراء عرف مواقف الخطاء ، ومن أمسك عن الفضول عدلت رأيه العقول ، ومن حصر شهوته فقد صان قدره ، و من

اورا در ربايد واگر نعمتى تازه كند عزت اورا بگيرد واگر مالى يابد گمراهيش بسركشى كشد ، واگر ندارى اورا بگزد ملالش بكار گيرد واگر مصيبتى بوى رسد بى‌تابى اورا رسوا كند واگر گرسنگى كشد ناتوانى اورا از پاى درآورد واگر پرسيرخورد شكم پرى اورا بفشارد پس هر كوتاهى وكمى باو زيان رساند وهر افراط وگذشت از حد هم مفسده باربراى اواست .

أيا مردم - هر كه كندى كرد خوار شد وهر كه بخشش نمود آقا شد وهر كه فراوان داشت سرور گرديد وهر كه پرحلم ورزيد شرافتمند شد وهر كه در ذات خدا انديشيد زنديق گرديد وهر كه چيزيرا پراظهار كرد بدان معروف شود وهر كه پرشوخى كرد سبك گردد وهر كه پرخنديد هيبتش برود ،آبروى خانوادگى كسيكه ادب وپرورش ندارد تباه گردد ، راستى بهترين كار نگهداشتن آبرو است بصرف مال ، كسيكه با نادان همنشين گردد خردمند نيست هر كه با نادان نشيند آماده قيل وقال وجنجال باشد ، از مرك رها نشود توانگرى براى ثروتش ونه فقيرى براى ندارش .

أيا مردم - براستى براى دلها گواهانى است نفوس زنده براى تيزهوشى وپند پذيرى از روش تقصير كاران در اينده بخود اعلام خطر كنند و برحذر باشند ، دلها خاطره هاى هوا بسيار دارند ولى خردهايند كه باز دارند وغدقن سازند ، درهر آزمايشى دانش تازه ايست ، عبرت گيرى براه درست ميرساند براى ادب تو همين بس كه بدى ديگرى را ملاحظه كنى ، بگردن تو براى برادر مؤمنت ميباشد همان حقى كه تورا براو است ، هر كه براى خود بى‌نياز ومستبد شد درخطر افتد .

تدبير پيش از . اقدام تورا از پشيمانى درامان دارد ، هر كه وجوه وعلت نظرهاى مختلف را برآورد كند مواقع خطارا بشناسد ، هر كه ازسخن زيادى خوددار است خردها راى اورا عادل دانند ، هر كه

أمسك لسانه أمنه قومه ونال حاجته ، وفي تقلّب الأحوال عُلم جواهر الرّجال ، والأيّام توضح لك السّرائر الكامنة ، وليس في البرق الخاطف مستمتع لمن يخوض في الظلمة ، و من عُرف بالحكمة لحظته العيون بالوقار والهيبة ، و أشرف الغنى ترك المنى ، والصّبر جنّة من الفاقة ، والحرص علامة الفقر ، والبخل جلباب المسكنة ، والمودّة قرابة مستفادة ، ووصول معدم خير من جاف مكثر ، و الموعظة كهف لمن وعاها ، ومن أطلق طرفه كثر أسفه ، ومن ضاق خُلقه ملّه أهله ، ومن نال استطال ، قلّ ما تصدّقك الاُمنيّة ، التّواضع يكسوك المهابة ، وفي سعة الأخلاق كنوز الأرزاق ، و من كساه الحياء ثوبه خفي على النّاس عيبه . تحرّى القصد من القول فإنّه من تحرّى القصد خفّت عليه المؤن ، في خلاف النّفس رشدها ، من عرف الأيّام لم يغفل عن الاستعداد ، ألا وإنّ مع كلّ جرعة شرقاً ، وفي كلّ اُكلة غصصاً ، لا تنال نعمة إلّا بزوال اُخرى ، لكلّ ذي رمق قوت ، ولكلّ حبّة آكل ، وأنت قوت الموت .

إعلموا أيّها النّاس أنّه من مشى على وجه الأرض فإنّه يصير إلى بطنها ، واللّيل والنهار يتسارعان في هدم الأعمار .

أيّها النّاس كفر النعمة لؤم ، و صحبة الجاهل شوم ، من الكرم لين الكلام ، إيّاك والخديعة فإنّها من خُلق اللّئام ، ليس كلّ طالب يُصيب ، ولا كلّ غائب يؤوب ، لا ترغب

شهوتش را محصور کرد قدر خودرا نگهداشت ، هرکه زبانش را نگهدارد مردم او ازاو آسوده‌اند و بحاجت خود رسد ، درزیررو شدن اوضاع جوهرمردان دانسته‌شود ، آینده روزگار اسرارنهان را برای تو عیان کند ، کسیکه درتاریکی‌است ازجهش برق بهره‌ای نبرد هرکه حکمتدار شناخته شود بدیده وقاروهیبتش نگرند ، شریف‌ترین توانگری ترک آرزو است ، شکیبائی سپر نداریست وآز نشانه فقرونیازمندی‌است ، بخل روپوش زبونی‌است ، ودوستی خویشاوندگی است که بدست آورده‌ای ، ندار باترحم بهتر ازتوانگر جفاپیشه‌است؛ پند پناه آنکسی‌است که پذیردش ، هرکه نگاهش را رهاکرد بهرجا وهرچه چشم‌انداخت افسوس فراوان خورد .

هرکه تنك خلقست خاندانش ازاو دلتنگه باشند ، هرکه (بخیری) رسید ، گردن کشید ، کم است که آرزو باتو راست گوید ، تواضع برهیبت تو بیفزاید ، اخلاق خوش گنجهای‌روزیست ، هرکه جامهٔ شرم دربر کرد عیبش ازمردم نهان است ، گفتار را باندازه دار زیرا هرکه اندازه نگهدارد رنج و هزینه‌اوسبك درآید ، راه جوئی تودرمخالفت هوای نفس است ، هرکه روزگار را شناخت از آمادگی روی‌نتافت: هلا باهرنوشیدنی گلوگیری است ودرهرلقمه فروبردنی خفه‌گی ، بنعمت نرسی جزآنکه نعمت دیگری ازدست بدهی برای‌هرجانداری قوتی است وبرای هردانه‌ای خورنده‌ای وتوخودقوت مرگی .

أیا مردم ـ بدانید هرکس برروی زمین راه میرود راستش بدرون آن میخلد وشب و روز ستیزه دارند در ویران کردن بنیان عمرها .

أیا مردم ـ ناسپاسی نعمت پستی است وصحبت نادان بدبختی ، نرمش درسخن از کرامتست مباداخدعه‌کنی زیراآن‌ازاخلاق مردم پست است هرجوینده‌یابنده نیست‌وهرغائبی بازآینده ، آنکه تورا

فيمن زهد فيك، ربّ بعيد هو أقرب من قريب، سل عن الرّفيق قبل الطّريق ، وعن الجار قبل الدّار، استر عورة أخيك لما تعلمه فيك ، اغتفر زلّة صديقك ليوم يركبك عدوّك ، من غضب على من لا يقدر أن يضرّه طال حزنه و عذّب نفسه ، من خاف ربّه كفّ ظلمه ، ومن لم يعرف الخير من الشرّ فهو بمنزلة البهيمة ، إنّ من الفساد إضاعة الزّاد ، ما أصغر المصيبة مع عظم الفاقة غداً ، وما تناكرتم إلاّ لما فيكم من المعاصي والذّنوب .

ما أقرب الرّاحة من التّعب ، والبؤس من التّغيّر ، ماشرّ بشرّ بعده الجنّة ، وماخير بخير بعده النّار ، و كلّ نعيم دون الجنّة محقور ، و كلّ بلاء دون النّار عافية ، عند تصحيح الضمائر تبدو الكبائر ، تصفية العمل أشدّ من العمل، تخليص النيّة عن الفساد أشدّ على العاملين من طول الجهاد، هيهات لولا التّقى كنت أدهى العرب، عليكم بتقوى الله في الغيب والشّهادة، و كلمة الحقّ في الرّضى و الغضب ، و القصد في الغنى و الفقر ، و بالعدل على العدوّ و الصّديق ، وبالعمل في النّشاط والكسل ، والرّضى عن الله في الشدّة والرّخاء ، ومن كثر كلامه كثر خطاؤه ، ومن كثر خطاؤه قلّ حياؤه ، و من قلّ حياؤه قلّ ورعه ، ومن قلّ ورعه مات قلبه ، ومن مات قلبه دخل النّار ، و من تفكّر اعتبر ، و من اعتبر اعتزل ، ومن اعتزل سلم ، و من ترك الشّهوات كان حرّاً ، ومن ترك الحسد كانت له المحبّة عند النّاس .

نخواهد بدودل مبند بسا دوریکه از نزدیک زود رس تراست پیش از آنکه راه جوئی رفیق سفر را بجو وپیش از تهیهٔ خانه‌ای همسایه آن را وارس .

عیب برادرت را بپوش از آنکه آن عیب را درخود میدانی ازلغزش دوستت درگذر بحساب روزیکه دشمنت برسر آید، هرکه برکسی خشم گیرد که برزیان او قدرتی ندارد اندوهش درازاست وخودرا عذاب کند ، هرکه ازپروردگارش بترسد ستمش را بازگیرد، هرکه خوب ازبد نشناسد چون حیوانی باشد راستی از میان بردن توشه ازتباهی است ، وه چه کوچك است مصیبت دنیا نظر بنیازمندی درفردا . بی اعتمادی وناآشنائی شماها بایکدیگر نیست مگر برای معاصی وگناهانیکه درآن اندرید .

وه چه اندازه آسایش برنج نزدیکست وسختی وتنگدستی بدگرگونی، هیچ بدی بد نباشد که دنبالش بهشت آید وهیچ خوبی وخوشی خوش نباشد که دنبالش دوزخ باشد ، هرنعمتی دربرابر بهشت حقیراست وهربلائی دربرابر دوزخ عافیت است، هنگام درست وپاك شدن درونها گناهان بزرك خودنمائی کنند پاك کردن کردار ازانجام آن سخت‌تر است واخلاص نیت ازفساد برعاملان سخت‌تر است ازطول جهاد، هیهات اگر بملاحظه تقوی نبود من ازهمه عرب سیاستمدارتر بودم، برشما بادبتقوی ازخدا در نهان وعیان وسخن حق درحال رضا وغضب و میانه روی درتوانگری وفقر وعدالت بادشمن ودوست وکردار درحال نشاط وکسالت ورضا ازخدا درسختی ونعمت هرکه پرگوید خطا بسیارکند وهرکه بسیار خطا کند کم شرم شود وهرکه کم شرم باشد ورعش کم است وهرکه ورعش کم است دلش مرده است و هرکه دلش مرد بدوزخ رود، هرکه اندیشه کند عبرت گیرد وهرکه عبرت گیرد گوشه گیری گزیند وهرکه گوشه نشین شد سالم ماند وهرکه شهوات را وانهد آزاد زید وهرکه حسد را ترك کند محبوب مردم گردد.

عزّ المؤمن غناه عن النّاس ، القناعة مال لاينفد ، و من أكثر ذكر الموت رضي من الدّنيا باليسير ، ومن علم أنّ كلامه من عمله قلّ كلامه إلاّ فيما ينفعه ، والعجب ممّن يخاف العقاب فلايكفّ ، ويرجو الثواب ولايتوب ويعمل، الفكر تورث نوراً ، والغفلة ظلمة ، والجهالة ضلالة . [و] السّعيد من وُعظ بغيره ، و الأدب خير ميراث ، حسن الخُلق خير قرين ، ليس مع قطيعة الرّحم نماء ، ولا مع الفجور غنى ، العافية عشرة أجزاء تسعة منها في الصّمت إلاّ بذكرالله ، وواحد في ترك مجالسة السّفهاء ، رأس العلم الرّفق وآفته الخُرق و من كنوز الإيمان الصّبر على المصائب ، و العفاف زينة الفقر ، و الشكر زينة الغنى ، كثرة الزّيارة تورث الملالة ، والطمأنينة قبل الخبرة ضدّ الحزم ، إعجاب المرء بنفسه يدلّ على ضعف عقله ، لاتؤيس مذنباً ، فكم من عاكف على ذنبه ختم له بخير ، وكم من مقبل على عمله مفسد في آخر عمره ، صائر إلى النار . بئس الزّاد إلى المعاد العدوان على العباد ، طوبى لمن أخلص لله عمله ، وعلمه ، وبغضه ، و أخذه ، وتركه ، و كلامه ، وصمته ، وفعله ، وقوله ، لا يكون المسلم مسلماً حتّى يكون ورعاً ، ولن يكون ورعاً حتّى يكون زاهداً ، ولن يكون زاهداً حتّى يكون حازماً ، ولن يكون حازماً حتّى يكون عاقلاً ، وما العاقل إلاّ من عقل عن الله وعمل للدّار الآخرة ، وصلّى الله على محمّد النّبيّ وعلى أهل بيته الطاهرين .

عزت مؤمن بینیازی او است ازمردم ، قناعت مالی است که تمام نشود و هرکس بسیار یاد مرگ کند باندك دنیا خشنود باشد وهرکه بداند کلامش ازکردار او است کم سخن گوید مگر در آنچه سودش دهد ، شگفتا ازکسیکه بترسد ازکیفر وخود دارنباشد وامید ثواب دارد وتوبه نکند وعمل ننماید، اندیشه باعث روشنی است وغفلت موجب ظلمت ونادانی گمراهی است و سعادتمند کسی است که بدیگری پندگیرد و ادب بهترین میراث است ، حسن خلق بهترین همنشین است باقطع رحم فزونی وفائده میسر نیست و با هرزگی توانگری میسر نه ، عافیت ده جزء است ونه جزء آن درخموشی است جزبذکر خداویکی هم درترك مجالست نابخردانست .سردانش نرمش است وآفتش کج خلقی ،صبر برمصائب ازگنجینه های ایمانست وپارسائی زیورفقراست و شکر زیور توانگری .

دیدن بسیار ملالت بار است و اعتماد پیش از آزمایش بی‌احتیاطی است ، خود بینی مرد دلیل ناتوانی عقل اواست،هیچ گنهکاری‌رانومید مساز کەچە بسیار دلدادە گناه که عاقبت بخیرشده وچه بسیار شیفته کردار کەدرپایان‌عمرفسادکارشده‌وبدوزخ رفته، چه بد توشه‌ایست برای معاد دشمنی‌باعباد، خوشا برکسیکه‌دانش‌وکردارش ودشمنیش وگرفتنش‌وترکش وکلامش وخاموشیش وکردارش و گفتارش برای خدا است . مسلمان مسلمان نیست تا پارسا باشد وپارسا نیست تازاهد باشد وزاهد نیست تا دور اندیش باشد ودور اندیش نیست تا خردمند باشد وعاقل نباشد جز کسیکه ازطرف خداوند اندیشه کند و برای دیگر سرای کارکند وصلی‌الله علی محمد النبی وعلی أهل بیته‌الطاهرین .

(آدابه عليه السلام لاصحابه)

(وهي أربعمائة باب للدين والدنيا)

الحجامة تصحّ البدن و تشدّ العقل . أخذ الشّارب من النّظافة وهومن السنّة . الطيّب في الشّارب كرامة للكاتبين و هو من السنّة . الدّهن يلين البشرة ويزيد في الدّماغ والعقل ، ويسهل موضع الطهور، ويذهب بالشعث ، ويصفّي اللّون . السّواك مرضاة للرّب ، ومطيبة للفمّ ، وهومن السنّة . غسل الرّأس بالخطمي يذهب بدّرن وينقّي الأقذار ، والمضمضة و الاستنشاق بالماء عند الطّهور طهور للفمّ والأنف . السّعوط مصحّة للرّأس ، وشفاء للبدن وسائرأوجاع الرّأس . النّورة مشدّة للبدن و طهور للجسد ، و تقليم الأظفار يمنع الدّاء الأعظم ويجلب الرّزق ويدرّه . نتف الإبط ينفي الرّائحة المنكرة وهوطهور وسنّة. غسل اليدين قبل الطعام و بعده زيادة في الرّزق . غسل الأعياد طهور لمن أراد طلب الحوائج بين يدي الله عزّوجلّ و اتّباع السنّة . قيام اللّيل مصحّة للبدن، و رضى للرّب، وتعرّض للرّحمة، و تمسّك بأخلاق النّبيين . أكل التّفاح نضوح للمعدة . مضغ اللّبان يشدّ الاضراس و ينفي البلغم ، و يقطع ريح الفمّ . الجلوس في المسجد بعد طلوع الفجر إلى طلوع الشّمس أسرع في طلب الرّزق من الضّرب في الأرض أكل السفرجل قوّة للقلب الضّعيف ، وهويطيّب المعدة ، ويذكّي

(آدابيكه باصحابش آموخت)

(و آنها چهارصد بابست براى دين ودنيا)

حجامت تن را سالم وخرد را محكم كند ، چيدن شارب از نظافت است وهم ازسنت ، عطر در شارب ازكرام الكاتبين است واز سنت ، روغن بشره را نرم كند ومغزرا بيفزايد وهم خرد را ومحل وضوء وغسل را هموار سازد وژوليدگى را ببرد و رنك را صفا دهد ، مسواك كردن رضاى خدا و پاك كننده دهانست وازسنت است ، شستن سر باخطمى چرك را ببرد وكثافتهارا پاك كند. شستن دهان وبينى هنگام وضوء وغسل پاك كننده دهان و بينى است ، انفيه سررا سالم كند ودرمان تن وهمه دردهاى سراست . نوره استوارى تن وطهور پيكراست . وناخن گرفتن مانع بزرگترين درد است وجلب روزى كند وآنرا فراوان سازد . ستردن موى زير بغل بوى بد را ببرد وطهوراست وسنت . شستن دستها پيش از خوردن وپس از آن فزونى روزيست، غسل درهرعيد طهور است براى كسيكه برابر خدا عزوجل حاجت خواهد وپيروى ازسنت است . شب خيزى تندرستى است ورضاى پروردگار ورحمت جستن وتمسك باخلاق پيمبران. خوردن سيب پاك شدن معده است ، جاويدن كندر دندانها را سخت سازد وبلغم را ببردونيز بوى دهان را. درمسجد نشستن پس از سپيده دم تابر آمدن خورشيد براى طلب روزى از مسافرت در زمين مؤثرتر است ، خوردن به توانائى دل ناتوانست ومعده را پاك كند ودل را بيالايد وترسورا شجاع كند و فرزند

الفؤاد، ويشجّع الجبان ، ويحسن الولد . أكل إحدى وعشرين زبيبة حمراء على الرّيق في كلّ يوم تدفع الأمراض إلاّ مرض الموت . يستحبّ للمسلم أن يأتي أهله في أوّل ليلة من شهر رمضان لقول الله : « أُحلّ لكم ليلة الصيام الرّفث إلى نسائكم » .

لا تختّموا بغير الفضّة فإنّ رسول الله صلى الله عليه وآله قال : « ما طهّر الله يداً فيها خاتم حديد» من نقش على خاتمه اسماً من أسماء الله فليحوّله عن اليد الّتي يستنجي بها، إذا نظر أحدكم إلى المرآة فليقل : « الحمدلله الّذي خلقني فأحسن خلقي وصوّرني فأحسن صورتي ، و زان منّي ماشان من غيري ، و أكرمني بالإسلام » . ليتزيّن أحدكم لأخيه المسلم إذا أتاه كما تزيّن للغريب الذي يحبّ أن يراه في أحسن هيئة . صوم ثلاثة أيّام في كلّ شهر وصوم شعبان يذهبا بوسواس الصدر و بلابل القلب . الاستنجاء بالماء البارد يقطع البواسير ، غسل الثّياب يذهب بالهمّ وطهور للصّلاة. لا تنتفوا الشيّب فإنّه نور، ومن شاب شيبته في الإسلام كانت له نوراً يوم القيامة . لاينام المسلم وهو جنب ، ولاينام إلاّ على طهور ، فإن لم يجد الماء فليتيمّم بالصّعيد، فإنّ روح المؤمن ترتفع إلى الله عزّوجلّ فيقبلها ويبارك عليها ، فإن كان أجلها قد حضر جعلها في صورة حسنة ، وإن لم يحضر أجلها بعث بها مع اُمنائه من الملائكة فردّها في جسده .

لايتفل المسلم في القبلة ، فإن فعل ناسياً فليستغفر الله، لاينفخ المرء موضع سُجوده ولا في

را خوب كند ، خوردن ٢١ دانه كشمش سرخ بناشتا درهر روز هرمرضي را دفع كند جزمرض‌موت ، مستحبست مسلمان بازن خود درشب يكم ماه رمضان جماع كند چون خدا فرمود (١٨٧- البقره) شب روزه جماع با زنانتان برشما حلال است .

جز انگشتر نقره بدست مكنيد زيرا رسول خدا (ص) فرموده خدا پاك نكند دستيرا كه در آن انگشترآهن‌است ، هركه نام خدا برانگشترش نقش‌دارد بايد هنگام استنجاآنرا ازدستى كه بدان‌استنجا ميكند درآورد ، هرگاه يكي ازشمادرآينه بنگرد بگويد : سپاس ازان خدا است‌كه مرا آفريد وزيبايم آفريد و صورتگرى كرد و زيبا صورتي بمن داد ودرمن آرايست آنچه را درديگرى كاست وباسلام مرا گرامي‌داشت ، هركه ازشما نزد برادرمسلمانش‌رود براى او خودرا آرايش‌كند چنانچه براى‌بيگانه‌اى كه ميخواهد اورا در بهترين وضع ببيند آرايش‌ميكند، روزه‌سه‌روز درهرماه يا روزه همه ماه شعبان‌وسوسه سينه وپريشانيهاى‌دل‌راميبرد : استنجاء باآب سرد بواسيررا قطع‌ميكند، شستن جامه‌هم‌وغم‌را ببردوطهور نمازباشد، موى‌سپيدرا نكنيد كه‌نوراست‌وهركه‌دراسلام‌مويش‌راسپيد كندروزقيامت‌همان نوراوباشد ، مسلمان جنب نخوابد ، نخوابد مگر با طهارت ، واگر آب نيابد تيمم‌كند باخاك ، زيرا روح مؤمن بدرگاه خدا عزوجل برآيد واورا بپذيرد وباوبركت دهد واگرمرگش رسد اورا دربهترين صورتي نهد واگر نرسد بافرشته‌هاى امين خوداورا بتنش برگرداند .

مسلمان بسوى‌قبله تف‌نكند واگرازفراموشي‌كرد بايد ازخدا آمرزش خواهد ، كسى درجاى‌سجده

طعامه ولا في شرابه و لا في تعويذه . لايتغوّطن أحدكم على المحجّة ، ولايبل على سطح في الهواء و لا في ماء جار ، فمن فعل ذلك فأصابه شيء فلا يلومنّ إلاّ نفسه ، فانّ للماء أهلاً وللهواء أهلاً . وإذا بال أحدكم فلا يطمحنّ ببوله ، ولايستقبل به الرّيح ، لا ينامنّ مستلقياً على ظهره . لا يقومنّ الرّجل في الصّلاة متكاسلاً و لا متناعساً . ليقلّ العبد الفكر إذا قام بين يدي الله ، فانّما له من صلاته ما أقبل عليه . لا تدعوا ذكرالله في كلّ مكان ولا على كلّ حال . لا يلتفتنّ أحدكم في صلاته ، فانّ العبد إذا التفت فيها قال الله له : إليّ عبدي خير لك ممّن تلتفت إليه . كلوا ما يسقط من الخوان فانّه شفاء من كلّ داء باذن الله لمن أراد أن يستشفي بـه . ألبسوا ثياب القطن فانّه لباس رسول‌الله صلى الله عليه وآله و لم يكن يلبس الصّوف و لا الشّعر إلاّ من علّة ، إذا أكل أحدكم الطّعام فمصّ أصابعه الّتي أكل بها قال الله عزّوجلّ ذكره : بارك الله فيك، إنّ الله ليحبّ الجمال و أن يرى أثر نعمته على عبده . صلوا أرحامكم ولو بالسّلام لقول الله : «واتّقوا الله الذي تساءلون به والأرحام» .

ولا تقطعوا نهاركم بكيت و كيت وفعلنا كذا و كذا ، فانّ معكم حفظة يحفظون عليكم واذكروا الله عزّوجلّ بكلّ مكان صلّوا على النّبيّ وآله ـ صلّى الله عليه وعليهم ـ ، فانّ الله يتقبّل دعاكم عند ذكره ورعايتكم له . أقرّوا الحارّ حتّى يبرد و يمكن ، فانّ رسول‌الله صلى الله عليه وآله

*خودپف نکند. ونه درخوراك ونوشابه خود ونه دردعای همراه خود ، کسی ازشما درراه غائط نکند و از پشت بام درهوا نشاشد ونه درآب جاری وهرکه چنین کرد وآسیب دید نباید جزخودرا سرزنش کند زیرا آب اهلی دارد وهوا هم اهلی دارد هرگاه یکی ازشماها بشاشد آنرا گازندهد و روبباد نباشد ، بپشت نخوابد، کسی درنمازش باکسالت یاقوزپشت نباشد ، بنده‌ایکه دربرابرخدا ایستد باید ازپریشان‌فکری بکاهد زیرا همان‌را ازنمازش داردکه دل بدان داده ، ذکر خدا را درهیچ جا وهیچ حال وامگذارید کسی ازشما رنمازش روی بدیگرسوی‌نکند زیرا چون بنده درآن‌روی بگرداند خدا فرماید : ای بنده رویت‌بسوی من باشدکه بهتراست برایت ازکسیکه‌بدوروکردی، آنچه ازسفره‌بیفتد‌بخوریدش که‌درمان‌هر دردیست باذن خدا برای‌کسیکه‌قصد شفابدان‌کند ، جامه پنبه‌ای پوشیدکه جامه‌رسول خدا (ص) بود وجامه پشمی ومولی نمیپوشید مگر برای علتی ، هرکدام شما طعامی بخورد وانگشتانیکه باآنهاخورده بلیسد خدا جل ذکره فرماید : خدا بتوبرکت دهد ، راستی خدا جمال را دوست دارد وهم اینکه نشانه نعمت را در بنده خود بنگرد . صله رحم کنید گرچه بسلامی باشد برای فرموده خدا (۲ـ النساء) بپرهیزید ازخدا که مسئول اوهستید ودرباره ارحام .

روز خودرا بگفته‌های چنین و چنان وباینکه چها و چها کردیم بسرنبریدزیرا با شمانگهبانانی هستندکه آنرا مینویسند . خدا عزوجل را درهر مکانی یاد کنید ، برپیغمبر و آلش صلوات بفرستید که خدادعای شمارا با ذکراو ورعایت اوبپذیرد . خوراکی داغ رابگذاریدتاسردشودوامکان‌دهدزیرا*

قال - وقد قرب إليه طعام حارّ - : « أقرّوه حتّى يبرد و يمكن ، ماكان الله ليطعمنا الحارّ و البركة في البارد و الحارّ غير ذي بركة » . علّموا صبيانكم مـا ينفعهم الله به ، لا تغلب عليهم المرجئة .

أيّها النّاس كفّوا ألسنتكم و سلّموا تسليماً ، أدّوا الأمانات و لو إلى قتلة الانبياء . أكثروا ذكر الله إذا دخلتم الأسواق و عند اشتغال النّاس بالتجارات ، فانّه كفّارة للذّنوب وزيادة في الحسنات ولاتكونوا من الغافلين . ليس للعبد أن يسافر إذا حضر شهر رمضان لقول الله : « فمن شهد منكم الشّهر فليصمه » . ليس في شرب المسكر والمسح على الخفّين تقيّة إيّاكم والغلوّ فينا ، قولوا : إنّا عباد مربوبون وقولوا في فضلنا ما شئتم . من أحبّنا فليعمل بعملنا ويستعن بالورع ، فإنّه أفضل ما يستعان به في الدّنياوالآخرة، لاتجالسوا لنا عائباًولا تمدحونا معلنين عند عدوّنا فتظهروا حبّنا وتذلّوا أنفسكم عند سلطانكم . ألزموا الصّدق فإنّه منجاة . ارغبوا فيما عندالله و اطلبوا مرضاته و طاعته واصبروا عليهما . فما أقبح بالمؤمن أن يدخل الجنّة وهو مهتوك السّتر، لا تعيونا في طلب الشفاعة لكم يوم القيامة بسبب ما قدّمتم ولا تفضحوا أنفسكم عند عدوّكم يوم القيامة . ولا تكذبوا أنفسكم في منزلتكم عندالله بالحقير من الدّنيا ، تمسّكوا بما أمركم الله به ، فما بين أحدكم وبين أن يغتبط ويرى ما يحبّ إلاّ أن

---

*رسول خدا فرمود درحاليكه خوراك داغى برش نهادند : آنرا بگذاريد تا سرد شود وامكان دهد وخدا داغ را بما نخورانده ، وبركت درسرد است وداغ بركت ندارد . بكودكانتان بياموزيد آنچه را خداوندشان بدان سود دهد تا مخالفين مذهب برآنها دست نيابند .

أيا مردم زبانتانرا نگهداريد وبخوبى سلام كنيد . امانت را بپردازيد گرچه بكشندگان پيمبران باشد . بسيار ذكر خدا كنيد گاهيكه ببازار رويد وهنگام اشتغال مردم بخريد وفروش زيرا كه آن كفاره گناهان ميشود وفزونى حسنانست واز غافلان مباشيد . چون ماه رمضان رسد بنده خدا حق ندارد بسفر رود براى اينكه خدا فرمايد (١٨٢ - البقره) هر كدام ماه را ديديد بايد روزه گيريد ، درنوشيدن مسكر ومسح روى موزه تقيه نيست ، مبادا درباره ما غلو كنيد بگوئيد ما بندهٔ پروده‌ايم و در فضل ما هرچه خواهيد بگوئيد ، هركه مارا دوست دارد بايد مانند ماكاركند واز پارسائى يارى جويد كه آن بهترين يار است در دنيا وآخرت ، با بدگويان ما ننشينيد ونزد دشمن علنى مارا مدح نكنيد تادوستى مارا اظهار كنيد و خودرا خوار كنيد نزد سلطان خود ، راستى را از دست مدهيد كه باعث نجاتست ، بدانچه نزد خداست رو كنيد و رضا وطاعتش را بجوئيد وبرآن دوصبر كنيد ، چه زشت است كه مؤمن ببهشت رود وپرده دريده وبى‌آبرو باشد . ما را از شفاعت خود در قيامت درمانده نكنيد بسبب كردار بديكه پيش داشتيد وخود را روز قيامت نزد دشمن رسوا نكنيد . خودرا در مقامى كه نزد خدا داريد بوسيله دنياى حقير دروغگو درنياوريد .

چنگ زنيد بدانچه خدايتان فرموده كه ميان هيچكدام ازشما وديدن آنچه براورشك بايدوآنرا دوست*

يحضره رسول الله ، وما عندالله خيرٌ وأبقي ، وتأتيه البشارة والله فتقرُّ عينه ويحبُّ لقاء الله
لاتحقّرواضعفاء إخوانكم، فانّه من احتقر مؤمناً حقّره الله ولم يجمع بينهما يوم القيامة إلاّ أن يتوب . ولايكلّف المرء أخاه الطلب إليه إذا عرف حاجته . تزاوروا وتعاطفوا وتباذلوا، ولا تكونوا بمنزلة المنافق الّذي يصف مالا يفعل . تزوّجوا فإنّ رسول الله صلّی الله علیه وآله قال : من كان يحبُّ أن يستنَّ بسنّتي فليتزوّج ، فإنّ من سنّتي التزويج . اطلبوا الولد فإنّي مكاثرٌ بكم الأمم ، توقّوا على أولادكم من لبن البغيّ من النّساء والمجنونة ، فإنّ اللّبن يُعدي . تنزّهوا عن أكل الطّير الّذي ليس له قانصة و لاصيصية ولا حوصلة ولا كابرة . اتّقوا أكل كلّ ذي ناب من السباع و كلّ ذي مخلب من الطّير . ولا تأكلوا الطّحال ، فانّه ينبت من الدّم الفاسد. ولا تلبسوا السّواد فانّه لباس فرعون . اتّقوا الغُدد من اللّحم ، فإنّها تحرّك عرق الجذام لا تقيسوا الدّين فانّه لا يقاس ، و سيأتي قوم يقيسون الدّين هم أعداؤه ، و أوّل من قاس إبليس ، لا تتّخذوا الملسّن فانّه حذاء فرعون وهو أوّل من حذا الملسّن . خالفوا أصحاب المسكر . وكلوا التّمر فانّه فيه شفاء من الأدواء .

اتّبعوا قول رسول الله صلّی الله علیه وآله فانّه قال :«من فتح على نفسه باب مسألة فتح الله عليه باب فقر». أكثروا الاستغفار فانّه يجلب الرّزق ، قدّموا ما استطعتم من عمل الخير تجدوه غداً .

---

*دارد نیست مگر همینکه رسولخدا هنگام مرگ بر سر بسترِ او آید و آنچه نزد خدا است بهتر و پاینده‌تر است و بخدا که مژده‌اش آید و چشمش روشن شود و لقاء خدارا دوست بدارد ، همکیشان ناتوان خودرا زبون مشمارید زیرا هر که مؤمن‌را زبون‌شمارد خدایش زبون‌شمارد وروز قیامت‌میان‌آنها جمع‌نسازدمگراینکه توبه کند . نبایدمردی‌زحمت درخواست‌برادرخود دهددرصورتیکه‌بداند نیازی‌باودارد ، ازهم دیدن کنید وباهم مهربان باشید وبهم بخشش کنید وچون منافقی نباشید که بگوید آنچه را نکند ، زناشوئی کنید زیرا رسول خدا (ص) فرمود : هر که خواهد بروش من باشد باید زناشوئی کند زیرا زناشوئی سنت منست ، فرزند خواهید که من روز قیامت بوسیلهٔ شما با امتهای دیگر رقابت دارم ، بفرزند خود شیر زن زناکار و دیوانه ندهید‌که شیر واگیر دارد ، برکنار باشید از خوردن گوشت پرنده ایکه سنگدان وسیخک یا وچینه‌دان ندارد ، بپرهیزید از خوردن گوشت درنده های نیشدار وپرنده های باچنگال سپرز را نخورید که از خون فاسد است ، سیاه مپوشید که جامهٔ فرعونست ، ازغده‌های گوشت کناره کنید‌که رگ خوره را تحریك کنند ، در دین قیاس نکنید که قیاس‌بردار نیست ومردمی آیند‌که در‌دین قیاس بکار برند و آنان دشمنان دینند ونخست کسیکه قیاس‌کرد ابلیس بود . کفش نوك دار مپوشید که کفش فرعونست واو نخست کس است که‌کفش نوك دار پوشید بامیخوران مخالفت‌کنید ، خرما بخورید که درمان دردها است .

پیرو گفتهٔ رسولخدا (ص) باشید که فرمود : هرکه یك درگدائی بروی خود گشاید خداوند یك در فقر براو‌گشاید ، بسیار استغفار‌کنید که روزی آور است ، هرچه توانید‌کارخیر ذخیره کنید‌که*

إيّاكم والجدال فإنّه يورث الشكّ، من كانت له إلى الله حاجة فليطلبها في ثلاث ساعات من يوم الجمعة: ساعة الزّوال حين تهبّ الرّيح وتفتح أبواب السّماء وتنزل الرّحمة، وتصوّت الطّير، وساعة في آخر اللّيل عند طلوع الفجر، فإنّ ملكين يناديان: هل من تائب فأتوب عليه؟ هل من سائل فيعطى؟ هل من مستغفر فيغفر له؟ هل من طالب حاجة؟ فأجيبوا داعي الله. واطلبوا الرّزق فيما بين طلوع الفجر إلى طلوع الشّمس، فانّه أسرع لطلب الرّزق من الضّرب في الأرض، وهي السّاعة الّتي يقسّم الله جلّ وعزّ فيها الأرزاق بين عباده. انتظروا الفرج ولاتيأسوا من روح الله فانّ أحبّ الأمور إلى الله انتظار الفرج ومادام عليه المؤمن. توكّلوا على الله عند ركعتي الفجر بعد فراغكم منها ففيها تعطى الرّغائب. لا تخرجوا بالسّيوف إلى الحرم ولا يصلّ أحدكم وبين يديه سيف، فانّ القبلة أمن. ألمّوا برسول الله صلى الله عليه وآله إذا حججتم، فانّ تركه جفاء وبذلك أُمرتم. ألمّوا بالقبور الّتي يلزمكم حقّ سكّانها وزوروها، واطلبوا الرّزق عندها، فانّهم يفرحون بزيارتكم، ليطلب الرّجل الحاجة عند قبر أبيه وأُمّه بعد ما يدعو لهما. لا تستصغروا قليل الاثم لمّا لم تقدروا على الكبير، فانّ الصّغير يحصى ويرجع إلى الكبير. أطيلوا السّجود فمن أطاله أطاع ونجا. أكثروا ذكر الموت، ويوم خروجكم من القبور، ويوم قيامكم بين يدي الله تهن عليكم المصائب إذا اشتكى أحدكم عينه فليقرأ آية الكرسيّ وليضمر في نفسه أنّها تبرء فانّه يعافي

*فردا بدست شما میرسد، مبادا ستیزه کنید که مایه شك است، هر که بخدا حاجتی دارد باید در یکی از سه ساعت روز جمعه بخواهد. ساعت زوال هنگامیکه باد بوزد و درهای آسمان گشوده شود و رحمت فرود آید و پرنده‌ها صدا کنند و آخرین ساعت شب هنگام سپیده دم که دو فرشته فریاد زنند: آیا توبه کنی هست تا توبه او پذیرفته شود؟ آیا سائلی هست تا باو عطا شود؟ آیا طالب آمرزشی هست تا اورا بیامرزم؟ آیا حاجتمندی هست؟ جارچی خدا را پاسخ دهید، روزی را میان سپیده دم تا بر آمدن خورشید بجوئید که مؤثرتر است ازمسافرت درزمین وآن ساعتی است که خدا جل و عز روزیها را در آن پخش کند میان بنده‌ها، چشم براه فرج باشید وازرحمت خدا نومید نباشید زیرا محبوبترین کارها نزد خدا انتظار فرج است وآنچه مؤمن برآن پاید، بخدا توکل کنید نزد فراغت ازدورکعت صبح که دلخواهها را درآن عطا کنند. شمشیرهارا باخود بحرم نبرید وبرابر شمشیر نماز نخوانید زیرا قبله محل‌امانست.

چون بحج روید رسول خدا (ص) را زیارت کنید که ترکش جفا است، وبدان مامورید، بدان قبرها که حق ساکنانش برشما لازمست فرود آئید و زیارتشان کنید و نزد آنها روزی خواهید زیرا آنان بزیارت شماشادشوند، بایدمردسر قبر پدرش و مادرش حاجت طلبد پس از اینکه بآنها دعا کند، گناه اندك راکم مگیرید چون بربزرگتر توانانیستید زیرا کم هم شماره میشود تابزرك گردد، سجده را طول دهید که هرکه طولش دهد فرمانبراست و نجات یابد، بسیار یاد مرك کنید ویاد روز برآمدن ازا گورها، وروزقیامت دربرابرخدا تا هرمصیبتي برشما آسان باشد، هرکه‌چشمش‌درد کند باید آیةالکرسی*

إن شاء الله .

توقّوا الذّنوب فما من بليّة ولا نقص رزق إلاّ بذنب حتّى الخدش والنّكبة والمصيبة فانّ الله جلّ ذكره يقول : « ما أصابكم من مصيبة فبما كسبت أيديكم و يعفوا عن كثير » . أكثروا ذكر الله جلّ وعزّ على الطّعام ، ولا تلفظوا فيه فإنّه نعمة من نعم الله ورزق من رزقه يجب عليكم شكره وحمده . أحسنوا صحبة النعم قبل فراقها فانّها تزول وتشهد على صاحبها بما عمل فيها . من رضي من الله باليسير من الرّزق رضي الله منه باليسير من العمل . إيّاكم والتّفريط ، فانّه يورث الحسرة حين لا تنفع الحسرة . إذا لقيتم عدوّكم في الحرب فأقلّوا الكلام ، أكثروا ذكر الله جلّ وعزّ ولا تولّوا الأدبار فتسخطوا الله وتستوجبوا غضبه . إذا رأيتم من إخوانكم المجروح في الحرب أو من قد نكل أو طمع عدوّكم فيه ، فقوّوه بأنفسكم . اصطنعوا المعروف بما قدرتم عليه ، فانّه يقي مصارع السوء . من أراد منكم أن يعلم كيف منزلته عند الله فلينظر كيف منزلة الله منه عند الذّنوب . أفضل ما يتّخذ الرّجل في منزله الشّاة ، فمن كانت في منزله شاة قدّست عليه الملائكة كلّ يوم مرّة ، ومن كان عنده شاتان قدّست عليه الملائكة كلّ يوم مرّتين ، وكذلك في الثلاث ويقول الله : بورك فيكم . إذا ضعف المسلم فليأكل اللحم باللّبن ، فانّ الله جعل القوّة فيهما . إذا أردتم الحجّ فتقدّموا في شراء بعض

* بخواند ومعتقد باشد كه بهميشود براستيكه درمان گردد ان شاءالله .

ازگناهان خود دار باشيد كه هيچ گرفتاری ونقصان روزی نيست مگر بوسيله گناه تا برسد بخراش وپيشامد بد ومصيبت زيرا خدا جل ذكره ميفرمايد (٣٠ـ الشوری) هرآن آسيب كه بشما رسد دربرابر آنچه‌است كه بدست خود كنيد وازبسياری هم گذشت ميشود ، بسيار ياد خدا عزوجل باشيد برسر خوراك و آنرا از دهان بدور نيندازيد كه نعمتي است از نعمتهای خدا و روزی از روزيهای او است و شكرش برشما لازمست با حمدش ، باهرنعمتی خوش برخورد باشيد پيش ازجدائی ازآن زيرا آنها بروند وگواه صاحب خود باشند برآنچه با آنها كرده است ، هركه بروزی كم خدا راضی است خدا هم بعمل كم او راضی است ،مبادا تقصيركنيد كه مايه افسوس است در وقتيكه افسوس سود ندارد ،چون درنبرد بدشمن برخوريد كم بگوئيد و بسيار ذكرخدا عزوجل كنيد ونگريزيد تا خدا را بخشم آريد ومستوجب غضب او شويد ، هرگاه در ميان برادرانتان درميدان نبرد زخمدار يا گرفتار دشمن ديديد خود باو كمك كنيد ،تا توان داريد كار خوب كنيد كه از مردن بد جلوگيرد ، هركدامتان بخواهد بداند مقامش درنزد خدا چيست بنگرد دربرابرگناهان چه وضعی دارد ، بهترين ذخيره مرد درخانه گوسفند است هركه درخانه‌اش گوسفند دارد فرشته‌ها هر روز يكبار اورا تقديس كنند وهركه دو گوسفند دارد دو بار اورا تقديس كنند وهمچنان درسه ، وخدا فرمايد : مبارك باشد برای شما ، هرگاه مسلمانی ناتوان شود گوشت را با شير بخورد كه خدا نيرو را دراين دو قرارد*

حوائجكم بأنفسكم فإنّ الله تبارك وتعالى قال: « ولو أرادوا الخروج لأعدّوا له عدّة ».

إذا جلس أحدكم في الشّمس فليستدبرها لظهره فانّها تظهر الدّاء الدّفين. إذا حججتم فأكثروا النظر إلى بيت الله، فانّ لله مائة وعشرين رحمة عند بيته الحرام، منها ستّون للطّائفين وأربعون للمصلّين وعشرون للنّاظرين. أقرّوا بيت الله الحرام بما حفظتموه من ذنوبكم ومالم تحفظوه فقولوا: ما حفظته يا ربّ علينا و نسيناه فاغفره لنا. فانّه من أقرّ بذنوبه في ذلك الموضع وعدّدها وذكرها واستغفر الله جلّ وعزّ منها كان حقّاً على الله أن يغفرها له. تقدّموا في الدّعاء قبل نزول البلاء فانّه تفتح أبواب السّماء في ستّة مواقف: عند نزول الغيث، و عند الزّحف، وعند الأذان، وعند قراءة القرآن، ومع زوال الشّمس، وعند طلوع الفجر. من مسّ جسد ميّت بعد ما يبرد لزمه الغسل. من غسّل مؤمناً فليغتسل بعد ما يلبسه أكفانه ولا يمسّه

داده(١)، هرگاه قصد حج كنيد خودتان برخی حوائجتانرا بخريد زيرا خدا فرمايد(٤٧-التوبة) اگر قصد خروج داشتند برای آن سازبرگ آماده ميكردند.

هركدام ازشما درآفتاب نشيند بدان پشت دهد زيرا درد درونی را پديد كند، چون بحج رفتيد بسيار بخانه خدا نگاه كنيد زيرا خداوند صدوبيست نظر رحمت نزد خانه محترم خود دارد كه شصت از آن ازان طواف كنندگان وچهل ازان نمازگذاران و بيست ازان نگاه كنندهاست، دربرابر خانه كعبه بهرآنچه ازگناهان خودكه بياد داريد اعتراف كنيد وبرای آنچه بياد نداريد بگوئيد: پروردگارا هرچه توبرما نوشتهای وما فراموش كرديم آنرا بيامرز زيرا هركه درآنجا بگناهانش اعتراف كند وآنهارا برشمارد ويادكند وازخدا جل وعز آمرزش آنهارا خواهد برخدا سزاست كه آنهارا برايش بيامرزد، بدعا پيشدستی كنيد تابلا نازل نشده زيرا درهای آسمان درشش موقف بازشوند، نزد آمدن باران ونزد يورش دليران ونزد گفتن اذان ونزد خواندن قرآن ونزد زوال ونزد برآمدن سپيده، هركس تن مردهای را پس از سرد شدن مس كند غسل براوواجب شود، هركه مؤمنی را غسل دهد بايد پس ازكفن كردن اوغسل كند

---

(١) بنظرچنان ميرسدكه مراد ازلبن دراينجا شير نباشد، بلكه ماست يادوغ باشد زيرا أعراب غالباً به شيرحليب ميگويند و شايدبقرينه روايت موسى بن بكركه دركتاب أطعمه واشربه كافی است مراد ازلحم با لبن كباب باماست باشد يادوغ، موسى بن بكر گويدامام هفتم روزی بمن فرمود چرا رنگه وروی توزرداست عرض كردم مريضم وناراحتی دارم فرمود « كل اللحم » پس من گوشت را بطورمعمول پختم و خوردم، بعدازچند روزدوباره حضرتش مرا ديد درحاليكه من حالم خوب نشده بود فرمود مگرنگفتم گوشت بخور؟ عرض كردم من ازآنروزتاكنون چيزديگری نخورده‌ام، فرمود: گوشت راچگونه خوردی عرض كردم پختم وخوردم حضرت فرمود: « لا، تأكله كباباً »، نه كباب بخور، من عمل كردم پس از هفته‌ای مرا خواست درحاليكه خون بصورت من برگشته بود يعنی رنگم سرخ شده بود واز زردی درآمده بودم فرمود: الان خوب شد. (مصحح).

بعدذلك فيجب عليه الغسل(١)،و لا تجمّروا الأكفان ، و لا تمسّوا موتاكم الطيب إلاّ الكافور فانّ الميّت بمنزلة المحرم . مروا أهاليكم بالقول الحسن عند الميّت ، فانّ فاطمة بنت رسول الله صلى الله عليه وآله لمّا قبض أبوها عليه السلام أشعرها بنات هاشم فقالت : اتركوا الحداد ، و عليكم بالدّعاء.

المسلم مرآة أخيه فاذا رأيتم من أخيكم هفوة فلا تكونوا عليه إلباً، وارشدوه وأنصحوا له وترفّقوا به. وإيّاكم والخلاف فانّه مروق ، وعليكم بالقصد، تراءفوا وتراحموا . من سافر بدابّته بدأ بعلفها و سقيها . لاتضربوا الدّوابّ على حرّ وجوهها فانّها تسبح ربّها . من ضلّ منكم في سفر أوخاف على نفسه فليناد « ياصالح أغثني » فإنّ في إخوانكم الجنّ من إذا سمع الصّوت أجاب و أرشد الضّالّ منكم و حبس عليه دابّته . و من خاف منكم الأسد على نفسه ودابّته وغنمه فليخطّ عليها خطّة و ليقل : اللّهمّ ربّ دانيال و الجبّ و كلّ أسد مستأسد ، احفظني » ومن خاف منكم الغرق فليقل : « بسم الله مجريها ومرسيها إنّ ربّي لغفور رحيم . وما قدروا الله حقّ قدره والأرض جميعاً قبضته يوم القيامة والسّماوات مطويّات بيمينه سبحانه وتعالى عمّا يشركون » ومن خاف العقرب فليقرأ « سلام على نوح في العالمين . إنّا كذلك

وپس ازآن مسش نكندكه غسل براوواجب شود (١) كفنهارابخور ندهيد ، بمردهها جزكافور عطر نماليد زيرا مردهچون‌محرم‌است، بأهل‌خودسفارش كنيد برسرمرده گفتار نيكو كنند(بدزبانى‌نكنندوناروانگويند) زيرا فاطمه دختررسول خدا (ص) چون پدرش (ص) جانداد دختران بنى‌هاشم براى اومرثيه خواندند واوفرمودماتم‌گيرى‌مرسوم عربراوانهيد ودعاءكنيد .

مسلمان آينه برادرخويش است هرگاه ازبرادرخود لغزشى ديديد همه برسراونريزيد اورا ارشاد واندرزدهيد وباونرمش‌كنيد ، مبادا اختلاف كنيدكه سبب خروج ازدين است وبرشما باد عادل و رشيد باشيد ، با هم مهر ورزيد ومهربان باشيد ، هركه باچهارپايش سفركند بآب وعلف اوآغازكند، برچهره چهارپايان نزنيدزيراكه‌آنها براى‌پروردگارخودتسبيح ميكنند ، هركدام شما درسفر راه‌گم‌كرد ياترس كرد فرياد زند « يا صالح أغثنى » اى صالح بدادم برس ، زيرا درميان برادران جن شما كسى است كه چون آوازرا بشنود پاسخ دهد وگمشده شمارابراه رساند وچهار پايش را نگهدارد ، هركس ازشير برخود ومركب ورمه‌اش بترسد بايد خطى برگرد آن‌كشد و بگويد : « اللهم رب دانيال والجب‌وكل اسد مستأسد احفظنى وغنمى » بارخدايا پروردگاردانيال‌وچاه و هرشيرشرزه مرا وگوسفندم را نگهدار وهركدام شما ازغرق ترسد بايد بگويد « بسم‌الله مجريها و مرسيها ان ربى غفور رحيم ، وما قدروا الله حق قدره و الارض جميعاً قبضته يوم القيامة والسموات مطويات بيمينه سبحانه وتعالى عمايشركون » هركه ازعقرب ترسد بايد بخواند « سلام على نوح فى‌العالمين انا كذلك نجزى المحسنين‌انه من‌عبادنا

١ـ اين قسمت ظاهراً نسخه بدل بوده واشتباهاً ازناسخ داخل متن شده چنانكه در خصال صدوق هم نيست ، وممكن است جزء متن هم باشد ولى خلاف اجماعست وبدان عمل نكرده‌اند (مصحح) .

نجزي المحسنين * إنّه من عبادنا المؤمنين ». عقّوا عن أولادكم في اليوم السابع وتصدّقوا إذا حلقتم رؤوسهم بوزن شعورهم فضّة ، فإنّه واجب على كلّ مسلم وكذلك فعل رسول الله صلى الله عليه وآله بالحسن والحسين عليهما السلام . إذا ناولتم سائلاً شيئاً فاسألوه أن يدعو لكم فإنّه يستجاب فيكم ولا يجاب في نفسه لأنّهم يكذبون ؛ وليردّ الّذي يناوله يده إلى فيه فليقبّلها فإنّ الله يأخذها قبل أن تقع في يد السائل ، قال الله تبارك وتعالى : « ويأخذ الصدقات » . تصدّقوا باللّيل فإنّ صدقة اللّيل تطفيء غضب الرّبّ . احسبوا كلامكم من أعمالكم يقلّ كلامكم إلاّ في الخير . أنفقوا مما رزقكم الله ، فإنّ المنفق في بمنزلة المجاهد في سبيل الله . فمن أيقن بالخلف أنفق وسخت نفسه بذلك .

من كان على يقين فأصابه ما يشكّ فليمض على يقينه ، فإنّ الشّكّ لا يدفع اليقين ولا ينقضه . ولا تشهدوا قول الزّور . ولا تجلسوا على مائدة يشرب عليها الخمر ، فإنّ العبد لا يدري متى يؤخذ ، وإذا جلس أحدكم على الطّعام فليجلس جلسة العبد ، ويأكل على الأرض ، ولا يضع إحدى رجليه على الأخرى ، ولا يتربّع ، فإنّها جلسة يبغضها الله و يمقت صاحبها . عشاء الأنبياء بعد العتمة ، فلا تدعوا العشاء ، فإنّ تركه يخرّب البدن. الحمّى رائد الموت و سجن الله في الأرض يحبس بها من يشاء من عباده ، وهي تحتّ الذّنوب كما

المؤمنين». درروزهفتم ازنوزاد خود عقيقه بكشيد وهرگاه سرآنانرا تراشيديد بوزن مويشان نقره صدقه بدهيد زيرا كه آن برهر مسلماني واجب است و رسول خدا (ص) باحسن وحسين چنين كرد ، هرگاه بسائلي چيزي داديد ازاو بخواهيد درحق شما دعا كندكه براى شمامستجاب گردد وبراى خودش مستجاب نشود زيراكه دروغ ميگويند وآنكه باوچيزى دهد بايد دستش را بدهانش برگرداند وآنرا ببوسدزيرا خداوند آنراميگيرد پيش ازآنكه بدست سائل برسد : خداوند تبارك وتعالى فرمود (١٠٥ ـ التوبة) وخدا صدقهارا ميگيرد ، درشب صدقه بدهيد زيرا صدقهٔ شب غضب پروردگاررافرونشاند ، كلام خودرا ازعمل خود شماريد تاكم گوئيدجز درخير ، ازآنچه خدا بشما روزى كرده انفاق كنيد زيرا آنكه در رضاى من انفاق كند بمنزله مجاهد در راه خدااست ، هركه يقين دارد كه عوض ميگيرد انفاق ميكند ودلش بدان سخاوتمند است .

هركس يقين بچيزى دارد وشك كند بيقين خود بپايد زيرا شك يقين را دفع نكندونقض ننمايد، گواهى ناحق ندهيد وبرسرسفره‌اى ننشينيدكه برآن مى‌نوشند زيرا بنده نداندكى بميرد وهرگاه يكى ازشماها برسر خوراك نشيند بايد چون بنده نشيند و روى زمين بخورد وپاى خودرا برديگرى ننهد وچهارزانو ننشيندزيراين نشستن راخدا بددارد ودشمن دارد صاحب آنرا ، شام پيمبران بعدازنمازعشاء است و شام را ترك نكنيدكه تركش بدن شمارا ويران ميسازد ، تب قاصد مرگ است وزندان خدا است درزمين وهر كدام بنده‌هاى خودرا بخواهد درآن زندانى كندوآن گناهانرا بريزد چنانچه كرك ازكوهان شتر بريزد

يحاتّ الوبر عن سنام البعير، ليس من داء إلاّ وهو داخل الجوف إلاّ الجراح والحمّى، فإنّهما يردان على الجسد وروداً، أكسروا حرّ الحمّى بالبنفسج والماء البارد، فانّ حرّها من فيح جهنّم، لايتداوى المسلم حتّى يغلب مرضه صحّته. الدّعاء يردّ القضاء المبرم فأعدّوه واستعملوه، الوضوء بعد الطّهر عشر حسنات فتطهروا. إيّاكم والكسل فإنّه من كسل لم يؤدّ حقّ الله. تنظّفوا بالماء من الرّيح المنتنة وتعهّدوا أنفسكم فانّ الله يبغض من عباده القاذورة الّذي يتأفّف به من جلس إليه. لايعبث أحدكم بلحيته في الصّلاة، و لا بما يشغله عنها. بادروا بعمل الخير قبل أن تشغلوا عنه بغيره.

المؤمن نفسه منه في تعب والنّاس منه في راحة. ليكن جلّ كلامكم ذكر الله. احذروا الذّنوب. فإنّ العبد يذنب الذّنب فيحبس عنه الرّزق: داووا مرضاكم بالصّدقة. وحصّنوا أموالكم بالزّكاة. الصلاة قربان كلّ تقيّ. والحجّ جهاد كلّ ضعيف. حسن التبعّل جهاد المرأة. الفقر الموت الأكبر. قلّة العيال أحد اليسارين، التقدير نصف المعيشة. الهمّ نصف الهرم. ما عال امرؤ اقتصد. ماعطب امرؤ استشار. لاتصلح الصنيعة إلاّ عند ذي حسب ودين. لكلّ شيء ثمرة وثمرة المعروف تعجيل السّراح. من أيقن بالخلف جاد بالعطيّة. من ضرب على فخذيه عند المصيبة فقد حبط أجره. أفضل عمل المؤمن انتظار الفرج. من أحزن والديه فقد عقّهما. استنزلوا الرّزق بالصّدقة، ادفعوا أنواع البلاء بالدّعاء، عليكم به قبل نزول البلاء

هیچ دردی نیست جزاینکه از درون تن باشد مگر زخم وتب که این دو برتن واردشوند. گرمی تب را باگل بنفشه بشکنید و آب سرد زیرا گرمی آن ازحرارت دوزخ است، مسلمان مداوا نکند تا مرض بر او غالب شود، دعاء قضاء محکم را برگرداند آنرا آماده دارید وبکار برید، وضو روی طهارت ده حسنه دارد، وضو بگیرید، مبادا تنبلی کنید که هر که تنبل باشد حق خدا را ادا نکند، باآب از بوی بد نظافت کنید و خودرا وارسید زیرا خدا از بندهٔ چرکین که همنشین او ازوی نفرت دارد بدش آید، با ریش خود درنماز بازی نکنید و نیز باهرچه شمارا ازنماز مشغول دارد، بعمل خیر بشتابید پیش از آنکه بکاردیگر پردازید.

مؤمن خود ازخویش دررنج است ومردم ازاو در آسایشند، باید عمده کلام شما ذکرخدا باشد، ازگناهان برحذرباشید زیرا بنده که گناه کند روزی او بند آید، بیماران خودرا باصدقه درمان کنید واموال خودرا با زکاة محفوظ سازید، نماز تقرب هرپرهیزکاراست وحج جهاد هرناتوانست، وپذیرائی نیکوازشوهر جهادزنانست، فقرمرگ اکبراست، کمی عیال یکی ازدوتوانگریست، اندازه داشتن نیمی اززندگیست غمندگی نیمی ازپیریست، فقیر نشود مردیکه اقتصاد دارد، نابود نشود مردیکه مشورت کند، احسان نشاید جزنزد صاحب خانواده یا دیندار، برای هر چیزی ثمره‌ایست و ثمره احسان کردن زود چراغ آوردنست، هرکس یقین بعوض دارد عطابخشد، هرکه درمصیبت بردو زانو زند اجرش برود، بهترین عمل مؤمن انتظار فرج است، هرکه پدر ومادرش را غمنده کند ناسپاسی آنها کرده، روزی را باصدقه

فوالّذي فلق الحبّة وبرأ النّسمة للبلاء أسرع إلى المؤمن من السيل من أعلى التّلعة إلى أسفلها أومن ركض البراذين . سلوا العافية من جُهد البلاء ، فإنّ جُهد البلاء ذهاب الدّين . السّعيد من وعظ بغيره واتّعظ . روّضوا أنفسكم على الأخلاق الحسنة فإنّ العبد المؤمن يبلغ بحسن خلقه درجة الصائم القائم . من شرب الخمر وهو يعلم أنّها خمر سقاه الله من طينة الخبال ، وإن كان مغفوراً له . لا نذر في معصية ، ولا يمين في قطيعة . الدّاعي بلا عمل كالرّامي بلا وتر . لتطيّب المرأة لزوجها . المقتول دون ماله شهيد . المغبون لا محمود و لا مأجور . لا يمين للولد مع والده ولا للمرأة مع زوجها . لاصمت إلى اللّيل إلاّ في ذكر الله .

لا تعرُّب بعد الهجرة ، و لا هجرة بعد الفتح . تعرّضوا لما عند الله عزّوجلّ ، فانّ فيه غنى عمّا في أيدي النّاس . الله يحبّ المحترف الأمين . ليس من عمل أحبّ إلى الله من الصّلاة ، لا تشغلنّكم عن أوقاتها أمور الدّنيا ، فإنّ الله ذمّ أقواماً استهانوا بأوقاتها فقال : « الّذين هم عن صلاتهم ساهون » يعني غافلين ، اعلموا أنّ صالحي عدوّكم يرائي بعضهم من بعض و ذلك أنّ الله عزّوجلّ لا يوفّقهم ولا يقبل إلاّ ماكان له ، البرّ لا يبلى ، و الذّنب لا ينسى « إنّ الله مع الّذين اتّقوا والّذين هم محسنون » ، المؤمن لا يعيّر أخاه ، و لا يخونه ، و لا يتّهمه ،

دادن بخواهید ، انواع بلا را با دعاء دفع کنید ، پیش از رسیدن بلا بدان بچسبید ، سوگند بدانکه دانه شکافد و جاندار برآرد بلا شتاباتراست بمؤمن ازسیل سرازیر ازتپه بپائین یا از دویدن استرها ، عافیت ازسختی بلا را بخواهید که سختی بلا رفتن دین است ، سعادتمند آنکس است که بدیگری پندگیرد وپندپذیرد ، خودرا باخلاق خوب پرورش دهید زیرا بنده با خوش خلقی بپایه روزه دار وشب زنده دار رسد ، هرکه دانسته می نوشد خدایش ازچرك دوزخ بنوشاند و گرچه آمرزیده شود ، نذر در معصیت درست نیست ونه قسم در قطع رحم ، آنکه بی‌عمل سالنع دعا کند چون تیرانداز بی‌زه است ، باید زن برای شوهرش عطر بزند ، آنکه برای دفاع ازمالش کشته شود شهید است ، مغبون نه پسندیده است ونه مزد دارد ، قسم فرزند بی اجازه پدر منعقد نیست و نه از زن بی‌اجازه شوهر ، خاموشی تا شب روا نیست مگر درذکرخدا .

پس ازهجرت بادیه نشینی روا نیست (یعنی‌مسافرت کردن مسلمان ازبلاد اسلام ببلاد کفروافامت درآنجا جایزنیست) ، پس ازفتح مکه هجرت مورد ندارد ، برای‌آنچه‌نزد خدا عزوجل است متعرض باشید زیرا درآن بی‌نیازیست ازآنچه دردست مردم است ، خدا دوست دارد پیشه‌ور امین را ، عملی‌نزد خدا ازنماز محبوبترنیست اموردنیا شما را از وقتش بازندارد زیرا خدا نکوهش‌کرده مردمانی را که باوقاتش بی‌اعتنائی‌کردند وفرموده (٥ ـ الماعون) آنانکه ازنمازشان غفلت ورزند ، بدانید نیکوکاران مخالف شما بهم خودنمائی‌کنند اینست‌که خدا عزوجل بآنها توفیق ندهد ونپذیرد مگرعمل خالص را ، نیکی‌نپوسد وگناه فراموش نشود ، خدا با آنها است‌که تقوی دارند وهم احسان‌کنند ، مؤمن برادرش را سرزنش‌نکند وخیانت نکند ومتهم نسازد ووا نگذارد وازاو بیزاری نجوید ، عذر برادرت را بخواه

ولا يخذله ، ولايتبرّء منه ، أقبل عذر أخيك فإن لم يكن له عذر فالتمس له عذراً ، مزاولة قلع الجبال أيسر من مزاولة مُلك موجّل ، استعينوا بالله واصبروا إنّ الأرض لله يورثها من يشاء من عباده والعاقبة للمتّقين ، لاتعجلوا الأمر قبل بلوغه فتندموا ، و لا يطولنّ عليكم الأمدفتقسوا قلوبكم ، ارحموا ضعفاء كم ، واطلبوا الرّحمة من الله عزّوجلّ ، إيّاكم والغيبة فإنّ المسلم لايغتاب أخاه وقد نهى الله عن ذلك فقال : « أيحبّ أحدكم أن يأكل لحم أخيه ميتاً فكرهتموه » لا يجمع المؤمن يديه في الصّلاة و هو قائم يتشبّه بأهل الكفر ، لا يشرب أحدكم الماء قائماً ، فإنّه يورث الدّاء الّذي لا دواءله إلاّأن يعافي الله ، إذا أصاب أحدكم في الصّلاة الدّابّة فليدفنها [أ] و يتفل عليها أو يضمّها في ثوبه حتّى ينصرف ، و الالتفات الفاحش يقطع الصّلاة ومن فعل فعليه الابتداء بالأذان والإقامة والتّكبير ، من قرأ قل هو الله أحد إلى أن تطلع الشّمس عشرمرّات ، ومثلها إنّاأنزلناه في ليلة القدر ، ومثلها آيةالكرسيّ منع ماله ممّا يخاف عليه ، و من قرأ قل هوالله أحد ، وإنّا أنزلناه في ليلة القدر ، قبل طلوع الشمس لم يصب ذنباً و إن اجتهد فيه إبليس ، استعيذوا بالله عزّوجلّ من غلبة الدّين . مثل أهل البيب سفينة نوح من تخلّف عنها هلك ، تشمير الثّياب طهور للصّلاة ، قال الله تعالى : « وثيابك فطهّر » أي فشمّر .

واگر عذری ندارد عذری برایش بتراش ، کندن کوهها آسانتراست ازدل‌کندن ازپادشاهی چند روزه ، ازخدا یاری جوئیدوصبر کنید زیرا زمین ازآن خدا است و بهر کدام بنده‌هایش بخواهد با ث دهد وسرانجام‌ازآن پرهیزکارانست ، درکاری‌پیش‌ازوقتش شتاب نکنید تا پشیمان شوید ومدت برشما طولانی نیاید تا دلتان تنك شود ، بناتوانانتان‌رحم کنید وازخدا عزوجل رحمت طلبید ، مبادا غیبت کنید زیرا مسلمان ازبرادرش غیبت نکند وحال آنکه خدا ازآن نهی‌کرده وفرموده (١٦ب الحجرات) آیاکسی‌از شماها دوست دارد ازگوشت مردار برادرش‌بخورد، ازآن بدتان آید ، مؤمن دست بسته نماز نخواندددر حالیکه ایستاده تا مانند مجوس باشد ، کسی ازشما ایستاده آب ننوشدکه باعث دردی میشودکه درمان ندارد مگر خدا عافیت دهد ، هرگاه کسی ازشما درمیان نمازجانوری‌گرفت آنرا زیرخاك کند وبرآن آب دهن اندازد یا آنرا در جامه خود پیچد تا از نماز فارغ شود ، روی بپشت سرکردن نمازرا ببرد وهرکس کرد باید نماز را با اذان واقامه وتکبیر ازسرگیرد ، هرکه تا آفتاب برآید ده بار قل هو الله احد وماننندش انا انزلناه وباندازه‌اش آیة الکرسی بخواند مالش را ازآنچه برآن میترسد حفظ‌کند ، هرکه پیش از آفتاب زدن قل هوالله وانا انزلناه‌بخواندگرفتار گناه‌نشودوگرچه‌شیطان‌دربار‌ه‌اش‌بکوشد ، بخدا عزوجل پناه برید ازغلبه وام ، واهل بیت نمونه‌کشتی نوحندکه هرکه ازآن تخلف‌کرد هلاك‌شد ، بالا گرفتن جامه نظافتی است برای نماز خدا فرموده (٤ ـ المدثر) جامه خودرا پاك دار یعنی بالا بگیر .

لعق العسل شفاء قال الله : « يخرج من بطونها شراب مختلف ألوانه فيه شفاء للنّاس » ، ابدؤوا بالملح في أوّل طعامكم و اختموا بـه ، فلو يعلم النّاس ما في الملح لاختاروه على الدّرياق، من ابتدأ طعامه به أذهب الله عنه سبعين داء ألا يعلمه إلاّ الله، صوموا ثلاثة أيّام من كلّ شهر فهي تعدل صوم الدّهر ونحن نصوم خمسين و أربعاء بينهما لأنّ الله خلق جهنّم يوم الأربعاء فتعوّذوا بالله جلّ و عزّ منها ، إذا أراد أحدكم الحاجـة فليبكر فيها يوم الخميس ، فإنّ رسول الله صلّى الله عليه وآله قال: « اللّهم بارك لأمّتي في بكرتها يوم الخميس » وليقرأ إذا خرج من بيته « إنّ في خلق السّموات والأرض واختلاف اللّيل والنّهار - إلى قوله: - إنّك لاتخلف الميعاد» وآية الكرسيّ ، وإنّا أنزلناه في ليلة القدر ، وأمّ الكتاب . فانّ فيها قضاء حوائج الدّنيا والآخرة ، عليكم بالصّفيق من الثّياب، فإنّه من رقّ ثوبه رقّ دينه ، لايقومنّ أحدكم بين يدي ربّه جلّ وعزّ وعليه ثوب يصفه ، توبوا إلى الله وادخلوا في محبّته فإنّ الله يحبّ التوّابين ويحبّ المتطهّرين و المؤمن منيب و توّاب ، إذا قال المؤمن لأخيه : أفّ انقطع ما بينهما ، وإذا قال له : أنت كافر كفر أحدهما ، ولاينبغي له أن يتّهمه ، فإن اتّهمه انماث الايمان بينهما كما ينماث الملح في الماء ،

باب التّوبة مفتوحة لمن أرادها فتوبوا إلى الله توبة نصوحاً عسى ربّكم أن يكفّر عنكم

يك قاشق عسل شفا است خدا فرموده (٧١ النحل) برون آيد از شكمشان نوشابه‌اى چند رنك كه درمان مردم است، درآغازخوراكتان نمك باشدوپايانش بانمك واگرمردم خاصيت نمك را ميدانستند آنرا برترياق ترجيح ميدادند وهركه خوراكش را بدان آغازكند خدا هفتاد درد ازاو ببرد كه جز خداوند آنهارا نداند ، ازهرماه سه روز روزه داريد كه برابر روزه عمر است و ما دو پنجشنبه را كه ميانشان چهارشنبه‌است روزه ميداريم زيرا خدا دوزخ را روز چهارشنبه آفريده بخداى عزوجل از آن پناه بريد ، هر كدام حاجتى داريد بامداد پنجشنبه بدنبالش رويد زيرا رسول خدا (ص) فرمود : بار خدايا بامداد روزپنجشنبه را برامتم مباركـ‌كن وبايد هنگام بيرون رفتن ازخانه بخواند (١٩٢ ـ آل عمران) « ان فى خلق السموات والارض واختلاف الليل والنهار ـ الى قوله ـ انك لا تخلف الميعاد » و آية الكرسى وانا انزلناه فى ليلة القدر وفاتحة‌الكتاب را بخواندكه در آنها است قضاء حوائج دنيا وآخرت ، برشما باد به‌جامه درشت زيرا هركه جامه اش نازك است دينش نازك است ، در برابر خدا عزوجل نايستدكسى ازشماها وجامه تن نما در برش باشد : بدرگاه خدا توبه‌كنيد ودرمحبت اودرآئيد زيرا خدا پر توبه كنندهارا دوست دارد وخوب پاكيزه هارا دوست دارد ومؤمن بازگرد وتوبه‌كاراست هرگاه مؤمن ببرادرش گريد اف ميان آنها جدائى افتد وهرگاه گويد توكافرى يكى ازآنها كافر است ونشايد كه اورا متهم كند واگرمتهمش‌كند ايمان ميان آنها محوشود چنانچه نمك درآب محوشود .

درتوبه بازاست براى هركس‌كه بخواهد توبه‌كند ، بدرگاه خدا براستى توبـه كنيد اميد است

سيئاتكم ، اوفوا بالعهود إذا عاهدتم فما زالت نعمة عن قوم ولا عيش إلاّ بذنوب اجترحوها ، إنّ الله ليس بظلاّم للعبيد ، ولو استقبلوا ذلك بالدّعاء لم تزل ، ولو أنّهم إذا نزلت بهم النّقم أوزالت عنهم النّعم فزعوا إلى الله عزّ وجلّ بصدق من نيّاتهم ولم ينهوا ولم يسرفوا لأصلح لهم كلّ فاسد وردّ عليهم كلّ ضائع ، إذا ضاق المسلم فلا يشكون ربّه ولكن يشكوا إليه ، فإن بيده مقاليد الأمور و تدبيرها في السماوات و الأرضين و ما فيهنّ و هو ربّ العرش العظيم والحمدلله ربّ العالمين ، و إذا جلس العبد من نومه فليقل قبل أن يقوم : « حسبي الربّ من العباد ، حسبي هوحسبي ونعم الوكيل » وإذا قام أحدكم من اللّيل فلينظر إلى أكناف السماء وليقرأ « إنّ في خلق السموات والأرض واختلاف اللّيل والنهار - إلى قوله: - لاتخلف الميعاد» الاطلاع في بئرزمزم يذهب بالداء ، فاشربوا من مائها مما يلي الرّكن الذي في الحجر الأسود أربعة أنهار من الجنّة : الفرات ؛ والنيل ؛ وسيحان ؛ وجيحان وهما نهران .

لا يخرج المسلم في الجهاد مع من لايؤمن على الحكم ، ولاينفذ في الفئة أمر الله جلّ و عزّ ، وإن مات في ذلك كان معيناً لعدوّنا في حبس حقّنا والاشاطة بدمائنا ، وميتته ميتة جاهليّة ذكرنا - أهل البيت - شفاء من الوغل والأسقام ووسواس الذّنب وحبّنا رضى الرّبّ ، والآخذ بأمرنا و طريقتنا و مذهبنا معنا غداً في حظيرة الفردوس والمنتظر لأمرنا كالمتشحّط بدمه في

خداوند بدکرداریهای شمارا جبران کند ، بهرپیمانی بستید وفادارباشیدکه هیچ نعمتی ازهیچ‌مردمی زائل نشده ونه هیچ خوشی مگر بواسطه گناهانی که‌مرتکب شدند ، راستی خداوند بهیچ وجه برینده ها ستم نکند واگر با دعا پیشگیری کنند زائل نشود و اگر که وقتی بآنها بلا رسید یا نعمتی ازدست آنها رفت بدرگاه خدا عزوجل بانهاد درست زاری‌کنند وسستی نکنند و اسراف نکنند هرآینه هرفاسدی را برای آنهااصلاح‌کند وهرچه ازدست رفته بآنهابرگرداند ، هرگاه مسلمانی تنگدست شد ازپروردگارش بدیگری شکایت نکند ولی‌بخود اوشکایت‌کند زیراکلیدهای همه‌امور وتدبیرآنهادرآسمانهاوزمین‌هاوهرچه میان آنها است بدست اواست و اواست پروردگارعرش بزرگ والحمدلله رب العالمین ، چون بنده از خواب برخیزد وبگوید پیش از برپا ایستادن « حسبی الرب من العباد حسبی هو حسبی ونعم الوکیل» وهرگاه یکی ازشماها شب برخاست باطراف آسمان نگرد و بخواند « ان فی خلق السموات و الارض واختلاف اللیل والنهار - تا قول خدا - لا تخلف المیعاد» سرکشی درچاه زمزم درد را ببرد از آبش بنوشید درآن سمتی‌که حجرالاسود است . چهار نهر از بهشتند ، فرات و نیل و سیحون و جیحون که دونهر باشند .

مسلمان بجهاد نرود بافرماندهی که امین براجراء حکم نیست و امر خدا عزوجل را در قشون اجراء نمیکند و اگر بهمراه اوبمیرد یاور دشمن ما است درحبس حق ما وریختن خون ما و مردن او مردن جاهلیت است ، یاد آوری ما خاندان درمان هرخیانت وهردرد است ودرمان وسوسهٔ گناهست ودوستی ما رضای پروردگار است ، آنکه پیروفرمان ما ودر راه ما و مذهب ما است فردای قیامت در حظیره

سبيل الله ، من شهدنا في حربنا وسمع واعيتنا فلم ينصرنا أكبّه الله على منخريه في النّار ، نحن باب الجنّة إذا بعثوا وضاقت المذاهب ، ونحن باب حطّة وهو السّلم ، من دخل نجا ومن تخلّف عنه هوى ، بنا فتح الله جلّ وعزّ وبنا يختم الله وبنا يمحو الله ما يشاء وبنا يدفع الله الزّمان الكَلِب وبنا ينزّل الغيث و لا يغرّنّكم بالله الغرور ، لوقد قام قائمنا لأنزلت السّماء قطرها ولأخرجت الأرض نباتها و ذهبت الشّحناء من قلوب العباد واصطلحت السّباع و البهائم حتّى تمشي المرأة بين العراق والشّام لا تضع قدميها إلاّ على نبات وعلى رأسها زنبيلها ، لا يهيجها سبع و لا تخافه ، لوتعلمون ما في مقامكم بين عدوّكم و صبركم على ما تسمعون من الأذى لقرّت أعينكم . لوقد فقدتموني لرأيتم بعدي أشياء يتمنّى أحدكم الموت ممّا يرى من الجور والعدوان والأثرة والاستخفاف بحقّ الله والخوف على نفسه ، فإذا كان ذلك فاعتصموا بحبل الله جميعاً ولا تفرّقوا وعليكم بالصّبر والصّلاة والتقيّة واعلموا أنّ الله عزّوجلّ يبغض من عباده التلوُّن لا تزولوا عن الحقّ وأهله فإنّ من استبدل بنا هلك وفاتته الدّنيا و خرج منها آثماً

إذا دخل أحدكم منزله فليسلّم على أهله ، فإن لم يكن له أهل فليقل : « السّلام علينا من ربّنا» ويقرأ قل هو الله أحد حين يدخل منزله ، فإنّه ينفي الفقر ، علّموا صبيانكم الصّلاة ، وخذوهم بها إذا بلغوا ثماني سنين . تنزّهوا عن قرب الكلاب ، فمن أصابه كلب جافّ فلينضح

فردوس باما است وآنكه منتظر امرما است چون كسى است كه در راه خدا بخون خود غلطد ، هركه هنگام جنك ما حاضر باشد وفرياد مارا بشنود ومارا يارى نكند خدا اورا برو بدوزخ افكند ، هرگاه مردم مبعوث شوند وراه بسته شود ما درب بهشت باشيم وما باب حطه هستيم (يعنى فرودگاه بهشتيان نزدماست) وهمان باب السلام است هركه درآيد نجات يافته وهركه تخلف كند فرو افتد وهلاك شود ، بماها خدا جل وعز آغاز كرده وبماها پايان دهد وبماها هرچه را خواهد محو كند وبما روزگار سخت را ببرد وبما باران فروفرستد ، مبادا فريبنده شمارا بخدا بفريبد ، اگر كه قائم ظهور كند آسمان بارانش را ببارد وزمين گياهش را برويانند وكينه ودشمنى ازدل بندگان برود وگرگه وميش باهم آشتى كنند تا آنجا كه زنى ازعراق بشام رود وجز برروى گياه گام ننهد وسبدش برسرش باشد ودرنده باو آزار نرساند واز آن نترسد ، اگر بدانيد چه مقامى داريد كه درميان دشمنان خود بسر بريد وبرآنچه ناملايم شنويد صبر كنيد چشم شماها روشن شود ، اگر مرا از دست بدهيد پس از من چيزها خواهيد ديد كه هركدام شما ازجور وتجاوز وخود خواهى واستبداد واستخفاف بحق خدا وهراس برجان خود كه بيند آرزوى مرك كند چون چنين شد همه برشته خدا بچسبيد وپراكنده نشويد ، وبرشما باد بصبر ونماز و تقيه و بدانيد كه خدا عزوجل ازتلون وبوقلمونى بندهها خوشش نميآيد ؛ از حق واهل حق بديگرسوى نشويد زيرا هركه ديگرى را بجاى ما گرفت هلاك شد و دنيا از دستش برفت وپرگناه ازآن بيرون شد .

هركه از شماها بخانه خود درآيد براهل خودش سلام كند واگر اهل خانه ندارد بگويد : السلام علينا من ربنا وهنگام ورود بمنزلش قل هو الله احد بخواند كه فقررا ببرد ، بكودكان خود نمازبياموزيد وچون بهشت سال رسند آنهارا مسئول آن بدانيد ، از نزديكى بسگها بركنار باشيد و بهركه سك بى

ثوبه بالماء وإن كان الكلب رطباً فليغسله ، إذا سمعتم من حديثنا ما لا تعرفونه فردّوه إلينا وقفوا عنده وسلّموا إذا تبيّن لكم الحقّ ولا تكونوا مذائيع عجلى، فإلينا يرجع الغالي وبنا يلحق المقصّر ، من تمسّك بنا لحق ومن تخلّف عنّا محق ، من اتّبع أمرنا لحق ، من سلك غير طريقتنا سحق ، لمحبّينا أفواج من رحمة الله و لمبغضينا أفواج من سخط الله ، طريقنا القصد وأمرنا الرّشد. لايجوز السهو في خمس : الوتر و الرّكعتين الأوليين من كلّ صلاة مفروضة التي تكون فيهما القراءة والصّبح والمغرب وكلّ ثنائيّة مفروضة وإن كانت سفراً ، ولا يقرء العاقل القرآن إذا كان على غير طهر حتّى يتطهّر له ، اعطوا كلّ سورة حقّها من الرّكوع والسجود إذا كنتم في الصلاة ، لا يصلّي الرّجل في قميص متوشّحاً به ، فإنّه من فعال أهل لوط ، تجزي للرّجل الصّلاة في ثوب واحد ، يعقد طرفيه على عنقه و في القميص الصّفيق يزرّه عليه ؛ لايسجد الرّجل على صورة ولا على بساط هي فيه ، ويجوز أن يكون الصّورة تحت قدميه أويطرح عليها مايواريها ، ولايعقد الرّجل الدّرهم الّذي فيه الصّورة في ثوبه وهو يصلّي ويجوز أن يكون الدّرهم في هميان أوفي ثوب إذا كان ظاهراً ، لا يسجد الرّجل على كدس حنطة ، ولا على شعير ، ولا على شيء ممّا يؤكل ، ولا على الخبز . إذا أراد أحدكم الخلاء فليقل : « بسم الله اللّهم أمط عنّي الأذى ، و أعذني من الشيطان الرّجيم » وليقل إذا جلس :

رطوبت برسد باید بجامه‌اش آب بپاشد واگر با رطوبت باشد آنرا بشوید ، هرگاه حدیثی ازماشنیدید ونفهمیدید آنرا بما برگردانید ودر باره آن توقف کنید و چون حق برشما روشن شد آنرا بپذیرید ، شماها فاش کننده وشتابزده نباشید ، باید بسوی ما برگردد آنکه غلو کرده وپیش افتاده وباید خودرا بما برساند آنکه مقصر وکوتاه بین است ، هرکس بما چسبید بمقصود برسد وهرکس بجا ماند نابودگردد، هرکه پیروما باشد کامیاب شود ، و هرکه جز راه ما رود زیرپا شود ، برای دوستان ما فوجهائی است از رحمت خدا ، وبرای دشمنان فوجها ازخشم خدا ، راه ما راست است وفرمان ما درست ، سهو وشك در پنج نماز روانیست. وتر ، دورکعت اول هرنماز واجبی که باید درآن حمد وسوره خواند ، نمازصبح ، ومغرب،وهرنماز دو رکعتی واجب واگرچه در سفر باشد ، خردمند بی‌طهارت قرآن نخواند تا تطهیر کند بقصد آن ، در نماز که باشید پس ازهرسوره حق رکوع و سجود آنرا ادا کنید ، نباید در پیراهن که یك وری روی شانه اندازند نمازخواندکه این کار قوم لوط است ، برای مرد نماز دریك جامه‌هم رواست که دوطرفش را بگردنش بندد یا در یك پیراهن درشت باف که‌حاکی‌عورت‌نباشدوتکمه‌آنرا ببندد کسی روبروی صورت‌وروی‌فرشی که برآن‌نقش صورتست نمازنخواندوجائز است که‌صورت زیردوپایش باشد یا روپوشی برآن اندازد ، و مردی پول نقره ایکه صورتي دارد درجامه خودگره نزند و نماز بخواند ، وجائز است که آن پول درمیان همیان یا درکیسه‌ای باشد اگر پدیدار باشد ، مرد برروی خرمن گندم ویا جو ویا برروی هرآنچه خوردنیست ویا برروی نان سجده نکند ، هرکدام شماها قصد قضای حاجت کند بگوید : « بسم‌الله اللهم امط عني الاذى واعذني من الشيطان الرجيم » بنام خدا بار خدایا

« اللّهمّ كما أطعمتنيه طيّباً و سوّغتنيه فاكفنيه » ، فاذا نظر إلى حدثه بعد فراغه فليقل : « اللّهمّ ارزقني الحلال وجنّبني الحرام » فانّ رسول الله صلى الله عليه وآله قال : مامن عبد إلاّ وقد وكّل الله بـه ملكاً يلوي عنقه إذا أحدث حتّى ينظر إليه فعند ذلك ينبغي لـه أن يسأل الله الحلال ، فانّ الملك يقول : يا ابن آدم هذا ما حرصت عليه ، انظر من أين أخذته و إلى ماذا صار ، لا يتوضّأ الرّجل حتّى يسمّي قبل أن يمسّ الماء ، يقول : « بسم الله اللّهمّ اجعلني من التوّابين واجعلني من المتطهّرين » ،فاذا فرغ من طهوره قال : « أشهد أن لا إله إلاّ الله وحده لا شريك له وأنّ محمّداً عبده ورسوله صلى الله عليه وآله » ، فعندها يستحقّ المغفرة ، من أتى الصّلاة عارفاً بحقّها غفر الله لـه ، و لا يصلّ الرّجل نافلة في وقت فريضة ولا يتركها إلاّ من عذر ، وليقض بعد ذلك إذا أمكنه القضاء ، فانّ الله عزّ وجلّ يقول : « الّذين هم على صلاتهم دائمون » هم الّذين يقضون مافاتهم من اللّيل بالنّهار ، ومن النّهار باللّيل لا تقضوا النّافلة في وقت الفريضة ، ولكن ابدؤوا بالفريضة ثمّ صلّوا مابدالكم ، الصّلاة في الحرمين تعدل ألف صلاة ، درهم ينفقه الرّجل في الحجّ يعدل ألف درهم ، ليخشع الرّجل في صلاته فانّه من خشع لله في الرّكعة فلا يعبث بشيء في صلاة ، القنوت في كلّ صلاة ثنائيّة قبل الرّكوع في الرّكعة

آزاد را ازمن ببر وازشيطان رجيم مرا پناه ده ، چون نشست بگويد « اللهم كما اطعمتنيه طيباً وسوغتنيه فاكفنيه » بار خدايا چنانچه مرا خورانيدى از آن پاك و برمنش گوارا كردى از منش كفايت كن ، وهرگاه برمدفوع خود نگرد پس ازفراغت بگويد « اللهم ارزقنى الحلال و جنبنى الحرام » بار خدايا بمن حلال روزى كن واز حرامم بركنار دار زيرا رسول خدا (ص) فرمود : هيچ بنده‌اى نيست جز اينكه خدا باوفرشته‌اى گماشته تا چون مدفوعى كند گردنش را بخماند تا برآن نگاه كند در اينوقت سزد كه ازخدا حلال طلبد زيرا آن فرشته گويد : اى آدميزاده اينست كه برآن حرص داشتى بنگر از كجايش آوردى وبچه وضعى رسيده ، مرد وضوء نسازد تانام خدا برد پيش ازآنكه دست بآب زند گويد « بسم الله اللهم اجعلنى من التوابين واجعلنى من المتطهرين » وچون از وضوء فارغ شد بگويد : «اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له وان محمداً عبده ورسوله(ص)» در اينجا مستحق آمرزش شود، هركه نماز را باحق شناسى ازآن بخواند خدايش بيامرزد .

مرد در وقت فريضه نماز نافله نخواند وآنرا وانتهد جز از عذرى تا بعداز آن درصورت امكان آنرا قضا كند زيرا خدا عزوجل ميفرمايد (٢٣- المعارج) آنكسانيكه پيوسته درنمازند ، آنهاكسانيند كه هرچه نمازدرشب ازآنها فوت شود در روز قضا كنند وهرچه در روز فوت شود درشب قضا كنند ، نافله را دروقت فريضه قضا نكنيد ولى فريضه را بخوانيد وسپس هرچه خواستيد نمازبخوانيد ، نمازدرحرمين برابر هزارنماز است ، يكدرهم كه مردى در راه حج خرج كند معادل بهزار درهم است ، مرد بايد در نمازش خشوع داشته باشد زيرا هركه در نماز براى خدا خاشع باشد ، در نماز خود با چيزى بازى نكند ، قنوت در هرنماز دوركعتى پيش ازركوع است در ركعت دوم مگر درنمازجمعه كه دوقنوت

الثّانية إلاّ الجمعة فإنّ فيها قنوتان أحدهما قبل الرّكوع في الرّكعة الأولى والآخر بعده في الرّكعة الثّانية ، والقراءة في الجمعة في الرّكعة الأولى بسورة الجمعة بعد فاتحة الكتاب، وإذا جاءك المنافقون ، اجلسوا بعد السّجدتين حتّى تسكن جوارحكم ، ثمّ قوموا فإنّ ذلك من فعلنا ، إذا افتتح أحدكم الصّلاة فليرفع يديه بحذاء صدره ، إذا قام أحدكم بين يدي الله فليتجوّز وليقم صلبه ولا ينحني ، إذا فرغ أحدكم من الصّلاة فليرفع يديه إلى السّماء في الدّعاء و لينتصب ، فقال ابن سبا : يا أمير المؤمنين أليس الله بكلّ مكان ؟ قال : بلى قال : فلم نرفع أيدينا إلى السّماء ؟ فقال : ويحك أما تقرأ : « وفي السّماء رزقكم وما توعدون » فمن أين نطلب الرّزق إلاّ من موضعه وهو ما وعدالله في السّماء ، لا تقبل من عبد صلاة حتّى يسأل الله الجنّة ، ويستجير به من النّار ، ويسأله أن يزوّجه من الحور العين ، إذا قام أحدكم إلى الصّلاة فليصلّ صلاة مودّع ، لا يقطع الصّلاة التبسّم ، وتقطعها القهقهة، إذا خالط النوم القلب فقد وجب الوضوء إذا غلبتك عينك وأنت في الصّلاة فاقطعها ونم فإنّك لا تدري لعلّك أن تدعو على نفسك، من أحبّنا بقلبه وأعاننا بلسانه وقاتل معنا بيده فهو معنا في الجنّة في درجتنا ، ومن أحبّنا بقلبه، ولم يعنّا بلسانه ،و لم يقاتل معنا فهو أسفل من ذلك بدرجة، ومن أحبّنا بقلبه ولم يعنّا بلسانه ولا بيده فهو معنا

دارد یکی پیش از رکوع رکعت یکم ودیگری پس از رکوع رکعت دوم وقرائت نمازجمعه دررکعت یکم سوره جمعه است پس ازحمد وسوره منافقون (دررکعت دوم) ، پس ازهردوسجده راحت بنشیند وسپس برخیزید که کارما این است ، هرگاه یکی ازشماها خواهد وارد نماز شود دو دست را برابرسینه بلند کند ، هرگاه یکی ازشماها خواهد (درنماز) برابر خدا قیام کند باندازه واجب بایستد ، پشت را راست کند وخم نباشد ، هرگاه یکی ازشماها از نماز فارغ شود هردو دست را برای دعاء بآسمان کند و راست نگهدارد. ابن سبا گفت : یا امیرالمؤمنین مگر خدا درهرجا نیست ؟ فرمود : چرا ، گفت : پس چرا دست بآسمان برداریم ؟ فرمود : وای برتو مگر نخواندی ؟ (٢٢ـ الذاريات) درآسمانست روزی شما وهرآنچه وعده دارید ازکجا روزی طلبی جز ازمحل آن وآن همانست که خدا در آسمان وعده داده ، نماز بنده‌ای پذیرفته نیست تا از خدا بهشت خواهد واز دوزخ باو پناه برد وازاوخواهد با حورالعین همسرش کند ، هرگاه یکی از شما بنماز ایستد باید نمازی بخواند که با نماز خدا حافظی میکند ، لبخند نمازرا نبرد وخنده قهقهه آنرا ببرد ، چون خواب بدل نشست وضوء واجب شود ، هر گاه درنماز خواب برچشمت نشست آنرا ببر و بخواب که تو ندانی وشاید برخود نفرین کنی ، هرکس از دل مارا دوست دارد وبزبان یاری کند وبهمراه ما نبرد کند دربهشت باما دریك درجه است ، هرکه مارا از دل دوست دارد و بزبانش یاری نکند وبهمراه ما نجنگد در درجه پائین تری از بهشت است ، هرکه از دل ما را دوست دارد وبا زبان ودست مارا یاری نکند اوهم باما دربهشت باشد، و هر که از دل مارا دشمن دارد وبا دست وزبانش برزیان ما باشد دردرك اسفل دوزخ است ، و هرکه از

في الجنّة ، ومن أبغضنا بقلبه وأعان علينا بلسانه ويده فهو في أسفل درك من النار، ومن أبغضنا بقلبه وأعان علينا بلسانه ولم يعن علينا بيده فهو فوق ذلك بدرجة ، و من أبغضنا بقلبه ولم يعن علينا بلسانه ولا يده فهو في النّار ،إنّ أهل الجنّة لينظرون إلى منازل شيعتنا كما ينظر الإنسان إلى الكواكب الّذي في السّماء .

إذا قرأتم من المسبّحات شيئاً فقولوا : سبحان ربّي الأعلى ، [وإذا قرأتم] « إنّ الله وملائكته يصلّون على النّبيّ » فصلّوا عليه في الصلاة كثيراً وفي غيرها . ليس في البدن أقلّ شكراً من العين فلا تعطوها سؤلها فتشغلكم عن ذكر الله جلّ وعزّ ، إذا قرأتم و التّين فقولوا [في آخرها] : « ونحن على ذلك من الشّاهدين ، [إذا قرأتم « قولوا آمنّا بالله »]فقولوا : « آمنّا بالله ـ حتّى تبلغوا إلى قوله ـ : ونحن له مسلمون » ، إذا قال العبد في التّشهّد الأخير من الصّلاة المكتوبة : أشهد أن لا إله إلاّ الله وحده لاشريك له وأنّ محمّداً عبده ورسوله وأنّ السّاعة آتية لا ريب فيها وأنّ الله يبعث من في القبور ، ثمّ أحدث حدثاً فقد تمّت صلاته ، ما عُبد الله جلّ و عزّ بشيء هو أشدّ من المشي إلى الصّلاة ، اطلبوا الخير في أعناق الإبل و أخفافها صادرةً و واردةً ، إنّما سمّي نبيذ السّقاية لأنّ رسول الله صلى الله عليه وآله اتي بزبيب من الطّائف فأمر أن ينبذ ويطرح في ماء زمزم لأنّه مرٌّ فأراد أن تسكن مرارته ، فلاتشربوا إذا اعتق ، إذا تعرى الرّجل نظر إليه الشّيطان فطمع فيه ، فاستتروا. ليس للرّجل أن يكشف ثيابه

دل ما را دشمن دارد با زبان برعليه ما يارى كند وعملى برضرر ما نكند در درجهٔ بالاترى ازدوزخ است هر كه ما را از دل دشمن است وبا زبان ودستش برضرر ما كارنكرده اوهم دردوزخ است ، راستى كه اهل بهشت بمنزل شيعيان مانگرند چنانچه انسان باختران نگرد كه درآسمانند .

هرگاه ازسوره هائيكه با جمله سبح ويسبح آغاز ميشود بخوانيد بگوئيد « سبحان ربى الاعلى » و [هرگاه بخوانيد] « ان الله وملئكته يصلون على النبى » برآنحضرت چه درنمازباشيد يا جزآن بسيار صلوات فرستيد ، دربدن كم شكر گذارتر ازچشم نيست بخواست اونرويد تا شمارا از ذكرخدا عزوجل بازدارد ، هرگاه سوره والتين‌را بخوانيد درپايانش بگوئيد « ونحن على ذلك من الشاهدين » [هرگاه جمله « قولو آمنا بالله »] را بخوانيد بگوئيد « آمنا بالله ـ تابرسيد بقول خدا ـ « ونحن له مسلمون » هرگاه بنده خدا درتشهد آخر نماز واجب بگويد « أشهدان لااله الا الله وحده لا شريك له و أشهد أن محمداً عبده ورسوله وأن الساعة آتية لاريب فيها وأن الله يبعث من فى القبور » سپس حدثى دهد نمازش درستاست ، خدا جل‌وعزعبادت نشده بعمليكه سخت‌تر ازرفتن براى نمازباشد ، خيررا درگردن شتران جوئيد وسم آنها كه ميروند وبرميگردند ، همانا نبيذ را نوشابه ناميدند براى اينكه كشمشى ازطائف نزد رسولخدا(ص)آوردند و فرمودكه آنرا خيس كنند درآب زمزم چونكه تلخ بود براى اينكه ميخواست تلخيش بكاهد وچون كهنه شد آنرا ننوشيد (يعنى مسكرشد) ، هرگاه كسى برهنه شود شيطان باونگرد ودر اوطمع كند خودرا بپوشيد ، مرد را نيست كه جامه از ران خود بيكسو كند وميان مردم نشيند ،

عن فخذه و يجلس بين يدي قوم ، من أكل شيئاً من المؤذيات فلا يقربنّ المسجد ، ليرفع السّاجد مؤخّره في الصلاة .

إذا أراد أحدكم الغسل فليبدأ بذراعيه فليغسلهما ، إذا صلّيت وحدك فأسمع نفسك القراءة و التكبير و التسبيح ، إذا انفتلت من صلاتك فمن يمينك ، تزوّدوا من الدّنيا التقوى فإنّها خيرما تزوّدتموه منها ، مَن كتم وجعاً أصابه ثلاثة أيّام من النّاس وشكا إلى الله كان حقّاً على الله أن يعافيه منه . أبعد مايكون العبد من الله إذا كانت همّته بطنه وفرجه ، لايخرج الرّجل في سفر يخاف على دينه منه ، أعط السّمع أربعة في الدّعاء : الصلاة على النبيّ وآله ، واطلب من ربّك الجنّة ، والتعوّذ من النار ، وسؤالك إيّاه الحور العين ، إذا فرغ الرّجل من صلاته فليصلّ على النبي ﷺ وليسأل الله الجنّة ، ويستجير به من النار ، ويسأله أن يزوّجه الحور العين فإنّه من لم يصلّ على النبيّ رجعت دعوته ؛ و من سأل الله الجنّة سمعت الجنّة فقالت : يا ربّ أعط عبدك ماسأل ؛ ومن استجار بـه من النار قالت النار : يا ربّ أجر عبدك ممّا استجار منه ؛ ومن سأل الحور العين سمعت الحور العين فقالت : أعط عبدك ماسأل ، الغناء نوح إبليس على الجنّة ، إذا أراد أحدكم النوم فليضع يده اليمنى تحت خدّه الأيمن و ليقل : «بسم الله وضعت جنبي لله على ملّة إبراهيم ودين محمّد وولاية من افترض الله طاعته ، ماشاء الله كان ومالم يشأ لم

هر كه چيز بدبوخورد بمسجد نرود ، درسجده نماز دنبال خودرا بلند داريد .

هر كه قصد غسل دارد اول دو ذراع خودرا بشويد ، هرگاه نماز فرادى بخوانى بايد قراءت وتكبير وتسبيح را بگوش خود برسانى ، چون ازنماز درشوى ازسمت راستت حركت كن ، از دنيا توشه تقوى بردار كه بهترين توشه شما است ازآن ، هر كه درد خودرا تا سه روز ازمردم نهان كند و بخدا شكايت كند بايست خدايش از آن عافيت بخشد ، دورترين بنده ازخدا كسيست كه همتش شكم و فرجش باشد ، مرد سفرى نكند كه ازآن بردينش ترسد ، دردعاء چهارچيز بگوش رسان ، صلوات بر پيغمبر وآلش ، ازپروردگارت بهشت بخواه ، واز دوزخ باو پناه جو ، وازاو حورالعين بطلب ، هرگاه شخص از نمازش فارغ شد برپيغمبر (ص) صلوات فرستد واز خدا بهشت خواهد واز دوزخ باو پناه برد وازاو خواهد كه حورالعين همسرش كند زيرا هر كه صلوات برپيغمبر نفرستد دعايش برگردد ، وهر كه ازاو بهشت خواهد بهشت بشنود وگويد: پروردگارا بينده‌ات بده آنچه خواست ، وهر كه ازدوزخ باو پناه بردوزخ گويد: پروردگارا بنده‌اترا ازآنچه پناه جست پناه بده ، وهر كه خواهش حورالعين كند حوران بشنوند و گويند بينده ات بده آنچه را خواست ، سرود شيون شيطانست بربهشت ، هر كدام شما خواهد بخوابد دست راستش را زير گونه راستش نهد وبگويد : « بسم الله وضعت جنبي لله على ملة ابراهيم ودين محمد وولاية من افترض الله طاعته ، ما شاء الله كان و ما لم يشأ لم يكن » بنام خدا پهلو نهادم براى خدا بر كيش ابراهيم ودين محمد وولايت كسيكه طاعتش واجب است هرچه خدا خواهد باشد و هرچه نخواهد نباشد ، هر كه

يكن » من قال ذلك عند منامه حفظ من اللّص المُغير ، والهدم ، و استغفرت له الملائكة حتى ينتبه .

ومن قرأ « قل هو الله أحد » حين يأخذ مضجعه وكّل الله به خمسين ألف ملك يحرسونه ليلته ، إذا نام أحدكم فلا يضعنّ جنبه حتّى يقول : « اُعيذ نفسي وأهلي وديني ومالي وولدي وخواتيم عملي وماخوّلني ربّي ورزقني بعزّة الله ، وعظمة الله، وجبروت الله، وسلطان الله ، ورحمة الله ورأفة الله ، وغفران الله ، وقوّة الله ، وقدرة الله ، ولا إله إلا الله ، وأركان الله ، وصنع الله ، وجمع الله ، وبرسول الله ، وبقدرته على مايشاء؛ من شرّ السّامّة والهامّة ، ومن شرّ الجنّ والانس ، ومن شرّ ماذرأ في الأرض وما يخرج منها، ومن شرّ ماينزل من السّماء ، ومايعرج فيها ، ومن شرّ كلّ دابّة أنت آخذ بناصيتها إنّ ربّي على صراط مستقيم ، و هو على كلّ شيء قدير ، ولاحول ولا قوّة إلاّ بالله » فإنّ رسول الله صلى الله عليه وآله كان يعوّذ الحسن والحسين عليهما السلام بها وبذلك أمرنا رسول الله صلّى الله عليهم أجمعين ، نحن الخزّان لدين الله، ونحن مصابيح العلم إذا مضى منّا علَمٌ بدا علَمٌ ، لا يضلّ من اتّبعنا ، ولا يهتدي من أنكرنا ، ولا ينجو من أعان علينا عدوّنا ، ولا يعان من أسلمنا، فلاتتخلفوا عنّا بطمع في حطام الدّنيا الزّائلة عنه ، فإنّه من آثر الدّنيا علينا عظمت حسرته غداً وذلك قول الله : « أن تقول نفس يا حسرتى على ما

هنگام خفتن چنین گوید از دزد غارتگر واززیرآوار ماندن مصون گردد وفرشته‌ها برایش آمرزش جویند تا بیدارشود .

هرگاه کسی دربستر که رفت سوره قل‌هوالله‌احد بخواند خدابدو پنجاه هزارفرشته بگمارد تا شب را اورا پاسبانی کنند، هرگاه یکی‌ازشمابخوابد پهلونهد برزمین‌تابخواند دعای متن‌بالا راکه ترجمه‌اش اینست : خودم واهلم وزنم و مالم و فرزندم وسرانجام کارم و آنچه خدایم داده‌است وپروردگارم داده وروزیم کرده پناه دهم بعزت خدا و عظمت خدا و جبروت خدا وسلطان خدا ورحمت خدا و رافة خدا وآمرزش‌خدا وقوة خدا وقدرت خدا وبلااله‌الاالله وارکان خدا وصنع خدا وجمع خدا ورسول خدا (ص) وبقدرتش برآنچه خواهد ازشرزهرداران ونیش‌زنان کشنده وازشرجن وانس‌وازشرآنچه درزمین‌آفریده وازآن برآید و از شرآنچه از آسمان فرود شود وآنچه بدان بالا رود و ازشر هر جانوریکه مهارش بدست تواست زیرا خداوند من برراه راست است واو برهرچیزی توانا است نیست حول وقوه‌ای مگر بخدا ، زیرا رسول‌خدا (ص) همیشه حسن وحسین را بااین ذکر (تعویذ) بیمه میکرد ورسولخدا(ص) مارا بدان دستور داده ، ما خزانه داران دین خدائیم وما چراغهای دانشیم ، هرگاه ازما رهبری در گذرد رهبری دیگر عیان گردد ، گمراه نیست کسیکه مارا پیروی کند ، ورهبردارنیست کسیکه منکر ما شود ونجات‌ندارد آنکه برضررمایاری کنددشمن ما را، ویاری‌نشود کسیکه‌مارا‌وانهد پس‌ازمادرنگذرید و مارا وامنهید بطمع کالای دنیای‌فانیه ، راستش‌اینست که‌هرکه دنیا رابرما برگزیندافسوس در قیامت بزرك باشد واین معنی‌قول خدا است (٥٦ـ الزمر) اینست که بگوید کسی وا دریغا برآنچه تقصیر کردم

فرّطت في جنب الله وإن كنت لمن السّاخرين » ، اغسلوا صبيانكم من الغمر فإنّ الشّيطان يشمّ الغمر فيفزع الصّبيّ في رقاده ويتأذّى به الكاتبان .

لكم من النّساء أوّل نظرة فلاتتبعوها واحذروا الفتنة ، مدمن الخمر يلقى الله عزّ وجلّ حين يلقاه كعابد وثن . فقال له حجر بن عديّ : يا أمير المؤمنين مَن المدمن الخمر ؟ قال : الّذي إذا وجدها شربها ، من شرب مسكراً لم تُقبل صلاته أربعين ليلة ، من قال لمسلم قولاً يريد به انتقاص مروّته حبسه الله في طينة خبال حتّى يأتي ممّا قال بمخرج ، لاينم الرّجل مع الرّجل في ثوب واحد ، ولا المرأة مع المرأة في ثوب واحد ، ومن فعل ذلك وجب عليه الأدب وهو التّعزير ، كلوا الدّبّاء فإنّه يزيد في الدّماغ وكان يعجب النّبيّ صلّى الله عليه وآله ، كلوا الأترج قبل الطّعام وبعده فإنّ آل محمّد عليهم السلام يأكلونه ، الكمّثرى يجلو القلب ويسكّن أوجاعه باذن الله . إذا قام الرّجل في الصّلاة أقبل إبليس ينظر إليه حسداً لما يرى من رحمة الله الّتي تغشّاه ، شرّ الأمور محدثاتها ، خير الأمور ماكان لله جلّ وعزّ رضيّ ، من عبد الدّنيا وآثرها على الآخرة استوخم العاقبة ، لو يعلم المصلّي ما يغشاه من رحمة الله ما انفتل ولا سرّه أن يرفع رأسه من السّجدة ، إيّاكم والتّسويف في العمل ، بادروا به إذا أمكنكم ، ماكان لكم من رزق فسيأتيكم على ضعفكم وماكان عليكم فلن تقدروا على دفعه بحيلة ، مروا بالمعروف وانهوا عن المنكر .

در آستان خدا وازاینکه بودم ازمسخره کنندهها ، کودکانتان را از چرك وچربی بشوئید که شیطان چرك وچربی را بو کند وکودك دربسترخوابش بهراسد ودو فرشته نویسنده هم ازآن درآزارند .

ازان شما اززنان بیگانه همان نگاه نخست است دنبال آن نروید و از فتنه بترسید ، دائم الخمر خدا عزوجل را هنگام برخورد چون بت پرستی برخورد ، حجر بن عدی بآنحضرت گفت دائم الخمر کیست ؟ فرمود : آنکه هروقتش بیابد بنوشد ، هرکه مست کننده نوشد چهل شب نمازش قبول نیست ، هرکه بمسلمانی سخنی گوید ومقصودش بردن آبروی وی باشد خداوندش درلجن زار دوزخ زندانی کند تا ازآنچه گفته عذری آورد ، دو مرد یا دو زن باهم در زیر یك بستر نخوابند وهرکه این کار کرد ادب وتعزیر شود ، کدو بخورید که مغز را بیفزاید و پیغمبر (ص) را خوش میآمد ازخوردن ترنج پیش از غذا وپسدازآن وراستی که آل محمد آنرا میخوردند ، گلابی دل را روشن کند و دردهایش را باذن خدا آرام کند ، چون مرد بنماز ایستد شیطان آید وباو نگرد وحسد برد زیرا بیند که رحمت خدایش اندرخود گرفته ، بدترین امور تازه درآمدهای آنهاست (یعنی آنهاکه درکتاب وسنت واجماع معروف نباشد «مصحح») بهترین امور آنها است که رضای خدا جل وعز در آنست ، هرکه بدنیا خشنود شود وآنرا بآخرت ترجیح دهد بد سرانجام است ، اگر نمازگزار میدانست آنچه کـه از رحمت خدایش زاو راگرفته دست باز نمیگرفت و خوش نداشت سرازسجده بردارد ، مبادا که درکارهای لازم تأخیر روا دارید ، بدان بشتابید تا میتوانید ، هرچه روزی شما است بدست شما آید با ناتوانی شما وهر ناگواری درکمین شما است مقدرات نمیتوانید چاره آن را بکنید (١) ، امر بمعروف ونهی ازمنکر کنید .

(١) یعنی باید بقدر امکانات موجود خود فعالیت داشته باشید تا آنچه مقدر است ازروزی بشما برسد واما آنچه مقدر شما باشد ازبدی نمیتوانید بحیله آنرا دفع کنید (مصحح) .

إذا وضع الرّجل في الرّكاب يقال: «سبحان الّذي سخّر لنا هذا وما كنّا له مقرنين وإنّا إلى ربّنا لمنقلبون»، وإذا خرج أحدكم في سفر فليقل: «اللّهمّ أنت الصّاحب في السّفر، والحامل على الظهر، والخليفة في الأهل والمال والولد»، وإذا نزلتم فقولوا: «اللّهمّ أنزلنا منزلاً مباركاً وأنت خير المنزلين»، إذا دخلتم الأسواق لحاجة فقولوا: «أشهد أن لا إله إلاّ الله وحده لا شريك له، وأنّ محمّداً عبده ورسوله صلى الله عليه وآله اللّهمّ إنّي أعوذ بك من صفقة خاسرة، ويمين فاجرة، وأعوذ بك من بوار الأيّم». المنتظر وقت الصّلاة بعد العصر زائرٌ لله وحقٌّ على الله جلّ وعزّ أن يكرم زائره ويعطيه ماسأل، الحاجّ والمعتمر وفد الله وحقٌّ على الله أن يكرم وفده، ويحبوه بالمغفرة، من سقى صبيّاً مسكراً وهو لايعقل حبسه الله في طينة خبال حتّى يأتي ممّا فعل بمخرج، الصّدقة جُنّة عظيمة، وحجاب للمؤمن من النّار ووقاية للكافر من تلف المال، ويعجّل له الخلف، ويدفع السّقم عن بدنه، وماله في الآخرة من نصيب، باللّسان يكبّ أهل النّار في النار وباللّسان يستوجب أهل القبور النّور فاحفظوا ألسنتكم واشغلوها بذكر الله، من عمل الصّور سئل عنها يوم القيامة، إذا اُخذت من أحدكم قذاة فليقل: أماط الله عنك ما تكره، إذا خرج أحدكم من الحمّام فقال له أخوه: طاب حميمك، فليقل: أنعم الله بالك، وإذا قال له: حيّاك الله بالسّلام فليقل: وأنت فحيّاك

چون مرد پا در رکاب گذارد گوید: «سبحان الذی سخر لنا هذا وماکناله مقرنین وانا الی ربنا لمنقلبون» و هرگاه یکی ازشما بسفر رود باید بگوید: «اللهم أنت الصاحب فی السفر والحامل علی الظهر والخلیفة فی الاهل والمال والولد» بار خدایا توئی رفیق سفر وپشتیبان در أهل ومال وفرزند. وچون بار نهید بگوئید: «اللهم أنزلنا منزلا مباركاً وأنت خیر المنزلین» وچون برای حاجتی ببازار میروید بگوئید «اشهد ان لااله الاالله وحده لا شریك له واشهد ان محمداً عبده ورسوله (ص) تاآخر دعا -» بار خدایا بتو پناه برم ازمعامله زیانبخش وازقسم دروغ وبتو پناه برم ازکیفر گناه، منتظر برای وقت نماز بعدازعصر زائر خدا است وحق است برخدا جل وعز که زائر خودرا گرامی دارد وباو بدهد هرچه را خواهد، حج گزار وعمره گزار مهمان خدایند وبرخدا است که مهمان خودرا گرامی دارد وبآمرزش بخشش کند هر که بکودکی مست کننده‌ای بنوشاند خدایش در لجن‌زار دوزخ زندانی کند تا ازآنچه کرده عذری آورد، صدقه سپر بزرگی است وپرده مؤمن است دربرابر دوزخ وموجب نگهداری مال است برای کافر و زود بدو عوض داده شود وبلا را ازتنش دورکند ودرآخرت بهره‌ای ندارد، بازبان است که دوزخیان درآن سرنگون شوند وبزبان گورستانیها شایان نورگردند، زبان خودرا نگهدارید وآنرا بذکرخدا بگمارید هر که صورتگر است در آخرت مسؤل آنها است، چون از یکی شماها خاشاکی برگرفته شد باید در عوض گوید: خداوند ازتوهرچه‌را بد داری بسترد، چون یکی‌ازشما ازحمام درآید وبرادرش باو بگوید حمامت خوش، باید درپاسخ گوید خدا خاطرت را خوش دارد وهرگاه باو گوید: خدایت بسلامت زنده

الله بالسّلام ، وأحلّك دار المقام . السّؤال بعد المدح فامدحوا الله ثمّ سلوه الحوائج و أثنوا عليه قبل طلبها ، يا صاحب الدّعاء لا تسأل مالايكون ولا يحلّ ، إذا هنّأتم الرّجل من مولود ذكر فقولوا : بارك الله لك في هبته و بلغ أشدّه و رُزقت برّه ، إذا قدم أحدكم من مكّة فقبّل عينيه وفمه الّذي قبّل الحجر الأسود الّذي قبّله رسول الله ﷺ وقبّل موضع سجوده وجبهته ، وإذا هنّأتموه فقولوا : قبل الله نُسكك وشكر سعيك و أخلف عليك نفقتك و لا جعله آخرعهدك ببيته الحرام ، احذروا السّفلة فإنّ السّفلة لا يخاف الله جلّ وعزّ .

إنّ الله اطّلع فاختارنا واختار لنا شيعتنا ، ينصروننا ويفرحون بفرحنا ويحزنون بحزننا ويبذلون أموالهم وأنفسهم فينا ، أولئك منّا وإلينا ، مامن شيعتنا أحدٌ يقارف أمراً نهيناه عنه فيموت حتّى يبتلي ببليّته تمحّص بهاذنوبه ، إمّا في مال أو ولد وإمّا في نفسه حتّى يلقى الله محبّنا وماله ذنب ، وإنّه ليبقى عليه شيءٌ من ذنوبه فيشدّد عليه عند الموت فيمحّص ذنوبه ، الميّت من شيعتنا صدّيق شهيد، صدّق بأمرنا وأحبّ فينا وأبغض فينا ، يريد بذلك وجه الله ، مؤمناً بالله و رسوله . من أذاع سرّنا أذاقه الله بأس الحديد ، اختنوا أولادكم يوم السابع و لا يمنعكم حرٌ ولا برد ؛ فانه طُهر للجسد وإنّ الأرض لتضجّ إلى الله من بول الأغلف ، أصناف السُّكر أربعة : سكر الشباب ، وسكر المال ، وسكر النوم ، وسكر الملك ، اُحبّ للمؤمن

دارد ، باید بگوید تورا خدا بسلامت زنده دارد وبدار مقام برساند ، خواهش پس ازمدح است ، خدا را مدح کنید وسپس حوائج را ازاو بخواهید و پیش از خواهش اورا ستایش کنید ، ای دعا گو آنچه نمیشود و روا نیست مخواه ، هرگاه بمردی برای نوزاد پسری تبریک گوئید بگوئید خدا این بخشیده خودرا مبارك کند وبنوجوانی رساند و باتوخوشرفتاری کند ، هرگاه یکی ازشماها ازمکه آید دوچشمش را ببوس ودهانش را که باآن حجرالاسود را بوسیده که رسول خدایش(ص) بوسیده ومحل سجده وپیشانی اورا ببوس وچون باوتبریك گوئید بگوئید خدا حجت را قبول کند وکوشش را قدر دانی نماید وعوض خرجی که کردی بدهد و آنرا آخر عهدت بخانه کعبه نسازد ، از اوباش برحذر باشید که اوباش از خدا جل وعز نترسند .

خدا بررسی کرد ومارا برگزید وبرای ما شیعیان مارا برگزید مارا یاری کنند و بشادی ماشادند وبغم ما غمنده‌اند ومال وجان خودرا در راه ما ببخشند آنان ازما هستند وروبسوی ما دارند ، کسی‌از شیعیان ما نیست که مرتکب کاری گردد که ازآنش نهی کردیم ونمیرد تاآنکه ببلائی گرفتارشود که گناهانش برای آن بریزد یا درمالش یا در فرزندش یا در جانش تا دوست ما مارا ملاقات کند و گناهی ندارد وراستش چیزی براو بماند از گناهان مرگش سخت باشد تا گناهانش پاك شود ، مرده شیعه ما صدیق وشهید است که امر مارا باور داشته وبخاطر ما دوستی کرده وبخاطر ما دشمنی کرده ، ومقصودش از آن رضای خدا بوده وعقیده بخدا ورسولش‌داشته ، هرکه راز مارا فاش کند خدایش تیزی آهن باوچشاند روز هفتم زایش نوزاد خودرا ختنه کنید و گرما و سرما مانع آن نباشد زیرا باعث پاکشدن تن است وراستی‌زمین بدرگاه‌خدابنالد ازشاش ختنه نشده ، مستی برچهار نوع است : مستی جوانی ، مستی‌ثروت

أن يطلي في كلّ خمس عشر يوماً مرّة بالنورة ، أقلّوا أكل الحيتان فإنّها تذيب البدن ، وتكثر البلغم ، وتغلّظ النفس . الحسو باللّبن شفاء من كلّ داء إلاّ الموت ، كلوا الرّمّان بشحمه ، فانه دباغ للمعدة ، وحياة للقلب ، ويذهب بوسواس الشيطان ، كلوا الهندباء فإنّه ما من صباح إلاّ وعليه قطرة من قطر الجنّة ، اشربوا ماء السماء ، فانّه طهور للبدن ، ويدفع الأسقام قال الله جلّ وعزّ : « وينزّل عليكم من السّماء ماءً ليطهّركم به ويذهب عنكم رجز الشّيطان » الحبّة السّوداء مامن داء إلاّ وفيهامنه شفاء إلاّ السّام ، لحوم البقر داء وألبانها شفاء وكذلك أسمانها ، ما تأكل الحامل شيئاً ولا تبدأبه أفضل من الرّطب ، قال الله : « وهزّي إليك بجذع النّخلة تساقط عليك رُطباً جنيّاً » حنّكوا أولادكم بالتمر ، فهكذا فعل رسول الله صلى الله عليه وآله بالحسن والحسين عليهما السلام .

إذا أراد أحدكم أن يأتي أهله فلا يعاجلنّها وليمكث يكن منها مثل الذي يكون منه إذ رأى أحدكم امرأة تعجبه فليلق أهله فإنّ عندها مثل الذي رأى ، ولا يجعل للشيطان على قلبه سبيلاً ، وليصرف بصره عنها ، فإن لم تكن له زوجة فليصلّ ركعتين ويحمد الله كثيراً . إذا أراد أحدكم غشيان زوجته فليقلّ الكلام فإنّ الكلام عند ذلك يورث الخرس ، لاينظرنّ أحدكم إلى باطن فرج المرأة ، فإنّه يورث البرص ، وإذا أتى أحدكم زوجته فليقل : « اللّهم إنّي استحللت

مستى خواب ومستى سلطنت ، دوست دارم مؤمن درهر پانزده روز يكبار نوره كشد ، ماهى كمتر بخوريد كه بدن را آب كند وبلغم را بيفزايد ونفس را سخت كند ، جرعه جرعه نوشيدن شير درمان هردرديست جز مرك ، انار را با پيهش بخوريد كه معده را شستشو كند و دل را زنده كند و وسوسه شيطان را ببرد ، كاسنى بخوريد كه هربامداد يك قطره بهشتى دارد ، آب باران بنوشيد كه پاك كننده تن ودافع بيماريها است خدا جل وعز فرمايد (١١- الانفال) وفرو فرستد ازآسمان آبى تا شمارا پاك كند وپليدى شيطان را ازشما ببرد ، سياه دانه درمان هردرديست جزمرك دار ، گوشت گاودرد است وشيرش درمان وهمچنان روغنش ، زن آبستن چيزى نخورد وبدان نياغازد كه بهترباشد ازخرماى تازه خدا فرموده (٢٥- مريم) تنه درخت خرما را بجنبان تا برايت رطب تازه بريزد ، كام فرزندان خودرا با خرما برداريد رسول خدا (ص) با حسن وحسين چنين كرد .

هركدام شما خواست با زنش درآيد اورا شتابزده نكند ودرنك كند تا او هم مانند خودش برسر شهوت آيد وتحريك شود ، هرگاه يكى ازشماها زنى ديد كه ازاوخوشش آمد برود نزد همسرش زيرا او هم دارد هرآنچه كه آنزن دارد واو ديده است ومبادا شيطانرا بدل خود راه دهد وديده خودرا اززن بيگانه باز دارد واگرهم زن ندارد دوركعت نمازبخواند وخدارا بسيارحمد كند، هركدام شماهاخواست بزنش درآيد بايد كم سخن گويد كه سخن اين هنگام باعث لالى ميشود، هيچ كدام ازشماهابدرون فرج زنش نگاه نكند كه مايه پيسى شود ، وهرگاه يكى از شماها بزنش درآيد بايد بگويد « بارخدايا براستى من

فرجها بأمرك وقبلتها بأمانك فإن قضيت منها ولداً فاجعله ذكراً سوياً ، ولا تجعل للشيطان فيه شركاً ونصيباً » . الحقنة من الأربعة التي قال رسول الله صلى الله عليه وآله فيها ماقال ، وأفضل ما تداويتم به الحقنة وهي تعظم البطن ، و تنقي داء الجوف ، وتقوّي الجسد . استعطوا بالبنفسج ، فإنّ رسول الله صلى الله عليه وآله قال: لو يعلم الناس ما في البنفسج لحسوه حسواً . إذا أراد أحدكم إتيان أهله فليتوقّ الأهلّة وأنصاف الشهور ، فإنّ الشيطان يطلب الولد في هذين الوقتين. توقّوا الحجامة يوم الأربعاء ويوم الجمعة ، فإنّ الأربعاء نحس مستمرّ وفيه خلقت جهنّم ، وفي يوم الجمعة ساعة لايحتجم فيه أحد إلاّ مات .

(عهده عليه السلام الى الاشتر حين ولاه مصر و اعمالها)

[بسم الله الرّحمن الرّحيم]

هذا ما أمر به عبدالله عليّ أمير المؤمنين مالك بن الحارث الأشتر في عهده إليه حين ولاّه مصر : جباية خراجها ومجاهدة عدوّها واستصلاح أهلها وعمارة بلادها .

أمره بتقوى الله ، وإيثار طاعته ، واتّباع ما أمر الله به في كتابه : من فرائضه وسننه الّتي لايسعدُ أحد إلاّ باتّباعها ولا يشقى إلاّ مع جحودها وإضاعتها ، وأن ينصر الله بيده وقلبه ولسانه

فرج اورا بفرمان تو برخود حلال کردم وبامانت تو اورا پذیرفتم واگر فرزندی ازاو برایم مقدرکردی پسری درست اندام باشد وبرای شیطان دراوشرکت وبهره‌ای مقرر مساز ، حقنه از آن چهار است که رسول خدا (ص) درباره آنها گفته آنچه‌را گفته که بهترین چیزیکه با آن درمان کنید حقنه است و آن شکم را بزرك کند و درد درونرا بزداید وتن را نیرومند کند ، با بنفشه سعوط بینی بسازید که رسول خدا (ص) فرمود : اگر مردم میدانستند آن فوائدیکه در بنفشه است آنرا جرعه جرعه بسر میکشیدند هرگاه یکی ازشماها خواهد بازن خود درآید باید ازشب‌های ماه نو خودداری کند وازنیمه‌های هرماه نیز زیرا شیطان در این دووقت دنبال فرزند برود ، از حجامت در روز چهار شنبه وروز جمعه بپرهیزید زیرا روز چهارشنبه نحس است و مستمر ودرآن آفریده شده دوزخ ودر روزجمعه ساعتی است که هر که درآن حجامت کند حتماً بمیرد .

(فرمان آنحضرت به‌اشتروقتی‌اورا والی مصر واعمال‌آن نمود)

بنام خدای بخشاینده مهربان

اینست آنچه بنده خدا علي أميرمؤمنان فرمان داده است بمالك بن حارث اشتر درعهد خود بوی هنگامیکه اورا برمصر گماشته تاخراجش را جمع کند وبا دشمنش جهاد کند ، وأهل آنرا اصلاح نماید وبلادش را آباد کند .

فرمانش داده بتقوی ازخدا وبرگزیدن طاعت او وپیروی از هرآنچه خدا درقرآن خود فرموده از فرائض وسنتیکه احدی سعادتمند نشود جز بپیروی آنها وبدبخت نشود جز با انکار آنها وضایع کردن آنها ، وباینکه خدا را با دست ودل وزبانش یاری کند زیرا خدا ضامن یاری هرکس است که یاریش

فإنّه قد تكفّل بنصر من نصره إنّه قويٌّ عزيز، و أمره أن يكسر من نفسه عند الشهوات، فإنّ النفس أمّارة بالسوء إلّا ما رحم ربّي، إنّ ربّي غفور رحيم، و أن يعتمد كتاب الله عند الشبهات، فإنّ فيه تبيان كلّ شيء وهدى و رحمة لقوم يؤمنون، وأن يتحرّى رضى الله، ولا يتعرّض لسخطه، ولا يصرّ على معصيته، فإنّه لا ملجأ من الله إلّا إليه.

ثمّ اعلم يا مالك أنّي وجّهتك إلى بلاد قد جرت عليها دولٌ قبلك من عدل وجور، وأنّ النّاس ينظرون من اُمورك في مثل ما كنت تنظر فيه من اُمور الولاة قبلك و يقولون فيك ما كنت تقول فيهم. وإنّما يستدلّ على الصّالحين بما يجري الله لهم على ألسن عباده. فليكن أحبّ الذّخائر إليك ذخيرة العمل الصّالح بالقصد فيما تجمع و ما ترعى به رعيّتك. فأملك هواك وشحّ بنفسك عمّا لايحلّ لك، فإنّ الشحّ بالنّفس الإنصاف منها فيما أحببت و كرهت، واشعر قلبك الرّحمة للرّعيّة والمحبّة لهم واللّطف بالإحسان إليهم. ولا تكوننّ عليهم سبعاً ضارياً تغتنم أكلهم، فإنّهم صنفان إمّا أخ لك في الدّين وإمّا نظيرٌ لك في الخلق، تفرط منهم الزّلل، و تعرض لهم العلل، و يؤتى على أيديهم في العمد و الخطأ، فأعطهم من عفوك وصفحك مثل الذي تحبّ أن يعطيك الله من عفوه [ه] فإنّك فوقهم و والي الأمر عليك فوقك والله فوق من ولّاك بما عرّفك من كتابه وبصّرك من سنن نبيّه صلى الله عليه وآله. عليك بما كتبنا لك

کند زیرا که او نیرومند و با عزتست، وفرمانش داده که از شهوت نفس خود بکاهد زیرا نفس سخت آمر ببدی وشهوات است مگر پروردگارم ترحمی کند، راستی که پروردگارم آمرزنده و مهربانست وباینکه هنگام اشتباه بقرآن اعتماد کند زیرا درآنست بیان هرچیزی ونیزهدایت ورحمت است مرمردمی را که ایمان دارند، وباینکه بدنبال رضای خدا باشد وپیرامون خشم او نگردد و اصرار برنافرمانیش نکند زیرا پناهی ازخدا نیست مگر بدرگاه خودش.

سپس ای مالك بدانکه من تورا بکشوری گسیل داشتم که پیش ازتو دولتها داشته که آنها عادل یا ظالم بودند، وراستی مردم بکارهای تو هم آن نظری را دارند که تو درکارهای والیان پیش ازخود داری ودر بارهات بگویند آنچه را تو در باره آنان میگفتی، وهمانا دلیل شناختن نیکان بیانیست که خدا بزبان بندگان خود بگذارد، باید بهترین ذخیره نزد تو کارهای خوبی باشد که مقصود از آن فراهم آوردن رعیت و رعایت آنها است، پس مهار هوای نفس خودرا دردست گیر و آنچه روا نیست برخود دریغ‌دارزیرا دریغ برخود بانصاف عمل‌کردنست درآنچه‌بخواهی یا نخواهی، بدلت مهرو محبت رعیت را تلقین‌کن ولطف واحسان بآنهارا. برای‌آنها درنده‌نیشدار نباش‌که خوردنشانرا غنیمت شماری زیرا که آنان دو دسته‌اند یا برادران دینی تواند یا هم نوع تواند که دچار لغزش شوند و در معرض درد وگرفتاریند و بعمد و خطا خلاف کنند، ازگذشت و چشم پوشی بدانها بده باندازه‌ایکه میخواهی خدا از عفوش بتو دهد زیرا تو بالا دست آنهائی ووالی برتو بالا دست تواست، وخدا بالا دست والی برتو است برای اینکه قرآنرا بتو آموخته وتورا بسنت پیغمبرش بینا کرده بشرحی که در این فرمان

في عهدنا هذا .

لا تنصبنّ نفسك لحرب الله ، فانّه لايديّ لك بنقمته ، ولا غنى بك عن عفوه ورحمته، فلا تند من على عفو ، ولاتبجّحن بعقوبة ، ولا تسرعنّ إلى بادرة وجدت عنها مندوحة ، ولا تقولنّ إنّي مؤمر آمر فاطاع ، فانّ ذلك إدغال في القلب ، و منهكة للدّين ، وتقرّب من الفتن ؛ فتعوّذ بالله من درك الشقاء . وإذا أعجبك ما أنت فيه من سلطانك فحدثت لك بهابهة أو مخيلة ، فانظر إلى عظم ملك الله فوقك وقدرته منك على ما لا تقدر عليه من نفسك ، فانّ ذلك يطا من إليك من طماحك ، و يكفّ عنك من غربك ، ويفيء إليك ما عزب من عقلك . وإيّاك ومساماته في عظمته أوالتشبّه به في جبروته ، فانّ الله يذلّ كلّ جبّار و يهين كلّ مختال فخور .

أنصف الله و أنصف النّاس من نفسك ، و من خاصّتك ، ومن أهلك ، ومن لك فيه هوى من رعيّتك ، فانّك إن لا تفعل تظلم ، ومن ظلم عباد الله كان الله خصمه دون عباده ، ومن خاصمه الله أدحض حجّته ، و كان لله حرباً حتّى ينزع و يتوب . وليس شيء أدعى إلى تغيير نعمة من إقامة على ظلم ، فانّ الله يسمع دعوة المظلومين وهو للظالمين بمرصاد ، ومن يكن كذلك فهو رهين هلاك في الدّنيا والآخرة .

وليكن أحبّ الأمور إليك أوسطها في الحقّ و أعمّها في العدل وأجمعها للرّعية فانّ

نوشته‌ایم برایت .

مبادا خودرا بجنك با خدا وا داری زیرا تاب کیفر اورا نداری واز عفو ورحمتش بی‌نیازنباشی از گذشت پشیمان مباش بکیفر دادن مناز ، وتاراهی‌داری بتندی واعمال نیرو مشتاب ومگو من‌فرمانده وسرورم ومطاعم زیرا این تیره دلی وسست دینی وفتنه انگیزیست ، بخدا پناه بر ازبدبخت شدن وهر گاه مقام حکمرانیت تورا خوش آمد وابهت وسرفرازی برایت جلوه داد بعظمت ملك خدا بالای سرت وقدرت او برخودت بنگر که در برابر آن برخود هیچ نیروئی نداری زیرا که این تأمل سرکشی‌تورا آرام کند و از تندی تو باز دارد وخرد از دست رفته را بتو باز آرد ، مبادا با خدا درعظمت خیال همسری کنی وخودرا در جبروت بدو مانند دانی زیرا خدا هرجباری را زبون کند وهر متکبربرخود بالنده‌ای را خوار سازد .

حق خدا را بده وحق مردم را ازطرف خودت ومخصوصانت و خاندانت و دوستانت از رعایایت منظور دار زیرا اگر نکنی ستم کرده باشی ، و هرکه ببندگان خدا ستم کند خدا بحساب بنده‌ها خصم اوست وهرکه را خداخصم‌باشد دلیلش را باطل کند واو نیز درجنك با خدا است تا دل بردارد وتوبه کند ، هیچ چیزی بیشتر باعث دیگر گونی نعمت خدا نیست از پایداری برستم‌کردن زیرا خدا نفرین ستمدیده را بشنود و درکمین ستمکارانست وهرکه چنین باشد پا بند هلاکت است دردنیا وآخرت .

باید محبوبترین کارها نزد تو برحقتر آنها باشد وآنچه باشدکه برای عدالت بارعیت اجتماعی‌تر

سخط العامّة يُجحف برضى الخاصّة ، و إنّ سخط الخاصّة يغتفر مع رضى العامّة . و ليس أحد من الرّعية أثقل على الوالي مؤونـة في الرّخاء و أقلّ له معونة في البلاء ، و أكره للانصاف ، وأسأل بالالحاف ، وأقلّ شكراً عند الاعطاء ، وأبطأ عذراً عند المنع ، وأضعف صبراً عند ملمّات الأُمور من الخاصّة ؛ و إنّما عمود الدّين ، وجماع المسلمين ، والعُدة للأعداء أهل العامّة من الأمّة ، فليكن لهم صغوك و اعمد لأعمّ الأُمور منفعة و خيرها عاقبة و لا قوّة إلاّ بالله .

وليكن أبعد رعيّتك منك و أشنؤهم عندك أطلبهم لعيوب النّاس ، فانّ في النّاس عيوباً الوالي أحقّ من سترها ، فلا تكشفنّ ما غاب عنك واستر العورة ما استطعت يستر الله منك ما تُحبّ ستره من رعيتك ، و اطلق عن النّاس عُقَد كلّ حقد ، واقطع عنك سبب كلّ وتر ، واقبل العذر ، وادرء الحدود بالشبهات . وتغاب عن كلّ مالا يضح لك ، ولا تعجلنّ إلى تصديق ساع فانّ السّاعي غاشّ وإن تشبّه بالناصحين .

لا تدخلنّ في مشورتك بخيلاً يخذلك عن الفضل ويعدك الفقر . ولا جباناً يضعف عليك الأُمور ، ولا حريصاً يزيّن لك الشره بالجور ، فانّ البخل والجور والحرص غرائز شتى يجمعها سوء الظنّ بالله كمونها في الأشرار . أيقن أنّ شرّ وزرائك من كان للأشرار وزيراً و من

وکاملتر باشد زیرا نارضائی عموم رضایت مخصوصان ازبین ببرد ، و نارضائی مخصوصان با رضایت عمومی صرف نظر شده و نادیده گرفته شده ، هیچ کدام از رعیت بر والی درحال آسایش پرخرج تر ودرحال گرفتاری کم کمکتر واز انصاف بدورتر ودر خواهش پررو وسمج تر ودر برابر عطا کم سپاستر و در موقع دریغ ومنع عذرناپذیرتر ودر بروز ناگواریها سست شکیب تر از مخصوصان نیستند ، وهمانا ستون دین وجامعه مسلمین وساز وبرگ در برابر دشمنان عموم مردمند وباید مورد توجه و برگزیده تو همانها باشند وتوجه تو بامور عام المنفعة وخوش سرانجام باشد ولا قوة الا بالله .

وباید دورترین رعیت از تو و بدتر آنها درنظر تو کسی باشد که عیبجوتراست ازمردم ، زیرا درمردم عیوبی هست که والی سزاوارتر است بسرپوش نهادن برآنها ، آنچه از تو نهانست بکشف آن مکوش و تا توانی عیب را بپوش تا خدا از تو بپوشد آنچه را دوست داری پوشیده باشد از عیب تو ، وبا مردم هیچ کینه نداشته باش وسبب هر خونخواهی ودشمنی را ازبیخ ببروعذر بپذیر و درمورد اشتباه حدود را دفع بده واز هرچه رأیت روشن نیست خودرا نادیده گیر وبتصدیق سخن چینان مشتاب زیرا سخن چین وبدگو دغل وخائن است گرچه خودرا شبیه خیرخواه وناصح نشان دهد .

در شورای خود بخیل را شرکت مده که از احسانت باز دارد واز فقرت بترساند، ونه ترسو را که در هر کاری ناتوانیت جلوه دهد، ونه حریص را که مال اندوزی برخلاف حق را برأیت خوش نما کند ، براستی بخل وجور وحرص چند منشند که بدگمانی آنهارا در نهاد اشرار فراهم آورد ، یقین بدان که بدترین وزیرانت کسی است که وزیربدان بوده ودرگناههای آنهاشرکت داشته وبکارهای آنها

شرّكهم في الآثام وقام بأمورهم في عبادالله . فلا يكوننّ لك بطانة تشركهم في أماتتك كما شركوا في سلطان غيرك فأردوهم و أوردوهم مصارع السوء ، ولا يعجبنّك شاهد ما يحضرونك به، فانّهم أعوان الأثمة ، و إخوان الظلمة . و عباب كلّ طمع ودغل ، و أنت واجد منهم خير الخلف ممن له مثل أدبهم و نفاذهم ممن قد تصفّح الأمور فعرف مساويها بماجرى عليه منها فأولئك أخفّ عليك مؤونة ، و أحسن لك معونة ، وأحنى عليك عطفاً ، وأقلّ لغيرك إلفاً . لم يعاون ظالماً على ظلمة، و لاآثما على إثمه . ولم يكن مع غيرك له سيرة أجحف بالمسلمين و المعاهدين ، فاتّخذ أولئك خاصّة لخلوتك و ملائك ، ثمّ ليكن آثرهم عندك أقولهم بمرّ الحقّ ، وأحوطهم على الضّعفاء بالإنصاف . و أقلّهم لك مناظرة فيما يكون منك ممّا كره الله لأوليائه ، واقعاً ذلك من هواك حيث وقع ، فإنّهم يقفونك على الحقّ ، ويبصّرونك ما يعود عليك نفعه ، وألصق بأهل الورع والصدق وذوي العقول والأحساب ، ثمّ رُضهم على أن لايُطروك ولا يبجّحوك بباطل لم تفعله فإنّ كثرة الإطراء تحدث الزّهو وتدني من الغرّة والإقرار بذلك يوجب المقت من الله .

لا يكوننّ المحسن و المسيىء عندك بمنزلة سواء ، فإنّ ذلك تزهيد لأهل الإحسان في الإحسان ، وتدريب لأهل الإساءة على الإساءة ، فألزم كلّا منهم ما ألزم نفسه أدباًمنك

بربندگان خدا سر پرستی داشته ، مبادا آنانرا ازمخصوصان خود سازی و شریك مسئولیت خودکنی ، چونانکه شریك حکومت جز تو شدند وآنانرا هلاك کردند وبپرتگاه بدی کشاندند، از ظاهرسازی آنها جلو خودت فریفته مشو زیرا ایشان یاران گنهکاران وبرادران ستمکاراند ومرکز هر طمع ودغلی ، تو میتوانی جانشینان بهتری برای آنان بدست آوری که ادب ونفوذ آنها را دارند ازکسانیکه کارها را خوب سنجیده ونیك وبد آنهارا فهمیده، آنان خرج کمتری برای تو دارند وکمك بیشتری و بهتری بتو میکنند وتورا دوستتر دارند وبا دیگری کم آشتی ترند، بستمکاری کمك نکرده‌اند وهمدست گنهکار نبوده‌اند وبا دیگر روشی که اجحاف بمسلمانان و معاهد باشد نداشته اند آنان را مخصوصان مجلس محرمانه‌ات ساز وهمکنان خود شمار واز آنهاهم مخصوص‌تر بتوکسی باشدکه بمرحق‌گویا تراست وبر ناتوانان عدالت شعارتر وبا توکمتر درکارهائی هم نظر استکه خدا برای دوستانش نخواسته و هوای نفس تورا بدان‌کشانده است راستش ایشانند که تورا براه حق وادارند و بدانچه سودش بتو برسد بینا سازند، خود را باهل ورع وصدق وخردمندان ومردم خانواده داربچسبان وآنها را تربیت‌کن و عادت ده‌که مدحت نکنند وبیهوده ات بکاری‌که نکردی نستایند زیرا مدح بسیار خودبینی آورد وبفریب‌کشد وپذیرش آن موجب دشمنی خداوند است .

خوشکردار وبدکردار نزد توبرابر نباشند زیرا این سبب بی‌رغبت‌کردن بخوشکرداری وتشویق بیدکرداریست وبهرکدام آنچه را بایست است وادبی راکه خودش لازم خودکرده است بده تا خدایت

ينفعك الله به ، وتنفع به أعوانك .

ثمّ اعلم أنّه ليس شيٌ بأدعى لحسن ظنّ والٍ برعيّته من إحسانه إليهم وتخفيفه المؤونات عليهم وقلّة استكراهه إيّاهم على ماليس له قبلهم ، فليكن في ذلك أمر يجتمع لك به حسن ظنّك برعيّتك ، فإنّ حسن الظنّ يقطع عنك نصباً طويلاً وإن أحقّ من حسن ظنّك به لمَن حسن بلاؤك عنده ، وأحقّ من ساء ظنّك به لمَن ساء بلاؤك عنده . فأعرف هذه المنزلة لك وعليك لِتزدك بصيرةً في حُسن الصنع واستكثار حُسن البلاء عند العامّة مع مايوجب الله بها لك في المعاد .

و لا تنقض سنّة صالحة عمل بها صدور هذه الأمّة واجتمعت بها الألفة و صلحت عليها الرّعيّة ، ولا تحدثنّ سنّةً تضرّ بشيء ممّا مضى من تلك السّنن ، فيكون الأجر لمن سنّها والوزر عليك بما نقضت منها .

وأكثر مدارسة العلماء و منافثة الحكماء في تثبيت ما صلح عليه أهل بلادك وإقامة ما استقام به النّاس من قبلك ، فإنّ ذلك يحقّ الحقّ ويدفع الباطل ويكتفي به دليلاً و مثالاً لأنّ السّنن الصّالحة هي السّبيل إلى طاعة الله .

ثمّ اعلم أنّ الرّعيّة طبقات لايصلح بعضها إلاّ ببعض ، ولا غنى ببعضها عن بعض ، فمنها

بدان سود بخشد وتويارانت را بدان سود بخشي . .

سپس بدانكه چيزى بيشترمايه خوشبيني والي برعيتش ازاين نيست كه بآنها احسان كند، ومخارج را از آنها بكاهد، و آنچه را مسئول آن نيستند بآنها تحميل نكند ، بايد در اين موضوع روشى پيش گيرى كه تورا برعيت خوشبين كند، زيرا حسن ظن رنج پر دنباله‌اى را ازتو بردارد، راستى سزاوارتر كسى كه بدو خوشبين باشى كسى است كه نزد او خوب امتحان دادى وسزاوارتر كسيكه بدو بدبين‌باشى كسيست كه باو بد امتحان دادى، اين موقعيت را برسود وزيان خود بفهم تا در خوشرفتارى تو بيفزايد ونزد عموم خوب امتحان بدهى بااينكه موجب ثواب خدا درمعاد است.

هر روش خوبى كه سران اين امت بكار بسته‌اند ومايه الفت شده ورعيت آنرا پذيرفته نقض مكن وروشى پديد مكن كه بچيزى از اين روشهاى گذشته زيان رساند تا ثواب ازآن سنت گزاران آن باشد وگناه نقض آن بگردن تو بماند .

بسيار با دانشمندان گفتگو كن وبا فرزانگان همنشين باش درباره برقرارى وضعى كه اهل بلاد تو بدان سازش كرده‌اند وبر پا داشتن آنچه عموم مردم پيش ازتو برآن استوار بودند زيراكه اين حق را پايدار و باطل را گريزان كند و براى دليل و نمونه كافى است چونكه سنتهاى خوب همان راه اطاعت خدا باشند .

سپس بدانكه رعيت چند دسته‌اندكه در صلاح زندگى همدستند وبيكديگر نيازمندند ١ـ قشون خدا

جنود الله ، ومنها كتّاب العامّة والخاصّة ، ومنها قضاة العدل ، ومنها عمّال الانصاف والرّفق ومنها أهل الجزية والخراج من أهل الذّمّة ومسلمة النّاس ، ومنها التجّار وأهل الصّناعات ، ومنها طبقة السّفلى من ذوي الحاجة والمسكنة . وكلاًّ قد سمّى الله سهمه ، ووضع على حدّ فريضته في كتابه أوسنّة نبيّه صلى الله عليه وآله ، وعهد عندنا محفوظ .

فالجنود باذن الله حصون الرّعيّة وزين الولاة ، وعزّ الدّين ، وسبيل الأمن والخفض وليس تقوم الرّعيّة إلاّ بهم ، ثمّ لا قوام للجنود إلاّ بما يخرج الله لهم من الخراج الّذي يصلون به إلى جهاد عدوّهم ، ويعتمدون عليه ، ويكون من وراء حاجاتهم ، ثمّ لا بقاء لهذين الصنفين إلاّ بالصنف الثالث من القضاة والعمّال والكتّاب لما يحكمون من الأمور ، ويظهرون من الانصاف ، ويجمعون من المنافع ، ويؤتمنون عليه من خواصّ الأمور و عوامها ، و لاقوام لهم جميعاً إلاّ بالتجّار و ذوي الصناعات فيما يجمعون من مرافقهم ، و يقيمون من أسواقهم و يكفونهم من الترفّق بأيديهم ممّا لا يبلغه رفق غيرهم ، ثمّ الطبقة السفلى من أهل الحاجة والمسكنة الذين يحقّ رفدهم وفي فيء الله لكلّ سعة ولكلّ على الوالي حقّ بقدر يصلحه ، وليس يخرج الوالي من حقيقة ما ألزمه الله من ذلك إلاّ بالاهتمام ، والاستعانة بالله ، و توطين نفسه على لزوم الحقّ ، والصبر فيما خفّ عليه و ثقل ، فولّ من جنودك أنصحهم في نفسك لله ولرسوله ولامامك ، وأنقاهم جيباً ، و أفضلهم حلماً ، و أجمعهم علماً و سياسة ، ممّن يبطىء عن

٢- دفتر داران عامه وخاصه ٣- قاضيان دادگستری ٤- كارمندان حق و ارفاق ٥ - جزیه پردازان و خراج گزاران از اهل ذمه و مردم مسلمان ٦- تجار و اهل صنعت ٧- طبقه پائین که حاجتمند و مستمند و بینوایند و خداوند برای هرکدام سهمی نام برده ودرکتاب خود وسنت پیغمبرش مقرری معین ساخته و نوشته آن نزد ما محفوظ است .

قشون باذن خدا پناه رعیت و زینت حکومت وعزت دین و وسیله امنیت وآسایش هستند و رعیت زندگی نتوانند جز بوجود آنان وقشونها زندگی نتوانند جز بوسیله آنچه خدا برای آنها برآورداز خراج ومالیات که بوسیله آن بتوانند با دشمن خود بجنگند وبدان دلگرم باشند و نیاز آنها را تأمین کنند واین دوصنف نپایند مگر بوسیله دسته سوم که قاضیان و دفترداران وکارمندانند که درکارها حکم بدهند وعدالت را پدیدارکنند و منافع را جمع آوری نمایند و برکلی وجزئی کارها امین باشند، و همه اینان را قوامی نباشد جز بوسیله بازرگانان واهل صنعت بوسیله اینکه مایحتاج آنها را جمع آوری کنند وفراهم سازند وبازار بوجود آورند وآنانرا از تهیه نیازمندیها بدست خود بی نیاز سازند ، وآن طبقه وا افتاده که حاجتمند و بینوایند باید پذیرائی شوند و در بودجه خدا داده برای هرکدام جائی است وهرکدام را بروالی حقی است باندازه‌ایکه او را نگهداری کند . والی ازآنچه خدایش در عهده نهاده بیرون نیاید جز باتوجه ویاری جستن از خدا ودل نهادن بمراعات حق وصبر در هرآنچه بر او آسان باشد یا دشوار، آنراکه از قشونت فرمانده میکنی باید درپیش تو اخلاصمند باشد نسبت بخدا و رسولش وامامت واز همه باتقواتر وبردبادتر وداناتر وبا تدبیرتر باشد ، ازکسانی باشد که هنگام خشم

الغضب ويسرع إلى العذر، ويرأف بالضعفاء، وينبو على الأقوياء ممّن لايثيره العنف، ولايقعد به الضعف، ثمّ ألصق بذوي الأحساب و أهل البيوتات الصالحة والسوابق الحسنة، ثمّ أهل النجدة والشجاعة والسخاء والسماحة، فانّهم جماع من الكرم وشعبٌ من العرف، يهدون إلى حسن الظنّ بالله والايمان بقدره. ثمّ تفقّد أمورهم بمايتفقّد الوالد من ولده ولا يتفاقمنّ في نفسك شيء قوّيتهم به. ولاتحقرنّ لطفاً تعاهدتهم به وإن قلّ، فانّه داعية لهم إلى بذل النصيحة وحسن الظنّ بك، فلا تدع تفقّد لطيف أمورهم اتّكالاً على جسيمها، فانّ لليسير من لطفك موضعاً ينتفعون به، وللجسيم موقعاً لا يستغنون عنه.

وليكن آثر رؤوس جنودك من واساهم في معونته، و أفضل عليهم في بذله ممّن يسعهم، و يسع من ورائهم من الخلوف من أهلهم حتّى يكون همّهم همّاً واحداً في جهاد العدوّ، ثمّ واتر إعلامهم ذات نفسك في إيثارهم و التكرمة لهم والارصاد بالتّوسعة. و حقّق ذلك بحسن الفعال والأثر والعطف، فانّ عطفك عليهم يعطف قلوبهم عليك. وإنّ أفضل قرّة العيون للولاة استفاضة العدل في البلاد، و ظهور مودّة الرّعيّة، لأنّه لا تظهر مودّتهم إلّا بسلامة صدورهم، و لا تصحّ نصيحتهم إلّا بحوطتهم على ولاة أمورهم، وقلّة استثقال دولتهم، و ترك استبطاء انقطاع مدّتهم، ثمّ لاتكلنّ جنودك إلى مغنم وزّعته بينهم، بل أحدث لهم مع كلّ مغنم

از جا درنرود وبعذر بگراید وبناتوانان مهرورز باشد وبر نیرومندان سخت گیرد، ازکسانیکه بزورنجهد وسستی اورا ازپای درنیاورد، سپس خودرا بصاحبان خانواده و فامیلهای خوب وخوش سابقه پیوندکن که رادمرد وپهلوان وبا سخاوت ونظر بلندندکه آنان سرچشمه‌کرم وشعبه‌های احسانند وبخوشبینی با خدا وایمان بمقدراتش رهبرند، و سپس از آنها چون پدری دلجوئی‌کن و هرچه تقویت آنها است در نظرت بزرك نیاید و هیچ لطفی را نسبت بآنها هرچه هم کم باشد کوچك مشمار زیرا این خود سبب خیرخواهی وخوشبینی آنها میشود. بتو وتوجه بنازك‌کاریهای آنهارا باعتماد اصلاح مهمات آنان‌وامگذار زیرا درلطف اندك‌تو وسیله سودیست برای آنها وازانجام مهمات امورهم بی‌نیاز نیستند.

باید مخصوصترین سرفرماندهان‌قشونت‌آن باشد که باآنان‌در کمك خودمواسات‌میکندودر بخشش‌بر آنها برتری دارد آنکه بدانها توسعه میدهد ودر هزینه بازماندگانشان هم توسعه میدهد تا در جهاد دشمن یکدل وآسوده خاطر باشند، سپس پیاپی از طرف خود بآنها اعلام دارکه عزیز توهستند و پیش تو ارجمندند و متوجه توسعه حال آنها باش وبا خوشرفتاری و توجه و مهربانی آنرا ثابت کن زیرا مهرورزی تو با آنها دل آنها را بتو متوجه میکند و راستی بهترین چشم روشنی برای والیان شیوع عدالت است دربلاد ومحبوبیت نزد رعیت زیرا دوستی‌آنهارا پدید نکند مگرپاکی دل آنها وخیرخواهی آنها درست نیاید مگر بعلاقه مندیشان بوالیان امر خود وگران نشمردن دولت خود ودیرنشمردن‌مدت حکومت آنها را، سپس قشونت را بهمان بهره غنیمتشان که بآنها تقسیم میشود وامگذار بلکه با بهره

بدلاً ممّا سواه ممّا أفاء الله عليهم تستنصر بهم به ، ويكون داعية لهم إلى العودة لنصر الله ولدينه. واخصص أهل النّجدة في أملهم إلى منتهى غاية آمالك من النّصيحة بالبذل ، وحسن الثّناء عليهم ، ولطيف التّعهّد لهم رجلاً رجلاً ، وما أبلى في كلّ مشهد ، فإنّ كثرة الذّكر منك لحسن فعالهم تهزّ الشّجاع وتحرّض النّاكل إن شاء الله . ثمّ لاتدع أن يكون لك عليهم عيونٌ من أهل الأمانة والقول بالحقّ عند الناس فيثبتون بلاء كلّ ذي بلاء منهم ليثق أولئك بعلمك ببلائهم . ثمّ أعرف لكلّ امريء منهم ما أبلى . ولا تضمّن بلاء امريء إلى غيره ، ولاتقصّرنّ به دون غاية بلائه ، وكاف كلاً منهم بما كان منه ، واخصصه منك بهزّه ، ولا يدعونّك شرف امريء إلى أن تعظم من بلائه ماكان صغيراً ، ولا ضعة امريء على أن تصغر من بلائه ما كان عظيماً ، ولاتفسدنّ امرءاً عندك علّةٌ إن عرضت له ولانبوة حدثت له، قدكان له فيها حسن بلاء ، فإنّ العزّة لله يؤتيه من يشاء والعاقبة للمتقين .

و إن استشهد أحد من جنودك و أهل النكاية في عدوّك فأخلفه في عياله بما يخلف به الوصيّ الشّفيق الموثّق به حتّى لا يرى عليهم أثر فقده ، فإنّ ذلك يعطف عليك قلوب شيعتك ويستشعرون بطاعتك، ويسلسون لركوب معاريض التّلف الشّديد في ولايتك .

وقد كانت من رسول الله صلى الله عليه وآله سنن في المشركين و منّا بعده سنن ، قد جرت بها سنن

هرغنیمت ازبیت المال هم بآنها بده تا یاری آنهارا جلب‌کنی وباعث بازگشت آنها بیاری خدا و دینش باشد، ودلیرانرا امتیاز بده‌که هم آرمان توباشند درخیرخواهی بوسیله بخشش بدانها وستایش بر آنها واحوالپرسی ازهر فرد فرد آنها واز دلاوریهاکه در هر نبردکرده‌اند، زیرا پر یادآوری‌کردن تو از کارهای خوبشان دلیررا تشویق‌کند وعقب‌کش‌را وادار بکار نماید، انشاء الله .

سپس باید برآنها دیده‌بانها ازکسان امین وحقگوی میان مردم بگماری تا حسن خدمت هرکدام ازاخلاصمندان آنانرا ثبت‌کنند وآنها اعتماد داشته باشندکه توحسن خدمت‌آنها را میدانی وازهرکدام که حسن خدمت دارند قدردانی‌کنی وحسن خدمت‌کسی را درضمانت دیگری نگذاری و از ارزش آن نکاهی وبهرکدام باندازه خدمت خودش‌پاداش بدهی وآفرین خودرا مخصوص‌او بداری، وشرافت‌خاندانی مردی تورااو ندارد‌که خدمت خرد اورا بزرگ شماری وپستی مردی تورا وانداردکه خدمت بزرگه او را خرد شماری واگرکسی در انجام حسن خدمت خود دچار دردی شد یا ناگواری بر او رخ داد آنرا وسیب‌فسادوبی‌ارزشی‌خدمت‌اوندانی .زیرا عزت ازآن خدا است وبهرکه خواهد دهد و عاقبت از آن پرهیزکارانست.

واگر یکی‌ازلشکر تو وضربت زن بردشمن توشهید شد درخاندانش جانشین اوباش بمانند وصی مهربان مورد وثوق تا بی سرپرست نمانندکه این روش‌دل پیروانت را برتومهربان میسازد وشوربطاعت تورا درآنها زنده میسازد وآماده میشوند برای فداکاریهای سخت درحکومت تو.

رسولخدا (ص) را درباره مشرکان قوانینی بود وازماهم پس ازاو قوانین ودستورهائی بودکه در

و أمثال في الظالمين و من توجّه قبلتنا وتسمّى بديننا . و قد قال الله لقوم أحبّ إرشادهم : « يا أيها الّذين آمنوا أطيعوا الله و أطيعوا الرّسول و اُولي الامر منكم فإن تنازعتم في شيء فردّوه إلى الله و الرّسول إن كنتم تؤمنون بالله و اليوم الآخر ذلك خير و أحسن تأويلاً » وقال : « ولو ردّوه إلى الرّسول وإلى اُولي الأمر منهم لعلمه الّذين يستنبطونه منهم ولولا فضل الله عليكم ورحمته لاتّبعتم الشّيطان إلاّ قليلاً » فالردّ إلى الله الأخذ بمحكم كتابه ، والردّ إلى الرّسول الأخذ بسنّته الجامعة غير المتفرّقة ونحن أهل رسول الله الّذين نستنبط المحكم من كتابه ونميّز المتشابه منه ، ونعرف الناسخ ممّا نسخ الله ووضع إصره .

فسر في عدوّك بمثل ما شاهدت منّا في مثلهم من الأعداء وواتر إلينا الكتب بالأخبار بكلّ حدث ، يأتك منّا أمر عامّ والله المستعان .

ثمّ انظر في أمر الأحكام بين النّاس بنيّة صالحة فإنّ الحكم في إنصاف المظلوم من الظّالم والأخذ للضّعيف من القويّ وإقامة حدود الله على سنّتها ومنهاجها ممّا يصلح عباد الله و بلاده . فاختر للحكم بين النّاس أفضل رعيّتك في نفسك ، و أنفسهم للعلم و الحلم والورع والسّخاء ؛ ممّن لاتضيق به الأمور ، ولا تمحكه الخصوم ، ولا يتمادى في إثبات الزّلّة ، ولا يحصر من الفيء إلى الحقّ إذا عرفه ، ولا تشرف نفسه على طمع ، ولا يكتفي بأدنى فهم دون

باره ستمكاران وكسانيكه رو بقبله ما دارند و نام مسلماني بر خودگذارند اجراء شد و خدا بمردميكه ميخواست ارشادشان كند فرمود (٦٢- النساء) ايا كسانيكه گرويديد از خدا اطاعت كنيد و اطاعت كنيد رسول وصاحب الامر خودرا واگر در چيزى نزاع كرديد آنرا بخدا و رسولش برگردانيد اگر ايمان بخدا وروز جزا داريد اين بهتروخوش آينده‌تر است، وفرمود (٨٥ - النساء) واگر آنرا بسوى رسول وصاحب الامر خودشان برميگردانيدند آنهاكه استنباط آنرا ميكردند ميدانستندش واگر فضل ورحمت خدا نبود برسر شماها هرآينه پيروى از شيطان ميكرديد جزاندكي. - روبسوى خدا، عمل بنص صريح آنست وروبرسولخدا (ص) عمل بسنت ودستوركلي مورد اتفاق اواست نه آنچه مورد اختلاف ويا درمورد خاصى است وما هستيم خاندان رسولخدا كه نص صريح قرآنش را استنباط كنيم ومتشابه آنرا امتيازدهيم وناسخ را ميشناسيم ازمنسوخي كه خدا تكليف آنرا برداشته است.

درباره دشمنت چنان بروكه ديدى ما در امثال آنان از دشمنان بكار بستيم و پياپى گزارش هر پيشامدى را بما بنويس اين فرمان عمومى است والله المستعان .

سپس در قضاوت ميان مردم با نيت خوب نظركن زيرا قضاوت درگرفتن حق مظلوم است ازظالم ودريافت كردن حق ضعيف است از قوى و اقامه حدود خدا بروش و طبق برنامه آنها كه وسيله اصلاح بنده هاى خدا وبلاد اواست براى حكم و قضاوت ميان مردم بهترين افراد را برگزين از آنهاكه در دانش وبردبارى وپارسائى وسخاوت امتياز دارند از آنانكه كارهايش درتنگنا نگذارند ومراجعان اورا خشمگين نكنند. واگر لغزيد برسرآن نايستد واز رجوع بحق كه فهميده كوتاهى نكند و پيرامون طمع

أقصاه ، وأوقفهم في الشّبهات ، وآخذهم بالحجج ، وأقلّهم تبرّماً بمراجعة الخصوم ، وأصبرهم على تكشّف الأمور ، وأصرمهم عند اتّضاح الحكم ، ممّن لا يزدهيه إطراء ، ولا يستميله إغراق ولا يصغى للتّبليغ ، فولّ قضاءك من كان كذلك وهم قليل ، ثمّ أكثر تعهّد قضائه وافتح له في البذل ما يزيح علّته ويستعين به ، وتقلّ معه حاجته إلى النّاس ، وأعطه من المنزلة لديك مالا يطمع فيه غيره من خاصّتك ، ليأمن بذلك اغتيال الرّجال إيّاه عندك ، وأحسن توقيره في صحبتك وقرّبه في مجلسك وأمض قضاءه وأنفذ حكمه ، واشدد عضده ، واجعل أعوانه خيار من ترضى من نظرائه من الفقهاء وأهل الورع والنصيحة لله ولعباد الله ، ليناظرهم فيما شبّه عليه ويلطف عليهم لعلم ما غاب عنه ويكونون شهداء على قضائه بين النّاس إن شاء الله .

ثمّ حملة الأخبار لأطرافك قضاة تجتهد فيهم نفسك ، لا يختلفون ولا يتدابرون في حكم الله وسنّة رسول الله صلى الله عليه وآله ، فإنّ الاختلاف في الحكم إضاعة للعدل ، وغرّة في الدّين ، وسبب من الفرقة . و قد بيّن الله ما يأتون وما ينفقون ، وأمر بردّ ما لا يعلمون إلى من استودعه الله علم كتابه واستحفظه الحكم فيه ، فإنّما اختلاف القضاء في دخول البغي بينهم واكتفاء كلّ امرىء منهم برأيه دون من فرض الله ولايته ، ليس يصلح الدّين و لا أهل الدّين على ذلك .

نگردد وفهميدن ابتدائى راكافى از فهم نهائى نداند، ودرمورد شبهه بيشتر توقف كند وبحجت بهتر بچسبد واز مراجعه خصمان طرف مرافعه كمتر دلتنك شود و براى كشف حقيقت شكيباتر باشد، و چون حكم روشن شد قاطع تر حكم بدهد، از آنها كه مدح وثنايش بخود بالنده نكند واغراق گوئى دلش را نبرد وگوش بتبليغ وترويج ندهد ومنصب قضاوت خودرا بكسيكه چنين است واگذار و آنان كميابند ، سپس ازقضاوت او بازرسى كن ودر بخشش را بروى او بگشا تاآنجاكه رفع نيازش بشود و بدان در زندگى كمك گيرد وحاجت او بمردم اندك باشد ودر نزد خود مقامى باوبده كه مخصوصان ديگرت را در آن طمعى نباشد تا ازاينكه مردان بلند پروازاورا دربايند وازكارش بركنار كنند آسوده زيد ، درحضورت از او خوب احترام كن واورا نزديك خود بنشان وقضاوتش‌را اجراء كن وحكمش را نافذ دار وپشتيبانش باش ويارانش را از برگزيده همگنان وى درفقه و ورع و خيرخواهى در بارهٔ خدا وبندگانش كه پسند تواند مقرر دار تا درآنچه مورد شبهه اوباشد باآنها گفتگو كند ودرآنچه نميداند ازدانش آنها استفاده كند وآنان گواه قضاوت اوباشند ميان مردم ان شاء الله .

سپس توجه كن بآنهاكه ازاطراف حكومتت گزارش احكام قضائيه را ميدهند بايد بكوشش توانتخاب شود قاضيانى باشند كه مختلف قضاوت نكنند وپشت بحكم خدا وسنت رسولش ندهند زيرا اختلاف درحكم از بين بردن دادگسترى وخطر براى دين است ويك سبب از تفرقه است، وخدا روشن كرده كه چه بياورند وچه را خرج كنند، وفرمود هرچه راندانند رجوع كنند بكسيكه خدا علم قرآنش را بدوسپرده ودراوخواسته كه حكمش را نگهدارد، همانا اختلاف قاضيان از اين راه است كه بر امام خود بشورند و هركدام براى خود اكتفا كنند در برابر كسيكه خداوند پيروى ودوستى اورا واجب كرده ودين واهل دين براين روش

لكن على الحاكم أن يحكم بما عنده من الأثر والسنّة، فإذا أعياه ذلك ردّ الحكم إلى أهله. فإن غاب أهله عنه ناظر غيره من فقهاء المسلمين، ليس له ترك ذلك إلى غيره، وليس لقاضيين من أهل الملّة أن يقيما على اختلاف في [ال]حكم دون ما رفع ذلك إلى وليّ الأمر فيكم فيكون هو الحاكم بما علّمه الله، ثمّ يجتمعان على حكمه فيما وافقهما أو خالفهما فانظر في ذلك نظراً بليغاً فإنّ هذا الدّين قد كان أسيراً بأيدي الأشرار يُعمل فيه بالهوى وتطلب به الدّنيا واكتب إلى قضاة بلدانك فليرفعوا إليك كلّ حكم اختلفوا فيه على حقوقه. ثمّ تصفّح تلك الأحكام، فما وافق كتاب الله وسنّة نبيّه والأثر من إمامك فأمضه واحملهم عليه. وما اشتبه عليك فاجمع له الفقهاء بحضرتك فناظرهم فيه، ثمّ امض ما يجتمع عليه أقاويل الفقهاء بحضرتك من المسلمين، فإنّ كلّ أمر اختلف فيه الرّعيّة مردود إلى حكم الإمام وعلى الإمام الاستعانة بالله والاجتهاد في إقامة الحدود، وجبر الرّعيّة على أمره، ولا قوّة إلّا بالله.

ثمّ انظر إلى أمور عمّالك، واستعملهم اختباراً، ولا تولّهم أمورك محاباةً وأثرةً، فإنّ المحاباة والأثرة جماع الجور والخيانة، وإدخال الضرورة على النّاس، وليست تصلح الأمور بالادغال فاصطف لولاية أعمالك أهل الورع والعلم والسّياسة وتوخّ منهم أهل التجربة والحياء من أهل البيوتات الصّالحة والقدم في الإسلام. فإنّهم أكرم أخلاقاً، وأصحّ أعراضاً، وأقلّ في المطامع إشرافاً، وأبلغ في عواقب الأمور نظراً من غيرهم فليكونوا أعوانك على ما تقلّدت. ثمّ أسبغ

خوبی نبینند، ولی بر حاکم است که طبق دستور و قانونی که دارد قضاوت کند و چون از آن درماند قضاوت را باهلش رجوع کند و اگر اهلش بدسترس او نباشد درشور فقهاء مسلمین گذارد و نباید براه دیگری رود، ودو قاضی ملت اسلام را نرسد که در اختلاف حکم خود پایداری کنند وآنرا بامام رجوع ندهند تا او طبق دستور خدا قضاوت کند، وهردو بحکم او رضا دهند موافق نظر آنها باشد یا مخالف، دراین موضوع خوب نظر کن زیرا این دین بدست اشرار گرفتار بوده وبهوای نفس درآن کار میکردند و دنیا را بدان طلب میکردند، بنویس بقاضیان شهرستانهای خود تا هرحکمی که مورد اختلاف آنها است بتو مراجعه دهند وآنهارا بررسی کن وهرچه موافق کتاب خدا و سنت پیمبر او ودستور امام تواست امضاء کن وآنانرا بدان وادار وهرچه برتو مشتبه شد با فقهاء حاضر دربرت شورکن وحکمی که مورد اتفاق نظر فقهاء مسلمان حاضر است امضاء کن زیرا هر حکمی مورد اختلاف رعیت است باید رجوع بامام شود و بر امام است که از خدا یاری جوید و بکوشد در اقامه حدود و وادار کردن رعیت بفرمان او ولا قوة الا بالله.

سپس درکار کارمندان خود نظر کن وآنها را آزموده بکار گمار واز روی بخشش ودلخواه آنها را کارگزار مکن زیرا بخشش ودلخواه مایه جور وخیانت و زیان مسلمانانست وکارها بدغلی بهبود نشوند، کارمندان خودرا ازاهل ورع ودانش وسیاست برگزین ومردم آزموده و باحیا، از خانواده های خوب وسابقه دار دراسلام را منظور دار زیرا آنان اخلاقی کریمتر دارند و آبرومندتر وکم طمع تر و عاقبت بین تر از دیگرانند، باید آنها یاوران تو باشند درکاری که بعهده گرفتی، سپس در وظیفه کارمندی بدانها

عليهم في العمالات ، ووسّع عليهم في الأرزاق ، فانّ في ذلك قوّة لهم على استصلاح أنفسهم، وغنى عن تناول ما تحت أيديهم ، و حجّة عليهم إن خالفوا أمرك أوثلموا أمانتك ، ثمّ تفقّد أعمالهم ، وابعث العيون عليهم من أهل الصّدق والوفاء ، فانّ تعهّدك في السرّ أمورهم حدوة لهم على استعمال الأمانة و الرّفق بالرّعيّة ، و تحفّظ من الأعوان ، فان أحد منهم بسط يده إلى خيانة اجتمعت بها أخبار عيونك اكتفيت بذلك شاهداً ، فبسطت عليه العقوبة في بدنه ، وأخذته بما أصاب من عمله ، ثمّ نصبته بمقام المذلّة ، فوسمته بالخيانة ، وقلّدته عار التهمة.

وتفقّد ما يصلح أهل الخراج فانّ في صلاحه وصلاحهم صلاحاً لمن سواهم ولا صلاح لمن سواهم إلاّ بهم، لأنّ النّاس كلّهم عيال على الخراج وأهله ، فليكن نظرك في عمارة الأرض أبلغ من نظرك في استجلاب الخراج فانّ الجلب لا يدرك إلاّ بالعمارة ، ومن طلب الخراج بغير عمارة أخرب البلاد ، و أهلك العباد ، و لم يستقم له أمره إلاّ قليلاً ، فاجمع إليك أهل الخراج من كلّ بلدانك ، و مرهم فليعلموك حال بلادهم ، وما فيه صلاحهم ورخاء جبايتهم ، ثمّ سل عمّا يرفع إليك أهل العلم به من غيرهم ، فان كانوا شكوا ثقلاً أو علّة من انقطاع شرب أو إحالة أرض اغتمرها غرق أو أجحف بهم العطش أو آفة خفّفت عنهم ما ترجوأن يصلح الله به أمرهم ، وإن سألوا معونة على إصلاح ما يقدرون عليه بأموالهم فاكفهم مؤونته ، فانّ في عاقبة كفايتك إيّاهم صلاحاً . فلا يثقلنّ عليك شيء خفّفت به عنهم المؤونات ، فانّه ذخر يعودون

توسعه بده وحقوق كافى بآنها بده كه بر اصلاح حال خود نيرومند گردند وازاختلاس آنچه دردست دارند بى نياز شوند واگر خلاف فرمان كنند يا درامانت خود دستبردى زنند حجت تو بر آنها تمام باشد ، سپس ازكارشان بازرسى كن وديده بانهاى درست وباوفا برآنها بگمار زيرا بازرسى محرمانه ازكارشان سبب واداشتن بامانت دارى وسازش آنها بارعيت وخودنگهدارى از ياورانست واگر يكى ازآنان دست بخيانت گشود و بازرسانت درگزارش آن اتفاق كردند بگواهى آنان اكتفاء كن و او راكيفر بدنى بده وهرچه ازكار خود اندوخته از او بگير واورا خواركن وبخيانت داغ نه وننگ تهمت بگردنش بند .

خراجگزاران را تفقد كن كه بهبود خراج و بهبودى خراج گزاران مايه بهبودى ديگرانست و ديگران به نشوند جز بوسيله آنان زيرا همه مردم نان خور خراج و خراجگزارانند بايد بآبادكردن زمين بيشتر بپردازى از گرفتن خراج زيراگرفتن خراج بدست نيايد جز بآبادكردن ، هركه آباد نكرده خراج خواهدكشور را ويران كند ومردم را هلاك سازد وكارش استوار نماند جزاندكى، خراج گزاران همه شهرستانهايت را نزد خود فراآور وبآنها بفرما تاگزارش حال شهرستان خود ونيازمنديها وتسهيلات كار خودرا بتو بدهند، سپس ازكارشناسان ديگرى هم بپرس واگر ازسنگينى خراج ياكم آبى وغرق يا بى بارانى وتشنگى ياآفت بتو شكايت كردند تا اندازه ايكه خدا كارشانرا بدان اصلاح كند بر آنها تخفيف بده واگر از توكمكى خواستند براى اصلاح آنچه بمال خود برآن قادرند بآنها كمك بده زيرا اين كمك تورا عاقبتى خوب است ، برتوگران نباشدكه بآنها تخفيف بدهى يا كمك كنى زيرا آن

به عليك لعمارة بلادك ، وتزيين ولايتك مع اقتنائك مودّتهم ، وحسن نيّاتهم ، واستفاضة الخير وما يسهّل الله به من جلبهم ، فإنّ الخراج لا يستخرج بالكدّ و الإتعاب مع أنّها عقد تعتمد عليها إن حدث حدث كنت عليهم معتمداً لفضل قوتهم بما ذخرت عنهم من الجمام ، و الثّقة منهم بما عوّدتهم من عدلك ورفقك ومعرفتهم بعذرك فيما حدث من الأمر الّذي اتّكلت به عليهم، فاحتملوه بطيب أنفسهم ، فإنّ العمران محتمل ما حمّلته ، وإنّما يؤتى خراب الأرض لإعواز أهلها ، وإنّما يعوز أهلها لإسراف الولاة ، وسوء ظنّهم بالبقاء ، وقلّة انتفاعهم بالعبر . فاعمل فيما ولّيت عمل من يحبّ أن يدّخر حسن الثناء من الرّعيّة و المثوبة من الله والرّضا من الامام . ولا قوّة إلاّ بالله .

ثمّ انظر في حال كتّابك فاعرف حال كلّ امرىء منهم فيما يحتاج إليه منهم ، فاجعل لهم منازل ورتباً ، فولّ على اُمورك خيرهم ، و اخصص رسائلك الّتي تدخل فيها مكيدتك وأسرارك بأجمعهم لوجوه صالح الأدب ممّن يصلح للمناظرة في جلائل الأمور من ذوي الرّأي والنّصيحة والذّهن ، أطواهم عنك لمكنون الأسرار كشحاً ممّن لا تبطره الكرامة ولا تمحق به الدالّة فيجترىء بها عليك في خلاء أو يلتمس إظهارها في ملاء ، ولا تقصّر به الغفلة عن إيراد كتب الأطراف عليك وإصدار جواباتك على الصواب عنك وفيما يأخذ ويعطي منك، ولا يضعف

ذخيره‌ایست که بتو بر میگردانند بوسیله آبادکردن بلاد تو و آبرومندکردن حکومت بعلاوه دوستی و خوشبینی وخیرمندی‌آنها که‌بدست‌آوردی‌وآنچه‌خدا بدان جلبشانرا‌آسان کند، زیراخراج با سخت‌گیری ورنج دادن بدست نمیآید با اینکه این خود پیمانیست‌که بدان تکیه داری واگر پیشامدی‌کرد بدانها اعتماد توانی واز مازاد نیرومندی آنها استفاده‌کنی چون دوستی واعتماد آنهارا ذخیره کردی بوسیله اینکه آنانرا بعدالت ونرمش خود عادت دادی وآنها عذر تورا درپیشامدی رخ داده وبدانهاتکیه‌کردی فهمیده‌اند پس بخوشدلی‌آنراپذیراشوند، راستی آبادانی تا هرجایش بکشی میآید وهمانا ویرانی‌زمین برای نابودی وفقر اهل آنست وفقر اهل آن براثر اسراف حکومتها است دراخذ خراج و بی‌اعتمادی آنها ببقاء حکومت خود وکم توجهی بعبرت ازحال دیگران، تو درحکومت خود مثل‌کسی عمل‌کن‌که دوست دارد از رعیت ستایش ذخیره‌کند وازخداوند ثواب واز امام رضایت ولاقوة الا بالله .

سپس نظرکن درحال نویسنده ها و دفترداران وحال هرکدام را بپرس‌که چه نیازمندیها دارند وبرای آنان مقام وپایه مقرردار، وبهترین آنهارا براموور خود بگمار، ونامه های محرمانه وخصوصی خودرا بکسی واگذارکه روشهای خوب ادب را بهتر فراهم آورده وبرای‌گفتگودرکارهای مهم آماده‌تر است وصاحب نظر وخیرخواه وبا هوش است و راز نگهدارتر است واز کسانیست‌که ارجمند داشتن او بدمستش نکند وبرخود نبالد و در خلوت بتو دلیری نورزد و در آشکار دنبال آن نرود و از رسانیدن نامه های اطراف حکومت وپاسخ‌گوئی آنها بدرستی غفلت نورزد ودر آنچه از تو بگیرد وبدهد اهمال -

عقداً اعتقده لك، ولا يعجز عن إطلاق ما عقد عليك، ولا يجهل مبلغ قدر نفسه في الأمور ، فانّ الجاهل بقدر نفسه يكون بقدر غيره أجهل . و ولّ مادون ذلك من رسائلك و جماعات اكتُب خرجك ودواوين جنودك قوماً تجتهد نفسك في اختيارهم ، فانّها رؤوس أمرك أجمعها لنفعك وأعمّها لنفع رعيّتك . ثمّ لا يكن اختيارك إيّاهم على فراستك ، واستنامتك ، وحسن الظّنّ بهم ، فانّ الرّجال يعرفون فراساة الولاة بتضرّعهم وخدمتهم ، وليس وراء ذلك من النّصيحة و الأمانة ، ولكن اختبرهم بما ولّوا للصّالحين قبلك ، فأعمد لأحسنهم كان في العامّة أثراً وأعرفهم فيها بالنّبل والأمانة ، فانّ ذلك دليلٌ على نصيحتك لله ولمن ولّيت أمره ، ثمّ مرهم بحسن الولاية ولين الكلمة ، واجعل لرأس كلّ أمر من اُمورك رأساً منهم ، لا يقهر كبيرها ، ولا يتشتّت عليه كثيرها . ثمّ تفقّد ما غاب عنك من حالاتهم و امور من يرد عليك رسله وذوي الحاجة ، و كيف ولايتهم و قبولهم وليّهم و حجّتهم ، فانّ التّبرّم والعزّ والنّخوة من كثير من الكُتّاب إلاّ من عصم الله ، و ليس للنّاس بدٌّ من طلب حاجاتهم ، و مهما كان في كتّابك من عيب فتغابيت عنه اُلزمته أوفضل نسب إليك مع مالك عندالله في ذلك من حسن الثّواب.

ثمّ التجّار وذوي الصّناعات فاستوص وأوص بهم خيراً : المقيم منهم ، والمضطرب بماله

نكند وپیمان نامه‌ها را که بسود تواست سست تنظیم نکند واز حل آنچه بر علیه تو است درمانده نباشد و باندازه قدرخود در هرکاری نادان نباشد زیرا کسیکه اندازه خود را نداند باندازه قدر دیگری نادان تر است .

وآنچه غیر ازاین باشد از نامه ها ودفترهای خراج ودرآمد ودفترهای لشکری بنویسنده هائیکه خودت دربرگزیدن آنها کوشش کرده باشی واگزار زیرا اینها سران کار حکومت تواند وبرای توسودمند تر وبرای رعیت سود همگانی تری دارند ، سپس مبادا آنهارا بمجرد همان حسن نظر و اعتماد ظاهری وخوشبینی بکارگماری زیرا این مردم حسن نظر والیان را به تملق واظهار خدمت جلب میکنند و در دل آنان خیرخواهی واخلاص وامانت نیست، ولی نظرکن بسابقه کار آنها درحکومتهای گذشته متوجه شو وببین در حکومتهای خوب وشایستگان پیش ازتو حالشان چگونه بوده پس هرکدام را که اثر عملش نیکوتر بود دربین مردم، وهرکدام که درنظر عموم مردم خوش سابقه وبامانت ونجابت شناساترند انتخاب کن زیراکه این دلیل است برخیر خواهی تو برای خدا وآنکه از طرف او والی شدی ، سپس بآنها فرمان بده خوب کار کنند وبامردم بنرمی سخن گویند وبرای هرکارت یك نفر رئیس ازآنها برگزین که کار های بزرگ براودشوار نباشد وکارفراوان اورا پریشان نکند، و سپس حالات نهانی آنها را وارسی کن وببین امور آنرا که فرستاده هایش برتو واردمیشوند وحاجتمندانشان چگونه اندوتا چه اندازه از حکومت خود وازامام خود پذیرائی دارند وتسلیم آنان هستند زیرا سربزرگی وعزت طلبی وگردنفرازی شیوه بسیاری ازنویسندگان ودفترداران است جز آنکه خدا نگهدارد، برای مردم چاره‌ای نیست که دنبال نیازمندیهای خود بروند ، وهرعیبی دردفترداران باشد وتو ازآن صرفنظر کنی بگردن تو میافتد وهر فضیلتی درآنها است برای تو محسوبست با اینکه دراین باره تورا نزد خداوند ثواب نیکو است .

سپس متوجه بازرگانان واهل صنعت باش ودرباره آنها بخوبی سفارش کن چه آنانکه در محلی

والمترفّق بيده ، فانّهم موادٌّ للمنافع وجلاّبها في البلاد ، في برّك وبحرك ، وسهلك وجبلك وحيث لا يلتئم النّاس لمواضعها ، ولا يجترئون عليها من بلاد أعدائك من أهل الصناعات الّتي أجرى الله الرّفق منها على أيديهم ، فاحفظ حرمتهم ، وآمن سُبلهم وخذلهم بحقوقهم فانّهم سلم لايخاف بائقته وصلحٌ لا تحذر غائلته ، أحبّ الأُمور إليهم أجمعها للأمن ، وأجمعها للسّلطان فتفقّد اُمورهم بحضرتك ، وفي حواشي بلادك . واعلم مع ذلك أنّ في كثير منهم ضيقاً فاحشاً وشحّاً قبيحاً ، واحتكاراً للمنافع ، و تحكّماً في البياعات ، وذلك باب مضرّة للعامّة ، و عيب على الولاة ، فامنع الاحتكار ، فانّ رسول الله صلى الله عليه وآله نهى عنه ، وليكن البيع والشّراء بيعاً سمحاً بموازين عدل وأسعار لا تجحف بالفريقين من البائع والمبتاع ، فمن قارف حكرة بعد نهيك فنكّل وعاقب في غير إسراف . فإنّ رسول الله صلى الله عليه وآله فعل ذلك .

ثمّ الله الله في الطّبقة السّفلى من الّذين لاحيلة لهم والمساكين ، والمحتاجين و ذوي البؤوس والزّمنى ، فإنّ في هذه الطّبقة قانعاً ومعترّاً فاحفظ الله ما استحفظك من حقّه فيها و اجعل لهم قسماً من غلاّت صوافي الإسلام في كلّ بلد ، فإنّ للأقصى منهم مثل الّذي للأدنى . و كلاًّ قد استرعيت حقّه فلا يشغلنّك عنهم نظر ، فانّك لا تعذر بتضييع الصّغير لإحكامك الكثير المهمّ ، فلا تشخص همّك عنهم ، ولا تصعّر خدّك لهم ، وتواضع لله يرفعك الله

اقامت دارند و چه آنها که دوره‌گردند وبدست کار میکنند زیرا اینان سرچشمه منافع و فراهم آورنده آنند در شهرستانها از خشکی و دریا ودشت وکوه و از آنجاها که مردم آشنا نیستند وجرأت ندارند بروند مانندکشورهای بیگانه ودشمن توکه دارای صنایعی شدند از توجه خداوند، آنها را محترم دار ودر امن خود بدار وحقوق آنهارا محفوظ‌کن‌که آنها مردمی سالم هستند که از شرشان هراسی نیست وصلح جویند واز شورششان حذری لازم نیست، آرزوی آنها اینست‌که امنیت برقرار باشد واز همه نسبت بسلطان علاقمند ترند، کارهای آنانرا در دسترس خود ودر اطراف مملکت خود بازرسی کن و متوجه آنها باش ولی با این حال بدانکه بسیاری از آنها سخت تنگ نظر وزشت دریغ هستند وسودپرستند ودر معامله بی انصافی‌کنند واین مایه زیان عموم مردم وعیب برحکومات‌است تو ازاحتکار جلوگیری‌کن‌زیرا رسولخدا (ص) از آن نهی‌کرده وباید خرید و فروش با سهولت باشد و با ترازوی درست و نرخهای عادلانه نسبت بهردوطرف فروشنده وخریدار، هرکه پس از نهی تو پیرامون احتکارگردید اورا بگیر وکیفر بده نه بیش ازحد زیرا رسولخدا چنین‌کرد .

سپس خدارا، خدارا باش درباره آن طبقه پائین‌که بیچاره اند وهم بینوایان و نیازمندان و آنها که در سختی هستند وزمین‌گیرند، زیرا دراین طبقه قانع وسؤال‌کن هستند وخدارا منظور دار در حق این طائفه و برای آنها سهمی از درآمد املاك عمومی اسلام مقرر دار در همه شهرستانها زیرا آنانکه دورند همان حق دارندکه نزدیکانشان دارند ، و باید حق همه را مراعات کنی مبادا توجه بامور دیگر تورا ازآنها بازدارد زیرا تو ازتقصیر در اموركوچك معذور نیستی برای انجام امور مهم و بسیار همت خود را ازآنها بازمگیر وچهره بروی آنهاگره مکن وبرای خدا تواضع‌کن تا خدایت بلندکند ، ودر

واخفض جناحك للضّعفاء و أربهم إلى ذلك منك حاجة ، و تفقّد من اُمورهم مالا يصل إليك منهم ممّن تقتحمه العيون ، وتحقّره الرّجال ، ففرّغ لاُولئك ثقتك من أهل الخشية والتواضع فليرفع إليك اُمورهم ، ثمّ اعمل فيهم بالاعذار إلى الله يوم تلقاه ، فانّ هؤلاء أحوج إلى الانصاف من غيرهم، و كلٌّ فأعذر إلى الله في تأدية حقّه إليه . وتعهّد أهل اليُتم ، و الزّمانة، والرّقة في السّن ممّن لا حيلة له ولا ينصب للمسألة نفسه، فأجرلهم أرزاقاً فانّهم عبادالله فتقرّب إلى الله بتخلّصهم ووضعهم في أقواتهم و حقوقهم ، فانّ الأعمال تخلص بصدق النيّات ، ثمّ إنّه لا تسكن نفوس النّاس أوبعضهم إلى أنّك قد قضيت حقوقهم بظهر الغيب دون مشافهتك بالحاجات وذلك على الولاة ثقيل . والحقّ كلّه ثقيل . وقد يخفّفه الله على أقوام طلبوا العاقبة ، فصبروا نفوسهم ، ووثقوا بصدق موعود الله لمن صبر واحتسب ، فكن منهم واستعن بالله ، واجعل لذوي الحاجات منك قسماً تفرّغ لهم فيه شخصك و ذهنك من كلّ شغل ، ثمّ تأذن لهم عليك ، تجلس لهم مجلساً تتواضع فيه لله الّذي رفعك ، و تُقعد عنهم جندك و أعوانك من أحراسك وشرطك، تخفض لهم في مجلسك ذلك جناحك ، وتلين لهم كنفك في مراجعتك ووجهك حتّى يكلّمك متكلّمهم غير متعتع ، فانّي سمعت رسول الله صلّى الله عليه وآله يقول في غير موطن : « لن تقدّس اُمّة لايؤخذ للضعيف فيها حقّه من القويّ غيرمتعتع » . ثمّ احتمل الخرق منهم والعيّ ، ونحّ

برابرناتوان فروتن باش وبآنها بنماكه در اين كار بدانها نيازمندی ، وهركار وگرفتاری آنهاكه بتو گزارش ميشود خودت درمقام تفقدازآن برای همان كارهاكه بچشم نمايد ودرنظرمردان بزرگ كوچك هستند ، وبرای كارهای اين طبقه كسان مورد اعتماد خودرا بگماركه خدا ترس ومتواضعند تاكارهای آنها را بتوگزارش دهند ، سپس چنان درباره آنها عمل كن كه روزقيامت نزد خدا معذور باشی زيرا اينها بعدل و انصاف نيازمندترند از ديگران و نسبت بهركس بايد عندالله در ادای حق اومعذور باشی ، واز يتيمان وزمين گيرها وپيران سالخورده دلجوئی كن اين كسانيكه بيچاره‌اند و حال گدائی هم ندارندبرای آنها هم خرجی بفرست كه بنده‌خدايند، وبخدا تقرب جو بخلاص كردن آنها ازپريشانی و تنظيم خوراك وحقوق آنان زيرا هركاری با درستی نيت مقرون باخلاص است ، سپس راستش اينست كه دل همه مردم يا بعضی از آنها بصرف اينكه حاجاتشان را برآوردی گرم و آرام نميشود در غياب تو تا اينكه حاجات خودرا روبرو با تودرميان گزارند واين روبروشدن با اين مردم بروالیان سنگين است وحق همه دهمه سنگين است وبساكه خداوندآنرا بمردمی كه درطلب سرانجام وآخرتند سبك ودلنشين كند وخودراشكيبا كنند وبصدق وعده‌خدا برای صابران اعتمادكنند توهم ازآنان باش وازخدا ياری جو وسهمی‌هم ازوقت خود بحاجتمندان اختصاص‌بده وبا همه دل متوجه‌آنان باش وبآنها اجازه ورود بده وبآنها همنشين‌شو تابرای‌خدايت كه تورا مقام بلندداده تواضع كرده باشی ودراين موقع‌ارتش وياران و پاسبانان‌راازخود دوركن، و باآنهاتواضع كن ودرگفتگو وچهره خود نرمش‌كن تا هركدام با تو سخن‌گويند به لكنت نيفتند ونهراسند ، زيرا من ازرسولخدا (ص) شنيدم مكرر‌ميفرمود : مقدس نيستند ملتی‌كه درميان‌آنها حق ناتوان از نيرومند بی لكنت گرفته نشود سپس ناپختگی ديزبانی آنها را متحمل شو وتنگدلی

عنك الضّيق والأنف ، يبسط الله عليك أكناف رحمته ، ويوجب لك ثواب أهل طاعته ، فأعط ماأعطيت هنيئاً ، وامنع في إجمال وإعذار وتواضع هناك فانّ الله يحبّ المتواضعين . وليكن أكرم أعوانك عليك ألينهم جانباً ، وأحسنهم مراجعة ، وألطفهم بالضّعفاء ، إن شاءالله .

ثمّ إنّ اُموراً من اُمورك لابدّ لك من مباشرتها ، منها إجابة عمّالك مايعيي عنه كتّابك ، ومنها إصدارحاجات النّاس في قصصهم ، ومنها معرفة ما يصل إلى الكتّاب والخزّان ممّا تحت أيديهم ، فلا تتوان فيما هنالك ، ولا تغتنم تأخيره ، واجعل لكلّ أمر منها من يناظر فيه ولاته بتفريغ لقلبك و همّك ، فكلّما أمضيت أمراً فأمضه بعد التّروية و مراجعة نفسك ، و مشاورة وليّ ذلك ، بغير احتشام ولا رأي يكسب به عليك نقيضه ، ثمّ أمض لكلّ يوم عمله فانّ لكلّ يوم ما فيه ، واجعل لنفسك فيما بينك وبين الله أفضل تلك المواقيت ، وأجزل تلك الأقسام ، وإن كانت كلّهالله إذا صحّت فيها النّية ، وسلمت منها الرّعيّة ، وليكن في خاصّ ما تخلّص لله به دينك إقامة فرائضه الّتي هي له خاصّة ، فأعط الله من بدنك في ليلك ونهارك مايجب ، فانّ الله جعل النّافلة لنبيّه خاصّة دون خلقه فقال : « ومن اللّيل فتهجّد به نافلةلك عسى أن يبعثك ربّك مقاماً محموداً » ، فذلك أمر اختصّ الله به نبيّه وأكرمه به ، ليس لأحد سواه ، وهو لمن سواه تطوّع فانّه يقول : « ومن تطوّع خيراً فانّ الله شاكر عليم » فوفّر ما

وپردماغى را ازخود دوركن تا خدا همه سوى رحمت خودرا برويت بگشايد وثواب اهل طاعتش را بتو لازم كند و هرچه ببخشش وعطا كنى از روى دلخوشى باشد تا برسائل گوارا باشد ومنع كن آنچه دريغ دارى بخوشى و عذرخواهى و تواضع ، وبايد ارجمندترين يارانت نزد توكسى باشدكه خوشخوتر است وخوش برخوردتر وبناتوانان مهربانتر ان شاءالله .

سپس برخى امور تواست كه بايد خودت رسيدگى كنى يكى پاسخ كارمندانت در چيزهائى كه نويسندگان ودفترداران ازآن درمانند، يكى گزارش حوائج مردم، يكى فهميدن بودجه‌اى كه بنويسندگان وخزانه‌داران ميرسد دراينجاها سستى بخود راه مده وتأخير روا مدار وقرارده براى هريك ازاين امور كسى راكه ناظرسرپرست آن باشد براى فراغت بال و خاطرجمعى تو وهركاريكه امضا ميكنى پس از انديشه وتنكرباشد وشود باسرپرستش بي ملاحظه واصرار درخلاف كردن با تو ، سپس بايدكار هرروزى را درهمانروز بگذرانى زيرا هر روزيرا بهره‌كار مخصوص بخود آنست ، وبراى خود بهترين ساعت را براى خدا مقررسازواين وقتها را شايان دار واگرچه همه اوقات تو با حسن نيت ازآن خدا است وباعث سلامتى رعايا است وبايد بهترين وقت مخصوص خدا براى دين تواقامه فرائضى باشدكه مخصوص بخدا است ودرشبانه روز آنچه ازحق خدا واجب است اداكن زيرا خدا نمازنافله را متوجه شخص پيغمبرش ساخت وفرمود (٨١ ـ الاسراء) مقدارى ازشب را نمازنافله بخوان اميد است كه خدايت بمقام ستوده‌اى برساند ، اين امرمخصوص پيغمبر خدا است واورا بدان گرامى داشته و جز اورا نيست وبراى ديگران مستحب‌است كه‌ميفرمايد(١٥٣ ـ البقرة)هر كس‌كارخوبى رابوجه مستحب انجام دهدراستيكه خدا قدردان

تقرّبت به إلى الله وكرمه ، وأدّ فرائضه إلى الله كاملاً غير مثلوب ولا منقوص ، بالغاً ذلك من بدنك ما بلغ ، فاذا قمت في صلاتك بالنّاس فلا تطولنّ ولا تكوننّ منفراً ولا مضيّعاً ، فانّ في النّاس من به العلّة وله الحاجة ، وقد سألت رسول الله صلى الله عليه وآله حين وجّهني إلى اليمن : كيف نصلّي بهم ؟ فقال : « صلّ بهم كصلاة أضعفهم. وكن بالمؤمنين رحيماً »

وبعد هذا فلا تطولنّ احتجابك عن رعيّتك ، فانّ احتجاب الولاة عن الرّعيّة شعبة من الضّيق وقلّة علم بالأمور ، والاحتجاب يقطع عنهم علم ما احتجبوا دونه فيصغر عندهم الكبير ويعظم الصّغير ، ويقبح الحسن ، ويحسن القبيح ، ويشاب الحقّ بالباطل ، و إنّما الوالي بشر لا يعرف ما توارى عنه النّاس به من الأمور ، وليست على القول سمات يعرف بها الصّدق من الكذب ، فتحصّن من الادخال في الحقوق بلين الحجاب فانّما أنت أحد رجلين : إمّا امرء سخت نفسك بالبذل في الحقّ ففيم احتجابك من واجب حقّ تعطيه ؟ أو خلق كريم تسديه ؟ وإمّا مبتلى بالمنع فما أسرع كفّ النّاس عن مسألتك إذا أيسوا من بذلك ، مع أنّ أكثر حاجات النّاس إليك ما لامؤونة عليك فيه من شكاية مظلمة أو طلب إنصاف ، فانتفع بما وصفت لك واقتصر فيه على حظّك ورشدك إن شاء الله .

ثمّ إنّ للملوك خاصّة وبطانة فيهم استئثار وتطاول وقلّة إنصاف ، فاحسم مادّة أولئك بقطع

ودانا است آنچه وسیله تقرب تواست بخدا فراوان کن و ارجمندش دار وفرائض خدا راکامل و بی‌کم وکاست ادا کن بهراندازه هم‌که تورا طولانی‌آید ، وچون برای مردم نمازگزاری طول مده ونفرت‌آور وبی‌شرائط نباشد زیرا برخی مردم بیمارند ویاکار دارند ، من‌خودم هنگامیکه رسولخدایم (ص) بسوی یمن گسیل داشت از او پرسیدم چگونه با آنها نماز بخوانم ؟ فرمود نماز ناتوانترین آنها را بخوان و بمؤمنان مهربان باش .

پس از این همه مبادا بسیار ازملت خود در پرده و دور باشی زیرا درپرده بودن والیان ازرعیت یك تنگدلی وکم توجهی است‌بکارها ،درپس‌پرده‌بودن حاکم آنها را از واقعیت بدور میکند وبزرگه را نزد آنان‌کوچك وخرد مینماید وکوچك را بزرگه وزشت را زیبا میکند وزیبا را زشت وحق وباطل را بهم آلوده میکند وهماناکه والی یك‌بشریست وهرکاریرا مردم ازاونهان‌کنند نمیفهمد وگفته هم نشانی نداردکه راست است یا دروغ تا ازدغلی درحقوق پشت پرده مصون باشد ، همانا تویکی ازدومردباشی یا مردی هستی‌که دل بحق دادن داری ، برای چه درانجام‌حق واجب‌درپس پرده باشی؟ یا ازخلق‌کریم خود دور ازمردم بسربری؟یاگرفتاری بدریغ‌کردن ازعطای‌حق دراینصورت هم بزودی مردم ازتونومید شوند وخواهشی از تو نکنند با اینکه بیشترحاجت مردم بتو مخارجی تحمیل نمیکند مثل شکایت ازستم ودادخواهی پس بهرچه من برایت شرح دادم سود ببر وبهره ورشدخود درآن اکتفاکن‌ان‌شاءالله .

سپس بدانکه برای ملوك مخصوصان و محرمانی است‌که سودپرست وزورگو وبی‌انصافند تو مایه

أسباب تلك الأشياء ، ولا تقطعنّ لأحد من حشمك ولا حامّتك قطيعة ، ولا تعتمدنّ في اعتقاد عقدة تضرّ بمن يليها من النّاس في شرب أو عمل مشترك يحملون مؤنتهم على غيرهم فيكون مهنأ ذلك لهم دونك ، وعيبه عليك في الدّنيا والآخرة. عليك بالعدل في حكمك إذا انتهت الأمور إليك، وألزم الحقّ من لزمه من القريب والبعيد ، وكن في ذلك صابراً محتسباً ، و افعل ذلك بقرابتك حيث وقع وابتغ عاقبته بما يثقل عليه منه ؛ فانّ مغبّة ذلك محمودة .

وإن ظنّت الرعيّة بك حيفاً فأصحر لهم بعذرك ، واعدل عنك ظنونهم باصحارك، فانّ تلك رياضة منك لنفسك ورفق منك برعيّتك ، وإعذار تبلغ فيه حاجتك من تقويمهم على الحقّ في خفض وإجمال .

لا تدفعنّ صلحاً دعاك إليه عدوّك فيه رضى ، فانّ في الصّلح دعة لجنودك ، و راحة من همومك ، وأمناً لبلادك ، و لكنّ الحذر كلّ الحذر من مقاربة عدوّك في طلب الصّلح فانّ العدوّ ربّما قارب ليتغفّل ، فخذ بالحزم وتحصّن كلّ مخوف تؤتى منه . وبالله الثّقة في جميع الأمور ، وإن لجّت بينك وبين عدوّك قضيّة عقدت له بها صلحاً ، أو ألبسته منك ذمّة فحط عهدك بالوفاء ، و ارع ذمّتك بالأمانة ، واجعل نفسك جنّة دونه ، فانّه ليس شيء من فرائض الله جلّ وعزّ النّاس أشدّ عليه اجتماعاً في تفريق أهوائهم وتشتيت أديانهم من تعظيم

اينانرا ازگرد خود ببر بوسيله قطع اسباب اين چيزها وبهيچكدام ازحشم ومخصوصانت زميني بملكيت مده وهيچ قراردادى بدست اومده كه مايه زيان همسايگانش شود مانند حقابه وشركتى كه خرجش رابگردن ديگران بگذارند وفائده‌گوارايش براى آنها باشد نه‌تو،وعيبش برتوباشد دردنيا و آخرت. برتوبادكه درحكم‌خودمراعات عدالت‌كنى وحق‌را بهركه‌باشدبايست‌ولازم‌كنى، خويش باشد يا بيگانه ، ودراين‌باره شكيبا وخدا خواه‌باش ، واين‌كاررا باخويشاوندان‌خود هم بكن‌وسرانجام‌آنرا بپا بهرگرانى‌كه باوتمام شود زيرا سرانجامش ستوده است .

واگررعيت بتوگمان ستمكارى برد عذر خودرا آشكاركن وآنها را باين وسيله ازبدگمانى بدرآور زيرا اين‌كار پرورش جان تواست ونرمش با ملت تو وعذرجوئيست‌كه مقصود تورا ازاستوار داشتن‌آنان برحق تامين ميكند بخوشى و خوبى .

اگر دشمن تورا بصلح رضايت بخشى دعوت‌كرد پاسخ رد مده زيرا صلح مايه آسايش لشكر تو وآسودگى خاطرشخص تو و امنيت كشور تواست ، ولى الحذر الحذركه در موقع پيشنهاد صلح بدشمن نزديك بشوى و بى‌احتياطى‌كنى زيرا بسا دشمن باين وسيله تورا غافل‌گيركند،دور انديش باش وهرراه ترسى‌راكه ممكن است ازآن‌بتوحمله‌شود ببند ، درهمه‌كارها هم بخدا توكل‌كن ، واگرقراردادى ميان تو ودشمنت بسته شد بعنوان صلح يا تعهدى درباره اوكردى بپيمانت وفا دارباش وتعهدخودرا رعايت‌كن هرچه هم برتو ناگوارآيد ، وبايدخود را سپرتعهدخود سازى زيراهيچكدام ازفرائض خداعزوجل نزد عموم مردم با همه اختلاف در خواسته‌ها و دينهاكه دارند مسلم تر ازاحترام بوفاىّ به تعهد نيست

الوفاء بالعهود، و قد لزم ذلك المشركون فيما بينهم دون المسلمين لما استوبلوا من الغدر والختر، فلا تغدرنّ بذمّتك ولا تخفر بعهدك، ولا تختلنّ عدوّك، فإنّه لا يجترىء على الله إلاّ جاهل. وقد جعل الله عهده و ذمّته أمناً أفضاه بين العباد برحمته، و حريماً يسكنون إلى منعته، ويستفيضون به إلى جواره، فلا خداع ولا مدالسة ولا إدغال فيه.

فلا يدعونّك ضيق أمر لزمك فيه عهدالله على طلب انفساخه فإنّ صبرك على ضيق ترجو انفراجه و فضل عاقبته خير من غدر تخاف تبعته، و أن تحيط بك من الله طلبة ولا تستقيل فيها دنياك ولا آخرتك.

و إيّاك و الدّماء وسفكها بغير حلّها، فانّه ليس شيء أدعى لنقمة و لا أعظم لتبعة و لا أحرى لزوال نعمة وانقطاع مدّة من سفك الدّماء بغير الحقّ. والله مبتدء بالحكم بين العباد فيما يتسافكون من الدّماء، فلا تصوننّ سلطانك بسفك دم حرام، فانّ ذلك يخلقه و يزيله، فإيّاك و التعرّض لسخط الله فانّ الله قد جعل لوليّ من قتل مظلوماً سلطاناً قال الله: «و من قتل مظلوماً فقد جعلنا لوليّه سلطاناً فلا يسرف في القتل إنّه كان منصوراً»، ولا عذر لك عندالله ولا عندي في قتل العمد لأنّ فيه قودالبدن. فان ابتليت بخطأ وأفرط عليه سوطك أويدك لعقوبة، فانّ في الوكزة فما فوقها مقتلة، فلا تطمحنّ بك

وهرآينه مشركان هم ميان خودشان در برابر مسلمانان بدان گردن نهاده‌اند براى آنكه پيمان شكنى وعهدگسلى را بدعاقبت ميشمارند مبادا پناه خودرا بشكنى و پيمانت را بگسلى و دشمنت راگول بزنى زيرا همان نادانست كه بخداوند دليرى ميكند همانا خداوند پيمان وپناه خودرا وسيله آسودگى ساخته وميان بندگانش برحمت خود پرداخته وآنرا آستان محترم مقررداشته تاهمه درسايه آن درايند وخود را درجوارش كشند، در آن نه فريب است ونه ظاهرسازى ونه دغلى.

مبادا درتنگنا كه افتادى پيمانى‌راكه بگردن گرفتى‌بشكنى‌زيراشكيبائى توبراين سختى كه اميد گشايشش را دارى وخوش انجامى آن بهتراست ازپيمان‌گسلى كه ازدنباله آن بترسى وازطرف‌خداوند مسئول‌گردى ودردنيا وآخرت برگشت نتوانى.

مبادا گرد خون بگردى و بناحق آنرا بريزى زيرا چيزى نيست كه نقمت‌بارتر و بدعاقبت‌تر ونعمت‌برتر وعمر بسرآورتر باشد ازريختن خون ناحق وخدا است كه خود قضاوت ميان مردم را در باره ريختن خون همديگر آغاز ميكند، مبادا سلطنت خودرا بوسيله ريختن خون ناحق حفاظت كنى زيرا كه آنش پوسيده سازد و نابود كند، مبادا خودرا در معرض خشم خدا در آورى زيرا خداوند براى خونخواه كسيكه بستم كشته شده تسلطى مقرر ساخته خدا فرموده (٣٣ ـ الاسراء) هركه بستم كشته شود محققاً براى وليش حقى درقصاص مقرر داشتيم مبادا دركشتار اسراف كند زيرا كه اومنصور است، براى تو و براى من نزد خدا عذرى در برابر قتل عمدى نيست زيرا قصاص بتن دارد و اگر گرفتار قتل خطا شدى و تازيانه ات يا دستت در كيفر بدكاران بدان گرائيد، چون ممكن است بيك

نخوة سلطانك عن أن تؤدّي إلى أهل المقتول حقّهم دية مسلّمة يتقرّب بها إلى الله زلفى.

إيّاك والاعجاب بنفسك، والثقة بما يعجبك منها، وحبّ الاطراء، فانّ ذلك من أوثق فرص الشيطان في نفسه ليمحق ما يكون من إحسان المحسن.

إيّاك و المنّ على رعيّتك باحسان، أو التزيّد فيما كان من فعلك، أو تعدهم فتتبع موعدك بخلفك، أو التسرّع إلى الرّعيّة بلسانك، فانّ المنّ يبطل الاحسان. و الخلف يوجب المقت، وقد قال الله جلّ ثناؤه: «كبر مقتاً عندالله أن تقولوا مالا تفعلون».

إيّاك والعجلة بالامور قبل أوانها، والتساقط فيها عند زمانها، واللّجاجة فيها إذا تنكّرت والوهن فيها إذا أوضحت، فضع كلّ أمر موضعه، وأوقع كلّ عمل موقعه.

وإيّاك والاستئثار بما للنّاس فيه الاُسوة، والاعتراض فيما يعنيك، والتّغابي عمّا يُعنى به ممّا قد وضح لعيون النّاظرين، فانّه مأخوذ منك لغيرك. وعمّا قليل تكشف عنك أغطية الاُمور ويبرز الجبّار بعظمته فينتصف للمظلومين من الظّالمين، ثمّ أملك حميّة أنفك، وسورة حدّتك وسطوة يدك، وعزب لسانك؛ و احترس كلّ ذلك بكفّ البادرة و تأخير السّطوة، و ارفع بصرك إلى السّماء عند ما يحضرك منه حتّى يسكن غضبك فتملك الاختيار، ولن تحكم ذلك من نفسك حتّى تكثر همومك بذكر المعاد.

مشت وبیشتر کشتنی پدید آید، مبادا غرور حکومتت تورا از پرداخت حق مقتول که دیه تسلیم شده است وبوسیله آن باید بخدا تقرب جست بازدارد.

مبادا خود بین شوی بدان اعتماد کنی وستایش پسند گردی زیرا که این خود ازفرصتهای پابر جای شیطانست برای خودش که بوسیله آن احسان هر محسنی را محو سازد.

مبادا برعیت خود برای احسانی که کردی منت نهی، یا ارزش کاری که برای آنها کردی بیشتر بحساب آوری، یا بآنها وعده بدهی و خلف وعده کنی، یا با زبان خود بآنها تندی کنی زیرا منت احسانرا باطل کند وتخلف وعده مایه دشمنی گردد ومحققاً خدا جل ثنائه فرموده است (٤- الصف) «چه دشمنی بزرگی است نزد خدا که بگوئید آنچه عمل نکنید».

مبادا در کاری پیش از وقتش بشتابی و پیش از زمان مقررش خود را در آن اندازی ونا شناخته و نفهمیده درآن اصرار ورزی ودر صورت و ضوح درآن سستی کنی، هرچیزی رادرجای خودش بگذار وهرعملی را بموقعش وادار.

مبادا یك خودخواهیها وسودجوئیهائی کنی که مردم ازتو پیروی کنند ودرآنچه برایت مهم است تردید کنی ودر آنچه مورد اهمیت است غفلت ورزی ازآنچه دربرابردیده ناظرین روشن باشد زیرا که این حکومت ازتو گرفته شود برای دیگری وبزودی پردههای هرکاری را ازتوبرگیرند وخداوند جبار بعظمت خود جلوه گرآید وداد مظلومان را از ظالمان بستاند، سپس پردماغی و تندخوئی و مشت زنی وزخم زبانترا جلوگیرباش وازهمه اینها دورباش چیزی از دست وزبانت بدرنرود وحمله را بتأخیرانداز وچون زمینه آن فراهم شد دیده بآسمان برآورتاخشمت فرونشیند وازجا بدرنروی وهرگزچنین تسلطی برخود نتوانی تابسیارمتوجه معاد باشی.

ثمّ اعلم أنّه قد جمع ما في هذا العهد من صنوف ما لم آلك فيه رشداً إن أحبّ الله إرشادك ، وتوفيقك أن تتذكّر ماكان من كلّ ماشاهدت منّا ، فتكون ولايتك هذه من حكومة عادلة ، أو سنّة فاضلة ، أوأثر عن نبيّك صلى الله عليه وآله ، أوفريضة في كتاب الله فتقتدي بما شاهدت ممّا عملنا به منها ؛ و تجتهد نفسك في اتّباع ما عهدت إليك في عهدي ، و استوثقتُ من الحجّة لنفسي ، لكيلا تكون لك علّة عند تسرّع نفسك إلى هواها ؛ فليس يعصم من السّوء ولايوفّق للخير إلاّ الله جلّ ثناؤه . و قد كان ممّا عهد إليّ رسول الله صلى الله عليه وآله في وصايته تحضيضاً على الصّلاة و الزّكاة و ما ملكت أيمانكم ، فبذلك أختم لك ما عهدت ولا حول ولا قوّة إلاّ بالله العليّ العظيم .

و أنا أسأل الله سعة رحمته ، و عظيم مواهبه و قدرته على إعطاء كلّ رغبة أن يوفّقني و إيّاك لما فيه رضاه من الاقامة على العذر الواضح إليه و إلى خلقه ، مع حسن الثّناء في العباد ، وحسن الأثر في البلاد ، و تمام النّعمة ، و تضعيف الكرامة ، و أن يختم لي ولك بالسّعادة و الشهادة ، و إنّا إليه راغبون ، و السّلام على رسول الله و على آله الطيّبين الطّاهرين و سلّم كثيراً .

سپس بدانکه در این فرمان مطالبی ازهرگونه فراهم شده که من در ارشاد تو کوتاهی نکردم اگر خدایت یار باشد وتوفیق‌دهدکه بیاد آوری هرآنچه را ازما دیدی واین حکومت تو یك حکومت دادگستر وبا سنت پرارزش باشد ویا پیروی ازپیغمبرت (ص) ویاازمقرر درقرآن خدا واقتداءکنی بدانچه دیدی ما خود بدان عمل کردیم ازآنها ، وبکوشی درپیروی ازآنچه دراین عهدنامه بتو سفارش کردم وبرای خود با کمال اعتماد اقامه حجت نمودم تا اگر هواپرستی کردی‌عذری نداشته باشی‌چون‌از بدکرداری نگهداری نکند جزخدا ، وتوفیق کارخیر ندهد جزخدا جل ثنائه ، وهرآینه درضمن فرمانها که رسول خدا (ص) بمن داده همیشه سفارش بخواندن نماز وپرداخت زکوة ومراعات زیردستان بوده وبهمین هم من فرمان تورا پایان میدهم ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم .

من هم ازخدا خواستارم شایانی رحمتش و بخششهای بزرگش وقدرتش برعطای هر دلخواهی را تامرا وتورا توفیق‌دهد برای هرآنچه رضای حضرت اواست ازپایداری برمعذوریت وانجام وظیفه روشن بدرگاه خود او و در برابر خلق او ، با کسب ستایش نیکو در پیش بنده‌های خدا وگذاشتن آثارنیکو درشهرستانها باضافه نعمت کامل او و کرامت‌متزایدش، واز او خواستارم که زندگی مرا و تورا بسعادت شهادت در راه او پایان بخشد زیرا ما بدرگاه او مشتاقیم و السلام علی رسول الله و علی آله الطیبین الطاهرین وسلم کثیراً .

(خطبته عليه السلام المعروفة بالديباج)

الحمدلله فاطر الخلق، وخالق الاصباح(١)، ومنشر الموتى، وباعث من في القبور؛ وأشهد أن لا إله إلاّ الله وحده لا شريك له، وأنّ محمداً عبده ورسوله صلى الله عليه وآله.

عباد الله! إنّ أفضل ما توسّل به المتوسّلون إلى الله جلّ ذكره الايمان بالله وبرسله، وما جاءت به من عندالله، و الجهاد في سبيله، فانّه ذروة الاسلام، وكلمة الاخلاص، فانّها الفطرة، و إقامةُ الصّلاة فانّها الملّة. وإيتاءُ الزكاة فانّها فريضة، وصوم شهر رمضان فانّه جُنّة حصينة، وحجّ البيت والعمرة فانّهما ينفيان الفقر و يكفّران الذنب ويوجبان الجنّة، وصلة الرّحم فانّها ثروة في المال و منساة في الأجل وتكثير للعدد. والصّدقة في السرّ فانّها تكفّر الخطأ وتطفىء غضب الرّب تبارك وتعالى، والصّدقة في العلانيّة فانّها تدفع ميتة السّوء، وصنائع المعروف فانّها تقي مصارع السّوء.

و أفيضوا في ذكر الله جلّ ذكره فانّه أحسن الذّكر، و هو أمان من النّفاق. وبراءة من النّار، وتذكير لصاحبه عند كلّ خير يقسمه الله جلّ وعزّ، وله دويٌّ تحت العرش

(خطبه آنحضرت (ع) كه بخطبه ديباج معروف است)

سپاس ازان خدااست، كه آفريننده خلق، وبرآرنده سپيده‌دم، وجانبخش بمردگان وبرانگيزنده هرآنكه درون گورهااست. من گواهم كه نيست شايسته ستايش جزخدا، يگانه است، شريك ندارد، وگواهم كه محمد (ص) بنده وفرستاده او است.

بندگان خدا، راستى بهترين چيزيكه دست يازان بدرگاه خدا جل ذكره بدان دست اندازند ايمان بخدا است وبفرستاده هايش وبدانچه ازبر خدا آوردند، و هم جهاد در راه او كه كاكل اسلام است، وهم كلمه اخلاص كه سرشت انسانست وبرپا داشتن نمازكه بنياد مليت است، وپرداخت زكوة كه مقرر است، وروزه ماه رمضان كه سپرنگهدارنده ايست، و حج خانه كعبه وعمره كه هردو فقر را ميبرند وگناهانرا ميريزند وبهشت را موجب ميشوند، وصله رُحم كه مايه فزونى دارائى ودرازى عمر است و فزونى شماره خاندان، و صدقه نهانى كه كفاره گناهانست و خشم پروردگار تبارك و تعالى را خاموش ميكند، وصدقه عيانى كه مرگ بد را برطرف ميسازد، وكارهاى سودمند خوب كه ازهلاكتهاى بد حفظ ميكند.

در ذكر خدا جل ذكره اندر باشيد كه آن بهترين ذكراست واامان ازنفاق و براءت از دوزخ است وصاحبش را در نزد هرخيرى كه خدايش جل وعز روزى كند بياد خدا ميآورد، ودر زير عرش

---

(١) كذا في النسخ ولعله تصحيف « فالق الاصباح ».

وارغبوا فيما وعدالمتّقون ، فانّ وعدالله أصدق الوعد ، و كلّما وعد فهو آت كما وعد ، فاقتدوا بهدى رسول الله صلى الله عليه وآله فانّه أفضل الهدى واستنّوا بسنّته ، فانّها أشرف السّنن ، وتعلّموا كتاب الله تبارك وتعالى فانّه أحسن الحديث وأبلغ الموعظة ، وتفقّهوا فيه فانّه ربيع القلوب واستشفوا بنوره فانّه شفاءٌ لما في الصدور ، و أحسنوا تلاوته فانّه أحسن القصص ؛ « و إذا قرء عليكم القرآن فاستمعوا له و أنصتوا لعلّكم ترحمون » وإذا هُديتم لعلمه فاعملوا بماعلمتم منه لعلّكم تفلحون .

فاعلموا عبادالله ! أنّ العالم العامل بغير علمه كالجاهل الحائر الذي لا يستفيق من جهله بل الحجّة عليه أعظم وهوعندالله ألوم ؛ والحسرة أدوم على هذا العالم المنسلخ من علمه مثل ما على هذا الجاهل المتحيّر في جهله ، و كلاهما حائرٌ بائر مضلٌّ مفتون ، مبتور ما هم فيه وباطل ما كانوا يعملون .

عباد الله ! لاترتابوا فتشكّوا ، ولاتشكّوا فتكفروا ، ولاتكفروا فتندموا ، ولاترخّصوا لأنفسكم فتدهنوا ، وتذهب بكم الرُّخص مذاهب الظّلمة فتهلكوا ، ولا تداهنوا في الحقّ إذا ورد عليكم وعرفتموه فتخسروا خسراناً مبيناً .

عباد الله ! إنّ من الحزم أن تتّقوا الله ، وإنّ من العصمة ألاّ تغترّوا بالله .

طنيني دارد ، ودر آنچه پرهیزكاران وعده داده شده است رغبت كنید زیرا وعده خدا راسترین وعده است ، وهرآنچه را وعده داده چونانكه وعده شده است تحقق یابد ، برهبری رسول خدا (ص) رهجو باشید كه آن بهترین رهبرست ، و بروش او كار كنید كه شرافتمند ترین روشها است ، و قرآن خدا تبارك وتعالی را بیاموزید كه بهترین حدیث است و رساترین پند ، وفهم آنرا پیدا كنید كه بهار دلها است ؛ وبنورش درمان جوئید كه شفاء هر ناراحتی دردلها است آنرا خوب بخوانید كه بهترین داستانها است (٢٠٣ـ الاعراف) وهرگاه قرآن را بخوانید بدان گوش كنید وخاموش باشید شاید بشما ترحم شود ـ وچون چیزی ازآن دانستید بكار بندید تا شاید رستگار شوید .

ای بندگان خدا بدانید دانائیكه بعلمش كار نكند چون نادان سرگردانیست كه ازبیهوشی نادانی نرهیده بلكه حجت براو بزرگتر و نزد خدا سرزنش را بیشتراست وافسوس و دریغ براین دانای دست از دانش خودكشیده مانند همان نادان سرگردان مانده با دوام تر است و هردو سرگردان وبیهوده دگمراه وفریب خورده‌اند وهرآنچه درآنند ازمیان رفته است وآنچه كرده‌اند بیهوده است .

بندگان خدا تردید نكنید تا بشك افتید وشك نكنید تا كافرشوید وكافر نشوید تاپشیمان گردید، وخودرا كم ارزش ندانید تا سستی كنید ، وكم ارزشی شمارا براههای تاریك بكشاند وبهلاكت رسید، وچون حق دربرابر شما آمد وآنرا فهمیدید درآن سستی مورزید تا آشكارا زیانكار باشید .

بندگان خدا راستی از دور اندیشی است كه از خدا تقوی داشته باشید و از عصمت است كه بخدامغرور نباشید .

عباد الله ! إنّ أنصح النّاس لنفسه أطوعهم لربّه ، وأغشّهم لنفسه أعصاهم له .

عباد الله ! إنّه من يطع الله يأمن ويستبشر ومن يعصه يخب ويندم ولا يسلم .

عباد الله ! سلوا الله اليقين ، فانّ اليقين رأس الدّين ، وارغبوا إليه في العافية ، فانّ أعظم النّعمة العافية ، فاغتنموها للدّنيا والآخرة ؛ وارغبوا إليه في التّوفيق ، فانّه اُسّ وثيق ، و اعلموا أنّ خير ما لزم القلب اليقين و أحسن اليقين التّقي ، أفضل اُمور الحقّ عزائمها ، وشرّها محدثاتها ، و كلّ محدثة بدعة ، و كلّ بدعة ضلالة ، وبالبدع هدم السنن المغبون من غبن دينه ، والمغبوط من سلم له دينه و حسن يقينه ، و السعيد من وعظ بغيره ، و الشّقي من انخدع لهواه .

عباد الله ! اعلموا أنّ يسير الرّياء شرك ، وأنّ إخلاص العمل اليقين ، و الهوى يقود إلى النار ، ومجالسة أهل اللّهو ينسي القرآن ويحضر الشّيطان ، والنّسيء زيادة في الكفر ، وأعمال العصاة تدعوا إلى سخط الرّحمن ، وسخط الرّحمن يدعو إلى النّار . ومحادثة النّساء تدعو إلى البلاء ويزيغ القلوب ، والرّمق لهنّ يخطف نور أبصار القلوب ، ولمح العيون مصائد الشّيطان ، ومجالسة السّلطان يهيج النّيران .

بندگان خدا راستی خیرخواه‌ترین مردم برای خودش فرمانبرترین آنهاست برای پروردگارش وگول زنترین آنها برای خودش نافرمانترین آنها است برای او .

بندگان خدا راستش هر که خدا را اطاعت کرد آسوده است و خرم و هر کش نافرمانی کرد نومید است وپشیمان وناسالم .

بندگان خدا از خدا یقین بخواهید که یقین سر دین است ، وبدرگاهش روی کنید برای عافیت که عافیت بزرگترین نعمت است وآنرا برای دنیا وآخرت غنیمت شمارید وبدو روی کنید برای توفیق که آن بنیاد محکمی است ، وبدانید که بهترین چیزیکه بدل نشیند یقین است ، وبهترین یقین تقوی است وبرترین کارهای درست تصمیم بدانها است ، وبدترین آن تازه درآوردهها است وتازه درآوردهها بدعت است ، وهر بدعتی گمراهی است ، وبابدعتها سنتها ویران شوند ، زیانکار کسی است که در دینش زیان کند ، و رقابت با کسی شاید که دینش سالم ماند و یقینش خوب باشد ، خوشبخت آنکه بدیگری پند گرفته ، و بدبخت آنکه گول هوای نفس را خورده .

بندههای خدا بدانید که اندك خود نمائی شرك است ، و اخلاص در عمل یقین است ، و هوای نفس بدوزخ کشاند ، وهمنشینی أهل لهو وباطل قرآن را ازیاد ببرد وشیطان را حاضر کند ، ودستور نسیء (یعنی تأخیر حج ازموقعش که در جاهلیت رسم بوده) فزونی کفر است ، و کردار عاصیان باعث خشم خدای رحمن است ، وخشم خدای رحمن بدوزخ کشاند ، وگفتگو بازنان بلا آورد ودلرا منحرف سازد ونظر بازی با آنان روشنی دلرا ببرد ، و چشم اندازی دام شیطانست ، و همنشینی با سلطان بازی با آتش یا برافروزنده آنست .

عباد الله ! أصدقوا ، فانّ الله مع الصّادقين . و جانبوا الكذب ، فانّه مجانب للايمان وإنّ الصّادق على شرف منجاة و كرامة . و الكاذب على شفا مهواة و هلكة . و قولوا الحقّ تُعرفوا به ، واعملوا به تكونوا من أهله وأدّوا الأمانة إلى من ائتمنكم عليها . وصلوا أرحام من قطعكم ، و عودوا بالفضل على من حرمكم . و إذا عاقدتم فأوفوا . و إذا حكمتم فاعدلوا . وإذا ظُلمتم فاصبروا . وإذا أُسيء إليكم فاعفوا واصفحوا كما تحبون أن يعفى عنكم ، و لا تفاخروا بالآباء « ولاتنابزوا بالألقاب بئس الاسم الفسوق بعدالايمان» ولا تمازحوا ولاتغاضبوا ولا تباذخوا « ولا يغتب بعضكم بعضاً أيحبّ أحدكم أن يأكل لحم أخيه ميتاً » ، و لا تحاسدوا فانّ الحسد يأكل الايمان كما تأكل النّار الحطب ، و لا تباغضوا فانّها الحالقة ، و أفشوا السّلام في العالم ، وردّوا التحيّة على أهلها بأحسن منها ، وارحموا الأرملة واليتيم ، وأعينوا الضّعيف والغارمين وفي سبيل الله و ابن السبيل و السائلين وفي الرّقاب والمكاتب والمساكين ، وانصروا المظلوم، وأعطوا الفروض، و جاهدوا أنفسكم في الله حقّ جهاده . فانّه شديد العقاب وجاهدوا في سبيل الله . واقرّوا الضّيف . وأحسنوا الوضوء، وحافظوا على الصلوات الخمس في أوقاتها فانّها من الله جلّ وعزّ بمكان « ومن تطوّع خيراً فهو خير له فانّ الله شاكر عليم » . « تعاونوا على البرّ والتقوى ، ولا تعاونوا على الاثم والعدوان » و « اتّقوا الله حقّ تقاته ولا

بندگان خدا راست بگوئید زیرا خدا با راستگویانست ، از دروغ بر کنار باشید که از ایمان بدور است ، وراستگو در لبه نجات واحترام است ، ودروغگو درپرتگاه هلاکت ، حقگو باشید تا باحق شناخته شوید و آنرا بکار بندید تا أهل آن باشید وامانترا بصاحبش بپردازید ، وصله رحم کنید باآنکه از شما بریده است ، وبدانکه ازشما دریغ کرده احسان کنید ، وچون عهدی بستید وفا کنید ، وهرگاه قضاوت کردید عدالت کنید ، وچون ستم دیدید شکیبا باشید ، وهرگاه بشما بد رفتاری شد در گذرید چشم بپوشید چونانکه دوست دارید از شما درگذرند ، بنیاکان خود نبالید ونام بد بهم نگزارید چه بد است بدنامی پس از ایمان ومسلمانی ، با هم شوخی نکنید وبهم خشم نورزید ، وبیکدیگر فخر نفروشید وهمدیگر را غیبت نکنید (١٢- الحجرات) آیادوست دارید گوشت مرده‌هم را بجوید ، بهم حسد نبرید زیرا حسد ایمان را بخورد چنانچه آتش هیزم را ، بهم دشمنی نکنید که بن‌کننده است ، سلام را در جهان فاش سازید و جواب تحیت را بوجه بهتر بدهید ، بببوه زنان و یتیمان مهربان باشید ، ویاری کنید بناتوان وستمدیده ، وآنکه درراه خدا بدهکارشده ، ودرراه خدا مانده ، وبسائلان ، وبنده‌های زیر فرمان ، وبنده‌هائی که قرار داد آزادی بسته‌اند ، وبمستمندان ، مظلوم را یاری کنید ، وحقوق واجب را بدهید ، وبا خود درحساب خدا بخوبی جهاد کنید که اوسخت کیفر است ، ودر راه خدا جهاد کنید و مهمان نوازی کنید ، وخوب وضوء بسازید ، و نماز پنجگانه را بوقت بخوانید که آنها در نزد خدا جل وعز مقامی دارند ، وهرکه نافله را هم بخواند برایش بهتراست زیرا خداوند قدر دان ودانا است بنیکی و تقوی همکاری کنید ، و بگناه و تجاوز همکاری نکنید ، باندازه لازم ازخدا تقوی داشته باشید

تموتنّ إلاّ و أنتم مسلمون ».

و اعلموا عباد الله ! أنّ الأمل يذهب العقل ويكذب الوعد ويحثّ على الغفلة و يورث الحسرة. فاكذبوا الأمل فإنّه غرور و إنّ صاحبه مأزور . فاعملوا في الرّغبة والرّهبة فان نزلت بكم رغبة فاشكروا واجمعوا معهارغبةً فانّ الله قد تأذّن للمسلمين بالحسنى ، ولمن شكر بالزّيادة ، فانّي لم أر مثل الجنّة نام طالبها ، ولا كالنّار نام هاربها ، ولا أكثر مكتسباً ممّن كسبه ليومٍ تذخر فيه الذّخائر وتبلى فيه السّرائر . وإنّ من لا ينفعه الحقّ يضرّه الباطل. ومن لايستقيم به الهدى تضرّه الضّلالة . و من لاينفعه اليقين يضرّه الشّكّ وإنّكم قد اُمرتم بالظّعن ودللتم على الزّاد .

ألا إنّ أخوف ما أتخوّف عليكم اثنان طول الأمل واتّباع الهوى . ألا وإنّ الدّنيا قد أدبرت وآذنت بانقلاع، ألاوإنّ الآخرة قد أقبلت وآذنت باطّلاع . ألا وإنّ المضمار اليوم و السّباق غداً، ألا وإنّ السبقة الجنّة و الغاية النّار . ألا وإنّكم في أيّام مهل من ورائه أجل يحثّه [ال]عجل . فمن أخلص لله عمله في أيّامه قبل حضور أجله نفعه عمله و لم يضرّه أجله ، ومن لم يعمل في أيّام مهله ضرّه أجله ولم ينفعه عمله .

عباد الله ! افزعوا إلى قوام دينكم باقام الصّلاة لوقتها . وإيتاء الزّكاة في حينها . والتضرّع

و مبادا تا مسلمان بميريد.

بنده‌های خدا بدانیدکه آرزو خرد را ببرد و وعده خلافی آورد وغفلت باراست و افسوس برار آرزو را نادیده گیرید که فریب است و آرزومند زیر بار است ، در میان بیم و امید کار کنید اگر خوش‌دلی دیدید شکر کنید و آن‌را با خوشدلی دیگر فراهم آرید زیرا خداوند برای مسلمانان‌اجازه خوشی داده و برای هرکه شکرکند فرمان فزودن صادر کرده ، من ندیدم مانند بهشت‌که جویای آن خوابست ونه مانند دوزخ که گریزانش بخوابست ، وندیدم کاسبی پرسودتر ازکسیکه برای روزی کسب کند که ذخیره سزای آنست وهرنهانی درآن آشکار است ، وراستی‌که هرکسی را حق سود ندهدباطلش بزیان‌کشد ، وهرکه راه هدایت نرود بگمراهی افتد، وهرکه‌یقین‌بدو سود نبخشد بزیان شك‌اندراست ، وراستی‌که شماها بکوچیدن مأمورید ، وتوشه را هم‌بشما نشان داده‌اند .

هلا راستی از دوبچیز بر شما نگرانم ، آرزوی دراز وپیروی هوی ، هلا دنیا پشت داده و اعلام فنا کرده ، هلا آخرت روی آورده واعلام ورود نموده ، هلا که امروزه میدان مسابقه است ، و فردای قیامت هنگام جائزه ، وراستی‌که جائزه بهشت‌است وعاقبت دیگران دوزخ ، هلا شماها درروزگارمهلتید ودنبالش‌مرك است وشتابان میآید ، هرکه برای خدا کارخالص کند درعمرخود پیش ازمرگش کردارش بدو سود دهد و مرگش زیانی ندارد ، و هرکه درروزگار مهلت کاری نکرد مرگش زیانبار است وکارش سود ندهد .

بنده‌های خدا باستوارکردن دین‌خود پناه برید بوسیله نمازخواندن در وقت ، وپرداختن زکوة

والخشوع . وصلة الرّحم . و خوف المعاد . و إعطاء السائل . وإكرام الضعفة [و الضّعيف] وتعلّم القرآن و العمل به . و صدق الحديث . والوفاء بالعهد . وأداء الأمانة إذا ائتمنتم . وارغبوا في ثواب الله وارهبوا عذابه . وجاهدوا في سبيل الله بأموالكم وأنفسكم . وتزوّدوا من الدُّنيا ماتحرزون به أنفسكم و اعملوا بالخير تجزوا بالخير يوم يفوز بالخير من قدّم الخير . أقول قولي وأستغفر الله لي ولكم .

(ومن حكمه صلوات الله عليه)

وترغيبه وترهيبه ووعظه

أمّا بعد فإنّ المكر والخديعة في النّار فكونوا من الله على وجل، ومن صولته على حذر إنّ الله لا يرضى لعباده بعد إعذاره و إنذاره استطراداً و استدراجاً من حيث لا يعلمون ، ولهذا يضلُّ سعي العبد حتّى ينسى الوفاء بالعهد ويظنّ أنّه قد أحسن صنعاً ، ولا يزال كذلك في ظنّ ورجاء وغفلة عمّا جاءه من النّبأ ، يعقد على نفسه العقد ، و يهلكها بكلّ جهد ، و هو في مهلة من الله على عهد ، يهوى مع الغافلين ، ويغدو مع المذنبين ، ويجادل في طاعة الله المؤمنين ويستحسن تمويه المترفين ، فهؤلاء قوم شرحت قلوبهم بالشّبهة ، وتطاولوا على غيرهم بالفرية ، وحسبوا أنّها لله قربة، وذلك لأنّهم عملوا بالهوى وغيّروا كلام الحكماء وحرّفوه بجهل وعمى، وطلبوا به السّمعة والرّياء ، بلا سبل قاصدة ، ولا أعلام جارية ، ولا منار معلوم إلى أمدهم ، وإلى منهل

درموقفش ، وبوسيله تضرع وخشوع ، وصله‌رحم ، وترس‌ازمعاد ، وعطای‌بسائل ،واکرام‌ضعفاء . وناتوان وآموختن‌قرآن، وبکاربستن آن ،.وبوسیله راستگوئی ، ووفاء بعهد ، وپرداخت امانت که‌گرفتید شیفته ثواب خدا باشید ، واز عذابش بترسید ودرراهش با مال وجان خود جهاد کنید ، واذدنیا همان توشه بگیرید که خودرا باآن اداره‌کنید ، خوب کنید تا خوب ببینید درروزیکه بخیر رسد هرکه کارخیرپیش فرستاده ، سخن خودرا بگویم وازخدا برای شما آمرزش جویم .

(ازکلمات حکیمانه آنحضرت (ع) وتشویق وبیم دادن وپندش)

امابعد : راستی‌که نیرنك وفریب در دوزخند ، از خدا بترسید وازیورش او برحذرباشید ، خدا پس ازاینکه حجت را ببندگانش تمام کرده وآنها را بیم داده دیگر برآنان نمی‌پسندد که ندانسته رانده باشند وغافلگیرشوند ، وازاین‌رو است‌که بنده‌ای بکوشش بیهوده‌گرفتار شود تا وفاء بعهد (بنده‌گی‌خدا) را ازیادببرد ، وپندارد‌که خوب‌کاری‌کرده وپیوسته همین‌طوردرگمان وامید وغفلت‌ازخبری‌که باورسیده بسرمیبرد، وخودرا گره درگره میکند ، وبا همه‌کوشش نابود میسازد ، وازاین مهلت موقت خدا سوء استفاده میکند ، باغافلان‌همدل‌است وباگنهکاران‌همکار ، ودرطاعت خدا بامؤمنان‌ستیزه‌کند ، واشتباه‌کاری خوشگذرانهارا نیکومیشمارد ، اینان‌مردمی‌هستند‌که دلشان بشبهه‌اندر است ، وبدروغ وناروا بردیگران سرفرازی مینمایند ، وپندارند که این کارها تقرب بخدا است واین برای آنست که هوا پرستی دارند وسخن‌حکیمانرا بنادانی وکوردلی‌دیگرگونه ساخته وتحریف نمودند ، وآنرا وسیله شهرت وخودنمائی ساختند ، بدون برنامه‌های درست ونیروهای‌اجراء وسرانجام روشن ونتیجه سودمندی‌که بدان برسند،

هم و اردوه ، حتّى إذا كشف الله لهم عن ثواب سياستهم ، و استخرجهم من جلابيب غفلتهم ، استقلبوا مدبراً و استدبروا مقبلاً ، فلم ينتفعوا بما أدركوا من أمنيّتهم ، و لا بما نالوا من طلبتهم ، و لا ما قضوا من و طرهم ، و صار ذلك عليهم و بالاً ، فصاروا يهربون ممّا كانوا يطلبون .

و إنّي اُحذّركم هذه المزلّة ، وآمركم بتقوى الله الّذي لا ينفع غيره فلينتفع بنفسه إن كان صادقاً على مايجنُّ ضميره، فإنّما البصير من سمع وتفكّر، ونظر وأبصر، وانتفع بالعبر وسلك جدداً واضحاً ، يتجنّب فيه الصرعة في الهوى ، ويتنكّب طريق العمى ، ولا يعين على فساد نفسه الغواة بتعسّف في حقّ أو تحريف في نطق أو تغيير في صدق ، ولا قوّة إلاّ بالله .

قولوا ماقيل لكم ، وسلّموا لماروي لكم ، ولاتكلّفوا مالم تُكلّفوا ، فإنّما تبعته عليكم فيما كسبت أيديكم و لفظت ألسنتكم أو سبقت إليه غايتكم ، و احذروا الشبهة فإنّها وضعت للفتنة ، واقصدوا السهولة ، و اعملوا فيمابينكم بالمعروف من القول و الفعل ، و استعملوا الخضوع واستشعروا الخوف والاستكانة لله ، واعملوا فيمابينكم بالتّواضع والتّناصف والتّباذل وكظم الغيظ فانّها وصيّة الله . وإيّاكم والتّحاسد والأحقاد ، فإنّهما من فعل الجاهليّة ولتنظر نفس ما قدّمت لغد واتّقوا الله إنّ الله خبير بما تعملون » .

تاچون خداوند پرده‌ازپاداش روشن‌آنها برداشت وآنانرا ازژیرپوشهای غفلت بدرآورد ، سروکارشان باآن چیزی بود که ازدست داده بودند، وپشت کرده بودند بدانچه روی بدان داشتند ، و از آرزوهای برآورده وکامیابیهای زود گذر خود سودی نبردند وهمه وبال آنان شد ، واز آنچه دنبالش میدویدند گریزان شدند .

و راستیکه من ازین لغزشگاه شمارا برحذر میدارم وبتقوای خداکه جزآن سودی ندارد شمارا فرمان میدهم ، اگر راستگواست باید باپندارخوب ازخود بهره‌گیرد ، همانا که بینا کسی است‌که‌بشنود وبیندیشد وبنگرد وببیند، وازعبرتها سود برد، وبراه هموار وروشن‌برود، وازپرتگاه هوا پرستی درراه خودبپرهیزد، وازسرنگونی درراه‌کوری کناره‌گیرد وگمراهانرا درفساد خود کمك‌نکند‌بوسیله‌کجرفتاری درحق وناهنجاری درگفتار ودیگرگونی درصدق، ولاقوة‌الابالله .

هرچه بشما گفته میشود بگوئید ، وبهرچه برایتان‌روایت‌میشودتسلیم‌باشید (یعنی‌بدانچه مردان‌الهی برشما روایت‌کنند سرفرود آورید) وآنچه وظیفه شما نیست برخود بارنکنید زیرا سزای هرچه بگوئید وبکنید وبسوی آن روکنید بگردن شما است ، از شبهه برحذرباشید زیرا برای فتنه پایه‌گذاری شده متوجه هموارکردن کارها باشید ، وباهم‌درگفتار وکردارخوب باشید ، وبرای خدا خضوع بکاربرید ، وترس وزبونی برای خدا بدل‌گیرید ، بایکدیگربتواضع وانصاف وبخشش وخشم خوری رفتار کنید که سفارش خدا است ، مبادا باهم حسد ورزید وکینه توزید زیرا این هردوکارجاهلیت است ، باید هرکس بنگرد که چه پیش میفرستد برای فردای خود ، از خدا بپرهیزید زیرا خداوند بدانچه کنید آگاه است .

أيها الناس اعلموا علماً يقيناً أنّ الله لم يجعل للعبد ، وإن اشتدّ جهده ، وعظمت حيلته ، وكثرت نكايته أكثر ممّا قدّر له في الذّكر الحكيم ، ولم يحل بين المرء على ضعفه وقلّة حيلته وبين ما كتب له في الذّكر الحكيم . أيها النّاس إنّه لن يزداد امرؤٌ نقيراً بحذقه ، ولن ينتقص نقيراً بحمقه ، فالعالم بهذا العامل به أعظم النّاس راحةً في منفعة ، والتّارك له أكثر النّاس شغلاً في مضرّة . ربّ منعم عليه في نفسه مستدرجٌ بالإحسان إليه . وربّ مبتلى عند النّاس مصنوعٌ له . فأفق أيها المستمتع من سكرك ، وانتبه من غفلتك ، وقصّر من عجلتك وتفكّر فيما جاء عن الله تبارك وتعالى فيما لا خلف فيه ، ولا محيص عنه ، ولابدّ منه ، ثمّ ضع فخرك ، ودع كبرك ، واحضر ذهنك ، واذكر قبرك ومنزلك ، فانّ عليه ممرّك وإليه مصيرك وكما تدين تدان ، وكما تزرع تحصد ، وكما تصنع يصنع بك ، وما قدّمت إليه تقدم عليه غداً لا محالة ، فلينفعك النّظر فيما وعظت به ، وع ما سمعت ووعدت ، فقد اكتنفك بذلك خصلتان ولابدّ أن تقوم بأحدهما : إمّا طاعة الله تقوم لها بما سمعت ، وإمّا حجّة الله تقوم لها بما علمت .

فالحذر الحذر ، والجدّ الجدّ ، فانّه لاينبئك مثل خبير ، إنّ من عزائم الله في الذّكر الحكيم الّتي لها يرضى ، ولها يسخط ، ولها يثيب ، وعليها يعاقب ، أنّه ليس بمؤمن وإن حسن

أيا مردم بطور يقين بدانيد كه خداوند با هرآنچه بنده بكوشد وچاره جوئي كند ورنج برد بيش ازآنچه درقرآن برايش مقدرشده مقرر نسازد، وهركس هرچه هم ناتوان وبيچاره باشد بمقدرقرآني خود برسد.

أيا مردم هيچكس باستادي خود بيك نقير (نقطه كوچك) نرسد ، واز نابخردى نقيرى ازاو كاسته نشود ، هركس اين را داند وبكاربندد آسايشش در سودجوئي ازهمه بزرگتراست ، وآنكه آنرا وانهد ازهمه مردم زيانمندتر است ، بسا نعمت داده‌اي كه بوسيله احسان غافلگير شود ، وبسا گرفتاري درنظر مردم كه خدايش چنان ساخته (تااجرش دهد) ، اي كسيكه بمستي خوشي بهوش آي وازخواب غفلت بيدار شو وآرام باش ودرآنچه ازسوى خدا تبارك وتعالى آيد بينديش كه درآن خلاف نباشد وچاره‌اي ازآن نيست ازآن پس نازمكن وبزرگي مفروش وبخود آي وگور ومنزلي كه درپيش داري بياد آور كه گذر توانت ومنزل آينده تواست ، وبهردستي كه بدهي بهمان دست ميگيري ، وهرچه بكاري همان بدروي ، وهرچه بكني باتوميكنند ، وهرچه پيش فرستادي ناچار بدان ميرسي ، پس بايد فكر واندیشه ترا بدانچه پند داده شدي سود بخشد وحفظ كني آنچه شنيدي ووعده‌داده شدي ، ودرهرحال درميان دوخصلت قرارداري وبناچاريكي ازآنهارا برپاميداري يا فرمانبردار خدائي وآنچه شنيدي بدان قيام كني ويا بدانچه دانستي حجت خدا برتو تمام شده است .

الحذر ، الحذر ، كوشش ، كوشش ، زيرا مانند خبره تورا آگاه نميكند راستي از تصميمات خداوند درذكرحكيم (قرآن مجيد) كه براى آنها خشنود شود وبراى آنها خشم كند وبدانها ثواب دهد

قوله و زيّن وصفه وفضّله غيره إذا خرج من الدّنيا فلقي الله بخصلة من هذه الخصال لم يتب منها : الشّرك بالله فيما افترض عليه من عبادته ، أو شفاء غيظ بهلاك نفسه، أو يقرّ بعمل فعمل بغيره ، أو يستنجح حاجة إلى النّاس بإظهار بدعة في دينه ، أو سرّه أن يحمده النّاس بمالم يفعل من خير ، أو مشي في النّاس بوجهين و لسانين و التجبّر و الأبّهة .

و اعلم [واعقل ذلك فـ] إنّ المثل دليل على شبهه ، أنّ البهائم همّها بطونها ، و أنّ السباع همّها التعدّي و الظلم ، و أنّ النّساء همّهن زينة الدّنيا و الفساد فيها ، و أنّ المؤمنين مشفقون مستكينون خائفون .

(موعظته عليه السلام ووصفه المقصرين)

لا تكن ممّن يرجو الآخرة بغير عمل ، و يرجو التوبة بطول الأمل ، يقول في الدّنيا قول الزاهدين ، و يعمل فيها عمل الراغبين ، إن أعطي منها لم يشبع ، وإن منع لم يقنع ، يعجز عن شكر ما اُوتي و يبتغي الزّيادة فيما بقي ، ينهى النّاس ولا ينتهي ، ويأمر النّاس مالا يأتي ، يحبّ الصّالحين ولا يعمل بأعمالهم ، ويبغض المسيئين وهو منهم ، و يكره الموت لكثرة سيّئاته ولا يدعها في حياته ، يقول : كم أعمل فأتعنّي ، ألا أجلس فأتمنّي ، فهو يتمنّى المغفرة ويدأب في المعصية ، و قد عمّر مايتذكّر فيه من تذكّر ، يقول فيما ذهب : لو كنت عملت و نصبت لكان خيراً لي ، و يضيعه غير مكترث لاهياً ، إن سقم ندم على التفريط في

وبدانها كيفر كند اينست كه كسى هرچه هم خوش ظاهر وفضيلت شعار باشد وازدنيا برود ويكي ازچند خصلت را داشته باشد و از آن توبه نكرده باشد ايمان ندارد ١ـ شرك بخداورياء درعبادت واجب او ٢ـ فرو نشاندن خشم بخودكشي ٣ـ تعهدكارى كند وخلاف آن كند ٤ـ يا بيدعت گزارى كارخودرا ميان مردم پيش ببرد ، ٥ـ خوشش آيد كه مردم بكاريكه نكرده اورا سپاس گزارباشند ٦ ـ ميان مردم دو رو ودوزبان باشد ٧ـ زورگوئى وابهت فروشى . و بدان (واينرا تعقّل كن) كه هر نمونه دليل همانند خود است ، همت چهارپايان همان شكم آنها است ، وهمت درنده‌گان تعدى وستم است ، همت زنان زيور دنيا و فساد در دنيا است ، و راستى كه مؤمنان نگران و زبون و ترسان(بدرگاه خدايند) .

(پند دادن آنحضرت وشرح حال تقصيركاران)

ازآنها مباش كه كارى نكرده اميد بآخرت دارند وبدرازكردن آرزو اميد توبه ، در باره دنيا بزبان دم اززهدزنند وبعمل دنياطلبند ، اگر ازآن عطا شوند سيرنگردند،واگردريغ شوند قناعت نورزند، ازشكرآنچه بدست آورده‌اند درمانده ودردنبال فزوني رفته براى آينده است ، مردم را بازكشد وخود بازپس نرود ، وبمردم امركندآنچه‌را خود نكند ، خوبانرا دوست دارد وكارشانرا ندارد، بدكرداران را دشمن دارد وخود ازآنهااست ، ازگناه فراوانش كاره مرگ است ودرزندگى دست ازآنها برنميدارد گويد تاچند عمل كنم و تعب كشم ، آيا دست از كردارنكشم و آرزو ببرم ، او آرزوى آمرزش دارد وبنافرماني اندراست، باندازه‌اى عمر كرده كه بايست هرفهميده‌اى يادآورومتنبه گردد، درباره عمر گذشته

العمل، و إن صحّ أمن مغترّاً، يؤخّر العمل، تعجبه نفسه ما عوفي ويقنط إذا ابتلي، تغلبه نفسه على ما يظنّ ولا يغلبها على ما يستيقن. لا يقنع من الرّزق بما قسّم له، ولايثق منه بما قد ضمن له، ولا يعمل من العمل بما فرض عليه، فهو من نفسه في شكّ، إن استغنى بطر وفتن وإن افتقر قنط ووهن، فهو من الذّنب والنعمة موقّر، ويبتغي الزّيادة ولا يشكر، ويتكلّف من النّاس مالا يعنيه، و يضيع من نفسه ما هو أكثر، إن عرضت له شهوة واقعها باتّكال على التّوبة وهولايدري كيف يكون ذلك. لا تغنيه رغبته، ولاتمنعه رهبته. ثمّ يبالغ في المسألة حين يسأل، ويقصّر في العمل، فهو بالقول مدلّ، ومن العمل مقلّ، يرجو نفع عمل ما لم يعمله ويأمن عقاب جرم قد عمله، يبادر من الدّنيا إلى ما يفنى، ويدع جاهداً مايبقى، و هو يخشى الموت ولا يخاف الفوت، يستكثر من معصية غيره ما يستقلّ أكثر منه من نفسه، و يستكثر من طاعته ما يحتقر من غيره، يخاف على غيره بأدنى من ذنبه، ويرجو لنفسه بأدنى من عمله فهو على النّاس طاعن ولنفسه مداهن، يؤدّي الأمانة ما عوفي و اُرضي و الخيانة إذا سخط وابتلي، إذا عوفي ظنّ أنّه قد تاب، وإن ابتلي ظنّ أنّه قد عوقب، يؤخّر الصّوم ويعجّل النّوم، لايبيت قائماً ولايصبح صائماً، يصبح وهمّته الصبح ولم يسهر، ويمسي وهمّته العشاء وهومفطر يتعوّذ بالله ممّن هودونه ولايتعوّذ ممّن هو فوقه، ينصب النّاس لنفسه ولا ينصب نفسه لربّه،

گوید اگر کار کردمی و رنج بردمی بهترم بود وبازهم عمررا بیباکانه ضایع میکند وسرگرم دنیا است، اگر بیمارشود بتقصیر در کارخود پشیمان باشد، واگر تندرست باشد آسوده ومغرور بیاید وکاررا پس اندازد، تا سالم است خود بین است ووقتی گرفتار شد نومید، باصرف گمانی مغلوب نفس گردد با یقین بآخرت متأثر نگردد، در روزی بقسمت قناعت ندارد، و بدانچه خدایش ضمانت کرده اعتماد ندارد، وبدانچه براو واجب است عمل نکند، درباره خود بشك اندراست، اگر توانگر شود مست گردد وبیاشوبد، واگر بینوا گردد نومید وسست شود، پرگناه ونعمت خواره است، وفزون طلب وناسپاس است، بمردم پردازد و خود را بیازد، اگر دلخواهی پیش آید مرتکب شود بدان امید که توبه خواهد کرد و نمیداند که چه پیش خواهد آمد، نه شوقش بحق کشاند ونه هراسش اورا برهاند، سپس هنگام سؤال اصرار ورزد ودرکردار کوتاه آید، درگفتار فرازگیرد ودرکردار کاستی کند، امیدوار بسودکارنکرده است واز کیفر جرمیکه کرده آسوده است، بسوی کالای دنیا که فانیست بشتابد، وازآنچه پایدار است روبرتابد، از مرگ بترسد واز فوت وقت نهراسد، گناه اندك دیگریرا بسیار شمارد وبیش خودرا کم بحساب آرد، طاعت خودرا فزون بیند وهمانرا از دیگری ناچیز، کمتراز گناه خود بر گناه دیگری نگرانست وبکمتر ازکردار اوبرای خود امیدوار، او بمردم طعن زننده باشد و بخود سهل انگار، در عافیت و خوشی أمانت پرداز است ودرحال خشم وگرفتاری خیانت کار، هرگاه عافیت یافت پندارد توبه کرده و اگر گرفتارشد پندارد کیفر کشیده، روزه را پس اندازد وبخوابیدن شتابد، وشب را بعبادت نگذراند وروز را روزه نباشد، بیخوابی نکشیده طالب صبح است وروزه نداشته درفکرشب است، از زیردست خود پناه بخدا برد وببالا دست نزدیك شود، مردم را برابرخود بدارد وخود برابرپروردگارش برپا نایستد

النّوم مع الأغنياء أحبّ إليه من الرّكوع مع الضعفاء؛ يغضب من اليسير ويعصي في الكثير، يعزف لنفسه على غيره، ولايعزف عليها لغيره. فهويحبّ أن يطاع ولايعصى، ويستوفي ولايوفي يرشد غيره ويغوي نفسه، ويخشى الخلق في غير ربّه، ولا يخشى ربّه في خلقه، يعرف ماأنكر وينكرماعرف. ولايحمد ربّه على نعمة، ولا يشكره على مزيد، ولا يأمر بالمعروف. ولا ينهى عن منكر. فهو دهره في لبس، إن مرض أخلص و تاب. وإن عوفي قسا وعاد. فهو أبداً عليه ولا له. لا يدري عمله إلى ما يؤدّيه إليه. حتّى متى وإلى متى. اللّهمّ اجعلنا منك على حذر. احفظوع، انصرف إذا شئت.

(وصفه عليه السلام المتقين)

قال ـ بعد حمدالله و الثناء عليه ـ : إنّ المتّقين في الدّنيا هم أهل الفضائل. منطقهم الصّواب، وملبسهم الاقتصاد، ومشيهم التواضع، خضعوا لله بالطّاعة، غاضّين أبصارهم عمّا حرّم الله جلّ وعزّ، واقفين أسماعهم على العلم، نزلت منهم أنفسهم في البلاء كالّذي نزلت في الرّخاء رضىً بالقضاء، لولا الآجال الّتي كتب الله لهم لم تستقرّ أرواحهم في أجسادهم طرفة عين شوقاً إلى الثّواب وخوفاً من العقاب. عظم الخالق في أنفسهم فصغر مادونه في أعينهم فهم و الجنّة كمن قد رآها فهم فيها منعّمون، وهم والنّار كمن قد رآها وهم فيها يعذّبون،

خوابيدن با توانگرانش دوست‌تراست ازنمازخواندن بابینوایان، ازاندك بخشم‌آید وبرنافرمانی‌كند، بسود خود بر دیگری دریغ دارد و بسود دیگری برخود دریغ نكند، او میخواهد كه مطاع باشد ونافرمانی نشود وبگیرد و نپردازد، مرشد دیگری باشد وخود بگمراهی رود، ازمردم بترسد نه‌برای پروردگارش واز خدا نترسد درباره آفریده‌هایش، منكررا معروف داند و معروف را منكر شمارد، پروردگارش را درباره نعمت او سپاس نگذارد، و برفزونی نعمتش شكر نكند، امربمعروف و نهی از منكر نكند، عمرانه در اشتباه است اگر بیمارشود مخلص وتائب باشد، واگرتندرست است سخت دل وسركش، همیشه برضرر خود باشد نه برسود خود، نمیداند كردارش بكجا كشاند، تاكی وتاكجا، بارخدایا مارا برحذر دار ازخودت، حفظ كن وبخاطرسپار وهروقت خواهی بازگرد.

(شرح آنحضرت مر پرهیزكاران را)

پس از سپاس خدا و ستایش فرمود: راستی پرهیزكاران در دنیا همان صاحبان فضیلتهایند، گفتارشان درست، وپوشاكشان میانه روی، ورفتارشان تواضع است، تحت فرمان خدایند، از آنچه خدا عزوجل حرام كرده دیده برگرفته‌اند، گوش بدانش دارند، درحال گرفتاری وبلا بقضای خدا راضی باشند بمانند حال خوشی، اگر عمرمقدری‌كه خدا برآنها نوشته نبود یكچشم بهمزدن جانشان درتنشان نمیگنجید ازشوق بثواب وترس ازعقاب، آفریدگارنزدآنها بزرگ‌است وهرچه دیگر درچشمشان خوار، با بهشت چنانند كه آنرا دیده‌اند، و گویا در نعمتش اندرند و با دوزخ چنانچه آنرا دیده

قلوبهم محزونة ، و شرورهم مأمونة ، وأجسادهم نحيفة ، و حاجاتهم خفيفة . وأنفسهم عفيفة . ومعونتهم للإسلام عظيمة . صبروا أيّاماً قصاراً فأعقبتهم راحة طويلة مربحة . يسّرها لهم ربٌّ كريم . أرادتهم الدّنيا ولم يريدوها . وطلبتهم فأعجزوها . أمّا اللّيل فصافّون أقدامهم . تالّون لأجزاء القرآن يرتّلونه ترتيلاً . يحزنون بـه أنفسهم و يستثيرون بـه دواء دائهم . و تهيج أحزانهم بكاءً على ذنوبهم . و وجع كلومهم و جراحهم . فإذا مرّوا بآية فيها تشويق ركنوا إليها طمعاً . وتطلّعت أنفسهم إليها شوقاً . وظنّوا أنّها نصب أعينهم . وإذا مرّوا بآية فيها تخويف أصغوا إليها مسامع قلوبهم و ظنّوا أنّ زفير جهنم و شهيقها في اُصول آذانهم . فهم حانون على أوساطهم . و مفترشون جباههم و أكفّهم و أطراف الأقدام . يطلبون إلى الله العظيم في فكاك رقابهم .

أمّا النهار فحكماء علماء . أبرار أتقياء . قد براهم الخوف أمثال القداح . ينظر إليهم الناظر فيحسبهم مرضى ويقول : قد خولطوا . وقد خالط القوم أمر عظيم . إذا هم ذكروا عظمة الله تعالى وشدّة سلطانه مع ما يخالطهم من ذكر الموت وأحوال القيامة . أفزع ذلك قلوبهم . وطاشت له أحلامهم . و ذهلت له عقولهم . فإذا أشفقوا من ذلك بادروا إلى الله بالأعمال الزّاكية . لا يرضون باليسير ، و لا يستكثرون له الكثير . هم لأنفسهم متّهمون ، و من أعمالهم مشفقون

وعذابش را بخوبی میچشند ، دلغمین وبی آزارند لاغراندام وکم نیاز وپارسایند و باسلام کمك فراوان کنند ، چند روزی صبر کردند وبدنبالش آسایش طولانی وپرسود بدست آوردند خدای کریمشان فراهم آورد ، دنیا آنها را خواست و آنان دنیارا نخواستند و بدنبالشان دوید وآنرا درمانده ساختند ، اما درشب برسرپا بایستند و قرآنرا بخوانند بآرامی وباآن خودرا بغم‌آخرت اندازند ، ودواء درد خودرا برانگیزند ، غمشان برافروزد ، و برگناه خود بگریند ، ودردناك ودلریش شوند ، چون بآیه تشویق بگذرند بدان دل دهند و جانشان از شوق سربرارد ، و پندارند آن وعده جلو چشمشان حاضر است ، وچون بآیهٔ بیم گذرند با گوش دل آنرا بشنوند وپندارند که ناله وشهیق جهنم درتوی گوش آنها است آنان کمر بسته و پیشانی و کف و سرانگشت برزمین نهاده و از خدای بزرك آمرزش گناه و برائت از دوزخ میخواهند ،

در روز فرزانگان و دانشمندان ونیکوکاران وپرهیزکارانند، ترس‌ازخدا آنها را بمانند چوبه تیر نزارکرده ، هربیننده بدانها نگرد پندارد بیمارند وگوید خود باخته‌اند ، بانهاد این مردم فکربزرگی درآمیخته گاهیکه بیاد بزرگی خدای تعالی و شدت سلطان اویند بهمراه یاد مرك و هراسهای‌قیامت، اینست که دلها شانرا از جاکنده وتصوراتشانرا برآشفته ، وخردشان را ازسربدرکرده ، وچون ازاین باره نگرانند بدرگاه خداشتابند بوسیله‌کارهای خوب ، بکم خشنود نباشند وبسیارش را هم فزون‌نشمارند آنان‌خویش را متهم بتقصیر دانند ، وازکردارخود نگرانند ، هرگاه یکی ازآنها را ستایند ازآنچه در

إذا زكّي أحدهم خاف ممّا يقولون ، فيقول : أنا أعلم بنفسي من غيري و ربّي أعلم بي منّي اللّهمّ لا تؤاخذني بما يقولون و اجعلني خيراً ممّا يظنّون ، و اغفرلي ممّا لا يعلمون إنّك علاّم الغيوب .

فمن علامة أحدهم أنّك ترى له قوّة في دين ، وخوفاً في لين ، وإيماناً في يقين ، وحرصاً في علم ، وكيساً في رفق ، و شفقة في نفقة ، وفهماً في فقه ، وعلماً في حلم ، وقصداً في غنى ، و خشوعاً في عبادة ، و تجمّلاً في فاقة . وصبراً في شدّة . و رحمة للمجهود . و إعطاء في حقّ . ورفقاً في كسب . وطلباً في حلال . و نشاطاً في هدى ، وتحرّجاً عن طمع . وبرّاً في استقامة . و اعتصاماً عند شهوة . لا يغرّه ثناء من جهله . ولا يدع إحصاء عمله ، مستبطئاً لنفسه في العمل . يعمل الأعمال الصّالحة وهو على وجل . يمسي وهمّه الشّكر . يصبح و همّه الذّكر . يبيت حذراً و يصبح فرحاً . حذراً لما حُذّر من الغفلة . فرحاً بما أصاب من الفضل والرّحمة . إن استصعبت عليه نفسه فيما تكره لم يعطها سؤالها فيما هويت . فرحه فيما يحذر ، و قرّة عينه فيما لا يزول . و زهادته فيما يفنى . يمزج الحلم بالعلم ويمزج العلم بالعمل . تراه بعيداً كسله . دائماً نشاطه . قريباً أمله ، قليلاً زلله . خاشعاً قلبه قانعة نفسه . متغيّباً جهله . سهلاً أمره . حريزاً دينه . ميّتة شهوته . مكظوماً غيظه . صافياً خُلقه . لا يحدّث الأصدقاء بالّذي يؤتمن عليه . ولا يكتم شهادة الأعداء . لا يعمل شيئاً رئاء

بار الٰهش گويند بهراسد وگويد : من از ديگری بخود داناترم وپروردگارم بمن داناتراست ازخود من ، پروردگارا مرا بدانچه گويند مگير وازآنچه پندارند بهتر ساز و آنچه که نميدانند بيامرز زيرا تو علام الغيوبی .

نشانه هر كدام اينست كه در ديندارى نيرومند است ، وباآرامی خدا ترس است ، وايمانش بسرحد يقين است ، و بدانش حريص است ، وبا نرمش زيرك است و بانگرانی بخشنده است ، ودين را خوب ميفهمد ، ودانستهٔ بردبار است ، وباتوانگری ميانه‌رو است ، ودرعبادت خشوع دارد ، ودرندارى تجمل دارد ، ودرسختی شكيبااست ، ودردست رنج خود ترحم ميكند ، وحق را ميدهد ، وبآرامى كسب ميكند ودنبال روزی حلال ميگردد ، ودرراه حق چالاك است ، وازطمع خوددار ، وبراستی نيكوكار ، وهنگام شهوت پارسا ، ستايش آنكه نميفهمد اورافريب ندهد ، وحساب كارخودرا دارد . وبرای خود دركاردنيا شتاب ندارد ، كار شايسته كند وبازهم ترسانست ، شام كند ومتوجه شكرخدا است ، و بامداد كند وهمتش ذكرخدا است ، درحذرشب گذراند وشادمان صبح كند ، پرهيزنده است ازغفلت كه ازاوپرهيزيده شده‌است ، وبفضل ورحمت خداداد شاد است ، نفس سركش‌را درهوايش اجابت نكند ، شاد است درآنچه بايدش حذركرد ، وروشنى چشمش درنعمت بيزوال است ، ودرآنچه فانيست بيرغبت است ، حلم را بعلم درآميزد وعلم‌را بعمل ، اورا نگرى كه تنبلی ازاودوراست ، وچالاكيش پيوست است ، وآرزويش نزديك ولغزشش اندك ، ودلش خاشع ، ونفسش قانع ، جهلش نهان ، وكارش آسان ، دين نگهدارو شهوت كش غيظ فروخور ، خلق پاك ، رازى كه باوسپرده‌اند بدوستان هم نگويد ، وگواهى حق را ازدشمنان هم دريغ

ولا يتركه استحياء . الخير منه مأمول ، والشرّ منه مأمون . إن كان في الغافلين كتب في الذاكرين يعفو عمّن ظلمه . ويعطي من حرمه . ويصل من قطعه . لا يعزب حلمه . ولا يعجز فيما يزينه بعيداً فحشه . ليّناً قوله . غائباً منكره ، كثيراً معروفه . حسناً فعله . مقبلا خيره . مدبراً شرّه فهو في الزّلازل وقور . وفي المكاره صبور . وفي الرّخاء شكور . لا يحيف على من يبغض . و لا يأثم فيمن يحبّ . ولا يدّعي ما ليس له . ولا يجحد حقّاً هو عليه . يعترف بالحقّ قبل أن يُشهد عليه ، لا يضيع ما استحفظ ، و لا ينابز بالألقاب ، لايبغي ولا يهمّ به ، ولا يضارّ بالجار ، ولا يشمت بالمصائب ، سريع إلى الصّواب ، مؤدّ للأمانات ، بطيء عن المنكرات ، يأمر بالمعروف و ينهى عن المنكر ، لا يدخل في الدّنيا بجهل ، ولا يخرج من الحقّ ، إن صمت لم يغمّه الصّمت ، وإن ضحك لم يعل به الصّوت ، قانع بالّذي له ، لا يجمح به الغيظ ولا يغلبه الهوى ، و لا يقهره الشحّ ، و لا يطمع فيما ليس له . يخالط النّاس ليعلم ، و يصمت ليسلم ، ويسأل ليفهم ، لاينصت للخير ليعجزبه ، ولا يتكلّم به ليتجبّر على من سواه ، إن بُغي عليه صبر حتّى يكون الله جلّ ذكره ينتقم له ، نفسه منه في عناء والنّاس منه في رخاء ، أتعب نفسه لآخرته وأراح النّاس من نفسه ، بعده عمّن تباعد عنه بغض ونزاهة ، و دنوّه ممّن دنامنه لين ورحمة ، ليس تباعده تكبّراً ولا عظمة ، ولا دنوّه خديعة و لا خلابة بل يقتدي بمن

نكند ، کار بخودنمائی نکند ، وازشرم ترکش نکند ، بخیرش امیداست وازشرش آسودگی ، اگرهم درگروه غافلانست درذاکرین نوشته شود ، ازهرکس ستم کرده بگذرد ، وبهرکسش هم که دریغ کرده ببخشد ، وبا هرکه هم از او بریده بپیوندد ، حلمش تو نکشد و از آراستگی درنماند ، و دشنام ازاو دور است ، وگفتارش نرم ، بی‌نیرنك‌است ، وبسیار احسان وخوش‌کردار ، روبخیردارد وپشت‌بشر ، درآشفتگیها باوقار است ، ودرناگواریها شکیبا ، ودرفراوانی قدردان ، بردشمن هم خلاف حق روا ندارد ، وبخاطردوست گنهکارنگردد ، وآنچه حقش نیست ادعانکند ، وحقی‌که براواست منکر نشود ، پیش ازآنکه براوگواه گیرند بحق اعتراف میکند ، هرچه را براو نگهبان است ضایع نسازد ، ونام بد برکسی ننهد ، وتجاوز نکند وقصد آن‌را هم ندارد ، همسایه آزارنیست ، وکسی را برمصیبت سرزنش نکند ، بسوی حق‌شتابان است ، وامانت‌پرداز است ، و اززشتیها دوری کند ، امر بمعروف ونهی ازمنکر نماید ، در دنیا بنادانی درنشود ، و از حق پا فرا ننهد ، اگر خموش است ازآن غمنده نباشد ، و اگر بخندد آواز بر نیاورد بهرچه دارد قانع است ، خشم سرکشش نکند ، و هوای نفس چیره‌اش نسازد ، و بخل مغلوبش نکند ، ودرآنچه ازانش نیست طمع نورزد ، بامردم درآمیزد تا بداند ، وخموش باشد تاسالم بماند ، وبپرسد تا بفهمد ، دربرابرخوبی کناره‌گیر وخاموش نماند تا درمانده گردد ، ودرسخن بدیگری تجبرنکند ، اگرش تجاوز وستم‌کردند صبر کند تا خدا جل ذکره برایش انتقام‌گیرد ، خودش‌را دررنج دارد ومردم از او درآسایش ، خودرا برای آخرتش برنج افکند،ومردم‌را ازخود درآسایش گزارد ، ازهرکه‌دوری گزیند برای بغض او وپاك نگهداشتن خویش است ونزدیکیش بهرکه باشد نرمش ورحمت است ، فاصله گرفتنش برای تکبروبزرگی‌فروشی نیست ، ونزدیك‌شدنش فریب دادن وظاهرسازی نیست بلکه بهرکس

كان قبله من أهل الخير . وهو إمام لمن خلفه من أهل البرّ .

(خطبته عليه السلام التى يذكر فيها الايمان)

ودعائمه وشعبها والكفر ودعائمه وشعبها

إنّ الله ابتدأ الأمور فاصطفى لنفسه منها ماشاء ، واستخلص منها ما أحبّ . فكان ممّا أحبّ أنّه ارتضى الايمان فاشتقّه من اسمه ، فنحله من أحبّ من خلقه ، ثمّ بيّنه فسهّل شرائعه لمن ورده . وأعزّ أركانه على من جانبه ، وجعله عزّاً لمن والاه ، وأمناً لمن دخله . وهدىً لمن ائتمّ به . وزينة لمن تحلّى به . وديناً لمن انتحله . وعصمة لمن اعتصم به . وحبلاً لمن استمسك به . و برهاناً لمن تكلّم به . وشرفاً لمن عرفه . وحكمة لمن نطق به . ونوراً لمن استضاء به ، وحجّة لمن خاصم به ، وفلجاً لمن حاجّ به ، وعلماً لمن وعى ، وحديثاً لمن روى ، وحكماً لمن قضى ، و حلماً لمن حدث ، و لبّاً لمن تدبّر ، وفهماً لمن تفكّر . ويقيناً لمن عقل ، وبصيرة لمن عزم وآية لمن توسّم ، وعبرة لمن اتّعظ . ونجاة لمن آمن به ، ومودّة من الله لمن صلح ، و زلفى لمن ارتقب . وثقة لمن توكّل . وراحة لمن فوّض . وصبغة لمن أحسن . وخيراً لمن سارع . وجنّة لمن صبر . ولباساً لمن اتّقى . وتطهيراً لمن رشد . وأمنة لمن أسلم . وروحاً للصّادقين

ازخوبان پيش ازخود اقتدا كند وپيشواى نيكوكاران پس از خويش باشد .

(خطبه آنحضرت (ع) دربيان ايمان و دعائم و شعبش)

و در بيان كفر و دعائم و شعبش

راستى خدا همه چيزرا آغازكرد وهرچه‌راكه ازآنها خواست براى خود برگزيد ، وهرآنچه‌را دوست داشت خاص‌خودكرد ، وازآنهاكه دوست داشت‌اينست‌كه ايمانرا پسنديد وازنام خودش بازگرفت وبهركه ازآفريده‌هاى خودكه‌دوستش‌داشت بخشيد، سپس آنرابيان‌كرد، وراهش براى هرواردآسان‌كرد واركانش‌را دربرابربيگانگان محكم ساخت، وآنرا عزت هركس‌خواستش نمود ووسيله‌آسودگى‌هركس‌كه درآن‌درآمد، ووسيله هدايت هركه‌بدان اقتداكرد. وزيور هركه‌بدان‌آراسته شد، ودين هركه‌آنراكيش خود ساخت ، وعصمت هركه بدان‌پناهيد ، ورشته هركس بدان دست يازيد ، وبرهان هركس بدان‌گويا شد ، وشرافت هركه آنرا فهميد ، وفرزانگى هركه بدان سخن‌گفت، وروشنى هركس بدان پرتو يافت وحجت هركس‌آنرا دليل خود ساخت ، وپيروزى هركس‌باعتمادآن محاكمه‌كرد ، ودانش هركس‌آنرا آموخت ، وحديث هركس آنرا روايت كرد ، وحكم هركه طبق آن قضاوت كرد ، و بردبارى هر كه را تازه‌اى رسيد ، وخرد هركه تدبيرى انديشيد، وفهم هركه فكرى‌كرد، ويقين هركه خردمندى‌كرد، وبينائى‌هركه تصميمى‌گرفت ، ونشانه هركه فراستى داشت ، وعبرت هركه پند پذيرفت ، ونجات هركه بدان‌گرويد ، ودوستى‌خدائى براى هركه شايسته شد ، ووسيله نزديكى‌هركه جلوآمد ، واعتماد هركه توكل‌كرد ، وآسايش هركه بخدا واگذاركرد ، وآبروى‌هركس احسان‌كرد، وخير هركس شتافت ، و سپرهركس‌صبركرد ، وجامه هركس پرهيزكارشد، وتطهير هركه ره‌يافت ، وامنيت هركه‌اسلام‌آورد ، و جان براى راستگويان .

فالإيمان أصل الحقّ . وأصل الحقّ سبيله الهدى . وصفته الحسنى . و مأثرته المجد . فهوأبلج المنهاج، مشرق المنار . مضيء المصابيح . رفيع الغاية . يسير المضمار . جامع الحلبة متنافس السبقة قديم العدّة . كريم الفرسان . الصالحات مناره. والعفّة مصابيحه و الموت غايته . والدّنيا مضماره . والقيامة حلبته . والجنّة سبقته . والنّار نقمته . والتقوى عدّته . والمحسنون فرسانه . فبالإيمان يستدلّ على الصّالحات . وبالصّالحات يعمر الفقه . و بالفقه يرهب الموت . وبالموت تختم الدّنيا . وبالدّنيا تحذو الآخرة . وبالقيامة تزلف الجنّة. والجنّة حسرة أهل النار . والنار موعظة التقوى . والتقوى سنخ الإحسان . والتقوى غاية لا يهلك من تبعها و لا يندم من يعمل بها . لأنّ بالتقوى فاز الفائزون . و بالمعصية خسر الخاسرون . فليزدجر أولوالنهى. وليتذكّر أهل التقوى .

فالايمان على أربع دعائم : على الصبر . واليقين . والعدل . والجهاد :

فالصبر على أربع شعب : على الشوق والشفق . والزّهد . والترقّب . فمن اشتاق إلى الجنّة سلاعن الشّهوات . ومن أشفق من النّار رجع عن الحرمات . ومن زهد في الدّنيا هانت عليه المصيبات . ومن ارتقب الموت سارع إلى الخيرات

واليقين على أربع شعب : على تبصرة الفطنة . وتأوّل الحكمة . وموعظة العبرة . وسنّة .

ريشه ايمان حق است ، و ريشه حق راهش راستى، و وصفش زيبائى ، واثرش بزرگوارى ، ايمان برنامه‌اى روشن وفروزان‌دارد وچراغهائى‌تابان، هدفش‌بلند، ودرمسابقه پيشرو وجائزه‌بدست‌آور،ورشك ميدان مسابقه ، ياوران ديرين دارد وپهلوانان راد ، كارهاى خوب منارآنست ، و پارسائى چراغهايش ومرگ پايانش ، دنياميدان مسابقه آنست ، وقيامت مجمع شركت كنان مسابقه‌اش ، وبهشت جائزه‌آنست ودوزخ عقب ماندگى ازآن ، وتقوى‌ياورآنست ، وخوش‌كرداران پهلوانان آن ، ايمان را دليل‌آورند بركارهاى خوب ، وكارهاى خوب باعث بينائى وفهم دين است ، وفهم دين باعث ترس ازمرگ . بمرگ دنيا پايان يابد وبدنيا آخرت محاذى‌گردد (يعنى آخرت دنبال دنيا است) وبقيامت درك بهشت‌گردد، وبهشت مايه افسوس أهل دوزخ است . دوزخ پنديست‌براى تقوى ، وتقوى سنخ احسانست . وتقوى‌هدفى است‌كه هركه دنبالش رود هلاك نشود . وهركه بكارش‌بندد پشيمان نگردد . زيرا بتقوى است‌كه مردم كامياب كامجو شوند وبنافرمانى‌است‌كه زيانكاران زيان برند، پس بايد خردمندان بازايستند وأهل‌تقوى ياد آورى پذيرند .

ايمان برچهارستونست : برصبر . ويقين . وعدل . وجهاد ؛

صبرچهارپره دارد : شوق . ترس ، زهد . مراقبت ؛ هركه مشتاق بهشت‌است دل بشهوت ندهد وهركه ازدوزخ بترسد ازحرام بپرهيزد، وهركه بدنيا زهد ورزد مصيبتهاباوآسان‌شود وكسى‌كه مراقب مرگ است بكارهاى خيربشتابد .

يقين‌چهارپره دارد . تيزهوشى . عاقبت سنجى‌درست . پندپذيرى ازآثارعبرت خيز وتوجه بروش

الأوّلين . فمن تبصّر في الفطنة تأوّل الحكمة، ومن تأوّل الحكمة عرف العبرة . ومن عرف العبرة عرف السنّة . ومن عرف السنّة فكأنّما عاش في الأوّلين .

و العدل على أربع شعب : على غائص الفهم . و غمرة العلم . وزهرة الحكم . و روضة الحلم . فمن فهم فسّر جميع العلم . ومن عرف الحكم لم يضلّ . و من حلم لم يفرط أمره . و عاش به في النّاس حميداً .

و الجهاد على أربع شعب : على الأمر بالمعروف . والنهي عن المنكر . و الصدق عند المواطن . وشنآن الفاسقين . فمن أمر بالمعروف شدّ ظهر المؤمن . ومن نهى عن المنكر أرغم أنف الكافرين . ومن صدق في المواطن قضى ما عليه . ومن شنأ الفاسقين غضب لله ومن غضب لله غضب الله له فذلك الإيمان ودعائمه وشعبه .

و الكفر على أربع دعائم : على الفسق . والغلو . والشكّ . والشبهة .

فالفسق من ذلك على أربع شعب : الجفاء . والعمى . والغفلة. والعتوّ . فمن جفا حقّر المؤمن ومقت الفقهاء وأصرّ على الحنث . و من عمى نسي الذّكر بذي خلقه . و بارز خالقه وألحّ عليه الشّيطان . ومن غفل جنى على نفسه . وانقلب على ظهره . وحسب غيّه رشداً . وغرّته الأماني . و أخذته الحسرة إذا انقضى الأمر . و انكشف عنه الغطاء . و بداله من الله

گذشتگان ، هرکه تیزهوش است عاقبت کاررا درست بسنجد وهرکه دوراندیش است آثارعبرت خیز را بشناسند وکسیکه آنها را بشناسد روش خوب وبد را شناخته وگویا باگذشتگان عمرگذرانده .

عدالت چهارپره دارد . فهم عمیق . موج دانش . شکوفه بینش وبستان بردباری . هرکه خوب نهمید مشکلات علم را شرح میکند . هرکه بحکم داناست گمراه نشود وهرکه بردباراست درکارخود کوتاه نیاید ومیان مردم خوشنام زندگی کند .

جهاد چهارپره دارد : امربمعروف . نهی‌ازمنکر. پایداری درجبهه‌ها . دشمنی‌بافاسقان . هرکه امربمعروف کند پشتیبان مؤمن است . وهرکه نهی‌ازمنکرکندکفاررا زبون‌کرده . وهرکه درجبهه‌ها بپاید هرچه برعهده دارد پرداخته ، وهرکه بافاسقان دشمن است برای خدا غضب‌کرده ، وهرکه برای خدا غضب‌کرد خدا برایش خشم‌گیرد ، اینست ایمان ودعائم وشعب آن .

کفر چهارستون دارد : فسق ، وسرکشی ، وشك ، وشبهه .

فسق‌چهارپره دارد : جفاکاری ، کوری ، غفلت ، سرکشی ، جفاکارحق‌مؤمن را خوارکندوفقهاء را دشمن دارد وبرگناه بزرك اصراورزد ، وهرکه‌کوردل است قرآنرا فراموش کند وبی‌شرم باشد ، وبا خالق خود ستیزد . و شیطان براو ملازم باشد . وهرکه غافل است برخود خیانت کند و دگرگون گردد وگمراهیش‌را رهجوئی پندارد وآرزوهایش ویرا فریب دهند . وچون‌کارازکارگذشت دچارافسوس شود . وپرده ازپیش اوبرگیرند وازطرف خدا آنش پدید گردد که گمان نمیبرد . هرکه ازفرمان‌خدا

مالم يكن يحتسب . ومن عتا عن أمرالله شكّ . ومن شكّ تعالى الله عليه ثمّ أذلّه بسلطانه وصغّره بجلاله . كما فرّط في حياته واغترّ بربّه الكريم .

والغلو على أربع شعب : على التعمّق . والتنازع . والزّيغ . والشقاق . فمن تعمّق لم ينته إلى الحقّ ولم يزده إلاّ غرقاً في الغمرات . لا تنحسر عنه فتنة إلا غشيته اُخرى . فهو يهوي في أمر مريج . ومن نازع وخاصم قطع بينهم الفشل وبلي أمرهم من طول اللّجاج ومن زاغ ساءت عنده الحسنة . وحسنت عنده السيئة . وسكر سكر الضلال . ومن شاق اعورّت عليه طرقه، واعترض أمره. وضاق مخرجه. وحرام أن ينزع من دينه من اتّبع غير سبيل المؤمنين.

والشك على أربع شعب : على المرية . والهول . والتردّد . والاستسلام . فبأيّ آلاء ربّك يتمارى الممترون . ومن حاله مابين يديه نكص على عقبيه . ومن تردّد في دينه سبقه الأوّلون . وأدركه الآخرون . ووطئته سنابك الشياطين . ومن استسلم لهلكة الدّنيا . والآخرة هلك فيهما . ومن نجا من ذلك فبفضل اليقين .

والشبهة على أربع شعب: على إعجاب بالزّينة وتسويل النفس وتأوّل العوج ولبس الحقّ بالباطل وذلك أنّ الزينة تصدف عن البيّنة ، وتسويل النّفس تقحّم إلى الشهوة والعوج يميل بصاحبه ميلاً عظيماً ، واللّبس ظلمات بعضها فوق بعض فذلك الكفر ودعائمه وشعبه .

سركشي كرد بشك افتد . وهر كه اندرشك شد خدا برسرش آيد وسپس بسلطنت خود خوارش كند وبوالائى خود خردش سازد چنانچه درزندگى خود تقصير كرده وبپروردگار كريمش مغرور بوده .

غلو وسركشي را چهارپره است : خرده گيري وستيزه گى وكج دلى وتفرقه اندازى . هر كه خرده گيرى كند بحق نرسد وجزغرقه شدن درگردابش سودى ندهد از فتنه‌اى بدرنيفتد جزآنكه فتنه ديگرش فراگيرد ، او در كار آلوده‌اى اندراست، وهر مردمى باهم ستيزه كردند و خصومت ورزيدند گسيختگى ميان آنها جدائى اندازد وكارشان درطول لجبازى پوسيده گردد . وهر كه كج دل شد خوبى را بد دارد و بدكردارى را نيك شمارد وسرمست گمراهى شود . و هر كه تفرقه انداخت راهش نا معلوم گردد وكارش پريشان شود ودرتنگنا افتدومحرومست كه از كيش خوددست بردارد كسيكه بجزراه مؤمنان رود.

شك را چهار پره است جدال وهراس وترديد وخودباختگى ، بكدام نعمتهاى پروردگارت جدال كنند اهل جدال؟ هر كه ازآنچه در پيش دارد بهراسد سرنگون گردد، هر كه در دين خود ترديد كند (در راه بماند) تاآنكه گذشته ها از اوپيش افتند وآينده ها باوبرسند وزيرسم شياطين خردشود، وهر كه بهلاكت دنيا وآخرت تسليم شود درهردو هلاك گردد، وهر كه ازآن نجات يابد بفضل يقين باشد.

شبهه را چهار پره است خودبينى بآرايش ووسوسه نفس وتأويل كجى و جلوه دادن باطل بصورت حق، واين براى آنست كه آرايش مانع واقع است ، و وسوسه نفس بشهوت پرتاب كند وكجى صاحبش را سخت از راه بدر برد ، و جلوه باطل بصورت حق تيره گيهائيست كه روى هم برآيند اينست كفر و دعائمش و شعبش .

و النفاق على أربع دعائم : على الهوى ، والهوينا . والحفيظة . والطمع .

و الهوى من ذلك على أربع شعب : على البغي . والعدوان. والشهوة . و العصيان. فمن كثرت غوائله ، وتخلّي عنه. و نُصر عليه، ومن اعتدى لم تؤمن بوائقه. ولم يسلم قلبه . و من لم يعذل نفسه عن الشهوات خاض في الحسرات و سبح فيها ، و من عصى ضلّ عمداً بلا عذر و لا حجّة .

وأمّا شعب الهوينا : فالهيبة ، والغرّة ، والمماطلة ، والأمل . وذلك أنّ الهيبة تردّ عن الحقّ . و الاغترار بالعاجل تفريط الآجل . و تفريط المماطلة مورّط في العمى ، و لولا الأمل علم الإنسان حساب ما هو فيه ، و لو علم حساب ما هو فيه مات خفاتاً من الهول و الوجل .

و أمّا شعب الحفيظة : فالكبر . والفخر . والحميّة ، والعصبية . فمن استكبر أدبر . و من فخر فجر . ومن حمى أصرّ ، و من أخذته العصبية جار . فبئس الامر بين إدبار وفجور و إصرار .

وشعب الطمع : الفرح. والمرح. واللّجاجة. والتكبّر. فالفرح مكروه عندالله. والمرح خيلاء . واللّجاجة بلاء لمن اضطرّته إلى حمل الآثام ، والتكبّر لهو ولعب و شغل واستبدال الذي هو أدنى بالذي هوخير .

نفاق چهار ستون دارد : هواپرستی، سستی، کینه، وطمع، وهواپرستی آن چهارپره دارد، بغی و عدوان وشهوت وعصیان، هرکه تجاوز کندگرفتاری‌های بسیار دارد و تنها بماند وبراو پیروز شوند ، و هرکه تعدی کند ازسوء سرانجامش آسوده نماند ودلش پاك نباشد، و هرکه خود را از شهوتها برکنار نکند بدریای افسوس‌افتد ودرآن شناورگردد، وهرکه نافرمانی کند بعمدگمراه شده وعذرودلیلی‌ندارد.

واما پرده‌های سستی، هیبت است وگول وتعلل درکار وآرزو واین برای آنست که هیبت و ترس از حق برگرداندن،گول خوردن بدنیای‌نقد تقصیردرامرآخرتست، وتعلل‌درکار،افتادن درپرتگاه‌کوریست، واگر آرزونبود انسان حساب آنچه در آنست میدانست واگر میدانست حساب آنچه را در آن گرفتار است ازترس وهراس سکته میکرد .

واما پرده های کینه وری تکبراست وفخر وحمیت وعصبیت، هرکه بزرگی بخود بست عقب‌نشست، وهرکه بخود بالید آبرو درید، وهرکه حمیت ورزید سنگین بار شد ، وهرکه را تعصب گرفت برخلاف رفت، چه بدچیزیست که میان ادبار وهرزگی وسنگین‌باریست .

وپرده‌های طمع شادیست وخوشگذرانی ولجبازی‌وتکبر، شادی نزدخدا بدنماست وخوشگذرانی بخود بالیدن ولجبازی بلائیست برای‌کسی‌که او را بیچاره‌کند بگنهکاری وتکبر لهو ولعب و سرگرمی است و آنچه خوبست بدهد و بد را بجای آن بستاند .

فذلك النفاق و دعائمه وشعبه . والله قاهر فوق عباده تعالى ذكره . واستوت به مرّته . وشندّت قوّته . وفاضت بركته . و استضاءت حكمته . وفلجت حجّته . وخلص دينه . وحقّت كلمته . و سبقت حسناته . وصفت نسبته . وأقسطت موازينه . وبلّغت رسالاته . وحضرت حفظته ثمّ جعل السيّئة ذنباً و الذنب فتنة . والفتنة دنساً . وجعل الحسنى غنماً . و العتبى توبة . والتوبة طهوراً . فمن تاب اهتدى . ومن افتتن غوى ما لم يتب إلى الله ويعترف بذنبه ويصدّق بالحسنى . ولا يهلك على الله إلاّ هالك .

فالله الله ما أوسع ما لديه من التوبة والرحمة والبشرى والحلم العظيم . وما أنكر ما لديه من الأنكال والجحيم والعزّة والقدرة والبطش الشديد. فمن ظفر بطاعة الله اختار كرامته . ومن لم يزل في معصية الله ذاق وبيل نقمته ؛ هنالك عقبى الدار .

(و من كلامه عليه السلام لكميل بن زياد)

بعد أشياء ذكرها

إنّ هذه القلوب أوعية فخيرها أوعاها ؛ احفظ عنّي ما أقول لك :

النّاس ثلاثة: عالم ربّاني، ومتعلّم على سبيل النجاة، وهمج رعاع أتباع كلّ ناعق، يميلون مع كلّ ريح ، لم يستضيئوا بنور العلم فيهتدوا، ولم يلجأوا إلى ركن وثيق فينجوا .

اينست نفاق ودعائم وشعب آن، وخدا تعالى ذكره قاهر بر بندههاى خود است كه توانش استوار، ونيرويش محكم، وبركتش شايان، وحكمتش تابان، وحجتش پيروز، ودينش پاك ، وكلمه اش درست ، و خوش كردارش جلو، و نسبتش صاف وروشن، و ترازوهايش عادلانه ، و رسالاتش رسيده ، و نگهبانانش حاضرند، سپس بدكرداريرا گناه مقرر كرده وگناه را فتنه وفتنه را چركينى، وخوش كرداريرا غنيمت دانسته ، وبازگشت وعذرخواهى را توبه، وتوبه را پاك كننده هركه توبه كرد هدايت شد، وهركه فريب خورد گمراه گرديد تا بدرگاه خدا بازنگردد وبگناهش اعتراف نكند، وبهشت را باور ندارد، وبحساب خدا هلاك نشود جز هالك .

خدارا، خدارا چه اندازه وسيع است آنچه نزد او است ازتوبه ورحمت وبشارت و حلم عظيم ، و چه ناهموار است آنچه نزد او است ازكيفرها ودوزخ وعزت وقدرت وكوبش سخت، هركه بطاعت خدا پيروز شد كرامت اورا برگزيده، و هركه پيوسته در معصيت خدا است نقمت وبال آور او را چشيده در آنجا است خانه سرانجام .

سخن آن حضرت باكميل بن زياد پس از چيزهائى كه ذكر كرد

راستيكه اين دلها ظرفهايند وبهترشان آنكه نگهدارنده تر باشد هرچه بتوميگويم خوب حفظ كن.

مردم سه دسته‌اند: دانشمند ربانى، ودانشجوى راه نجات، واوباش پيروان هربانك كه بهر بادى بروند درپرتو نوردانش نيستند تا راه بجائى برند وتكيه بركن محكمى ندارند تا نجات يابند.

يا كميل العلم خير من المال ، العلم يحرسك وأنت تحرس المال ، والمال تفنيه النّفقة العلم يزكو على الإنفاق ، العلم حاكم والمال محكوم عليه .

يا كميل بن زياد محبّة العالم دين يدان به يكسب الطاعة في حياته وجميل الاحدوثة بعد وفاته ، و منفعة المال تزول بزواله ، مات خزّان الأموال وهم أحياء ، و العلماء باقون مابقي الدّهر ، أعيانهم مفقودة ، و أمثلتهم في القلوب موجودة ، ها ، إنّ ههنا لعلماً جمّاً ـ وأشار إلى صدره ـ لم أصب له خزنة بلى أصيب لقناً غير مأمون . مستعملا آلة الدّين في طلب الدّنيا . يستظهر بحجج الله على أوليائه . وبنعمة الله على معاصيه أومنقاداً لحملة الحقّ لا بصيرة له في أحنائه . ينقدح الشكّ في قلبه بأوّل عارض من شبهة . اللّهمّ لاذا ولا ذاك . أو منهوماً باللّذّة . سلس القياد للشّهوة . أو مُغرما بالجمع والادّخار ليسا من رعاة الدّين ، و لا من ذوي البصائر واليقين ، أقرب شبهاً بهما الأنعام السّائمة ، كذلك يموت العلم بموت حملته .

اللّهمّ بلى ، لا يخلوالأرض من قائم لله بحجّة إمّا ظاهراً مشهوراً أوخائفاً مغموراً ، لئلا تبطل حجج الله و بيّناته ورواة كتابه و أين اُولئك ؟ هم الأقلّون عدداً ، الأعظمون قدراً ، بهم يحفظ الله حججه حتّى يودّعه نظراءهم ، و يزرعها في قلوب أشباههم ، هجم بهم العلم على حقائق الايمان ، فباشروا روح اليقين ، واستلانوا ما استوعر منه المترفون ، واستأنسوا بما

ای کمیل علم از مال بهتراست، علم پاسبان تواست و تو پاسبان مالی ، مال را خرج کنی نابود میشود وعلم را هرچه خرج کنی فزون میگردد، علم حاکم است ومال مورد حکم‌است . ای کمیل بن‌زیاد محبت عالم‌کیش مردم است‌که بدان در زندگی طاعت بدست آید و پس از مرگش یاد بخیر، سود مال بزوالش از میان میرود ، مال اندوزان در زندگی‌هم مرده‌اند و دانشمندان تا روزگار بپاید پاینده ، اعیانشان ناپدید است ونمونه‌هاشان در دلها موجود است، ها، راستیکه در اینجا دانش انبوهی است ـ اشاره بسینه خودکرد ـ که دریافت‌کننده‌ای برای آن بدست نیاورم، آری فراگیرنده‌ای غیر امین باشد که ابزار دین را در طلب دنیا بکار برد، حجتهای خدا را برضرر دوستان خداکمك حودگیرد ، و از نعمت خداکمك‌گیرد بر نافرمانی‌او، یاکسیکه دلداده امام برحق‌است ولی هوش سرشادی ندارد وباول شبهه‌ای‌که باو رخ دهد در شك وتردید افتد، بارخدایا نه این و نه آن ، یا شاگردی‌که تشنه لذت و اسیر شهوتست یاکسی‌که آزمند وفریفته جمع مال وپس اندازاست این هردودین نگهدار نیستند وبینائی ویقین ندارند وماننده‌تر بدانها همان چهارپایان بیابان چرنده همچنین دانش بامرك دانشمندش بمیرد .

بارخدایا، آری زمین از وجود امامیکه حجت خدا است تهی نماندکه یا ظاهر وآشکار باشد ویا ترسان وناپیدا تا حجت‌ها وبینات خدا وراویان قرآنش‌ازمیان نروند وکجایندآنان؟ آنهاشماره کمتری دارند ومقام بزرگتری، بوسیله آنها خداوند حجتهای خودرا نگهدارد تا بهمکنان آنها سپارد ودر دل همانندانشان بکارد، علم آنهارا تا سرحد حقائق ایمان پرتاب‌کرده وبا روح یقین درآمیخته‌اند آنچه‌را نعمت خواره‌گان دشوار شمارند برخود آسان وهموارگیرند وبآنچه نادانان درهراسند مانوس وآرامند

استوحش منه الجاهلون ، صحبوا الدُّنيا بأبدان أرواحها معلّقةٌ بالمحلّ الأعلى .

يا كميل اُولئك اُمناءالله في خلقه، وخلفاؤه في أرضه ، وسرجه في بلاده ، والدُّعاة إلى دينه . واشوقاه إلى رؤيتهم ، أستغفر الله لي ولك .

(وصيته عليه السلام لكميل بن زياد مختصرة)

يا كميل سمِّ كلَّ يوم باسم الله وقل : « لا حول ولا قوَّة إلاَّ بالله » ، وتوكّل على الله واذكرنا ، وسمِّ بأسمائنا وصلِّ علينا . وادر بذلك على نفسك . وما تحوطه عنايتك ، تكف شرَّ ذلك اليوم إن شاء الله .

يا كميل إنَّ رسول الله صلى الله عليه وآله أدَّبه الله وهو عليه السلام أدَّبني ، وأنا أؤدِّب المؤمنين وأورِّث الآداب المكرمين .

يا كميل ما من علم إلاَّ وأنا أفتحه وما من سرٍّ إلاَّ والقائم عليه السلام يختمه .

يا كميل ذرِّيَّة بعضها من بعض والله سميعٌ عليم .

يا كميل لا تأخذ إلاَّ عنا تكن منّا .

يا كميل ما من حركة إلاَّ وأنت محتاج فيها إلى معرفة .

يا كميل إذا أكلت الطّعام فسمِّ باسم الّذي لا يضرُّ مع اسمه داء . وفيه شفاء من كلِّ الأسواء .

دردنيا باشند با پيكرهائيكه جانهاشان بعالم اعلا آويزانند .

ای کمیل آنان امینهای خدایند در میان خلقش وجانشینان اویند در زمینش ، و چراغهای اویند دربلادش، وداعیان بدین اویند، چه مشتاق دیدارشان‌هستم. ازخدا برای خودم وتوآمرزش خواهم .

سفارش مختصر آنحضرت بکمیل بن زیاد

ای کمیل هرروز نام خدا ببر و بگو لاحول ولا قوة الاباالله وبرخدا توکل‌کن ویاد ماکن ونام ما ببر و برما درود فرست وآنرا برخود و هرچه در حیطه عنایتت داری بچرخان تا از شر آنروز برکنار باشی ان شاء الله .

ای کمیل راستی که رسولخدا (ص) را خداوند پرورش داد واو مرا پرورش داد و من مؤمنان را پرورش‌دهم وآداب‌را برای‌مکرمان‌بارث گزارم.

ای کمیل دانشی نیست جز آنکه منش افتتاح کنم و رازی نیست جز اینکه امام قائم آنرا بپایان رساند (وازاوپرده بردارد) . ای کمیل نژادیند که ازیکدیگرند وخدا شنوا ودانا است .

ای کمیل جز از مامگیر تا ازما باشی .

ای کمیل هیچ حرکتی نیست مگراینکه نیازمندی حکم آنرا بدانی .

ای کمیل چون خوراکی بخوری نام خدا را برکه بـا نام او دردی زیان نرساند و در آنست درمان از هربدی .

يا كميل و آكل الطعام ولا تبخل عليه ، فإنك لن ترزق الناس شيئاً والله يجزل لك الثواب بذلك ، أحسن عليه خلقك ، وأبسط جليسك ، و لا تتهم خادمك .

يا كميل إذا أكلت فطوّل أكلك ليستوفي من معك ، و يرزق منه غيرك .

يا كميل إذا استوفيت طعامك فاحمدالله على ما رزقك وارفع بذلك صوتك يحمده سواك فيعظم بذلك أجرك .

يا كميل لا توفرن معدتك طعاماً ، ودع فيها للماء موضعاً و للريح مجالا ، و لا ترفع يدك من الطعام إلا و أنت تشتهيه ، فان فعلت ذلك فأنت تستمرئه ، فان صحة الجسم من قلة الطعام وقلة الماء .

يا كميل البركة في مال من آتي الزكاة وواسى المؤمنين ووصل الأقربين .

يا كميل زدقرابتك المؤمن على ما تعطي سواه من المؤمنين . وكن بهم أرأف وعليهم أعطف . وتصدق على المساكين .

يا كميل لاتردّ سائلاً ولومن شطر حبة عنب أوشق تمرة ، فإن الصدقة تنمو عندالله .

يا كميل أحسن حلية المؤمن التواضع ، وجماله التعفف ، وشرفه التفقه ، وعزه ترك القال والقيل .

يا كميل في كل صنف قوم أرفع من قوم ، فإياك ومناظرة الخسيس منهم وإن أسمعوك

ای کمیل همخوراك دعوت کن ودریغ مورز زیرا هرگز توبکسی روزی ندهی وخدا باین‌کار ثواب شایان بتوبدهد با او خوش خلق باش وجای همنشینت را بازکن وبخادمت بدگمان مباش .

ای کمیل درسرخوراك شتاب مکن تا همراهانت سیر شوند وجزتوهم ازآن بهره برد .

ای کمیل چون ازخوردن دست‌کشیدی حمد خدارا بگو بر آنچه بتو روزی داده و بآواز بلند حمدش‌کن تا دیگری هم حمدگوید واجر توبیش‌گردد .

ای‌کمیل شکمت را از خوراك پر مکن جای آبرا بگذار و میدانی‌هم بباد بده و تا اشتها داری دست ازخوراك‌بردارا گرچنین کنی‌خوراك برتوگواراگردد، راستی‌تندرستی باکم‌خوردن وکم‌نوشیدنست.

ای‌کمیل برکت در مال‌کسی است‌که زکوة دهد وبا مؤمنان همراهی‌کند وصله ارحام نماید .

ای کمیل بخویش مؤمنت بیش از دیگران بده و بآنها مهربانتر باش و بیشتر توجه کن و بمستمندان صدقه بده .

ای کمیل سائل را محروم مکن گرچه با نیمی از دانه انگور یا خرما باشد زیرا صدقه نزد خدا بزرك شود .

ای کمیل نیکتر زیور مؤمن تواضع است و جمالش عفت ورزیست و شرفش دین فهمی و عزتش ترك قال وقیل .

ای‌کمیل درهردسته، مردمی بالا تر از مردم دیگرند مبادا با اراذل آنها در افتی واگرچه بتو

واحتمل وكن من الّذين وصفهم الله « إذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاماً » .

يا كميل قل الحقّ على كلّ حال ، ووادّ المتقين ، واهجر الفاسقين ، وجانب المنافقين ، ولا تصاحب الخائنين .

يا كميل لا تطرق أبواب الظالمين للاختلاط بهم و الاكتساب معهم ، و إيّاك أن تعظّمهم وأن تشهد في مجالسهم بما يسخط الله عليك ، وإن اضطررت إلى حضورهم فداوم ذكر الله والتوكّل عليه . واستعذ بالله من شرورهم ، وأطرق عنهم و أنكر بقلبك فعلهم واجهر بتعظيم الله تسمعهم ، فانّك بها تؤيّد وتكفى شرّهم .

يا كميل إنّ أحبّ ما تمتثله العباد إلى الله بعد الإقرار به وبأوليائه التعفّف والتحمّل و الاصطبار .

يا كميل لا تُر النّاس اقتارك و اصبر عليه احتساباً بعزّ وتستّر .

يا كميل لا بأس أن تُعلم أخاك سرّك ، ومن أخوك ؟ أخوك ، الّذي لا يخذلك عند الشّديدة ولا يقعد عنك عند الجريرة ، و لا يدعك حتّى تسأله ، و لا يذرك و أمرك حتّى تُعلمه ، فإن كان مميلاً أصلحه .

يا كميل المؤمن مرآة المؤمن ، لأنّه يتأمّله فيسدّ فاقته ويجمل حالته .

بدگويند، تحمل كن واز آنان باش كه خدا درباره‌شان فرموده (٦٤ـ الفرقان) وهروقت جاهلان بآنها خطاب كنند در پاسخ سلام دهند .

اى كميل درهرحال حق بگو وبا پرهيزكاران دوستى كن و فاسقان را ترك كن واز منافقان كناره كن وبا خائنان هم صحبت مشو .

اى كميل درب خانه ستمكاران را مكوب تا باآنها درآميزى وهمكارشوى ومبادا آنهارا احترام كنى و در مجالس آنان شهادتى بدهى كه خدارا برتو خشمگين كند و اگر ناچارى در مجلس آنان حاضر شوى پيوسته درذكرخدا باش وبراوتوكل كن وازشرشان پناه بخدا بروسربزير باش واز دل كردارشان را بد شمار وبلند سبحان‌الله بگو تا بشنوند زيرا بدينوسيله مؤيدگردى واز شرشان محفوظ بمانى .

اى كميل راستى بهترين چيزيكه بنده ها پس از اقرار بخدا و اوليايش بدرگاهش نمونه برند حفظ آبرو وتحمل وشكيبائى است .

اى كميل بينوائى وتنگدستى خود را بمردم نشان مده و براى رضاى خدا با عزت و پرده پوشى بدان صبر كن .

اى كميل بد نيست كه رازت را ببرادرت بنمائى، برادرت كيست؟ آنكه در سختى تورا وانگذارد ودر مجرمى ازتوكناره نكند ونخواسته نياز تورا برآورد وتورا دركارت تنها رها نكند تا باواعلام كنى واگر ثروتمند است اورا اصلاح كن .

اى كميل مؤمن آئينه مؤمن است زيرا باونگرد وحاجتش را برآورد وحالش را خوب كند .

يا كميل المؤمنون إخوة ولا شيء آثر عند كلّ أخ من أخيه .

يا كميل إن لم تحبّ أخاك فلست أخاه ، إنّ المؤمن من قال بقولنا ، فمن تخلّف عنه قصّرعنّا ، ومن قصّرعنّا لم يلحق بنا ، ومن لم يكن معنا ففي الدّرك الأسفل من النّار .

يا كميل كلّ مصدور ينفث ، فمن نفث إليك منّا بأمر أمرك بستره ، فإيّاك أن تبديه وليس لك من إبدائه توبةٌ ، وإذا لم يكن توبة فالمصير إلى لظى .

يا كميل إذاعة سرّ آل محمّد [صلوات الله عليهم] لا تقبل منها ولا يحتمل أحدٌ عليها و ما قالوه فلا تُعلم إلاّ مؤمناً موفّقاً .

يا كميل قل عند كلّ شدّة : « لاحول ولا قوّة إلاّ بالله » تكفها و قل عند كلّ نعمة : « الحمدلله » تزدد منها ، وإذا أبطأت الأرزاق عليك فاستغفرالله يوسّع عليك فيها .

يا كميل انج بولايتنا من أن يشركك الشيطان في مالك وولدك .

يا كميل إنّه مستقرٌّ و مستودع فاحذر أن تكون من المستودعين و إنّما يستحقّ أن يكون مستقرّاً إذا لزمت الجادّة الواضحة التي لا تخرجك إلى عوج ، و لا تزيلك عن منهج

يا كميل لا رخصة في فرض ولا شدّة في نافلة .

يا كميل إنّ ذنوبك أكثرمن حسناتك وغفلتك أكثر من ذكرك ، و نعم الله عليك أكثر

ای کمیل مؤمنان برادرند وچیزی نزد هربرادر از برادرش عزیزتر نیست .

ای کمیل اگر برادرت را دوست نداری برادرش نباشی زیرا مؤمن کسی است که معتقد بعقیده ما باشد وهرکه خلاف آن کند درباره ما مقصر است وهرکه درباره ما مقصر است با ما نیست وهرکه با ما نیست در درك اسفل دوزخ است .

ای کمیل هرکه دردی درسینه دارد از دمش اثری برآید، هرکس درد محبت مارا بتواظهارکرد وبتو فرمان داد نهانش داری مبادا پدیدارش کنی که از پدیداریش توبه میسر نیست و چون توبه نیست سرانجام باتش فروزانست .

ای کمیل فاش کردن سر آل‌محمد (ص) قابل جبران وگذشت نیست وازکسی تحمل نمیشود وآنچه گویند جزبا مؤمن موفق با هوش مگو .

ای کمیل در هر سختی بگو لاحول ولاقوة الابالله تا برطرف شود ونزد هرنعمت بگو الحمدلله تا فزونت گردد وچون روزیت دیررسید استغفارکن تاوسعت یابی درآن .

ای کمیل بوسیله ولایت ما خودرا نجات بخش ازاینکه شیطان درمال وفرزندت شریك شود .

ای کمیل ایمان ثابت وعاریت دارد حذرکن که ازاهل ایمان عاریت باشی وهمانا ایمان شایسته‌است که ثابت باشد وقتی در راه روشنی بروی که ترا بکژی نکشاند وازراه بدر نبرد .

ای کمیل درواجب رخصت ترك نیست ودر نافله سختگیری نیست .

ای کمیل راستش گناهانت بیش ازکارهای خوبست وغفلتت بیش ازذکر است ونعمت خدا بر توبیش

من عملك .

يا كميل إنّك لا تخلو من نعم الله عندك و عافيته إيّاك ، فلا تخل من تحميده و تمجيده وتسبيحه و تقديسه [وشكره] وذكره على كلّ حال .

يا كميل لا تكوننّ من الّذين قال الله « نسوا الله فأنسيهم أنفسهم » و نسبهم إلى الفسق فهم فاسقون

يا كميل ليس الشّأن أن تصلّي و تصوم و تتصدّق ، الشّأن أن تكون الصّلاة بقلب نقيّ و عمل عندالله مرضيّ و خشوع سويّ و انظر فيما تصلّي و على ما تصلّي إن لم يكن من وجهه و حِلّه فلا قبول .

يا كميل اللّسان ينزح القلب و القلب يقوم بالغذاء ، فانظر فيما تغذّي قلبك و جسمك فإن لم يكن ذلك حلالاً لم يقبل الله تسبيحك ولا شكرك .

يا كميل إفهم واعلم أنّا لا نرخّص في ترك أداء الأمانة لأحد من الخلق ، فمن روى عنّي في ذلك رخصة فقد أبطل و أثم و جزاؤه النّار بما كذب ، اُقسم لسمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول لي قبل وفاته بساعةٍ مراراً ثلاثاً : ياأباالحسن أد[ا]الأمانة إلى البرّ والفاجر فيماجلّ وقلّ حتّى الخيط والمخيط .

از کردار تو است .

ای کمیل تو بی نعمت وعافیت ازخدا نیستی ونباید در هیچ حال از حمد و تمجید وتسبیح وتقدیس و ذکرش بر کنار باشی .

ای کمیل ازآنها مباش که خدا فرموده (١٩ـ الحشر) خدارا فراموش کردند وخداهم ازخودشان فراموششان کرد وآنان را بفسق وابست وآنـان فاسقند .

ای کمیل مقام این نیست که نماز بخوانی و روزه بداری و صدقه بدهی . مقام اینست که نماز با دلی پاك وعمل خدا پسند وخشوع درستی باشد ، وبنگر درچه نماز میخوانی و برچه نماز میخوانی ؟ واگر از راه حلال نباشد قبول نیست.

ای کمیل از زبان آنچه دردل است میتراود ودل را خوراك درست میکند ببین دل وتنت از چه میخورندکه اگر حلال نباشد خدا تسبیح وشکرترا نپذیرد .

ای کمیل بفهم وبدان که رخصتی در نپرداختن امانت هیچکس نیست هرکه از ما رخصتی در این باره روایت کند بیهوده گفته وگناه کرده وسزایش دوزخ است که دروغ گفته سوگند میخورم که رسولخدا ساعتی پیش از مرگش سه بار بمن فرمود : ای ابا الحسن امانت را به نیکوکار و تبه کار رد کن بیش باشد یاکم تا نخ و سوزن .

يا كميل لا غزو إلاّ مع إمام عادل ، و لا نفل إلاّ من إمام فاضل .

يا كميل لو لم يظهر نبيٌّ وكان في الأرض مؤمنٌ تقيٌّ لكان في دعائه إلى الله مخطئاً أو مصيباً بل والله مخطئاً حتّى ينصبه الله لذلك ويؤهّله له .

يا كميل الدّين لله فلا يقبل من أحد القيام به إلاّ رسولاً أو نبيّاً أو وصيّاً .

يا كميل هي نبوّة ورسالة وإمامة وليس بعد ذلك إلاّ موالين متّبعين أو عامهين مبتدعين إنّما يتقبّل الله من المتّقين .

يا كميل إنّ الله كريم حليم عظيم رحيم ، دلّنا على أخلاقه ، و أمرنا بالأخذ بها ، و حمل النّاس عليها ، فقد أدّيناها غير متخلّفين ، و أرسلناها غير منافقين ، و صدّقناها غير مكذّبين ، وقبلناها غير مرتابين .

يا كميل لست والله متملّقاً حتّى أطاع ، ولا ممنّياً حتّى لا اُعصى ، ولا مائلاً لطعام الأعراب حتّى انحل إمرة المؤمنين واُدعى بها .

يا كميل إنّما حظي من حظى بدنيا زائلة مدبرة ونحظى بآخرة باقية ثابتة.

يا كميل إنّ كلاًّ يصير إلى الآخرة ، والّذي نرغب فيه منها رضى الله والدّرجات العلى من الجنّة الّتي يورثها من كان تقيّاً .

ای کمیل جهاد نیست مگر با امام عادل وغنیمت حلال نیست مگر با امام فاضل .

ای کمیل اگر پیمبری نبود ودرروی زمین مؤمن پرهیزکاری بود دردعوت خود نادرست میرفت یا درست بلکه بخدا نادرست تاخدایش بدان دستور دهد واهل آنش بداند .

ای کمیل دین ازآن خدا است وخدا ازاحدی قیام بدانرا نپذیرد مگررسول باشد یانبی یا وصی.

ای کمیل آن مقام الهی نبوتستورسالت وامامت وجزآنمقامی نیستمگردوست پیرو، یاسرگردان بدعت گزار، همانا خداوند ازپرهیزکاران پذیرا است .

ای کمیل راستی خداکریم وحلیم وبزرگوار و مهربانست مادرا باخلاقش رهنمائی کرده و فرموده آنرا بدست آریم ومردم را بدان واداریم ما آنرا بی‌خلاف اداء کردیم وبی نفاق باجراء گزاردیم وبی‌ـ تکذیب باورداشتیم و بی تردید پذیرفتیم .

ای کمیل من تملق گو نیستم تا فرمانم برند وآرزو برآورنیستم تا نافرمانیم نکنند وبخوراکعرب میلی ندارم تا امارت عرب بمن دهند وبدانم خوانند .

ای کمیل هرکه بهره‌ای برد بهره‌ای از این دنیای فانی بدست آوردکه پشت داده و میرود وبهره ما آخرت وپاینده وبرجا است .

ای کمیل راستی هرکس بآخرت میگراید و آنچه ماازآن بدان شیفته ایم رضای خدا و درجات بلند بهشت استکه هرکس پرهیزکاراست آنرا بارث میبرد .

يا كميل من لا يسكن الجنّة فبشّره بعذاب أليم وخزي مقيم .

يا كميل أنا أحمدالله على توفيقه ، وعلى كلّ حال ؛ إذا شئت فقم .

(وصيته عليه السلام محمد بن أبي بكر حين ولاّه مصر)

هذا ماعهد عبدالله عليّ أمير المؤمنين إلى محمد بن أبي بكر حين ولاّه مصر، أمره بتقوى الله والطاعة له في السرّ والعلانية ، وخوف الله في الغيب والمشهد ، باللّين للمسلم وبالغلظة على الفاجر و بالعدل على أهل الذمّة وبانصاف المظلوم و بالشدّة على الظّالم وبالعفو عن النّاس وبالاحسان ما استطاع ، والله يجزي المحسنين ويعذّب المجرمين .

و أمره أن يدعو من قبله إلى الطاعة و الجماعة ، فإنّ لهم في ذلك من العافية و عظيم المثوبة مالا يقدرون قدره ولا يعرفون كنهه . و أمره أن يلين لهم جناحه ، و أن يساوي بينهم في مجلسه ووجهه ، ويكون القريب والبعيد عنده في الحقّ سواء ، وأمره أن يحكم بين النّاس بالعدل، وأن يقيم بالقسط ، ولا يتّبع الهوى،ولا يخاف في الله لومة لائم، فإنّ الله مع من اتّقاه وآثر طاعته وأمره على من سواه .

وكتب عبيدالله بن أبي رافع :

ای کميل هر که به بهشت جا نکند اورا بعذاب دردناك ورسوائی پابرجا مژده بخش .

ای کميل من خدارا سپاس گزارم بتوفيق او وبرهرحال، هرگاه خواستی برخيز .

سفارش آن‌حضرت بمحمدبن ابی‌بكر هنگاميكه اورا والی مصر كرد

اينست كه بنده خداعلی‌اميرمؤمنان بمحمدبن‌ابی‌بكر هنگاميكه والی برمصرش نمودفرمان‌صادر كرد اورا بتقوی ازخدا وطاعت او در نهان وعيان فرمان داد وبترس ازخدا درغيب وحضور وبنرمش با مسلمان وبسختگيری با نابكاران وعدالت با اهل ذمه ودادخواهی ستم رسيده و سختگيری بر ستمكار وگذشت ازمردم وباحسان تاميتواند وخدا است كه بمحسنان پاداش دهد ومجرمان را عذاب كند .

وباو فرمان داد تا مردم قلمرو خودرا باطاعت وجماعت بخواندكه دراين‌دوعاقبت وثواب بزرگی دارند تاآنجاكه اندازه اش را ندانند وبكنهش پی نبرند وباو فرمود تا باآنان بنرمی رفتاركند وهمه را بيك چشم نگاه كند وخويش و بيگانه را در حق برابر شمارد و باو فرمود ميان مردم بعدالت رفتار كند وداد را ميان آنها برپا دارد وپيروی هوای نفس نكند و درباره خدا از سرزنش سرزنش‌كننده ها نهراسد زيرا خدا با كسی است‌كه از او تقوی دارد و طاعتش را و امرش بر ديگران مقدم داند ،

وعبيدالله بن ابی رافع نوشت:

(ثم كتب الى أهل مصر بعد مسيره ما اختصرناه)

من عبدالله عليّ أميرالمؤمنين إلى محمّد بن أبي بكر و أهل مصر : سلام عليكم .

أمّا بعد فقد وصل إليّ كتابك و فهمت ما سألت عنه و أعجبني اهتمامك بما لا بدّ لك منه و ما لا يصلح المسلمين غيره ، و ظننت أنّ الّذي أخرج ذلك منك نيّة صالحة و رأي غير مدخول .

أمّا بعد فعليك بتقوى الله في مقامك ومقعدك وسرّك و علانيتك ، وإذا أنت قضيت بين النّاس فاخفض لهم جناحك ، و ليّن لهم جانبك ، و ابسط لهم وجهك ، و آس بينهم في اللّحظ و النّظر حتّى لا يطمع العظماء في حيفك لهم ولا ييأس الضّعفاء من عدلك عليهم ، وأن تسأل المدّعي البيّنة و على المدّعى عليه اليمين ، و من صالح أخاه على صلح فأجز صلحه إلاّ أن يكون صلحا يحرّم حلالاً أو يحلّل حراماً ، و آثر الفقهاء و أهل الصّدق و الوفاء و الحياء والورع على أهل الفجور و الكذب والغدر ، وليكن الصّالحون الأبرار إخوانك والفاجرون الغادرون أعداءك، فإنّ أحبّ إخواني إليّ أكثرهم لله ذكراً ، و أشدّهم منه خوفاً ، وأنا أرجو أن تكون منهم إن شاءالله ،

☆ وإنّي اُوصيكم بتقوى الله فيما أنتم عنه مسؤولون وعمّا أنتم إليه صائرون، فإنّ الله قال في كتابه : « كلّ نفس بما كسبت رهينة » وقال : « ويحذّركم الله نفسه وإلى الله المصير»

سپس بعدازرفتن او بمصر نامه‌ای باهل مصر نوشت که آنرا مختصر کرديم

ازطرف بنده خدا علی اميرالمؤمنين بمحمدبن ابی بكر واهل مصر، سلام عليكم .

امابعد نامه‌ات بمن رسيد و آنچه خواستار شدی فهميدم و خوشم آمد كه بدانچه از آن چاره نداری ومسلمانان را جزآن اصلاح نكند متوجه شدی وپندارم كه آنچه تورا براين واداشت خوش‌قلبی ورأی پاك است .

اما بعد برتو باد ملازمت تقوی از خدا در ايستادن ونشستن ونهان وآشكارت وچون ميان‌مردم قضاوت كنی فروتن‌باش وخوش‌رفتار وباچهره باز وهمه را بيك‌چشم نگاه‌كن تا بزرگان طمع بطرفداری تو ازآنان نورزند وناتوانان ازعدالت تونوميد نشوند بايد ازمدعی بينه خواهی واز منكر قسم وهركه با برادر خود صلح‌كند صلح اورا امضاءكن مگراينكه قرارصلح موجب حرام شدن حلال ياحلال شدن حرام باشد، فقهاء وراستگويان واهل وفاء وحياء و ورع را براهل فجور ودروغ وخيانت برگزين‌وبايد صالحان نيكوكار برادرانت باشند و نابكاران حيله گر دشمنانت ، زيرا محبوبترين برادرانم نزد من كسانيندكه بيشتر ياد خدا باشند و سختتر از او بترسند و من اميدوارم تو از آنها باشی ان شاء الله .

من بشما سفارش ميكنم بتقوای‌خدا درآنچه شما ازآن‌مسئوليد وازآنچه بسوی‌آن گرائيد زيراخدا درقرآن خود فرموده است (٤٣- المدثر) هرنفسی گروكار خويش است وفرموده (٢٨- آل عمران)

وقال : « فوربّك لنسألنّهم أجمعين عمّا كانوا يعملون » فعليكم بتقوى الله فإنّها تجمع من الخير مالا يجمع غيرها ويدرك بها من الخير مالا يدرك بغيرها من خير الدُّنيا وخير الآخرة، قال الله: «وقيل للّذين اتّقوا ماذا أنزل ربّكم قالوا خيراً للّذين أحسنوا في هذه الدُّنيا حسنة و لدار الآخرة خير ولنعم دار المتّقين».

اعلموا عباد الله أنَّ المتّقين ذهبوا بعاجل الخير وآجله، شاركوا أهل الدُّنيا في دنياهم و لم يشاركهم أهل الدُّنيا في آخرتهم ، قال الله عزَّ وجلَّ : « قل : من حرَّم زينة الله الّتي أخرج لعباده والطّيّبات من الرِّزق - الآية » ، سكنوا الدُّنيا بأحسن ما سُكنت ، وأكلوها بأحسن ما اُكلت .

واعلموا عباد الله أنّكم إذا اتّقيتم الله و حفظتم نبيّكم في أهله فقد عبدتموه بأفضل عبادته، و ذكرتموه بأفضل ما ذكر ، و شكرتموه بأفضل ما شكر ، و قد أخذتم بأفضل الصّبر و الشّكر و اجتهدتم بأفضل الاجتهاد ، و إن كان غيركم أطول منكم صلاة و أكثر منكم صياماً و صدقة ، إذ كنتم أنتم أوفى لله و أنصح لأولياء الله ، و من هو وليُّ الأمر من آل رسول الله صلّى الله عليه وآله .

واحذروا عباد الله الموت و قربه و كربه وسكراته واعدُّوا له عُدَّته فإنّه يأتي بأمر

خداشمارا ازخود برحذرميدارد وسرانجام بسوى خدا است وفرموده (٩٢- الحجر) سوگند بپروردگارت هرآينه ازآنها همه بازرسى كنم از هرآنچه كردند، برشما باد بتقوى ازخدا كه آن فراهم آورد ازخوبى آنچه را جزآن فراهم نسازد وخيرى از آن بدست آيد كه از جزآن بدست نيايد هم خيردنيا و هم خير آخرت خدا فرموده است (٣٠- النحل) وگفته شد بدانها كه تقوى دارند چه فروفرستاده پروردگارتان؟ گفتند خير براى كسانيكه دراين دنيا كار خوب كردند و هرآينه خانه آخرت بهتر است و چه خوبست خانه پرهيزكاران .

بدانيد اى بندگان خدا كه پرهيزكاران خير دنيا و آخرت را بردند ، با دنياداران در دنياشان شريكند ودنياداران درآخرت آنان شريك نيند خدا عزوجل فرموده است (٣٢- الاعراف) بگو : چه كسى حرام كرده زيور خدارا كه براى بندههايش برآورد وروزى خوبرا الايه (بگوآن براى مؤمنانست دردنيا وخاص آنها است روز قيامت چنين شرح دهيم آياترا براى مردميكه گرويدند). در دنيا بهترين وضع ودربهترين منزل نشيمن كردند وبهترين خوراك را خوردند .

بدانيد اى بندههاى خدا كه چون تقوى داشتيد وحق پيغمبر خودرا درباره خاندانش حفظ كرديد اورا ببهترين وجهى عبادت كرديد واورا بوجه احسن ياد كرديد و ببرترين وجه شكر نموديد وشما ببهترين وجه صبر وشكر عمل كرديد وبالاترين كوشش را نموديد واگرچه مخالفان شما نماز طولانى‌تر بخوانند و روزه بيشترى بگيرند و صدقه بيشترى بدهند زيرا شما بخدا وفادارتريد و براى اولياء خدا بخصوص ولى امرازخاندان رسولخدا(ص) خيرخواه تريد.

اى بندههاى خدا ازمرك ونزديكى وگرفتاريش وسكراتش برحذر باشيد وبراى آن آماده شويد

عظيم ، بخير لا يكون معه شرٌّ ، و بشرٍّ لا يكون معه خيرٌ أبداً . فمن أقرب إلى الجنّة من عاملها ، وأقرب إلى النّار من أهلها ، فأكثروا ذكر الموت عند ما تُنازعكم إليه أنفسكم ، فإنّي سمعت رسول الله صلّى الله عليه وآله يقول : «أكثروا ذكر هاذم اللّذات» . واعلموا أنّ مابعدالموت لمن لم يغفرالله له و يرحمه أشدُّ من الموت .

و اعلم يا محمّد أنّني وليّتك أعظم أجنادي في نفسي أهل مصر و أنت محقوق أن تخاف على نفسك و أن تحذر فيه على دينك ، و إن لم تكن إلّا ساعة من النّهار ، فان استطعت أن لا تسخط ربّك برضى أحد من خلقه فافعل ، فإنّ في الله خلفاً من غيره ولا في شيء خلف من الله . اُشدُد على الظّالم و خذ على يديه . و لِن لأهل الخير ، و قرّبهم منك و اجعلهم بطانتك و إخوانك .

ثمّ انظر صلاتك كيف هي ، فإنّك إمام . وليس من إمام يصلّي بقوم فيكون في صلاتهم تقصير إلّا كان عليه أوزارهم ، ولا ينتقص من صلاتهم شيء ولا يتمّمها إلّا كان له مثل أجورهم ولا ينتقص من أجورهم شيء . و انظر الوضوء ، فانّه تمام الصّلاة و لا صلاة لمن لاوضوء له . واعلم أنّ كلّ شيء من عملك تابع لصلاتك . واعلم أنّه من ضيّع الصّلاة فانّه لغير الصّلاة من شرايع الاسلام أضيع .

وإن استطعتم ياأهل مصرأن يصدّق قولكم فعلكم وسرّكم علانيتكم ولا تخالف ألسنتكم

زيراكه مرگ وضع مهمى پيش آورد ، خيريكه باآن شرى نيست ويا شريكه با آن هرگز خيرى نيست چه‌كس ببهشت نزديكتر است ازكارگر بهشتى وبدوزخ نزديكتر است ازاهل‌آن، بسيار ياد مرگ كنيد هنگاميكه نفس باشما بستيزد، زيرا من شنيدم رسولخدا ميفرمود : ويران‌كن لذتها را بسيار يادكنيد و بدانيد كه دنباله مرگ براى‌كسيكه خدايش نيامرزد وترحم نكند ازمرگ سخت‌تراست .

اى محمد بدانكه من تورا سرپرست مهمترين قشون خودم در نظرخودكه اهل مصرند نمودم وتو سزاوارى‌كه برخود بترسى و براى دينت درحذر باشى اگر براى يك ساعت روز هم باشد كه توانى پروردگارت را بخاطررضاى يكى ازخلقش ازخود خشمناك نسازى همان‌كن زيرا خدا بجاى‌ديگرانست وكسى وچيزى بجاى خدا نتواند بود، برستمكار سخت‌گير و دست اورا ببند وخيرمندان را مورد لطف كن وبخود نزديك ساز ومحرمان وبرادران خود مقرردار

سپس ببين نمازت چونست زيرا تو پيشنمازى وپيشنمازى نباشد كه براى مردمى نماز بخواند و در نمازشان تقصيرى باشد جزاينكه‌گناه همه آنها براو است و از ثواب آنهاكم نشود و وضوء را متوجه باش‌كه تماميت نمازاست ونماز نداردكسيكه وضوء ندارد وبدانكه هركارت دنبال نمازت هست وبدانكه هركه نمازرا ضايع‌كند شرايع ديگر اسلام را ضايع تركند .

اى اهل مصر اگر توانيدگفتار وكردار ونهان وعيانتان يكى باشد وزبانتان باكارتان جدانباشد

أفعالكم فافعلوا ، وقال رسول الله صلى الله عليه وآله : « إنّي لا أخاف على اُمّتي مؤمناً ولامشركاً ، أمّا المؤمن فيمنعه الله بإيمانه ، وأمّا المشرك فيخزيه الله ويقمعه بشركه ولكنّي أخاف عليكم كلّ منافق حلو اللّسان يقول ما تعرفون ويفعل ماتنكرون » ليس به خفاء . وقد قال النّبيّ صلى الله عليه وآله : « من سرّته حسناته و ساءته سيّئاته فذلك المؤمن حقّاً » . وكان يقول صلى الله عليه وآله : « خصلتان لا يجتمعان في منافق : حُسن سَمت وفقه في سنّة » .

واعلم يا محمّد بن أبي‌بكر إنّ أفضل الفقه الورع في دين الله والعمل بطاعةالله ، أعاننا الله وإيّاك على شكره وذكره وأداء حقّه والعمل بطاعته إنّه سميع قريب .

و أعلم أنّ الدُّنيا دار بلاء و فناء والآخرة دار بقاء وجزاء . فان استطعت أن تزيّن ما يبقى على ما يفنى فافعل ، رزقنا الله بصر ما بصّرنا و فهم ما فهّمنا حتّى لا نُقصّر عمّاأمرنا و لا نتعدي إلى مانهانا عنه ، فانّه لابدّ لك من نصيبك من الدُّنيا ، و أنت إلى نصيبك من الآخرة أحوج . فان عرض لك أمران أحدهما للآخرة والآخر للدُّنيا فابدأ بأمر الآخرة وإن استطعت أن تعظم رغبتّك في الخير وتحسن فيه نيّتك فافعل، فإنّ الله يُعطي العبد على قدر نيّته إذا أحبّ الخير وأهله وإن لم يفعله كان إن شاءالله كمن فعله .

ثمّ إنّي اُوصيك بتقوى‌الله، ثمّ بسبع خصال هنّ جوامع الإسلام: تخشى‌الله ولاتخشى-

---

همان کنید، رسول‌خدا (ص) فرمود: من برامتم چه مؤمن باشند وچه مشرك نگران نیم چه مؤمن‌را خدا بایمانش حفظ‌کند ومشرك را بهمان شرکش ازبن برکند ورسوا کند، ولی برشما نگرانم از هر منافق شیرین زبان‌که میگوید آنچه را شما قبول دارید ومیکند آنچه را زشت میشمارید و نهانی درآن نیست ورسول خدا (ص) فرمود هرکه را کردارهای خوبش خوشایند باشد وکردارهای بدش ناپسند او بحق مؤمن است وهمیشه میفرمود دوخصلت درمنافق جمع نشوند روش خوب وفهم سنت اسلامی .

ای محمدبن ابی بکر بدانکه بهترین بینائی ورع‌دردین خدا است وعمل بطاعت خدا، خدا مارا وشمارا بشکر وذکر خود یاری‌کند وباداء حق اوعمل بطاعتش، زیراکه اوشنوا ونزدیك است.

بدانکه دنیا خانه بلاء وفناء است وآخرت خانه بقاء وسزا واگر بتوانی‌که بیارائی آنچه راباقی است بوسیله فانی همان‌کن، خداوند بما روزی‌کند بصیرت ازهرچه بینیم وفهم‌هرچه درك‌کنیم تا تقصیر درآنچه بما فرمودند نکنیم وبدانچه قدغن شدیم دست نیندازیم زیراکه ناچاری بهره‌ای از دنیا بدست آری وبازهم ببهره آخرتت نیازمندتری اگر دوچیزت پیشامد یکی برای آخرت و دیگری برای دنیا بکار آخرت آغازکن واگر توانی بکار خیر راغبتر وخوش نیت باشی همان کن زیرا خداوند بهر بنده باندازه نیتش عطاکند هرگاه دوست‌دار خیر وخیرمندان باشد واگر هم‌کار خیرنکند ان شاء الله چوکسی باشدکه آنرا بکند .

سپس من تورا سفارش‌کنم بتقوی از خدا سپس بهفت خصلت‌که جوامع اسلامند از خدا بترس و از

النّاس في الله فانّ خير القول ماصدّقه الفعل . ولاتقض في أمر واحد بقضاءين فيختلف عليك أمرك وتزلّ عن الحقّ . واحبب لعامّة رعيتك ماتحبّ لنفسك وأهل بيتك واكره لهم ماتكره لنفسك وأهل بيتك ، وألزم الحجّة عندالله وأصلح رعيّتك ، وخض الغمرات إلى الحقّ ولا تخف في الله لومة لائم و أقم وجهك و انصح للمرء المسلم إذا استشارك ، واجعل نفسك أسوةً لقريب المسلمين وبعيدهم . « وأمر بالمعروف وانه عن المنكر . واصبر على ما أصابك إنّ ذلك من عزم الأمور » والسّلام عليك ورحمة الله وبركاته .

(و من كلامه عليه السلام فى الزهد وذم الدنيا وعاجلها)

إنّي اُحذّركم الدّنيا فانّها حلوة خضرة ، حفّت بالشّهوات ، وتحبّبت بالعاجلة ، وعمّرت بالآمال ، وتزيّنت بالغرور ، لا تدوم حبرتها ، و لا تؤمن فجعتها ، غرّارة ضرّارة ، زائلة نافدة ، أكّالة غوّالة ، لا تعدو - إذا هي تناهت إلى اُمنيّة أهل الرّغبة فيها والرّضا بها - أن تكون كما قال الله سبحانه: « كماء أنزلناه من السّماء فاختلط به نبات الأرض فأصبح هشيماً تذروه الرّياح ، و كان الله على كلّ شيء مقتدراً » . مع أنّ امرءً لم يكن منها في حبرة إلاّ أعقبته عبرة ، ولم يلق من سرّائها بطناً إلاّ منحته من ضرّائها ظهراً ، ولم تظلّه فيها ديمة رخاء إلاّ هتفت عليه مزنة بلاء ، إذا هي أصبحت منتصرة أن تمسي له منكرة ، وإن جانب منها اعذوذب

مردم درباره خدا مترس زیرا بهترین گفته آنست که عمل مصدقش باشد ، در یك موضوع دو حکم صادر مکن تاکارت پریشان گردد واز حق بلغزی و برای همه رعیت خود بخواه آنچه برای خود وخاندانت میخواهی وبرای آنها مخواه آنچه برای خود وخاندانت نخواهی ، وبحجت در نزدخدا بچسب ورعیتت را اصلاح کن ، ودرگردابها بسوی حق فروشو ، ودر باره خدا از سرزنش هیچکس مهراس و خود را استوارداد واگر مرد مسلمانی با تو مشورت کرد اورا نصیحت کن وبرای خویش و بیگانه از مسلمانان نمونه باش امر بمعروف کن ونهی از منکر نما وبدانچه تورا رسد صبر کن که این ازکارهای محکم است ، والسلام علیك ورحمةالله و برکاته .

یکی ازسخنانش (ع) درباره زهد ونکوهش دنیا ونقد آن

من شمارا از دنیا برحذر میدارم زیرا شیرین وخرم است و درون هردلخواه است و نقد را وعده میدهد وپر از آرزو است وبفریب آراسته است ولی شادیش را دوامی نیست و از آسیبش امانی نیست ، پرفریب وپر زیان ونابود ونیست وخورنده وپرهلاکت است وقتیهم شیفتگان وخشنودان بخودرا بآرزو رساند بیش ازآن نیست که خدا سبحانه فرماید (٤٤- الکهف) چون آبیست که ازفرازش بزیر آدیم وبا گیاه زمین درآمیزد ونشخواری گردد که بادهایش ببرند وخدا برهرچیز توانا است ، باآنکه کسی ازآن شادی ندید جزآنکه بدنبالش اشکی ریخت واز خوشی آن بری نبرد جز اینکه ازسختی آن باری بر دوش گرفت باران فراوانیش برسر او سایه نینداخت جزآنکه غرش ابر بلایش براو بانك زد ، در این

لامرء واحلولى أمرّ عليه جانبٌ منها فأوبى ، وإن لبس امرؤ منها في جناح أمن إلاّ أصبح في أخوف خوف ، غرّارة غرورمافيها ، فانية فانٍ مَن عليها ، لا خيرفي‌شيء من زادها إلاّ التقوي من أقلّ منها استكثر ممّا يؤمنه ، و من استكثر منها لم يدم‌له وزال عمّا قليل عنه ، كم من واثق بها قد فجعَتهُ ، وذي طمأنينة إليها قد صرعَته . و ذي حذر قد خدعته . و كم ذي اُبّهة فيها قد صيّرته حقيراً . و ذي نخوة قد ردّته جائعاً فقيراً . و كم ذى تاج قد أكبّته لليدين والفم . سلطانهاذلّ ، وعيشهارنق ، وعذبها اُجاج ، وحلوهاصبر ، حيّهابعرض موت ، وصحيحها بعرض سقم ، و منيعها بعرض اهتضام ، و ملكها مسلوب ، و عزيزها مغلوب ، و أمنها منكوب ، و جارها محروب ، و من وراء ذلك سكرات الموت و زفراتــه ، و هول المطّلع والوقوف بين يدي الحاكم العدل « ليجزي الّذين أساؤا بما عملوا و يجزي الّذين أحسنوا بالحسنى ».

ألستم في‌مساكن‌من‌كان أطول منكم أعماراً ، وأبين آثاراً ، وأعدّ منكم‌عديداً ، وأكثف منكم جنوداً ، وأشدّ منكم عنوداً ؟ تعبّدوا للدُّنيا أيّ تعبّد ، وآثروها أيّ إيثار ، ثمّ طعنوا عنها بالصغار ، أفهذه تؤثرون ؟ أم على هذه تحرصون ؟ أم إليها تطمئنّون ؟ يقول الله : « من كان يريد الحيوة الدُّنيا وزينتها نوفّ إليهم أعمالهم فيها وهم فيها لايبخسون ٭ اُولئك‌الّذين

میان‌که بامدادش پیروزمند بود شبش چون ناشناس باو نمود اگر یك سویش برای کسی خوشگوار و شیرین‌گشت سوی دیگرش تلخ شد و وبا آورد، اگرکس لختی درسایه آسودگیش غنود بامدادانش در سخت ترین هراس درافکند، پرفریب است هرچه درآنست فریب ونابود است وهرکه در آنست مردنی است، در هیچ توشه‌اش خیری نیست جز تقوی، هرکه کمش‌را بدست آورد دنبال بیشش دوید که تأمینش کند وهرکه به بیشش رسید بدستش نماند وبزودی ازمیان رفت چه بسیارکسش بدان تکیه زد وآسیبش رساند وبدان دل داده‌ای که بخاکش انداخت. وحذرکننده‌ای که فریبش داد، چه بسیار والائی که زبون کرد وسر بزرگی که گرسنه و بینوا ساخت چه بسیار تاجوری که سرنگونش کرد ، سلطنش خواریست و زندگیش تیره‌گی وگوارایش بدمزه وشیرینش تلخ، زنده‌اش را مرك درپیرامون وتندرستش را بیماری رهنمون وبا مناعتش را زیرپا شدن درکمون ، ملکشرا ستانند و بر عزیزش چیره شوند و آسودگیش سرنگون وپناهنده‌اش مورد حمله جنگجویانست ودنبال همه اینها سختیهای جان‌کندنست وناله هایش و هراس ورود بعالم دیگر و وقوف برابر حاکم دادگستر تا سزا دهدکسانیکه بدکردند بدانچه‌کردند و پاداش دهد آنکسانیکه خوب‌کردند بنیکی .

آیا نیستید شما در خانه های‌کسانیکه ازشما بیشترعمرکردند و آثار روشنتری داشتند و افراد آماده تری داشتند ولشکرانبوه‌تروعناد سخت تری، دنیاپرست بودند چه دنیاپرستی؟!! وآنرابرگزیدند چه برگزیدنی!! سپس با زبونی ازآن‌کوچیدند آیا این‌را برگزیدید؟!! یا براین آزمندید؟ یا بدین آرام شده‌اید ودل دادید ؟ خدا میفرماید (١٥- هود) هرکه دل بزندگی دنیا وآرایش آن داد همه کردارشان را در دنیا بآنها بپردازیم وآنان دراین دنیا کاستی ندارند آنانند آن‌کسانیکه در آخرت

ليس لهم في الآخرة إلا النّار وحبط ما صنعوا فيها وباطل ما كانوا يعملون » فبئست الدّار لمن لم يتهيّبها ولم يكن فيها على وَجَل. واعلموا- وأنتم تعلمون- أنّكم تاركوها لابدّ وإنّما هي كما نعت الله « لعب ولهو وزينة وتفاخر بينكم وتكاثر في الأموال والأولاد ». فاتّعظوا فيها بالّذين كانوا بكلّ ريع آية يعبثون، ويتّخذون مصانع لعلّهم يخلدون، وبالّذين قالوا: « من أشدّ منّا قوّة ». واتّعظوا بمن رأيتم من إخوانكم، كيف حُملوا إلى قبورهم ولا يُدعَون ركباناً واُنزلوا ولا يُدعَون ضيفاناً، وجُعل لهم من الضّريح أكنان، ومن التّراب أكفان، ومن الرُّفات جيران، فهم جيرة لا يجيبون داعياً، ولا يمنعون ضيماً، لا يزورون، ولا يُزارون. حلماء قد بارت أضغانهم، جُهّلاء قد ذهبت أحقادهم، لا تُخشى فجعتهم، ولا يُرجى دفعهم، وهم كمن لم يكن وكما قال الله سبحانه: « فتلك مساكنهم لم تسكن من بعدهم إلّا قليلاً وكنّا نحن الوارثين »، استبدلوا بظهر الأرض بطناً، وبالسّعة ضيقاً وبالأهل غُربة وبالنّور ظلمة، جاؤوها كما فارقوها، حفاةً عراةً، قد ظعنوا منها بأعمالهم إلى الحياة الدائمة وإلى خلود أبد، يقول الله تبارك وتعالى: « كما بدأنا أوّل خلق نعيده وعداً علينا إنّا كنّا فاعلين».

جز دوزخ ندارند وهرچه در دنيا ساختند حبط شود وهرچه كردند بيهوده بوده. پس بد خانه‌ايست براى كسيكه از آن نهراسد ودر آن بر بيم نباشد، بدانيد- وخود ميدانيد- كه شماها بناچار دنيا را ترك بايد كنيد وهمانا آن همچنانست كه خدايش وصف كرده (يعنى دنيا) (٢٠- الحديد) بازى وسرگرمى وآرايش وبهمديگر باليدنست ورقابت در فرزندان ودارائى- در آن پند گيريد از آنها كه در هر تپه‌اى آيتى برپا داشتند وكارگاههائى بوجود آوردند تا شايد جاويد بمانند و بآنها كه گفتند چه كسى از ما نيرومندتر است. وپند گيريد از برادران خود كه ديديد چگونه آنان را بگور بردند و سوار خوانده نشدند وآنها را واردشان ساختند و مهمان خوانده نشدند و بگورشان جا دادند و خاك بر آنها انباشتند وبا پوسيدگان همسايه شدند وآنان همسايگانيند كه پاسخ دعوت كنى را ندهند و ستمى از خود باز ندارند، بديدن نروند وبازديد نشوند، بردبارانى شدند وكينه‌ها را بدور ريختند، ناپيدايانيكه حقدى در سينه ندارند از آسيبشان ترسى نيست وبدفاعشان اميدى‌نه، وچونانكه نبودند چنانچه خداى سبحانه فرموده (٥٨- القصص) اينست خانه‌هاشان كه پس از آنان اندكى در آنها نشيمن شده و همه براى ما مانده‌است، روى زمين را با درونش عوض كردند و وسعت را بجاى تنك دادند وغربت را بخانواده برگزيدند واز روشنى بتاريكى اندر شدند چونانكه بدنيا آمدند از آن جدا شدند پا برهنه و عريان، همان باكردار خود از دنيا كوچيدند وبزندگانى پايدار وخلود ابدى پيوستند، خدا تبارك و تعالى ميفرمايد (١٠٤- الانبياء) چونانكه نخست آفريده را آغاز كرديم او را برگردانيم اين برما حتم است وماخواهيم كرد.

(خطبته عليه السلام عند ما أنكر عليه قوم)

تسويته بين الناس في الفيء

أمّا بعد أيّها النّاس فإنّا نحمد ربّنا و إلهنا ووليّ النّعمة علينا ، ظاهرة و باطنة بغير حول منّا و لا قوّة إلاّ امتناناً علينا و فضلاً ليبلونا أنشكر أم نكفر ، فمن شكر زاده و من كفر عذّبه . و أشهد أن لا إله إلاّ الله وحده لا شريك له أحداً صمداً . و أشهد أنّ محمّداً عبده و رسوله بعثه رحمة للعباد و البلاد و البهائم و الأنعام ، نعمة أنعم بها و منّاً و فضلاً صلّى الله عليه و آله وسلّم .

فأفضل النّاس ـ أيّها النّاس ـ عندالله منزلة ، وأعظمهم عندالله خطراً أطوعهم لأمر الله ، وأعملهم بطاعة الله ، وأتبعهم لسنّة رسول الله صلّى الله عليه وآله ، و أحياهم لكتاب الله ، فليس لأحد من خلق الله عندنا فضل إلاّ بطاعة الله و طاعة رسوله ، و اتّباع كتابه و سنّة نبيّه صلّى الله عليه وآله ، هذا كتاب الله بين أظهرنا وعهد نبيّ الله و سيرته فينا ، لايجهلها إلاّ جاهل مخالف معاند عن الله عزّ وجلّ يقول الله : « يا أيّها النّاس إنّا خلقناكم من ذكر و أُنثى و جعلناكم شعوباً وقبائل لتعارفوا إنّ أكرمكم عندالله أتقيكم » فمن اتّقى الله فهو الشريف المكرم المحبّ وكذلك أهل طاعته

خطبه آنحضرت هنگاميكه مردمي تقسيم برابر بيت‌المال‌را بر اوخرده گرفتند

امابعد اى مردم راستى كه ما سپاسگزاريم پروردگار خودمان را ومعبود خودرا و ولى نعمت‌خود را از درون وبرون بى توان ونيروى از خود جز بمنت و تفضلى كه خدا بما كرده تا ما را بيازمايدكه سپاس‌گزاريم يا ناسپاسيم پس‌هر كه سپاسگزارى‌كرد فزودش و هر كه ناسپاسى‌كرد عذابش نمود وگواهم كه نيست شايسته پرستش جزخدا، تنها است، شريك ندارد يگانه است وبى نياز وگواهم كه محمد (ص) بنده وفرستاده اواست او را رحمت برعباد وبلاد وبهائم وانعام فرستاده است . نعمتى است كه بخشيده و منت وتفضلى است كه برما نهاده وصلى‌الله عليه وآله وسلم .

أيا مردم بهتر مردم در مقام پيش خدا و با ارزش ترين آنان نزد خدا فرمانبرترين آنها است براى فرمان‌خدا وكاركن ترينشان بطاعت خدا وپيروترينشان براى روش رسولخدا(ص) وآنانكه‌قرآن خدارا زنده كردارند، براى هيچكدام خلق خدا نزدما فضلى نيست جزبطاعت خدا وطاعت رسول خدا وپيروى ازقرآن خدا وسنت رسولش (س) اين‌كتاب خدا است در ميان ما همه و فرمان پيغمبر خدا و روش او است درميان ما وجز جاهل ومخالف ومعاند آنرا ناديده نگيرد كه از خداى عزوجـل است و ميفرمايد (١٤ـ الحجرات) .

أيا مردم ما شمارا ازنر وماده آفريديم وشمارا تيره تيره وقبيله قبيله قرار داديم تا همديگر را بشناسيد راستى‌گراميترين شماها نزد خدا با تقوى ترين شماها است ـ هركه تقوى دارد شريف محترم است ودوست داشتنى وهمچنين است اهل‌طاعت خدا وطاعت رسول‌خدا(ص) خدا دركتاب خود ميفرمايد

وطاعة رسول الله يقول الله في كتابه : « إن كنتم تحبّون الله فاتّبعوني يحببكم الله و يغفر لكم ذنوبكم والله غفور رحيم » ، و قال : « وأطيعوا الله واطيعوا الرّسول فإن تولّيتم فإنّ الله لا يحبّ الكافرين » .

ثمّ صاح بأعلى صوته يا معاشر المهاجرين والأنصار و يا معاشر المسلمين أتمنّون على الله وعلى رسوله بإسلامكم ولله ولرسوله المنّ عليكم إن كنتم صادقين .

ثمّ قال : ألا إنّه من استقبل قبلتنا ، و أكل ذبيحتنا ، وشهد أن لا إله إلاّ الله وأنّ محمّداً عبده ورسوله أجرينا عليه أحكام القرآن وأقسام الإسلام ، ليس لأحد على أحد فضل إلاّ بتقوى الله و طاعته ، جعلنا الله و إيّاكم من المتقين و أوليائه و أحبّائه الّذين لا خوف عليهم ولا هم يحزنون .

ثمّ قال : ألا إنّ هذه الدّنيا الّتي أصبحتم تتمنّونها و ترغبون فيها ، و أصبحت تعظكم وترميكم ليست بداركم ولا منزلكم الّذي خلقتم له و لا الّذي دعيتم إليه . ألا و إنّها ليست بباقية لكم و لاتبقون عليها ، فلا يغرّنّكم عاجلها فقد حذّرتموها ، ووصفت لكم وجرّبتموها فأصبحتم لا تحمدون عاقبتها . فسابقوا رحمكم الله إلى منازلكم الّتي اُمرتم أن تعمروها فهي العامرة الّتي لا تخرب أبداً ، و الباقية الّتي لا تنفد . رغّبكم الله فيها ، و دعاكم إليها ، وجعل لكم الثواب فيها .

(۳۱- آل‌عمران) اگر شما هستید که خدارا دوست دارید مرا پیروی کنید تا خدا شمارا دوست دارد و گناهان شمارا بیامرزد وخدا آمرزنده ومهربانست وفرموده (۳۲ ـ آل عمران قریب بدین مضمونست) خدارا اطاعت کنید ورسول خدارا اطاعت کنید واگر روگردانید داستی که خداکافران‌را دوست ندارد.

سپس بآواز بلند فریاد زد ای‌گروه مهاجرین وانصار، ای‌گروه مسلمانان آیا بر خدا و رسولش منت دارید که مسلمانید، خدا ورسولش برشماها منت دارند اگرراست بگوئید.

سپس فرمود : هلا راستش اینست که هر که روبقبله ما دارد وذبیحه ما را میخورد ومعتقد است که نیست شایسته پرستشی جزخدا وباینکه محمد بنده وفرستاده اوست ما احکام قرآن و بهره های اسلام درحق او اجراء میکنیم، کسی را بر دیگری برتری نیست جز بتقوی از خدا وطاعت او ، خدا مارا و شمارا از پرهیزکاران سازد وازدوستان واولیاء خودش که ترسی برآنها نیست ونه غمنده میشوند.

سپس‌فرمود : هلاراستی این‌دنیاکه شماها آرزوی‌آنرا دارید وبدان شیفته‌اید وآن‌هم بشماپند میدهد وشمارا پرت میکند خانه شمانیست ومنزلیکه برای‌آن آفریده شدید وبدان دعوت شدید نیست ، هلا این دنیا برای شمانماند وشماها برای آن نمانید ، مبادا نقد بودن آن شمارا بفریبد محققاً ازآن برحذر شدید وبرای شمامعرفی شده وآنرا آزمودید وخود شما هم سرانجام آنرا نمی‌پسندید ، خدایتان رحمت کناد ، سبقت جوئید بدان منازل خودکه فرمان دارید آبادشان‌کنید وهمانها آبادانی هستندکه هرگز ویران نشوند وبمانند ونابود نگردند خدا شمارا بدانها تشویق کرده و دعوت کرده و ثواب شمارا در آنها مقرر داشته .

فانظروا يامعاشر المهاجرين والأنصار وأهل دين الله ما وصفتم به في كتاب الله ونزلتم به عند رسول الله صلى الله عليه وآله وجاهدتم عليه فيما فضّلتم به بالحسب والنّسب ؟ أم بعمل وطاعة؟ فاستتمّوا نعمه عليكم - رحمكم الله - بالصبر لأنفسكم و المحافظة على من استحفظكم الله من كتابه . ألا و إنّه لا يضرّكم تواضع شيء من دنياكم بعد حفظكم وصيّة الله و التّقوى . ولاينفعكم شيء حافظتم عليه من أمر دنياكم بعد تضييع ما اُمرتم به من التّقوى ، فعليكم عباد الله بالتسليم لأمره و الرّضا بقضائه ، والصّبر على بلائه .

فأمّا هذا الفيء فليس لأحد فيه على أحد أثرة قد فرغ الله عزّ وجلّ من قسمه فهو مال الله وأنتم عباد الله المسلمون ، وهذا كتاب الله به أقررنا وعليه شهدنا و له أسلمنا ، وعهد نبينا بين أظهرنا فسلّموا - رحمكم الله - فمن لم يرض بهذا فليتولّ كيف شاء . فإنّ العامل بطاعة الله والحاكم بحكم الله لاوحشة عليه « اُولئك الّذين لا خوفٌ عليهم ولاهم يحزنون » « اُولئك هم المفلحون » ونسأل الله ربّنا وإلهنا أن يجعلنا وإيّاكم من أهل طاعته . وأن يجعل رغبتنا ورغبتكم فيما عنده . أقول ماسمعتم واستغفر الله لي ولكم .

(ومن كلامه عليه السلام في وضع المال مواضعه)

لمّا رأت طائفة من أصحابه بصفين ما يفعله معاوية بمن انقطع إليه ، وبذله لهم الأموال

ای گروه‌های مهاجر وانصار وأهل دین خدا تأمل کنید در آنچه قرآن خدا برای شما شرح داده ومقامی‌که نزد رسول‌خدا(ص) داشتید وبرسرآن مبارزه وجهادکردید ، درچه بریکدیگر برتری یافتید آیا بخاندان ونژاد ؟ یا بعمل وطاعت ؟ نعمت خدا را برخود بکمال رسانید ، خدایتان رحمت کناد ، بوسیله صبر ومحافظت برکسانیکه خدا برای حفظ قرآن خود برای شما گماشته است ، هلا پائین‌آمدن سطح دنیای شما برشما زیانی ندارد پس ازاینکه سفارش خدا وتقوی را نگهدارید وهر آنچه از دنیای خود حفظ کنید بشما سودی ندهد پس از اینکه آنچه از تقوی را که دستورداريد ضایع گذارید ، ای بنده‌های خدا برشما بادکه تسلیم‌فرمان‌خدا باشید وقرین رضا بقضای او وصبربربلای او.أما این دارائی بیت المال برای همه است وکسی را برکسی درآن تخصصی نیست خدای عزوجل قسمت آنرا مقررداشته آن مال خداست وشماهمه بنده‌های مسلمان‌خدائید این هم قرآن خداکه بدان اعتراف داریم وبرآن گواهیم و بدان تسلیم شدیم واین عهد پیغمبر ما است‌که دربرابرما است (خدایتان رحمت کناد) ، همه آنرا بپذیرید وهرکه آنرا نپسندد هرطور خواهد روی بر گرداند زیرا آنکه بطاعت خدا عمل کند وبحکم خدا حکومت کند هراسی ندارد آنانندکه برآنها نگرانی نیست ونه غمزده میشوند ، آنانندکه رستگارند واز خدا پروردگاران ومعبودمان خواستاریم‌که مارا وشمارا ازأهل‌طاعت خود سازد ورغبت ماوشمارا بدانچه نزد اواست متوجه‌کند ، میگویم آنچه را شنیدید وبرای خودوشما آمرزش میخواهم.

سخن آنحضرت دربجا مصرف‌کردن مال وبودجه

چون جمعی أصحاب آنحضرت در صفین دیدند معاویه بطرفداران خود أموال فراوان میدهد

ـ والنّاس أصحاب دنيا ـ قالوا لأمير المؤمنين عليه السلام : اعط هذا المال وفضّل الأشراف ومن تخوّف خلافه وفراقه حتّى إذا استتبّ لك ما تريد عُدت إلى أحسن ما كنت عليه من العدل في الرعيّة و القسم بالسّويّة .

فقال : أتأمرونّي أن أطلب النّصر بالجور فيمن ولّيت عليه من أهل الإسلام والله لا أطور به ما سَمَر به سمير ، وما أمّ نجم في السّماء نجماً . ولو كان مالهم مالي لسوّيت بينهم فكيف وإنّما هي أموالهم . ثمّ أزم طويلاً ساكتاً ، ثمّ قال : من كان له مال فإيّاه و الفساد ، فإنّ إعطاءك المال في غير وجهه تبذير و إسراف ، وهو يرفع ذكر صاحبه في النّاس ويضعه عندالله ولم يضع امرءٌ ماله في غير حقّه وعند غير أهله إلّا حرمه شكرهم وكان خيره لغيره . فإن بقي معه منهم مَن يُريه الوُدّ و يظهر له الشّكر فإنّما هو مَلق و كذب ، و إنّما يقرب لينال من صاحبه مثل الّذي كان يأتي إليه قبلُ . فإن زلّت بصاحبه النّعل واحتاج إلى معونته و مكافأته فأشرّ خليل وآلم خدين ، مقالة جهّال مادام عليهم مُنعماً ، و هو عن ذات الله بخيل ، فأيّ حظّ أبور وأخسّ من هذا الحظّ ؟! و أيّ معروف أضيع وأقلّ عائدة من هذا المعروف ؟! فمن أتاه مال فليصل به القرابة ، وليحسن به الضّيافة ، وليفكّ به العاني والأسير ، وليعن به الغارمين وابن السّبيل والفقراء والمهاجرين ؛ وليصبر نفسه على الثواب و الحقوق ، فانّه يحوز بهذه الخصال

ـ ومردم همه دنيا طلبند ـ گفتند يا أمير المؤمنين ازاين مال عمومي عطا بده وباشراف وكسانيكه بيم ميرود بمخالفت برخيزند بيشتر بده تا چون كار توآماده وخوب شد ببهترين روشي كه داشتي از عدالت ميان رعيت وتقسيم برابر بازگردد .

فرمود (ع) : شما بمن ميگوئيد بوسيله جور برمسلمين ياري و پيروزي جويم بخدا سوگند پيرامون آن نگردم تا درروزگارداستانسرائي است وتا اختري درآسمان بدنبال اختر ديگربست واگر مال مسلمانان ازخودم هم بود بآنها برابر تقسيم ميكردم با اينكه مال ازان خود آنها است سپس لختي دم بست وخموشي گرفت ـ وباز فرمود : هركه مالي دارد مبادا تباه كند زيرا دادن تو مال را درمصرف بيوجه تبذيراست واسراف، وآن نام صاحب مال را پيش مردم بلندميكند وپيش خدا پست ميسازد هيچكس مال خودرا بناحق ونا أهل مصرف نكند جزاينكه ازقدر داني آنان محروم گردد وخيرش براي ديگري است واگر كسي از آنها براي اوبماند كه دوستي وقدر داني بچشمش كشد همانا كه چاپلوس ودروغ است وهمانا مقصودش از رفيقش اينست كه باردیگر عطائي ازاوستاند واگر رفيقش را لغزشي رسد ونيازمند كمك و پاداش اوگردد اوبدترين دوست ودردناكترين قرين باشد، سرزبان يكمشت نادانست تا برآنها نعمت بارد و نسبت بخداي خود دريغ ورزد ، چه بهرهاي نابودتروپست‌تر ازاين بهره است ؟ و كدام احسان ضايع‌تر وكم‌بهره‌تر ازاين احسانست ؟ هركه را مالي بدست افتاد بايد صله رحم كند وبخوشي مهماني كند، وبينوا وأسيررا بدان آزاد سازد، وبوام داران وماندگان درراه وفقراء ومهاجران كمك دهد، و خودرا بثواب وحقوق انساني وادارد زيرا باين خصال شرافت دنيا را بدست آرد و بفضائل

شَرَفاً في الدُّنيا ودرك فضائل الآخرة .

(وصفه عليه السلام الدنيا للمتقين)

قال جابر بن عبدالله الأنصاري : كنّا مع أميرالمؤمنين عليه السلام بالبصرة فلمّا فرغ من قتال من قاتله أشرف علينا من آخر اللّيل فقال : ما أنتم فيه ؟ فقلنا : في ذمّ الدُّنيا . فقال : علي مَ تذمّ الدُّنيا - ياجابر - ؟! .

ثمّ حمدالله وأثنى عليه وقال : أمّا بعد فما بال أقوام يذمّون الدُّنيا ؟ انتحلوا الزُّهد فيها . الدُّنيامنزل صدق لمن صدقها ، ومسكن عافية لمن فهم عنها ، ودارغنى لمن تزوَّد منها ، مسجد أنبياء الله ، و مهبط وحيه ، ومصلّى ملائكته ، ومسكن أحبّائه ، ومتجر أوليائه ، اكتسبوافيها الرَّحمة ، وربحوا منهاالجنّة ، فمن ذايذمّ الدُّنيا ياجابر ؟ وقدآذنت ببينها ، ونادت بانقطاعها ونعت نفسها بالزَّوال ، ومثّلت ببلائها البلاء ، وشوَّقت بسرورها إلى السرور ، وراحت بفجيعة وابتكرت بنعمة وعافية ترهيباً و ترغيباً ، يذمّها قوم عند النّدامة . خدمتهم جميعاً فصدقتهم . وذكّرتهم فذكروا ووعظتهم فاتّعظوا وخوَّفتهم فخافوا وشوَّقتهم فاشتاقوا فأيّها الذّامُّ للدُّنيا المغترُّ بغرورها متى استذمّت إليك ؟ بل متى غرَّتك بنفسها ؟ بمصارع آبائك من البلى ؟ أم

آخرت برسد .

وصف كردن آنحضرت دنيا را براى اهل تقوى

جابربن‌عبدالله انصارى‌گويد ما دربصره بهمراه اميرالمؤمنين (ع) بوديم چون ازنبرد مخالفان خود آسوده شد درپايان شبى بما سركشى‌كرد وفرمود : درچه چيز وارد گفتگوئيد ؟ گفتيم درنكوهش از دنيا فرمود : اى جابر دنيارا برچه نكوهش مى‌كنيد؟

سپس سپاس خدا كرد و براو ستايش نمود وفرمود : **اما بعد** چه در نهاد مردمانيست كه دنيا را نكوهش‌كنند ؟ و در باره آن بزهد گرايند ، دنيا براى كسيكه آنرا درست بفهمد خانه راستى است ومسكن‌تندرستى ومحل ثروت براى توشه برداشتن ، مسجد پيغمبران‌خدا است وفرودگاه وحى‌حضرت او و نمازگاه فرشته‌هايش و مسكن دوستانش و محل تجارت وابسته‌هايش ، درآن رحمت بدست‌آوردند وبهشت بسود بردند. اى جابر كيست كه دنيا را نكوهش كند ؟ با اينكه بفرزندان خود اعلام كرده وفرياد زده كه رفتنى است و خودرا بنابودى وصف‌كرده و بگرفتارى خود گرفتارى را مجسم كرده وبشادى خود بشادى تشويق‌كرده، باداغ دل رفته است وبنعمت وعافيت برشكفته يابداغ دل بشب رسيده و با نعمت و عافيت بامداد كرده ، براى بيم دادن و تشويق‌كردن ، مردمى بد كار هنگام پشيمانى آنرا بياد مذمت گيرند ، بهمه بادرستى خدمت‌كرده وبآنها ياد آورى نموده تا ياد آورشوند وپند داده تاپند بپذيرگردند وبيم داده تابترسند وتشويق‌كرده تاشيفته گردند ، پس آى‌كسيكه دنيارا بياد نكوهش گيرى وبدان فريب خورده‌اى‌كى نزد تومذمت جوبوده‌وكى باخود تورا بفريب‌كشيده ؟ با بگوركردن

بمضاجع اُمّهاتك من الثرى ؟ . كم مرّضت بيديك وعلّلت بكفّيك ، تستوصف لهم الدّواء ، وتطلب لهم الأطباء ، لم تدرك فيه طلبتك ولم تُسعف فيه بحاجتك ، بل مثّلت الدُّنيا به نفسك وبحاله حالك ، غداة لاينفعك أحبّاؤك ، ولا يغني عنك نداؤك ، حين يشتدُّ من الموت أعالين المرض وأليم لوعات المضض ، حين لا ينفع الأليل ، و لا يدفع العويل ، يحفز بها الحيزوم ، ويغصُّ بها الحلقوم ، لا يسمعه النّداءُ ، ولا يروعه الدُّعاءُ ، فيا طول الحزن عند انقطاع الأجل ثمَّ يُراح به على شرجع ، نقله أكفٌّ أربع ، فيضجع في قبره في لبث وضيق جدث ، فذهبت الجدة ، وانقطعت المدَّة ، و رفضته العَطفة ، وقطعته اللّطفة ، لا تقاربه الأخلاّء ، ولا يلمُّ به الزوَّار ، ولا اتّسقت به الدَّار ، انقطع دونه الأثر واستعجم دونه الخبر . و بكّرت ورثته ، فأقسمت تركته ، ولحقه الحوب ، وأحاطت به الذُّنوب . فإن يكن قدَّم خيراً طاب مكسبه . وإن يكن قدَّم شرّاً تبَّ منقلبه . وكيف ينفع نفساً قرارها ، والموت قصارها ، والقبر مزارها ، فكفى بهذا واعظاً .

كفى يا جابر امض معي ، فمضيت معه حتّى أتينا القبور ، فقال : ياأهل التربة و يا أهل الغربة أمّا المنازل فقد سُكنت ، وأمّا المواريث فقد قُسِمَت ، وأمّا الأزواج فقد نكحت . هذا خبر ما عندنا ، فما خبر ما عندكم ؟ ثمَّ أمسك عنّي مليّاً ، ثمَّ رفع رأسه فقال: والّذي أقلَّ

پدران استخوان پوسیده‌ات ؟ یا باستر خاکی مادران از دست رفته‌ات ؟ چه بسیار بیمارانی که بدست خود پرستاری کردی وبدو کفت دوا و درمان کردی ، دواء را برای آنها نسخه کردی وپزشك برسر آنها آوردی وبمقصود خود نرسیدی و حاجتت (که بهبودی آنها بود) برنیامد ، دنیا خودرا بدان برایت مجسم کرد وبحال خود حال فردای توراکه نه‌دوستانت بتوسودی دهند ونه فریادت بجائی رسد گاهیکه نشانه‌های مرك برتو سخت شوند وسوز دل دردناکت در گیرد ، گاهیکه ناله بجائی نرسد وشیون جلو مرك را نگیرد ، تنك را سخت بکشد، وگلورا بگیرد ، بفریادگوش ندهد و از دعاء و نفرین نترسد ای افسوسا از اندوه هنگام مرك ، سپس اورا برتابوتی چوبین برسر چهار دست ببرند ودرگورش بخوابانند خوابی درازدرگوری تنك توانائی رفته وعمر بسرشده ومهرورزانش بدور افکنده ونوازش کنندگانش دست ازاو کشیده ، دوستانش نزدیك نشوند وزائری دربراو نیارامد وخانه‌اش نظمی بخود نگیرد واثری از اونماند وگزارشی ازاوبدست نیاید ، وارثانش صبح زود بشتابند وهرچه ازاو مانده قسمت کنند ، هلاکت اورا بگیرد و گناهانش احاطه کنند اگر کارخیر پیش داشته خوب کار کرده واگر کار بدکرده سرانجام نابودی دارد، چگونه کسی را ثبات این دنیا سود بخشد با اینکه آخر کارش مردنست ودرگور آرمیدن وبس است همین برای پند دادن .

بس است ای جابر بامن بیا ، بااورفتم تابرگورستانی رسیدیم وفرمود: (اشاره بقبور) ای خاك نشینان ای آوارگان أما خانه‌ها را مسکن ساختند ومیراثها را قسمت کردند وهمسرهارا بزناشوئی بردند اینست خبری که ما داریم ، شما چه خبری دارید ؟ . سپس لختی دم بست وباز سربرداشت وفرمود : سوگند

السّماء فعلت ، و سطح الأرض فدحت ، او أذن للقوم في الكلام . لقالوا : إنّا وجدنا خير الزّاد التقوى . ثمّ قال : ياجابر إذا شئت فارجع .

(ذكره عليه السلام الايمان والارواح واختلافها)

أتاه رجل فقال له : إنّ اُناساً يزعمون أنّ العبد لايزني وهو مؤمن . ولا يشرب الخمر وهو مؤمن . و لا يأكل الرّبا وهو مؤمن . ولا يسفك دماً حراماً وهو مؤمن . فقد كبر هذا عليّ و حرج منه صدري حتّى أزعم أنّ هذا العبد الّذي يصلّي و يواريني و اُواريه اُخرجه من الايمان من أجل ذنب يسير أصابه؟! فقال عليه السلام : صدقك أخوك إنّي سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول : خلق الله الخلق على ثلاث طبقات فأنزلهم ثلاث منازل ، فذلك قوله : « فأصحاب الميمنة ما أصحاب الميمنة و أصحاب المشأمة ما أصحاب المشأمة و السّابقون السّابقون اُولئك المقرّبون » .

فأمّا ماذكره الله جلّ وعزّ من السّابقين السابقين ، فانّهم أنبياء مرسلون وغيرمرسلين جعل الله فيهم خمسة أرواح : روح القدس ، وروح الايمان ، و روح القوّة ، وروح الشهوة ، وروح البدن . فبروح القدس بعثوا أنبياء مرسلين ، و بروح الايمان عبدوا الله ولم يشركوا به شيئاً ، و بروح القوّة جاهدوا عدوّهم و عالجوا معائشهم ، وبروح الشهوة أصابوا لذيذ المطعم والمشرب ونكحوا الحلال من النساء ، وبروح البدن دبّوا ودرجوا ، فهؤلاء مغفور لهم مصفوح

بدانكه آسمان را برداشت تا بلندی گرفت وزمین را بگسترد تا پهناورشد اگر باین مردگان اجازه سخن دهند بگویند ما بهترین توشه‌راه مرگ را تقوی یافتیم، سپس فرمود ای جابر برگرد .

ذكر كردن آنحضرت ايمان وارواح و اختلاف آنها را

مردی حضورش آمد و گفت مردمی باشند که گویند راستی بنده خدا که مؤمن باشد زنا نکند وبنده خداکه مؤمن باشد می‌ننوشد وبنده مؤمن ربا نخورد وبنده مؤمن خون ناحق نریزد ، این‌سخن بمن سنگین است وسینه‌ام ازآن تنك شده تا آنجاكه پندارم این بنده خدا که نمازمیخوانند ومرا بخاك میسپارد ومن هم مرده اورا بخاك میسپادم بخاطریك گناه اندکی که کرده بی ایمانش میدانم درپاسخش فرمود : برادرت بتو راست‌گفته راستی من ازرسول خدا (ص) شنیدم میفرمود : خدا خلق را سه طبقه آفریده ودر سه منزل جا داده و اینست تفسیر قول خدا (الواقعه) پس اصحاب میمنه چیستند اصحاب میمنه ؟ وأصحاب مشأمه چیستند أصحاب مشأمه ؟ و پیشتازان سبقت‌گیرنده آنان مقربانند .

اما آنچه خداجل‌وعزازپیشتازان سبقت‌گیرنده یادکرده‌است‌راستی‌آنان‌پیغمبران مرسل‌وغیرمرسلند وخدا درآنها پنج روح نهاده روح القدس ، روح ایمان ، روح قوت ، روح شهوت، روح بدن ، بوسیله روح القدس پیمبران و رسولان مبعوث شدند ، وبوسیله روح ایمان خدارا پرستیدند وچیزی را شریك او ندانستند ، وبا روح قوت با دشمنان خود نبرد کردند وزندگانی خودرا فراهم ساختند ، و با روح شهوت بلذت خوردن و نوشیدن و نکاح حلال زنان رسیدند ، و با روح تن جنبیدند وراه رفتند آنان

عن ذنبهم . ثمّ قال : « تلك الرّسل فضّلنا بعضهم على بعض منهم من كلّم الله و رفع بعضهم درجاتٍ و آتينا عيسى ابن مريم البيّنات و أيّدناه بروح القدس » . ثمّ قال في جماعتهم : « و أيّدهم بروح منه » يقول : أكرمهم بها وفضّلهم على سواهم ، فهؤلاء مغفور لهم .

ثمّ ذكر أصحاب الميمنة وهم المؤمنون حقّاً بأعيانهم فجعل فيهم أربعة أرواح: روح الإيمان، وروح القوّة ، وروح الشهوة ، و روح البدن ، فلا يزال العبد مستكملاً هذه الأرواح الأربعة حتّى تأتي عليه حالات ، فقال : وما هذه الحالات ؟ فقال علي عليه السلام : أمّا أوّلهنّ فما قال الله: « ومنكم من يردّ إلى أرذل العمر لكيلا يعلم من بعد علم شيئاً » فهذا تنقص منه جميع الأرواح، وليس بالّذي يخرج من الإيمان ، لأنّ الله الفاعل به ذلك وراده إلى أرذل العمر ، فهو لا يعرف للصّلاة وقتاً ، ولا يستطيع التهجّد باللّيل ، ولا الصّيام بالنّهار ، فهذا نقصان من روح الإيمان وليس بضارّه شيئاً إن شاء الله . وتنقص منه روح الشهوة فلو مرّت به أصبح بنات آدم ما حنّ إليها، وتبقى فيه روح البدن فهو يدبّ بها ويدرج حتّى يأتيه الموت فهذا بحال خير ، الله الفاعل به ذلك ، وقد تأتي عليه حالات في قوّته وشبابه يهمّ بالخطيئة فتشجّعه روح القوّة ، وتزيّن له روح الشهوة ، وتقوده روح البدن حتّى توقعه في الخطيئة ، فإذا لامسها تفصّى من الإيمان وتفصّى الإيمان منه ، فليس بعائد أبداً أو يتوب ، فإن تاب وعرف الولاية تاب الله عليه ، وإن عاد فهو تارك للولاية أدخله الله نار جهنّم .

آمرزيده‌اند وازلغزششان گذشت شده سپس فرمود (٢٥٣- البقره) اينانند رسولان خدا كه بريكديگرشان برترى داديم خدا باپرخى سخن گفت وبرخى را بدرجات بلند براورد ، بعيسى بن مريم معجزاتى داديم واورا بروح القدس تأييد كرديم - وسپس درباره همه فرموده (٥٢ - المجادلة) وآنانرا بروح خود تأييد كرد . ميفرمايد آنانرا بدان گرامى داشت وبرديگران برترى داد آنانند كه آمرزيده‌اند .

سپس أصحاب ميمنه را يادكرد كه خود مؤمنان درستند ودرآنان چهار روح نهاد : روح ايمان ، و روح قوت ، وروح شهوت ، و روح بدن و بنده مؤمن اين چهار روح را كاملا دارد تابحالاتى دچار شود ، گفت اين حالات چيستند ؟ على(ع) فرمود : اما نخست آنها همانست كه خدا فرموده (٥- الحج) وازشمايند كه بپست‌ترين دوران عمررسند تا پس از دانائى چيزى ندانند ، كه همه ارواح اوكاسته شود وآن اينست كه ايمانش برود زيرا خدا با او چنين كرده وعمرپستش بازگردانده اواست كه وقت نمازرا نفهمد ونمازشب را نتواند وتاب روزه ندارد اين كاهشى است درروح ايمان وبدان زيانى ندارد ان شاءالله وروح شهوت پيرفرتوت هم كاهش يابد و اگر زيباترين دختران آدم براوگذرد دل بدان نبندد و روح بدن دراوبماند وباآن بجنبد و راه رود تا مرگش برسد واين هم بحال خوشى است خدا است كه با و چنين كرده وگاهى براوحالاتى دست دهد درنيرومندى وجوانى كه قصدگناه كند وروح قوت اورا تشجيع كند وروح شهوت براى اوآرايش دهد وروح بدن اورا بكشاند تا درگناه اندارد وچون اندرگناه شود از ايمان جدا شود و ايمان ازاو جدا شود وهرگز برنگردد تا توبه كند و اگر توبه كند و اهل ولايت ائمه باشد خدا توبه‌اش را بپذيرد واگر بگناه بازگردد واو تارك ولايت باشد خدايش بدوزخ درآورد .

و أمّا أصحاب المشأمة فهم اليهود و النّصارى يقول الله سبحانه : « الّذين آتيناهم الكتاب يعرفونه (يعني محمّداً و الولاية في التّورية و الإنجيل) كما يعرفون أبنائهم (في منازلهم) و إنّ فريقاً منهم ليكتمون الحقّ و هم يعلمون ۞ الحقّ من ربّك فلا تكوننّ من الممترين » .

فلمّا جحدوا ماعرفوا ابتلاهم الله بذلك فسلبهم روح الايمان وأسكن أبدانهم ثلاثة أرواح : روح القوّة ، و روح الشهوة ، و روح البدن . ثمّ أضافهم إلى الأنعام فقال : « إن هم إلاّ كالأنعام » لأنّ الدّابّة تحمل بروح القوّة ، و تعتلف بروح الشهوة ، و تسير بروح البدن . قال له السّائل : أحييت قلبي .

(وصيته عليه السلام لزياد بن النضر)

حين انفذه على مقدمته الى صفين

إتّق الله في كلّ ممسي و مصبح ، و خف على نفسك الغرور ، ولا تأمنها على حال من البلاء ، واعلم أنّك [إن] لم تزع نفسك عن كثير ممّا تحبّ مخافة مكروهه ، سمت بك الأهواء إلى كثير من الضرّ حتّى تظعن فكن لنفسك مانعاً وازعاً عن الظّلم والغيّ والبغي و العدوان . قد ولّيتك هذا الجند ، فلا تستذلّنّهم ولا تستطل عليهم ، فإنّ خيركم أتقاكم ، تعلّم من عالمهم وعلّم جاهلهم ، و احلم عن سفيههم ، فإنّك إنّما تدرك الخير بالعلم و كفّ الأذى و الجهل .

و أما مقصود از أصحاب مشأمه همان يهود و نصارايند خدا سبحانه ميفرمايد (١٤٦- البقره) آنكسانى را كه كتاب داديم او را ميشناسند (يعنى محمد را و ولايت را درتورات و انجيل) چنانچه پسران خودرا شناسند (درخانه‌هاى خود) وراستى كه دسته‌اى ازآنان دانسته حق را نهان كنند . حق است از پروردگارتو مبادا درآن ازشك كننده‌ها باشى .

وچون آنچه را دانستند منكر شدند خداوند آنانرا بدان گرفتاركرد وروح ايمان را از آنها ربود ودرتنشان سه روح جاى داد روح قوت، وروح شهوت وروح بدن ، سپس آنهارا بچهارپايان وابست وفرمود (٤٤ ـ الفرقان) نيستند آنان جز مانند چهارپايان زيرا جانوربروح قوت بار بردارد وبروح شهوت علف بخورد وبروح بدن راه برود. سائل بآنحضرت گفت دلم را زنده كردى .

سفارش آنحضرت بزياد بن نضر هنگاميكه درمسافرت بصفين پيش قراولش كرد

از خداى بپرهيز در هرشام وبام ، بر خود بترس از فريب ودرهيچ حال از بلا در أمان مباش وبدانكه اگرخود از بسيارى از آنچه دوست دارى بخاطر بديش باز ندارى هوس رانى تورا در زيان فراوانى اندازد تا ازآن بكوچى پس جلو خودرا بگير ونگهدار از ستم وگمراهى وتجاوز وعدوان ، من تورا باين قشون فرمانده كردم آنها را زبون مشمار و بر آنها گردنفرازى مكن زيرا بهترين شماها باتقوى‌ترين شما است، از دانايانشان ياد بگير وبنادانانشان بياموز و از نابخرد آنان حلم ورز زيرا تو خيررا بدست‌آورى بدانش وازخود دارى ازآزار ونادانى.

«ثمّ أردفه بكتاب يوصيه فيه ويحذّره» :

اعلم أنّ مقدمة القوم عيونهم ، و عيون المقدمة طلائعهم ، فاذا أنت خرجت من بلادك ودنوت من عدوّك فلا تسأم من توجيه الطّلائع في كلّ ناحية ، وفي بعض الشّعاب و الشجر و الخمر ، وفي كلّ جانب حتّى لا يغيركم عدوّكم ويكون لكم كمينٌ . ولا تسيّر الكتائب والقبائل من لدن الصّباح إلى المساء إلاّ تعبيةً ، فان دهمكم أمرٌ أوغشيكم مكروه كنتم قد تقدّمتم في التّعبية . وإذا أنزلتم بعدوّ أونزل بكم فليكن معسكركم في أقبال الأشراف ، أوفي سفاح الجبال ، أو أثناء الأنهار ، كي ماتكون لكم رداءًا ودونكم مردًّا . ولتكن مقاتلتكم من وجه واحد واثنين . واجعلوا رقباءكم في صياصي الجبال و بأعلى الأشراف وبمناكب الأنهار ، يريئون لكم لئلاّ يأتيكم عدوٌّ من مكان مخافة أوأمن . وإذا نزلتم فانزلوا جميعاً . وإذا رحلتم فارحلوا جميعاً . وإذا غشيكم اللّيل فنزلتم فحفّوا عسكركم بالرّماح والترسة ، واجعلوا رماتكم يلوون ترستكم كيلا تصاب لكم غرّة ولا تلقى لكم غفلة . واحرس عسكرك بنفسك وإيّاك أن ترقد أوتصبح إلاّ غراراً أومضمضة . ثمّ ليكن ذلك شأنك ودأبك حتّى تنتهي إلي عدوّك ، وعليك بالتّأنّي في حربك ، وإيّاك والعجلة إلاّ أن تمكنك فرصة ، وإيّاك أن تقاتل إلاّ أن يبدؤوك أويأتيك أمري . والسّلام عليك ورحمة الله

سپس نامه‌ای بدنبالش فرستاد که باو سفارش کرد واو را برحذر داشت :

بدانکه پیشقراول لشکر دیده‌بان آنها است ودیده‌بان پیشقراولان گشتیهای آنند ، چون توازمرز خود بیرون‌شدی وبمرزدشمن رسیدی بی‌خستگی گشتیهادرهرسوودرپاره‌ای درمهاودرخت زارهاوکمینگاهها بفرست ودرهر جانبی تا دشمن شمارا غافل گیر نکند وبرای شما درکمین نباشد ، هنگها وقبائل قشون را ازبام تاشام براه مبر (وخسته مکن) مگر برای آماده ساختن ومانور. که اگر ناخوشی پیش آمد وبدی رخ‌داد شما درآماده باش پیشدستی کرده باشید. وهرگاه برسردشمن جاگرفتید ویا دشمن دربرابر شما موضع گرفت باید برابر تپه‌ها و پای کرهها یا میان نهرها موضع بگیرید تا سنگری داشته باشید وراه عقب نشینی و باید نبرد شما از یك سو ویا دوسو باشد ودیده‌بانان خودرا درقله کوهها و سرتپه‌ها ودهانه وپیچ نهرها بگمارید تا شمارا دیده بانی کنند و دشمن از محل ترسناك یا مأمن برشما نتازد ، هرگاه منزل کنید همه با هم منزل کنید و باهم بکوچید وچون شب رسید ومنزل کردید گرد لشکررا بانیزه و سپر حصار کشید و بگذارید تیراندازان شما در پناه سپرها مأوی‌کنند تا فریب خورده نشوید وغافلگیر نگردید. تو خودت قشونت‌را پاسبانی‌کن‌ومبادا بخوابی یابیارامی مگر باندازه چرتی یااندکی سپس باید براین شیوه باشی تا بدشمن برسی و درجنك مشتابی مگر فرصت مناسبی بدست آوری ومبادا دست بجنك بزنی مگر اینکه برتوحمله برند یا فرمان من بتو برسد والسلام علیك ورحمة‌الله .

(وصفه عليه السلام لنقلة الحديث)

قال له سليم بن قيس: إنّي سمعت سلمان وأباذرّ والمقداد يتحدّثون بأشياء من تفسير القرآن والأحاديث والرّوايات عن رسول الله صلى الله عليه وآله ثمّ سمعت منك تصديق ذلك ورأيتُ في أيدي النّاس أشياء كثيرةً من تفسير القرآن والأحاديث والرّوايات عن رسول الله صلى الله عليه وآله يخالفونها فيكذبُ النّاس متعمّدين ويفسّرون القرآن بآرائهم ؟ فقال أمير المؤمنين عليه السلام : قد سألت فافهم الجواب إنّ في أيدي النّاس حقّاً وباطلاً ، وصدقاً وكذباً ، وناسخاً ومنسوخاً ، وعامّاً وخاصّاً ، ومحكماً ومتشابهاً ، وحفظاً ووهماً ، وقد كذب على رسول الله صلى الله عليه وآله في حياته كذباً كثيراً حتّى قام خطيباً فقال : « أيّها النّاس قد كثر عليّ الكذابة ، فمن كذب عليّ متعمّداً فليتبوّء مقعده من النّار » وكذلك كذب عليه بعده .

إنّما أتاك بالحديث أربعةٌ ليس لهم خامس :

رجلٌ منافق يظهر الايمان مُتصنّعٌ بالاسلام ، لا يتأثّم ولا يتحرّج أن يكذب على رسول الله صلى الله عليه وآله متعمّداً ، ولو علم النّاس أنّه منافق كذّاب لم يقبلوا منه ، ولم يُصدّقوه ، ولكنّهم قالوا : قد صحب رسول الله صلى الله عليه وآله ورآه وسمع منه ، فأخذوا منه وهم لا يعرفون حاله . وقد أخبر الله جلّ وعزّ عن المنافقين بما أخبر ، ووصفهم بأحسن الهيئة فقال : « إذا رأيتهم تعجبك أجسامهم

وصف آنحضرت مر راويان حديث را

سليم بن قيس باو گفت : راستى من از سلمان وأباذر ومقداد أحاديثى در تفسير قرآن و احاديث وروايات از رسولخدا (ص) ميشنوم وسپس ازشما تصديق آنرا ميشنوم ودردست مردم مطالب بسيارى از تفسير قرآن وأحاديث وروايات از رسولخدا (ص) هست كه باآنها مخالف است آيا مردم عمداً برسولخدا (ص) دروغ بندند وقرآنرا بنظر خود تفسير كنند ؟ أمير المؤمنين (ع) فرمود : پرسش كردى پاسخ را بفهم راستى در دست مردم حق هست و باطل و راست هست ودروغ و ناسخ هست ومنسوخ وعام هست و خاص ومحكم هست ومتشابه وآنچه درست حفظ كردند وآنچه غلط درك كردند ودر زمان خود رسولخدا (ص) هم برآنحضرت بسيار دروغ بستند تا بسخنرانى برخاست و فرمود : آيا مردم دروغزنان برمن فراوان شدند هركه عمداً بمن دروغ بندد نشيمنش درآتش باشد . ونيز دروغ بستند براو بعداز رحلتش همانا آنانكه حديث براى تو گويند چهار صنفند وپنجمى ندارند :

١- مردى منافق كه اظهار ايمان كند واسلامش ظاهر سازيست نه گناه ميداند ونه باكى دارد كه عمداً دروغ برسولخدا (ص) بندد ، اگرمردم ميدانستند كه او منافق ودروغگو است ازاو نمى‌پذيرفتند وباورش نميكردند ولى مردم ميگويند او صحابه رسولخدا است آنحضرت را ديده وازاو شنيده وازاو اخذ حديث كردند وباطنش را ندانستند و خداوند عزوجل ازمنافقان آنچه را بايست گزارش داده و بشايسته‌ترين وضعى آنهارا وصف كرده وفرموده : وچون آنهارا بينى ظاهرشان ترا بشگفت افكند واگر لب بگفتار بگشايند

وإن يقولوا تسمع لقولهم ، ثمّ تفرّقوا من بعده وبقوا واختلفوا وتقرّبوا إلى أئمّة الضلالة والدُّعاة إلى النّار بالزّور و الكذب فولّوهم الأعمال والأحكام والقضاء وحملوهم على رقاب النّاس وأكلوا بهم الدُّنيا . وقد علمت أنّ النّاس مع الملوك أتباع الدُّنيا ، وهي غايتهم التي يطلبون إلاّ من عصم الله ، فهذا أحد الأربعة .

والثاني : رجل سمع [من] رسول الله شيئاً ووهِمَ فيه ولم يحفظه على وجهه ولم يتعمّد كذباً ، فهو في يده يعمل به ويقول : أنا سمعته من رسول الله صلى الله عليه وآله ، ولو علم النّاس أنّه وهِمَ لم يقبلوه ولو علم هو أنّه وهم لرفضه ولم يعمل به ، فهذا الثاني .

والثالث : رجل سمع من رسول الله صلى الله عليه وآله أشياء أمرها بها ثمّ نهى عنها وهو لم يعلم النّهي ، أو نهى عن شيء ثمّ أمر به ولم يعلم الأمر . حفظ المنسوخ ولم يحفظ النّاسخ ، فلو علم النّاس أنّه منسوخ لرفضه النّاس ورفضه هو ، فهذا الرّجل الثّالث .

والرّابع : رجل لم يكذب على الله وعلى رسوله ، يبغض الكذب خوفاً من الله و تعظيماً لرسوله صلى الله عليه وآله ولم يتوهّم ولم ينس ، بل حفظ ما سمع فجاء به على وجهه لم يزد فيه ولم ينقص ، حفظ النّاسخ وعمل به والمنسوخ ورفضه . فإنّ أمر الرّسول صلى الله عليه وآله مثل القرآن ناسخ ومنسوخ ومحكم ومتشابه ؛ يكون من رسول الله صلى الله عليه وآله الأمر له وجهان : عام و كلام خاص مثل القرآن

سخنشانرا بشنوی . سپس بعداز پیغمبر پراکنده شدند وزنده ماندند وباپیشوایان گمراهی و داعیان دوزخ رفت وآمد کردند وبدانها تقرب جستند بناحق ودروغ، پس آنانرا بکارگماشتند وقاضی کردند و بگردن مردم سوار کردند وبکمك آنها دنیارا خوردند وتو میدانی مردم باپادشاهانند وپیرو دنیایند واین دنیا هدف آنهاست جز کسیکه خدایش نگهدارد؛ این یکی ازچهارتا .

٢ـ مردی که از رسولخدا (ص) چیزی شنیده وغلط یاد گرفته ودرست درك نکرده وبعمد دروغ نگفته وآن شنیده غلط بدست اواست آنرا بکارمیبندد ومیگوید که ازرسولخدا (ص) شنیده‌ام واگرمردم میدانستند که غلط یاد گرفته از او نمیپذیرفتند و اگر خودش هم میدانست غلط است آنرا ترك میکرد وبکار نمی‌بست، اینهم دومی.

٣ـ کسیکه شنیده رسولخدا (ص) فرمانی داده سپس از آن نهی کرده و او نهی را ندانسته یا اینکه پیغمبر ازچیزی نهی کرده سپس بآن امر کرده و او امر را ندانسته ، منسوخ را یاد گرفته وناسخ را یاد نگرفته اگرمردم میدانستند که آن منسوخ است ترکش میکردند وخود اوهم ترکش میکرد این هم مرد سوم .

٤ـ کسیکه برخدا ورسولش دروغ نبندد واز ترس خدا دروغ را دشمن دارد وهم برای احترام پیغمبر(ص) وغلط‌هم یاد نگرفته وفراموش‌هم نکرده بلکه هرچه شنیده حفظ کرده وهمانطورکه بوده نقل کرده نه درآن افزوده ونه ازآن کاسته ناسخ را حفظ کرده وبدان عمل کرده ومنسوخ را دانسته وترك کرده

وقد قال الله جلّ وعزّ : « ما آتاكم الرّسول فخذوه وما نهاكم عنه فانتهوا » فكان يسمع قوله من لم يعرفه و من لم يعلم ما عنى الله به ورسوله ﷺ و يحفظ و لم يفهم . وليس كلّ أصحاب رسول الله ﷺ كان يسأله عن الشيء و يستفهمه ، كان منهم من يسأل و لا يستفهم حتّى لقد كانوا يحبّون أن يجيء الأعرابي أو الطّاري أو الذّمّي فيسأل حتّى يسمعوا ويفهموا .

و لقد كنت أنا أدخل كلّ يوم دخلةً فيخليني معه أدور فيها معه حيثما دار ، علم ذلك أصحابه أنّه لم يصنع ذلك بأحد غيري، ولربّما أتاني في بيتي، وإذا دخلت عليه منازله أخلاني و أقام نساءه فلا يبقى أحد عنده غيري ، كنت إذا سألت أجابني ، وإذا سكتّ وفنيت مسائلي ابتدأني ، وما نزلت عليه آية في ليل ولا نهار ، ولا سماء ولا أرض ، ولا دنيا ولا آخرة ، ولا جنّة ولا نار ، و لا سهل ولا جبل ، و لا ضياء ولا ظلمة ، إلاّ أقرأنيها و أملاها عليّ فكتبتها بيدي وعلّمني تأويلها وتفسيرها وناسخها ومنسوخها ومحكمها ومتشابهها و خاصّها وعامّها واين نزلت وفيم نزلت إلى يوم القيامة .

زيرا امر رسول (ص) هم بمانند قرآن ناسخ و منسوخ و محكم و متشابه دارد ، رسولخدا (ص) امرى ميفرمود كه دو وجه داشت عام وخاص وكلام خصوصى داشت مانند قرآن وبتحقيق خدا جل وعزفرموده (٧- الحشر) هرچه را رسولخدا(ص) بشماداد بگيريد وهرچه را برشماغدقن كرد بازايستيد. وكسى بود كه گفته اورا ميشنيد ونميفهميد و نميدانست مقصود خدا و رسولش ازآن چيست ، وحفظ ميكرد و نميفهميد وهركدام أصحاب رسولخدا (ص) اين چنين نبودندكه ازآنحضرت بپرسند ومقصود اورا بفهمند برخىاز آنحضرت پرسش ميكردند ونميفهميدند تاآنكه دلشان ميخواست يك عرب بياباتى ياتازه رسيده يا ذمى بيايد وبپرسد تا جوابرا بشنوند وبفهمند .

ولى من هرروز يكبار شرف حضور داشتم و با من خلوت ميكرد و هرچه ميخواستم با اوميگفتم أصحاب او همه ميدانستند كه با من چنين ميكند و با هيچكس ديگر چنين نميكند ، وبسا ميشد كه خودش بخانه من ميآمد و چون بمنازل او ميرفتم با من خلوت ميكرد و زنان خودرا از جا بلند ميكرد و جز من كسى با او نبود ، هروقت پرسش ميكردم بمن پاسخ ميداد و هرگاه خاموش ميشدم ومسائلم تمام ميشدآغازسخن ميكرد، وآيه‌اى براو نازل نشد درشب ونه در روز ونه درباره آسمان ونه زمين ونه دنيا وآخرت ونه بهشت و دوزخ ونه دشت وكوه ونه روشنى و تاريكى جزاينكه همى بر من بر خواند وبمن ديكته كرد تا آنها را بدست خود نوشتم و تأويل و تفسير و ناسخ و منسوخ محكم و متشابه و خاص و عامش را بمن‌آموخت ، و يادم دادكه در كجا نازل شده ودر باره چه نازل شده تا روز قيامت .

(كلامه عليه السلام فى قواعد الاسلام)

(وحقيقة التوبة والاستغفار)

(اختصرناه)

قال كميل بن زياد : سألت أمير المؤمنين عليه السلام عن قواعد الاسلام ما هي ؟ فقال : قواعد الإسلام سبعة :

فأوّلها : العقل وعليه بني الصبر .

والثاني : صون العرض وصدق اللّهجة .

والثالثة : تلاوة القرآن على جهته .

والرابعة : الحبّ في الله والبغض في الله .

والخامسة : حقّ آل محمد صلى الله عليه وآله ومعرفة ولايتهم .

والسّادسة : حقّ الإخوان والمحاماة عليهم .

والسّابعة : مجاورة النّاس بالحسنى .

قلت : يا أمير المؤمنين العبد يصيب الذّنب فيستغفر الله منه ، فما حدّ الاستغفار ؟ قال : يا ابن زياد التّوبة . قلت : بس ؟ قال : لا . قلت : فكيف ؟ قال : إنّ العبد إذا أصاب ذنباً يقول : أستغفر الله بالتحريك . قلت : و ما التحريك ؟ قال : الشفتان و اللّسان ، يريد أن يتبع ذلك بالحقيقة . قلت : وما الحقيقة ؟ قال: تصديق في القلب وإضمار أن لا يعود إلى الذّنب

سخن آنحضرت درقواعد اسلام وحقيقت توبه واستغفار

آنرا مختصر كرديم

كميل بن زياد گويد : از أمير المؤمنين (ع) پرسيدم قواعد اسلام چيستند ؟ فرمود : قواعد اسلام هفت شمارند :

١ـ خردمندى كه بنياد شكيبائى است ٢ـ آبرومندى وراستگوئى ٣ـ قرآن خواندن بجا وتوجه ٤ـ دوستى در راه خدا ودشمنى درراه خدا ٥ ـ حق خاندان محمد (ص) ومعرفت ولايت آنان ٦ـ حق برادران وحمايت ازآنان ٧ـ خوش همسايگى با مردم

كميل ـ يا اميرالمؤمنين بنده اى دچار گناه ميشود و از آن آمرزش ميخواهد ، اندازه آمرزش خواستن چيست ؟

على (ع) ـ ياابن زياد توبه است ، گفتم همين ؟ فرمود : نه گفتم پس چگونه است ؟ فرمود : هرگاه بنده گناه كرد بگويد : استغفرالله ، وبجنباند ، گفتم جنبانيدن چيست ؟ فرمود دولب وزبانرا بقصد اينكه حقيقت دنبالش باشد ، گفتم حقيقت چيست ؟ فرمود از روى دل باشد و در نهادگيرد كه بگناهيكه

الّذي استغفر منه .

قال كميل : فاذا فعلت ذلك فأنا من المستغفرين ؟ قال : لا

قال كميل : فكيف ذاك ؟

قال : لأنّك لم تبلغ إلى الأصل بعد .

قال كميل : فأصل الاستغفار ما هو ؟

قال : الرّجوع إلى التوبة من الذّنب الذي استغفرت منه وهي أوّل درجة العابدين وترك الذّنب ، والاستغفار اسم واقع لمعان ستّ : أوّلها : الندم على ما مضى . والثانى : العزم على ترك العود أبداً. والثّالث : أن تؤدّي حقوق المخلوقين التي بينك وبينهم . والرابع : أن تؤدّي حقّ الله في كلّ فرض . و الخامس : أن تذيب اللّحم الذي نبت على السّحت والحرام حتّى يرجع الجلد إلى عظمه ثمّ تنشأ فيما بينهما لحماً جديداً . والسادس: أن تذيق البدن ألم الطاعات كما أذقته لذّات المعاصي .

(وصيته الى ابنه الحسن عليهما السلام)

(لما حضرته الوفاة)

كتبنا منها ما اقتضاه الكتاب

هذا ما أوصى به عليّ بن أبيطالب . أوصى المؤمنين بشهادة أن لا إله إلاّ الله وحده لا

ازآن استغفار كرده بازنگردد .

كميل ـ چون چنين كردم از مستغفرين هستم ؟ فرمود : نه .

كميل ـ پس اين چگونه است ؟ فرمود براى اينكه توهنوز باصل وريشه نرسيدى .

كميل ـ پس بن استغفار چيست ؟

على (ع) ـ برگشت بتوبه ازگناهيكه ازآن استغفار كردى وآن اول درجه عابدانستوترك گناه. استغفار يك نام است براى شش معنى ١ـ پشيمانى ازگذشته ٢ـ تصميم بربازنگشتن بدان گناه تاهرگز ٣ـ پرداخت حق هرمخلوقى كه باو بدهكارى ٤ـ اداى حق خدا درهرواجبى ٥ـ آب كنى هرگوشتى كه ازناروا وحرام برتنت روئيده تاپوستتباستخوان بچسبد وسپس گوشت تازه ميان آنها برويد ٦ـ بتنت بچشانى درد طاعت را چنانچه باو چشاندى لذت گناهرا .

سفارش آنحضرت (ع) بپسرش حسن (ع) درهنگام وفاتش

آنچه درگنجايش اين كتاب بود ازآن برگرفتيم

اينست آنچه على بن ابيطالب (ع) بدان وصيت كرده است بمؤمنان سفارش كرده كه نيست شايسته

شريك له وأنّ محمّداً عبده ورسوله ، أرسله بالهدى ودين الحقّ ليظهره على الدّين كلّه ولو كره المشركون. وصلّى الله على محمّد وسلّم . ثمّ، إنّ صلاتي ونسكي ومحياي ومماتي لله ربّ العالمين لا شريك له و بذلك اُمرت وأنا أوّل المسلمين .

ثمّ إنّي اُوصيك ياحسن وجميع ولدي وأهل بيتي ومن بلغه كتابي من المؤمنين بتقوى الله ربّكم ولا تموتنّ إلاّ و أنتم مسلمون ، واعتصموا بحبل الله جميعاً ولا تفرّقوا ، فإنّي سمعت رسول الله صلّى الله عليه وآله يقول : « صلاح ذات البين أفضل من عامّة الصّلاة والصّوم » و إنّ المبيرة - وهي الحالقة للدّين - فساد ذات البين و لا قوّة إلاّ بالله . انظروا ذوي أرحامكم فصلوهم يهوّن الله عليكم الحساب .

الله الله في الأيتام لا يضيّعوا بحضرتكم ، فقد سمعت رسول الله صلّى الله عليه وآله يقول : « من عال يتيماً حتّى يستغني أوجب الله له بذلك الجنّة كما أوجب لآكل مال اليتيم النّار » .

الله الله في القرآن فلا يسبقنّكم إلى العلم به غيركم .

الله الله في جيرانكم ، فإنّ رسول الله صلّى الله عليه وآله أوصى بهم ، ما زال يوصي بهم حتّى ظننّا أنّه سيورّثهم .

الله الله في بيت ربّكم فلا يخلو منكم ما بقيتم ، فإنّه إن تُرك لم تناظروا . وأدنى ما

پرستشی جز خدا، تنهاست ، شریك ندارد، وباینکه محمد (ص) بنده و فرستاده او است اورا برهبری و دین حق فرستاده تا برهمه دینهایش چیره سازد وگرچه مشرکانرا بد آید وصلی الله علی محمد و سلم سپس‌راستی‌نمازم ، عبادتم ، زندگیم ومرگم ازان خداوند پروردگارجهانیانست ، شریك ندارد ، بدین فرماندارم ومن نخست مسلمانم .

سپس ای حسن من تورا سفارش میکنم ، با همه فرزندان وخاندان خود وهرکه نامه‌ام بدو رسد از مؤمنان بتقوی از خدا پروردگارتان ، و از دنیا نروید جزاینکه مسلمان باشید ، همه برشته خدا بچسبیدوازهم‌جدانشوید، زیرا من‌شنیدم‌رسولخدا(ص) میفرمود : صلح و سازش میانه مردم بهتراست از همه‌نمازوروزه، وراستی که‌هلاکت بار ودین برانداز همانا اختلاف است و لا قوة الا بالله. بخویشاوندان خود متوجه باشید وبا آنها بپیوندید تا خدا حسابرا برشما آسان‌کند .

خدا را ، خدا را دربارهٔ‌یتیمان درحضور واطلاع شما ازمیان نروند وبی‌سرپرست نمانند زیرا من شنیدم رسولخدا (ص) میفرماید : هرکه یتیمی را کفالت کند ونان بدهد تا بی‌نیاز گردد خدا باین عمل بهشت را براو واجب کند چنانچه برای خورنده مال یتیم دوزخ را واجب‌کرده .

خدا را ، خدا را درباره قرآن مبادا دیگران درفهم آن برشما پیشی‌گیرند .

خدا را ، خدا را درباره همسایگانتان زیرا رسولخدا (ص) در باره‌شان سفارش‌کرده و پیوسته سفارش میکرد تاگمان‌کردیم که آنهارا وارث میکند .

خدا را ، خدا را درباره خانه پروردگارتان که تا زنده‌اید آنرا بی‌حاج نگذارید زیرا اگر

يرجع به مَن أمّه أن يغفر له ماسلف .

ألله ألله في الصّلاة فإنّها خير العمل ، إنّها عماد دينكم .

ألله ألله في الزّكاة فإنّها تطفيء غضب ربّكم .

ألله ألله في صيام شهر رمضان فإنّ صيامه جُنّة من النّار .

ألله ألله في الفقراء والمساكين فشاركوهم في معائشكم .

ألله ألله في الجهاد بأموالكم و أنفسكم وألسنتكم ، فإنّما يجاهد رجلان إمام هدى أو مطيع له مقتد بهداه .

ألله ألله في ذرّيّة نبيّكم ، لا تظلمنّ بين أظهركم وأنتم تقدرون على المنع عنهم .

ألله ألله في أصحاب نبيّكم الّذين لم يحدثوا حدثاً ولم يأووا محدثاً ، فإنّ رسول الله صلى الله عليه وآله أوصى بهم ولعن المحدث منهم ومن غيرهم والمؤوي للمحدثين .

ألله ألله في النّساء وماملكت أيمانكم ، فإنّ آخر ماتكلّم به نبيّكم أن قال : « اُوصيكم بالضّعيفين : النساء وما ملكت أيمانكم » .

ألصّلاة ، ألصّلاة ، ألصّلاة ، لا تخافوا في الله لومة لائم يكفكم من أرادكم وبغي عليكم قولوا للنّاس حسناً كما أمركم الله ولا تتركوا الأمر بالمعروف والنّهي عن المنكر فيولّي الله

بكلي متروك گردد مهلت نيابيد وكمتر بهره كسي كه قصد او كند اينست كه گناهان گذشته او آمرزيده شود

خدا را ، خدا را درباره نماز كه بهترين عمل است، وستون دين شما است .

خدا را ، خدا را درباره زكاة كه آتش خشم پروردگارتان را خاموش كند .

خدا را ، خدا را در باره روزه ماه رمضان كه روزه آن سپر است از دوزخ .

خدا را ، خدا را ، دربارۀ بينوايان ، آنهارا درزندگي خود شريك كنيد .

خدا را ، خدا را ، درباره جهاد باداراِئي وجانتان وزبانتان، همانا دومرد جهادكنند امام برحق ويا مطيع وپيرو او .

خدا را ، خدا را ، در ذريه پيغمبرتان مبادا ميان شما ستم بكشند در حاليكه بتوانيد از آنان دفاع كنيد .

خدا را ، خدا را ، در اصحاب پيغمبرخود كه بدعتي نگزاردند و بدعتگريرا پناه ندادند زيرا رسولخدا (ص) سفارش آنها را كرده.وهركدام را بدعت گزارند از ايشان لعنت كرده وبدعت گزار غيرايشانراهم لعنت كرده وهركه بدعت گزارانرا پناه دهد نيز لعنت نمود .

خدا را ، خدا را ، درباره زنان وكسانيكه زير دست ومملوك شمايند كه آخرين سخن نبي شما اين بودكه فرمود : شمارا بدوناتوان سفارش كنم زنان ومملوكان .

نماز ، نماز ، نماز در زمينه خدا از سرزنش كننده هيچ سرزنش مهراسيد تا هركه قصد بدبشما دارد ويا بشما ستم روا دارد ازشما باز دارد. و با مردم خوشزبان باشيد چنانچه خدا بشما فرموده ،

أمر كم شرار كم ثمّ تدعون فلا يستجاب لكم عليهم .

عليكم يا بنيّ بالتّواصل والتّباذل و التبادر، وإيّاكم والتّقاطع والتدابر و التفرّق ، وتعاونوا على البرّ والتّقوى ، ولاتعاونوا على الإثم والعدوان ، واتّقوا الله إنّ الله شديدالعقاب وحفظكم الله من أهل بيت ، وحفظ نبيّكم فيكم ، استودعكم الله وأقرأ عليكم السلام ورحمةالله وبركاته . ثمّ لم يزل يقول : « لاإله إلاّ الله » حتّى مضى .

(تفضيله العلم)

أيّها النّاس اعلموا أنّ كمال الدّين طلب العلم والعمل بـه ، وأنّ طلب العلم أوجب عليكم من طلب المال ، أنّ المال مقسومٌ بينكم ، مضمونٌ لكم . قد قسمه عادل بينكم وضمنه سيفي لكم به ، والعلم مخزون عليكم عند أهله ، قد اُمرتم بطلبه فاطلبوه ، و اعلموا أنّ كثرة المال مفسدة للدّين ، مقساة للقلوب ، و أنّ كثرة العلم و العمل به مصلحة للدّين ، سبب إلى الجنّة . و النّفقات تنقص المال و العلم يزكو على إنفاقه فإنفاقه بثّه إلى حفظته و رواته ، واعلموا أنّ صحبة العلم واتّباعه دين يُدان الله به ، وطاعته مكسبة للحسنات ، ممحاة للسيّئات و ذخيرة للمؤمنين ، ورفعة في حياتهم ، وجميل الاُحدوثة عنهم بعد موتهم . إنّ العلم ذوفضائل

امر بمعروف ونهی ازمنکر را وانگذارید تابدان شما سرپرست یازمامدار شما شوند وسپس دعا کنید و اجابت نشود.

ای فرزندانم برشما لازم است باهم پیوست کنید و بهم بخشش کنید وبسوی هم بشتابید ، مبادا از هم ببرید وبهم پشت کنید و پراکنده شوید، وبنیکی وتقوی همدست باشید وبگناه وتجاوز همدست نباشید واز خدا بپرهیزید که خدا سخت کیفر است ، خدا شما خانواده را حفظ کند وحرمت پیغمبرتان را درباره شما نگهدارد، شمارا بخدا میسپارم وبشما درود میفرستم ورحمت وبرکت خدارا ، سپس پیوسته می گفت لا اله الا الله تا درگذشت .

برتری دادن آنحضرت دانش را

أیا مردم بدانید که کمال دین درطلب علم است وبکار بستن آن ، وراستی که دانش جستن برشما ازطلب مال لازم تراست زیرامال دنیامیان شما تقسیم است وبرای شماضمانت شده ، دادگری او را میان شما قسمت کرده وبزودی وفا کند برای شما بدان. ودانش برای شما نزد أهلش ذخیره است و مأمورید بطلب علم ازآنها ، بدنبالش بروید وبدانید که مال بسیار دین را فاسد کند ، دلهارا سخت گرداند وعلم بسیار توأم باعمل دین را اصلاح کند ، ووسیله رفتن ببهشت باشد، و خرج کردن مال را بکاهد ، و علم با خرج کردنش بیفزاید و خرج کردن علم اینست که آنرا در میان حافظان و راویانش منتشر کنی ، و بدانید که همراهی با دانش وپیروی ازآن دینی است که برای خدا با آن دینداری شود ، و طاعت آن موجب کسب کردارهای نیك گردد ، وبدکرداریها را ازمیان ببرد وذخیره مؤمنانست ، و مایه سربلندی آنان در زندگی ، و یاد بخیر پس از مردن آنها ، راستی علم صاحب فضائل بسیاریست ،

كثيرة فرأسه التواضع، وعينه البراءة من الحسد، وأذنه الفهم، ولسانه الصدق، وحفظه الفحص، وقلبه حسن النيّة، وعقله معرفة الأسباب بالأمور، ويده الرّحمة، وهمّته السّلامة، ورجله زيارة العلماء، وحكمته الورع، ومستقرّه النّجاة، وقائده العافية، ومركبه الوفاء، وسلاحه لين الكلام و سيفه الرّضا، و قوسه المدارة، و جيشه محاورة العلماء، و ماله الأدب، و ذخيرته اجتناب الذنوب، و زاده المعروف و مأواه الموادعة، و دليله الهدى، و رفيقه صحبة الأخيار.

(وروى عنه عليه السلام في قصار هذه المعاني)

١ ـ قال عليه السلام: من كنوز الجنّة البرّ، و إخفاء العمل، و الصّبر على الرّزايا، و كتمان المصائب.

٢ ـ وقال عليه السلام: حُسن الخلق خير قرين، وعنوان صحيفة المؤمن حُسن خلقه.

٣ ـ وقال عليه السلام: الزاهد في الدّنيا من لم يغلب الحرام صبره، ولم يشغل الحلال شكره.

٤ ـ وكتب إلى عبدالله بن عبّاس، أمّا بعد فإنّ المرء يسرّه درك مالم يكن ليفوته ويسوءه فوت مالم يكن ليدركه، فليكن سرورك بما نلته من آخرتك، وليكن أسفك على مافاتك منها، وما نلته من الدّنيا فلا تكثرنّ به فرحاً، وما فاتك منها فلا تأسفنّ عليه حزناً

سرش تواضع است، وچشمش بر کنارى از حسد، وگوشش فهم، و زبانش راستى، و حفظش بررسى، و دلش خوش بينى، وعقلش معرفت اسباب امور، و دستش رحمت، وهمتش سلامت، و پايش ديدار دانشمندان، وحكمتش ورع، وقرارگاهش نجات، وجلودارش عافيت، ومركبش وفا، وسلاحش سخن نرم ودلنشين، وشمشيرش خشنودى ورضا، وكمانش مدارا، وقشونش گفتگو با دنشمندان، ومالش ادب وذخيره‌اش اجتناب ازگناهان، وتوشه‌اش احسان كردن، وجايگاهش سازش وصلح، ورهنمايش هدايت ورفيقش صحبت با نيكان.

وكلمات قصارى دراين معانى كه از آنحضرت روايت شده

١ـ از گنجهاى بهشت است نيكى كردن و كار بى‌رياء وصبر برمصيبتها ونهان كردن گرفتاريها (يعنى شكايت نكردن ازآنها).

٢ـ خوش خلقى بهترين همنشين است، عنوان دفتر مؤمن خوش خلقى است.

٣ـ زاهد در دنيا كسى است كه حرام صبرش را ندزدد، وحلال ازشكرش بازندارد.

٤ـ بعبدالله بن عباس نوشت امابعد راستى مرد شاد است بيافتن چيزى كه از دستش نخواهد رفت، و ناشاد است به از دست رفتن چيزيكه بدست نتواند آورد، بايد بدانچه از آخرت برسى شاد باشى و هر آنچه ازآنت از دست رود افسوس خورى و هرچه از دنيا بدست آوردى بسيار بدان شاد نباش، وهرچه از آنت هم كه از دست رفت برآن افسوس مخور، و بايد توجه تو در آنجرا كه پس از مرگ

وليكن همّك فيما بعد الموت .

٥ ـ وقال عليه السلام في ذمّ الدّنيا : أوّلها عناء وآخرها فناء ، في حلالها حساب وفي حرامها عقاب ، من صحّ فيها أمن ، و من مرض فيها ندم ، من استغنى فيها فُتن ، و من افتقر فيها حزن ، من ساعاها فاتته ، و من قعد عنها أتته ، و من أبصر إليها أعمته ، و من أبصر بها بصّرته .

٦ ـ وقال عليه السلام : أحبب حبيبك هوناً ما عسى أن يعصيك يوماً ما ، وابغض بغيضك هوناً ما عسى أن يكون حبيبك يوماً ما .

٧ ـ وقال عليه السلام : لا غنى مثل العقل ، ولا فقر أشدّ من الجهل .

٨ ـ وقال عليه السلام : قيمة كلّ امرىء ما يُحسن .

٩ ـ وقال عليه السلام : قرنت الهيبة بالخيبة ، والحياء بالحرمان ، و الحكمة ضالّة المؤمن فليطلبها ولو في أيدي أهل الشرّ .

١٠ ـ وقال عليه السلام : لو أنّ حملة العلم حملوه بحقّه لأحبّهم الله وملائكته وأهل طاعته من خلقه ، ولكنّهم حملوه لطلب الدّنيا ، فمقتهم الله ، وهانوا على النّاس .

١١ ـ وقال عليه السلام : أفضل العبادة الصبر والصّمت وانتظار الفرج .

١٢ ـ وقال عليه السلام : إنّ للنكبات غايات لابدّ أن تنتهي إليها ، فإذا حكم على أحدكم بها فليطأطىء لها ويصبر حتّى تجوز ، فإنّ إعمال الحيلة فيها عند إقبالها زائد في مكروهها .

است باشد .

٥ـ درذم دنیا فرمود : آغازش رنج است وپایانش نیستی ، حلالش حساب دارد وحرامش عقاب، هر که درآن تندرست است آسوده وهر که بیماراست پشیمان ، هر که توانگرشود برآشوبد وهر که مستمند گردد اندوه خورد ، هر که برایش بکوشد آنرا نیابد ، و هر که ازآن دست کشد نزدش آید ، هر که بسویش چشم دوزد کورش نماید وهر که بدان بعبرت نظر کند بینایش سازد .

٦ـ با دوستت آرام بیا که بسا باشد که روزی دشمنت شود ، و با دشمنت آرام بیا که بسا باشد که روزی دوستت شود .

٧ـ ثروتی چون خرد نیست و فقری بدتر از نادانی .

٨ـ ارزش هرمردی آن چیزیست که خوب انجام دهد .

٩ـ هیبت نومیدی آرد وشرم بی‌نصیبی ، حکمت گمشده مؤمن است وبایدآن‌را بجوید اگرچه در دست بدان باشد .

١٠ـ اگرحاملین علم درستش حمل کنند خدایشان و فرشتها وفرمانبرانش از مردم اورا دوست دارند ولی علم را برای طلب دنیا خواستند و خدا آنان را دشمن داشت وپیش مردم موهون شدند .

١١ـ بهترین عبادت صبر است وخاموشی وانتظار فرج .

١٢ـ گرفتاریها را نهایتی است که بدان پایان یابند اگر برسر یکی ازشماها آمد تحمل کند وصبر کند تا بگذرد زیرا چاره جوئی در هنگام روی آوردن آنها سبب فزونی بدی آنها است .

١٣- وقال عليه السلام للأشتر : يامالك احفظ عنّي هذا الكلام وعه ، يامالك بخس مروّته من ضعف يقينه ، و أزرى بنفسه من استشعر الطّمع ، و رضي [ب]الذّل من كشف [عن]ضرّه و هانت عليه نفسه من اطّلع على سرّه ، و أهلكها من أمّر عليه لسانه. الشره جزّار الخطر ، من أهوى إلى متفاوت خذلته الرّغبة . البخل عار ، والجبن منقصة ، و الورع جُنّة ، والشّكر ثروة ، والصّبر شجاعة ، والمُقلّ غريب في بلده ، والفقر يخرس الفطن عن حجّته ، و نعم القرين الرّضا ، الأدب حُلل جدد ، و مرتبة الرّجل عقله ، وصدره خزانة سرّه ، و التثبيت حزم ، والفكر مرآة صافية ، و الحلم سجيّة فاضلة ، والصّدقة دواء منجح ، و أعمال القوم في عاجلهم نصبُ أعينهم في آجلهم ، و الاعتبار تدبرصلح (١) ، والبشاشة فخّ المودّة.

١٤- وقال عليه السلام : الصّبر من الإيمان كمنزلة الرّأس من الجسد ، فمن لا صبر له لا إيمان له .

١٥- وقال عليه السلام : أنتم في مهل من ورائه أجل ومعكم أمل يعترض دون العمل ، فاغتنموا المهل وبادروا الأجل ، و كذّبوا الأمل ، وتزوّدوا من العمل ، هل من خلاص ؟ أومناص ، أوفرار ، أومجاز ، أومعاذ ، أوملاذ ، أولا ؟ فأنّى تؤفكون.

١٣- بمالك أشتر فرمود : اى مالك اين سخن را از من حفظ كن ونگهدار ، اى مالك كاهش دارد مردانگى كسيكه يقين او سست است ، وهركه طمع بخود راه دهد خوار شود ، وهركه سختى حال خودرا فاش كند بخوارى تن داده وخودرا زبون ساخته ، هركه راز خودرا بديگرى باخته ، و هركه اختيارش بدست زبانش داده بهلاكت رسيده است ، حرص شديد كشنده قدر ومقام است ، هركه بدو سو روكند ازهردو بماند . بخل ننك است ، ترس كاستى است ، ورع سپر است، شكر ثروت است، صبر شجاعت بينوا درشهرخود هم غريب است ، ندارى زبانرا لال ميكند ، چه خوب قرينى است رضا ، ادب حله‌هاى نوين است ، پايه مرد بخرد اواست وسينه‌اش گنجينه رازاواست ، پايدارى دوراندیشى است ، وانديشه آئينه پاكى است ، حلم طبيعت فاضله است وصدقه داروئى مؤثر ، هركاركه مردم دراين جهان كنند درآن جهان بينند ، عبرت پذيرى تدبير نيكى است وخوشروئى دام دوستى است.

١٤- نسبت صبر بايمان چون سر است بپيكر هركه صبر ندارد ايمان ندارد .

١٥- شما اندر مهلتى هستيد كه دنبالش مرك است وبهمراه شما آرزوئى است كه سنك راه كار آخرتست اين مهلت را غنيمت شماريد وبسوى مرك شتابيد وآرزو را بكنارگزاريد وبكارآخرت پردازيد آيا خلاصى ازمرك هست؟ وپناهى هست؟ وراه گريزى هست؟ و گذرگاهى ومعاذ و ملاذيست يانه ؟ تاكى وتاكى دروغ پردازيد ؟ ! ! !.

---

(١) كذا في النسخ والصحيح كما في النهج [والاعتبار منذرناصح] .
يعنى عبرت گيرى ترسانندهٔ پند دهندهٔ ايست.

١٦- وقال عليه السلام: اُوصيكم بتقوى الله فإنّها غبطة للطالب الرّاجي، وثقة للهارب اللاّجي استشعروا التقوى شعاراً باطناً ، واذكروا الله ذكراً خالصاً تحيوا به أفضل الحياة و تسلكوا به طرق النّجاة ، وانظروا إلى الدّنيا نظر الزّاهد المفارق ، فإنّها تزيل الثاوي الساكن، وتفجع المترف الآمن ، لا يرجى منها ما ولّى فأدبر ، ولا يدرى ما هو آت منها فيستنظر ، وصل الرّخاء منها بالبلاء ، والبقاء منها إلى الفناء ، سرورها مشوب بالحزن ، والبقاء منها إلى الضعف والوهن .

١٧- وقال عليه السلام : إنّ الخيلاء من التجبّر ، و التجبّر من النخوة ، و النخوة من التكبّر ، وإنّ الشيطان عدوٌّ حاضر يعدكم الباطل . إنّ المسلم أخ المسلم فلا تخاذلوا و لا تنابزوا ، فانّ شرايع الدّين واحدة ، وسُبله قاصدة ، فمن أخذ بها لحق ، ومن فارقها محق، و من تركها مرق . ليس المسلم بالكذوب إذا نطق ، و لا بالمخلف إذا وعد ، و لا بالخائن إذا اؤتمن .

١٨- وقال عليه السلام : العقل خليل المؤمن ، و الحلم وزيره ، والرّفق والده ، و اللّين أخوه ، ولابدّ للعاقل من ثلاث : أن ينظر في شأنه ، ويحفظ لسانه ، ويعرف زمانه، ألا وإنّ من البلاء الفاقة ، و أشدّ من الفاقة مرض البدن ، وأشدّ من مرض البدن مرض القلب ، ألا و إنّ من النّعم سعة المال، وأفضل من سعة المال صحّة البدن، و أفضل من صحّة البدن

١٦- شمارا بتقوى از خدا سفارش كنم كه براى جوياى اميدوار پر ارزش است وبراى گريزان پناهنده تكيه‌گاه است ، تقوى را شعار دل سازيد و خدا را با اخلاص ياد كنيد تا بهترين زندگى را دريابيد وبراه نجات برويد ، بدنيا چون زاهد گذرنده نگاه كنيد كه مأوى‌كن پابرجا را بيرون‌كند و خوشگذران آسوده را آسيب رساند ، بآنچه‌اش گذشته اميدى نيست ووضع آنچه‌اش آيد معلوم نيست تا انتظار آن‌كشيده شود ،آسايش بسختى گرايد و بقايش بفناء ،شاديش بغم آميخته‌وبقاء درآن بسستى و ناتوانى‌كشاند .

١٧- خودرا بزرك پنداشتن از زودگوئيست و زورگوئى از نازندگى است و نازندگى بخود از تكبرو راستى‌كه شيطان دشمن حاضريست و بيهوده را بشما وعده دهد . راستى مسلمان برادرمسلمانست همديگررا وانتهيد ونام بد برهم ننهيد زيرا احكام دين يكى‌است وراه آن راست است هركه بدان عمل كند بمقصود رسد وهركه ازآن جدا شود نابودگردد وهركه آنراوانهد ازدين‌بدرشود. مسلمان‌درگفتار دروغگو نيست وخلف وعده نكند واگرچيزى بدو سپارند خيانت نكند .

١٨- خرد دوست مؤمن‌است وبردبارى وزيرش ونرمش‌پدرش وخوشخوئى برادرش ، خردمند را سه‌چيزبايد ، قدرخودرابداند وزبانش را نگهدارد وزمانش‌را بشناسد . هلابينوائى بلائيست وسخت‌تر از بينوائى بيمارى نيست وسخت‌تر ازبيمارى تن بيمارى دل است، هلا راستيكه وسعت مال‌ازنعمتها است

تقوى القلب .

١٩ـ وقال عليه السلام : إنّ للمؤمن ثلاث ساعات : فساعة يناجي فيها ربّه ، وساعة يحاسب فيها نفسه ، وساعة يخلّي بين نفسه وبين لذّاتها فيما يحلّ ويجمل . وليس للعاقل أن يكون شاخصاً إلاّ في ثلاث : مرمّة لمعاشه ، وخطوة لمعاده ، أو لذّة في غير محرّم .

٢٠ـ وقال عليه السلام : كم مستدرج بالإحسان إليه ، وكم من مغرور بالستر عليه ، و كم من مفتون بحسن القول فيه ، وما ابتلى الله عبداً بمثل الإملاء له ، قال الله عزّ وجلّ : « إنّما نملي لهم ليزدادوا إثماً » .

٢١ـ وقال عليه السلام : ليجتمع في قلبك الافتقار إلى النّاس و الاستغناء عنهم ، يكون افتقارك إليهم في لين كلامك وحُسن بشرك ، ويكون استغناؤك عنهم في نزاهة عرضك و بقاء عزّك .

٢٢ـ وقال عليه السلام : لاتغضبوا . ولا تُغضبوا . افشوا السّلام . وأطيبوا الكلام .

٢٣ـ وقال عليه السلام : الكريم يلين إذا استعطف ، واللّئيم يقسوا إذا ألطف .

٢٤ـ وقال عليه السلام : ألا اُخبركم بالفقيه حقّ الفقيه ؟ من لم يرخّص النّاس في معاصي الله ، ولم يقنّطهم من رحمة الله ، ولم يؤمنهم من مكر الله ، ولم يدع القرآن رغبة عنه إلى ما سواه ، ولا خير في عبادة ليس فيها تفقّه ، ولا خير في علم ليس فيه تفكّر ، و لا خير في قراءة ليس فيها تدبّر .

وبهتر از آن تندرستی است وبهتر از تندرستی تقوی دل است .

١٩ـ مؤمن را سه ساعت است ، ساعتی که با پروردگارش راز گوید و ساعتی که بحساب خود رسد وساعتیکه بلذت حلال وخوب پردازد ، خردمند را نرسد که بسیج کند مگر برای سه کار ، تحصیل معاش وگامی برای معاد ویا درك لذت حلال .

٢٠ـ چه بسیارندکه ازاحسان خدا غافلگیرند وچه بسیارکه ازپرده پوشی بر آنان فریب خورند وچه بسیار که بستایش خود فریفته شوند ، خدا بنده را بچیزی مانند مهلت دادن باو گرفتار نکند خدا عزوجل فرماید (١٧٨ـ آل عمران) همانا مهلتشان دهیم تا برگنه بیفزایند .

٢١ـ باید نیازبمردم وبی‌نیازی‌ازآنهارا دردل‌بپروی، نیازرا ازنظرخوش‌صحبتی وخوش‌برخوردی وبی‌نیازی را ازنظر آبرومندی وعزت طلبی .

٢٢ـ نه خشم‌کنید ونه بخشم آرید ، سلام را فاش‌کنید وشیرین سخن باشید .

٢٣ـ کریم درمهرورزی نرم میشود ولئیم از لطف سخت دل میگردد .

٢٤ـ آیا شمارا از فقیه کامل خبر ندهم ؟ آنکس است که بمردم اجازه نافرمانی خدا ندهد واز رحمت خدایشان نومید نسازد واز مکرخدایشان آسوده نکند وازقرآن رو بچیز دیگر نکند ، عبادت بی‌فقه خوب نیست وعلم بی‌تفکر خیری ندارد، وقرآن خواندن بی‌تدبرخیری ندارد.

٢٥- وقال عليه السلام : إنّ الله إذا جمع النّاس نادى فيهم مناد أيّها النّاس : إنّ أقربكم اليوم من الله أشدّكم منه خوفاً ، و إنّ أحبكم إلى الله أحسنكم له عملاً ، وإنّ أفضلكم عنده منصباً أعملكم فيما عنده رغبةً ، وإنّ أكرمكم عليه أتقاكم .

٢٦- وقال عليه السلام : عجبت لأقوام يحتمون الطعام مخافة الأذى ، كيف لا يحتمون الذّنوب مخافة النّار ؟! . و عجبت ممّن يشتري المماليك بماله ، كيف لا يشتري الأحرار بمعروفه فيملكهم . ثمّ قال : إنّ الخير والشرّ لا يُعرفان إلاّ بالنّاس ، فإذا أردت أن تعرف الخيرفاعمل الخيرتعرف أهله . وإذا أردت أن تعرف الشرّ فاعمل الشرّ تعرف أهله .

٢٧- وقال عليه السلام : إنّما أخشى عليكم اثنتين : طول الأمل ، واتّباع الهوى . أمّا طول الأمل فينسي الآخرة ، و أمّا اتّباع الهوى فإنّه يصدّ عن الحقّ . و سأله رجلٌ بالبصرة عن الإخوان فقال : الإخوان صنفان : إخوان الثقة وإخوان المكاشرة ، فأمّا إخوان الثّقة فهم الكهف والجناح و الأهل والمال ، فان كنت من أخيك على حدّ الثّقة فابذل له مالك ويدك ، وصاف من صافاه ، وعاد من عاداه ، و اكتم سرّه وعيبه وأظهر منه الحسن . اعلم أيها السّائل أنّهم أقلّ من الكبريت الأحمر ، و أمّا إخوان المكاشرة فإنّك تصيب منهم لذّتك ، فلا تقطعنّ منهم لذّتك ولا تطلبنّ ماوراء ذلك من ضميرهم، وابذل لهم مابذلوا لك من طلاقة الوجه ، و حلاوة اللّسان .

٢٥- راستیكه چون خدا مردم را در محشر گرد آورد یك جارچی میان آنها جار كشد آیا مردم راستی نزدیكترین شماها بخدا دراین روز ترسانترین شماها ازاوبوده است، محبوبترین شماها نزد او خوش كردارترین شماها است برای او ، وبهترین شماها درمقام نزد اوكسی است كه باشوق بثواب بیشتر كاركرده ، وگرامیترین شما بدرگاهش پرهیزكارترین شماها است .

٢٦- درشگفتم از مردمی كه ازخوراكی پرهیز كنند ازترس آزارش چرا ازگناه پرهیزندارند از ترس دوزخ ، درشگفتم ازآنها كه بنده‌ها را بامال‌خود میخرند چرا آزاده‌هارا با احسان بآنها نمیخرند تا دردستشان آرند ، سپس فرمود : راستی خیروشررا نمیتوان فهمید مگر بمردم، اگر میخواهی خیررا بفهمی كارخیركن تاأهلش‌را بشناسی ، واگر میخواهی شررا بفهمی كار بد كن تا أهلش را بشناسی .

٢٧- همانا برشما ازدوچیز میترسم ، درازی‌آرزو، وپیروی‌هوای نفس ، اما درازی آرزوآخرترا فراموش‌كند وأما پیروی ازهوای نفس از حق باز دارد ، مردی در بصره از او پرسید در باره برادران فرمود : برادران دو دسته‌اند برادران مورد اعتماد وبرادران‌خوش وبش‌برادران مورد اعتماد پناهگاه وبال وپروأهل‌ومالند ، واگرنسبت ببرادری وثوق داری مال و كمك خودرا از اودریغ مدار وبادوستش دوست باش وبادشمنش دشمن ، رازش وعیبش را بپوش وخوبیش را آشكاركن بدان ای پرسنده‌كه آنان ازكبریت احمر كمیابترند، واما برادران خوش‌وبش همان‌لذتی كه ازآنان میبری دست ازآن‌لذت برمدار وبیش ازآنشان هم توقع مدار وآنچه ازخوش برخوردی وخوش زبانی بتو دهند توهم بآنها بده

۲۸ـ وقال عليه السلام: لاتتّخذنّ عدوّ صديقك صديقاً فتعدي صديقك .

۲۹ـ وقال عليه السلام: لاتصرم أخاك على ارتياب ، ولا تقطعه دون استعتاب .

۳۰ـ وقال عليه السلام: ينبغي للمسلم أن يجتنب مؤاخاة ثلاثة : الفاجر ، والأحمق، والكذّاب فأمّا الفاجر فيزيّن لك فعله ، ويحبّ أنّك مثله ، ولا يعينك على أمر دينك و معادك ، فمقارنته جفاءٌ و قسوة ، و مدخله عارٌ عليك . و أمّا الأحمق فإنّه لا يشير عليك بخير و لا يرجه لصرف السوء عنك ولوجهد نفسه، وربما أراد نفعك فضرّك . فموته خيرٌ من حياته ، وسكوته خيرٌ من نطقه ، وبعده خيرٌ من قربه. وأمّا الكذّاب فانّه لا يهنئك معه عيش ، ينقل حديثك و ينقل إليك الحديث . كلّما أفنى اُحدوثة مطاها باُخرى مثلها حتّى أنّه يحدّث بالصّدق فلا يصدّق ، يعزي بين النّاس بالعداوة ، فينبت الشّحناء في الصّدور . فاتقوا الله و انظروا لأنفسكم .

۳۱ـ وقال عليه السلام: لاعليك أن تصحب ذا العقل وإن لم تحمد كرمه ، ولكن انتفع بعقله واحترس من سيّىء أخلاقه ، ولاتدعنّ صحبة الكريم وإن لم تنتفع بعقله ، ولكن انتفع بكرمه بعقلك . وافرر الفرار كلّه من اللّئيم الأحمق .

۳۲ـ وقال عليه السلام: الصّبر ثلاثة : الصّبر على المصيبة ، و الصّبر على الطاعة ، والصّبر عن المعصية .

۲۸ـ با دشمن دوستت دوست مشو تا بدوستت دشمنی کرده باشی .

۲۹ـ بصرف شك ازبرادرت مبر وبی گله ازاوجدا مشو .

۳۰ـ برای مسلمان شايدكه از رفاقت باسه کس سربتابد ، هرزه ونابخرد ودروغگو ، اماهرزه کار خودرا پيش تو بيارايد وخواهد كه بمانند اوباشی وتورا دركاردين ومعادت كمكی ندهدپس همراهی بااو جفاوسخت دلی است ورفتن نزداوننك تواست واما نابخردتورا بخيری وانداردواميد نيست كه هرچه هم بكوشد بدی را ازتو بگرداند، وبسا خواهد سودت رساند بزيانت كشد مرگش به از زنده بودنست و خموشيش به ازگفتن ودوريش به ازنزديك شدن . و اما دروغگو پس باوی زندگی برتو گوارا نيست حديثت را بديگران برد و حديث ديگرانرا برای تو آورد تا داستانی را بپايان رساند داستان ديگری بدنبالش كشاند تا آنجاكه راست هم كه گويد باورنشود ، ميان مردم دشمنی افكند وكينه در سينهها بكارد ، از خدا بترسيد وخودرا بپائيد .

۳۱ـ باكی نيست كه با خردمند همصحبت باشی واگرچه ازكرمش برنخوری ولی از خردش سود بری وازاخلاق بدش بپرهيز ، ازصحبت مرد كريم خودداری مكن واگر سودی ازعقلش نبری بخردت ازكرمش برخوری، وتاتوانی ازلئيم نابخرد بگريز .

۳۲ـ صبر برسه گونه است صبر برمصيبت وصبر برطاعت وصبر برترك معصيت .

٣٣- وقال عليه السلام : من استطاع أن يمنع نفسه من أربعة أشياء فهو خليقٌ بأن لا ينزل به مكروه أبداً ، قيل : وماهنّ ؟ قال : العجلة، واللّجاجة ، والعجب ، والتواني .

٣٤- وقال عليه السلام : الأعمال ثلاثة : فرائض وفضائل ومعاصي ، فأمّا الفرائض فبأمر الله و مشيئته و برضاه و بعلمه وقدره يعملها العبد فينجو من الله بها . وأمّا الفضائل فليس بأمر الله لكن بمشيئته و برضاه وبعلمه وبقدره يعملها العبدفيثاب عليها . وأمّا المعاصي فليس بأمر الله ولا بمشيئته ولا برضاه لكن بعلمه و بقدره يقدّرها لوقتها فيفعلها العبد باختياره فيعاقبه الله عليها ، لأنّه قد نهاه عنها فلم ينته .

٣٥- وقال عليه السلام : يا أيّها النّاس إنّ لله في كلّ نعمة حقّاً ، فمن أدّاه زاده ، و من قصّر عنه خاطر بزوال النعمة و تعجّل العقوبة ، فليراكم الله من النعمة وجلين كما يراكم من الذّنوب فرقين .

٣٦- وقال عليه السلام من ضيّق عليه في ذات يده فلم يظنّ أنّ ذلك حسن نظر من الله [له] فقد ضيّع مأمولاً ، و من وسّع عليه في ذات يده فلم يظنّ أنّ ذلك استدراج من الله فقد أمن مخوفاً .

٣٧- وقال عليه السلام : يا أيّها النّاس سلوا الله اليقين ، وارغبوا إليه في العافية ، فانّ أجلّ

٣٣- هركه تواند خودرا ازچهارچيز نگهدارد شايسته است كه هرگزبدنبيند ، گفته شدكه آنها چه اند ؟ فرمود شتاب ولجبازى وخود بينى وسستى .

٣٤- كارها برسه گونه است ، واجبات وفضائل ومعاصى هر واجبى بامرخداوخواست اوورضاى او وعلم و تقدير اواست بنده آنهارا بكار بندد ازعذاب خدا بوسيله آن نجات يابد، واما فضائل مورد امر حتمى خدا نيستند ولى بخواست او ورضاى او وبعلم وتقدير اويند بنده آنهارا بكار بندد وثواب برد، واما معاصى مورد امرومشيت خدا و رضاى او نيستند ولى بعلم او وتقدير اويندكه آنهارا در وقت خوداندازه گرفته وبنده باختيار خود مرتكب آنها گردد وخدايش برآنها عقاب كند زيرا اورا ازآنها نهى كرده واو باز نايستاده .

٣٥- أيامردم راستى خدارادرهرنعمتى كه داده حقى است هركه اداكندفزونش سازد وهركه كوتاهى كند خودرا درخطرزوال نعمت و تعجيل درعقوبت انداخته . بايد خدا شمارا درباره نعمت هراسان بيند چونانكه درباره گناهان ترسان بيند .

٣٦- هركه دست تنگ شد ونپنداشت كه اين ازلطف خدا است باو يك آرزورا ضايع كرده وهركه وسعت در مال يافت ونپندارد كه اين يك غافلگيرى از خدا است نسبت باو در جاى ترسناكى آسوده مانده .

٣٧- أيا مردم ازخدا يقين خواهش كنيد و روى بعافيت آريد زيرا والاترين نعمت عافيت است

النعم العافية، و خير مادام في القلب اليقين ، و المغبون من غبن دينه ، و المغبوط من حسن يقينه .

٣٨- وقال عليه السلام : لايجد رجلٌ طعم الإيمان حتّى يعلم أنّ ما أصابه لم يكن ليخطئه، وما أخطأه لم يكن ليصيبه .

٣٩- وقال عليه السلام : ما ابتلي المؤمن بشيء هوأشدّ عليه من خصال ثلاث يحرمها : قيل : وما هنّ ؟ قال : المواساة في ذات يده ، والإنصاف من نفسه ، و ذكرالله كثيراً ، أما إنّي لا أقول لكم : « سبحان الله و الحمدلله » ولكن ذكر الله عند ما أحلّ له ، و ذكر الله عند ما حرّم عليه .

٤٠- وقال عليه السلام : من رضي من الدّنيا بمايجزيه كان أيسر ما فيه يكفيه ، ومن لم‌يرض من الدّنيا بما يجزيه لم يكن فيها شيءٌ يكفيه .

٤١- وقال عليه السلام : المنيّة لا الدّنيّة ، و التّجلّد لا التّبلّد ، و الدّهر يومان : فيوم لك ويوم عليك ، فاذا كان لك فلا تبطر ، واذا كان عليك فلا تحزن، فبكليهماستختبر .

٤٢- وقال عليه السلام : أفضل على من شئت يكن أسيرك .

٤٣- وقال عليه السلام : ليس من أخلاق المؤمن الملق ولا الحسد إلاّ في طلب العلم .

٤٤- وقال عليه السلام : أركان الكفرأربعة : الرّغبة ، والرّهبة ، والسخط ، والغضب .

و خوبترين چيزيكه پايدار در دل است يقين باشد . مغبون آنكس است كه زيان دينى دارد ورشك بر آنكس بايد برد كه يقين خوب دارد.

٣٨- مردى مزه ايمان نچشد تابداند آنچه بايدش رسيد از وى خطا نكند و آنچه از وى خطا كند نبايدش كه برسد .

٣٩- مؤمن بچيزى گرفتارنشود كه ازحرمان ازسه خصلت براوسخت‌ترباشد ، گفته شدكه آنها چه اند ؟ فرموده همراهى باهرچه دارد وحق‌دادن‌ازطرف خود بديگران ، ياد خدادرهرحال، مقصودم كلمه سبحان الله والحمد نيست بلكه ذكر و ياد خدا در مورد حلال و ياد خدا در مورد آنچه براو حرام كرده .

٤٠- هركه دردنيابدانچه اورابس‌است راضى‌باشدكمترچيزيكه درآن هست‌اورا بس‌است وهركه بدانچه اورا بس است راضى نيست دردنيا چيزى نيست‌كه اورا بس باشد .

٤١- مردن نه خوارشدن، و خود دارى نه خودباختن، عمر دو روز است روزى خوش و روزى ناخوش درخوشى مستى‌مكن ودرناخوشى‌غم‌مخور، تودرهردوشان آزمايش ميشوى .

٤٢- بهركه خواهى‌احسان‌كن‌تااسيرتوباشد .

٤٣- مؤمن چاپلوس وحسود نيست مگردرطلب دانش .

٤٤- اركان كفرچهارند ، شيفته بودن وهراسيدن ودل پرى وخشم .

٤٥ـ وقال عليه السلام : الصّبر مفتاح الدّرك . والنّجح عقبى من صبر . ولكلّ طالب حاجة وقتٌ يحرّكه القدر .

٤٦ـ وقال عليه السلام : اللّسان معيار أطاشه الجهل وأرجحه العقل .

٤٧ـ وقال عليه السلام : من طلب شفا غيظ بغير حقّ أذاقه الله هواناً بحقّ . إنّ الله عدوّ ما كره .

٤٨ـ وقال عليه السلام : ماحار من استخار ، ولا ندم من استشار .

٤٩ـ وقال عليه السلام : عمرت البلدان بحبّ الأوطان .

٥٠ـ وقال عليه السلام : ثلاث من حافظ عليها سعد : إذا ظهرت عليك نعمة فأحمد الله ، و إذا أبطأ عنك الرزق فاستغفر الله ، و إذا أصابتك شدّة فأكثر من قول : « لا حول و لا قوّة إلاّ بالله » .

٥١ـ وقال عليه السلام : العلم ثلاثة : الفقه للأديان ، والطبّ للأبدان ، والنحو للّسان .

٥٢ـ وقال عليه السلام : حقّ الله في العسر الرّضا والصّبر ، وحقّه في اليسر الحمد والشّكر .

٥٣ـ وقال عليه السلام : ترك الخطيئة أيسر من طلب التوبة . وكم من شهوة ساعة قد أورثت حزناً طويلاً . والموت فضح الدّنيا ، فلم يترك لذي لبّ فيها فرحاً ولا لعاقل لذّة .

٥٤ـ وقال عليه السلام : العلم قائد ، والعمل سائق ، والنّفس حرون .

٤٥ـ صبر كليد دريافتن است، وكاميابى بدنبال صبر است، وبراى هرطالب حاجتى وقتى است كه تقدير آنرا ميجنباند .

٤٦ـ زبان ترازوئى است كه نادانى آنرا سبك ميكند وخردش سنگين ميسازد .

٤٧ـ هركه بناحق شفاى دل ودلخنكى جويد خدا بحق تلخى خوارى باو چشاند، خدا دشمن آنچه است كه بد دارد .

٤٨ـ سرگردان نشود كسيكه خيرانديشد باجو بد و پشيمان نشود كسيكه دركارخود مشورت كند .

٤٩ـ بلاد بحب وطن آبادند .

٥٠ـ سه اند كه هركه مواظبت كند خوش بخت شود ، چون نعمتى پديد آيدت خدارا سپاس گزار وچون روزيت ديررسد ازخدا آمرزش جو وچون سختى بينى بسياربگو لاحول ولاقوة الا بالله .

٥١ـ دانش سه باشد ، مسئله دانى براى دين وپزشكى براى تن ونحوبراى زبان .

٥٢ـ حق خدا درتنگدستى رضايتمنديست وصبر. وحقش درفراخ دستى حمد است وشكر .

٥٣ـ خطا نكردن از توبه كردن آسانتراست چه بسيار شهوت يكساعت كه غم درازى را بدنبال دارد ، مرگ رسوائى دنيا است وبراى دلدارى درآن شادى باقى نگذاشته ونه براى خردمندى لذتى .

٥٤ـ دانش جلودار است وكردار راننده ونفس اماره سركش وغيرمنقاد .

۵۵- وقال عليه‌السلام : كن لمالاترجوأرجى منك لماترجوا ، فانّ موسى عليه‌السلام خرج يقتبس لأهله ناراً فكلّمه الله و رجع نبيّاً . وخرجت ملكة سبا فأسلمت مع سليمان عليه‌السلام . و خرجت سحرة فرعون يطلبون العزّ لفرعون فرجعوا مؤمنين .

۵۶- وقال عليه‌السلام : النّاس بأُمرائهم أشبه منهم بآبائهم .

۵۷- وقال عليه‌السلام : أيّهاالنّاس اعلموا أنّه ليس بعاقل من انزعج من قول الزّور فيه ، ولا بحكيم من رضي بثناء الجاهل عليه . النّاس أبناء ما يحسنون وقدر كلّ امرءما يُحسن فتكلّموا في العلم تبيّن أقدار كم .

۵۸- وقال عليه‌السلام : رحم‌الله امرءاً راغب ربّه وتوكّف ذنبه ، وكابرهواه ، وكذّب مناه . زمّ نفسه من التقوى بزمام ، وألجمها من خشية ربّها بلجام ، فقادها إلى الطاعة بزمامها . و قدعها عن المعصية بلجامها . رافعاً إلى المعاد طرفه ، متوقّعاً في كلّ أوان حتفه ، دائم الفكر ، طويل‌السهر ، عزوفاً عن الدّنيا ، كدوحاً لآخرته . جعل الصّبر مطيّة نجاته ، والتقوى عدّة وفاته ، و دواء [داء] جواه ، فاعتبروقاس ، فوترالدّنيا والنّاس ، يتعلّم للتفقّه والسداد ، قد و قر قلبه ذكر المعاد ، فطوى مهاده ، و هجر و ساده ، قد عظمت فيما عندالله رغبته ، و اشتدّت منه رهبته ، يظهر دون مايكتم ، و يكتفي بأقلّ ممّا يعلم ، أولئك ودائع

۵۵- درآنچه نا امیدی امیدوارتر باش ازآنچه بدان امید داری زیرا موسی رفت تا آتش برای خاندانش برگیرد خدا بااوسخن گفت پیمبر برگشت ، ملکه سبا رفت‌دربرسلیمان مسلمان‌شد ، جادوگران فرعون رفتند دربراو عزیرشوند ومؤمن برگشتند .

۵۶- مردم بامیران خود مانندەترند تا بپدران خود .

۵۷- أیا مردم خردمند نیست کسیکه دل‌گیر شود ازگفتار ناحق درباره او وفرزانه نیست‌کسیکه ستایش نادان را برخود بپسندد ، مردم فرزندان آنچه‌اند که خوب عمل‌کنند وارزش هرمردی همانست که خوب عمل‌کند ، عالمانه سخن‌گوئید تا قدرشما ظاهرشود .

۵۸- خدا رحمت‌کناد مردی‌را که پروردگارش را درنظردارد وازگناهش دست بردارد وباهوای نفسش مبارزه‌کند وآرزو را دروغ شمارد وخودرا با تقوی مهارکند ، وازترس پروردگارش لجام‌کند ، وآنرا با‌مهارش‌بطاعت‌کشد ، وبالجامش‌ازمعصیت بعقب‌کشد ، دیده بمعاد دوزد وهرآن درانتظارمرگ باشد پیوسته درفکر باشد و بیخوابی شب را طولانی‌کند ، از دنیا دل برکند وبرای دیگر سرای رنج برد ، صبررا مرکب راه نجات سازد وتقوی‌را آمادگی برای درگذشت ودداروی‌درد دل ، عبرت‌گیرد وبسنجد واز دنیا و مردم تنها شود ، برای دین فهمی و درستی بیاموزد ، ودلش ازیاد معاد سنگین بار باشد ، بسترش را برچیند وبالشش‌را بکناری‌نهد ، درآنچه درنزد خدا است رغبتش بزرگ باشد وترسش ازخدا سخت باشد ، کمتر ازآنچه نهان دارد اظهار کند وکمتر ازآنچه میداند نگوید ، آنانند که سپرده‌های

الله في بلاده ، و المدفوع بهم عن عباده ، لو أقسم أحدهم على الله لأبرّه ، آخر دعواهم أن الحمدلله ربّ العالمين .

٥٩- وقال عليه السلام وكّل الرّزق بالحمق. ووكّل الحرمان بالعقل. ووكّل البلاء بالصبر.

٦٠- وقال عليه السلام للأشعث يعزّيه بأخيه عبد الرّحمن : إن جزعت فحقّ عبدالرّحمن وفيت ، وإن صبرت فحقّ الله أدّيت، على أنّك إن صبرت جرى عليك القضاء و أنت محمودٌ ، و إن جزعت جرى عليك القضاء و أنت مذموم . فقال الأشعث : إنّا لله و إنّا إليه راجعون ، فقال أميرالمؤمنين عليه السلام : أتدري ما تأويلها ؟ فقال الأشعث : لأنت غاية العلم و منتهاه فقال عليه السلام : أمّا قولك : « إنّا لله » فاقرار منك بالملك ، و أمّا قولك « و إنّا إليه راجعون » فاقرار منك بالهُلك .

٦١- وركب يوماً فمشى معه قومٌ فقال عليه السلام لهم : أما علمتم أنّ مشي الماشي مع الرّاكب مفسدة للرّاكب ومذلّة للماشي ؟ انصرفوا .

٦٢- وقال عليه السلام : الأمور ثلاثة: أمر بان لك رشده فاتّبعه ، وأمرٌ بان لك غيّه فاجتنبه، وأمر أشكل عليك فرددته إلى عالمه .

٦٣- وقال له جابر يوماً : كيف أصبحت يا أمير المؤمنين ؟ فقال عليه السلام : أصبحنا و بنامن

خدايندد بلادش و بوسيله آنان از بندگانش دفع بلاء كند اگر يكى از آنها برخدا تعهدى كند خدا انجام دهد و آخر دعوتشان اينست كه الحمدلله رب العالمين .

٥٩- روزى بنابخردى سپرده شده وحرمان بخردمندى وبلاء بشكيبائى .

٦٠- باشعث (بن قيس) فرمود بعنوان تسليت دادن او ببرادرش عبدالرحمن : اگر بيتابى كنى حق عبدالرحمن است كه اداكردى واگر صبر كنى حق خدا است كه ادا كردى ، با اينكه اگر صبر كنى قضا برتو روا شده وتوهم ستوده‌اى واگر بيتابى كنى قضا برتو روا شده وتونكوهيده‌اى ، اشعث گفت : **انالله وانا اليه راجعون** ، أميرالمؤمنين (ع) فرمود : ميدانى تأويلش چيست ؟ اشعث گفت تو پايان دانش ونهايت آنى فرمود : اما قولت اناالله اعتراف بملك خدا است واما قولت انا اليه راجعون اعتراف بهلاكت خود است .

٦١- روزى سوارشد وجمعى بهمراهش پياده رفتند بآنها فرمود : شما نميدانيد كه پياده روى بهمراه سواره مايه فساد دل سواراست ومايه خوارى پياده ، برگرديد .

٦٢- كارها برسه‌گونه‌اند : كارى كه درستى آن برتو روشن است پيروش باش وكارى كه گمراهى آن برتو روشن است ازآن كناره‌كن و كاريكه حكمش برتومشكل است بعالم مراجعه كن .

٦٣- روزى جابر باوگفت چگونه صبح كردى ياأميرالمؤمنين ؟درپاسخ فرمودكرديم بنعمت بيشمار

نعم الله ربّنا مالا نحصيه مع كثرة ما نعصيه ، فلا ندري ما نشكر أجميل ما ينشر أم قبيح ما يستر .

٦٤- وعزّى عبدالله بن عبّاس عن مولود صغير مات له فقال عليه السلام : لمصيبة في غيرك لك أجرها أحبّ إليّ من مصيبة فيك لغيرك ثوابها ، فكان لك ، الأجر لا بك ، وحسن لك العزاء لا عنك ، وعوّضك الله عنه مثل الّذي عوّضه منك .

٦٥- و قيل له : ما التوبة النصوح ؟ فقال عليه السلام : ندم بالقلب ، و استغفار باللّسان ، و القصد على أن لا يعود .

٦٦- وقال عليه السلام : إنّكم مخلوقون اقتداراً ، و مربوبون اقتساراً ، و مضمّنون أجداثاً ، و كائنون رفاتاً ، و مبعوثون أفراداً ، و مدينون حساباً . فرحم الله عبداً اقترف فاعترف و وجل فعمل . و حاذر فبادر . وعمّر فاعتبر . و حذّر فازدجر . و أجاب فأناب ، و راجع فتاب . و اقتدى فاحتذى . فباحث طلباً . و نجا هرباً . و أفاد ذخيرة . وأطاب سريرة . و تأهّب للمعاد . و استظهر بالزّاد ليوم رحيله ، و وجه سبيله و حال حاجته و موطن فاقته ، فقدّم أمامه لدار مقامه . فمهّدوا لأنفسكم ، فهل ينتظر أهل غضارة الشباب إلاّ حوالي الهرم ؟ و أهل بضاضة الصحّة إلاّ نوازل السقم ؟ و أهل مدّة البقاء إلاّ مفاجأة الفناء و اقتراف الفوت و دنوّ الموت ؟ .

خدا اندریم باگناهان فراوان خود ، ونداتیم شکر خوبیهائی که بما داده بکنیم یا زشتیهائیکه از ما پرده پوشی کرده ؟! .

٦٤- بعبدالله بن عباس در تعزیت مرگ نوزادش فرمود: مصیبت دیگری که تو اجرش ببری نزد من دوست تر است از مصیبت برشخص خودت که ثوابش را دیگری برد ، اجر از آن تو باد نه بخاطر تو باد و عزاء بتو نیکو باد نه از تو، وخدا بتو عوض اورا بدهد چونانکه اورا عوض از تو داده است .

٦٥- باو عرض شد توبه نصوح چیست ؟ در پاسخ فرمود : پشیمانی بدل واستغفار بزبان و عزم بر بازنگشتن بدان .

٦٦- فرمود: راستی شما بنیروی خدا آفریده شدید وبزور پرورده شدید ودر برگورها خواهید رفت وخاك خواهید شدوتنها زنده میشوید وبحساب شمارسیدگی میشود، خدا رحمت کند بنده‌ای را که گناه که کرد اعتراف کند وبترسد وکار کند وبر حذر شود وبشتابد، وعمر گزراند ومتنبه شود وبازش دارند وبازگرفته شود وپاسخ گوید وباز گردد ، وبازگردد وتوبه کند وپیرو باشد وسرموئی خلاف نکند وبکاود درطلب ونجات یابد بگریز وپس اندازی بدست کند ونهادی پاك سازد ، وآماده رستاخیز گردد ، وتوشه برگیرد برای روز کوچ کردن ، وبراه خود رو کند وبوضع نیاز و روز بینوائی متوجه باشد ، وبرگ عیشی پیش فرستد برای خانه ابد خود پس خودرا آماده کنید آیا آنها که درخرمی جوانیند انتظار دیگری جز دوران پیری دارند؟ آنها که در رنگ وروی تندرستند انتظاری جز بیماری معمولی دارند ؟ آنانکه درمهلت زندگیند انتظاری جز مرگ ناگهانی ودرگیری وفات ونزدیکی مرگ دارند؟!.

٦٧- وقال عليه السلام: اتّقوا الله تقيّة من شمّر تجريداً، و وحّد تشميراً، وانكمش في مهل، و أشفق في وجل، و نظر في كثرة المال و عاقبة الصبر و مغبّة المرجع. فكفى بالله منتقماً و نصيراً، كفى بالجنّة ثواباً و نوالاً، كفى بالنّار عقاباً و نكالاً، كفى بكتاب الله حجيجاً وخصيماً.

٦٨- وسأله رجل عن السنّة والبدعة، و الفرقة و الجماعة. فقال عليه السلام: أمّا السنّة فسنّة رسول الله صلى الله عليه وآله. و أمّا البدعة فما خالفها. و أمّا الفرقة فأهل الباطل و إن كثروا، وأمّا الجماعة فأهل الحقّ وإن قلّوا؛ وقال صلى الله عليه وآله(١): «لا يرجو العبد إلّا ربّه، ولا يخاف إلّا ذنبه. و لا يستحيي العالم إذا سئل عمّا لا يعلم أن يقول: الله أعلم، والصبر من الإيمان بمنزلة الرأس من الجسد.

٦٩- وقال له رجل: أوصني، فقال عليه السلام: اُوصيك أن لا يكوننّ لعمل الخير عندك غاية في الكثرة، ولا لعمل الإثم عندك غاية في القلّة.

٧٠- وقال له آخر أوصني، فقال عليه السلام: لا تحدّث نفسك بفقر ولا طول عمر.

٧١- وقال عليه السلام: إنّ لأهل الدّين علامات يعرفون بها: صدق الحديث، وأداء الأمانة ووفاء بالعهد، و صلة للأرحام، ورحمة للضّعفاء، وقلّة مؤاتاة للنساء، و بذل المعروف،

٦٧- بپرهيزيد از خدا پرهيز كردن كسيكه تنها دامن بكمرزده ودر اين كار يگانه است، در ايام مهلت بگوشه‌اى خزيده وازترس نگرانست ودركثرت مال نظر كرده ونيزدرعاقبت شيرين صبر وانجام باز گشت، خدا براى انتقام ويارى بس است، بهشت براى ثواب وعطيه بس‌است، دوزخ براى شكنجه وكيفربس است، قرآن خدا براى حجت وطرفيت بس است.

٦٨- مردى از او درباره سنت و بدعت وفرقت وجماعت پرسيد. درپاسخ فرمود: اما سنت همان روش رسولخدا (ص) است، و اما بدعت هرچه برخلاف آنست، و اما فرقت أهل باطل است و گرچه بسيار باشند، واما جماعت أهل حقند وگرچه اندك باشند، وفرمود (ص) بنده خدا اميدوارنباشد جز بخدايش ونترسد جزازگناهش، وعالميكه از او پرسندآنچه را نداند شرمش نبايدكه بگويد الله اعلم، صبر ازايمان چون سر است ازتن.

٦٩- مردى گفتش بمن اندرز ده، فرمود: بتو سفارش كنم كه كارخيررا هرگز بسيارمشمار وگناه خودرا هرچه باشدكم مگير.

٧٠- ديگرى بدو گفت مرا اندرز ده فرمود: خويش را تلقين بفقر و تنگدستى و نيز طول عمر منما.

٧١- براى دينداران نشانه‌ها است كه بدان شناخته شوند: راستگوئى، امانت پردازى، وفاء بعهد، صله ارحام، ترحم برناتوانان، كم درآميختن با زنان، بذل احسان، خوشخوئى، بردبارى

---

(١) كذا «صلى الله عليه وآله» في جميع النسخ فلذا لم نجعله تحت رقم برأسه.

و حسن الخلق ، و سعة الحلم ، واتّباع العلم ، و ما يقرّب من الله زلفى ، فطوبى لهم و حسن مآب .

٧٢- وقال عليه السلام : ما أطال [ال]عبد الأمل إلاّ أنسا[ه] العمل .

٧٣- وقال عليه السلام : ابن آدم أشبه شيء بالمعيار إمّا ناقص بجهل أو راجح بعلم .

٧٤- وقال عليه السلام : سباب المؤمن فسق ، وقتاله كفر ، وحرمة ماله كحرمة دمه .

٧٥- وقال عليه السلام : ابذل لأخيك دمك و مالك ، و لعدوّك عدلك و إنصافك ، و للعامّة بشرك وإحسانك ، تسلّم على النّاس يسلّموا عليك .

٧٦- وقال عليه السلام : سادة النّاس في الدّنيا الأسخياء وفي الآخرة الأتقياء .

٧٧- وقال عليه السلام : الشيء شيئان فشيء قصرعنّي لم أرزقه فيمامضى ولا آمله فيما بقي ، وشيء لا أناله دون وقته ولو أجلبت عليه بقوّة السّماوات والأرض فبأيّ هذين أفنى عمري .

٧٨- وقال عليه السلام : إنّ المؤمن إذا نظر اعتبر ، وإذا سكت تفكّر ، وإذا تكلّم ذكر ، وإذا استغنى شكر ، و إذا أصابته شدّة صبر ، فهو قريب الرّضا ، بعيد السخط ، يرضيه عن الله اليسير ، ولا يسخطه الكثير ، ولا يبلغ بنيّته إرادته في الخير ، ينوي كثيراً من الخيرويعمل بطائفة منه ويتلهّف على مافاته من الخير كيف لم يعمل به . والمنافق إذا نظر لها ، وإذا سكت سها ، وإذا تكلّم لغا ، وإذا استغنى طغا ، وإذا أصابته شدّة ضغا . فهو قريب السخط بعيد الرّضا

کامل وپیروی ازدانش و آنچه باعث نزدیکی بخدا است ، خوشا برآنان وسرانجام خوبشان .

٧٢- بندهٔآرزو درازنکند جز اینکه آخرترا فراموش کند .

٧٣- آدمیزاده شبیه‌ترین چیزیست بترازو که بنادانی سبك شود وبدانش سنگین گردد .

٧٤- دشنام بمؤمن فسق است و جنك با او کفراست واحترام مالش چون احترام خونش است .

٧٥- ببرادرت خون‌ومالت را بده وبادشمنت عدالت‌کن وانصاف وبهمه مردم خوشروئی واحسانت را بده بمردم سلام کن تا سلامت کنند .

٧٦- آقاترین مردم دردنیا سخاوتمندانند ودرآخرت پرهیزکاران .

٧٧- دوچیز است چیزی که درگذشته روزیم نشده ودرآینده هم‌آرزویش‌را ندارم وچیزی که اگر نیروی آسمان وزمین را جلب‌کنم تاوقتش نشود بدان نرسم پس برای‌کدام ازاین دو عمرم را تمام‌کنم .

٧٨- راستی چون مؤمن بنگرد عبرت برد وچون دم بندد بیندیشد وچون سخن‌کند ذکرگوید وچون توانگر شود شکرکند وچون در سختی افتد صبرکند او زود رضا و دیرخشم است از خدا بکم راضی است واز بسیارهم بخشم نشود، با اراده خیرش بحد نیتش نرسد. نیت خیر بسیاردارد وببرخی از آن توفیق عمل یابد وافسوس میخورد برآنچه ازکار خیرکه از دستش رفته، منافق چون بنگرد سرگرم است وچون لب بندد درغفلت است وچون سخنی‌گوید هرزه درآید و چون توانگر شود سرکش باشد و

يسخطه على الله اليسير ولايرضيه الكثير ، ينوي كثيراً من الشرّ ويعمل بطائفة منه ويتلهّف على مافاته من الشرّ كيف لم يعمل به .

٧٩- وقال عليه السلام : الدُّنيا والآخرة عدوّان متعاديان وسبيلان مختلفان ، من أحبّ الدُّنيا و والاها أبغض الآخرة و عاداها ، مثلهما مثل المشرق والمغرب والماشي بينهما لا يزداد من أحدهما قرباً إلّا ازداد من الآخر بعداً .

٨٠- وقال عليه السلام : من خاف الوعيد قرب عليه البعيد . ومن كان من قوت الدُّنيا لايشبع لم يكفه منها ما يجمع . ومن سعى للدُّنيا فاتته . و من قعد عنها أتته . إنّما الدُّنيا ظلٌّ ممدود إلى أجل معدود . رحم الله عبداً سمع حكماً فوعى ، ودعي إلى الرَّشاد فدنا ، و أخذ بحجزة ناج هاد فنجا ، قدَّم صالحاً ، وعمل صالحاً ، [قدَّم] مذخوراً ، واجتنب محذوراً ، رمى غرضاً ، [و قدَّم عوضاً] ، كابر هواه ، و كذَّب مناه ، جعل الصبر مطيّة نجاته و التقوى عدّة وفاته ، لزم الطريقة الغرّاء و المحجّة البيضاء . و اغتنم المهل ، و بادر الأجل ، و تزوَّد من العمل .

٨١- وقال عليه السلام لرجل : كيف أنتم ؟ فقال : نرجو و نخاف ، فقال عليه السلام : من رجا شيئاً طلبه و من خاف شيئاً هرب منه ، ما أدري ماخوف رجل عرضت له شهوة فلم يدعها لما خاف

چون بسختی افتد زبون گردد ، زود خشم و دیر رضا است ازکم خدا بخشم آید و بسیارش هم خشنود نسازد قصد شر فراوان دارد و برخی از آنرا بکار تواند بست و افسوس میخورد کـه چرا فلان کار بد را نکرده .

٧٩- دنیا و آخرت دو دشمن با هم جنگنده‌اند ودو راه ازهم جدا هرکه دنیا را دوست دارد و بدنبال او رود دشمن آخرتست وبا آن درستیز است مثل آنها مثل مشرق ومغربست و هرکه میان آندو رود بیکی نزدیك نشود جزاینکه بهمان اندازه ازدیگری دور شود .

٨٠- هرکه از وعید بترسد دور بدو نزدیك شود، وهرکه ازقوت دنیا سیرنشود هرچه جمع کند اورا بس نباشد، هرکه برای دنیا بکوشد از دستش برود و هرکه ازآن دست کشد نزدش آید، همانا دنیا سایه‌ایست که تا مدت مقرری دراز است، خدا رحمت کند بنده‌ای راکه سخن حکیمانه را بشنود و بدل سپارد، وبراه راست که دعوت شد بدان گراید ، و دست بدامن نجاتبخش رهبری زند و نجات یابد ، خوبی پیش دارد، وکار خوب کند، ذخیره‌ای پیش فرستد واز محذور کناره گیرد، تیری بنشان زند [وعوض پیش دهد] با هوای نفس مبارزه کند وآرزوی بیجارا بکنار نهد، صبررا مرکب نجات کند و تقوی را ساز دوبرگ وفات، براه روشن وجاده معلوم بچسبد ومهلت را غنیمت شمارد و بمرگ‌و امادگیش پیشدستی کند واز کردار خوب توشه بردارد .

٨١- بمردی فرمود: شما چگونه‌اید ؟ گفت: امیدواریم وبیمناك فرمود : هرکه بچیزی امید دارد جویای آنست وهرکه ازچیزی ترسد ازآن گریزد، من نمیدانم ترس مردیکه شهوتی بر او رخ دهد و

منه ، وما أدري ما رجاء رجل نزل به بلاء فلم يصبر عليه لما يرجو .

٨٢- وقال عليه السلام لعباية بن ربعي و قد سأله عن الاستطاعة التي نقوم و نقعد و نفعل : إنّك سألت عن الاستطاعة فهل تملكها من دون الله ، أو مع الله ، فسكت عباية ، فقال له أمير المؤمنين عليه السلام : إن قلت : تملكها مع الله قتلتك و إن قلت تملكها دون الله قتلتك ، [ف]قال عباية : فما أقول ؟ قال عليه السلام : تقول : إنّك تملكها بالله الّذي يملّكها من دونك فإن ملّكك إيّاها كان ذلك من عطائه وإن سلبكها كان ذلك من بلائه ، فهو المالك لما ملّكك والقادر على ما عليه أقدرك .

٨٣- قال الأصبغ بن نباتة : سمعت أمير المؤمنين عليه السلام يقول : اُحدّثكم بحديث ينبغي لكلّ مسلم أن يعيه ، ثمّ أقبل علينا ، فقال عليه السلام : ما عاقب الله عبداً مؤمناً في هذه الدّنيا إلّا كان أجود و أمجد من أن يعود في عقابه يوم القيامة . و لا ستر الله على عبد مؤمن في هذه الدّنيا وعفا عنه إلّا كان أمجد وأجود و أكرم من أن يعود في عفوه يوم القيامة ، ثمّ قال عليه السلام : و قد يبتلي الله المؤمن بالبليّة في بدنه أو ماله أو ولده أو أهله وتلا هذه الآية : « ما أصابكم من مصيبة فبما كسبت أيديكم و يعفو عن كثير » و ضمّ يده ثلاث مرّات و يقول : « و يعفو عن كثير » .

دست ازآن برندارد چه مفهومی دارد ؟ و نمیدانم امید مردی که بلائی بر او فرود آید وبر آن صبر نکند چه امیدیست ؟.

٨٢- بعباية بن ربعي در پاسخ این سئوال که استطاعتی که ما بدان برخیزیم و بنشینیم وکارکنیم چیست؟ فرمود تو از استطاعت پرسش کردی آیا بی‌نظر خدا آنرا داری یا بهمراه خدا؟ عبایه جوابی نداد وامیرالمؤمنین (ع) فرمود : اگر بگوئی بهمراه خدا آنرا داری تورا میکشم (چون شرك است) واگر بگوئی دربرابر خداآنرا داری تورا میکشم (چون‌انکار خدا است) عبایه گفت : پس‌چه بگویم ؟ فرمود: بگو که آنرا داری بوسیله خدائیکه بغیرتو داده است واگر آنرا بتو بدهد عطائی است ازاو، واگرش از تو بگیرد بلائی است از او، او دارا است آنچه را بتو داده و او است توانا بر آنچه تورا برآن توانا کرده .

٨٣- اصبغ بن نباته گوید: شنیدم امیرالمؤمنین (ع) میفرمود : من بشما حدیثی بازگویم که سزا است هرمسلمی آنرا حفظ کند سپس بما روکرد وفرمود: خدا هیچ بنده مؤمنی را دراین دنیا کیفر نکند جزآنکه بهتر وآبرومندتر است از اینکه در قیامت بکیفر او بازگردد، و خدا برهیچ بنده مؤمنی در این دنیا پرده پوشی نکند و از او نگذرد جزاینکه بهتر و آبرومند تر است از اینکه روز قیامت از او درگذرد، سپس فرمود: گاهی خدا بنده مؤمنی را بلا دهد درتنش یا مالش یافرزندش یا اهلش واین آیه را خواند (٣٠- الشوری) هرمصیبت که بشما رسد بسبب آنچه است که بدست خودکردید واز بسیاری هم میگذرد، وتا سه بار دستش را بهم چسبانید ومیفرمود: وازبسیاری‌هم میگذرد .

٨٤- وقال عليه السلام : أوّل القطيعة السجا، و لا تأس أحداً إذا كان ملولاً . أقبح المكافات المجازاة بالإساءة .

٨٥- وقال عليه السلام : أوّل إعجاب المرء بنفسه فساد عقله . من غلب لسانه أمنه . من لم يصلح خلائقه كثرت بوائقه ، من ساء خلقه ملّه أهله . ربّ كلمة سلبت نعمة . الشكر عصمة من الفتنة . الصيانة رأس المروّة شفيع المذنب خضوعه . أصل الحزم الوقوف عند الشبهة . في سعة الأخلاق كنوز الأرزاق .

٨٦- وقال عليه السلام : المصائب بالسويّة مقسومة بين البريّة . لاييأس لذنبك وباب التوبة مفتوح . الرُّشد في خلاف الشهوة . تأريخ المنى الموت . النظر إلى البخيل يقسي القلب . النظر إلى الأحمق يسخن العين . السخاء فطنة . واللّؤم تغافل .

٨٧- وقال عليه السلام : الفقر الموت الأكبر . وقلّة العيال أحد اليسارين وهو نصف العيش، والهمّ نصف الهرم . وما عال امرؤ اقتصد . وما عطب امرؤ استشار . والصنيعة لا تصلح إلّا عند ذي حسب أو دين . والسعيد من وعظ بغيره . والمغبون لا محمود ولا مأجور . البرّ لا يبلى . والذّنب لا ينسى .

٨٨- وقال عليه السلام : اصطنعوا المعروف تكسبوا الحمد . و استشعروا الحمد يؤنس بكم

٨٤- آغاز قطع رابطه پرده‌افكندن است، افسوس مخور بر كسيكه زودرنج است، زشتترين پاداش سزای با بدكرداريست .

٨٥- آغاز خودبينی مرد تباهی خرد او است ، هر كه اختيار زبانش را دارد از او آسوده ماند، هر كه اخلاقش را به نكند، بد بسيارببند، هر كه بدخويست خاندانش از او دلتنك باشند، بسا يك‌سخن كه نعمتی را ببرد، شكر جلوفتنه را بگيرد، آبرومندی سرمردانگی‌است ، شفيع گنه‌كار فروتنی اواست ، پايه دورانديشی توقف درمورد شبهه است، اخلاق وسيع گنجينه‌های روزيند .

٨٦- مصيبتها برابر ميان مردم قسمت شده‌اند ، تا راه توبه باز است برای گناهت نوميد مشو ، درستی در مخالفت شهوتست، آرزوها بمرك پايان پذيرند، نگاه ببخيل دل را سخت‌كند ، نگاه باحمق ديده را تاركند، سخاوت ازهوشمندی است، ولئامت ازغفلت وكوردلی است .

٨٧- نداری‌مرك اكبر است، كم عيالی يكی‌ازدوتوانگريست ونيمه زندگی‌است، غم‌نيمی ازپيريست، مرديكه ميانه روی‌كند مستمند نشود، مرديكه مشورت‌كند هلاك نشود، احسان نشايد جزبخانواده دار يا بديندار، سعادتمند كسی است‌كه از حال ديگری پندگرفته، مغبون نه ستوده است و نه ثواب برده ، كار نيك‌كهنه نگردد ونپوسد، وگناه فراموش نشود .

٨٨- احسان‌كنيد تا سپاس بدست آريد ، سپاسگزاريرا شيوه خود كنيد تا خردمندان بشما انس

[العقلاء] . و دعوا الفضول يجانبكم السفهاء . و أكرموا الجليس تعمر ناديكم . وحاموا عن الخليط يرغب في جواركم . وأنصفوا الناس من أنفسكم يوثق بكم . وعليكم بمكارم الأخلاق فانّها رفعة . و إيّاكم و الأخلاق الدّنيّة فانّها تضع الشريف و تهدم المجد .

٨٩- وقال عليه السلام : اقنع تُعزّ .

٩٠- وقال عليه السلام : الصبر جُنّة من الفاقة . و الحرص علامة الفقر . و التجمّل اجتناب المسكنة . والموعظة كهف لمن لجأ إليها .

٩١- وقال عليه السلام : من كساه العلم ثوبه اختفى عن النّاس عيبه .

٩٢- وقال عليه السلام : لا عيش لحسود ولا مودّة لملوك . ولا مروّة لكذوب .

٩٣- وقال عليه السلام : تروّح إلى بقاء عزّك بالوحدة .

٩٤- وقال عليه السلام : كلّ عزيز داخل تحت القدرة فذليل .

٩٥- وقال عليه السلام : أهلك النّاس اثنان : خوف الفقر وطلب الفخر .

٩٦- وقال عليه السلام : أيّها الناس إيّاكم وحبّ الدّنيا فانّها رأس كلّ خطيئة ، وباب كلّ بليّة ، وقران كلّ فتنة ، وداعي كلّ رزيّة .

٩٧- وقال عليه السلام : جمع الخير كلّه في ثلاث خصال : النظر و السكوت و الكلام فكلّ نظر ليس فيه اعتبار فهو سهو . و كلّ سكوت ليس فيه فكرة فهو غفلة . و كلّ كلام ليس فيه

گیرند ، و در برابر نابخردان سخن زیادی را وانهید ، همنشین را ارجمند دارید تا انجمن شما آباد بماند، از آنها که باشماگرایند حمایت کنید تا بپناه شما رغبت کنند، از خود بمردم حق بدهید تا بشما اعتماد کنند، برشما باد باخلاق خوب که باعث سربلندیست، بپرهیزید از اخلاق بد که شریف را زبون سازند وبزرگواری را ویران کنند .

٨٩- فرمود (ع) قانع باش تا عزیز شوی .

٩٠- صبر سپر نداریست، وحرص نشانه فقر است، وخود آرائی اجتناب از زبونیست، و پند پناه هرکس است که بدان پناهد .

٩١- هرکس دانشش جامه دربرکند عیبش از مردم نهان گردد .

٩٢- حسودرا خوشی نیست، ملوك را دوستی نه، ودروغگورا مردانگی نیست

٩٣- برای بقاء عزتت بتنهائی شادباش .

٩٤- هرعزیزی زیر نفوذ قرار گرفت خوار است .

٩٥- دوچیز مردم را هلاك کرده، ترس فقر، وطلب فخر .

٩٦- أیا مردم از حب دنیا بپرهیزید که مایه هرخطا است ودراء هربلاء و همراه هرفتنه و باعث هر مصیبت وگرفتاری .

٩٧- همه خیر در سه خصلت فراهم است، نظر وخموشی وسخن گفتن هرنظریکه عبرت گیر نیست سهو است، وهر خموشی که درآن اندیشه نیست غفلت است، وهر سخنی که درآن یادآوری نیست بیهوده

ذكر فهو لغو ، فطوبى لمن كان نظره عبرةً و وسكوته فكرةً و كلامه ذكراً وبكى على خطيئته وأمن الناس من شرّه .

٩٨- وقال عليه السلام : ماأعجب هذا الإنسان مسرور بدرك مالم يكن ليفوته . محزون على فوت مالم يكن ليدركه ، ولو أنّه فكّر لأبصر وعلم أنّه مدبّر وأنّ الرّزق عليه مقدّر ولاقتصر على ما تيسّر ولم يتعرّض لماتعسّر.

٩٩- وقال عليه السلام إذا طاف في الأسواق ووعظهم قال : يا معشر التجّار قدّموا الاستخارة وتبرّكوا بالسهولة ، واقتربوا من المبتاعين ، وتزيّنوا بالحلم ، وتناهوا عن اليمين ، وجانبوا الكذب ، وتجافوا عن الظلم و انصفوا المظلومين ، ولا تقربوا الرّبا « وأوفوا الكيل والميزان ولا تبخسوا النّاس أشياءهم ولا تعثوا في الأرض مفسدين » .

١٠٠- و سئل أيُّ شيء ممّا خلق الله أحسن ؟ فقال عليه السلام : الكلام . فقيل : أيُّ شيء ممّا خلق الله أقبح ؟ قال : الكلام ، ثمّ قال : بالكلام ابيضّت الوجوه ، و بالكلام اسودّت الوجوه .

١٠١- وقال عليه السلام : قولوا الخير تُعرفوا [به] واعملوا به تكونوا من أهله .

١٠٢- وقال عليه السلام : إذا حضرت بليّةٌ فاجعلوا أموالكم دون أنفسكم . وإذا نزلت نازلة

است، خوشا بر کسیکه نظرش عبرتست وخموشی او فکرت وسخن او ذکر، و بر خطای خود بگرید و مردم از شرش آسوده باشند .

٩٨- چه شگفت‌آور است این انسان ؛ بدریافت آنچه از دستش نمیرود شاد است ، و بر فوت آنچه‌اش بدست نمی‌آید غمنده است، واگر که اندیشه میکرد بینا میشد ومیدانست که اوتدبیرشده است، وروزی او مقدر است وهرآینه اکتفاء میکرد بدانچه میسر است ودنبال آنچه دشوار است نمیرفت .

٩٩- هنگامیکه ببازارها میگشت وآنانرا پند میداد میفرمود : ای گروه بازرگانان پیش ازکار از خدا خیر بخواهید، وبا تسهیل‌کار داد وستد برکت جوئید، وبا خریداران نزدیك شوید، وخود را با حلم زینت‌کنید، واز سوگند باز ایستید، واز دروغ‌کناره کنید، و از ستم بترسید وبستم شده ها حق بدهید (از ظلمی‌که بشماشده درگذرید) ، نزدیك ربا نروید و با پیمانه و ترازوی درست‌کار کنید ، واز مال مردم‌کم نگذارید، ودر زمین فساد نکنید .

١٠٠- ازاو پرسش شد ازآنچه خداآفریده‌کدام بهتر است؟ درپاسخ فرمود: سخن‌گفتن ، گفته شدکدام ازخلق خدا زشت ترند؟ باز فرمود: سخن‌گفتن سپس فرمود: با سخن است‌که سپیدرومیشوند وبا سخن است‌که روسیاه میشوند.

١٠١- خوب بگوئید تا بخوبی معروف شوید ، خوب‌کنید تا از خوبان باشید .

١٠٢- هرگاه بلا رخ داد مال را فدای جان‌کنید، وچون ناگواری‌رسید جانرا فدای دین‌کنید،

فاجعلوا أنفسكم دون دينكم . واعلموا أنّ الهالك من هلك دينه . والحرب من سلب دينه . ألا وإنّه لا فقر بعد الجنّة ولا غنى بعد النّار .

۱۰۳- وقال عليه السلام : لا يجد عبد طعم الإيمان حتّى يترك الكذب هزله وجدّه .

۱۰٤- وقال عليه السلام : ينبغي للرّجل المسلم أن يجتنب مؤاخاة الكذّاب ، إنّه يكذّب حتّى يجيىء بالصّدق فما يُصدَّق .

۱۰٥- وقال عليه السلام : أعظم الخطايا اقتطاع مال امرىء مسلم بغير حقّ .

۱۰٦- وقال عليه السلام : من خاف القصاص كفّ عن ظلم النّاس .

۱۰۷- وقال عليه السلام : ما رأيت ظالماً أشبه بمظلوم من الحاسد .

۱۰۸- وقال عليه السلام : العامل بالظلم والمعين عليه والراضي به شركاء ثلاثة .

۱۰۹- وقال عليه السلام : الصّبر صبران : صبر عند المصيبة حسن [جميل] وأحسن من ذلك الصّبر عند ما حرّم الله عليك . الذّكر ذكران : ذكر عند المصيبة حسن جميل ، وأفضل من ذلك ذكر الله عندما حرّم [الله] عليك فيكون ذلك حاجزاً .

۱۱۰- وقال عليه السلام : اللّهمّ لا تجعل بي حاجة إلى أحد من شرار خلقك، وما جعلت بي من حاجة فاجعلها إلى أحسنهم وجهاً، وأسخاهم بها نفساً ، و أطلقهم بها لساناً ، و أقلّهم عليّ بها منّاً .

وبدانید هالك کسیست که دینش از دست برود وغارت شده کسیست که دینش‌را برده‌اند، هلا پس از بهشت فقری نیست وبادوزخ توانگری نیست .

۱۰۳- بنده خدا مزه ایمانرا نچشد تادروغ‌راچه شوخی چه جدی‌ترک گوید.

۱۰٤- سزا است مرد مسلمان از رفاقت دروغگو برکنار باشد زیراکه دروغ‌گوید تا آنجا که راستش هم باور نشود .

۱۰٥- بزرگترین خطا بناحق بردن مال مسلمانست .

۱۰٦- هرکه ازقصاص ترسد از ستم برمردم خودداری‌کند .

۱۰۷- ستمکاری مانندەتر بستمکش ازحسود ندیدم .

۱۰۸- ستمکار وکمك برستم وراضی بستم هرسه باهم شریکند .

۱۰۹- صبر دوتا است، صبر بر مصیبت که نیکو وزیبا است وبهتر از آن صبر بر ترك حرامست، وذکر دوتا است ذکر در هنگام مصیبت که خوب و زیبا است و برتر از آن یاد خدا است در برابر کار حرام تا مانع ازآن‌گردد .

۱۱۰- بارخدایا برایم نیازی از بدان خلقت پیش میاور ، و هر نیازی بمن دادی آنرا حواله کن بخوشروترین وبا سخاوت ترین وگویاترین خلقت بدان. وآنکه‌کمتر ازهمه منت بر من نهد.

١١١- وقال عليه السلام : طوبى لمن يألفُ النّاس ويألفونه على طاعةالله .

١١٢- وقال عليه السلام : إنّ من حقيقة الإيمان أن يؤثرالعبد الصّدق حتّى نفرعن الكذب حيث ينفع . ولا يعدّ المرء بمقالته علمه .

١١٣- وقال عليه السلام : أدّوا الأمانة ولو إلى قاتل ولدالأنبياء .

١١٤- وقال عليه السلام : التقوى سنخ الإيمان .

١١٥- وقال عليه السلام : ألاإنّ الذّلّ في طاعةالله أقرب إلى العزّ من التّعاون بمعصيةالله.

١١٦- وقال عليه السلام : المال والبنون حرث الدّنيا ، والعمل الصالح حرث الآخرة ، وقد جمعهما الله لأقوام .

١١٧- وقال عليه السلام : مكتوب في التوراة في صحيفتين ، إحداهما : من أصبح على الدّنيا حزيناً فقد أصبح لقضاء الله ساخطاً . و من أصبح من المؤمنين يشكو مصيبة نزلت بـه إلى من يخالفه على دينه فإنّما يشكو ربّه إلى عدوّه . و من تواضع لغنيّ طلباً لما عنده ذهب ثلثا دينه . و من قرأ القرآن فمات فدخل النّار فهو ممّن يتّخذ آيات الله هزواً . و قال عليه السلام : في الصحيفة الأخرى : من لم يستشر يندم ، و من يستأثر من الأموال يهلك . والفقر الموت الأكبر.

١١٨- وقال عليه السلام : الإنسان لبّه لسانه . وعقله دينه . ومروّته حيث يجعل نفسه . والرّزق

١١١- خوشا بركسى كه در طاعت خدا بامردم الفت گيرد وبا او الفت گيرند .

١١٢- از حقيقت ايمانست كه بنده خدا راستگوئى را شيوه خود سازد تا از دروغ در آنجا هم كه سود دارد نفرت كند، ونبايد مرد گفتار خودرا علم خود را بشمارد .

١١٣- امانت را بپردازيد گرچه بكشنده فرزندان پيمبران باشد .

١١٤- تقوى بنياد واصل ايمانست.

١١٥- هلا زبونى در طاعت خدا نزديكتر است بعزت از همكارى درمعصيت .

١١٦- مال و فرزند كشت دنيا باشند وكار خوب همه كشت آخرتند و خدا براى مردمى هردو را فراهم كرده .

١١٧- در تورات دوصحيفه نوشته است يكى اينكه هركه بردنيا غمنده شود بقضاى خدا ناراضى است، و هر مؤمنى مصيبت خود را بمخالف دينش شكوه كند از پروردگارش بدشمنش شكوه كرده ، هركه براى توانگرى بطمع مالش تواضع كند دوثلث دينش رفته، هركه قرآن خوانده ومرده و بدوزخ رفته از آنها است كه آيات خدارا بمسخره گرفته، فرمود: درصحيفه ديگريست كه: هركه مشورت نكند پشيمانست وهركه مال جمع كند هلاك است وفقر مرگ اكبراست .

١١٨- دل انسان زبان او است وخردش دين او ومردانگيش بلياقت او، و روزى قسمت شده است

مقسوم والأيّام دُوَل . والنّاس إلى آدم شرع سواء .

١١٩- وقال عليه السلام لكميل بن زياد : رويدك لاتشهر ، واخف شخصك لا تُذكر . تعلّم تعلم . واصمت تسلم . لا عليك إذا عرّفك دينه لا تعرف النّاس ولايعرفونك .

١٢٠- وقال عليه السلام : ليس الحكيم من لم يُدار من لا يجد بدّاً من مداراته .

١٢١- وقال عليه السلام : أربع لو ضربتم فيهنّ أكباد الإبل لكان ذلك يسيراً : لا يرجونّ أحد إلاّ ربّه . ولا يخافنّ إلاّ ذنبه . ولايستحيي أن يقول : لاأعلم إذا هولم يعلم. ولا يستكبر أن يتعلّم إذا لم يعلم .

١٢٢- وكتب إلى عبدالله بن العباس أمّا بعد فاطلب مايعنيك . واترك ما لايعنيك ، فانّ في ترك مالايعنيك درك مايعنيك ، وإنّما تقدم على ما أسلفت لا على ما خلّفت . و ابن ماتلقاه غداً على ما تلقاه و السّلام .

١٢٣- وقال عليه السلام : إنّ أحسن ما يألف به النّاس قلوب أودّائهم ، ونفوا بهالضّغن عن قلوب أعدائهم ، حُسن البشر عند لقائهم ، والتفقّد في غيبتهم ، والبشاشة بهم عند حضورهم .

١٢٤- وقال عليه السلام : لايجد عبد طعم الايمان حتّى يعلم أنّ ما أصابه لم يكن ليخطئه وما أخطأه لم يكن ليصيبه .

وروزگار هرروز بدست یکی است، ومردم تا بآدم (ع) همه برابرند .

١١٩- بکمیل بن زیاد فرمود: آرام باش خودرا شهره مساز، خودرا نهان دار که یادت نکنند، یاد بگیر تا بدانی، خموش باش تاسالم بمانی برتوهیچ باکی نیست وقتی‌خدا دینش را بتو فهمانیدکه نه مردم را بشناسی ونه مردمت بشناسند .

١٢٠- فرزانه نیست کسی که مدارا نکند باآنکه بناچارش باید مداراکرد .

١٢١- چهارندکه اگر در باره دریافت آنها سخت شتر برانید هنوزکم است : نباید احدی جز پروردگارش امیدوار باشد، وجز ازگناهش بترسد و شرم نکند بگوید نمیدانم در صورتیکه نداند ، و بزرگی نکند از آموختن وقتیکه نداند .

١٢٢- بعبدالله بن‌عباس نوشت **امابعد** آنچه بدردت میخورد بجووآنچه بدرد تو نخورد واگزار زیرا در وانهادن آنچه بکارت نمیخورد در یافتن آنچه است‌که بکارت میخورد، وهمانا تو برآن وارد شوی (پس ازمردن) که پیش داشتی نه برآنچه بجاگذاشتی، آنچه را فردای مرگ برخوری چنان بساز که خواهی بدان برخوری والسلام .

١٢٣- بهترین چیزیکه برای مردم مایه الفت دل دوستانست وبوسیله آن کینه را از دل دشمنان بزدایند، خوش برخوردی هنگام دیدار واحوالپرسی درغیاب وخرمی بحضور آنها است .

١٢٤- بنده خدا مزه ایمان نچشد تا بداند آنچه اش باید برسد خطاء ندارد ، و آنچه نباید بدو برسد نخواهد رسید .

١٢٥- وقال عليه السلام: يا ربّ ما أشقى جدّ من لم يعظم في عينه وقلبه ما رأى من ملكك وسلطانك في جنب مالم ترَ عينه و قلبه من ملكك وسلطانك. وأشقى منه من لم يصغر في عينه وقلبه مارأى وما لم يرمن ملكك وسلطانك في جنب عظمتك وجلالك، لا إله إلّا أنت، سبحانك إنّي كنت من الظالمين.

١٢٦- وقال عليه السلام: إنّما الدّنيا فناء و عناء وغير وعبر، فمن فنائها أنّك ترى الدّهر موتراً قوسه مفوّقاً نبله، لاتخطيء سهامه، ولاتشفى جراحه، يرمي الصحيح بالسّقم، والحيّ بالموت. ومن عنائها أنّ المرء يجمع مالا يأكل ويبني مالايسكن، ثمّ يخرج إلى الله لا مالاً حمل ولا بناءً نقل. ومن غيرها أنّك ترى المغبوط مرحوماً والمرحوم مغبوطاً ليس بينهم إلا نعيم زال وبؤس نزل، ومن عبرها أنّ المرء يشرف على أمله فيتخطّفه أجله، فلا أمل مدروك ولا مؤمّل متروك، فسبحان [الله] ما أعزّ سرورها و أظمأ ريّها وأضحى فيئها فكأنّ ما كان من الدّنيا لم يكن، وكأنّ ما هو كائن قد كان. [و] أنّ الدّار الآخرة هي دارالمقام ودار القرار وجنّة ونار. صار أولياء الله إلى الأجر بالصّبر وإلى الأمل بالعمل.

١٢٧- وقال عليه السلام: من أحبّ السّبل إلى الله جرعتان: جرعة غيظ تردّها بحلم، وجرعة حزن تردّها بصبر، ومن أحبّ السّبل إلى الله قطرتان: قطرة دموع في جوف اللّيل،

١٢٥- پروردگارا چه بدبخت است کسیکه بزرك شمارد درچشم ودل خود آنچه ازملك وسلطنت تورا بیند نسبت بدانچه چشم و دلش نبیند، وبدبخت تر آنکه کوچك نباشد درچشم ودلش هرچه را از ملك و سلطنت تو دیده و ندیده نسبت بعظمت وجلالت، نیست شایسته ستایشی جزتو منزهی داستی که من از ستمکارانم.

١٢٦- همانا دنیا فناء است و رنج است ودیگرگونی و عبرتست، نشانه فناء آنستکه تو مینگری روزگار تیر بکمان دارد زه کشیده وتیرش خطاء ندارد و زخمش شفاء ندارد. تندرست را بتیر بیماری زند، وزنده‌را بتیرمرك، وازرنجش اینستکه مردآنچه نخورد فراهم کند وآنچه را مسکن نسازد بسازد، وسپس نزد خدا رود، نه مالی باخود برد ونه ساختمانی‌منتقل‌سازد، وازدیگرگونی‌آن‌آنستکه بنگری آنکه رشکش برند مورد ترحم شود، وآنکه مورد ترحم است رشکش برند میان آن دوفرقی نیست جز نعمتی‌که زایل شده وتنگدستی‌که رخ داده، وازعبرتهایش اینست‌که مردی برآرزوی خود دسترس میشود ومرگش اورا میربابد نه آرزو برآید ونه آرزوکن بپاید. سبحان‌الله که چه اندازه شادیش فریباست، وسیرائیش تشنگی، وسایه‌اش گذرا تاآنکه‌گویا آنچه‌که از دنیا بوده است اصلا نبوده، وآنچه‌هم خواهد بود آمده وگذشته. همان خانه آخرتست‌که خانه اقامت واستقرار و بهشت یا دوزخ‌است، اولیاء خدا با صبر بمزد رسند و باکردار بآرزوی خود.

١٢٧- از محبوبترین راهها بخدا دو جرعه است: یکی جرعه خشمی‌که با حلمش درخوری، و یکی جرعه غمی‌که باصبرش برخوری، واز محبوبترین راهها بخدا دو قطره است، قطره اشکی در دل

وقطرة دم في سبيل الله، ومن أحبّ السبل إلى الله خطوتان خطوة امرء مسلم يشدّ بها صفّاً في سبيل الله وخطوة في صلة الرّحم [وهي] أفضل من خطوة يشدّ بها صفّاً في سبيل الله .

١٢٨ـ وقال عليه السلام : لا يكون الصّديق لأخيه صديقاً حتّى يحفظه في نكبته و غيبته وبعد وفاته .

١٢٩ـ وقال عليه السلام : إنّ قلوب الجهّال تستفزّها الأطماع ، وترهنها المُنى ، و تستعلقها الخدائع .

١٣٠ـ وقال عليه السلام: من استحكمت فيه خصلة من خصال الخير اغتفرت ماسواها ولا أغتفر فقد عقل ولا دين ، مفارقة الدّين مفارقة الأمن ولا حياة مع مخافة. وفقد العقل فقد الحياة ولا يقاس [الاّ] بالأموات .

١٣١ـ وقال عليه السلام : من عرّض نفسه للتهمة فلا يلومنّ من أساء به الظنّ ، و من كتم سرّه كانت الخيَرة في يده .

١٣٢ـ وقال عليه السلام : إنّ الله يعذّب ستّة بستّة : العرب بالعصبيّة ، والدّهاقين بالكبر ، والأمراء بالجور ، والفقهاء بالحسد، والتجّار بالخيانة ، وأهل الرّستاق بالجهل .

١٣٣ـ وقال عليه السلام : أيها النّاس اتّقوا الله ، فإنّ الصّبر على التقوى أهون من الصبر على عذاب الله .

شب، وقطره خونی در راه خدا، و از محبوبترین گامها بسوی خدا دوگام است :گام مرد مسلمانی که صف مجاهدان راه خدا را محکم سازد، وگامی برای صله رحم ، و این گام دوم ازگامیکه برای جهاد بردارد بهتر است .

١٢٨ـ دوست دوست نیست تا حفظ کند دوست خودرا درسختی وغیاب وپس ازمردن .

١٢٩ـ دل جهال را طمع ازجا بکند ودرگرو آرزوبروند، وفریب در آنها درگیرد .

١٣٠ـ هرکه یکی ازخصال خیر در او محکم شود از خصال دیگر میتوانم صرفنظر کرد ، ولی بیخردی و بی دینی را نمیتوانم صرفنظر کرد زیرا بیدینی ناامنی است ، بانا امنی وترس زندگی نیست ، نبودن خردهم مردن است که جز درحساب مرده‌هایش نیاورند .

١٣١ـ هرکه خودرا بتهمت اندازد نباید بدبین بخودرا سرزنش کند، وهرکه راز خود را نهان دارد اختیار دارخود است .

١٣٢ـ خدا شش کس را بشش خصلت عذاب کند عرب را بتعصب، وخانهای را بتکبر، وامیران را بجور ، وفقیهان را بحسد، وتجاررا بخیانت، وروستاها را بجهالت .

١٣٣ـ أیامردم ازخدا بپرهیزید زیرا صبر برتقوی آسانتر است ازصبر بر عذاب خدا .

١٣٤- وقال عليه السلام : الزّهد في الدّنيا قصر الأمل ، و شكر كلّ نعمة ، و الورع عن كلّ ما حرّم الله .

١٣٥- وقال عليه السلام : إنّ الأشياء لمّا ازدوجت ازدوج الكسل والعجز ، فنتج منها الفقر.

١٣٦- وقال عليه السلام : ألا إنّ الأيّام ثلاثة : يوم مضى لا ترجوه ، و يوم بقي لابدّ منه ، ويوم يأتي لا تأمنه . فالأمس موعظة ، واليوم غنيمة ، و غداً لا تدري من أهله ؛ أمس شاهد مقبول ، و اليوم أمين مؤدّ ، و غد يجعل بنفسك سريع الظّعن ، طويل الغيبة أتاك ولم تأته . أيّها النّاس إنّ البقاء بعد الفناء ، و لم تكن إلّا وقد ورثنا من كان قبلنا ولنا وارثون بعدنا ، فاستصلحوا ما تقدمون عليه بما تظعنون عنه . واسلكوا سبل الخير ، ولا تستوحشوا فيها لقلّة أهلها ، واذكروا حسن صحبة الله لكم فيها . ألا وإنّ العواري اليوم والهبات غداً . وإنّما نحن فروع لأصول قد مضت ، فما بقاء الفروع بعد أصولها . أيّها النّاس إنّكم إن آثرتم الدّنيا على الآخرة أسرعتم إجابتها إلى العرض الأدنى ، ورحلت مطايا آمالكم إلى الغاية القصوى ، يورد مناهل عاقبتها النّدم ، وتذيقكم مافعلت الأمم الخالية والقرون الماضية من تغيّر الحالات وتكوّن المثلات .

١٣٧- وقال عليه السلام : الصلاة قربان كلّ تقيّ ، والحجّ جهاد كلّ ضعيف . و لكلّ شيء

١٣٤- زهد در دنيا كوتاه كردن آرزوست و شكر بر هر نعمت و خود داری از آنچه خدا حرام كرده .

١٣٥- چون همه چيز همسر شدند تنبلي و درماندگی باهم همسر شدند، وفقر ازآنها زائيد.

١٣٦- هلا همه روزها سه‌اند روزيكه گذشت و اميدی بدان نيست، و روز حاضر كه نتوانی آنرا نگهداری و روزيكه آيد و تو از آن خاطر جمع نيستی ، ديروز پند است ، و امروز غنيمت ، و فردا معلوم نيست كه ازكيست. ديروز گواه درستی است، وامروز امين پرداخت كننده ، و فردا پيش تو روز كوچ است، غيبت طولانی كرده نزد تو آيد وتو نزد او نروی .

أيا مردم بقاء پس از مرك است . حق اينست كه ما وارث پيش از خوديم و وارثانی پس از خود داريم. شما آن منزلي كه وارد ميشويد با تقديم چيزيكه ازآن ميكوچيد اصلاح كنيد، وبراه خير برويد واز آن كه اهلش كمند نهراسيد ، وبياد آريد كه خدا در آن بخوبی همراه شما است . هلا امروز روز عاريتها است وفردا روز بخششها است . همانا ما خود شاخه های بنهائی هستيم كه درگذشتند، اصل كه رفت فرع هم ميرود، أيا مردم اگرشما دنيا را برآخرت ترجيح بدهيد زود باو در بارهٔ كالای پست پاسخ داديد، ومركب آرزو را بی‌نهايت تاختيد، وشمارا بانجام پشيمانی كشد ، و آنچه را با امتهای گذشته و قرون ماضيه ازديگرگونی حالات ونمونه‌های عبرت خيز ساختن آنها كرده است بكام شما ريزد .

١٣٧- نماز تقرب هرپرهيزكار است، حج جهاد هر ناتوانست ، هرچه را زكوتيست وزكوة تن

زكاة وزكاة البدن الصيّام . وأفضل عمل المرء انتظاره فرج الله ، و الدّاعي بلا عمل كالرّامي بلا وتر ، و من أيقن بالخلف جاد بالعطيّة ، استنزلوا الرّزق بالصّدقة . و حصّنوا أموالكم بالزكاة و ما عال امرءٌ اقتصد . و التقدير نصف العيش . والتودّد نصف العقل . والهمّ نصف الهرم . وقلّة العيال أحد اليسارين و من أحزن و الديه عقّهما . ومن ضرب بيده على فخذه عند المصيبة حبط أجره والصنيعة لاتكون صنيعة إلاّ عندذي حسب أو دين . والله ينزل الرّزق على قدر المصيبة . فمن قدّر رزقه الله ، ومن بذّر حرمه الله . والأمانة تجرّ الرّزق . والخيانة تجرّ الفقر ، ولو أراد الله بالنملة صلاحاً ما أنبت [لها] جناحاً .

١٣٨- وقال عليه السلام : متاع الدّنيا حطام و تراثها كُباب ، بُلغتها أفضل من أثرتها . و قُلعتها أركن من طمأنينتها ، حكم بالفاقة على مكثرها . وأُعين بالرّاحة مَن رغب عنها من راقه رواؤها أعقبت ناظريه كمهاً ، ومن استشعر شعفها ملأت قلبه أشجاناً ، لهنّ رقصٌ على سويداء قلبه كرقيص الزّبدة على أعراض المدرجة ، همٌّ يحزنه وهمٌّ يشغله ، كذلك حتّى يؤخذ بكظمه ويقطع أبهراه ، ويلقى هاماً للقضاء ، طريحاً هيّناً على الله مداه ، وعلى الأبرار ملقاه ، وإنّما ينظر المؤمن إلى الدّنيا بعين الاعتبار ، و يقتات منها ببطن الاضطرار ، و يسمع فيها بأُذن النقث . [المقت خ ل]

روزه است، بهترین کار مرد انتظار فرج از خدا است ، آنکه دعا کند و عمل نکند چون تیرانداز بی زه است، هر که یقین دارد که عوض میگیرد عطا میبخشد، با صدقه دادن روزی را بخواهید، با پرداخت زکوة مال خود را بیمه کنید ، فقیر نشود مردیکه میانه رو است ، اندازه‌گیری نیمی از زندگی است ، اظهار محبت نیمی از خردمندیست ، غم وغصه نیمی از پیریست، کمی نان خوران یکی از دو وسعت حال است، هر که پدرومادر را غمنده سازد ناسپاسی آنها کرده، هر که هنگام مصیبت دست برزانو زند اجر خودرا برده، احسان بجا نیست مگر بخانواده دار یا دین‌دار، خدا روزی را باندازه مصیبت نازل کند وهر که باندازه خرج کند خدا باو روزی دهد و هر که ولخرجی کند خدا محرومش سازد، امانت داری روزی رسانست وخیانت مایه فقراست، اگر خدا خوشی مورچه را میخواست باو بال نمیداد .

۱۳۸- کالای دنیا نشخواریست ، ومال و میراثش مشتی شتر وگوسفند باندازه زندگی ازآن به از جمع کردن آنست ودل کندن ازآن خاطر جمع تر از دلدادن بدانست، هر که بیش ازآن دارد محکوم بنیازمندی است وهر که ازآن صرفنظر کند راحت است هر که را سیری ازدنیا خوش آید دوچشمش نابینا شوند، وهر که ازآن شاد شود دلش پرازغمها گردد که برصحنه دلش برقصند بمانند رقصیدن زبدة برصحنه‌های مدرجه، یك همی اورا غمنده کند وهم دیگرش بکارگیرد، چنین است تاگلویش را بگیرند ودورك قلبش را ببرند، ودر برابر قضا پیکری درافکنده گردد ودر برخدا بسررسیدن عمرش هموار باشد، ودربرنیکان بهرجا افتدسهل باشد ، همانا مؤمن بدیده عبرت بدنیا نگرد و باندازه ضرورت از آن خورد و بگوش شنوا درآن شنود . (یا بگوش خشم ودشمنی)

١٣٩- وقال عليه السلام : تعلّموا الحلم فإنّ الحلم خليل المؤمن ووزيره ، و العلم دليله ، والرّفق أخوه ، والعقل رفيقه ، والصبر أمير جنوده .

١٤٠- وقال عليه السلام لرجل تجاوز الحدّ في التقشّف : يا هذا أما سمعت قول الله : « وأمّا بنعمة ربّك فحدّث » فوالله لابتذالك نعم الله بالفعال أحبّ إليه من ابتذالكها بالمقال .

١٤١- وقال لابنه الحسن عليه السلام : اُوصيك بتقوى الله ، و إقام الصّلاة لوقتها ، و إيتاء الزّكاة عند محلّها . و اُوصيك بمغفرة الذّنب ، و كظم الغيظ ، وصلة الرّحم ، والحلم عند الجاهل والتفقّه في الدّين، والتثبّت في الأمر ، والتعهّد للقرآن، وحسن الجوار ، والأمر بالمعروف والنهي عن المنكر ، واجتناب الفواحش كلّها في كلّ ما عصي الله فيه .

١٤٢- وقال عليه السلام : قوامُ الدّنيا بأربعة : بعالم مستعمل لعلمه . و بغنيّ باذل لمعروفه . و بجاهل لا يتكبّر أن يتعلّم . و بفقير لا يبيع آخرته بدنيا غيره . و إذا عطّل العالم علمه ، و أمسك الغنيّ معروفه ، و تكبّر الجاهل أن يتعلّم ، و باع الفقير آخرته بدنيا غيره فعليهم الثبور .

١٤٣- وقال عليه السلام : مَن استطاع أن يمنع نفسه من أربعة أشياء فهو خليق بأن لا ينزل به مكروه أبداً ، قيل : وماهنّ يا أمير المؤمنين ؟ قال : العجلة ، واللّجاجة، والعجب، والتواني

١٣٩- بردباري آموزيدكه بردباري دوست ووزير مؤمنست، و دانش رهنماى اواست ، و نرمش برادرش، وخرد رفيقش، و صبر فرمانده لشكرش .

١٤٠- بمرديكه در ژنده پوشي از حدگذرانده بود فرمود : اى فلاني نشنيدى فرموده خدا را (١١- الضحى) واما نعمت پروردگارت را بازگو- بخدا سوگند نعمت خدارا عملا منتشركنى بهتراست كه بزبان منتشركنى .

١٤١- بپسرش حسن (ع) فرمود : تورا سفارش كنم بتقوى از خدا وبرپا داشتن نماز بوقت ، و پرداخت زكوة بجا ، وتورا سفارش كنم بگذشت ازگناه، و فروبردن خشم ، وصله رحم ، وبردبارى در برابر نادان، وفهميدن دين وبررسي دركار، و وارسى قرآن، وخوش همسايگى، وامر بمعروف، و نهى ازمنكر، وبركنارى ازهمه هرزگيها درآنچه معصيت خدا است .

١٤٢- فرمود: دنيا بچهارچيز برپا است بعالميكه علمش را بكار بندد ، و بتوانگرىكه احسان كند، وبنادانيكه ازآموختن بزرگى نكند، وبمستمنديكه آخرتش را بدنياى ديگرى نفروشد، وهرگاه عالم علمش را بكارنبرد، وتوانگر احسان نكرد، ونادان ازآموختن سرباززد ، ومستمند آخرتش را بدنياى ديگرى فروخت پس واى برهمه .

١٤٣- هركه تواند خودرا ازچهارچيز بازدارد سزاوار استكه بدى نبيند، گفته شد آنهاچه‌اند يا امير المؤمنين؟ فرمود: شتاب، لجبازى، خودبينى ، وسستى .

١٤٤ـ وقال عليه السلام : اعلموا عباد الله أنّ التّقوى حصن حصين و الفجور حصن ذليل . لايمنع أهله ولا يحرز من لجأ إليه ، ألا وبالتّقوى تقطع حمة الخطايا ، وبالصبر على طاعة الله ينال ثواب الله . وباليقين تدرك الغاية القصوى . عباد الله إنّ الله لم يحظر على أوليائه ما فيه نجاتهم ، إذ دلّهم عليه ، ولم يقنّطهم من رحمته لعصيانهم إيّاه إن تابوا إليه .

١٤٥ـ وقال : الصّمت حُكم ، والسكوت سلامة ، والكتمان طرف من السعادة .

١٤٦ـ وقال عليه السلام : تذلّ الأمور للمقدور حتّى تصير الآفة في التدبير .

١٤٧ـ وقال عليه السلام : لا تتمّ مروّة الرّجل حتّى يتفقّه [في دينه] و يقتصد في معيشته ، ويصبر على النّائبة إذا نزلت به ، ويستعذب مرارة إخوانه .

١٤٨ـ وسئل عليه السلام ما المروّة ؟ فقال : لا تفعل شيئاً في السّرّ تستحيي منه في العلانية

١٤٩ـ وقال عليه السلام : الاستغفار مع الإصرار ذنوب مجدّدة .

١٥٠ـ وقال عليه السلام : سكّنوا في انفسكم معرفة ماتعبدون حتّى ينفعكم ماتحرّكون من الجوارح بعبادة مَن تعرفون .

١٥١ـ وقال عليه السلام : المستأكل بدينه حظّه من دينه مايأكله .

١٥٢ـ وقال عليه السلام : الايمان قول مقبول ، وعمل معمول ، وعرفان بالعقول .

١٥٣ـ وقال عليه السلام : الايمان على أربعة أركان التّوكل على الله ، و التّفويض إلى الله

١٤٤ـ ای بنده های خدا بدانید تقوی قلعه محکمی است ، و هرزگی دژ زبونی که اهلش را نگهداری نکند، وپناهنده خود را محفوظ ندارد، هلا با تقوی نیش خطاها کنده شود، وبوسیله صبر بر طاعت خدا بثواب رسند، وبا یقین نهایت مطلوب را یابند، بنده های خدا راستی خداوند وسیله نجات را از بنده های خود دریغ نداشته . زیرا آنان را بدان رهنمائی کرده و از رحمتش نومید نساخته که چون گناه کنند بسوی او بازگردند .

١٤٥ـ خاموشی فرزانگی است، سکوت سلامت است، ورازداری قسمی ازسعادت .

١٤٦ـ همه کارها تاآنجا زبون تقدیرند که تدبیر دچار آفت گردد .

١٤٧ـ مردانگی مردکامل نیست تا دین فهم باشد، ودر زندگی میانه روی کند ، وبر ناگواریها که آمدند صبر کند، و تلخی را از دوستانش گوارا داند .

١٤٨ـ پرسش شد که مروت چیست ؟ فرمود: کاری در نهان نکنی که درعیان ازآن شرمنده باشی .

١٤٩ـ استغفار با اصرار برگناه خود گناهان تازه ایست.

١٥٠ـ معرفت خدائی که میپرستید در دل جا دهید تا عبادت بجوارح و اعضاء برای شما سودمند باشد .

١٥١ـ آنکه دین را وسیله خوردن کند بهره اش ازدین همانست که بخورد .

١٥٢ـ فرمود: ایمان گفته ایست پسندیده، وکاریست کرده، وشناسائی است باخردها .

١٥٣ـ ایمان چهارپایه دارد، توکل برخدا، واگزاردن کار بخدا، تسلیم بامر خدا، ورضا بقضای

و التسليم لأمر الله ، و الرّضا بقضاء الله ، و أركان الكفر أربعة : الرّغبة ، و الرّهبة ، و الغضب ، و الشّهوة .

١٥٤ـ وقال عليه السلام : من زهد في الدّنيا و لم يجزع من ذُلّها و لم ينافس في عزّها هداه الله بغير هداية من مخلوق ، و علّمه بغير تعليم ، و أثبت الحكمة في صدره ، و أجراها على لسانه .

١٥٥ـ وقال عليه السلام : إنّ لله عباداً عاملوه بخالص من سرّه ، فشكر لهم بخالص من شكره ، فاُولئك تمرّ صحفهم يوم القيامة فُرّغا ، فاذا وقفوا بين يديه ملأها لهم من سرّ ما أسرّوا إليه .

١٥٦ـ وقال عليه السلام : ذلّلوا أخلاقكم بالمحاسن ، وقوّدوها إلى المكارم ، وعوّدوا أنفسكم الحلم ، واصبروا على الايثار على أنفسكم فيما تحمدون عنه ، ، ولا تداقّوا النّاس وزناً بوزن وعظّموا أقداركم بالتغافل عن الدّني من الاُمور . وأمسكوا رمق الضعيف بجاهكم وبالمعونة له إن عجزتم عمّا رجاه عندكم . ولاتكونوا بحّاثين عمّا غاب عنكم فيكثر [فيكبر خ ل] غائبكم ، وتحفظّوا من الكذب ، فانّه من أدنى الأخلاق قدراً و هو نوع من الفحش ، وضرب من الدّناءة .وتكرّموا بالتّعامي عن الاستقصاء وروي بالتّعامس من الاستقصاء ـ .

١٥٧ـ وقال عليه السلام : كفى بالأجل حرزاً . إنّه ليس أحدٌ من النّاس إلاّ و معه حفظة

خدا، كفرهم چهارپايه دارد: شيفتگى، هراس خشم، و شهوت .

١٥٤ـ هركه در دنيا زهد ورزد از خوارى آن بيتاب نگردد، و هركه براى عزت آن رقابت نورزد خدايش بى هدايت خلق رهنما است ، وبى تعليم او را بياموزد، وحكمت را در دلش جاى دهد، وبرزبانش بگرداند .

١٥٥ـ خدارا بندها است كه با نهاد پاك بااومعامله كردند و خدا درست از آنها قدردانى كرد و آنانندكه روز قيامت حسابشان پاك است، وچون در برابر او ايستند دفتر اعمالشان پراست از اسرارى كه با او درميان نهاده‌اند .

١٥٦ـ اخلاق خود را رام خوبيهاكنيد، وبزرگواريهاشان بكشانيد و خود را بيردبارى عادت دهيد، وبرخود و بديگران احسان‌كنيد . بدانچه وسيله سپاس برشما است و با مردم بسيار خرده‌گيرى نكنيد، وقدر خودرا بالا بريد بوسيله كناره‌گيرى ازكارهاى پست، توان ناتوانرا حفظ‌كنيد بآبروى‌خود وكمك باوهنگاميكه نداريدازخودآنچه‌رابشما اميد داشته‌باوبدهيد، ازآنچه در غياب شما است پربحث و كاوش نكنيد تا غائب از شما بيشتر گردد (تا غائب پيش شما بزرك شود خ ل) خود را از دروغ نگهداريدكه‌ازپست‌پايه ترين اخلاق است ونوعى از دشنام است، وطورى از پستى، وخود را بچشم بهم نهادن از وارسى‌كامل امورى ارجمند داريد.

١٥٧ـ موعد مقرر مرك خود بهترين دژ است. زيرا هيچكس نيست جزاينكه بهمراه او ازطرف

من الله يحفظونه أن لايتردّى في بئر ، ولا يقع عليه حائط ، و لا يصيبه سبع ، فاذا جاء أجله خلّوا بينه وبين أجله .

[بسم الله الرّحمن الرّحيم]

وروى عن الامام السبط التقي أبي محمدالحسن بن علي صلوات الله عليهما ورحمته وبركاته في طوال هذه المعاني في أجوبته عن مسائل سأله عنها أميرالمؤمنين عليه السلام أو غيره في معان مختلفة

قيل له عليه السلام : ما الزّهد؟ قال : الرّغبة في التقوى والزّهادة في الدّنيا ، قيل : فما الحلم؟ قال : كظم الغيظ و ملك النفس . قيل : ما السّداد؟ قال : دفع المنكر بالمعروف . قيل : فما الشرف؟ قال : اصطناع العشيرة وحمل الجريرة . قيل : فما النجدة؟ قال : الذّبُّ عن الجار والصبر في المواطن والإقدام عند الكريهة . قيل : فما المجد؟ قال : أن تُعطي في الغُرم و أن تعفو عن الجرم . قيل : فما المروّة؟ قال : حفظ الدّين وإعزاز النفس و لين الكنف وتعهّد الصنيعة وأداء الحقوق والتحبّب إلى الناس . قيل : فما الكرم؟ قال : الابتداء بالعطيّة قبل المسألة و إطعام الطعام في المحل . قيل : فما الدّنيئة؟ قال : النظر في اليسير ومنع الحقير . قيل : فما اللّؤم؟ قال : قلّة النّدى وأن ينطق بالخنى . قيل : فما السماح؟ قال : البذل في السرّاء و الضرّاء . قيل : فما الشحُّ؟ قال : أن ترى ما في يديك شرفاً و ما أنفقته تلفاً . قيل: فما الإخاء قال: الإخاء في الشدّة والرّخاء. قيل: فما الجبن؟ قال : الجرأة على الصديق

خدا نگهبانها است که او را نگهمیدارند از اینکه درچاه افتد ، و یا دیوار بر سرش فرو ریزد ، و یا درنده‌اش آسیب رساند، وچون مرك او برسد اورا دربرابر مرگش رها سازند .

بنام خداوند بخشاینده مهربان

از امام سبط تقی ابی محمد حسن بن علی (ع) درگفتار های طولانی راجع باین معانی روایاتی است که در پاسخ پرسشهائی که امیرالمؤمنین (ع) یا دیگری از آن حضـرت کرده در موضوع های مختلفه وارد شده .

این سؤال وجواب مفصل: ١ـ زهدچیست؟ رغبت بتقوی وبی‌رغبتی دردنیا، ٢ـ حلم چیست؟ خشم فروخوردن و اختیار خود داشتن ، ٣. سداد چیست ؟ دفع از زشتی بخوبی ، ٤ـ شرف چیست ؟ احسان بقبیله وتبار وتحمل‌خسارت وجرم‌آنها، ٥ـ نیرومندی چیست ؟دفاع از پناهنده وصبر در نبردها و اقدام هنگام سختی، ٦ـ بزرگواری چیست؟ اینستکه در غرامت عطابخشی واز جرم بگذری، ٧ـ مروت‌چیست؟ حفظ دین، عزت نفس، نرمش، وارسی‌کرد وکار، پرداخت حقوق‌ودوست یابی، ٨ـ کرم چیست؟ بخشش پیش از خواهش، اطعام در قحطی، ٩ـ دنائت چیست؟ خرد بینی و دریغ از اندك، ١٠ـ ناکسی چیست؟ کم بخشیدن وگفتار ناهنجار، ١١ـ جوانمردی چیست ؟ بخشش در خوشی و سختی، ١٢ـ بخل چیست؟ آنچه درکف داری شرف بدانی وآنچه انفاق‌کنی تلف شماری، ١٣ـ برادری چیست؟ همراهی درسختی وخوشی، ١٤ـ ترس چیست؟ دلیری بردوست وگریز از دشمن، ١٥ـ ثروتمندی چیست ؟ رضای بقسمت

والنكول عن العدوّ . قيل : فما الغنى ؟ قال : رضا النفس بما قسم لها وإن قلّ . قيل : فما الفقر؟ قال: شره النفس إلى كلّ شيء . قيل : فما الجود ؟ قال : بذل المجهود . قيل : فما الكرم قال : الحفاظ في الشدّة و الرّخاء . قيل : فما الجرأة ؟ قال : مواقفة الأقران . قيل : فما المنعة ؟ قال : شدّة البأس ومنازعة أعزّ النّاس . قيل : فما الذّلّ ؟ قال : الفرق عند المصدوقة قيل : فما الخرق ؟ قال : مناواتك أميرك و من يقدر على ضرّك . قيل : فما السناء ؟ قال : إتيان الجميل وترك القبيح . قيل : فما الحزم؟ قال : طول الأناة والرّفق بالولاة والاحتراس من جميع النّاس . قيل : فما الشرف ؟ قال : موافقة الإخوان و حفظ الجيران . قيل : فما الحرمان ؟ قال : تركك حظّك و قد عرض عليك . قيل : فما السفه ؟ قال : اتّباع الدّناة ومصاحبة الغواة . قيل : فما العيّ ؟ قال : العبث باللّحية و كثرة التنحنح عند المنطق . قيل : فما الشجاعة ؟ قال : مواقفة الأقران والصبر عند الطعان . قيل : فما الكلفة : قال : كلامك فيما لا يعنيك . قيل : وما السفاه ؟ قال : الأحمق في ماله المتهاون بعرضه . قيل : فما اللّؤم ؟ قال : إحراز المرء نفسه وإسلامه عرسه .

هرچه کم هم باشد، ١٦- فقر چیست؟ آزمندی بهرچیز، ١٧- جود چیست؟ بخشش دسترنج، ١٨- کرم چیست؟ خودداری درسختی وخوشی، ١٩- دلیری چیست؟ هم نبردی با پهلوانان، ٢٠- مناعت چیست؟ سخت جنگیدن وستیزه باغالب ترین مردم ، ٢١- ذل چیست؟ هراس از راستی وحقیقت، ٢٢- کج خولی چیست؟ مبارزه با فرمانده خود و با کسیکه میتواند بتو زیان رساند ، ٢٣- بزرگی چیست ؟ آوردن خوب و ترك زشت، ٢٤- استواری چیست؟ آرامی با دوام ونرمی باوالیان وملاحظه ازهمه مردم، ٢٥- شرافت چیست؟ موافقت بادوستان وحفظ همسایگان، ٢٦- بی بهرگی چیست؟ ازدست دادن بهره ایکه بتو میدهند ٢٧- سفاهت چیست؟ پستی گرائیدن وباگمراهان نشستن، ٢٨- درماندگی وعجز درکلام چیست؟ بازی کردن با ریش ولکنت هنگام سخن، ٢٩- شجاعت چیست؟ هم نبردی با پهلوانان وپایداری در نبرد ، ٣٠- کلفت چیست؟ سخن درچیزیکه بتو مربوط نیست ، ٣١- سفاه چیست؟ نابخردی در مال و زبون کردن آبرو، ٣٢- ناکسی چیست؟ خوشگزرانی وبی اعتنائی بهمسر. (١)

---

(١) ظاهراً تکرار بعضی از سؤالات و اختلاف در جواب آنها از جهت اختلاف روایات بوده است (مصحح)

(ومن حكمه عليه السلام)

أيها النّاس إنّه من نصح لله و أخذ قوله دليلاً هدي للتي هي أقوم و وفّقه الله للرشاد و سدّده للحُسنى فإنّ جار الله آمن محفوظ و عدوّه خائف مخذول، فاحترسوا من الله بكثرة الذكر، واخشوا الله بالتقوى وتقرّبوا إلى الله بالطاعة فانّه قريبٌ مجيب قال الله تبارك وتعالى: «و إذا سألك عبادي عنّي فإنّي قريب اُجيب دعوة الدّاع إذا دعان فليستجيبوا لي وليؤمنوا بي لعلّهم يرشدون» فاستجيبوا الله و آمنوا به فإنّه لاينبغي لمن عرف عظمة الله أن يتعاظم، فإنّ رفعة الّذين يعلمون عظمة الله أن يتواضعوا و [عزّ] الّذين يعرفون ما جلال الله أن يتذلّلوا [له] وسلامة الّذين يعلمون ما قُدرة الله أن يستسلموا له ولا ينكروا أنفسكم بعد المعرفة ولا يضلّوا بعد الهدى.

و اعلموا علماً يقيناً أنّكم لن تعرفوا التّقى حتّى تعرفوا صفة الهدى و لن تمسّكوا بميثاق الكتاب حتّى تعرفوا الّذي نبذه و لن تتلوا الكتاب حقّ تلاوتـه حتّى تعرفوا الذي حرّفه. فإذا عرفتم ذلك عرفتم البدع والتّكلّف ورأيتم الفرية على الله والتحريف ورأيتم كيف يهوي من يهوي. و لا يجهلنّكم الّذين لا يعلمون، والتمسوا ذلك عند أهله، فإنّهم خاصّة نور يُستضاء بهم وأئمّة يقتدى بهم، بهم عيش العلم وموت الجهل، وهم الّذين أخبركم حلمهم عن

از سخنان حکیمانهٔ آنحضرت

أیا مردم راستش اینست که هرکه برای خدا اخلاص ورزید وفرموده اورا (قرآن) راهنمای خود گرفت بروشیکه درست تر است رهبرده و خدایش برای رشاد توفیق داده و بعاقبت خوش کمك کرده زیرا پناهنده بخدا آسوده و محفوظ است و دشمنش ترسان وبی یاور خدارا واپائید با ذکر بسیار، از خدا بترسید بوسیله تقوی وبخدا نزدیك شوید بطاعت که او نزدیك است وپاسخ گو، خدا تبارك و تعالی فرموده (١٨٢- البقره) و هرگاه بندگانم تورا از من پرسند راستی من نزدیکم و دعای هرداعی را اجابت کنم هروقت مرا دعا کند، باید از من اجابت خواهند وبمن گروند تا شاید براه درست درآیند. پس از خدا اجابت خواهید وباو گروید زیرا سزاوار است کسیکه بزرگی خدارا دانست خود را بزرك شمارد زیرا بزرگی کسانیکه عظمت خدا را دانستند اینست که تواضع کنند و عزت آنها که جلال خدارا شناختند اینستکه برایش زبونی کنند و سلامت آنهاکه دانستند خدا چه قدرتی دارد اینستکه باو تسلیم شوند وخودراگم نکنند پس از معرفت، وگمراه نشوند پس از هدایت، بیقین بدانید که شما هرگز تقوی را نفهمید تا وصف هدایت را بفهمید وهرگز به پیمان قرآن نچسبید تا آنهاکه کنارش گذاشتند بشناسید، وآنرا بحق نخوانید تا آنهاکه تحریفش کردند بشناسید. هرگاه این را فهمیدید بذعت وزورگوئی را میفهمید وهم دروغ برخدا وتحریف را، ومیفهمید آنکه سقوط کرد چگونه سقوط کرد وآنان که نمیدانند شما را بنادانی نکشانند، آنرا از اهلش خواهش کنید که آنان مخصوصان بنور بخشیند، واز آنها باید پرتو گرفت، و امامانی هستند که باید پیرویشان کرد. زندگی دانش و نابودی جهل بدانها است، و آنهایند که حلمشان شما را بجهل دیگران خبرمیدهد، وخموشیشان دلیل گفتارشان است، و ظاهرشان

جهلهم و حكم منطقهم عن صمتهم و ظاهرهم عن باطنهم ، لا يخالفون الحقّ و لا يختلفون فيه . وقد خلت لهم من الله سنّة ومضى فيهم من الله حكم إنّ في ذلك لذكرى للذاكرين واعقلوه إذا سمعتموه عقل رعايته و لا تعقلوه عقل روايته ، فانّ رواة الكتاب كثير و رعاته قليل ، والله المستعان .

(جوابه عليه السلام عن مسائل سئل عنها)

(في خبر طويل كتبنا منه موضع الحاجة)

بعث معاوية رجلاً متنكّراً يسأل أمير المؤمنين عليه السلام عن مسائل سأله عنها ملك الرّوم فلمّا دخل الكوفة وخاطب أمير المؤمنين عليه السلام أنكره فقرّره فاعترف له بالحال فقال أمير المؤمنين عليه السلام : قاتل الله ابن آكلة الأكباد ماأضلّه وأضلّ من معه ، قاتله الله لقد أعتق جارية ماأحسن أن يتزوّجها ، حكم الله بيني وبين هذه الأمّة قطعوا رحمي وصغّروا عظيم منزلي وأضاعوا أيّامي.

عليّ بالحسن و الحسين و محمّد ، فدعوا ، فقال عليه السلام : يا أخا أهل الشام هذان ابنا رسول الله صلّى الله عليه وآله وهذا ابني فاسأل أيّهم أحببت ، فقال الشامي : أسأل هذا ، يعني الحسن عليه السلام ثمّ قال :

كم بين الحقّ والباطل ؟ وكم بين السماء والأرض ؟ وكم بين المشرق والمغرب ؟ وعن

نشانه باطنشان، با حق مخالف نيستند، ودر آن اختلاف ندارند، واز خداوند در باره آنها روشى مقرر شده، وحكم خدا درباره آنها امضاى گرديده ، راستى در اين مطلب يادآوريست براى يادآوران، و چون آنرا شنيديد درست تعقل كنيد، وبمحض روايت آن اكتفاء نكنيد، زيرا راويان كتاب بسيارند، و رعايت كننده‌هاى آن كميابند، والله المستعان .

پاسخ آن حضرت از مسائلى كه ازوى پرسيدند. درضمن خبر مفصلى كه اندازه نياز آنرا نقل كرديم

معاويه مرد ناشناسى را فرستاد تا مسائلى را از امير المؤمنين (ع) بپرسد كه پادشاه روم از او پرسيده بود، وچون آن مرد بكوفه آمد با امير المؤمنين صحبت كرد حضرت او را ناشناس تشخيص داد، و از او بازجوئى كرد ، واو هم بحقيقت حال اعتراف كرد ، امير المؤمنين (ع) فرمود : خدا زاده هند جگرخواررا بكشد چه اندازه خود وهمراهانش گمراهند، خدا اورا بكشد كنيزيرا آزاد كرد وچه خوب بودكه او را بزناشوئى ميگرفت، ميان من و اين امت خدا حكم باشد از من قطع رحم كردند و مقام بزرگ مراكوچك كردند، ودوران مرا ضايع كردند .

بعدفرمودحسن وحسين ومحمدرا نزد من بياوريد، آنهارا خواستند وفرمود اى برادر شامى اين دو فرزند رسولخدايند واين فرزندمن وازهر كدام خواهى مسائل خود را بپرس. آن شامى گفت از اين (يعنى حسن) ميپرسم سپس چنين آغاز پرسش كرد :

ميان حق وباطل چند است؟ ميان آسمان وزمين چند فاصله است؟ ميان مشرق ومغرب چند است؟

هذا المحوالذي في القمر ، وعن قوس قُزح ، وعن هذه المجرّة ، وعن أوّل شيء انتضح على وجه الأرض ، وعن أوّل شيء اهتزّ عليها ، وعن العين التي تأوي إليها أرواح المؤمنين. والمشركين وعن المؤنّث . وعن عشرة أشياء بعضها أشدّ من بعض .

فقال الحسن عليه السلام : يا أخا أهل الشام بين الحقّ والباطل أربع أصابع ، مارأيت بعينك فهو الحقّ وقد تسمع باُذنيك باطلاً كثيراً .

وبين السماء و الأرض دعوة المظلوم و مدّ البصر ، فمن قال غيرهذا فكذّبه .

وبين المشرق و المغرب يوم مطرد للشمس تنظر إلى الشمس حين تطلع ، و تنظر إليها حين تغرب ، من قال غيرهذا فكذّبه .

وأمّا هذه المجرّة فهي أشراج السماء ، مهبط الماء المنهمر على نوح عليه السلام .

و أمّا قوس قُزح : فلا تقل : قزح فإنّ قزح شيطانٌ ولكنّها قوس الله و أمان من الغرق .

و أمّا المحو الّذي في القمر فإنّ ضوء القمر كان مثل ضوء الشمس فمحاه الله . و قال في كتابه : « فمحونا آية اللّيل وجعلنا آية النهار مبصرة » .

و أمّا أوّل شيء انتضح على وجه الأرض فهو وادي دلّس .

و أمّا أوّل شيء اهتزّ على وجه الأرض فهي النخلة .

این لکه بی‌نوری که درماه است چیست؟ قوس‌وقزح چیست؟ کهکشان چیست؟ نخست آبی که برروی‌زمین روان شد کدامست؟ نخست چیزیکه برروی زمین بجنبش درآمد چیست ؟ آن چشمه که ارواح مؤمنان و مشرکان بدان‌مأوی کنند کدام‌است؟ مؤنث چیست؟ وآن ده چیزی که هرکدام ازدیگری سخت‌ترند‌چیست؟

امام حسن(ع) فرمود: ای برادرشامی میان حق‌وباطل چهارانگشت فاصله است، آنچه بچشم‌خود بینی حق‌است، وباگوش خود بیهوده وناحق بسیاربشنوی .

میان آسمان و زمین باندازه دعای ستمدیده و مد بصر فاصله است ، و هرکه جز آن گوید ، او را تکذیب کن .

میان مشرق ومغرب یکروز پیوست حرکت خورشید است . نگاه‌کن بخورشیدکه برآید، و بآن نگرکه غروب‌کند هرکه جزآن‌گوید دروغگو شمارش .

واما این‌کهکشان همان شکافهای آسمانست‌که محل نزول‌آب سیل‌آسا بوده‌اند درطوفان‌نوح(ع)

واما قوس وقزح مگو قزح زیرا قزح شیطانست ولی آن قوس الله است وامان ازغرق است .

واما لکه سیاه روی ماه راستیکه نورماه بمانند نورآفتاب بوده وخدایش محو و تاریک‌کرده و درقرآنش فرموده (۱۲ـ الاسراء) آیت شب را محوکردیم وآیت روزرابیناوروشن ساختیم .

واما نخست چیزیکه بروی زمین روان وعیان شد وادی دلس بود (یعنی‌وادی ظلمت) واول‌چیزی

و أمّا العين الّتي تأوي إليها أرواح المؤمنين فهي عين يقال : لها سلمى . و أما العين الّتي تأوي إليها أرواح الكافرين فهي عين يقال لها: برهوت .

و أمّا المؤنّث فانسانٌ لا يدرى امرأة هو أو رجل فينتظر به الحلم ، فان كانت امرأة بانت ثدياها و إن كان رجلاً خرجت لحيته و إلاّ قيل له يبول على الحائط فان أصاب الحائط بوله فهو رجل وإن نكص كما ينكص بول البعير فهي امرأة .

وأما عشرة أشياء بعضها أشدّ من بعض فأشدّ شيء خلق الله الحجر، وأشدّ من الحجر الحديد ، و أشدّ من الحديد النّار، وأشدّ من النّار الماء، وأشدّ من الماء السحاب ، وأشدّ من السحاب الرّيح و أشدّ من الرّيح الملك ، وأشدّ من الملك ملك الموت ، و أشدّ من ملك الموت الموت ، وأشدّ من الموت أمر الله .

قال الشامي : أشهد أنّك ابن رسول الله - صلى الله عليه وآله - وأن عليّاً وصيّ محمد، ثمّ كتب هذا الجواب ومضى به إلى معاوية ، وأنفذه معاوية إلى ابن الاصفر فلمّا أتاه قال : أشهد أنّ هذا ليس من عند معاوية ولا هو إلاّ من معدن النبوّة .

(كلامه عليه السلام في الاستطاعة)

كتب الحسن بن أبي الحسن البصري إلى أبي محمد الحسن بن عليّ عليهما السلام أمّا بعد فانّكم

که روی زمین جنبید درخت خرما بود ، و اما چشمه‌ایکه ارواح مؤمنان در آن مأوی کنند چشمه‌ایست بنام سلمی، واما آن چشمه‌ایکه ارواح کفار در آن مأوی گیرند چشمه‌ایست بنام برهوت .

واما مؤنث آن آدمی است که معلوم نیست زنست یامرد است تا هنگام بلوغ در انتظار باید ماند اگر زنست پستان برآورد واگر مرد است ریش درآورد ، و اگر این نشانه ها عیان نشد باوگفته شود بدیوار بشاشد اگر شاش او بدیوار رسد مرد است، واگر واپس رود چون شاش شتر زنست .

اما آن ده چیز که از یکدیگر سخت‌ترند، سخت‌تر چیزیکه خدا آفریده سنگ است، و سخت تر ازسنگ آهن است، وسخت‌تر از آهن آتش است ، وسخت‌تر از آتش آبست، و سخت‌تر ازآب ابر است، و سخت‌تر از ابر باد است، وسخت‌تر از باد ملك است، وسخت‌تر از ملك ملك الموتست، وسخت‌تر از اومرك است، وسخت‌تر از مرك فرمان خدا است .

شامی گفت من گواهی میدهم که تو پسر رسول‌خدائی وباینکه علی(ع) وصی محمد است، سپس‌این جواب‌را نوشت وبرای معاویه برد، واو برای پادشاه روم فرستاد (در تواریخ‌عرب‌رومیان‌را بنی‌الاصفر گویند) و چون بدست او رسید گفت من معتقدم که این جواب از معاویه نیست و این جواب جز از معدن نبوت نیست .

سخن آنحضرت در باره استطاعت

حسن بن ابی‌حسن بصری بامام ابی محمد حسن بن علی(ع) نامه نوشت‌که: شماگروه بنی هاشم

معشر بني هاشم الفلك الجارية واللّجج الغامرة والأعلام النيّرة الشاهرة أو كسفينة نوح عليه السلام التي نزلها المؤمنون ونجا فيها المسلمون. كتبت إليك يا ابن رسول الله عند اختلافنا في القَدَر وحيرتنا في الاستطاعة، فأخبرنا بالذي عليه رأيك ورأي آبائك عليهم السلام، فانّ من علم الله علمكم وأنتم شهداء على النّاس والله الشاهد عليكم «ذرّيّة بعضها من بعض والله سميع عليم» فأجابه الحسن عليه السلام:

بسم الله الرّحمن الرّحيم وصل إليّ كتابك ولولا ما ذكرته من حيرتك وحيرة من مضى قبلك إذاً ما أخبرتك، أمّا بعد فمن لم يؤمن بالقَدَر خيره وشرّه أنّ الله يعلمه فقد كفر ومن أحال المعاصي على الله فقد فجر، إنّ الله لم يطع مكرهاً ولم يعص مغلوباً. ولم يهمل العباد، سدىً من المملكة، بل هو المالك لما ملّكهم، والقادر على ما عليه أقدرهم، بل أمرهم تخييراً ونهاهم تحذيراً، فإن ائتمروا بالطاعة لم يجدوا عنها صادّاً، وإن انتهوا إلى معصية فشاء أن يمنّ عليهم بأن يحول بينهم وبينها فعل، وإن لم يفعل فليس هو الذي حملهم عليها جبراً، ولا ألزموها كرهاً، بل منّ عليهم بأن بصّرهم وعرّفهم وحذّرهم وأمرهم ونهاهم. لا جبلاً لهم على ما أمرهم به فيكونوا كالملائكة، ولا جبراً لهم على ما نهاهم عنه «ولله الحجّة البالغة فلو شاء لهديكم أجمعين» والسّلام على من اتّبع الهدى.

فلك جاریه و لجج غامره واعلام نیره شاهره‌اید و چون کشتی نوح باشید که مؤمنان در آن نشستند و مسلمانان در آن نجات یافتند؛ یابن رسول‌الله من بشما این نامه را نوشتم چون در معنی قدر اختلاف داریم، ودر موضوع استطاعت سرگردانیم بما خبرده از آنچه عقیده تو وعقیده پدران توا‌ست(ع). زیرا شما از علم خدا آموختید، وشما حجت برمردم وخدا حجت برشما است، ونژادی هستید که ازیکدیگر باشید، وخدا شنوا ودانا است، امام حسن باوچنین پاسخ داد:

بنام خداوند بخشاینده مهربان نامه‌ات بمن رسید واگر سرگردانی خودت وسرگردانی کسانیکه پیش از تو درگذشتند نبود من تورا از این موضوع خبر نمیدادم امابعد هرکه بقدر در خوب وبدش ایمان ندارد و معتقد نیست که خداوند آنرا میداند محققا کافر است، و هرکه گناهان را بخدا حواله میدهدوکار اومیداند محققافاجرو نابکار است. راستش خدابزوراطاعت‌نشود، و درنافرمانی‌مغلوب نشده است، ودست از مردم نکشیده، وآنها را سرخود ومهمل رها نکرده که سرخود باشند، بلکه او است مالك هرآنچه بآنها داده، وقادر برهرچه آنها را بدان تواناکرده. بلکه بآنها فرمان داده تاباختیار خودشان آنرا بپذیرند، ونهیشان‌کرده تا باختیار خود درحذر باشند. پس اگر سر بفرمان او نهند مانعی درمیان‌ندارند، واگربنافرمانی‌گرایند وخدا خواهد برآنها منت نهد وجلوآنهارا بگیردمیتواند، واگرهم نگرفت خداوند آنانرا بزور برآن وارد نکرده، وآنها را اکراه ننموده، بلکه بازهم بآنها منت نهاده‌که آنهارا بیناکرده ومعرفت داده، وبرحذر ساخته وامرکرده ونهی‌کرده آنهارا بطبع وادار براجرام فرمانش نساخته بمانند فرشته‌ها، وبرآنچه هم ازآن نهیشان‌کرده اجبار نکرده، از آن خدا است حجت رسا، واگر خواهد همه را بحق رساند والسلام علی من اتبع الهدی.

(موعظة)

إعلموا أنّ الله لم يخلقكم عبثاً وليس بتارككم سدىً ، كتب آجالكم و قسم بينكم معائشكم ، ليعرف كلّ ذي لبّ منزلته و أنّ ما قدّر له أصابه وما صرف عنه فلن يصيبه ، قد كفاكم مؤونة الدّنيا وفرغكم لعبادته ، وحثّكم على الشكر ، وافترض عليكم الذّكر ، وأوصاكم بالتقوى منتهى رضاه ، والتقوى باب كلّ توبة ورأس كلّ حكمة وشرف كلّ عمل ، بالتقوى فاز من فاز من المتقين . قال الله تبارك وتعالى : « إنّ للمتّقين مفازاً » . وقال : « وينجّي الله الذين اتّقوا بمفازتهم لا يمسّهم السوء ولا هم يحزنون » . فاتّقوا الله عباد الله ، واعلموا أنّه من يتّق الله يجعل له مخرجاً من الفتن ويسدّده في أمره ، ويهيّىء له رشده ، ويفلجه بحجّته ويبيّض وجهه ، ويعطيه رغبته ، مع الذين أنعم الله عليهم من النبيّين والصدّيقين والشهداء والصالحين وحسن أولئك رفيقاً .

(خطبته عليه السلام)

❁ (حين قال له معاوية بعد الصلح : اذكر فضلنا) ❁

حمد الله وأثنى عليه وصلّى على محمد النّبيّ وآله ، ثمّ قال : من عرفني فقد عرفني و من لم يعرفني فأنا الحسن ابن رسول الله ، أنا ابن البشير النذير ، أنا ابن المصطفى بالرّسالة ، أنا

يك پند

اى بنده هاى خدا بدانيد براستى كه خدا شمارا بيهوده نيافريده، وسرخود رهانكرده ، عمرشما را نوشته وروزى شمارا ميانتان قسمت كرده تاهرخردمندي اندازه خودرا بداند، وبفهمد كه هرچه برايش مقدر است باو ميرسد، وهرچه ازآنش نيست باو نخواهد رسيد، خدا خرج دنياى شما را كفايت كرده ، وشماهارا براى پرستش فراغت بخشيده، وبشكرگزارى تشويق كرده، و ذكر و نماز را بر شما واجب كرده، وتقوى را بشما سفارش كرده، وآنرا نهايت رضايتمندى خود مقرر ساخته ، تقوى باب هرتوبه و سر هرحكمت وشرف هركردار است. هركه از متقيان كامياب شد بسبب تقوى كامياب گشته ، و خداوند تبارك وتعالى فرمايد (٣٢ـ النبأ) راستى براى متقين مقام شايانى است ـ و نيزفرموده (٦١ـ الزمر) وخدا پرهيزكارانرا در مقام شايان خود نجات بخشد، نه بدى بدانها رسد ونه غمى دارند .

اى بنده هاى خدا ازخدا بپرهيزيد وبدانيد كه هركه ازخدا بپرهيزدخدايش از فتنهاوآزمايشهانيكو برآورد، ودركارش موفق سازد، وراه حق را برايش آماده كند، وحجت اورا پيروزگرداند، وورويش راسفيد كند، ودلخواهش را باو عطاكند، بهمراه آنانكه خدا برآنها نعمت داده ازپيمبران و صديقان وشهيدان و نيكان و چه خوب رفيقانى باشند .

خطبه آنحضرت پس از قبول صلح هنگاميكه معاويه باوگفت فضل مارا يادكن

خدارا سپاس نمود وستايش كرد ، وصلوات بر محمد پيغمبر وخاندانش فرستاد ، وسپس فرمود: هركه مرا ميشناسد ميشناسد، وهركه نميشناسد بداند منم حسن زاده رسولخدا (ص) ، منم زاده بشير

ابن من صلّت عليه الملائكة ، أنا ابن من شرُفت به الأمّة ، أنا ابن من كان جبرئيل السفير من الله إليه ، أنا ابن من بُعث رحمة للعالمين [صلّى الله عليه وآله أجمعين] .

فلم يقدر معاوية، أن يكتم عداوته وحسده، فقال: يا حسن عليك بالرُّطب فانعته لنا . قال : نعم يا معاوية الرِّيح تلقحه ، و الشمس تنفخه ، والقمر يلوّنه ، والحرُّ ينضجه ، واللّيل يبرده .

ثمَّ أقبل على منطقه فقال : أنا ابن المستجاب الدّعوة ، أنا ابن من كان من ربّه كقاب قوسين أو أدنى ، أنا ابن الشفيع المطاع ، أنا ابن مكّة ومنى ، أنا ابن من خضعت له قريش رغماً ، أنا ابن من سعد تابعه وشقي خاذله ، أنا ابن من جعلت الأرض له طهوراً ومسجداً ، أنا ابن من كانت أخبار السماء إليه تترى ، أنا ابن من أذهب الله عنهم الرِّجس وطهّرهم تطهيراً .

فقال معاوية: أظنُّ نفسك يا حسن تنازعك إلى الخلافة ؟ فقال : ويلك يا معاوية إنّما الخليفة من سار بسيرة رسول الله صلى الله عليه وآله وعمل بطاعة الله ، ولعمري إنّا لأعلام الهدى ومنار التقى ، ولكنّك يا معاوية ممّن أبار السنن وأحيا البدع ، واتّخذ عباد الله خولاً ، ودين الله لعباً فكان ، قد أخمل ما أنت فيه ، فعشت يسيراً وبقيت عليك تبعاته .

يا معاوية والله لقد خلق الله مدينتين إحداهما بالمشرق والاخرى بالمغرب أسماهما جابلقا وجابلسا ، ما بعث الله إليهما أحداً غير جدّي رسول الله صلى الله عليه وآله .

و نذیر، منم زاده برگزیده برسالت ، منم زاده آنکه فرشته ها بر او رحمت فرستند، منم زاده آنکه امت باو شرافت یافتند، منم زاده آنکه جبرئیل ازطرف خدا نزد او سفیر بود، منم زاده آنکه برحمت برای جهانیان مبعوث شد(ص) . معاویه نتوانست دشمنی وحسد خود را نهان دارد گفت: یا حسن اکنون خرمای تازه را برای ما وصف کن، در پاسخش فرمود: آری ای معاویه بادش آبستن کند، وخورشیدش بدمد، وماهش رنك آمیزی کند، وگرمایش بپزد، وشبش خنك سازد .

سپس سر سخن خود رفت و فرمود : منم پسر مستجاب الدعوه منم پسر آنکه نسبت بپروردگارش چون نزدیکی دو سر کمان بود ویا نزدیکتر، منم پسر شفیع مطاع، منم پسر مکه ومنی، منم پسر آنکه قریش بزور تسلیم اوشد ، منم پسر آنکه هرکه پیرو او باشد سعادتمند است، وهرکه اورا رها کند بدبخت است، منم پسر آنکه همه زمین برایش مسجد و پاك کننده شده ، منم پسر آنکه اخبار آسمانها برای او پیاپی می‌آمد ، منم فرزند آنها که خداوند پلیدی را از آنها برده ، وآنها را خوب پاکیزه کرده، معاویه گفت ای حسن بگمانم باز دلت خلافت میخواهد ؟

درپاسخ فرمود: وای برتو ای معاویه همانا خلافت حق کسی استکه بروش رسولخدا (ص) برود وبطاعت خدا عمل کند و بجان خودم که ما اعلام هدایت و چراغگاه تقوی هستیم ، ولی تو ای معاویه از کسانی باشی که سنت را ازمیان برند، وبدعت را زنده کنند وبنده‌های خدارا ببردگی گیرند، ودین خدا را بازیچه دانند، وآنچه تو درآنی ازمیان برود وگم شود تواندکی زنده بمانی وعقوبتش برتوبماند .

ای معاویه بخدا که خداوند دوشهر آفریده یکی در مشرق ودیگری درمغرب، ونامشان جابلقا و جابلسا است. برمردم آنها پیغمبری جزجد من رسولخدا (ص) مبعوث نیست .

فقال معاوية : يا أبا محمد أخبرنا عن ليلة القدر . قال : نعم عن مثل هذا فاسأل ، إن الله خلق السماوات سبعاً والأرضين سبعاً والجن من سبع والإنس من سبع فتطلب من ليلة ثلاث وعشرين إلى ليلة سبع وعشرين . ثم نهض عليه السلام .

(وروى عنه عليه السلام في قصار هذه المعاني)

١ ـ قال عليه السلام : ما تشاور قوم إلا هدوا إلى رشدهم .

٢ ـ وقال عليه السلام : اللؤم أن لا تشكر النعمة .

٣ ـ وقال عليه السلام لبعض ولده : يا بني لا تواخ أحداً حتى تعرف موارده و مصادره فإذا استنبطت الخبرة ورضيت العشرة فآخه على إقالة العثرة والمواساة في العسرة .

٤ ـ وقال عليه السلام : لا تجاهد الطلب جهاد الغالب ، ولا تتكل على القدر اتكال المستسلم فإن ابتغاء الفضل من السنة ، والاجمال في الطلب من العفة ، وليست العفة بدافعة رزقاً ولا الحرص بجالب فضلاً ، فإن الرزق مقسوم واستعمال الحرص استعمال المآثم .

٥ ـ وقال عليه السلام : القريب من قربته المودة وإن بعد نسبه . والبعيد من باعدته المودة وإن قرب نسبه ، لا شيء أقرب من يد إلى جسد وإن اليد تغل فتقطع و تحسم .

٦ ـ وقال عليه السلام : من اتكل على حسن الاختيار من الله له لم يتمن أنه في غير الحال

معاويه گفت يا ابامحمد ازشب قدر بما خبربده فرمود : آرى ازاين گونه بپرس. آرى خداوند از آسمان هفت آفريده واز زمين هفت و جن ازهفت و انس از هفت، وبايد شب قدر را ازشب بيست وسوم تا شب بيست وهفتم جست، وسپس برخاست (ع) .

آنچه دراين معاني بلفظ مختصر از آنحضرت روايت شده

١ـ هيچ مردمى با هم مشورت نكنند جز اينكه بدرستى رهبرى شوند .

٢ـ پستى وناكسى اينستكه شكر نعمت نكنى .

٣ـ بيكى از فرزندانش فرمود اى پسر جانم با احدى برادرى مكن تا بدانى كجاها ميرود و كجاها ميآيد ، وچه ريشه اى دارد، و چون خوب از حالش آگاه شدى و معاشرتش را پسنديدى با او برادرى كن بشرط اينكه ازلغزش گذشت باشد ودر تنگى مواسات باشد.

٤ـ چون پيروز در طلب مكوش و چون تسليم شده بقدر اعتماد مكن ، براستى طلب فزونى روزى ازسنت است، و آرامى درطلب روزى از عفت است، عفت مانع روزى نيست. وحرص جالب زيادى نيست، روزى بقسمت است، وبكار بردن حرص بكار بردن گناه است.

٥ـ خويش كسي استكه دوستيش نزديك كرده وگرچه نژادش دور است، و بيگانه كسيست كه از دوستى بدور است وگرچه نژادش نزديك باشد ، چيزى از دست به تن نزديكتر نيست، وراستى كه دست بشكنند ومعيوب شود پس آنرا ببرند وجدا كنند.

٦ـ هركه اعتماد داردكه هرچه خدا برايش پيش آورد خوبست آرزو نميكند درغيرحالى باشد

الّتي اختارها الله له .

۷ ـ وقال عليه السلام : الخير الّذي لا شرّ فيه : الشكر مع النعمة ، والصّبر على النازلة .

۸ ـ وقال عليه السلام لرجل أبلّ من علّة : إنّ الله قد ذكرك فاذكره وأقالك فاشكره .

۹ ـ وقال عليه السلام : العار أهون من النّار .

۱۰ـ وقال عليه السلام عند صلحه لمعاوية : إنّا والله ما ثنانا عن أهل الشّام بالسّلامة والصبر ، فسلبت السلامة بالعداوة والصبر بالجزع وكنتم في مبداكم إلى صفّين ودينكم أمام دنياكم وقد أصبحتم اليوم ودنياكم أمام دينكم(۱).

۱۱ـ وقال عليه السلام : ما أعرف أحداً إلاّ وهو أحمق فيما بينه وبين ربّه .

۱۲ـ وقيل له : فيك عظمة ، فقال عليه السلام : بل فيّ عزّة قال الله : « ولله العزّة ولرسوله وللمؤمنين » .

۱۳ـ وقال عليه السلام في وصف أخ كان له صالح : كان من أعظم النّاس في عيني ، وكان رأس ما عظم به في عيني صغر الدّنيا في عينه ، كان خارجاً من سلطان الجهالة ، فلا يمدّ يداً إلاّ على ثقة لمنفعة ، كان لا يتشكّى ولا يتسخّط ولا يتبرّم ، كان أكثر دهره صامتاً ، فإذا قال

که خدا برایش اختیار کرده .

۷- خیری که شر ندارد شکر با نعمت است وصبر بر ناگوار .

۸- بمردی که از بیماری به شده بود فرمود: خدا یادت کرد یادش کن، واز تو گذشت شکرش کن.

۹- ننگ کشیدن آسانتر از دوزخ رفتن است .

۱۰- هنگام صلح با معاویه فرمود: بخدا ما از اهل شام برنگشتیم باسلامت دلها، وصبر دربرابر دشمن، پس سلامت ما بدشمنی مبدل شده بود وصبر ببیتابی. شما مردم کوفه جنگ صفین را که آغاز کردید ، در حالیکه دین خود را بردنیای خود مقدم میدانستید، واکنون دنیاتان را بردینتان مقدم میدارید .

۱۱- من کسی را ندیدم جزاینکه میان خود و پروردگارش خردمندی ندارد .

۱۲- باو گفته شد شما در بزرگی قرار دارید ؟ در پاسخ فرمود بلکه در من عزت است . خدا فرماید (۸- المنافقون) عزت ازان خدا است و ازان رسولش وازان مؤمنان .

۱۳- در وصف یك برادر خوب خود فرموده است : از همه مردم بچشم بزرگتر بود و سره بزرگواری او درچشم من کوچکی دنیا بود درچشم او ، از تحکم نادانی بدر بود، دست دراز نمیکرد مگر در مورد اعتماد برای یك سودی ، نه شکایتی داشت ونه خشم و نه دلتنگی ، بیشتر عمرش خموش

(۱) این قسمت خطبه ایستکه حضرتش(ع) درموقعیکه معاویه نامه‌ای برای طلب صلح بآنجناب نوشته بود حضرت بمنبر رفت و خطبه‌ای خواند که تمام آن خطبه دراسدالغابه ج۲ ص۱۳ نقل شده .واین کلام ملخصی از آنست لکن باتصحیف وتغییر و تلخیصی که مخل است (مصحح)

بذّ القائلين ، كان ضعيفاً مستضعفاً ، فإذا جاء الجدّ فهو اللّيث عادياً ، كان إذا جامع العلماء على أن يستمع أحرص منه على أن يقول ، كان إذا غلب على الكلام لم يغلب على السكوت ، كان لا يقول ما لا يفعل و يفعل ما لا يقول ، كان إذا عرض له أمران لا يدري أيّهما أقرب إلى ربّه نظر أقربهما من هواه فخالفه ، كان لا يلوم أحداً على ما قد يقع العذر في مثله .

١٤ ـ وقال عليه السلام: من أدام الاختلاف إلى المسجد أصاب إحدى ثمان : آيةً محكمة وأخاً مستفاداً ، وعلماً مُستطرفاً ، و رحمة منتظرة ، و كلمةً تدلّه على الهدى ، أوتردّه عن ردى ، وترك الذّنوب حياء، و خشية .

١٥ ـ ورزق غلاماً فأتته قريش تهنّيه فقالوا : يهنّيك الفارس ، فقال عليه السلام : أيّ شيء هذا القول ؟ ولعلّه يكون راجلاً ، فقال له جابر : كيف نقول يا ابن رسول الله ؟ فقال عليه السلام : إذا ولد لأحدكم غلامٌ فأتيتموه فقولوا له : شكرت الواهب ، وبورك لك في الموهوب ، بلغ الله به أشدّه ، ورزقك برّه .

١٦ ـ وسئل عن المروّة ؟ فقال عليه السلام : شحّ الرجل على دينه ، و إصلاحه ماله ، وقيامه بالحقوق .

١٧ ـ وقال عليه السلام : إنّ أبصر الأبصار مانفذ في الخير مذهبه . و أسمع الأسماع ماوعى التذكير وانتفع به . أسلم القلوب ماطهرمن الشبهات .

بود، وچون لب بسخن میگشود بر همه گوینده ها چیره بود، نزار ولاغراندام بود وبهنگام نبرد شیری درنده مینمود ، چون با دانشمندان انجمن داشت بشنیدن شیفته تربود تاگفتن ، بهنگام ضرورت سخن سکوت خودرا میشکست، شیوه داشت که نگوید آنچه را نمیکند وبکند آنچه را نگوید، چون دربرابر دوکارقرار میگرفت که نمیدانست کدام خداپسندتراست آنرا درنظر میگرفت که پسندنفسش نبود، هیچکس را بکاری که میتوان ازآن عذری آورد سرزنش نمیکرد .

١٤ ـ هرکه پیوسته بمسجد رود یکی از هشت فائده برد ـ آیه محکمه، دوستی دریافته ، دانشی تازه، رحمتی مورد انتظار، سخنی که براه راستش کشد یا از هلاکتش رهاند، ترک گناهان از شرم‌مردم، وترس خدا .

١٥ ـ پسری اورا روزی شد وقریش بمبارك بادش آمدند وگفتند : این پهلوان برتو مبارك باد. فرمود: این چه گفتاریست شاید پهلوان نباشد، جابر گفت یابن رسول الله چه بگوئیم ؟ فرمود : چون خداوند بشما پسری داد وبرای مبارك باد اورفتید بگوئید : شکر بخشنده را باش ، آنچه بتو بخشیده شده مبارك است خدایش بدوران جوانی رساند، ونیکی کردنش را بتو روزی کند .

١٦ ـ از مروتش پرسیدند درپاسخ فرمود: دریغ بردین، واصلاح مال، وقیام بحقوق است .

١٧ ـ راستی پردیدترین دیده‌ها آنستکه در خیر نفوذکند، وشنواترین گوشها آنکه یادآوری را بشنود واز آن سود برد، سالمترین دلها آنستکه از شبهه‌ها پاك باشد .

١٨- وسأله رجل أن يخيله [يعظه خل] قال عليه السلام: إيّاك أن تمدحني فأنا أعلم بنفسي منك أو تكذّبني فإنّه لا رأي لمكذوب. أو تغتاب عندي أحداً، فقال له الرّجل: ائذن لي في الانصراف فقال عليه السلام: نعم إذا شئت.

١٩- وقال عليه السلام: إنّ من طلب العبادة تزكّى لها. إذا أضرّت النّوافل بالفريضة فارفضوها. اليقين معاذ للسّلامة. من تذكّر بُعد السفر اعتدّ. ولا يغشّ العاقل من استنصحه. بينكم وبين الموعظة حجاب العزّة. قطع العلم عذر المتعلّمين. كلّ معاجل يسأل النظرة. وكلّ مؤجّل يتعلّل بالتّسويف.

٢٠- وقال عليه السلام: اتّقوا الله عباد الله، وجدّوا في الطلب وتجاه الهرب، وبادروا العمل قبل مقطّعات النقمات، وهادم اللّذات فانّ الدّنيا لا تدوم نعيمها ولا يؤمن فجيعها و لا تتوقّى مساويها، غرور حائل، و سناد مائل، فاتّعظوا عباد الله بالعبر. واعتبروا بالأثر. و ازدجروا بالنعيم. و انتفعوا بالمواعظ، فكفى بالله معتصماً ونصيراً، وكفى بالكتاب حجيجاً وخصيماً، وكفى بالجنّة ثواباً، وكفى بالنّار عقاباً ووبالا.

٢١- وقال عليه السلام: إذا لقى أحدكم أخاه فليقبّل موضع النّور من جبهته.

٢٢- ومرّ عليه السلام في يوم فطر بقوم يلعبون و يضحكون فوقف على رؤوسهم فقال: إنّ الله

---

١٨ - مردی از او خواست که در او تفرس کند یا پندش دهد فرمود: مبادا مرا مدح کنی زیرا من خودرا بهتر میشناسم، یا مرا دروغگو شماری زیرا دروغگو رأی وعقیده ندارد، یاکسی را در برمن غیبت کنی، آنمرد گفت اجازه بده برگردم، فرمود: آری هرگاه بخواهی.

١٩- راستی هرکه عبادت خواهد برای آن خودرا پاك وآماده کند، هرگاه مستحب بواجب زیان رساند آنهارا ترك کنید، یقین پناهگاه سلامتی است، هرکه دوری سفررا بیاد آرد آماده گردد، خردمند بکسیکه از او اندرز خواهد دغلی نکند، میان شما وموعظه پرده عزت طلبی است، دانش عذر دانشجویان را از میان برده، هرکه در شتاب گرفتار است مهلت خواهد، وهرکه مهلت دارد بتأخیر وتعلل گذراند.

٢٠- ای بندههای خدا از خدا بپرهیزید، ودر طلب بکوشیده و در برابر گریز باشید، و بعمل شتابید پیش از نقمتهای عمر برانداز ومرك لذت ویران کن. زیرا نعمت دنیا پایدار نیست واز آسیبش آسودگی نه واز بدیهایش جلوگیری نیست، فریبی است حایل سعادت، و تکیهگاهی است خمیده. ای بنده های خدا از عبرتها پندگیرید، واز اثر گذشته ها متوجه شوید. از نعمتخوارگی بازایستید و بپندها سود برید. خدا بس است که نگهدار باشد ویاور، و قرآن بس است که حجت باشد و خصم درمحشر، وبهشت برای ثواب بس است، ودوزخ برای کیفر وشکنجه.

٢١- هرگاه یکی از شماها ببرادر خود برخورد باید محل نور از پیشانی او را ببوسد (یعنی محل سجده).

٢٢- روزعید فطر بمردمی گذر کرد که بازی میکردند ومیخندیدند بالای سرشان ایستاد وفرمود:

جعل شهر رمضان مضماراً لخلقه ، فيستبقون فيه بطاعته إلى مرضاته ، فسبق قوم ففازوا و قصّر آخرون فخابوا ، فالعجب كلّ العجب من ضاحك لاعب في اليوم الذي يثاب فيه المحسنون ويخسر فيه المبطلون ،وأيم الله لو كشف الغطاء لعلموا أنّ المحسن مشغول بإحسانه و المسيىء مشغول بإساءته ،ثمّ مضى .

[بسم الله الرّحمن الرّحيم]

وروى عن الامام التقى السبط الشهيد ابى عبدالله ،الحسين بن علي عليهما السلام فى طوال هذه المعانى

(من كلامه عليه السلام)

☆(في الأمر بالمعروف والنهي عن المنكر و يروى عن أمير المؤمنين عليه السلام)☆

اعتبروا أيّها النّاس بما وعظ الله به أولياءه من سوء ثنائه على الأحبار إذ يقول : « لولا ينهاهم الرّبّانيّون والأحبار عن قولهم الإثم » وقال : « لعن الذين كفروا من بني إسرائيل - إلى قوله - لبئس ما كانوا يفعلون » و إنّما عاب الله ذلك عليهم لأنّهم كانوا يرون من الظّلمة الذين بين أظهرهم المنكر والفساد فلا ينهونهم عن ذلك رغبة فيما كانوا ينالون منهم ورهبة ممّا يحذرون والله يقول : « فلا تخشوا النّاس واخشون » و قال : « المؤمنون و المؤمنات بعضهم

راستى خدا ماه رمضان را ميدان مسابقه خلق خود ساخته تا بوسيله طاعتش برضاى او سبقت گيرند . مردمى پيش رفتند وكامياب شدند، و ديگران كوتاهى كردند و نوميد شدند، بسيار بسيار عجب است از خندان و بازيگر در امروز كه بنيكوكاران در آن ثواب دهند و بيهودگان در آن زيان برند . بخدا سوگند اگر پرده برگيرند بدانند كه نيكوكار اندركار نيك خود است ، و بدكار گرفتار بدكردارى خود است. سپس گذر كرد .

بنام خداوند بخشاينده مهربان

ازامام تقى سبط شهيد حسين بن على (ع) روايات طولانى دراين معانى رسيده است

سخن آنحضرت درامر بمعروف ونهى ازمنكر - اين كلام ازاميرالمؤمنين (ع) هم روايت شده

أيا مردم ازآنچه خدا بدان اولياء خودرا پند داده پندگيريد مانند بدگفتن او از ملايان يهود آنجاكه ميفرمايد (٦٦- المائده) چراكه ربانيون و احبار آنان را از گفتار خلاف خود بازندارند - وفرمايد (٨١- المائده) لعن شدند آن كسانى كه كافر شدند از بنى اسرائيل - تا فرمايد - چه بد است آنچه ميكنند - وهمانا خداوند آنهارا بدان نكوهش كرد براى آنكه ميديدند از ستمكارانى كه ميان آنها بودند كار زشت وفساد، وآنها را ازآن نهى نميكردند بطمع آنچه كه داشتند، واز ترس اينكه درمحذور واقع شوند با اينكه خدا ميفرمايد: (٤٧- المائده) از مردم نترسيد واز من بترسيد، وفرموده (٧٢- التوبه) مردان وزنان مؤمن دوستان همديگرند ، وامر بمعروف ميكنند و نهى از منكر - خدا بامر

أولياء بعض يأمرون بالمعروف و ينهون عن المنكر » فبدأ الله بالأمر بالمعروف و النّهي عن المنكر فريضة منه ، لعلمه بأنّها إذا اُدّيت وأقيمت استقامت الفرائض كلّها هيّنها و صعبها وذلك أنّ الأمر بالمعروف و النّهي عن المنكر دعاءٌ إلى الإسلام مع ردّ المظالم و مخالفة الظّالم وقسمة الفيىء والغنائم وأخذ الصّدقات من مواضعها ووضعها في حقّها .

ثمّ أنتم أيّتها العصابة بالعلم مشهورةٌ و بالخير مذكورةٌ ، وبالنصيحة معروفةٌ ، و بالله في أنفس النّاس مهابة . يهابكم الشريف ، ويكرمكم الضعيف ، ويؤثركم من لا فضل لكم عليه ولا يدٌ لكم عنده، تشفعون في الحوائج إذا امتنعت من طلاّبها، وتمشون في الطّريق بهيبة الملوك وكرامة الأكابر ، أليس كلّ ذلك إنّما نلتموه بما يرجى عندكم من القيام بحقّ الله ؟ و إن كنتم عن أكثر حقّه تقصّرون ، فاستخففتم بحقّ الأئمّة ، فأمّا حقّ الضّعفاء فضيّعتم ، وأمّا حقّكم بزعمكم فطلبتم . فلا مالاً بذلتموه ولا نفساً خاطرتم بها للّذي خلقها ولا عشيرةً عاديتموها في ذات الله ، أنتم تتمنّون على الله جنّته ومجاورة رسله وأماناً من عذابه؟

لقد خشيتُ عليكم أيّها المتمنّون على الله أن تحلّ بكم نقمةٌ من نقماته لأنّكم بلغتم من كرامة الله منزلةً فضّلتم بها ، ومن يعرف بالله لا تكرمون وأنتم بالله في عباده تكرمون ، وقد

بمعروف ونهى از منكر بعنوان يك فريضهٔ خود آغاز سخن كرده است. چه ميدانسته كه چون اين فريضه ادا شود وبرپا گردد همه فرائض از هموار ودشوار برپا شوند ، واين براى آنست كه امر بمعروف ونهى از منكر دعوت باسلام است بهمراه رد مظالم، ومخالفت با ظالم، وقسمت كردن بيت المال، و غنائم و گرفتن زكاة ازجاى خود، وصرفش درمورد خود .

سپس شماها اى گروه نيرومند دسته‌اى هستيد معروف بدانش ونامور بخوبى ومعروف بخيرخواهى، وبوسيله خدا در دل مردم مهابتى داريد، شرافتمند ازشما حساب ميبرد ، وناتوان شمارا گرامى‌ميدارد، و آنانكه همدرجه شمايند و برآنها حق نعمتى نداريد شماها را بر خود ترجيح ميدهند ، شما واسطهٔ حوائجى هستيد كه بر خواستاران آنها ممتنع شدند، و بهيبت پادشاهان و ارجمندى اكابر در ميان راه گام برميداريد، آيا همه اينها براى اين نيست كه مردم بشما اميد دارند كه بحق خدا قيام كنيد ، و اگر از بيشتر حق اوكوتاه بيائيد بحق ائمه بى‌اعتنائى كرديد، واما حق ناتوانها را نديده گرفتيد، وباينكه حق خودرا كه بدان معتقديد طلب كنيد. شماها نه مالى در اين راه خرج كرديد ونه جانى را براى خدا كه آنرا آفريده بمخاطره انداختيد، ونه براى رضاى خدا باعشيره‌اى درافتاديد ، شماها بدرگاه خدا آرزوى بهشت اورا داريد، وهمجوارى رسولان او و امان از عذاب او را، اى كسانيكه اين آرزوها را بدرگاه خدا داريد من ميترسم كه يك انتقامى از خدا بر شما فرود آيد . زيرا شماها بيك مقامى از كرامت خدا رسيديد كه بدان برترى داريد بر ديگران . بندگان مؤمن بخدا فراوانند ومردم آنها را گرامى نمى‌دارند، و شماها بخاطر خدا در ميان مردم ارجمند هستيد و بچشم خود ملاحظه ميكنيد كه پيمانهاى خدا شكسته شده، وشما هراس نميكنيد باآنكه براى يك نقض تعهد پدران خود بهراس ميافتيد،

تَرون عهود الله منقوضة فلا تفزعون وأنتم لبعض ذمم آبائكم تفزعون ، وذمّة رسول الله صلى الله عليه وآله محقورة، والعمي والبكم و الزّمن في المدائن مهملة لا ترحمون ، و لا في منزلتكم تعملون ، ولا مَن عمل فيها تعنون، وبالادهان والمصانعة عند الظلمة تأمنون ، كلُّ ذلك ممّا أمركم الله به من النّهي و التّناهي وأنتم عنه غافلون . و أنتم أعظم الناس مصيبة لما غلبتم عليه من منازل العلماء لو كنتم تسعون (١) .

ذلك بأنّ مجاري الأُمور والأحكام على أيدي العلماء بالله الأُمناء على حلاله و حرامه فأنتم المسلوبون تلك المنزلة ، وما سلبتم ذلك إلاّ بتفرّقكم عن الحقّ واختلافكم في السّنّة بعد البيّنة الواضحة . ولو صبرتم على الأذى وتحمّلتم المؤونة في ذات الله كانت أمور الله عليكم تَرِد و عنكم تصدر وإليكم ترجع ، ولكنّكم مكّنتم الظلمة من منزلتكم واستسلمتم أُمور الله في أيديهم ، يعملون بالشبهات و يسيرون في الشهوات ، سلّطهم على ذلك فراركم من الموت ، وإعجابكم بالحياة التّي هي مُفارقتكم ، فأسلمتم الضُعفاء في أيديهم فمن بين مستعبد مقهور وبين مستضعف على معيشته مغلوب ، يتقلّبون في الملك بآرائهم، و يستشعرون الخزي بأهوائهم ، إقتداء بالأشرار وجرأة على الجبّار ، في كلّ بلد منهم على منبره خطيبٌ يصقع، فالأرض

در حالی که تعهد رسولخدا (ص) خوار و بی مقدار شده ، کورها ولالها و زمین گیرها در همه شهر ها بی سرپرست ماندند، وبرآنها ترحم نمیشود، شما باندازه مقام خود ودرخور مسئولیت خودکار نمیکنید، ونه بکسی‌هم که آن کار را میکند خضوع دارید ، و بمسامحه و سازش با ظالمان خود را آسوده میدارید. همه اینها همانست که خداوند شما را بدان فرمان داده از جلوگیری و بازداشتن دسته جمعی ، وشما از آن غافلید، مصیبت بر شما از همه مردم بزرگتراست زیرا در حفظ مقام بلند علمی دانشمندان و علماء مغلوب شدید (یعنی‌نتوانستیدمقام علماء خودرا حفظ کنید ودیگران‌را برآن مقام چیره نمودید) وکاش شما کوشش میکردید .

این برای آنست که مجاری امور واحکام بدست دانشمندان وعلماء بخدا است که امین برحلال و حرام او هستند ، وباید زمام امور بدست آنها باشد، وشمائید که این مقام از شماها گرفته شده، وآن از شماها گرفته نشده مگر بواسطه تفرق شما ازحق، و اختلاف شما در باره روش پیغمبر باوجود دلیل روشن، واگر شماها برآزار شکیبا باشید، و در راه خدا تحمل بخرج دهید ، زمام امور خدا بشماها برگردد واز طرف شماها اجراء شود، و شما مرجع کار مردم باشید ولی شما خودتان ظلمه را در مقام خود جای دادید، وامور حکومت خدادا بآنها واگذاشتید تا بشبهه‌کار کنند، ودر شهوت ودلخواه خود پیش روند. آنانرا براین مقام مسلط کرده‌گریز شماها ازمرگ وخوش بودن شماها بزندگی دنیا که از شما جدا خواهد شد. ناتوانرا زیر دست آنهاکردید برخی را برده و مقهور کنند و برخی را ناتوان یك لقمه نان و مغلوب نمایند مملکت را برای خود زیرورو کنند و رسوائی هوسرانی را برخود هموار سازند به پیروی از اشرار ودلیری برخدای جبار، در هرشهری خطیبی سخنور برمنبر دارند وهمه‌کشور

(١) شاید تصحیف«لو کنتم تشعرون باشد» (مصحح)

لهم شاغرة، وأيديهم فيها مبسوطة، والنّاس لهم خول لا يدفعون يدلامس، فمن بين جبّار عنيد وذي سطوة على الضعفة شديد، مطاع لا يعرف المبدء [و] المعيد، فيا عجباً و مالي [لا] أعجب والأرض من غاشّ غشوم و متصدّق ظلوم، و عامل على المؤمنين بهم غير رحيم، فالله الحاكم فيما فيه تنازعنا والقاضي بحكمه فيما شجر بيننا.

أللّهمّ إنّك تعلم أنّه لم يكن ما كان منّا تنافساً في سلطان، ولا التماساً من فضول الحطام ولكن لنرى [لنردّ - خل] المعالم من دينك و نظهر الإصلاح في بلادك، و يأمن المظلومون من عبادك و يعمل بفرائضك وسُنَنك وأحكامك. فانّكم تنصرونا و تنصفونا، قوي الظلمة عليكم وعملوا في إطفاء نور نبيّكم، وحسبنا الله، وعليه توكّلنا، وإليه أنبنا وإليه المصير.

(موعظة)

أوصيكم بتقوى الله واُحذّركم أيّامه و أرفع لكم أعلامه فكان المخوف قد أفد بمهول وروده و نكير حلوله وبشع مذاقه، فاعتلق مهجكم وحال بين العمل و بينكم. فبادروا بصحّة الأجسام في مدّة الاعمار، كأنّكم ببغتات طوارقه، فتنقلكم من ظهر الأرض إلى بطنها، و من علوّها إلى سفلها، ومن اُنسها إلى وحشتها، ومن روحها وضوئها إلى ظلمتها، ومن سعتها إلى ضيقها،

اسلامی زیرپای آنها است ودستشان درهمه جا باز است، ومردم همه دراختیار آنهایند وهردستی برسر آنها زنند دفاع آن نتوانند، برخی زورگو و معاندند و بر ناتوانان بسختی یورش برند، و برخی فرمانروایند وبخدا ومعاد عقیده ندارند شگفتا ازاین وضع وچرا درشگفت نباشم که زمین درتصرف مردی دغل وستمکار است، ویا زکاة بگیر نابکار، ویا حاکم بر مؤمنان که با آنها مهربان نیست وترحمی ندارد، وخدا حاکم باد درآنچه ما کشمکش داریم، واو بحکم خود درموضوع اختلاف ما قضاوت کناد.

بارخدایا تو میدانی که آنچه ازما اظهار شده برای رقابت در سلطنتی نیست، و بخواهش کالای دنیا نیست ولی برای اینست که دین تورا برپا ببینیم (برگردانیم) و در بلادت اصلاح نمائیم، و ستم رسیده های ازبنده هایت را آسوده خاطر کنیم، وبواجب وسنت و احکام توعمل شود. شماها باید مارا یاری کنید، وبما حق بدهید. نیروی ستمکاران بر سرشماها است، وآنها در خاموش کردن نور پیغمبرشما میکوشند، وخدا مارا بس است، وبراو توکل داریم، وبدرگاه اوبازگردیم. وسرانجام بسوی اواست.

یك پند

من شمارا بتقوی ازخدا سفارش میکنم، واز ایام او شمارا برحذر میدارم، واعلامش ونشانه هایش را برای شما بلند میکنم، گویا آنچه ترس دار است با ورودی هولناك و مقدمی ناآشنا و مزه ای تلخ رسیده است، ومیان شما وعمل حایل شده، شماها با تن سالم در مدت عمرخود شتاب کنید بعمل که گویا بناگهان برشما شبیخون زند، وشما را از روی زمین بدرونش کشاند، واز بلندیش بگودال افکند، و از انس وآرامش بوحشت وتنهائی برد، واز فضا وروشنی آن بتاریکی، و از وسعت مکان بتنگنایش اندازد،

حيث لايزارحميم ، ولا يعاد سقيم ، ولا يجاب صريخ . أعاننا الله وإيّاكم على أهوال ذلك اليوم ونجّينا وإيّاكم من عقابه وأوجب لنا ولكم الجزيل من ثوابه .

عباد الله فلوكان ذلك قصر مرماكم و مدى مظعنكم كان حسبُ العامل شغلاً يستفرغ عليه أحزانه ، ويذهله عن دنياه ، ويكثر نصبه لطلب الخلاص منه ، فكيف وهوبعد ذلك مرتهن باكتسابه ،متوقّف على حسابه ، لا وزير له يمنعه ، ولا ظهير عنه يدفعه ، ويومئذ لا ينفع نفساً إيمانها لم تكن آمنت من قبل أو كسبت في إيمانها خيراً ، قل انتظروا إنّا منتظرون . اُوصيكم بتقوى الله ، فإنّ الله قد ضمن لمن اتّقاه أن يحوّله عمّا يكره إلى ما يحبّ و يرزقه من حيث لايحتسب ، فإيّاك أن تكون ممّن يخاف على العباد من ذنوبهم ويأمن العقوبة من ذنبه، فإنّ الله تبارك وتعالى لا يخدع عن جنّته، ولا ينال ماعنده إلاّ بطاعته إن شاءالله .

(كتابه عليه السلام)

☼(الى اهل الكوفة لما سار ورأى خذلانهم اياه)☼

أمّا بعد فتبّاً لكم أيّتها الجماعة وترحاً، حين استصرختمونا ولهين فأصرخناكم موجفين سللتم علينا سيفاً كان في أيماننا وحششتم ناراً اقتدحناها على عدوّنا وعدوّكم، فأصبحتم إلباً

آنجاكه نه بديدن خويشاوند روند، ونه ازبيماري عيادت شود، ونه بفريادكسي پاسخ گويند، خدا مارا ياري دهد از هراسهاي اين روز، وما وشمارا نجات دهد از عقاب او ، وبراي ما و شما ثواب شايانش را واجب كند .

بندگان خدا اگر همين دنيا آخر زندگي شما بود و منزل نهائي سزاوار بود كه انسان در آن كاري كندكه غمهاي اورا ببرد واورا ازدنيابكناركشد ودرخلاص ازدنياوگرفتاريش بكوشد، وچطورچنين نباشدكه انسان پس از اين جهان درگروكار خويش است. وبپاي حسابش بازدارند، نه وزيري داردكه اورا نگهدارد، و نه پشتيباني كه از او دفاع كند ، در اين روز است كه براي كسي سود ندهدكه ايمان آورد درصورتيكه در دنيا ايمان نداشته و ياكار خير در حال ايمان خود نكرده ، بگو شما در انتظار باشيد كه ماهم منتظر هستيم ، شما را بتقوي از خدا سفارش كنم زيرا خدا ضامن است كه هر كه تقوي داشته باشد او را از وضعي كه بد دارد بوضعي بردكه خوش دارد، واز آنجاكه گمان نبرد باو روزي رساند. مبادا تو ازكساني باشي كه برگناه سائربنده هاي خدايش نگرانيست وخودش ازعقوبت گناهش آسوده خاطر است زيرا خدا درباره بهشتش گول نميخورد و آنچه نزد او است جز بطاعت او بدست نيايد ان شاء الله .

نامه آنحضرت باهل كوفه چون بكوفه رفت واورا ياري نكردند.

اما بعد نيست ونابود شويد اياگروه كوفيان در اين هنگام كه ازما دادرسي خواستيد وما شتابانه بداد رسيدن شماآمديم وشماعمان شمشيرحكومت اسلام راكه ازان ما است بروي ماكشيديد وآتشي بجان ما افروختيدكه ما آنرا برجان دشمن خود ودشمن شما روشن كرده بوديم ، وشما همدست وهمداستان

على أوليائكم ويداً لأعدائكم ، بغيرعدل أفشوه فيكم ولا لأمل أصبح لكم فيهم ، وعن غيرحدث كان منّا ولا رأي يفيل عنّا .

فهلاّ لكم الويلات ، تركتمونا و السيف مشيم و الجأش طامن و الرّأي لم يستحصف ولكن استسرعتم إليها كتطائرالدّبى، و تداعيتم عنها كتداعي الفراش . فسحقاً و بعداً لطواغيت الأمّة ، و شذاذ الأحزاب ، و نبذة الكتاب ، و نفثة الشيطان ، ومحرّ في الكلام ، و مطفيء السّنن ، وملحقي العهرة بالنسب ، المستهزئين الّذين جعلوا القرآن عضين .

والله إنّه لخذل فيكم معروف ، قد وشجت عليه عروقكم وتأزّرت عليه اُصولكم فكنتم أخبث ثمرة شجا للنّاظر واُكلة للغاصب. ألا فلعنة الله على النّاكثين الذين ينقضون الأيمان بعد توكيدها و قد جعلوا الله عليهم كفيلاً .

إلا وإنّ الدّعيّ ابن الدّعيّ قد ركز منّا بين اثنتين بين الملّة و الذّلّة و هيهات منّا الدّنيئة يأبى الله ذلك و رسوله و المؤمنون و حجور طابت و اُنوف حميّة ونفوس أبيّة أن نؤثرطاعة اللّئام على مصارع الكرام، وإنّي زاحف إليهم بهذه الاُسرة على كلب العدوّ وكثرة العدد و خذلة النّاصر . ألا وما يلبثون إلاّ كريثما يُركب الفرس حتّى تدور رحا الحرب

شديد برضرر دوستان خود، وكمك شديد براى دشمنان خود، بى‌آنكه عدالتى درميان شماها نشركنند و يا آرمانى شما در باره آنها داشته باشيد، و بى آنكه از ما بدعتى سرزده باشد، و يا نظر خطائى اظهار شده باشد .

و اويلا بر سر شماها شتابد، شما ما را وا نهاديد با اينكه شمشيرى كشيده نشده وخاطرها آسوده است، ورأى ما تغييرنكرده، چون ملخهاى هم پرواز برآن شتافتيد، وچون‌پروانه برسر شمع فروريختيد نابودى وآوارگى از ان سركشان و رانده شدگان احزاب و دور افكنان قرآن و پف هاى شيطان باد، آنهاكه سخن حق‌را ديگرگونه جلوه دهند، وچراغ سنت اسلام را خاموش‌كنند وزنازاده‌گانرا هم‌نژاد سازند، آنهاكه دين را مسخره‌كنند، وقرآن را پاره پاره‌كنند .

بخدا اين نامردى وخذلان در ميان شماها معروف است، ورگ وريشه شما برآن روئيده، وبن‌شما برآن استوار شده ، شماها بدترين ميوه‌گلوگيرى هستيد براى سرپرست وباغبان خود وبراى زورگوى بر خود لقمه‌اى‌گوارا، هلا لعنت خدا بر پيمان شكنان‌آنهاكه پيمانها را پس‌از تأكيد نقض‌كنند بااينكه خدارا‌كفيل وضامن سپردند .

هلا زنازاده پسرزنازاده مارا برسردو راهى : دين‌وشريعت، وخوارى انقيادنمودن قرار داده ، و پست منشى ازما بدور است، خدا ورسولش وهمه مؤمنين ودامنهاى مقدسى‌كه مارا پرورده و طبع هاى حمايت‌كش و أفراد سرفراز اين‌را نپذيرند ،كه ماطاعت لئيمان پست فطرت را برجانبازى رادمردان ترجيح دهيم، ومن با همين چندتن عشيره و بستگان خود يورش برم با اينكه دشمن سرسخت وپرشمار است، و ياران دست از يارى‌كشيدند، هلا ديرى نپايد همان باندازه سوار شدن بر اسب بيش نگذردكه

وتعلق النحور .

عهد عهده إلى أبي عليه السلام فاجمعوا أمركم ثمّ كيدون فلاتنظرون ، إنّي توكّلت على الله ربّي وربّكم مامن دابّة إلاّ هو آخذ بناصيتها إنّ ربّي على صراط مستقيم .

(جوابه عليه السلام عن مسائل سأله عنها ملك الروم)

(حين وُفد اليه ويزيد بن معاوية في خبر طويل)

(اختصرنا منه موضع الحاجة)

سأله عن المجرّة وعن سبعة أشياء خلقها الله ، لم تخلق في رحم ، فضحك الحسين عليه السلام فقال له: ما أضحكك؟ قال عليه السلام : لأنّك سألتني عن أشياء ماهي من منتهى العلم إلاّ كالقذى في عرض البحر ، أمّا المجرّة فهي قوس الله . وسبعة أشياء لم تخلق في رحم فأوّلها آدم ثمّ حوّا و الغراب و كبش إبراهيم عليه السلام و ناقة الله و عصا موسى عليه السلام و الطير الذي خلقه عيسى ابن مريم عليهما السلام .

ثمّ سأله عن أرزاق العباد فقال عليه السلام : أرزاق العباد في السّماء الرّابعة ينزّلها الله بقدر و يبسطها بقدر .

ثمّ سأله عن أرواح المؤمنين أين تجتمع ؟ قال : تجتمع تحت صخرة بيت المقدّس ليلة

جنك درگيرد وگردنها آويزان شوند .

اين سفارشى است كه پدرم بمن كرده است شما همه كار خود را فراهم كنيد و با من اجرا سازيد و بمن مهلت ندهيد من بر خدا توكل دارم كه پروردگار من و پروردگار شماها است و هيچ جان دارى نيست جز اينكه مهارش وجانش بدست اواست ، راستى پروردگارمن برراه راست است .

پاسخ آنحضرت بسؤالات پادشاه روم

(هنگاميكه نزد او ويزيد بن معاويه فرستاد درضمن خبرمفصلى است كه اندازه حاجتش برگرفتيم)

ازآنحضرت درباره كهكشان پرسيد واز هفت چيزكه خدا آنهارا آفريده ودررحم مادر نبودند. امام حسين از اين سؤال خنديد، وباوعرض كرد براى چه خنديدى؟ فرمود: براى اينكه تو ازچيزهائى پرسيدى كه نظر بنهايت علم چون خاشاكى باشند در پهناى دريا .

كهكشان كمان خدا است وآن هفت چيزكه دررحم آفريده نشدند نخست آدم (ع) است و سپس حوا، وآن كلاغ، وكبش ابراهيم، وناقة خدا (كه معجزه صالح بود)، وعصاى موسى، وپرندهايكه عيسى ساخت وجانش داد .

سپس درباره روزى بنده هاى خدا پرسش كرد وپاسخ دادكه روزى بنده‌ها در آسمان چهارم‌است وخدا آنرا كم يا بيش ازآنجا فرود ميآورد .

سپس پرسيدكه ارواح مؤمنان دركجاگردآورى ميشوند؟ فرمود : زير صخره بيت المقدس درشب

الجمعة وهو عرش الله الأدنى منها بسط الأرض وإليها يطويها ومنها استوى إلى السّماء ، وأمّا أرواح الكفّار فتجتمع في دار الدّنيا في حضرموت وراء مدينة اليمن ، ثمّ يبعث الله ناراً من المشرق و ناراً من المغرب بينهما ريحان فيحشران النّاس إلى تلك الصّخرة في بيت‌المقدّس فتحبس في يمين الصخرة و تزلف الجنّة للمتقين وجهنّم في يسار الصّخرة في تخوم الأرضين وفيها الفلق و السّجّين فتفرّق الخلائق من عندالصّخرة ، فمن وجبت له الجنّة دخلها من‌عند الصّخرة ومن وجبت له النار دخلها من عند الصّخرة .

(وجوه الجهاد)

سئل عن الجهاد سنّة أو فريضة ؟ فقال عليه السلام : الجهاد على أربعة أوجه : فجهادان فرض وجهاد سنّة لايقام إلّا مع فرض، وجهاد سنّة ، فأمّا أحد الفرضين فجهادالرّجل نفسه عن‌معاصي الله وهو من أعظم الجهاد، ومجاهدة الذين يلونكم من الكفّار فرض .

وأمّا الجهاد الّذي هوسنّة لا يقام إلّا مع فرض فإنّ مجاهدة العدوّ فرض على جميع الأمّة لو تركوا الجهاد لأتاهم‌العذاب وهذا هومن عذاب الأمّة وهوسنّة على الإمام . وحدّه أن يأتي العدوّ مع الأمّة فيجاهدهم .

جمعه وآن عرش نزديك خدا است‌كه از آن زمين پهناور شده وبرآن درنور ديده شود و از آن آسمان برپا شده، واما ارواح‌كفار در اين دنيا گردآوری شوند در حضرموت‌كه پشت شهر يمن است سپس‌خدا آتشی ازمغرب وآتشی ازمشرق برانگيزدكه ميان‌آنها دوباد است وهمه مردم بسوی اين صخره محشور شوند درهمان بيت‌المقدس ودرسمت راست‌آن صخره بازداشت شوند وبهشت برای پرهيزكاران خودنمائی كند، ودوزخ در سمت چپ آن صخره است در عمق آن‌زمين و فلق وسجين در آنست و همه مردم از نزد صخره پراكنده شوند ، و هركس را بهشت بايد از نزد صخره درآن درآيد و هركه را دوزخ سزد از نزد صخره بدان رود .

اقسام جهاد

پرسش شدكه جهاد فريضه است يا سنت؟ درپاسخ فرمود: جهاد برچهارگونه است دوتا فرض‌است ويكی جهادی‌كه بدان اقدام نشود مگر بافرض، ويكی جهاد سنت است امايكی ازدوجهاد فرض جهاد شخص است بانفس خود دركناره‌گيری ازمعاصی خدا وآن بزرگترين جهاد است، وجهاد باآن‌كفاريكه هم مرز با شمايند فرض است.

واما جهاديكه سنت است وجز بافرض انجام نشود آن جهاد با دشمن است و واجب است برهمه امت واگر جهادرا ترك‌كنند عذاب برآنها آيد اين عذاب امت‌را فراگيرد وآن سنت‌است برامام وحدش اينست‌كه امام باامت برسردشمن رود وباآنها جهادكند .

وأمّا الجهاد الّذي هوسنة فكلّ سنّة أقامها الرّجل وجاهد في إقامتها و بلوغها وإحيائها فالعمل والسّعي فيها من أفضل الأعمال لأنّها إحياء سنّة وقد قال رسول الله صلى الله عليه وآله : « من سنّ سنّة حسنة فله أجرها و أجر من عمل بها إلى يوم القيامة من غير أن ينقص من أجورهم شيئاً.

(توحيد)

أيّها النّاس اتّقوا هؤلاء المارقة الّذين يشبّهون الله بأنفسهم ، يضاهئون قول الذين كفروا من أهل الكتاب ؛ بل هوالله ليس كمثله شيء ، وهوالسميع البصير ، لا تدركه الأبصار و هو يدرك الأبصار ، و هو اللّطيف الخبير . استخلص الوحدانيّة والجبروت و أمضى المشيئة والإرادة والقدرة والعلم بما هوكائن . لا منازع له في شيء من أمره ، ولا كفوله يعادله ، ولا ضدّ له ينازعه ، ولا سميّ له يشابهه ، ولا مثل له يشاكله .

لا تتداوله الأمور ، و لا تجري عليه الأحوال ، و لا تنزل عليه الأحداث و لا يقدر الواصفون كنه عظمته، ولايخطر على القلوب مبلغ جبروته . لأنّه ليس له في الأشياء عديل، ولا تدركه العلماء بألبابها، ولا أهل التفكير بتفكيرهم إلاّ بالتحقيق إيقاناً بالغيب ، لأنّه لايوصف بشيء من صفات المخلوقين وهوالواحد الصّمد ، ما تُصوّر في الأوهام فهو خلافه. ليس بربّ

واما جهاديكه سنت مطلق است پس آن مبارزه برای برپاداشتن هرسنتی است (كه ازبين رفته چه واجب باشد چه مستحب) كه مرد مسلمان آنرا برپادارد ودر اقامه آن بكوشد ودر اجراء وزنده كردن آن مبارزه كند وكار وكوشش درآن ازبهترين اعمال است زيرا زنده داشتن سنت است و قانون اسلام، ورسولخدا (ص) فرمود هركه قانون وروش خوبی بوجود آورد ثواب آنرا ببرد و ثواب هركه تا روز قيامت بدان عمل كند بی‌آنكه ازثواب آنها هم چيزی كاسته شود .

توحيد

أيا مردم بپرهيزيد ازاين بی دينها كه خدارا بخود مانندكنند وباگفته كفار اهل كتاب هم آهنك شوند، بلكه اوست خداكه چيزی بمانندش نيست‌واواست شنوا وبينا ديده‌هااورا درنيابند و اوديده‌ها را دريابد واواست لطيف وآگاه. يگانگی وجبروترا خاص خودكرده است وخواست واراده و نيرو ودانش را بهرچه شدنی‌است‌بكار برده، درهيچ‌كارش ستيزه جوئی نيست‌وهيچ همتارا سربرابری اونيست. ضدی‌كه‌با او ستيزه‌كند ندارد، وهمنامی‌كه مانند اوباشد ومثلی‌كه باوماند ندارد .

دستخوش شئون و حوادث نشود، وحالی بحالی نگردد ، وپديده‌ها بر وی رخ ندهند، شرح كنه عظمتش درخور نيروی واصفان نيست، واندازه جبروتش بدلها خطورندارد، زيرا برای او درميان‌چيزها همتا نيست، دانشمندان باهمه خرد خود اورا درنيابند ، ومتفكران جز بهمان تصديق وجود اوره نيابند جزهينكه پس‌پرده غيب‌بيقين خدائی‌هست، چونكه اوبچيزی ازصفات‌آفريدگان وصف نشود، اواست‌يگانه وبی‌نياز، هرچه در وهمها درآيد جزاو است، پروردگار نباشدآنكه دستخوش بلاغ ودرك شود، ومعبود

من طُرح تحت البلاغ ، و معبود من وجِد في هواء أوغير هواء .

هو في الأشياء كائنٌ لا كينونة محظور بها عليه، ومن الأشياء بائن لا ببنونة غائب عنها ليس بقادر من قارنه ضدٌّ أو ساواه ندٌّ . ليس عن الدّهر قدمه، ولا بالناحية أممه ، احتجب عن العقول كما احتجب عن الأبصار . وعمّن في السّماء احتجابه كمن في الأرض ، قُربه كرامته ، و بُعده إهانته .

لا يحلّه في ، ولا توقّته إذ ، ولا تؤامره إن ؛ علوّه من غير توقّل ، ومجيئه من غير تنقّل ، يوجد المفقود ويفقد الموجود ، ولا تجتمع لغيره الصّفتان في وقت . يصيب الفكر منه الايمان به موجوداً ووجود الايمان لا وجود صفة . به توصف الصّفات لا بها يُوصف، وبه تُعرف المعارف لا بها يُعرف ، فذلك الله لا سميّ له ، سبحانه ليس كمثله شيء وهو السميع البصير .

(وعنه عليه السلام في قصار هذه المعاني)

١ ـ قال عليه السلام في مسيره إلى كربلا : إنّ هذه الدُّنيا قد تغيّرت و تنكّرت و أدبر معروفها ، فلم يبق منها إلاّ صُبابة كصبابة الاناء وخسيس عيش كالمرعى الوبيل ، ألا ترون أنّ الحقّ لا يُعمل به وأنّ الباطل لا يتناهى عنه ، ليرغب المؤمن في لقاء الله محقّاً ، فإنّي لا أرى الموت إلاّ سعادة و لا الحياة مع الظالمين إلاّ برماً . إنّ النّاس عبيد الدُّنيا و الدِّين

نبود آنكه در حيز هوا وماوراء هوا است، او درهمه چيز باشد نه بطوريكه درحصار آن قرار دارد، او ازهمه چيز جدا است نه بوجهي كه ازاو نهان باشد، تواناى مطلق نيست كسيكه در برابر او ضديست يا همتائي را همسر است، قدمت اونظر بگذشت روزگار نيست، وتوجه او سوئي ندارد، از خردها نهانست چونانكه از ديده‌ها، ازاهل آسمان در پرده است چونانكه از اهل زمين، قرب بوى گرامى داشتن او است، ودوريش اهانت كردن او .

نه ظرف است ونه درظرف، نه وقتى دارد ونه اگر، بلندى او درفراز قله بودن نيست، وآمدنش ازجائي بجائي شدن نباشد، نابودرا هست كند وهسترا نابود سازد، جزاورادريك وقت دوصفت نباشد، انديشه بهمان اعتقاد ببودن او تواند رسيد، اعتقاد بهمان محض وجود اونه بصفتى جزوجود در او، هر صفتى عنوان ذات اواست نه اينكه دراو مبدئي داشته باشد، هرمعرفتى پرتو فيض اواست نه اينكه پرتوى براو افكند، اينست خدا، همنامى ندارد، پاك ومنزه است، بمانندش چيزى نيست واواست شنوا وبينا .

واز او عليه السلام كلمات قصارى دراين معانى

١ـ هنگام سفر بكربلا فرمود: راستى اين دنيا ديگرگونه وناشناس شده وخيرش رفته ازآن جز نمى كه بركاسه نشيند نمانده وجز زندگى وبال آورى، آيا ننگريدكه حق را بكار نبندند واز باطل دست نكشند تا مؤمن بدرستى درمرك ولقاء خدا رغبت كند، راستى كه من مرك را جز سعادت ندانم و زندگى با ظالمانرا جز هلاكت. راستى مردم همه دنيا پرستند ودين برسرزبان آنها است وتا براى آنها وسيله

لعق على ألسنتهم يحوطونه مادرّت معائشهم فإذا محّصوا بالبلاء قلّ الدّيّانون .

٢ - وقال عليه السلام لرجل اغتاب عنده رجلاً : يا هذا كفّ عن الغيبة فإنّها إدام كلاب النار.

٣ - وقال عنده رجل : إنّ المعروف إذا اُسدي إلى غير أهله ضاع فقال الحسين عليه السلام: ليس كذلك ولكن تكون الصنيعة مثل وابل المطر تصيب البرّ والفاجر .

٤ - وقال عليه السلام : ما أخذ الله طاقة أحد إلاّ وضع عنه طاعته . ولا أخذ قدرته إلاّ وضع عنه كلفته .

٥ - وقال عليه السلام : إنّ قوماً عبدوا الله رغبة فتلك عبادة التجّار ، و إنّ قوماً عبدوا الله رهبة فتلك عبادة العبيد ، وإنّ قوماً عبدوا الله شكراً فتلك عبادة الأحرار وهي أفضل العبادة .

٦ - وقال له رجل ابتداءً : كيف أنت عافاك الله ؟ فقال عليه السلام له : السّلام قبل الكلام عافاك الله . ثمّ قال عليه السلام : لا تأذنوا لأحد حتّى يسلّم .

٧ - وقال عليه السلام : الاستدراج من الله سبحانه لعبده أن يسبغ عليه النعم ويسلبه الشكر.

٨ - وكتب إلى عبدالله بن العباس حين سيّره عبدالله بن الزّبير إلى اليمن : أمّا بعد بلغني أنّ ابن الزبير سيّرك إلى الطائف فرفع الله لك بذلك ذكراً وحطّ به عنك وزراً وإنّما

زندگیست میچرخانندش ووقتی ببلاآزموده شدند دینداركم است.

٢- بمردیكه دربرابر او بدیگری بدگفت فرمود : ای فلانی دست از غیبت بردار كه نان خورش سگهای دوزخ است .

٣- مردی براوگفت احسان بنااهل ضایع خواهد شد. آنحضرت فرمود : چنین نیست احسان بمانند باران تند است وبنیك و بد میرسد .

٤- خدا توان كسی را نگیرد جزاینكه بار طاعتی از او بردارد ، ونیز او را نستاند جز اینكه تكلیفی ازاو ساقط كند .

٥- مردمی بشوق بهشت خدارا پرستیدند، این عبادت بازرگانانست، ومردمی ازترس پرستیدند این عبادت بندگانست، وراستی مردمی هم ازشكر وقدردانی او را پرستیدند این پرستش آزادگانست وبهترین عبادتست .

٦- مردی با او آغاز سخن كرد كه حالت چطور است؟ خدا عافیت دهاد ، فرمود سلام كردن بر سخن گفتن مقدم است خدا تورا عافیت بدهد، سپس فرمود بكسی اجازه ورود ندهید تاسلام دهد .

٧- غافلگیر كردن خدا مربنده خودرا اینست كه باو نعمت فراوان دهد وشكرگزاری را ازاو بگیرد.

٨- بعبدالله بن عباس وقتی عبدالله بن زبیرش بیمن تبعید كرد (١) چنین نوشت اما بعد بمن خبر رسید كه ابن زبیرت بطائف فرستاده خدا بدین كار نام توزا بلند كرده و گناه تورا ریخته همانا نیكان

---

(١) این تبعید بعد ازقتل مختار بن ابی عبیدة ثقفی است وبنا براین نمیشودكه این نامه ازحسین ابن‌علی علیهماالسلام باشد وشاید این را علی بن‌الحسین علیهماالسلام نوشت ونام‌علی‌بن الحسین بحسین ابن علی بدست ناسخان قبل‌ازمؤلف تقدیم وتأخیرشده وتصحیف گشته است. (مصحح).

يبتلى الصّالحون . و لو لم تؤجر إلاّ فيما تحبّ لقلّ الأجر ، عزم الله لنا ولك بالصّبر عند البلوى والشّكر عند النّعماء ولا أشمت بنا ولا بك عدوّاً حاسداً أبداً والسلام (١) .

٩ ـ وأتاه رجل فسأله فقال عليه السلام : إنّ المسألة لا تصلح إلاّ في غرم فادح أو فقر مدقع أو حمالة مفظعة ، فقال الرّجل : ما جئت إلاّ في إحداهنّ ، فأمر له بمائة دينار.

١٠ـ وقال لابنه عليّ بن الحسين عليهما السلام : أي بنيّ إيّاك وظلم من لايجد عليك ناصراً إلاّ الله جلّ وعزّ .

١١ـ وسأله رجل عن معنى قول الله : « و أمّا بنعمة ربّك فحدّث » قال عليه السلام : أمره أن يحدّث بما أنعم الله به عليه في دينه .

١٢ـ وجاءه رجل من الانصار يريد أن يسأله حاجة فقال عليه السلام : يا أخا الأنصار صن وجهك عن بذلة المسألة و ارفع حاجتك في رقعة فإنّي آت فيها ماسارّك إن شاءالله ، فكتب: يا أباعبدالله إنّ لفلان عليّ خمسمائة دينار وقد ألحّ بي فكلّمه ينظرني إلى ميسرة ، فلمّا قرأ الحسين عليه السلام الرقعة دخل إلى منزله فأخرج صرّة فيها ألف دينار ، و قال عليه السلام له : أمّا خمسمائة فاقض بها دينك ، و أمّا خمسمائة فاستعن بها على دهرك ، و لا ترفع حاجتك إلاّ إلى أحد ثلاثة : إلى ذي دين ، أو مروّة ، أو حسب ، فأمّا ذوالدّين فيصون دينه وأمّا ذوالمروّة

گرفتار شوند واگر همان ثواب کارهای دلخواه را بخواهی ثوابت کم باشد، خدا ما وشمارا وادار بصبر بر بلا وشکر بر نعمت کند، وما وشمارا بشماتت دشمن حسود هرگز گرفتار نکند والسلام .

٩ـ مردی نزدش آمد واز او خواهشی کرد در پاسخ او فرمود : راستی سؤال خوب نیست مگر برای پرداخت غرامت سنگین، یا بینوائی خاك نشین، یا تعهد مالی مهم. آن مرد گفت من جز برای یکی از اینها نیامدم ودستور داد صد اشرفی باو دادند .

١٠ـ بفرزندش علی بن الحسين(ع) فرمود: پسرجانم مبادا برکسی‌که جز خدا عزوجل دربرابر تو یاوری ندارد ستم کنی .

١١ـ مردی ازاومعنی قول خدارا پرسید که فرمود: «**واما بنعمت ربك محدث**» حضرت باو فرمود خدا اورا امر کرده تا آنچه دردین باو نعمت داده بازگوید .

١٢ـ مردی از انصار خواست از او حاجتی بخواهد فرمود : ای برادر انصار آبرویت را از خواهش کردن حضوری و روبرو نگهدار وحاجتت را در نامه‌ای بمن بنویس زیرا آنچه تورا شادکند عمل کنم ان‌شاء الله. اونوشت‌ای ابا عبدالله فلانی از من پانصد اشرفی میخواهد و اصرار دارد بگیرد با او بگو بمن مهلتی بدهد چون حسین (ع) نامه را خواند بمنزلش رفت وکیسه‌ای آورد که هزار اشرفی بود وباو فرمود: با پانصد اشرفی وام خودرا بپرداز وبا پانصد اشرفی دیگر زندگی خودرا اداره کن و جز بیکی از سه کس حاجت مبر: مرد دیندار، یاصاحب مروت ، یاخانواده‌دار؛ اما دین دار برای

فإنّه يستحيي لمروّته و أمّا ذوالحسب فيعلم أنّك لم تكرم وجهك أن تبذله له في حاجتك فهو يصون وجهك أن يردّك بغير قضاء حاجتك .

١٣- وقال عليه السلام : الاخوان أربعة: فأخ لك وله ، وأخ لك ، وأخ عليك ، وأخ لالك ولا له فسئل عن معنى ذلك ؟ فقال : الأخ الذي هو لك وله فهو الأخ الّذي يطلب بإخائه بقاء الإخاء ولا يطلب بإخائه موت الإخاء ، فهذا لك وله ، لأنّه إذا تمّ الإخاء طابت حياتهما جميعاً و إذا دخل الاخاء في حال التناقض بطل جميعاً . والأخ الّذي هولك فهوالأخ الّذي قد خرج بنفسه عن حال الطمع إلى حال الرّغبة فلم يطمع في الدّنيا إذا رغب في الإخاء فهذا موفّر عليك بكلّيّته. والأخ الذي هوعليك فهو الأخ الّذي يتربّص بك الدّوائرويغشي السرائر ويكذب عليك بين العشائر وينظر في وجهك نظر الحاسد فعليه لعنة الواحد . و الأخ الّذي لا لك و لاله فهو الّذي قد ملأه الله حمقاً فأبعده سحقاً فتراه يؤثر نفسه عليك و يطلب شحّاً ما لديك .

١٤- وقال عليه السلام : من دلائل علامات القبول : الجلوس إلى أهل العقول . ومن علامات أسباب الجهل المماراة لغير أهل الكفر . و من دلائل العالم انتقاده لحديثه و علمه بحقائق فنون النظر .

١٥- وقال عليه السلام : إنّ المؤمن اتّخذالله عصمته وقوله مرآته ، فمرّة ينظر في نعت المؤمنين

حفظ دين خودحاجتت برآورد، و صاحب مروت از مردانگی خود شرم دارد، وخانواده دار میداندکه تو آبروی خود فروختی وآبرویت را حفظ میکند باینکه حاجتت را برآورد .

١٣- برادران چهارند ، برادری بسود تو و خود او، و برادری‌که بسود تواست و برادری‌که بضرر تو است، و برادری‌که نه بسود تواست ونه بسود خودش . از او معنی این را پرسیدند فرمود : برادری‌که برای تو وخود او است برادریست‌که منظورش ماندن برادریست ومنظورش از برادری مرك برادری نیست ، این برای تواست و برای خودش(زیراچون برادری بیك رنگی رسد زندگی هر دو خوش باشد وهرگاه بحال دورنگی افتد همه‌اش باطل است) وبرادریکه تنها برای تواست آن برادریست که طمع را از خود دورکرده وشیفته تواست وبرادری تورا بدنیا مقدم داشته واو همه مایه توفیر وسود تواست. و برادری‌که بزیان تو است آن برادریست‌که در انتظارگرفتاری تواست وبا تو یکدل نیست و میان عشائر برتو دروغ میگوید وحسودانه برویت نگاه میکند وبراوباد لعنت خدای یگانه. وبرادری که نه برای تواست ونه برای خودش آنست‌که خدایش پرازحماقت آفریده وازرحمت بکلی دورش‌کرده، بینی‌که خودرا برتو ترجیح دهد وازآنچه دارد دریغ‌کند .

١٤- از دلائل نشانه‌های قبول همنشینی باخردمندانست، واز نشانه های موجبات نادانی مجادله با مسلمانان، واز نشانه‌های دانا اینست‌که حدیث خودرا نقادی میکند وبحقائق فنون نظردانا است .

١٥- راستی مؤمن خدارا نگهدار خود گرفته وگفتارش‌راآئینه خود ، یکبار در صفت مؤمنان

وتارة ينظر في وصف المتجبّرين ، فهو منه في لطائف ومن نفسه في تعارف ومن فطنته في يقين ومن قدسه على تمكين .

١٦- وقال عليه السلام : إيّاك وما تعتذر منه فإنّ المؤمن لايسيىء ولا يعتذر . والمنافق كلّ يوم يسيىء ويعتذر .

١٧- وقال عليه السلام : للسّلام سبعون حسنة تسع وستّون للمبتدء وواحدة للرّادّ .

١٨- وقال عليه السلام : البخيل من بخل بالسّلام .

١٩- وقال عليه السلام : من حاول أمرءاً بمعصية الله كان أفوت لما يرجو وأسرع لمايحذر .

[بسم الله الرّحمن الرّحيم]

وروى عن الامام سيد العابدين على بن الحسين عليهما السلام في طوال هذه المعاني

(موعظته عليه السلام)

(لسائر أصحابه و شيعته وتذكيره اياهم كل يوم جمعة)

أيّها النّاس اتّقوا الله واعلموا أنّكم إليه راجعون ، فتجد كلّ نفس ما عملت من خير محضراً وما عملت من سوء تودّ لو أنّ بينها و بينه أمداً بعيداً ويحذّركم الله نفسه، ويحك ياابن آدم الغافل و ليس مغفولاً عنه ، إنّ أجلك أسرع شيء إليك قد أقبل نحوك حثيثاً ، يطلبك

بنگرد وباردیگر دروصف متجبران، او ازجهت خود درلطائف اندراست و اندازه خود را میشناسد واز هوش خود بمقام یقین رسیده وبپاکی خود اعتماد دارد .

١٦- مبادا کاری‌کنی‌که عذرت باید زیرا مؤمن نه بد میکند ونه عذر میطلبد ، ومنافق هرروز بد میکند وعذر میخواهد .

١٧- سلام هفتاد حسنه دارد شصت ونه ازآن سلام‌کننده ویکی ازآن جوابگو است .

١٨- فرمود: بخیل‌کسی است‌که بسلام‌کردن بخل ورزد .

١٩- کسی‌که با نافرمانی خداگرد مردی‌گردد آنچه را امید دارد ازدست رفته تراست وازآنچه برحذر است زودترش دچار شود .

بنام خداوند بخشاینده مهربان

از امام سید العابدین علی بن‌الحسین (ع) دراین معانی روایات طولانی رسیده است

پندآنحضرت بهمه یاران وشیعه خود ویادآوری‌که هرجمعه بدانها مینمود

أیا مردم از خدا بپرهیزید و بدانیدکه بسوی او بازگردید، و هرکس هرچه از نیك و بدکرده پیش خود دریابد با اینکه دوست دارد میان او وکار بدش فاصله دوری باشد ، و خدا شما را از خود برحذر میدارد، وای برتو ای آدمیزاده غافل‌که تحت نظری، مرگت زودتر ازهرچیز بسوی تومیآید،

ويوشك أن يدركك . فكأن قد أوفيت أجلك ، و قد قبض الملك روحك ، وصيّرت إلى قبرك وحيداً ، فردّ إليك روحك واقتحم عليك ملكاك منكر و نكير لمساءلتك وشديد امتحانك . ألا وإنّ أوّل ما يسألانك عن ربّك الّذي كنت تعبده ، وعن نبيّك الّذي اُرسل إليك ، وعن دينك الّذي كنت تدين به ، وعن كتابك الّذي كنت تتلوه ، وعن إمامك الّذي كنت تتولاّه ، وعن عمرك فيما أفنيت ، وعن مالك من أين اكتسبته وفيما أنفقته .

فخذ حذرك ، وانظر لنفسك ، وأعدّ الجواب قبل الامتحان ، والمساءلة والاختبار ، فإن تك مؤمناً عارفاً بدينك ، متّبعاً للصّادقين ، موالياً لأولياء الله لقّاك الله حجّتك و أنطق لسانك بالصّواب فأحسنت الجواب و بُشّرت بالجنّة والرّضوان من الله ، واستقبلتك الملائكة بالرّوح والرّيحان ، و إن لم تكن كذلك تلجلج لسانك ، و دحضت حجّتك ، و عييت عن الجواب وبشّرت بالنّار ، واستقبلتك ملائكة العذاب بنزل من حميم وتصلية جحيم .

و اعلم يا ابن آدم إنّ ماوراء هذا أعظم وأفظع و أوجع للقلوب يوم القيامة ذلك يوم مجموعٌ له النّاس وذلك يوم مشهود ، يجمع الله فيه الأوّلين و الآخرين يوم ينفخ في الصّور و يبعثر فيه القبور ، ذلك يوم الآزفة إذ القلوب لدى الحناجر كاظمين . ذلك يوم لا تقال فيه عثرة ، ولا تؤخذ من أحد فدية ، ولا تقبل من أحد معذرة ، و لا لأحد فيه مستقبل توبة ،

شتابان بتو رو آورده . تو را ميخواهد و نزديك است گريبانترا بگيرد و عمرت بسر آيد و جانت را ملك‌الموت گرفته باشد وتنها بگورت رفته باشى، وجانت بتو برگردد و دو فرشته بنام منكر ونكير بر تو بى‌اجازه درآيند تا از تو بازپرسى كنند و بسختى آزمايشت كنند، هلا نخست پرسش آنان از تو از پروردگارت است كه او را ميپرستى ، واز پيغمبرت كه بتو فرستاده شده، واز دينت كه داشتى، واز كتابى كه ميخواندى، وازامامى كه از وى پيروى ميكردى، واز عمرت كه درچه گذراندى، واز مالت كه ازكجا آوردى ودركجا صرف كردى .

درحذر باش وخودرا بپا، وپيش از موعد امتحان وپرسش وآزمايش جواب را آماده كن ، اگر مؤمن وعارف بحق دين وپيرو امامان راستگو و دوست اولياء خدا باشى خدا حجت خود را بتو القاء كند، و زبانت را بحق گوياكند، وخوب پاسخ بدهى، وبيهشت و رضوان خدا مژده گيرى ، وفرشته ها با روح وريحان تورا استقبال كنند، واگر چنين نباشى زبانت بلرزه افتد، و دليلت پوچ باشد، و از پاسخ بمانى، ومژده دوزخ بستانى، وفرشته‌هاى عذابت باآب جوش وفروزش دوزخ پذيراگردند.

اى آدميزاده بدان كه دنبال اين روز رستاخيزاست كه بزرگتر وهراسناكتر ودل دردآورتراست آن روزيكه مردم گردآيند وروزى نامود است، خدا درآنهمه اولين وآخرين راگرد مياورد، روزيكه درصور دمند، وهركه درگورها است برآورند، اينست روز قيامت آنگاه كه دلها بسينه وحنجره طپد در حاليكه نفس نكشند، آن روزاست كه ازلغزش نگذرند، وازكسى غرامت بعوض جرم نگيرند، وازاحدى عذر

ليس إلاّ الجزاء بالحسنات و الجزاء بالسيّئات ، فمن كان من المؤمنين عمل في هذه الدُّنيا مثقال ذرَّة من خير وجده، ومن كان من المؤمنين عمل في هذه الدُّنيا مثقال ذرَّة من شرٍّ وجده .

فاحذروا أيّها النّاس من الذُّنوب والمعاصي ما قد نهاكم الله عنها وحذَّركموها في الكتاب الصّادق والبيان النّاطق ولا تأمنوا مكر الله و تدميره عند ما يدعوكم الشّيطان اللّعين إليه من عاجل الشّهوات واللّذات في هذه الدُّنيا ، فانّ الله يقول : « إنّ الّذين اتّقوا إذا مسّهم طائفٌ من الشيطان تذكّروا فإذاهم مبصرون » واشعروا قلوبكم خوف الله وتذكّروا ما [قد] وعدكم في مرجعكم إليه من حسن ثوابه كما قد خوّفكم من شديد عقابه ، فإنّه من خاف شيئاً حذره ومن حذر شيئاً تركه ولا تكونوا من الغافلين المائلين إلى زهرة الحياة الدُّنيا الّذين مكروا السّيئات [وقد قال الله تعالى : « أفأمن الّذين مكروا السيّئات] أن يخسف الله بهم الأرض أو يأتيهم العذاب من حيث لا يشعرون ۞ أو يأخذهم في تقلّبهم فماهم بمعجزين ۞ أو يأخذهم على تخوُّف » .

فاحذروا ما حذَّركم الله بما فعل بالظّلمة في كتابه و لا تأمنوا أن ينزل بكم بعض ما توعّد به القوم الظّالمين في كتابه لقد وعظكم الله بغيركم وإنّ السّعيد من وعظ بغيره . ولقد أسمعكم الله في كتابه مافعل بالقوم الظّالمين من أهل القرى قبلكم حيث قال : « وأنشأنا بعدها

نپذيرند وبراى كسى جاى توبه نمانده وجز پاداش خوش كردارى وسزاى بدكردارى نيست هر كه مؤمن بوده ودر اين دنيا بوزن ذره‌اى كارخير كرده نتيجه آنرا بيندو هر كه مؤمن بوده ودر اين دنيا بوزن ذره‌اى كار بد كرده آنرا دريابد .

أيا مردم ازگناهان ونافرمانيها كه خدا شمارا ازآنها نهى كرده و دركتاب صادق و بيان ناطق خود برحذر داشته برحذر باشيد وازمكر وهلاك كردن خدا در امان نباشيد، وقتى شيطان لعين شمارا بدان ميخواند وبشهوتهاى نقد ولذتهاى اين دنيا ميراند زيرا خدا ميفرمايد (٢٠٠- الاعراف) راستى آن كسانيكه تقوى دارند چون يك شيطان گشتى ولگرد بآنها برخورد يادآور شوند وبناگاه بيناگردند . دل خودرا آكنده ازترس خداكنيد وبياد آوريد كه خدا در برگشت شما بحضرت اوچه ثواب خوبى بشما وعده داده چونانكه شمارا از عقاب سختش بيم داده زيرا هركه از چيزى ترسد برحذر ازآن باشد و هركه ازچيزى برحذر باشد آنرا ترك كند ، از غافلان مباشيد كه بزندگى شكوفان دنيا روكنند آنانكه نيرنك بدكردار بازند و خداى تعالى در باره آنها فرمايد (٤٧- النحل) آيا ايمنند كسانيكه نيرنك بدكردارى زدند ازاينكه خدا بزمينشان فروبرد يا ازآنجاكه بفهمند عذاب برسرشان آيد يادر حال كار وبار آنانرا بگيرد ونتوانند ازخود دفاع كنند ياآنها را درهراس بگيرد .

درحذر باشيد از آنچه خدايتان برحذر داشته ازآنچه باستمكاران كرده ودرقرآنش بيان نموده، ودر امان نباشيد از اينكه بشماها نازل شود برخى از آنچه مردم ستمكار را بدان تهديد كرده است در قرآن خود، خداوند بديگران شمارا پند داده، وخوشبخت كسيست كه بديگرى پندگيرد و هرآينه خدا درقرآنش بگوش رساننده آنچه را بامردم ستمكارازاهل آباديهاى پيش ازشما كرده است آنجاكه فرموده

قوماً آخرين » و قال : « فلمّا أحسّوا بأسنا إذاهم منها يركضون (يعني يهربون قال :) لا تركضوا وارجعوا إلى ما اُترفتم فيه و مساكنكم لعلّكم تسئلون » فلمّا أتيهم العذاب « قالوا يا ويلنا إنّا كنّا ظالمين » فإن قلتم أيّها النّاس : إنّ الله إنّما عنى بهذا أهل الشرك ؛ فكيف ذاك وهو يقول : « ونضع الموازين القسط ليوم القيمة فلاتظلم نفس شيئاً وإن كان مثقال حبّة من خردل أتينا بها وكفى بنا حاسبين » .

إعلموا عباد الله أنّ أهل الشرك لا تنصب لهم الموازين و لا تنشر لهم الدواوين و إنّما يحشرون إلى جهنّم زمراً وإنّما تنصب الموازين و تنشر الدواوين لأهل الاسلام ، فاتّقوا الله عباد الله . و اعلموا أنّ الله تعالى لم يحبّ زهرة الدّنيا لأحد من أوليائه ولم يرغّبهم فيها و في عاجل زهرتها و ظاهر بهجتها فإنّما خلق الدّنيا و خلق أهلها ليبلوهم فيها أيّهم أحسن عملاً لآخرته ، وأيم الله لقد ضربت لكم فيه الأمثال و صرفت الآيات لقوم يعقلون ، فكونوا أيّها المؤمنون من القوم الّذين يعقلون ولا قوّة إلّا بالله .

وازهدوا فيما زهّدكم الله فيه من عاجل الحياة الدّنيا فإنّ الله يقول ـ وقوله الحقّ ـ : « إنّما مثل الحيوة الدّنيا كماء أنزلناه من السّماء فاختلط به نبات الأرض ممّا يأكل النّاس والأنعام حتّى إذا أخذت الأرض زخرفها وازّيّنت وظنّ أهلها أنّهم قادرون عليها أتيها أمرنا

است (۱۱ و ۱۲ـ الانبياء) وآفريديم پس از آن مردمی ديگر و فرموده چون عذاب ما را حس کردند ناگاه از آن بدر ميدويدند ـ يعنی ميگريختند ـ ندويد ، برگرديد بآن خوشگذرانيها وبمسکنهای خود شايد پرسشی ازشما بشود ـ و چون عذاب برسر آنها آمد ـ گفتند وای بر ما راستی ما ستمکار بوديم .

اگر ای مردم بگوئيد راستی خدا مقصودش ازاينها مشرکانست ، چگونه چنين است بااينکه ميفرمايد (۹۰ـ الانبياء) روزقيامت ترازوی عدالت درميان نهيم وبهيچکس هيچ ستمی نشود واگر هموزن يکدانه خردل باشد آنرا بميان آوريم وبس است که ما حسابگر باشيم .

ای بنده های خدا بدانيد که برای مشرکان نه ترازوئی درميانست ونه نامه اعمالی وهمانا بی حساب گروه گروه بدوزخ روند ، و همانا ميزان و نامه اعمال برای مسلمانانست ، ای بنده های خدا از خدا بپرهيزيد وبدانيد که خدا تعالی شکوفانی دنيارا برای احدی ازدوستانش دوست ندارد وآنها را بدان وبشکوفانی نقد وخرمی آن تشويق نکرده ، وهمانا دنيا را وخلق آنرا آفريده تا آنها را بيازمايد که کدام خوش کردارترند برای آخرت و بخدا سوگند من دراين باره برای شماها مثلها زدم و آياتی برای خردمندان آوردم ـ پس ای مؤمنان از آن مردمی باشيد که خردمندند ولاقوة الابالله .

ازآنچه خداوند شما را بی رغبت خواسته که زندگی نقد دنيا است زهد ورزيد زيرا خدا فرموده وگفته اش درست است (۲۵ـ يونس) همانا مثل زندگی اين دنيا چون آبی است که از آسمان فرود آوريم ودرآميزد بدان گياه زمين که مردم و چهارپايانش خورند تا چون زمين بروبار خود را گرفت و آراسته شد ومردمش پنداشتند که برآن تسلط دارند شبی يا روزی فرمان ما درآن درگيرد وآنرا درو

ليلاً أو نهاراً فجعلناها حصيداً كأن لم تغن بالأمس كذلك نفصّل الآيات لقوم يتفكّرون » ولا تركنوا إلى الدُّنيا فإنّ الله قال لمحمّد صلى الله عليه وآله: « ولا تركنوا إلى الّذين ظلموا فتمسّكم النّار » ولا تركنوا إلى هذه الدُّنيا وما فيها ركون من اتّخذها دار قرار و منزل استيطان، فإنّها دار قُلعة ومنزل بُلغة ودار عمل، فتزوّدوا الأعمال الصالحة قبل تفرّق أيّامها و قبل الإذن من الله في خرابها، فكان قد أخربها الّذي عمّرها أوّل مرّة وابتدأها وهو وليّ ميراثها.

وأسأل الله لنا ولكم العون على تزوّد التّقوى والزُّهد في الدُّنيا، جعلنا الله وإيّاكم من الزّاهدين في عاجل هذه الحياة الدُّنيا، والرّاغبين في آجل ثواب الآخرة فإنّما نحن له وبه والسّلام عليكم ورحمة الله وبركاته.

(موعظة و زهد وحكمة)

كفانا الله و إيّاكم كيد الظّالمين وبغي الحاسدين وبطش الجبّارين، أيّها المؤمنون لا يفتننّكم الطّواغيت وأتباعهم من أهل الرّغبة في الدُّنيا المائلون إليها، المفتونون بها، المقبلون عليها وعلى حطامها الهامد و هشيمها البائد غداً. واحذروا ما حذّركم الله منها، وازهدوا فيما زهّدكم الله فيه منها، ولا تركنوا إلى ما في هذه الدُّنيا ركون من أعدّها داراً وقراراً، وبالله

کنیم وگویا دیروز هم نبوده همچنین آیا ترا شرح کنیم برای مردمی که بیندیشند. بدنیا تکیه نکنید زیرا خدا بمحمد (ص) فرموده (١١٥- هود) تکیه نکنید بدانها که ستمکارند تا آتش بگیرید، تکیه نکنید بدین دنیا وهرچه درآنست بمانند تکیه‌کردن کسیکه آنرا خانه دائمی ووطن ثابت خود ساخته زیرا دنیا خانه کوچ است ومنزل گذر است وخانه عمل است، شما درآن ازاعمال صالحه توشه بگیرید پیش‌ازآنکه روزگارانش پراکنده شود وبهم خورد وخدا اجازه ویرانی‌آنرا بدهد، وهمانکه آنرا آباد کرده ازنخست وآفریده ویرانش کند واو بماند وزمین.

ومن ازخدا برای خود و شماها خواهش دارم کمك عطا کند برتوشه برداری از تقوی وزهد در دنیا، خدا مارا وشما را از زاهدان مقرر سازد نسبت بنقد این دنیا واز راغبان درثواب آینده آخرت همانا ما ازان اوهستیم وباو زنده‌ایم والسلام علیکم ورحمةالله وبرکاته.

پند وزهد و حکمت

خداوند توطئه ستمکاران وتجاوز حسودان وسخت گیری زورگویان‌را ازما وشما کفایت کند، أیا مؤمنان مبادا سرکشان و پیروانشان که دنبال دنیا و دلداده آنند شما را از حق برگردانند، آنانکه فریب خورده دنیایند وبدان کالای پوسیده ونشخوارش که بزودی نابود گردد روی آورند، وباید شما ازآنچه ازدنیا که خدایتان برحذر داشته حذر کنید ودر آنچه‌اش که خدا شمارا ازآن برکنار داشته زهد ورزید، شما بدانچه دراین دنیا است اعتماد نکنید مانند اعتماد کسیکه آنرا خانه أبدی وقرارگاه همیشگی‌خوددانسته، بخداسوگندکه ازآنچه دراین دنیاست برای شما دلیل است این خود ارائی آن

إنّ لكم مما فيها عليها دليلاً من زينتها وتصريف أيّامها وتغيير انقلابها ومثلاتها وتلاعبها بأهلها أنّها لترفع الخميل وتضع الشّريف وتورد النّار أقواماً غداً ، ففي هذا معتبرٌ ومختبرٌ وزاجرٌ لمتنبّه . و إنّ الأمور الواردة عليكم في كلّ يوم وليلة من مظلمات الفتن و حوادث البدع وسنن الجور وبوائق الزّمان وهيبة السلطان ووسوسة الشّيطان لتثبط القلوب عن نيّتها وتذهلها عن موجود الهدى ومعرفة أهل الحقّ إلاّ قليلاً ممّن عصم الله جلّ وعزّ ، فليس يعرف تصرّف أيّامها وتقلّب حالاتها وعاقبة ضرر فتنتها إلاّ من عصم الله ونهج سبيل الرّشد وسلك طريق القصد ثمّ استعان على ذلك بالزّهد ، فكرّر الفكر واتّعظ بالعبر و ازدجر ، فزهد في عاجل بهجة الدّنيا وتجافى عن لذّاتها و رغب في دائم نعيم الآخرة و سعى لها سعيها وراقب الموت و شنأ الحياة مع القوم الظالمين ، فعند ذلك نظر إلى ما في الدّنيا بعين نيّرة حديدة النظر و أبصر حوادث الفتن وضلال البدع وجور الملوك الظلمة ، فقد لعمري استدبرتم من الامور الماضية في الأيّام الخالية من الفتن المتراكمة والانهماك فيها ما تستدلّون به على تجنّب الغواة وأهل البدع والبغي والفساد في الأرض بغير الحقّ . فاستعينوا بالله وارجعوا إلى طاعته وطاعة من هو أولى بالطاعة من طاعة من اتّبع وأطيع .

فالحذر الحذر من قبل النّدامة والحسرة والقدوم على الله والوقوف بين يديه . وتالله ماصدر

واین گذشت روزگارش ودیگرگونی وانقلابش وعبرتهایش وبازیگریهایش با طالبانش همه دلیل روشنی است ، وراستی که دنیا گمنام ناچیز را بلند آوازه میکند و شرافتمند را پست میسازد ، و مردمانی را فردا بدوزخ میکشاند پس درهمین برای شخص آگاه عبرت و آزمایش وباز دارنده از آنست، وراستی این همه پیشامدها که هرروز وهرشب برشما رخ میدهد ازتیرگیهای فتن وبدعتهای تازه وروشهای خلاف حق و ناگواریهای زمان و هیبت سلطان ووسوسه شیطان دلهارا از قصد خیر متوقف میکند و از هدایت موجود وحاضر بیخود مینماید واز معرفت حق باز میدارد مگر اندکی ازآنانکه خداوندشان جل و عز نگهمیدارد ، کسی بخوبی زیر وروشدن ایام ودیگرگونی حالات وانجام زیان فتنههایش را نفهمد مگر کسیکه خدایش نگهدارد وبراه درست رود و راه میانه را بپیماید ، وباز هم بازهد براین موضوع یاری جوید وپیوسته بیندیشد واز عبرتها پندگیرد وبازایستد وازخرمی نقد دنیاکناره کند وازلذاتش دور شود ودر نعمت بادوام آخرت روی کند و برایش تا تواند بکوشد و مرگرا منظور دارد و زندگی با مردم ستمکاررا دشمن دارد ، دراین صورت بدنیا با دیده روشن ونظر تیز بنگرد وفتنههای نورس وبدعتهای گمراهی وجورملوك ستمکار را خوب ببیند ، بجان خودم شما ازامور گذشته دوران پیش که فتنههای درهم وآلوده شدن بدانها بوده بقدری درپشت سرگذاشتید ودیدیدکه دلیل شما باشند برایکناره گیری ازگمراهان و أهل بدعت وستم وفساد بناحق درزمین پس‌از خدا یاری جوئید وبطاعت او برگردید ونیز بطاعت کسیکه طاعتش اولی است از طاعت آنکه دنبالش روند وفرمانش برند .

پس فرار فرار پیش از پشیمانی وافسوس ومردن وبرابر خدا ایستادن ، بخدا سوگندکه هرگز

قوم قطّ عن معصية الله إلاّ إلى عذابه، و ما آثر قوم قطّ الدُّنيا على الآخرة إلاّ ساء منقلبهم وساء مصيرهم. وما العلم بالله و العمل بطاعته إلاّ إلفان مؤتلفان، فمن عرف الله خافه فحثّه الخوف على العمل بطاعة الله، و إنّ أرباب العلم و أتباعهم الّذين عرفوا الله فعملوا له ورغبوا إليه و قد قال الله: «إنّما يخشى الله من عباده العلماء»، فلا تلتمسوا شيئاً في هذه الدُّنيا بمعصية الله، واشتغلوا في هذه الدُّنيا بطاعة الله، واغتنموا أيّامها واسعوا لما فيه نجاتكم غداً من عذاب الله، فإنّ ذلك أقلّ للتّبعة وأدنى من العذر وأرجا للنّجاة.

فقدّموا أمر الله وطاعته وطاعة من أوجب الله طاعته بين يدي الأمور كلّها، ولا تقدّموا الأمور الواردة عليكم من طاعة الطواغيت و فتنة زهرة الدُّنيا بين يدي أمر الله و طاعته و طاعة أولي الأمر منكم. و اعلموا أنّكم عبيدالله و نحن معكم، يحكم علينا و عليكم سيّد حاكم غداً وهو موقفكم ومسائلكم، فاعدّوا الجواب قبل الوقوف والمساءلة والعرض على ربّ العالمين، «يومئذ لا تكلّم نفس إلاّ بإذنه» واعلموا أنّ الله لا يصدّق كاذباً ولا يكذّب صادقاً، ولا يردّ عذر مستحقّ، ولا يعذر غير معذور، بل لله الحجّة على خلقه بالرُّسل والأوصياء بعد الرُّسل فاتّقوا الله و استقبلوا من إصلاح أنفسكم وطاعة الله وطاعة من تولّونه فيها، لعلّ نادماً قد ندم على ما قد فرّط بالأمس في جنب الله وضيّع من حقّ الله، و استغفروا الله وتوبوا إليه فإنّه

هيچ مردمى ازسر نافرمانى خدا نرفتند جزبسوى عذاب او وهيچ مردمى دنيارا بآخرت ترجيح ندادند جزاينكه انجامشان بد بود و عاقبتشان بد شده، علم وعقيده بخدا با اطاعت او هم آغوشند، هر كه خدا را بشناسد از او بترسد پس ترسش اورا بكار وادارد، وهمانا عارفان بخدا وپيروانشان همانهايند كه خدا را شناختند وبراى اوكاركردند وباو روى آوردند و خدا هم فرموده (٢٥ـ الفاطر) همانا كه از خدا ميترسند بندههاى دانا. در اين دنيا چيزيرا از راه نافرمانى خدا خواهش نكنيد وهمان بطاعت خدا مشغول باشيد وايام زندگى آنرا غنيمت شماريد وبكوشيد براى آنچه فرداى قيامت شمارا ازعذاب خدا نجات ميدهد زيرا اين روش كمتر مسؤليت دارد وبعذر نزديكتر است واميد برنجاتش بيشتر است.

شماطاعت خدا وطاعت هر كه را خدا واجب كرده برهمه چيزمقدم داريد وكارهائيكه برشماپيشنهاد ميشود از فرمانبرى سركشان و فريفته شدن بشكو فانى دنيا برامر و طاعت خدا وطاعت صاحب الامر خود مقدم نداريد وبدانيدكه شما بندههاى خدا هستيد وماهم با شما هستيم، برما وشما فرداى قيامت سيدى حاكم است و او شمارا باز داشت كند واز شما باز پرسى كند شما پيش از باز داشت و پرسش وعرضه برپروردگارجهانيان جواب را آماده كنيد در آنروزهيچكس سخن نتواند جزباجازه پروردگارش وبدانيد كه خدا دروغگو را تصديق نكند وراستگو را دروغزن نشمارد. عذر بجارا رد نكند وعذربيجا را نپذيرد بلكه خدا بافرستادن رسولان واوصياء پس ازرسولان برخلق خود حجت دارد. ازخدا بپرهيزيد وباصلاح خودگرائيد ونيز بطاعت خدا وطاعت امام خود، شايدكسى ازتقصير ديروزش درراه خدا وتضييع حق خدا پشيمان باشد، ازخدا آمرزش جوئيد وبدرگاهش توبه كنيد زيرا او توبه پذيرد وازبدكرداريها

يقبل التّوبة ويعفو عن السّيئات ويعلم ماتفعلون .

و إيّاكم و صحبة العاصين ، و معونة الظالمين ، و مجاورة الفاسقين ، احذروا فتنتهم ، وتباعدوا من ساحتهم . واعلموا أنّه من خالف أولياء الله و دان بغير دين الله ، و استبدّ بأمره دون أمر وليّ الله في نار تلتهب ، تأكل أبداناً [قد غابت عنها أرواحها] غلبت عليها شقوتها [فهم موتى لا يجدون حرّ النّار] فاعتبروا يا أُولى الأبصار و احمدوا الله على ما هديكم واعلموا أنّكم لا تخرجون من قدرة الله إلى غير قدرته ، وسيرى الله عملكم ثمّ إليه تحشرون فانتفعوا بالعظة وتأدّبوا بآداب الصّالحين.

☆(رسالته عليه السلام المعروفة برسالة الحقوق)☆

إعلم رحمك الله أنّ لله عليك حقوقاً محيطة بك في كلّ حركة تحرّكتها ، أو سكنة سكنتها أو منزلة نزلتها ، أو جارحة قلبتها أو آلة تصرّفت بها ، بعضها أكبر من بعض . و أكبر حقوق الله عليك ما أوجبه لنفسه تبارك وتعالى من حقّه الّذي هوأصل الحقوق ومنه تفرّع ثمّ أوجب عليك لنفسك من قرنك إلى قدمك على اختلاف جوارحك ، فجعل لبصرك عليك حقّاً ، و لسمعك عليك حقّاً ، و للسانك عليك حقّاً ، ولیدك عليك حقّاً ، و لرجلك عليك حقّاً ،

بگذرد و میداند که شماچه میکنید .

بپرهیزید از همنشینی گنهکاران وکمك بستمكاران وهمسایگی فاسقان ، ازفتنه آنان برحذرباشید، واز آستان آنها دوری گزینید ، و بدانید هرکه بااولیاء خدا مخالفت کند وبجز دین خدا را بپذیرد وبامر خویش در برابر و فرمان ولی خدا خود سری کند در آتشی باشد که شعله کشد ، بدنهائی را بخورد که روحشان بیرون شده باشد و بدبختی براو چیره شود . آنان مردگانی باشند که سوزآتش را نیابند .

ای صاحبدلان عبرت گیرید وخدا را سپاس گزارید براینکه شمارا رهبری کرده ، وبدانیدکه شما ازتحت‌قدرت خدا بجای‌دیگر بیرون نروید، ومحققاًخدا عمل‌شمارا مینگردوسپس‌بسوی اومحشورمیشوید از پند سود برید و بآداب نیکان متأدب شوید .

رساله‌آنحضرت‌که برساله حقوق معروف است

بدان خدایت رحمت کناد که خدارا برتو حقوقی است که تورا در هرجنبش و آرامش و هرجا باشی فرا گرفته‌اند ، ودر هراندامی بچرخانی وهر ابزاری بکردانی، بعضی‌ازحقوق بربعضی بزرگترند بزرگترین حقوقیکه خدا برتو واجب‌کرده حق اوست تبارك وتعالی که‌آن پایه همه حقوق‌است وهمه‌از آن بازگرفته شوند ، آنگاه واجب نموده برای توبرعهده توازسر تا قدمت با اعضای مختلف حقوقیرا برای دیده‌ات برتوحقی است وبرای گوش برتو حقی است زبانت بتو حق دارد و دست بتوحق دارد

و لبطنك عليك حقّاً ، ولفرجك عليك حقّاً ، فهذه الجوارح السّبع التي بها تكون الأفعال .

ثمّ جعل عزّوجلّ لأفعالك عليك حقوقاً ، فجعل لصلاتك عليك حقّاً ، ولصومك عليك حقّاً ، ولصدقتك عليك حقّاً ، ولهديك عليك حقّاً ، ولأفعالك عليك حقّاً .

ثمّ تخرج الحقوق منك إلى غيرك من ذوي الحقوق الواجبة عليك ، وأوجبها عليك حقّاً أئمّتك ، ثمّ حقوق رعيّتك ثمّ حقوق رحمك ، فهذه حقوق يتشعّب منها حقوق ، فحقوق أئمّتك ثلاثة أوجبها عليك حقّ سائسك بالسّلطان ، ثمّ سائسك بالعلم ، ثمّ حقّ سائسك بالملك ، وكلّ سائس إمام ، وحقوق رعيّتك ثلاثة أوجبها عليك حقّ رعيّتك بالسّلطان ، ثمّ حقّ رعيّتك بالعلم فإنّ الجاهل رعيّة العالم ، وحقّ رعيّتك بالملك من الأزواج وما ملكت من الأيمان . وحقوق رحمك كثيرة متّصلة بقدر اتّصال الرّحم في القرابة . فأوجبها عليك حقّ اُمّك ، ثمّ حقّ أبيك ، ثمّ حقّ ولدك ، ثمّ حقّ أخيك ثمّ الأقرب فالأقرب ، والأوّل فالأوّل . ثمّ حقّ مولاك المنعم عليك ، ثمّ حقّ مولاك الجاري نعمتك عليه ، ثمّ حقّ ذي المعروف لديك ثمّ حقّ مؤذّنك بالصّلاة ، ثمّ حقّ إمامك في صلاتك ، ثمّ حقّ جليسك ثمّ حقّ جارك ، ثمّ حقّ صاحبك ، ثمّ حقّ شريكك ، ثمّ حقّ مالك ، ثمّ حقّ غريمك الّذي تطالبه ، ثمّ حقّ غريمك الّذي يطالبك ، ثمّ حقّ خليطك ، ثمّ حقّ خصمك المدّعي عليك ، ثمّ حقّ خصمك الّذي تدّعي عليه ، ثمّ حقّ مستشيرك ، ثمّ حقّ المشير عليك ، ثمّ حقّ مستنصحك ، ثم حقّ

وپايت بتو حق دارد و شكمت بتو حق دارد وفرجت بتو حق دارد ، اين هفت عضو تو است كه با آنها كار كنى .

سپس خدا عزوجل حقى هم براى هركار تو برتو قرار داده ، نمازت برتوحقى‌دارد و روزه‌ات برتو حقى دارد وزكاتت برتوحقى دارد و قربانيت برتو حقى دارد وكارهايت برتوحقى دارند .

سپس دائره‌حق ازتوبديگران رسدكه برتو حق‌واجب دارند، وواجب‌ترين همه‌اين‌حقوق برتوحق پيشوايان تواست و سپس حقوق رعيتت وسپس حقوق خويشانت . اينها حقوقى است وحقوقى هم از آنها منشعب‌گردد ، وحق پيشوايان‌كه برتواست سه‌گونه است واجب‌ترشان حق سلطانست‌كه تدبيركارتوبدست اوست سپس حق آموزگار و سپس حق آقائى كه مالك تو است ، هرتدبير كننده ءسرپرستى پيشوا است حقوق زير دست هم برسه‌گونه است حق زير دست حكومت تو وسپس حق شاگرد و دانشجوى تو زيرا نادان زيردست ورعيت دانا است ، وحق زيردستى‌كه صاحب اختياراوهستى مانند زوجه ومملوك وحقوق خويشان فراوانست وپيوسته باندازه پيوست رحم درخويشى، واجبتر همه‌برتوحق مادرتواست وسپس حق پدر تو وسپس حق فرزندانت ، سپس حق برادرت ، سپس بترتيب هرخويشى كه نزديكتر است ، سپس حق‌آزاد كننده، وولينعمت تو، سپس حق‌آزاد شده‌ات‌كه ولينعمت اوئى، سپس حق‌هركه بتواحسان‌كرده ، سپس‌حق‌اذان‌گوى نمازت، سپس‌حق پيشنمازت، سپس‌حق همنشين‌تو، سپس‌حق‌همسايه‌ات، سپس‌حق‌شريكت سپس حق مالت ، سپس‌حق بدهكارت ، سپس‌حق بستانكارت ، سپس حق رفيق معاشرت ، سپس‌حق مدعى برتو ، سپس حق كسيكه باوادعا دارى ، سبس حق مشورت‌كن با تو، سپس حق آنكه‌با اومشورت كنى

الناصح لك ، ثمّ حقّ من هو أكبر منك ، ثمّ حقّ من هو أصغر منك ، ثمّ حق سائلك ، ثمّ حقّ من سألته ، ثمّ حقّ من جرى لك على يديه مساءة بقول أو فعل أو مسرّة بذلك بقول أو فعل عن تعمّد منه أو غير تعمّد منه ، ثمّ حقّ أهل ملّتك عامة ، ثمّ حقّ أهل الذمّة ، ثمّ الحقوق الجارية بقدر علل الأحوال و تصرّف الأسباب ، فطوبى لمن أعانه الله على قضاء ما أوجب عليه من حقوقه ووفّقه وسدّده .

١ ـ فأمّا حقّ الله الأكبر فانّك تعبده لا تشرك به شيئاً ، فاذا فعلت ذلك باخلاص جعل لك على نفسه أن يكفيك أمر الدنيا والآخرة ويحفظ لك ما تحبّ منها .

٢ ـ وأمّا حقّ نفسك عليك فأن تستوفيها في طاعة الله ، فتؤدّي إلى لسانك حقّه وإلى سمعك حقّه وإلى بصرك حقّه و إلى يدك حقّها وإلى رجلك حقّها وإلى بطنك حقّه وإلى فرجك حقّه وتستعين بالله على ذلك .

٣ ـ و أمّا حقّ اللّسان فاكرامه عن الخنى و تعويده على الخير وحمله على الأدب و إجمامه إلاّ لموضع الحاجة والمنفعة للدّين و الدنيا و إعفاؤه عن الفضول الشنعة القليلة الفائدة الّتي لا يؤمن ضررها مع قلّة عائدتها ويعدّ شاهد العقل والدليل عليه و تزيّن العاقل بعقله حسن سيرته في لسانه، ولا قوّة إلاّ بالله العليّ العظيم .

سپس حق اندرز جويت، سپس حق بزرگتر ازتو، سپس حق خردسال‌تر از تو ، سپس حق سائل از تو ، سپس حق کسيکه ازاوسؤال کنی ، سپس حق کسيکه بتوبدی کرده بگفته يا کرده يا بشادی کردن برعليه تو بگفتار ياکردار بتعمد يا غيرتعمد ، سپس حق همه همکيشانت ، سپس حق کفار ذمی ، سپس حقوقی که درتغييراحوال وباسباب پديد آيند ، خوشا برکسيکه خدايش ياری دهد تا هرحقی براوواجب کرده اداء کند واورا توفيق‌دهد ونگهدارد .

١- اما حق بزرگتر خدا اينست که اورا بپرستی و چيزی را شريکش ندانی ، و چون از روی اخلاص اين کار را کردی خدا در عهده گرفته که کار دنيا و آخرت تورا کفايت کند و آنچه از آن بخواهی برايت نگهدارد .

٢- حق‌خودت برتواينست که‌کاملااورا درطاعت خدا بگماری، بزبانت حقش‌را بپردازی وبگوشت حقش را بپردازی وبچشمت حقش‌را بپردازی وبدست خود حقش را بپردازی وبپايت حقش را بپردازی وحق شکمت را بپردازی وحق فرجت را بپردازی، وازخدا دراين کارياری جوئی .

٣- حق زبانت اينست که آنرا از دشنام ارجمندتر بدانی وبسخن خوب عادتش بدهی و مؤدبش داری و آنرا درکام داری مگر درمحل حاجت وبرای سود دين ودنيا و آنرا ازپرگوئی و ياوه سرائی کم فائده که ايمنی از زيانش نيست و در آمدش کم است معاف داری ، زبان‌گواه خرد و دليل بر آن شمرده شودوآراستگی‌مرد بزيور عقل خوش‌زبانی‌اواست، وهيچ جنبش و توانائی نيست جز باو.

٤ ـ وأمّا حقّ السّمع فتنزيهه عن أن تجعله طريقاً إلى قلبك إلاّ لفوهة كريمة تحدث في قلبك خيراً أو تكسب خلقاً كريماً ، فإنّه باب الكلام إلى القلب يؤدّي إليه ضروب المعاني على مافيها من خير أو شرّ ، ولا قوّة إلاّ بالله .

٥ ـ وأمّا حقّ بصرك فغضّه عمّا لايحلّ لك ، وترك ابتذاله إلاّ لموضع عبرة تستقبل بها بصراً أو تستفيد بها علماً ، فإنّ البصر باب الاعتبار .

٦ ـ و أمّا حقّ رجليك فأن لا تمشي بهما إلى ما لايحلّ لك ، و لا تجعلهما مطيّتك في الطريق المستخفّة بأهلها فيها فإنّها حاملتك و سالكة بك مسلك الدّين والسبق لك ، و لا قوّة إلا بالله .

٧ ـ وأمّا حقّ يدك فأن لا تبسطها إلى ما لا يحلّ لك فتنال بما تبسطها إليه من الله العقوبة في الآجل ومن النّاس بلسان اللائمة في العاجل ، ولا تقبضها ممّا افترض الله عليها ولكن توقّرها بقبضها عن كثير ممّا لايحلّ لها وبسطها إلى كثير ممّا ليس عليها ، فإذا هي قد عقلت وشرفت في العاجل وجب لها حسن الثواب في الآجل .

٨ ـ وأمّا حقّ بطنك فأن لاتجعله وعاءً لقليل من الحرام ولا لكثير ، و أن تقتصد له في الحلال ولاتخرجه من حدّ التقوية إلى حدّ التهوين وذهاب المروّة وضبطه إذا همّ بالجوع والظمأ فإنّ الشبع المنتهي بصاحبه إلى التّخم مكسلة ومثبطة ومقطعة عن كلّ برّ و كرم .

٤ـ حق گوش پاك داشتن اواست ازاينكه راه دلت باشد مگربراى خبر خوبيكه دردلت خيرپديد كند يا خلق كريمت نصيب كند زيرا گوش دروازه دل است هرنوع معنى خوب يا بدى را بآن ميرساند. ولاقوة الا بالله العلى العظيم.

٥ ـ واما حق چشمت اينست كه ازهرچه روا نيست آنرا بپوشانى ومبتذلش نسازى مگربراى محل عبرت آورى كه ازآن بينا شوى يا دانشى بدست آورى زيرا ديده وسيله عبرتست .

٦ـ واما حق دو پايت اينست كه با آنها بجائيكه روا نيست نروى وآنهارا براهيكه باعث سبكى راهرواست نكشانى زيراآنها تورا حمل‌ميكنند وتورا براه دين ميبرند وپيش ميباندازند ولاقوة الابالله.

٧ـ و اما حق دست تو اينست كه آنرا بناروا دراز نكنى تا بدست اندازى بدان گرفتار عقوبت آخرت خدا شوى و گرفتار سرزنش مردم در دنيا و آنرا ازكاريكه بتو واجب كرده نبندى ولى آنرا احترام‌كنى باينكه از محرمات بسيارش ببندى و بسيارى از آنچه هم كه براو واجب نيست بكاراندازى وچون دست تو دراين دنياازحرام باز ايستادوخودراشريف‌داشت‌يا با عقل وشرافت بكار رفت درآخرت ثواب خوب دارد .

٨ـ و اما حق شكمت اينست كه آنرا ظرف كم ويا بيش از حرام نكنى واز حلال هم باندازه‌اش بدهى وازحدتقويت بحد شكمخوارگى وبيمروتى نرسانى ، وهرگاه گرفتار گرسنگى وتشنگى شد اورا ضبط كنى زيرا سيرى بى‌اندازه شكم را بياشوبد وكسالت آورد كه مايه باز ماندن و دور شدن ازهركار

وإنّ الرّأي المنتهي بصاحبه إلى السكر مسخفة ومجهلة ومذهبة للمروّة.

٩ - وأمّا حقّ فرجك فحفظه ممّا لايحلّ لك والاستعانة عليه بغضّ البصر، فإنّه من أعون الأعوان، و كثرة ذكر الموت و التهدّد لنفسك بالله و التخويف لها به، و بالله العصمة والتأييد، ولاحول ولاقوّة إلاّ به.

(ثم حقوق الافعال)

١٠- فأمّا حقّ الصّلاة فأن تعلم أنّها وفادة إلى الله وأنّك قائم بها بين يدي الله فاذا علمت ذلك كنت خليقاً أن تقوم فيها مقام الذّليل، الرّاغب، الرّاهب، الخائف، الرّاجي، المسكين، المتضرّع، المعظّم من قام بين يديه بالسّكون و الإطراق و خشوع الأطراف ولين الجناح وحسن المناجاة له في نفسه والطلب إليه في فكاك رقبتك الّتي أحاطت به خطيئتك واستهلكتها ذنوبك، ولا قوّة إلاّ بالله.

١١- وأمّا حقّ الصوم فأن تعلم أنّه حجاب ضربه الله على لسانك وسمعك وبصرك وفرجك وبطنك ليسترك به من النار، وهكذا جاء في الحديث «الصوم جنّة من النار» فإن سكنت أطرافك في حجبتها رجوت أن تكون محجوباً و إن أنت تركتها تضطرب في حجابها وترفع جنبات الحجاب فتطلع إلى ماليس لها بالنظرة الداعية للشهوة والقوّة الخارجة عن حدّ التّقيّة لله لم تأمن أن تخرق الحجاب وتخرج منه، ولا قوّة إلاّ بالله.

نيك وارجمند است، ونوشابه‌ايكه صاحبش را مست سازد مايه سبكسرى ونادانى كردن وبيمروتى است.

٩- و اما حق فرجت نگهدارى آنست ازآنچه حلال نيست برايت وكمك گرفتن برآنست بچشم پوشى ازنامحرم زيراكه آن بهتر ياور است، ونيزبا بسيارياد مرگ كردن وخودراتهديد نمودن ازخوف خدا، وازخدا است عصمت وتأييد وجنبش وتوانى نيست جزباو.

سپس حقوق افعال

١٠- واماحق نمازاينست كه بدانى نمازورود بدرگاه‌خدا است وتودرنماز برابرخدا ميايستى‌وچون بدون عقيده مند باشى شايسته است كه چون بنده ذليل درنماز بايستى كه راغب وراهب وخائف واميدوار وگدا وزارى‌كن است و آنچه كه برابرش ايستاده بوسيله آرامى وسر بزيرى وخشوع اعضاء و فروتنى تعظيم ميكند واز دل بخوبى با او راز ميگويد وميخواهد كه گردن اورا از زير بارخطاها كه تو را فراگرفتند وگناهانيكه بپرتگاه نابوديت كشاندآزادكند، ولاقوة الا بالله.

١١- واماحق روزه آنست كه بدانى روزه پرده‌ايست‌كه خدا برزبان وگوش‌وچشم وفرج وشكمت افكند تا تورا از آتش دوزخ حفظ كند وهمچنين درحديث آمده‌كه «روزه سپريست از دوزخ» و اگر اعضايت درپس پرده آن آرامند اميدواريكه محفوظ شوى و اگر بگذارى در پرده خود پريشانى كنند واطراف‌آنرا بكنار زنى‌وبدانجاكه نبايدسر كشى نگاه‌شهوت‌خيزوپيروى‌خارج ازحد خوددارى داشته‌باشى درامان نيستى‌كه پرده دريده شود وازآن بدر شوى. ولاقوةالابالله.

١٢ـ و أمّا حقّ الصّدقة فأن تعلم أنّها ذخرك عند ربّك ووديعتك الّتي لا تحتاج إلى الإشهاد فإذا علمت ذلك كنت بما استودعته سرّاً أوثق بما استودعته علانية وكنت جديراً أن تكون أسررت إليه أمراً أعلنته وكان الأمر بينك وبينه فيها سرّاً على كلّ حال ولم تستظهر عليه فيما استودعته منها [ب] إشهاد الأسماع والأبصار عليه بها كأنّها أوثق في نفسك لا كأنّك لا تثق به في تأدية وديعتك إليك. ثمّ لم تمتنّ بها على أحد لأنّها لك فإذا امتننت بها لم تأمن أن تكون بها مثل تهجين حالك منها إلى من مننت بها عليه لأنّ في ذلك دليلاً على أنّك لم ترد نفسك بها ولو أردت نفسك بها لم تمتنّ بها على أحد، ولا قوّة إلّا بالله.

١٣ـ وأمّا حقّ الهدي فأن تخلص بها الارادة إلى ربّك والتّعرّض لرحمته وقبوله، ولا تريد عيون النّاظرين دونه، فإذا كنت كذلك لم تكن متكلّفاً ولا متصنّعاً وكنت إنّما تقصد إلى الله. واعلم أنّ الله يراد باليسير ولا يراد بالعسير كما أراد بخلقه التيسير ولم يرد بهم التّعسير، وكذلك التّذلّل أولى بك من التّدهقن لأنّ الكلفة والمؤونة في المتدهقنين فأمّا التذلّل والتمسكن فلا كلفة فيهما ولا مؤونة عليهما لانّهما الخلقة وهما موجودان في الطبيعة، ولا قوّة إلّا بالله.

١٢ـ واما حق صدقه اينست كه بداني اين صدقه پس انداز تو است نزد پروردگارت و امانت بی‌نیاز از گواه تو است و چون بدين عقيده مند شوى بدانچه در نهانی بسپاری بیشتر اعتماد داری تا بآنچه آشکار باشد وتورا سزد که بخدا نهانى بسپارى هرچه را خواهى عيان كنى و اين راز ميان تو واو باشد درهرحال ودرآنچه باو سپارى ازگواهى گوشها وديدهها برعليه او پشتيبانی نخواهی بحساب اينكه باينها بيشتر اعتماد دارى نه بحساب اينكه در پرداخت سپرده بخدا اعتماد ندارى، سپس بصدقه خود براحدى منت منه زيرا كه آن براى تو است و اگر بدان منت نهی درامان نيستى كه بروز همان كسى گرفتار شوى‌كه بدومنت نهادى‌زيرا اين خود دليل است كه تو آنرا براى خود نخواستى و اگر براى‌خود ميخواستى براحدى بدان منت نمينهادى.ولاقوةالا بالله.

١٣ـ حق قربانى اينست‌كه با قصد خالص براى پروردگارت باشد‌وتنها بمنظور رحمت اووقبول اوباشد وبراى جلب نظر مردم‌نباشد ، واگر چنين باشى خود فروش وظاهر سازنيستى وهمانا قصد خدا را دارى ،و بدانكه با آنچه ميسور است بايد خدا را خواست نه بدانچه دشوار است چنانچه خدا هم بخلق خود تكليف آسان كرده وتكليف دشوار نكرده ، وهمچنين فروتنى براى تو اولى است ازخودنمائى وخان منشى زيرا خانها هستندكه خود فروشى و پرخرجى ميكنند واما فروتنى و درويش مآبى نه كلفت دارد ونه خرج زيرا موافق سرشت آفرينشند ودرطبيعت مخلوقند . ولا قوة الا بالله .

* (ثم حقوق الائمة) *

١٤- فأمّا حقّ سائسك بالسلطان فأن تعلم أنّك جُعلت له فتنة وأنّه مبتلى فيك بما جعله الله له عليك من السلطان و أن تخلص له في النصيحة وأن لا تُماحكه وقد بُسطت يده عليك فتكون سبب هلاك نفسك وهلاكه . و تذلّل وتلطّف لاعطائه من الرّضا ما يكفّه عنك ولا يضرّ بدينك وتستعين عليه في ذلك بالله . ولاتعازّه ولا تعانده ، فانّك إن فعلت ذلك عققته وعققت نفسك فعرّضتها لمكروهه و عرّضته الهلكة فيك ، و كنت خليقاً أن تكون معيناً له على نفسك وشريكاً له فيما أتى إليك، ولا قوّة إلاّ بالله .

١٥- وأمّا حق سائسك بالعلم فالتّعظيم له والتوقير لمجلسه و حسن الاستماع إليه والاقبال عليه و المعونة له على نفسك فيما لا غنى بك عنه من العلم بأن تفرّغ له عقلك و تحضره فهمك وتزكّي له [قلبك] و تجلّي له بصرك بترك اللّذّات ونقص الشهوات ، وأن تعلم أنّك فيما ألقى [إليك] رسوله إلى من لقيك من أهل الجهل فلزمك حسن التّأدية عنه إليهم ولا تخنه في تأدية رسالته والقيام بها عنه إذا تقلّدتها، ولاحول ولا قوّة إلاّ بالله .

١٦- و أمّا حقّ سائسك بالملك فنحو من سائسك بالسّلطان إلاّ أنّ هذا يملك مالا يملكه ذاك تلزمك طاعته فيما دقّ وجلّ منك إلاّ أن تخرجك من وجوب حقّ الله ، ويحول

سپس حقوق پیشوایان

١٤- و اما حق پیشوای حکومت برتواینست که بدانی تو برای اووسیله آزمایش شدی واو هم بتو گرفتار است بخاطر تسلطی که خدایش بتوداده وباید خیرخواه اوباشی وبا اودرنیفتی زیراکه برتو نفوذ دارد وسبب هلاك خود واو گردی وخوار شوی وبرای او فروتنی ونرمش کن تا آنجا که رضایت اورا باندازه‌ایکه زیانش بتو نرسد بدست آری وزیان بدین تو نرسد ودر این باره ازخدا یاری جوئی وبااو مبارزه وعناد نکنی زیرا اگر چنین کردی اورا وخودرا ناسپاسی کردی وخودرا ببدی کشاندی واورا هم ازجهت خود بهلاکت رساندی و تو سزاواری که کمك او شمرده شوی برضرر خود وشریك او باشی در هرچه باتو کند، ولا قوة الا بالله .

١٥- واما حق پدر علمی تو و استادت تعظیم او واحترام مجلس اواست که خوب باو گوش کنی وبدو روکنی وباو یاری دهی برای خودت تا آنچه را نیاز داری بتو بیاموزد باینکه عقل خودرا خاص او سازی وفهم وهوشت را باو پردازی ودل خود را بدو دهی وخوب چشمت را باو اندازی بسبب ترك لذات وصرف نظر نمودن وکم کردن از شهوات. وبدانکه این که درهرچه بتوآموزد باید رسول او باشی وآنرابنادانان برسانی وبرتو لازم است که این رسالت را بخوبی ازطرف او ادا کنی ودر ادایش خیانت نورزی وخوب بآن بپردازی که عهده دار هستی، ولا حول ولا قوة الا بالله.

١٦- واما حق مالك تو بمانند حق همان پیشوای حکومت تو است جزاینکه مالك اختیاربیشتری نسبت بتو دارد وطاعت آقای مالك درهرکم وبیش برتو لازمست مگر اینکه بخواهد تورا ازحق واجب

بينك و بين حقّه و حقوق الخلق ، فإذا قضيته رجعت إلى حقّه فتشاغلت بـه ، و لاقوّة إلاّ بالله .

(ثم حقوق الرعية)

١٧- فأمّا حقوق رعيّتك بالسّلطان فأن تعلم أنّك إنّما استرعيتهم بفضل قوّتك عليهم فإنّه إنّما أحلّهم محلّ الرّعيّة لك ضعفهم وذلّهم ، فما أولى من كفاكه ضعفه وذلّه حتّى صيّره لك رعيّة وصيّر حكمك عليه نافذاً ، لايمتنع منك بعزّة ولا قوّة ولايستنصر فيماتعاظمه منك إلاّ [بالله] بالرّحمة والحياطة والأناة. وما أولاك إذا عرفت ما أعطاك الله من فضل هذه العزّة و القوّة الّتي قهرت بها أن تكون لله شاكراً ، و من شكر الله أعطاه فيما أنعم عليه ، ولا قوّة إلاّ بالله .

١٨- وأمّا حقّ رعيّتك بالعلم ، فأن تعلم أنّ الله قد جعلك لهم فيما آتاك من العلم وولاّك من خزانة الحكمة ، فإن أحسنت فيما ولاّك الله من ذلك وقمت به لهم مقام الخازن الشفيق الناصح لمولاه في عبيده ، الصّابر المحتسب الّذي إذا رأى ذا حاجة أخرج لـه من الأموال الّتي في يديه كنت راشداً و كنت لذلك آملاً معتقداً و إلاّ كنت له خائناً ولخلقه ظالماً ولسلبه وعزّه متعرّضاً.

خدا بيرون برد وميان تو و حق خدا وحقوق خلق حايل شود ، وچون حق خدا را اداكنی نوبت حق مالك ميشود وبايد بدان مشغول باشی ، ولا قوة الا بالله .

سپس حقوق رعيت

١٧- واماحقوق رعيت تودرحكومت برآنها اينست كه بدانی همانا تو با نيروی فزون خودآنها را زير رعيت گرفتی وهمانا ناتوانی وزبونيشان آنهارا رعيت توكرده پس‌چه سزاواراست كسيكه ضعف و ذلت‌اوترا بينيازساخته از او كه اورا رعيت وزيردست تو ساخته و حكم تورا بر او نافذ كرده تا بعزت ونيروی خود دربرابر تو نتواند ايستاد وبرآنچه‌اش‌ازتوبزرك وناگوارآيد جز[بخدا] بترحم وحمايت وصبر وانتظار يارى نجويد . وچه اندازه برای تو سزاوار است كه چون بفهمی چه چيز خدا بتوداده ازفزونی اين عزت ونيروئی كه بوسيله آن غلبه‌كردی برديگران كه برای خدا شكر كنی وهركه شكر نعمت خداكند باو نعمت بيشتری عطاكند ولا قوة الابالله .

١٨- واما حق زيردست علمی وشاگردت اينست‌كه بدانی خدا بوسيله علميكه بتو داده و خزانه حكمتيكه بتوسپرده‌تورا سرپرست شاگردانت ساخته واگر دراين سرپرستی كه خدايت داده خوب‌كاركنی وبجای‌يك خزانه دار مهربان وخيرخواه مولا باشی نسبت ببنده‌هايش كه صابر و خدا خواه است وقتی نيازمندی بيند ازاموالیكه بدست‌اواست باوبدهد، سرپرست درستی باشی وخادم با ايمانی هستی و گرنه بخدا خائن وبخلقش ظالمی ومتعرض سلب او (اين نعمت را ازتو) وعزتش شده‌ای .

١٩- و أمّا حقّ رعيّتك بملك النّكاح ، فأن تعلم أنّ الله جعلها سكناً و مستراحاً و اُنساً وواقية ، وكذلك كلّ واحد منكما يجب أن يحمدالله على صاحبه ويعلم أنّ ذلك نعمة منه عليه ، ووجب أن يُحسن صحبة نعمة الله ويُكرمها ويرفق بها ، وإن كان حقّك عليها أغلظ وطاعتك بها ألزم فيما أحببت وكرهت مالم تكن معصيةً ، فانّ لها حقّ الرّحمة و المؤانسة و موضع السّكون إليها قضاء اللّذّة الّتي لابدّ من قضائها و ذلك عظيم، ولا قوّة إلاّ بالله .

٢٠- وأمّا حقّ رعيّتك بملك اليمين فأن تعلم أنّه خلق ربّك ولحمك و دمك و أنّك تملكه ، لا أنت صنعته دون الله، ولا خلقت له سمعاً و لا بصراً و لا أجريت له رزقاً ولكنّ الله كفاك ذلك بمن سخّره لك وائتمنك عليه، واستودعك إيّاه لتحفظه فيه وتسير فيه بسيرته ، فتطعمه ممّا تأكل وتلبسه ممّا تلبس و لا تكلّفه مالا يطيق ، فإن كرهت[ه] خرجت إلى الله منه واستبدلت به ولم تعذّب خلق الله، ولا قوّة إلاّ بالله .

﴿ وأما حق الرحم ﴾

٢١- فحقّ اُمّك أن تعلم أنّها حملتك حيث لا يحمل أحدٌ أحداً ، و أطعمتك من ثمرة قلبها مالا يُطعم أحدٌ أحداً ، و أنّها وقتك بسمعها و بصرها و يدها و رجلها وشعرها و بشرها وجميع جوارحها مستبشرة بذلك ، فرحة ، موبلة ، محتملة لما فيه مكروهها و ألمها وثقلها

١٩- وأما حق زير دست زناشوئى تو كه همسر تواست اينست كه بدانى خدا اورا آرامش جان وراحت باش توان وانيس ونگهدارتوساخته ونيز هركدام ازشما زن وشوهر بايد بنعمت وجود همسرش حمدكند وبداندكه اين نعمت خدا استكه باو داده ، ولازمست كه با نعمت خدا خوشرفتارى كند وآنرا گرامى دارد و با او بسازد ، وگرچه حق تو برزنت سختتر وطاعت توبراو لازمتراست نسبت بهرخواه ونخواه تو تا آنجاكه گناه نباشد ولى آن زن هم حق دلنوازى وانس وحفظ مقام آسايش در دامن اورا دارد براى كاميابى ولذت جوئى كه بايد انجام شود واين خود حق بزرگى است . ولاقوة الا بالله.

٢٠- وأما حق زيردستيكه مملوك است اينستكه بدانى اوهم آفريده پروردگار تو است و گوشت وخون تو است وتو اختياردار اوشدى نه اينكه دربرابر خدا اورا آفريدى ونه اينكه گوش وچشم باو دادى ونه اينكه روزى بخش اوهستى، بلكه خدااست كه همه اينهارا كفايت كرده براى كسيكه تورا براومسخر ساخته وتورا براو امين كرده واورا بتو سپرده تا ويرا در باره او مراعات كنى وبروش او باوى رفتار كنى، پس بايدازهرچه خود ميخورى بدوبخورانى وازهرچه پوشى بدو بپوشانى وباو تكليف بيش ازتوان او نكنى و اگرش نخواستى خودرا ازمسؤليت الهى نسبت باو بيرون برى وبا ديگرى عوضش كنى وخلق خدا را شكنجه وآزار نكنى، ولا قوة الا بالله .

و أما حق خويشاوندى

٢١- وأما حق مادرت اينستكه بدانى اورا دردرون خود برداشته كه احدى احدى را درآنجا راه ندهد ، وازميوه دلش بتوخورانيده كه احدى ازآن بديگرى نخوراند ، واواستكه تورا باگوشش وچشمش ودستش و پايش و مويش و سراپايش وهمه اعضايش نگهدارى كرده وبدين فداكارى خرم و شاد

و غمّها حتّى دفعتها عنك يد القدرة و أخرجتك إلى الأرض فرضيت أن تشبع و تجوع هي وتكسوك وتعرى، وترويك وتظمأ، وتظلّك وتضحى ، وتنعّمك ببؤسها، وتلذّذك بالنّوم بأرقها وكان بطنها لك وعاءً، وحجرها لك حواءً، وثديها لك سقاءً، ونفسها لك وقاءً، تباشر حرّ الدّنيا وبردها لك و دونك ، فتشكرها على قدر ذلك، ولا تقدر عليه إلاّ بعون الله وتوفيقه .

٢٢- و أمّا حقّ أبيك فتعلم أنّه أصلك وأنّك فرعه، و أنّك لولاه لم تكن ، فمهما رأيت في نفسك ممّا يعجبك. فاعلم أنّ أباك أصل النعمة عليك فيه واحمدالله و اشكره على قدر ذلك [ولا قوّة إلاّ بالله]

٢٣- و أمّا حقّ ولدك فتعلم أنّه منك و مضافٌ إليك في عاجل الدّنيا بخيره و شرّه وأنّك مسؤولٌ عمّا وليته من حسن الأدب و الدّلالة على ربّه و المعونة له على طاعته فيك وفي نفسه، فمثاب على ذلك ومعاقب ، فاعمل في أمره عمل المتزيّن بحسن أثره عليه في عاجل الدّنيا ، المعذر إلى ربّه فيما بينك وبينه بحسن القيام عليه ، و الأخذ له منه، ولاقوّة إلاّ بالله

٢٤- و أمّا حقّ أخيك فتعلم أنّه يدك الّتي تبسطها، وظهرك الّذي تلتجيء إليه، وعزّك الّذي تعتمد عليه، وقوّتك الّتي تصول بها ، فلاتتّخذه سلاحاً على معصية الله و لا عدّة للظّلم

ومواظب بوده دهر ناگواری ودردیرا دگرانی وغمیرا تحمل کرده تادست قدرت اورا از تو دفع نموده و تورا از او بر آورده تورا بروی زمین آورده وبازهم خوش بوده است که تو سیر باشی واو گرسنه وتو جامه پوشی واو برهنه باشد ، تورا سیراب کند وخود تشنه بماند ، تورا درسایه بدارد وخود زیر آفتاب باشد و باسختی کشیدن تورا بنعمت اندر سازد وبابیخوابی خود تورا بخواب کند، شکمش ظرف وجود تو بوده ودامنش آسایشگاه تو وپستانش مشك آب تو وجانش فدای تو و بخاطر تو وبحساب تو گرم و سرد روزگار را چشیده باین اندازه قدرش بدانی وابنرا نتوانی جز بیاری توفیق خدا.

٢٢- وأما حق پدرت را باید بدانی که او بن تو است وتو شاخه او هستی وبدانیکه اگر اونبود تو نبودی ، پس هرزمانی درخود چیزی دیدی که خوشت آمد بدانکه از پدرت داری وخدا را سپاس گزار وبهمان اندازه شکر کن، ولاقوة الا بالله .

٢٣- وأما حق فرزندت بدانکه او از تو است ودراین دنیا بتو وابسته است خوب باشد یا بد وتو مسؤولی از سرپرستی او با پرورش خوب ورهنمائی او بپروردگارش وکمك او بطاعت وی درباره خودت ودر باره خودش وبرعمل او ثواب بری ودرصورت تقصیر کیفرشوی پس درباره او کاری کن که در دنیا حسن أثر داشته باشد و خودرا بآن آراسته کنی و در نزد پروردگارش نسبت باو معذور باشی بسبب سرپرستی خوبیکه از اوکردی ونتیجه الهی که از او گرفتی، ولاقوة الا بالله .

٢٤- وأما حق برادرت بدانکه او دست تو است که با آن کار میکنی وپشت تو است که باو پناه میبری وعزت تو است که باو اعتماد داری ونیروی تو است که باآن یورش بری ، مبادا اورا ساز وبرك نافرمانی خدا بدانی و نیز وسیله ظلم بحق خدا ،واورا درباره خودش یار باش و دربرابر دشمنش کمك کار،

بحقّ الله، ولا تدع نصرته على نفسه و معونته على عدوّه والحول بينه و بين شياطينه، وتأدية النّصيحة إليه، و الإقبال عليه في الله، فان انقاد لربّه وأحسن الإجابة له وإلاّ فليكن الله آثر عندك، وأكرم عليك منه.

٢٥- و أمّا حقّ المنعم عليك بالولاء فأن تعلم أنّه أنفق فيك ماله و أخرجك من ذلّ الرّقّ ووحشته إلى عزّ الحرّيّة وأنسها و أطلقك من أسر الملكة وفكّ عنك حلق العبوديّة و أوجدك رائحة العزّ، و أخرجك من سجن القهر و دفع عنك العسر، و بسط لك لسان الانصاف وأباحك الدّنيا كلّها، فملّكك نفسك، وحلّ أسرك وفرّغك لعبادة ربّك، واحتمل بذلك التّقصير في ماله. فتعلم أنّه أولى الخلق بك بعد اُولي رحمك في حياتك وموتك، وأحقّ الخلق بنصرك ومعونتك و مكانفتك في ذات الله، فلا تؤثر عليه نفسك ما احتاج إليك.

٢٦- وأمّا حقّ مولاك الجارية عليه نعمتك فأن تعلم أنّ الله جعلك حامية عليه و واقية وناصراً ومعقلاً، وجعله لك وسيلة و سبباً بينك وبينه فبالحريّ أن يحجبك عن النّار فيكون في ذلك ثوابٌ منه في الآجل ويحكم لك بميراثه في العاجل إذا لم يكن له رحم مكافأة لما أنفقته من مالك عليه، و قمت به من حقّه بعد إنفاق مالك، فان لم تخفه خيف عليك أن لا يطيب لك ميراثه، ولاقوّة إلاّ بالله.

وميان اووشياطينش حائل شو وحق اندرز اورا بجای آور وباو روکن برای رضای خدا اگر منقاد پروردگارش شد وبخوبی از اوپذيرا گرديد وگرنه خدا نزد تومقدم باشد واز اوپیش گرامیتر بدار.

٢٥- وأما حق آقائیکه تورا آزاد کرده اينست که بدانی مالش را در راهت خرج کرده و تورا ازخواری بندگی و وحشت آن بعزت آزادی و آرامش آن رسانده و از اسیری ملکیت آزادت کرده وحلقه‌های بندگی را ازتوگشوده ونسیم عزت را برایت پدید آورده واز زندان قهرت بدرآورده و جلو سختی تورا بسته وزبان عدالت را بر توگشوده وهمه دنیا را برايت مباح کرده وتورا مالك خود نموده وازاسارت رهاکرده وبرای عبادت پروردگار فراغت بخشيده ومتحمل کسر مال خود شده، پس بدانکه او پس از خويشاوندت ازهمه مردم بتو نزديکتر است در زندگی و مرگت و سزاوار ترين مردم است بياری وکمك وهمکاری تودر راه خدا، پس تا اورا نيازيست خودرا براو مقدم مدار.

٢٦- وأما حق آزاد کرده تو اينست که بدانی خدا تورا حمايت کن وياور وپناهگاهش ساخته واورا وسيله و واسطه ميان خودش و او نموده وسزا است که تورا از دوزخ نجات دهد واين ثواب در آخرت از اوبرای تو باشد ودردنياهم ميراث‌اورا ببری درصورتيکه خويشاوندی ندارد در عوض اينکه مالت را خرج اوکردی وبحق او قيام کردی پس ازصرف مالت در آزادی او واگرمراعات اورا نکنی بيم آن ميرود که ميراثش برتوگوارا نباشد، ولا قوة الا بالله.

٢٧- وأمّا حقّ ذي المعروف عليك فأن تشكره وتذكر معروفه وتنشر له المقالة الحسنة وتخلص له الدّعاء فيما بينك و بين الله سبحانه ، فانّك إذا فعلت ذلك كنت قد شكرته سرّاً وعلانية . ثمّ إن أمكن مكافأته بالفعل كافأته وإلاّ كنت مرصداً له موطّناً نفسك عليها .

٢٨- و أمّا حقّ المؤذّن فأن تعلم أنّه مذكّرك بربّك وداعيك إلى حظّك و أفضل أعوانك على قضاء الفريضة التي افترضها الله عليك فتشكره على ذلك شكرك للمحسن إليك و إن كنت في بيتك متّهماً لذلك لم تكن لله في أمره متّهماً، وعلمت أنّه نعمة من الله عليك لا شكّ فيها فأحسن صحبة نعمة الله بحمدالله عليها على كلّ حال ، ولا قوّة إلاّ بالله .

٢٩- و أمّا حقّ إمامك في صلاتك فأن تعلم أنّه قد تقلّد السّفارة فيما بينك و بين الله، والوفادة إلى ربّك ، وتكلّم عنك ولم تتكلّم عنه ، ودعالك ولم تدع له ، وطلب فيك ولم تطلب فيه، و كفاك همّ المقام بين يدي الله والمساءلة له فيك ولم تكفه ذلك ، فان كان في شيء من ذلك تقصير كان به دونك وإن كان آثماً لم تكن شريكه فيه ولم يكن لك عليه فضل ، فوقى نفسك بنفسه ووقى صلاتك بصلاته ، فتشكر له على ذلك، ولا حول ولا قوّة إلاّ بالله .

٣٠- و أمّا حقّ الجليس فأن تلين له كنفك و تطيّب له جانبك . وتنصفه في مجاراة اللّفظ ولا تغرق في نزع اللّحظ إذا لحظت، وتقصد في اللّفظ إلى إفهامه إذا لفظت، و إن كنت

٢٧- وأما حق كسيكه بتو احسان كرده اينست كه اورا شكر كني واحسانش را ياد كني وگفتار خير درباره اومنتشر كني وميان خود وخدا سبحانه برايش دعاء خالص بكني زيراچون اين كاررا كردى اورا درنهان وعيان قدرداني كردى وسپس اگرت ميسر شود باوعوض بدهى وگرنه درصددآن باشي وخود را برآن عازم كني .

٢٨- و أما حق مؤذن اينست كه بداني تورا بياد پروردگارت مياورد و ببهره‌ات دعوت ميكند و بهترين كمك‌كاران تو است برانجام فريضه‌اى كه خدا برتو واجب كرده و اورا براين خدمت بمانند كسيكه برتو احسان كرده قدرداني كني ، تو اگر دركارخود درون خانه‌ات بدوبدبيني نبايد دركاراوكه براى خدا است بدبين باشي وبايد بداني كه اوبى‌ترديد يك نعمت خدا داده‌است وبانعمت خدا خوشرفتارى كن وخدا را درهرحال برآن حمدكن، ولا قوة الا بالله .

٢٩- وأماحق پيشنمازت اينست كه بداني ايلچي ميان تووخدا است ونماينده‌تواست بدرگاه پروردگارت اوازطرف تو سخنگواست وتو ازطرف اوسخن نگوئى اوبرايت دعاكند وتو براى اودعا نكني واوبراى توخواسته وتو براى اونخواستي، ومهم ايستادن برابر خدا وخواهش‌كردن ازاورا برايت كفايت كرده وتو براى‌اوكارى‌نكردى اگر دراينها تقصيرى باشد بگردن اواست نه تو، و اگر گناهى كند توشريك او نيستي واورا برتو برترى نيست اوخودرا سپر تو كرده ونمازش را سپر نماز توكرده وبايد براى اين قدرش را بداني، ولا حول ولا قوةالا بالله .

٣٠- وأما حق همنشين اينست كه اورا بخوبى بپذيرى و با او خوشامد بگوئى ودر گفتگو با او بانصاف رفتاركني ويكباره ديده ازاو برنگيرى وقصدت از گفتن با اوفهماندن او باشد و اگر تو رفتى

الجليس إليه كنت في القيام عنه بالخيار، وإن كان الجالس إليك كان بالخيار . و لا تقوم إلاّ باذنه ،ولاً قوّة إلاّ بالله .

٣١- و أمّا حقّ الجار فحفظه غائباً ، و كرامته شاهداً ، ونصرته و معونته في الحالين جميعاً ، لا تتبّع له عورةً ، و لاتبحث له عن سوء [ة] لتعرفها ، فان عرفتها منه عن غير إرادة منك و لا تكلّف ، كنت لما علمت حصناً حصيناً وستراً ستيراً ، لوبحثت الأسنّة عنه ضميراً لم تتّصل إليه لا نطوائه عليه. لاتستمع عليه من حيث لا يعلم ، لاتسلّمه عند شديدة، ولا تحسده عند نعمة . تقيل عثرته وتغفر زلّته، و لا تدّخرحلمك عنه إذا جهل عليك ، و لا تخرج أن تكون سلماً له . تردّ عنه لسان الشتيمة و تبطل فيه كيد حامل النّصيحة و تعاشره معاشرةً كريمة ، ولا حول ولا قوّة إلا بالله .

٣٢- و أمّا حقّ الصّاحب فأن تصحبه بالفضل ما وجدت إليه سبيلاً و إلاّ فلا أقلّ من الإنصاف ، و أن تكرمه كما يكرمك ، و تحفظه كما يحفظك ، و لا يسبقك فيما بينك و بينه إلى مكرمة ، فان سبقك كافأته ، و لا تقصر به عمّا يستحقّ من المودّة ، تلزم نفسك نصيحته وحياطته ومعاضدته على طاعة ربّه، ومعونته على نفسه فيما لا يهمّ به من معصية ربّه ، ثمّ تكون [عليه] رحمة ولاتكون عليه عذاباً ، ولا قوّة إلاّ بالله.

وهمنشين اوشدى مختارى كه هرگاه نميخواهى برخيزى واگر او آمده بر تو نشسته اختيار بااواست واز جا برنخيز جز باجازه او، ولا قوة الا بالله .

٣١- وأما حق همسايه حفظ او است هرگاه درخانه نباشد واحترام اواست درحضور ويارى وكمك باو است درهرحال عيبى ازاو وارسى نكن وازبدى اوكاوش منما كه بفهمى واگر بدى اورا فهميدى بى قصد ورنج بايد براى آنچه فهميدى چون قلعه محكمى باشى‌وچون پرده ضخيمى تا اگر نيزه‌ها دلى‌را براى يافتنش بشكافند بدان نرسندكه برآن پيچيده است ، ازآنجا كه نداند بسخن اوگوش مگير ، در سختى اورا وا مگذار ودر نعمت براوحسد مبر ، ازلغزشش درگذر وازگناهش صرف نظركن واگربرتو نادانى كرد بردبارى كن وبمسالمت با او رفتار كن وزبان دشنام را ازاو بگردان . و اگر ناصحى با او دغلى كرد جلوگيرى كن وبا او بخوبى معاشرت كن، ولا حول ولا قوة الا بالله .

٣٢-وأما حق‌رفيق‌وهمصحبت‌اينست‌كه تاتوانى باواحسان‌كنى واگرنتوانى لااقل با انصاف باشى و او را باندازه‌ايكه احترامت ميكند احترام كنى و چنانت كه نگهميدار نگاهش بدارى ، و در هيچ كرمى برتو پيشدستى نكند واگر پيشدستى كرد باو عوض بدهى وتا آنجا كه شايدش در دوستى‌او كوتاهى‌مكنى، برخود لازم دانى كه خيرخواه ونگهدار وپشت وپناه اوباشى درطاعت پروردگاراوواوكمك او برخودش در اينكه قصد نافرمانى پروردگارش را نكند سپس براو رحمت باشى وعذاب نباشى، و لا قوة الا بالله .

٣٣- و أمّا حقّ الشّريك فان غاب كفيته، وإن حضر ساويته، ولا تعزم على حكمك دون حكمه، ولا تعمل برأيك دون مناظرته، وتحفظ عليه ماله، وتنفي عنه خيانته فيما عزّ أوهان فانّه بلغنا « أنّ يدالله على الشّريكين مالم يتخاونا » ولا قوّة إلاّ بالله.

٣٤- وأمّا حقّ المال فأن لا تأخذه إلاّ من حلّه، ولا تنفقه إلاّ في حلّه، ولا تحرّفه عن مواضعه، ولا تصرفه عن حقائقه، ولاتجعله إذاكان من الله إلاّ إليه وسبباً إلى الله. ولاتؤثر به على نفسك من لعلّه لايحمدك، وبالحريّ أن لا يحسن خلافته في تركتك، ولايعمل فيه بطاعة ربّك، فتكون معيناً له على ذلك و بما أحدث في مالك أحسن نظراً لنفسه فيعمل بطاعة ربّه فيذهب بالغنيمة، وتبوء بالاثم والحسرة والنّدامة مع التبعة، ولا قوّة إلاّ بالله.

٣٥- وأمّا حقّ الغريم الطّالب لك فان كنت موسراً أوفيته و كفيته وأغنيته و لم تردده وتمطله فانّ رسول الله صلّى الله عليه وآله قال: « مطل الغني ظلم » وإن كنت معسراً أرضيته بحسن القول و طلبت إليه طلباً جميلاً، ورددتـه عن نفسك ردّاً لطيفاً، ولم تجمع عليه ذهاب ماله و سوء معاملته، فانّ ذلك لؤم، و لا قوّة إلاّ بالله.

٣٦- وأمّا حقّ الخليط فأن لا تغرّه ولا تغشّه ولا تكذبه ولا تغفله، ولا تخدعه و لا تعمل في انتقاضه عمل العدوّ الّذي لا يبقي على صاحبه، وإن اطمأنّ إليك استقصيت له على

٣٣- و أما حق شريك اگر غايب باشد كار اورا بكني واگر حاضر است با او برابر كار كني وبنظر ورأى خود بدون مشورت اوتصميم نگيري ومالش را نگهداري ودرآن كم يا بيش خيانت نكني زيرا بما رسيده است كه دست خدا برسر هردو شريك است تابهم خيانت نكرده‌اند. ولا قوة الا بالله.

٣٤- وأما حق مال ودارائي اينست كه آنرا نگيري مگر از راه حلال، وصرف نكني مگر در جاى حلال، وبيجاخرج نكني وازراه درست آنرا بجاى ديگر نبرى، وچون خدا داده آنرا جزبراه خدا وآنچه وسيله راه خدا است بكار نبرى، و بكسيكه بسا قدر داني از تو نكند بانيازخودت ندهى، وسزا است كه در باره آن ترك طاعت خدا نكني تا بجاى تو ميراث بماند براى ديگران، و كمك بوارث كني كه ازتو آنرا بهترمنظور دارد، درطاعت خدا بمصرف رساند، وغنيمت را اوببرد، بادگناه وافسوس وپشيماني وعقوبت بدوش تو بماند، ولاقوة الا بالله.

٣٥- وأماحق بستانكارتو اينست كه اگر داري باوبپردازي وكارش‌را راه بيندازي دغني و بينيازش كني و اورا ندواني و معطل نكني زيرا رسولخدا (ص) فرموده نپرداختن توانگر بدهكاري خودرا ستم است، و اگر نداري اورا بخوشزباني خوشنودكني وازاو بآرامي مهلت بخواهي و او را بخوشي از خود برگرداني وبا اينكه مالش را بردى با او بد رفتارى نكني زيرا اين پستي است، ولاقوة الا بالله.

٣٦- وأما حق معاشر با تو اينست كه اورا نفريبي وبا او دغلي نكني وباو دروغ نگوئي و غافلش نسازي، وگولش نزني و براى او كارشكني نكني مانند دشمني كه براى طرف خود ملاحظه اى ندارد، واگر بتو اعتماد كرد هرچه تواني براى او بكوشي، وبداني كه مغبون كردن كسيكه بتو اعتمادكرده

نفسك ، وعلمت أنّ غبن المسترسل ربواً ، ولا قوّة إلاّ بالله .

٣٧- و أمّا حقّ الخصم المدّعي عليك فان كان ما يدّعي عليك حقّاً لم تنفسخ في حجّته ، ولم تعمل في إبطال دعوته ، وكنت خصم نفسك له ، والحاكم عليها ؛ و الشّاهد له بحقّه دون شهادة الشّهود ، فانّ ذلك حقّ الله عليك ، و إن كان ما يدّعيه باطلاً رفقت به وروّعته ، و ناشدته بدينه ، و كسرت حدّته عنك بذكر الله ، و ألقيت حشو الكلام و لغطه الّذي لا يردّ عنك عادية عدوّك بل تبوء باثمه و به يشحذ عليك سيف عداوته ، لأنّ لفظة السّوء تبعث الشرّ . والخير مقمعة للشرّ ، ولا قوّة إلاّ بالله .

٣٨- وأمّا حقّ الخصم المدّعى عليه فان كان ماتدّعيه حقّاً أجملت في مقاولته بمخرج الدّعوى ، فانّ للدعوى غلظة في سمع المدّعى عليه ، وقصدت قصد حجّتك بالرّفق ، و أمهل المهلة ، وأبين البيان ، وألطف اللّطف ، ولم‌تتشاغل عن حجّتك بمنازعته بالقيل والقال فتذهب عنك حجّتك ولا يكون لك في ذلك درك ، ولا قوّة إلاّ بالله .

٣٩- وأمّا حقّ المستشير فان حضرك له وجه رأي جهدت له في النّصيحة وأشرت عليه بما تعلم أنّك لو كنت مكانه عملت به ، وذلك ليكن منك في رحمة و لين ، فانّ اللّين يؤنس الوحشة وإنّ الغلظ يوحش موضع الاُنس ، وإن لم يحضرك له رأي وعرفت له من تثق برأيه

مانند ربا است، ولا قوة الا بالله.

٣٧- وأما حق طرفي كه بتو ادعائي دارد اينست كه اگر درست ميگويد دليل او را نقض نكني ودعوت اورا ابطال نكني ، وباخودت طرف شوي وبراى اوحكم كني‌وبي‌شهادت شهودگواه اوباشي زيرا كه اين حق‌خدا است برتو، و اگر ادعاى او باطل است بااو نرمش‌كني واورا بترساني و بدينش قسم بدهي ؛ و با تذكر بخدا ازتندي او بكاهي وپر وناروا نگوئي‌كه تجاوز دشمن را ازتو برنگرداند بلكه بگناه او گرفتار شوي وشمشير دشمني اوباين سبب برتو تيز گردد زيرا سخن بد شرانگيز است وسخن خوب شر برانداز است، ولا قوة الا بالله .

٣٨- وأما حق طرفيكه باو دعوى داري اينست كه اگرآنچه ادعا ميكني درست است درگفتگوى براى خروج از دعوى آرام باشي زيرا ادعا درگوش طرف كوبندگي دارد ودليل خودرا بانرمش باو بفهماني بامهلت وبيان روشن و لطف كامل، وبسبب ستيزگي او باقيل وقال دست از دليل خود برنداري تادليلت ازدست برود وجبران‌آنرا نتواني‌كرد، ولاقوة الا بالله .

٣٩- وأما حق كسيكه باتو مشورت‌كند اينست‌كه اگرنظر روشني دركار او داري در نصيحت او بكوشي ، و هرچه داني باو بفهماني وبگوئي كه اگر بجاى او بودى آنرا بكار ميبستي ، و اين براى آنست كه ازطرف تو مورد مهر ونرمش باشد زيرا نرمش وحشت را ببرد وسخت‌گيرى انس را بوحشت كشاند، واگرنتواني باونظرى بدهي‌ولي‌كسي را بشناسي‌كه اعتماد برأى اودارى وبراى مشورت خودت

وترضى به لنفسك دللته عليه وأرشدته إليه ، فكنت لم تأله خيراً ، ولم تدّخره نصحاً ، ولا حول ولا قوّة إلاّ بالله .

٤٠- و أمّا حقّ المشير عليك فلا تتّهمه فيما لا يوافقك عليه من رأيه إذا أشار عليك فانّما هي الاراء وتصرّف النّاس فيها واختلافهم . فكن عليه في رأيه بالخيار إذا اتّهمت رأيه ، فأمّا تهمته فلا تجوز لك إذا كان عندك ممّن يستحقّ المشاورة ولا تدع شكره على ما بدالك من إشخاص رأيه وحسن وجه مشورته، فإذا وافقك حمدت الله وقبلت ذلك من أخيك بالشكر والارصاد بالمكافأة في مثلها إن فزع إليك ، ولا قوّة إلاّ بالله .

٤١- و أمّا حقّ المستنصح فانّ حقّه أن تؤدّي إليه النصيحة على الحقّ الّذي ترى له أنّه يحمل و يخرج المخرج الّذي يلين على مسامعه . و تكلّمه من الكلام بما يطيقه عقله ، فانّ لكلّ عقل طبقة من الكلام يعرفه و يجتنبه ، وليكن مذهبك الرّحمة ، و لا قوّة إلاّ بالله .

٤٢- و أمّا حقّ النّاصح فأن تلين له جناحك ثمّ تشرئبّ له قلبك وتفتح له سمعك حتى تفهم عنه نصيحته ، ثمّ تنتظر فيها ، فان كان وفّق فيها للصواب حمدت الله على ذلك وقبلت منه وعرفت له نصيحته ، وإن لم يكن وفّق لها فيها رحمته ولم تتّهمه، وعلمت أنّه لم يألك نصحاً إلاّ أنّه أخطأ، إلاّ أن يكون عندك مستحقّاً للتّهمة فلا تعبأ بشيء من أمره على كلّ حال، ولا قوّة إلاّ بالله.

اورا میپسندی وی‌را بدان رهنمائی کنی وارشادنمائی ، ودرباره او کوتاهی نکنی واز نصیحت او کم نگذاری ولا حول ولا قوة الا بالله .

٤٠- وأما حق کسیکه بتومشورتی دهد اینست که اورا در رأی ناموافقی که بتو دهد متهم نسازی وقتی بدان تورا اشاره کند زیرا درمرحله نظریات مردم جور بجورند واختلاف دارند واگر در رأی او بدبینی داری مختاری ولی نبایدش متهم سازی درصورتیکه أهل مشورت است وبرای اینکه بتو نظرداده وبخوبی وارد شور شده باید از او تشکر کنی ، و اگر بدلخواه تو رأی داد خدارا حمد کن وآنرا از برادرت قدردانی کن ، ودرمقام باش که اگر روزی باتو مشورت کرد باو پاداش بدهی ، ولا قوة الا بالله .

٤١- وأما حق کسیکه ازتو نصیحتی جوید اینست که باندازه استحقاقش وتحملش باو اندرز دهی واز راهی وارد سخن شوی که بگوشش خوش آید ، وباندازه عقلش با او سخن گوئی زیرا هرعقلی را یك نحو سخن باید که آنرا بفهمد ودرك کند وباید روشت مهربانی باشد، ولا قوة الا بالله .

٤٢- وأما حق ناصح اینست که نسبت باو تواضع کنی باو دل بدهی و گوش فرادارى تا اندرز اورا بفهمی ، وسپس درآن تأمل کنی واگردرست گفته خدا را برآن حمد کنی وازاو بپذیری ، ونصیحت اورا قدر بدانی ، واگر درست نگفته باو مهربان باشی واورا متهم نسازی وبدانیکه در خیرخواهی تو کوتاهی نکرده جز اینکه خطا کرده مگراینکه در نظر تو مستحق تهمت باشد که بهیچ سخن اواعتناء مکن درهرحال ، ولا قوة الا بالله .

٤٣- وأمّا حقّ الكبير فانّ حقّه توقير سنّه ، وإجلال إسلامه إذا كان من أهل الفضل في الإسلام بتقديمه فيه ، وترك مقابلته عند الخصام ، ولاتسبقه إلى طريق ولا تؤمّه في طريق، و لا تستجهله ، وإن جهل عليك تحمّلت، و أكرمته بحقّ إسلامه مع سنّه فإنّما حقّ السّن بقدر الإسلام، ولا قوّة إلاّ بالله .

٤٤- و أمّا حقّ الصّغير فرحمته وتثقيفه وتعليمه ، والعفو عنه والستر عليه، والرّفق به والمعونة له، والستر على جرائر حداثته فانّه سبب للتوبة ، والمداراة له، وترك مماحكته فإنّ ذلك أدنى لرشده .

٤٥- وأمّا حقّ السائل فاعطاؤه إذا تهيّأت صدقة(١) وقدرت على سدّ حاجته، والدّعاء له فيما نزل به ، والمعاونة له على طلبته ، وإن شككت في صدقه وسبقت إليه التّهمة له ولم تعزم على ذلك لم تأمن أن يكون من كيد الشّيطان أراد أن يصدّك عن حظّك ويحول بينك و بين التقرّب إلى ربّك وتركته بستره ، ورددته ردّاً جميلاً . وإن غلبت نفسك في أمره وأعطيته على ما عرض في نفسك منه ، فانّ ذلك من عزم الامور .

٤٦- وأمّا حقّ المسؤول فحقّه إن أعطى قُبل منه ما أعطى بالشّكر له والمعرفة لفضله وطلب وجه العذر في منعه، وأحسن به الظنّ . واعلم أنّه إن منع [ف]ماله منع وأن ليس التثريب

٤٣- وأما حق كبير اينست كه سن اورا احترام كنى واسلامش را تجليل نمائى اگر ازأهل فضيلت دراسلام باشد باينكه اورا مقدم دانى ، وبااو طرفيت نكنى ودر راه جلو او نروى وازاوپيش نيفتى وباو نادانى نكنى واگر بتو نادانى كرد تحمل كنى واورا گرامى دارى براى حق مسلمانى وسن او . زيرا حق سن باندازه مسلمانيست، ولا قوة الا بالله .

٤٤- وأما حق خردسال مهرورزى باواست ، و پرورش و آموزش و گذشت ازاو ، و پرده پوشى ونرمش بااو، وكمك او وپرده پوشى خطاهاى كودكى اوزيرا آن سبب توبه است، ومدارا كردن بااووتحريك نكردن او زيرا كه اين برشد او نزديكتر است .

٤٥- وأما حق سائل اينست كه اگرصدقه آماده دارى باو بدهى ، ونياز اورا برطرف كنى وبراى رفع فقر او دعاء كنى ، وبخواست او كمك كنى ، واگر درصدق اوشك كنى واورا متهم بدانى ولى بدان يقين ندارى بساكه شيطان برايت دامى نهاده و ميخواهد تورا از بهره‌ات باز دارد ، ميان تو و تقرب بپروردگارت حايل شود . اورا بحال خود واگذاروبخوشى جواب كن واگر هم با اين حال باوچيزى بدهى كار بجائى است .

٤٦- وأما حق كسيكه ازاو چيزى خواهند اينست كه اگر چيزى داد با تشكر ازو پذيرفته شود وقدردانى گردد، واگرنداد اورا بخوشى معذوردار وباو خوشبين باش وبدانكه اگردريغ كرد مال خودرا

---

(١) فى بعض النسخ (تهيأت صدقه) ولعل الصواب « اذا تيقنت صدقه » بقرينة قوله بعد ، و اذا شككت فى صدقه » يعنى اگريقين براستيش دارى .

في ماله وإن كان ظالماً ، فانّ الإنسان لظلوم كفّار .

٤٧- وأمّا حقّ من سرّك الله به وعلى يديه ، فإن كان تعمّدها لك حمدت الله أوّلا ثمّ شكرته على ذلك بقدره في موضع الجزاء ، وكافأته على فضل الابتداء، وأرصدت له المكافاة وإن لم يكن تعمّدها حمدت الله وشكرته وعلمت أنّه منه ، توحّدك بها، وأحببت هذا إذا كان سبباً من أسباب نعم الله عليك وترجوله بعد ذلك خيراً ، فانّ أسباب النعم بركة حيث ما كانت وإن كان لم يتعمد ، ولا قوّة إلاّ بالله .

٤٨- و أمّا حقّ من ساءك القضاء على يديه بقول أو فعل فان كان تعمّدها كان العفو أولى بك لما فيه له من القمع ، و حسن الأدب مع كثير أمثاله من الخلق فانّ الله يقول : « ولمن انتصر بعد ظلمه فأولئك ماعليهم من سبيل - إلى قوله: - من عزم الاُمور» وقال عزّ وجلّ «وإن عاقبتم فعاقبوا بمثل ما عوقبتم به و لئن صبرتم لهو خير للصابرين » هذا في العمد ، فان لم يكن عمداً لم تظلمه بتعمّد الانتصار منه فتكون قد كافأته في تعمّد على خطأ . و رفقت به ورددته بألطف ما تقدر عليه ، ولا قوّة إلاّ بالله .

٤٩- و أمّا حقّ أهل ملّتك عامّة فاضمار السّلامة ، و نشر جناح الرّحمة ، و الرّفق بمسيئهم و تألّفهم و استصلاحهم ، و شكر محسنهم إلى نفسه و إليك ، فإنّ إحسانه إلى نفسه إحسانه إليك إذا كفّ عنك أذاه و كفاك مؤونته ، حبس عنك نفسه ، فعمّهم جميعاً بدعوتك ،

دریغ کرده، ونسبت بمال خود ملامتی ندارد واگرچه ظالم باشد زیرا انسان ظلوم کفاراست .

٤٧- وأما حق کسیکه وسیله شادی تو شده اینست که اگرمقصود اوشادی تو بوده خدارا حمدکنی واورا شکر کنی باندازه‌ای که سزد ، واورا پاداش بدهی ودرمقام عوض باو باشی ، واگر مقصود اونبوده خدا را حمدکنی وشکر کنی وبدانی که ازاوست واومایه شادی توشده واورا بعنوان اینکه یکی ازاسباب نعمت خدا برای توشده دوست بداری ، وخیر اورا بخواهی زیرا اسباب نعمتها برکت است هرجاباشند واگرچه او قصد نداشته باشد ، ولا قوة الا بالله .

٤٨- وأما حق کسیکه ازقضا بتو بدی کرده اینست که اگر عمدی کرده بهتر است ازاو درگذری تاکدورت ریشه کن شود ، وبااینگونه مردم بادب رفتارکرده باشی زیرا خدا میفرماید (٤١- الشوری) وهرآینه کسیکه باو ستم شده و انتقام جوید مسؤلیتی ندارد - تا آنجا که - این از کارهای پا برجا ودرست است - وخدا عزوجل فرموده (١٢٦- النحل) اگر کیفر دادید بهمان اندازه باشد که زخم خوردید ، واگر صبر کنید وبگذرید برای صابران بهتر است ، این درعمد است ، واگر بدی او تعمد نباشد باتعمد درانتقام باو ستم مکن تا اورا عمداً ببدی عوض داده باشی برکارخطا وبا او تاتوانی نرمی وملاطفت کنی، ولا قوة الا بالله .

٤٩- وأما حق أهل ملت تو بطور عموم حسن نیت ومهربانی بهمه و نرمش باکردارشان و تألیف قلب واصلاح آنها است وتشکر ازخوشکردارشان بخودش وتو، زیرا بخودش هم که خوبی کند بتوکرده چون از آزار تو خودداری نموده ، و زحمت بتو نداده وخودش را حفظ کرده پس برای همه دعاکن،

وانصرهم جميعاً بنصرتك وأنزلنهم جميعاً منك منازلهم ، كبيرهم بمنزلة الوالد وصغيرهم بمنزلة الولد وأوسطهم بمنزلة الأخ . فمن أتاك تعاهدته بلطف و رحمة . وصل أخاك بما يجب للأخ على أخيه .

٥٠- وأمّا حقّ أهل الذمّة فالحكم فيهم أن تقبل منهم ما قبل الله و تفي بما جعل الله لهم من ذمّته وعهده و تكلهم إليه فيما طلبوا من أنفسهم و أجبروا عليه وتحكم فيهم بما حكم الله به على نفسك فيما جرى بينك [وبينهم] من معاملة وليكن بينك وبين ظلمهم من رعاية ذمّة الله والوفاء بعهده وعهد رسول الله صلى الله عليه وآله حائل فإنّه بلغنا أنّه قال : « من ظلم معاهداً كنت خصمه » فاتّق الله، ولاحول ولاقوّة إلاّ بالله.

فهذه خمسون حقّاً محيطاً بك لا تخرج منها في حال من الأحوال يجب عليك رعايتها والعمل في تأديتها و الاستعانة بالله جلّ ثناؤه على ذلك ، و لا حول و لا قوّة إلاّ بالله والحمد لله ربّ العالمين .

(و من كلامه عليه السلام في الزهد)

إنّ علامة الزّاهدين في الدّنيا الراغبين في الآخرة تركهم كلّ خليط وخليل ورفضهم كلّ صاحب لا يريد ما يريدون . ألا وإنّ العامل لثواب الآخرة هو الزّاهد في عاجل زهرة الدّنيا ، الآخذ للموت اُهبته ، الحاثّ على العمل قبل فناء الأجل ونزول ما لابدّ من لقائه.

وهمه را یاری کن وازهر کدام نسبت بخود مقامی منظور دار بزرگتر را پدر خود بدان وخرد سال را فرزند ومیانه حال را چون برادر وهر کدام نزد تو آمدند با لطف و رحمت ازآنها دلجوئی کن و با برادرت بحقوق برادری رفتار کن .

٥٠- وأما حق أهل ذمه حکمش اینست که ازآنها بپذیری آنچه را خدا پذیرفته ، و آن ذمه وعهدی که خدا برای آنها مقرر داشته بآن و فادار باشی و آنهارا بدان حواله کنی درآنچه خواهند وبدان مجبورند ودر معامله باآنها بحکم خدا عمل کنی و بمراعات اینکه درپناه اسلامند و برای وفاء بعهد خدا ورسولش باآنها ستم نکنی زیرا بما رسیده که فرمود : هرکه بمعاهدی ستم کند من طرف او وخصم او باشم ، از خدا بپرهیز ، ولا حول ولا قوة الا بالله .

این پنجاه حق است درگردنت که درهیچ حال ازآنها جدا نتوانی‌بود ولازمست برتو رعایت آنها و کوشش برای ادای آنها و استمانت ازخدا جل ثناؤه براین‌کار و لا حول و لا قوة الا بالله و الحمدلله رب العالمین .

سخن آنحضرت علیه‌السلام درزهد

راستی نشانه زاهدان در دنیا ومشتاقان بآخرت ترك هرمعاشر ودوستی وهر همصحبتی است‌که با آنها هم آهنك نیستند ، هلا آنکه برای آخرت کار کند هم آنست‌که درخوشی نقد دنیا بیرغبت است و آماده برای مرك است و پیش از گذشت عمر و آمدن مرگی که چاره ندارد بکار آخرت اندر است

وتقديم الحذر قبل الحين ، فإنّ الله عزّوجلّ يقول « حتى إذا جاء أحدهم الموت قال ربّ ارجعون لعلّي أعمل صالحاً فيما تركت » فلينزلنّ أحدكم اليوم نفسه في هذه الدّنيا كمنزلة المكرور إلى الدّنيا ، النّادم على ما فرّط فيها من العمل الصّالح ليوم فاقته .

واعلموا عبادالله ! أنّه من خاف البيات تجافى عن الوساد وامتنع من الرّقاد ، و أمسك عن بعض الطعام و الشّراب من خوف سلطان أهل الدّنيا ، فكيف ويحك يا ابن آدم من خوف بيات سلطان ربّ العزّة وأخذه الأليم وبياته لأهل المعاصي والذّنوب مع طوارق المنايا باللّيل و النّهار ، فذلك البيات الّذي ليس منه منجى ، و لا دونه ملتجأ ، و لا منه مهرب ، فخافوا الله أيّها المؤمنون من البيات خوف أهل التّقوى ، فإنّ الله يقول : « ذلك لمن خاف مقامي وخاف وعيد » . فاحذروا زهرة الحياة الدّنيا وغرورها وشرورها . وتذكّروا ضرر عاقبة الميل إليها ، فإنّ زينتها فتنة وحبّها خطيئة .

واعلم ويحك يا ابن آدم أنّ قسوة البطنة وفطرة الميلة وسكر الشبع وعزّة الملك ممّا يثبّط ويبطيء عن العمل ، وينسي الذّكر ، ويلهي عن اقتراب الأجل حتّى كأنّ المبتلى بحبّ الدّنيا به خبلٌ من سكر الشّراب ، و أنّ العاقل عن الله ، الخائف منه ، العامل له ليمرّن نفسه ويعوّدها الجوع حتّى ما تشتاق إلى الشّبع ، و كذلك تضمّر الخيل لسبق الرّهان .

فاتّقوا الله عبادالله تقوى مؤمّل ثوابه وخائف عقابه ، فقد لله أنتم أعذر و أنذر وشوّق

وپیش‌ازمرك برحذر است ، زیرا خدا عزوجل میفرماید (١٠٠ـ المؤمنون) تا چون مرك یکی ازآنان برسد گوید پروردگارا مرا برگردان تا شاید کارهای خوبی‌که ترك‌کردم بکنم ـ باید هرکس خودرا در این دنیا چنان بدارد که مرده است و بازگشته و از تقصیر در عمل صالح برای روزمبادا پشیمانست.

ای بنده‌های خدا بدانید هرکه ازشبیخون ترسد ازبسترگرم جدا شود وازخواب بگذرد وازترس تسلط أهل دنیا ازبرخی خوردنی ونوشیدنی خود صرف نظرکند ، وای برتو ای آدمیزاده از شبیخون سلطان رب العزت وگرفت دردناك وشب‌گیری او مرأهل معاصی وگناهانرا با مرگهای ناگهان در شب وروز، اینست شبیخونی‌که ازآن نجاتی نیست وپناه وگریزی نه، ایامؤمنان ازاین شبیخون بترسید چون ترسیدن أهل تقوی زیرا خدا میفرماید (١٦ ـ ابراهیم) اینست برای‌کسیکه ازمقام من واز وعید من بترسد ـ از خوشی فریب و شرور دنیا بترسید و سر انجام میل بدنیا را یاد آور شوید که زینتش فتنه وحبش گناه است .

وبدان وای برتو ای پسر آدم که پری شکم ومیل مفرط وسرمستی وعزت ملك ازچیزهائیست‌که بازمیدارد وکند میکند ازعمل ، وذکر را فراموش میکند واز نزدیك بودن مرك غافل میکند . تاگویا آنکه گرفتار دوستی دنیااست ازمستی می دیوانه است وراستی مرد خدا فهم وخدا ترس وکارکن برای او خودرا تمرین‌کند ، و بگرسنگی عادت دهد تا شوق بسیری نکند وپیشروی در مسابقه اسبان هم چنین بدست آید .

ای بنده‌های خدا ازخدا بپرهیزید چون پرهیزآرزومند بثواب و ترسان ازعقاب او، محققاً شما

وخوّف فلا أنتم إلى ما شوّقكم إليه من كريم ثوابه تشتاقون فتعملون ، ولا أنتم ممّا خوّفكم به من شديد عقابه وأليم عذابه ترهبون فتنكلون ، وقد نبّأكم الله في كتابه أنّه: « من يعمل من الصّالحات وهو مؤمن فلا كفران لسعيه وإنّا له كاتبون» .

ثمّ ضرب لكم الأمثال في كتابه وصرّف الآيات لتحذروا عاجل زهرة الحياة الدّنيا فقال : « إنّما أموالكم و أولادكم فتنة والله عنده أجرٌ عظيم » فاتّقوا الله ما استطعتم واسمعوا وأطيعوا ، فاتّقوا الله واتّعظوا بمواعظ الله . وما أعلم إلاّ كثيراً منكم قد نهكته عواقب المعاصي فما حذّرها ، وأضرّت بدينه فما مقتها. أما تسمعون النّداء من الله بعيبها وتصغيرها حيث قال: « اعلموا أنّما الحيوة الدّنيا لعبٌ ولهوٌ وزينة وتفاخر بينكم وتكاثر في الأموال و الاولاد كمثل غيث أعجب الكفّار نباته ثمّ يهيج فتراه مصفرّاً ثمّ يكون حطاماً و في الآخرة عذاب شديد ومغفرة من الله و رضوان وما الحيوة الدّنيا إلاّ متاع الغرور ۞ سابقوا إلى مغفرة من ربّكم و جنّة عرضها كعرض السّماء والأرض اُعدّت للّذين آمنوا بالله ورسله ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء والله ذوا فضل العظيم » . و قال : « يا أيّها الّذين آمنوا اتّقوا الله ولتنظر نفس ما قدّمت لغدٍ و اتّقوا الله إنّ الله خبير بما تعملون ۞ ولا تكونوا كالّذين نسوا الله فأنسيهم أنفسهم اُولئك هم الفاسقون ».

دربرابر اتمام حجت شدید و او شمارا تشویق کرده وبیم داده ، ولی نه شما بثواب ارجمندش که بدان تشویقتان کرده مشتاقید وبرای آن عمل میکنید، ونه ازعقاب سخت وعذاب دردناکش که شمارا از آن ترسانده میترسید وکنارمیروید ، وحال اینکه خداوند درکتاب خود بشما خبرداده که (٩٤- الانبیاء) هرکس کارخوب کند ومؤمن باشد کوشش ناسپاسی نشود وما خود اجر اورا نویسنده‌ایم .

سپس در قرآنش برای شما مثلها زده و آیاتی آورده تا ازخوشی نقد دنیا برحذر باشید فرموده (١٥- التغابن) همانا اموال و اولاد شما فتنه‌اند و خدا است که مزد بزرك نزد اواست - تا بتوانید ازخدا بپرهیزید وبشنوید و اطاعت کنید - ازخدا بپرهیزید وبمواعظش پندگیرید ، من میدانم بسیاری از شما را عواقب معاصی نزارکرده وبازهم ازآنها حذر ندارد وبدینش زیان رسانده وآنها را بدندارد آیا فریاد را گوش نمیدهید که خدا آنهارا حقیر میشمارد آنجا که فرماید (٢٠- الحدید) بدانیدکه زندگی دنیا بازیچه وسرگرمی وآرایش وبالیدن شماها است بهم ، ورقابت درفزونی اموال واولاد است بمانند بارانیکه روئیدن آن دلخوشی کفاراست ، وسپس پریشان شود و بینی که زرد شده وسپس نشخوار گردد ودرآخرت عذاب سخت ویاآمرزش ازخدا ورضوانست، نیست زندگی دنیا دربرابرآخرت جزکالای فریب . پیشی گیرید بآمرزش ازپروردگار خود و بهشتی که به‌پهنای آسمان وزمین است ، و آماده است برای آنکسانیکه گرویدند بخدا ورسولش اینست فضل خدا بدهدآنرا بهرکه خواهد ، وخدا صاحب فضل بزرگی است - وفرموده (١٨- الحشر) آیا کسانیکه گرویدید ازخدا بپرهیزید وباید هرکس بنگرد که برای فردای خود چه پیش‌فرستاده ، ازخدا بپرهیزید زیرا خدا آگاه است بدانچه بکنید . نباشید چون آنکسانیکه فراموش کردند خدا را وخداهم ازخودشان بیخودکرد، آنان همان فاسقانند .

فاتّقوا الله عبادالله و تفكّروا و اعملوا لما خلقتم له ، فإنّ الله لم يخلقكم عبثاً ، و لم يتركّكم سدى ، قد عرّفكم نفسه وبعث إليكم رسوله وأنزل عليكم كتابه ، فيه حلاله وحرامه و حججه و أمثاله فاتّقوا الله فقد احتجّ عليكم ربّكم فقال : « ألم نجعل له عينين ☼ و لساناً وشفتين ☼ وهديناه النّجدين » فهذه حجّة عليكم فاتّقوا الله ما استطعتم فإنّه لا قوّة إلاّ بالله ولا تكلان إلاّ عليه ، وصلّى الله على محمّد [نبيّه] وآله .

﴿ كتابه عليه السلام الى محمد بن مسلم الزهري يعظه ﴾

كفانا الله وإيّاك من الفتن ورحمك من النّار، فقد أصبحت بحال ينبغي لمن عرفك بها أن يرحمك، فقد أثقلتك نعم الله بما أصحّ من بدنك. وأطال من عمرك وقامت عليك حجج الله بما حملك من كتابه وفقّهك فيه من دينه ، وعرّفك من سنّة نبيّه محمّد صلى الله عليه وآله ، فرض لك في كلّ نعمة أنعم بها عليك و في كلّ حجّة احتجّ بها عليك الفرض فما قضى إلاّ ابتلى شكرك في ذلك وأبدى فيه فضله عليك فقال : « لئن شكرتم لأزيدنّكم ولئن كفرتم إنّ عذابي لشديد » .

فانظر أيّ رجل تكون غداً إذا وقفت بين يدي الله فسألك عن نعمه عليك كيف رعيتها وعن حججه عليك كيف قضيتها و لا تحسبنّ الله قابلاً منك بالتّعذير و لا راضياً منك بالتّقصير ، هيهات هيهات ليس كذلك ، أخذ على العلماء في كتابه إذ قال : « لتبيّننّه للناس ولا تكتمونه»

ای بنده‌های خدا ازخدا بپرهیزید وبیندیشید وعمل کنید بدانچه برای آن آفریده شدید ، زیرا خدا شمارا بیهوده نیافریده ومهمل وا نگذاشته ، خودرا بشما شناسانیده و رسول خود را بسوی شما گسیل داشته ، وکتاب خودرا بشما نازل کرده که حلال وحرامش درآن درج است وحجتها ومثلهایش درآنست ازخدا بپرهیزید که خدا پروردگار شما برشما حجت آورده وفرموده (٨ ـ البلد) آیا نساختیم برای او دوچشم ؟ ویك زبان ودو لب ، واورا بهردو راه رهنمائی کردیم ـ این حجت است برشما ـ تاتوانید ازخدا بپرهیزید زیرا توانائی نیست جزبخدا ، وتوکلی نیست جزبدو، وصلی الله علی محمد نبیه وآله .

نامه آنحضرت علیه‌السلام بمحمد بن مسلم زهری

خدا مارا وتورا از فتنه‌ها نگهدارد وبتو از دوزخ ترحم کند، توامروز بوضعی افتادی که سزا است هر که تورا بدان حال بیند برایت طلب رحمت کند بتحقیق که بارنعمت خدا بدوش توسنگین شده که بتو تنی سالم وعمری دراز داده ، حجتهای خدا برتو استوار است که قرآنرا میدانی وفقه دینش را خوانده‌ای وسنت پیغمبرش را هم بتو فهمانیده و برتو دربرابر هرنعمتی که بتوداده وهرحجتی که در برابرت نهاده وظیفه‌ای مقرر داشته ومنظورش اینست که شکر تورا آزمایش کند در اینباره وفضل خودرا بر تو آشکار سازد وفرموده است (٧ـ ابراهیم) اگر شکر کنید برای شما بیفزایم و اگر ناسپاسی کنید راستیکه عذاب من سخت است .

بنگر فردای قیامت که برابر خدا بایستی چگونه مردمی باشی ؟ آنروزی که خدا از تو بپرسد نعمتهای مرا چگونه رعایت کردی ودرباره حجتهای من چه قضاوت کردی . گمان مبرکه خدا ازتوعذری پذیرد و بتقصیر تو راضی باشد ، هیهات هیهات چنین نیست ، خداعلماء را درقرآن خود مسؤول دانسته

واعلم أنّ أدنى ما كتمت وأخفّ ما احتملت أن آنست وحشة الظّالم وسهّلت له طريق الغيّ بدنوّك منه حين دنوت وإجابتك له حين دُعيت ، فما أخوفني أن تكون تبوء بإثمك غداً مع الخونة ، وأن تُسأل عمّا أخذت بإعانتك على ظلم الظّلمة ، إنّك أخذت ما ليس لك ممّن أعطاك ، ودنوت ممّن لم يردّ على أحد حقّاً ولم تردّ باطلاً حين أدناك وأحببت من حادّ الله أوليس بدعائه إيّاك حين دعاك جعلوك قُطباً أداروا بك رحى مظالمهم ، وجسراً يعبرون عليك إلى بلاياهم ، وسُلّماً إلى ضلالتهم ، داعياً إلى غيّهم ، سالكاً سبيلهم ، يدخلون بك الشكّ على العلماء ويقتادون بك قلوب الجهّال إليهم ، فلم يبلغ أخصّ وزرائهم ولا أقوى أعوانهم إلّا دون ما بلغت من إصلاح فسادهم واختلاف الخاصّة والعامّة إليهم. فما أقلّ ما أعطوك في قدر ما أخذوا منك . وما أيسر ما عمروا لك ، فكيف ما خرّبوا عليك . فانظر لنفسك فإنّه لا ينظر لها غيرك وحاسبها حساب رجل مسؤول .

وانظر كيف شكرك لمن غذّاك بنعمه صغيراً وكبيراً . فما أخوفني أن تكون كما قال الله في كتابه : « فخلف من بعدهم خلف ورثوا الكتاب يأخذون عرض هذا الأدنى ويقولون سيغفر لنا » إنّك لست في دار مقام . أنت في دار قد آذنت برحيل ، فما بقاء المرء بعد قرنائه . طوبى لمن كان في الدُّنيا على وجل ، يا بؤس لمن يموت وتبقى ذنوبه من بعده.

آنگاه که فرموده (١٨٤ــ آل‌عمران) باید آنرا برای مردم بیان کنید ونهان ندارید ـ بدانکه کمترین کتمان حق وسبکترین باری که بردوش داری اینست که بوحشت ظالم انس گرفتی وراه گمراهی‌را با نزدیکی خودت بدو واجابت دعوت او برایش هموار کردی ، وه چه میترسم که فردای قیامت بهمراه خائنان گرفتار گناه خود باشی واز اینکه هرچه بگیری برای اعانت باظلمه مسؤول ازآن باشی ، تومالیرا گرفتی که ازان تو نیست ازآن دستی که گرفتی وبکسی نزدیك شدی که باحدی حق اورا رد نکرده وتو هم با تقرب باو هیچ باطلی را رد نکردی ، تودوست داشتی کسیرا که با خدا میجنگد ، آیا چنان نیست که تورا دعوت کردند وقطبی ساختند برای چرخاندن ستم خود وتورا پل ساختند تا ازآن ببلا عبور کنند وتورا نردبان گمراهی خود نمودند و براه خود رفتند ، تورا در باره علماء آل محمد بشك انداختند وبوسیله تو دل جهال‌را برای خود صید کردند واخص وزیران ونیرومندترین یارانشان باندازه تودوپولی برفساد آنها ننهاد ودل خاصه وعامه را بسوی آنها جلب نکرد ، چه بسیار کم بتو مزد دادند در برابر آنچه از توگرفتند وچه کم برای توآباد کردند ، وچگونه باشد آنچه برتو خراب کردند ، وخودرا بپا دیگری برایت آنرا نپاید، وچون مرد مسؤولی خودرا محاسبه کن، وببین چگونه قدردانی کنی ازکسیکه بتو غذا داده وعلم آموخته خرد یا کلان وه چه میترسم که تو ازآنان باشی که خدا در قرآنش فرماید (١٦٨ــ الاعراف) بجای آنها جانشینانی ماندند که کتابرا بارث بردند وبدنبال کالای پست این‌دنیا رفتند ومیگویند بزودی برای ما آمرزش رسد ـ تو درخانه اقامت نیستی ، تو درخانه‌ای هستی که اعلام کوچیدن درداده ، مرد پس از مرك همسالانش چه اندازه زنده میماند ؟ خوشا برکسیکه دردنیا از مرك بترسد وبدا برکسیکه بمیرد وگناهانش پس ازاو بمانند .

احذر فقد نبّئت . و بادر فقد أُجّلت . إنّك تعامل من لا يجهل . و إنّ الّذي يحفظ عليك لا يغفل . تجهّز فقد دنا منك سفر بعيد وداوِ ذنبك فقد دخله سُقم شديد .

ولا تحسب أنّي أردت توبيخك وتعنيفك وتعييرك ، لكنّي أردت أن ينعش الله ما [قد] فات من رأيك ويردّ إليك ماعزب من دينك وذكرت قول الله تعالى في كتابه : « وذكّرفإن الذّكرى تنفع المؤمنين » .

أغفلت ذكر من مضى من أسنانك و أقرانك و بقيت بعدهم كقرن أعضب . انظر هل ابتلوا بمثل ما ابتليت؟ أم هل وقعوا في مثل ماوقعت فيه؟ أم هل تراهم ذكرت خيراً علموه [عملوه خ] ؟ وعلمت [عملت خ] شيئاً جهلوه؟ حظيت بما حلّ من حالك في صدور العامّة، و كلّفهم بك إذ صاروا يقتدون برأيك ويعملون بأمرك ، إن أحللت أحلّوا وإن حرّمت حرّموا و ليس ذلك عندك ، ولكن أظهرهم عليك رغبتهم فيما لديك ، ذهاب علمائهم وغلبة الجهل عليك وعليهم وحبّ الرّئاسة وطلب الدّنيا منك ومنهم ، أما ترى ما أنت فيه من الجهل والغرّة ، وما النّاس فيه من البلاء والفتنة . قد ابتليتهم وفتنتهم بالشّغل عن مكاسبهم ممّا رأوا . فتاقت نفوسهم إلى أن يبلغوا من العلم ما بلغت ، أو يدركوا به مثل الّذي أدركت ، فوقعوا منك في بحر لا يدرك عمقه و في بلاء لا يقدر قدره . فالله لنا ولك وهو المستعان .

برحذر باش که آگاه شدی ، بشتاب که موعد مقرر داری ، راستی تومعامله داری با کسیکه نادان نیست وآنکه نگهبان تواست غفلت ندارد ، آماده باش که سفردوری ازتونزدیك شده وگناهت را درمان کن که بیماری سختی بتو راه یافته .

مپندار که منظورمن توبیخ وسرکوب وسرزنش تواست ولی‌میخواهم‌خداوند دل ازدست رفته اترا زنده کند و آنچه از دینت که نهان شده بتو باز گرداند و یاد آوردم قول خدای تعالی را در قرآنش (۵۵ ـ الذاریات) یاد آوری‌کن که یاد آوری مؤمنانرا سود دهد تو از یاد همسنها وهمبازیهایت که درگذشتند بدر رفتی وپس‌ازآنها چون شاخ شکسته بجا ماندی، بنگرکه‌آیا چون توگرفتار شدند واپا دراین پرتگاه توافتادند؟ یا آیابنگریشان که‌کارخیری که داشتند وکردند یادکردی وچیزی‌که ندانستند آموختی وعمل‌نمودی، بلکه فرق همین است که دردل عوام جاگرفتی وآنها بدورتو جمع شدند وازرأی تو پیروی‌کردند وبامر تو عمل‌کردند ، اگرچیزی را حلال دانستی حلال دانستند و اگر حرام دانستی حرام دانستند، وتواین حق‌را نداری ولی رغبت ومیل‌آنها بتوتورا برآنهامسلط کرده و از دست رفتن دانشمندان آنان وغلبه جهل برتو وبرآنها وحب ریاست ودنیا طلبی‌تووآنان ، تو متوجه نیستی که خود درنادانی وفریب‌گرفتاری ومردم دربلاء وفتنه ، توآنها راگرفتارکردی ودرفتنه افکندی وارکاروزندگی باز داشتی از اینکه تورا باین مقام بینند (وهمه خواهند که زهری باشند) وشیفته شدند که بآن مقام علمی رسند که تو رسیدی یا آنرا بدست‌آورند که تو بدست آوردی واز قبل تو بدریائی افتادند بی ته ودر بلائی بی‌اندازه خدا بداد ما وتوبرسد وهوالمستعان .

أمّا بعد فأعرض عن كلّ ما أنت فيه حتّى تلحق بالصّالحين الّذين دفنوا في أسمالهم ، لاصقة بطونهم بظهورهم ، ليس بينهم وبين الله حجاب ، ولا تفتنهم الدّنيا ولا يفتنون بها ، رغبوا فطلبوا فما لبثوا أن لحقوا، فإذا كانت الدّنيا تبلغ من مثلك هذا المبلغ مع كبر سنّك ورسوخ علمك و حضور أجلك ، فكيف يسلم الحدث في سنّه ، الجاهل في علمه، المأفون في رأيه ، المدخول في عقله . إنّا لله و إنّا إليه راجعون . على من المعوّل ؟ و عند من المستعتب ؟ نشكوا إلى الله بثّنا وما نرى فيك ونحتسب عندالله مصيبتنا بك .

فانظر كيف شكرك لمن غذّاك بنعمه صغيراً و كبيراً ، و كيف إعظامك لمن جعلك بدينه في النّاس جميلاً ، و كيف صيانتك لكسوة من جعلك بكسوته في النّاس ستيراً ، و كيف قربك أو بعدك ممّن أمرك أن تكون منه قريباً ذليلاً . مالك لا تنتبه من نعستك و تستقيل من عثرتك فتقول : والله ما قمت لله مقاماً واحداً أحييت به له ديناً أو أمتّ له فيه باطلاً ، فهذا شكرك من استحملك ، ما أخوفني أن تكون كمن قال الله تعالى في كتابه : « أضاعوا الصّلوة و اتّبعوا الشّهوات فسوف يلقون غيّاً» استحملك كتابه و استودعك علمه فأضعتها ، فنحمدالله الّذي عافانا ممّا ابتلاك به والسلام .

أما بعد ازهرچه درآني روى گردان تابدان نيكاني پيوندى كه درجامه ژنده خود بخاك رفتند واز بى‌قوتى شكمشان به‌پشتشان چسبيده بود ، ميان آنها وخدا پرده نبود و دنياشان نفريفت و بدان فريفته نشدند رغبت كردند و جستند و بيدرنك بدان پيوستند ، اگر دنيا اين اندازه بدل توجا كرده با اين سالخورده‌گى ودانشمندى ودم مرگى پس جوان نورس كه علمش نادانى ورأيش ناتوانست وخردش نپخته چه كند ؟ انالله وانا اليه راجعون بكه بايداعتمادكرد؟ ونزد چه‌كسى‌شكوه برد؟ ما شكايت درد دل خود بدرگاه خدا كنيم وازآنچه هركه درتوبينيم ومصيبتى كه ازطرف تو بمارسيد بحساب خداگذاريم .

بيا كه قدردانى تو ازكسيكه درخوردسالى وسالمندى بتوغذا داده چگونه است ؟ وچگونه احترام كنى خدائيكه بوسيله دينش تورا درميان مردم مرغوب‌كرده ؟ چگونه حفظ ميكنى لباس كسيكه تورا با لباسش درميان مردم آبرومند ساخته ؟ وچگونه نزديكى يا دورى ازكسيكه بتو فرموده بدو نزديك وفروتن باشى ، تورا چه شده‌كه ازچرتت بيدار نميشوى وازلغزشت توبه‌كار نميگردى ؟ تابگوئى بخدا من يكجا هم نشدكه بپا شوم دين خدا را زنده دارم يا باطلى را محوسازم ، اينست قدردانى وشكرت از كسيكه بار زندگى تو را بنيروى خود برداشته ، چه اندازه ميترسم كه توچنان باشى‌كه خدا تعالى دركتاب خود فرموده (٥٩ـ مريم) نماز را ضايع‌كردند وبدنبال شهوت رفتند ومحققاً چاه غى دوزخ‌را برخورند ، خدا قرآنش‌را بتو داد وعلمش را بتوسپرد وتواش ضايع كردى ، ماسپاس‌گزاريم آن‌خدارا كه عافيتمان داد ازآنچه تورا بدان گرفتار كرد والسلام

* (وروى عنه عليه‌السلام في قصار هذه المعاني) *

١ ـ قال عليه‌السلام : الرِّضا بمكروه القضاء أرفع درجات اليقين .

٢ ـ وقال عليه‌السلام : من كرمت عليه نفسه هانت عليه الدُّنيا .

٣ ـ وقيل له : من أعظم النّاس خطراً ؟ فقال عليه‌السلام : من لم يرالدُّنيا خطراً لنفسه .

٤ ـ وقال بحضرته رجل : « اللّهمَّ أغنني عن خلقك » . فقال عليه‌السلام : ليس هكذا : إنّما النّاس بالنّاس ولكن قل: « اللّهمَّ أغنني عن شرار خلقك » .

٥ ـ وقال عليه‌السلام : من قنع بما قسم الله له فهو من أغنى النّاس .

٦ ـ وقال عليه‌السلام : لا يقلُّ عمل مع تقوى وكيف يقلُّ مايتقبّل .

٧ ـ وقال عليه‌السلام : اتّقوا الكذب الصّغيرمنه والكبير في كلِّ جدٍّ وهزل ،فإنَّ الرَّجل إذا كذب في الصّغير اجترأ على الكبير .

٨ ـ وقال عليه‌السلام : كفى بنصر الله لك أن ترى عدوّك يعمل بمعاصي الله فيك .

٩ ـ وقال عليه‌السلام : الخير كلّه صيانة الإنسان نفسه .

١٠ـ وقال عليه‌السلام : لبعض بنيه : يابنيَّ إنَّ الله رضيني لك ولم يرضك لي ، فأوصاك بي ولم يوصني بك ، عليك بالبرِّ تحفة يسيرة .

١١ـ وقال له رجل : ما الزّهد ؟ فقال عليه‌السلام : الزّهد عشرة أجزاء : فأعلى درجات

كلمات قصارى هم دراين معانى ازآنحضرت (ع) روايت شده

١ ـ خشنودى بنادلخواه قضاى الهى بلندترين درجه‌هاى يقين است .

٢ ـ هركه خودرا ارجمند شمارد دنيارا پست انگارد .

٣ ـ باوعرض شد پرارزش‌ترين مردم كيست ؟ فرمود : آنكه دنيارا مايه ارزش خود نداند.

٤ ـ مردى درحضورش گفت : بار خدايا ازخلقت بينيازم دار ، فرمود : چنين نيست همانا همه مردم بهم زنده‌اند ، بگو بارخدايا ازبدان خلقت بينيازم دار .

٥ ـ هركه بقسمت خدا راضى است ازبينيازترين مردم است .

٦ ـ هيچ كارى باتقوى كم نباشد ، چگونه كم است آنچه پذيرفته خدا است .

٧ ـ از دروغ چه خرد وچه كلان بپرهيزيد درهرجدى و شوخى زيرا چون كسى دروغ كوچك گفت بربزرك دلير ميشود .

٨ ـ همين يارىت ازخدا بس كه بينى دشمنت دربارهات خدارا نافرمانى ميكند .

٩ ـ همه خيراينست كه انسان خود نگهدار باشد .

١٠ـ بيكى از پسرانش فرمود : پسر جانم خدا مرا براى تو پسنديد وتورا براى من پسنديد ، سفارشمرا بتوكرد وسفارشت را بمن نكرد تورابايدكه بمن‌خوشرفتار باشى،واندك تحفه هم باشد بيارى .

١١ـ مرديش گفت زهدچيست ؟ درپاسخ فرمود: زهد ده جزءاست بالاترين‌درجه‌هاى زهد كمترين

الزّهد أدنى درجات الورع و أعلى درجات الورع أدنى درجات اليقين و أعلى درجات اليقين أدنى درجات الرّضا . و إنّ الزّهد في آية من كتاب الله : « لكي لا تأسوا على مافاتكم و لا تفرحوا بما آتيكم » .

١٢ ـ وقال عليه السلام : طلب الحوائج إلى النّاس مذلّة للحياة ومذهبة للحياء و استخفاف بالوقار وهوالفقر الحاضر. وقلّة طلب الحوائج من النّاس هوالغنى الحاضر .

١٣ـ وقال عليه السلام: إنّ أحبّكم إلى الله أحسنكم عملاً . وإنّ أعظمكم عندالله « لا » أعظمكم فيما عندالله رغبةً .وإنّ أنجاكم من عذاب الله أشدّكم خشية لله . وإنّ أقربكم من الله أوسعكم خلقاً وإنّ أرضاكم عندالله أسبغكم على عياله . وإنّ أكرمكم على الله أتقاكم لله .

١٤ـ وقال عليه السلام لبعض بنيه : يا بُنيّ انظر خمسة فلا تصاحبهم ولا تحادثهم ولا ترافقهم في طريق ، فقال : يا أبة من هم ؟ قال عليه السلام : إيّاك ومصاحبة الكذّاب ، فانّه بمنزلة السّراب يقرّب لك البعيد ويبعّد لك القريب . وإيّاك ومصاحبة الفاسق فانّه بايعك بأُكلة أو أقلّ من ذلك . وإيّاك ومصاحبة البخيل فانّه يخذلك في ماله أحوج ماتكون إليه . و إيّاك و مصاحبة الأحمق، فإنّه يريد أن ينفعك فيضرّك . و إيّاك و مصاحبة القاطع لرحمه فإنّي وجدته ملعوناً في كتاب الله .

درجه های ورع است وبالاترين درجه های ورع كمترين درجه های يقين است و بالاترين درجه های يقين كمترين درجه‌های رضا است وراستيكه زهد دريك آيه ازقرآن خدا است (٢٣ـ الحديد) تاافسوس نخوريد برآنچه از دست شما رفت وشاد نشويد بدانچه بشما رسيد .

ـ١٢ طلب حوائج ازمردم خواری آرد وحياءرا برد ووقار راكاهد وفقرحاضراست وكم خواهش كردن ازمردم بی‌نيازی موجوديست .

١٣ـ محبوترين‌شمانزدخدا خوشكردارترين شماها است وراستيكه بزرگوارترين شماها نزدخدا شيفته‌ترين‌شماهااست بدانچه نزدخدااست و نجات‌يابنده‌ترشماازعذابش‌ترساترين‌شما است‌ازخدا،ونزديكترين شماهابخدا فراخ خلق ترين شماها است وراستيكه پسنديده‌ترين شماها نزد خدا نعمت بخشترين‌شماها است برعيالش. وراستی گراميترين شماها برخدا پرهيزكارترين شما است.

١٤ـ بيكي از پسرانش گفت : پسرجانم پنج كس را درنظردار وبا آنان همنشين وهم‌گفتارورفيق راه مشو . گفت پدرجانم آنها چه‌كسانند ؟ فرمود : مبادا با دروغگو همنشين شوی كه چون سرابست دور را نزديك كند و نزديك را بتو دور نمايد ، مبادا با فاسق وبدكار همنشين شوی كه تورا بيك لقمه ويا كمتر بفروشد ، مبادا همصحبت بخيل شوی كه او در نهايت حاجت توبتو تو را واگذارد ، مبادا با احمق رفيق شوی كه ميخواهد سودت رساند زيانت ميزند ، مبادا با قاطع رحم مصاحبت كنی كه من اورا درقرآن ملعون يافتم .

١٥- وقال عليه السلام : إنّ المعرفة و كمال دين المسلم تركه الكلام فيما لا يعنيه و قلّة مرائه وحلمه ، وصبره وحسن خلقه .

١٦- وقال عليه السلام : ابن آدم ! إنّك لا تزال بخير ماكان لك واعظ من نفسك ، وماكانت المحاسبة من همّك ، و ماكان الخوف لك شعاراً ، والحذر لك دثاراً . ابن آدم ! إنّك ميّت ومبعوث وموقوف بين يدي الله جلّ وعزّ ، فأعدّ له جواباً .

١٧- وقال عليه السلام : لا حسب لقرشيّ و لا لعربيّ إلّا بتواضع . ولا كرم إلّا بتقوى . ولا عمل إلّا بنيّة ولا عبادة إلّا بالتفقّه . ألا وإنّ أبغض النّاس إلى الله من يقتدي بسنّة إمام ولا يقتدي بأعماله .

١٨- وقال عليه السلام : المؤمن من دعائه على ثلاث : إمّا أن يدّخر له ، و إمّا أن يُعجّل له ، وإمّا أن يدفع عنه بلاءٌ يريد أن يصيبه .

١٩- وقال عليه السلام : إنّ المنافق ينهى و لا ينتهي و يأمر و لا يأتي . إذا قام إلى الصلاة اعترض ، وإذا ركع ربض ، وإذا سجد نقر ، يمسي وهمّه العشاء ولم يصم ، ويصبح وهمّه النوم ولم يسهر . والمؤمن خلط عمله بحلمه ، يجلس ليعلم وينصت ليسلم لا يحدّث بالأمانة الأصدقاء ، ولا يكتم الشهادة للبعداء ، ولا يعمل شيئاً من الحقّ رئاءً ، ولا يتركه حياءً ، إن زكّي خاف ممّا يقولون ويستغفر الله لما لا يعلمون ، ولا يضرّه جهل من جهله .

١٥- راستی معرفت وکمال دیانت مسلمان ترک کلام است درآنچه باوفایده ندارد وکم جدل کردن وحلم وصبر وخوشخوئی .

١٦- ای آدمیزاده راستی توپیوسته روبخوبی داری تاخودترا پند دهی وحساب خودت را بکشی وترس ازخدا را روپوش وحذر را زیر پوش خود سازی، ای آدمیزاده توبمیری وبرانگیخته شوی وبرابر خدا عزو جل باز داشته شوی پس برای او جوابی آماده کن .

١٧- نژاد و خاندانی برای قرشی و عربی نماند جز بوسیله تواضع ، وکرامتی نیست جز بتقوی وکرداری نیست جز بنیت، وعبادتی نه جز با مسئله دانی. هلا منبوضترین مردم نزد خدا کسی است که خودرا پیرو امامی داند وبکردار او پای بند نباشد .

١٨- مؤمن کسی است که دعای او بدون یکی ازسه اثر نیست یا برایش ذخیره گردد یا در دنیا برآورده شود یا بلائی را ازاوبگرداند که میخواست باورسد .

١٩- راستی منافق دیگران را نهی کند وخود بازنایستد ، امرکند وخودعمل نکند، وچون بنماز ایستد روبروسو کند، وچون برکوع رود زانوزند وچون سجده کند چون منقار بزمین زدن باشد، بیروزه شام کند وهمش همان شام خوردنست ، بیداری نکشیده صبح کند و درفکر خوابیدن است، مؤمن کردارش آمیخته بابردباریست بنیشیند تابداند وخموشی گزیند تاسالم ماند ، امانترا بدوستان هم نگوید وشهادت بیگانه هارا نهان نسازد ، کارحقرا بخودنمائی نکند و ازشرمش ترک نکند ، اگرش ستایند وپاك دانند ازآنچه گویند بیم کند وازآنچه ندانند آمرزش خواهد، ونادانی هرکه اورا نشناسد زیانش نرساند.

٢٠- ورأى عليه السلام عليلاً قد برىء فقال عليه السلام له: يهنئك الطّهور من الذّنوب إنّ الله قد ذكرك فاذكره ، وأقالك فاشكره .

٢١- وقال عليه السلام : خمس لورحلتم فيهنّ لأنضيتموهنّ وما قدرتم على مثلهنّ : لايخاف عبدٌ إلاّ ذنبه ولايرجوإلاّ ربّه . ولا يستحيي الجاهل إذا سئل عمّا لايعلم أن يتعلّم . والصّبر من الايمان بمنزلة الرأس من الجسد ولا إيمان لمن لا صبر له .

٢٢- وقال عليه السلام : يقول الله : يا ابن آدم ارض بما آتيتك تكن من أزهد النّاس . ابن آدم ! إعمل بماافترضت عليك تكن من أعبدالنّاس . ابن آدم ! اجتنب [م]مّا حرّمت عليك تكن من أورع النّاس .

٢٣- وقال عليه السلام : كم من مفتون بحسن القول فيه . وكم من مغرور بحسن السّترعليه. وكم من مستدرج بالاحسان إليه .

٢٤- وقال عليه السلام : يا سوأتاه لمن غلبت إحداته عشراته . - يريد أنّ السّيئة بواحدة والحسنة بعشرة - .

٢٥ - وقال عليه السلام : إنّ الدّنيا قد ارتحلت مدبرةً . وإنّ الآخرة قد ترحّلت مقبلة ، ولكلٍّ واحد منهما بنون ، فكونوا من أبناء الآخرة ولا تكونوا من أبناء الدّنيا ، فكونوا من

٢٠- بیماریرا دیدکه بهشده فرمود : گوارا بادبرتوپاك‌كننده گناهان راستی‌خدا تورا یادآورد اورا یادکن وازتوگذشت اورا شکرکن .

٢١- پنج جمله‌است‌که اگربدنبالشان‌کوچ‌کنید ومرکب‌را لاغر سازید مانندآنهارا بدست‌نیاورید هیچ بنده‌ای نترسد مگر ازگناه خود وامید وار نباشد جز بپروردگار خود ، نادان را شرم نباید که بگوید نمیدانم ویاد گیردچون از او سؤالی شود که نداند ، صبر نسبت بایمان چون سراست نسبت‌بتن، ایمان ندارد هرکه صبر ندارد .

٢٢- خدا میفرماید ای آدمیزاده بدانچه‌ات داده‌ام راضی باش تا از زاهد ترین مردم باشی ، آدمیزاده ! بدانچه بتو فرض‌کردم عمل‌کن تا عابد ترین مردم باشی ، آدمیزاده ازآنچه بر تو حرام کردم کناره‌کن تا از پارسا ترین مردم باشی .

٢٣- چه بسیارکسیکه گفتند خوبست وفریفته شد ، وچه بسیارکسیکه از پرده پوشی براو فریفته گردید وچه بسیارکسیکه از احسان باوغافلگیرشد.

٢٤- وای برحال‌کسیکه یکی یکی‌هایش بر ده‌هایش غالب آید - مقصود از یکی بدکرداری است ومقصود از ده حسنه است .

٢٥- راستی دنیاکوچ‌کرده وپشت داده وآخرت کوچ‌کرده ومیآید و هرکدام فرزندانی دارند، شما پسر آخرت باشید وپسر دنیا نباشید، از دنیا زهد ورزید وبآخرت روکنید زیرا زاهدان زمین‌را

الزّاهدين في الدنيا الرّاغبين في الآخرة ، لأنّ الزّاهدين اتّخذوا أرض الله بساطاً والتراب فراشاً والمدر وساداً والماء طيباً و قرّضوا المعاش من الدُّنيا تقريضاً . اعلموا أنّه من اشتاق إلى الجنّة سارع إلى الحسنات وسلا عن الشهوات . ومن أشفق من النّار بادر بالتّوبة إلى الله من ذنوبه وراجع عن المحارم . ومن زهد في الدُّنيا هانت عليه مصائبها ولم يكرهها . و إنّ لله عزّوجلّ لعباداً قلوبهم معلّقة بالآخرة وثوابها وهم كمن رأى أهل الجنّة في الجنّة مخلّدين منعّمين، وكمن رأى أهل النّار في النّار معذّبين، فأولئك شرورهم وبوائقهم عن النّاس مأمونة وذلك أنّ قلوبهم عن النّاس مشغولة بخوف الله، فطرفهم عن الحرام مغضوض ، وحوائجهم إلى النّاس خفيفة قبلوا اليسير من الله في المعاش وهو القوت، فصبروا أيّاماً قصاري لطول الحسرة يوم القيامة .

٢٦ـ وقال له رجل : إنّي لأحبّك في الله حبّاً شديداً . فنكس عليه السلام رأسه ثمّ قال : اللّهمّ إنّي أعوذ بك أن اُحبّ فيك وأنت لي مبغض . ثمّ قال له : اُحبّك للّذي تحبّني فيه .

٢٧ـ وقال عليه السلام : إنّ الله ليبغض البخيل السائل الملحف .

٢٨ـ وقال عليه السلام : ربّ مغرور مفتون يصبح لاهياً ضاحكاً ، يأكل ويشرب وهو لا يدري لعلّه قد سبقت له من الله سخطة يصلي بها نار جهنّم.

٢٩ـ وقال عليه السلام : إنّ من أخلاق المؤمن الإنفاق على قدر الإقتار . و التوسّع على

بساط زندگی دانند وخاک را بستر سازند وکلوخ را بالش کنند وآب را عطر وتنها معاش را از دنیا قیچی زنند ، بدانید هر که شیفته بهشت است بحسنات شتابد و از شهوات بازگیرد، هر که از دوزخ ترسد برای توبه از گناهانش بدرگاه خدا بدود واز محارم بازپس رود، هر که در دنیا زاهد است هر مصیبت براو سهل است و آنرا بد ندارد، وراستی برای خدا عزوجل دلها است که بآخرت وثوابش آویخته و آنان چون کسانیند که اهل بهشت را دربهشت جاویدان دیدند و چون کسانی که اهل دوزخ را در دوزخ معذب دیده آنانند که شرور و ناگواریشان از مردم دور است زیرا دلشان از بیم خدا متوجه مردم نیست ، دیده‌ها از حرام برگرفته‌اند و نیاز سبکی بمردم دارند، اندک معاش را از خدا پذیرفتند که همان قوت است چند روزی کوتاه صبر کردند بخاطر افسوس دراز روز رستاخیز .

٢٦ـ مردی باو گفت من برای خدایت سخت دوست دارم، آنحضرت سر بزیر انداخت و سپس فرمود: بارخدایا بتو پناه برم که برای توام دوست دارند و توام دشمن باشی ، سپس باو فرمود: منهم تورا دوست دارم برای آنچه مرا درباره آن دوست داری .

٢٧ـ راستی خدا، بخیل گدای اصرارکن را دشمن دارد .

٢٨ـ بسافریب خورده وگول خورده که بازیگر وخندان است میخورد و مینوشد و نمیداند شاید که از خدا خشمی برسرش آید که آتش دوزخش درگیرد .

٢٩ـ راستی از اخلاق مؤمن است انفاق باندازه کم در آمدی و هر خرجی باندازه پر درآمدی

قدر التوسّع. وإنصاف النّاس من نفسه، وابتداؤه إيّاهم بالسّلام .

٣٠- وقال عليه السلام : ثلاث منجيات للمؤمن : كفّ لسانه عن النّاس واغتيابهم . و إشغاله نفسه بما ينفعه لآخرته و دنياه . وطول البكاء على خطيئته .

٣١- وقال عليه السلام : نظر المؤمن في وجه أخيه المؤمن للمودّة والمحبّة له عبادة .

٣٢- وقال عليه السلام : ثلاث من كنّ فيه من المؤمنين كان في كنف الله ، وأظلّه الله يوم القيامة في ظلّ عرشه ، وآمنه من فزع اليوم الأكبر: من أعطى النّاس من نفسه ما هوسائلهم لنفسه. ورجل لم يقدّم يداً ولا رجلاً حتّى يعلم أنّه في طاعة الله قدّمها أوفي معصيته . ورجل لم يعب أخاه بعيب حتّى يترك ذلك العيب من نفسه. وكفى بالمرء شغلاً بعيبه لنفسه عن عيوب النّاس .

٣٣- وقال عليه السلام : مامن شيء أحبّ إلى الله بعد معرفته من عفّة بطن وفرج . وما [من] شيء أحبّ إلى الله من أن يسأل .

٣٤- وقال لابنه محمّد عليه السلام : افعل الخير إلى كلّ من طلبه منك ، فإن كان أهله فقدأصبت موضعه وإن لم يكن بأهل كنت أنت أهله . وإن شتمك رجل عن يمينك ثمّ تحوّل إلى يسارك واعتذر إليك فاقبل عذره .

٣٥- وقال عليه السلام: مجالس الصّالحين داعية إلى الصّلاح. وآداب العلماء زيادة في العقل. و طاعة ولاة الأمر تمام العزّ ، واستنماء المال تمام المروّة . و إرشاد المستشير قضاء لحقّ

وحق دادن بمردم از طرف خود وسلام كردن بآنها .

٣٠- سه چيز نجات بخشند براى مؤمن : دم بستن از مردم و بدگفتن بانها، واداشتن خودش بدانچه بآخرت ودنيايش سود دهد، وبر گريستن بر گناهش .

٣١- نگاه مهرآميز مؤمن بچهره برادر مؤمنش ومحبت كردنش با وى عبادتست .

٣٢- سه‌اندكه در هر مؤمنى باشند در پناه خدا است ودر سايه عرش خدا روز قيامت وخدايش از هراس اكبر آسوده دارد، هركه بمردم همان دهدكه از آنها توقع دارد ، مرديكه گامى پيش و پس ننهد تا بداندكه در طاعت خدا پيش داشته يا درمعصيتش، و مرديكه برادرش‌را بچيزى عيب نكند تاآن عيب را از خود دوركند، وبراى مرد بس استكه عيب خودگيرد واز عيب مردم چشم پوشد .

٣٣- چيزى نزد خدا پس از معرفت او محبوبتر از پارسائى در شكم و فرج نيست، وچيزى نزد خدا محبوبتر نيست از اينكه از او خواهش كنى .

٣٤- بفرزندش محمد(ع) فرمود : هركه از تو خيرخواست براى‌او عمل كن‌اگر أهل آنست بجا عمل كردى واگر هم كه او أهل آن نيست تو خود اهل‌آنى، واگر مردى از طرف راستت بتودشنام داد وسپس بسوى چپت گرديد وعذر از تو خواست عذرش را بپذير.

٣٥- مجالس صالحان بنيكى دعوت كند، وآداب دانشمندان فزونى درخرد است، وطاعت واليان امركمال عزتست، واستفاده ازمال كمال مردانگى، وارشاد مشورتجوقضاء حق نعمت، وخوددارى ازآزار

النّعمة. وكفّ الأذى من كمال العقل، وفيه راحة للبدن عاجلاً وآجلاً.

٣٦- وكان عليّ بن الحسين عليهما السلام إذا قرأ هذه الآية: «وإن تعدّوا نعمة الله لاتحصوها» يقول عليه السلام: سبحان من لم يجعل في أحد من معرفة نعمه إلّا المعرفة بالتّقصير عن معرفتها، كما لم يجعل في أحد من معرفة إدراكه أكثر من العلم بأنّه لايدركه، فشكر عزّ وجلّ معرفة العارفين بالتقصير عن معرفته وجعل معرفتهم بالتّقصير شكراً، كما جعل علم العالمين أنّهم لا يدركونه إيماناً، علماً منه أنّه قد [ر] وسع العباد فلا يجاوزون ذلك.

٣٧- وقال عليه السلام: سبحان من جعل الاعتراف بالنّعمة له حمداً. سبحان من جعل الاعتراف بالعجز عن الشكر شكراً.

[بسم الله الرّحمن الرّحيم]

(وروى عن الامام)

(الباقر عن علم الله وعلم رسوله أبي جعفر محمد بن علي عليهما السلام)

(في طوال هذه المعاني)

(وصيته عليه السلام لجابر بن يزيد الجعفي)

روي عنه عليه السلام أنّه قال له: يا جابر اغتنم من أهل زمانك خمساً: إن حضرت لم تُعرف وإن غبت لم تُفتقد. وإن شهدت لم تُشاور. وإن قلت لم يُقبل قولك. وإن خطبت لم تزوّج

کمال خرد است ومایه راحت تن در دنیا و آخرت.

٣٦- شیوه علی بن الحسین (ع) بودکه چون این آیه را میخواند (٣٧- ابراهیم) و اگر نعمت خدارا بشمارید آمارشان نتوانید- میفرمود پاك است آنکسیکه باحدی معرفت نعمت خود نداد جز باعتراف از عدم معرفت آن، چنانچه باحدی معرفت ادراك خود را نداد مگر بهمین اندازه که بفهمد نمیتواند اورا ادراك کند وخدا عزوجل از معرفت عارفان بتقصیر از معرفتش بخوبی قدردانی کردچنانچه همان علم دانشمندان را باینکه اورا نفهمند ایمان مقرر ساخت برای اینکه میدانست وجود او وسیعتر از گنجایش فهم مردم است و نمیتوانند ازآن حد تجاوز کنند.

٣٧- منزه است آن خدائی که اعتراف بنعمت خود را حمد خود شناخته، منزه باد آنکه اعتراف بدرماندگی ازشکرش را شکر دانسته.

بنام خداوند بخشاینده مهربان

از امام کاشف دانش خدا و رسولش ابی‌جعفر محمدبن علی (ع) کلمات طوالی‌دراین معانی روایت شده

وصیت آن حضرت (ع) بجابر بن یزید جعفی

روایت شده که باو فرمود ای جابر از مردم دورانت نسبت بخودت پنج چیز را غنیمت شمار: اگر حاضر باشي تورا نشناسند. واگر ناپیدا شوی از تو وارسی نکنند، و اگر در انجمن باشي از تو

و اُوصيك بخمس : إن ظلمت فلا تظلم ، و إن خانوك فلا تخن . و إن كذّبت فلا تغضب . وإن مدحت فلاتفرح . وإن ذممت فلا تجزع . وفكّر فيما قيل فيك ، فإن عرفت من نفسك ما قيل فيك فسقوطك من عين الله جلّ وعزّ عند غضبك من الحقّ أعظم عليك مصيبة ممّا خفت من سقوطك من أعين النّاس . وإن كنت على خلاف ماقيل فيك، فثواب اكتسبته من غير أن يتعب بدنك .

واعلم بأنّك لا تكون لنا وليّاً حتّى لو اجتمع عليك أهل مصرك و قالوا : إنّك رجل سوء لم يحزنك ذلك ، ولو قالوا : إنّك رجل صالح لم يسرّك ذلك ولكن أعرض نفسك على كتاب الله ، فإن كنت سالكاً سبيله زاهداً في تزهيده راغباً في ترغيبه خائفاً من تخويفه فاثبت وأبشر ، فإنّه لايضرّك ما قيل فيك . وإن كنت مبائناً للقرآن فماذا الّذي يغرّك من نفسك إنّ المؤمن معنيّ بمجاهدة نفسه ليغلبها على هواها فمرّة يقيم أودها ويخالف هواها في محبّة الله ومرّة تصرعه نفسه فيتّبع هواها فينعشه الله فينتعش ويقيل الله عثرته فيتذكّر ويفزع إلى التّوبة والمخافة فيزداد بصيرة ومعرفة لما زيد فيه من الخوف وذلك بأنّ الله يقول : « إنّ الّذين اتّقوا إذا مسّهم طائف من الشّيطان تذكّروا فإذا هم مبصرون » .

رأى نخواهند وبا تو مشورت نكنند، واگرسخنى بگوئى گفته ات را نپذيرند، واگرزنى را خواستگارى كنى بتو ندهند، تورا به پنج عمل در برابر مردم سفارش كنم: اگر ستم شدى ستم مكن، اگربتو خيانت شود تو خيانت مكن ، اگر دروغت گويند تو دروغ مگو ، اگرت مدح كنند شاد مشو و اگرت نكوهش كنند بيتابى مكن ودر آنچه كه درباره توگفته شود انديشه كن و اگر آنچه در بارهات گفتهاند در خود ديدى بدانكه سقوط تو از چشم بيناى خدا جل‌وعز در هنگاميكه براى امر درستى خشم كردى مصيبتى بزرگتر است برايت از اينكه بيم دارى از چشم مردم بيفتى، و اگر بر خلاف واقع گفته اند اين خود ثوابيست كه بيرنج بدست آورده اى .

و بدانكه تو دوست ما شمرده نشوى تا چنان (محكم) شوى كه اگر همه همشهريانت گردآيند و بزبان واحد گويند تو مرد بدى هستى مايه اندوه تو نگردد ، و اگر همه گويند تو مرد خوبى هستى شادت نكند، ولى خودرا برابر قرآن بدار اگربراه قرآن ميروى وآنچه را قرآن نخواسته نميخواهى وآنچه را خواسته بخواهى وازآنچه بيم داده بترسى برجا باش ومژدهات بادكه هرچه درباره توگويند بتو زيانى ندارد، واگرازقرآن جدائى پس براى چه بخودميبالى، راستى مؤمن سخت متوجه جهاد باخود است تا بر هواى نفس خود غلبه كند ، يكبار نفس را از كجى براستى آرد و با خواهش او براى خدا مخالف شود، وباردیگر هم نفس اورا بزمين زند وپيرو هوس اوگردد وخدايش دست‌گيرد واز جا بلند كند واز لغزش بگذرد ومتذكر شود وبتوبه‌كردن وترسيدن از خداگرايد ومعرفت و بينائيش بيفزايد براى اينكه ترسش فزوده، اينست كه خدا ميفرمايد : (٢٠٠- الاعراف) راستى كسانيكه تقوى دارند چون شيطان ولگردى بآنها برخورد فوراً متذكر شوند وبيدرنك بينا ومتوجه گردند .

ياجابر استكثر لنفسك من الله قليل الرّزق تخلّصاً إلى الشكر ، و استقلل من نفسك كثير الطاعة لله إزراءً على النّفس وتعرّضاً للعفو . وادفع عن نفسك حاضر الشرّ بحاضر العلم و استعمل حاضر العلم بخالص العمل . وتحرّز في خالص العمل من عظيم الغفلة بشدّة التيقّظ و استجلب شدّة التيقّظ بصدق الخوف . و احذر خفيّ التزين بحاضر الحياة ، وتوقّ مجازفة الهوى بدلالة من العقل . وقف عند غلبة الهوى باسترشاد العلم . واستبق خالص الأعمال ليوم الجزاء . وانزل ساحة القناعة باتّقاء الحرص . وادفع عظيم الحرص بإيثار القناعة . واستجلب حلاوة الزّهادة بقصر الامل واقطع أسباب الطّمع ببرد اليأس . وسدّ سبيل العجب بمعرفة النفس و تخلّص إلى راحة النّفس بصحة التّفويض . و اطلب راحة البدن بإجمام القلب . و تخلّص إلى إجمام القلب بقلّة الخطأ . و تعرّض لرقّة القلب بكثرة الذّكر في الخلوات . واستجلب نور القلب بدوام الحزن . و تحرّز من إبليس بالخوف الصّادق . وإيّاك والرّجاء الكاذب فإنّه يوقعك في الخوف الصّادق . وتزيّن لله عزّوجلّ بالصدق في الأعمال و تحبّب إليه بتعجيل الانتقال. وإيّاك والتّسويف فإنّه بحر يغرق فيه الهلكى. وإيّاك والغفلة [ف]فيها تكون قساوة القلب . و إيّاك والتّواني فيما لاعذر لك فيه فإليه يلجأ النادمون . و استرجع سالف الذّنوب بشدّة النّدم ، و كثرة الاستغفار وتعرّض للرّحمة وعفو الله بحسن المراجعة ، واستعن

ای جابر روزی کم را از طرف خدا بسیار حساب کن که از عهده شکرش باید بدر آئی و طاعت بسیار خودرا برای خدا کم بگیر تا نفس را زبون داری وخودرا مورد گذشت سازی ، شر موجود را از خود بوسیله دانش حاضر دفع کن، وعلم حاضر خودرا با عمل خالص بکار بند، و در عمل خالص از غفلت بزرگ بخوب بیدار بودن کناره گیر ، وبیداری خوب را با ترس درست از خدا بدست آور ، وازآرایش های نهانی بزندگی حاضر دنیا بر حذر باش، واز بازی با خطر هوای نفس برهنمائی خرد خود را نگهدار ، و هنگام چیرهگی هوای نفس با استرشاد از دانش بازایست، و عمل خالص را برای روز جزا برجای دار، و بوسیله پرهیز از حرص در آستان قناعت منزل کن ، وبا انتخاب قناعت از حرص عظیم دفاع کن، وباکوتاه کردن آرزو شیرینی زهد را بدست آر، وبا خنکی نومید بودن از مردم اسباب طمع را قطع کن ، وبا خود شناسی راه خود بینی رابیند ، وباتفویض درست بخدا اسایش خودرا تأمین کن و بادلداری راحت تن را بجوی ، و باکم کردن خطاء دلداری را بدست آورد ، و باذکر بسیار در خلوت رقت قلب را بخواه ، و بادوام اندوه دلرانورانی کن، و با ترس درست از شیطان خود راحفظ کن ، مبادا بیجا امیدوار باشی که ترادرهراس بجا و درست اندازد ، و با راست کرداری خود رادر برابر خدا بیارای ،و بوسیله شتاب در انتقال از دنیا خود را نزد او محبوب کن ، مبادا درکار تأخیر روا داری که در این دریا هالکان غرقه شوند ، مبادا غفلت کنی که مایه قساوت قلب است ، ازسستی در آنچهات عذری نباشد بپرهیز که پشیمانها بدان پناه برند ، و از گناهان گذشته با پشیمانی سخت و استغفار برگشت خواه وبامراجعه خوب بدرگاه خدا برحمت وگذشت خدا در آویز ومراجعه خوب

على حسن المراجعة بخالص الدُّعاء والمناجات في الظُّلم. وتخلّص إلى عظيم الشكر باستكثار قليل الرِّزق واستقلال كثير الطاعة. واستجلب زيادة النِّعم بعظيم الشكر والتوسّل إلى عظيم الشكر بخوف زوال النِّعم. واطلب بقاء العزّ بإماتة الطَّمع. وادفع ذلّ الطمع بعزّ اليأس، واستجلب عزّ اليأس ببعد الهمّة وتزوَّد من الدُّنيا بقصر الأمل. وبادر بانتهاز البغية عند إمكان الفرصة ولا إمكان كالأيّام الخالية مع صحّة الأبدان. وإيّاك والثّقة بغير المأمون فإنّ للشرّ ضراوة كضراوة الغذاء.

واعلم أنّه لا علم كطلب السلامة. ولا سلامة كسلامة القلب. ولا عقل كمخالفة الهوى. ولاخوف كخوف حاجز. ولارجاء كرجاء مُعين. ولا فقر كفقر القلب. ولاغنى كغنى النّفس. ولاقوّة كغلبة الهوى. ولانور كنور اليقين. ولايقين كاستصغارك الدُّنيا. ولا معرفة كمعرفتك بنفسك. ولانعمة كالعافية. ولاعافية كمساعدة التوفيق. ولا شرف كبعد الهمّة. ولازهد كقصر الأمل. ولا حرص كالمنافسة في الدّرجات. ولاعدل كالانصاف. ولا تعدّي كالجور، ولا جور كموافقة الهوى. ولاطاعة كأداء الفرائض. ولاخوف كالحزن ولا مصيبة كعدم العقل. ولا عدم عقل كقلّة اليقين. ولاقلّة يقين كفقد الخوف. ولا فقد خوف كقلّة الحزن على فقد الخوف ولا مصيبة كاستهانتك بالذّنب. ورضاك بالحالة الّتي أنت عليها. ولا فضيلة كالجهاد. ولا جهاد

را با دعای خالص و با مناجات در شبهای تار بدست‌آور، وافزون شمردن‌روزی کم وکم‌شمردن طاعت بسیار شکر عظیم را بکف آر، و با شکر عظیم فزونی نعمت را جلب‌کن، و وسیله تحصیل عظیم شکر با ترس از زوال نعمت است، وباکشتن طمع بقاء عزت را بجو و خواری طمع را با عزت یأس از مردم دفع کن، و عزت یأس را با باهمت بلند بکف‌آر، و کوتاه کردن آرزو را از دنیا توشه بر دار، و در هر فرصت بمقصود خود پیشی‌گیر، هیچ فرصتی بهتر از روزهای بی مشغله وتندرستی نیست مبادا بدانچه خاطر جمع نیستی اعتماد کنی زیرا بدی را اعتیادی است چون اعتیاد انسان بغذا.

بدان داستش اینست که دانستنی چون سلامت جوئی نیست و سلامتی چون دل پاکی نیست و خردمندی چون مخالفت هوائی نفس نیست، ترسی نیست چون ترسی که مانع گردد، و امیدی نیست چون امیدی که کمك بکار خیر کند، فقری چون دلباختگی نیست، و ثروتی چون بی نیازی دل، نیروئی چون غلبه برهوای نفس‌نیست، ونوری چون نوریقین‌ویقینی چون‌خرد شمردن دنیا، معرفتی‌چون خو: شناسی نیست و نعمتی چون عافیت، و عافیتی چون مساعدت توفیق، شرفی چون همت بلند نیست وزهدی چون آرزوی کوتاه و حرصی چون رقابت در درجات عالیه، وعدلی چون حق دادن بدیگران وتجاوزی چون جور، وجوری چون موافقت باهوای نفس، وطاعتی چون ادای فرایض نیست، وترسی چون اندوه، مصیبتی چون‌کم عقلی نیست، وکم عقلی چون‌کمی اعتقاد، وکمی اعتقادی چون نترسی، ونا‌ترسیدنی چون‌کم اندوهی بر ناترسیدن، مصیبتی چون خوار شمردن‌گناهت نیست و خشنودی بحالی که داری، فضیلتی چون جهاد نیست، و جهادی، چون مبارزه با هوای نفس، نیروئی چون جلوگیری

كمجاهدة الهوى . ولا قوّة كردّ الغضب . ولامصيبة كحبّ البقاء . ولاذلّ كذلّ الطمع وإيّاك والتّفريط عند إمكان الفرصة ، فإنّه ميدان يجري لأهله بالخسران .

﴿ومن كلامه (ع) لجابر أيضاً﴾

خرج يوماً وهويقول : أصبحت والله ياجابر محزوناً مشغول القلب ، فقلت : جعلت فداك ماحزنك وشغل قلبك ؟ كلّ هذا على الدُّنيا ؟ فقال عليه السلام : لا ياجابر ولكن حزنهمّ الآخرة ، ياجابر من دخل قلبه خالص حقيقة الايمان شغل عمّا في الدُّنيا من زينتها ، إنّ زينة زهرة الدُّنيا إنّما هولعبٌ ولهو و إنّ الدّار الآخرة لهي الحيوان . يا جابر إنّ المؤمن لا ينبغي له أن يركن ويطمئنّ إلى زهرة الحياة الدُّنيا . واعلم أنّ أبناء الدُّنيا هم أهل غفلة وغرور وجهالة ، وأنّ أبناء الآخرة هم المؤمنون العاملون الزّاهدون أهل العلم و الفقه و أهل فكرة واعتبار واختبار لايملّون من ذكرالله .

واعلم يا جابر أنّ أهل التقوى هم الأغنياء ، أغناهم القليل من الدُّنيا فمؤونتهم يسيرة ، إن نسيت الخير ذكّروك . وإن عملت به أعانوك . أخّروا شهواتهم ولذّاتهم خلفهم و قدّموا طاعة ربّهم أمامهم . و نظروا إلى سبيل الخير ، وإلى ولاية أحبّاءالله فأحبّوهم ، و تولّوهم و اتّبعوهم .

فأنزل نفسك من الدُّنيا كمثل منزل نزلته ساعة ثمّ ارتحلت عنه ، أوكمثل مال استفدته

خشم نيست، ومصيبتي‌چون حب بقاء در دنيانباشد، خوارشدني‌چون خوارشدن ازطمع‌نيست، مبادا فرصت را ازدست بدهي‌كه دراين ميدان زيان ببارآيد .

سخن آن‌حضرت(ع) با جابر نيز

يكروز بيرون شد وبجابر ميگفت: اى جابر بخداسوگند من امروز غمنده ودل گرفته صبح كردم، گفتم: قربانت غمت چيست ودل گرفتگيت چيست ؟ همه اينها براى دنياست؟ فرمود: اى جابر نه، ولى ازغم آخرتست، اى جابر بردل هركه حقيقت پاك ايمان درآيد ازهر زينتي‌كه دردنيا است روبرتابد، زيرا زينت شكوفاني دنيا همان بازى و سرگرمى است ، و راستي‌كه خانه آخرت همان زندگانيست ، اى جابر راستيكه مؤمن را نشايد بدنيا تكيه زند ، و بشكوفاني زندگى آن اطمينان يابد ، و بدانكه فرزندان دنيا همه اهل غفلت وغرور ونادانى هستند، وفرزندان آخرت همان مؤمنان باكردار و زاهد واهل علم وفقه واهل فكر وعبرت‌گيرى وآزمايشند، واز ذكرخدا خسته نميشوند.

وبدان اى جابر راستي‌كه اهل تقوى همان بي‌نيازانند، اندكى از دنيا آنها را بى نيازكرده و خرج آنهاكم است اگر خيررا فراموش‌كني بيادت آورند، واگر بدان عمل‌كني تورا يارى دهند شهوت ولذترا پشت سر انداختند، و طاعت پروردگار خود را جلو روى نهادند، و براه خير چشم دوختند، و بولايت دوستان خدا، وآنانرا دوست داشتند وبدانهاگرويدند وازآنها پيروى كردند .

خودرا دردنيا چنان بداركه يكساعت درآن منزل‌گيرى، وسپس از آن كوچ كنى، ياچون مالى كه

في منامك ففرحت به وسررت ثمّ انتبهت من رقدتك وليس في يدك شيء . وإنّي إنّما ضربت لك مثلاً لتعقل وتعمل به إن وفّقك الله له . فاحفظ يا جابر ما استودعتك من دين الله وحكمته وانصح لنفسك ، وانظر ما الله عندك في حياتك ، فكذلك يكون لك العهد عنده في مرجعك . وانظرفان تكن الدُّنيا عندك على [غير] ما وصفت لك فتحوّل عنها إلى دار المستعتب اليوم ، فلربّ حريص على أمر من اُمورالدُّنيا قد ناله ، فلمّا ناله كان عليه وبالاً وشقي به ، ولربّ كاره لأمر من اُمور الآخرة قد ناله فسعد به .

(ومن كلامه عليه السلام فى احكام السيوف)

سأله رجل من شيعته عن حروب أمير المؤمنين صلوات الله عليه فقال عليه السلام له : بعث الله محمّداً صلى الله عليه وآله بخمسة أسياف :

ثلاثة منها شاهرة لا تغمد حتّى تضع الحرب أوزارها ، ولن تضع الحرب أوزارها حتّى تطلع الشّمس من مغربها ، فاذا طلعت الشمس من مغربها آمن النّاس كلّهم في ذلك اليوم فيومئذ لاينفع نفساً إيمانها لم تكن آمنت من قبل أو كسبت في إيمانها خيراً . وسيف مكفوف . وسيف منها مغمود سلّه إلى غيرنا وحكمه إلينا . فأمّا السّيوف الثلاثة الشاهرة : فسيف على مشركي العرب قال الله جلّ وعزّ : « اقتلوا المشركين حيث وجدتموهم وخذوهم واحصروهم و اقعدوا

بخواب بيني وبدان شاد و مسرور گردي، وسپس بيدار شوي از خواب وچيزي در دست نداري، و من همانا براي تومثلي زدم تاتعقل كني وبكار بندي، اگرت خدا توفيق دهاد .

اي‌جابر آنچه از دين خدا و حكمتش بتو سپردم حفظ‌كن وخير خود را بخواه و ببين خدا در زندگيت چه مقامي نزد تودارد وبهمان اندازه ازتو وارسي‌كند چون بسوي او برگردي وببين اگردنيا نزد تو[جز]آنيست كه برايت‌شرح دادم وبدان دل‌بسته‌اي‌پس‌بايد ازآن صرف نظركني وبخانه‌آخرت رو كني كه گله پذير است امروزه، چه بسياركسي كه حريص است بر امري از امور دنياكه بدان رسيده و چون بدان رسيده وبال او شده و باعث بدبختي اوگرديده ، و بساكسي‌كه براي امري ازامور آخرت كراهت دارد وبدان رسد وبدان سعادتمندگردد .

سخن آنحضرت درباره شمشيرها

مردي از شيعيانش راجع بنبرد هاي اميرالمؤمنين (ع) ازآن حضرت پرسيد و در پاسخش فرمود خداوند محمد (ص) را با پنج شمشير فرستاد سه‌تا از آنها هميشه‌كشيده است و بغلاف نروند تا جنگ جهان بپايان نرسد و هرگز جنگ بپايان نرسد تا خورشيد از مغرب خود برآيد و چون خورشيد از مغربش برآيد همه مردم درآنروز آسوده شوند ودر آنروز براي هيچكس ايمان آوردنش سودي ندارد در صورتيكه پيش از آن ايمان نياورده و با ايمان كار خيري نكرده ، و شمشيريكه نگهداري ميشود، و شمشيريكه درغلاف استآنرا ديگران كشند وحكمش باما است .

اما آن سه شمشير كشيده: ١ـ شمشير برسر مشركان عرب است خدا جل و عز فرمايد (٥ـ التوبة)

لهم كلّ مرصد » . « فان تابوا - أي آمنوا - و أقاموا الصّلوة وآتوا الزكوة فاخوانكم في الدّين » هؤلاء لايقبل منهم إلاّ القتل أو الدّخول في الاسلام و أموا لهم فيىء و ذراريهم سبي على ما سنّ رسول الله ﷺ فانّه سبى وعفا وقبل الفداء .

و السّيف الثّاني على أهل الذمّة قال الله سبحانه : « وقولوا للنّاس حسناً » نزلت هذه الآية في أهل الذّمّة ونسخها قوله : « قاتلوا الّذين لايؤمنون بالله ولا باليوم الآخر ولايحرّمون ما حرّم الله ورسوله ولا يدينون دين الحقّ من الّذين اُتوا الكتاب حتّى يعطوا الجزية عن يد وهم صاغرون » فمن كان منهم في دارالاسلام فلن يقبل منهم إلاّ الجزية أوالقتل ومالهم فيىء و ذراريهم سبي ، فاذا قبلوا الجزية على أنفسهم حرّم علينا سبيهم وحرّمت أموالهم وحلّت لنا مناكحتهم ، ومن كان منهم في دار الحرب حلّ لنا سبيهم وأموالهم ولم تحلّ لنا مناكحتهم ولم نقبل منهم إلاّ دخول دارالاسلام والجزية ، أوالقتل .

و السّيف الثالث على مشركي العجم كالتّرك والدّيلم و الخزر ، قال الله عزّوجلّ في أوّل السّورة الّتي يذكر فيها « الّذين كفروا » فقصّ قصّتهم ثمّ قال : « فضرب الرّقاب حتّى إذا أثخنتموهم فشدّوا الوثاق فامّا منّاً بعد وإمّا فداء حتّى تضع الحرب أوزارها » فأمّا قوله « فامّا منّا بعد » يعني بعد السّبي منهم « وإمّا فداء » يعني المفاداة بينهم و بين أهل الاسلام ،

مشركانرا هرجا يافتيد بكشيد وبگيريد ومحاصره كنيد ودر هرجا براى آنها كمين كنيد واگر توبه كردند يعنى ايمان آوردند- ونماز خواندند وزكوة دادند برادران دينى شمايند، اينانند كه از آنها پذيرفته نشود جز كشتار يا پذيرفتن اسلام و اموالشان بغنيمت گرفته شود و اولادشان اسيرشوند طبق قانونى كه رسولخدا مقرر كرده كه هم اسير گرفت وهم بخشيد وهم فديه وعوض گرفت وآزاد كرد .

شمشير دوم براهل ذمه است خداى سبحان فرمايد: (٨٣- البقرة) بمردم خوشزبانى كنيد، اين آيه در باره اهل ذمه نازل شد و ناسخ آن قول خدا است (٣٠- التوبة) بجنگيد با آنكسانيكه ايمان بخدا وروز قيامت ندارند وآنچه را خدا ورسولش حرام كردند حرام نميدانند وبدين حق متدين نيستند از آنهاكه كتاب بآنها داده شده تا بازبونى جزيه بپردازند - هركدام دركشور اسلامند جز جزيه يا قتل وغنيمت گرفتن اموال واسيرشدن اولاد ازآنها پذيرفته نشود وچون جزيه برخود قبول كردنداسير كردن آنها برما حرام گردد واموالشان محترم گردد وازدواج با آنها بر ما حلال شود وهركدام در كشوريندكه با ما درجنك است براى ما رواست كه اسيرشان كنيم واموالشانرا ببريم وازدواجشان حرام است وازآنها پذيرفته نيست جزدخول دردارالاسلام وجزيه دادن وياكشتن آنها .

شمشير سوم برسر مشركان عجم است چون ترك و ديلم وخزر، خدا عزوجل در آغاز سوره ايكه درآن ذكر كرده است داستان كفار را فرموده (٤- محمد) گردنشانرا بزنيد تاچون ازپا درآورديدشان بند آنها را محكم بكشيد تا اينكه بعداز آن منت كشند وآزاد شوند يا عوض مالى بدهند تا وقتى جنك بپايان رسد- واما اينكه فرمايد فامامنا بعد- يعنى بعد اسير شدنشان ، واما فداء يعنى ميان آنها و ميان

فهؤلاء لن يقبل منهم إلّا القتل أو الدّخول في الاسلام و لا يحلّ لنا نكاحهم ماداموا في دار الحرب .

و أمّا السّيف المكفوف فسيف على أهل البغي و التأويل قال الله : « و إن طائفتان من المؤمنين اقتتلوا فأصلحوا بينهما (صلحاً) فإن بغت إحديهما على الاُخرى فقاتلوا الّتي تبغي حتّى تفيىء إلى أمرالله» فلمّا نزلت هذه الآية قال رسول الله صلى الله عليه وآله: إنّ منكم من يقاتل بعدي على التأويل كما قاتلت على التنزيل ، فسئل النبيّ صلى الله عليه وآله من هو ؟ فقال : خاصف النّعل ـ يعني أميرالمؤمنين عليه السلام ـ وقال عمّاربن ياسر : قاتلت بهذه الرّاية مع رسول الله صلى الله عليه وآله ثلاثاً وهذه الرابعة ، والله لوضربونا حتّى يبلغوا بنا السّعفات من هجر لعلمنا أنّا على الحقّ وأنّهم على الباطل و كانت السّيرة فيهم من أميرالمؤمنين عليه السلام مثل ماكان من رسول الله صلى الله عليه وآله في أهل مكة يوم فتحها ، فإنّه لم يسب لهم ذرّيّة وقال: من أغلق بابه فهو آمن. ومن ألقى سلاحه فهو آمن . و كذلك قال أميرالمؤمنين عليه السلام يوم البصرة نادى فيهم لاتسبوا لهم ذرّيّة ، ولا تدففوا على جريح ، ولا تتبعوا مدبراً، ومن أغلق بابه وألقى سلاحه فهو آمن.

و السيف المغمود فالسيف الّذي يقام به القصاص قال الله عزّوجلّ : « النفس بالنفس والعين بالعين » فسلّه إلى أولياء المقتول وحكمه إلينا .

مسلمانان فدیه رد وبدل شود، اینانندکه پذیرفته نشود از آنها هرگز جزکشته شدن یا مسلمان شدن و حلال نیست برما ازدواج با آنها تا درکشور محاربند .

واما شمشیری‌که بایدش نگهداشت شمشیر براهل شورش ضد حکومت اسلام است واهل‌تأویل،خدا فرماید (۹ـ الحجرات) اگر یکدسته ازمسلمانان بردسته دیگر شوریدند با آندسته‌که شوریدندبجنگید تا تسلیم بامر خدا شوند، چون این آیه نازل شد رسولخدا(ص) فرمود : راستی از شماکسی میباشد که پس از من بتأویل قرآن بجنگد چنانکه من بحکم صریح و تنزیلش جنگیدم از پیغمبر(ص) سؤال شدکه اوکیست؟ فرمود: اوپینه‌کننده نعلین‌است مقصودش امیرالمؤمنین(ع) بود. وعماربن یاسر گفت من زیراین پرچم سه بار بهمراه رسولخدا(ص) جهادکردم واین بار چهارم است بخدا اگر ما را بزنند تا برسانند بنخلستانهای هجر(که در یمن است یابصره) ما میدانیم بر حق هستیم وآنها برباطلند و روش امیرالمؤمنین در باره آنان‌که با اوجنگیدند چنان بود که رسول خدا (ص) با اهل مکه رفتار کرد موقعی‌که آنرا فتح‌کرد زیراکه اولاد آنانرا باسیری نگرفت وفرمود: هرکه درخانه‌اش را بروی خود ببندد در امانست وهرکه اسلحه را بزمین‌گذارد در امانست و همچنین فرمود امیرالمؤمنین در روزجنگ بصره در میان لشکر جار زدکه اولادشانرا اسیر نکنید وزخمدارشان را نکشید وهرکه‌گریخت دنبالش نکنید، هرکه در خانه‌اش را بربست درامانست وهرکه سلاح افکند درامانست.

وشمشیریکه در غلاف است آن شمشیریست‌که بدان قصاص‌کنند، خدا عزوجل فرماید(۴۷ـالمائدة) جان بجای جانست وچشم بجای چشم وآنرا اولیاء مقتول کشند وفرمانش باما است .

فهذه السيوف التي بعث الله بها محمداً صلى الله عليه وآله، فمن جحدها أو جحد واحداً منها أوشيئاً من سيرها وأحكامها فقد كفر بما أنزل الله تبارك وتعالى على محمد نبيه صلى الله عليه وآله.

موعظة

وحضره ذات يوم جماعة من الشيعة فوعظهم وحذّرهم وهم ساهون لاهون، فأغاظه ذلك فأطرق ملياً، ثمّ رفع رأسه إليهم فقال: إنّ كلامي لووقع طرف منه في قلب أحدكم لصار ميتاً. ألا يا أشباحاً بلا أرواح وذباباً بلا مصباح كأنّكم خشب مسنّدة و أصنام مريدة. ألا تأخذون الذهب من الحجر؟ ألا تقتبسون الضّياء من النّور الأزهر؟ ألا تأخذون اللّؤلؤ من البحر؟ خذوا الكلمة الطيّبة ممّن قالها وإن لم يعمل بها، فإنّ الله يقول: «الذين يستمعون القول فيتّبعون أحسنه أولئك الّذين هداهم الله».

ويحك يا مغرور ألا تحمد من تعطيه فانياً ويعطيك باقياً؟ درهم يفنى بعشرة تبقى إلى سبعمائة ضعف مضاعفةً من جواد كريم، آتاك الله عند مكافأة. هو مطعمك و ساقيك و كاسيك و معافيك و كافيك وساترك ممّن يرعبك. ممّن حفظك في ليلك ونهارك وأجابك عند اضطرارك، وعزم لك على الرّشد في اختبارك. كأنّك قد نسيت ليالي أوجاعك وخوفك، دعوته فاستجاب لك،

اینها است شمشیرهائی که خدا محمد(ص) را با آنها مبعوث کرد هرکه آنها را انکارکند یا یکی از آنهارا منکر شود یا چیزی ازروش واحکامش را منکر شود آنچه را خداوند تبارك وتعالی برمحمد پیغمبرخود نازل‌کرده منکر شده است.

یك پند

یکروز جمعی ازشیعه در حضورش بودند وآنهارا پند داد وبرحذرداشت درحالیکه آنان بی‌توجه وسرگرم خود بودند اوازاین وضع بخشم شد سربزیر انداخت ودرنگی نمود سپس‌سر برداشت وروبآنها کرد وفرمود: راستی اگر جانبی از این سخن من بدل یکی از شماها نشسته بود مرده بود، هلا ای نمونه‌های بی‌جان ومگسهای بی‌چراغ‌گویا شماها دیوار چوبی هستید و بتهای واداشته، شما فرق میان طلا وسنك ننهید واز نور درخشان پرتو نگیرید، آیا مروارید را از دریا برنمیگیرید؟ سخن خوب را از هرکه گفت ضبط‌کنید وگرچه بدان عمل نکند زیرا خدا است که میفرماید (١٨- الزمر) آنکسانی که سخنی شنوند وخوبترش را پیروی‌کنند آنانندکه خداوندشان هدایت‌کرده.

وای برتو ای مغرورآیا حمد نکنی‌کسی‌راکه دنیای فانی‌رابدوبدهی واو بتوعوض باقی بدهد یك درهم فانی‌را بده درهم تاهفتصددرهم باقی‌بگیردبرابرهای چندان ازجوادی‌کریم، خداوقت پاداش بتو میدهد. او است‌که بتومیخوراند ومینوشاند، وتورا میپوشاند، تندرستی میدهد، وتوراکفایت میکند، و ازآنکه ترا میترساند مستور دارد، آنکه ترا حفظ نماید در شب وروز، وهنگام بیچارگی تورا اجابت میکند، ودرآزمایشت رشد تورا تصمیم دارد، گویا تو شبهای گرسنگی وترست را فراموش‌کردی، دعایش کردی وبرایت اجابت‌کرد، و با احسانی‌که بتوکرد مستوجب شکر گردید، و او را در میان کسانی که

فاستوجب بجميل صنيعه الشكر ، فنسيته فيمن ذكر . وخالفته فيما أمر . ويلك إنّما أنت لصّ من لصوص الذّنوب . كلّما عرضت لك شهوة أو ارتكاب ذنب سارعت إليه وأقدمت بجهلك عليه فارتكبته ، كأنّك لست بعين الله . أو كأنّ الله ليس لك بالمرصاد . يا طالب الجنّة ما أطول نومك وأكلّ مطيّتك ، وأوهى همّتك فلله أنت من طالب ومطلوب، ويا هارباً من النّار ما أحثّ مطيّتك إليها ، و ما أكسبك لما يوقعك فيها . انظروا إلى هذه القبور سطوراً بأفناء الدّور ، تدانوا في خططهم، وقربوا في مزارهم ، وبعدوا في لقائهم . عمّروا فخربوا. وأنسوا فأوحشوا. وسكنوا فأزعجوا . وقطنوا فرحلوا . فمَن سمع بدانٍ بعيدٍ . وشاحطٍ قريبٍ . وعامرٍ مخربٍ وآنسٍ موحشٍ . وساكنٍ مزعجٍ . وقاطنٍ مرحلٍ غير أهل القبور ؟.

يا ابن الأيّام الثلاث : يومك الّذي ولدت فيه ، ويومك الّذي تنزل فيه قبرك ، ويومك الّذي تخرج فيه إلى ربّك . فياله من يوم عظيم. يا ذوي الهيئة المعجبة، والهيم المعطنة مالي أرى أجسامكم عامرة وقلوبكم دامرة ، أوما والله لو عاينتم ما أنتم ملاقوه وما أنتم إليه صائرون لقلتم : « ياليتنا نردّ ولا نكذّب بآيات ربّنا ونكون من المؤمنين » قال جلّ من قائل : « بل بدا لهم ما كانوا يخفون.... ولو ردّوا لعادوا لما نهوا عنه وإنّهم لكاذبون » .

بياد باشند فراموش كردي ، و درآنچه‌ات فرمود مخالفت كردي ، واى برتو همانا تو يكي از دزدان گناهان هستي هرآنگاه‌كه بر تو شهوتي يا ارتكاب گناهي رخ دهد بدان شتابي ، و با جهل خود بدان اقدام‌كني، واندر آن افتي،گويا در برابرچشم خدا نيستي. ياگويا خدا دركمين تونيست. ايكه بهشت خواهي چه اندازه خوابت درازاست، ومركبت كند است، وهمتت‌سست خدايت باد از اين طالب ومطلوب واي‌گريزان از دوزخ چه تند مركب بسوى آن ميراني، وچه خودرا زود درآن ميپراني، باين‌گورها بنگريدكه چون سطورى در پناه خانه‌ها نقشند خط آنها بهم نزديك ، و آرامگاهشان پهلوى هم ، و ديدارشان بسيار دور است، آبادكردند وويران نمودند، ودر آرامي بودند، وبهراس افتادند ، وسكنى داشتند، ورانده شدند ونوميد شدند وكوچيدند، چه كسى شنيده نزديكي دور است و آواره‌اى نزديك است، وآبادى ويرانه است، وآرامي در هراس است وساكني آواره است، و اندر وطني‌كوچا است جز همان اهل قبور .

اى پسر سه روز، روزيكه در آن زادى، وروزيكه بگورت روى، وروزيكه از آن برآئي‌بدرگاه پروردگارت ، واى چه روز بزرگى است اى صاحبان هيئت خوشايند ، اى شترانى كه گرد آب زانو زده‌ايد، چرا من تن شماراآباد ودل شماهارا ويران ميبنگرم، هلابخدا اگر بچشم ببينيد آنچه راكه بايد ملاقات‌كنيد، وآنچه را بسوى آن روانه ايد هرآينه ميگوئيد (٢٧- الانعام) ايكاش برميگشتيم و آيات پروردگار خود را دروغ نميشمرديم و از مؤمنان بوديم ، فرمود آن گوينده جليل بلكه آنچه نهان بود برايشان عيان شد، واگر برگردند بدنيا باز همان‌كنند كه برآنها قدغن بود وراستي‌كه‌آنها دروغ‌گويانند .

(وروى عنه عليه السلام فى قصار هذه المعانى)

١ - قال عليه السلام : صانع المنافق بلسانك ، و أخلص مودّتك للمؤمن . و إن جالسك يهوديٌّ فأحسن مجالسته .

٢ - وقال عليه السلام : ماشيب شيء بشيء أحسن من حلم بعلم .

٣ - وقال عليه السلام : الكمال كلُّ الكمال التّفقّه في الدّين . و الصّبر على النّائبة. وتقدير المعيشة .

٤ - وقال عليه السلام : واللهِ المتكبّر ينازع الله رداءه .

٥ - وقال عليه السلام يوماً لمن حضره : ما المروّة ؟ فتكلّموا ، فقال عليه السلام : المروّة أن لا تطمع فتذلّ. وتسأل فتقلّ. ولا تبخل فتشتم . ولاتجهل فتخصم. فقيل : ومن يقدر على ذلك؟ فقال عليه السلام : من أحبّ أن يكون كالنّاظر في الحدقة ، والمسك في الطيب ، و كالخليفة في يومكم هذا في القدر .

٦ - وقال يوماً رجلٌ عنده : اللّهم أغننا عن جميع خلقك . فقال أبوجعفر عليه السلام : لا تقل هكذا . ولكن قل : اللّهمّ أغننا عن شرار خلقك ، فإنّ المؤمن لايستغني عن أخيه .

٧ - وقال عليه السلام : قم بالحقّ واعتزل ما لايعنيك. وتجنّب عدوّك واحذر صديقك من الأقوام إلاّ الأمين من خشي الله . و لا تصحب الفاجر . ولا تطلعه على سرّك . و استشر في

آنچه کلمات قصار در این معانی از آنحضرت روایت شده است

١- بامنافق بزبانت سازگاری کن، ومؤمن‌را ازدل دوست بدار، واگر با یهودی هم همنشین‌شدی خوش رفتاری کن .

٢- چیزی باچیزی، نیامیزدکه بهتر ازحلم باعلم باشد .

٣- کمال‌کامل فهم در دین است، وصبر برناگواری، واندازه‌گیری خرج زندگانی .

٤- بخدا سوگند که متکبر باخداوند در رداء عظمت او ستیزه دارد .

٥- روزی بحاضران‌محضرش‌فرمود: مروت چیست؟ وآنان‌هریك سخنی گفتندوخود فرمود: مروت اینست‌که طمع نکنی تا خوارشوی، وگدائی نکنی تا ندار شوی، وبخل نورزی تا دشنام شنوی،ونادانی نکنی تا محکوم شوی. گفته شدکه چه‌کسی براین‌کار قادر است؟ در پاسخ فرمود: کسی‌که دوست دارد بمنزلۀ مردمك چشم باشد، وبخوبی مشك درعطرها، وبمقام خلیفه دراین روز شماها .

٦- روزی مردی، دربر اوگفت بارخدایا ما را از همه خلقت بی نیازکن. امام باقر(ع) فرمود : چنین مگو ولی بگو : بار خدایا ما را از بدان خلقت بی نیاز کن . زیرا مؤمن از برادر خود بی نیاز نتواند بود .

٧- بحق قیام‌کن واز آنچه‌ات فائده ندهد برکنار باش، واز دوست خود ازهرقومی باشد برحذر باش مگر امین‌آنکه از خدا بترسد، با فاجر هم‌صحبت مشو، واورا برسر* خود مطلع مکن، ودرکارخود

أمرك الّذين يخشون الله .

٨ ـ وقال عليه السلام : صحبة عشرين سنة قرابة .

٩ ـ وقال عليه السلام : إن استطعت أن لا تعامل أحداً إلاّ ولك الفضل عليه فافعل .

١٠ـ وقال عليه السلام : ثلاثة من مكارم الدّنيا والآخرة : أن تعفو عمّن ظلمك . وتصل من قطعك، وتحلم إذا جهل عليك .

١١ـ وقال عليه السلام : الظّلم ثلاثة : ظلم لا يغفره الله. وظلم يغفره الله . و ظلم لا يدعه الله ، فأمّا الظّلم الّذي لا يغفره الله فالشّرك بالله . وأمّا الظلم الّذي يغفره الله فظلم الرّجل نفسه فيما بينه و بين الله . وأمّا الظّلم الّذي لا يَدعه الله فالمداينة بين العباد .

١٢ـ وقال عليه السلام : مامن عبد يمتنع من معونة أخيه المسلم والسّعي له في حاجته قضيت أو لم تقض إلاّ ابتلي بالسّعي في حاجة فيما يأثم عليه ولا يؤجر . ومامن عبد يبخل بنفقة ينفقها فيما يرضي الله إلاّ ابتلي بأن ينفق أضعافها فيما أسخط الله .

١٣ـ وقال عليه السلام : في كلّ قضاء الله خيرٌ للمؤمن .

١٤ـ وقال عليه السلام : إنّ الله كره إلحاح النّاس بعضهم على بعض في المسألة وأحبّ ذلك لنفسه . إنّ الله جلّ ذكره يحبّ أن يسأل ويطلب ماعنده .

١٥ـ وقال عليه السلام : من لم يجعل الله له من نفسه واعظاً، فإنّ مواعظ النّاس لن تغني عنه شيئاً .

باكسانی مشورت کن که ازخدا میترسند .

٨ـ رفاقت بیست سال قرابت است .

٩ـ اگر توانی با احدی معامله نکنی جزاینکه احسان باوکنی چه بهتر.

١٠ـ سه چیزند که ازمکارم دنیا وآخرتند ـ گذشت ازکسیکه بتو ستم کرده ، وصله با آنکه ازتو بریده، وبردباری درصورتیکه باتو نادانی شود .

١١ـ ستم سه است، ستمی که خدایش نیامرزد، وستمی که بیامرزد، وستمی که ازآن نگذرد، ستمی که خدایش نیامرزد شرك بخدا است. ستمی که خدایش بیامرزد ظلم بنفس است میان خود وخدا، و اما ستمی که خدا از آن نگذرد دینی است که بندهها بهم دارند .

١٢ـ هیچ بنده نیست که ازکمك برادر مسلمانش و کوشش در حاجت او سر باز زند جز اینکه گرفتار شود بکوشش درحاجتیکه گناه برای اودارد وأجر ندارد، وهیچ بنده نیست که دریغ کند ازخرج در راه خدا جزاینکه گرفتار شود بخرج چند برابرش درمورد خشم خدا .

١٣ـ فرمود: در هرقضاء الهی برای مؤمن خیری نهفته است .

١٤ـ خدارا بدآیدکه مردم در خواهش از یکدیگر اصرار ورزند، ولی اصرار را در سؤال از خودش دوست دارد. خدا جل‌ذکره دوست دارد که ازاوسؤال شود، وآنچه نزد اواست طلب شود.

١٥ـ هرکه از خود پند دهی ندارد پندهای مردم دراو اثر ندارد .

١٦ـ وقال عليه السلام : من كان ظاهره أرجح من باطنه خفّ ميزانه .

١٧ـ وقال عليه السلام : كم من رجل قد لقي رجلاً فقال له : كبّ الله عدوّك و ماله منعدوّ إلاّ الله .

١٨ـ وقال عليه السلام : ثلاثة لا يسلّمون : الماشي إلى الجمعة ، و الماشي خلف جنازة ، وفي بيت الحمام .

١٩ـ وقال عليه السلام : عالم ينتفع بعلمه أفضل من سبعين ألف عابد .

٢٠ـ وقال عليه السلام : لايكون العبد عالماً حتّى لايكون حاسداً لمن فوقه ولامحقّراً لمن دونه .

٢١ـ وقال عليه السلام : ماعرف الله من عصاه ؛ وأنشد :

تعصي الإله و أنت تظهر حبّه ☼ هذا لعمرك في الفعال بديع
لو كان حبّك صادقاً لأطعته ☼ إنّ المحبّ لمن أحبّ مطيع

٢٢ـ وقال عليه السلام : إنّما مثل الحاجة إلى من أصاب ماله حديثاً كمثل الدّرهم في فم الأفعي أنت إليه محوج وأنت منها على خطر .

٢٣ـ وقال عليه السلام : ثلاث خصال لا يموت صاحبهنّ أبداً حتّى يرى و بالهنّ : البغي . وقطيعة الرّحم . واليمين الكاذبة يبارز الله بها . وإنّ أعجل الطّاعة ثواباً لصلة الرّحم. وإنّ القوم

١٦ـ هركه ظاهرش برباطنش بچربد ترازويش سبك باشد.
١٧ـ چه بسيار مردى كه بديگرى برخورد و باو گويد : خدا دشمنت را سرنگون كند، و او جز خدا دشمنى نداشته باشد .
١٨ـ به سه كس سلام نكنند: آنكه بنمازجمعه رود، وآنكه دنبال جنازه رود، ودر ميان حمام گرم يعنى دراين حالات بكسى سلام نكنيد.
١٩ـ يك دانشمند كه ازعلمش استفاده شود بهتراست ازهفتاد هزارعابد .
٢٠ـ هيچ بنده عالم نباشد تااينكه ببالادست خود حسد نبرد، وزيردست خود را خوار نشمارد . (يعنى عالم نيست كسى كه ببالادست خود حسد برد وزير دست خود را خوار شمارد).
٢١ـ فرمود: خدارا نشناخته كسيكه اورا نافرمانى كرده واين دوبيت را خواند :

تو نافرمان معبودى و گوئى دوستش دارم * بجانت اين بود در كارها كارى بديمانه
گرت دردوستى صادق بدى فرمان اوبردى * كه باشد دوست را بادوستش رسمى مطيعانه

٢٢ـ همانا مثل كسى كه نيازمند نو دولتى شده بمانند درهمى است كه در دهان افعى است كه هم بآن نيازدارى وهم درخطرى .

٢٣ـ سه خصلتند كه مرتكبشان نميرد تا وبالشانرا ببيند، ستمكارى ، قطع رحم ، و قسم دروغ كه نبرد با خدا است، راستى كه نزديكترين طاعت بثواب صله رحم است ، و راستى مردمى بدكار باشند و

ليكونون فجّاراً فيتواصلون فتنمي أموالهم ويثرون . وإنّ اليمين الكاذبة وقطيعة الرّحم ليذران الدّيار بلاقع من أهلها .

٢٤- وقال عليه السلام : لا يقبل عمل إلاّ بمعرفة . و لا معرفة إلاّ بعمل . ومن عرف دلّته معرفته على العمل . ومن لم يعرف فلا عمل له .

٢٥- وقال عليه السلام : إنّ الله جعل للمعروف أهلاً من خلقه ، حبّب إليهم المعروف ، وحبّب إليهم فعاله ، ووجّه طلاّب المعروف إليهم ، ويسّر لهم قضاءه كما يسّر الغيث للأرض المجدبة ليحييها ويحيي أهلها وإنّ الله جعل للمعروف أعداء من خلقه بغّض إليهم المعروف و بغّض إليهم فعاله ، وحظر على طلاّب المعروف التّوجّه إليهم ، حظر عليهم قضاءه كما يحظر الغيث عن الأرض المجدبة ليهلكها ويهلك أهلها ، ومايعفوالله عنه أكثر .

٢٦- وقال عليه السلام : اعرف المودّة في قلب أخيك بما له في قلبك .

٢٧- وقال عليه السلام : الإيمان حبٌّ وبغض .

٢٨- وقال عليه السلام : ما شيعتنا إلاّ من اتّقى الله وأطاعه وما كانوا يعرفون إلاّ بالتّواضع والتّخشّع ، وأداء الأمانة ، وكثرة ذكر الله ، والصّوم ، والصّلاة ، والبرّ بالوالدين ، وتعهّد الجيران من الفقراء وذوي المسكنة والغارمين والأيتام ، وصدق الحديث ، وتلاوة القرآن ، وكفّ

باهم مهرباني وپيوست كنند اموالشان فزون شود وثروتمند گردند ، وراستيكه قسم دروغ وقطع رحم خانمانها را ويران وتهي ازاهلش سازند .

٢٤- هيچ كرداري پذيرفته نيست جز بمعرفت و معرفتي نيست جز بهمراهي كردار ، هركه معرفت يافت اورا بكردار رهنمايد ، وهركه معرفت ندارد عملي نيارد .

٢٥- خدا براي احسان وكارخير اهلي ازخلق خود مقرر داشته كه آنانرا احسان دوست نموده وكارهاي خيررا محبوب آنان ساخته وطالبان احسان را روي بسوي آنها كرده ، وخدا برايشان حاجت رواكردن را آسان نموده ، چنانچه باران را براي زمين بي‌حاصل روان كرده تا آنرا زنده وپرحاصل كند واهل آنرا زنده نمايد . وراستي خدا برخي خلق خودرا دشمن احسان نموده و كار خيررا مبغوض آنان ساخته وعمل بدانرا برآنها ناگوار كرده ، وطالبان احسانرا قدغن كرده كه بدانها روآورند و بر آنهاهم قدغن كرده كه حاجت روا سازند ، چنانچه باران را از زمين بيحاصل غدقن كرده تا نابود شود واهلش‌هم نابود شوند ، وبازهم گذشت خدا بيشتر است .

٢٦- دوستي دل برادرت را ازاندازه دوستي خودت نسبت باو بفهم .

٢٧- ايمان دوستي ودشمني است .

٢٨- شيعيان ما نيستند مگر كسانيكه ازخدا تقوي دارند واورا اطاعت كنند ونشانه‌اي ندارند جز تواضع وخشوع وأداء امانت و كثرت ذكر خدا و روزه ونماز و خوش‌كرداري بپدر و مادر و وارسي همسايگان فقير ومستمند وقرض دار ويتيم ، وراست‌گوئي وقرآن خواندن ودم بستن از مردم جز بسخن

الألسن عن النّاس إلاّ من خير وكانوا اُمناء عشائرهم في الأشياء .

٢٩ـ وقال عليه السلام : أربع من كنوز البرّ : كتمان الحاجة ، وكتمان الصّدقة ، وكتمان الوجع . وكتمان المصيبة .

٣٠ـ وقال عليه السلام : من صدق لسانه زكي عمله . ومن حسنت نيّته زيد في رزقه ومن حسن برّه بأهله زيد في عمره .

٣١ـ وقال عليه السلام : إيّاك والكسل والضّجر فإنّهما مفتاح كلّ شرّ ، من كسل لم يؤدّ حقّاً ، ومن ضجر لم يصبر على حقّ .

٣٢ـ وقال عليه السلام : من استفاد أخاً في الله على إيمان بالله ووفاء بإخائه طلباً لمرضات الله فقد استفاد شعاعاً من نور الله وأماناً من عذاب الله وحجّة يفلج بها يوم القيامة وعزّاً باقياً وذكراً نامياً ، لأنّ المؤمن من الله عزّ وجلّ لا موصول ولا مفصول . قيل له عليه السلام : ما معنى لا مفصول ولا موصول ؟ قال : لا موصول به أنّه هو ولا مفصول منه أنّه من غيره .

٣٣ـ وقال عليه السلام : كفى بالمرء غشّاً لنفسه أن يبصر من النّاس ما يعمي عليه من أمر نفسه أو يعيب غيره بما لا يستطيع تركه ، أو يؤذي جليسه بما لا يعنيه .

٣٤ـ وقال عليه السلام : التواضع الرّضا بالمجلس دون شرفه . وأن تسلّم على من لقيت ، وأن تترك المراء وإن كنت محقّاً .

خوب، وآنان امين قبيله خود باشند درهرچيزى .

٢٩ـ چهارندكه ازگنج نيكوئيند: نهان داشتن حاجت، ونهان داشتن صدقه، ونهان داشتن درد، ونهان داشتن مصيبت .

٣٠ـ هركه زبانش راست است كردارش پاك است ، هركه خوش نيت است روزيش فزونست ، و هركه باهلش خوشرفتار است بعمرش افزوده گردد.

٣١ـ از تنبلى وتنگدلى بپرهيز كه اين دوكليد هر بدى باشند، هركه تنبلى كند حقى نپردازد ، وهركه تنگدل شود برحق شكيبا نبود .

٣٢ـ هركه براى خدا برادرى بدست آورد باعتماد ايمان بخدا و وفا كرد ببرادرى او براى رضاى خدا شعاعى از نورخدا و امانى ازعذاب خدا بدست آورده، وهم حجتى كه روز قيامت بوسيله آن پيروزگردد، وعزتى پاينده ، ونامى بلند زيرا مؤمن نسبت بخدا عزوجل نه موصول است ونه مفصول . باو عرض شد نه مفصول است ونه موصول يعنى چه؟ فرمود باو پيوسته نيست كه او باشد و از اوهم جدا نيست كه از او نباشد .

٣٣ـ همين دغلى مرد با خودش بس است كه عيب ديگرانرا بيند و از خود را نبيند، و بچيزى ديگران را نكوهش كندكه خودش ترك آن نتواند، ياهمنشين خودرا بيازارد بدانچه اش فائده اى ندارد.

٣٤ـ تواضع اينست كه بنشستن درآنجاكه شأنش نيست رضا باشد، و بهركه رسيدى سلام كنى و جدال را وانهى گرچه برحق باشى.

٣٥- وقال عليه السلام: إنّ المؤمن أخ المؤمن لا يشتمه، ولايحرمه، ولايسيىء به الظن .

٣٦- وقال عليه السلام لابنه : اصبر نفسك على الحقّ ، فانّه من منع شيئاً في حقّ أُعطى في باطل مثليه .

٣٧- وقال عليه السلام : مَن قسم له الخُرق حجب عنه الايمان .

٣٨- وقال عليه السلام : إنّ الله يبغض الفاحش المتفحّش .

٣٩- وقال عليه السلام : إنّ لله عقوبات في القلوب والأبدان : ضنك في المعيشة و وهن في العبادة . وما ضُرب عبد بعقوبة أعظم من قسوة القلب .

٤٠- وقال عليه السلام : إذا كان يوم القيامة نادى مناد أين الصّابرون ؟ فيقوم فئام من النّاس ثمّ ينادي مناد أين المتصبّرون ؟ فيقوم فِئام من النّاس . قلت : جعلت فداك ما الصّابرون والمتصبّرون؟ فقال عليه السلام : الصّابرون على أداء الفرائض والمتصبرون على ترك المحارم.

٤١- وقال عليه السلام : يقول الله : ابن آدم ؛ اجتنب ما حرّمتُ عليك تكن من أورع الناس.

٤٢- وقال عليه السلام : أفضل العبادة عفة البطن والفرج .

٤٣- وقال عليه السلام : البشر الحسن وطلاقة الوجه مكسبة للمحبّة وقربة من الله وعبوس الوجه وسوء البشر مكسبة للمقت وبعد من الله

٤٤- وقال عليه السلام : ما تذرّع إليّ بذريعة و لا توسّل بوسيلة هي أقرب له إلى ما يحبّ

٣٥- مؤمن برادر مؤمن است. نه دشنامش دهد، ونه ازاو دريغ كند، ونه باوبدگمان باشد .

٣٦- بفرزندش فرمود: خودرا برحق شكيبا دار زيرا هركه براى حق از او چيزى دريغ شود دربيهوده وبى‌مورد دوبرابرش باودهند .

٣٧- هركه راكج خوئى دادند ايمان ازاو مستوراست.

٣٨- خداوند دشنام‌گوى بى‌آبرورا دشمن دارد .

٣٩- خدارا كيفرهاى روحى وتنى باشد چون تنگى معيشت و سستى در عبادت، وكيفرى بدتر از قساوت قلب نيست .

٤٠- روزقيامت يك جارچى جار زند، صابران كجايند؟ چندگروه ازمردم بپاى خيزند سپس جارچى جارزند، كجايند صبر پيشه‌ها ؟ چندگروه ديگر از مردم بپاى شوندگفتم قربانت شوم صابران كيانند و صبر پيشه‌گان كيانند؟ فرمود صابران برانجام واجبات و صبرپيشه‌گان برترك محرمات .

٤١- خدا فرمايد اى آدميزاده ازآنچهات حرام‌كردم اجتناب‌كن تا ازاورع مردم باشى.

٤٢- بهترين عبادت عفت شكم وفرج است .

٤٣- چهره‌ خرم وروى باز وسيله دوستى وتقرب بخدا است، وترش روئى و بد برخوردى وسيله دشمنى ودورى از خدا است .

٤٤- واسطه و وسيله‌اى براى من كه نزديكتر بدو باشد بسوى آنچه دوست دارد از پيشينه

من يد سالفة منّي إليه أتبعتها اُختها ليحسن حفظها وربّها لأنّ منع الأواخر يقطع لسان شكر الأوائل ، وما سمحت لي نفسي بردّ بكر الحوائج .

٤٥- وقال عليه السلام : الحياء والإيمان مقرونان في قرن ، فإذا ذهب أحدهما تبعه صاحبه.

٤٦- وقال عليه السلام : إنّ هذه الدّنيا تعاطاها البرّ والفاجر . وإنّ هذا الدّين لايعطيه الله إلاّ أهل خاصّته .

٤٧- وقال عليه السلام : الإيمان إقرار وعمل والإسلام إقرار بلاعمل .

٤٨- وقال عليه السلام : الإيمان ماكان في القلب . و الإسلام ما عليه التّناكح و التّوارث وحُقنت به الدّماء والإيمان يشرك الإسلام والإسلام لايشرك الإيمان.

٤٩- وقال عليه السلام : من علّم باب هُدىً فله مثل أجر من عمل بـه ، و لا ينقص أولئك من أجورهم شيئاً . ومن علّم باب ضلال كان عليه مثل أوزار من عمل به و لا ينقص أولئك من أوزارهم شيئاً .

٥٠- وقال عليه السلام : ليس من أخلاق المؤمن الملق والحسد إلاّ في طلب العلم .

٥١- وقال عليه السلام : للعالم إذا سئل عن شيء و هو لا يعلمه أن يقول : الله أعلم . و ليس لغير العالم أن يقول ذلك . وفي خبر آخر يقول : لا أدري لئلاّ يوقع في قلب السّائل شكّاً .

٥٢- وقال عليه السلام : أوّل من شقّ لسانه بالعربيّة إسماعيل بن إبراهيم عليهما السلام و هو ابن ثلاث عشرة سنة وكان لسانه على لسان أبيه وأخيه ، فهو أوّل من نطق بها وهوالذّبيح .

دست احسان نیست که دست دیگرش دنبال آن آید تا آنرا حفظ کند و بپرورد . زیرا دربغ دستهای آینده مایه قطع شکر دستهای نخستین است، ودلم بمن اجازه نمیدهد که اولین حاجتهارا ردکنم .

٤٥- حیاء وایمان بیك ریسمان بسته‌اند. هرکدام بروند دیگری بدنبال آنست .

٤٦- راستی که این دنیارا نیك وبد بدست آورند ولی این دین را خدا جز بخاصانش ندهد .

٤٧- ایمان اقراراست وعمل، واسلام اقراراست بلاعمل .

٤٨- ایمان آنچه است که دردل باشد، واسلام آنچه که وسیله زناشوئی با یکدیگر وارث بردن از همدیگر وحفظ جانست، ایمان بااسلام است، واسلام ملازم ایمان نیست .

٤٩- هرکه یك باب هدایت آموزد اجرکسی داردکه بدان عمل کند، واز اجرآنان کاسته نشود، و هرکه یك باب ضلالت آموزد بمانندگناهان آنان را داردکه بدان عمل کنند و از گناهان آنان هم کاسته نشود .

٥٠- چاپلوسی وحسد از اخلاق مؤمن نیست مگر درطلب علم .

٥١- عالم بایدکه چون از او چیزیرا که نداند پرسند بگوید خدا داناتر است ، و غیر عالم را نرسدکه آنرا بگوید، و در خبر دیگر است که غیرعالم بگوید لاادری تادردل سائل شکی واقع نشود.

٥٢- اول کسیکه بعربی‌زبان بازکرداسماعیل‌بن ابراهیم (ع) بودکه سیزده سال داشت وزبان پدر وبرادررا داشت، واونخست کس است که بدان سخن گفت وهم او ذبیح است .

٥٣- وقال عليه السلام: ألا أنبئكم بشيء إذا فعلتموه يبعدالسّلطان والشّيطان منكم؟ فقال أبوحمزة: بلى، أخبرنا به حتّى نفعله. فقال عليه السلام: عليكم بالصدقة فبكّروا بها، فإنّها تسوّد وجه إبليس، و تكسر شرّة السّلطان الظّالم عنكم في يومكم ذلك. و عليكم بالحبّ في الله، و التّودّد، و الموازرة على العمل الصالح، فإنّه يقطع دابرهما - يعني السّلطان والشّيطان - وألحّوا في الاستغفار، فانّه ممحاة للذّنوب.

٥٤- وقال عليه السلام: إنّ هذا اللّسان مفتاح كلّ خير و شرّ، فينبغي للمؤمن أن يختم على لسانه كما يختم على ذهبه و فضّته، فانّ رسول الله صلى الله عليه وآله قال: «رحم الله مؤمناً أمسك لسانه من كلّ شرّ، فانّ ذلك صدقة منه على نفسه» ثمّ قال عليه السلام: لا يسلم أحد من الذّنوب حتّى يخزن لسانه.

٥٥- وقال عليه السلام: من الغيبة أن تقول في أخيك ماستره الله عليه، فأمّا الأمر الظّاهر منه مثل الحدّة و العجلة فلا بأس أن تقوله. وإنّ البهتان أن تقول في أخيك ماليس فيه.

٥٦- وقال عليه السلام: إنّ أشدّ النّاس حسرة يوم القيامـة عبد وصف عدلاً ثمّ خالفه إلى غيره.

٥٧- وقال عليه السلام: عليكم بالورع و الاجتهاد و صدق الحديث و أداء الأمانـة إلى من ائتمنكم عليها برّاً كان أو فاجراً، فلو أنّ قاتل عليّ بن أبي‌طالب عليه السلام ائتمنني على أمانـة

٥٣- آیا شمارا آگاه نکنم بچیزیکه چون بکار بندیدش سلطان وشیطان ازشما دور شوند؟ ابو حمزه گفت آری بما خبرش ده تا بکارش بندیم. فرمود (ع) برشما باد بصدقه دادن در بامدادکه روی ابلیس را سیاه کند وشر سلطان ظالم را درآنروز از شماها بشکند، وبر شما باد بدوستی در راه خدا و مهرورزی وکمك بهم برای کار خوب. زیراکه آن ریشه هردورا قطع کند - یعنی شرسلطان وشیطانرا - ودر طلب آمرزش اصرار کنید که موجب محو گناهان گردد.

٥٤- راستی این زبان کلید هرخوبی و بدیست، و سزاوار است که مؤمن بر زبان خود مهر زند چنانچه برطلا ونقره‌اش مهر میزند. زیرا رسولخدا(ص) فرمود خدا رحمت کند مؤمنی راکه زبانش را ازهربدی بازدارد. زیرا این صدقه‌ایست که او بخود داده است. سپس فرمود: احدی از گناهان سالم نماند تا زبانش را دربند کند.

٥٥- غیبت آنست که درباره برادرت آنرا بگوئی که خداوند بر او پوشیده و مستور است. اما آنچه در اوآشکار است مانند تندی و شتاب‌کردن عیب نداردکه بگوئی، بهتان اینست که عیبی که در برادرت نیست باو ببندی.

٥٦- پر افسوس ترین مردم روز رستا خیز بنده ایست که عمل عدالتی را وصف کند و خودش خلاف آن عمل کند.

٥٧- برشما باد بورع واجتهاد وراستگوئی وپرداخت امانت بصاحبش نیك باشد یا بد، واگرقاتل

لأدّيتها إليه .

٥٨ـ وقال عليه السلام : صلة الأرحام تزكو الأعمال ، و تنمی الأموال ، وتدفع البلوى ، وتيسّر الحساب، وتنسیء في الأجل .

٥٩ـ وقال عليه السلام : أيّها النّاس إنّكم في هذه الدّار أغراض تنتصل فيكم المنايا ، لن يستقبل أحد منكم يوماً جديداً من عمره إلاّ بانقضاء آخر من أجله ، فأيّة أُكلة ليس فيها غصص ؟ أم أيّ شربة ليس فيها شرق ؟ استصلحوا ما تقدمون عليه بما تظعنون عنه ، فانّ اليوم غنيمة وغداً لا تدري لمن هو . أهل الدّنيا سفر يحلّون عقد رحالهم في غيرها . قد خلت منّا أُصول نحن فروعها ، فما بقاء الفرع بعد أصله ؟! أين الّذين كانوا أطول أعماراً منكم و أبعد آمالاً ؟!. أتاك يا ابن آدم مالاتردّه ، وذهب عنك مالايعود، فلا تعدّنّ عيشاً منصرفاً عيشاً مالك منه إلاّ لذّة تزدلف بك إلى حمامك . وتقرّبك من أجلك . فكأنّك قدصرت الحبيب المفقود والسّواد المخترم . فعليك بذات نفسك ، ودع ما سواها ، واستعن بالله يعنك .

٦٠ـ وقال عليه السلام : من صنع مثل ماصُنع إليه فقد كافأ ، ومن أضعف كان شكوراً ، ومن شكر كان كريماً . ومن علم أنّه ما صنع كان إلى نفسه لم يستبطیء النّاس في شكرهم ولم يستزدهم في مودّتهم ، فلا تلتمس من غيرك شكر ما آتيته إلى نفسك ووقيت به عرضك ، واعلم أنّ طالب الحاجة لم يكرم وجهه عن مسألتك فأكرم وجهك عن ردّه .

علی بن ابیطالب بمن امانتی سپرد باو برگردانمش .

٥٨ـ صله رحم اعمال را بپرورد، واموال را بیفزاید، وبلا را بگرداند، وحساب را آسان کند، وعمر را دراز سازد .

٥٩ـ ایا مردم شماها دراین داردنیا نشانه های تیراجل هستید ، و هیچکدام شما روز تازه‌ای از عمر خودرا درپیش نگیرد جز باگذشت یکروز دیگر ازعمرش، کدام لقمه ایست که گلوگیری ندارد ؟ و کدام نوشابه‌ای که درحنجره گره نشود ؟آنجا که میروید اصلاح کنید بوسیله اینجاکه ازآن کوچ میکنید زیرا امروز غنیمت عمر است ونمیدانی فردا از ان کیست ، مردم دنیا مسافرند و بار خود را در جهان دیگر بازکنند. بنیادهای ما از میان رفتند وماها شاخ وبرك آنانیم شاخه را پس ازقطع ریشهٔ چه‌بقائی است ؟ کجایند آنکسانیکه از ما دراز عمرتر و دور آرزوتر بودند ؟ ای آدمیزاده آنچه که نتوانیش برگردانید تورا درگرفت، وعمریکه برنگردد ازدست رفت. خوش گذرانی‌را خوشی مشمار، تورا نیست ازآن مگر لذتی که بمرگت نزدیك کند ، وباجلت بکشاند . گویا تو یك دوست ناپیدا وشخص مرده و دبوده‌ای هستی تو خودرا بپا وازجزآن درگذر وازخدا یاری جو تا یاریت کند .

٦٠ـ هرکه چنان کندکه باوکرده‌اند پاداش داده ، وهرکه دوچندان کند شکرگزاری کرده ، و هرکه شکرکندکریم است، هرکه بداند هرچه‌کند با خودکند شکرمردم را دیر نشمرد، ومهرآنانرا مزید نخواهد ، ازدیگری مخواه شکرآنچه بخودکرده ای ، وآبرویت را بدان نگهداشته ای، بدانکه طالب حاجت ازتو آبرویش را برابر تو حفظ نکرده توآبرویت را ازردکردن اوحفظ کن .

٦١- وقال عليه السلام: إنّ الله يتعهّد عبده المؤمن بالبلاء كما يتعهّد الغائب أهله بالهديّة ويحميه عن الدُّنيا كما يحمي الطبيب المريض.

٦٢- وقال عليه السلام: إنّ الله يعطي الدُّنيا من يحبّ ويبغض ولايعطي دينه إلاّ من يحبّ.

٦٣- وقال عليه السلام: إنّما شيعة عليّ عليه السلام المتباذلون في ولايتنا، المتحابّون في مودّتنا المتزاورون لاحياء أمرنا، الّذين إذا غضبوا لم يظلموا، وإذا رضوا لم يسرفوا، بركة على من جاوروا، سلم لمن خالطوا.

٦٤- وقال عليه السلام: الكسل يضرّ بالدّين والدُّنيا.

٦٥- وقال عليه السلام: لويعلم السائل ما في المسألة ما سأل أحد أحداً. ولويعلم المسؤول ما في المنع مامنع أحد أحداً.

٦٦- وقال عليه السلام: إنّ لله عباداً ميامين مياسير يعيشون ويعيش النّاس في أكنافهم، وهم في عباده مثل القطر. ولله عباد ملاعين مناكيد، لايعيشون ولايعيش النّاس في أكنافهم، وهم في عباده مثل الجراد لايقعون على شيء إلاّ أتوا عليه.

٦٧- وقال عليه السلام: قولوا للنّاس أحسن ما تحبّون أن يقال لكم، فإنّ الله يبغض اللّعان السبّاب الطّعان على المؤمنين، الفاحش المتفحّش، السائل الملحف، ويحبّ الحييّ الحليم

٦١- راستی خدا بنده مؤمنش را بابلا مورد لطف قراردهد، چنانچه غائبی هدیه برای اهل خود بفرستد. واورا ازدنیا پرهیز دهد چنانچه طبیب مریض را پرهیز دهد.

٦٢- راستی خدا دنیارا بدوست ودشمن خود بدهد، ودینش را ندهد مگر بدوست خود.

٦٣- همانا شیعه علی آنانندکه درراه ولایت ما بهم بخشش دارند وبخاطر دوستی ماهمدیگر را دوست دارند، وبرای احیای امرما ازهم دیدن کنند، هرگاه خشم کنند ستم نکنند وهرگاه خشنودشوند اسراف نورزند، برکت همسایه‌اند وسازش کن با معاشران.

٦٤- تنبلی بدین و دنیا زیان رساند.

٦٥- اگرگدا میدانست درگدائی چیست، احدی‌ازاحدی‌گدائی نمیکرد، واگرآنکه ازاوگدائی کنند میدانست در رد سؤال چیست احدی ازاحدی دریغ نمیکرد.

٦٦- راستی برای خدا بنده هائیست با میمنت ودارا که خوش زیند، ومردم درکنار آنها خوش زیند وآنها درمیان بنده‌هایش مانند باران‌اند، وبرای‌خدا بنده‌هائیست ملعون ونکبت بار نه خودزندگی دارند و نه‌کسی درکنار آنها زندگی دارد، واینان در میان بنده هایش بمانند ملخ باشندکه برچیزی درنیفتند جزآنکه نابودش سازند.

٦٧- بمردم بگوئید بهترآن چیزی‌که خواهید بشما بگویند زیرا خدا دشمن‌دارد لعنت‌کن دشنام ده و طعنه زن بر مؤمنانرا، دشنام ده بی آبرو، گـدای مبرم را، و دوست دارد با حیاء و بردبار

العفيف المتعفّف .

٦٨ـ وقال عليه السلام : إنّ الله يحبّ إفشاء السّلام .

[بسم الله الرّحمن الرّحيم]

« وروى عن الامام الصادق ابي‌عبدالله جعفر بن محمد صلوات‌الله عليهما »

في طوال هذه المعاني

(وصيته عليه السلام لعبدالله بن جندب)

روي أنّه عليه السلام قال : يا عبدالله لقد نصب إبليس حبائله في دار الغرور ، فما يقصد فيها إلاّ أولياءنا ولقد جلّت الآخرة في أعينهم حتّى مايريدون بها بدلاً . ثمّ قال : آه آه على قلوب حُشيت نوراً ، و إنّما كانت الدُّنيا عندهم بمنزلة الشجاع الأرقم ، والعدوّ الأعجم ، أنسوا بالله واستوحشوا ممّا به استأنس المترفون ، أولئك أوليائي حقّاً ، وبهم تكشف كلّ فتنة، وترفع كلّ بليّة.

يا ابن جندب حقّ على كلّ مسلم يعرفنا أن يعرض عمله في كلّ يوم وليلة على نفسه فيكون محاسب نفسه ، فان رأى حسنة استزاد منها ، وإن رأى سيّئة استغفر منها لئلاّ يخزى يوم القيامة ، طوبى لعبد لم يغبط الخاطئين على ما أوتوا من نعيم الدُّنيا وزهرتها ، طوبى لعبد طلب الآخرة و سعى لها ، طوبى لمن لم تلهه الأمانيّ الكاذبة . ثمّ قال عليه السلام : رحم الله

وعفيف وپارسارا .

٦٨ـ راستى خدا دوست دارد فاش سلام كردن را .

بنام خداوند بخشاينده مهربان

امام صادق ابي‌عبدالله جعفر بن محمد عليهما السلام دراين معانى كلماتى طولانى روايت شده‌است.

سفارش آنحضرت بعبدالله بن جندب

روايت شده‌كه آنحضرت فرمود: اى عبدالله ابليس دامهايش را دراين دار فريب نصب‌كرده ، و مقصودش ازآن جز دوستان ما نيست. و آخرت چشم داشت‌آنها است ، و بدلى از آن نخواهند، سپس فرمود: آه آه بردلهائى‌كه پر از نور است، و همانا دنيا درنظر آنها چون مارگزنده است و دشمن بى زبان ، بخدا انس دارند و ازآنچه خوشگذرانها بدان انس‌دارند ميهراسند .آنان براستى دوستان منند وبخاطرآنها هرفتنه برطرف شود وهربلاء رفع‌گردد .

اى پسرجندب برهركه مارا شناسد سزدكه درهرشبانه روزكردارش‌را برابر خود عرضه‌كند، و حساب خودرا بكند اگر حسنه ديد برآن افزايد، واگرگناه ديد از آن آمرزش خواهد تا روز قيامت رسوا نشود، خوشا بربنده‌ايكه برجفاكاران رشك نبرد نسبت بنعمت دنيا و زيورش ، خوشا بر بنده‌ايكه آخرت جويد وبراى آن بكوشد، خوشا بركسيكه آرزوهاى دروغ اورا سرگرم نكند . سپس فرمود

قوماً كانوا سراجاً و مناراً ، كانوا دعاةً إلينا بأعمالهم و مجهود طاقتهم ، ليس كمن يذيع أسرارنا .

يا ابن جندب إنّما المؤمنون الّذين يخافون الله و يشفقون أن يُسلبوا ما اُعطوا من الهدى ، فاذا ذكروا الله ونعماءه و جلوا و أشفقوا ، و إذا تليت عليهم آياته زادتهم إيماناً ممّا أظهره من نفاذ قدرته . وعلى ربّهم يتوكّلون .

يا ابن جندب قديماً عمر الجهل وقوي أساسه وذلك لاتّخاذهم دين الله لعباً حتّى لقد كان المتقرّب منهم إلى الله بعلمه يريد سواه أولئك هم الظّالمون .

يا ابن جندب لو أنّ شيعتنا استقاموا لصافحتهم الملائكة ولأظلّهم الغمام ولأشرقوا نهاراً ولأكلوا من فوقهم ومن تحت أرجلهم ولما سألوا الله شيئاً إلّا أعطاهم .

يا ابن جندب لا تقل في المذنبين من أهل دعوتكم إلّا خيراً . واستكينوا إلى الله في توفيقهم وسلوا التّوبة لهم . فكلّ من قصدنا وتولّانا ، ولم يوال عدوّنا ، وقال مايعلم ، وسكت عمّا لايعلم أو أشكل عليه فهو في الجنّة .

يا ابن جندب يهلك المتّكل على عمله . و لا ينجو المجترىء على الذّنوب ، الواثق برحمة الله . قلت : فمن ينجو ؟ قال : الّذين هم بين الرّجاء و الخوف ، كأنّ قلوبهم في مخلب طائر شوقاً إلى الثواب وخوفاً عن العذاب .

خدا رحمت كند مردمی را كه چراغ ونوربخش بودند باكردار خود بطرف ما دعوت كردند، وبانهايت طاقت خود، اينان چون كسانی نيندكه رازهای مارا فاش كنند.

ای پسر جندب همانا مؤمنان كسانيندكه از خدا بترسند وبهراسندكه از راه حق بدر بروند ، و هرگاه بياد خدا ونعمتهايش افتند بترسند و نگران شوند ، و هرگاه آيات خدا بر آنها خوانده شود ايمانشان بيفزايد بخاطر اظهار نفوذ قدرت او، وبرپروردگارشان توكل كنند.

ای پسرجندب ديريست كه نادانی آبادان شده وبنيادش نيرومندگشته، تادين خدارا ببازی گرفتند، وآنكه بخدا تقرب جويد ازآنان بنظرخودش جزاورا خواهد، آنانند ستمكاران .

ای زاده جندب اگر شيعه ما درست بودند فرشتهها با آنها دست ميدادند وابر بر سرشان سايه می انداخت و در روزهم می درخشيدند و از فراسر و زير پای خود روزی ميگرفتند و از خدا هرچه ميخواستند بآنها ميداد .

ای پسرجندب درگنهكاران اهل دعوت خود بدمگو واز خدا بخواهيدكه بآنها توفيق دهد وتوبه كردن آنانرا خواهش كنيد، هركه مارا خواهد ودوست ما باشد ودوستی بادشمن ما نكند و آنچه داند بگويد وازآنچه نداند وبراو مشكل باشد دم بندد در بهشت باشد .

ای پسرجندب آنكه بركردارش توكل دارد هلاك است وآنكه برگناهان دليراست وبرحمت خدا اميدوار است نجات ندارد . گفتم پس چه كس نجات يابد ؟ فرمود: آنها كه ميان بيم و اميدند تاگويا دلشان درمنقار پرنده است ازشوق بثواب وبيم ازعقاب .

يا ابن جندب من سرّه أن يزوّجه الله الحور العين ويتوّجه بالنّور فليدخل على أخيه المؤمن السرور.

يا ابن جندب أقِلَّ النّوم باللّيل والكلام بالنّهار. فما في الجسد شيء أقلّ شكراً من العين و اللّسان، فانّ أمّ سليمان قالت لسليمان عليه السلام: يا بنيّ إيّاك والنّوم؛ فانّه يُفقرك يوم يحتاج النّاس إلى أعمالهم.

يا ابن جندب إنّ للشيطان مصائد يصطاد بها، فتحاموا شباكه ومصائده. قلت: يا ابن رسول الله وماهي؟ قال: أمّا مصائده فصدٌّ عن برّ الاخوان. و أمّا شباكه فنوم عن قضاء الصلوات التّي فرضها الله. أما إنّه ما يُعبدالله بمثل نقل الأقدام إلى برّ الاخوان و زيارتهم. ويل للسّاهين عن الصلوات، النائمين في الخلوات، المستهزئين بالله و آياته في الفترات أولئك الّذين لا خلاق لهم في الآخرة و لا يكلّمهم الله يوم القيامة و لا يزكّيهم و لهم عذاب أليم.

يا ابن جندب من أصبح مهموماً لسوى فكاك رقبته فقد هوّن عليه الجليل و رغب من ربّه في الرّبح الحقير. ومن غشّ أخاه وحقّره وناواه جعل الله النّار مأواه. ومن حسد مؤمناً انماث الايمان في قلبه كما ينماث الملح في الماء.

يا ابن جندب الماشي في حاجة أخيه كالسّاعي بين الصّفا و المروة، و قاضي حاجته

ای پسر جندب هر که خوشش آید که خدایش با حورالعین همسر کند وتاج نورش برسر نهد باید دل برادر مؤمنش را شاد کند.

ای پسر جندب در شب کم بخواب و در روز کم بگو. درتن چیزی کم سپاس‌تر از دیده و زبان نیست زیرا مادر سلیمان بسلیمان گفت پسرجانم ازخواب بپرهیز که تورا نیازمند کند در روزی که مردم باعمال خود نیازمندند.

ای پسرجندب راستی شیطانرا دامها است که با آنها آشکار کند از دامش خود را نگهدارید گفتم یاابن رسول‌الله آنها چه باشند؟ فرمود: اما دامهایش جلوگیری ازنیکی با برادرانست، واما شبکه هایش خواب رفتن از ادای نماز های واجباست. هلاکه خدا پرستیده نشده است بعبادتی مانندگام بر داشتن برای نیکی کردن ببرادران و دیدن آنان، وای بر آنهاکه ازنماز غفلت کنند و در خلوت بخوابند و بخدا وآیاتش در دوران ضعف‌دین استهزاء کنند، آنانندکه درآخرت بهره ندارند وخدا در روزقیامت با آنها سخن نکند وآنهارا تبرئه نکند وازان آنها است عذاب دردناك.

ای پسرجندب هرکه صبح کند وهمی جز آزادکردن خود دارد امر بزرك را خوار شمرده و در سود اندك از طرف پروردگارش رغبت کرده، وهرکه با برادرش دغلی کند و او راکوچك شمارد و با او درافتد خدایش در دوزخ جا دهد، وهرکه برمؤمنی حسد برد ایمان دردلش آب شود چنانچه نمك در آب حل شود.

ای پسر جندب آنکه درانجام حاجت برادرش گام زند چون کسی استکه میان صفا ومروه سعی

كمتشحّط بدمه في سبيل الله يوم بدر و اُحد . وما عذّب الله اُمّةً إلاّ عند استهانتهم بحقوق فقراء إخوانهم .

يا ابن جندب بلّغ معاشر شيعتنا و قل لهم : لا تذهبنّ بكم المذاهب فوالله لا تنال ولايتنا إلاّ بالورع و الاجتهاد في الدّنيا ، و مواساة الاخوان في الله . و ليس من شيعتنا من يظلم النّاس .

يا ابن جندب إنّما شيعتنا يعرفون بخصال شتّى : بالسّخاء و البذل للاخوان و بأن يصلّوا الخمسين ليلا و نهاراً . شيعتنا لا يهرّون هرير الكلب ، و لا يطمعون طمع الغراب ، و لا يجاورون لنا عدوّاً ، ولا يسألون لنا مبغضاً ولو ماتوا جوعاً . شيعتنا لا يأكلون الجرّيّ ، و لا يمسحون على الخفّين ، و يحافظون على الزّوال ، و لا يشربون مسكراً . قلت : جعلت فداك فأين أطلبهم؟ قال عليه السلام : على رؤوس الجبال، وأطراف المدن. وإذادخلت مدينةً فسل عمّن لا يجاورهم ولا يجاورونه فذلك مؤمن كما قال الله : « وجاء من أقصى المدينة رجل يسعى » والله لقد كان حبيب النجّار وحده .

يا ابن جندب كلّ الذّنوب مغفورة سوى عقوق أهل دعوتك . و كلّ البرّ مقبول إلاّ ما كان رئاءً .

يا ابن جندب أحبب في الله ، و استمسك بالعروة الوثقى ، و اعتصم بالهدى يقبل عملك

کند و برآورنده حاجتش چون کسی است که روز بدر در راه خدا بخون غلطیده، و خدا هیچ مردمی را عذاب نکرده مگر هنگام بی‌اعتنائی بحقوق فقراء خودشان .

ای پسر جندب بگروه شیعه ما برسان وبآنها بگوبهرراهی مروید بخدا بولایت ما نتوان رسید جز با ورع و اجتهاد در دنیا ، و برابری و مواسات با برادران بخاطر خدا ، کسی که بمردم ستم کند شیعه ما نیست .

ای پسر جندب همانا شیعه ما بچند خصلت شناخته شوند، بسخاوت و بخشش ببرادران ، و بنماز پنجاه رکعت در شبانه روز، شیعه ما چون سگ زوزه نکشند، و چون کلاغ طمع نورزند، و با دشمن ما مجاورت نکنند، وگدائي از دشمن ما نکنند اگرچه ازگرسنگی بمیرند، شیعه ما مارماهی نخورند ، و بر روی موزه مسح نکشند، ونماز را اول ظهر بخوانند، ومست‌کننده ننوشند. گفتم قربانت آنها راکجا بجویم؟ فرمود: بر سرکوهها وکنار شهرها، وچون بشهری درآئی بپرس ازکسی‌که مجاورت اهل آنرا ندارد، وبا اومجاورت نکنند همان مؤمن است چنانچه خدا فرموده‌است (۱۹- یس) آمد از دورترین محل شهر مردیکه شتاب میکرد بخداکه اوهمان حبیب نجار تنها بود .

ای پسر جندب همه گناهان آمرزیده شود جز نارضایتی همکیشانت، و همه نیکوئیها مورد قبول است مگرآنهاکه ریائی باشد .

ای پسرجندب برای خدا دوست بدار وبعروةالوثقی بچسب، و بهدایت خود را نگهدار تا عملت

فانّ الله يقول: «إلاّ من آمن وعمل صالحاً ثمّ اهتدى» فلايقبل إلاّ الايمان . ولا إيمان إلاّ بعمل . ولاعمل إلا بيقين . و لا يقين إلاّ بالخشوع ، وملاكها كلّها الهدى ، فمن اهتدى يقبل عمله ، وصعد إلى الملكوت متقبّلاً « والله يهدي من يشاء إلى صراط مستقيم »

يا ابن جندب إن أحببت أن تجاور الجليل في داره ، وتسكن الفردوس في جواره فلتهن عليك الدّنيا ، و اجعل الموت نصب عينك . ولا تدّخر شيئاً لغد ، و اعلم أنّ لك ماقدّمت ، وعليك ما أخّرت .

يا ابن جندب من حرّم نفسه كسبه فانّما يجمع لغيره . و من أطاع هواه فقد أطاع عدوّه . من يثق بالله يكفه ما أهمّه من أمر دنياه وآخرته ويحفظ له ما غاب عنه ، وقد عجز من لم يعدّ لكلّ بلاء صبراً ، ولكلّ نعمة شكراً ، ولكلّ عسر يسراً . صبّر نفسك عند كلّ بليّة في ولد أو مال أو رزيّة ، فانّما يقبض عاريته و يأخذ هبته ليبلو فيهما صبرك و شكرك . وارج الله رجاءً لا يجرّيك على معصيته وخفه خوفاً لا يؤيسك من رحمته ، ولا يغترّ بقول الجاهل ولا بمدحه فتكبّر وتجبّر وتعجب بعملك ، فانّ أفضل العمل العبادة والتّواضع . فلا تضيّع مالك وتصلح مال غيرك ماخلّفته وراء ظهرك . واقنع بما قسمه الله لك ولا تنظر إلاّ إلى ماعندك ولا تتمنّ ما لست تناله فانّ من قنع شبع ومن لم يقنع لم يشبع . وخذ حظّك من آخرتك .

پذيرفته شود. زيرا خدا ميفرمايد (٨٤- طه با اندك اختلاف) جز كسى كه گرويده و كار خوب كرده و سپس براه حق رسيده - جزايمان پذيرفته نشود، وايمان ندارد كسيكه عمل نكند ، و عملي نيست جز با يقين، ويقيني نيست جز باخشوع، ومناط همه هدايت است، هركه هدايت شد عملش قبول است،وبملكوت برآيد وپذيرفته است، وخدا هركه را خواهد براه راست هدايت كند.

اى پسرجندب اگر دوست دارى‌كه با خداى جليل در خانه بهشت مجاور باشى، و فردوس را در جوارش مسكن خود سازى بايد دنيا نزد تو خوار باشد ، و مرگ را برابر چشمت بدارى ، و چيزى براى فردايت پس انداز نكنى ، و بدان هرچه را پيش فرستى از آن تو است، و هرچه را بجاگزارى بر زيان تو است .

اى‌پسرجندب هركه خودرا ازدست‌آوردش محروم سازد همانا براى ديگرى گرد آورده، وهركه پيرو هواى نفسش باشد پيرو دشمن خويش است ، هركه بخدا اعتماد دارد خدا مهم دنيا و آخرتش را كفايت‌كند، و هرچه از او غايب است برايش حفظ‌كند. درمانده است هركه براى هر بلا صبرى آماده ندارد، وبراى‌هر نعمت شكرى، وبراى هردشوارى همواري. خودرا دربرابر هربلائي درفرزند ودارائى ومصيبت شكيبا دار همانا(خدا) عاريت‌وبخشش خودرا بازستاند تاصبروشكرترا بيازمايد، بخدا تاآنجا اميدوار باش‌كه بنافرمانيش دليرت نكند، وتا آنجا بيم داركه از رحمتش نوميدت نكند ، بمدح وگفته نادان فريب مخور تا تكبر وتجبركنى و بعملت خودبين شوى. زيرا بهترين عمل عبادتست و تواضع ، مال خودرا ضايع مكن وباصلاح مال ديگرى مپرداز ، و آن مالى است‌كه بجاى خودگزارى، بدانچه خدايت قسمت‌كرده قانع باش ، و منگر جز بدانچه در نزد تواست ، و آرزو مكن بدانچه نرسى زيرا

ولا تكن بطراً في الغنى . ولا جزعاً في الفقر . ولا تكن فظّاً غليظاً يكره النّاس قربك ، ولا تكن واهناً يحقّرك من عرفك، ولا تشارّ مَن فوقك . و لا تسخر بمن هودونك . ولا تنازع الأمر أهله . ولا تطع السّفهاء . و لا تكن مهيناً تحت كلّ أحد . ولا تتّكلنّ على كفاية أحد وقف عند كلّ أمر حتّى تعرف مدخله من مخرجه قبل أن تقع فيه فتندم . و اجعل قلبك قريباً تشاركه. واجعل عملك والداً تتبعه . واجعل نفسك عدوّاً تجاهده وعارية تردّها ، فانّك قد جعلت طبيب نفسك ، وعرفت آية الصحّة ، و يبين لك الدّاء ، ودللت على الدّواء ، فانظر قيامك على نفسك . وإن كانت لك يدٌ عند إنسان فلا تفسدها بكثرة المنن و الذّكر لها ولكن أتبعها بأفضل منها ، فإنّ ذلك أجمل بك في أخلاقك و أوجب للثّواب في آخرتك . وعليك بالصّمت تعدّ حليماً - جاهلاً كنت أو عالماً - فإنّ الصّمت زينٌ لك عند العلماء ، وسترٌ لك عند الجهّال .

يا ابن جندب إنّ عيسى ابن مريم عليه السلام قال لأصحابه : « أرأيتم لوأنّ أحدكم مرّ بأخيه فرأى ثوبه قد انكشف عن بعض عورته أكان كاشفاً عنها كلّها أم يردّ عليها ما انكشف منها ؟ قالوا : بل نردّ عليها . قال : كلاّ ، بل تكشفون عنها كلّها - فعرفوا أنّه مثلٌ ضربه لهم - فقيل : يا روح الله و كيف ذلك ؟ قال : الرّجل منكم يطّلع على العورة من أخيه فلا يسترها.

هر كه قناعت ورزد سير شود ، و هر كه قناعت نكند سير نشود، وبهره آخرتت را بر گير، و در توانگرى بدمست مشو، ودر بينوائى بيتابى مكن، وسخت دل وترش رو مباش كه مردم را نزديكى بتو بد آيد، و سست وزبون مباش كه هر كه تورا شناسد كوچك شماردت. با بالادست خود ستيزه مجوى، وبا زيردست تمسخرمزن، وبا صاحب امرى ستيزه مجوى، وپيروى از نابخردان مكن، وخودرا زيرپاى هركس خوار مكن، وبكفايت كردن احدى اعتماد مكن، دربرابر هركارى توقف كن وفكر كن تا ورود وخروج آنرا بدانى پيش از آنكه درآن بمانى، وپشيمان گردى، دلت را چون خويشى كن كه بااو شريكى، وعملت را چون پدريكه بدنبالش ميروى و نفس اماره‌ات را چون دشمنى كه با او جهاد ميكنى ، و عاريه اى كه برميگردانى . زيرا توطبيب نفس خويشى، ونشانه صحة را شناختى، ودرد را دانستى ودارو را فهميدى، وببين با خود چه ميكنى، اگر نعمتى بكسى دادى با منت تباهش مكن، وآنرا بزبان مياور ولى بااحسان بهترى دنبالش كن . زيراكه اين زيباتر است برايت دراخلاق، وثواب آورتراست درآخرت. برتو باد بخموشى تا بردبار باشى چه نادان باشى چه دانا زيرا خموشى زيور تواست نزد دانشمندان، وپرده آبروى تواست نزد نادانان .

اى پسر جندب راستى عيسى ابن مريم بيارانش گفت بمن بگوئيد كه اگر يكى ازشماها ببرادرش گذر كرد وديد جامه‌ى اواندكى ازعورتش را عيان كرده آيا همه عورتش را عيان كند ياجامه را بروى آنچه عيان شده برميگرداند؟ گفتند بلكه آنرا بروى عورتش برميگردانيم فرمود: نه بلكه همه راعيان ميكنيد. پس دانستند كه اين مثلى بوده كه براى آنها زده است . باو گفته شد ياروح الله اين چگونه

بحقّ أقول لكم إنّكم لا تصيبون ما تريدون إلّا بترك ما تشتهون . ولا تنالون ما تأملون إلّا بالصّبر على ما تكرهون . إيّاكم والنّظرة فإنّها تزرع في القلب الشّهوة وكفى بها لصاحبها فتنة . طوبى لمن جعل بصره في قلبه و لم يجعل بصره في عينه . لا تنظروا في عيوب النّاس كالأرباب ، وانظروا في عيوبكم كهيئة العبيد . إنّما النّاس رجلان مبتلي ومعافي ، فارحموا المبتلى . واحمدوا الله على العافية .

يا ابن جندب صل من قطعك . وأعط من حرمك . و أحسن إلى من أساء إليك . و سلّم على من سبّك . وأنصف من خاصمك . واعف عمّن ظلمك ، كما أنّك تحبّ أن يعفى عنك ، فاعتبر بعفو الله عنك ، ألا ترى أنّ شمسه أشرقت على الأبرار والفجّار . وأنّ مطره ينزل على الصّالحين والخاطئين .

يا ابن جندب لاتتصدّق على أعين النّاس ليزكّوك ، فإنّك إن فعلت ذلك فقد استوفيت أجرك ، ولكن إذا أعطيت بيمينك فلا تطّلع عليها شمالك ، فإنّ الّذي تتصدّق له سرّاً يجزيك علانية على رؤوس الأشهاد في اليوم الّذي لا يضرّك إن لا يطّلع النّاس على صدقتك . و اخفض الصّوت إنّ ربّك الّذي يعلم ما تسرّون و ما يعلنون ، قد علم ما تريدون قبل أن تسألوه . و إذا صمت فلا تغتب أحداً . و لا تلبسوا صيامكم بظلم . و لا تكن كالّذي يصوم رئاء النّاس، مغبرّة وجوههم، شعثة رؤوسهم، يابسة أفواههم، لكي تعلم النّاس أنّهم صيام .

است؛ فرمود یکی از شماها بر عورت برادرش مطلع میشود و آنرا نمیپوشاند، بحق میگویم بشماها که شماها بدانچه توجه دارید نمیرسید مگر بترك شهوات خود، وبدست نیاورید آنچه را آرزو دارید مگر بصبر برآنچه ناخواه شما است. از یك نگاه بپرهیزید که تخم شهوت در دل بکارد ، و همان برای فتنه صاحبدل بس است. خوشا برکسی که دیده‌اش را دردل خود نهد ودیده را در همان چشم ننهند ، مانند ارباب درعیب مردم ننگرید، و چون بنده ها بعیب خود نگرید. همانا مردم دو دسته باشند مبتلا و در عافیت، بگرفتار ترحم کنید وخدارا برعافیت سپاس گزارید .

ای پسرجندب بپیوند باکسی که از تو بریده، وبده بآنکه از تو دریغ کرده، واحسان کن بدانکه با توبدی کرده، وسلام کن برکسی که بتودشنام داده، وانصاف بده بکسی که باتوخصومت کرده، وبگذر ازکسی که بتو ستم کرده چنانچه دوست داری که ازتوگذشت شود؛ بعفوخدا ازخودت توجه کن، نبینی که آفتابش برنیکان وبدان هردو میتابد وبارانش برصالح و خطاکار میبارد .

ای پسرجندب درچشم مردم صدقه مده بقصد اینکه تورا خوب شمارند، زیرا اگرچنین کنی مزدت همانست که گرفتی ولی چنان باش اگربدست راست عطاکنی دست چپت نفهمد، زیرا برای آنکه نهانی صدقه‌دهی عیانی ودر برمردم بتوعوض دهد در روزیکه بتوزیان نیست که مردم ازصدقه تومطلع نباشند، آهسته بگو زیرا پروردگارت نهان وعیان همه‌را میداند ، سؤال نکرده میداند چه میخواهید. چون روزه گرفتی از کسی غیبت مکن. و روزه را بستم میالائید و برای نمایش بمردم روزه مگیر که چهره را تیره و سر را ژولیده ولب را خشکیده کنند تا مردم بدانند که روزه دارند.

يا ابن جندب الخير كلّه أمامك ، و إنّ الشرّ كلّه أمامك . ولن ترى الخير والشرّ إلاّ بعد الآخرة ، لأنّ الله جلّ وعزّ جعل الخير كلّه في الجنّة والشرّ كلّه في النار ، لأنّهما الباقيان . والواجب على من وهب الله له الهدى و أكرمه بالإيمان ، و ألهمه رشده ، و ركّب فيه عقلاً يتعرّف به نعمه ، وآتاه علماً و حكماً يدبّر به أمر دينه و دنياه أن يوجب على نفسه أن يشكر الله و لا يكفره ، و أن يذكر الله و لا ينساه ، وأن يطيع الله ولا يعصيه ، للقديم الذي تفرّد له بحسن النّظر ، وللحديث الّذي أنعم عليه بعد إذ أنشأه مخلوقاً ، وللجزيل الذي وعده والفضل الذي لم يكلّفه من طاعته فوق طاقته ومايعجز عن القيام به ، وضمن له العون على تيسير ما حمله من ذلك ، وندبه إلى الاستعانة على قليل ما كلّفه وهومعرضٌ عمّا أمره وعاجزٌ عنه ، قد لبس ثوب الاستهانة فيمابينه و بين ربّه ، متقلّداً لهواه ، ماضياً في شهواته ، مؤثراً لدنياه على آخرته ، وهو في ذلك يتمنّى جنان الفردوس ، و ما ينبغي لأحد أن يطمع أن ينزل بعمل الفجار منازل الأبرار . أما إنّه لو وقعت الواقعة وقامت القيامة وجاءت الطّامّة ونصب الجبّار الموازين لفصل القضاء و برز الخلائق ليوم الحساب ، أيقنت عند ذلك لمن تكون الرّفعة والكرامة ، وبمن تحلّ الحسرة والندامة . فاعمل اليوم في الدّنيا بما ترجو به الفوز في الآخرة .

يا ابن جندب قال الله جلّ وعزّ في بعض ما أوحي : « إنّما أقبل الصلاة ممّن يتواضع

اى پسر جندب خير همه وهمه در برابر تواست، وهمه شر وبدى‌هم دربرابر تو است وخير وشر كلي را نبيني مگر پس از آخرت زيرا خدا جل وعز خيركلي را دربهشت نهاده وشركلي را در دوزخ، زيرا اين دواندكه باقيند لازمست برهركسي‌كه خدا باو هدايت بخشيده وبايمانش‌گرامى داشته ورشدش را بوى الهام‌كرده وباو عقلى داده‌كه نعمتهايش را بفهمد وعلم وحكمتي‌كه امر دين ودنيايش را تدبير كند اينكه خودرا واداردكه خداراشكر گزارد وناسپاسيش نكند، وخدارا بيادآرد وفراموشش نكند. و خدارا اطاعت‌كند و نافرمانيش نكند . براى ديرينه اى‌كه تنها در آن خوشبيني‌كرده ، و براى نعمت تازه‌ايكه باو داده آنگاه‌كه او را آفريده، وبراى ثواب شاياني‌كه باو وعده داده، وتفضل باينكه اورا تكليف بيش از توان نكرده‌كه ازانجام آن درمانده شود، وضامن‌كمك باو شده تا بارش را براوآسان كند، واورا دعوت‌كرده بيارى خواستن ازوى در انجام همان تكليف‌كمتر، وبا اين حال اين بنده ازامر او روگردانست وعاجزنما، وجامه بى‌اعتنائى بدانچه ميان اووپروردگار اواست ببركرده وقلاده اطاعت هواى نفس را بگردن انداخته، ودنبال شهوات رفته، ودنيا را برآخرت برگزيده، وبااين‌حال آرزوى جنات فردوس را هم دارد، ونسزدكسيكه‌كار فاجران را ميكند بمقام ابرار رسد، هلا اگر آنروزبرسد وقيامت برپا شود وهنگامه سخت بيايد، وخداوند جبار براى حكم ميان مردم ترازوى عدل برآويزد، وخلايق براى روز حساب بدر آيند ، در اينجا است‌كه ميفهمى رفعت وكرامت از آن‌كيست ، وافسوس وپشيمانى دچاركيست . امروز دردنيا عملى‌كن‌كه بدان اميدكاميابى در آخرت را دارى .

اى پسرجندب خدا جل وعز دريك وحي خود فرمايد: همانا من نمازكسي‌را پذيرم‌كه دربرابر

لعظمتي ، ويكفّ نفسه عن الشّهوات من أجلي ، ويقطع نهاره بذكري ، ولا يتعظّم على خلقي. ويطعم الجائع ويكسو العاري ، ويرحم المصاب ويؤوي الغريب ، فذلك يشرق نوره مثل الشّمس أجعل له في الظلمة نوراً و في الجهالة حلماً ، أكلاهُ بعزّتي ، واستحفظه ملائكتي ، يدعوني فأُلبّيه ويسألني فأُعطيه ، فمثل ذلك العبد عندي كمثل جنّات الفردوس ، لا يسبق أثمارها ، و لا تتغيّر عن حالها .

يا ابن جندب الإسلام عريان فلباسه الحياء وزينته الوقار ، ومروّته العمل الصالح، وعماده الورع ، ولكلّ شيء أساس وأساس الإسلام حبّنا أهل البيت .

يا ابن جندب إنّ لله تبارك وتعالى سوراً من نور ، محفوفاً بالزّبرجد والحرير ،منجّداً بالسّندس والدّيباج ، يضرب هذا السّور بين أوليائنا وبين أعدائنا ، فإذا غلى الدّماغ وبلغت القلوب الحناجر ونضجت الأكباد من طول الموقف اُدخل في هذا السّور أولياء الله ، فكانوا في أمن الله وحرزه ، لهم فيها ماتشتهي الأنفس و تلذّ الأعين . وأعداء الله قد ألجمهم العرق ، وقطعهم الفرق ، وهم ينظرون إلى ما أعدّ الله لهم ، فيقولون : « مالنا لانرى رجالاً كنّا نعدّهم من الأشرار » فينظر إليهم أولياء الله فيضحكون منهم ، فذلك قوله عزّوجلّ : « اتّخذناهم

بزرگواريم فروتنى كند، وخود را از براى من ازشهواتش بازدارد، وروزش را در ذكرمن بسرآرد، وبر خلقم بزرگى نفروشد، وگرسنه را سير كند، وبرهنه را بپوشاند، وبآسيب رسيده ترحم كند، وغريب را جاى دهد. اين است كه نورش چون خورشيد بتابد، در تاريكى باونور دهم، ودرنادانى باوحلم بخشم، بعزت خودم نگهش دارم، وفرشته هايم پاسبانيش كنند، مرا بخواند و پاسخش گويم، و از من بخواهد باو عطاكنم ، نمونه اين بنده نزد من نمونه جنات فردوس است كه ميوه بيش از ميوه آن نيست ، و حالش ديگرگون نشود .

اى پسر جندب اسلام برهنه است جامه از شرم خواهد، وزيور از وقار، ومردانگى آن كار خوب است، وستونش ورع، هرچيزى را بنيادى‌ست، وبنياد اسلام دوستى ما خاندانست .

اى پسر جندب راستى براى خدا تبارك و تعالى باروئيست از نور، آغشته بزبرجد و حرير ، و آراسته بسندس وديبا، اين بارو ميان دوستان ودشمنان ما كشيده است، و چون مغزها بجوشد ، و دلها بگلوگاه رسد وجگرها ازطول موقف قيامت بپزند. اولياء خدارا بدرون اين بارو درآورند، ودرامن وپناه خدا باشند . براى آنها درآنست هرچه دل بخواهد، و هرچه ديده از آن لذت برد، و دشمنان خدايندكه عرق دهانشان را بسته وترس بند دلشان را بريده، وآنان بنگرند بدانچه خدا برايشان آماده كرده وبگويند (٦٢- ص) مارا چه شده مردانى راكه ازاشرار ميشمرديم نمى بينيم ؟- و دوستان خدا بآنها نگاه كنند وبآنها بخندند واينست معنى گفته خدا عزوجل (٦٣- ص) آنها را بمسخره گرفتيم . يا ديده ها از آنها لغزيده است - و فرموده او (٣٤ - المطففين) امروزه آن كسانيكه گرويدند بكفار

سخرياً أم زاغت عنهم الأبصار » . وقوله : « فاليوم الّذين آمنوا من الكفّار يضحكون ٭ على الأرائك ينظرون » فلا يبقى أحدٌ ممّن أعان مؤمناً من أوليائنا بكلمة إلّا أدخله الله الجنّة بغير حساب .

(وصيته عليه السلام)

٭ (لابي جعفر محمد بن النعمان الاحول) ٭

قال أبوجعفر : قال لي الصّادق عليه السلام : إنّ الله جلّ و عزّ عيّر أقواماً في القرآن بالإذاعة ، فقلت له : جعلت فداك أين قال ؟ قال : قوله : « و إذا جاءهم أمر من الأمن أو الخوف أذاعوا به » ثمّ قال : المذيع علينا سرّنا كالشّاهر بسيفه علينا ، رحم الله عبداً سمع بمكنون علمنا فدفنه تحت قدميه . والله إنّي لأعلم بشراركم من البيطار بالدّوابّ ، شراركم الّذين لا يقرؤون القرآن إلّا هجراً ، ولا يأتون الصّلاة إلّا دبراً ، ولا يحفظون ألسنتهم . إعلم أنّ الحسن بن علي عليهما السلام لمّا طعن واختلف النّاس عليه سلّم الأمر لمعاوية فسلّمت عليه الشيّعة « عليك السّلام يا مذلّ المؤمنين » فقال عليه السلام : « ما أنا بمذلّ المؤمنين ولكنّي معزّ المؤمنين إنّي لمّا رأيتكم ليس بكم عليهم قوّة سلّمت الأمر لأبقي أنا و أنتم بين أظهرهم ، كما عاب العالم السّفينة لتبقى لأصحابها و كذلك نفسي وأنتم لنبقى بينهم » .

میخندند . و تکیه بربهشتی زده ، و نگاه میکنند و کسی نماند که یك کلمه بیك مؤمن از دوستان ما کمك کرده باشد جزاینکه خداوند او را بی‌حساب ببهشت میبرد .

سفارش آنحضرت (ع) بابی جعفر محمدبن نعمان احول

ابوجعفر گوید امام صادق(ع) بمن فرمود: راستی خدا جل وعز مردمی را در قرآن مجید بفاش کردن راز سرزنش کرده است باو گفتم قربانت درکجای قرآن؟ فرمودگفته خدا (٨٢ـ النساء) هرگاه بایشان خبری از امن یا ناامنی برسد آنرا فاش میکنند ـ سپس فرمودکسیکه راز مارا برزبان ما فاش کند چون‌تیغ کشنده بروی ما است، خدا رحمت‌کند بنده‌ای راکه علم محرمانه مارا بشنود وآنرا زیر پای خود بخاك سپارد، بخدا من بیدان شما ها ازدامپزشك نسبت بچهارپایان داناترم ، بدان شما آن کسانیندکه قرآن را همان ناهنجار خوانند، ونماز را همان در آخر وقت (یا آخر صف)گزارند ، و زبانشانرا نگه ندارند ، بدانکه چون حسن بن علی علیهماالسلام نیزه خورد و مردم در باره حکومتش اختلاف‌کردندکار را بمعاویه واگزارد و شیعه بر اوگفتند (السلام علیك یا مذل‌المؤمنین) فرمود : من مؤمنان را خوار نکردم ولی عزیز کننده مؤمنانم ، چون من دیدم شماها نیروی مقاومت (با هوا داران معاویه) ندارید کار را واگزارکردم تا من و شماها در میان آنها بمانیم ، چنانچه آن عالم کشتی را معیوب‌کرد تا برای صاحبانش بماند وچنین است‌کار شخص من باشماها تابمانیم درمیان‌آنها.

يا ابن النعمان إنّي لأحدّث الرّجل منكم بحديث فيتحدّث به عنّي ، فأستحلّ بذلك لعنته و البراءة منه . فإنّ أبي كان يقول : « و أيّ شيء أقرّ للعين من التقية ، إنّ التقيّة جُنّة المؤمن ، ولولا التّقيّة ما عُبدالله » وقال الله عزّوجلّ : « لايتّخذالمؤمنون الكافرين أولياء من دون المؤمنين ، ومن يفعل ذلك فليس من الله في شيء إلاّ أن تتّقوا منهم تقاة » .

يا ابن النّعمان إيّاك والمراء ، فإنّه يحبط عملك . و إيّاك والجدال ، فانّه يوبقك . وإيّاك وكثرة الخصومات ، فإنّها تبعدك من الله . ثمّ قال : إنّ من كان قبلكم كانوا يتعلّمون الصّمت وأنتم تتعلّمون الكلام ، كان أحدهم إذا أراد التّعبّد يتعلّم الصّمت قبل ذلك بعشر سنين فان كان يحسنه ويصبر عليه تعبّد وإلاّ قال : ما أنا لما أروم بأهل ، إنّما ينجو من أطال الصّمت عن الفحشاء ، وصبر في دولة الباطل على الأذى . أولئك النّجباء الأصفياء الأولياء حقّاً و هم المؤمنون . إنّ أبغضكم إليّ المتراسّون . المشّاؤون بالنّمائم . الحسدة لإخوانهم ، ليسوا منّي ولا أنا منهم . إنّما أوليائي الّذين سلّموا لأمرنا ، واقتدوا بنا في كلّ أمورنا . ثمّ قال : والله لو قدّم أحدكم ملء الأرض ذهباً على الله ثمّ حسد مؤمناً لكان ذلك الذّهب ممّا يكوى بـه في النّار .

ای پسر نعمان راستی من حدیثی بیکی ازشماها بازگویم واو از قول من این حدیث را بازگوید وباین خاطر لعن وبرائت از او را حلال شمرم، زیرا پدرم بارها میفرمود : کدام چیز است که چشم روشن‌کن‌تر ازتقیه باشد، راستی تقیه سپرمؤمن است اگرتقیه نبود خدا پرستش نمیشد، و خدا عزوجل فرموده است (۲۷ - آل عمران) مؤمنان کافران را دربرابر مؤمنان دوست نگیرند و هرکس چنین کند هیچ ارتباطی باخدا ندارد، جزاینکه ازآنها نوعی تقیه کنید .

ای پسر نعمان ازمناقشه بپرهیز که عملت را حبط کند و از جدال بپرهیز که هلاکت کند، بسیار طرفیت مکن که تورا از خـدا دور کند ، سپس فرمود : راستی کسانیکه پیش از شماها بودند خموشی می‌آموختند وشماها سخن‌گفتن وکلام می‌آموزید، شیوه این بود که هرکدام آنان میخواست خداپرست شود ده سال تمرین خاموشی میکرد واگرآنرا خوب انجام میداد وبرآن صبرمیکرد بعبادت میپرداخت وگرنه دست بازمیداشت و میگفت من اهل این مقام نیستم ، همانا نجات یابد کسی که از هرزه‌گوئی دم بندد ودر حکومت باطل برآزار صبرکند (یعنی ازعقیده وروش خود بجهت آزارآنها دست برندارد و پایداری واستقامت کند) آنانند نجیبان برگـزیده و اولیاء الهی بحق و همانانند مؤمنان .

همانا مبغوض ترین شماها نزد من‌آنهایندکه خبر پراکنی‌کنند وسخن چینان، آنانکه ببرادران خود حسد ورزند، از من نیستند ومن ازآنهـا نیستم همانا دوستان من‌کسانیندکه در بفرمان ما دارند وپیرو دستورهای مایند و در همه‌کارشان بما اقتداکنند، سپس فرمود: بخدا اگر یکی از شماها باندازه همهٔ زمین طلا بخدا تقدیم‌کند وبمؤمنی حسد برد باآن طلاها اورا دردوزخ داغ‌کنند .

يا ابن النّعمان إنّ المذيع ليس كقاتلنا بسيفه بل هو أعظم وزراً ، بل هو أعظم وزراً ، بل هو أعظم وزراً .

يا ابن النعمان إنّه من روى علينا حديثاً فهو ممّن قتلنا عمداً ولم يقتلنا خطاءً .

يا ابن النعمان إذا كانت دولة الظّلم فامش واستقبل من تتّقيه بالتّحية ، فانّ المتعرّض للدّولة قاتل نفسه وموبقها ، إنّ الله يقول : « ولا تلقوا بأيديكم إلى التّهلكة » .

يا ابن النّعمان إنّا أهل بيت لا يزال الشّيطان يدخل فينا من ليس منّا و لا من أهل ديننا ، فاذا رفعه و نظر إليه النّاس أمره الشّيطان فيكذّب علينا ، و كلّما ذهب واحد جاء آخر .

يا ابن النعمان من سُئل عن علم ، فقال : لا أدري فقد ناصف العلم . و المؤمن يحقد مادام في مجلسه ، فاذا قام ذهب عنه الحقد .

يا ابن النعمان إنّ العالم لا يقدر أن يخبرك بكلّ ما يعلم . لانّه سرّ الله الّذي أسرّه إلى جبرئيل عليه السلام و أسرّه جبرئيل عليه السلام إلى محمّد صلى الله عليه وآله و أسرّه محمّد صلى الله عليه وآله إلى عليّ عليه السلام وأسرّه عليّ عليه السلام إلى الحسن عليه السلام وأسرّه الحسن عليه السلام إلى الحسين عليه السلام وأسرّه الحسين عليه السلام إلى عليّ عليه السلام وأسرّه عليّ عليه السلام إلى محمّد عليه السلام وأسرّه محمّد عليه السلام إلى من أسرّه ، فلاتعجلوا

ای پسر نعمان آنکه گفتگوهای سری ومحرمانهٔ مارا فاش کند مانند کسی نیست که باتیغ مارا بکشد بلکه گناهش بزرگتر است بلکه گناهش بزرگتر است بلکه گناهش بزرگتر است .

ای پسر نعمان هرکه حدیثی برعلیه ما روایت کند ازکسانیست که عمداً ماراکشته نه بخطا .

ای پسر نعمان هرگاه دولت ظلم برپاست برووازکسی که ازاومیترسی باخوشباش ظاهری استقبال کن زیرا کسی که بچنین دولتی تعرض کند خودکشی کرده است وخود را هلاك کرده (این درصورتیستکه اصول ومبانی اسلام و ضروریات دین بواسطه تقیه باقی بماند و حفظ شود والا اگر تقیه سبب از بین رفتن دین الهی وتقویت ظالم شود جایز نیست واساساً تقیه دراصول دین رخصت است نه عزیمت یعنی جایزاست نه واجب چنانکه شیخ طوسی ـ رحمه الله ـ و دیگران گویند) راستی خدا فرماید (١٩٥ ـ البقره) بدست خودتان در هلاکت نیفتید .

ای پسر نعمان ما خاندانی هستیم که پیوسته شیطان کسی بمیان ما درآورد که نه از ماست و نه بکیش ما است وچون اورا نامورکند ومورد توجه مردم گردد شیطان باو فرماید تا برما دروغ بندد و یکی که رفت دیگری آید .

ای پسر نعمان از هرکه مسئله علمی پرسند وگوید نمیدانم حق دانش را اداکرده، مؤمن تا نشسته کینه دارد وچون بپاخاست کینه‌اش برود .

ای پسر نعمان عالم نمیتواند هرچه میداند بتو بگوید زیراآن سرّ خدا است که بجبرئیل سپرده وجبرئیل آنرا بمحمد(ص) سپرده ومحمد بعلی(ع) سپرده وعلی بحسن(ع) سپرده و حسن بحسین (ع) سپرده وحسین(ع) بعلی سپرده وعلی(ع) بمحمد سپرده و محمد (ع) آنرا بهرکه خواسته سپرده، شتاب

فوالله لقد قرب هذا الأمر ثلاث مرّات فأذعتموه ، فأخّره الله . والله مالكم سرّ إلاّ وعدوّكم أعلم به منكم .

يا ابن النّعمان ابق على نفسك فقد عصيتني . لا تذع سرّي ، فانّ المغيرة بن سعيد كذب على أبي ، وأذاع سرّه فأذاقه الله حرّ الحديد ، وإنّ أبا الخطّاب كذب عليّ و أذاع سرّي فأذاقه الله حرّ الحديد . ومن كتم أمرنا زيّنه الله به في الدّنيا و الآخرة و أعطاه حظّه ووقاه حرّ الحديد وضيق المحابس . إنّ بني إسرائيل قحطوا حتى هلكت المواشي والنسل ، فدعاالله موسى بن عمران عليه السلام فقال: ياموسى إنّهم أظهروا الزّناء والرّبا ، وعمّروا الكنائس وأضاعوا الزّكاة . فقال : إلهي تحنّن برحمتك عليهم فانّهم لا يعقلون . فأوحى الله إليه أنّي مرسل قطر السّماء ومختبرهم بعد أربعين يوماً . فأذاعوا ذلك وأفشوه . فحبس عنهم القطر أربعين سنة ، وأنتم قد قرب أمركم فأذعتموه في مجالسكم .

يا أباجعفر مالكم وللنّاس ، كفّوا عن النّاس ، ولا تدعوا أحداً إلى هذا الأمر ، فوالله لوأنّ أهل السّماوات [والارض] اجتمعوا على أن يضلّوا عبداً يريد الله هداه ما استطاعوا أن يضلّوه . كفّوا عن النّاس و لا يقل أحدكم : أخي وعمّي وجاري . فانّ الله جلّ و عزّ إذا أراد بعبد خيراً طيّب روحه فلا يسمع معروفاً إلاّ عرفه ولامنكراً إلاّ أنكره ، ثمّ قذف الله في

نکنید بخدا سوگند این امر نزدیك شده بود، سه بار ، شما آنرا فاش کردید وخدا آنرا پس انداخت، بخدا شمارا دیگر رازی و نقشه محرمانه‌ای نیست جز اینکه دشمن شما بدان داناتر است .

ای پسر نعمان برجان خود ببخش که تومرا نافرمانی کردی راز مرا فاش مکن که مغیرة بن سعید بر پدرم دروغ بست وراز اورا فاش کرد وخدا باو شکنجه آهن چشانید وابی‌الخطاب برمن دروغ بست وراز مرا فاش کرد وخدا باو سوزش آهن چشانید، هرکه کار مارا نهان دارد خدا در دنیا و آخرت او راآراید وبخت‌رایارش کند وازسوزآهن وزندان تنگش نگهدارد، بنی اسرائیل درقحطی افتادند تارمه‌ها و فرزندانشان هلاك شدند موسی بن عمران بدرگاه خدا دعا کرد، خدا فرمود ای موسی آنان آشکار زناکردند وربا‌خوردند، وکنائس‌راآبادکردند ولی زکوةرا ندادند، عرض‌کرد معبودا برحمت خود بر آنها مهرورز که آنها بی‌خردند خدا باو وحی‌کرد من پس ازچهل روز باران فرستم وآنهارابیازمایم، این مناجات را پراکندند وفاش‌کردند وخدا چهل سال باران را از آنها برید وکار شما نزدیك شده بود وشما آنرا درمجالس خود فاش‌کردید.

ای ابا جعفر (کنیه راویست) شمارا بمردم دیگر چکار ؟ دست از مردم بدارید و احدی را بدین امر دعوت نکنید که بخدا اگر اهل آسمانها (وزمین) گرد آیند تا بنده‌ایراکه خدا خواهد رهنمائی کند گمراه کنند نتوانند گمراهش سازند، دست از مردم بداریدکسی ازشماها نگوید: برادر من است،عموی من است، همسایه من است زیرا خدا جل‌وعز چون خیر بنده ایرا خواهد روحش‌را پاك کند وهیچ‌خوبی بگوشش نرسد جزآنکه آنرا بفهمد وزشتی را نشنود جزآنکه زشتش داند و سپس‌کلمه ای بدلش الهام

قلبه كلمة يجمع بها أمره .

يا ابن النعمان إن أردت أن يصفولك ودّ أخيك فلا تمازحنّه ، ولا تمارينّه ، ولا تباهينّه ولا تشارّنّه ، ولا تطلع صديقك من سرّك إلّا على ما لو اطّلع عليه عدوّك لم يضرّك . فانّ الصّديق قد يكون عدوّك يوماً .

يا ابن النعمان لا يكون العبد مؤمناً حتّى يكون فيه ثلاث سنن : سنّة من الله ، وسنّة من رسوله ، وسنّة من الامام ، فأمّا السنّة من الله جلّ وعزّ فهو أن يكون كتوماً للأسرار ، يقول الله جلّ ذكره : « عالم الغيب فلا يظهر على غيبه أحداً » وأمّا الّتي من رسول الله صلى الله عليه وآله فهو أن يداري النّاس ويعاملهم بالأخلاق الحنيفيّة . وأمّا الّتي من الامام فالصبر في البأساء والضرّاء حتّى يأتيه الله بالفرج .

يا ابن النعمان ليست البلاغة بحدّة اللّسان و لا بكثرة الهذيان ، ولكنّها إصابة المعنى وقصد الحجّة .

يا ابن النعمان من قعد إلى سابّ أولياء الله فقد عصى الله . و من كظم غيظاً فينا لا يقدر على إمضائه كان معنا في السّنام الأعلى . و من استفتح نهاره بإذاعة سرّنا سلّط الله عليه حرّ الحديد وضيق المحابس .

يا ابن النعمان لا تطلب العلم لثلاث : لترائي به ، ولا لتباهي به . ولا لتماري . ولا تدعه

كند که کارش را بدان فراهم آورد ودرست کند (یعنی درمقام دعوت دیگران به‌تشیع، خود را بزحمت میندازید زیرا در زمان تقیه بدین امرمأموز نیستید) .

ای پسر نعمان اگرخواهی برادرت باتویکدل باشد با اوشوخی نکن و جدال نکن وباو نبال وبا او ستیزه مجو، و دوستت را براز خودت آگاه مکن مگر آن رازیکه اگردشمنت هم بفهمد بتو زیان ندارد، زیرا بساکه دوستت روزی دشمنت شود .

ای پسرنعمان بنده مؤمن نباشد تا در او سه خصلت بود: یکی از خدا ویکی ازرسولخدا ویکی‌از امام، اما آنچه ازخدا عزوجل است رازپوش باشد، خدا جل ذکره میفرماید : (۲۶ - الجن) غیب دانست خدا واحدی را برغیب خود مطلع نسازد، و اما آنچه از رسولخدا است(ص) اینست‌که با مردم مدارا کند و با اخلاق اسلامی با آنها رفتار کند ، و اما آنچه از امام است صبر در سختی و شدت تا خدا فرج بدهد .

ای پسر نعمان بلاغت به تیزی زبان وبیهوده‌گوئی نیست ولی رساندن مقصود وبرهان‌درست‌است.

ای پسرنعمان هرکه نزد دشنامگوی باولیاء خدا نشیند خدارا نافرمانی‌کرده، وهرکه درباره ما خشم‌کند ونتواند انتقام‌گیرد وآنرا فروخورد دردرجه بلندتر باما‌است، وهرکه روزش را بافاش‌کردن رازما آغازکند خدا براو تیزی آهن وزندان تنگ را مسلط سازد .

ای پسر نعمان از دانش‌جوئی سه چیز مخواه ، خودنمائی و بالیدن وجدال‌کردن و آنرا برای

لثلاث : رغبة في الجهل . وزهادة في العلم . واستحياء من النّاس . والعلم [ال]ممصون كالسراج المطبق عليه .

يا ابن النّعمان إنّ الله جلّ وعزّ إذا أراد بعبد خيراً نكت في قلبه نكتة بيضاء فجال القلب بطلب الحقّ . ثمّ هو إلى أمركم أسرع من الطير إلى وكره .

يا ابن النّعمان إنّ حبّنا ـ أهل البيت ـ ينزّله الله من السّماء من خزائن تحت العرش كخزائن الذّهب والفضّة ولا ينزّله إلا بقدر ، ولا يعطيه إلاّ خير الخلق ، وإنّ له غمامة كغمامة القطر ، فإذا أراد الله أن يخصّ به من أحبّ من خلقه أذن لتلك الغمامة فتهطّلت كما تهطّلت السحاب . فتصبب الجنين في بطن اُمه .

✿ (رسالته عليه السلام الى جماعة شيعته وأصحابه) ✿

أما بعد فسلوا ربّكم العافية . وعليكم بالدّعة والوقار ، والسّكينة والحياء ، والتنزّه عمّا تنزّه عنه الصّالحون منكم . وعليكم بمجاملة أهل الباطل ، تحمّلوا الضّيم منهم . وإيّاكم ومماظّتهم . دينوا فيما بينكم وبينهم - إذا أنتم جالستموهم وخالطتموهم ونازعتموهم الكلام ، فانّه لابدّ لكم من مجالستهم ومخالطتهم ومنازعتهم ـ بالتّقيّة الّتي أمركم الله بها ، فاذا ابتليتم بذلك منهم فانّهم سيؤذونكم ويعرفون في وجوهكم المنكر . ولولا أنّ الله يدفعهم عنكم لسطوا بكم وما في صدورهم من العداوة والبغضاء أكثر ممّا يبدون لكم ، مجالسكم ومجالسهم واحدة ، إنّ

سه چيز وانه نادانى‌خواستن وبى رغبتى بدانش وشرم ازمردم، دانش بمانند چراغ زيرسرپوش‌مسونست.

اى پسر نعمان راستى خدا جل وعز چون خير بنده اى را خواهد نقطه سپيدى در دلش بكوبد و دل براه حق در پرش افتد و سپس بعقيده شما گرايد شتابان‌تراز پرنده‌ايكه بآشيانه‌اش پروازگيرد.

اى پسر نعمان راستى خداوند حب ما خانواده را فرود آورد ازآسمان، ازگنجينه هاى زيرعرش بمانند گنجينه‌هاى طلا ونقره وآنرا فرود نياورد جزباندازه وندهد جزببهترين مردم، وراستى‌كه براى آن ابرى باشد بمانند ابر باران، و هرگاه خدا خواهد هركدام از خلقش را كه دوست دارد بدان مخصوص كند بدان ابر اجازه دهد تا ببارد چونانكه ابر ميبارد و بدان جنينى كه در شكم مادر است ميرسد .

نامه‌ايكه آنحضرت بجماعت شيعيان ويارانش نگاشته

اما بعد از پروردگارتان عافيت بخواهيد، نرمش ووقار وآرامش و آبروى خود را حفظ‌كنيد، ازآنچه خوبانتان بركنارند بركنار باشيد با اهل باطل مداراكنيد، ستم آنهارا برخود هموار سازيد وبا آنها نستيزيد، حق مسلمانى را ميان خودتان و آنها مراعات‌كنيد .گاهى‌كه با آنها همنشين و در آميزش ودرگفتگو شويد، شما از همنشينى وآميزش وستيزگى با آنها بايد تقيه را رعايت‌كنيدكه خدا بشما فرمانش را داده است، هرگاه بآنهاگرفتار شويد شمارا آزار دهند و از چهره شما بدخواهى را بخوانند واگر نه اين بودكه خدا شرآنها را ازشماها دفع‌كرده بشما يورش ميبردند، دشمنى وكينه‌اى

العبد إذا كان الله خلقه في الأصل - أصل الخلق - مؤمناً لم يمت حتّى يكرّه إليه الشرّ ويباعده منه. ومن كرّه الله إليه الشرّ و باعده منه عافاه الله من الكبر أن يدخله والجبريّة فلانت عريكته وحسن خلقه وطلق وجهه وصار عليه وقار الاسلام وسكينته وتخشّعه، وورع عن محارم الله واجتنب مساخطه، ورزقه الله مودّة النّاس ومجاملتهم، وترك مقاطعة النّاس والخصومات ولم يكن منها ولا من أهلها في شيء.

وإنّ العبد إذا كان الله خلقه في الأصل - أصل الخلق - كافراً لم يمت حتّى يحبّب إليه الشرّ ويقرّبه منه. فاذا حبّب إليه الشرّ وقرّبه منه ابتلى بالكبر والجبريّة، فقسا قلبه، وساء خلقه. وغلظ وجهه، وظهر فحشه، وقلّ حياؤه، وكشف الله ستره، وركب المحارم فلم ينزع عنها، وركب معاصي الله وأبغض طاعته وأهلها. فبعد ما بين حال المؤمن والكافر. فسلوا الله العافية واطلبوها إليه، ولاحول ولا قوّة إلاّ بالله.

أكثروا من الدّعاء، فانّ الله يحبّ من عباده الذين يدعونه. وقد وعد عباده المؤمنين الاستجابة، والله مصيّر دعاء المؤمنين يوم القيامة لهم عملاً يزيدهم به في الجنّة، وأكثروا ذكر الله ما استطعتم في كلّ ساعة من ساعات اللّيل والنهار، فانّ الله أمر بكثرة الذّكر له؛ والله ذاكر من ذكره من المؤمنين، إنّ الله لم يذكره أحد من عباده المؤمنين إلاّ ذكره بخير.

که از شماها در سینه دارند بیشتر است ازآنچه برای شما اظهار میدارند، انجمنهای شما و انجمنهای آنها یکی است، راستی بنده‌ای راکه خدا دراصل- اصل خلقت - مؤمن آفریده نمیرد تا او را ناخواه بدی‌کند وازآنش دور سازد، وهرکه را خدا ناخواه بدی‌کرد وازآنش دورنمود ازکبر وجبروتش‌دور کرده، ومتواضع وخوشخو وخوشرو شود، ووقار وآرامش وخشوع اسلامی دراو پدیدآید، و ازمحارم و سخطهای خداوندکناره‌کند، وخداوند مهرورزی با مردم ومدارا وترك مقاطعه وخصومت باو روزی‌کند، وبا این اخلاق به واهل آنها سروکاری ندارد.

و راستی چون خداوند بنده‌ای را دراصل - اصل خلقت - کافرآفریند نمیرد تا شررا محبوب او کند وبدانش نزدیك نماید، و چون شردوست شد وبدان نزدیك گردید بتکبر و جبروت گرفتار شود و دلش سخت شود وبدخلق گردد و ترش رو ودشنام‌گو وبی‌آبرو باشد، وخدا پرده‌اش را بدرد، ومرتکب محارم شود، وازآنها بازنایستد، ودنبال نافرمانیها رود وطاعت و اهل طاعت را دشمن دارد، دور است مسافت میان حال مؤمن وکافر، ازخدا عافیت خواهید وازاویش بجوئید ولاحول ولاقوة الاباللہ.

دعا بسیار بخوانید که خدا بنده های دعاکن خود را دوست دارد، و ببنده های مؤمنش وعده اجابت داده، وخداوند روزقیامت دعای مؤمنان را ازکردارشان محسوب دارد، وثوابش رابهشت‌فزاید، تا توانید در هرساعت ازشب وروز ذکر خدا بسیارکنید زیرا خداوند فرموده او را بسیار ذکر کنید، وخدا یادکن هر مؤمنی است‌که اورا یادکند، هیچکدام از بنده های مؤمنش یاد اورا نکند جزاینکه خداهم اورا به خیر یادکند.

و عليكم بالمحافظة على الصلوات و الصلاة الوسطى و قوموا لله قانتين كما أمر الله به المؤمنين في كتابه من قبلكم . وعليكم بحبّ المساكين المسلمين ، فانّ من حقّرهم وتكبّر عليهم فقد زلّ عن دين الله ، والله له حاقر ماقت؛ وقد قال أبونا رسول الله صلّى الله عليه وآله : «أمرني ربّي بحبّ المساكين المسلمين منهم » . واعلموا أنّ من حقّر أحداً من المسلمين ألقى الله عليه المقت منه والمحقرة حتّى يمقته النّاس أشدّ مقتاً .

فاتّقوا الله في إخوانكم المسلمين المساكين . فانّ لهم عليكم حقّاً أن تحبّوهم ، فانّ الله أمر نبيّه صلّى الله عليه وآله بحبّهم ، فمن لم يحبّ من أمرالله بحبّه فقد عصى الله ورسوله ، ومن عصى الله ورسوله ومات على ذلك مات من الغاوين .

إيّاكم و العظمة و الكبر ، فانّ الكبر رداء الله . فمن نازع الله رداءه قصمه الله و أذلّه يوم القيامة .

إيّاكم أن يبغي بعضكم على بعض ، فانّها ليست من خصال الصالحين ، فانّه من بغى صيّر الله بغيه على نفسه وصارت نصرة الله لمن بُغي عليه . ومن نصره الله غلب و أصاب الظّفر من الله .

إيّاكم أن يحسد بعضكم بعضاً ، فانّ الكفر أصله الحسد .

برشما بادكه وقت نماز را حفظ كنيد وخصوص نماز وسطى را وبراى خدا نمازگزار باشيدچنانچه خدا دركتاب خود بمؤمنان‌كه پيش از شما بودند فرمان داده، برشما بادكه مسلمانان مستمند رادوست بداريد زيرا هركس آنانرا كوچك شمارد وبرآنها تكبركند از دين خدا لغزيده ، وخدا زبون‌كننده و بدخواه او است، وپدرما رسول خدا(ص) فرموده : پروردگارم بمن فرموده مستمندان مسلمانرا دوست بدارم ، وبدانيدكه هركس يك مسلمان را حقير شمارد خدا ببدخواهى وحقارتش دچاركند تا مردمش سخت دشمن دارند.

ازخدا بپرهيزيد درباره برادران مسلمانان ومسكين خود زيراآنان بشما حق دارندكه دوستشان بداريد ، زيرا خدا پيغمبرش را فرموده تا آنهارا دوست بدارد ، و هركه دوست نداردكسى‌راكه خدا بدوستى اوفرمان داده خدا ورسولش را نافرمانى‌كرده، وهركه خدا و رسولش را نافرمانى‌كند وبرآن وضع بميرد ازگمراهان مرده است .

بپرهيزيد از بزرك منشى وتكبر، زيرا بزرگى‌رداء خدا است، وهركه باخدا در رداء اوبستيزد خدايش روز قيامت بشكند وخواركند .

مبادا بر يكديگر بشوريد كه اين كار خصلت نيكان نيست ، هركه بشورد خدا شورشش بر سر خودش چرخاند ويارى خدا از آن‌كسى است‌كه بر او شورش شده ، و هركه را خدا يارى‌كند پيروزى رسدش ازطرف خدا .

مبادا بيكديگر حسد ببريد زيرا حسد ريشه‌كفر است.

إيّاكم أن تعينوا على مسلم مظلوم يدعوالله عليكم ويستجاب له فيكم ، فانّ أبانا رسول الله صلى الله عليه وآله يقول : « إنّ دعوة المسلم المظلوم مستجابة » .

إيّاكم أن تشره نفوسكم إلى شيء ممّا حرّم الله عليكم ، فانّه من انتهك ما حرّم الله عليه ههنا في الدّنيا حال الله بينه وبين الجنّة و نعيمها ولذّتها و كرامتها القائمة الدّائمة لأهل الجنّة أبد الآبدين .

(ومن كلامه عليه السلام سماه بعض الشيعة نثر الدرر)

١ ـ الاستقصاء فرقة . الانتقاد عداوة . قلّة الصبر فضيحة . إفشاء السرّ سقوط . السخاء فطنة . اللّؤم تغافل .

٢ ـ ثلاثة من تمسّك بهنّ نال من الدّنيا و الآخرة بغيته : من اعتصم بالله . و رضي بقضاء الله . وأحسن الظنّ بالله .

٣ ـ ثلاثة من فرّط فيهنّ كان محروماً : استماحة جواد . و مصاحبة عالم . و استمالة سلطان .

٤ ـ ثلاثة تورث المحبّة : الدّين . والتواضع . والبذل .

٥ ـ من برىء من ثلاثة نال ثلاثة : من برىء من الشرّ نال العزّ . و من برىء من الكبر نال الكرامة . ومن برىء من البخل نال الشرف .

مبادا بر ضرر مسلمان مظلومی كمك كنيد تا بدرگاه خدا بر شما نفرين كند ، و برای او در باره شما اجابت شود. زيرا پدر ما رسول خدا(ص) فرموده: نفرين مسلمان مظلوم باجابت رسد.

مبادا نفس شما بچيزی كه خدا برشما حرام كرده آزمند گردد، زيرا هر كه هتك حرمت خدا كند در اينجا كه دنيا است خدا ميان او وبهشت ونعمت ولذت وكرامتش كه دائم وقائمند تا هرگز برای اهل بهشت حايل گردد .

وازسخنان آنحضرت است كه برخی شيعه آنرا نثرالدرر ناميده

١ـ پروا رسيدن مايه جدائيست، انتقاد مايه دشمنی است،كم صبری رسوائيست ، فاش كردن راز سقوط است، سخاوت هوشمنديست، وپستی غفلت بار است .

٢ـ هر كه بسه چيز چسبد بمقصود دنيا وآخرتش برسد، بخدا پناهد، بقضای خدا خشنود باشد، بخداوند خوشبين باشد .

٣ـ هر كه در سه چيز كوتاهی كند ناكام گردد، بخشش جوئی از جواد، همنشينی با عالم ، جلب توجه ومهر سلطان .

٤ـ سه اند كه مهرآورند ، دين ، تواضع ، بخشش.

٥ـ هر كه از سه چيز بيزار شد بسه چيز رسيد، هر كه ازبدكردن بيزار است بعزت رسد، هر كه ازتكبر بيزار است بكرامت رسد، وهر كه از بخل بيزار است بشرافت رسد.

٦ ـ ثلاثة مكسبة للبغضاء : النّفاق . والظلم . والعجب .

٧ ـ ومن لم تكن فيه خصلة من ثلاثة لم يعدَّ نبيلاً : من لم يكن له عقلٌ يزينه أوجدة تغنيه ، أو عشيرة تعضده .

٨ ـ ثلاثةٌ تزري بالمرء : الحسد . والنّميمة . والطّيش .

٩ ـ ثلاثة لا تعرف إلاّ في ثلاث مواطن : لا يعرف الحليم إلاّ عند الغضب . ولاالشجاع إلاّ عند الحرب . ولا أخ إلاّ عندالحاجة .

١٠ـ ثلاث من كنَّ فيه فهو منافق وإن صام وصلّى : من إذا حدّث كذب . و إذا وعد أخلف . وإذا ائتمن خان .

١١ـ احذر من النّاس ثلاثة : الخائن . والظّلوم . و النّمام . لأنَّ من خان لك خانك ومن ظلم لك سيظلمك . ومن نمَّ إليك سينمّ عليك .

١٢ـ لا يكون الأمين أميناً حتّى يؤتمن على ثلاثة فيؤدّيها : على الأموال والأسرار والفروج . وإن حفظ اثنين وضيّع واحدة فليس بأمين .

١٣ـ لا تشاورأحمق . ولاتستعن بكذّاب . ولاتثق بمودّة ملوك ، فانَّ الكذّاب يقرّب لك البعيد ، ويبعّد لك لقريب ، والأحمق يجهد لك نفسه ولا يبلغ ماتريد ، والملوك أوثق ما كنت به خذ لك ، وأوصل ما كنت له قطعك .

٦ـ سه چيز دشمنى آرند، نفاق، ظلم وخودبينى .

٧ـ هركه يكى‌ازسه‌چيزرا ندارد نجيب نيست:آنكه خردى، ندارد تااورا بيارايد، وثروتى‌ندارد كه توانگرش سازد ، ويا عشيره‌اى‌كه باوكمك‌كند .

٨ـ سه‌اندكه مرد را زبون‌كنند ، حسد، سخن چينى، وسبكسرى .

٩ـ سه‌كس‌اندكه شناخته نشوند جزدرسه جا: حليم‌شناخته نشود جزهنگام خشم، وشجاع شناخته نشود جزدر نبرد ، و برادر ودوست شناخته نشود جزهنگام نياز باو .

١٠ـ سه‌اندكه درهركه باشند منافق است‌گرچه روزه دارد ونماز بخواند : هركه دروغ‌گويد ، وخلف وعده‌كند، ودرامانت خيانت‌كند .

١١ـ از سه‌كس بر حذر باش: خائن، ستم پيشه ، و سخن چين زيرا هركه بسود تو خيانت‌كند بتو هم خيانت‌كند، ستم پيشه بخودت هم ستم‌كند، سخن‌چين بتواز ديگران ازتوهم سخن چينى كند،

١٢ـ امانت دار امين نباشد تا سه امانترا نگهدارد : اموال ، اسرار ، و فروج . اگر دوتا را نگهدارد ودريكى خيانت‌كند امين نباشد .

١٣ـ با احمق مشورت مكن، وازكذاب يارى مجو، وبدوستى ملوك اعتماد مكن . زيرا دروغگو دوررا نزديك جلوه دهد، ونزديك را دور. واحمق خودرا برايت برنج اندازد وبمقصودت نرسد ، وملوك باهرچه اعتماد دارى تورا رهاكند ، وبابهترين پيوست ازتو ببرد .

١٤- أربعة لاتشبع من أربعة : أرض من مطر . وعين من نظر ، وانثى من ذكر . وعالم من علم .

١٥- أربعة تهرم قبل أوان الهرم : أكل القديد . والقعود على النداوة . و الصعود في الدُّرج . ومجامعة العجوز .

١٦- النساء ثلاث : فواحدة لك . وواحدة لك وعليك . وواحدة عليك لالك ، فأمّا التي هي لك فالمرأة العذراء . وأمّا الّتي هي لك وعليك فالثيّب وأمّا الّتي هي عليك لا لك فهي المتبع -الّتي لها ولد من غيرك- .

١٧- ثلاث من كنَّ فيه كان سيّداً : كظم الغيظ . و العفو عن المسيىء . و الصّلة بالنّفس والمال .

١٨- ثلاثة لابدَّ لهم من ثلاث : لابدَّ للجواد من كبوة . و للسّيف من نبوة ، وللحليم من هفوة .



١٩- ثلاثة فيهنَّ البلاغة: التقرُّب من معنى البغية . والتبعّد من حشوالكلام ، والدَّلالة بالقليل على الكثير .

٢٠- النجاة في ثلاث : تمسك عليك لسانك . ويسعك بيتك . وتندم على خطيئتك .

٢٢- الجهل في ثلاث : في تبدُّل الإخوان . والمنابذة بغيربيان . والتجسس عمّالايعني.

١٤- چهارچیزازچهارچیزسیرنشوند: زمین‌ازباران، دیده ازنگریستن، ماده ازنر، وعالم‌ازعلم .

١٥- چهارندکه نابهنگام پیرکنند: خوردن‌گوشت آفتاب خشکیده، نشستن روی نم، بالارفتن از پلکان، جماع پیره زنان .

١٦- زنان سه دسته‌اند: یکی همه بسود تو، ویکی باسود وزیان برتو ، و یکی همه بزیانت . اما آنکه بسود تواست دوشیزه است، واما آنکه بسود وزیان تو هردواست زن‌بیوه است، وآنکه همه‌زیانست زنیستکه ازدیگری فرزند بهمراه دارد .

١٧- سه‌تا در هرکه باشند آقا است: خشم فرو خوردن،گذشت از بدکردار ،کمك و صله برحم با جان و مال .

١٨- سه‌کس‌را چاره ازسه چیزنیست: اسب دونده را ازسردرآمدن، شمشیربرنده را ازکندشدن، وبردبار را از لغزش .

١٩- سه چیز در او بلاغت وشیوائیست : معنی مقصودرا رساندن، از سخن بیهوده دوری جستن، وبا لفظ‌کم معنی بسیار فهماندن .

٢٠- نجات در سه چیز است: زبانت را نگهداری، در خانه‌ات بمانی، وبرخطایت پشیمان شوی.

٢١- نادانی در سه چیز است: دوست عوض‌کردن، دوری‌کردن بی‌دلیل واعلام حجت، وجستجو از آنچه سودی ندهد .

٢٢ـ ثلاث من كنّ فيه كنّ عليه : المكر . والنكث . والبغي ، وذلك قول الله : « ولا يحيق المكر السيّىء إلاّ بأهله » . « فانظر كيف كان عاقبة مكرهم إنّا دمّرناهم وقومهم أجمعين » وقال جلّ وعزّ : « و من نكث فانّما ينكث على نفسه » . وقال : « يا أيّها النّاس إنّما بغيكم على أنفسكم متاع الحيوة الدّنيا » .

٢٣ـ ثلاث يحجزن المرء عن طلب المعالي : قصر الهمّة : وقلّة الحيلة . وضعف الرأي .

٢٤ـ الحزم في ثلاثة : الاستخدام للسلطان . والطاعة للولد . والخضوع للمولى .

٢٥ـ الأُنس في ثلاث : في الزوجة الموافقة . والولد البارّ . و الصّديق المصافي .

٢٦ـ من رزق ثلاثاً نال ثلاثاً وهو الغنى الأكبر : القناعة بما أُعطي . واليأس ممّا في أيدي الناس . وترك الفضول .

٢٧ـ لايكون الجواد جواداً إلاّ بثلاثة : يكون سخيّاً بماله على حال اليسر والعسر . و أن يبذله للمستحقّ . و يرى أنّ الّذي أخذه من شكر الّذي اُسدي إليه أكثر ممّا أعطاه .

٢٨ـ ثلاثة لا يعذر المرء فيها : مشاورة ناصح . و مداراة حاسد . و التّحبّب إلى النّاس .

٢٩ـ لايعدُّ العاقل عاقلاً حتّى يستكمل ثلاثاً : إعطاء الحقّ من نفسه على حال الرّضا والغضب . وأن يرضى للنّاس مايرضى لنفسه . واستعمال الحلم عند العثرة .

٢٢ـ سه چيز درهركه باشند بزيان اويند : مكر ، عهد شكنى ، وتجاوز و اينست معنى قول خدا (٤١ـ فاطر) درنگيرد نيرنك مگر به اهل خودش. (٥٢ـ النمل) ببين كه عاقبت نيرنگشان اين شد كه آنها را با همه كسانشان سرنگون كرديم ـ خدا جل و عز فرموده (٢٤ـ يونس) ايا مردم همانا تجاوز شما بزيان خودتانست وهمان بهره زندگى دنيا است .

٢٣ـ سه چيزند كه مرد را از طلب معالى بازدارند، كوتاهى همت، وكم چاره جوئى وسستى رأى .

٢٤ـ سه چيز دورانديشند: خدمتكارى سلطان، واطاعت ازپدر، وخضوع برابر آقا .

٢٥ـ انس درسه چيزاست: زن موافق، فرزند خوشرفتار ودوست باصفا.

٢٦ـ هركه را سه باشد بسه چيزرسد كه بزرگترين توانگريست: قناعت بدانچه دهندش، نوميدى ازآنچه دردست مردم است، وترك فضول زندگانى .

٢٧ـ سخاوتمند جوادنباشد جزبا سه امر: مالش را ببخشد درفراوانى وتنگدستى، وآنرابمستحق بخشد. وبداند شكريكه دربرابرآن گيرد بزرگتراست ازآنچه ميدهد .

٢٨ـ مرد ازسه چيز عذرى ندارد: مشورت با خيرخواه، مدارا باحسود، ودوست يابى ازمردم .

٢٩ـ خردمند را نتوان خردمند دانست تا با سه چيزكامل شود: از طرف خود بديگران حق بدهد چه خوشش باشد وچه ناخوشش، بپسندد براى مردم آنچه برخود پسندد، وهنگام لغزش بردبار باشد .

٣٠- لا تدوم النعم إلاّ بعد ثلاث : معرفة بما يلزم الله سبحانه فيها . و أداء شكرها ولا يعيب فيها .

٣١- ثلاثٌ من ابتلي بواحدة منهنّ تمنّى الموت : فقرٌ متتابع . و حرمة فاضحة . وعدوٌّ غالب .

٣٢- من لم يرغب في ثلاث ابتلي بثلاث : من لم يرغب في السّلامة ابتلي بالخذلان . و من لم يرغب في المعروف ابتلي بالنّدامة . و من لم يرغب في الاستكثار من الإخوان ابتلي بالخسران .

٣٣- ثلاث يجب على كلّ إنسان تجنّبها : مقارنة الأشرار . ومحادثة النّساء . ومجالسة أهل البدع .

٣٤- ثلاثة تدلّ على كرم المرء : حسن الخلق . وكظم الغيظ وغضّ الطرف .

٣٥- من وثق بثلاثة كان مغروراً : من صدّق بما لايكون . وركن إلى من لايثق به . وطمع في ما لا يملك .

٣٦- ثلاثة من استعمالها أفسد دينه ودنياه : من [أ]ساء ظنّه . وأمكن من سمعه . وأعطى قياده حليلته .

٣٧- أفضل الملوك من اُعطي ثلاث خصال : الرّأفة . والجود . والعدل .

٣٠- نعمت نپاید مگر با سه چیز: فهم آنچه خدای سبحان را درباره آن شاید، شکرگزاری از نعمت، وعیب نکردن آن .

٣١- سه‌اند که هرکه بیکی از آنها گرفتار شد آرزوی مرگ کند : فقر پی در پی ، محرومیت رسوا، و دشمن چیره .

٣٢- هرکه از سه‌تا روگرداند بسه‌تاگرفتار شود : هرکه از سازش روگرداند بی یاور بماند ، هرکه ازخوبی روگرداند پشیمان‌گردد، و هرکس بدوستان خود نیفزاید زیان برد .

٣٣- هرکس باید از سه چیز دوری‌کند : همراهی با بدان ، گفتگوی با زنان ، همنشینی با بدعت‌گزاران .

٣٤- سه‌اندکه دلیل بزرگواری شخصند: خوشخوئی، فروخوردن خشم، ودیده فروهشتن .

٣٥- هرکه بسه چیز اعتمادکند فریب خورده: نشدنی را باورکند، به غیرمعتمد تکیه‌کند ، ودر آنچه ازآنش نیست طمع کند.

٣٦- هرکس سه چیررا بکار بندد دنیا ودینش را تباه‌کند: بدگمان باشد ،گوش بهرکس بدهد واختیارش‌را بدست زنش بدهد .

٣٧- بهترین پادشاه‌کسی است که سه خصلت دارد: مهربانی، بخشش، و عدالت .

٣٨ـ و ليس يحبُ للملوك أن يفرّطوا في ثلاث : في حفظ الثغور . و تفقّد المظالم واختيار الصّالحين لأعمالهم .

٣٩ـ ثلاث خلالٍ تجبُ للملوك على أصحابهم و رعيّتهم : الطّاعة لهم . و النّصيحة لهم في المغيب والمشهد . والدُّعاء بالنّصر والصّلاح .

٤٠ـ ثلاثة تجب على السّلطان للخاصّة والعامّة : مكافأة المحسن بالإحسان ليزدادوا رغبة فيه . و تغمّد ذنوب المسيىء ليتوب و يرجع عن غيّه . و تألّفهم جميعاً بالإحسان و الإنصاف .

٤١ـ ثلاثة أشياء من احتقرها من الملوك وأهملها تفاقمت عليه : خامل قليل الفضل شذّ عن الجماعة . وداعية إلى بدعة جعل جُنّته الأمر بالمعروف والنّهي عن المنكر . وأهل بلد جعلوا لأنفسهم رئيساً يمنع السّلطان من إقامة الحكم فيهم .

٤٢ـ العاقل لايستخفُّ بأحد . و أحقُّ من لا يستخفُّ به ثلاثة : العلماء . والسّلطان والإخوان ، لأنّه من استخفَّ بالعلماء أفسد دينه . ومن استخفَّ بالسّلطان أفسد دنياه . ومن استخفَّ بالإخوان أفسد مروّته .

٤٣ـ وجدنا بطانة السّلطان ثلاث طبقات : طبقة موافقة للخير و هي بركة عليها وعلى السّلطان وعلى الرّعيّة . وطبقة غايتها المحاماة على مافي أيديها ، فتلك لا محمودة ولامذمومة

٣٨ـ برای پادشاهان كوتاهی درسه‌كارمحبوب نیست: درنگهداری مرزها، در وارسی ستم‌رسیده، وبرگزیدن خوبان برای كارهایشان .

٣٩ـ برملت برای پادشاه ویارانش‌سه چیزواجبست: فرمانبرداری ازآنان، خیرخواهی برایشان درغیاب وحضور، ودعاء برای پیروزی وبهی ایشان .

٤٠ـ بر سلطان برای خاص و عام سه چیز واجب است : پاداش نیك بنیكوكار تا برغبتش در آن بیفزاید، سرپوشی ازگناهان بدكارتاتوبه‌كند وازگمراهی برگردد، وفراهم كردن‌همه بااحسان وعدالت.

٤١ـ سه چیز است‌كه هریك از ملوك آنراكم گیرد و درباره آن اهمال‌كند براو دشوارگردد : گمنام‌كم فضیلتی‌كه از جماعت‌كناره‌گرفته، ودعوت‌كننده بیدعتی‌كه امر بمعروف ونهی از منكر را سپر خود ساخته ، و مردم شهرستانیكه برای خود رئیسی گرفته اند تا مانع سلطان شود از اجراء حكم خود در باره آنان .

٤٢ـ خردمند احدی را سبك نشمارد و سزاوارتر كسی كـه نبایدش سبك شمرد سه‌اند : علماء ، سلطان، ودوستان زیرا هركه علماء را سبك شمارد دینش را تباه‌كرده ، وهركه سلطان را سبك شمارد دنیایش را تباه‌كرده، وهركه دوستانش را سبك شمارد مردانگیش را تباه‌كرده .

٤٣ـ اطرافیان سلطان سه طبقه اند : یك طبقه خیرمندان كه مایه بركت خود و سلطان و رعیت باشند ، وطبقه‌ای كـه هدفشان حفظ مقام خود است، و اینان نه ستوده اند و نه نكوهیده بلكه بنكوهش

بل هي إلى الذمّ أقرب . و طبقة موافقة للشرّ و هي مشؤومة ، مذمومة عليها و على السّلطان .

٤٤- ثلاثة أشياء يحتاج النّاس طرّاً إليها : الأمن . والعدل . والخصب .

٤٥- ثلاثة تكدّر العيش : السلطان الجائر . والجار السوء . والمرأة البذيّة .

٤٦- لا تطيب السّكنى إلاّ بثلاث : الهواء الطيّب. والماء الغزير العذب . و الأرض الخوّارة .

٤٧- ثلاثة تعقّب النّدامة : المباهاة والمفاخرة . والمعازّة .

٤٨- ثلاثة مركّبة في بني آدم : الحسد . والحرص . والشّهوة .

٤٩- من كانت فيه خلّة من ثلاثة انتظمت فيه ثلاثتها في تفخيمه وهيبته وجماله : من كان له ورع ، أوسماحة ، أو شجاعة .

٥٠- ثلاث خصال من رزقها كان كاملاً : العقل . والجمال . والفصاحة .

٥١- ثلاثة تقضى لهم بالسّلامة إلى بلوغ غايتهم : المرأة إلى انقضاء حملها . و الملك إلى أن ينفد عمره . والغائب إلى حين إيابه .

٥٢- ثلاثة تورث الحرمان : الإلحاح في المسألة والغيبة . والهزء .

٥٣- ثلاثة تعقّب مكروهاً : حملة البطل في الحرب في غير فرصة وإن رُزق الظّفر .

نزديكترند، وطبقه شرور وبدخواه كه شوم ونكوهشند برخود وبر سلطان .

٤٤- همه كس بسه چيز نيازدارد: امنيت، وعدالت، وفراوانى .

٤٥- سه چيز زندگى را تيره كنند: سلطان ستمكار، همسايه بد، و زن بيشرم .

٤٦- سكنى خوش نيست مگر بسه‌چيز: هواء پاك، آب فراوان گوارا، وزمين خوب زراعت بده.

٤٧- سه چيزدنباله پشيمانى دارند: مباهات، وبرخود باليدن، ستيزه در عزت طلبى .

٤٨- سه چيز درسرشت آدميزاده است: حسد، حرص، وشهوت .

٤٩- هركه يكى از سه خصلت دارد هرسه درتفخيم وهيبت وجمالش منتظم گردند : هركه ورع ، يا بخشش، ياشجاعت دارد .

٥٠- هركه را سه خصلت روزى شده كامل باشد: خرد، زيبائى، وشيوائى .

٥١- سه كس محكوم بسلامت باشند تا بنهايت كار خود برسند: زن آبستن تا بزايد، و پادشاه تا عمرش بسر آيد، و غائب تا برگردد .

٥٢- سه چيز مايه حرمانند: اصرار درسؤال، وبدگوئى، واستهزاء .

٥٣- سه چيز دنباله بد دارند : حمله نابهنگام پهلوان در نبرد گرچه بپيروزى رسد ، نوشيدن

و شرب الدّواء من غير علّة و إن سَلم منه . و التعرّض للسّلطان و إن ظفر الطالب بحاجته منه .

٥٤- ثلاث خلال يقول كلّ إنسان إنّه على صواب منها : دينه الّذي يعتقده . و هواه الّذي يستعلي عليه . وتدبيره في اُموره .

٥٥- النّاس كلّهم ثلاث طبقات : سادة مُطاعون ، وأكفاء متكافون ، واُناس متعادون .

٥٦- قوام الدّنيا بثلاثة أشياء : النّار . والملح . والماء .

٥٧- من طلب ثلاثة بغير حقّ حرم ثلاثة بحقّ : من طلب الدّنيا بغيرحقّ حرم الآخرة بحقّ . ومن طلب الرّئاسة بغيرحقّ حرم الطّاعة له بحقّ . و من طلب المال بغير حقّ حرم بقاؤه له بحقّ .

٥٨- ثلاثة لا ينبغي للمرء الحازم أن يتقدّم عليها : شرب السّم للتّجربة وإن نجا منه . وإفشاء السرّ إلى القرابة الحاسد وإن نجا منه . وركوب البحر وإن كان الغنى فيه .

٥٩- لايستغني أهل كلّ بلد عن ثلاثة يفزع إليه في أمر دنياهم وآخرتهم فان عُدموا ذلك كانوا همجاً : فقيه عالم ورع . وأمير خيّر مطاع . وطبيب بصير ثقة .

٦٠- يمتحن الصّديق بثلاث خصال ، فان كان مؤاتياً فيها فهو الصّديق المصافي وإلاّ كان صديق رخاء لا صديق شدّة : تبتغي منه مالاً ، أو تأمنه على مال ، أو تشاركه في مكروه.

دواء بدون درد وگرچه سالم بماند، ودرآويختن با پادشاه وگرچه پيروزگردد بحاجتى كه ازاو دارد،

٥٤- هركس در سه چيز خود را بر حق داند: دينى كه بدان عقيده دارد ، هواى نفسى كه براو چيره شده، وتدبير دركار خودش .

٥٥- مردم همه سه طبقه‌اند: آقايان مطاع ، وهمكنان برابر، ومردم دشمن با يكديگر .

٥٦- قوام دنيا بسه چيزاست: آتش، نمك، و آب .

٥٧- هركه سه چيز بناحق خواهد از سه چيز بحق محروم‌گردد: هركه دنيا را بناحق خواهد ازآخرت بحق محروم‌گردد، هركه بناحق رياست طلبد ازطاعت بحق محروم‌گردد، هركه بناحق مالى را طلبد ازماندن آن برايش بحق محروم‌گردد .

٥٨- سه چيز است‌كه دورانديش را نسزد بدانها پيش‌گيرد، نوشيدن زهر براى آزمايش گرچه از آن نجات يابد ، فاش‌كردن رازى بخويشاوند حسود گرچه از آن رها شود ، و سفر دريا وگرچه مايه توانگرى باشد .

٥٩- اهل هرشهرى را ازسه چيزكه براى دنيا و آخرتشان بدان پناهند بى‌نياز نباشند و اگر ندارند اوباش ونابخردند: فقه عالم پارسا، اميرخيرخواه مطاع، پزشك بصير ومورد اعتماد .

٦٠- آزمايش دوست با سه‌چيز است: اگر دارد دوست با صفا است وگرنه دوست دوران خوشى است نه سختى، از او مالى بخواهى، اورا برمالى امين‌كنى، ودرپيشامد بدى با اوشركت داشته باشى .

٦١- إن يَسلم النّاس من ثلاثة أشياء كانت سلامةً شاملةً : لسان السّوء . و يدالسّوء. و فعل السّوء .

٦٢- إذا لم تكن في المملوك خصلة من ثلاث فليس لمولاه في إمساكه راحة : دين يُرشده أو أدب يسوسه . أوخوف يردعه .

٦٣- إنّ المرء يحتاج في منزله وعياله إلى ثلاث خلال يتكلّفها وإن لم يكن في طبعه ذلك : معاشرة جميلة . وسعة بتقدير . وغيرة بتحصّن .

٦٤- كلّ ذي صناعة مضطرٌ إلى ثلاث خلال يجتلب بها المكسب وهو : أن يكون حاذقاً بعمله . مؤدّياً للأمانة فيه . مستميلاً لمن استعمله .

٦٥- ثلاث من ابتلي بواحدة منهنّ كان طائح العقل : نعمة مولّية . و زوجة فاسدة . وفجيعة بحبيب .

٦٦- جبلت الشجاعة على ثلاث طبائع لكلّ واحدة منهنّ فضيلة ليست للأخرى : السّخاء بالنّفس، والأنفة من الذّل ، وطلب الذّكر ، فإن تكاملت في الشّجاع كان البطل الّذي لا يقام لسبيله ، و الموسوم بالإقدام في عصره ، وإن تفاضلت فيه بعضها على بعض كانت شجاعته في ذلك الّذي تفاضلت فيه أكثر وأشدّ إقداماً .

٦٧- ويجب للوالدين على الولد ثلاثة أشياء : شكرهما على كلّ حال : و طاعتهما فيما

٦١- اگرمردم از سه چیز درسلامت باشند همه جانبه سالمند: زبان بد، دست بد ، وكاربد .

٦٢- اگر درمملوك یکی ازسه خصلت نبود نگهداریش برای آقایش آسایشی ندارد، دینی که رشد اوباشد، ادبی که مدبر اوباشد، ویا ترسی که بازدارنده اوباشد .

٦٣- مرد برای اداره خانه وعیالش سه خصلت لازم داردکه متحمل شود وگرچه طبع او نباشند : خوش سلوکی، خرج وافر باندازه، وغیرت برحفاظت .

٦٤- هرصنعتگری برای جلب مشتری باید سه خصلت داشته باشد : بکارش استاد باشد، درکارش امانت را رعایت کند ، وهرکسش کاری داد خاطر اورا جلب کند .

٦٥- سه اندکه هرکس بیکیشان گرفتار شود سرگردان باشد : نعمت از دست رفته ، زن فاسد، دداغ دوست .

٦٦- شجاعت بسه منش سرشته شده که هرکدام را فضیلت مخصوصی است ، فداکاری ، حذر از خواری، و نامجوئی، واگراین هرسه درشجاع فراهم شوند قهرمانیست که برابری با اونتوان، ویگانه دوران خود است، واگر یکی ازآنها بیشترباشد شجاعت درآن بیشتر وسخت‌تر است .

٦٧- پدر ومادر را برفرزند سه حق است، شکر آنان در هرحال، اطاعتشان در هرامرونهی که

يأمرانه و ينهيانه عنه في غير معصية الله . و نصيحتهما في السرّ و العلانية . و تجب للولد على والده ثلاث خصال : اختياره لوالدته . وتحسين اسمه . والمبالغة في تأديبه .

٦٨ـ تحتاج الإخوة فيما بينهم إلى ثلاثة أشياء . فإن استعملوها وإلاّ تباينوا وتباغضوا وهي : التّناصف . والتّراحم . ونفي الحسد .

٦٩ـ إذا لم تجتمع القرابة على ثلاثة أشياء تعرّضوا لدخول الوهن عليهم وشماتة الأعداء بهم وهي : ترك الحسد فيما بينهم لئلاّ يتحزّبوا فيتشتّت أمرهم . والتّواصل ليكون ذلك حادياً لهم على الاُلفة . والتّعاون لتشملهم العزّة .

٧٠ـ لا غنى بالزّوج عن ثلاثة أشياء فيما بينه وبين زوجته وهي : الموافقة ليجتلب بها موافقتها و محبّتها و هواها . وحسن خُلقه معها . و استعماله استمالة قلبها بالهيئة الحسنة في عينها . وتوسعته عليها . و لا غنى بالزّوجة فيما بينها وبين زوجها الموافق لها عن ثلاث خصال وهنّ : صيانة نفسها عن كلّ دنس حتّى يطمئنّ قلبه إلى الثّقة بها في حال المحبوب والمكروه. وحياطته ليكون ذلك عاطفاً عليها عند زلّة تكون منها . و إظهار العشق له بالخلابة و الهيئة الحسنة لها في عينه .

٧١ـ لا يتمّ المعروف إلاّ بثلاث خلال : تعجيله . وتقليل كثيره . وترك الامتنان به .

٧٢ـ والسّرور في ثلاث خلال : في الوفاء . ورعاية الحقوق . والنّهوض في النّوائب.

معصيت خدا نباشد، وخيرخواهی برای آنها درنهان وعیان، وفرزند را برآنان سه حق است: مادرخوب انتخاب کردن، نام خوب نهادن، وپرورش خوب دادن .

٦٨ـ برادران را با یکدیگر سه چیز بایدکه اگر بکار بندند بپایند وگرنه جدا شوند ودشمن همگردند وآن سه: انصاف بایکدیگر، ومهربانی بایکدیگر، وحسد نبردن بهم است .

٦٩ـ هرگاه میان خویشان سه چیز نباشد بسستی وسرزنش دشمنان گرایند وآن سه: حسدنبردن بهمدیگر تا از همدیگر جدا نشوند، وکارشان پریشان نشود، وپیوست با هم تا آنها را بالفت کشاند، و کمك بهم تا همه عزیز باشند .

٧٠ـ شوی را با همسر خود سه چیزباید، موافقت با اوتا موافقت ودوستی ومیل اورا جلب کند، خوشخوئی با او ودلبری ازاو بزیبا نشاندادن خودش باو، وتوسعه درزندگی او، وزنرا باشوی موافق خود سه چیز باید: خود را ازهر چرکینی پاك دارد تا دل شوهر واعتماد او را در هرخوش وناخوش بخود مطمئن سازد، ومحافظت از شوهر خود، و حساب بردن از او تا اگر لغزشی کرد بچشم مهر باو نگرد، واز او بگذرد واظهار عشق بوی باعشوه ودلبری، وزیباکردن خود درچشم او.

٧١ـ احسان کامل نباشد مگر با سه خصلت : شتاب در آن ، کم شمردن بسیار آن ، وبی منت گزاری آن .

٧٢ـ وسرور درسه خصلت است: وفاداری، رعایت حقوق، وهمراهی درپیشامدهای ناگوار.

٧٣- ثلاثة يستدلّ بها على إصابة الرّأي : حسن اللّقاء . وحسن الاستماع . و حسن الجواب .

٧٤- الرّجال ثلاثة : عاقلٌ . و أحمق . وفاجر ، فالعاقل إن كلّم أجاب ، و إن نطق أصاب ، وإن سمع وعى ، والأحمق إن تكلّم عجّل ، وإن حدّث ذهل ، وإن حمل على القبيح فعل ، والفاجر إن ائتمنته خانك ، وإن حدّثته شانك .

٧٥- الإخوان ثلاثة : فواحدكالغذاء الّذي يحتاج إليه كلّ وقت فهوالعاقل . والثّاني في معنى الدّاء وهوالأحمق . والثّالث في معنى الدّواء فهواللّبيب .

٧٦- ثلاثة أشياء تدلّ على عقل فاعلها : الرّسول على قدرمن أرسله . والهديّة على قدر مهديها ، والكتاب على قدر كاتبه .

٧٧- العلم ثلاثة : آية محكمة . وفريضة عادلة . وسنّة قائمة .

٧٨- النّاس ثلاثة : جاهل يأبى أن يتعلّم . و عالم قد شفّه علمه . وعاقل يعمل لدنياه و آخرته .

٧٩- ثلاثة ليس معهنّ غربة : حسن الأدب . و كفّ الأذى . ومجانبة الرّيب .

٨٠- الأيّام ثلاثة : فيوم مضى لا يدرك . و يوم النّاس فيه ، فينبغي أن يغتنموه . وغداً إنّما في أيديهم أمله .

٧٣- سه چيز نشانه نظر درست است: خوش برخوردى، خوب گوش دادن بسخن، وپاسخ خوب.

٧٤- مردان سه دسته‌اند: خردمند، احمق، و بدكار. خردمند را اگر سخن كنند پاسخ دهد، و اگر بگويد درست بگويد، واگر بشنود حفظ كند، احمق در سخن بشتابد، و درگفتگو خود را ببازد، و اگر بكار زشتش بكشند بكار بندد ، بدكار را اگر سپرده‌اى بدهى خيانت كند ، و اگر باو بازگوئى كنى زشتت سازد .

٧٥- برادران سه دسته‌اند : يكى چون خوراك است كه هميشه بدان نياز است ، و آن خردمند است. دومى چون درد است وآن نابخرد است، وسومى چون درمان است وآن صاحبدل است.

٧٦- سه چيز بر خرد عمل كننده خود دلالت دارند : فرستاده كه ترجمان خرد فرستنده است، هديه كه هم‌اندازه هديه فرست‌است، ونامه كه معرف قدرنامه نويس است.

٧٧- دانش سه است: آيتى محكم وثابت ومقرر، وفريضه‌اى عادلانه، و روشى زنده وپايدار .

٧٨- مردم سه دسته‌اند: نادانى كه نميخواهد بياموزد، دانائيكه از دانش خود سبك وبيكاره شده وخردمندى كه براى دنيا وآخرتش كار ميكند.

٧٩- باسه چيز غربت نيست: پرورش خوب، بى‌آزادى، و دورى از شك وترديد.

٨٠- روزها سه‌اند، روزيكه گذشت وبدست نيايد، روزيكه مردم در آنند وبايد غنيمتش شمارند، وفرداكه تنها همان آرزوئيست .

٨١- من لم تكن فيه ثلاث خصال لم ينفعه الإيمان : حلم يردّ به جهل الجاهل ، وورع يحجزه عن طلب المحارم ، وخلق يداري به النّاس .

٨٢- ثلاث من كنّ فيه استكمل الإيمان ، من إذا غضب لم يخرجه غضبه من الحقّ ، وإذا رضي لم يخرجه رضاه إلى الباطل ، ومن إذا قدر عفا .

٨٣- ثلاث خصال يحتاج إليها صاحب الدّنيا : الدّعة من غير توان ، والسّعة مع قناعة والشجاعة من غير كسلان .

٨٤- ثلاثة أشياء لا ينبغي للعاقل أن ينساهنّ على كلّ حال : فناء الدّنيا ، و تصرّف الأحوال، والآفات الّتي لا أمان لها .

٨٥- ثلاثة أشياء لا ترى كاملة في واحد قطّ : الإيمان ، والعقل ، والاجتهاد .

٨٦ - الاخوان ثلاثة : مواس بنفسه ، وآخر مواس بماله ، وهما الصّادقان في الاخاء ، وآخر يأخذ منك البلغة، ويريدك لبعض اللّذة ، فلا تعدّه من أهل الثّقة .

٨٧- لا يستكمل عبد حقيقة الايمان حتّى تكون فيه خصال ثلاث : الفقه في الدّين ، وحسن التّقدير في المعيشة ، والصبر على الرّزايا .

ولاقوّة إلاّ بالله العليّ العظيم .

٨١- هركه سه خصلت ندارد ايمان سودش ندارد : بردبارى كه نادانى نادان را برطرف كند ، وورعى كه ازطلب محارمش بازدارد، واخلاقى كه با مردم مدارا كند .

٨٢- سه چيزندكه درهركه باشند ايمانش كامل است :كسيكه چون خشم كند خشمش از حق بدر نبرد، وچون خشنود شود خشنوديش بباطل نكشاند، وكسيكه چون قدرت يافت گذشت كند .

٨٣- سه خصلتندكه دنيادار بدانها نيازدارد: آسايش تا جائيكه بسستى نكشد، توسعه زندگى با قناعت، وشجاعت بى كسالت .

٨٤- سه چيزندكه خردمند را نشايد در هرحالشان فراموش كند: فناء دنيا، ديگرگونى احوال، وآفات بى امان .

٨٥- سه چيزندكه هرگز دريكى كامل ديده نشوند: ايمان، خرد، اجتهاد وكوشش.

٨٦- برادران و رفيقان سه اند : آنكه با جان همراهى كند ، و ديگرى كه با مال همراهى كند ، و اين هردو در برادرى راستند، و ديگرى كه از تو وجه معاش خواهد ، و تورا براى يكنوع خوشى ميخواهد اورا مورد اعتماد مدان .

٨٧- بنده اى حقيقت ايمانرا بكمال نرساند تا دراو سه خصلت باشد: فهم دردين، وخوش اندازه گرفتن درزندگى ،وصبر برمصيبتها، ولاقوة الا بالله العلى العظيم .

(كلامه عليه السلام في وصف المحبة)

« لاهل البيت والتوحيد والايمان و الاسلام والكفر والفسق »

دخل عليه رجل فقال عليه السلام له : ممّن الرّجل؟ فقال: من محبّيكم ومواليكم ، فقال له جعفر عليه السلام : لا يحبّ الله عبداً حتّى يتولاّه ، ولا يتولاّه حتّى يوجب له الجنّة . ثمّ قال له : من أيّ محبّينا أنت ؟ فسكت الرّجل فقال له سَدير : وكم محبّوكم يا ابن رسول الله ؟ فقال: على ثلاث طبقات : طبقة أحبّونا في العلانية ولم يحبّونا في السرّ . وطبقة يحبّونا في السرّ ولم يحبّونا في العلانية وطبقة يحبّونا في السرّ والعلانية : هم النمط الأعلى ، شربوا من العذب الفرات و علموا بأوائل الكتاب وفصل الخطاب و سبب الأسباب ، فهم النّمط الأعلى ، الفقر والفاقة وأنواع البلاء أسرع إليهم من ركض الخيل ، مسّتهم البأساء و الضّراء و زلزلوا وفتنوا ، فمن بين مجروح ومذبوح متفرّقين في كلّ بلاد قاصية ، بهم يشفي الله السّقيم ، ويغني العديم ، وبهم تُنصرون ، وبهم تُمطرون ، و بهم تُرزقون ، وهم الأقلّون عدداً ، الأعظمون عندالله قدراً وخطراً .

والطّبقة الثّانية النّمط الأسفل أحبّونا في العلانية وساروا بسيرة الملوك ، فألسنتهم معنا وسيوفهم علينا .

والطّبقة الثّالثة النّمط الأوسط أحبّونا في السرّ ولم يحبّونا في العلانية ، و لعمري

سخن آنحضرت در وصف محبت اهلبيت وتوحيد و ايمان واسلام وكفر وفسق

مردی حضورش آمد وآنحضرت(ع) باوگفت : این مرد ازچه‌کسانیست ؟ در پاسخ عرض‌کرد از دوستان وموالیان شما. امام صادق (ع) فرمود : خدا بنده‌ای را دوست ندارد تا او را بخود راه دهد، واو را بخود راه ندهد تا بهشت را برایش واجب‌کند. سپس باو فرمود : تو ازکدام دوستان ما هستی ؟ آنمرد ساکت شد وسدیر (نام یکی ازاصحاب است) باوگفت: دوستان شما چند طبقه‌اند یاابن‌رسول‌الله؟ فرمود : سه طبقه: یك طبقه‌که مارا آشکارا دوست دارند' و نهانی دوست ندارند ، و یك طبقه‌که ما را نهانی دوست دارند وآشکارا دوست ندارند، و یك طبقه هم ما را در نهان و آشکارا هردو دوست دارند ایشان طراز اولند آب صافی را نوشیدند وتفسیر وتأویل‌کتاب را دانستند وفصل الخطاب وسبب سببها را دانستند وایشان طراز اولند، وفقر وفاقه وانواع بلا شتابانتر از دویدن اسب برسرشان بریزند و سختی وتنگدستی آنها فراگیرد ولرزان شوند وبیاشوبند، زخم دارو سربریده وپراکنده درهر دیار دورافتاده باشند بوسیله‌آنها خدا بیمار را شفا دهد ، و ندار را توانگرکند، وبدانها شما یاری شوید و باران گیرید وروزی خورید، وآنهاکمترین شماره‌اند، ونزد خدا قدر و منزلت بزرگتررا دارند.

وطبقه دوم طرازپائینند مارا در عیانی دوست دارند وبروش پادشاهان میروند، زبانشان با ماست وشمشیرشان برعلیه ما .

وطبقه سوم حد وسط باشند که از دل دوست ما هستند و در عیانی دوست ما نیستند بجان خودم

لئن كانوا أحبّونا في السرّ دون العلانية فهم الصوّامون بالنّهار القوّامون بالليل ترى أثر الرّهبانيّة في وجوههم ، أهل سلم وانقياد .

قال الرّجل : فأنا من محبّيكم في السرّ والعلانية . قال جعفر عليه السلام : إنّ لمحبّينا في السرّ والعلانية علامات يعرفون بها قال الرّجل : وما تلك العلامات ؟ قال عليه السلام : تلك خلال أوّلها أنّهم عرفوا التّوحيد حقّ معرفته وأحكموا علم توحيده . والإيمان بعد ذلك بما هو وما صفته ، ثمّ علموا حدود الإيمان وحقائقه وشروطه وتأويله .

قال سدير : يابن رسول الله ما سمعتك تصف الإيمان بهذه الصّفة ؟ قال : نعم يا سدير ليس للسائل أن يسأل عن الإيمان ماهو ؟ حتّى يعلم الايمان بمن . قال سدير : يابن رسول الله إن رأيت أن تفسّر ماقلت ؟ قال الصّادق عليه السلام : من زعم أنّه يعرف الله بتوهّم القلوب فهو مشركٌ . ومن زعم أنّه يعرف الله بالاسم دون المعنى فقد أقرّ بالطّعن ، لأنّ الاسم محدث و من زعم أنّه يعبد الاسم و المعني فقد جعل مع الله شريكاً . و من زعم أنّه يعبد [المعنى] بالصّفة لا بالادراك فقد أحال على غائب . و من زعم أنّه يعبد الصّفة والموصوف فقد أبطل التوحيد لأنّ الصّفة غير الموصوف . ومن زعم أنّه يضيف الموصوف إلى الصّفة فقد صغّر بالكبير ، وماقدروا الله حقّ قدره .

قيل له : فكيف سبيل التّوحيد ؟ قال عليه السلام : باب البحث ممكن ، وطلب المخرج موجود

که اگر با ما دوستی محرمانه داشتند روزه داران روز وعبادت کننده های شب بودند واثر عبادت را در چهره آنهامیدیدی، اهل سازش و اطاعت بودند .

آنمرد گفت من از دوستان نهانی و عیانی شمایم . امام صادق (ع) فرمود : دوستان نهان و عیان ما نشانه ها دارند که با آنها شناخته میشوند . آن مرد گفت آن نشانه ها چیستند ؟ فرمود : چندخصلتند : یگانه‌پرستی را بر حق‌فهمیده‌اندوعلم توحیدرا خوب آموختند‌اند، وپس از آن ایمان دارند بدانچه ذات او است ، و آنچه صفت اوست، سپس ایمان وحقائق وشروطش را و تأویلش را دانسته‌اند .

سدیر گفت یاابن‌رسول‌الله من از شما نشنیدم که ایمانرا بدین وصف شرح کنید ، امام صادق (ع) فرمود: آری ای سدیر سائل را نرسد که بپرسد ایمان چیست ؟ تا بداند که ایمان بکیست ؟ سدیر گفت یاابن‌رسول‌الله آنچه فرمودید شرح بدهید امام صادق(ع) فرمود: هرکه پندارد که خدا را با توهم دلها میشناسد او مشرك است، وهرکه پندارد خدا را بنام بی‌معنا شناسد اعتراف بطعن خودکرده زیراسرف نام حادث است، وهرکه پندارد نام ومعنا را باهم میپرستد شریکی با خدا قرارداده، وهرکه پندارد که او [معنی را] بصفت نه بادراك پرستد بناديده حوالت‌کرده، و هرکه پندارد صفت و موصوف هردو را پرستد توحید را ابطال‌کرده زیرا صفت جز موصوف است، وهرکه پندارد موصوف را بصفت اضافه‌میکند بزرگ راکوچك‌کرده، وخدا را چنانچه باید تقدیر نکرده اند .

باوگفته شد پس راه یگانه پرستی چیست ؟ در پاسخ فرمود: راه کاوش باز است و چاره جوئی

إنّ معرفة عين الشاهد قبل صفته ومعرفة صفة الغائب قبل عينه . قيل : وكيف تعرف عين الشاهد قبل صفته ؟ قال عليه السلام : تعرفه وتعلم علمه وتعرف نفسك به ، ولا تعرف نفسك بنفسك من نفسك وتعلم أن ما فيه له وبه كما قالوا ليوسف : « إنّك لأنت يوسف قال أنا يوسف وهذا أخي » فعرفوه به ولم يعرفوه بغيره ولا أثبتوه من أنفسهم بتوهّم القلوب أما ترى الله يقول : « ما كان لكم أن تنبتوا شجرها » يقول : ليس لكم أن تنصبوا إماماً من قبل أنفسكم تسمّونه محقّاً بهوى أنفسكم وإرادتكم .

ثمّ قال الصّادق عليه السلام : ثلاثة لا يكلّمهم الله ولا ينظر إليهم يوم القيمة ولا يزكّيهم ولهم عذابٌ أليم . من أنبت شجرةً لم ينبته الله يعني من نصب إماماً لم ينصبه الله ، أو جحد من نصبه الله . ومن زعم أنّ لهذين سهماً في الاسلام . وقد قال الله : « وربّك يخلق ما يشاء ويختار ما كان لهم الخيرة » .

❁ (صفة الايمان) ❁

قال عليه السلام : معنى صفة الإيمان : الاقرار والخضوع لله بذلّ الاقرار ، والتقرّب إليه به ، والاداء له بعلم كلّ مفروض من صغير أو كبير من حدّ التوحيد فمادونه إلى آخر باب من أبواب الطّاعة أوّلاً فأوّلاً مقرون ذلك كلّه بعضه إلى بعض موصول بعضه ببعض ، فاذا أدّى

فراهم است ، راستي چيزى كه در عيانست نخست خودش را شناسند و سپس صفتش را ولى معرفت صفت غائب بر ذات خود اومقدم است . باو گفته شد چگونه شناخت عين حاضر در ديده پيش از صفت آنست ؟ فرمود: آنرا ميشناسى وآنرا ميدانى و خود را هم باو ميشناسى، و خود را بوسيله خود و از پيش خود نميشناسى . تو ميدانى كه هرچه دارى از اواست، وبوسيله اواست چنانچه برادران يوسف بيوسف گفتند(٩٠- يوسف): راستي تو يوسفى ؟ گفت منم يوسف و اينست برادرم ، و يوسف را بخود او شناختند و بوسيله ديگرى او را نشناختند، و از پيش خود آنرا توهم نكردند ، آيا نبينى كه خدا فرمايد (٦٠- النمل) شما را نرسد كه درخت آنرا برويانيد. ميفرمايد شما حق نداريد از پيش خود امامى نصب كنيد، واورا بهواى دل و خواست خود برحق بخوانيد، سپس امام صادق (ع) فرموذ : سه كسندكه خداوند در روز قيامت با آنان سخن نكند، وبآنها نظر نيندازد، وآنها را پاك نداند، وعذاب دردناكى هم دارند: هر كه درختى برويا ندكه خدايش نرويانيده است يعنى كسى كه امامى را نصب كندكه خدا معينش نكرده است، يا انكار كند امامى راكه خدا اورا معين كرده و منسوب نموده ، و كسيكه پندارد اين دوكس در اسلام سهمى دارند با اينكه خدا فرموده است : (٦٩- القصص) و پروردگار تو است كه خلق ميكند هرچه خواهد، واختيار دارد وبراى آنان اختيارى نيست .

صفت ايمان

فرمود : حقيقت شرح ايمان اقرار و خضوع براى خدا است باقرار بندگى و تقرب بحضرت او بان ، وانجام هر واجبى از خرد وكلان با دانائى از سرحد توحيد تا پائين تر، وتا آخرابواب طاعت بترتيب از بالا بپائين، همه بهمراه هم وپيوسته باهم، و هرگاه بنده‌اى آنچه را بر او واجب است اداء

العبد ما فُرض عليه ممّا وصل إليه على صفة ما وصفناه فهو مؤمنٌ مستحقٌ لصفة الايمان، مستوجب للثواب. وذلك أنّ معنى جملة الايمان الاقرار. ومعنى الاقرار التّصديق بالطاعة، فلذلك ثبت أنّ الطّاعة كلّها صغيرها وكبيرها مقرونةٌ بعضها إلى بعض، فلا يخرج المؤمن من صفة الايمان إلاّ بترك ما استحقّ أن يكون به مؤمناً. وإنّما استوجب واستحقّ اسم الايمان ومعناه بأداء كبار الفرائض موصولة، وترك كبار المعاصي واجتنابها. وإن ترك صغار الطّاعة، وارتكب صغار المعاصي فليس بخارج من الايمان وتارك له مالم يترك شيئاً من كبار الطّاعة، ولم يرتكب شيئاً من كبار المعاصي، فما لم يفعل ذلك فهو مؤمنٌ لقول الله: «إن تجتنبوا كبائر ما تنهون عنه نكفّر عنكم سيّئاتكم وندخلكم مدخلاً كريماً» يعني المغفرة مادون الكبائر. فان هو ارتكب كبيرةً من كبائر المعاصي كان مأخوذاً بجميع المعاصي صغارها وكبارها معاقباً عليها معذّباً بها، فهذه صفة الايمان وصفة المؤمن المستوجب للثّواب.

(صفة الاسلام)

وأمّا معنى صفة الاسلام فهو الاقرار بجميع الطّاعة الظاهر الحكم والأداء له. فاذا أقرّ المقرُّ بجميع الطّاعة في الظاهر من غير العقد عليه بالقلوب فقد استحقّ اسم الاسلام ومعناه واستوجب الولاية الظاهرة وأجازت شهادته والمواريث. وصار له ما للمسلمين وعليه ما على المسلمين، فهذه صفة الاسلام. وفرق مابين المسلم والمؤمن: أنّ المسلم إنّما يكون مؤمناً

کند بهمان طورکه باو رسیده بوضعی که ما شرح دادیم پس او مؤمن است، و شایسته صفت ایمانست، و مستوجب ثوابست، واین برای آنست که معنی جمله ایمان اقرار است، ومعنی اقرار تصدیق بطاعتاست از این جهت ثابت است که همه اقسام طاعت از خرد و کلان آن بیکدیگر مقرونند، و مؤمن از وصف ایمان بیرون نرود مگر بوسیله ترك آنچه مایه استحقاق صفت ایمانست، و همانا نام ایمان و معنایش بایست وشایست است بانجام فرائض بزرك پیوست با هم، و ترك معاصی کبیره، و اجتناب آنها، و اگر طاعتهای کوچك را ترك کند ومعصیت صغیره مرتکب شود از ایمان بدر نرود، وترك ایمان نکرده باشد تا از طاعتهای کبیره چیزی را وانهد ومرتکب معصیت کبیره نگردد، و تا این کار را نکرده مؤمن باشد زیرا خدا فرماید: (٣١- النساء) اگر دوری کنید از کبائر آنچه بر شما غدقن شده بدکرداری های شمارا جبران کنیم، وشماها را بمقام ارجمندی رسانیم- مقصود آمرزش گناهان غیر کبیره است، واگر او مرتکب یك معصیت کبیره شود بهمه گناهان مسؤول باشد از خرد وکلان آنها، وبرهمه کیفر گردد وعذاب بیند، اینست صفت ایمان وصفت مؤمن مستوجب ثواب.

صفت اسلام

واما حقیقت شرح اسلام پس اقرار بهر طاعتی است که حکمش ثابت وروشن باشد وانجام آنست، وهرگاه همان بحسب ظاهر معترف باطاعت شود وگرچه از دل معتقد بدان نباشد مستحق نام مسلمانی ومعنای آنست وبایسته دوستی ظاهریست، وگواهی او نافذ است وارث میبرد، وبامسلمانان حقوق برابر دارد، ینست شرح اسلام. وفرق میان مسلمان و مؤمن اینستکه مسلمان همانا معتقد است و از دل مطیع

ان يكون مطيعاً في الباطن مع ما هو عليه في الظّاهر . فاذا فعل ذلك بالظاهر كان مسلماً . و إذا فعل ذلك بالباطن بخضوع و تقرّب بعلم كان مؤمناً . فقد يكون العبد مسلماً و لايكون مؤمناً إلاّ وهومسلم .

✿ (صفة الخروج من الايمان) ✿

وقديخرج من الايمان بخمس جهات من الفعل كلّهامتشابهات معروفات: الكفر . والشّرك . والضلال . والفسق . وركوب الكبائر .

فمعنى الكفر كلّ معصية عصي الله بها بجهة الجحد و الانكار و الاستخفاف و التهاون في كلّ ما دقّ و جلّ ، وفاعله كافر و معناه معنى كفر ، من أيّ ملّة كان ومن أيّ فرقة كان ، بعد أن تكون منه معصية بهذه الصّفات ، فهو كافر .

ومعنى الشّرك كلّ معصية عصي الله بها بالتّديّن ، فهو مشرك ، صغيرةً كانت المعصية أو كبيرةً ، ففاعلها مشرك .

ومعنى الضلال الجهل بالمفروض وهوأن يترك كبيرة من كبائر الطاعة الّتي لايستحقّ العبد الايمان إلاّ بها بعد ورود البيان فيها و الاحتجاج بها ، فيكون التّارك لها تاركاً بغير جهة الانكار و التديّن بانكارها و جحودها ، ولكن يكون تاركاً على جهة التواني و الاغفال والاشتغال بغيرها ، فهوضالٌ متنكّب طريق الايمان ، جاهل به خارج منه مستوجب لاسم الضلالة

است با همان اطاعت ظاهری که دارد، وهمانکه در ظاهر اینکارکرد مسلمان باشد ، و هرگاه آنرا از دل انجام داد واز باطن وظاهر باخضوع وقصد تقرب وباعقیده مؤمن است، وبساکه بنده همان مسلمانست ولی مؤمن نباشد تا مسلمان باشد .

شرح خروج از ایمان

وبساکه بیکی از پنج کارکه بهم مانند و متعارفند از ایمان بدر شوند ـ کفر ، شرك ، گمراهی ، فسق ، وارتکاب کبائر .

معنی کفر نافرمانی خدا است از راه تمرد وانکار وبی‌اعتنائی وسهل انگاری درهرتکلیف خرد وکلان، ومرتکب آن کافراست، واین معنای کفر است از هرملتی باشد وازهردسته‌ای باشد. پس‌ازاینکه نافرمانی او بدین صفات باشد پس اوکافر است .

معنی شرك تدین وتعبد بهر خلاف ونافرمانی خدا است، واین کس مشرك است خرد باشد آن معصیت یاکلان، مرتکبش مشرك است .

معنی ضلال نادان بودن بامر واجب است، وآن اینستکه یکی ازطاعتهای بزرگرا ترك نماید که بنده جز بانجام آن شایسته ایمان نیست ، بعد از بیان و اقامه دلیل برآن واجب وآنکه ترکش‌ازراه انکار وتدین بترك وجحود وتمرد نباشد بلکه از راه سستی‌کردن واغفال و اشتغال بکار دیگری باشد . این آدم گمراه است ودر راه ایمان سربزیر است وبدان نادانی‌کرده ، واز آن بیرون شده و بایسته نام

ومعناها مادام بصفة الّتي وصفناه بها . فان كان هو الّذي مال بهواه إلى وجه من وجوه المعصية بجهة الجحود و الاستخفاف و التّهاون كفر . و إن هو مال بهواه إلى التديّن بجهة التّأويل والتقليد والتسليم والرّضا بقول الآباء والأسلاف فقد أشرك . وقلّ ما يلبث الانسان على ضلالة حتّى يميل بهواه إلى بعض ما وصفناه من صفته .

ومعنى الفسق فكلّ معصية من المعاصي الكبار فعلها فاعل ، أو دخل فيها داخل بجهة اللّذّة والشهوة و الشوق الغالب فهو فسق و فاعله فاسق خارج من الايمان بجهة الفسق ، فان دام في ذلك حتّى يدخل في حدّ التّهاون والاستخفاف فقد وجب أن يكون بتهاونه واستخفافه كافراً .

ومعنى راكب الكبائر الّتي بها يكون فساد إيمانه فهو أن يكون منهمكاً على كبائر المعاصي بغير جحود و لا تديّن و لا لذّة و لا شهوة ولكن من جهة الحميّة والغضب ، يكثر القرف(١) ، والسبّ ، والقتل ، وأخذ الأموال ، وحبس الحقوق ، وغير ذلك من المعاصي الكبائر الّتي يأتيها صاحبها بغير جهة اللّذّة . ومن ذلك الأيمان الكاذبة وأخذ الرّبا وغير ذلك الّتي يأتيها من أتاها بغير استلذاذ، [و] الخمر والزّناء واللّهو ففاعل هذه الأفعال كلّها مفسد للايمان خارج منه من جهة ركوبه الكبيرة على هذه الجهة ، غير مشرك ولا كافر ولا ضالّ ، جاهل على ماوصفناه من جهة الجهالة، فإن هو مال بهواه إلى أنواع ماوصفناه من حدّ الفاعلين كان من صفاته.

گمراهي ومعني آنست تا باين صفت است واگر از راه نافرماني بر پايه تمرد و بي‌اعتنائي وسهل انگاري بدان گرايد كفر است، واگر از راه ميل بتدين بدان گرايد بملاحظه تأويل وتقليد وتسليم و رضا بگفته پدران وگذشتگان خود شرك آورده وكم استكه انسان بگمراهي بپايد وميل وهواي نفش او را ببعضي از آنچه شرح داديم نكشاند .

معني فسق هرگناه كبيره ايست كه مرتكب آن گردد، براي لذت وشهوت وشوق غالب بدان درآيد اين فسق است ومرتكبش ازايمان بدر است از نظر فسق، و اگر آنرا ادامه دهد تا بحد سهل انگاري وبي‌اعتنائي بكشد از نظر سهل انگاري وبي‌اعتنائي كافر است .

ومعني ارتكاب گناهان كبيره كه ايمانرا تباه سازد اينستكه غرق معاصي كبيره شود بي تمرد وتدين ونه براي لذت وشهوت بلكه براي حميت وغضب پردست اندازي كند، ودشنام دهد، وبكشد، و اموال را بگيرد، وحقوق را حبس كند ، و جز اينها ازگناهان كبيره‌اي كه مرتكبش از راه لذت نميكند، و از اين قسم است سوگندهاي دروغ وگرفتن ربا وجز آنهاكه مرتكبش براي لذت انجام نميدهد مانند ميخواري، وزنا وبازي سرگرم كن، مرتكب همه اين‌گونه اعمال ايمانرا تباه كرده و از آن بدر آمده براي اينكه از اين راه مرتكب كبيره شده، ولي مشرك وكافر وگمراه نيست بلكه ناداني كرده بيكنوع ناداني كه ما شرح داديم . و اگر ميلش او را بكشاند بيكي از انواعي كه شرح كرديم از براي مرتكبين، حال آنها را پيدا ميكند .

(١) كذا ويحتمل تصحيفه من القذف .

(جوابه عليه السلام عن جهات معائش العباد ووجوه)
(اخراج الاموال)

سأله سائل ، فقال : كم جهات معائش العباد التي فيها الاكتساب [أ] و التعامل بينهم و وجوه النفقات ؟ فقال عليه السلام : جميع المعايش كلّها من وجوه المعاملات فيما بينهم ممّا يكون لهم فيه المكاسب أربع جهات من المعاملات . فقال له : أكلُّ هؤلاء الأربعة الأجناس حلالٌ أو كلّها حرام ؟ أو بعضها حلال و بعضها حرام ؟ فقال عليه السلام : قد يكون في هؤلاء الأجناس الأربعة حلال من جهة ، حرام من جهة و هذه الأجناس مسمّيات معروفات الجهات فأوّل هذه الجهات الأربعة الولاية وتولية بعضهم على بعض فالاوّل ولاية الولاة و ولاة الولاة إلى أدناهم باباً من أبواب الولاية على من هو والٍ عليه . ثمّ التّجارة في جميع البيع والشّراء بعضهم من بعض . ثمّ الصّناعات في جميع صنوفها . ثمّ الاجارات. و كلُّ هذه الصّنوف تكون حلالاً من جهةٍ و حراماً من جهةٍ و الفرض من الله على العباد في هذه المعاملات الدّخول في جهات الحلال منها والعمل بذلك الحلال واجتناب جهات الحرام منها .

(تفسير معنى الولايات)

و هي جهتان ، فإحدى الجهتين من الولاية ولاية ولاة العدل الّذين أمر الله بولايتهم

پاسخ آنحضرت ازراههای معیشت بندگان و وجوه برآوردن اموال

یکی از او پرسید وگفت راههای زندگانی بنده های خداکه در آن میان خود با هم کسب و داد وستد کنند،و وجوه نفقات چند است؟ در پاسخ فرمود: همه وهمه راههای معیشت ازوجوه معاملات میان مردم که وسیله کسب وسودبردن آنها است چهارراه از معامله وداد و ستد است .

سائل گفت آیاهمه این چهار راه از هرجهت باشند حلالند یا همه حرامند و یا بعضی حلالند وبعضی حرامند ؟

امام صادق (ع) فرمود: بساکه در این چهار نوع ازجهتی حلال باشد ، وازجهتی حرام این انواع نامگذاری شده وجهات معروفه دارند. نخست جهت از این چهار ولایت و پایه کارمندیست ، و تصدی کار یکدیگر، ونخست همان کارگزاری والیانست ، وکارمندان از طرف والیان تا برسد بکارمندان دون پایه که همه یکنوع ولایت وتصدیست نسبت بکسیکه بر او حکم رواست .

دوم تجارت وبازرگانیست در همه انواع خرید و فروش با یکدیگر . سوم صنعتها است، و چهارم اجاره وکار مزدی در هرآنچه از اجارات بدان نیاز باشد، وهمه این اصناف معیشت از یك راه حلال باشند، وازیك راه حرام، وازطرف خداوند برهمه مردم فرض است که دراین معاملات ازراه حلال وارد شونده وبوجه حلال کار کنند واز راههای حرامش دوری کنند .

تفسیر معنی ولایات

ولایات وتصدی امور مردم دو راه دارد : یکی از این دو راه ولایت، ولایت والیان عادلی است که

و توليتهم على النّاس، وولاية ولاته وولاة ولاته إلى أدناهم باباً من أبواب الولاية على من هو والٍ عليه . و الجهة الأخرى من الولاية ولاية ولاة الجور و ولاة ولاتـه إلى أدناهم باباً من الأبواب التي هو والٍ عليه ، فوجه الحلال من الولاية ولاية الوالي العادل الّذي أمر الله بمعرفته وولايته والعمل له في ولايته وولاية ولاته وولاة ولاته، بجهة ما أمرالله به الوالي العادل بلا زيادة فيما أنزل الله به ولانقصان منه، و لا تحريف لقوله ولا تعدّ لأمره إلى غيره ، فإذا صار الوالي والي عدل بهذه الجهة فالولاية لـه و العمل معه ومعونته في ولايته وتقويته حلال محلّل ، و حلال الكسب معهم وذلك أنّ في ولاية والي العدل وولاته إحياء كلّ حقّ و كلّ عدل وإماتة كلّ ظلم وجوروفساد، فلذلك كان السّاعي في تقوية سلطانه والمعين له على ولايته ساعياً إلى طاعة الله مقوّياً لدينه .

وأما وجه الحرام من الولاية فولاية الوالي الجائر وولاية ولا ته ، الرّئيس منهم وأتباع الوالي فمن دونه من ولاة الولاة إلى أدناهم باباً من أبواب الولاية على من هو والٍ عليه . والعمل لهم و الكسب معهم بجهة الولاية لهم حرامٌ ومحرّمٌ ، معذّب من فعل ذلك على قليل من فعله أو كثير ، لأنّ كلّ شيء من جهة المعونة معصية كبيرة من الكبائر ، و ذلك أنّ في ولاية الوالي الجائر دوس الحقّ كلّه وإحياء الباطل كلّه . وإظهار الظّلم والجوروالفساد

خدا بولايت آنان امر كرده وآنانرا برمردم سرپرست نموده وولايت كارمندان اوست تا برسد بدون‌پايه از ابواب ولايت وتصدى‌كاركسانيكه برآنها مأموريت دارد .

وراه‌ديگرازولايت‌ولايت‌وحكومت‌واليان ناحق است وكارمندان او تابرسد‌بهمه ابوابى‌كه در آنها تصرف دارد، راه حلال ولايت‌وكارگزارى همان ولايت والى عادلى‌است كه خداوندفرمان داده بشناختن او وولايت او وعمل براى او در حكومتش، و ولايت‌كارمندانش وكارگزاران ازآنها بروشى‌كه خداوند بوالى عادل دستور داده بى فزودن درآنچه خداوند نازل‌كرده، و بى‌كاستن از آن، وبى تحريف‌گفته او وتجاوز از فرمانش براه ديگرى، و هرگاه والى والى عادل باشد بدين جهت‌كارگزارى براى او و كارمندى بهمراه او وكمكش دركارگزاريش، و تقويتش حلال است و حلال‌كننده وكسب با آنها حلال است واين براى آنستكه در ولايت والى عادل وكارگزارانش هرحق وهر عدالتى زنده ميشود وهر ظلم وجور وفسادى ازميان ميرود، وازاين جهت‌كوشا در تقويت سلطنت او وكمك‌كار بر ولايتش‌كوشا بطاعت خدا وتقويت‌كننده دين او است .

واما وجه حرام از ولايت وكارگزارى ولايت والى ناحق است، وولايت‌كارگزاران اوآنكه رئيس است وآنكه پيرو والى است تا برسد بدون پايه آنها در هر بابى از ابواب كارگزارى بر مردمى كه متصدى‌كارآنهااست، عمل باآنها وكسب باآنها از راه‌كارمندى برايشان حرام است وحرام شده وكاركنش معذبست بكم ويا بيش‌كارخود، زيرا هرچيزى از جهت كمك بدانها گناه‌كبيره ايست ازكبائر واين براى آنستكه در ولايت والى جائر پايمال شدن همه حق است، وزندد شدن همه باطل، و اظهار ظلم وجور

و إبطال الكتب و قتل الأنبياء و المؤمنين و هدم المساجد و تبديل سنّة الله و شرايعه . فلذلك حرّم العمل معهم و معونتهم و الكسب معهم إلاّ بجهة الضّرورة نظير الضّرورة إلى الدّم والميتة .

✿ (وأما تفسير التجارات) ✿

في جميع البيوع و وجوه الحلال من وجه التّجارات الّتي يجوز للبائع أن يبيع ممّا لا يجوز له . و كذلك المشتري الّذي يجوز له شراؤه ممّا لا يجوزله. فكلّ مأمور به ممّا هو غذاء للعباد وقوامهم به في اُمورهم في وجوه الصّلاح الّذي لايقيمهم غيره ممّا يأكلون ويشربون ويلبسون وينكحون ويملكون ويستعملون من جهة ملكهم ، و يجوز لهم الاستعمال له من جميع جهات المنافع الّتي لايقيمهم غيرها من كلّ شيء يكون لهم فيه الصّلاح من جهة من الجهات فهذا كلّه حلال بيعه و شراؤه وإمساكه واستعماله وهبته وعاريته .

وأمّا وجوه الحرام من البيع والشّراء، و كلّ أمر يكون فيه الفساد ممّا هو منهيّ عنه من جهة أكله وشربه أو كسبه أونكاحه أو ملكه أو إمساكه أو هبته أو عاريته أوشيء يكون فيه وجه من وجوه الفساد نظير البيع بالرّبا ، لما في ذلك من الفساد ، أوالبيع للميتة ، أوالدّم ، أو لحم الخنزير ، أولحوم السّباع من صنوف سباع الوحش أو الطّير ، أوجلودها ، أوالخمر أو شيء من وجوه النّجس ، فهذا كلّه حرام و محرّم ، لأنّ ذلك كلّه منهيّ عن أكله وشربه

فساد است وابطال کتب وقتل انبیاء ومؤمنان، وویران شدن مساجد وتبدیل سنت خدا واحکام او، ازاین راه استکه عمل باآنهاوکمك وکسب باآنها حرام است مگر برای ضرورت نظیرضرورت بخون مردار .

و اما تفسیر تجارتها

در همه اقسام فروش وراههای حلال از طریق تجارتیکه برای خریدار رواست که بخرد ازآنچه روانیست برای او، وهمچنین خریداری که روا است برایش خرید ازآنچه برایش روانیست آن، هرآنچه استکه بدان فرمان رسیده ازآنچه خوراك بنده های خدا است، ومایه زندگی کردن آنها است در همه کارهاشان از نظر مصلحت آنچه که جزآن نگهدارشان نیست ازآنچه که میخورند ومینوشند ومیپوشند ونکاح میکنند وتملك میکنند و بکار میزنند از راه اینکه دارند و استعمالش برای آنها رواست از هرجهتی که نفع بآنها دهد وجز آن آنانرا پاینده ندارد هرچه که باشد ، واز یك راهی برایشان مصلحت دارد ، خرید وفروش ونگهداری واستعمال وبخشش وعاریه دادن آن همه اینها حلال است.

واما وجوه حرام ازخرید وفروش وهرچه درآن فساد است و از آن غدقن شده از نظر خوردن ونوشیدن وکسب ونکاح وداشتن او ونگهداشتن، وبخشیدن، وبعاریت دادن آن. یاچیزی که یك وجه فسادی دارد که بدان جهت مورد معامله میشود نظیر فروش ربوی بخاطر فسادی که در آنست یا فروش مردار، یا خون یاگوشت خوك، یاگوشتهای درندگان ازاقسام درنده های وحشی یا پرنده ها یا پوستشان یاخمر یا یك چیزنجس همه اینها حرام است ومحرم زیرا همه اینها غدقن شده از خوردن ونوشیدن وپوشیدن

ولبسه و ملكه و إمساكه و التقلّب فيه بوجه من الوجوه لما فيه من الفساد ، فجميع تقلّبه في ذلك حرام و كذلك كلّ بيع ملهوّ به و منهيّ عنه ممّا يتقرّب به لغيرالله ،أو يقوى بهالكفر و الشّرك من جميع وجوه المعاصي ، أو باب من الأبواب يقوى به باب من أبواب الضّلالة ، أو باب من أبواب الباطل ، أو باب يوهن به الحقّ فهو حرام محرّم ، حرام بيعه و شراؤه و إمساكه و مِلكه و هبته و عاريته و جميع التقلّب فيه إلاّ في حال تدعو الضرورة فيه إلى ذلك .

* (وأما تفسير الاجارات) *

فإجارة الانسان نفسه أو ما يملك أويلي أمره من قرابته أودابّته أو ثوبه بوجه الحلال من جهات الإجارات أن يؤجر نفسه أو داره أو أرضه أو شيئاً يملكه فيما يُنتفع به من وجوه المنافع ، أو العمل بنفسه وولده و مملوكه ، أو أجيره من غير أن يكون وكيلاً للوالي ، أو والياًللوالي فلا بأس أن يكون أجيراًيؤجر نفسه أوولده أو قرابته أومِلكه أو وكيله في إجارته لأنّهم وكلاءالأجيرمن عنده ليس هم بولاةالوالي، نظيرالحمّال يحمل شيئاً معلوماً بشيء معلوم إلى موضع معلوم، فيجعل ذلك الشّيء الذي يجوزله حمله بنفسه أو بملكه أودابّته أويؤاجر نفسه في عمل يعمل ذلك العمل بنفسه أو بمملوكه أوقرابته أو بأجير من قبله ؛ فهذه وجوه من وجوه

وداشتن ونگهداشتن وتصرف درآنها بوجهی از وجوه برای فسادی که دارند، پس هرگونه صرف کردنش دراین وجه فساد حرامست، و همچنین است هر خرید وسیله بازی، و هرچه از آن بالذات نهی شده از آنچه تقرب بدان جویند برای جزخدا، یاکفر و شرك را با آن نیروبخشند از هرگونه راه معاصی یا هربابی از ابواب که بابی از ابواب ضلالت بدان نیروگیرد ، یا بابی از ابواب باطل بدان نیروگیرد، یا بابی که حق بدان سست‌شود، پس آن حرام ومحرم است حرامست فروشش و خریدش ، و نگهداریش ، و داشتنش ، و بخشیدنش ، و عاریت دادنش ، و هرگونه تصرفش جز در حالی که ضرورت و ناچاری بدان دعوت کند .

واما تفسیر اجاره‌ها

اجیر کردن انسان خودرا یا آنچه دارد ویاآنکه سرپرست‌کار اواست ازخویشاوندش‌یاچهارپایش یا جامه‌اش برامی‌از راههای اجاره باین طریق که‌خودرا یا خانه‌اش را یا زمینش را یا چیزی که دارد اجاره دهد برای نفع بردن بدان در همه منافع یا خودش‌کارکند و یا فرزندش و مملوکش و مزدورش بکاری وادارد بجز اینکه وکیل از والی شود یا از والی والی، پس عیب نداردکه مزدور شود، خودش را اجیر کند یا فرزندش را یا خویشاوندش یا ملکش را و یاکسیکه وکیل در اجاره دادن او است بکار گمارد. زیرا همه اینهاگماشته های آن اجیرند ازپیش خودش و باختیار خودش و ایشان حکم کارگزار از طرف والی ندارند. نظیر حمال که شیء معینی را بمزد معینی تا محل معینی حمل میکند و وی آن چیزیرا که حملش برای او جائز است بوسیله شخص خودش یا مملوکش یا چهارپایش حمل میکند یا خودش را برای‌کاری مزدور میکند، وآن کاررا بشخص خود یا بوسیله مملوك یا خویش یا مزدوردیگری

الاجارات حلال لمن كان من النّاس ملكاً أوسوقة ، أو كافراً أومؤمناً ، فحلال إجارته وحلال كسبه من هذه الوجوه .

فاما وجوه الحرام من وجوه الإجارة نظير أن يؤاجر نفسه على حمل ما يحرم عليه أكله أوشربه أو لبسه ، أو يؤاجر نفسه في صنعة ذلك الشيء أوحفظه أو لبسه ، أو يؤاجر نفسه في هدم المساجد ضراراً ، أو قتل النّفس بغير حلّ ، أوحمل التّصاوير و الأصنام و المزامير و البرابط و الخمر و الخنازير و الميتة و الدّم أو شيء من وجوه الفساد الّذي كان محرّماً عليه من غيرجهة الإجارة فيه، و كلّ أمر منهيّ عنه من جهة من الجهات فمحرّم على الإنسان إجارة نفسه فيه أوله ، أو شيء منه أوله إلاّ لمنفعة من استأجرته كالّذي يستأجر الأجير يحمل له الميتة ينجيها عن أذاه أو أذى غيره و ما أشبه ذلك ، و الفرق بين معنى الولاية و الإجارة و إن كان كلاهما يعملان بأجر : أنّ معنى الولايـة أن يلي الإنسان لوالي الولاة أو لولاة الولاة فيلي أمر غيره في التّولية عليه و تسليطه و جواز أمره و نهيه و قيامه مقام الوليّ إلى الرّئيس ، أومقام و كلائه في أمره وتو كيده في معونته وتسديد ولايته وإن كان أدناهم ولاية، فهو وال على من هو وال عليه يجري مجرى الولاة الكبار الّذين يلون ولاية النّاس في قتلهم من قتلوا وإظهار الجور والفساد .

بانجام میرساند ، اینها راههائیست از وجوه اجاره ها که برای مردم حلال است هر که باشد شاه یا بازاری یاکافر یامؤمن، واجاره اوحلال است وکسب ازاین راهها حلال است .

و اما وجوه حرام اجاره، نظیر اینکه شخص مزدور شود برای حمل آنچه که بر او حرام است خوردن ویا نوشیدن ویا پوشیدنش، یا خودرا اجیر کند برای ساختن این چیز یا حفظش یاپوشیدنش، یا خودرا اجیرکند برای خراب‌کردن مساجد از راه ضرر برآنها، ویا قتل‌نفس حرام بناحق، یاحمل تصاویر وبتها ومزامیر وتارها ومی وخوکها و مردار وخون . یا چیزی از وجوه فساد که از غیر جهت اجاره براو حرام باشند، وهرچیزی‌که غدقن شده از یك‌راهی، حرامستکه انسان خود را اجیرکند در باره آن. یا برای آن یا در چیزی راجع بدان یابرای آن. مگر برای منفعت آنکه اورا اجیرمیکنی مانندکسیکه‌اجرت‌میگیرد تا مرداری را ببرد واورا یا دیگریرا از آزارش رهاکند ومانند این، وفرق میان ولایت و اجاره با اینکه هردو در برابر مزدی کار میکنند اینستکه معنی ولایت و کارمندی متصدی شدن‌کاریست‌برای‌حکمروای والیان یا والیان والیان،وامرکس دیگری‌را متصدی میشود در سرپرستی و تسلط براو واجراء امر ونهی درباره او، وقائم مقام ولی او میشود تا برسد برئیس‌وپیشوا، یا قائم مقام وکیلان او میگردد در امر او وتاکیدکمك باو و تحکیم امر فرمانروائی او و گرچه دون پایه ترین کارمند باشد والی وفرمانروای‌کسی استکه متصدی‌کار اواست ودرحکم حکمفرمایان بزرك استکه متصدی کارمردمند درکشتار هرکه خواهند ودراظهار جور وفساد .

و أمّا معنى الإجارة فعلى ما فسّرنا من إجارة الإنسان نفسه أوما يملكه من قبل أن يؤاجر [ا] لشيء من غيره فهو يملك يمينه لأنّه يلي أمر نفسه و أمر مايملك قبل أن يؤاجره ممّن هوآجره . والوالي لايملك من اُمور النّاس شيئاً إلاّ بعد ما يلي اُمورهم ويملك توليتهم وكلّ من آجر نفسه ، أو آجر ما يملك نفسه ، أويلي أمره من كافر أومؤمن أوملك أوسوقة على ما فسّرنا ممّا تجوز الإجارة فيه فحلال محلّل فعله و كسبه .

* (وأما تفسير الصناعات) *

فكلّ ما يتعلّم العباد أو يعلّمون غيرهم من صنوف الصناعات مثل الكتابة و الحساب والتّجارة و الصياغة والسّراجة و البناء والحياكة والقصارة و الخياطة و صنعة صنوف التّصاوير مالم يكن مثل الرّوحاني ـ و أنواع صنوف الآلات الّتي يحتاج إليها العباد الّتي منها منافعهم وبها قوامهم وفيها بلغة جميع حوائجهم فحلال فعله وتعليمه والعمل به وفيه لنفسه أولغيره وإن كانت تلك الصناعة وتلك الآلة قد يستعان بها على وجوه الفساد ووجوه المعاصي ويكون معونة على الحقّ و الباطل ، فلا بأس بصناعته و تعليمه ، نظير الكتابة الّتي هي على وجه من وجوه الفساد من تقوية معونة ولاة ولاة الجور . و كذلك السكّين و السّيف و الرّمح والقوس و غير ذلك من وجوه الآلة الّتي قد تصرّف إلى جهات الصلاح وجهات الفساد وتكون آلة و معونة عليهما ، فلا بأس بتعليمه و تعلّمه و أخذ الأجر عليه وفيه والعمل به وفيه لمن كان له فيه جهات

واما معنى اجاره چنانچه ما شرح كرديم اينستكه انسان خود را اجير ميكند يا آنچه را پيش از اجاره دارد پس او مالك امر خود است . زيرا او والى بر امر خود و امر مملوك خود است پيش از آنكه اجير شود نزد مساتجرى ، و والى مالك چيزى از امور مردم نيست جز پس از اينكه متصدى كار شود وبسرپرستي آنها مقرر گردد ، وهركه خود را اجير كند يا مايملك خود را باجاره دهد ياكسيكه ولى امر اواست ازكافر يا مؤمن شاه يا بازارى بشرحى كه گفتيم در مورديكه اجاره در آن جائز است حلال است محلل كار وكسبش .

واما تفسير و شرح صناعات

هرگونه صنعتى كه بندههاى خدا بياموزند يا بديگرى ياد بدهند چون نويسندگى وحسابدارى و بازرگانى وزرگرى وزين سازى (چرمسازى) وساختمان وبافندگى و لباسشوئى و دوزندگى و ساختن انواع صورتگرى جز مجسمهروحانى. وانواع صنوف ابزارهاكه بندهها بدانها نيازمندند در هراستفاده بردن خود وپايش آنها بدانست، ورسيدن بهرگونه نياز زندگانى درآنست، كردن و آموختن وكردار بدان ودرآن براى خود وديگرى حلال است، وگرچه بدين صنعت و بدين ابزار براى وجوه فساد و وجوه معاصى استمانت بشود وكمك بحق وباطل هردو باشد، عيبى وگناهى در ساختن وآموختنش نيست، نظير نويسندگى كه بوجهى از وجوه فساد مانند تقويت بركمك كارگزاراى حكومتهاى ناحق بكارميرود، وهمچنين ساختن كارد وشمشير ونيزه وكمان وجز آنها ازوجوه ابزاريكه بسا در جهات صلاح وبسا در جهات فسادبكارروند، وكمك براى هردو باشندكه باكى نيست بآموختن وآموزش ومزدگرفتن برآن

الصّلاح من جميع الخلائق و محرّم عليهم فيه تصريفه إلى جهات الفساد والمضارّ ، فليس على العالم والمتعلّم إثم ولا وزر لما فيه من الرّجحان في منافع جهات صلاحهم وقوامهم وبقائهم به وإنّما الإثم والوزر على المتصرّف بها في وجوه الفساد والحرام ، و ذلك إنّما حرّم الله الصّناعة الّتي حرام هي كلّها الّتي يجيىء منها الفساد محضاً نظير البرابط والمزامير والشّطرنج و كلّ ملهوّ به والصّلبان والأصنام وما أشبه ذلك من صناعات الأشربة الحرام وما يكون منه وفيه الفساد محضاً ولا يكون فيه ولا منه شيء من وجوه الصّلاح فحرام تعليمه وتعلّمه والعمل به وأخذ الأجر عليه و جميع التّقلّب فيه من جميع وجوه الحركات كلّها إلاّ أن تكون صناعة قد تتصرّف إلى جهات الصّنائع ، و إن كان قد يتصرّف بها ويتناول بها وجه من وجوه المعاصي ، فلعلّه لما فيه من الصّلاح حلّ تعلّمه والعمل به ، ويحرم على من صرفه إلى غير وجه الحقّ والصّلاح فهذا تفسير بيان وجه اكتساب معائش العباد وتعليمهم في جميع وجوه اكتسابهم .

(وجوه اخراج الاموال وانفاقها)

أمّا الوجوه الّتي فيها إخراج الأموال في جميع وجوه الحلال المفترض عليهم وجوه النوافل كلّها ، فأربعة وعشرون وجهاً ، منها سبعة وجوه على خاصّة نفسه ، و خمسة وجوه على من تلزمه نفسه ، وثلاثة وجوه ممّا تلزمه فيها من وجوه الدّين . وخمسة وجوه ممّا تلزمه فيها

ودرآن وكردار بدان ودرآن براى كسيكه در اوجهات صلاح باشد ازهمه خلائق، وبرهمه حرام استكه آنرا درجهت فسادوزيان بكاربرند وبراستاد وشاگرد اين صنايع گناه و مسئوليتى نيست . زيرا در آنها رجحان نسبت بمنافع جهات صلاح وجود دارد وپايش وبقاء نوع مردم وابسته بدانست ، و همانا گناه و وزر برآنكس استكه آنرا در وجوه فساد ودر حرام مصرف ميكند، واين براى آنستكه همانا خداوند حرام كرده صنعتى راكه همه‌اش حرام كاريست، ومحض فساد از آن بوجود ميآيد، نظير تارسازى و نى سازى وشطرنج سازى، وهرآلت لهو و ساختن صليبها و بتها وآنچه مانند آنست از ساختن نوشابه هاى حرام، وآنچه كه فساد محض ازآنست ودر آنست وهيچ صلاحى در آن نيست و از آن بدست‌نيايد، كه حرامست آموختنش ويادگرفتنش وعمل بدان، ومزد ستاندن برآن وهرگونه زير وروكردنش از جميع وجوه حركات درآن مگراينكه صنعتى باشدكه بسا درامور صنائع ازآن استفاده شود واگرچه گاهى هم درآن تصرف شودكه وجهى از وجوه معاصى بدست آيد، و شايد كه چون وجه صلاحى دارد يادگرفتن وآموختن وعمل بدان حلال باشد، وحرام باشد بركسيكه آنرا برغير وجه حق وصلاح مصرف ميكند، اينست شرح وبيان‌راه اكتساب درزندگى بنده هاى‌خدا وآموختن‌آنان‌درجميع وجوه استفاده‌وكسبشان.

وجوه اخراج اموال و انفاق آنها

اما راههاى صرف‌كردن مال درجميع مصارف حلال كه برمردم فرض است نسبت بهمه هزينه‌هاى مقرر بيست و چهار راه است : نسبت بخود شخص هفت راه، نسبت بواجب النفقه خود پنج وجه، براى

من وجوه الصّلات . وأربعة أوجه ممّا تلزمه فيها النّفقة من وجوه اصطناع المعروف .

فأمّا الوجوه التي تلزمه فيها النّفقة على خاصّة نفسه فهي مطعمه و مشربه و ملبسه ومنكحه ومخدمه وعطاؤه فيمايحتاج إليه من الأُجراء على مرمّة متاعه أوحمله أوحفظه، و معنى يحتاج إليه من نحو منزله أو آلة من الآلات يستعين بها على حوائجه .

و أما الوجوه الخمس الّتي تجب عليه النّفقة لمن تلزمه، نفسه ولده، و والديه، وامرأته ومملوكه لازم ذلك حال العسر واليسر .

وأما الوجوه الثّلاثة المفروضة من وجوه الدّين فالزّكاة المفروضة الواجبة في كلّ عام، والحجّ المفروض، والجهاد في إبّانه وزمانه .

وأما الوجوه الخمس من وجوه الصّلات النوافل فصلةُ من فوقه، وصلة القرابة ، و صلة المؤمنين ، والتنفّل في وجوه الصدقة والبرّ، والعتق.

وأما الوجوه الأربع فقضاء الدّين ، و العارية ، و القرض ، و إقراء الضيف واجبات في السّنّة .

(ما يحل للانسان أكله)

فأما مايحلّ و يجوز للانسان أكله مما أخرجت الأرض فثلاثة صنوف من الأغذية صنف

اداى دين الهى سه وجه ، براى صله و جائزه تبرعى پنج وجه ، نسبت بمخارج احسان و انجام حوائج مردم چهار وجه .

أما آنچه براى خود شخص لازم است: ١ـ خوراك ٢ـ نوشابه ٣ـ لباس ٤ـ همبستر ٥ـ خدمتكار ٦ـ آنچه مورد نياز باشد از مزدور براى مرمت اسباب زندگى يا حمل آنها يا حفظ آنها ٧ ـ آنچه در زندگى مورد نياز است از مثل خانه سكونت يا ابزارى كه براى كمك بكارهاى زندگى بدان حاجت دارند .

واما وجوه پنجگانه براى واجب النفقه هزينه لازم فرزند است وپدر ومادراست وهمسر است و مملوك است كه براو درحال عسرويسر لازمست .

و اما وجوه سه‌گانه واجب از وجوه دين زكاة واجب كه مفروض است در هر سال و حج واجب وجهاد در هنگامش .

واماپنج وجه صله وجائزه: صله به بالادست، وصله بخويشاوند، وصله بمؤمنان، وتبرع دروجوه صدقه و بر، وآزادكردن بنده .

واما چهاروجه ديگر پرداخت وام، وعاريه، و وام دادن ، و پذيرائى از مهمانستكه در روش اسلام لازم هستند .

آنچه خوردنش براى انسان حلال است

اما آنچه خوردنش براى انسان حلال وروا است از آنچه‌كه در زمين رويد سه صنف ازغذااست

منها جميع الحبّ كلّه من الحنطة و الشّعير و الأرزّ و الحمّص و غير ذلك من صنوف الحبّ و صنوف السّماسم و غيرها ، كلّ شيء من الحبّ ممّا يكون فيه غذاء الإنسان في بدنه و قوته فحلال أكله ، و كلّ شيء تكون فيه المضرّة على الانسان في بدنه فحرام أكله إلاّ في حال الضّرورة .

و الصنف الثّاني ممّا أخرجت الأرض من جميع صنوف الثّمار كلّها ممّا يكون فيه غذاء الإنسان و منفعة له و قوته به فحلال أكله ، وما كان فيه المضرّة على الإنسان في أكله فحرام أكله .

و الصنف الثالث جميع صنوف البقول و النّبات و كلّ شيء تنبت الأرض من البقول كلّها ممّا فيه منافع الإنسان و غذاء له فحلال أكله . و ما كان من صنوف البقول ممّا فيه المضرّة على الانسان في أكله نظير بقول السّموم القاتلة و نظير الدّفلي وغير ذلك من صنوف السمّ القاتل فحرام أكله .

(وأما ما يحل أكله من لحوم الحيوان)

فلحوم البقر والغنم و الابل وما يحلّ من لحوم الوحش وكلّ ما ليس فيه ناب و لا له مخلب . وما يحلّ من أكل لحوم الطير ما كانت له قانصة فحلال أكله و مالم يكن له قانصة فحرام أكله . ولا بأس بأكل صنوف الجراد .

يك صنف همه حبوبات ازگندم وجو وبرنج و نخود وصنف نخود وجزآن از اصناف حبوب ، وصنف كنجد وجزآن ازحبوب هرچه غذاى تن انسانست وباو نيرودهد خوردنش حلال است، وهرچه براى تن انسان زيان دارد خوردنش حرامست جز درحال ضرورت .

وصنف دوم از هرچه كه اززمين برآيد از اقسام همه ميوه هاكه غذاى انسانست، وبرايش سود و نيرو دارد خوردنش حلال است ، وهرچه براى انسان زيان دارد خوردنش حرامست .

وصنف سوم اقسام سبزيجات وگياه وهرچه از زمين برويد ، و هرگونه سبزيجات كه براى انسان سود وغذائيت دارد خوردنش حلال است، و هر صنف از سبزيجات كه براى انسان خوردنش زيان دارد نظير سبزيجات زهرناك كشنده ونظير خرزهره وجزآن ازاصناف زهركشنده همه اش حرام است.

اما آنچه خوردنش حلال است ازگوشت جانوران

گوشت گاو وگوسفند و شتراست وگوشت هرحيوان وحشى كه نيش و چنگال ندارد و آنچه كه از پرنده حلال است هرپرنده ايستكه چينه دان دارد، وهرپرنده اى چينه دان ندارد گوشتش حرامست، وهمه نوع ملخ حلال است .

(و اما ما يجوز أكله من البيض)

فكلّما اختلف طرفاه فحلال أكله وما استوى طرفاه فحرام أكله .

(و ما يجوز أكله من صيد البحر)

من صنوف السّمك ما كان له قشور حلال أكله، وما لم يكن له قشور فحرام أكله .

(وما يجوز من الاشربة)

من جميع صنوفها فمالا يغيّر العقل كثيره فلا بأس بشربه و كلّ شيء منها يغيّر العقل كثيره فالقليل منه حرام .

(وما يجوز من اللباس)

فكلّما أنبتت الأرض فلابأس بلبسه والصّلاة فيه و كلّ شيء يحلّ لحمه فلابأس بلبس جلده الذّكي منه وصوفه وشعره ووبره و إن كان الصّوف والشعر والرّيش والوبر من الميتة وغير الميتة ذكيّاً فلا بأس بلبس ذالك و الصّلاة فيه ، و كلّ شيء يكون غذاء الانسان في مطعمه ومشربه أوملبسه فلا تجوز الصّلاة عليه ولا السّجود إلاّ ما كان من نبات الأرض من غير ثمر قبل أن يصير مغزولاً ، فاذا صار غزلاً فلا تجوز الصّلاة عليه إلاّ في حال ضرورة .

(أما ما يجوز من المناكح)

فأربعة وجوه : نكاح بميراث ، و نكاح بغير ميراث ، ونكاح اليمين ، ونكاح بتحليل من

و اما آنچه از تخم پرنده‌ها خوردنش حلال است

هرآن تخمیکه دوسرش با هم تفاوت دارد خوردنش حلال است ، وهر تخمی دوسرش برابر است خوردنش حرام است .

آنچه ازشکاردریا خوردنش حلال است

همه اقسام ماهی که پوست زبردارد حلال است وهرماهی که پوست زبر ندارد حرامست .

آنچه ازنوشابه ها جایزند

همه اقسام نوشابه‌ها اینکه فزونش مست نکـند، و نوشیدنش عیب ندارد ، و هرچه فزونش مستی آورد کم آن هم حرامست

آنچه از پوشیدنی جائزاست

هرچه اززمین بروید پوشیدن و نماز خواندن درآن روا است، وهرحیوان حلال گوشت که تذکیه شود پوشیدن پوستش وپشم وموی وکرك آن روا است ، واگرچه پشم وموو وپر وکرك را از مردارش و یا غیرمردارش بگیرند پوشیدن ونماز خواندن درآن حلال است، و هرچه غذای انسانست در خوراك و نوشیدن وپوشیدن جائز نیست نماز برآن ونه سجده برآن مگرآنچه روئیدنی از زمین باشدکه بی‌میوه باشد وریشته نشده باشد، وهرگاه ریشته شد نماز برآن جائز نیست مگر درحال ضرورت .

آنچه ازنکاح کردن روا است

چهار وجه است : نکاح بمیراث (عقد دائم) ونکاح بی میراث (عقد انقطاع)، و نکاح کنیز ، ونکاح

المحلّل له من ملك من يملك .

وأما ما يجوز من الملك والخدمة فستّة وجوه : ملك الغنيمة ، وملك الشّراء ، وملك الميراث ، وملك الهبة ، وملك العارية ، وملك الأجر .

فهذه وجوه ما يحلّ وما يجوز للانسان إنفاق ماله وإخراجه بجهة الحلال في وجوهه، وما يجوز فيه التصرّف والتقلّب من وجوه الفريضة والنّافلة.

(رسالته عليه السلام في الغنائم ووجوب الخمس)

فهمتُ ما ذكرت أنّك اهتممت به من العلم بوجوه مواضع ما لله فيه رضى ، وكيف أمسك سهم ذي القربى منه . وما سألتني من إعلامك ذلك كلّه فاسمع بقلبك و انظر بعقلك . ثمّ أعط في جنبك النّصف من نفسك ، فانّه أسلم لك غداً عند ربّك المتقدّم أمره ونهيه إليك . وفّقنا الله و إيّاك .

اعلم أنّ الله ربّي وربّك ماغاب عن شيء . وما كان ربّك نسيّاً . وما فرّط في الكتاب من شيء . و كلّ شيء فصّله تفصيلاً . و أنّه ليس ما وضح الله تبارك و تعالى من أخذ ماله بأوضح ممّا أوضح الله من قسمته إيّاه في سبله ، لأنّه لم يفترض من ذلك شيئاً في شيء من القرآن إلّا وقد أتبعه بسبله إيّاه ، غير مفرّق بينه وبينه . يوجبه لمن فرض له ما لا يزول عنه

بتحليل از مالك كنيز.

واما آنچه از ملك و خدمه جائز است

شش‌وجه است: ملك غنيمت، وملك خريداري، ملك‌ميراث، ملك بخشش، ملك‌عاريت، وملك‌اجاره. اينها است وجوه حلال و آنچه براى انسان روا است‌كه از مالش انفاق‌كند و بيرون دهد بوجه حلال از راههايش، وآنچه روا است درآن تصرف‌كند در راههاى واجب و مستحب .

نامه آنحضرت درباره غنائم ووجوب خمس

من فهميدم آنچه را يادآورى‌كرده بودى ازاينكه توجه دارى بدانى مواردى راكه خدا بدانها رضا داده، وبدانى چگونه من سهم ذى‌القربى را ازآن موارد دريافت ميكنم ، و از اينكه پرسيدى از من همه اينهارا بتو اعلام‌كنم. پس خوب دل بده وچشم خرد خود را بازكن، و از طرف خود انصاف بده‌كه آن در فرداى قيامت نزد پروردگارت كه تو را امر و نهى كرده سلامت بارتر است . خداوند مارا و تورا توفيق دهاد .

بدانكه خداوند پروردگار من وپروردگار تو چيزيرا ناديده نگرفته وپروردگارت فراموش‌كار نيست، وچيزى را درقرآن‌كم نگذارده، وهرچيزى را بخوبى شرح‌كرده، ورايتش اينستكه آنچه خدا تبارك و تعالى ازگرفتن مال خود بيان كرده روشن تر نيست از بيان تقسيم آن در راهيكه بايد مصرف شود . زيرا خدا چيزى ازآنرا درهيچ آيه‌اى ازقرآن مقرر نداشته، جزآنكه دنبالش راه مصرف آنرا بيان‌كرده واين دورا ازهم جدا نساخته، اين حق وفرض مالى را براى‌كسى بطور ثابت مقرر داشته‌كه

من القسم كما يزول ما بقي سواه عمّن سُمّي له لأنّه يزول عن الشيخ بكبره و المسكين بغناه وابن السّبيل بلحوقه ببلده ، ومع توكيد الحجّ مع ذلك بالأمر به تعليماً و بالنهي عمّا ركب ممّن منعه تحرّجاً . فقال الله جلّ وعزّ في الصّدقات ـ وكانت أوّل ما افترض الله سبله ـ « إنّما الصّدقات للفقراء والمساكين والعاملين عليها والمؤلّفة قلوبهم وفي الرّقاب والغارمين وفي سبيل الله وابن السّبيل » فالله أعلم نبيّه صلى الله عليه وآله موضع الصّدقات و أنّها ليست لغير هؤلاء يضعها حيث يشاء منهم على مايشاء و يكفّ الله جلّ جلاله نبيّه و أقرباءه عن صدقات النّاس وأوساخهم ، فهذا سبيل الصّدقات .

وأمّا المغانم ، فإنّه لمّا كان يوم بدر قال رسول الله صلى الله عليه وآله : «من قتل قتيلاً فله كذا وكذا . ومن أسر أسيراً فله من غنائم القوم كذا و كذا . فانّ الله قد وعدني أن يفتح عليّ وأنعمني عسكرهم» . فلمّا هزم الله المشركين وجمعت غنائمهم قام رجل من الأنصار فقال : يا رسول الله إنّك أمرتنا بقتال المشركين وحثثتنا عليه وقلت : من أسر أسيراً فله كذا وكذا من غنائم القوم . ومن قتل قتيلاً فله كذا وكذا . إنّي قتلت قتلين ـ لي بذلك البيّنة ـ و أسرت أسيراً فأعطنا ماأوجبت على نفسك يارسول الله ، ثمّ جلس . فقام سعد بن عبادة فقال : يارسول الله

قسمت او زایل نگردد چنانچه حقوقی هم برای عناوینی مقرر داشته جزآنکه بتغییر عنوان زایل میشوند زیراکه (فرض روزه) از پیر سالخورده بواسطهٔ کبر سن زایل میشود، و حق زکاة از مسکین که توانگر شد ساقط میشود، وسهم ابن سبیل با رسیدن او بوطنش ساقط میگردد، و با اینکه فرض حج مؤکد است وبدان امرشده از نظر تعلیم، ونهی شده است از آنچه مرتکب شوند (درحال احرام) ساقط میشود از کسیکه از او جلوگیری شود، وبرای انجام آن بسختی افتد، خدای جل وعزدرصدقات ـ نخست واجب مالی که خداوند راههای مصرفش را مقررکرده ـ فرموده (٦٠ ـ التوبة) همانا صدقات از آن فقیران و مستمندان وکارمندان آنست و ازان مؤلفة قلوبهم، وبرای آزادکردن بنده ها وپرداخت بدهی قرضداران ورفع حاجت ابن سبیل ـ خدا به پیمبر خود موارد صدقاترا اعلام کرده ، و صدقات بغیر اینان نمیرسد آنهارا هرجاکه ازاین موارد خواسته مقررداشته بنحوی که خواسته، وخدا جل جلاله پیمبرش وخویشان پیمبرش را ازصدقه های اموال مردم وچرکینی آنها بازگرفته، این راه صدقاتست .

واما غنیمتهای جهاد : راستش اینستکه چون روز بدرشد رسولخدا(ص) فرمود: هرکس دشمنی‌را بکشد ازان او چنین است وچنان، وهرکس یك اسیری بگیرد ازغنیمت این مردمان چنین و چنان حق او است . زیرا خدا بمن وعده داده که مرا برآنها پیروزکند، ولشکرشانرا بمن غنیمت دهد، و چون خداوند مشرکان‌را شکست‌داد، وغنائم آنان جمع آوری شد یك مرد انصاری برخاست وگفت: یارسول‌الله بما فرمودی تابامشرکان نبردکنیم، ومارا بدان تشویق کردی وگفتی: هرکه اسیری بیاورد چنین‌وچنان ازان او است، وهرکه یکی را بکشد چنین وچنان ازان اواست، راستش من دو تن راکشته‌ام و برآن بینه (دوگواه عادل) دارم، ویکی را هم اسیرکردم یا رسول الله آنچه برای ما برخود تعهدی کردی بما بده ونشست. پس‌سعدبن عباده برخاست وگفت یارسول‌الله مانع ما نبودکه آنچه را جنگجویان بدست

مامنعنا أن نصيب مثل ما أصابوا جبن عن العدوّ ولا زهادة في الآخرة والمغنم. ولكنّا تخوّفنا إن بعُد مكاننامنك فيميل إليك من جندالمشركين ، أويصيبوا منك ضيعةفيميلوا إليك فيصيبوك بمصيبة . وإنّك إن تعط هؤلاء القوم ما طلبوا يرجع سائر المسلمين ليس لهم من الغنيمة شيء ثمّ جلس . فقام الأنصاريفقال مثل مقالته الأولى ، ثمّ جلس . يقول ذلك كلّ واحد منهما ثلاث مرّات ، فصدّ النّبي صلى الله عليه وآله بوجهه فأنزل الله عزّوجلّ « يسألونك عن الأنفال » . والأنفال اسم جامع لما أصابوا يومئذ ، مثل قوله : « ما أفاء الله على رسوله » ومثل قوله : « وماغنمتم من شيء » ثمّ قال : « قل الأنفال لله والرّسول » فاختلجها الله من أيديهم فجعلها لله ولرسوله ثمّ قال : « فاتّقوا الله و أصلحوا ذات بينكم وأطيعوا الله ورسوله إن كنتم مؤمنين » فلمّا قدم رسول الله صلى الله عليه وآله المدينة أنزل الله عليه : « واعلموا أنّ ماغنمتم من شيء فأنّ لله خمسه وللرّسول ولذي القربى واليتامى والمساكين وابن السّبيل إن كنتم آمنتم بالله وما أنزلنا على عبدنا يوم الفرقان يوم التقى الجمعان » فأمّا قوله : «لله» فكما يقول الانسان : هولله ولك و لا يقسم لله منه شيء فخمس رسول الله صلى الله عليه وآله الغنيمة الّتي قبض بخمسة أسهم . فقبض سهم الله لنفسه يُحيي به ذكره ويورث بعده . وسهماً لقرابته من بني عبدالمطلب . فأنفذ سهماً لأيتام المسلمين وسهماً

آورده بدست آوريم ترس ازدشمن، ونه بيرغبتى بآخرت وجمع غنيمت، ولى ما ترسيديم كه اگر ازشما دور شويم دسته‌اى ازقشون مشركين بشما حمله كنند يا شمارا بى ياور ببينند ، و بشما حمله ورشوند ، و آسيبى بشما رسانند، وشما اگر باين مردم جنگجوآنچه را ميخواهند بدهيد مسلمانان ديگر دست‌خالى وبى‌غنيمت بمدينه بر گردند، سپس نشست، همان مرد انصارى باز برخاست وگفته نخست خود راگفت و نشست وهر كدام ازآن دو تاسه بارگفتار خودرا تكرار كردند، و پيغمبر (ص) روى از آنهاگردانيد و خداى عزوجل اين آيه را نازل كرد (١- الانفال) از شما انفال را خواستارند وانفال نام جامعى بود براى آنچه درآن روز بدست آورده‌بودند. مانند قول خدا (٦ و٧- الحشر) آنچه خدا برسولش (ص) نصيب كند، وچون قول خدا (٤١- الانفال) هرچه كه غنيمت بدست آورديد - سپس فرمود: بگواى محمد كه انفال ازآن خدا ورسول است -آنرا ازدست آنان بر گرفت و براى خدا و رسولش مقررداشت ، و سپس فرمود: (١- الانفال) از خدا بپر هيزيد وميان خودرا اصلاح كنيد، و اطاعت كنيد خدا ورسولش را اگرشماها مؤمنيد، وچون رسولخدا(ص) بمدينه بازگشت‌خدا باونازل كرد (٤١- الانفال) بدانيدكه هرچه غنيمت بدست‌آورديد راستش يك پنجم آن ازان خدا است . و ازان رسول وذى القربى ويتيمان ومستمندان وابن سبيل است. اگر شماها بخدا گرويديد و آنچه روز فرقان (امتياز اسلام از كفر كه همان‌روز بدرباست‌آنروزى كه دوگروه (مسلمان ومشرك) بهم برخوردكردند، واما اينكه فرمود: ازان خدا است بااين معنى استكه انسانى ميگويد از ان خدا است و ازان تو و سهم مخصوصى بنام خدا ازآن برداشته نميشود، ورسولخدا (ص) آن غنيمتى را كه بدست آورده بودبپنج‌قسمت كرد ويك سهمش‌را براى خود برداشت تا نام خود را باآن زنده دارد ، و پس از خودش آنرا بارث گزارد و سهمى هم بخويشان‌خود بنى عبدالمطلب داد، وسهمى هم براى يتيمان مسلمان ، و سهمى هم براى مستمندانشان، و

لمساكينهم . وسهماً لابن السّبيل من المسلمين في غير تجارة ، فهذا يوم بدر ، وهذا سبيل الغنائم الّتي اُخذت بالسّيف .

وأمّا مالم يوجف عليه بخيل ولاركاب فان كان المهاجرون حين قدموا المدينة أعطتهم الأنصار نصف دورهم ونصف أموالهم . والمهاجرون يومئذ نحو مائة رجل . فلمّا ظهر رسول الله صلى الله عليه وآله على بني قريظة و النّضير و قبض أموالهم قال النبيّ صلى الله عليه وآله للأنصار : إن شئتم أخرجتم المهاجرين من دوركم و أموالكم و أقسمت لهم هذه الأموال دونكم . و إن شئتم تركتم أموالكم ودوركم و أقسمت لكم معهم ؟ قالت الأنصار : بل اقسم لهم دوننا و اتركهم معنا في دورنا وأموالنا ، فأنزل الله تبارك وتعالى : « ما أفاء الله على رسوله منهم — يعني يهود قريظة — فما أوجفتم عليه من خيل ولا ركاب » لأنّهم كانوا معهم بالمدينة أقرب من أن يوجف عليهم بخيل ولاركاب . ثمّ قال : « للفقراء المهاجرين الّذين اُخرجوا من ديارهم و أموالهم يبتغون فضلاً من الله ورضواناً وينصرون الله ورسوله أولئك هم الصّادقون » . فجعلها الله لمن هاجر من قريش مع النّبيّ صلى الله عليه وآله وصدّق . وأخرج أيضاً عنهم المهاجرين مع رسول الله صلى الله عليه وآله من العرب لقوله : « الّذين اُخرجوا من ديارهم و أموالهم » لأنّ قريشاً كانت تأخذ ديار من هاجر منها وأموالهم ، ولم تكن العرب تفعل ذلك بمن هاجر منها ، ثمّ أثنى على المهاجرين الّذين جعل

سهمی هم برای ابن سبیل ازمسلمانان که در جزتجارت سفر کرده‌اند، این روز بدربود واین هم مصرف غنائمی که با شمشیر گرفته شد.

وأمّا آنچه بی یورش اسب سواران وشترسواران بدست آید قصه اش اینستکه مهاجران هنگامیکه بمدینه آمدند انصار نیمی ازخانه‌ها ونیمی از اموال خودرا بآنها دادند . در این روزها مهاجران در حدود صدتن بودند، وچون خدا بردوطائفه بنی قریظه و بنی نضیر پیروز شد و اموالشانرا بدست آورد پیغمبر(ص) بانصار فرمود : اگر میخواهید مهاجران را از خانه ها و اموال خود بدرکنید، ومن این اموال را بهمانها تقسیم کنم، واگر میخواهید اموال و خانه هاکه بدانها دادید بدانها وانهید ومن این اموال را بهمه شما وآنها تقسیم کنم، انصارگفتند : بلکه همه این اموال را بآنها تقسیم کن ، وخانه ها و اموال ماهم ازان آنها باشد، وخدا تبارك و تعالی این آیه را فرستاد (٦ـ الحشر) آنچه خدا بهره دهد برسولش از آن‌دشمنها یعنی یهود قریظه پس آنچه را بی یورش با اسبان و شتران است چونکه قریظه با آنها در خود مدینه بودند، ونزدیکتراز این بودندکه نیازی باسب سوار و شتر سوار داشته باشند . سپس خدا فرمود: ازان فقراء مهاجرین استکه از خانمان ودارائی خود بیرون شدند وجویای فضل ورضای خدایند، و خدا و رسولش را یاری‌کنند آنانند راستگویان ـ خدا این اموال را برای خصوص کسی مقررداشت که ازقریش بهمراه پیغمبر(ص) مهاجرت کرده بود وراست گفته بود، ومهاجران عرب که جز قریش بودند ازشمار آنها بیرون‌کرد برای گفته خدا آنکسانیکه از خانه ها و دارائیشان بدر شدند زیرا قریش مکه خانه ها واموال مهاجران مسلمان قریش را مصادره و ضبط میکردند و سائر عرب چنین نمیکردند با مهاجران از خود، سپس برمهاجرانیکه خمس بآنها داد وستایش کرد آنهارا

لهم الخمس و برأهم من النّفاق بتصديقهم إيّاه حين قال : « فاُولئك هم الصّادقون » لا الكاذبون ، ثمّ أثنى على الأنصار و ذكر ما صنعوا وحبّهم للمهاجرين و إيثارهم إيّاهم و أنّهم لم يجدوا في أنفسهم حاجةً ـ يقول : حزازة ـ ممّا اُوتوا . يعني المهاجرين دونهم فأحسن الثّناء عليهم فقال : « والّذين تبوّءُ الدّار و الإيمان من قبلهم يحبّون من هاجر إليهم و لا يجدون في صدورهم حاجة ممّا اُوتوا ويؤثرون على أنفسهم ولوكان بهم خصاصة ومن يوق شحّ نفسه فأولئك هم المفلحون » وقدكان رجال اتّبعوا النّبيّ صلّى الله عليه وآله قد وترهم المسلمون فيما أخذوا من أموالهم ، فكانت قلوبهم قد امتلأت عليهم ، فلمّا حسن إسلامهم استغفروا لأنفسهم ممّا كانوا عليه من الشّرك . و سألوا الله أن يذهب بما في قلوبهم من الغلّ لمن سبقهم إلى الإيمان . واستغفروا لهم حتّى يحلّل ما في قلوبهم وصاروا إخواناً لهم . فأثنى الله على الّذين قالوا ذلك خاصّة فقال : « الّذين جاؤا من بعدهم يقولون ربّنا اغفر لنا ولاخواننا الّذين سبقونا بالإيمان ولا تجعل في قلوبنا غلّاً للّذين آمنوا ربّنا إنّك رؤف رحيم » ، فأعطى رسول الله صلّى الله عليه وآله المهاجرين عامّة من قريش على قدر حاجتهم فيما يرى ؛ لأنّها لم تخمس فتقسم بالسّويّة . و لم يعط أحداً منهم شيئاً إلّا المهاجرين من قريش غير رجلين من أنصار يقال لأحدهما : سهل بن حنيف

از نفاق بر كنار دانست آنجا كه فرمود : آنانند راستگويان ، نه دروغگويان ـ سپس انصاررا ستود و كردارشانرا بيان فرمود ومحبت آنها را نسبت بمهاجران ومقدم داشتن آنها را برخود واينكه در دل خود تقاضائى در اين باره نداشتند ودلتنگى نداشتند از آنچه بآنان داده شد يعنى بمهاجران داده شد دربرابر آنان وخدا ستايش خوبى ازآنهاكرد وفرمود (٩ـ الحشر) وآنكسانيكه درخانه نشيمن‌دادند وگرويدند پيش از آنها دوست دارندكسانيكه بسوى آنهاكوچيدند و در دل خود نياز و تنگى احساس نكنند نسبت بدانچه بآنان داده شده، وبر خود مقدم دارند وگرچه خاص ومورد نيازشان باشد ، و هر آنكس كه ازدريغ داشتن خود محفوظ باشد هم آنانند رستگاران ـ ومحققا مردانى هم بودندكه متابعت پيغمبر(ص) نمودند ومسلمانان (درمبارزات خود) آنانرا خون بدل و انتقامجو كرده بودند بواسطه امواليكه از آنها بغنيمت گرفته بودند، ودلشان پر ازغيظ بر مسلمانها شده بود، وچون بخوبى مسلمان شدند پيش خود از آنوضعى كه در حال شرك داشتند آمرزش خواستند، و از خدا خواهش كردندكه كينه دل آنها را نسبت بكسانيكه پيش ازآنها ايمان آورده بودند بزدايد، وبراى آنها طلب آمرزش كردند تا عقده دل آنهاگشوده شد، وبا آنها يكدل وبرادرگرديدند، وخدا اين كسانيكه چنين گفتند مخصوصاً ستود و فرمود (١٠ـ الحشر) و آنكسانيكه پس از آنها آمدند ميگويند پروردگار ما بيامرز مارا و برادران ماراكه بما در ايمان پيشى جستند ، و در دل ما كينه آن كسانى كه گرويدند ميانداز . پروردگار ما راستيكه تو پرآمرزنده ومهربانى، ورسولخدا(ص) بهمه مهاجران قريش باندازه نيازشان كه در نظرداشت عطا كرد، زيراكه آن مال خمس داده نشد تا اينكه برابر تقسيم شود، و باحدى جز مهاجران قريش ازآن چيزى نداد، مگر بدومرد از انصاركه نام يكى سهل بن حنيف بود ونام ديگرى

و للآخر سماك بن خرشة ـ أبودُجانة ـ فإنّه أعطاهما لشدّة حاجة كانت بهما من حقّه ، وأمسك النّبي صلى الله عليه وآله من أموال بني قريظة والنّضير مالم يوجف عليه خيل ولا ركاب سبع حوائط لنفسه . لأنّه لم يوجف على فدك خيل أيضاً ولا ركاب .

و أمّا خيبر فإنّها كانت مسيرة ثلاثة أيّام من المدينة وهي أموال اليهود ولكنّه أوجف عليها خيلٌ وركاب و كانت فيها حرب . فقسّمها على قسمة بدر ، فقال الله عزّوجلّ : « ما أفاء الله على رسوله من أهل القرى فلله وللرّسول ولذي القربى و اليتامى و المساكين و ابن السّبيل كيلا يكون دولة بين الأغنياء منكم و ما آتاكم الرّسول فخذوه وما نهاكم عنه فانتهوا » فهذا سبيل ما أفاء الله على رسوله ممّا أوجف عليه خيل وركاب .

و قد قال عليٌّ بن أبي طالب صلوات الله عليه : ما زلنا نقبض سهمنا بهذه الآية الّتي أوّلها تعليم و آخرها تحرّج حتّى جاء خمس السّوس و جندي سابور إلى عمر و أنا و المسلمون و العبّاس عنده ، فقال عمر لنا : إنّه قد تتابعت لكم من الخمس أموال فقبضتموها حتّى لا حاجة بكم اليوم و بالمسلمين حاجة و خللٌ ، فأسلفونا حقّكم من هذا المال حتّى يأتي الله بقضائه من أوّل شيء يأتي المسلمين . فكففت عنه لأنّي لم آمن حين جعله سلفاً لو ألححنا عليه فيه أن يقول في خمسنا مثل قوله في أعظم منه أعني ميراث نبيّنا صلى الله عليه وآله حين ألححنا

سماك بن خرشه ـ ابودجانه ـ كه بآنها عطائى از حق خود داد براى نيازمندى سختى كه در آنها بود ، وپيغمبر از اموال بنى قريظه و نضيركه بى رنج خيل وركاب بدستش آمده بود هفت باغستان براى خود نگهداشت، زيراكه براى فتح فدك هم رنج خيل وركابى درميان نبود، وبنيروى‌قشون بدست نيامده بود .

وأما خيبر در سه منزلى مدينه بود و ازان يهود بود ولى بوسيله قشون بدست آمد ودر آن جنك درگرفت وپيغمبر(ص) آنرا بهمان دستور بدر تقسيم كرد ، و خدا عزوجل فرموده است (٧ـ الحشر) آنچه را خدا بهره رسولخداكرد ازاهل آباداني‌ها ازان خدا است وازان رسول وذى القربى ويتيمان ومستمندان وابن سبيل تا ميان توانگران شما دست بدست نشود، و هرچه را رسولخدا بشماها داد برـ گيريد، وازآنچه شمارا نهى‌كرد دست بازداريد ـ اينست راه مصرف آنچه خداوند برسول خود نصيب كرد ازآنچه باقشون وخيل وركاب مورد يورش شد وبدست آمد .

وعلى بن ابيطالب(ع) فرموده ما بحكم همين آيه‌كه آغازش تعليم وپايانش تهديد است سهم خمس خودرا دريافت ميكرديم تا آنكه خمس غنائم شوش وجنديشاپور بمدينه رسيد وتحويل عمر شد و من و مسلمانان با عباس نزد او بوديم ، عمر بماگفت هرآينه پيا پى براى شما خمس رسيده و آنرا دريافت كرديد تا امروزه نيازى نداريد، ومسلمانان ديگر نيازمند وفكارند . شما حق خودرا در اين مال بما سلف بدهيد تا از نخست چيزى‌كه براى مسلمانان برسد آنرا پرداخت‌كنيم، من از پاسخ او خوددارى كردم زيرا چون بعنوان وام آنرا تقاضا كرد ترسيدم اگر در باره حق خمس باو اصرار ورزم آنرا انكاركند، وهمانراگويدكه درباره حق بزرگتر ازآن‌گفت و آن ميراث خلافت پيغمبر ما (ص) بودكه

عليه فيه. فقال له العبّاس: تغمز في الّذي لنا يا عمر، فإنّ الله قد أثبته لنا بأثبت ممّا أثبت به المواريث بيننا. فقال عمر: و أنتم أحقّ من أرفق المسلمين. و شفّعني، فقبضه عمر. ثمّ قال: لا والله ما آتيهم ما يقبضنا حتّى لحق بالله، ثمّ ما قدرنا عليه. ثمّ قال عليّ عليه السلام: إنّ الله حرّم على رسول الله صلى الله عليه وآله الصّدقة فعوّضه منها سهماً من الخمس. و حرّمها على أهل بيته خاصّة دون قومهم. و أسهم لصغيرهم و كبيرهم وذكرهم و أنثيهم و فقيرهم و شاهدهم و غائبهم و لأنّهم إنّما أعطوا سهمهم لأنّهم قرابة نبيّهم و الّتي لا تزول عنهم. الحمدلله الّذي جعله منّا و جعلنا منه. فلم يعط رسول الله صلى الله عليه وآله أحداً من الخمس غيرنا و غير حلفائنا و موالينا، لأنّهم منّا و أعطى من سهمه ناساً لحرم كانت بينه و بينهم معونة في الّذي كان بينهم.

فقد أعلمتك ما أوضح الله من سبيل هذه الأنفال الأربعة وما وعد من أمره فيهم ونوّره بشفاء من البيان وضياء من البرهان، جاء به الوحي المنزل. وعمل به النّبيّ المرسل صلى الله عليه وآله. فمن حرّف كلام الله أو بدّله بعد ما سمعه وعقله فإنّما إثمه عليه، والله حجيجه فيه. و السّلام عليك ورحمة الله وبركاته.

درباره آن اصرار کردیم و آنرا انکار کرد، وعباس باو گفت ای عمر درباره آنچه ازان ما است مضایقه وچشم پوشی مکن زیرا خدا این حق را برای ماها ثابت کرده محکمتر ازآنچه که حق ارث را میان ماها ثابت کرده، عمر درپاسخ او گفت شماها سزاوارتر کسانی باشیدکه بمسلمانها ارفاق وهمراهی کنید، ومرا واسطه کرد وعمر آنرا دریافت نمود، سپس علی (ع) فرمود: نه بخدا مالی برای آنها نرسید که بما بپردازد تا بخدا رسید (یعنی مرد) و سپس بعد ازاو ما نتوانستیم حق خود را دریافت کنیم، سپس علی(ع) فرمود. خدا بررسول خود زکاة را حرام کرد وبعوض آن سهمی ازخمس باو داد و زکاة را بر خاندان او بخصوص حرام کرد نه بتیره وتبار او(قریش)، واز خمس برای خردسال وسالخورده و مرد وزن وبینوا وحاضر وغائب آنها سهم مقرر کرد وبآنها سهم داده شده برای آنکه خویشاوند رسولخدایند وآنسهم ازآنها برداشته نشود، سپاس خدارا سزا استکه اورا ازما مقرر کرد وما را ازاو، رسولخدا(ص) از خمس بهیچکس نداد جز بماها وهم پیمانان ما ووابسته های ما زیراکه آنهاهم از ما هستند، و از سهم خود بمردمی‌هم دادکه میان‌اووآنان حرمتی بود برای‌کمك این خصوصیتی‌که باوداشتند.

محققا من بتو اعلام‌کردم آنچه را خداوند از راه مصرف این انفال چهارگانه توضیح داده، و آنچه را از فرمان خود درباره آنها وعده فرموده وبا بیان شافی و برهان درخشان روشن نموده، و وحی برآن نازلشده وپیغمبر مرسل(ص) بدان عمل‌کرده، وهرکس سخن خدا را تحریف‌کند و پس از آنکه آنرا شنید و فهمید تبدیل کند همانا گناهش بر او است و خدا خصم او است والسلام علیك ورحمة الله وبرکاته.

* (احتجاجه عليه‌السلام على الصوفية لما دخلوا عليه فيما) *
(ينهون عنه من طلب)

دخل سفيان الثّوري على أبي‌عبدالله عليه السلام فرأى عليه ثياباً بيضاً كأنّها غرقيء البياض، فقال له: إنّ هذا ليس من لباسك، فقال عليه السلام له: اسمع منّي وع ما أقول لك فإنّه خير لك عاجلاً و آجلاً إن كنت أنت متّ على السّنّة و الحقّ و لم تمت على بدعة. اُخبرك أنّ رسول الله صلى الله عليه وآله كان في زمان مقفر جشب فإذا أقبلت الدّنيا فأحقّ أهلها بها أبرارها لا فجّارها، و مؤمنوها لا منافقوها، و مسلموها لا كفّارها. فما أنكرت يا ثوري، فوالله - إنّي لمع ما ترى - ما أتى عليّ مذعقلت صباح و لا مساء ولله في مالي حقّ أمرني أن أضعه موضعاً إلاّ وضعته.

فقال: ثمّ أتاه قوم ممّن يظهر التزهّد و يدعون النّاس أن يكونوا معهم على مثل الّذي هم عليه من التقشّف فقالوا: إنّ صاحبنا حصر عن كلامك و لم تحضره حجّة. فقال عليه السلام لهم: هاتوا حججكم. فقالوا: إن حججنا من كتاب الله. قال عليه السلام لهم: فأدلوا بها فإنّها أحقّ ما اتّبع وعمل به. فقالوا: يقول الله تبارك وتعالى مخبراً عن قوم من أصحاب النّبي صلى الله عليه وآله: « و يؤثرون على أنفسهم و لو كان بهم خصاصة و من يوق شحّ نفسه فأولئك

احتجاج آنحضرت برصوفيه وقتى براى درخواست ناشايستى نزد آنحضرت آمدند

سفيان ثورى نزد امام صادق (ع) آمد وبرتن آنحضرت جامه هاى سپيدى ديدكه گويا پرده روى زرده تخم مرغ هستند (ازنظافت وظرافت وسپيدى) بآنحضرت گفت: راستى كه اين جامه شما نيست. درپاسخش فرمود: از من گوش دار وبدل سپار آنچه را بتو ميگويم كه براى دنيا و آخرتت خيراست اگر برسنت وحق بميرى، وبر عقيده بدعت وناحق نميرى. من بتوگزارش ميدهم كه رسولخدا (ص) در دوران تنگى وسختى بود، و هرگاه دنيا روآورد سزاوار ترين اهل استفاده از نعم آن نيكان آنند نه بدكاران آن، ومؤمنان آن نه منافقانش، ومسلمانانش نه‌كفارش. اى ثورى، چرا انكاركردى و ناروا شمردى راستى‌كه من با اينوضعى كه ميبينى از روزى‌كه خردمند شدم بام و شامى بر من نگذشته‌كه در مالم حقى باشدكه خدا بمن فرموده آنرا درمصرفى برسانم جز آنكه بدان مصرفش رساندم.

گويد سپس مردمى زهد فروش‌كه همه را دعوت ميكردند تا مانند آنها باشند، وبروش آنها ترك نظافت وخوشگذرانى واستفاده از نعمت خدا نمايند، نزد آنحضرت آمدند وگفتند راستى اين رفيق ما از سخن شما دلگرفته شد، وزبانش بند آمد ودليلى بنظرش نيامد حضرت بآنها فرمود: شما دليلهاى خود را بياوريدگفتند: دليل ما از قرآنست فرمود: آنرا حاضر كنيدكه بپيروى و عمل سزاوار تر است از هرچيزى گفتند خدا تبارك و تعالى در مقام گزارش جمعى از ياران پيغمبر فرموده (٩- الحشر) ديگرانرا بر خود مقدم ميدارند وگرچه نيازمند باشند و هركه از بخل نفس خود محفوظ ماند آنانند

هم المفلحون » ، فمدح فعلهم . و قال في موضع آخر : « و يطعمون الطّعام على حبّه مسكيناً و يتيماً و أسيراً » فنحن نكتفي بهذا . فقال رجل من الجلساء : إنّا ما رأيناكم تزهدون في الأطعمة الطيّبة ومع ذلك تأمرون النّاس بالخروج من أموالهم حتّى تتمتّعوا أنتم بها . فقال أبوعبدالله عليه السلام : دعوا عنكم مالا ينتفع به ، أخبروني أيّها النّفر ألكم علم بناسخ القرآن من منسوخه . ومحكمه من متشابهه ، الّذي في مثله ضلّ من ضلّ وهلك من هلك من هذه الامّة؟ فقالوا له : بعضه ، فأمّا كلّه فلا . فقال عليه السلام لهم : من ههنا اوتيتم . و كذلك أحاديث رسول الله صلى الله عليه وآله ، و أمّا ما ذكرتم من أخبار الله إيّانا في كتابه عن القوم الّذين أخبر عنهم لحسن فعالهم ، فقد كان مباحاً جائزاً ولم يكونوا نهوا عنه وثوابهم منه على الله و ذلك أنّ الله جلّ وتقدّس أمر بخلاف ماعملوا به فصار أمره ناسخاً لفعلهم . وكان نهى تبارك وتعالى رحمة للمؤمنين ونظراً لكيلا يضرّوا بأنفسهم وعيالاتهم ، منهم الضّعفة الصّغار والولدان والشيخ الفان و العجوز الكبيرة الّذين لا يصبرون على الجوع ، فإن تصدّقتُ برغيفي و لا رغيف لي غيره ضاعوا وهلكوا جوعاً . فمن ثمّ قال رسول الله صلى الله عليه وآله : تمرات ، أو خمس قرص ، أو دنانير ، أو دراهم يملكها الانسان وهو يريد أن يمضيها فأفضلها ماأنفقه الانسان على والديه ، ثمّ الثّانية على نفسه وعياله ، ثمّ الثّالثة على القرابة وإخوانه المؤمنين ، ثمّ الرّابعة على جيرانه الفقراء

که رستگارانندکار آنهارا مدح کرده است، ودر جای دیگر فرموده (٨ـ الانسان) ومیخورانند خوراك با اینکه دوستش دارند بمستمند ویتیم واسیرـ مابهمین دوآیه اکتفاء میکنیم ، مردی ازحاضران مجلس بآنان گفت ما شما را ندیده ایم که از خوراك خوب دوری کنید ، و با اینحال بمردم فرمان میدهید که ازآن مال خود دست بکشند تا شما ازآن بهره مند شوید . امام صادق(ع) فرمودآنچه سودی ندارد وانهید وهمه شماها بمن بگوئید: ناسخ ومنسوخ ومحکم ومتشابه قرآن را میدانید که هرکه گمراه شده از اینجا گمراه شده، وهرکه از این امت هلاك شده از این راه هلاك شده ؛ در پاسخ آنحضرت گفتند بعضی را میدانیم و همه آنرا نمیدانیم، فرمود : از این نادانی است که گرفتار شدید، و همچنین هستند احادیث رسولخدا (ص)، واماآنچه ذکر کردید که خداوند در قرآن بما خبرداده از مردمی که آنها را برای انفاق مال خود بدیگران ستوده است آنروز اینکار برای آنها مباح وجائز بوده، وغدقنی ازآن نداشتند، وثوابشان برخدا است، ولی خدا جل وتقدس بخلاف آنچه که آنها عمل کردند دستور داده است، وامر خدا ناسخ کار آنها شده، وخدا تبارك و تعالی از مهرورزی بمؤمنان و خیرخواهی آنان از ازاین کار نهی کرده . تا مایه زیان خود وخاندانشان نشوند که ناتوان و کودك و اطفال و پیران ازکار افتاده وعجوز سالخورده دارند، و صبر برگرسنگی نتوانند و اگر من یك قرص نان دارم و نان دیگر ندارم وآنرا بصدقه بدهم آنان ضایع میشوند وازگرسنگی میمیرند، و از اینجا است که رسولخدا (ص) فرمود: مقداری خرما یا پنج قرص نان یاچند دینار یا چند درهم که انسان دارد و میخواهد آنها را بمصرف خیررساند بهترش اینستکه بمصرف پدر ومادر خود برساند ، و در درجه دوم بر خود و عیالش صرف کند، ودر درجه سوم بخویشاوندان وبرادران مؤمنش، ودر درجه چهارم بهمسایه های مستمندش،

ثمّ الخامسة في سبيل الله وهو أخسّها أجراً . و قال النّبي صلّى الله عليه وآله للأنصاري ـ حيث أعتق عند موته خمسة أو ستّة من الرّقيق ولم يكن يملك غيرهم و له أولاد صغار ـ : « لو أعلمتموني أمرهما تركتكم تدفنونه مع المسلمين . ترك صبيّة صغاراً يتكفّفون النّاس . ثمّ قال : حدّثني أبي أنّ النبيّ صلّى الله عليه وآله قال : « ابدأ بمن تعول الأدنى فالأدنى » .

ثمّ هذا ما نطق به الكتاب ردّاً لقولكم ونهياً عنه، مفروض من الله العزيز الحكيم قال : « الذين إذا أنفقوا لم يسرفوا ولم يقتروا وكان بين ذلك قواماً » أفلا ترون أنّ الله تبارك وتعالى غيّر ما أراكم تدعون إليه و المسرفين ، و في غير آية من كتاب الله يقول : « إنّه لا يحبّ المسرفين » فنهاهم عن الاسراف ، ونهاهم عن التقتير ، لكن أمر بين أمرين لايعطي جميع ما عنده ثمّ يدعوالله أن يرزقه فلا يستجيب له للحديث الّذي جاء عن النّبي صلّى الله عليه وآله : « إنّ أصنافاً من اُمّتي لا يستجاب لهم دعاؤهم : رجل يدعوا على والديه ، و رجل يدعو على غريم ذهب له بمال ولم يشهد عليه ، ورجل يدعو على امرأته وقد جعل الله تخلية سبيلها بيده ، ورجل يقعد في البيت ويقول : يا ربّ ارزقني ، و لايخرج يطلب الرّزق . فيقول الله جلّ و عزّ : عبدي أولم أجعل لك السّبيل إلى الطلب والضرب في الأرض بجوارح صحيحة فتكون قد أعذرت فيما بيني وبينك في الطلب لاتباع أمري ولكيلا تكون كلاًّ على أهلك ، فان شئت رزقتك وإن شئت

و در درجه پنجم در راه خدا وجهاد بمصرف رساند که اجرش ازهمه کمتر است ، و پیغمبر(ص) در باره مردی از انصار که هنگام مرگش پنج یاشش بنده خودرا آزادکرد وجز آنها چیزی نداشت، و فرزندان خردسالی بجاگذاشت فرمود: اگراین کار اورا بمن اعلام کرده بودید نمیگذاشتم درگورستان مسلمانانش بخاك سپارید. چندکودك خردسال راگذاشته تا از مردم گدائی کنند. سپس فرمود: پدرم برایم بازگفت که پیغمبر(ص) فرمود: آغازکن بهزینه هرکس نان خور تواست بترتیب نزدیك بودن آنها بتو.

سپس اینستکه قرآن در ردگفته شماها بدان گویا است ، و از آن نهی کرده، بطور حتم از طرف خدای عزیز حکیم فرموده (٦٧ـ الفرقان) آنکسانی که چون انفاق کنند اسراف نکنند وتنك نگیرند ، وعدالت میان ایندو رعایت شود ـ آیا نبینید که خداوند سرزنش کرده آن کاری راکه شماها بدان دعوت میکنید، وهم مسرفانرا، ودر چند آیه ازقرآن میفرماید (١٤١ـ الانعام و ٣١ـ الاعراف) مردم را از اسراف نهی کرده، واز تنك گرفتن هم نهی کرده، وبحد وسط فرمان داده نباید هرچه دارد بدهد و پس ازآن ازخدا روزی خواهد وباجابت خدا نرسد. برای حدیثی که ازپیغمبر(ص) رسیده استکه : دعای چند دسته ازامتم باجابت نرسد، مردی که پدر ومادرش نفرین کند، مردی که بدهکاری مالش را خورده وبراو گواه نگرفته، مردی که برهمسرش نفرین کند با اینکه خداطلاقش را بدست اومقرر کرده، مردی که در خانه نشسته ومیگوید: پروردگارا بمن روزی بده ودنبال تحصیل روزی نمیرود. خدا عزوجل میفرماید: آیا من راه طلب روزی وسفررا با سلامت تن بروی تو نگشودم، تو باید میان من وخودت عذری بیاوری در پیروی ازفرمان من وتا بگردن اهل خود نیفتاده باشی تا اگرمن خواستم بتو روزی میدهم، واگر خواستم روزیرا بتوتنك میگیرم ، و تو نزد من معذوری، ومردی که خداوندباو مال بسیاری بدهد وهمه‌را

قتّرت عليك وأنت معذور عندي ، و رجل رزقه الله مالاً كثيراً فأنفقه ، ثمّ أقبل يدعو يا ربّ ارزقني ، فيقول الله : ألم أرزقك رزقاً واسعاً ، أفلا اقتصدت فيه كما أمرتك ولم تسرف و قد نهيتك ، ورجل يدعو في قطيعة رحم » .

ثمّ علّم الله نبيّه صلى الله عليه وآله كيف ينفق و ذلك أنّه كانت عنده صلى الله عليه وآله أوقيّة من ذهب فكره أن تبيت عنده شيء فتصدّق و أصبح ليس عنده شيء . و جاءه من يسأله فلم يكن عنده ما يعطيه فلامه السائل و اغتمّ هو صلى الله عليه وآله حيث لم يكن عنده ما يعطيه و كان رحيماً رفيقاً ، فأدّب الله نبيّه صلى الله عليه وآله بأمره إيّاه فقال : « ولاتجعل يدك مغلولة إلى عنقك ولا تبسطها كلّ البسط فتقعد ملوماً محسوراً » يقول : إنّ النّاس قديسألونك ولا يعذرونك ، فاذا أعطيت جميع ماعندك كنت قد خسرت من المال . فهذه أحاديث رسول الله صلى الله عليه وآله يصدّقها الكتاب ، والكتاب يصدّقه أهله من المؤمنين .

و قال أبو بكر عند موته حيث قيل له : اُوص فقال : اُوصي بالخمس والخمس كثيرفانّ الله قد رضي بالخمس . فأوصى بالخمس و قد جعل الله عزّوجلّ له الثلث عند موته ولو علم أنّ الثلث خيرله أوصى به .

ثمّ من قد علمتم بعده في فضله وزهده سلمان و أبوذرّ ـ رضي الله عنهما ـ فأمّا سلمان

انفاق کند وخرج کند، وبدرگاه خدا رو کند که پروردگارا بمن روزی بده . خدا میفرماید آیا روزی فراوان بتوندادم چرا میانه روی نکردی درباره آن چنانچه بتوفرمودم، وچرا اسراف کردی با اینکه آنرا برتوغدقن کردم، ومردی که درقطع رحم دعا کند .

سپس خدا به پیغمبرش(ص) آموخت که چگونه انفاق کند ، و این برای آن بود که یك اوقیه طلا داشت ونخواست که شب درنزد او بماند وهمه آنرا صدقه داد، وبامدادان چیزی نداشت ویك سائلی نزد اوآمد وچیزی نداشت باو بدهد، وسائل او را سرزنش کرد و آنحضرت غمنده شدکه چیزی ندارد باو بدهد، ومهربان و دلسوز بود خدا به پیغمبرش ادب آموخت و باو دستور داد و فرمود (٣١ـ الاسراء) دست خودرا مبند وآنرا برمگشا تا سرزنش شده وافسوس خورد بنشینی ـ میفرماید: بساکه مردمی ازتو چیزی بخواهند وتورا معذور ندارند و اگر هرچه داری بدیگران بدهی بزیان مالی دچار شوی . اینها احادیث رسولخدا (ص) است که قرآن را تصدیق دارند، و قرآن را هم همه اهل آن که مؤمنند درست دانند .

ابوبکر هنگام مرگش چون باوگفتند وصیت کن گفت بیك پنجم مال خود وصیت کنم ویك پنجم هم بسیار است. وراستی که خداوند بخمس راضی شده او ببیك پنجم وصیت کرد با اینکه خدا عزوجل تا یك سوم را هم هنگام مرگ در اختیارش گذاشته بود، و اگر میدانست که وصیت بثلث برایش بهتر بود بدان وصیت کرده بود .

سپس پس ازپیغمبر کسی که فضل وزهدش راشما میدانید سلمان وابوذر هستند اما سلمان چون عطای

رضي الله عنه فكان إذا أخذ عطاءه رفع منه قوته لسنته حتّى يحضره عطاؤه من قابل ، فقيل له : يا أباعبدالله أنت في زهدك تصنع هذا وإنّك لاتدري لعلّك تموت اليوم أو غداً . فكان جوابه أن قال : مالكم لاترجون لي البقاء كما خفتم عليّ الفناء . أو ما علمتم يا جهلة أنّ النّفس تلتاث على صاحبها إذا لم يكن لها من العيش ماتعتمد عليه ، فاذا هي أحرزت معيشتها اطمأنّت فأمّا أبوذرّ رضي الله عنه فكانت له نويقات وشويهات يحلبها . ويذبح منها إذا اشتهى أهله اللّحم أو نزل به ضيف أو رأى بأهل الماء الّذين هم معه خصاصة نحر لهم الجزور أو من الشياه على قدر ما يذهب عنهم قرم اللّحم فيقسمه بينهم ويأخذ كنصيب أحدهم لا يفضل عليهم. ومَن أزهد من هؤلاء ؟ وقد قال فيهم رسول الله صلّى الله عليه وآله ما قال، ولم يبلغ من أمرهما أن صارا لا يملكان شيئاً ألبتّة ، كما تأمرون النّاس بإلقاء أمتعتهم وشيئهم ويؤثرون به على أنفسهم وعيالاتهم .

واعلموا أيّها النّفر أنّي سمعت أبي يروي عن آبائه عليهم السلام أنّ رسول الله صلّى الله عليه وآله قال يوماً : ما عجبت من شيء كعجبي من المؤمن أنّه إن قرض جسده في دار الدّنيا بالمقاريض كان خيراً له ، وإن ملك مابين مشارق الأرض ومغاربها كان خيراً له ، فكلّما يصنع الله عزّوجلّ به فهو خير له ، فليت شعري هل يحيق فيكم اليوم ما قد شرحت لكم أم أزيدكم ؟ أو ماعلمتم أنّ الله جلّ اسمه قد فرض على المؤمنين في أوّل الأمر أن يقاتل الرّجل منهم عشرة من

خودرا میگرفت خرج یکسال خود را ازآن بر میداشت تا سر رسید عطای سال آینده‌اش . باو گفته شد یا ابا عبد الله تو با این زهدی که داری این کار را میکنی ، و شاید امروز یا فردا مردی ؟ پاسخش این بود که چرا شما بهمان اندازه‌که برای مرگم نگرانید امید بماندنم ندارید، آیا مردم نادان شماها نمیدانید که نفس برصاحبش تنك گیرد وقتی زندگی او تامین نباشد ، و چون زندگی خود را تامین کرد آرام میشود، وأما ابوذر چند ناقه وچند گوسفند داشت که شیر آنهارا میدوشید و هرگاه خاندانش میل بگوشت میکردند ویا مهمانی باومیرسید ازآنها سرمیبرید، واگر میدید اهل آبگاهی که در آن میچریدند نیازشدید دارند شتری یاگوسپندی برایشان میکشت باندازه‌ایکه ازنظرگوشت آنهارا قانع کند، وآنرا میان آنها قسمت میکرد، وباندازه بهره یکی ازآنها برای خود برمیداشت، وبیشترازآنها برنمیداشت. کیست که از اینان زاهد ترباشد بااینکه رسولخدا (ص) درباره آنها گفت آنچه راگفت ؟ والبته‌کارآنها بدانجا نرسیدکه هیچ نداشته باشندچنانچه شمابمردم دستورمیدهیدکه همه‌کالا وچیزهای خودرا بریزند، وديگرانرا برخود وعيالهاى خود مقدم دارند .

وأيا جماعت بدانيدكه شنيدم پدرم ازپدرانش روايت ميكردكه رسولخدا (ص) يك روز فرمود : من از چيزى در شگفت نشدم مانند شگفتم از مؤمن که اگرکارش بجائى رسدكه تنش را با قيچى قطعه قطعه‌کنند براى او خيراست، واگرهم همه روى زمين را ازمشرق تا مغرب داشته باشد برايش خيراست، وهرآنچه را خدا عزوجل باو بكند برايش خوبست ، نميدانم امروز آنچه را براى شما شرح دادم در شما اثركرد يا براى شما بيفزايم . آيا شما نميدانيدكه خدا جل اسمه در آغاز كار بريك مؤمن مقرر

المشركين ليس له أن يولّي وجهه عنهم ومن ولاّهم يومئذ دبره فقد تبوّأ مقعده من النّار، ثمّ حوّلهم من حالهم رحمة منه فصار الرّجل منهم عليه أن يقاتل رجلين من المشركين تخفيفاً من الله عزّ وجلّ عن المؤمنين، فنسخ الرجلان العشرة.

و أخبروني أيضاً عن القضاة أجورٌ منهم حيث يفرضون على الرّجل منكم نفقة امرأته إذا قال: أنا زاهد وإنّه لا شيء لي؟ فإن قلتم: جورٌ، ظلمتم أهل الإسلام، وإن قلتم: بل عدل خصمتم أنفسكم. وحيث تردّون صدقة من تصدّق على المساكين عند الموت بأكثر من الثلث؟ أخبروني لو كان النّاس كلّهم كما تريدون زهّاداً لا حاجة لهم في متاع غيرهم، فعلى من كان يتصدّق بكفّارات الأيمان و النّذور و الصّدقات من فرض الزكاة من الإبل و الغنم و البقر وغير ذلك من الذّهب و الفضّة و النّخل و الزّبيب و سائر ما قد وجبت فيه الزكاة؟ إذا كان الأمر على ما تقولون لا ينبغي لأحد أن يحبس شيئاً من عرض الدّنيا إلاّ قدّمه وإن كان به خصاصة فبئس ما ذهبتم إليه و حملتم النّاس عليه من الجهل بكتاب الله عزّ وجلّ و سنّة نبيّه صلّى الله عليه وآله وأحاديثه الّتي يصدّقها الكتاب المنزل، أوردّكم إيّاها بجهالتكم وتركِكم النظر في غرائب القرآن من التّفسير بالنّاسخ من المنسوخ والمحكم والمتشابه والأمر والنهي.

و أخبروني أنتم عن سليمان بن داود عليه السلام حيث سأل الله ملكاً لا ينبغي لأحد من بعده

کرد که با ده تن از مشرکان بجنگد، وحق نداشت از جلو آنها بگریزد، و هرکس بدانها پشت میداد بدوزخ میرفت. سپس آنهارا ازحال خود برای ترحم برآنها برگردانید و تکلیف این شد که یك مسلمان بادومشرك بجنگد واین تخفیفی بودکه خدا عزوجل بمؤمنان داد، ودومرد ده مرد را نسخ کرد.

بمن بگوئید آیا قاضیها خلاف میکنند که برمردان شما نفقه زنش‌را واجب میشمارند هرگاه بگوید من زاهدم وچیزی ندارم؟ اگر بگوئید خلاف میکنند واهل اسلام ظلم کردید، واگر بگوئید عدالت وحق است خود را محکوم کردید، وآنجاکه رد میکنید هرکس هنگام مرگش بیشتر از ثلث مال خود را بمستمندان صدقه دهد بمن بگوئید؟ اگر همهٔ مردم چنانچه شما میخواهید زاهد باشند، و نیازی بمتاع دیگران نداشته باشند پس کفاره های قسم ونذر وصدقه های زکاة واجب شتر وگوسفند وگاو و جز آن از طلا ونقره وخرما وکشمش، و دیگر چیزها که زکاة دارد بچه کسی داده شود هرگاه وضع بدین نمط باشد که شماها میگوئید از اینکه نشاید احدی چیزی از متاع دنیا را نگهدارد و باید همه را گر چه نیاز شدید هم دارد از دست بنهد، چه بد است این عقیده ای که شما بدان گرائیده و مردم را بدان میکشانید ازروی نادانی بکتاب خدا عزوجل وسنت پیغمبرش. که تصدیق شود بکتاب منزل یااینکه ازروی نادانی آنها را رد میکنید، وتأمل در غرائب قرآن را وتفسیر آنرا از دست میدهید، از ناسخ و منسوخ ومحکم ومتشابه وامر ونهی.

بمن بگوئید از سلیمان بن داود (ع) که از خدا ملکی خواست که احدی را پس از وی نشاید،

فأعطاه الله جلّ اسمه ذلك ، وكان عليه السلام يقول الحقّ ويعمل به ثمّ لم نجد الله عاب ذلك عليه ولا أحداً من المؤمنين . وداود عليه السلام قبله في ملكه وشدّة سلطانه، ثمّ يوسف النبيّ عليه السلام حيث قال لملك مصر: «اجعلني على خزائن الأرض إنّي حفيظ عليم» فكان [من] أمره الّذي كان [أن] اختار مملكة الملك وما حولها إلى اليمن، فكانوا يمتارون الطّعام من عنده لمجاعة أصابتهم ؛ وكان عليه السلام يقول الحقّ ويعمل به فلم نجد أحداً عاب ذلك عليه . ثمّ ذوالقرنين عبد أحبّ الله فأحبّه طوى له الأسباب و ملّكه مشارق الأرض و مغاربها و كان يقول بالحقّ ويعمل به ثمّ لم نجد أحداً عاب ذلك عليه .

فتأدّبوا أيّها النّفر بآداب الله عزّوجلّ للمؤمنين و اقتصروا على أمر الله ونهيه و دعوا عنكم ما اشتبه عليكم ممّا لا علم لكم به وردّوا [ال]علم إلى أهله توجروا ، و تعذروا عند الله تبارك و تعالى ، و كونوا في طلب علم ناسخ القرآن من منسوخه و محكمه من متشابهه وما أحلّ الله فيه ممّا حرّم ، فإنّه أقرب لكم من الله وأبعد لكم من الجهل . و دعوا الجهالة لأهلها ، فإنّ أهل الجهل كثير و أهل العلم قليل و قد قال الله : « وفوق كلّ ذي علم عليم»

❁ (كلامه عليه السلام في خلق الانسان وتركيبه) ❁

قال عليه السلام : عرفان المرء نفسه أن يعرفها بأربع طبائع و أربعة دعائم و أربعة أركان

وخدا جل اسمه آنرا بوی داد، و او حق میگفت و بحق کار میکرد . و ما نیافتیم که خدا آنرا بر وی نکوهش کند ونه یك مؤمنی‌را، وداود (ع) پیش ازوی سلطنت محکمی داشت ، وسپس یوسف پیغمبر(ع) که بپادشاه مصر گفت مرا کارگزار همه خزائن زمین کن زیرا من نگهدار ودانا هستم، وکارش بدانجا کشید که امر کشور مصررا بدست گرفت و اطرافش تا یمن را، و خوراك از نزد او دریافت میکردند برای علاج قحطی که بدان دچار شدند، واو هم حق میگفت و بحق کار میکرد، و ندیدیم احدی این را براو عیب گیرد، سپس ذوالقرنین یك بنده‌ای بود که خدا را دوست داشت و خدا هم دوستش داشت و وسائل برایش فراهم کرد ومشارق ومغارب زمین را درزیر نگینش آورد وحق گفت وحق کار کرد وسپس ندیدیم کسی این‌را براو عیب گیرد .

ایجماعت بپرورشی که خداوند عزوجل بمؤمنان داده متأدب شوید وبهمان امر ونهی خدا اکتفاء کنید واز دست خود بنهید آنچه را برشما اشتباه شده است ونمیدانید وعلم را بعالم واگذارید تااجر برید ومعذور باشید نزد خدا تبارك وتعالی، ودرطلب علم ناسخ ومنسوخ ومحکم ومتشابه قرآن باشید و بفهمید آنچه را خدا درآن حلال کرده از آنچه حرام کرده، زیراکه این شمارا بخدا نزدیکتر کند و از نادانی دورتر دارد، نادانی را باهلش وانهید زیرا اهل نادانی بسیارند واهل دانش کم‌اند با اینکه خدا فرموده است (٧٦- یوسف) بالا دست هر صاحب دانشی دانشمندیست .

سخن آنحضرت درباره آفرینش انسان وترکیبش

فرمود (ع) : خودشناسی مرد اینست که خود را بچهار طبع وچهار ستون وچهار رکن بشناسد،

فطبائعه: الدَّم والمرَّة والرِّيح والبلغم ، ودعائمه : العقل ومن العقل الفهم والحفظ، وأركانه النّور و النّار والرُّوح والماء. وصورته طينته . فأبصر بالنّور، وأكل وشرب بالنّار، وجامع وتحرَّك بالرُّوح ، ووجد طعم الذَّوق والطعام بالماء ، فهذا تأسيس صورته .

فإذا كان تأييد عقله من النّور كان عالماً حافظاً ذكيّاً فطناً فهماً ، وعرف فيما هو ومن أين يأتيه ولأيّ شيء هوههنا وإلى ماهوصائر ، بإخلاص الوحدانيّة والإقرار بالطّاعة ، وقد تجري فيه النّفس وهي حارَّة وتجري فيه وهي باردة ، فإذا حلّت به الحرارة أشر وبطر وارتاح وقتل و سرق و بهج و استبشر و فجر وزنا و بذخ . و إذا كانت باردة اهتمَّ و حزن واستكان وذبل ونسي ، فهي العوارض الّتي يكون منها الأسقام ولا يكون أقلّ ذلك إلّا بخطيئة عملها فيوافق ذلك من مأكل أومشرب في حدّ ساعات لاتكون تلك الساعة موافقة لذلك المأكل والمشرب لحال الخطيئة فيستوجب الألم من ألوان الأسقام .

ثمَّ قال عليه السلام بعد ذلك كلام آخر : إنّما صار الإنسان يأكل و يشرب و يعمل بالنّار ويسمع ويشمُّ بالرِّيح و يجد لذَّة الطّعام و الشراب بالماء ويتحرَّك بالرُّوح، فلولا أنَّ النّار في معدته لما هضمت الطّعام والشّراب في جوفه . و لولا الرِّيح ما التهبت نار المعدة ولا خرج الثّفل من بطنه . و لولا الرُّوح لما جاء و لا ذهب . و لولا برد الماء لأحرقته نار المعدة .

چهار طبعش خونست وصفراء وباد وبلغم، وچهار ستونش خردش و از خرد فهم آید وحفظ ، وار كانش نور است ونار وروح است وآب ، و صورتش سرشت او است ، بوسيله نوري كه دارد بينا شده ، وبوسيله آتش‌مزاج ميخورد وميتوشد وجماع كند، وبوسيله روح بجنبد ومزه چشيدن وخوراكرا باآب درك كند، اينست بنياد صورت او .

وهرگاه خردش با نور تأييد شود دانشمند ويا ذكاوت هوشمند ويا فهم است، و بداند درچه هست وازكجا مي‌آيدش وبراي چه در اينجا است وبكجا ميرود، با اخلاص در يگانه پرستي واعتراف بطاعت خدا، گاهي خون داغ در عروق انسان روانست وگاهي خون فسرده وخنك، هرگاه خونش ناسالم وداغ باشد شرانگيز وبد مست ودل خوش است وبكشد وبدزدد وخوش باشد وخرم ، هرزگي كند و زنا كند و برخود ببالد وسرفرازي كند. وچون خونش خنك و فسرده باشد غمگين گردد و اندوهناك شود و زبوني گيرد وفسرده‌گردد وفراموش‌كند . اينها عوارضي است كه مايه دردها و بيماريها است و كمتر آن نيست مگر بواسطه خطائي كه كند و موافق باشد با خوراكي يا نوشابه اي در يك هنگامه ، كه آن هنگامه موافقت ندارد باآن خوراك و نوشابه‌كه مايه خطا است وباعث يك دردي ازيك صنف بيماري‌گردد .

سپس بعد ازآن سخني ديگر فرمود: همانا انسان چنين شده كه ميخورد و مينوشد ، وكار ميكند بوسيله‌گرمي خود وميشنود وميبويد بوسيله باد، ولذت خوردن ونوشيدن را درك ميكند بواسطه رطوبت وآب، وميجنبد بوسيله روح اگردر معده‌اش گرمي وآتش نبود خوراك ونوشابه‌اش در درونش هضم نميشد واگر باد نبود آتش معده شعله ور نبود وتفاله غذا از شكمش بدر نمي‌گرديد، واگر جان وروح نبود نميآمد ونميرفت ، واگر خنكي رطوبت وآب نبود آتش معده اورا ميسوزانيد، واگر نور نبود نميديد

ولولا النّور ما أبصر ولا عقل . والطين صورته . والعظام في جسده بمنزلة الشّجر في الأرض و الشّعر في جسده بمنزلة الحشيش في الأرض . والعصب في جسده بمنزلة اللّحاء على الشّجر . والدّم في جسده بمنزلة الماء في الأرض . ولاقوام للأرض إلاّ بالماء ، ولاقوام لجسد الانسان إلاّ بالدّم . والمخّ دسم الدّم وزبده .

فهكذا الإنسان خُلق من شأن الدُّنيا وشأن الآخرة، فإذا جمع الله بينهما صارت حياته في الأرض ، لأنّه نزل من شأن السّماء إلى الدُّنيا ، فإذا فرّق الله بينهما صارت تلك الفرقة الموت، يُردُّ شأن الآخرة إلى السّماء فالحياة في الأرض والموت في السّماء ، و ذلك أنّه يفرّق بين الرُّوح والجسد ، فردّت الرُّوح والنّور إلى القدرة الاولى وترك الجسد ، لأنّه من شأن الدُّنيا . و إنّما فسد الجسد في الدُّنيا لأنّ الرّيح تنشّف الماء فييبس الطّين فيصير رفاتاً ويبلى ويُردُّ كلٌّ إلى جوهره الأوّل . و تحرّكت الرُّوح بالنّفس و النّفس حركتها من الرّيح ، فما كان من نفس المؤمن فهو نور مؤيّدٌ بالعقل . و ماكان من نفس الكافر فهو نارٌ مؤيّدٌ بالنّكراء ، فهذا من صورة ناره وهذا من صورة نوره ، و الموت رحمةٌ من الله لعبده المؤمن ، ونقمةٌ على الكافر .

ولله عقوبتان إحديهما من الرُّوح ، و الاخرى تسليط النّاس بعض على بعض ، فما كان من قبل الرُّوح فهو السّقم والفقر . وماكان من تسليط فهو النّقمة وذلك قول الله عزّوجلّ :

ونمي فهميد .گل سرشت او است، واستخوانها در تنش چون درخت است در زمين، وموی تنش بمنزله گياه است درزمين، وعصب دربدنش مانند پوست است درشجر، وخون دربدنش مانندآب است درزمين، زمين را قوامی نيست جزباآب ، وتن را قوامی نيست جزبا خون، ومغز چربی وكف خونست .

انسان اين چنين آفريده شده برای كار دنيا وكار آخرت، وچون خدا ميان اين دوفراهم آورده زندگی او درزمين است، زيرا از يك مقام آسمانی بدنيا فرود آمده، وچون خدا ميان اين دو جدائی افكند اين جدائی مرك است، وآنچه از آخرتست بآسمان گرايد پس زندگی در زمين است، و دوران مرك در آسمان، و اين برای آنست كه ميان جان و تن جدائی افتد، و جان و روشنی بقدرت نخست برگردد، وتن بماند، زيراكه از مقام دنيا است ، و همانا كه تن در اين دنيا تباه شود برای اينكه باد آبرا بخشكاند، وخاك خشك گردد ونرم گردد وبپوسد، وهركدام بعنصر نخست خود برگردند، و جان بادمزدن بجنبد ودمزدن ازباد خيزد، دمزدن مؤمن ازنوريست كه خردش تأييدكند ، ودمزدن كافر از آتشی است كه نكراء وشيطنتش تأييدكند. اين ازصورت آتش خود باشد وآن ازصورت نورخود، ومرك رحمتی است ازخدا برای بندهٔ مؤمنش، ونقمت وعذابی است بركافر .

برای خدا دوگونه كيفر است يكی از روح، وديگر تسلط مردم بريكديگر آنچه از طرف روح است بيماری ونداريست، وآنچه ازتسلط است نقمتاست، واينست معنی قول خدا عزوجل (١٢٩-الانعام)

« و كذلك نولّي بعض الظّالمين بعضاً بماكانوا يكسبون » من الذّنوب . فماكان من ذنب الرّوح فعقوبته بذلك السّقم و الفقر . و ماكان من تسليط فهو النّقمة . و كلّ ذلك عقوبة للمؤمن في الدّنيا وعذاب له فيها . وأمّا الكافر فنقمته عليه في الدّنيا وسوء العذاب في الآخرة . ولايكون ذلك إلاّ بذنب من الشّهوة . و هي من المؤمن خطاءٌ و نسيانٌ و أن يكون مستكرهاً و ما لا يطيق ، و ما كان من الكافر فعمدٌ وجحودٌ و إعتداءٌ وحسدٌ وذلك قول الله عزّوجلّ : « كفّاراً حسداً من عند أنفسهم » .

(ومن حكمه عليه السلام)

لا يصلح من لا يعقل . ولا يعقل من لايعلم . وسوف ينجب من يفهم . ويظفر من يحلم . والعلم جنّة . والصّدق عزٌّ . و الجهل ذلٌّ . و الفهم مجدٌ . والجود نجحٌ . و حسن الخلق مجلبةٌ للمودّة . والعالم بزمانه لا تهجم عليه اللّوابس . و الحزم مشكاة الظنّ . والله وليٌّ من عرفه وعدوٌّ من تكلّفه و العاقل غفورٌ ، والجاهل ختورٌ . وإن شئت أن تكرم فلن . و إن شئت أن تهان فاخشن . و من كرم أصله لان قلبه . ومن خشن عنصره غلظ كبده . و من فرّط تورّط . ومن خاف العاقبة تثبّت فيما لا يعلم . و من هجم على أمر بغير علم جدع أنف نفسه ، ومن لم يعلم لم يفهم . و من لم يفهم لم يسلم . ومن لم يسلم لم يكرم ، ومن لم يكرم تهضّم .

وهمچنين ظالمين را بر يكديگر بگماريم براى آنچه كسب ميكنند ـ از گناهان پس آنچه ازگناه روح است كيفرش بيمارى وندار يست، وآنچه ازتسلط است نقمت است، وهمهٔ اينها عقوبت مؤمن است دردنيا ، وعذاب او است درآن ، و اما كافر نقمتش در دنيا است، وعذاب بدش در آخرتست ، واينها نباشد جز بگناهى كه از شهوت خيزد، واين گناه از مؤمن خطاء وفراموشي است . يا باكراه وبى طاقتى است، و آنچه ازكافر است تعمد وتمرد وتجاوز وحسد است، واين است معنى قول خدا عزوجل(١٠٣ـالبقره) كافرتان نمايندازروى حسادت در نزد خودشان .

ازسخنان حكيمانه آنحضرت

كسى كه خردمند نيست خوب نشود، كسيكه نداند خردمند نشود ، كسى كه بفهمد بزودى نجيب شود ، كسيكه بردبارى كند پيروز گردد ، دانش سپر است ، راستى عزتست ، نادانى خواريست ، فهم بزرگواريست، جودكاميابيست. وخوشخوئى دوستى‌آورد ،كسى‌كه بزمان خود دانا است دچار اشتباهات نشود، دوراندیشى چراغگاه پندار است ، خدا دوست كسيست كه اورا بشناسد ودشمن آنكه خدائى بخود بندد، خردمندآمرزنده است ، و نادان نابكار، اگرخواهى ارجمندت دارند نرم باش ، و اگر خواهى خوارت شمارند زبرباش. هركه ريشه‌اش كريم است دل نرم است، وهركه را بنياد ناهنجاراست سخت دل است، هركه تقصير كند درپرتگاه افتد، وهركه ازعاقبت ترسد آنچه‌را نداند بازايستى كند، هركه نداسته بكارى درافتد بينى خود را بريده، هركه نداند نفهمد، وهركه نفهمد سالم نماند ، و هركه سالم نباشد

ومن تهضّم كان ألوم . ومن كان كذلك كان أحرى أن يندم . إن قدرت أن لاتعرف فافعل . وما عليك إذا لم يثن النّاس عليك . و ما عليك أن تكون مذموماً عند النّاس إذا كنت عندالله محموداً ، إنّ أميرالمؤمنين عليه السلام كان يقول : « لا خيرفي الحياة إلاّ لأحد رجلين : رجل يزداد كلّ يوم فيها إحساناً و رجل يتدارك منيّته بالتّوبة » إن قدرت أن لا تخرج من بيتك فافعل وإنّ عليك في خروجك أن لا تغتاب ولاتكذب ولا تحسد ولاترائي ولا تتصنّع ولاتداهن. صومعة المسلم بيته يحبس فيه نفسه وبصره ولسانه وفرجه . إنّ من عرف نعمة الله بقلبه استوجب المزيد من الله قبل أن يظهر شكرها على لسانه .

ثمّ قال عليه السلام : كم من مغرور بما أنعم الله عليه . وكم من مستدرج بستر الله عليه . وكم من مفتون بثناء النّاس عليه . إنّي لأرجوالنّجاة لمن عرف حقّنا من هذه الامّة إلاّ [ل]أحد ثلاثة : صاحب سلطان جائر . وصاحب هوى . والفاسق المعلن . الحبّ أفضل من الخوف . والله ما أحبّ الله من أحبّ الدّنيا ووالى غيرنا، و من عرف حقّنا وأحبّنا فقد أحبّ الله . كن ذنباً ولا تكن رأساً . قال رسول الله صلى الله عليه وآله : «من خاف كلّ لسانه».

گرامی نگردد، وهر که گرامی نگردد خرد شود، و هر که خرد شود سزاوارتر بسرزنش بود، و هر که چنین باشد سزاوارتر است که پشیمان شود، اگر توانی شناخته نشوی همان کن و بر تو زیانی ندارد که مردمت نستایند، و برتو زیانی ندارد که نزد مردم نکوهیده باشی گاهیکه نزد خدا ستوده باشی.

راستی امیرالمؤمنین(ع) بارها میفرمود: زندگانی خیری ندارد مگر برای یکی از دو کس کسیکه هرروز احسانی بیفزاید وکسیکه با توبه برای مردنش تدارکی بگیرد ، اگر توانی از خانه ات برون نیائی همان کن زیرا در برون رفتن برتولازمست که غیبت نکنی، دروغ نگوئی، حسد نبری ، خودنما نباشی، ظاهرسازی نکنی، وسازش با بدکاران نکنی، خانه مسلمان معبد اواست که درآن خودش وچشمش وزبانش وفرجش را زندانی میکند، هر که نعمت خدارا ازدل شناخت مستوجب فزونی ازطرف خداوند گردد پیش ازآنکه شکرش را برزبان آرد .

سپس فرمود (ع): چه بسیار فریب خورد بنعمتی که خدایش داده است، و چه بسیار غافلگیر شده بپرده پوشی خدا ازبدیهایش چه بسیار کسیکه ازستایش مردم درباره اوگول خورده، راستی من امیدوار بنجات هر آنکسم از این امت که حق ما را شناخته مگر یکی از سه کس ، یار سلطان جائر، و صاحب هوای نفس، وفاسق علنی ، دوستی ازترس برتراست ، بخدا سوگند کسیکه دنیادوست است وبدنبال غیر ماميرود خدارا دوست ندارد ، وهر که حق مارا شناخت ومارا دوست داشت محققاًخدارا دوست داشته. دنبال باش وسرور ورئیس مباش، رسولخدا(ص) فرموده است: هر که بترسد زبانش دربند است .

(وروى عنه عليه‌السلام في قصار هذه المعاني)

١ - قال صلوات الله عليه : من أنصف النّاس من نفسه رضي به حكماً لغيره .

٢ - وقال عليه‌السلام : إذا كان الزّمان زمان جور و أهله أهل غدر فالطمأنينة إلى كلّ أحد عجز .

٣ - وقال عليه‌السلام : إذا اُضيف البلاء إلى البلاء كان من البلاء عافية .

٤ - وقال عليه‌السلام : إذا أردت أن تعلم صحّة ما عند أخيك فأغضبه فإن ثبت لك على المودّة فهو أخوك و إلّا فلا .

٥ - وقال عليه‌السلام : لا تعتدّ بمودّة أحد حتّى تغضبه ثلاث مرّات .

٦ - وقال عليه‌السلام : لا تثقنّ بأخيك كلّ الثّقة ، فإنّ صرعة الاسترسال لا تستقال .

٧ - وقال عليه‌السلام : الاسلام درجة . والإيمان على الإسلام درجة . واليقين على الإيمان درجة . وما اُوتي النّاس أقلّ من اليقين .

٨ - وقال عليه‌السلام : إزالة الجبال أهون من إزالة قلب عن موضعه .

٩ - وقال عليه‌السلام : الإيمان في القلب ، واليقين خطرات .

١٠ - وقال عليه‌السلام : الرّغبة في الدّنيا تورث الغمّ و الحزن . و الزّهد في الدّنيا راحة القلب والبدن .

كلمات قصارى هم دراين معاني از آن حضرت روايت شده است

١- هر كه ازطرف خود بمردم حق بدهد آنرا براى ديگران هم حكم پسندد .

٢- هرگاه زمان دوران ناحق باشد و اهل زمانه آماده دغلى و پيمان شكنى ، اعتماد بهر كسى درماندگى است .

٣- چون بلا روى بلاآمد خود نشان عافيت باشد .

٤- اگر خواهى بدانى رفيقت در رفاقت درست است او را بخشم آور اگر در دوستى تو بر جا ماند برادر تو است وگرنه برادر تونيست .

٥- فرمود: بدوستى‌كسى اعتماد مكن تا اورا سه بار بخشم آورى .

٦- اعتماد همه جانبه ببرادرت مكن زيرا بزمين خوردن ازخودباختگى جبران نپذيرد .

٧- اسلام يك درجه است، وايمان درجه ايست روى اسلام ، و يقين درجه ايست روى ايمان ، و كمتر كسى بدرجه يقين بالا رود .

٨- كندن كوه آسانتر است ازجاكن كردن دل .

٩- ايمان در دل است، ويقين خاطرهها والهاماتيست .

١٠- رغبت دردنيا مايه غم واندوه است، وزهد دردنيا آسايش دل وپيكراست .

۱۱- وقال عليه السلام : من العيش دار يكرى ، وخبز يشرى .

۱۲- وقال عليه السلام لرجلين تخاصما بحضرته : أما إنّه لم يظفر بخير من ظفر بالظّلم . ومن يفعل السّوء بالنّاس فلا ينكر السّوء إذا فعل به .

۱۳- و قال عليه السلام : التّواصل بين الإخوان في الحضر التزاور ، و التّواصل في السّفر المكاتبة .

۱٤- وقال عليه السلام : لا يصلح المؤمن إلّا على ثلاث خصال : التفقّه في الدّين ، و حسن التّقدير في المعيشة ، والصّبر على النّائبة .

۱٥- وقال عليه السلام : المؤمن لا يغلبه فرجه . ولا يفضحه بطنه .

۱٦- وقال عليه السلام : صحبة عشرين سنة قرابة .

۱۷- وقال عليه السلام : لا تصلح الصّنيعة إلّا عند ذي حسب أو دين . و ما أقلّ من يشكر المعروف .

۱۸- وقال عليه السلام : إنّما يؤمر بالمعروف و ينهى عن المنكر مؤمن فيتّعظ ، أو جاهل فيتعلّم فأمّا صاحب سوط وسيف فلا .

۱۹- وقال عليه السلام : إنّما يأمر بالمعروف وينهى عن المنكر من كانت فيه ثلاث خصال :

۱۱- ازراحتی زندگی خانه اجاره‌ای (۱) ونان خریدنی‌است .

۱۲- بدو مردیکه درحضورش‌باهم نزاع میکردند فرمود : هلا راستش اینستکه هرکه بستم پیروز شود بخیر نرسد، وهرکه بمردم بدکند زشت نشماردکه باو بدکنند .

۱۳- پیوند میان برادران هنگام حضور دیدار از هم است ، و پیوند در هنگام سفر بنامه نگاری باهم است .

۱٤- مؤمن به نشود مگر بسه خصلت : فهم در دین ، و خوب اندازه گرفتن زندگانی ، و صبر برناگوار .

۱٥- بر مؤمن فرجش چیره نگردد وشکمش اورا رسوا نکند .

۱٦- رفاقت بیست سال درحکم خویشاوندیست .

۱۷- احسان بجا نیست مگر نسبت بکسیکه خانواده یا دین دارد ، و چه اندازه کمیابست‌کسیکه قدر احسان را بداند .

۱۸- همانا امر بمعروف و نهي از منكر شود مؤمنی‌که پند پذیر است . یا نادانیکه مسئله آموز است، واماکسیکه تازیانه وشمشیردارد، نه .

۱۹- فرمود: همانا امربمعروف کند ونهي ازمنكرنمايدكسيكه سه خصلت دارد: دانا است‌بدانچه

---

(۱) اما این راحتی را در زمان ما کمترکسی آرزوکند .

عالم بمايأمر، عالم بماينهى. عادل فيما يأمر، عادل فيماينهى. رفيق بمايأمر، رفيق بما ينهى.

٢٠ـ قال عليه السلام: من تعرّض لسلطان جائر فأصابته منه بليّة لم يؤجر عليها و لم يرزق الصّبر عليها.

٢١ـ وقال عليه السلام: إنّ الله أنعم على قوم بالمواهب فلم يشكروه فصارت عليهم وبالاً. وابتلي قوماً بالمصائب فصبروا فكانت عليهم نعمة.

٢٢ـ وقال عليه السلام: صلاح حال التّعايش والتّعاشر ملء مكيال ثلثاه فطنة وثلثه تغافل.

٢٣ـ وقال عليه السلام: ما أقبح الانتقام بأهل الأقدار.

٢٤ـ وقيل له: ما المروّة؟ فقال عليه السلام: لا يراك الله حيث نهاك، و لا يفقدك من حيث أمرك.

٢٥ـ وقال عليه السلام: اشكر من أنعم عليك. وأنعم على من شكرك، فإنّه لا إزالة للنّعم إذا شكرت و لا إقامة لها إذا كفرت. والشكر زيادة في النّعم وأمان من الفقر.

٢٦ـ وقال عليه السلام: فوت الحاجة خير من طلبها من غير أهلها. و أشدّ من المصيبة سوء الخلق منها.

٢٧ـ وسأله رجل: أن يعلّمه ماينال به خير الدّنيا والآخرة ولا يطول عليه، فقال عليه السلام:

امر میکند، دانا است بدانچه نهی میکند، عادل است در آنچه امرمیکند و عادل است در آنچه نهی میکند، با نرمش امر میکند وبا نرمش نهی میکند.

٢٠ـ هرکه از سلطان جائر طالب فضل و احسانی شود و از او بلائی بیند اجر ندارد و بر آن صبر نتواند.

٢١ـ خداوند بخششهائی بمردمی داد وشکرش نکردند وآن نعمتها وبال آنها شد، و مردمی را بمصیبتها گرفتارکرد وصبر کردند، وبلاها برای آنها نعمت شد.

٢٢ـ صلاح حال زندگانی و معاشرت با هم یك پیمانه پریست که دو سومش هوش و یك سومش نادیده گرفتن است.

٢٣ـ انتقامجوئی بینوایان چه اندازه زشت است.

٢٤ـ باو گفته شد مردانگی چیست؟ درپاسخ فرمود: خدا تورا درآنجاکه نهیت‌کرده نبیند ودر آنجاکه فرمانت داده مفقودت نگرد.

٢٥ـ شکر کن هرکه را بتو نعمت داد، ونعمت بخش برهرکه تورا شکر کرد. زیرا باشکر کردن نعمت زایل نشود، واگر ناسپاسی‌کنی بجا نماند، شکرفزایش نعمت وامان از فقراست.

٢٦ـ ازدست رفتن حاجت بهتراست ازدرخواستش از نا اهل، بدتر ازمصیبت کجخوئی از آنست.

٢٧ـ مردی از اوخواست که باوچیزی آموزدکه مایه رسیدن بخیر دنیا وآخرت باشد و مختصر

لا تكذب .

٢٨ـ وقيل له : ما البلاغة ؟ فقال عليه السلام : من عرف شيئاً قلّ كلامه فيه . وإنّما سمّي البليغ لأنّه يبلغ حاجته بأهون سعيه .

٢٩ـ وقال عليه السلام : الدَّين غمٌّ باللّيل و ذلٌّ بالنّهار .

٣٠ـ وقال عليه السلام : إذا صلح أمر دنياك فاتّهم دينك .

٣١ـ وقال عليه السلام : برُّوا آباءكم يبرُّكم أبناؤكم . وعفّوا عن نساء النّاس تعفّ نساؤكم .

٣٢ـ وقال عليه السلام : من ائتمن خائناً على أمانة لم يكن له على الله ضمان .

٣٣ـ وقال عليه السلام لحمران بن أعين : يا حمران انظر من هو دونك في المقدرة ، ولاتنظر إلى من هو فوقك ، فانّ ذلك أقنع لك بما قسم الله لك و أحرى أن تستوجب الزّيادة منه عزّوجلّ واعلم أنّ العمل الدّائم القليل على اليقين أفضل عندالله من العمل الكثير على غير يقين . و اعلم أنّه لا ورع أنفع من تجنّب محارم الله و الكفّ عن أذى المؤمنين و اغتيابهم . و لا عيش أهنأ من حسن الخلق و لا مال أنفع من القناعة باليسير المجزىء و لا جهل أضرّ من العجب .

٣٤ـ وقال عليه السلام : الحياء على وجهين فمنه ضعف ومنه قوّة وإسلام وإيمان .

باشد. درپاسخ اوفرمود : دروغ مگو.

٢٨ـ باو گفته شد بلاغه چيست؟ فرمود: هر كه چيزى داند سخنش كم باشد درآن ، وهمانا بليغ ناميده شده براى اينكه باكوشش كم بمقصود رسد .

٢٩ـ وام غم شب است و خوارى روز .

٣٠ـ اگركار دنيايت خوب شد براى دينت نگران باش ،

٣١ـ با پدرانتان خوش رفتارى كنيد تا پسرانتان باشما خوشرفتارى كنند، واز زنان مردم عفيف باشيد تا زنانتان عفيف باشند .

٣٢ـ هركه بخائن چيزى سپارد برخدا ضمانتى ندارد .

٣٣ـ بحمران بن اعين فرمود: اى حمران بآن نگركه در نيرو وتوان زير دست تواست، وببالا دست خود منگرزيراكه اين بيشترموجب قناعت تواست بدانچه خدا براى توقسمت كرده است، وشايسته تر است كه موجب فزونى ازطرف خدا عزوجل باشد، وبدانكه عمل پيوست كم بايقين برتراست نزد خدا از عمل بسيار بى يقين، و بدانكه ورعى سودمندتر ازگناه گيرى ازحرام خدا و آزار مؤمنان و از غيبت آنان نيست، و خوش گواراتر از خوشخوئى نيست ، و مالى سودمندتر از قناعت باندك كافى ، ونادانى زيانبارتر از خودبينى نيست .

٣٤ـ حياء بر دووجه است يكى ازضعف وديگرى ازقوت واسلام وايمان .

٣٥- وقال عليه السلام : ترك الحقوق مذلّة ، وإنّ الرّجل يحتاج إلى أن يتعرّض فيها للكذب

٣٦- وقال عليه السلام : إذا سلّم الرّجل من الجماعة أجزأ عنهم . وإذا ردّ واحدٌ من القوم أجزأ عنهم .

٣٧- وقال عليه السلام : السّلام تطوّع والرّدّ فريضة .

٣٨- وقال عليه السلام : من بدأ بكلام قبل سلام فلا تجيبوه .

٣٩- وقال عليه السلام : إنّ تمام التّحيّة للمقيم المصافحة . و تمام التّسليم على المسافر المعانقة .

٤٠- وقال عليه السلام : تصافحوا ، فإنّها تذهب بالسّخيمة .

٤١- وقال عليه السلام : اتّق الله بعض التّقى وإن قلّ . ودع بينك وبينه ستراً وإن رقّ .

٤٢- وقال عليه السلام : من ملك نفسه إذا غضب وإذا رغب و إذا رهب وإذا اشتهى حرّم الله جسده على النّار .

٤٣- وقال عليه السلام : العافية نعمة خفيفة إذا وجدت نسيت وإذا عدمت ذكرت .

٤٤- وقال عليه السلام : لله في السّرّاء نعمة التّفضّل ، وفي الضّرّاء نعمة التّطهّر .

٤٥- وقال عليه السلام : كم من نعمة لله على عبده في غير أمله . وكم من مؤمّل أملاً الخيار في غيره ، وكم من ساع إلى حتفه وهو مبطيء عن حظّه .

٣٥- ترك حقوق خواری بارآرد، وراستی که مرد دراین باره نیازمند بدروغ میشود .

٣٦- یك مرد که در جمعی سلام دهد از همه کافی است ، و یکی از جمع هم که جواب دهد از همه کافی است .

٣٧- سلام کردن مستحب است وجوابش واجب .

٣٨- هرکه سلام نکرده سخن گفت پاسخش ندهید .

٣٩- کمال تحیت برای مقیم دست دادن، وتمامیت سلام کردن بامسافری که آمده هم‌آغوش‌شدنست.

٤٠- بهم دست بدهید که کینه را میبرد .

٤١- از خدا اندکی هم باشد بپرهیز ومیان خود واو ولو نازك هم باشد پرده‌ای بیاویز .

٤٢- فرمود: هرکه در خشم ورغبت وترس وشهوت خوددار باشد خداتنش را برآتش حرام کند.

٤٣- عافیت نعمت سبکی است که چون بدست است فراموش شود، وچون ازدست برود بیاد آید.

٤٤- نعمت خدا درخوشی تفضل است، ودرتنگدستی پاك شدن .

٤٥- چه بسیارنعمتی خدا ببنده خود دهد که آرزوی آنرا ندارد ، و چه بسیار آرزومندی که دیگری بآرزویش رسد، وچه بسیارکسیکه بمرگش شتابد و ازبهره‌اش واماند .

٤٦- وقال عليه السلام : قد عجز من لم يعدّ لكلّ بلاء صبراً ، ولكلّ نعمة شكراً ، ولكلّ عسر يسراً . اصبر نفسك عند كلّ بليّة و رزيّة في ولدٍ أو في مالٍ ، فإنّ الله إنّما يقبض عاريته و هبته ليبلو شكرك وصبرك .

٤٧- وقال عليه السلام : ما من شيء إلاّ وله حدّ . قيل : فما حدّ اليقين ؟ قال عليه السلام : أن لا تخاف شيئاً .

٤٨- وقال عليه السلام : ينبغي للمؤمن أن يكون فيه ثمان خصال : وقورٌ عند الهزاهز ، صبور عند البلاء ، شكورٌ عند الرّخاء ، قانع بما رزقه الله ، لا يظلم الأعداء ، ولا يتحمّل الأصدقاء بدنه منه في تعب والنّاس منه في راحة .

٤٩- وقال عليه السلام : إنّ العلم خليل المؤمن ، و الحلم وزيره ، و الصبر أمير جنوده ، والرّفق أخوه ، واللّين والده .

٥٠- وقال أبوعبيدة : ادع الله لي أن لا يجعل رزقي على أيدي العباد . فقال عليه السلام : أبى الله عليك ذلك إلاّ أن يجعل أرزاق العباد بعضهم من بعض . ولكن ادع الله أن يجعل رزقك على أيدي خيار خلقه فإنّه من السّعادة ، و لا يجعله على أيدي شرار خلقه فإنّه من الشّقاوة .

٥١- وقال عليه السلام : العامل على غير بصيرة كالسّائر على غير طريق ، فلا تزيده سرعة

٤٦- درمانده است کسی که برای هربلائی صبری آماده نکرده، وبرای هر نعمتی شکری، وبرای هرتنگی امید خوشی ندارد ، در هر بلا و سوکی که بفرزندت یا مالت رسد شکیبا باش . زیرا همانا خداوند عاریت وبخشش خودرا گرفته تا شکر وصبر ترا بیازماید .

٤٧- فرمود (ع) : چیزی نیست مگراینکه اندازه‌ای دارد. گفته شد اندازه یقین چیست؟ فرمود: اینست که ازهیچ چیز نترسی.

٤٨- مؤمن را سزد که هشت خصلت دراو باشد: درپیشامدهای لرزاننده با وقار باشد، وخود را نبازد، نزد بلا شکیبا باشد درخوشی شکرگزار باشد، بدانچه خدا روزیش کرده قانع باشد، بدشمنان هم ستم نکند، باردوش دوستان نباشد، خودش در رنج باشد ومردم ازوی آسوده زیند .

٤٩- راستی دانش دوست مؤمن است ، حلم وزیر او، صبرفرمانده لشکر او، نرمش برادرش ، و مدارا پدر اواست .

٥٠- ابوعبیده بوی گفت برای من دعاکن تا روزیم بدست بندگان نباشد فرمود : خدا نخواسته مگر اینکه روزی بنده ها را بدست یکدیگر نهاده ولی ازخدا بخواه که روزیت بدست بنده‌های خوبش بنهد که سعادتمندیست نه بدست بنده‌های بدش که بدبختي است .

٥١- آنکه بی بصیرت کار کند بکسی ماند که بیراهه رود، و شتاب در رفتن براو نیفزاید جز دور

السّير إلاّ بعداً .

٥٢- وقال عليه السلام : في قول الله عزّوجلّ : « اتّقوا الله حقّ تقاته » قال : يطاع فلايعصى و يذكر فلا ينسى ، ويشكر فلا يكفر .

٥٣- وقال عليه السلام : من عرف الله خاف الله ، ومن خاف الله سخت نفسه عن الدّنيا .

٥٤- وقال عليه السلام : الخائف من لم تدع له الرّهبة لساناً ينطق به .

٥٥- وقيل له عليه السلام : قوم يعملون بالمعاصي ويقولون : نرجوا ، فلايزالون كذلك حتّى يأتيهم الموت ، فقال عليه السلام : هؤلاء قوم يترجّحون في الأماني ، كذبوا ليس يرجون إنّ من رجا شيئاً طلبه . و من خاف من شيء هرب منه .

٥٦- وقال عليه السلام : إنّا لنحبّ من كان عاقلاً عالماً فهماً فقيهاً حليماً مدارياً صبوراً صدوقاً وفيّاً إن الله خصّ الانبياء عليهم السلام بمكارم الاخلاق ، فمن كانت فيه فليحمد الله على ذلك ، ومن لم تكن فيه فليتضرّع إلى الله وليسأله إيّاها . قيل له : و ماهي ؟ قال عليه السلام : الورع و القناعة والصبر والشكر والحلم والحياء والسخاء والشجاعة والغيرة وصدق الحديث والبرّ وأدا الأمانة واليقين وحسن الخلق و المروّة .

٥٧- وقال عليه السلام : من أوثق عرى الايمان أن تحبّ في الله وتبغض في الله وتعطي في الله وتمنع في الله

شدن از مقصد را .

٥٢- در تفسير قول خدا عزوجل (٩٧- آل عمران) از خدا چنانچه سزد بپرهيزيد . فرمود : اطاعت شود ونافرماني نشود، وبيادآوري شود، وفراموش نگردد، وشكرگزاري شود، وناسپاسي نگردد .

٥٣- هركه خدارا شناخت از اوترسيد وهركه ازخدا ترسيد ازدنيا دل كند .

٥٤- ترسان كسيستكه هراس زبانش را بند آورده .

٥٥- بآنحضرت گفته شد مردمي نافرماني خداكنند و گويند ما اميدوار رحمتيم و پيوسته چنين باشند تامرگشان برسد . فرمود: اينان مردمي باشندكه عمر بآرزوهاى بيجاگذرانند، اميدوارنيستند، راستي هركه اميد بچيزي دارد دنبالش رود، وهركه ازچيزي ترسد ازآن بگريزد .

٥٦- ما دوست داريم كسي راكه خردمند و دانا وبا فهم و فقيه و بردبار و مداراكن و شكيبا و راستگو ووفادار است. راستي خداوند پيمبران را بمكارم اخلاق مخصوص كرده، هركه دارد بايدخدارا بدان سپاس گزارد، وهركه ندارد بدرگاه خدا زاري كند و آن را بخواهد. باوگفته شد مكارم اخلاق چيست؟فرمود: ورع، قناعت، صبر، شكر، حلم، حياء، سخاوت، شجاعت، غيرت، راستگوئي، نيكوكاري امانت پردازي، يقين، خوشخوئي ومردانگي است .

٥٧- محكمترين حلقه هاى ايمان اينستكه درراه خدا دوست بدارى، ودرراه خدا دشمن بدارى، ودر راه خدا بدهي، ودر راه خدا دريغ كني .

٥٨- وقال عليه السلام : لا يتبع الرّجل بعد موته إلاّ ثلاث خصال : صدقة أجراها الله له في حياته فهي تجري له بعد موته . وسنّة هدىً يعمل بها . وولد صالح يدعو له .

٥٩- وقال عليه السلام : إنّ الكذبة لتنقض الوضوء إذا توضّأ الرّجل للصّلاة ، و تفطر الصيام. فقيل له : إنّا نكذب . فقال عليه السلام : ليس هو باللّغو ولكنّه الكذب على الله وعلى رسوله وعلى الأئمّة صلوات الله عليهم ، ثمّ قال : إنّ الصّيام ليس من الطّعام ولا من الشّراب وحده إنّ مريم عليها السلام قالت : « إنّي نذرت للرّحمن صوماً » أي صمتاً ، فاحفظوا ألسنتكم و غضّوا أبصاركم ولا تحاسدوا ولا تنازعوا . فإنّ الحسد يأكل الإيمان كما تأكل النّار الحطب .

٦٠- وقال عليه السلام : من أعلم الله مالم يعلم اهتزّ له عرشه .

٦١- وقال عليه السلام : إنّ الله علم أنّ الذنب خيرٌ للمؤمن من العجب ولولا ذلك ما ابتلى الله مؤمناً بذنب أبداً .

٦٢- وقال عليه السلام : من ساء خلقه عذّب نفسه .

٦٣- وقال عليه السلام المعروف كاسمه وليس شيء أفضل من المعروف إلاّ ثوابه . والمعروف هديّة من الله إلى عبده . و ليس كلّ من يحبّ أن يصنع المعروف إلى النّاس يصنعه . و لا كلّ من رغب فيه يقدر عليه ، ولا كلّ من يقدر عليه يؤذن له فيه . فإذا منّ الله على العبد جمع لـه الرّغبة في المعروف و القدرة و الإذن فهناك تمّت السّعادة و الكرامة للطّالب والمطلوب إليه .

٥٨- پس از مرگ بدنبال مرد نيايد مگر سه خصلت : صدقه جاريه كه در زندگى انجام داده و پس از مرگش باقى است ، روش درستى كه بدان عمل شود، وفرزند خوبى كه برايش دعا كند .

٥٩- راستى يك دروغ وضوء را بشكند هرگاه پس از وضوى نمازباشد وروزه را باطل كند، باو گفته شد ما دروغ ميگوئيم، فرمود: آن دروغ بيهوده نيست ولى دروغ بر خدا و رسول خدا وامامان است. سپس فرمود: روزه ازهمان خوردن ونوشيدن تنها نيست ، مريم (ع) فرمود (٢٧- مريم) راستى من براى خدا روزه‌اى نذركردم- يعنى سكوتى، زبانتان را نگهداريد، وديده‌هاتان را برهم نهيد ، و بهم حسد نورزيد، وباهم ستيزه نكنيد زيرا حسد ايمان را ميخورد چنانچه آتش هيزم را ميخورد .

٦٠- هركه خواهد بخدا چيزى راكه نميداند ياد بدهد عرش اوبلرزد .

٦١- خدا دانسته كه گناه براى بنده مؤمن به ازخودبينى است واگر چنين نبود هيچ مؤمنى‌هرگز آلوده گناه نميشد .

٦٢- هركه بدخو باشد خودرا شكنجه كند .

٦٣- احسان چون نام خود باشد وچيزى ازاحسان برتر نيست جز ثوابش ، معروف هديه خدا است ببنده‌اش، نه هركس خواهد بمردم خوبى كند تواند ونه هركس بدان رغبت دارد بر آن توانا بود ونه هركس بدان توانا است توفيق آن يابد، هرگاه خدا بربنده منت نهد براى او رغبت در احسان و قدرت وتوفيق آنرا فراهم سازد وسعادت بتمامت رسد وكرامت براى طالب ومطلوب پديد آيد .

٦٤- وقال عليه السلام : لم يستزد في محبوب بمثل الشكر . و لم يستنقص من مكروه بمثل الصبر .

٦٥- وقال عليه السلام : ليس لإبليس جندٌ أشدُّ من النّساء والغضب .

٦٦- وقال عليه السلام : الدّنيا سجن المؤمن والصبر حصنه . و الجنّة مأواه . والدّنيا جنّة الكافر . والقبر سجنه . والنّار مأواه .

٦٧- وقال عليه السلام : ولم يخلق الله يقيناً لاشكّ فيه أشبه بشكّ لا يقين فيه من الموت .

٦٨- وقال عليه السلام : إذا رأيتم العبد يتفقّد الذّنوب من النّاس ناسياً لذنبه ، فاعلموا أنّه قد مُكر به

٦٩- وقال عليه السلام : الطاعم الشاكر له مثل أجر الصائم المحتسب . و المعافي الشاكر له مثل أجر المبتلي الصابر .

٧٠- وقال عليه السلام : لاينبغي لمن لم يكن عالماً أن يعدّ سعيداً . ولا لمن لم يكن ودوداً أن يعدّ حميداً . و لا لمن لم يكن صبوراً أن يعدّ كاملاً . و لا لمن لا يتّقي ملامة العلماء وذمّهم أن يرجى له خيرالدّنيا و الآخرة . و ينبغي للعاقل أن يكون صدوقاً ليؤمن على حديثه وشكوراً ليستوجب الزّيادة .

٧١- وقال عليه السلام : ليس لك أن تأمن الخائن وقدجرّبته، وليس لك أن تتّهم من ائتمنت .

٦٤- در محبوبی نتوان فزود بوسیله ای مانند شکر ، و از ناخواهی نتوان کاست بوسیله ای چون صبر .

٦٥- برای شیطان لشکری دلیرتر اززنان وخشم نیست .

٦٦- دنیا زندان مؤمن است ، و صبر دژ او، و بهشت مأوای او. ودنیا بهشت‌کافر است ، وگور زندانش، ودوزخ مأوایش .

٦٧- خدا یقین بی‌شکی نیافریده‌که مانندہ تر باشد بشك بی‌یقین چون مرك .

٦٨- هرگاه دیدید بنده‌ای بجستجوی گناهان مردم است وگناه خود را فراموش کرده ، بدانید که‌گرفتار مکرخدا شده .

٦٩- آنکه بخورد وشکر کند ثواب روزه داریکه برای خدا روزه‌گرفته دارد ، وتندرست شاکر ثواب‌گرفتار صابررا دارد .

٧٠- نسزد کسی‌که دانا نیست سعادتمند شمرده شود، ونه‌کسی‌که مهربان‌نیست ستوده شمرده شود ونه‌کسی‌که شکیبا نیست کامل شمرده شود ، و نه‌کسی‌که از سرزنش دانشمندان و نکوهششان نپرهیزد برایش خیر دنیا وآخرت امید باشد، سزدکه خردمند راستگو باشد تا بحدیث اوگرایند، وشکور باشد تا فزونی را باید .

٧١- تورا نرسد خیانتکاری‌که آزمودی امین سازی، ونه‌کسی‌که بدوامانت سپردی متهم کنی .

٧٢ـ وقيل له : من أكرم الخلق على الله ؟ فقال عليه السلام : أكثرهم ذكراً لله و أعملهم بطاعة الله . قلت : فمن أبغض الخلق إلى الله ؟ قال عليه السلام : من يتّهم الله . قلت: أحد يتّهم الله؟ قال عليه السلام : نعم من استخار الله فجاءته الخيرة بما يكره فيسخط فذلك يتّهم الله . قلت : و من ؟ قال : يشكو الله ؟ قلت : و أحدٌ يشكوه ؟ قال عليه السلام : نعم ، من إذا ابتلي شكا بأكثر ممّا أصابه . قلت : ومن ؟ قال عليه السلام : إذا اُعطي لم يشكر وإذا ابتلي لم يصبر . قلت : فمن أكرم الخلق على الله ؟ قال من إذا اُعطي شكر وإذا ابتلي صبر .

٧٣ـ وقال عليه السلام : ليس لملول صديقٌ . و لا لحسود غنىً . و كثرة النظر في الحكمة تلقح العقل .

٧٤ـ وقال عليه السلام : كفى بخشية الله علماً . وكفى بالاغترار بهجهلاً .

٧٥ـ وقال عليه السلام : أفضل العبادة العلم بالله والتّواضع له .

٧٦ـ وقال عليه السلام : عالم أفضل من ألف عابد وألف زاهد وألف مجتهد .

٧٧ـ وقال عليه السلام : إنّ لكلّ شيء زكاة و زكاة العلم أن يعلّمه أهله .

٧٨ـ وقال عليه السلام : القضاة أربعة ثلاثة في النّار وواحد في الجنّة : رجلٌ قضى بجور وهو يعلم فهو في النّار . ورجل قضى بجور وهو لا يعلم فهو في النّار، ورجل قضى بحقّ و هو لا يعلم

٧٢ـ باو گفته شد ارجمند ترکس نزد خدا کیست ؟ فرمود : هر که بیشتر یاد خدا کند و بیشتر اطاعتش نماید، گفتم : مبغوضترکس نزد خدا کیست ؟ فرمود: آنکه خدارا متهم سازد ، گفتم :کسی باشد که خدارا متهم سازد؟ فرمود: آری آنکه از خدا خیر خواسته و خیریکه باو رسیده ناخواه او است و خشم کرده وخدا را متهم نموده، گفتم دیگر چه کسی؟ فرمود: آنکه از خدا شکوه کند، گفتم کسی باشد که ازخدا شکوه کند ؟ فرمود: آری آنکه چون بلا بیند بیش ازآنراکه رسیده بمردم اظهار کند، گفتم: دیگر چه کسی؟ فرمود: کسی که چون عطاء شود شکر نکند وچون بلا بیند صبر ندارد، گفتم ارجمند تر کس نزد خدا کیست؟ فرمود کسی که هرگاه عطا شود شکر کند وچون بلا ببیند صبر کند.

٧٣ـ زود رنج را دوست نباید ، و حسود را توانگری نباید ، پر نظر کردن در حکمت خرد را آبستن کند .

٧٤ـ ترس ازخدا برای دانائی بس است وفریبخوری برای نادانی بس است .

٧٥ـ بهترعبادت معرفت خدا وتواضع برای آواست .

٧٦ـ یك عالم به ازهزار عابد است وهزار زاهد وهزار مجتهد وکوشا (درراه خدا) .

٧٧ـ هرچیزی را زکوتیست وزکوة دانش اینست که آنرا باهلش بیاموزند .

٧٨ـ قاضیان چهارند سه‌تا در دوزخ ویکی دربهشت ، مردیکه دانسته ناحق قضاوت کند دردوزخ است، مردیکه ندانسته بناحق قضاوت کند در دوزخ است ، مردیکه ندانسته بحق قضاوت کند در دوزخ

فهو في النّار . ورجل قضى بحقّ وهو يعلم فهو في الجنّة .

٧٩ـ وسُئل : عن صفة العدل من الرّجل ، فقال عليه السلام : إذا غضّ طرفه عن المحارم ولسانه عن المآثم و كفّه عن المظالم .

٨٠ـ وقال عليه السلام : كلّما حجب الله عن العباد فموضوع عنهم حتّى يعرّفهموه .

٨١ـ وقال : لداود الرّقّي : تدخل يدك في فم التنّين إلى المرفق خير لك من طلب الحوائج إلى من لم يكن له وكان .

٨٢ـ وقال عليه السلام : قضاء الحوائج إلى الله وأسبابها ـ بعدالله ـ العباد تجري على أيديهم، فما قضى الله من ذلك فاقبلوا من الله بالشكر ، و ما زوى عنكم منها فاقبلوه عن الله بالرّضا و التّسليم و الصّبر ، فعسى أن يكون ذلك خيراً لكم ، فإنّ الله أعلم بما يصلحكم و أنتم لا تعلمون .

٨٣ـ وقال عليه السلام : مسألة ابن آدم لابن آدم فتنة ، إن أعطاه حمد من لم يعطه . و إن ردّه ذمّ من لم يمنعه .

٨٤ـ وقال عليه السلام : إنّ الله قد جعل كلّ خير في التزجية .

٨٥ـ وقال عليه السلام : إيّاك ومخالطة السّفلة ، فإنّ مخالطة السّفلة لا تؤدّي إلى خير .

است، مرديكه دانسته بحق قضاوت كند دربهشت است .

٧٩ـ از عدالت مردش پرسيدند، فرمود: هرگاه ازمحارم چشم پوشد ، و ازگناهان زبان بندد، واز مظالم دست بكشد .

٨٠ـ هرچه را خدا ازبنده‌ها درپرده دارد ازآنان ساقط است تا بآنها اعلام كند وبفهماند.

٨١ـ بداود رقى فرمود : دست را تا آرنج بدهان اژدها يا نهنك فروكنى برايت بهتر است از حاجت خواستن ازتازه بدولت رسيده .

٨٢ـ برآمدن حاجات از درگاه خدا است وپس از خدا وسائل آن بنده هاى خدايند كه بدست آنان جارى ميشود هرآن حاجتى كه از شما برآورده شد با تشكر از خدايش بپذيريد ، و هركدام برنيامد ازخدايش برضا و تسليم وصبر پذيرا شويد، اميد است كه آن براى شما بهتر باشد زيرا خدا بصلاح شما داناتراست وشما نميدانيد.

٨٣ـ خواهش كردن آدميزاد ازآدميزاده يك فتنه ايست اگرش عطاكند سپاس گويد كسى راكه باوعطا نكرده واگرش دريغ كند نكوهش كندكسى راكه ازاو دريغ نكرده .

٨٤ـ راستى خداوند هر خيرى را در دنبال كردن مقررداشته (درامېدوار بودن مقرر داشته خ ل)

٨٥ـ ازآميزش با اوباش بپرهيزكه آميزش با اوباش هيچ خوبى ندارد ونيارد .

٨٦- وقال عليه السلام : الرّجل يجزع من الذّلّ الصّغير فيدخله ذلك في الذّلّ الكبير .

٨٧- وقال عليه السلام : أنفع الأشياء للمرء سبقه النّاس إلى عيب نفسه . وأشدّ شيء مؤونة إخفاء الفاقة . و أقلّ الأشياء غناءً النصيحة لمن لا يقبلها و مجاورة الحريص . و أروح الرّوح اليأس من النّاس . لا تكن ضجراً و لا غلقاً . و ذلّل نفسك باحتمال من خالفك ممّن هو فوقك و من له الفضل عليك ، فإنّما أقررت له بفضله لئلاّ تخالفه . و من لا يعرف لأحد الفضل فهو المعجب برأيه . و اعلم أنّه لا عزّ لمن لا يتذلّل لله . ولا رفعة لمن لا يتواضع لله .

٨٨- وقال عليه السلام : إنّ من السنّة لبس الخاتم .

٨٩- وقال عليه السلام : أحبّ إخواني إليّ من أهدى إليّ عيوبي .

٩٠- وقال عليه السلام : لا تكون الصّداقة إلاّ بحدودها فمن كانت فيه هذه الحدود أو شيء منه و إلاّ فلا تنسبه إلى شيء من الصّداقة : فأوّلها أن تكون سريرته و علانيته لك واحدة و الثّانية أن يرى زينك زينه و شينك شينه . و الثّالثة أن لا تغيّره عليك ولاية و لا مال . و الرّابعة لا يمنعك شيئاً تناله مقدرته ، و الخامسة و هي تجمع هذه الخصال أن لا يسلّمك عند النّكبات .

٨٦- مردی ازخواری کوچك بیتابی کند وهمینش بخواری بزرگتری کشاند .

٨٧- سودمندترین چیزی برای مرد اینست که پیش از دیگران بعیب خودگراید، پر رنج ترین چیزی نهان داشتن نداریست، بی‌ارزش ترین چیزی اندرز بکسی است که پذیرا نیست و همسایگی با حریص، بهترین آسایش امید بریدن از مردم است، دلتنگی و خفه‌گی را از خود دورکن ، خود را برای تحمل از مخالفی که برتو فرازمندی وبرتری دارد رام‌کن همانا تو بفضل او اعتراف‌کردی تا با او مخالفت نکنی، هر که برای دیگری فضلی نشناسد خود بین برأی خویش است، وبدانکه عزت ندارد کسی که ذلیل خدا نباشد، ورفعت نداردکسی‌که برای خدا تواضع نکند .

٨٨- فرمود انگشتربدست‌کردن از سنت است .

٨٩- محبوبترین دوستانم کسیست که عیوبم را هدیه‌ام کند .

٩٠- دوستی نباشد جز باشرائطی هر که دارای همه این شرایط یا برخی ازآنها است دوست است وگرنه اورا بدوستی نسبت مده نخست اینکه نهان و عیانش با تو یکی باشد، دوم اینکه زیبائی تو را از خود داند و زشتی تورا زشتی خود شمارد ، سوم اینکه رسیدن بمال و یا منصب او را با تو دیگرگون نکند، چهارم اینکه هرچه را تواند از تو دریغ ندارد ، پنجم که جامع همه این خصال است اینست‌که هنگام گرفتاریهایت واننهد .

٩١- وقال عليه السلام : مجاملة النّاس ثلث العقل .

٩٢- وقال عليه السلام : ضحك المؤمن تبسّم .

٩٣- وقال عليه السلام : ما اُبالي إلى من ائتمنت خائناً أو مضيّعاً .

٩٤- وقال عليه السلام للمفضّل : اُوصيك بستّ خصال تبلّغهنّ شيعتي . قلت : و ما هنّ يا سيّدي ؟ قال عليه السلام : أداء الأمانة إلى من ائتمنك . و أن ترضى لأخيك ما ترضى لنفسك و اعلم أنّ للاُمور أواخر فاحذر العواقب . و أنّ للاُمور بغتات فكن على حذر . و إيّاك و مرتقى جبل سهل إذا كان المنحدر و عراً . و لا تعدنّ أخاك وعداً ليس في يدك وفاؤه .

٩٥- وقال عليه السلام : ثلاثٌ لم يجعل الله لأحد من النّاس فيهنّ رخصة : برُّ الوالدين برّين كانا أو فاجرين ، ووفاءٌ بالعهد للبرّ والفاجر . و أداء الأمانة إلى البرّ والفاجر.

٩٦- وقال عليه السلام : إنّي لأرحم ثلاثة وحقٌ لهم أن يرحموا . عزيز أصابته مذلّة بعد العزّ وغنيّ أصابته حاجة بعد الغنى . وعالم يستخفّ به أهله والجهلة .

٩٧- وقال عليه السلام : من تعلّق قلبه بحبّ الدُّنيا تعلّق من ضررها بثلاث خصال : همّ لا يفنى ، و أملٌ لا يدرك ، ورجاء لا ينال .

٩٨- وقال عليه السلام : المؤمن لايخلق على الكذب ولا على الخيانة . و خصلتان لايجتمعان

٩١- مدارا با مردم يك سوم خردمنديست .

٩٢- خندهٔ مؤمن تبسم است .

٩٣- براى من فرق ندارد كه امين كنم خائن‌را ياكسى كه امانت‌را نگهدارى ومحافظت نميكند.

٩٤- بمفضل فرمود: شش خصلت برتو سفارش كنم تا بشيعيانم برسانى ، گفتم : كه آنها كدامند اى آقاى من؟ فرمود: پرداخت امانت بهركه بتو سپرده، واينكه بپسندى ببرادرت آنچه را بخودپسندى ، وبدانكه هركاريرا انجامى است واز انجام برحذرباش، براى كارها ناگهانى هائيست از آن برحذرباش مبادا بكوهى كه آسانت آيد هرگاه فرود آمدنت پرتگاه دارد بالا روى ، ببرادرت وعده‌اى مده كه وفايش دراختيارت نيست .

٩٥- سه چيزاست كه خداوند براى هيچكس درآنها رخصتى مقرر نكرده ، خوشرفتارى با پدر و مادر خوب باشند يابد، وفاء بعهد براى خوب وبد، وپرداخت امانت بخوب وبد .

٩٦- من بسه‌كس رحم‌كنم و سزاوارندكه بآنها رحم شود: عزيزيكه ذليل شده ، توانگريكه نيازمند شده، عالمى‌كه اهل او ونادانان اورا سبك ميشمرند و خوار ميدارند .

٩٧- هركه دلش بدوستى دنيا درآويخت به سه زيانش پابند شود: همّ بى‌نهايت وآرزوئى كه بدان نرسد واميدى‌كه درنيابد .

٩٨- مؤمن بدروغ‌گوئى وخيانت آفريده نشده، ودوخصلت است‌كه در منافق جمع نشوند: سيماى

في المنافق : سمت حسن، وفقه في سنّة .

٩٩ـ وقال عليه السلام : النّاس سواء كأسنان المشط . و المرء كثير بأخيه . ولاخير في صحبة من لم يرلك مثل الذي يرى لنفسه .

١٠٠ـ وقال عليه السلام : من زين الإيمان الفقه . و من زين الفقه الحلم . ومن زين الحلم الرّفق . ومن زين الرّفق اللّين . ومن زين اللّين السهولة .

١٠١ـ وقال عليه السلام : من غضب عليك من إخوانك ثلاث مرّات فلم يقل فيك مكروهاً فأعدّه لنفسك .

١٠٢ـ وقال عليه السلام : يأتي على النّاس زمان ليس فيه شيء أعزّ من أخ أنيس ، و كسب درهم حلال .

١٠٣ـ وقال عليه السلام : من وقف نفسه موقف التّهمة فلايلومنّ من أساء به الظّنّ . ومن كتم سرّه كانت الخيرة في يده . و كلّ حديث جاوز اثنين فاش . وضع أمر أخيك على أحسنه. و لا تطلبنّ بكلمة خرجت من أخيك سوءاً وأنت تجد لها في الخير محملاً . وعليك بإخوان الصّدق فإنّهم عدّة عند الرّخاء و جنّة عند البلاء. وشاور في حديثك الّذين يخافون الله . و أحبب الإخوان على قدر التّقوى . و اتّق شرار النساء وكن من خيارهنّ على حذر، وإن أمرنكم بالمعروف فخالفوهنّ حتّى لا يطمعن منكم في المنكر .

خوب، وفهم سنت اسلام .

٩٩ـ مردم چون دندانه هاى شانه برابرند، مرد بوسيله برادرش فزونى يابد ، رفاقت كسى كه خودرا باتو هم مصلحت نداند خيرى ندارد .

١٠٠ـ فقه زينت ايمانست، وحلم زينت فقه ، ونرمش زينت حلم، و مدارا زينت نرمش، و هموار بودن زينت مدارا است .

١٠١ـ هر كدام از برادرانت كه سه بار بر تو خشمگين شد و بدى بتو نگفت او را براى خود ذخيره شمار .

١٠٢ـ برمردم دورانى آيدكه چيزى كمياب تر از رفيق دل آرام وكسب يكدرهم ازحلال نيست .

١٠٣ـ هر كه خودرا در معرض تهمت درآورد نبايد بدگمان بخود را سرزنش كند، و هر كه راز خود را نهان دارد اختيارش بدست خود اواست، وهر رازى ازدوكس گذشت فاش شود، كار برادر خود را حمل بر بهترين وجه آن كن وسخنى راكه از دهان برادرت درآيد تامحمل خيرى دارد بيد تفسير مكن، برتو باد ببرادران راست ودرست كه ذخيره دوران خوشى وسپربلايند، در حديث خود با آنانكه خدا ترسند مشورت كن ، وبرادران خودرا باندازه پرهيزكارى آنان دوست بدار، وازنان بد بپرهيز و از خوبانشان برحذر باش ، و اگر بشما فرمان خوبى دادند با آنها مخالفت كنيد تا در زشت كارى بشما طمع نورزند .

١٠٤- وقال عليه السلام : المنافق إذا حدَّث عن الله وعن رسوله كذب . وإذا وعدالله ورسوله أخلف . وإذا ملك خان‌الله ورسوله في‌ماله ، وذلك قول‌الله عزَّوجلَّ : « فأعقبهم نفاقاً في‌قلوبهم إلى يوم يلقونه بما أُخلفوا الله ما وعدوه و بما كانوا يكذبون » وقوله : « وإن يريدوا خيانتك فقد خانوا الله من قبل فأمكن منهم والله عليم حكيم » .

١٠٥- وقال عليه السلام : كفى بالمرء خزياً أن يلبس ثوباً يشهره ، أو يركب دابّة مشهورة قلت : وما الدّابّة المشهورة ؟ قال عليه السلام : البلقاء .

١٠٦- وقال عليه السلام : لايبلغ أحدكم حقيقة الايمان حتّى يحبَّ أبعد الخلق منه في الله ، ويبغض أقرب الخلق منه في الله .

١٠٧- وقال عليه السلام : من أنعم الله عليه نعمةفعرفها بقلبه وعلم أنَّ المُنعم عليه الله فقدأدَّى شكرها وإن لم‌يحرِّك لسانه، ومن‌علم أنَّ المعاقب على‌الذُّنوب الله فقد استغفر وإن لم يحرِّك به لسانه . وقرأ : « إن تبدوا ما في أنفسكم أو تخفوه - الآية - » .

١٠٨- وقال عليه السلام : خصلتين مهلكتين (١) : تُفتي النّاس برأيك أوتدين بما لاتعلم .

١٠٩- وقال عليه السلام لأبي بصير : يا أبامحمّد لا تفتش النّاس عن أديانهم فتبقى بلاصديق .

١٠٤- منافق چون ازخدا و رسولش بازگوكند دروغ گويد، و هرگاه بخدا و رسولش وعده‌ای دهد تخلف‌كند، وچون دارا شود در مالش بخدا ورسولش خيانت‌كند ، واينست معنى قول خدا عزوجل (٧٨- التوبة) بجانهاد دردلشان دوروئی تاروزيكه اورا برخورند برای‌آنكه تخلف‌كردند دروعده‌ايكه بخدا دادند، وبواسطه آنكه عادت دارند دروغ بگويند - و قول خدا (٧٢ - الانفال) و اگر بخواهند بتو خيانت‌كنند همانا بيشتر بخدا خيانت‌كردند، وآنها را توانائی داد وخدا دانا وحكيم است.

١٠٥- برای رسوائی مرد بس است جامه‌ای پوشدكه اورا شهره‌كند يا سوار مركب شهرت آور شود، گفتم مركب شهرت آور چيست؟ فرمود: ابلق.

١٠٦- كسی از شما بحقيقت ايمان نرسد تا بيگانه ترين مردم ازخودرا برای خدا دوست‌دارد، ونزديكترين مردم بخودرا برای خدا دشمن داد .

١٠٧- خدا بهركس نعمتی داد وآنرا از دل فهميد ودانست‌كه نعمت بخشش خدا است شكرش را اداكرده‌گرچه بزبان نياورده ، و هركه بداند كيفر ده‌گناهان خدا است آمرزش خواسته وگرچه دم بسته، واين آيه را خواند (٢٨٤- البقرة) اگر پديدكنيد آنچه دردل داريد يا نهانش‌كنيد تا آخرآيه (خداوند شمارا بدان محاسبه‌كند، وهركه را خواهد بيامرزد ، وهركه را خواهد عذاب‌كند ، و خدا برهرچيز توانا است) .

١٠٨- دوخصلت هلاكت بارند: برأی خود فتوی دهی، يا ندانسته دينداری‌كنی .

١٠٩- بابی بصير فرمود: ای ابامحمد ازعقيده مردم بازرسی مكن تا بی‌دوست بمانی .

(١) كذا .

١١٠ـ وقال عليه السلام : الصفح الجميل أن لا تعاقب على الذّنب . و الصّبر الجميل الّذي ليس فيه شكوى .

١١١ـ وقال عليه السلام : أربع من كُنّ فيه كان مؤمناً وإن كان من قرنه إلى قدمه ذنوباً: الصّدق . و الحياء . وحسن الخلق . و الشّكر .

١١٢ـ وقال عليه السلام : لا تكون مؤمناً حتّى تكون خائفاً راجياً . ولا تكون خائفاً راجياً حتّى تكون عاملاً لما تخاف وترجو .

١١٣ـ وقال عليه السلام : ليس الإيمان بالتّحلّي ولا بالتّمنّي ، ولكنّ الإيمان ما خلص في القلوب وصدّقته الأعمال .

١١٤ـ وقال عليه السلام : إذا زاد الرّجل على الثّلاثين فهو كهل . و إذا زاد على الأربعين فهو شيخ .

١١٥ـ وقال عليه السلام : النّاس في التّوحيد على ثلاثة أوجه : مثبت ، ونافٍ ، و مشبّه فالنّافي مبطل ، والمثبت مؤمن . والمشبّه مشرك .

١١٦ـ وقال عليه السلام : الإيمان إقرار وعمل ونيّة و الاسلام إقرار وعمل .

١١٧ـ وقال عليه السلام : لاتذهب الحشمة بينك وبين أخيك وابق منها ، فإنّ ذهاب الحشمة ذهاب الحياء ، وبقاء الحشمة بقاء المودّة .

١١٨ـ وقال عليه السلام : من احتشم أخاه حرمت وصلته . ومن اغتمّه سقطت حرمته .

١١٠ـ گذشت زيبا اينست كه بر گناه كيفر نكنى، وصبر زيبا اينست كه درآن شكايت نباشد .

١١١ـ در هركه چهار چيز باشد مؤمنست وگرچه از سرتا پا گناه دارد ، راستى ، حياء ، خوشخولى، وشكرگزارى .

١١٢ـ مؤمن نباشى تا ترسان واميدوار باشى، و ترسان واميدوار نباشى تا عمل كنى براى آنچه بيم دارى واميدوارى .

١١٣ـ ايمان بآرايش ظاهروآرزو نيست، ولى عقيده پاكى است دردل، وتصديق آنست بااعمال.

١١٤ـ چون ازسى‌سال افزود مرد ميانه سال استوجوان نيست، وچون ازچهل گذشت پيراست .

١١٥ـ مردم درباره يگانه پرستى سه گونه‌اند: مثبت ونافى و مشبه، نافى منكرخدا است، مثبت مؤمن است، ومشبه مشرك است .

١١٦ـ ايمان اعتراف است، وكردار است،وقصد وتوجه، واسلام همان اعتراف است وكردار.

١١٧ـ با برادرت يك رومشو وپرده آبروئى بجا نه . زيرا آبرو دريدن بيشرمى است، وآبرو دارى مايه پايش دوستى .

١١٨ـ هركه در برابر برادر خود حشمت فروخت از پيوست او محروم ماند ، وهركس او را غمناك كرد حرمتش را برد .

١١٩- وقيل له: خلوت بالعقيق وتعجّلت الوحدة. فقال عليه السلام: لو ذقت حلاوة الوحدة لاستوحشت من نفسك. ثمّ قال عليه السلام: أقلّ ما يجد العبد في الوحدة من مداراة النّاس.

١٢٠- وقال عليه السلام: ما فتح الله على عبد باباً من الدّنيا إلّا فتح عليه من الحرص مثليه.

١٢١- وقال عليه السلام: المؤمن في الدّنيا غريب، لا يجزع من ذلّها، ولا يتنافس أهلها في عزّها.

١٢٢- وقيل له: أين طريق الرّاحة؟ فقال عليه السلام: في خلاف الهوى. قيل: فمتى يجد عبد الرّاحة؟ فقال عليه السلام: عند أوّل يوم يصير في الجنّة.

١٢٣- وقال عليه السلام: لا يجمع الله لمنافق و لا فاسق حسن السّمت، و الفقه، و حسن الخلق أبداً.

١٢٤- وقال عليه السلام: طعم الماء الحياة. وطعم الخبز القوّة. وضعف البدن وقوّته من شحم الكليتين، وموضع العقل الدّماغ. والقسوة والرّقّة في القلب.

١٢٥- وقال عليه السلام: الحسد حسدان: حسد فتنة وحسد غفلة، فأمّا حسد الغفلة فكما قالت الملائكة حين قال الله: «إنّي جاعل في الأرض خليفة قالوا أتجعل فيها من يفسد فيها ويسفك الدّماء ونحن نسبّح بحمدك ونقدّس لك» أي اجعل ذلك الخليفة منّا، ولم يقولوا حسداً لآدم من جهة الفتنة والرّدّ والجحود. والحسد الثّاني الذي يصير به العبد إلى الكفر والشّرك فهو

١١٩- باو گفته شد در وادی عقیق خلوت گزیدی (رودخانه ایست که از کنار مدینه میگذرد) (وممکن است مراد بعقیق یکی از زنان حضرت باشد واین کنایه از انزوا است) وبتنهائی گرائیدی، فرمود اگر لذت تنهائی را بچشی از خودهم بهراسی سپس فرمود: کمتر فائده تنهائی آسوده شدن از مدارا با مردم است.

١٢٠- خدا دری از دنیا بروی بنده خود نگشاید جزاینکه دوچندانش برحرص بیفزاید.

١٢١- مؤمن دردنیا غریب است ازخواری آن بیتابی نکند، وبرای عزتش بامردم رقابت نورزد.

١٢٢- باو گفته شد آسودگی درکجا است؟ فرمود: درترك هوای نفس، گفته شد: چه زمانی بنده راحت بیند؟ فرمود نخست روزیکه ببهشت رود.

١٢٣- خدا برای منافق وفاسق سیمای خوب وفهم دیانت وخوشخوئی را هرگز فراهم نیاورد.

١٢٤- مزه آب: زندگی است، ومزه نان نیرومندی، وسستی تن ونیرویش ازپیه کلیه هاست، جای خرد مغز است، وقساوت و رقت دردل است.

١٢٥- حسد دوتا است: حسد فتنه، وحسد غفلت. حسد غفلت چنانست که فرشته ها هنگامیکه خدا فرمود: «راستش من در زمین خلیفه نهنده‌ام، گفتند درزمین کسی را بنهی که تباهی کند، وخونهارا بریزد با اینکه ما همه تورا تسبیح گوئیم باسپاست، و تورا مقدس شماریم- مقصودشان این بود که خلیفه را از ما مقرر دار، این را برای حسودی بآدم از راه فتنه نگفتند، ونه ازنظر رد وانکار، وحسد دوم آنست

حسد إبليس في ردّه على الله وإبائه عن السّجود لآدم عليه السلام .

١٢٦- وقال عليه السلام : النّاس في القدرة على ثلاثة أوجه : رجل يزعم أن الأمر مفوّض إليه، فقد وهن الله في سلطانه فهو هالك . ورجل يزعم أنّ الله أجبر العباد على المعاصي و كلّفهم مالا يطيقون ، فقد ظلم الله في حكمه فهو هالك . و رجلٌ يزعم أنّ الله كلّف العباد ما يطيقونه و لم يكلّفهم مالا يطيقونه ، فإذا أحسن حمدالله ، وإذا أساء استغفرالله فهذا مسلمٌ بالغٌ .

١٢٧- وقال عليه السلام : المشي المستعجل يذهب ببهاء المؤمن ويطفيء نوره .

١٢٨- وقال عليه السلام : إنّ الله يبغض الغنيّ الظّلوم .

١٢٩- وقال عليه السلام : الغضب ممحقة لقلب الحكيم ومن لم يملك غضبه لم يملك عقله.

١٣٠- وقال الفضيل بن العياض : قال لي أبوعبدالله عليه السلام : أتدري مَن الشحيح ؟ قلت: هو البخيل ، فقال عليه السلام : الشحّ أشدّ من البخل، إنّ البخيل يبخل بما في يده ، والشحيح يشحّ على ما في أيدي النّاس وعلى ما في يده ، حتّى لا يرى في أيدي النّاس شيئاً إلّا تمنّى أن يكون له بالحلّ والحرام ، لايشبع ولا ينتفع بما رزقه الله .

١٣١- وقال عليه السلام : إنّ البخيل مَن كسب مالاً من غير حلّه وأنفقه في غير حقّه .

١٣٢- وقال عليه السلام لبعض شيعته : مابال أخيك يشكوك ؟ فقال : يشكوني أن استقصيت

که بنده بواسطه آن بکفر وشرك گراید، وآن حسد ابلیس است که بر خدا رد فرمان کرد، و از سجود بر آدم سر باز زد .

١٢٦- مردم درباره قدرت سه گونه‌اند: کسیکه معتقد است کار بدو واگذار است و او خدارا در سلطنتش سست شمرده وهلاك است، وکسی که معتقد است خدا بنده ها را بر گناهان مجبور کرده و تکلیف فوق طاقت بآنها نموده، واو بخدا در حکمش ستم روا داشته وهلاك است، وکسی که معتقداست خداوند ببنده ها باندازه طاقت تکلیف کرده وبیش‌ازطاقت تکلیف نکرده، وهرگاه خوب کند خدا را سپاس گوید وهرگاه بدکند از خدا آمرزش جوید. این مسلمانی درست وبجا است .

١٢٧- بشتاب رفتن بهاء مؤمن را ببرد ونورش را خموش کند .

١٢٨- راستی خدا توانگر ستمکاررا دشمن دارد .

١٢٩- خشم دلِ مرد حکیم را ببرد، وهرکه اختیار خشمش را ندارد اختیارعقلش را ندارد .

١٣٠- فضیل بن عیاض گوید امام صادق(ع) بمن فرمود: میدانی شحیح کیست ؟گفتم همان بخیل است. فرمود: شح سخت‌تر ازبخل است بخیل ازآنچه خود دارد دریغ میکند، وشحیح برآنچه دردست مردم ودست خود است دریغ دارد . تا آنجاکه چیزی بدست مردم نبیند جزآنکه آرزوکند بحلال یا حرام ازآن خودش باشد، نه سیرمیشود، ونه بدانچه خدا روزیش کرده سود میبرد.

١٣١- بخیل کسیست که ازجز راه حلال مالی بدست آورد، ودرغیر محلش خرج کند .

١٣٢- بیکی ازشیعه هایش فرمود: چه باك است که یکی از برادرانت ازتو شکایت دارد؟گفت از

عليه حقّي . فجلس عليه السلام مغضباً ثمّ قال : كأنّك إذا استقصيت عليه حقّك لم تسيء ، أرأيتك ما حكى الله عن قوم يخافون سوء الحساب ، أخافوا أن يجور الله عليهم ؟ لا . ولكن خافوا الاستقصاء فسمّاه الله سوء الحساب ، فمن استقصى فقد أساء .

١٣٣- وقال عليه السلام : كثرة السحت يمحق الرّزق .

١٣٤- وقال عليه السلام : سوء الخلق نكد .

١٣٥- وقال عليه السلام : إنّ الإيمان فوق الإسلام بدرجة ، و التقوى فوق الإيمان بدرجة وبعضه من بعض ، فقد يكون المؤمن في لسانه بعض الشيء الّذي لم يعدالله عليه النّار ، وقال الله « إن تجتنبوا كبائر ما تنهون عنه نكفّرعنكم سيّئاتكم وندخلكم مدخلاً كريماً » ويكون الآخر وهوالفهم لساناً وهوأشدّ لقاءً للذّنوب وكلاهما مؤمن . واليقين فوق التّقوى بدرجة و لم يقم بين النّاس شيءٌ أشدّ من اليقين . إنّ بعض النّاس أشدّ يقيناً من بعض و هم مؤمنون و بعضهم أصبر من بعض على المصيبة و على الفقر و على المرض و على الخوف و ذلك من اليقين .

١٣٦- وقال عليه السلام : إنّ الغنى والعزّ يجولان ، فإذا ظفرا بموضع التّوكّل أوطناه .

١٣٧- وقال عليه السلام : حسن الخلق من الدّين ، وهويزيد في الرّزق.

من شكايت داردكه تمام حقم را از اوگرفتم، آن حضرت خشمناك نشست و فرمود : گويا تمام حقت را كه از اوگرفتى باو بدنكردى، بگو آنچه خدا از مردمى حكايت كندكه از بد حسابى ميترسند . يعنى ميترسند خدا بر آنها ناحق حكم كند؟ نه، ميترسند حساب تمام از آنها بكشد، و خداآنرا بد حسابى ناميده، هركه تمام حق خود را بخواهد بدحسابي كرده است .

١٣٣- بسيار حرام خوردن روزى را ببرد .

١٣٤- بدخوئى نكبت وتنگدستى آورد .

١٣٥- راستى ايمان يكدرجه بالاى اسلام است، وتقوى يكدرجه بالاى ايمان، وهمه ازيكديگرند وبسا در زبان مؤمن يك چيزى باشدكه خدا در برابرآن بدوزخ تهديدنكرده، وخدا فرموده (٣٥- النساء) اگر ازكبائر گناهان دورى كنيد بدكرداريهاى شما را جبران ميكنيم، وشمارا بجاى ارجمندى وارد ميكنيم - وديگريست كه زبان فهميده ترى دارد و بيشتر بگناهان برميخورد، و اين هردو مؤمنند ويقين يك درجه بالاى تقوى است ، و چيزى ميان مردم برپا نشده كه از يقين سخت تر باشد ، راستى بعضى مردم ازبعضى يقين محكمترى دارند وهمه مؤمنند ولى برخى بر مصيبت وبرفقر وبر بيمارى وبر خوف شكيباترند، واين ازيقين است .

١٣٦- توانگرى وعزت ميچرخند وچون بجاى توكل رسند درآنجا مأوى گيرند .

١٣٧- خوشخوئى از ديندار يست، وبروزى بيفزايد .

١٣٨- وقال عليه السلام: الخلق خلقان أحدهما نيّة و الآخر سجيّة. قيل: فأيّهما أفضل؟ قال عليه السلام: النيّة، لأنّ صاحب السجيّة مجبولٌ على أمرٍ لا يستطيع غيره، وصاحب النيّة يتصبّر على الطّاعة تصبّراً فهذا أفضل.

١٣٩- وقال عليه السلام: إنّ سرعة ائتلاف قلوب الأبرار إذا التقوا وإن لم يظهروا التودّد بألسنتهم كسرعة اختلاط ماء السّماء بماء الأنهار، وإنّ بُعد ائتلاف قلوب الفجار إذا التقوا و إن أظهروا التودّد بألسنتهم كبعد البهائم من التّعاطف و إن طال اعتلافها على مذود واحد.

١٤٠- وقال عليه السلام: السخيُّ الكريم الّذي يُنفق ماله في حقّ الله.

١٤١- وقال عليه السلام: يا أهل الإيمان و محلّ الكتمان تفكّروا و تذكّروا عند غفلة الساهين.

١٤٢- قال المفضّل بن عمر: سألت أبا عبدالله عليه السلام عن الحسب؟ فقال عليه السلام: المال. قلت: فالكرم؟ قال عليه السلام: التقوى. قلت: فالسؤدد؟ قال عليه السلام: السخاء، ويحك أما رأيت حاتم طيّ كيف ساد قومه وما كان بأجودهم موضعاً.

١٤٣- وقال عليه السلام: المروّة مروّتان مروّة الحضر ومروّة السّفر، فأمّا مروّة الحضر فتلاوة القرآن، وحضور المساجد، وصحبة أهل الخير، والنّظر في الفقه. وأمّا مروّة السّفر فبذل الزّاد، و المزاح في غير ما يسخط الله، و قلّة الخلاف على من صحبك، وترك الرّواية

١٣٨- خلق دوتا است یکی بقصد ودیگری بطبع. گفته شد کدام بهتر است؟ فرمود: آنکه بقصد است. زیرا آنکه طبع خوبی دارد برای کاری سرشته شده وجز آن نتواند وآنکه بقصد میکندبرطاعت صبر دارد وآن برتر است.

١٣٩- الفت شتابان دل نیکانی که بهم برخورند وگرچه زبانی اظهار مهر نکنند چون آمیزش شتابان آب آسمانست بآب نهرها، و دوری دل بدکاران از هم، چون برخورد کنند وگرچه بهم اظهار دوستی نمایند بزبان چون دوری دل بهائم است ازمهرباهم واگرچه دیرزمانی سریك آخربچرند.

١٤٠- سخاوتمند کریم کسیست که مالش را درحق خدا صرف کند.

١٤١- ای اهل ایمان وراز داران یادآور شوید وبیندیشید هنگام غفلت فراموشکاران.

١٤٢- مفضل بن عمرگوید از امام صادق (ع) از خاندان پرسیدم، فرمود: مال است گفتم پس کرم چیست؟ فرمود: تقوی است گفتم آقائی؟ فرمود: سخاوت است. وای برتوندانی حاتم طی چگونه برقومش آقا شد، وخانواده‌اش ازآنها بهتر نبود.

١٤٣- مردانگی دوتا است: مردانگی در وطن و مردانگی در سفر. اما مردانگی در وطن قرآن خواندن وبمسجد رفتن وهمنشینی با اهل خیر ونظر درفقه ومسائل دین است، ومردانگی درسفر بخشش ازتوشه وشوخی‌کردن تاآنجاکه خشم خدا بارنیاید، وکم مخالفت کردن با همسفران، و ترك

إذا أنت فارقتهم .

١٤٤- وقال عليه السلام : اعلم أنّ ضارب عليّ عليه السلام بالسّيف وقاتله لو ائتمنني و استنصحني واستشارني ثمّ قبلت ذلك منه لأدّيت إليه الأمانة .

١٤٥- وقال سفيان: قلت لأبي عبدالله عليه السلام : يجوزأن يزكّي الرّجل نفسه ؟ قال : نعم إذا اضطرّ إليه ، أما سمعت قول يوسف : « اجعلني على خزائن الأرض إنّي حفيظ عليم » ، وقول العبدالصّالح : « أنالكم ناصح أمين » .

١٤٦- وقال عليه السلام : أوحى الله إلى داود عليه السلام : يا داود تريد و اُريد ، فان اكتفيت بما اُريد ممّا تريد كفيتك ما تريد . و إن أبيت إلاّ ما تريد أتعبتك فيما تريد ، و كان ما اُريد .

١٤٧- قال محمّد بن قيس : سألت أباعبدالله عليه السلام عن الفئتين يلتقيان من أهل الباطل أبيعهما السّلاح ؟ فقال عليه السلام : بعهما مايكنّهما : الدّرع والخفّتان والبيضة ونحو ذلك .

١٤٨- وقال عليه السلام : أربع لاتجزي في أربع : الخيانة ، والغلول ، والسرقة ، والرياء ، لا تجزي في حجّ . ولا عمرة . ولا جهاد . ولا صدقة .

١٤٩- وقال عليه السلام : إنّ الله يعطي الدّنيا من يحبّ ويبغض، ولا يعطي الإيمان إلاّ أهل صفوته من خلقه .

داستان گوئی ونقل حال آنها است هنگام جدائی .

١٤٤- بدانکه اگر کسی که تیغ بر سر علی (ع) زد واو را کشت اگر بمن چیزی سپارد یا از من اندرز خواهد یا مشورت بامن کند ومن از او بپذیرم بامانت بااو رفتار کنم وامانتش را بپردازم .

١٤٥- سفیان گوید بامام صادق (ع) گفتم روا است که کسی خود را بستاید ؟ فرمود : در صورت لزوم آری، آیا گفته یوسف (ع) را نشنیدی ؟ (٥٥- یوسف) مرا بر خزائن زمین بگمار که راستی نگهدار ودانایم- وگفته بنده صالح (٦٦- الاعراف) من برای شما خیرخواه وامین هستم .

١٤٦- خدا بداود (ع) وحی کرد : ای داود تومیخواهی ومن میخواهم اگر بهمان اکتفا کنی که من میخواهم ازهرچه بخواهی تورا کفایت کنم، واگر نخواهی جز آنچه خودت خواهی تورا درخواسته‌ات برنج اندازم و همان شود که من خواهم .

١٤٧- محمد بن قیس گوید : از امام صادق (ع) پرسیدم که دوگروه از اهل باطل با هم در نبردند اسلحه بآنها بفروشم؟ فرمود بآنها اسلحه دفاع بفروش چون زره وجوشن وکله خود ومانندآن .

١٤٨- چهارمال درچهارمحل مجزی نیستند: خیانت ، ودزدی از غنیمت ، ومال دزدی، و ربا مجزی نیستند درحج، ونه درعمره، ونه درجهاد، ونه درصدقه .

١٤٩- راستی خدا دنیارا بدوست ودشمن میدهد، وایمان را ندهد جز به برگزیده خلق خود .

١٥٠ ـ وقال عليه السلام : من دعا النّاس إلى نفسه و فيهم من هو أعلم منه فهومبتدعٌ ضالٌّ .

١٥١ ـ قيل له : ما كان في وصيّة لقمان ؟ فقال عليه السلام : كان فيها الأعاجيب و كان من أعجب ما فيها أن قال لابنه : خف الله خيفة لو جئته ببرّ الثقلين لعذّبك ، و ارج الله رجاءً لو جئته بذنوب الثقلين لرحمك . ثمّ قال أبوعبدالله عليه السلام : ما من مؤمن إلاّ و في قلبه نوران : نور خيفة و نور رجاء ، لو وزن هذا لم يزد على هذا و لو وزن هذا لم يزد على هذا .

١٥٢ ـ قال أبوبصير : سألت أباعبدالله عليه السلام عن الإيمان ، فقال عليه السلام : الإيمان بالله أن لا يعصى ، قلت : فما الإسلام ؟ فقال عليه السلام : من نسك نسكنا وذبح ذبيحتنا.

١٥٣ ـ وقال عليه السلام : لا يتكلّم أحد بكلمة هدى فيؤخذ بها إلاّ كان له مثل أجرمن أخذ بها . ولا يتكلّم بكلمة ضلالة فيؤخذ بها إلاّ كان عليه مثل وزرمن أخذ بها .

١٥٤ ـ وقيل له : إنّ النصارى يقولون : إنّ ليلة الميلاد في أربعة وعشرين من كانون فقال عليه السلام : كذبوا ، بل في النصف من حزيران ، ويستوي اللّيل والنّهار في النّصف من أزار.

١٥٥ ـ وقال عليه السلام : كان إسماعيل أكبرمن إسحاق بخمس سنين . وكان الذّبيح إسماعيل عليه السلام أماتسمع قول إبراهيم عليه السلام : «ربِّ هب لي من الصّالحين» إنّما سأل ربّه أن يرزقه غلاماً من الصّالحين فقال في سورة الصّافات : «فبشّرناه بغلام حليم» يعني إسماعيل ، ثمّ قال:

---

١٥٠ ـ هركه باوجود اعلم از خود مردم را باطاعت ازخود دعوت كند بدعت گزار وگمراه است.

١٥١ ـ باوگفته شد وصيت لقمان چه بود ؟ فرمود : پر از شگفتيها بود و شگفت آورتر همه آن اين بودكه بپسرش گفت تا آنجا از خدا بترس كه اگر خوش كردارى همه جن و انس را بدرگاهش برى بازهم عذابت كند ، و تا آنجا باو اميدوار باش كه اگر گناهان همه جن و انس را بدرگاهش برى بازهم بتو رحم كند . سپس امام صادق (ع) فرمود: هيچ مؤمنى نيست جزاينكه دردلش دوروشنى است: روشنى ترس ازخدا وروشنى اميد باو . اگر اينرا وزن كنى برآن فزون نيست ، واگر آنرا وزن كنى براين فزون نيست .

١٥٢ ـ ابوبصيرگويد از امام صادق ازايمان پرسيدم فرمود: (ع) ايمان بخدا اينست كه نافرمانى نشودگفتم اسلام چيست؟ فرمود هركه عبادت مارا بكند وماتند ما ذبيحه بكشد.

١٥٣ ـ كسى بيك كلمه حق سخن نكند جز اينكه مانند ثواب هركه بدان عمل كند دارد ، و بيك كلمه ناحق وگمراهى لب بگشايد جزاينكه وزرهركه بدان كاركند براو باشد .

١٥٤ ـ بآنحضرت گفته شد نصارى ميگويند شب ميلاد بيست و چهارم كانونست فرمود : دروغ ميگويند بلكه نيمه حزيرانست، وشب وروز درنيمه آزار برابر ميشوند .

١٥٥ ـ اسماعيل پنجسال ازاسحاق بزرگتر بود وذبيح همان اسماعيل بود، نشنيدى گفته ابراهيم را (٩٨ ـ الصافات) پروردگارا بمن ببخش از خوبان. همانا از خدا پسرخوبى خواست ودر سورة الصافات (٩٩) فرموده ما اورا مژده داديم بپسرى بردبار ـ يعنى اسماعيل سپس فرموده (١١٢ ـ الصافات) و او

« وبشّرناه بإسحق نبيّاً من الصّالحين » فمن زعم أن إسحاق أكبر من إسماعيل فقد كذّب بما أنزل الله من القرآن .

١٥٦- وقال عليه السلام : أربعة من أخلاق الأنبياء عليهم السلام : البرّ و السّخاء والصبر على النّائبة و القيام بحقّ المؤمن .

١٥٧- وقال عليه السلام : لا تعدّنّ مصيبةً اعطيت عليها الصّبر و استوجبت عليها من الله ثواباً بمصيبة ، إنّما المصيبة أن يحرم صاحبها أجرها وثوابها إذا لم يصبر عند نزولها .

١٥٨- وقال عليه السلام : إنّ لله عباداً من خلقه في أرضه يفزع إليهم في حوائج الدّنيا والآخرة اُولئك هم المؤمنون حقاً آمنون يوم القيامة . ألا وإنّ أحبّ المؤمنين إلى الله من أعان المؤمن الفقير من الفقر في دنياه ومعاشه . ومن أعان ونفع ودفع المكروه عن المؤمنين .

١٥٩- وقال عليه السلام : إنّ صلة الرّحم و البرّ ليهوّنان الحساب ويعصمان من الذّنوب ، فصلوا إخوانكم وبرّوا إخوانكم ولو بحسن السّلام وردّ الجواب .

١٦٠- قال سفيان الثوري : دخلت على الصّادق عليه السلام فقلت : أوصيني بوصيّة أحفظها من بعدك ، قال عليه السلام : وتحفظ ياسفيان ؟ قلت : أجل يا ابن بنت رسول الله قال عليه السلام : ياسفيان لا مروّة لكذوب . ولا راحة لحسود . ولا إخاء لملوك . ولا خلّة لمختال . و لا سؤدد لسيّيء الخلق ، ثمّ امسك عليه السلام فقلت: ياابن بنت رسول الله زدني ؟ فقال عليه السلام : يا سفيان ثق بالله تكن

را مژده دادیم باسحاق که پیغمبر خوبی بود ، هرکه پندارد اسحاق از اسماعیل بزرگتر است تکذیب کرده بدانچه خدا درقرآن نازل کرده .

١٥٦- چهار چیز از اخلاق پیغمبرانند (ع) : خوش رفتاری ، سخاوت ، صبر بر ناگوار ، و قیام بحق مؤمن .

١٥٧- مصیبتی که صبرت بر آن داده اند ، و از خدا ثوابت بر آن باید مصیبت مشمار . همانا مصیبت آنست که صاحبش از ثواب واجر آن محروم شود، هرگاه وقت رسیدنش صبر نکند .

١٥٨- برای خدا در زمینش بنده ها است که در حوائج دنیا و آخرت بدانها پناه برند آنانند که بحق مؤمنند و در روز قیامت آسوده اند ، هلا محبوبترین مؤمنان بدرگاه خدا کسیست که مؤمن مستمندی را در دنیا و معاشش از فقر کمك بدهد ، و کسی که یاری دهد و سود بخشد و بدی را از مؤمنان دفع کند .

١٥٩- راستی صله رحم ونیکوکاری حساب را آسان کنند، وازگناهان نگهداری نمایند باخویشان خود صله رحم کنید وبیرادرانتان نیکی کنید گرچه بخوب سلام کردن ورد جواب سلام باشد .

١٦٠- سفیان ثوری گوید نزد امام صادق (ع) رفتم و باو گفتم بمن سفارشی کن که برای پس از ازشما نگاهش دارم فرمود: ای سفیان آیا نگاه میداری؟ گفتم : آری ای پسر دختررسولخدا فرمود : ای سفیان دروغگو را مردانگی نیست، و حسود را آسایش نه، برای پادشاهان رفیقی نباشد ، و برای متکبران دوستی ، وبرای بدخویان آقائی نیست . سپس دم بست ، و من گفتم ای پسردختر رسولخدا

عارفاً . وارض بماقسمه لك تكن غنيّاً . صاحب بمثل مايصاحبونك به تزدد إيماناً . ولاتصاحب الفاجر فيعلّمك من فجوره . و شاور في أمرك الّذين يخشون الله عزّوجلّ . ثمّ أمسك عليه السلام فقلت : يا ابن بنت رسول الله زدني ؟ فقال عليه السلام : يا سفيان من أراد عزّاً بلا سلطان و كثرة بلا إخوان وهيبة بلا مال فلينتقل من ذلّ معاصي الله إلى عزّ طاعته . ثمّ أمسك عليه السلام فقلت: يا ابن بنت رسول الله زدني ؟ فقال عليه السلام : يا سفيان أدّبني أبي عليه السلام بثلاث ، ونهاني عن ثلاث : فأمّا اللّواتي أدّبني بهنّ فانّه قال لي : يابنيّ من يصحب صاحب السّوء لايسلم . ومن لايقيّد ألفاظه يندم . ومن يدخل مداخل السّوء يتّهم . قلت : يا ابن بنت رسول الله فما الثّلاث اللّواتي نهاك عنهنّ ؟ قال عليه السلام : نهاني أن اُصاحب حاسد نعمة ، و شامتاً بمصيبة ، أوحامل نميمة .

۱۶۱- وقال عليه السلام : ستّة لا تكون في مؤمن : العسر . و النكد . والحسد . واللّجاجة والكذب . والبغي .

۱۶۲- قال عليه السلام : المؤمن بين مخافتين : ذنب قد مضى لايدري مايصنع الله فيه . وعمر قد بقي لا يدري ما يكتسب فيه من المهالك ، فهو لا يصبح إلّا خائفاً ولا يمسي إلّا خائفاً ، ولا يصلحه إلّا الخوف .

۱۶۳- وقال عليه السلام : من رضي بالقليل من الرّزق قبل الله منه اليسير من العمل . ومن رضي

برايم بيفزا . فرمود: ای‌سفيان بخدا اعتمادكن تا عارف باشی، بقسمتش راضی باش تا توانگر باشی ، چنانت كه رفاقت كنند رفاقت‌كن تا بايمانت بيفزائی، با بدكار مصاحبت مكن تا ازبدكاريش بتو آموزد، دركار خود با آنان مشورت‌كن كه از خدا عزوجل ميترسند ، سپس باز دم بست و من گفتم يا ابن بنت رسول‌الله برايم بيفزا فرمود: ای‌سفيان‌هر كه‌عزتی‌خواهد بی‌سلطنت ولشكری بی ياور وهيبتی بی‌مال بايد از خواری نافرمانيهای خدا بعزت طاعتش منتقل شود، سپس دم فروبست وگفتم ای پسردختر رسولخدا برايم‌بيفزا. فرمود: ای سفيان پدرم مرا بسه چيز ادب‌آموخت، و ازسه چيزم نهی‌كرد: اما آن سه كه مرا بدان ادب‌كرد فرمود : پسر جانم هر كه يار بدگيرد بسلامت نرهد ، هر كه‌گفتارش را مهار نكند پشيمان‌گردد، وهر كه درجاهای بد درآيد متهم‌گردد. گفتم ای پسردختررسولخدا آن سه‌كه ازآنهايت نهی‌كرد چيستند ؟ فرمود : مرا نهی‌كرد ازآنكه با حسود نعمت ، و سرزنش‌كن بمصيبت ، و سخن‌چين يار گردم .

۱۶۱- شش صفت درمؤمن نباشند: سخت‌گيری، بی‌خيری، حسادت، لجبازی ، دروغ، وتجاوز .

۱۶۲- مؤمن ميان دوترس است‌گناه‌گذشته‌كه نداند خدا با اودرآن چه ميكند و عمر باقی مانده كه نميداند درآن چه مهلكه ها بدست‌كند، واو بامداد نكند مگر ترسان، وشامگاه نكند مگر ترسان، واورا به نكند مگر همين ترس .

۱۶۳- هر كه بروزی اندك خشنود است خدا از او طاعت‌كم را بپذيرد ، وهر كه بكمی از حلال

باليسير من الحلال خفّت مؤونته ، وزكت مكتسبه ، وخرج من حدّ العجز.

١٦٤- وقال سفيان الثوري : دخلت على أبي عبدالله عليه السلام فقلت : كيف أصبحت يا ابن رسول الله ؟ فقال عليه السلام : والله إنّي لمحزون وإنّي لمشتغل القلب . فقلت له : و ما أحزنك ؟ و ما أشغل قلبك ؟ فقال عليه السلام لي : يا ثوريّ إنّه من دخل قلبه صافي خالص دين الله شغله عمّا سواه . يا ثوري ما الدّنيا ؟ و ما عسى أن تكون ؟ هل الدّنيا إلاّ اُكلة أكلته ، أوثوب لبسته ، أو مركب ركبته ، إنّ المؤمنين لم يطمئنّوا في الدّنيا و لم يأمنوا قدوم الآخرة. دار الدّنيا دار زوال و دار الآخرة دارقرار، أهل الدّنيا أهل غفلة . إنّ أهل التّقوى أخفّ أهل الدّنيا مؤونة و أكثرهم معونة ، إن نسيت ذكّروك و إن ذكّروك أعلموك فأنزل الدّنيا كمنزل نزلته فارتحلت عنه ، أو كمال أصبته في منامك فاستيقظت و ليس في يدك شيءٌ منه . فكم من حريص على أمر قد شقي به حين أتاه . و كم من تارك لأمر قد سعد به حين أتاه .

١٦٥- وقيل له : ما الدّليل على الواحد ؟ فقال عليه السلام : ما بالخلق من الحاجة .

١٦٦- وقال عليه السلام : لن تكونوا مؤمنين حتّى تعدّوا البلاء نعمة ، والرّخاء مصيبة .

١٦٧- وقال عليه السلام : المال أربعة ألف . واثناعشر ألف درهم كنز . ولم يجتمع عشرون ألفاً من حلال ، و صاحب الثلاثين ألفاً هالك . و ليس من شيعتنا من يملك مائة ألف درهم .

بسازد هزینه‌اش سبك است، وكسبش پاك ، ودرمانده نباشد .

١٦٤- سفيان ثوری گويد نزد امام صادق (ع) رفتم و گفتم يابن رسول الله چگونه صبح كردی ؟ فرمود: بخدا غمنده ودل داده‌ام. باو گفتم چرا غمنده‌ای، وچه دلت را مشغول كرده؟ بمن فرمود : ای ثوری راستش اينست كه بهر دلی دين پاك و خالص خدا جاگرفت از جز اويش بازدارد ای ثوری دنيا چيست؟ واميد ميرود كه چه باشد؟ آيا دنيا جز لقمه‌ايست كه ميخوری يا جامه‌ايكه ميپوشی يا مركبی‌كه سوار ميشوی، راستی مؤمنين بدنيا اطمينان ندارند، و از رفتن بآخرت نگرانند؛ دنيا خانه زوال است وآخرت منزل قرار، و اهل دنيا درغفلتند ، راستی اهل تقوی سبكترين هزينه دار اهل دنيايند وكمك بيشتر كنند اگر فراموش كنی بيادت آورند و اگر بيادت آورند بتو اعلام كنند ، دنيا را چنان دان كه بار انداختی وازآن ميكوچی ياچون پولی كه بخواب بينی وچون بيدارشوی چيزی ازآن بدست نداری. چه بسيار حريص بر امری كه چون آيدش بدبخش كند ، و چه بسيار تارك امری كه چون آيدش سعادتمندش سازد .

١٦٥- باو گفته شد دليل برخدای يگانه چيست؟ فرمود: آن نيازی كه درخلق است .

١٦٦- مؤمن نباشيد تا بلاء را نعمت شماريد، و خوشی را مصيبت .

١٦٧- دارائي چهار هزار است ، دوازده هزار درهم گنج است ، بيست هزار درهم از حلال فراهم نشود، آنكه سی هزار دارد هلاك است، شيعهٔ ما نباشد كسی‌كه صد هزاردرهم دارد. (اگرصدورش ثابت باشد ناچارناظربزمان خودآن حضرت (ع) بوده است، يامراد پول نقد بيكار است)

١٦٨- وقال عليه السلام : من صحّة يقين المرء المسلم أن لا يرضي النّاس بسخط الله . و لا يحمدهم على ما رزق الله ، ولا يلومهم على مالم يؤته الله ، فإنّ رزقه لا يسوقه حرص حريص و لا يردّه كره كاره . ولو أنّ أحدكم فرّ من رزقه كما يفرّ من الموت لأدركه رزقه قبل موته كما يدركه الموت .

١٦٩- وقال عليه السلام : من شيعتنا من لايعدو صوته سمعه ، ولا شحنه أذنه ، و لا يمتدح بنا معلناً ، و لا يواصل لنا مغضباً ، و لا يخاصم لنا وليّاً ، ولا يجالس لنا عائباً . قال له مهزم : فكيف أصنع بهؤلاء المتشيّعة؟ قال عليه السلام : فيهم التمحيص ، وفيهم التّمييز ، و فيهم التّنزيل ، تأتي عليهم سنون تفنيهم ، وطاعون يقتلهم ، واختلاف يبدّدهم . شيعتنا من لا يهرّ هرير الكلب ، ولا يطمع طمع الغراب ، ولا يسأل وإن مات جوعاً . قلت : فأين أطلب هؤلاء ؟ قال عليه السلام : اطلبهم في أطراف الأرض أُولئك الخفيض عيشهم ، المنتقلة دارهم ، الّذين إن شهدوا لم يعرفوا ، وإن غابوا لم يفتقدوا . و إن مرضوا لم يعادوا ، و إن خطبوا لم يزوّجوا ، و إن رأوا منكراً أنكروا ، وإن خاطبهم جاهل سلّموا ، وإن لجأ إليهم ذو الحاجة منهم رحموا . وعند الموت هم لايحزنون . لم تختلف قلوبهم وإن رأيتهم اختلفت بهم البلدان .

١٧٠- وقال عليه السلام : من أراد أن يطوّل الله عمره فليقم أمره . ومن أراد أن يحطّ وزره

١٦٨- از درستی يقين شخص مسلمان است که مردم را با خشم خدا خشنود نسازد ، و آنها را بدانچه خدا روزی کرده سپاس نگزارد ، وبدانچه‌اش خداوند نداده مردم را سرزنش نکند ، زيرا آنچه روزی او است حرص حريصی بسوی او نکشد ، وبد خواهی بدخواهش جلوگير نيست ، واگر يکی از شماها از روزی خود بگريزد چنانچه از مرگ ميگريزد روزيش او را دريابد پيش از آنکه بميرد چونانکه مرگش دريابد .

١٦٩- از شيعه ما کسی است که آوازش از شنود خودش فراترنرود ، و تبری او از پرده گوشش نگذرد ، آشکارا مدح ما نکند ، با دشمن ما پيوستی ندارد ، و با دوست ما ستيزه نکند ، وبا عيب‌کن ما همنشين نشود ، مهزم بآن حضرت گفت من با اين گونه شيعه نماها چکنم؟ فرمود: آزمايش و امتحان و تنزيل درباره اينها است . دچار قحطی فنا کننده وطاعون کشنده شوند ، واختلافی که آنان را پراکنده سازد . شيعه ما آنکسی است که چون سگ زوزه نکشد ، وبمانند کلاغ طمع نورزد ، و اگر ازگرسنگی بميرد سؤال نکند . گفتم اينان را ازکجا بجويم ؟ فرمود: ازکناره های زمين آنانندکه زندگی باقناعتی دارند ، وخانه بدوشند آنهاکه اگر حاضر باشند شناخته نباشند ، واگر غائب باشند احوالپرسی نشوند واگر بيمار شوند عيادت نشوند ، واگر خواستگاری کنند زن بآنها ندهند ، واگر زشتی بينند انکار کنند واگر نادانی بآنها خطابی کند در پاسخ سلام دهند ، و اگر حاجتمندی از آنان بدانها پناه برد باو رحم کنند ، ونزد مرگ غمنده نباشند ، دلشان باهم يکی است گرچه در شهرهای مختلفند .

١٧٠- هرکه خواهد خدا عمرش را دراز کندکار خود را درست کند ، و هرکه خواهدگناهش

فليرخ ستره . ومن أراد أن يرفع ذكره فليخمل أمره .

١٧١- وقال عليه السلام : ثلاث خصال هنّ أشدّ ما عمل به العبد : إنصاف المؤمن من نفسه ومواساة المرء لأخيه . وذكر الله على كلّ حال . قيل له : فمامعنى ذكر الله على كلّ حال ؟ قال عليه السلام : يذكر الله عند كلّ معصية يهمّ بهافيحول بينه وبين المعصية .

١٧٢- وقال عليه السلام : الهمز زيادة في القرآن (١).

١٧٣- وقال عليه السلام : إيّاكم والمزاح ، فإنّه يجرّ السّخيمة ، ويورث الضّغينة ، وهو السبّ الأصغر .

١٧٤- وقال الحسن بن راشد: قال أبوعبدالله عليه السلام : إذا نزلت بك نازلة فلا تشكها إلى أحد من أهل الخلاف ولكن اذكرها لبعض إخوانك فإنّك لن تعدم خصلة من أربع خصال : إمّا كفاية . وأمّا معونة بجاه ، أودعوة مستجابة ، أومشورة برأي .

بريزد پرده خودرا درافكند، وهركه خواهد نامش بلند شود امر خودرا مستوردارد .

١٧١- سه خصلتند كه عمل بدانها براى بنده سخت‌تر است : حق دادن مؤمن از طرف خودش، مواسات شخص با برادرش، وياد خدا درهرحال. باوگفته شد ذكر خدا در هر حال يعنى چه؟ فرمود : يعنى قصد هرنافرمانى كه‌كند خدارا بياد آورد تا ميان او وآن نافرمانى مانع شود .

١٧٢- همزه در قرآن زياديست .

١٧٣- ازشوخى بپرهيزيد كه دشمنى آرد ، وكينه بارآورد ، وهمان دشنام كوچكتر باشد .

١٧٤- حسن بن راشد گويد امام صادق (ع) فرمود : چون ناگوارى بتو رخ داد باحدى از مخالفان شكايت مبر ولى بيكى از برادرانت بگوكه يكى از چهار اثررا دارد يا كفايت‌كار توكند ، يا بتوكمك دهد بواسطه مقام خود، يا دعاى اجابت شده، يامشورت ونظر مؤثر.

(١) فى « رجال النجاشى » فى ترجمة أبان بن تغلب عن محمد بن موسى بن أبى مريم صاحب اللؤلؤ قال : سمعت أبان بن تغلب ـ وما رأيت أحد أقرأ منه ـ قد يقول : انما الهمز رياضة . و ذكر قراءته الى آخرها . و ذكر بعض العلماء فى الهامش : قد فصل فى كتب الصرف ان العرب قد اختلفت فى كيفية التكلم بالهمزة فالقريش واكثر اهل الحجاز خففها لانها ادخل حروف الحلق، ولها نبرة كريهة يجرى مجرى التهوع فثقلت بذلك على اللافظ و عن اميرالمؤمنين عليه السلام أنه قال نزل القرآن بلسان قريش. وليسوا اهل نبر ـ أى همز ـ ولولا أن جبرئيل نزل بالهمزة على النبى (ص) ماهمزنا، واما باقى العرب كتميم وقيس خففها قياساً لها على سائر الحروف . وقول أبان هذا « انما الهمز رياضة » اختيار منه ـ ره ـ لغة قريش على غيرها بقول . انما الهمز اى التكلم بها والافصاح عنها مشقة و رياضة بلاثمر فلابد فيها من التخفيف انتهى .

١٧٥- وقال عليه السلام : لاتكونن دوّاراً في الأسواق ، ولاتكن شراء دقائق الأشياء بنفسك فانه يكره للمرء ذي الحسب و الدين أن يلي دقائق الأشياء بنفسه إلا في ثلاثة أشياء شراء العقار ، والرقيق ، والإبل.

١٧٦- وقال عليه السلام : لاتكلّم بما لايعنيك ودع كثيراً من الكلام فيما يعنيك حتّى تجد له موضعاً . فربّ متكلّم تكلّم بالحقّ بما يعنيه في غير موضعه فتعب . و لا تمارينّ سفيهاً و لا حليماً ، فانّ الحليم يغلبك ، و السّفيه يرديك . و اذكر أخاك إذا تغيّب بأحسن ما تحبّ أن يذكرك به إذاتغيّبت عنه : فإنّ هذا هوالعمل واعمل عمل من يعلم أنّه مجزي بالإحسان مأخوذ بالأجرام .

١٧٧- وقال له يونس : لَولائي لكم وما عرّفني الله من حقكم أحبّ إليّ من الدّنيا بحذافيرها ، قال يونس : فتبيّنت الغضب فيه . ثمّ قال عليه السلام : يا يونس قستنا بغيرقياس ماالدّنيا ومافيها؟ هل هي إلا سدّ فورة ، أوستر عورة وأنت لك بمحبّتنا الحياة الدّائمة .

١٧٨- وقال عليه السلام : يا شيعة آل محمّد إنّه ليس منّا من لم يملك نفسه عندالغضب ولم يحسن صحبة من صحبه ، ومرافقة من رافقه ، ومصالحة من صالحه ، ومخالفة من خالفه . يا شيعة آل محمّد اتقّوا الله ما استطعتم ، ولا حول ولا قوّة إلاّ بالله .

١٧٥- بازارگردی مکن و هر چیز خرده‌ای را خودت مخر زیرا برای مرد خانواده دار و دین دار بد است که خودش چیزهای خرد را بخرد مگر سه چیز را : خرید آب و ملك ، و خرید بنده ، و خریدشتر .

١٧٦- سخن بیهوده مگو واز سخن مفیدهم کم بگو وبجا بگو، چه بسا سخن‌گوکه سخن درست وسودمندی را بیجاگفته وبرنج افتاده است، با نابخرد و بردبار جدال مکن زیرا بردباد برتو پیروز گردد، ونابخرد تورا زبون سازد . درپشت سر برادرت بهترین ذکری‌کن‌که دوست داری پشت سرتو بگویند زیراکار همین است، کارکسی‌کن‌که میداند باحسان پاداش دارد ، ودر برابرجرم مسئول است .

١٧٧- یونس بآن حضرت‌گفت هرآینه پیروی من ازشما و معرفتی‌که خدا بمن نسبت بحق شما داده دوست تر است نزدم از دنیا سراسرش . یونس گفت در چهره او خشم آشکار دیدم سپس فرمود : ای یونس بیجا مارا اندازه‌کردی دنیا وآنچه درآنست جز سد جوع وستر عورتی نیست ، وتو بوسیله دوستی ما بزندگی جاویدان رسی.

١٧٨- ای شیعه آل محمد راستش اینست که از ما نیست کسیکه هنگام خشم خود دار نباشد ، و خوش صحبت وخوش رفاقت باهمنشین ورفیق خود مبباشد، وباکسیکه سازش میکند خوب سازش نکند ، و با مخالف خود بخوبی مخالفت نکند . ای شیعه آل محمد تا توانید از خدا بپرهیزید ، ولا حول ولا قوة الا بالله .

١٧٩ـ وقال عبدالأعلى: كنت في حلقة بالمدينة فذكروا الجود، فأكثروا، فقال رجل منهم يكنّى أباد كين (١) : إنّ جعفراً و إنّه لولا أنّه ـ ضمّ يده ـ فقال لي أبوعبدالله عليه السلام : تجالس أهل المدينة ؟ قلت : نعم. قال عليه السلام : فما حدّثت بلّغني، فقصصت عليه الحديث، فقال عليه السلام : ويح أبا دلين إنّما مثله مثل الرّيشة تمرّ بها الرّيح فتطيّرها. ثمّ قال: قال رسول الله صلّى الله عليه وآله : «كلّ معروف صدقة، و أفضل الصّدقة صدقة عن ظهر غنىً. و ابدأ بمن تعول. و اليد العلياء خير من السّفلى. و لا يلوم الله على الكفاف» أتظنّون أنّ الله بخيل و ترون أنّ شيئاً أجود من الله. إنّ الجواد السيّد من وضع حقّ الله موضعه. و ليس الجواد من يأخذ المال من غير حلّه و يضع في غير حقّه. أما والله إنّي لأرجو أن ألقى الله ولم أتناول مالا يحلّ بي، وما ورد عليّ حقّ الله إلاّ أمضيه، ومابتّ ليلة قطّ ولله في مالي حقّ لم اؤدّه.

١٨٠ـ وقال عليه السلام : لارضاع بعد فطام. ولاوصال في صيام، ولايتم بعداحتلام، ولاصمت يوم إلى اللّيل. ولاتعرّب بعدالهجرة. ولا هجرة بعدالفتح. ولاطلاق قبل النكاح. ولاعتق قبل ملك. ولايمين لولد مع والده. ولا للمملوك مع مولاه، ولا للمرأة مع زوجها. ولانذر في معصية، ولا يمين في قطيعة.

١٧٩ـ عبدالاعلى گويد در شهر مدينه ميان انجمنى بودم و در جود گفتگو كردند و پرگفتند. مردى ازآنها كه ابا دلينش ميگفتند گفت: راستى جعفراست، وراستش كه اگر او نبود ـ دستش را بهم چسبانيد ـ امام صادق (ع) فرمود : با مردم مدينه همنشين ميشوى ؟ گفتم آرى ، فرمود هرچه‌ات باز گويند بمن برسان اين داستان را برايش حكايت كردم فرمود : واى برابى‌دلين او بمانند يك پراست كه بادش ميبرد. سپس فرمود: رسولخدا (ص) فرموده: هراحسانى صدقه است و بهترين صدقه آنست كه از بى‌نيازى باشد، بعيال خود آغاز كن ، دست بالا و بده بهتر است از دست پائين (كه گيرنده است) خداوند بركسيكه اندازه گذران دارد ملامتى ندارد، شما پنداريد خدا بخيل است وعقيده داريد چيزى از خدا بخشنده تراست ؟! راستى بخشنده آقا كسى است كه حق خدا را بمحلش صرف كند بخشنده آن كس نيست كه مالى بناروا بدست آرد وبى‌جا مصرف كند، هلا بخدا من اميدوارم كه خدارا ملاقات كنم وآنچه بر من حلال نيست نگرفته باشم، و هيچ حقى ازخدا برمن وارد نشده جز اينكه آنرا اجراء كردم، وهرگز شبى نگذرانيدم كه درمالم حقى باشد ونپرداخته باشم.

١٨٠ـ پس از شير بريدن رضاعى نيست، در روزه وصل بهم روانيست ، پس از محتلم شدن يتيمى نيست، يك روز تاشب خموشى تشريع نشده، پس از هجرت بيابان‌گردى نشايد، پس ازفتح مكه‌هجرت نبايد، پيش از نكاح طلاق درست نيايد ، پيش از مالك شدن بنده آزادكردنش معنى ندارد ، با وجود پدر قسم فرزند صحيح نباشد ونه قسم مملوك با وجودآقا، وقسم زن با وجود شوهر، نذر درگناه محقق نشود، وقسم درقطع رحم اثرى ندارد.

(١) في بعض النسخ (اباذكين) و لعل الصواب «ابن ذكين».

١٨١- وقال عليه السلام: ليس من أحدٍ - وإن ساعدته الأُمور - بمستخلصٍ غضارة عيش إلاّ من خلال مكروه. ومن انتظر بمعاجلة الفرصة مؤاجلة الاستقصاء سلبته الأيّام فرصته، لأنّ شأن الأيّام السّلب، وسبيل الزّمن الفوت.

١٨٢- وقال عليه السلام: المعروف زكاة النّعم. والشّفاعة زكاة الجاه. والعلل زكاة الأبدان والعفو زكاة الظفر. وما أُدّيت زكاته فهو مأمون السّلب.

١٨٣- وكان عليه السلام يقول عند المصيبة: «الحمد لله الّذي لم يجعل مصيبتي في ديني والحمد لله الّذي لو شاء أن تكون مصيبتي أعظم ممّا كان، والحمد لله على الأمر الّذي شاء أن يكون وكان».

١٨٤- وقال عليه السلام: يقول الله: من استنقذ حيرا نأمن حيرته سمّيته حميداً [جهبذاً خ ل] وأسكنته جنّتي.

١٨٥- وقال عليه السلام: إذا أقبلت دنيا على قوم كسوا محاسن غيرهم، وإذا أدبرت سُلبوا محاسن أنفسهم.

١٨٦- وقال عليه السلام: البنات حسنات والبنون نعم، فالحسنات تثاب عليهنّ، والنّعمة تسأل عنها.

١٨١- احدي نباشد که گرچه همه کارش درست باشد بعیش ونوشی رسد جز اینکه کدورتي دامن گیرش باشد، وهرکه فرصت را بانتظار رسیدن بکمال مطلوب از دست بدهد روزگارش همان فرصت را برباید زیرا کار روزگار فرصت ربائی وروش زمانه ازدست شدنست.

١٨٢- احسان زکاة نعمتها است، شفاعت زکاة مقام ومنصب است، و بیماریها زکاة تن‌ها است، و گذشت زکاة پیروزیست وهرچه را زکاة دهند اززوالش درامانند.

١٨٣- هنگام مصیبت میفرمود: سپاس خدائی را سزا است که مصیبتم را در دینم ننهاد، سپاس خدائی را سزا است که اگر خواستي مصیبتم بزرگتراز آنچه است میبود، سپاس ازان خدا است برامری که خواست باشد وبود.

١٨٤- خدا میفرماید: هرکه سرگردانی‌را از سرگردانی‌ش‌ها سازداورا حمیدش (نقاددانایش) نامم، وببهشت خویشش درآورم.

١٨٥- چون دنیا بمردمی روی آورد نیکیهای دیگران را هم برتن آنها پوشد، وچون پشت‌دهد نیکی‌های خودشانراهم از آنان رباید.

١٨٦- دختران حسنه باشند وپسران نعمت، دربرابرحسنه ثواب دهند، ونعمت مسئولیت دارد.

[بسم الله الرحمن الرحيم]

و روى عن الامام الكاظم الامين أبي ابراهيم و يكنى أبا الحسن موسى بن جعفر عليهما السلام في طوال هذه المعاني

❁(وصيته عليه السلام لهشام و صفته للعقل)❁

إنّ الله تبارك وتعالى بشّر أهل العقل والفهم في كتابه فقال : « فبشّر عبادي ❁ الذين يستمعون القول فيتّبعون أحسنه أولئك الّذين هداهم الله وأولئك هم اُولوا الألباب ».

ياهشام بن الحكم إنّ الله عزّ وجلّ أكمل للنّاس الحجج بالعقول ، وأفضى إليهم بالبيان و دلّهم على ربوبيّته بالأدلاء . فقال : « إلهكم إله واحد لا إله إلاّ هو الرّحمن الرّحيم » « إنّ في خلق السّموات والأرض واختلاف اللّيل والنّهار - إلى قوله - لآيات لقوم يعقلون » . ياهشام قد جعل الله عزّ وجلّ ذلك دليلاً على معرفته بأنّ لهم مدبّراً ، فقال : « و سخّر لكم اللّيل والنّهار والشّمس والقمر والنّجوم مسخّرات بأمره إنّ في ذلك لآيات لقوم يعقلون » . وقال : « حم ❁ والكتاب المبين ❁ إنّا جعلناه قرآناً عربيّاً لعلّكم تعقلون » وقال : « و من آياته يريكم البرق خوفاً وطمعاً وينزّل من السّماء ماء فيحيي به الأرض بعد موتها إنّ في ذلك لآيات لقوم يعقلون».

ازامام كاظم امين ابي ابراهيم كه بابي الحسن كنيه دارد ونامش موسى بن جعفر(ع) است كلماتى طولانى دربيان اين معانى روايت شده

سفارش آن حضرت بهشام دروصف عقل

راستي خدا تبارك وتعالى اهل خرد وفهم را دركتاب خود مژده داده و فرموده (١٩- الزمر) مژده بده ببندهايم بآن كسانيكه گفتار را ميشنوند و از بهترش پيروى ميكنند ، آنانند كه خدايشان هدايت ميكند، وآنانند همان صاحبدلان .

اى هشام بن حكم راستى خدا عزوجل بوسيله عقول حجتهارا بر مردم تمام كرد، و بيان حق را بآنها ايفاء كرد، و با دليل آنها را بپروردگاريش رهنمود و فرمود (١٦٢- البقرة) معبود شما يگانه است، نيست شايسته پرستش جز او بخشاينده ومهربانست١٦٣ راستى در آفرينش آسمانها وزمين ورفت وآمد شب وروز تاآنجا كه گويد- نشانه ها است براى مردمى كه خردمندى كنند . اى هشام خداوند از اين دليلى برشناخت خود آورده كه براى آنان مدبر نيست . و فرموده (١٢-النحل)مسخر كرد براى شما شب وروز را وخورشيد وماه واختران بفرمانش مسخرند راستى دراين خود نشانه ها است براى مردميكه تعقل ميكنند . و فرمود (الزخرف) حم سوگند بكتاب مبين كه ما آنرا قرارداديم قرآن عربى تا شايد تعقل كنيد وفرمود (٢٣- الروم) واز نشانه هاى اواست كه بشما برق را بنمايد تابترسيد وطمع ورزيد واز آسمان بارانى فرود آورد تا زمين راكه مرده است زنده كند. راستى دراين نشانه ها است براى مردمى كه تعقل ميكنند .

ياهشام ثمّ وعظ أهل العقل ورغّبهم في الآخرة فقال : « وما الحيوة الدّنيا إلاّ لعب ولهو وللدّار الآخرة خير للّذين يتّقون أفلا تعقلون » . وقال : « وما اُوتيتم من شيء فمتاع الحيوة الدّنيا وزينتها وما عندالله خير وأبقى أفلا تعقلون » .

ياهشام ثمّ خوّف الّذين لايعقلون عذابه فقال عزّوجلّ : « ثمّ دمّرنا الآخرين وإنّكم لتمرّون عليهم مصبحين وباللّيل أفلاتعقلون » .

ياهشام ثمّ بيّن أنّ العقل مع العلم فقال : « وتلك الأمثال نضربها للنّاس ومايعقلها إلاّ العالمون » .

ياهشام ثمّ ذمّ الّذين لايعقلون فقال : « وإذا قيل لهم اتّبعوا ما أنزل الله قالوا بل نتّبع ما ألفينا عليه آباءنا أولوكان آباؤهم لايعقلون شيئاً ولايهتدون » وقال: «إنّ شرّ الدّوابّ عندالله الصمّ البكم الّذين لايعقلون » وقال : « ولئن سألتهم من خلق السّموات والأرض ليقولنّ الله قل الحمدلله بل أكثرهم لا يعقلون » .

ثمّ ذمّ الكثرة فقال : « وإن تطع أكثر من في الأرض يضلّوك عن سبيل الله » . و قال : « ولكنّ أكثرهم لا يعلمون » . « وأكثرهم لايشعرون » .

ياهشام ثمّ مدح القلّة فقال : « وقليل من عبادي الشّكور » . وقال : « وقليل ماهم »

ای هشام سپس خردمندان را پند داد و بآخرت تشویقشان کرد و فرمود (٣٢- الانعام) نیست زندگانی دنیا جز بازی و سرگرمی و هرآینه خانه آخرتست که بهتر است برای مردم با تقوی آیا تعقل ندارید ؟.

ای هشام سپس بیم داد آنکسانیکه خردمندی نکنند از عذابش و فرمود عزوجل (٩ - الصافات) سپس سرنگون کردیم دیگران را وشما بامداد وشامگاه برآنها بگذرید آیا تعقل ندارید؟.

ای هشام سپس بیان کرد که خرد بهمراه دانش است وفرمود (٤٣- العنكبوت) واین مثلهارا زدیم برای مردم همه وتعقل نکنند آنها را جز دانایان .

ای هشام سپس نکوهش کرد کسانیکه خردمندی نکنند و فرمود (١٦٥- البقرة) و هرگاه بآنان گفته شود پیروی کنید از آنچه خدا نازل کرده گویند بلکه پیروی میکنیم آنچه راکه پدران خود را بدان دریافتیم. آیا پدرانشان نبودند که چیزی تعقل نمیکردند و ره یاب نبودند . و فرمود (٢٢ - الانفال) راستی بدترین جانوران نزد خدا کران لالند که تعقل ندارند . وفرمود (٢٤- لقمان) واگر از آنها بپرسی چه کس آسمانها وزمین را آفریده ، میگویند خدا آفریده بگوسپاس مرخدارا است بلکه بیشترشان تعقل ندارند (نمیدانند . طبق نسخه قرآن ، وبرخی نسخه های کافی)

سپس کثرت را نکوهش کرد وفرمود (١١٦- الانعام) و اگر بیشتر کسانیکه در زمینند پیروی کنی تورا از راه خدا گمراه سازند . وفرمود (٣٧- الانعام) ولی بیشترشان نمیدانند . و فرمود بیشترشان شعور ندارند (از آیات قرآني بازگرفته شده لفظ قرآن نیست)

ای هشام سپس کم را ستود و فرمود (١٣ - سبأ) وكمي ازبندگانم بسیارشکر گزارند وفرمود

وقال : « وما آمن معه إلاّ قليل » .

ياهشام ثمّ ذكر أولي الألباب بأحسن الذّكر وحلاّهم بأحسن الحلية ، فقال : « يؤتى الحكمة من يشاء ومن يؤت الحكمة فقد اُوتي خيراً كثيراً وما يذّكّر إلاّ أولوا الالباب »

ياهشام إنّ الله يقول : « إنّ في ذلك لذكرى لمن كان له قلب » يعني العقل . وقال : « ولقد آتينا لقمان الحكمة » قال : الفهم والعقل .

ياهشام إنّ لقمان قال لابنه : تواضع للحقّ تكن أعقل النّاس . يابنيّ إنّ الدّنيا بحر عميق قد غرق فيه عالم كثير فلتكن سفينتك فيها تقوى الله وحشوها الإيمان وشراعها التوكّل . وقيّمها العقل . ودليلها العلم وسكّانها الصّبر » .

ياهشام لكلّ شيء دليل . ودليل العاقل التفكّر ، ودليل التفكّر الصّمت . ولكلّ شيء مطيّة ومطيّة العاقل التواضع . وكفى بك جهلاً أن تركب ما نهيت عنه .

ياهشام لو كان في يدك جوزة وقال النّاس [في يدك] لؤلؤة ما كان ينفعك و أنت تعلم أنّها جوزة . و لو كان في يدك لؤلؤة و قال النّاس إنّها جوزة ما ضرّك و أنت تعلم أنّها لؤلؤة .

ياهشام ما بعث الله أنبياءه و رسله إلى عباده إلاّ ليعقلوا عن الله ، فأحسنهم استجابة

(٢٣-ص) وچه كمند آنان- وفرمود (٤٢- هود) وايمان نياورد با اوجز كمى .

اى هشام سپس صاحبدلان را بخوشتر وجهى يادكرد، وببهترين زيورى آراست وفرمود (٢٧٢- البقره) حكمت ميدهد بهركه خواهد، و بهر كه حكمت داده شود خير بسيارى باو داده شده و ياد آور نشوند جز صاحبدلان .

اى هشام راستى خدا ميفرمايد (٣٦- ق) راستى دراين قرآن يادآوريست براى كسيكه دل دارد يعنى عقل دارد، وفرمود (١١- لقمان) هرآينه لقمان را حكمت داديم - فرمود فهم وعقل داديم .

اى هشام راستى لقمان بپسرش گفت زيرفرمان حق باش تا خردمندترين مردم باشى، پسر جانم دنيا دريائى است ژرف وجهانى بسيار درآن غرقه‌اند، بايدكشتى تو درآن تقواى از خدا باشد ، وپر از ايمان باشد، وبادبانش توكل، وناخدايش خرد، وراهنمايش دانش، ولنگرش صبر باشد .

اى هشام براى هر چيزى دليلى بايد ، و دليل خردمند تفكر است ، و دليل تفكر خاموشى ، براى هرچيزى مركبى بايد ومركب خردمند تواضع است، وهمين نادانيت بس كه سوار برمركبى شوى كه برايت غدقن است .

ايهشام اگر دردستت گردوئى باشد ومردم گويند درّيست توراكه ميدانى گردو است سود نميدهد واگر بدستت درى باشد زيانت نداردكه مردم بگويند گردواست وتوخود ميدانى‌كه درّاست .

اى هشام خدا پيمبران و رسولانش را بيندمعاگسيل نداشت جز براى اينكه تعقل كنند از طرف

أحسنهم معرفة لله . وأعلمهم بأمرالله أحسنهم عقلاً ، وأعقلهم أرفعهم درجةً في الدُّنيا والآخرة .

ياهشام ما من عبد إلاّ و ملكٌ آخذ بناصيته ، فلا يتواضع إلاّ رفعه الله و لا يتعاظم إلاّ وضعه الله .

ياهشام إنّ لله على النّاس حجّتين حجّةً ظاهرة، وحجّةً باطنةً . فأمّا الظّاهرة فالرُّسل والأنبياء والأئمة . وأمّا الباطنة فالعقول .

ياهشام إنَّ العاقل ، الّذي لايشغل الحلال شكره ولايغلب الحرام صبره .

ياهشام من سلّط ثلاثاً على ثلاث فكأنّما أعان هواه على هدم عقله : من أظلم نورفكره بطول عمله . ومحاطرائف حكمته بفضول كلامه . وأطفأ نورعبرته بشهوات نفسه ، فكأنّما أعان هواه على هدم عقله . ومن هدم عقله أفسد عليه دينه ودنياه

ياهشام كيف يزكو عندالله عملك و أنت قدشغلت عقلك عن أمر ربّك ، وأطعت هواك على غلبة عقلك .

ياهشام الصّبرعلى الوحدة علامة قوّة العقل ، فمن عقل عن الله تبارك وتعالى اعتزل أهل الدُّنيا والرّاغبين فيها ورغب فيما عند ربّه [و كان الله] انسه في الوحشة، وصاحبه في الوحدة وغناه في العيلة، ومعزّه في غيرعشيرة .

خدا، وخوش پذيراترشان شناساتر بخدا است، وداناترشان بامرخدا خوش خردتر و خردمند ترشان آنهايند که پايه ومقام آنها دردنيا وآخرت بلندتر است .

ای هشام هيچ بنده‌ای نيست جز اينکه فرشته ای مهارش را دارد و برای خدا تواضع نکند جز اينکه، بالايش برد وبزرگی نفروشد جزاينکه پستش کند .

ای هشام راستی برای خدا برمردم دوحجت است حجت‌ظاهره وحجت باطنه، حجت ظاهررسولان وپيمبرانند وامامان، وحجت باطنه خردها است .

ای هشام راستی خردمندکيست که حلال از شکرش‌بازندارد، وحرام برصبرش چيره نشود .

ای هشام هرکه سه چيزرا بر سه چيز مسلط‌کند‌گويا هوای نفسش را بر ويران‌کردن عقلش‌کمك داده، هرکه با درازی آرزو روشنی عقلش را تيره‌کند، وباگفتار زيادی حکمتهای طرفه را محوسازد، وبا شهواتِ نفس نور عبرت را بکشد ، گويا بهوای نفس برای ويران‌کردن عقل‌کمك‌کرده ، و هرکه عقلش را ويران‌کرد دين ودنيايش را تباه‌کرده .

ای هشام چطورعملت نزد خدا پاك باشد وتوعقلت‌رااز امرخدا بازداشتی وهوای نفست را برای غلبه برعقلت فرمان بردی .

ای هشام صبر برتنهائی نشانه قوت عقل است، هرکه ازطرف خدا تبارك وتعالی تعقل‌کند ازاهل دنيا وراغبين در آن کناره‌گرفته وبدانچه نزد پروردگارش است رغبت نموده ، و خدا در وحشت انيس اواست ودر تنهائی يار او است، وتوانگری‌اواست درنداری ، وعزت‌اواست دربی تيره وتباری .

ياهشام نُصب الخلق لطاعة الله . ولانجاة إلاّ بالطّاعة . والطّاعة بالعلم . و العلم بالتّعلّم والتّعلّم بالعقل يعتقد . ولا علم إلاّ من عالم ربّاني ، ومعرفةُ العالم بالعقل .

ياهشام قليل العمل من العاقل مقبولٌ مضاعف . وكثير العمل من أهل الهوى والجهل مردود .

ياهشام إنّ العاقل رضي بالدّون من الدّنيا مع الحكمة . ولم يرض بالدّون من الحكمة مع الدّنيا ، فلذلك ربحت تجارتهم .

ياهشام إن كان يغنيك مايكفيك فأدنى مافي الدّنيا يكفيك . وإن كان لايغنيك ما يكفيك فليس شيء من الدّنيا يغنيك .

ياهشام إنّ العقلاء تركوا فضول الدّنيا فكيف الذّنوب . وترك الدّنيا من الفضل، وترك الذّنوب من الفرض .

ياهشام إنّ العقلاء زهدوا في الدّنيا ورغبوا في الآخرة لأنّهم علموا أنّ الدّنيا طالبة و مطلوبة و الآخرة طالبة و مطلوبة ، فمن طلب الآخرة طلبته الدّنيا حتّى يستوفي منها رزقه ومن طلب الدّنيا طلبته الآخرة فيأتيه الموت فيفسد عليه دنياه وآخرته .

ياهشام من أراد الغنى بلا مال وراحة القلب من الحسد والسّلامة في الدّين فليتضرّع

ای هشام خلق برای طاعت خدا وادارشده‌اند، نجاتی نیست جز باطاعت، وطاعت نباشد جز با دانش، ودانش بآموزش است ، و آموزش با تعقل است، دانش بدست نیاید جز از یك عالم ربانی، و شناختن آن عالم بعقل است .

ای هشام عمل اندك از خردمند پذيرفته و دو چندانست ، و عمل بسیار از اهل هوا و نادانی مردود است .

ای هشام راستی خردمند بكم دنیا كه همراه حكمت است خوش است وبكم ازحكمت با هرچه از دنیا ناخوش ازاینرو تجارتشان سود دهد .

ای هشام اگر باندازه كفایتت بی نیازت كند كمتر چیز دنیایت بس است ، و اگر باندازه كفایت بی‌نیازت نكند دردنیا چیزی نیست كه بی‌نیازت كند .

ای هشام خردمندان زیادی دنیارا هم وانهادندتاچه‌رسد بگناهان، ترك دنیا فضیلت است و ترك گناه واجب است .

ای هشام راستی خردمندان بدنیا بی رغبتند وبآخرت مشتاق زیرا دانستندكه دنیا خواهانست و خواسته شده و آخرت هم خواهانست و خواسته شده هركه آخرت خواهد دنیایش بخواهد تا روزی خود را از آن دریافت كند ، و هركه دنیا را خواهد آخرتش بدنبال است تا مرگش برسد و دنیا و آخرتش را براو تباه كند .

ای هشام هركه بی‌نیازی‌خواهد بدون دارائی،وآسایش دل جوید از دردحسد، وسلامتی‌دین طلبد

إلى الله في مسألته بأن يكمل عقله ، فمن عقل قنع بما يكفيه ، ومن قنع بمايكفيه استغنى ، ومن لم يقنع بمايكفيه لم يدرك الغنى أبداً .

ياهشام إنّ الله جلّ وعزّ حكى عن قوم صالحين أنّهم قالوا : « ربّنا لاتزغ قلوبنا بعد إذ هديتنا وهب لنا من لدنك رحمة إنّك أنت الوهّاب » حين علموا أنّ القلوب تزيغ و تعود إلى عماها ورداها . إنّه لم يخف الله من لم يعقل عن الله ، ومن لم يعقل عن الله لم يعقد قلبه على معرفة ثابتة يبصرها ويجد حقيقتها في قلبه . ولايكون أحد كذلك إلاّ من كان قوله لفعله مصدّقاً و سرّه لعلانيته موافقاً ، لأنّ الله لم يدلّ على الباطن الخفيّ من العقل إلاّ بظاهر منه و ناطق عنه .

ياهشام كان أمير المؤمنين عليه السلام يقول : « مامن شيء عُبدالله به أفضل من العقل . وماتمّ عقل امرء حتّى يكون فيه خصال شتّى ، الكفر و الشرّ منه مأمونان . و الرشد و الخير منه مأمولان . وفضل ماله مبذول . و فضل قوله مكفوف . نصيبه من الدُّنيا القوت . ولايشبع من العلم دهره . الذلّ أحبّ إليه مع الله من العزّ مع غيره . والتواضع أحبّ إليه من الشرف يستكثر قليل المعروف من غيره ، ويستقلّ كثير المعروف من نفسه . ويرى النّاس كلّهم خيراً منه وأنّه شرّهم في نفسه، وهو تمام الأمر » .

باید بدرگاه خدا زاری کند وبخواهد که خردش را کامل کند ، هر که خردمند شد بدانچه کفایتش کند قانع باشد، وهر که بدانچه اورا بس است قانع شد بی نیاز گردد ، و هر که بدانچه او را بس است قانع نشد هرگز بی‌نیازی نبیند .

ای هشام راستی خدا جل‌وعز از مردم نیکی حکایت کرده که گفتند (٧-آل عمران) پروردگار ما دل ما را کج مکن پس‌ازاینکه ما را هدایت کردی وازپیش خود بما رحمت بخش زیرا توئی توپربخشنده. چون دانستند که دلها کج میشوند وبکوری وهلاکت خود برمیگردند، راستش اینست که از خدا نترسد. هر که از طرف خدا تعقّل نکند، و هر که از طرف خدا تعقل نکند دل بمعرفت او نبندد آن معرفتی که برجا باشد وبدان بینا باشد وحقیقتش بدل او نشیند، وکسی چنین نباشد تاگفتار وکردارش یکی باشد و نهان و عیانش موافق باشد ، زیرا خداوند بمقام درونی عقل نهانی رهنمونی نکرده مگر بعقل برونی وآشکار وگویا .

ای هشام امیرالمؤمنین بارها میفرمود با چیزی خدا پرستش نشده که بهتر ازعقل باشد ، و عقل مردکامل نیست تا دراو چند خصلت گوناگون باشد :کفر وبدی ازوی نتراوند، ورشد وخیر از وی امید بروند، مازاد آنچه دارد بخشش شود، و ازگفتار زیادی خودداری کند ، بهره‌اش از دنیا همان قوت باشد، وتا عمر دارد از دانش سیر نشود، خواری بهمراه خدا خواهی دوست تر باشد نزد او و از عزت با دیگری، تواضع نزد او دوستتر باشد از اشرافیت، اندك احسان دیگری را بیش شمارد، و احسان بیش خود را کم ، همه مردم را بهتر از خود داند و خود را پیش خود از همه بد تر شمارد و این پایان امراست .

ياهشام من صدق لسانه زكى عمله . ومن حسنت نيّته زيد في رزقه، ومن حسن برّه بإخوانه وأهله مُدّ في عمره .

يا هشام لا تمنحوا الجهّال الحكمة فتظلموها ، ولا تمنعوها أهلها فتظلموهم .

ياهشام كما تركوا لكم الحكمة فاتركوا لهم الدّنيا .

ياهشام لا دين لمن لا مروّة له . ولا مروّة لمن لا عقل له ، و إنّ أعظم النّاس قدراً الّذي لا يرى الدّنيا لنفسه خطراً ، أما إنّ أبدانكم ليس لها ثمن إلاّ الجنّة ، فلا تبيعوها بغيرها .

ياهشام إنّ أميرالمؤمنين عليه السلام كان يقول : « لا يجلس في صدر المجلس إلاّ رجل فيه ثلاث خصال : يجيب إذا سئل ، وينطق إذا عجز القوم عن الكلام ، و يشير بالرّأي الّذي فيه صلاح أهله ، فمن لم يكن فيه شيء منهنّ فجلس فهو أحمق » . و قال الحسن بن عليّ عليهما السلام : « إذا طلبتم الحوائج فاطلبوها من أهلها ، قيل : يا ابن رسول الله ومن أهلها ؟ قال : الّذين قصّ الله في كتابه و ذكرهم ، فقال : « إنّما يتذكّر أولوا الألباب » قال : هم أولوا العقول » . و قال عليّ بن الحسين عليهما السلام : « مجالسة الصّالحين داعية إلى الصّلاح . و أدب العلماء زيادة في العقل . و طاعة ولاة العدل تمام العزّ . و استثمار المال تمام المروّة . وإرشاد المستشير قضاء لحقّ النّعمة . وكفّ الأذى من كمال العقل و فيه راحة

ای هشام هر که زبانش راست است عملش پاك است ، وهر که خوش نيت است روزيش فزون شود ، وهر که ببرادران وخاندانش خوش‌رفتار است عمرش دراز است .

ای هشام حکمت‌را بنادانها نیاموزید تا بدان ستم کنید، وازاهلش دریغ مدارید تابآنان‌ستم کنید .

ای هشام چنانکه حکمت‌را برای شما رهاکردند شماهم دنیا را بآنها وانهید .

ای هشام هر که دین‌ندارد مروت ندارد، وهر که مروت ندارد عقل‌ندارد، راستی‌که با ارزش‌ترین مردم کسیست که دنیا را برای خود مقامی نداند ، هلا بهای تن شماها جـز بهشت نیست آنها را جز بدان نفروشید .

ای هشام راستی امیرالمؤمنین بارها میفرمود : در صدر مجلس ننشیند جز مردی که در او سه خصلت باشد، هرگاه پرسش‌شود پاسخ‌گوید، وچون مردم ازسخن‌درمانندواوسخن‌گوید، وتواندنظری‌دهد که صلاح اهل مجلس در آن باشد، وهر که هیچکدام ازاینها را ندارد ودر صدر نشیند احمق است ، وحسن‌بن علی (ع) فرمود: حاجتهارا از اهلش بخواهید، بأوگفته شد اهل حوائج کیانند یابن‌رسول‌الله؟ فرمود: آنانکه خدایشان در کتاب خود حکایت‌کرده ، و یاد آورده و فرموده (١٢- الزمر) همانا صاحبدلان یادآور شوند ـ فرمود آنها خردمندانند، وعلی‌بن‌الحسین (ع) فرمود : همنشینی باصالحان باعث صلاح است وپرورش دانشمندان فزونی خرداست، وطاعت والیان عادل مایه کمال عزت است،وبثمر رسانیدن اموال ازکمال مردانگی است، و ارشاد مشورت خواه ادای حق نعمت است ، و خودداری از

البدن عاجلاً و آجلا ».

يا هشام ، إنّ العاقل لا يحدّث من يخاف تكذيبه . و لا يسأل من يخاف منعه . و لا يعد ما لا يقدر عليه . و لا يرجو ما يعنّف برجائه . و لا يتقدّم على ما يخاف العجز عنه . و كان أميرالمؤمنين عليه السلام يوصي أصحابه يقول : « أوصيكم بالخشية من الله في السرّ والعلانية و العدل في الرّضا و الغضب ، و الاكتساب في الفقر و الغنى . و أن تصلوا من قطعكم . و تعفوا عمّن ظلمكم . و تعطوا على من حرمكم . وليكن نظركم عبراً . و صمتكم فكراً و قولكم ذكراً . و طبيعتكم السّخاء ، فإنّه لا يدخل الجنّة بخيل ولا يدخل النّار سخيّ ».

ياهشام رحم الله من استحيا من الله حقّ الحياء ، فحفظ الرّأس وماحوى ، والبطن وما وعى . و ذكر الموت و البلى . وعلم أنّ الجنّة محفوفة بالمكاره . والنّار محفوفة بالشّهوات.

ياهشام من كفّ نفسه عن أعراض النّاس أقاله الله عثرته يوم القيامة . ومن كفّ غضبه عن النّاس كفّ الله عنه غضبه يوم القيامة .

ياهشام إنّ العاقل لايكذب وإن كان فيه هواه .

ياهشام وجد في ذؤابة سيف رسول الله صلى الله عليه وآله « إنّ أعتى النّاس على الله من ضرب غير ضاربه ، وقتل غير قاتله . ومن تولّى غير مواليه فهو كافر بما أنزل الله على نبيّه محمّد صلى الله عليه وآله ، ومن

آزار ازكمال عقل ومايه آسايش تن است دردنيا وآخرت .

اى هشام راستى كه خردمند بكسيكه از تكذيبش نگرانست حديث نگويد . واز آنكه از دريغش بيم دارد خواهش نكند، وآنچه را نتواند وعده ندهد، وبدانچه از اميدواريش سركوب شود اميد نبندد، وبآنچه بيم درماندگى دارد اقدام نورزد ،واميرالمؤمنين (ع) بارها بياران سفارش ميكرد وميفرمود: شما را بترس ازخدا در نهان وعيان سفارش ميدهم، وبعدالت در خشنودى وخشم، وكسب در فقروتوانگرى و باينكه پيوست كنيد باكسيكه ازشما ميبرد ، و گذشت كنيد ازكسيكه بشما ستم كند ، و بدهيد بكسى كه ازشما دريغ كند. بايد نظرتان عبرت باشد وخموشيتان فكرت،وگفتارتان ذكر. وسرشتتان سخاوت، زيرا بخيل ببهشت نرود وسخاوتمند بدوزخ نرود .

اى هشام خدا رحمت كند هركه چنانچه بايد از خدا شرم كند ، و سروآنچه داردنگهداردونيز شكم راهم با آنچه جاميدهد ، ومرگ را وپوسيدن رايادكند، وبداند بهشت در درون ناگواريها است، ودوزخ در درون شهوتها ودلخواهها .

اى هشام هركه خودرا ازاعراض مردم نگهدارد خدا روزقيامت ازلغزشش ميگذرد، وهركه خشم خودرا ازمردم بازدارد خدا درروزقيامت خشمش را از او باز دارد .

اى هشام خردمند دروغ نگويدگرچه طبق ميل او باشد .

اى هشام دردسته شمشير رسول خدا (ص) اين عبارت يافته شدكه: سركش ترين مردم برخدا كيست كه جز زننده خود را بزند، وجز كشنده خودرا بكشد، و هركه خود را وابسته جز موالى خود سازد بدانچه خدا برپيغمبرش محمد(ص) نازل كرده كافر است، وهركه بدعتى گزارد يا بدعت گزارى را جادهد

أحدث حدثاً ، أوآوى محدثاً لم يقبل الله منه يوم القيامة صرفاً ولا عدلاً .

ياهشام أفضل ما يتقرّب به العبد إلى الله بعد المعرفة به الصّلاة ، وبرّ الوالدين ، وترك الحسد والعجب والفخر .

ياهشام أصلح أيّامك الّذي هو أمامك ، فانظر أيّ يوم هو و أعدّ له الجواب ، فإنّك موقوف ومسؤول . وخذ موعظتك من الدّهر وأهله ، فإنّ الدّهر طويلة قصيرة فاعمل كأنّك ترى ثواب عملك لتكون أطمع في ذلك . و اعقل عن الله . وانظر في تصرّف الدّهر و أحواله ، فإنّ ماهوآت من الدّنيا كما ولّى منها ، فاعتبر بها . وقال عليّ بن الحسين عليهما السلام : «إنّ جميع ما طلعت عليه الشمس في مشارق الأرض ومغاربها، بحرها و برّها و سهلها و جبلها عند وليّ من أولياء الله و أهل المعرفة بحقّ الله كفيء الظّلال . ثمّ قال عليه السلام : أولا حرّ يدع [هذه] اللّماظة لأهلها - يعني الدّنيا - . فليس لأنفسكم ثمن إلاّ الجنّة فلا تبيعوها بغيرها ، فانّه من رضي من الله بالدّنيا فقد رضي بالخسيس » .

ياهشام إنّ كلّ النّاس يبصر النّجوم ولكن لايهتدي بها إلاّ من يعرف مجاريها ومنازلها. وكذلك أنتم تدرسون الحكمة ولكن لايهتدي بها منكم إلاّ من عمل بها .

ياهشام إنّ المسيح عليه السلام قال للحواريّين : « يا عبيد السّوء يهولكم طول النّخلة ،

خدایش روز رستاخیز هیچ عوض وبدلی را نپذیرد .

ای هشام بهترین وسیله تقرب بنده بخدا پس ازشناختن اونماز است، وخوشرفتاری باپدر ومادر، وترك حسد وخود بینی، وبالیدن .

ای هشام آن روزگارانیکه درپیش داری اصلاح کن، ببین‌چه روزیست آنروز، جوابش را آماده کن زیرا تو بازداشت ومسؤولی، از روزگار و اهلش پندگیر زیرا روزگار دراز است و برای توکوتاه است چنان عمل‌کن‌که‌گویا ثواب عملت جلو چشم تو است تا بیشتر بطمع آن‌افتی، از طرف خدا تعقل کن وبنگر درتغییر روزگار واحوال آن، زیرا هرآنچه از دنیا بیاید بمانند‌همانیست‌که‌گذشته از آن عبرت پذیر. علی بن الحسین(ع) فرمود: همه آنچه آفتاب بدان تابد از مشارق ومغارب زمین از دریا وبیابان و دشت وکوه‌آن‌نزد یك تن‌از دوستان خدا واهل معرفت بحق خدا بمانند برگشت سایه است ، سپس فرمود : آیا آزاد مردی نیست‌که این پس جویده را باهلش وانهد ـ یعنی دنیا را ـ برای جان شماها بهائی نیست جزبهشت ، و جز بآنش نفروشید زیرا هرکه از خدا بدنیا خشنود شود بچیز پستی خشنود شده است .

ای هشام‌راستی همه مردم ستاره ها را بیینند ولی بدانها رهبری نشود مگر کسیکه مجاری و منازلشان را بفهمد ، و‌شما هم حکمت (دانش) را میخوانید ولی بدان رهبری نشود مگر کسی‌که آنرا بکار بندد .

ای هشام راستی مسیح (ع) بحواریین گفت ای بنده های بد از درازی درخت خرما بهراس افتید

وتذكرون شوكها ومؤونة مراقيها ، و تنسون طيب ثمرها ومرافقها . كذلك تذكرون مؤونة عمل الآخرة فيطول عليكم أمده ، و تنسون ما تفضون إليه من نعيمها ونورها وثمرها . ياعبيد السّوء نقّوا القمح وطيّبوه وأدقّوا طحنه تجدوا طعمه ويهنّئكم أكله ، كذلك فأخلصوا الايمان وأكملوه تجدوا حلاوته وينفعكم غبّه . بحقّ أقول لكم : لووجدتم سراجاً يتوقّد بالقطران في ليلة مظلمة لاستضأتم به ولم يمنعكم عنه ريح نتنه . و كذلك ينبغي لكم أن تأخذوا الحكمة ممّن وجدتموهامعه ولايمنعكم عنه سوء رغبته فيها . ياعبيد الدّنيا بحقّ أقول لكم : لاتدركون شرف الآخرة إلّا بترك ماتحبّون ، فلا تنظروا بالتّوبة غداً ، فإنّ دون غدٍ يوماً وليلةً وقضاء الله فيما يغدوا و يروح . بحقّ أقول لكم : إنّ من ليس عليه دَين من النّاس أروح و أقلّ همّاً ممّن عليه الدّين و إن أحسن القضاء . و كذلك من لم يعمل الخطيئة أروح همّاً ممّن عمل الخطيئة وإن أخلص التّوبة وأناب . وإنّ صغار الذّنوب ومحقّراتها من مكائد إبليس يحقّرها لكم ويصغّرها في أعينكم ، فتجمع وتكثر فتحيط بكم . بحقّ أقول لكم : إنّ النّاس في الحكمة رجلان : فرجلٌ أتقنها بقوله وصدّقها بفعله ، ورجلٌ أتقنها بقوله و ضيّعها بسوء فعله ، فشتّان بينهما ، فطوبى للعلماء بالفعل وويل للعلماء بالقول . ياعبيدالسّوء اتّخذوا مساجد ربّكم سجوناً لأجسادكم و جباهكم ، واجعلوا قلوبكم بيوتاً للتّقوى . و لا تجعلوا قلوبكم

ونگاه بخار ورنج بالا رفتن آن كنيد وميوه خوب و راحتيهايش را فراموش كنيد . همچنين نگاه برنج كار آخرت داريد وموعدش را دراز شماريد و نعمت و شكوفه و ثمرش راكه بدان خواهيد رسيد بدست فراموشي ميسپاريد، اى بنده هاى بدگندم را پاك كنيد وپاكيزه اش كنيد وخوب آردش كنيد تا مزه اش را بفهميد و براى شما خوردنش گوارا باشد همچنين ايمان را پاك كنيد و كامل سازيد تا شيرينى آنرا دريابيد واز عاقبتش سود بريد، من بدرستى براى شماها ميگويم اگر چراغى يابيدكه با روغن قطران درشب تار ميسوزد از نورش استفاده كنيد وبوى گندش مانع شما نشود. همچنين شما را شايدكه حكمت را در نزد هركه يافتيد بگيريد، وبى‌رغبتى وى در آن مانع شما نباشد، اى بنده هاى دنيا بدرستى براى شما ميگويم كه بشرف آخرت نرسيد مگر بترك آنچه دوست داريد ، توجه بتوبه فردا نكنيد زيرا تا فردا شب وروزى مانده ودرآنها قضاى خدا شدنيست، بحق بشما ميگويم كه هركه وامى از مردم بگردن ندارد آسوده تر وبى‌غم تر ازكسيست كه وامى بگردن دارد، واگر چه خوب هم آنرا بپردازد همچنين هركه گناهى ندارد آسوده تر است و بيغم تر ازكسيكه گناه كند وگرچه بپاكى توبه كند و برگردد ، و راستى گناهان خردو كوچك دامهاى شيطانند كه آنها را درپيش شما حقير و خرد جلوه دهد وگرد آيند وفراوان شوند وشمارا در ميان گيرند، بدرستى بشما ميگويم: در باره حكمت (دانش) دوكس واردند يكى آنرا خوب ميفهمد وميگويد وبدان عمل ميكند، و يكى خوب ميگويد وبدان عمل نميكند ، ميان اين دوچقدرفاصله است . خوشا بدانايان عمل‌كن، و بدا بدانايان بزبان ، اى بنده هاى بد مساجد پروردگار خودرا زندان تن وپيشانى خود سازيد، ودلهاى خودرا خانه پرهيزكارى نمائيد، دلهاى خود

مأوى للشهوات ، إنّ أجزعكم عند البلاء لأشدّكم حبّاً للدُّنيا ، وإنّ أصبركم على البلاء لأزهدكم في الدُّنيا . يا عبيدالسّوء لا تكونوا شبيهاً بالحداء الخاطفة ، ولا بالثّعالب الخادعة ولا بالذئاب الغادرة ، ولا بالأُسد العاتية كما تفعل بالفراس . كذلك تفعلون بالنّاس ، فريقاً تخطفون ، و فريقاً تخدعون ، و فريقاً تغدرون بهم . بحقّ أقول لكم : لا يغني عن الجسد أن يكون ظاهره صحيحاً و باطنه فاسداً . كذلك لا تغني أجسادكم الّتي قد أعجبتكم وقد فسدت قلوبكم . ومايغني عنكم أن تنقّوا جلودكم وقلوبكم دنسة لاتكونوا كالمنخل يخرج منه الدّقيق الطّيب و يمسك النخالة . كذلك أنتم تخرجون الحكمة من أفواهكم ويبقى الغلّ في صدوركم يا عبيدالدُّنيا إنّما مثلكم مثل السّراج يضيء للنّاس و يحرق نفسه . يابني إسرائيل زاحموا العلماء في مجالسهم ولوجثُوا على الرُّكب [حبواً على الرّكب خ ل] فإنّ الله يُحيي القلوب الميتة بنور الحكمة كما يحيي الأرض الميتة بوابل المطر » .

ياهشام مكتوب في الإنجيل « طوبى للمتراحمين ، أولئك هم المرحومون يوم القيامة ، طوبى للمصلحين بين النّاس ، أولئك هم المقرّبون يوم القيامة . طوبى للمطهّرة قلوبهم ، أولئك هم المتقون يوم القيامة . طوبى للمتواضعين في الدُّنيا ، أولئك يرتقون منابر الملك يوم القيامة » .

ياهشام قلّة المنطق حكمٌ عظيم . فعليكم بالصّمت ، فإنّه دعةٌ حسنةٌ وقلّة وزر و خفّة

را جايگاه شهوات نكنيد ، آنكه ازشماها هنگام بلا بيشتر بيتابى ميكند دنيا دوست تراست وشكيباترين شما زاهدتر دردنيا است ، اى بنده هاى بد چون بازهاى رباينده و روباههاى فريبنده وگرگهاى مكار و شيران درنده نباشيدكه با شكار خود همان كنندكه شماها بامردم كنيد . يكدسته را بربائيد و يكدسته را بفريبيد و يكدسته‌را مكر كنيد ، بحق بشماميگويم : براى تن همين‌بس نيست‌كه برونش سالم باشد ولى درونش فاسد ، همچنين تنهاى شماكه خوشايندتان هستند دلهاى فاسدى بدرون دارند ، شما را چه سود كه ظاهر خود را پاك كنيد ودلتان چركين باشد . بمانند غربال نباشيدكه آرد خوب را بيرون ميدهد و نخاله رانگهميدارد ، وهمچنين شماها با زبان خود حكمت را پراكنده‌كنيد و دغلى در سينه بماند ، اى دنيا پرستها مثل شما مثل چراغ است كه براى مردم ميتابد و خود را ميگدازد ، اى بنى اسرائيل با دانشمندان همنشين شويد وگرچه بسرزانو برويد (سواره تاخت‌كنيد خ ل) زيرا خدا دلهاى مرده را بنورحكمت زنده‌كند چونانكه زمين را بباران تند .

اى هشام درانجيل نوشته است خوشا بركسانى‌كه بهم مهرورزند . آنانندكه روز قيامت مهربينند خوشا باصلاح‌كنندگان ميان مردم آنانندكه در قيامت مقربند ، خوشا بآنهاكه دلشانرا پاك كنند آنانند پرهيزكاران روز قيامت . خوشا برمتواضعان در دنيا آنان روز قيامت بكرسى هاى شاهى برآيند .

اى هشام كم‌گوئى حكمت‌بزرگى است ، برشما باد به خموشى‌كه شيوه خوب وسبك بارى وتخفيف

من الذّنوب . فحصّنوا باب الحلم ، فانّ بابه الصّبر . و إنّ الله عزّوجلّ يبغض الضحّاك من غير عجب والمشّاء إلى غير أرب . و يجب على الوالي أن يكون كالرّاعي ، لا يغفل عن رعيّته ، و لا يتكبّر عليهم . فاستحيوا من الله في سرائركم ، كما تستحيون من النّاس في علانيتكم . واعلموا أنّ الكلمة من الحكمة ضالّة المؤمن ، فعليكم بالعلم قبل أن يرفع ، ورفعه غيبة عالمكم بين أظهركم.

ياهشام تعلّم من العلم ماجهلت . و علّم الجاهل ممّا علمت . عظّم العالم لعلمه ، ودع منازعته . وصغّر الجاهل لجهله ، ولا تطرده ولكن قرّبه و علّمه .

ياهشام إنّ كلّ نعمة عجزت عن شكرها بمنزلة سيّئة تؤاخذ بها . وقال أميرالمؤمنين صلوات‌الله عليه : « إنّ لله عباداً كسرت قلوبهم خشيته فأسكتتهم عن المنطق و إنّهم لفصحاء عقلاء ، يستبقون إلى‌الله بالأعمال الزّكيّة ، لايستكثرون‌له الكثير،ولايرضون لهم من أنفسهم بالقليل . يرون في أنفسهم أنّهم أشرار وأنّهم لأكياس وأبرار » .

ياهشام الحياء من الإيمان و الإيمان في الجنّة ، و البذاء من الجفاء و الجفاء في النّار .

ياهشام المتكلّمون ثلاثة : فرابح و سالم و شاجب ، فأمّا الرّابح فالذّاكر لله .

گناه است . باب بردباری را محکم کنید که بابش صبر است ، وراستی خدا عزوجل آنرا که بیجا زیاد میخندد وبی مقصد پرراه میرود دشمن دارد ، بر فرمانروا بایدکه چوپانی باشد واز رعیت خود غفلت نورزد وبرآنها بزرگی نفروشد، از خدا درنهان خود شرم داريد چنانچه از مردم درآشکار وبدانيدكه سخن حکمت گمشده مؤمن است. دانش را باشید پیش از آنکه ازمیان برود، واز میان رفتنش نهان‌شدن دانائی است که میان شماها است .

ای هشام آنچه ندانی بیاموز و آنچه آموختی بنادان یاد بده ، دانا را برای علمش تعظیم کن ، و از ستیزه اش دست بدار ، و نادان را برای جهلش زبون شمار و او را مران ولی بخود نزدیك کن و باو بیاموز .

ای‌هشام راستی هر نعمتی که ازشکرش درماندی چون گناهی است که مسؤول آنی، امیرالمؤمنین(ع) فرمود: خدارا بنده ها است که ازترسش‌دل شکسته‌اند تا دم بسته‌اند بااینکه شیواوخردمندند، بدرگاه خدا پیشروند باکردارهای‌پاك، بیش‌را دربرابرش پر نشمارند، وبکم خود خشنود نباشند، خودرا بد شمارند بااینکه‌زیرك ونیکوکارند .

ای هشام حیاء از ایمانست و ایمان در بهشت است ، و بیشرمی از جفاء است ، و جفا کاری در دوزخ است .

ای هشام سخنگویان سه دسته اند، سود بر، وسالم ، وجنجالی، سودبر ذکرگوی خدا است ، و

و أمّا السّالم فالسّاكت . و أمّا الشّاجب فالّذي يخوض في الباطل . إنّ الله حرّم الجنّة على كلّ فاحش بذيّ قليل الحياء لا يبالي ما قال و لا ما قيل فيه . و كان أبوذرّ - رضي الله عنه - يقول : « يا مبتغي العلم إنّ هذا اللّسان مفتاح خير ومفتاح شرّ ، فاختم على فيك كما تختم على ذهبك وورقك » .

يا هشام بئس العبد عبد يكون ذا وجهين وذا لسانين ، يطري أخاه إذا شاهده و يأكله إذا غاب عنه ، إن اُعطي حسده ، وإن ابتلي خذله . إنّ أسرع الخير ثواباً البرّ . وأسرع الشرّ عقوبة البغي . وإنّ شرّ عبادالله من تكره مجالسته لفحشه . وهل يكبّ النّاس على مناخرهم في النّار إلاّ حصائد ألسنتهم . ومن حسن إسلام المرء ترك مالا يعنيه .

يا هشام لا يكون الرّجل مؤمناً حتّى يكون خائفاً راجياً . و لا يكون خائفاً راجياً حتّى يكون عاملاً لما يخاف ويرجو .

يا هشام قال الله جلّ و عزّ : و عزّتي و جلالي و عظمتي وقدرتي و بهائي و علوّي في مكاني لا يؤثر عبد هواي على هواه إلاّ جعلت الغنى في نفسه . و همّه في آخرته . و كففت عليه [في] ضيعته . و ضمّنت السّماوات و الأرض رزقه ، و كنت له من وراء تجارة كلّ تاجر .

يا هشام الغضب مفتاح الشرّ . و أكمل المؤمنين إيماناً أحسنهم خلقاً . و إن خالطت

سالم خموش، وجنجالی بیهوده‌گو. راستی خدا بهشت را برهر هرزه گوی پرروی بی حیای لا ابالی بدانچه گوید وباو گویند حرام کرده، ابوذر میفرمود: ای دانشجو این زبان کلید خوبی وکلید بدیست. بدهانت مهرنه چونانکه برطلا ونقرهات مهرمینهی.

ای هشام چه بد بنده‌ایست بنده دو زبان ودو روکه برادر را درپیش اوبستاید ودرپشت سرش بخورد اگرش بدهند حسد برد، واگرش گرفتار شود اورا وانهد، زود رسترین ثواب خیر ثواب نیکوکاریست زودرس‌ترین کیفر کیفر بغی وتجاوز است. بدترین بنده‌های خدا کسیست که ازبد زبانی او همنشینی اورا ناخوش‌داری، « آیا چیزی مردم را دردوزخ سرنگون کند جزآنچه با زبانشان بدروند، ازخوبی اسلام شخص ترك سخن بیهوده است .

ای هشام مرد مؤمن نیست تاهم بیمناك وهم امیدوار باشد، وبیمناك وامیدوار نیست تا برای آنچه ترسد وامید دارد کارکن باشد .

ای هشام خدا جل و عز فرماید بعزت و جلال و عظمت و قدرت و بهاء و علو مقامم سوگند هیچ بنده‌ای خواستم را برخواستش مقدم ندارد جز آنکه بخودش بی‌نیاز سازم ، و متوجه آخرتش گردانم وکار وصنعتش را کفایت کنم، وآسمانها وزمین را ضامن روزیش سازم وخود درپشت سر تجارت (منفعت) هرتاجری برای او باشم .

ای هشام خشم کلید هربدیست، کاملترین مؤمنان در ایمان خوشخوترین آنها است ، واگر با مردم

النّاس فإن استطعت أن لاتخالط أحداً منهم إلاّ من كانت يدك العليا عليه فافعل .

-ياهشام عليك بالرّفق، فإنّ الرّفق يمن والخرق شوم، إنّ الرّفق والبرّ وحسن الخلق يعمر الدّيار، ويزيد في الرّزق .

يا هشام قول الله : «هل جزاء الإحسان إلاّ الاحسان» جرت في المؤمن والكافر و البرّ والفاجر. من صنع إليه معروف فعليه أن يكافيء به و ليست المكافأة أن تصنع كما صنع حتّى تري فضلك. فان صنعت كما صنع فله الفضل بالابتداء .

يا هشام إنّ مثل الدّنيا مثل الحيّة مسّها لين وفي جوفها السمّ القاتل، يحذرها الرّجال ذووا العقول، و يهوى إليها الصّبيان بأيديهم .

يا هشام اصبر على طاعة الله واصبر عن معاصي الله، فانّما الدّنيا ساعة، فمامضى منها فليس تجدله سروراًولاحزناً .ومالم يأت منهافليس تعرفه، فاصبر على تلك السّاعة الّتي أنت فيهافكأنّك قداغتبطت .

يا هشام مثل الدّنيا مثل ماء البحر كلّما شرب منه العطشان ازداد عطشاً حتّى يقتله .

يا هشام إيّاك والكبر، فإنّه لايدخل الجنّة من كان في قلبه مثقال حبّة من كبر، الكبر رداء الله، فمن نازعه رداءه أكبّه الله في النّار على وجهه.

يا هشام ليس منّا من لم يحاسب نفسه في كلّ يوم، فإن عمل حسناً استزاد منه. و إن

درآميختي اگر تواني باهركه آميزي بالادست او باشي دراحسان وخدمت همان كن .

اى هشام نرمش را باش كه نرمش ميمونست ، وكج خلقي شوم است، راستي نرمش و نيكوكارى و خوشخوئى خانه ها را آباد وروزى را بيفزايند .

اى هشام گفته خدا است (٦٠- الرحمن) آيا سزاى احسان جز احسانست ؟ اين در مؤمن وكافر ونيك وبد همه جاريست. هركه را احساني كردند پاداشي بايدش . پاداش اين نيست كه همان كني كه او كرده مگر كه فضلت را بنمائي، واگر همان كني كه او كرده اورا فضيلت آغاز كردن احسان بجا است.

اى هشام راستي مثل دنيا مثل مار است نيش نرم و درونش زهر كشنده است، مردان خردمندش برحذرند، وكودكانش بدست گيرند .

اى هشام بر طاعت خدا صبر كن ، از معاصي خدا صبر كن ، دنيا همان ساعتي است آنچه رفته نه شادي دارد ونه غم ، آنچه نيامده نداني كه چيست ؟ بهمان ساعتي كه درآني صبر كن همچنان باشد كه تو رشك برده شده اى .

اى هشام دنيا چون آب دريا است هرچه تشنه كامش بيشتر نوشد بيشتر تشنه شود تا اورا بكشد.

اى هشام از تكبر بپرهيز كه هركس را دردل بوزن دانه‌اى تكبر باشد ببهشت نرود . كبرشايان خدا است و هركس با وى درآن ستيزد برو در دوزخش سرنگون سازد .

اى هشام از ما نيست كسيكه هرروز حساب خود را نكشد، و اگر خوش كرده برآن افزايد ، و

عمل سيّئاً استغفر الله منه وتاب إليه .

يا هشام تمثّلت الدُّنيا للمسيح عليه السلام في صورة امرأة زرقاء فقال لها : كم تزوَّجت ؟ فقالت : كثيراً ، قال : فكلٌّ طلّقك ؟ قالت : لابل كلاًّ قتلتُ . قال المسيح عليه السلام : فويح لأزواجك الباقين ، كيف لايعتبرون بالماضين .

يا هشام إنَّ ضوء الجسد في عينه؛ فإن كان البصر مضيئاً استضاء الجسد كلّه، وإنَّ ضوء الرُّوح العقل، فإذا كان العبد عاقلاً كان عالماً بربّه وإذا كان عالماً بربّه أبصر دينه . وإن كان جاهلاً بربّه لم يقم له دين . وكما لايقوم الجسد إلاّ بالنفس الحيّة ، فكذلك لايقوم الدِّين إلاّ بالنيّة الصّادقة ، ولا تثبت النيّة الصادقة إلاّ بالعقل .

يا هشام إنَّ الزَّرع ينبت في السّهل ولا ينبت في الصّفا . فكذلك الحكمة تعمر في قلب المتواضع ولا تعمر في قلب المتكبّر الجبّار ، لأنَّ الله جعل التّواضع آلة العقل ، و جعل التّكبّر من آلة الجهل ، ألم تعلم أنَّ من شمخ إلى السّقف برأسه شجّه . ومن خفض رأسه استظلَّ تحته وأكنّه ، وكذلك من لم يتواضع لله خفضه الله ومن تواضع لله رفعه .

يا هشام ما أقبح الفقر بعد الغنى . وأقبح الخطيئة بعد النّسك . وأقبح من ذلك العابد لله ثمَّ يترك عبادته .

يا هشام لا خير في العيش إلاّ لرجلين : لمستمع واع . وعالم ناطق .

اگر بدکرده از خدا آمرزش خواهد، وبدرگاهش توبه کند .

ای هشام دنیا بصورت زن کبود چشمی برای مسیح (ع) مجسم شد ، عیسی (ع) باو گفت چندتا شوهر کردی؟ گفت فراوان، فرمود: همه‌ات طلاق دادند؟ گفت: نه، بلکه همه را کشتم مسیح فرمود: وای بر شوهران زنده‌ات که چگونه از گذشته‌ها عبرت نگیرند .

ای هشام تابش تن در چشم او است . اگر چشم بینا است همه تن تابنده است، وتابش جان خرد است، و اگر بنده خردمند باشد شناسای پروردگارش است ، و چون پروردگارش شناسا شد در دینش بینا است، واگر بپروردگارش نادانست دینش برجا نماند، وچنانچه تن نماند مگر باخون زنده، دین نماند مگر با دلیل روشن، ودلیل روشن برجا نشود جز باخرد .

ای هشام زراعت در دشت روید نه درسنگ، همچنین حکمت در دل متواضع آباد گردد نه در دل متکبر زورگو. زیرا خدا تواضع را ابزار خرد ساخته، وتکبر را از ابزار نادانی. ندانیکه هرکه سر بسقف کوبد سرش را بشکند، وهرکه سر بزیر دارد سایه براوافکند واورا در برگیرد، وهمچنین هرکه برای خدا تواضع نکند خدایش پست کند، وهرکه برای خدا تواضع کند اورا بالا برد .

ای هشام چه اندازه زشت است بینوائی دنبال توانگری، وگناه دنبال عبادت، و زشت‌تر از آن پرستنده خدا است که ترک پرستش کند .

ای هشام زندگی خوب نیست مگر برای دومرد گوش بده وحفظ کن، ودانشمند گویا .

يا هشام ماقسم بين العباد أفضل من العقل . نوم العاقل أفضل من سهر الجاهل ، ومابعث الله نبيّاً إلاّ عاقلاً حتّى يكون عقله أفضل من جميع جهد المجتهدين . وماأدّى العبد فريضة من فرائض الله حتّى عقل عنه .

يا هشام قال رسول الله صلى الله عليه وآله : «إذا رأيتم المؤمن صموتاً فادنوا منه ، فانّه يُلقي الحكمة . والمؤمن قليل الكلام كثير العمل والمنافق كثير الكلام قليل العمل» .

يا هشام أوحىَ الله تعالى إلى داود عليه السلام «قل لعبادي : لايجعلوا بيني وبينهم عالماً مفتوناً بالدُّنيا فيصدُّهم عن ذكري وعن طريق محبّتي ومناجاتي ، أولئك قطّاع الطريق من عبادي ، إنّ أدنى ما أنا صانع بهم أن أنزع حلاوة محبّتي ومناجاتي من قلوبهم» .

يا هشام من تعظّم في نفسه لعنته ملائكة السّماء وملائكة الأرض . ومن تكبّر على إخوانه واستطال عليهم فقد ضادّ الله ، ومن ادّعى ماليس له فهو عني لغير رشده .

يا هشام أوحى الله تعالى إلى داود عليه السلام «ياداود حذّر فأنذر أصحابك عن حبّ الشهوات ، فانّ المعلّقة قلوبهم بشهوات الدُّنيا قلوبهم محجوبة عنّي .

يا هشام إيّاك والكبر على أوليائي والاستطالة بعلمك فيمقتك الله ، فلاتنفعك بعد مقته دنياك ولاآخرتك . وكن في الدُّنيا كساكن دار ليست له ، إنّما ينتظر الرّحيل .

ای هشام میان بنده های خدا از خرد چیزی بهتر قسمت نشده ، خواب خردمند بهتر است از شب زنده داری نادان ، خدا پیمبری را برنیانگیخته تا خردش برتر ازکوشش همه کوشایان بوده ، و بنده‌ای انجام فریضه الهیه نکند تا آنرا ازطرف او تعقل کند .

ای‌هشام رسول‌خدا (ص) فرمود چون بنده مؤمنی را خموش دیدید باو نزدیک شوید که اوحکمت القاء کند ، مؤمن کم‌گو وپرکار است ومنافق پرگو وکم‌کار .

ای هشام خدا بداود (ع) وحی کرد که ببنده هایم بگو عالم فریبخورده بدنیا را میان من و خود واسطه نکنند تا آنان را از یاد من واز راه محبت من ومناجاتم بازدارد .آنان راهزن بنده های منند کمتر کاری که باآنها بکنم اینست که شیرینی دوستیم ومناجاتم را از دلشان برکنم .

ای هشام هرکه خودرا بزرگ داند فرشته های آسمان وفرشته های زمین لعنتش کنند، وهرکه بر برادرانش تکبر ورزد و گردن فرازی‌کند با خدا دوئیت‌کرده ، وهرکه مقامی را ادعا کندکه ازانش نیست براه ناصواب رفته .

ای هشام خداوند بداود (ع) وحی‌کرد ای داود برحذر دار وبیم ده یارانت را ازحب شهوات، زیرا آنهاکه دل بشهوات دنیا درآویخته‌اند دلهاشان از من محجوب است .

ای هشام بپرهیز از تکبر بر دوستانم وگردن فرازی بدانشت‌که خدایت دشمن دارد ، و پس از دشمنی او از دنیا وآخرتت سودی نبری. در دنیا مانند ساکن درخانه‌ایکه ازاونیست وانتظار کوچ دارد زندگی کن .

يا هشام مجالسة أهل الدِّين شرفُ الدُّنيا و الآخرة . و مشاورة العاقل النّاصح يُمنٌ وبركةٌ و رُشدٌ و توفيق من الله ، فا ذا أشار عليك العاقل النّاصح فا يّاك و الخلاف فإنّ في ذلك العطب .

يا هشام إيّاك و مخالطة النّاس و الاُنس بهم إلاّ أن تجد منهم عاقلاً و مأموناً فآنس به واهرب من سائرهم كهربك من السّباع الضّارية . وينبغي للعاقل إذا عمل عملاً أن يستحيي من الله . و إذا تفرّدله بالنّعم أن يشارك في عمله أحداً غيره . و إذا مرّ بك أمران لا تدري أيّهما خيرٌ وأصوب ، فانظر أيّهما أقرب إلى هواك فخالفه ، فإنّ كثير الصّواب في مخالفة هواك . وإيّاك أن تغلب الحكمة وتضعها في الجهالة قال هشام : فقلت له : فإن وجدت رجلاً طالباً له غير أنّ عقله لا يتّسع لضبط ما اُلقي إليه ؟ قال عليه السلام : فتلطّف له في النّصيحة ، فان ضاق قلبه [فـ]لاتعرضنّ نفسك للفتنة . واحذر ردّ المتكبّرين ، فانّ العلم يذلّ على أن يملى على من لايفيق . قلت : فان لم أجد من يعقل السّؤال عنها ؟ قال عليه السلام : فاغتنم جهله عن السّؤال حتّى تسلم من فتنة القول وعظيم فتنة الرّدّ . واعلم أنّ الله لم يرفع المتواضعين بقدر تواضعهم و لكن رفعهم بقدر عظمته ومجده . ولم يؤمن الخائفين بقدر خوفهم ولكن آمنهم بقدر كرمه وجوده . ولم يفرّج المحزونين بقدر حزنهم ولكن بقدر رأفته و رحمته . فما ظنّك بالرؤوف الرّحيم

ای هشام همنشینی دین داران شرف دنیا وآخرتست، مشورت با خردمند خیرخواه یمن وبرکت است و رشد وتوفیق الهی است، وچون خردمند خیرخواه بتونظری داد مبادا مخالفت کنی که مخالفتش هلاکت بار است .

ای هشام بپرهیز ازآمیزش با مردم وانس با آنها مگر خردمند وامانت داری در میان آنها بیابی که با اوانس گیر وازدیگران بگریز بمانندگریز تو از درنده های شکاری، وخردمند را سزدکه چون کاری کند از خدا شرم دارد، وچون نعمتی مخصوصش در رسد دیگری را با خود درکار شریك کند، و چون یکی ازامرت درپیش آیدکه ندانی کدام درست است وبهتر است ببین کدام بهوای نفس تونزدیکتر است، وبا آن مخالفت کن زیرا بسیاراست که حق در مخالفت هوای نفس است، مبادا حکمت را بدست آری و درنادانیش بگذاری . هشام گوید بآنحضرت گفتم : اگر دیدم مردی خواهان آنست جز اینکه فهمش بدرك آنچه بوی القاء شود رسا نیست ؟ فرمود با او در نصیحت ملاطفت کن ، واگر دلتنك شد خودرا در فتنه میفکن، و در حذر باش از ردکردن متکبران زیرا دانش خوار میشودکه بر مدهوشان عرضه شود، گفتم اگر کسی باشدکه فهمش نمیرسد از آن بپرسد؟ فرمود: این نادانی اورا بپرسش غنیمت شمار تا ازفتنه گفتاروفتنه بزرك ردکردن سالم بمانی، وبدانکه خداوند متواضعان را باندازه تواضعشان بالا نبرد بلکه باندازه عظمت وبزرگواری خود بلندکند، وخائفان را باندازه ترسشان آسودگی ندهد بلکه باندازه کرم وجود خود امان سازد، وازغمنده ها باندازه غمشان کارگشائی نکند ولی باندازه مهر ورأفت خودکارگشاید، تورا چه گمانست بمهرورز و مهربانی که بآزارکننده های دوستانش هم دوستی کند

الّذي يتودّد إلى من يؤذيه بأوليائه ، فكيف بمن يؤذى فيه . وماظنّك بالتّواب الرّحيم الّذي يتوب على من يعاديه ، فكيف بمن يترضّاه ويختار عداوة الخلق فيه .

يا هشام من أحبّ الدّنيا ذهب خوف الآخرة من قلبه وما اُوتي عبد علماً فازداد للدّنيا حبّاً إلاّ ازداد من الله بعداً وازداد الله عليه غضباً .

يا هشام إنّ العاقل اللّبيب من ترك مالاطاقة له به . وأكثر الصّواب في خلاف الهوى . ومن طال أمله ساء عمله .

يا هشام لورأيت مسير الأجل لألهاك عن الأمل .

يا هشام إيّاك و الطمع . و عليك باليأس ممّا في أيدي الناس . و أمت الطمع من المخلوقين ، فانّ الطّمع مفتاح للذّل واختلاس العقل واختلاق المروّات . وتدنيس العرض . والذّهاب بالعلم ، وعليك بالاعتصام بربّك والتوكّل عليه . وجاهد نفسك لتردّها عن هواها ، فانّه واجب عليك كجهاد عدوّك . قال هشام : فقلت له : فأيّ الأعداء أوجبهم مجاهدة ؟ قال عليه السلام : أقربهم إليك وأعداهم لك وأضرّهم بك وأعظمهم لك عداوة وأخفاهم لك شخصاً مع دنوّه منك ، و من يحرّض أعداءك عليك و هو إبليس الموكّل بوسواس [من] القلوب فله فلتشتدّ عدواتك . ولا يكوننّ أصبر على مجاهدتك لهلكتك منك على صبرك لمجاهدته ، فانّه

تا چه رسد بکسانیکه برای او آزار کشند، وچه گمانست تورا بیرتوبه پذیر ومهربانیکه از دشمنش توبه پذیرد تا چه رسد بکسیکه رضایش جوید ودشمنی خلق را بخاطر او برگزیند .

ای هشام هرکه دنیا دوست شد ترس آخرت از دلش برود ، و ببنده ای دانشی ندهند که دنیا دوستتر شود جزاینکه از خدا دورتر ونزد او دشمن ترگردد .

ای هشام خردمند دلدارکسیست که آنچه را تاب نیارد واگذارد وبسیارباشد که درستی درمخالفت هوای نفس است هرکه را آرزو دراز است کردار بد است .

ای هشام اگر مسیر مرگ را میدیدی ازآرزویت باز میداشت .

ای هشام از طمع بپرهیز وبرتوباد نومیدی ازآنچه دردست مردم است . طمع از مخلوق را ببر که طمع کلید هر خواریست، و عقلها را میدزدد، مردانگیها را میبرد ، وآبرو را میبرد ، و دانش را میخورد، وبرتو بادکه بپروردگارت پناه بری، وبر اوتوکل کنی . با نفس خود جهادکن تا از هوسش برگردانی زیرا جهاد با دشمن برتو واجب است . هشام گوید بآن حضرت گفتم : باکدام دشمنها جهاد واجب تراست؟ فرمود: باآنکه بتونزدیکتراست ومتجاوزتروزیانبارتراست، ودشمنیش باتوسخت تروشخص او باهمه نزدیکی بتو ازتو نهان تراست، وبا آنکه دشمنان دیگررا برتو وادار میکند وآن ابلیس است که بوسوسه دردلها گمارده است . با اواست که باید سخت دشمنی کنی، او در مبارزه برای هلاک کردن تو از

أضعف منك ركناً في قوّته وأقلُّ منك ضرراً في كثرة شرّه إذا أنت اعتصمت بالله فقد هديت إلى صراط مستقيم.

يا هشام من أكرمه الله بثلاث فقد لطف له: عقل يكفيه مؤونة هواه. وعلم يكفيه مؤونة جهله. وغنى يكفيه مخافة الفقر.

يا هشام احذر هذه الدُّنيا واحذر أهلها، فانّ النّاس فيها على أربعة أصناف: رجل متردّي معانق لهواه. ومتعلّم مقرىء كلّما ازداد علماً ازداد كبراً، يستعلي بقراءته وعلمه على من هودونه. وعابد جاهل يستصغر من هودونه في عبادته يحبُّ أن يعظّم ويوقّر. وذي بصيرة عالم عارف بطريق الحقّ يحبُّ القيام به، فهو عاجز أو مغلوب ولا يقدر على القيام بما يعرفه [٨] فهو محزون مغموم بذلك، فهو أمثل أهل زمانه وأوجههم عقلا.

يا هشام اعرف العقل وجنده، و الجهل وجنده تكن من المهتدين، قال هشام: فقلت: جعلت فداك لانعرف إلّا ماعرّفتنا.

فقال عليه السلام: يا هشام إنّ الله خلق العقل وهوأوّل خلق خلقه الله من الرّوحانيّين عن يمين العرش من نوره فقال له: أدبر، فأدبر. ثمّ قال له: أقبل فأقبل. فقال الله جلّ و عزّ: خلقتك خلقاً [عظيماً] و كرّمتك على جميع خلقي. ثمّ خلق الجهل من البحر الأُجاج الظّلماني،

تو در مبارزه با اوشکیباتر نیست، زیرا با هرچه توانائي دارد ازتو ناتوانتر وباهرچه بدی دارد ازتو کم ضررتراست، درموردیکه بخدا پناه بری ویراه راست رهبری شوی.

ای هشام هرکه را خدا بسه چیزگرامي داشت باو لطف فرمود: خردیکه رنج هوای نفس اورا جلوگیرد، ودانشیکه رنج نادانی ازاو ببرد، ویك بی‌نیازیکه ترس فقررا ازاودورکند.

ای هشام از این دنیا برحذرباش و از اهلش برحذر باش، زیرا مردم در آن چهار دسته اند، مردی نابود وهم‌آغوش هوس، مردی دانشجو و قرآن خوان که هرچه دانشش فزاید تکبرش بیش شود، وقرآن خوانی‌که دانش‌خودرا وسیله‌گردن فرازی برزیردستان سازد، وعابد نادانی‌که زیردستان خود را درعبادت‌کوچك شمارد، ودوست دارد تعظیم وتوقیرش‌کنند، وبینای دانشمند عارف براه حق‌که قیام بدانرا دوست دارد، واو درمانده یا مغلوبست ونمیتواند بدانچه میفهمد قیام‌کند، وباین سبب اندوهناك وغمنده است، اوبهترین اهل زمان خود و وجیه ترین خردمندان عصر خویش است.

ای هشام خرد ولشکرش را بشناس، ونادانی ولشکرش را بشناس تا از ره یافته ها باشی، هشام گوید: گفتم قربانت جزآنچه بما یاددادی ندانیم، فرمود: ای هشام راستی خدا خرد را آفرید و او نخست آفریده از روحانیان بود که در سمت راست عرشش از نور وی پدید آمد باو فرمود. برگرد برگشت، وسپس باو فرمود روی‌آور، روی آورد، خدا جل وعز فرمود: تورا بزرگوار آفریدم وبر همه آفریده هایم ارجمند ساختم، سپس نادانی را از دریای تلخ تاریك آفرید و باو فرمود: برگرد

فقال له : أدبر، فأدبر . ثمّ قال : له أقبل ، فلم يُقبل . فقال له : استكبرت فلعنه . ثمّ جعل للعقل خمسة وسبعين جنداً فلمّا رأي الجهل ما كرّم الله به العقل وما أعطاه أضمر له العداوة فقال الجهل : يا ربّ هذا خلق مثلي خلقته و كرّمته وقوّيته وأنا ضدّه ولاقوّة لي به أعطني من الجند مثل ما أعطيته ؟ فقال تبارك وتعالى : نعم ، فان عصيتني بعد ذلك أخرجتك وجندك من جواري و من رحمتي ، فقال : قد رضيت . فأعطاه الله خمسة و سبعين جنداً فكان ممّا أعطى العقل من الخمسة والسبعين جنداً : الخير وهو وزير العقل وجعل ضدّه الشرّ وهو وزير الجهل .

﴿ جنود العقل والجهل ﴾

الايمان ، الكفر .	التصديق ، التكذيب .	الاخلاص ، النّفاق .
الرّجاء ، القنوط .	العدل ، الجور .	الرّضى ، السخط .
الشكر ، الكفران .	اليأس ، الطّمع .	التّوكّل ، الحرص .
الرّأفة ، الغلظة .	العلم ، الجهل .	العفّة ، التّهتّك .
الزّهد ، الرّغبة .	الرّفق ، الخرق .	الرّهبة ، الجرأة .
التواضع ، الكبر .	التّؤدة ، العجلة .	الحلم ، السفه .

برگشت، وسپس باو فرمود: روی آور روی برنگردانید . باوفرمود بزرگی فروختی واورا لعنت کرد، سپس برای عقل هفتاد وپنج لشکر مقرر کرد چون جهل دید خداوند عقل راگرامی داشت وچه باو داد دشمنی اورا دردل گرفت وگفت پروردگارا این‌هم آفریده ایست چون من اورا آفریدی وگرامی‌داشتی وتقویتش کردی ومن ضد اویم وتوانی ندارم دربرابر او. آنچه از لشکر باو دادی بمن هم بده ، خدا تبارك وتعالی فرمود: آری ولی اگر پس از آن مرا نافرمانی‌کنی تورا و لشکرترا از جوار خود و از رحمت خود دورکنم گفت راضی هستم وقبول دارم خدا هفتاد وپنج لشکرهم باوداد وازجمله هفتاد وپنج لشکری که بعقل داد خیر است که وزیر عقل است وضدش شر است که وزیر جهل است .

جنود عقل وجهل

ایمان ـ کفر	تصدیق ـ تکذیب	اخلاص ـ دوروئی
امیدواری ـ نومیدی	عدالت ـ جور	خشنودی ـ ناخشنودی
سپاسگزاری ـ ناسپاسی	بی‌طمعی ـ طمع داری	توکل ـ حرص
مهرورزی ـ دل سختی	دانائی ـ نادانی	پارسائی ـ پرده دری
زهد ـ رغبت	نرمش ـ تندخوئی	ترس ـ دلیری
فروتنی ـ بزرك منشی	آرامش ـ شتاب	بردباری ـ نابخردی

الصمت ، الهذر .
العفو ، الحقد .
الصبر ، الجزع .
التفكر ، السهو .
القناعة ، الشره .
الوفاء ، الغدر .
السلامة ، البلاء .
المداراة ، المكاشفة .
البر ، العقوق .
التقية ، الإذاعة .
النظافة ، القذر .
الراحة ، التعب .
القوام ، المكاثرة .
السعادة ، الشقاء .

الاستسلام ، الاستكبار .
الرحمة ، القسوة .
الصفح ، الانتقام .
الحفظ ، النسيان .
المواساة ، المنع .
الطاعة ، المعصية .
الفهم ، الغباوة .
سلامة الغيب ، المماكرة .
الحقيقة ، التسويف .
الإنصاف ، الظلم .
الحياء ، القحة .
السهولة ، الصعوبة .
الحكمة ، الهوى .
التوبة ، الإصرار .

التسليم ، التجبر .
اليقين ، الشك .
الغنى ، الفقر .
التواصل ، القطيعة .
المودة ، العداوة .
الخضوع ، التطاول .
المعرفة ، الانكار .
الكتمان ، الإفشاء .
المعروف ، المنكر .
التقى ، الحسد .
القصد ، الإسراف .
العافية ، البلوى .
الوقار ، الخفة .
المحافظة ، التهاون .

خموشی ـ یاوه سرائی
گذشت ـ کینه توزی
شکیبائی ـ بیتابی
اندیشه کردن ـ بی‌فکری
قناعت ـ شکم پرستی
وفاء ـ غدر
سلامت ـ بلا
مدارا ـ درشتی
نیکوکاری ـ ناسپاسی
پنهان‌کاری ـ افشاء
پاکیزگی ـ پلیدی
آسایش ـ رنج
حدوسط ـ فزون طلبی
سعادت ـ شقاوت

پذیرش جوئی ـ گردنفرازی
دل نرمی ـ سخت دلی
چشم پوشی ـ انتقام
حفظ ـ فراموشی
مواساة ـ دریغ کردن
فرمانبرداری ـ نافرمانی
فهم ـ کودنی
باطن پاکی ـ نیرنك
حقیقت ـ تاخیر
انصاف ـ ستم
شرم ـ بی‌شرمی
همواری ـ درشتی
دانش ـ هوس
توبه ـ اصرار بر گناه

تسلیم ـ تجبر
یقین ـ شك
بی‌نیازی ـ گدائی
پیوست ـ بریدن
دوستی ـ دشمنی
کوچکی ـ سربلندی
معرفت ـ انکار
رازداری ـ فاش کردن
نیکوئی ـ زشتی
خودداری ـ حسودی
میانه روی ـ اسراف
عافیت ـ بلاء
وقار ـ سبکی
محافظت ـ سهل انگاری

الدّعاء ، الاستنكاف .	النّشاط ، الكسل .	الفرح ، الحزن .
الاُلفة ، الفرقة .	السّخاء ، البخل .	الخشوع ، العجب .
صون الحديث ، النميمة .	الاستغفار ، الاغترار .	الكياسة ، الحمق .

يا هشام لاتجمع هذه الخصال إلاّ لنبيّ أو وصيّ أو مؤمن امتحن الله قلبه للإيمان . وأمّا سايرذلك من المؤمنين فانّ أحدهم لايخلو من أن يكون فيه بعض هذه الجنود من أجناد العقل حتّى يستكمل العقل ويتخلّص من جنود الجهل ، فعند ذلك يكون في الدّرجة العليا مع الأنبياء والأوصياء عليهم السلام وفّقنا الله و إيّاكم لطاعته .

ومن حكمه عليه السلام

روي عنه عليه السلام أنّه قال : صلاة النّوافل قربان إلى الله لكلّ مؤمن . والحجّ جهاد كلّ ضعيف . ولكلّ شيء زكاة وزكاة الجسد صيام النّوافل . و أفضل العبادة بعد المعرفة انتظار الفرج . ومن دعا قبل الثّناء على الله والصّلاة على النّبيّ صلى الله عليه وآله كان كمن رمى بسهم بلاوتر . و من أيقن بالخلف جاد بالعطيّة ، و إن امرء اقتصد . والتّدبير نصف العيش . و التّودّد إلى النّاس نصف العقل. و كثرة الهم يورث الهرم . والعجلة هي الخرق . وقلّة العيال أحد اليسارين. ومن أحزن و الديه فقد عقّهما . ومن ضرب بيده على فخذه ، أو ضرب بيده الواحدة على

دعاء ـ استنكاف	نشاط ـ كسالت	شادی ـ اندوه
الفت ـ جدائی	سخاوت ـ بخل	خشوع ـ خود بینی
حفظ گفتار ـ سخن چینی	آمرزشخواهی ـ فریفتگی	زیرکی ـ حماقت

ای هشام همه این خصلتها فراهم نشوند مگر برای پیغمبر یا وصی پیغمبر یامؤمنی که خداوند با ایمان دلش را آزموده است، واما مؤمنان دیگر هیچکدام از این بیرون نیستند که برخی از جنود عقل را دارند تا عقل کامل شود، واز جنود جهل رها شوند، ودراین هنگام در بلندترین پایه همراه پیمبران واوصیاء باشند خدا مارا وشما را برای اطاعت خود توفیق دهاد، (آنچه بیان شد شماره آن ازهفتاد بیش نیست و درکافی تاهفتاد وهشت شمرده است و ظاهراً درکافی چند شماره مکرراست ودر این کتاب چند شماره کم)ـ.

ازسخنهای حکیمانه آن حضرت(ع)

از آن حضرت (ع) روایت شده که فرمود : نماز نافله تقرب بدرگاه خدا است برای هرمؤمن . حج جهاد هرناتوانست ، وبرای هرچیزی زکوتیست وزکوة تن روزهای مستحبی است، بهترین عبادت پس از معرفة انتظار فرج است، وهرکه پیش از ستایش برخدا و صلوات بر پیغمبر(ص) دعاکند چون کسیست که بی زه کمان کشد، هرکه یقین بعوض گرفتن دارد عطا بخشش کند، راستی مرد کسیست که میانه روی کند، وتدبیر نیمی از زندگی است، ومهرورزی با مردم نیمی از عقل است ، هم بسیار مایه پیریست، وشتابزدگی کج خوئیست ، کمی عیال یکنوع توانگریست، وهرکه پدر و مادر را اندوهگین کند آنانرا

الأخرى عند المصيبة فقد حبط أجره . والمصيبة لاتكون مصيبةً يستوجب صاحبها أجرها إلاّ بالصبر، والاسترجاع عند الصّدمة . والصنيعة لاتكون صنيعةً إلاّ عندذي دين أو حسب . والله ينزل المعونة على قدر المؤونة . وينزل الصبر على قدر المصيبة . و من اقتصد وقنع بقيت عليه النّعمة . و من بذّر و أسرف زالت عنه النّعمة . و أداء الأمانة و الصّدق يجلبان الرّزق . والخيانة والكذب يجلبان الفقر والنفاق . وإذا أراد الله بالذرّة شرّاً أنبت لها جناحين فطارت فأكلها الطّير . والصّنيعة لاتتمّ صنيعةً عندالمؤمن لصاحبها إلاّ بثلاثة أشياء : تصغيرها وسترها و تعجيلها ، فمن صغّر الصّنيعة عند المؤمن فقد عظم أخاه و من عظم الصنيعة عنده فقد صغّر أخاه . و من كتم ما أولاه من صنيعةٍ فقد كرم فعاله . ومن عجّل ما وعد فقد هنيء العطيّة .

﴿ ومن كلامه عليه السلام ﴾

(مع الرشيد في خبر طويل ذكرنا موضع الحاجة اليه)

دخل إليه و قد عمد على القبض عليه لأشياء كذبت عليه عنده ، فأعطاه طوماراً طويلاً فيه مذاهب و شنعةٌ نسبها إلى شيعته [فقرأه] ثمّ قال له : يا أميرالمؤمنين نحن أهل بيت منينا بالتّقوّل علينا ، وربّنا غفورٌ ستورٌ، أبى أن يكشف أسرار عباده إلاّ في وقت محاسبته « يوم لاينفع مال ولا بنون إلّا من أتى الله بقلب سليم » .

ناسپاسی کرده، هر که هنگام مصیبت دست برزانو زند یا بدست دیگر کوبد اجر خود را برده، مصیبتی که باصبر اجر دارد مصیبت نیست، استرجاع (گفتن انالله وانا اليه راجعون) هنگام آسیب رسیدنست ، واحسان بجا نیست مگر بدین دار یابخانواده دار. خداکمك را باندازه مصرف نازل میکند، وصبر را باندازه مصیبت ، هر که اقتصاد کند وقناعت نماید نعمتش بپاید، و هر که بی جا خرج کند یا بی اندازه نعمتش از دست برود، پرداخت امانت وراستی روزی آورند، وخیانت و دروغ نداری و دوروئی، چون خدا بد مورچه را خواهد بدو دوبال دهد تا بپرد وپرنده هایش بخورند، احسان در نظر مؤمن احسان نیست مگر باسه شرط ،کوچك شمردن، و نهان داشتن، وفوری بودن ، هر که احسان خود را بمؤمن کم شمرد برادر خود را بزرك شمرده ، و هر که احسانش بوی بزرك شمرد برادر راکم گرفته ، هر که احسانی که کرده نهان دارد ستوده کردار است ، وهر که در انجام وعده خود شتاب کند عطای خود را گوارا کرده .

(سخن آنحضرت با هارون الرشيد)

(در ضمن خبری طولانیکه محل نیازش را بیان کردیم)

آنحضرت نزد او رفت وقصد گرفتن حضرت‌اورا داشت بدنبال دروغهاکه باو بسته بودند، هارون طوماری دراز بدو دادکه درآن عقائد بد وزشت بشیعیان‌آنحضرت نسبت داده بودند (آنرا خواند) و فرمود: یاامیرالمؤمنین‌ما خاندانی هستیم که‌گرفتار شدیم بدروغ بستن برما، وپروردگار ما پرآمرزنده وپرده پوش‌است، ونخواسته اسرار بنده هایش راکشف کند مگرنزد رسیدن بحسابشان درروزیکه دارائی وفرزندان سودی ندهند جزکسیکه دلی پاك نزد خدا آورد .

ثمّ قال : حدّثني أبي ، عن أبيه ، عن عليّ ، عن النّبيّ صلوات الله عليهم : الرّحم إذامسّت الرّحم اضطربت ثمّ سكنت، فإن رأي أميرالمؤمنين أن تمسّ رحمي رحمه ويصافحني فعل . فتحوّل عند ذلك عن سريره ومدّ يمينه إلى موسى عليه السلام فأخذ بيمينه ، ثمّ ضمّه إلى صدره ، فاعتنقه وأقعده عن يمينه وقال : أشهد أنّك صادق وأبوك صادق وجدّك صادق ورسول الله صلى الله عليه وآله صادق . ولقد دخلت و أنا أشدّ النّاس عليك حنقاً و غضباً لما رقي إليّ فيك فلمّا تكلّمت بما تكلّمت وصافحتني سُرّي عنّي وتحوّل غضبي عليك رضى. وسكت ساعة ، ثمّ قال له : اُريد أن أسألك عن العبّاس وعليّ بما صار عليّ أولى بميراث رسول الله صلى الله عليه وآله من العبّاس والعبّاس عمّ رسول الله صلى الله عليه وآله وصنو أبيه ؟ فقال له موسى عليه السلام : أعفني . قال : والله لا أعفيتك ، فأجبني . قال : فان لم تعفني فآمنّي . قال : آمنتك . قال موسى عليه السلام : إنّ النّبيّ صلى الله عليه وآله لم يورّث من قدر على الهجرة فلم يهاجر ، إنّ أباك العبّاس آمن ولم يهاجر وإنّ عليّاً عليه السلام آمن وهاجر و قال الله : « الّذين آمنوا ولم يهاجروا مالكم من ولايتهم من شيء حتّى يهاجروا » فالتمع لون هارون وتغيّر. وقال : مالكم لاتنسبون إلى عليّ وهو أبوكم وتنسبون إلى رسول الله صلى الله عليه وآله وهو جدّكم ؟ فقال موسى عليه السلام : إنّ الله نسب المسيح عيسى ابن مريم عليه السلام إلى خليله إبراهيم عليه السلام بأمّه مريم البكر البتول الّتي لم يمسّها بشر في قوله : «ومن ذرّيّته داود وسليمان

سپس فرمود: پدرم از پدرش از علی(ع) از پیغمبر(ص) بمن بازگفت: چون رحم برحم برخورد بجنبش آید و آرام گیرد و اگر امیرالمؤمنین خواهد از نظر خویشی با من برخورد و بمن دست بدهد بفرماید، در اینجا از تختش بزیر آمد ودست راست بامام موسی درازکرد و دست راست او راگرفت و اورا بسینه چسبانید، ودرآغوش کشید وبسمت راست خود نشانید وگفت: من گواهم توراستگوئی وپدرت راستگو بود وجدت راست گفته ورسول خدا(ص) راستگو است ، تو درآمدی و برای آنچه که از طرف تو بمن رسیده بود از همه مردم کینه ورتر وخشمناکتر برتو بودم، و چون سخنی که گفتی بگوشم رسید وبا تو دست دادم کینه‌ام برفت و خشمم بدل بخشنودی از تو شد ، لختی خموش شد و سپس بآنحضرت گفت: میخواهم ازتو درباره عباس وعلی(ع) بپرسم که چرا علی اولی بارث رسول خدا(ص) بود با اینکه عباس عمو وبرادر پدرپیغمبر(ص) بود . امام موسی(ع) فرمود: مرا معاف دار گفت بخدا معافت ندارم باید پاسخ دهی، فرمود: اگر معاف نداری امانم بده ، گفت تورا امان دادم، امام کاظم فرمود: راستی پیغمبر ارث بکسی نداد که قادر برهجرت بود وهجرت ننمود پدرت عباس ایمان آورد وهجرت نکرد، وعلی(ع) ایمان آورد وهجرت کرد وخدا فرموده است (٧٢- الانفال) آنکسانیکه گرویدند و هجرت نکردند بشما هیچ پیوندی ندارند تا هجرت کنند. رنگ هارون پرید ودیگرگون شد وگفت: چرا شما خودرا فرزند علی نخوانید وفرزند رسول خدا(ص) خوانید با اینکه او جد شما است؟ امام موسی(ع) فرمود: خدا عیسی ابن مریم مسیح را بدوستش ابراهیم نسبت داده بواسطه مادرش مریم بکر بتول که بشری باو نسائیده در آنجاکه فرموده (٨٥- الانعام) واز نژاد ابراهیم است داود و سلیمان وایوب و

وأيّوب ويوسف وموسى وهارون و كذلك نجزي المحسنين ٭ وزكريّا و يحيى وعيسى وإلياس كلٌّ من الصّالحين » فنسبه بأمّه وحدها إلى خليله إبراهيم عليه السلام ، كما نسب داود وسليمان وأيّوب وموسى وهارون عليهم السلام بآبائهم وأمّهاتهم فضيلةً لعيسى عليه السلام ومنزلة رفيعة بأمّه وحدها. وذلك قوله في قصّة مريم عليها السلام : «إنّ الله اصطفاك وطهّرك واصطفاك على نساء العالمين» بالمسيح من غير بشر : وكذلك اصطفى ربّنا فاطمة عليها السلام وطهّرها وفضّلها على نساء العالمين بالحسن و الحسين سيّدي شباب أهل الجنّة . فقال له هارون ـ وقد اضطرب وساءه ما سمع ـ : من أين قلتم الانسان يدخل الفساد من قبل النساء ومن قبل الآباء لحال الخُمس الّذي لم يدفع إلى أهله ؟ فقال موسى عليه السلام : هذه مسألة ماسأل عنها أحدٌ من السّلاطين غيرك ـ يا أمير المؤمنين ـ ولا تيم ولا عدي و لا بنو اُميّة ولا سُئل عنها أحدٌ من آبائي فلا تكشفني عنها . قال : فإن بلغني عنك كشف هذا رجعت عمّا عاملتك ، فقال موسى عليه السلام : لك ذلك ، قال : فإنّ الزّندقة قد كثرت في الإسلام وهؤلاء الزّنادقة الّذين يرفعون إلينا في الأخبار ، هم المنسوبون إليكم ، فما الزّنديق عندكم أهل البيت؟ فقال عليه السلام : الزّنديق هو الرّادّ على الله وعلى رسوله وهم الّذين يحادّون الله ورسوله ، قال الله : «لا تجد قوماً يؤمنون بالله واليوم الآخر يوادّون من حادّ الله ورسوله ولو كان آباءهم أو أبناءهم أو إخوانهم أو عشيرتهم إلى آخر الآية» وهم الملحدون،

يوسف وموسى وهارون وچنين پاداش دهيم نيكوكاران را . و هم زكريا ويحيى و عيسى و الياس كه همه از خوبانند ـ پس اورا براى مادرش تنها فرزند خليل خود ابراهيم دانسته چنانچه داود و سليمان و ايوب وموسى وهارون را بوسيله پدران ومادرانشان فرزند او دانسته . براى اينكه فضيلت عيسى ومقام بلندش تنها بمادر او است و اين در داستان مريم (ع) است كه (٤٠ ـ آل عمران) راستى خدايت برگزيد وپاك كرد وبر زنان جهانيان ترجيح داد ـ بواسطه ولادت مسيح بى واسطه بشرى ، و همچنين خداوند برگزيد فاطمه (ع) را واو را پاك كرد وبر زنان جهانيان برترى داد بواسطه حسن و حسين دوسيد جوانان بهشتى ـ هارون در اينجا پريشان شد و از آنچه شنيد بد حال گرديد وگفت شما از كجا ميگوئيد انسان از سوى مادر وپدران فاسد ميشود براى اينكه خمس باهلش نرسيده؟ امام كاظم(ع) فرمود: اين مسئله ايست كه هيچكدام ازسلاطين جز تو نپرسيده وتيم وعدى وبنى‌اميه هم از آن پرسش نكرده‌اند ، وازهيچكدام از پدران من‌هم پرسش نشده و توهم كشف آنرا از من مخواه هارون گفت اگر بمن خبر رسد كه توآنرا كشف كردى از امانى كه بتو دادم برميگردم. امام كاظم (ع) فرمود : تو اين حق را دارى هارون گفت زندقه در اسلام فراوان شده و همه اين زنادقه كه نزد ما مياورند و گزارش بما ميدهند خود را وابسته شماها ميدانند، زنديق درنظر شما خانواده چه كسيست؟ فرمود : زنديق آن كس است كه برخدا ورسولش ردكند، وهم آنانند كه باخدا ورسولش دشمنى ومبارزه دارند خدا فرموده (٢٢ـ المجادلة) نيابى مردمى راكه بخدا وروزجزا ايمان دارند دوست بدارند كسى را كه با خدا و رسولش در نبرد است گرچه پدران وپسران وبرادران وعشيره شان باشند . تاآخر آيه ـ همانها ملحدند

عدلوا عن التّوحيد إلى الإلحاد . فقال هارون : أخبرني عن أوّل من ألحد و تزندق ؟ فقال موسى عليه السلام : أوّل من ألحد وتزندق في السّماء إبليس اللّعين ، فاستكبر وافتخر على صفيّ الله ونجيّه آدم عليه السلام ، فقال اللّعين : «أنا خيرٌ منه خلقتني من نار وخلقته من طين» فعتا عن أمر ربّه وألحد ، فتوارث الالحاد ذرّيّته إلى أن تقوم السّاعة. فقال : ولإبليس ذرّيّة ؟ فقال عليه السلام: نعم ألم تسمع إلى قول الله : « إلاّ إبليس كان من الجنّ ففسق عن أمر ربّه أفتتّخذونه وذرّيّته أولياء من دوني وهم لكم عدوٌّ بئس للظالمين بدلاً ٭ ما أشهدتهم خلق السّموات والأرض ولا خلق أنفسهم و ما كنت متّخذ المضلّين عضداً » لأنّهم يضلّون ذرّيّة آدم بزخارفهم و كذبهم ويشهدون أن لا إله إلاّ الله كما وصفهم الله في قوله : «ولئن سألتهم من خلق السّموات والأرض ليقولنّ الله قل الحمد لله بل أكثرهم لا يعلمون» أي أنّهم لا يقولون ذلك إلاّ تلقيناً وتأديباً وتسمية . ومن لم يعلم و إن شهد كان شاكّاً حاسداً معانداً . و لذلك قالت العرب : من جهل أمراً عاداه ومن قصر عنه عابه وألحد فيه ، لأنّه جاهلٌ غير عالم .

ـ وكان له عليه السلام مع أبي يوسف القاضي كلام طويل ليس هذا موضعه ـ

ثمّ قال الرّشيد : بحقّ آبائك لما اختصرت كلمات جامعة لما تجاريناه فقال عليه السلام نعم .

که ازتوحید بالحاد عدول کردند ـ هارون گفت بمن بگو نخست کسی که ملحد وزندیق شد که بود ؟ امام کاظم(ع) فرمود: نخست کسیکه ملحد وزندیق شد درآسمان ابلیس لعین بود که تکبر ورزید و برصفی و نجی خدا آدم(ع) فخر کرد وگفت آن لعین (١١ـالاعراف) من بهتر از اویم مرا از آتش آفریدی و اورا از گل . از فرمان پروردگارش سرکشی کرد وملحد شد والحاد در نژاد او تا روزقیامت بارث رسید هارون گفت ابلیس هم نژادی دارد؟ فرمود آری نشنیدی قول خدارا (٤٩ـکهف) جز ابلیس که از جن بود واز امر پروردگارش بیرون شد ـ آیا او ونژادش را دربرابر من دوست خودگیرند بااینکه آنان دشمن شمایند چه بد است برای ستمکاران جایگزین ـ من آنانرا گواه آفرینش آسمانها وزمین وگواه آفرینش خودشان نساختم وگمراهان را پشتیبان خود نگرفتم ـ زیراکه آنان نژاد آدم (ع) را بزبان بازی و دروغ گمراه کنند وبظاهر گویند لااله الاالله چنانچه خدایشان در قول خود وصف کرده (٢٤ ـ لقمان) واگر از آنها بپرسی چه‌کس آسمانها وزمین را آفریده هرآینه میگویند خدا ، بگو سپاس مرخدار است بلکه بیشترشان نمیدانند ـ یعنی آنان این جمله را نگویند جز بتلقین وعادت وبزبان و هرکه عقیده ندارد وگرچه ادای شهادت کند شاك و حاسد ومعاند است و از اینجا است که عرب گویند « هرکه چیزیرا نداند باآن دشمنی کند وهرکه دستش بدان نرسد عیبش جوید وازآن منحرف گردد » زیراکه او نادان و جاهل است .

آنحضرت را با ابو یوسف قاضی سخنی طولانیست که اینجا جایش نیست ـ سپس رشید گفت بحق پدرانت سخنان جامعی برای آنچه ما درجریان کارخود داریم زبده کن فرمود بسیارخوب ، دوات

وأُتي بدواة وقرطاس فكتب :

بسم الله الرَّحمن الرَّحيم جميع أمور الأديان أربعةٌ : أمر لااختلاف فيه وهو إجماع الأُمّة على الضّرورة الّتي يضطرّون إليها ، الأخبار المجمع عليها وهي الغاية المعروض عليها كلُّ شبهة والمستنبط منها كلُّ حادثة وهو إجماع الأُمّة . وأمر يحتمل الشكّ والانكار ، فسبيله استيضاح أهله لمنتحليه بحجّةٍ من كتاب الله مجمع على تأويلها ، وسنّةٌ مجمعٌ عليها لا اختلاف فيها ، أوقياسٌ تعرف العقول عدله ولايسع خاصّة الأمة وعامّتها الشّكّ فيه و الانكار له وهذان الأمران من أمر التّوحيد فمادونه وأرش الخدش فمافوقه . فهذا المعروض الّذي يعرض عليه أمر الدّين فما ثبت لك برهانه اصطفيته وماغمض عليك صوابه نفيته . فمن أورد واحدة من هذه الثلاث فهي الحجّة البالغة الّتي بيّنها الله في قوله لنبيّه : « قل فللّه الحجّة البالغة فلوشاء لهديكم أجمعين » يبلغ الحجّة البالغة الجاهل فيعلمها بجهله كما يعلمه العالم بعلمه ، لأنّ الله عدل لايجور ، يحتجُّ على خلقه بما يعلمون و يدعوهم إلى ما يعرفون لا إلى ما يجهلون وينكرون · فأجازه الرّشيد وردّه . والخبر طويل .

وكاغذى آوردند ونوشت :

بنام خداوند بخشاينده مهربان همه امور دين چهار است : ١ـ اموريكه اختلاف ندارد ومورد اتفاق امت است ومورد ضرورت وبايست آنها است ٢ـ اخبارمورد اتفاق كه هدف نهائى است وهرشبهه‌اى بآنها عرضه ميشود وهر پيشامدى از آنها استنباط ميگردد، و آن اجماعى امت است ٣ـ امرى كه مورد ترديد وانكار پذير است وراهش اينست كه ازمتخصص آن توضيح خواهند براى آنها كه دليل آنراجويند از آيات قرآنيكه تفسيرش مورد اتفاق است وسنتيكه همه قبول دارند ، و اختلافى در آن نيست ٤ـ يك قانونيكه از نظر عقول عادلانه است وخاصه وعامه امت را ترديد وانكارآن نرسد، واين دوامر ازتوحيد وپائين تر آن تا برسد بديه يك خراش در تن وبالاتر جارى هستند . اينست ميزانيكه امر دين برآن سنجيده شود. پس هرانچه برهانش براى تو پا برجا است بپذيرى، وهرچه صحتش بر تو نامملوم است از دين ندانى هركه براى اثبات يك امر دينى يكى از اين سه را آورد (قرآن وسنت و قانون عقلى) همان حجت رسائى است كه خدا در قول خود براى پيمبرش بيان كرده (١٧٠ـ الانعام) بگو براى خدا است حجت رسا واگر بخواهد همه شماها را رهنمائى كند ـ حجت رسا را بنادان ميرساند و با نادانى خود آنرا ميفهمد چنانچه دانا بدانائى خود آنرا ميفهمد زيرا خدا عادل است وزورگو نيست بر خلق خود احتجاج كند بدانچه ميدانند ، و آنها را دعوت كند بدانچه ميفهمند نه بدانچه ندانند و نفهمند رشيد بآنحضرت جائزه داد واورا برگردانيد وخبر طولانيست .

(وروى عنه عليه السلام في قصار هذه المعاني)

١ ـ قال عليه السلام : ينبغي لمن عقل عن الله أن لايستبطئه في رزقه ؛ ولايتّهمه في قضائه .

٢ ـ وقال عليه السلام : سألته عن اليقين ؟ فقال عليه السلام : يتوكّل على الله، ويُسلم لله ، و يرضى بقضاء الله ، ويفوّض إلى الله .

٣ ـ وقال عبد الله بن يحيى : كتبتُ إليه في دعاءٍ «الحمد لله منتهى علمه» فكتب عليه السلام لاتقولنّ منتهى علمه ، فانّه ليس لعلمه منتهى . ولكن قل : منتهى رضاه .

٤ ـ وسأله رجلٌ عن الجواد ؟ فقال عليه السلام : إنّ لكلامك وجهين ، فان كنت تسأل عن المخلوقين ، فانّ الجواد : الّذي يؤدّي ما افترض الله عليه. والبخيل: من بخل بما افترض الله ، وإن كنت تعني الخالق فهو الجواد إن أعطى وهو الجواد إن منع ، لأنّه إن أعطاك أعطاك ماليس لك وإن منعك منعك ماليس لك .

٥ ـ وقال لبعض شيعته : أي فلان ! إتّق الله وقل الحقّ وإن كان فيه هلاكك فانّ فيه نجاتك ، أي فلان ! اتّق الله ودع الباطل وإن كان فيه نجاتك . فانّ فيه هلاكك .

٦ ـ وقال له وكيله : والله ماخنتك ، فقال عليه السلام له : خيانتك وتضييعك عليّ مالي سواء و الخيانة شرّهما عليك .

وكلمات قصارى دراين معاني از آن حضرت روايت شده

١ـ سزاست كسيكه عاقل است خدا را در روزي خودكند كار نشمارد و در قضاي وي متهم نداند وبد بين نباشد .

٢ـ گويد او را ازيقين پرسيدم فرمود: توكل كند برخدا، پذيرش دارد ازخدا ، ورضادهد بقضاى خدا، و واگزارد كار خود را بخدا.

٣ـ عبدالله بن يحيى گويد بآنحضرت نوشتم واز اين دعا پرسيدم كه «الحمدلله منتهى علمه » پاسخ نوشت نبايد بگوئى منتهى علمه زيرا علمش را نهايت نيست، ولي بگو منتهى رضاه .

٤ـ مردى معنى جواد را از او پرسيد در پاسخ فرمود : سخنت دو وجه دارد اگر منظور جواد از خلق است بدانكه جواد وبخشنده خلق كسيست كه هرچه از خدا بر او واجبست ادا كند ، و بخيل كسيست كه حق واجب خدا را دريغ كند، واگرمقصودت جواد بودن خداست اواگربدهد جواد است و اگردريغ كند جواد است، زيرا اگرعطاكندآنرا بتو داده كه ازان تو نيست، واگردريغ كندآنرا دريغ كرده كه ازان تو نيست .

٥ ـ بيكى از شيعيانش گفت : اى فلان از خدا بترس و حق بگو وگر چه در آن هلاكت باشد زيرا نجات تو در همانست ، اى فلان از خدا بپرهيز وباطل را واگذار وگرچه نجاتت در آن باشد كه هلاك تو در همانست .

٦ـ وكيلش بآنحضرت گفت بخدا بتو خيانت نكردم باو فرمود (ع) : خيانت و تضييع تو براى من برابر است، خيانت براى تو بدتر است .

٧ ـ وقال عليه السلام : إيّاك أن تمنع في طاعة الله ، فتنفق مثليه في معصية الله .

٨ ـ وقال عليه السلام : المؤمن مثل كفتي الميزان كلّما زيد في إيمانه زيد في بلائه .

٩ ـ وقال عليه السلام عند قبر حضره : إنّ شيئاً هذا آخره لحقيق أن يزهد في أوّله . وإنّ شيئاً هذا أوّله لحقيق أن يخاف آخره .

١٠ـ وقال عليه السلام : من تكلّم في الله هلك . و من طلب الرّئاسة هلك . و من دخله العجب هلك .

١١ـ وقال عليه السلام : اشتدّت مؤونة الدّنيا و الدّين : فأمّا مؤونة الدّنيا فانّك لاتمدّ يدك إلى شيء منها إلاّ وجدت فاجراً قد سبقك إليه . وأمّا مؤونة الآخرة فانّك لاتجد أعواناً يعينونك عليه .

١٢ـ وقال عليه السلام : أربعة من الوسواس : أكل الطّين . وفتّ الطّين . و تقليم الأظفار بالأسنان . وأكل اللّحية . وثلاث يجلين البصر : النّظر إلى الخضرة . والنّظر إلى الماء الجاري . والنّظر إلى الوجه الحسن .

١٣ـ وقال عليه السلام : ليس حسن الجوار كفّ الأذى ولكن حُسن الجوار الصبر على الأذى .

١٤ـ وقال عليه السلام : لا تذهب الحشمة بينك و بين أخيك . و ابق منها ، فانّ ذهابها ذهاب الحياء .

٧ـ مبادا در راه خدا از صرف مال دریغ کنی پس دو برابرش را در نافرمانی خدا خرج کنی .

٨ـ فرمود: مؤمن چون دو کفه ترازو است، هر آنچه در ایمانش فزاید در بلایش بیفزاید .

٩ـ بر سر گوری که حضور داشت فرمود (ع) : چیزیکه آخرش اینست سزاوار است که از آغازش زهد ورزیده شود وچیزی که آغازش اینست سزاوار است که از پایانش ترسیده شود .

١٠ـ هر که در ذات خدا سخن گفت هلاك شد، وهر که ریاست طلب شد هلاك شد، وهر که خودبین شد هلاك شد .

١١ـ کالای دنیا ودین هر دو در سختی هستند، اما کالای دنیا را بهر چه‌اش دست درازکنی بینی بدکرداری تبه‌کاری بر تو در آن پیشی گرفته، واما کالای آخرت یارانی نداری که تورا در آن کمك کنند.

١٢ـ چهار از وسوسه‌اند: خاك خوردن، گل ریزه کردن، بادندان ناخن چیدن، وریش جویدن ، وسه چیز دیده را نور بخشند: نگاه بسبزه، ونگاه بآب روان، ونگاه بروی زیبا .

١٣ـ خوش همسایگی تنها بی‌آزاری نیست بلکه خوش همسایگی صبر بر آزار همسایه است

١٤ـ میان خود وبرادرت درهرچیز یکرویی مکن، وپرده حشمت را یکباره کنار مزن، وچیزی ازآن بجا نه زیرا که آن مایه بیشرمی است .

١٥- وقال عليه السلام : لبعض ولده : يا بُنيَّ إيّاكَ أن يراكَ الله في معصية نهاكَ عنها . وإيّاكَ أن يفقدكَ الله عند طاعة أمركَ بها ، وعليكَ بالجدِّ . ولاتخرجنَّ نفسكَ من التّقصير في عبادة الله وطاعته ، فإنَّ الله لايعبد حقَّ عبادته . وإيّاكَ والمزاح فإنّه يذهب بنور إيمانكَ ويستخفُّ مروّتكَ . وإيّاكَ والضّجر والكسل ، فإنّهما يمنعان حظّكَ من الدُّنيا والآخرة .

١٦- وقال عليه السلام : إذا كان الجور أغلب من الحقِّ لم يحلَّ لأحدٍ أن يظنَّ بأحدٍ خيراً حتّى يعرف ذلك منه .

١٧- وقال عليه السلام : ليس القُبلة على الفم إلّا للزّوجة والولد الصّغير .

١٨- وقال عليه السلام : اجتهدوا في أن يكون زمانكم أربع ساعاتٍ : ساعة لمناجات الله . وساعة لأمر المعاش . وساعة لمعاشرة الإخوان والثّقات الّذين يعرِّفونكم عيوبكم و يخلصون لكم في الباطن . وساعة تخلون فيها للذّاتكم في غير محرَّم . وبهذه السّاعة تقدرون على الثلاث ساعاتٍ . لا تحدِّثوا أنفسكم بفقر ولا بطول عمر ، فإنّه من حدَّث نفسه بالفقر بخل . ومن حدَّثها بطول العمر يحرص . اجعلوا لأنفسكم حظّاً من الدُّنيا بإعطائها ماتشتهي من الحلال وما لايثلم المروَّة ومالاسرف فيه . واستعينوا بذلك على أمور الدِّين ، فانّه روي «ليس منّا من ترك دنياه لدينه أو ترك دينه لدنياه» .

١٥- بیکی از فرزندانش فرمود: پسرجانم مبادا خدایت در معصیتی بیند که از آنت نهی کرده، ومبادا تورا در اطاعت امرش ناپدید بیند، برتو باد بکوشش، خود را از تقصیر در عبادت خدا وطاعت او بدر مدان، زیرا خدا چنانکه سزد پرستش نشود، مبادا شوخی کنی که نور ایمانرا ببرد، ومردانگیت را سبك کند مبادا تنگدل وتنبل شوی که بهره دنیا وآخرتت را دریغ دارند .

١٦- چون ناحق برحق چیره باشد برای احدی روانیست که بدیگری گمان خوب برد تا آنرا بفهمد و بداند .

١٧- بوسه برلب مخصوص زوجه وفرزند خردسال است .

١٨- بکوشید که وقت شما چهار ساعت باشد، یکساعت برای مناجات باخدا، یك ساعت برای کار زندگانی ومعاش، ویکساعت هم برای آمیزش با برادران ومردمان مورد اعتماد که عیوب شما را بشما میفهمانند واز دل بشما اخلاص دارند ، و یکساعت هم خلوت کنید برای درك لذتهای حلال ، و بوسیله این ساعت برانجام وظائف آن سه ساعت دیگر توانا میشوید، بخود فقر وطول عمر تلقین نکنید، زیرا هر که بخود تلقین فقر کند بخیل میشود وهر که طول عمر درنظر گیرد حریص میشود، برای خود بهره‌ای از دنیا بگیرید وآنچه خواهش حلال باشد وبمردانگی رخنه نکند واسراف نباشد منظور دارید و باین وسیله برای انجام امور دین یاری جوئید . زیرا روایتست که از ما نیست کسیکه دنیایش را برای دینش وانهد یا دینش را برای دنیا از دست بدهد .

١٩- وقال عليه السلام : تفقّهوا في دين الله ، فانّ الفقه مفتاح البصيرة وتمام العبادة والسبب إلى المنازل الرّفيعة والرّتب الجليلة في الدّين والدّنيا . وفضل الفقيه على العابد كفضل الشّمس على الكواكب . ومن لم يتفقّه في دينه لم يرض الله له عملاً .

٢٠- وقال عليه السلام : لعليّ بن يقطين : كفّارة عمل السّلطان الاحسان إلى الاخوان .

٢١- وقال عليه السلام : كلّما أحدث النّاس من الذّنوب مالم يكونوا يعملون أحدث الله لهم من البلاء مالم يكونوا يعدّون .

٢٢- وقال عليه السلام : إذا كان الإمام عادلاً كان له الأجر وعليك الشّكر . وإذا كان جائراً كان عليه الوزر و عليك الصّبر .

٢٣- و قال أبوحنيفة : حججت في أيّام أبي عبدالله الصّادق عليه السلام فلمّا أتيتُ المدينة دخلت داره فجلست في الدّهليز أنتظر إذنه إذ خرج صبيّ يدرج ، فقلت : يا غلام أين يضع الغريب الغائط من بلدكم ؟ قال : على رسلك . ثمّ جلس مستنداً إلى الحائط . ثمّ قال : توقّ شطوط الأنهار ، ومساقط الثّمار ، وأفنية المساجد ، وقارعة الطّريق وتوار خلف جدار ، وشل ثوبك . ولاتستقبل القبلة ولاتستدبرها . وضع حيث شئت . فأعجبني ماسمعت من الصّبي ، فقلت له : مااسمك ؟ فقال : أنا موسى بن جعفر بن محمّد بن عليّ بن الحسين بن عليّ بن أبيطالب . فقلت له : يا غلام ممّن المعصية ؟ فقال عليه السلام : إنّ السيّئات لا تخلو من إحدى ثلاث : إمّا أن

١٩- در دين خدا بينا و فهميده شويد. زيرا فهميدن دين كليد هر بينائيست و كمال عبادتست و سبب براى تحصيل درجات بلند است ومراتب جليله در دين ودنيا، وفضيلت فقيه دين فهم برعابد مانند فضيلت خورشيد است بر كواكب، و هركس در دينش فهميده نشود خدا هيچ عملى را ازاو نپسندد .

٢٠- بعلى بن يقطين فرمود : كفاره كارمندى سلطان احسان ببرادران دينى است .

٢١- هر آنچه مردم گناهان تازه كنند كه نميكردند خدا بلا هائى تازه بآنها دهد كه بحساب نمياوردند .

٢٢- هرگاه امير عادل باشد اجر دارد وتورا قدردانى او بايد ، وهرگاه جائر باشد گناه بر او است وتورا صبر بايد .

٢٣- ابوحنيفه گويد در دوران امام صادق (ع) بحج رفتم و چون بمدينه آمدم بخانهٔ آنحضرت درآمدم ودردهليز نشستم بانتظار اجازه ورود ناگاه كودك نوپائى بيرون آمد باوگفتم اى پسربچه شخص غريب كه در شهر شما آيد كجا قضاى حاجت كند؟ گفت آرام باش، سپس نشست وپشت بديوار داد وگفت ازكناره نهرها وميوه ريز درختها وسايه انداز مسجدها ، و وسط جاده دورى كن، وپشت ديوارى نهان شو وجامه بالا زن روبقبله وپشت بقبله مباش و هرجا خواهى قضاى حاجت كن ، آنچه از اين كودك شنيدم مرا بشگفت آورد، باوگفتم : نامت چيست؟ گفت موسى بن جعفر بن محمد بن على بن الحسين بن على بن ابيطالب باوگفتم اى پسربچه گناه ازكيست ؟ در پاسخ فرمود : از سه حال بيرون نيست يا از

تكون من الله ـ وليست منه ـ فلاينبغي للرّبّ أن يعذّب العبد على مالايرتكب . وإمّا أن تكون منه ومن العبد ـ وليست كذلك ـ فلاينبغي للشّريك القويّ أن يظلم الشريك الضعيف . وإمّا أن تكون من العبد ـ وهي منه ـ فان عفا فبكرمه وجوده . و إن عاقب فبذنب العبد وجريرته. قال أبوحنيفة : فانصرفت ولم ألق أباعبدالله عليه السلام واستغنيت بما سمعت .

٢٤ـ وقال له أبوأحمد الخراساني : الكفر أقدم أم الشرك ؟ فقال عليه السلام له : مالك ولهذا ماعهدي بك تكلّم النّاس . قلت : أمرني هشام بن الحكم أن أسألك . [ف]قال : قل له : الكفر أقدم ، أوّل من كفر إبليس «أبى واستكبر وكان من الكافرين» والكفر شيء واحد، و الشّرك يثبت واحداً ويشرك معه غيره .

٢٥ـ ورأى رجلان يتسابّان فقال عليه السلام : البادي أظلم و وزره و وزر صاحبه عليه مالم يعتد المظلوم .

٢٦ـ وقال عليه السلام : ينادي مناد يوم القيامة : ألامن كان له على الله أجر فليقم ، فلا يقوم إلّا من عفا وأصلح فأجره على الله .

٢٧ـ وقال عليه السلام : السّخيّ الحسن الخلق في كنف الله ، لايتخلّى الله عنه حتّى يدخله الجنّة . وما بعث الله نبيّاً إلّا سخيّاً . ومازال أبي يوصيني بالسّخاء وحسن الخلق حتّى مضى .

خداست ـ كه از او نيست ـ زيرا سزا نيست پروردگار بنده را برآنچه نكرده عذاب كند، و يا از خدا وبنده با هم است وچنين هم نيست زيرا براى شريك نيرومند نسزدكه شريك ناتوان را ستم كند ، ويا از خود بنده است وهم از او است و اگر خدا بگذرد ازكرم و جود اواست و اگر كيفر دهد بگناه و جرم بنده است. ابوحنيفه گويد امام صادق را ملاقات نكرده برگشتم وبدانچه شنيدم بى نياز شدم .

٢٤ـ ابو احمد خراسانى باو گفت كفر پيشتر است يا شرك در پاسخش گفت تورا باين چه كار من سابقه ندارم كه با مردم دركلام وارد بشوى گفتم هشام بن حكم بمن فرمودكه از شما بپرسم، فرمود : باو بگو كفر پيشتر است نخست كسيكه كافر شد ابليس بود اباكرد وتكبر ورزيد وازكافران شد، كفر يك چيز است، شرك يكى را ثابت ميكند وديگرى را با اوشريك ميداند.

٢٥ـ دومرد را ديدكه بهم دشنام ميدادند فرمود: آنكه آغازكرده ستمكارتراست وگناه خودش و گناه رفيقش بگردن اواست تا زمانيكه ستمديده تجاوز نكند .

٢٦ـ يك جارچى در روز قيامت جار ميزند، هلا هركه را برخدا مزديست بپا شود، وبپا نشود مگر كسيكه گذشت كرده واصلاح كرده كه اجرش باخدا است.

٢٧ـ سخاوتمند خوشخوئيست كه درپناه خدا است وخدااورا رهانكندووانگذاردتابهبشتش برد ، خدا پيغمبرى نفرستاده مگر با سخاوت ، و پيوسته پدرم مرا بسخاوت و خوشخوئى سفارش ميكرد تا درگذشت .

٢٨- وقال السندي بن شاهك - وكان الذي وكّله الرّشيد بحبس موسى عليه السلام - لمّا حضرته الوفاة : دعني اُكفّنك . فقال عليه السلام : إنّا أهل بيت حجّ صرورتنا ومهور نسائنا وأكفاننا من طهور أموالنا .

٢٩- وقال عليه السلام : لفضل بن يونس : أبلغ خيراً وقل خيراً ولاتكن إمّعة . قلت : وما الامّعة؟ قال: لا تقل: أنا مع الناس وأنا كواحد من النّاس ، إنّ رسول الله صلى الله عليه وآله قال : «ياأيّها النّاس إنّما هما نجدان نجد خير ونجد شرّ ، فلايكن نجد الشرّ أحبّ إليكم من نجد الخير» .

٣٠- وروي أنّه مرّ برجل من أهل السّواد دميم المنظر، فسلّم عليه ونزل عنده وحادثه طويلاً ، ثمّ عرض عليه السلام نفسه في القيام بحاجة إن عرضت له ، فقيل له : يا ابن رسول الله أتنزل إلى هذا ثمّ تسأله عن حوائجه وهو إليك أحوج ؟ فقال عليه السلام : عبد من عبيد الله ، وأخ في كتاب الله ، وجار في بلاد الله ، يجمعنا وإيّاه خير الآباء آدم عليه السلام وأفضل الأديان الإسلام ، ولعلّ الدّهر يرد من حاجاتنا إليه ، فيرانا - بعد الزّهو عليه - متواضعين بين يديه . ثمّ قال عليه السلام:

نواصل من لايستحقّ وصالنا مخافة أن نبقي بغير صديق

٣١- وقال عليه السلام : لاتصلح المسألة إلاّ في ثلاثة : في دم منقطع ، أو غرم مثقل ، أو حاجة مدقعة .

٢٨- سندی بن شاهك كه مأمور بزندانی كردن امام كاظم گماشته بود گويد: چون مرگش در رسيد باو گفتم اجازه بده من شما را كفن كنم فرمود: ما خاندانی هستيم كه خرج نخستين حج ما ومهر زنان ما وكفنهايمان از پاكترين مال خود ما است .

٢٩- بفضل بن يونس فرمود: خير را ابلاغ كن وخير بگو و امعه نباش گفتم امعه چيست؟ فرمود: نگو من با مردمم ويكی ازمردمم. راستی رسول خدا(ص) فرمود: ايا مردم همانا دوجماعت است جماعت خير وجماعت شر. نبايد جماعت شر نزد تومحبوبتر ازجماعت خير باشد .

٣٠- روايت شده كه بمردی روستائی زشت چهره رسيد وبر اوسلام كرد ونزد او فرود آمد وباو دير زمانی گفتگو كرد و باو گفت اگر حاجتی برايش رخ داد آنرا انجام ميدهد ، باو گفته شد يابن رسول الله آيا نزد اين مرد مينشينی و از حوائج او ميپرسی واو بتو نيازمند تر است ، فرمود يكی از بنده های خدا است وبرادر است بحكم قرآن ودر بلاد خدا همسايه است وما با او از يك پدريم كه آدم است ويك دين داريم كه اسلام است وشايد روزگار مارا نيازمند اوكند، وپس ازاينكه براوباليديم ما را برابر خود متواضع بيند سپس فرمود :

وصال كسی جوئيم كه مستحق وصال ما نيست از ترس اينكه بی رفيق بمانيم .

٣١- مسئلت روا نيست مگر درسه حاجت، در خونيكه بعهده بيچاره ايست ، در وام سنگين ، يا نياز خاك نشين .

٣٢ـ وقال عليه السلام : عونك للضعيف من أفضل الصّدقة .

٣٣ـ وقال عليه السلام : تعجّب الجاهل من العاقل أكثر من تعجّب العاقل من الجاهل .

٣٤ـ وقال عليه السلام : المصيبة للصّابر واحدة وللجازع اثنتان .

٣٥ـ وقال عليه السلام : يعرف شدّة الجور من حكم به عليه .

[بسم الله الرحمن الرحيم]

و روى عن الامام الهمام أبي الحسن علي بن موسى الرضا عليهما السلام في طوال هذه المعاني

(جوابه عليه السلام للمأمون)
« في جوامع الشريعة لماسأله جمع ذلك »

روي أنّ المأمون بعث الفضل بن سهل ذاالرّياستين إلى الرّضا عليه السلام فقال له : إنّي أُحبّ أن تجمع لي من الحلال والحرام والفرائض والسّنن ، فإنّك حجّة الله على خلقه ومعدن العلم . فدعا الرّضا عليه السلام بدواة وقرطاس ، و قال عليه السلام للفضل : اكتب :

بسم الله الرّحمن الرّحيم

حسبنا شهادة أن لا إله إلّا الله ، أحداً صمداً ، لم يتّخذ صاحبةً ولا ولداً ، قيّوماً ، سميعاً ، بصيراً ، قويّاً ، قائماً ، باقياً ، نوراً ، عالماً لا يجهل ، قادراً لا يعجز ، غنيّاً لا يحتاج ، عدلاً لا يجور ، خلق

٣٢ـ كمك بناتوان بهترين صدقه است .

٣٣ـ تعجب نادان از عاقل خردمند بيشتر است ازتعجب خردمند ازنادان .

٣٤ـ مصيبت براى شكيبا يكى است وبراى بيتابى كننده دوتا است .

٣٥ـ سختى ناحق را آنكس چشدكه بدان محكوم است .

بنام خداوند بخشاينده مهربان

از امام همام ابي‌الحسن علي بن موسى‌الرضا (ع) درطوال اين معانى رواياتى است .

پاسخ آن حضرت (ع) بمأمون دركليات شريعت هنگاميكه درخواست فراهم كردن آنهارا از وى نمود

روايت شده‌كه مأمون فضل بن سهل ذوالرياستين را نزد امام رضا (ع) فرستاد وگفت بآنحضرت من دوست دارم‌كلياتى ازحلال وحرام وفرائض وسنن برايم فراهم‌كنى. زيرا توئى حجت خدا برخلقش وتوئى معدن علم. امام رضا(ع) دوات وكاغذ خواست وبفضل فرمود بنويس :

بسم‌الله الرحمن الرحيم، بس است ماراگواهى باينكه نيست شايسته پرستشى جزخدا. يگانه است بى نيازاست، همسر وفرزندى نگرفته، نگهدار است وشنوا وتوانا وبرجا وپايا، دانائيكه نادانى ندارد، توانائيكه درنماند، بى‌نيازيكه نياز ندارد، عادليكه ستم نكند، هرچيزرا آفريده، بمانندش چيزى‌نيست

كلّ شيء، ليس كمثله شيء، لاشبه له ولاضدّ ولاندّ ولا كفو. وأنّ محمّداً عبده و رسوله و أمينه و صفوته من خلقه، سيّد المرسلين وخاتم النبيّين و أفضل العالمين، لانبيّ بعده، ولا تبديل لملّته ولا تغيير. و أنّ جميع ماجاء به محمّد صلّى الله عليه وآله أنّه هو الحقّ المبين، نصدّق به و بجميع من مضى قبله من رُسل الله و أنبيائه وحججه. ونصدّق بكتابه الصّادق «لايأتيه الباطل من بين يديه ولا من خلفه تنزيل من حكيم حميد» وأنّه كتابه المهيمن على الكتب كلّها. و أنّه حقّ من فاتحته إلى خاتمته. نؤمن بمحكمه ومتشابهه. وخاصّه وعامّه. ووعده. ووعيده. وناسخه و منسوخه وأخباره لا يقدر واحد من المخلوقين أن يأتي بمثله. و أنّ الدّليل والحجّة من بعده عليّ أميرالمؤمنين و القائم بأمور المسلمين والنّاطق عن القرآن و العالم بأحكامه، أخوه وخليفته ووصيّه والّذي كان منه بمنزلة هارون من موسى، عليّ بن أبي طالب عليه السلام أميرالمؤمنين و إمام المتّقين وقائد الغرّ المحجّلين، يعسوب المؤمنين، وأفضل الوصيّين بعد النبيّين، وبعده الحسن والحسين عليهما السلام، واحداً بعد واحد إلى يومنا هذا، عترة الرّسول، وأعلمهم بالكتاب والسنّة، وأعدلهم بالقضيّة و أولاهم بالإمامة في كلّ عصر وزمان، وأنّهم العروة الوثقى وأئمّة الهدى والحجّة على أهل الدّنيا حتّى يرث الله الأرض ومن عليها و هو خير الوارثين. وأنّ كلّ من خالفهم ضالّ مضلّ، تارك للحقّ والهدى. وأنّهم المعبّرون عن القرآن، النّاطقون

مانند ندارد، ضد ندارد، همکتان ندارد، همتا ندارد، وگواهم که محمد(ص) بنده وفرستاده اواست، و امين وبرگزيده خلق اواست، سيدالمرسلين و خاتم پيغمبران و افضل جهانيانست، پس از وی پيغمبری نيست وملتش را عوض وديگرگونی نباشد، وگواهيم که هرآنچه محمد(ص) آورده حق مبين است واو را باور داريم، وهمه کسانيکه پيش از اوگذشته‌اند از رسولان وپيغمبران و حجتهای خدا، و تصديق داريم بکتاب صادقش که بيهوده را ازپيش وپس درآن راهی نيست فرود آمده از حکيم حميد است، و باينکه آنست کتاب اوکه برهمه کتب مسلط است، وآنست حق ازآغاز تا انجامش. ايمان داريم بمحکم آن و متشابه آن، وخاص وعام آن، ووعده وتهديد، وناسخ ومنسوخ، و همهٔ گزارشاتش، احدی از مخلوق نتواند بمانندش بياورد، وگواهيم که دليل وحجت پس از وی علی اميرالمؤمنين است که سرپرست امورمسلمانان وسخنران قرآن ودانا باحکامش بود، وبرادر وجانشين ووصيش بود آنکه مقامش نسبت باو چون مقام هارون بود نسبت بموسی، علی بن ابيطالب اميرالمؤمنين امام المتقين، و قائد الغرالمحجلين، پادشاه مؤمنين، وافضل اوصياء پس از پيمبران بود، و پس ازوی حسن وحسين(ع) بودند يکی دنبال ديگری تاامروز، خاندان رسول و اعلم بکتاب وسنت واعدل در قضاوت و اولی بامامت در هر عصر وزمان، و گواهيم که آنان عروة الوثقی وائمه هدی و حجت براهل دنيايند تا پايان روزگارکه خدا وارث همه است وبهترين وارثانست، وگواهيم که هرکه مخالف آنها است گمراه وگمراه کننده وتارك حق وهدايت است، وباينکه آنان مفسر قرآن وناطق ازطرف رسولند باييان، هرکه بميرد و آنها را نشناسد وبنام

عن الرّسول بالبيان ، من مات لايعرفهم ولايتولاّهم بأسمائهم وأسماء آبائهم مات ميتة جاهليّة . وأنّ من دينهم الورع و العفّة والصّدق و الصّلاح والاجتهاد وأداء الأمانة إلى البرّ والفاجر و طول السّجود والقيام باللّيل واجتناب المحارم وانتظار الفرج بالصّبر ، وحسن الصّحبة ، وحسن الجوار ، وبذل المعروف ، وكفّ الأذى ، و بسط الوجه ، والنّصيحة والرّحمة للمؤمنين .

و الوضوء كما أمرالله في كتابه غسل الوجه و اليدين و مسح الرّأس والرّجلين واحدٌ فريضةٌ واثنان إسباغ ، ومن زاد أثم ولم يوجر ، ولاينقض الوضوء إلاّ الرّيح و البول و الغائط والنّوم والجنابة . و من مسح على الخفّين فقد خالف الله ورسوله وكتابه ولم يجزعنه وضوءه وذلك أنّ عليّاً عليه السلام خالف القوم في المسح على الخفّين . فقال له عمر : رأيتُ النبيّ صلى الله عليه وآله يمسح . فقال عليٌّ عليه السلام : قبل نزول سورة المائدة أو بعدها ؟ قال : لاأدري . قال عليٌّ عليه السلام : ولكنّني أدري أنّ رسول الله صلى الله عليه وآله لم يمسح على خفّيه مذ نزلت سورة المائدة .

والاغتسال من الجنابة والاحتلام والحيض وغسل من غسّل الميّت فرضٌ . والغسل يوم الجمعة . والعيدين و دخول مكّة والمدينة . وغسل الزّيارة . وغسل الإحرام . ويوم عرفة . وأوّل ليلة من شهر رمضان . وليلة تسع عشرة منه . وإحدى وعشرين وثلاث وعشرين منه سنّة .

و صلاة الفريضة : الظهر أربع ركعات . والعصر أربع ركعات . والمغرب ثلاث ركعات والعشاء الآخرة أربع ركعات . و الفجر ركعتان ، فذلك سبع عشرة ركعة و السنّة أربع و

خودشان وپدرانشان از آنها پیروی نکند بمردن جاهلیت مرده‌است، وگواهیم که دین آنها ورع و عفت وراستی وصلاح وکوشش‌واداء امانت به برو فاجر وطول سجود وشب زنده داری ودوری‌ازمحارم‌وانتظار فرج است باصبر، وخوش همصحبتی وخوش همسایگی واحسان‌کردن وبی‌آزاری وگشاده روئی ونصیحت ومهربانی بمؤمنان .

وضوء چنانست‌که خدا در قرآن خود فرموده، شستن رو ودو دست ومسح سر ودوپا یکبارواجب ودوبار برای‌کمال هرکه بیفزاید‌گناه‌کرده واجر نبرده، ووضوء را نشکند جز خروج باد وبول وغائط وخوابیدن وجنب شدن، هرکه روی موزه مسح‌کشد خدا ورسولش وقرآن را مخالفت‌کرده و وضوء او درست نیست، برای اینکه علی(ع) درمسح برموزه با دیگران مخالفت‌کرد ، عمر گفت من دیدم رسول خدا (ص) برموزه مسح‌کرد علی (ع) فرمود : پیش از نزول سوره مائده یا بعد از آن؟گفت نمیدانم، علی(ع) فرمود: ولی من میدانم که رسولخدا از آنگاه‌که سوره مائده نازل شد بر روی دو موزه خود مسح وضوء نکرد

غسل از جنابت واحتلام وحیض وبرای مس میت واجب است وغسل روزجمعه و عیدین‌ودخول مکه ومدینه وغسل زیارت، وغسل‌احرام، ودر روزعرفه، وشب اول ماه رمضان ، و شب نوزدهم‌وبیست یکم، وبیست سوم‌آن مستحب است.

نماز واجب شبانه روزی ، ظهر چهار رکعت، عصرچهاررکعت مغرب سه رکعت، عشاء آخر چهار رکعت،فجر(صبح)دورکعت این هفده رکعت ونافله شبانه روز سی‌وچهاررکعت،هشت رکعت پیش از ظهر

ثلاثون ركعة : منها ثمان قبل الظّهر . وثمان بعدها . وأربع بعدالمغرب. وركعتان من جلوس بعد العشاء الآخرة ـ تعدّ بواحدة ـ وثمان في السحر . والوتر ثلاث ركعات وركعتان بعد الوتر. والصلاة في أوّل الأوقات . وفضل الجماعة على الفرد بكلّ ركعة ألفي ركعة . ولاتصلّ خلف فاجر. ولا تقتدي إلاّ بأهل الولاية . ولا تصلّ في جلود الميتة . ولا جلود السباع . و التّقصير في أربع فراسخ ، بريدٌ ذاهباً وبريدٌ جائياً ، اثنا عشر ميلاً . وإذا قصّرت أفطرت. والقنوت في أربع صلوات ، في الغداة والمغرب والعتمة . ويوم الجمعة وصلوات الظّهر ، وكلّ القنوت قبل الرّكوع و بعد القراءة .

و الصلاة على الميّت خمس تكبيرات و ليس في صلاة الجنائز تسليم لأنّ التسليم في الركوع والسّجود وليس لصلاة الجنازة ركوع ولاسجود . ويربّع قبر الميّت ولايسنّم. والجهر ببسم الله الرّحمن الرّحيم في الصّلاة مع فاتحة الكتاب .

والزّكاة المفروضة من كلّ مائتي درهم خمسة دراهم ولاتجب في مادون ذلك وفيما زاد في كلّ أربعين درهماً درهم، ولاتجب فيما دون الأربعينات شيء ، ولاتجب حتّى يحول الحول . ولاتعطى إلاّ أهل الولاية والمعرفة . وفي كلّ عشرين ديناراً نصف دينار . و الخمس من جميع المال مرّة واحدة، و العشر من الحنطة و الشّعير و التمر و الزّبيب . و كلّ شيء يخرج من الأرض من الحبوب إذا بلغت خمسة أوسق ففيه العشر إن كان يسقى سيحاً . و إن كان يسقى

و هشت ركعت بعد از ظهر، چهار ركعت بعد از مغرب، و دو ركعت نشسته بعد از عشاء آخر كه يك ركعت محسوبست وهشت ركعت در سحر، وسه ركعت وتر و دو ركعت دنبال وتر. نماز دراول وقت است فضيلت نماز جماعت بفرادى بهر ركعت دو هزار ركعت است، پشت سر بدكار نمازمگزار. واقتداء مكن مگر بامامي مذهب. ونماز مخوان درپوست مردار ونه پوست درنده‌ها. نمازشكسته درچهار فرسخ است كه يك منزل چاپاريست بروى وبرگردى ١٢ ميل است ، هرگاه نمازشكسته خواندى روزه را افطار ميكنى. قنوت درچهارنماز است، صبح ومغرب وعشاء ونمازجمعه ونمازهاى ظهر ،همه قنوتها پيش از ركوع است وبعد ازخواندن حمد وسوره .

نماز ميت را پنج تكبير است درنماز ميت سلام نيست زيرا سلام براى ركوع وسجود است، ونماز ميت ركوع وسجود ندارد، گور مرده را چهارگوش كنند وگرده ماهى نكنند . بسم الله الرحمن الرحيم درنماز با سوره حمد بلند خوانده ميشود .

زكاة واجب در هر دويست درهم نقره پنج درهم است، واگركمتر ازآنست زكاة واجب نيست ، و هرچه بيفزايد براى هر چهل درهم يكدرهم است و فزونى تا بچهل نرسد چيزى ندارد ،وواجب نيست زكاة تاسال برآن بگذرد. وزكاة ندهند مگر بشيعه امامى، ودرهربيست دينار اشرفي طلا (١٨ـ نخودى) نيم ديناراست خمس در همه اموال يكبار واجب است وزكاة ده يك ازگندم است وجو وخرما وكشمش و هرچه از حبوبات كه از زمين برآيند هرگاه بپنج وسق برسند يك ده يك زكاة دارند اگر آب خود بخود برآنها روان شود، واگر با دستگاه گاو وچاه و وسيله آبيارى شوند نيم عشرزكاة دارند براى ندار

بالدّوالي ففيه نصف العشر للمعسر والموسر . وتخرج من الحبوب القبضة و القبضتان ، لأنّ الله لايكلّف نفساً إلاّ وسعها ولا يكلّف العبد فوق طاقته ، و الوسق ستّون صاعاً ، و الصّاع ستّة أرطال ، و هو أربعة أمداد ، والمدّ رطلان و ربع برطل العراقي . وقال الصّادق عليه السلام : هو تسعة أرطال بالعراقي وستّة أرطال بالمدني .

و زكاة الفطر فريضة على رأس كلّ صغير أو كبير، حرّ أو عبد من الحنطة نصف صاع . و من التّمر والزّبيب صاع . ولايجوز أن تعطى غير أهل الولاية ، لأنّها فريضة .

وأكثر الحيض عشرة أيّام وأقلّه ثلاثة أيّام . والمستحاضة [وتحتشي وخل] تغتسل وتصلّي. والحائض تترك الصّلاة ولاتقضي، وتترك الصيّام وتقضيه.

و يصام شهر رمضان لرؤيته و يفطر لرؤيته . ولا يجوز التّراويح في جماعة. وصوم ثلاثة أيّام في كلّ شهر سنّة من كلّ عشرة أيّام ، يوم الخميس من العشر الأوّل، والأربعاء من العشر الأوسط ، والخميس من العشر الآخر . وصوم شعبان حسن وهو سنّة ، وقال رسول الله صلى الله عليه وآله : «شعبان شهري وشهر رمضان شهر الله » وإن قضيت فائت شهر رمضان متفرّقاً أجزءك .

وحجّ البيت من استطاع إليه سبيلاً و السّبيل زاد وراحلة . ولايجوز الحجّ إلاّ متمتّعاً. و لايجوز الإفراد و القران الّذي تعمله العامّة . والإحرام دون الميقات لايجوز . قال الله :

ودارا، واز حبوبات ديگر يكمشت، دومشت زكاة بدهند زيرا خدا كسي را جز باندازه توانائي تكليف نكند وبنده خود فوق توانائي تكليف نكند. يك وسق شصت صاع است، ويك صاع شش رطل وآنهم چهار مد است، وهر مدى دو رطل وربع است برطل عراقي. امام صادق (ع) فرمود : صاع نه رطل عراقي و شش رطل مدني است (مجموع ٥ وسق ٢٨٥ من تبريز ميشود) . ١

زكاة فطره براى هر سرى از صغير وكبير واجب است آزاد باشد يا بنده ، و مقدارش نيم صاع گندم است يا يك صاع ازخرما وياكشمش، و روانيست كه بغير شيعه امامي داده شود چون واجب است .

اكثر حيض ده روزاست وكمترش سه روز، مستحاضه [پارچه برخود گيردو] غسل كند ونماز بخواند، حائض نمازرا ترك كندوقضاهم ندارد، وروزه را ترك كند وقضا كند .

ماه رمضان را بارؤيت هلال آن روزه بايدگرفت، وبا رؤيت هلال شوال بايد افطاركرد، ونماز تراويح بجماعت روا نيست، وسه روز روزه درهرماه سنت است، از هرده روز يك روز پنجشنبه از دهه اول وچهارشنبه ازدهه وسط وپنج شنبه از دهه آخر، روزه ماه شعبان خوبست وسنت است ورسولخدا(ص) فرمود: شعبان ماه منست وماه رمضان ماه خدا است، واگرقضاى ماه رمضانرا متفرقه بگيرى درست است .

حج خانه خدا واجب است بركسيكه راهى بدان دارد ومستطيع است، وراه داشتن توشه ومركب است، وروا نيست حج جز بوضع حج تمتع، وحج افراد وقران كه عامه ميكنند جائز نيست، احرام پيش از ميقات جائز نيست خدا فرمايد: (١٩٤ـ البقرة) حج وعمره را براى خدا كامل كنيد، براى قربانى

«وأتمّوا الحجّ والعمرة لله» ولايجوز في النسك الخصيّ، لأنّه ناقص ويجوز الموجوء.

والجهاد مع إمام عادل. ومن قاتل فقتل دون ماله و رحله ونفسه فهوشهيد، ولا يحلّ قتل أحد من الكفّار في دار التّقية إلاّ قاتل أو باغ وذلك أذالم تحذر على نفسك ولاأكل أموال النّاس من المخالفين و غيرهم، والتقيّة في دار التّقيّة واجبة. ولاحنث على من حلف تقيّة يدفع بها ظلماً عن نفسه.

والطّلاق بالسنّة على ماذكرالله جلّ وعزّ وسنّة نبيّه صلى الله عليه وآله ولايكون الطلاق بغيرسنّة، وكلّ طلاق يخالف الكتاب فليس بطلاق، وكلّ نكاح يخالف السنّة فليس بنكاح. ولاتجمع بين أكثرمن أربع حرائر. وإذاطلّقت المرأة ثلاث مرّات للسنّة لم تحلّ له حتّى تنكح زوجاً غيره. وقال أمير المؤمنين عليه السلام «اتّقوا المطلّقات ثلاثاً فانّهنّ ذوات أزواج».

والصّلاة على النبيّ صلى الله عليه وآله في كلّ المواطن عندالرّياح والعطاس وغيرذلك، وحبّ أولياءالله وأوليائهم و بعض أعدائهم والبراءة منهم ومن أئمّتهم.

و برّ الوالدين و إن كانا مشركين فلاتطعهما و صاحبهما في الدّنيا معروفاً لأنّ الله يقول: «اشكرلي ولوالديك إليّ المصير ☆ وإن جاهداك على أن تشرك بي ماليس لك به علم فلاتطعهما» قال أمير المؤمنين عليه السلام: «ماصاموا لهم ولاصلّوا ولكن أمروهم بمعصية الله فأطاعوهم

خایه کشیده جائز نیست ولی اگرخایه پیچانیده باشد جائزاست.

جهاد با امام عادل واجب است، وهرکه ازمال وبنه خود دفاع کند تا کشته شود شهید است، و جائز نیست کشتن کافر در موردتقیه مگرآنکه قاتل باشد یاشورشی درصورتیکه برجان خود نترسی، وروانیست خوردن مال مردم ازمخالف وديگران. تقيه درمحل خود واجب است وبر کسیکه از راه تقیه سوگندی بخورد تاظالمی را ازخود دفع کند حرجی نیست.

طلاق برطبق قانون اسلام بهمان وجهیست که خدا جل وعز ذکرکرده وروش پیغمبرش(ص) بوده طلاق برخلاف سنت روانیست، وهرطلاقی مخالف قرآن باشد طلاق نیست، و هر ازدواجی مخالف سنت باشد درست نیست، بیش ازچهار زوجه آزاد باهم نتوان گرفت، وهرگاه زنی را سه بار طبق سنت‌طلاق دهند برای شوهر(طلاق‌دهنده) حلال نیست تا شوهرديگركند، واميرالمؤمنين(ع) فرمود از نكاح زنان سه طلاقه بپرهیزید که شوهر دارند.

صلوات برپیغمبر(ص) درهمه جا است هنگام وزیدن بادها وعطسه و جزآن، ودوستی اولیاء خدا ودوستانشان ودشمنی دشمنهایشان وبیزاری ازآنها واز پیشواهاشان.

خوشرفتاری باپدرومادرگرچه مشرك باشند، وازآنها پیروی‌نکنی وددرنیا باآنها بخوشی‌معاشرت کن زیرا خدا تعالی میفرماید (١٤- لقمان) مرا شکرگزاروپدر ومادرت‌را، بازگشت بدرگاه منست، واگر با تومبارزه‌کردندکه چیزی را بامن شریك دانی که خلاف عقیده تواست از آنها پیروی مکن. اميرالمؤمنين(ع) (درموضوع اطاعت‌گذشتگان) فرمود: برای آنان روزه نداشتند ونماز نگذاشتند ولی

ثمّ قال : سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول : «من أطاع مخلوقاً في غير طاعة الله جلّ وعزّ فقد كفر واتّخذ إلها من دون الله» . وذكاة الجنين ذكاة اُمّه . وذنوب الأنبياء صغار موهوبة لهم بالنبوّة. والفرائض على ما أمر الله لاعول فيها ولا يرث مع الوالدين والولد أحد إلاّ الزّوج والمرأة . وذوالسّهم أحقّ ممّن لاسهم له، وليست العصبة من دين الله .

والعقيقة عن المولود الذّكر والانثى يوم السّابع . و يحلق رأسه يوم السّابع . ويسمّى يوم السابع . ويتصدّق بوزن شعره ذهباً أوفضّة يوم السّابع .

وأنّ أفعال العباد مخلوقة خلق تقدير، لاخلق تكوين. ولاتقل بالجبر ولابالتّفويض ، ولا يأخذ الله عزّوجلّ البريء بجرم السّقيم . ولا يعذّب الله الأبناء والأطفال بذنوب الآباء وإنّه قال : «ولاتزروا زرة وزر اُخرى . وأن ليس للإنسان إلاّ ما سعى» والله يغفر ولا يظلم. ولا يفرض الله على العباد طاعة من يعلم أنّه يظلمهم ويغويهم . ولايختار لرسالته ويصطفي من عباده من يعلم أنّه يكفر و يعبد الشيّطان من دونه . و أنّ الاسلام غير الايمان وكلّ مؤمن مسلم و ليس كلّ مسلم مؤمناً . لايسرق السّارق حين يسرق و هو مؤمن ، ولايشرب الشّارب حين يشرب الخمر وهو مؤمن ، ولايقتل النّفس الّتي حرّم الله بغيرالحقّ وهو مؤمن .

آنانرا بنافرمانی خدا واداشتند و از آنها پیروی کردند، سپس فرمود (ع) : من از رسول خدا (ص) شنیدم میفرمود : هرکه برخلاف طاعت خدا جل وعز از مخلوقی اطاعت کند کافر شده ، و جزخدا معبودی برگرفته .

سربریدن نوزاد همان سربریدن مادر او است (اگر پس از ذبح مادرش مرده از شکم مادرش بیرون آرند والا باید ذبح شود) .

گناهان پیغمبران صغیره است وبخاطر مقام نبوت بآنها بخشش شده .

مقررات ارث چنانندکه خدا فرموده عول (نقصان ازفریضه بواسطه کثرت آن) درآنها راه ندارد وباوجود پدر ومادروفرزند احدی ارث نبرد جز شوهر (زن متوفات) یا زن (مرد متوفی) آنکه سهمی برای او مقرر است سزاوار تر است ازآنکه سهمی ندارد وعصبه از دین خدا نیست (یعنی رد مازاد از سهام بخویشان مرد طبقه دوم ازپدر) .

عقیقه ازنوزاد پسرودختر روزهفتم زایش است ، روزهفتم سرش را تراشند وروز هفتم نامگذاریش کنند وهمان روزهفتم هم وزن موی سرش طلا یانقره صدقه دهند .

افعال بنده های خدا مخلوق خدایند بخلق تقدیر واندازه‌گیری نه خلق‌تکوین وآفرینش، جبر معتقد نباش ونه تفویض ، خدا عزوجل بی تقصیررا بجرم تقصیر کار مسؤول نکند و پسران وکودکانرا بگناه پدران عذاب نکند بااینکه فرموده (۳۹- النجم) هیچکس باردیگری را بدوش ندارد، وراستش اینست‌که ازان انسان نیست جزآنچه‌کوشیده ـ خدا بیامرزد وستم نکند وخدا بر بنده ها واجب نکند طاعت‌کسی راکه میداند بدانها ستم میکند وآنهاراگمراه میکند ـ برسالت انتخاب‌نکند وبرنینگیزاند از بنده هایش‌کسیراکه میداند کافر میشود، ودر برابرش شیطان را خواهد پرستید، اسلام جز ایمانست وهرمؤمنی مسلمانست وهرمسلمانی مؤمن نیست، دزد نمیدزدد درحالیکه مؤمنست، می‌خوار می‌ننوشددر

وأصحاب الحدود لامؤمنون ولاكافرون . وإنّ الله لايدخل النّار مؤمناً وقدوعده الجنّة والخلود فيها ، ومن وجبت له النّار بنفاق أوفسق أوكبيرة من الكبائر لم يبعث مع المؤمنين ولامنهم . ولاتحيط جهنّم إلاّ بالكافرين ، وكلّ إثم دخل صاحبه بلزومه النّار فهوفاسق . ومن أشرك ، أوكفر ، أونافق ، أوأتى كبيرة من الكبائر ، والشّفاعة جائزة للمستشفعين . والأمر بالمعروف والنّهي عن المنكر باللّسان واجب .

والإيمان أداء الفرائض واجتناب المحارم . والإيمان هومعرفة بالقلب وإقرار باللّسان وعملٌ بالأركان .

والتّكبير في الأضحى خلف عشرصلوات يبتدء من صلاة الظهر من يوم النّحر وفي الفطر في خمس صلوات يبتدء بصلاة المغرب من ليلة الفطر .

والنفساء تقعد عشرين يوماً لا أكثر منها . فان طهرت قبل ذلك صلّت وإلاّ فإلى عشرين يوماً ، ثمّ تغتسل و تصلّي وتعمل عمل المستحاضة .

ويؤمن بعذاب القبر ومنكرونكير والبعث بعدالموت . والحساب و الميزان والصّراط . و البراءة من أئمّة الضلال و أتباعهم . والموالاة لأولياء الله وتحريم الخمر قليلها وكثيرها . وكلّ مسكرٍ خمرٌ . وكلّ ما أسكر كثيره فقليله حرامٌ . والمضطر لايشرب الخمر فإنّها تقتله .

حاليكه مؤمنست، قاتل نفس محترم مرتكب قتل ناحق نشود در حاليكه مؤمنست، آنها راكه حد بايد نه مؤمنند ونه كافر، خدا مؤمنى راكه وعده بهشت داده و وعده داده در آن جاويدانست بدوزخ نبرد، هركه براى نفاق يافسق ويا يك گناه كبيره مستوجب دوزخ شده با مؤمنان مبعوث نشود واز آنان نيست دوزخ درخود نگيرد مگر كافران را، هرگناهيكه مرتكبش مستوجب دوزخ است آن مرتكب فاسق است وفاسق است هركه شرك آورد يا كافر شود يا نفاق كند يا مرتكب كبيره‌اى شود - شفاعت براى شفاعت خواهان جائز است .

امر بمعروف ونهى ازمنكر بزبان واجب است.

ايمان انجام واجبات و دورى ازمحرماتست، ايمان عقيده بدل و اقرار بزبان وكردار با اعضاء تن است .

تكبير درعيد قربان دنبال ده نمازاست كه ازنمازظهر روزعيد آغازميشود ودر عيد فطر دنبال پنج نمازاست كه ازمغرب شب عيد فطر آغازميشود .

زن زائيده بيست روزبى نمازباشد نه بيشترواگرپيش ازآن پاك شد نمازبخواند وگرنه تابيست روز صبركند سپس غسل كند وعمل مستحاضه كند .

بايد معتقد بود بعذاب قبرومنكرونكير وبعث پس ازمرك وحساب وميزان و صراط و بيزارى از پيشوايان گمراهى وپيروانشان، ودوستدارى اولياء الله، وحرام بودن مى ازكم وبيش ، وهر مست كننده مى است، وهرچه بيشش مست كند كمش هم حرامست، وبيچاره مى ننوشد كه او را ميكشد، و حرامست

وتحريم كلّ ذي ناب من السّباع و كلّ ذي مخلب من الطير . و تحريم الطّحال فإنّه دم . والجرّي والطّافي والمارماهي والزمير و كلّ شيء لايكون له قشور . ومن الطّيرمالاتكون له قانصة . ومن البيض كلّما اختلف طرفاه فحلال أكله وما استوى طرفاه فحرام أكله . واجتناب الكبائر ، و هي قتل النّفس الّتي حرّم الله . و شرب الخمر . وعقوق الوالدين و الفرار من الزّحف، وأكل مال اليتامى ظلماً . وأكل الميتة . والدّم . ولحم الخنزير . وما اُهلّ به لغير الله من غير ضرورة به . وأكل الرّبا و السّحت بعد البيّنة . والميسر . والبخس في الميزان والمكيال . و قذف المحصنات . والزّناء واللّواط . الشهادت الزور . و اليأس من روح الله ، و الأمن من مكرالله . والقنوط من رحمة الله . ومعاونة الظّالمين والرّكون إليهم . ويمين الغموس . و حبس الحقوق من غير عُسر . و الكبر . و الكفر . والإسراف . و التّبذير . والخيانة . و كتمان الشهادة ، والملاهي الّتي تصدّ عن ذكرالله مثل الغناء وضرب الأوتار . والإصرار على الصّغاير من الذّنوب . فهذا اُصول الدين . والحمد لله ربّ العالمين وصلّى الله على نبيّه وآله و سلّم تسليماً .



هرحيوان نيشدار ازدرنده ها ، وهرچنگال دار ازپرنده ها ، وحرامست اسپرز زيرا خون منجمد است ، وجري (ماهي نرم بي‌استخوان بشكل مار وهمان سرش استخوان دارد) وماهي درآب مرده ، ومارماهي وزمير (ماهيكه تيغ برنده‌اي درپشت دارد وشايدكوسج باشد) وهرچه پوست زبرندارد، وحرامست هر پرنده‌ايكه چينه دان ندارد (دانه خوارنيست وگوشتخوار است)، وهر تخم پرنده ايكه دوطرفش تفاوت دارد حلال است واگر دوطرفش برابراست حرامست، ولازمست اجتناب ازگناهان كبيره وآنها ١ـ قتل نفس محترمه ٢ـ ميخواري ٣ـ عقوق پدر و مادر ٤ـ گريز از جبهه‌جهاد ٥ـ خوردن مال‌يتيم بناحق ٦ـ خوردن مردار، وخون وگوشت خوك، وقرباني براي جز خدا بي ضرورت بدان ٧ـ خوردن ربا و مال حرام پس ازعلم بحرمت آن ٨ـ قماركردن ٩ـ كم فروشي با ترازو يا پيمانه ١٠ـ زنان‌پاكدامن را متهم‌كردن ١١ـ زنا ١٢ـ لواط ١٣ـ گواهي ناحق ١٤ـ نوميدي از رحمت خدا ١٥ـ ايمن از مكر خدا ١٦ـ نوميدي ازرحمت خدا ١٧ـ كمك بظالمان واعتمادبآنان ١٨ـ قسم دروغ ١٩ـ حبس بدهي براي غيرمعسر ٢٠ـ تكبر ٢١ـ كفر ٢٢ـ اسراف ٢٣ـ تبذير ٢٤ـ خيانت ٢٥ـ كتمان شهادت ٢٦ـ لهوهائيكه ازياد خدا بازميدارند مانند غناء وتار زدن ٢٧ـ اصرار برگناهان صغيره ـ اينها است اصول دين، والحمدلله رب‌العالمين وصلي‌الله علي نبيه وآله وسلم تسليماً .

(ومن كلامه عليه السلام في التوحيد)

سأله عمران الصّابي في مجلس كبير جمع له المأمون فيه متكلّمي الملل كلّهم المخالفين للإسلام فخصم جميعهم والخبر طويل والمجلس مشهور . ذكرنا منه ما اقتضاه الكتاب .

قال له عمران الصّابي : أخبرني نوحّد الله بحقيقة أم نوحّده بوصف .

فقال له الرّضا عليه السلام : إنّ النّور البديء الواحد الكون الأوّل واحد لاشريك له ولاشيء معه، فردٌ لا ثاني معه .. ولا معلوم ولا مجهول ، ولا محكم ولامتشابه، ولا مذكور ولامنسي، ولاشيء يقع عليه اسم شيء من الأشياء كلّها . فكان البدىء قائماً بنفسه ، ، نور غنيٌّ مستغن عن غيره ، لامن وقت كان ، ولاإلى وقت يكون ، ولاعلى شيء قام ، ولا إلى شيء استتر، ولا في شيء استكنّ، ولايدرك القائل مقالاً إذا خطر بباله ضوء أومثال أوشبح أوظلّ . وذلك كلّه قبل الخلق في حال الّتي لاشيء فيها غيره والحال أيضاً فيهذا الموضع ، فإنّما هي صفات محدثة و ترجمة من متوهّم ليفهم . أفهمت يا عمران ؟ قال : نعم .

قال الرّضا عليه السلام : إعلم أنّ التوهّم و المشيئة والإرادة معناها واحد و اسماؤها ثلاثة و كان أوّل توهّمه و إرادته و مشيئته الحروف الّتي جعلها أصلا لكلّ شيء و فاصلاً لكلّ

از سخنان آنحضرت در توحيد و يگانه پرستی

عمران صابی با آنحضرت مصاحبه کرد، درانجمن بزرگی که مأمون فراهم کرده بود همه سخن‌گويان هرملت مخالف اسلام را دعوت کرده بود وامام رضا همه را محکوم کرد. خبرطولانی است واين مجلس مشهور است ما باندازه اقتضای اين کتاب ازآنرا نقل کرديم :

عمران صابی: بمن بگوکه ما خدارا بحقيقت يگانه دانيم يابوصف ؟

امام رضا(ع) :آن نور نخستين يگانه، يکتا هستی نخست يکی است، نه شريك دارد و نه چيزی با او است يکتا است ودومی ندارد، نه بکنه معلوم است ونه بکلی مجهول ، نه محکم است ونه متشابه ، نه در ياد است و نه فراموش، نه چيزيستکه عنوان هرچيز ديگر بر آن صادق آيد ، آن هستی نخست بخود پايا است، نوريست بی نياز بالذات ومستغنی ازجز خود، نه ازوقتی بوده نه تا وقتی باشد، نه بر چيزی استواراست، ونه بچيزی درپرده است، ونه درچيزی نهفته است ،گوينده عبارتيکه او را اداکند نيابد از هرچه درخاطرش آيد، تابش يا مثال يا شبح يا ظل، اينان همه پيش ازآفرينش بودند درآن حال که چيزی جزاونبود، حالهم دراين رتبه است. همانا اينها صفاتی پديد شده‌اند وترجمانی‌هستند از توهم‌کننده تابفهمد . ای عمران فهميدی؛ عمران- آری فهميدم .

امام رضا (ع): بدانکه توهم ومشيت واراده يك معنا دارندکه ۳ نام دارد : نخست توهم واراده ومشيت او همان حروفی بودندکه آنهارا اصل هرچيز مقرر داشت، وحلال هرمشکل ودرتوهم خود جز

مشكل، و لم يجعل في توهّمه معنى غير أنفسها متناهي ولا وجود لأنّها متوهّمه بالتّوهّم و الله سابق التوهّم، لأنّه ليس قبله شيء ولاكان معه شيء. والتوهّم سابق للحروف فكانت الحروف محدثة بالتّوهّم وكان التّوهّم وليس قبل الله مذهب، والتّوهّم من الله غير الله ولذلك صارفعل كلّ شيء غيره، وحدُّ كلّ شيء غيره، وصفة كلّ شيء غير الموصوف، وحدُّ كلّ شيء غير المحدود. وذلك لأنّ الحروف إنّماهي مقطّعة قائمة برؤوسها لاتدلُّ غير نفوسها، فإذاألّفتها و جمعت منها أحرفاً كانت تدلُّ على غيرها من أسماء وصفات.

و اعلم أنّه لا يكون صفة لغير موصوف و لا اسم لغير معنى،ولا حدّ لغير محدود و الأسماء والصّفات كلّها تدلُّ على الكمال و الوجود ولا تدلُّ على الاحاطة كما تدلُّ على الوجود الّذي هو التّربيع و التّدوير و التّثليث، لأنّ الله يدرك بالأسماء و الصّفات ولايدرك بالتحديد. فليس ينزل بالله شيء من ذلك حتّى يعرفه خلقه معرفتهم لأنفسهم. ولوكانت صفاته لاتدلُّ عليه و اسماؤه لاتدعوا إليه لكانت العبادة من الخلق لأسمائه وصفاته دون معناه ولو كان كذلك لكان المعبود الواحد غيرالله لأنّ صفاته غيره.

قال له عمران: أخبرني عن التّوهّم خلقٌ هو أم غيرخلق؟

قال الرضا عليه السلام: بل خلق ساكن لايدرك بالسّكون و إنّما صار خلقاً، لأنّه شيء

همان معانی متناهیه چیزی مقرر نداشت و وجودی هم برای آنها نبود، زیرا همان صرف توهم بودند و خدا برتوهم پیشی داشت زیرا پیش از او وبا او چیزی نبود، وحروف همان سابقه توهم داشتند، آن حروف پدیدار بتوهم بودند وهمان توهم بود وپیش ازخدا مذهبی نبود، وتوهم ناشی ازطرف خدا جز خدا است. ازاینرو است که کار هر چیزی جزذات او است، وحد هر چیزی جز ذات او است، وصفت هرچیزی جز ذات موصوف است، وحد هرچیزی جز ذات محدود است، و اینست که خود حروف همانا در ذات خود از هم جدا هستند، وبرخویش استوارند، وبجز برخود دلالتی ندارند، و هرگاه آنها را ترکیب کنی وفراهم نمائی کلمه‌ای شوند که برجز خود دلالت کنند، ونامها و صفتها پدید آیند.

وبدانکه راستش اینست صفت بی‌موصوف نشود، ونام بی‌معنی نباشد، وحد بی وجود محدود محقق نشود، واسماء وصفات همه دلالت بر کمال وهستی کنند، ودلالت براحاطه ندارند چنانچه دلالت براصل هستی دارند که آن تربیع و تدویر وتثلیث باشد، زیرا خدا را باسماء و صفات توان شناخت نه بکنه و حقیقت ذات، وبخداوند چیزی از این حدود تعلق نگیرد تاخلقش اورا چنان‌شناسند که خودرا میشناسند واگر صفاتش دلیل او نباشند، و نامهایش وی را افاده نکنند عبادت مردم متوجه همان صفات و نامها گردد و معنائی بدهد، و اگر چنین باشد لازم آید که معبود یگانه جز خدا باشد برای آنکه صفاتش جز او است.

عمران: بمن بگو توهم خلق است یا جزخلق است؟

امام رضا (ع): بلکه خلقی است ساکن که سکونش درك نشود و باین اعتبار خلق است که

محدث ، الله الّذي أحدثه فلمّا سمّي شيئاً صار خلقاً . و إنّما هو الله وخلقه لا ثالث غيرهما وقد يكون الخلق ساكناً و متحرّكاً ومختلفاً ومؤتلفاً ومعلوماً و متشابهاً و كلّما وقع عليه اسم شيء فهوخلق .

(ومن كلامه عليه السلام في الاصطفاء)

لمّا حضر عليّ بن موسى عليه السلام مجلس المأمون وقد اجتمع فيه جماعة علماء أهل العراق وخراسان . فقال المأمون : أخبروني عن معني هذه الآية «ثمّ أورثنا الكتاب الّذين اصطفينا

چيزيست پديد شدهٔ خدا است که پديدش کرده وچون نام چيز دارد خلق باشد، همانا خدا است و خلق او سومي درميان نيست وخلق بساکه ساکن استوبساکه‌متحرك است ، ومتحرك مختلف است ومؤتلف و معلوم ومتشابه، وهرچه برآن نام چيزصادق باشد خلق است .

شرح ـ اگر مقصود ازحروف درکلام امام همان ماده اولي باشدکه عنصرنخست همه عناصر است ودر نظردانشمندان امروزه عين قوه‌ايست که درحرکت خود همه مظاهر عالم هستي از آن تراويده است وميتراود ميتوان اين حديث را بيان حقيقتي گرفت که پس از قرنها بزرگترين دانشمندان جهان بدان پي برده‌اند ويکي ازمعجزات عميق وعلمي امام هشتم بشمار آورد، واز تعبير بحروف فهميده ميشود-بسط لانهايت ماده نخست جهان که مبدأ پيدايش ترکيبات شگرف مه هاي فضائي و طوفانهاي چرخنده ، و سپس تشکيل ستاره‌ها وتنظيم منظومه‌هاي شمسي‌نامحدود در عمق عميق اين فضاگرديده است . بنا براين مقصود ازمشيت واراده‌که آنرا باتوهم يکي دانسته صفت فعل محض است ، و تعبير از ماده نخست بتوهم تعبيري بسيار دقيق وشيوااست. وجمله اخيرکه ميفرمايد خلق ساکن ومتحرك ومختلف ومؤتلف ومعلوم و متشابه دارد باتطورات ماده اولي بنابرتحقيقات دانشمندان امروزي بسيار قـابل تطبيق است ، مختلف الکتريسته مثبت ومنفي ومؤتلف الکتريسته هاي مثبت ويامنفي، معلوم منظومه هاي شمسي‌کامل ومتعلقات آن، متشابه عوالم مه‌ها و طوفانهاي لولبي وستاره هاي نارسيده‌که در اعماق فضا بسيار و بسيارکشف شدند ومجره ها نمودي ازآنهااست، وتعبير ازماده اولي باعتبار سکون آن بتوهم ازنظر اينست‌که ماده بعنوان سکون وجود خارجي ندارد چون عين قوه وحرکت است وفقط درعالم توهم اين تجزيه و وصف سکون امکان پذير است وجمله **والحال ايضاً في‌هذا الموضع فانماهي صفات‌محدثة وترجمة من متوهم ليفهم**ـ باين حقيقت اشارت دارد .

ازسخنان آنحضرت عليه‌السلام‌درشرح اصطفاء

چون امام رضا (ع) درمجلس مأمون حضوريافت وگروهي ازدانشمندان عراق وخراسانهم درآن انجمن بودند مأمون بحاضران گفت مرا ازمعني اين آيه خبر بدهيـد (۲۹ ـ فاطر) سپس ارث داديم

من عبادنا ـ الآية ـ » ؟ فقالت العلماء : أراد الله الأمّة كلّها . فقال المأمون : ما تقول يا أباالحسن ؟ فقال الرّضا عليه السلام : لا أقول : كما قالوا ولكن أقول : أراد الله تبارك و تعالى بذلك العترة الطّاهرة عليهم السلام .

وقال المأمون : وكيف عنى العترة دون الأمّة ؟

فقال الرّضا عليه السلام : لو أراد الأمّة لكانت بأجمعها في الجنّة ، لقول الله : « فمنهم ظالم لنفسه ومنهم مقتصد و منهم سابق بالخيرات بإذن الله ذلك هوالفضل الكبير» . ثمّ جعلهم كلّهم في الجنّة فقال عزّوجلّ : «جنات عدن يدخلونها» فصارت الوراثة للعترة الطّاهرة لالغيرهم . ثمّ قال الرّضا عليه السلام : هم الّذين وصفهم الله في كتابه فقال : « إنّما يريد الله ليذهب عنكم الرّجس أهل البيت ويطهّركم تطهيراً» . وهم الّذين قال رسول الله صلّى الله عليه وآله : «إنّي مخلّف فيكم الثقلين كتاب الله و عترتي ـ أهل بيتي ـ لن يفترقا حتّى يردا عليّ الحوض انظروا كيف تخلفوني فيهما ، يا أيّها النّاس لا تعلّموهم فإنّهم أعلم منكم» .

قالت العلماء : أخبرنا يا أباالحسن عن العترة هم الآل أوغير الآل ؟ فقال الرّضا عليه السلام : هم الآل .

کتابرا بدان کسانیکه از بنده های خود برگزیدیم ـ تا آخر آیه ـ علماء همه گفتند مقصود خدا از عباد برگزیده همه امت است.

مأمون بامام رضا (ع) گفت : یا اباالحسن شما چه میفرمائید ؟ امام رضا (ع) در پاسخ فرمود: چنانچه اینها میگویند من نمیگویم بلکه میگویم مقصود خدا تبارك‌وتعالی ازبنده‌های برگزیده، خصوص عترت طاهره وخاندان پیغمبر است .

مأمون گفت چگونه خصوص عترت مقصود است نه همه امت؟ امام رضا درپاسخ فرمود: اگر مقصود همه امت باشند باید همه ببهشت روند زیرا خدا دنبال آن فرماید : « برخی از آنها بخود ستم‌کنند و برخی بعدالت رفتار کنند ، وبرخی بهرخیری سبقت جویند ـ باجازه خدا ـ اینست آن فضیلت بزرك ـ سپس‌همه‌رااهل بهشت قرارداده وفرموده است عزوجل (۳۰ـ فاطر) بهشتهای عدنی‌که در آن درآیند ـ بنابراین وراثت مخصوص عترت طاهره است نه دیگران ، سپس امام رضا (ع) فرمود : همان کسانندکه خدایشان در قرآن وصف‌کرده و فرموده : (۳۳ ـ الاحزاب) همانا خدا میخواهد پلیدی را از شما خاندان ببرد وشمارا بخوبی پاك گرداند ـ وهمانهایندکه رسول خدا (ص) درباره شان فرموده: راستی من درمیان شما ثقلین را بجای خود میگذارم‌که‌کتاب خدا وخاندان منند، اهل بیت من ـ هرگز ازهم جدا نشوند تا درسرحوض بمن‌برسند . شما بنگرید پس ازمن‌درباره آنهوچه میکنید، آیا مردم بآنها چیزی نیاموزید زیرا آنها ازشما داناترند .

علماءگفتند یا اباالحسن بما بگوکه عترت همان‌آل هستند یاجزآل هستند؟ امام رضا(ع) فرمود عترت همان آل هستند .

فقالت العلماء : فهذا رسول الله يؤثر عنه أنّه قال : «اُمّتي آلي» وهؤلاء أصحابه يقولون بالخبر المستفيض الّذي لا يمكن دفعه : «آل محمّد اُمّته» .

فقال الرّضا عليه السلام : أخبروني هل تحرم الصّدقة على آل محمّد ؟ قالوا : نعم ، قال عليه السلام : فتحرم على الاُمّة ؟ قالوا : لا . قال عليه السلام : هذا فرق بين الآل وبين الاُمّة . ويحكم أين يذهب بكم «أصرفتم عن الذّكر صفحاً أم أنتم قوم مسرفون» ؟ ! أما علمتم أنّما وقعت الرّواية في الظّاهر على المصطفين المهتدين دون سائرهم ؟ !

قالوا : من أين قلت يا أبا الحسن ؟ قال عليه السلام : من قول الله : «لقد أرسلنا نوحاً وإبراهيم وجعلنا في ذريّتهما النّبوّة والكتاب فمنهم مهتد وكثير منهم فاسقون» فصارت وراثة النبوّة والكتاب في المهتدين دون الفاسقين ، أما علمتم أنّ نوحاً سأل ربّه ؟ «فقال ربّ إنّ ابني من أهلي وإنّ وعدك الحقّ» وذلك أنّ الله وعده أن ينجيه وأهله ، فقال له ربّه تبارك وتعالى : «إنّه ليس من أهلك إنّه عمل غير صالح فلا تسألن ما ليس لك به علم إنّي أعظك أن تكون من الجاهلين» .

فقال المأمون: فهل فضّل الله العترة على سائر النّاس؟ فقال الرّضا عليه السلام : إنّ الله العزيز

علماء گفتند این رسول‌خدا است (ص) که از او خبر رسیده است که فرموده : امتم همه آل منند، واینان همه یاران پیغمبرند که بر طبق خبر معروفیکه نتوان ردش کرد میگوید : آل محمد (ص) امت او هستند .

امام رضا(ع) فرمود: بمن بگوئید که صدقه بر آل محمد(ص) حرامست یا نه؟ گفتند: آری حرامست.

امام رضا(ع) فرمود: آیا صدقه برهمه امت حرامست ؟ گفتند: نه، امام فرمود اینست فرق میان امت وآل وای برشما کجا رفتید؟ شما پشت بقرآن دادید یاشما مردمی بی‌اندازه روهستید، آیا ندانید که روایت درظاهر خود درباره برگزیده‌های هدایت یافته‌اند نه درباره دیگران .

گفتند یا اباالحسن ازکجا میگوئی ؟ فرمود : ازگفته خدا (٢٦ ـ الحدید) هرآینه برسالت فرستادیم نوح وابراهیم (ع) را، و نبوت وکتاب را در نژادشان نهادیم، برخی از آنان رهیاب شدند و بسیاریشان بدکاره شدند ـ نبوت و کتاب در مهتدین گرائیدند نه در فاسقین آیا ندانید که نوح از پروردگارش درخواست کرد (٤٥ ـ هود) پس گفت راستی پسرم از خاندانم بود وراستی وعده تو درست است ـ واین گفته برای آن بود که خدایش وعده داده بود که او را با خاندانش از غرق نجات بخشد ، وپروردگارش تبارك وتعالی در پاسخ او فرمود (٤٦ـ هود) راستش اینست که او از خاندان تو نبود، راستش اینست که اوکردار ناشایسته ای بود از من مخواه آنچه را ندانی من بتو پند میدهم از نادانان نباشی .

مأمون پرسید: آیا خداوندعترت را بردیگران برتری‌داده؟ امام رضا(ع) فرمود: راستیکه خدای

الجبّار فضّل العترة على سائر النّاس في محكم كتابه . قال المأمون : أين ذلك من كتاب الله ؟ قال الرّضا عليه السلام : في قوله تعالى : «إنّ الله اصطفى آدم و نوحاً و آل إبراهيم و آل عمران على العالمين ۞ ذرّيّة بعضها من بعض و قال الله في موضع آخر : «أم يحسدون النّاس على ما آتاهم الله من فضله فقد آتينا آل إبراهيم الكتاب والحكمة و آتيناهم ملكاً عظيماً» ثمّ ردّ المخاطبة في أثر هذا إلى سائر المؤمنين فقال : «يا أيها الّذين آمنوا أطيعوا الله و أطيعوا الرّسول وأولي الأمر منكم» يعني الّذين أورثهم الكتاب والحكمة وحُسد واعليهما بقوله : «أم يحسدون النّاس على آتيهم الله من فضله فقد آتينا آل إبراهيم الكتاب والحكمة و آتيناهم ملكاً عظيماً» يعني الطّاعة للمصطفين الطاهرين، والملك ههنا الطّاعة لهم .

قالت العلماء : هل فسّر الله تعالى الاصطفاء في الكتاب ؟

فقال الرّضا عليه السلام : فسّر الاصطفاء في الظّاهر سوى الباطن في اثني عشر موضعاً .

فأوّل ذلك قول الله : «وأنذر عشيرتك الأقربين ـ ورهطك المخلصين ـ هكذا في قراءة اُبيّ بن كعب وهي ثابتة في مصحف عبدالله بن مسعود (فلمّا أمر عثمان زيد بن ثابت أن يجمع

عز بزجبار عترت را بر ديگران برترى داده در كتاب محكم خود مأمون: اين در كجاى كتاب خدا است؟ امام رضا عليه السلام: درقول خداى تعالى (٣٣ـ آل عمران) راستى خدا برگزيد آدم و نوح و خاندان ابراهيم وخاندان عمران را برجهانيان، نژادى كه از يكديگرند ـ ودر جاى ديگر خدا فرموده (٥٧ـ النساء) يا بلكه حسد ميبرند برمردم نسبت بدانچه خدا ازفضل خود بآنها داده. هرآينه بخاندان ابراهيم كتاب وحكمت داديم وبآنان ملك بزرگى داديم ـ سپس بعد ازآن روى گفتاررا با ديگرمؤمنان كرده وفرموده (٥٩ ـ النساء) آيا كسانيكه گرويديد اطاعت كنيد خدارا واطاعت كنيد رسول خدا وصاحب الامر خودرا يعنى همانها كه كتاب وحكمت بدانها ارث رسيده وبواسطه داشتن آن دومحسود ديگران شدند بقول خدا كه ايا بلكه حسد برند بمردم برآنچه خدا ازفضل خود بآنها داده. هرآينه بآل ابراهيم كتاب وحكمت داديم، وبآنها ملك بزرك داديم ـ مقصود حق طاعت برگزيدگان پاك است، و ملك در اينجا بمعنى حق طاعت است .

علماء مجلس گفتند آيا خداوند اصطفاء را درقرآن تفسير كرده است؟

امام رضا (ع) فرمود : اصطفاء را در ظاهر قرآن بجز از معنى باطن آن در دوازده جا تفسير كرده .

١ـ قول خدا (٢١٤ ـ الشعراء) بيم بده نزديكترين عشيرهات را ـ و تيره با اخلاصت را ـ در قرائت ابى بن كعب چنين است، ودرمصحف عبدالله بن مسعود هم ثبت است، (وچون عثمان بزيد بن ثابت

القرآن خفى هذه الآية) (١) وهذه منزلة رفيعة و فضل عظيم وشرف عالٍ حين عنى الله عزّ وجلّ بذلك الآل فهذه واحدة.

والآية الثانية في الاصطفاء قول الله: «إنّما يريد الله ليذهب عنكم الرّجس أهل البيت ويطهّركم تطهيراً» وهذا الفضل الّذي لايجحده معاند لأنّه فضل بيّن.

والآية الثالثة حين ميّز الله الطّاهرين من خلقه أمر نبيّه في آية الابتهال فقال: «قل ـ يا محمّد ـ تعالوا ندع أبناءنا و أبناءكم و نساءنا ونساءكم و أنفسنا و أنفسكم ثمّ نبتهل فنجعل لعنة الله على الكاذبين» فأبرز النّبيّ صلى الله عليه وآله عليّاً و الحسن والحسين و فاطمة عليهم السلام فقرن أنفسهم بنفسه فهل تدرون ما معنى قوله: و أنفسنا و أنفسكم؟ قالت العلماء: عنى به نفسه. قال أبوالحسن عليه السلام: غلطتم، إنّما عنى به عليّاً عليه السلام وممّا يدلّ على ذلك قول النّبيّ صلى الله عليه وآله حين قال: «لينتهينّ بنووليعة أولأبعثنّ إليهم رجلاً كنفسي» يعني عليّاً عليه السلام. فهذه خصوصيّة لايتقدّمها أحدٌ. وفضل لايختلف فيه بشرٌ وشرفٌ لايسبقه إليه خلقٌ، إذجعل نفس عليّ عليه السلام كنفسه فهذه الثّالثة.

دستور داد قرآن را تألیف نماید این آیه را ازقرآن نهان کرد) (١) واین منزله رفیعه وفضل عظیم و شرف والائیست هنگامیکه خداوند بدین کلمه قصد آل کرده، این یکی.

٢ـ آیه اصطفاء قول خدا است (٣٣ـ الاحزاب) همانا خدا خواسته که ببرد از شما پلیدی را که خاندان واهل بیت هستید وشمارا بخوبی پاك کند. واین فضیلتی است که هیچ معاندی منکر نیست زیرا فضل روشنی است.

٣ـ آیهٔ مباهله هنگامیکه خداوند پاکان خلق‌خودرا ممتازکرد ودرآیه مباهله پیغمبرش رافرمان داد وفرمود: بگو، ای محمد ـ بیائید تا بخوانیم پسران ما وپسران شمارا وزنان ما و زنان شمارا و خود ما وخود شمارا سپس بدرگاه خدا زاری‌کنیم ولعنت خدارا بر دروغگویان مقرر داریم ـ پس‌پیغمبر علی وحسن وحسین وفاطمه (ع) را برآورد وآنانرا با خود قرین ساخت، آیا میدانید معنی انفسنا و انفسکم چیست؟ علماء گفتند مقصود خود آن حضرتست امام رضا (ع) فرمود غلط گفتید همانا مقصود از آن علی (ع) است، و یك دلیلش گفته پیغمبر است (ص) هنگامیکه فرمود باید بنی ولیعه (تیره‌ای از کنده یمن بودند) باز ایستند وگرنه مردی برسر آنها فرستم که چون خود من است، مقصودش‌علی(ع) بود، این خصوصیتی است که احدی برآن سبقت نجسته، و فضیلتی است که بشری مخالف آن نیست، و شرفی است که هیچکس برآن پیشی نگرفته زیرا نفس علی را چون خود قرارداده، این‌هم سوم.

---

(١) این قسمت بین دوپرانتز درکتاب عیون اخبارالرضا نیست وصدوق علیه الرحمة أثبت‌وأضبط است درنزد علماء شیعه از صاحب تحف‌العقول. لذا یا در نسخه‌ای‌که مؤلف ازآن نقل‌کرده این زیادی بوده‌یاازبعض نساخ‌بمدشده است.

وأمّا الرّابعة : فإخراجه النّاس من مسجده ماخلا العترة حين تكلّم النّاس في ذلك ، وتكلّم العبّاس ، فقال: يا رسول الله تركت عليّاً وأخرجتنا ؟ فقال رسول الله صلى الله عليه وآله : ماأنا تركته وأخرجتكم ولكنّ الله تركه وأخرجكم . وفي هذا بيان قوله لعليّ عليه السلام : «أنت منّي بمنزلة هارون من موسى» . قالت العلماء : فأين هذا من القرآن ؟ قال أبوالحسن عليه السلام : أوجدكم في ذلك قرآناً أقرؤه عليكم ؟ قالوا : هات . قال عليه السلام : قول الله عزّوجلّ: «وأوحينا إلى موسى وأخيه أن تبوّءا لقومكما بمصر بيوتاً واجعلوا بيوتكم قبلة» ففي هذه الآية منزلة هارون من موسى وفيها أيضاً منزلة عليّ عليه السلام من رسول الله صلى الله عليه وآله . ومع هذا دليلٌ ظاهرٌ في قول رسول الله صلى الله عليه وآله حين قال : «إنّ هذا المسجد لايحلّ لجنب ولالحائض إلّا لمحمّد وآل محمّد» .

فقالت العلماء: هذا الشّرح وهذا البيان لايوجد إلّا عندكم معشر أهل بيت رسول الله صلى الله عليه وآله ؟.

قال أبوالحسن عليه السلام : ومن ينكر لنا ذلك ورسول الله صلى الله عليه وآله يقول : «أنا مدينة العلم وعليٌّ بابها فمن أراد مدينة العلم فليأتها من بابها» . ففيما أوضحنا وشرحنا من الفضل والشّرف والتّقدمة والاصطفاء والطهارة مالاينكره إلّا معاندٌ . ولله عزّوجلّ الحمد على ذلك فهذه الرّابعة.

و أمّا الخامسة : فقول الله عزّوجلّ «وآت ذا القربى حقّه» خصوصيّةٌ خصّهم الله العزيز

٤ـ واما چهارم اینست که همه مردم را از مسجد خود بیرون کرد جز عترت را و چون مردم در این باره سخن گفتند وعباس هم گفت یا رسول‌الله علی را باخود ساکن مسجدگذاردی و ما همه را بیرون کردی؟ رسول خدا(ص) درپاسخ فرمود: من او را نگذاردم وشما ها را بیرون‌نکردم ولی‌خدا او را در مسجد گذاشت وشماها را بیرون کرد، ودراین‌کار شرح گفتار آنحضرتست در باره علی (ع) که : تو نسبت بمن چون هارونی نسبت بموسی .

علماء گفتند این درکجای قرآنست؟ امام رضا(ع) فرمود : من در این باره قرآن دارم و برای شما میخوانم، گفتند: بیاور فرمود: گفته خدا عزوجل (۸۷ـ یونس) و وحی کردیم بموسی و برادرش که برای قوم خود درمصر خانه ها فراهم کنید وخانه های خودتان را قبله سازید ـ در این آیه است بیان منزلة ومقام هارون نسبت بموسی(ع) ودر آنست دلالت برمنزلت ومقام علی(ع) نسبت برسول خدا (ص) وبهمراه آنست دلیل روشنی ازگفته رسول خدا (ص) هنگامیکه فرمود: راستی این مسجدیست که برای هیچ جنب و حائض سکونتش حلال نیست جز برای محمد و آل محمد علماء گفتند این شرح و این بیان یافت نشود مگر نزد شما ـ خانواده رسولخدا (ص) .

امام رضا(ع) فرمود: چه‌کسی منکر آنست؟ با اینکه رسولخدا(ص) میفرماید: منم شهر دانش و علی در آنست هرکه خواهد بشهردانش درآید باید از درآن درآید، درآنچه ما ازفضل وشرف توضیح دادیم واز تقدم واصطفاء وطهارت چیزیستکه جز معاند منکر آن نگردد وازان خدا است سپاس براین، این چهارم .

٥ـ قول خدا عزوجل است (۲۸ـ الاسراء) بده بذی القربی حقش را ـ این یك خصوصیتی‌است

الجبّار بها واصطفاهم على الأمّة. فلمّا نزلت هذه الآية على رسول الله صلى الله عليه وآله قال: ادعوا لي فاطمة فدعوها له. فقال: يا فاطمة. قالت: لبّيك يا رسول الله. فقال: إنّ فدك لم يوجف عليها بخيل ولا ركاب وهي لي خاصّة دون المسلمين. وقد جعلتها لك لما أمرني الله به فخذيها لك ولولدك. فهذه الخامسة.

وأمّا السادسة: فقول الله عزّوجلّ: «قل لاأسألكم عليه أجراً إلاّ المودّة في القربى» فهذه خصوصيّة للنّبيّ صلى الله عليه وآله دون الأنبياء وخصوصيّة للآل دون غيرهم. وذلك أنّ الله حكى عن الأنبياء في ذكر نوح عليه السلام «يا قوم لا أسألكم عليه مالاً إن أجري إلاّ على الله وما أنا بطارد الّذين آمنوا إنّهم ملاقوا ربّهم ولكنّي أريكم قوماً تجهلون» وحكى عن هود عليه السلام قال: لاأسألكم عليه أجراً إن أجري إلاّ على الّذي فطرني أفلاتعقلون».

وقال لنبيّه صلى الله عليه وآله «قل لاأسألكم عليه أجراً إلاّ المودّة في القربى». ولم يفرض الله مودّتهم إلاّ وقد علم أنّهم لايرتدّون عن الدّين أبداً ولايرجعون إلى ضلالة أبداً. وأخرى أن يكون الرّجل وادّاً للرّجل فيكون بعض أهل بيته عدوّاً له فلا يسلم قلب؛ فأحبّ الله أن لا يكون في قلب رسول الله صلى الله عليه وآله على المؤمنين شيء. إذ فرض عليهم مودّة ذي القربى، فمن أخذ بها وأحبّ رسول الله صلى الله عليه وآله وأحبّ أهل بيته عليهم السلام لم يستطع رسول الله أن يبغضه. ومن

که خداوند عزيز جبار آنانرا بدان مخصوص کرد، وبر همه امتشان برگزيد، چون اين آيه برسول خدا(ص) نازل شد فرمود: فاطمه را نزد من بخوانيد اورا دعوت کردند و پيغمبر فرمود: ای فاطمه جواب گفت لبيك يا رسول‌الله، فرمود: فدك ملکی استکه بزور قشون اسب سوار وشترسوار گرفته نشده، ومخصوص بخود منست در برابر مسلمانان، ومن آنرا بتودادم چون خداوندم بدان فرمان‌داده، آنرا برای خودت وفرزندانت برگير، اينهم پنجم.

٦ـ قول خدا عزوجل است(٢٣ـ الشوری) بگو من ازشما مزدی نخواهم جزدوستی باخويشانم. اين امتيازيست برای پيغمبر دربرابر پيمبران ديگر، وخصوصيتی است برای آل او ودربرابر ديگران واين برای آنستکه خداوند از پيغمبران درضمن ذکر حضرت نوح حکايت کرده که (٣١ـ هود) ای‌قوم من از شما مالی نخواهم مزد من نيست مگر با خدا، من کسانيراکه گرويدند نرانم زيرا آنان با پروردگارشان ملاقات دارند ولی مينگرم که شماها مردمی نادانيد ـ وازهود هم حکايت کرده (٥٣ـ هود) که‌من‌ازشماها مزدی‌نخواهم مزدم نيست جزباکسيکه مرا آفريده آيا تعقل نکنيد؟

وپيغمبر خود فرمود: بگو من ازشما مزدی نخواهم جز دوستی با ذی القربی، خداوند دوستی آنان را واجب نکرد مگر برای آنکه ميدانست که هرگز از دين برنميگردند، وهرگز بگمراهی نگرايند، ونکته ديگر اينکه اگر مردی دوستدار مرديست ويکی از خاندانش دشمن اوباشد دلش بااو درست نيست، وخدا خواست دردل رسولخدا (ص) نسبت بمؤمنان هيچ نگرانی نباشد برای اين بودکه دوستی ذی‌القربی را برآنها فرض‌کرد تاهرکه بدان عمل‌کرد ورسولخدا(ص) وخاندانش(ع) را دوست

تركها ولم يأخذ بها وأبغض أهل بيت نبيّه صلى الله عليه وآله فعلى رسول الله صلى الله عليه وآله أن يبغضه ، لأنّه قد ترك فريضة من فرائض الله . و أيّ فضيلة و أيّ شرف يتقدّم هذا . و لمّا أنزل الله هذه الآية على نبيّه صلى الله عليه وآله « قل لا أسألكم عليه أجراً إلاّ المودّة في القربى» قام رسول الله صلى الله عليه وآله في أصحابه ، فحمدالله و أثنى عليه وقال : «أيّها النّاس إنّ الله قد فرض عليكم فرضاً فهل أنتم مؤدّوه» فلم يجبه أحد . فقام فيهم يوماً ثانياً ، فقال مثل ذلك . فلم يجبه أحد . فقام فيهم يوم الثالث ، فقال : «أيّها النّاس إنّ الله قد فرض عليكم فرضاً فهل أنتم مؤدّوه» فلم يجبه أحد . فقال : «أيّها النّاس إنّه ليس ذهباً ولا فضّة ولا مأكولاً ولا مشروباً » . قالوا : فهات إذاً ؛ فتلا عليهم هذه الآية . فقالوا : أمّا هذا فنعم . فما وفى به أكثرهم . ثمّ قال أبوالحسن عليه السلام : حدّثني أبي ، عن جدّي ، عن آبائه ، عن الحسين بن عليّ عليهما السلام قال : «اجتمع المهاجرون والأنصار إلى رسول الله صلى الله عليه وآله فقالوا : إنّ لك يا رسول الله مؤونة في نفقتك وفيمن يأتيك من الوفود و هذه أموالنا مع دمائنا فاحكم فيها بارّاً مأجوراً ، أعط ماشئت وأمسك ماشئت من غير حرج . فأنزل الله عزّوجلّ عليه الرّوح الأمين فقال: يا محمّد «قل لاأسألكم عليه أجراً إلاّ المودّة في القربى» لاتؤذوا قرابتي من بعدي ، فخرجوا . فقال اُناس منهم : ما حمل رسول الله على ترك ماعرضنا عليه إلاّ ليحثّنا على قرابته من بعده إن هو إلاّ شيء افتراه في مجلسه وكان ذلك من قولهم

داشت، رسول خدا را نرسد با اودشمنی داشته باشد، وهرکه آنرا ازدست داد ودشمن خاندان پیغمبرش شد بر رسولخدا حق است که اورا دشمن دارد زیراکه واجبی از واجبات خدارا ترک کرده ، وکدام فضل وشرف ازاین جلو است وچون خدا این آیه را برپیغمبرش (ص) نازل کردکه بگو : من از شماها مزدی نخواهم جز دوستی خویشانم ـ رسولخدا (ص) در میان اصحابش بپاخاست و خدا را حمدگفت و ستایش نمود وفرمود : أیا مردم خدا برشما امری واجب کرده آیا شما آنرا ادا میکنید؟ و احدی باو جواب نداد، وروز دیگر درمیان آنها بپاخاست وآنراگفت و احدی جوابش نگفت . و روز سوم باز برخاست درمیان آنها وفرمود : ایا مردم راستی خـدا بر شما امری واجب کرده آیا شما آنرا انجام میدهید وکسی بآنحضرت جواب نداد، پیغمبرفرمود: ای مردم این واجب راجع بطلا ونقره وخوردنی ونوشیدنی نیست، گفتندآنرا بیاور، پس این آیه را برآنها خواند وگفتند اگرهمین است آری وبیشترشان بدان وفا نکردند، سپس امام رضا (ع) فرمود : پدرم از جدم ازپدرانش از حسین بن علی (ع) برایم بازگفت که : مهاجر وانصار نزد رسولخدا (ص) گرد آمدند وگفتند یا رسول الله تو برای خودت و کسانیکه برتو وارد میشوند هزینه لازم داری همه دارائی وجان ما در اختیار تو است وهرحکمی بکنی خوشرفتار ومأجور هستی، هرچه خواهی ببخش وهرچه خواهی وانه برشما هیچ حرجی نیست، و خدا عزوجل روح الامین را فروفرستاد وگفت: ای محمد ـ بگومن ازشما مزدی نخواهم جزدوستی خویشانم پس از من خویشانم را نیازارید، وهمه بیرون شدند وبعضی باهم گفتند رسولخدا(ص) از پیشنهاد ما رخ نتافت مگربرای اینکه مارا بدوستی خویشانش وادارکند واین آیه که خواند فی المجلس از خود درآورد

عظيماً . فأنزل الله هذه الآية «أم يقولون افتريه قل إن افتريته فلاتملكون لي من الله شيئاً هو أعلم بماتفيضون فيه كفى به شهيداً بيني وبينكم وهوالغفورالرّحيم» فبعث إليهم النّبيّ فقال : هل من حدث ؟ فقالوا : إي والله يا رسول الله ، لقد تكلّم بعضنا كلاماً عظيماً [ف]كرهناه ، فتلا عليهم رسول الله ، فبكوا واشتدّ بكاؤهم ، فأنزل الله تعالى «وهوالّذي يقبل التّوبة عن عباده ويعفو عن السيّئات ويعلم ماتفعلون» فهذه السّادسة .

وأمّا السّابعة فيقول الله : «إنّ الله وملائكته يصلّون على النّبيّ ياأيّها الذين آمنوا صلّوا عليه وسلّموا تسليماً» وقد علم المعاندون [منهم] أنّه لمّا نزلت هذه الآية قيل : يا رسول الله قدعرفنا التّسليم [عليك] فكيف الصّلاة عليك ؟ فقال : تقولون : «اللّهمّ صلّ على محمّد وآل محمّد كما صلّيت على إبراهيم وآل إبراهيم إنّك حميد مجيد» وهل بينكم معاشرالنّاس ! في هذا اختلاف ؟ قالوا : لا . فقال المأمون : هذا ما لااختلاف فيه [أصلا] وعليه الاجماع فهل عندك في الآل شيء أوضح من هذا في القرآن ؟ قال أبوالحسن عليه السلام : أخبروني عن قول الله : «يس * والقرآن الحكيم * إنّك لمن المرسلين * على صراط مستقيم» فمن عنى بقوله : يس ؟ قال العلماء : يس محمّد ليس فيه شكّ ، قال أبوالحسن عليه السلام : أعطى الله محمّداً وآل محمّد من ذلك فضلاً لم يبلغ أحد كنه وصفه لمن عقله ، وذلك أنّ الله لم يسلّم على أحد إلاّ على الأنبياء [صلوات الله

واين گفتارشان بزرك و ناروا بود و خدا اين آيه را فرستاد (٧- الاحقاف) بلكه ميگويند افتراء بسته است بگواگر من افتراء بستمش شما ازطرف خدا اختيارى نداريد اودانا تراست بدانچه اشاعه ميدهيد او بس استكه ميان من وشماها گواه باشد، واو است غفور ورحيم - پيغمبر دنبال آنان فرستاد وفرمود : آيا تازه‌ايست؟ گفتند آرى بخدا يا رسول‌الله بعضى ازماها سخن ناهنجارى گفت وما آنرا بد داشتيم و رسول خدا (ص) اين آيه را بر آنها خواند و گريستند وسخت گريستند وخداى تعالى اين‌آيه را فرو فرستاد (٢٤- الشورى) واوست كسيكه ميگذرد ازبدكرداريها وميداند چه ميكنيد - اينهم ششم.

٧- خدا ميفرمايد (٥٦- الاحزاب) راستى خدا و فرشته هايش بر پيغمبر صلوات ميفرستند ايا كسانيكه گرويديد بر اوصلوات فرستيد و بخوبى درود بگوئيد - معاندانهم ميدانند كه چون اين آيه نازل شدگفته شد يا رسول‌الله درود برتورا ميفهميم صلوات برتوچگونه است؟ فرمود: ميگوئيد اللهم‌صل على محمد وآل محمد، بارخدايا رحمت فرست برمحمد وآل محمد چنانچه رحمت فرستادى برابراهيم وآل ابراهيم راستى توحميد و مجيدى .

(امام رضاع) فرمود ميان شما مردم در اين باره اختلافيست؟گفتند : نه، مأمون هم گفت در اينجا اختلافى نيست ومورد اجماع است آيا شما راجع بآل چيزى روشنتر ازاين درقرآن داريد؟ امام رضا (ع) فرمود: بمن بگوئيد از قول خدا : يس والقرآن الحكيم - انك لمن‌المرسلين- على صراط مستقيم- كه مقصود ازيس كيست؟ همه علماء گفتند يس محمد است وشكى ندارد امام رضا (ع) فرمود خدا بمحمد وآل محمد ازاين راه فضلى داده كه هر كه تعقل كند بكنهش نرسد، و اين براى آنستكه خدا بر

عليهم] فقال تبارك وتعالى : «سلامٌ على نوح في العالمين» و قال : «سلام على إبراهيم» و قال : «سلام على موسى وهارون ، ولم يقل : سلام على آل نوح ولم يقل : سلام على آل إبراهيم ولم يقل : سلام على آل موسى وهارون ، وقال عزّوجلّ : «سلام على آل يس» يعني آل محمد . فقال المأمون : لقد علمتُ أنّ في معدن النّبوّة شرح هذا وبيانه . فهذه السابعة .

وأمّا الثامنة فقول الله عزّوجلّ : «واعلموا أنّما غنمتم من شيء فأنّ لله خمسه وللرّسول ولذي القربى» فقرن سهم ذي القربى مع سهمه وسهم رسوله صلى الله عليه وآله فهذا فصل بين الآل والأمّة ، لأنّ الله جعلهم في حيّز و جعل النّاس كلّهم في حيّز دون ذلك و رضي لهم ما رضي لنفسه و اصطفاهم فيه ، وابتدأ بنفسه ثمّ ثنّى برسوله ثمّ بذي القربى في كلّ ما كان من الفيء والغنيمة وغير ذلك ممّا رضيه عزّوجلّ لنفسه ورضيه لهم فقال ـ وقوله الحقّ ـ : «واعلموا أنّما غنمتم من شيء فأنّ لله خمسه و للرّسول ولذي القربى» فهذا توكيد مؤكّد وأمر دائم لهم إلى يوم القيامة في كتاب الله النّاطق الّذي «لا يأتيه الباطل من بين يديه ولا من خلفه تنزيل من حكيم حميد» . وأمّا قوله : «و اليتامى والمساكين» فإنّ اليتيم إذا انقطع يتمه خرج من المغانم ولم يكن له نصيب وكذلك المسكين إذا انقطعت مسكنته لم يكن له نصيب في المغنم ولا يحلّ له أخذه ، وسهم ذي القربى إلى يوم القيامة قائم فيهم للغنيّ والفقير. لأنّه لا أحد أغنى من الله

احدى سلام نفرستاده مگر برپیمبران، وخدا تبارك وتعالى فرموده: (٧٧ ـ الصافات) سلام بر نوح در جهانیان، وفرمود: سلام برابراهیم، وفرموده است : (١٢ـ الصافات) سلامٌ برموسى وهارون . و خدا نفرمود: سلام برآل نوح، نفرمود: سلام برآل ابراهیم، نفرمود: سلام برآل موسى وهارون. ولی خدا عزوجل فرمود : سلام برآل یس (١٣٠) یعنی آل محمد ، مأمون گفت من بخوبی دانستم که شرح و بیان این در معدن نبوتست. اینهم هفتم .

٨ـ قول خدا عزوجل (٤٢ ـ الانفال) و بدانید هرآنچه غنیمت بردید راستیکه ازان خدا است خمسش وازان رسولخدا وذی القربی ـ سهم ذی‌القربی را قرین سهم رسولش (ص) نمود ، اینست فاصله میان آل وامت زیرا خدا آنانرا در جائی مقرر داشته وهمه امت را در جائی پائین ترازآن ، و برای آل آنرا پسندیده که برای خود پسندیده و آنها را برگزیده و بخود آغازکرده سپس رسول خود را دوم آورده سپس ذی‌القربی را در هرانچه ازفیء وغنیمت وجز آن خدا عزوجل برای خود پسندیده وبرای آنان پسندیده و فرموده ـ وگفتار اوحق است ـ وبدانید که هرانچه را بغنیمت بردید ازان خدا است خمسش، وازان رسولخدا وذی‌القربی ـ این تاکید شدید وفرمان پیوستی است برای آنها تا روز رستاخیز، درکتاب گویای خدا که ناحق را ازپیش واز دنبال درآن راهی نیست ونازل از طرف خدای حکیم حمید است ـ واما اینکه دردنبالش فرماید یتامی ومساکین هم سهمی دارند ـ (بطور موقت است) زیرا وقتی یتیم بالغ شد از مصرف غنیمت بدر میشود وبهره‌ای ندارد، و همچنین مستمندکه توانگر شد دیگر ازغنیمت بهره‌ای ندارد و روا نیست ازآن بگیرد، و سهم ذی القربی تا روز قیامت بجا است چه

ولا من رسوله صلى الله عليه وآله فجعل لنفسه منها سهماً و لرسوله صلى الله عليه وآله سهماً ، فما رضي لنفسه و لرسوله رضيه لهم ، و كذلك الفيء ما رضيه لنفسه ولنبيّه صلى الله عليه وآله رضيه لذي القربى كما جازلهم في الغنيمة فبدأ بنفسه ، ثمّ برسوله صلى الله عليه وآله ثمّ بهم ، وقرن سهمهم بسهم الله وسهم رسوله صلى الله عليه وآله و كذلك في الطّاعة قال عزّ وجلّ: «يا أيّها الّذين آمنوا أطيعوا الله وأطيعوا الرّسول وأولي الأمر منكم» فبدأ بنفسه ، ثمّ برسوله صلى الله عليه وآله ثمّ بأهل بيته و كذلك آية الولاية «إنّما وليّكم الله و رسوله والّذين آمنوا» فجعل ولايتهم مع طاعة الرّسول مقرونة بطاعته كما جعل سهمه مع سهم الرّسول مقروناً بأسهمهم في الغنيمة و الفيء» فتبارك الله ما أعظم نعمته على أهل هذا البيت ، فلمّا جاءت قصّة الصّدقة نزّه نفسه عزّ ذكره ونزّه رسوله صلى الله عليه وآله ونزّه أهل بيته عنها فقال: «إنّما الصّدقات للفقراء والمساكين والعاملين عليها والمؤلّفة قلوبهم وفي الرّقاب و الغارمين وفي سبيل الله و ابن السّبيل فريضة من الله» فهل تجد في شيء من ذلك أنّه جعل لنفسه سهماً ، أو لرسوله صلى الله عليه وآله أو لذي القربى لأنّه لمّا نزّههم عن الصدقة نزّه نفسه و نزّه رسوله ونزّه أهل بيته ؛ لا بل حرّم عليهم ، لأنّ الصّدقة محرّمة على محمّد و أهل بيته وهي أوساخ النّاس لاتحلّ لهم لأنّهم طهّروا من كلّ دنس ووسخ ، فلمّا طهّرهم و اصطفاهم رضي لهم ما رضي لنفسه و كره لهم

توانگر باشند چه مستمند، زیرا کسی نیست بجز ذی‌القربی که سهم خدا ورسولش را بتواند بگیرد، خدا برای خود ازآن سهمی مقرر داشت، و برای رسولش سهمی ، وهرانچه برای خودش و برای رسولش پسندید برای آنها پسندید، وهمچنین از فیء و خراج هم هرچه برای خودش و پیمبرش پسندید برای ذی‌القربی پسندید چنانچه در غنیمت برای آنها تجویز کرد ، بخود آغاز کرد سپس برسولخدا (ص) سپس بدانها، وسهمشان‌را قرین‌سهم خدا وسهم رسولش ساخت، وهمچنین‌است درحق طاعت خداعزوجل فرماید (٦٢ـ النساء) ایا ای‌کسانیکه‌گرویدید اطاعت‌کنید خدا را واطاعت‌کنید رسول خدا وصاحب‌ـ الامر خود را ـ دراینجا هم بخود آغازکرد سپس برسولش‌سپس بخاندانش، وهمچنین است آیه ولایت (٦٠ـ المائده) همانا سرپرست شما خدا است ورسولش وآن کسانیکه‌گرویدند ـ ولایت آنها را همراه طاعت رسول قرین طاعت خود ساخته چنانچه سهم خود را با سهم رسول مقرون بسهم آنها نموده در غنیمت وهم فیء وخراج، تبارك‌الله‌که چه اندازه نعمتش براهل این خاندان بزرك است، وچون داستان صدقه درمیان آمد، خودش عزذکره را منزه ازآن دانست ورسولش را (ص) منزه دانست ، وخاندانش را هم منزه دانست، و فرمود (٦٠ـ التوبة) همانا صدقات ازان فقراء و مستمندان وکارمندان آن، و برای تألیف قلوب وآزادکردن بنده وپرداخت بدهی بدهکاران، ودر راه خدا و برای ابن سبیل است که از طرف خدا مقررگردیده ـ آیا دراینجا دریابی‌که برای خود سهمی مقررداشته یا برای‌رسولش یا برای ذی‌القربی زیرا چون ذی‌القربی را ازصدقه منزه دانست خودش را هم منزه دانست ورسولش را هم منزه دانست واهل بیت را هم منزه دانست ؟ نه ، بلکه صدقه را بر آنها حرام‌کرد . زیرا صدقه حرامست برمحمد وخاندانش وآن چرك مردمانست وبرای آنان حلال نیست زیرا از هردنس وچرکی پاك شدند، وچون آنها را پاك کرده و برگزیده برای آنها پسندیده آنچه را برای خود پسندیده ، و

ما كره لنفسه .

و أمّا التاسعة فنحن أهل الذّكر الذين قال الله في محكم كتابه : «فاسئلوا أهل الذّكر إن كنتم لاتعلمون» فقال العلماء : إنّما عنى بذلك اليهود والنّصارى . قال أبوالحسن عليه السلام : و هل يجوز ذلك إذا يدعونا إلى دينهم و يقولون : إنّه أفضل من دين الإسلام ؟ فقال المأمون : فهل عندك في ذلك شرحٌ يخالف ما قالوا : يا أباالحسن ؟ قال : نعم الذّكر رسول الله ونحن أهله وذلك بيّن في كتاب الله بقوله في سورة الطلاق: «فاتّقوا الله يا اُولي الألباب الّذين آمنوا قد أنزل الله إليكم ذكراً رسولاً يتلوا عليكم آيات الله مبيّنات» فالذّكر رسول الله ونحن أهله . فهذه التّاسعة .

و أمّا العاشرة فقول الله عزّوجلّ في آية التّحريم : «حرّمت عليكم اُمّهاتكم و بناتكم و أخواتكم» ـ إلى آخرها ـ أخبروني هل تصلح ابنتي أو ابنة ابني أو ماتناسل من صلبي لرسول الله أن يتزوّجها لو كان حيّاً ؟ قالوا : لا . قال عليه السلام : فأخبروني هل كانت ابنة أحدكم تصلح له أن يتزوّجها ؟ قالوا : بلى . قال : فقال عليه السلام : ففي هذا بيان أنّا من آله و لستم من آله ولو كنتم من آله لحرمت عليه بناتكم كما حرمت عليه بناتي، لأنّا من آله وأنتم من اُمّته ، فهذا فرقٌ بين الآل والاُمّة، لأنّ الآل منه والاُمّة إذا لم تكن الآل فليست منه. فهذه العاشرة.

براى آنها بد دانسته آنچه را براى خود بد داشته .

۹ـ ما همان اهل ذكريم كه خدا دركتاب محكمش فرموده (۴۵ـ النحل) بپرسيد از اهل ذكر اگر شما نميدانستيد ـ علماء حاضر گفتند همانا مقصودش باين يهود ونصارايند، امام رضا فرمود چنين دستورى روا است درصورتيكه آنان مارا بدين خودشان دعوت ميكنند، و ميگويندكه آن بهتر است از دين اسلام، مأمون گفت اى اباالحسن در نزد شما بيانى هست كه مخالف باشد با آنچه علماء ميگويند؟ فرمود: آرى مقصود از ذكر رسول خدا است وما خاندان اوهستيم ، واين معنى را خداوند در قرآن خود بيان كرده بگفته خود درسوره طلاق كه فرموده: « ازخدا بپرهيزيد اى خردمندان كسانيكه گرويديد بتحقيق خداوند بسوى شما فرستاده است ذكر را . رسولى كه آيات روشن را براى شماها ميخواند ـ پس ذكر رسولخدا است وما خاندان واهل اوهستيم واين نهم .

۱۰ـ فرموده خدا عزوجل درآيه تحريم (۲۲ـ النساء) حرامست برشما مادران شما و دختران شما وخواهران شما ـ تاآخر آيه ـ بمن بگوئيد دختر من ودختر پسرم يا هرچه از نسل من بوجود آيند اگر رسولخدا زنده باشد ميتواند آنهارا بزنى گيرد؟گفتند : نه ، فرمود بگوئيد دختران شما را ميتواند بزنى گيرد؟گفتند: آرى، فرمود: همين خودش بيان اينست كه ماآل اوهستيم، وشما آل اونيستيد واگر آل او بوديد دختران شماهم براو حرام بود چنانچه دختران من براو حرامند. زيرا ماآل او هستيم وشماها از امت اوئيد واين فرق روشنى است ميان آل وامت، زيرا آل از او هستند وامت كه از نژاد اونباشند ازاو نيستند، اينهم دهم .

وأمّا الحادية عشر فقوله في سورة المؤمن حكاية عن قول رجل : «وقال رجل مؤمنٌ من آل فرعون يكتم إيمانه أتقتلون رجلاً أن يقول ربّي الله وقد جاءكم بالبيّنات من ربّكم -الآية-» وكان ابن خال فرعون فنسبه إلى فرعون بنسبه ولم يضفه إليه بدينه . وكذلك خصصنا نحن إذ كنّا من آل رسول الله صلّى الله عليه وآله بولادتنا منه وعمّمنا النّاس بدينه ، فهذا فرق ما بين الآل والأُمّة . فهذه الحادية عشر .

و أمّا الثّانية عشر قوله : «و أمر أهلك بالصّلاة واصطبر عليها» فخصّنا بهذه الخصوصيّة إذ أمرنا مع أمره ، ثمّ خصّنا دون الأُمّة ، فكان رسول الله صلّى الله عليه وآله يجيء إلى باب عليّ و فاطمة عليهما السلام بعد نزول هذه الآية تسعة أشهر في كلّ يوم عند حضور كلّ صلاة خمس مرّات فيقول : «الصّلاة يرحمكم الله» وما أكرم الله أحداً من ذراري الأنبياء بهذه الكرامة الّتي أكرمنا الله بها وخصّنا مع جميع أهل بيته فهذه فرق ما بين الآل والأُمّة، والحمد لله ربّ العالمين وصلّى الله على محمّد نبيّه .

❁ (وصفه عليه السلام الامامة والامام ومنزلته) ❁

قال عبدالعزيز بن مسلم : كنّا مع الرّضا عليه السلام بمرو فاجتمعنا في المسجد الجامع بها ، فأدار النّاس بينهم أمر الإمامة ، فذكروا كثرة الاختلاف فيها . فدخلت على سيّدي و مولاي

۱۱- قول خدا در سوره مؤمن حكايت از قول مردى (۲۸ - المؤمن) مردى مؤمن از خاندان فرعون كه ايمانش را نهان ميداشت گفت آيا شما مردى را ميكشيدكه ميگويد پروردگارم خدا است يا اينكه ازپروردگار شما معجزات آورده؟- او خاله زاده فرعون بود، او را هم نژاد فرعون دانسته ، و هم‌كيش او ندانسته ، وهمچنين چون از نژاد رسول خدائيم بدو خصوصيت خاندانى داريم و با مردم مسلمان ديگر در همكيش بودن ومسلمان بودن بطور عموم شركت داريم اينهم خود فرقيست ميان آل وامت، اينهم يازدهم .

۱۲- قول خدا (۱۳۲- طه) فرمان‌ده : خاندانت را بنماز وبرآن پايدار باش- مارا بدين فرمان مخصوص داشت كه بطور عموم فرمان داد ودر برابر امت بطور خصوص هم، رسولخدا هر روز پشت در خانه على وفاطمه ميآمد پس از نزول اين آيه تا نه ماه در وقت هرنمازى درپنج نوبت وميفرمود نماز را باشيد خدايتان رحمت كناد وخداوند هيچكدام ازذرارى انبياء را باين گرامى كه مادا بدان ارجمند كرده ودرميان امت مخصوص‌نموده گرامى نداشته، اينهم فرقيست ميان آل وامت والحمدلله رب‌العالمين وصلى الله على محمد نبيه .

وصف آنحضرت از امامت وامام ومقام او

عبدالعزيز بن مسلم ميگويد ما درمرو بهمراه امام رضا(ع) بوديم، يك روز درمسجد جامع آن انجمنى كرديم ومردم درباره امامت صحبت كردند و اختلاف نظر فراوانى كه درآنست ياد آور شدند ،

الرّضا عليه السلام فأعلمته بماخاض النّاس فيه . فتبسّم عليه السلام .

ثمّ قال عليه السلام : يا عبدالعزيز جهل القوم وخدعوا عن أديانهم ، إنّ الله جلّ وعزّ لم يقبض نبيّه صلى الله عليه وآله حتّى أكمل له الدّين وأنزل عليه القرآن فيه تبيان كلّ شيء وبيّن فيه الحلال و الحرام والحدود والأحكام و جميع مايحتاج إليه النّاس جملاً ، فقال : «مافرّطنا في الكتاب من شيء » . و أنزل عليه في حجّة الوداع وهو آخر عمره صلى الله عليه وآله «اليوم أكملت لكم دينكم و أتممت عليكم نعمتي و رضيت لكم الإسلام ديناً » . و أمر الإمامة من كمال الدّين . ولم يمض صلى الله عليه وآله حتّى بيّن لأمّته معالم دينه وأوضح لهم سُبلهم وتركهم على قصد الحقّ وأقام لهم عليّاً عليه السلام علماً وإماماً ، وماترك شيئاً ممّا تحتاج إليه الأمّة إلاّ وقدبيّنه . فمن زعم أنّ الله لم يكمل دينه فقد ردّ كتاب الله ، ومن ردّ كتاب الله فقد كفر . هل يعرفون قدر الإمامة ومحلّها من الأمّة ، فيجوز فيهـا اختيارهم .

إنّ الإمامة خصّ الله بها إبراهيم الخليل عليه السلام بعد النبوّة والخلّة مرتبة ثالثة وفضيلة شرّفه بها و أشاد بها ذكره ، فقال جلّ وعزّ : « وإذا ابتلى إبراهيم ربّه بكلمات فأتمّهنّ قال إنّي جاعلك للنّاس إماماً» ، قال الخليل سروراً بها : « ومن ذرّيّتي قال لاينال عهدي الظّالمين» . فأبطلت هذه الآية إمامة كلّ ظالم إلى يوم القيامة وصارت في الصّفوة . ثمّ أكرمها الله بأن

ومن خدمت آقا ومولايم امام رضا (ع) رسيدم ومورد بحث مردم را بآنحضرت اعلام كردم لبخندى زد سپس فرمود: اى عبدالعزيز مردم نادانند ودر دين خود فريب خوردند، راستش خدا عزوجل پيغمبر خود را قبض روح نكرد تادين خود راكامل كرد وقرآن را بدو نازل كرد كه بيان هرچيزى درآنست وحلال و حرام وحدود واحكام وهرآنچه مردم بدان نيازمندند بطوركلى درآن بيان كرده وفرموده (٣٨- الانعام) ما چيزى را در قرآن كم نگذارديم - ودر حجة الوداع كه پايان عمرش بود باو نازل كرد (٥- المائده) امروز دين خود را براى شما كامل كردم ونعمتم را برشما تمام كردم واسلام را دين شما پسنديدم- امر امامت ازكمال دين است، وپيغمبر درنگذشت تا براى امتش همه معالم دين را بيان كرد وروشهايش را توضيح داد وآنها را براه راست گماشت ، و على (ع) را سرور وامام آنها نمود و چيزى كه امت بدان نيازمند باشند بجا نگذارد جزاينكه بيان كرد، هركه پندارد خدا دينش راكامل نكرده كتاب خدا را رد كرده وهركه كتاب خدارا ردكرده كافر شده آيا قدر امامت وموقعيت آنرا درامت فهميدند تا انتخاب آنها درباره آن روا باشد .

امامت مقامى است كه خداوند آنرا مخصوص ابراهيم (ع) ساخت پس از درك مقام نبوت وخلت وآنرا درجه سوم او نمود و وى را بدان شرافتمند كرد ونامش را بلند آوازه نمود و جل و عز فرمود (١٢٤- البقره) وآنگاه كه ابراهيم را پروردگارش باكلماتى آزمود وآنهارا درست ادا نمود وفرمودش راستى من تورا براى مردم امام ساختم - حضرت خليل از شادمانى باين مقام عرض كرد - و از نژاد منهم؟ فرمود فرمان من بستمكاران نرسد- اين آيه امامت هرظالمى را تا روز قيامت باطل كرد وآنرا

جعلها في ذرّيّة أهل الصفوة والطهارة ، فقال : «و وهبنا له إسحاق ويعقوب نافلة و كلاًّ جعلنا صالحين ۞ و جعلناهم أئمّة يهدون بأمرنا و أوحينا إليهم فعل الخيرات وإقام الصّلاة و إيتاء الزّكاة وكانوا لنا عابدين» . فلم تزل ترثها ذرّيّته عليه السلام بعضٌ عن بعض قرناً فقرناً حتّى ورثها النّبيُّ صلى الله عليه وآله ، فقال الله : «إنّ أولى النّاس بإبراهيم للّذين اتّبعوه و هذا النّبيُّ و الّذين آمنوا» فكانت لهم خاصّة فقلّدها النّبيُّ صلى الله عليه وآله عليّاً عليه السلام ، فصارت في ذرّيّته الأصفياء الّذين آتاهم العلم والإيمان وذلك قوله : «وقال الّذين اُوتوا العلم والإيمان لقد لبثتم في كتاب الله إلى يوم البعث فهذا يوم البعث ولكنّكم كنتم لاتعلمون» على رسم ماجرى وما فرضه الله في ولده إلى يوم القيامة . إذلانبيَّ بعد محمّد صلى الله عليه وآله ، فمن أين يختارهذه الجهّال الإمامة بآرائهم .

إنّ الإمامة منزلة الأنبياء وإرث الأوصياء ، إنّ الإمامة خلافة الله وخلافة رسوله صلى الله عليه وآله ومقام أمير المؤمنين عليه السلام وخلافة الحسن والحسين عليهما السلام .

إنّ الإمام زمام الدّين و نظام المسلمين و صلاح الدّنيا وعزّ المؤمنين . الإمام أسُّ الإسلام النّامي وفرعه السامي . بالإمام تمام الصّلاة والزّكاة والصّيام والحجّ والجهاد وتوفير الفيىء والصدقات و إمضاء الحدود والأحكام ومنع الثّغور والأطراف .

الإمام يحلّل حلال الله ويحرّم حرامه ويقيم حدود الله ويذبُّ عن دين الله و يدعو إلى

مخصوص برگزیده ها نمود سپس خداوندش ارجمند داشت و در نژاد برگزیده های پاکش گذاشت و فرمود (٧٢- الانبياء) وبخشيديم باو اسحق ويعقوب‌را يك غنيمتى وهمه را خوب كرديم وآنانرا امامانى ساختيم كه بفرمان ما رهبرى كنند وكارهاى خيررا بآنها وحى كرديم و برپا داشتن نماز ودادن زكاة را و پرستنده ما بودند - وپيوسته نژاد آنرا ازيكديگر قرن بقرن ارث بردند تا به‌پيغمبر اسلام رسيد وخدا فرمود (٦٧- آل‌عمران) راستى شايسته ترين مردم بابراهيم همان كسانندكه پيرو اوبودند واين پيغمبر وآنهاكه‌گرويدند - امامت مخصوص آنان بود وپيغمبرش بعهده على(ع) واگذاشت‌ودرنژاد برگزيده‌اش رسيد. همانهاكه خدا علم وايمان بآنها داد و آن فرموده اواست (٥٦ - الروم) وگفتند آن كسانيكه علم وايمان بآنها داده شد هرآينه دركتاب خدا درنگ كرديد تا روز رستاخيز، اين روز رستاخيزاست ولى شماها نميدانيد - بهمان روشيكه خدا آنرا جارى كرد و مقرر داشت در فرزندانش تا روز قيامت زيرا پس از محمد(ص) پيمبرى نيست، ازكجا اين جهال بنظر خود امامت را انتخاب كنند .

راستى امامت مقام پيمبران وارث اوصياء است، راستى امامت خلافت ازخدا و خلافت رسولخدا ومقام اميرالمؤمنين وخلافت حسن وحسين(ع) است، راستى امامت زمام دين ونظام مسلمين وصلاح دنيا وعزت مؤمنانست. امام بنياد اسلام نامى (افزون شو) و فرع برازنده آنست بوسيله امام نماز و زكاة و روزه وحج وجهاد درست ميشوند وخراج و صدقات فراوان ميگردند وحدود و احكام اجراء ميشوند و مرز ونواحى محفوظ ميمانند .

امام است‌كه حلال خدارا حلال ميداند وحرامش را حرام، حدود را اقامه ميكند واز دين‌خدا

سبيل الله بالحكمة والموعظة الحسنة والحجّة البالغة .

الإمام كالشّمس الطّالعة المجلّلة بنورها للعالم و هو بالأُفق حيث لا تناله الأبصار ولا الأيدي .

الإمام البدر المنير والسّراج الزّاهر والنّور الطالع والنّجم الهادي في غيابات الدُّجى والدّليل على الهدى و المنجي من الرّدى .

الإمام النّار على اليفاع ، الحارُّ لمن اصطلى والدّليل في المهالك ، من فارقه فهالكٌ .

الإمام السحاب الماطر والغيث الهاطل والسّماء الظّليلة والأرض البسيطة والعين الغزيرة والغدير والرّوضة .

الامام الأمين الرّفيق والوالد الشّفيق والأخ الشقيق و كالأُمّ البرّة بالولد الصّغير ومفزع العباد .

الإمام أمين الله في أرضه وخلقه وحجّته على عباده وخليفته في بلاده والدّاعي إلى الله والذّابُّ عن حريم الله .

الامام مطهّر من الذّنوب ، مبرَّء من العيوب ، مخصوصٌ بالعلم ، موسومٌ بالحلم ، نظام الدّين وعزُّ المسلمين وغيظ المنافقين وبوار الكافرين .

دفاع میکند وبراه خدا دعوت میکند باحکمت وپند خوب وحجت رسا .

امام خورشید تابانیست که نورش جهان‌را فراگیرد واندر افقی است که دیده ودستهایدان نرسند.

امام ماه تابنده وچراغ فروزنده ونور طلوع‌کننده واختر رهنمائیست در تاریهای شب تاریك و دلیل هدایت‌ونجات بخش ازهلاکت است .

امام شعله‌ایست بر سرتپه وگرم‌کن هرپناهنده است دلیل است در مهلکه ها وهرکس از او جدا است نابود است.

امام ابریست بارنده و بارانیست تند و آسمانیست سایه بخش وزمینی است هموار و چشمه ایست جوشان واسطخر وبوستانست .

امام امینی است رفیق و پدری است مهربان و برادری است همزاد و چون مادری برای فرزند صغیر دلسوز وپناه بنده های خدا .

امام امین خدا است درزمین ومیان خلقش وحجت اواست بربنده‌هایش وخلیفه او است در بلادش ودعوت‌کن بخدا ودفاع‌کن از حریم خدا است .

امام ازگناهان پاك وازعیوب مبرا است، بعلم مخصوص وبیردباری موسوم است، نظام دین وعزت مسلمین وخشم برمنافقین ونابودی کفاراست .

الامام واحد دهره ، لايدانيه أحد ولا يعادله عالم ولا يوجد له بدل ولا له مثل ولا نظير . مخصوص بالفضل كلّه من غير طلب منه ولا اكتساب ، بل اختصاص من المفضّل الوهّاب، فمن ذا يبلغ معرفة الامام أو كنه وصفه .

هيهات هيهات ، ضلّت العقول و تاهت الحلوم وحارت الألباب و حصرت الخطبا وكلّت الشعراء وعجزت الأدباء وعييت البلغاء وفحمت العلماء عن وصف شأنه من شأنه أو فضيلة من فضائله ، فأقرّت بالعجز والتقصير فكيف يوصف بكلّيته ، أو ينعت بكيفيّته ، أو يوجد من يقوم مقامه ، أو يغني غناه . وأنّى وهو بحيث النّجم عن أيدي المتناولين ووصف الواصفين ، أيظنّون أنّه يوجد ذلك في غير آل رسول الله صلّى الله عليه وعليهم ؟! كذبتهم والله أنفسهم ومنّتهم الأباطيل إذ ارتقوا مرتقى صعباً و منزلاً دحضاً زلّت بهم إلى الحضيض أقدامهم ، إذ راموا إقامة إمام بآرائهم و كيف لهم باختيار إمام . و الامام عالم لايجهل وراع لايمكر، معدن النبوّة لايغمز فيه بنسب ولايدانيه ذو حسب ، فالبيت من قريش والذّروة من هاشم والعترة من الرّسول صلى الله عليه وآله، شرف الأشراف و الفرع من عبد مناف ، نامي العلم ، كامل الحلم ، مضطلع بالأمر ، عالم بالسّياسة ، مستحقّ للرّئاسة ، مفترض الطّاعة ، قائم بأمر الله ، ناصح لعباد الله . إنّ الأنبياء والأوصياء صلوات الله عليهم يوفّقهم الله ويسدّدهم ويؤتيهم من مخزون علمه وحكمته مالايؤتيه

امام يگانهٔ روزگار خود است احدی همپایه اونيست ودانشمندی برابر اونيست، برايش عوضی نه ومانند ونظيری ندارد، هرفضلی نطلبيده وكسب نكرده خاص اواست كه حضرت وهابش بوی اختصاص داده كيست كه بمعرفت امام برسد وكنه وصفش را بفهمد .

هيهات، هيهات، خردها گمند و خاطره ها سرگردان و خردها حيران ، سخنرانان زبان گرفته و شاعران دلخسته و اديبان درمانده و بليغان لال و دانشمندان خاموش و سرافكنده از وصف يك مقام يا يك فضيلت او، همه بعجز وتقصير ازآن اعتراف دارند تا چه رسد بكلي آن، يا كيفيتش را رسا گردند يا كسی باشد كه جای اورا بگيرد يا فائده او را بدهد ازكجا ؟ يا اينكه او دو آنجا است كه اختران از دسترس دست يازان وشرح وصف كننده ها بدورند، آيا پندارند كه امام در جز خاندان رسولخدا (ص) يافت شود ؟ بخدا كه نفسهای خودشان آنانرا دروغگو شمارند و بيهوده ها را آرمان دارند كه بپله بلندی وسختی پای نهاده وبمنزل لغزنده‌ای كه آنانرا بپرتگاه اندازد پا نهاده‌اند برای اينكه ميخواهند برأی خود امامی بسازند، چگونه ميتوانند امام برای خود انتخاب كنند بااينكه امام دانائيست كه جهلی ندارد، وسرپرستی است كه نيرنك نبازد، معدن نبوتست ، نسبش آلودگی ندارد وديگری در حسب بدو نرسد، خاندانش از قريش است واز صميم بنی هاشم وازخاندان رسول، شرف اشرافست وفرع عبدمناف، دانش افزونست و تمام بردبار، دركار امامت نيرومند است و بسياست دانشمند ، سزاوار رياست است و مفترض الطاعه، قائم بامر خدا است وخيرخواه بنده های خدا. پيمبران واوصياء (ص) را خدا توفيق دهد

غيرهم، يكون علمه فوق علم أهل زمانه. وقد قال الله جلّ وعزّ: «أفمن يهدي إلى الحقّ أحقّ أن يتّبع أمّن لا يهدّي إلاّ أن يهدى فما لكم كيف تحكمون». وقال تعالى في قصّة طالوت: «إنّ الله اصطفاه عليكم وزاده بسطةً في العلم والجسم والله يؤتي ملكه من يشاء». و قال في قصّة داود عليه السلام: «وقتل داود جالوت و آتاه الله الملك و الحكمة وعلّمه ممّا يشاء». و قال لنبيّه صلى الله عليه وآله: «و أنزل عليك الكتاب و الحكمة و علّمك ما لم تكن تعلم و كان فضل الله عليك عظيماً». وقال في الأئمّة من أهل بيته وعترته وذرّيّته: «أم يحسدون النّاس على ما آتاهم الله من فضله – إلى قوله – سعيراً». وإنّ العبد إذا اختاره الله لأمور عباده شرح صدره لذلك و أودع قلبه ينابيع الحكمة وأطلق على لسانه فلم يعي بعده بجواب ولم يجد فيه غير صواب، فهو موفّق مسدّد مؤيّد، قد أمن من الخطأ و الزّلل. خصّه بذلك ليكون ذلك حجّة على خلقه، شاهداً على عباده، فهل يقدرون على مثل هذا فيختارونه فيكون مختارهم بهذه الصّفة.

(وروى عنه عليه السلام في قصار هذه المعاني)

١ – قال الرّضا عليه السلام: لا يكون المؤمن مؤمناً حتّى يكون فيه ثلاث خصال: سنّة من ربّه وسنّة من نبيّه صلى الله عليه وآله وسنّة من وليّه عليه السلام، فأمّا السّنّة من ربّه فكتمان السرّ. وأمّا

وکمك کند واز مخزن علم وحکمتش بآنها بدهد آنچه را بدیگری ندهد، دانش او برتر از دانش همه اهل زمان او است وخدا جل وعز فرماید (۳۵– یونس) آیا کسیکه بحق رهبری کند سزاوارتر است که پیروی شود یا کسی که راه بحق نبرد جز اینکه رهبری شود شمارا چیست؟ چگونه قضاوت میکنید؟ – و خدا در داستان طالوت فرماید (۲۴۷– البقره) راستی خداوند او را بر شماها برگزیده ودر دانش و جسم برشماهایش افزوده وخدا ملکش را بهر که خواهد میدهد – ودر داستان داود(ع) فرموده (۲۵۵– البقره) داود جالوت را کشت وخدا ملك و حکمت باو داد و از آنچه‌اش خواست باو آموخت – و برای پیغمبرش فرمود (۱۱۳– النساء) وفروفرستاد برتو کتاب وحکمت را وبتو آموخت آنچه را نمیدانستی وفضل خدا برتو بسیار بزرك بوده – ودرباره امامان ازخاندان وعترت ونژادش فرموده (۵۵– النساء) یا بلکه حسد میبرند بمردم برآنچه خدا ازفضل خود بدانها داده – تا قول او «سعیرا» – وراستیکه چون خدا بنده‌ای را برای تصدی کار بنده هایش برگزیند سینه اورا برای این کار وسعت دهد وسرچشمه‌های حکمت را دردلش بسپارد، و زبانش را گویا سازد وبدنبال آن در جواب درنماند، و جز درست نگوید و موفق ومسدد ومؤید باشد از خطاء ولغزش درامانست، خدایش بدان اختصاص داده تا حجت برخلقش باشد وگواه بربنده هایش، آیا آنان توانایند بمثل این تا توانند امام را انتخاب کنند، و منتخب آنها دارای این صفات باشد؟

کلمات قصاری‌هم دراین معانی ازآنحضرت (ع) روایت شده

۱– مؤمن مؤمن نباشد تا دراو سه خصلت بود، سنتی از پروردگارش، وسنتی از پیمبرش، وسنتی

السنّة من نبيّه صلى الله عليه وآله فمداراة النّاس . وأمّا السنّة من وليّه عليه السلام فالصّبر في البأساء والضرّاء .

٢ - وقال عليه السلام : صاحب النّعمة يجب أن يوسّع على عياله .

٣ - وقال عليه السلام : ليس العبادة كثرة الصّيام و الصّلاة . و إنّما العبادة كثرة التّفكّر في أمر الله .

٤ - وقال عليه السلام : من أخلاق الأنبياء التّنظّف .

٥ - وقال عليه السلام : ثلاث من سنن المرسلين : العطر، وإحفاء الشّعر، و كثرة الطروقة .

٦ - وقال عليه السلام : لم يخنك الأمين ولكن ائتمنت الخائن .

٧ - وقال عليه السلام : إذا أراد الله أمراً سلب العباد عقولهم ، فأنفذ أمره وتمّت إرادته . فإذا أنفذ أمره ردّ إلى كلّ ذي عقل عقله ، فيقول : كيف ذا ؟ ومن أين ذا ؟ .

٨ - وقال عليه السلام : الصّمت باب من أبواب الحكمة ، إنّ الصّمت يكسب المحبّة ، إنّه دليل على كلّ خير .

٩ - وقال عليه السلام : مامن شيء من الفضول إلاّ وهو يحتاج إلى الفضول من الكلام .

١٠- وقال عليه السلام : الأخ الأكبر بمنزلة الأب .

١١- وسئل عليه السلام عن السّفلة فقال : من كان له شيء يُلهيه عن الله .

١٢- وكان عليه السلام : يترّب الكتاب ويقول: لابأس به . وكان إذا أراد أن يكتب تذكّرات

از امامش، سنت پروردگارش رازپوشی است ، و سنت از پیمبرش مدارا با مردم ، و اما سنت از امامش شکیبائی در سختی وتنگی .

٢- کسیکه نعمت دارد بایدکه برعیالش درهزینه وسعت بخشد .

٣- عبادت پر روزه داشتن ونماز خواندن نیست وهمانا عبادت پر اندیشه‌کردن درامرخدا است.

٤- پاکیزه بودن از اخلاق انبیاء است .

٥- سه چیز ازروش مرسلانست، بوی خوش، اصلاح مو، پرجماع کردن .

٦- امین بتو خیانت نکند تولی‌که بخائن امانت سپردی .

٧- چون خدا امری را خواهد خرد را ازبنده ها برباید وخواست خود را اجراءکند، و چون امرش را اجراءکرد خرد هرخردمند را باو برگرداند، ومیگوید این چطورشد؟ واین ازکجا شد؟

٨- خموشی یکی از ابواب حکمت است ، راستی خموشی دوستی میآورد ، راستی کـه آن رهنمای هرخیریست .

٩- هرچه زیادیست نیاز بسخن زیادی هم دارد .

١٠- برادر بزرگتر بجای پدر است .

١١- از أوباشش پرسیدند فرمود: هرکه چیزی داردکه از خدایش بازمیدارد .

١٢- همیشه بنامه خاك میافشاند ومیفرمود باکی‌ندارد وهرگاه‌یادداشت برای حوائجش‌مینوشت با

حوائجه كتب بسم الله الرّحمن الرّحيم أذكر إن شاءالله ، ثمّ يكتب مايريد .

١٣ـ وقال عليه السلام : إذا ذكرت الرّجل وهوحاضر فكنّه ، وإذا كان غائباً فسمّه .

١٤ـ وقال عليه السلام : صديق كلّ أمرء عقله وعدوّه جهله .

١٥ـ وقال عليه السلام : التودّد إلى النّاس نصف العقل .

١٦ـ وقال عليه السلام : إنّ الله يبغض القيل والقال ، وإضاعة المال ، وكثرة السؤّال .

١٧ـ وقال عليه السلام : لايتمّ عقل امرءٍ مسلم حتّى تكون فيه عشر خصال : الخيرمنه مأمول. والشرّمنه مأمون. يستكثر قليل الخيرمن غيره ويستقلّ كثيرالخير من نفسه . لايسأم من طلب الحوائج إليه . ولايملّ من طلب العلم طول دهره . الفقر في الله أحبّ إليه من الغني. والذّل في الله أحبّ إليه من العزّ في عدوّه . والخمول أشهى إليه من الشّهرة ، ثمّ قال : عليه السلام العاشرة وما العاشرة . قيل له : ماهي ؟ قال عليه السلام : لايرى أحداً إلاّ قال : هوخير منّي وأتقى. إنّما النّاس رجلان : رجل خير منه وأتقى ورجل شرّ منه و أدنى ، فإذالقي الّذي هو شرّ منه وأدنى قال : لعلّ خيرهذا باطن وهوخيرله وخيري ظاهر وهوشرّ لي . وإذا رأي الّذي هوخير منه و أتقى تواضع له ليلحق به . فإذا فعل ذلك فقد علامجده و طاب خيره و حسن ذكره و ساد أهلَ زمانه .

بسمله شروع میکرد ودنبالش مینوشت اذکران شاء الله سپس هرچه میخواست مینگاشت .

١٣ـ چون شخص حاضری را نام بری کنیه اورا بگو واگرغایب است نامش را ببر .

١٤ـ دوست هرکس خرد اواست ودشمنش نادانی او .

١٥ـ اظهار دوستی بامردم نیمی ازعقل است .

١٦ـ خدا پرگفتن ومال تلف کردن وپرخواهش کردنرا دشمن میدارد .

١٧ـ عقل مرد مسلمان تمام نیست تا ده خصلت دارا باشد ١ـ ازاو امید خیر باشد ٢ـ از بدی او درامان باشند ٣ـ خیر اندك دیگری را بسیارشمارد ٤ـ خیر بسیار خودراکم گیرد ٥ـ هرچه حاجت از او خواهند دلتنك نشود ٦ ـ در عمر خود از دانشجوئی خسته نگردد ٧ـ فقر در راه خدایش از توانگری محبوبتر باشد ٨ـ خواری درراه خدایش از عزت بادشمنش محبوبتر باشد ٩ـ گمنامی را از پرنامی خواهانترباشد. سپس فرمود دهم و چیست دهمی؟ باوگفته شد : چیست ؟ فرمود احدی را ننگرد جزاینکه بگوید او ازمن بهتر وپرهیزکارتراست، همانا مردم دوکسند، مردیکه از اوبهتر وپرهیزکارتر است، ومردی که از او بدتر وزبونتر است، وچون مردی که از او بدتر و زبونتر است ببیندگوید شاید درونش بهتر باشد، واین بهی درون برای اوبهتر است و خوبی من ظاهر است و آن برای من بدتر است، وهرگاه کسیرا ببیندکه بهتر وباتقواتر از اواست برای اوتواضع کند تا باو رسد و چون چنین کرد مجدش برافرازد، وخوبیش پاك گردد ونامش خوب شود، وسید اهل زمانش باشد .

١٨ ـ وسأله رجل عن قول الله : «ومن يتوكّل على الله فهو حسبه» ؟ فقال عليه السلام : التوكّل درجات : منها أن تثق به في أمرك كلّه فيما فعل بك ، فما فعل بك كنت راضياً و تعلم أنّه لم يألك خيراً و نظراً . وتعلم أنّ الحكم في ذلك له ، فتتوكّل عليه بتفويض ذلك إليه . ومن ذلك الايمان بغيوب الله الّتي لم يحط علمك بها فوكلت علمها إليه و إلى اُمنائه عليها ووثقت به فيها وفي غيرها .

١٩ـ وسأله أحمد بن نجم عن العجب الّذي يفسد العمل ؟ فقال عليه السلام : العجب درجات : منها أن يزيّن للعبد سوء عمله فيراه حسناً فيعجبه ويحسب أنّه يحسن صنعاً . ومنها أن يؤمن العبد بربّه فيمنّ على الله ولله المنّة عليه فيه .

٢٠ـ قال الفضل: قلت لأبي الحسن الرّضا عليه السلام : يونس بن عبد الرّحمن يزعم أنّ المعرفة إنّما هي اكتساب. قال عليه السلام :لا ما أصاب، إنّ الله يعطي الايمان من يشاء ، فمنهم من يجعله مستقرّاً فيه ومنهم من يجعله مستودعاً عنده ، فأمّا المستقرّ ، فالّذي لا يسلب الله ذلك أبداً . و أمّا المستودع ، فالّذي يعطاه الرّجل ثمّ يسلبه إيّاه .

٢١ـ وقال صفوان بن يحيى: سألت الرّضا عليه السلام عن المعرفة هل للعباد فيها صُنع ؟ قال عليه السلام : لا . قلت : لهم فيها أجر ؟ قال عليه السلام : نعم تطوّل عليهم بالمعرفة و تطوّل عليهم بالصّواب .

١٨ـ مردی ازآنحضرت تفسير قول خدا را پرسيد (٣ـ الطلاق) هر كه بخدا توكل كند او را بس است ـ فرمود: توكل درجاتی دارد، يكی اينكه درهمه كارت بدواعتمادی كنی درآنچه با توكند وبهرچه باتوكند خشنود باش وبدانی از خيرخواهی و رعايت كوتاهی نكند، وبدانيكه صلاح در آن بوده و با واگذاری همه اينها بوی بدو توكل كنی، يكی اينكه عقيده بغيبهای خدا داشته باشی كه درعلم تونگنجند وعلم آنرا بوی وبامناه وی وانهی ودرآنها و جزآنها بدو اعتماد داشته باشی .

١٩ـ احمد بن نجم اورا ازعجب پرسيد كه مفسد عمل است در پاسخ فرمود: عجب درجاتی دارد يكی اينكه كردار بد بنده درنظرش خوش جلوه كند وآنرا خوب بداند وپنداردكار خوبی كرده . يكی اينكه بنده‌ای بخدا ايمان آرد ومنت برخدا نهد بااينكه خدارا باومنت است دراين باره .

٢٠ـ فضل گويد بامام رضا (ع) گفتم يونس بن عبدالرحمن معتقد است كه معرفت كسبی است فرمود: نه، درست نرفته خدا بهركه خواهد ايمان ميدهد، و دربرخی پا برجا است ودربرخی عاريت، پا برجا آنست كه خدا هرگز آنرا نربايد وعاريت آنست كه بمرد ميدهد سپس ازاوميگيرد .

٢١ـ صفوان بن يحيی گويد از امام رضا (ع) پرسيدم بنده های خدا را در معرفت كار وكردی هست؟ فرمود: نه، گفتم در برابر آن مزدی دارند؟ فرمود: آری خدا بفضل خود بدانها معرفت داده، وبفضل خود بدانها درستی دهد .

٢٢ـ وقال الفضيل بن يسار: سألت الرّضا عليه السلام عن أفاعيل العباد مخلوقة هي أم غير مخلوقة؟ قال عليه السلام: هي والله مخلوقة ـ أراد خلق تقدير لاخلق تكوين ـ. ثمّ قال عليه السلام: إنّ الايمان أفضل من الاسلام بدرجة، والتّقوى أفضل من الايمان بدرجة، ولم يعط بنو آدم أفضل من اليقين.

٢٣ ـ وسئل عن خيار العباد، فقال عليه السلام: الّذين إذا أحسنوا استبشروا. و إذا أساؤوا استغفروا؛ و إذا اُعطوا شكروا، وإذا ابتلوا صبروا، وإذا غضبوا عفوا.

٢٤ـ وسئل عليه السلام: عن حدّ التوكل؟ فقال عليه السلام: أن لاتخاف أحداً إلاّ الله.

٢٥ـ وقال عليه السلام: من السنّة إطعام الطعام عند التّزويج.

٢٦ـ وقال عليه السلام: الإيمان أربعة أركان: التوكّل على الله، والرّضا بقضاء الله. والتسليم لأمر الله. والتّفويض إلى الله، قال العبد الصّالح: «واُفوّض أمري إلى الله ـ فوقاه الله سيّئات ما مكروا».

٢٧ـ وقال عليه السلام: صل رحمك ولو بشربة من ماء. وأفضل ماتوصل به الرّحم كفّ الأذى عنها، وقال: في كتاب الله: «ولاتبطلوا صدقاتكم بالمنّ والأذى».

٢٨ـ وقال عليه السلام: إنّ من علامات الفقه: الحلم والعلم، والصمت باب من أبواب الحكمة إنّ الصمت يكسب المحبّة، إنّه دليل على كلّ خير.

٢٢ـ فضيل بن يسار گويد از امام رضا(ع) پرسيدم افعال بنده‌های خدا مخلوقند يا غير مخلوق؟ فرمود(ع): بخدا آنها مخلوقند ـ مقصودش خلق تقدير بود نه خلق تكوين سپس فرمود: ايمان يكدرجه بالای اسلام است، وتقوی يكدرجه برتر از ايمان، وبآدميزاده چيزی بهتر از يقين داده نشده.

٢٣ـ از بهترين بنده های خدا پرسش شد؟ فرمود: آنكسانيندكه هرگاه نيكي‌كنند خرم شوند، وهرگاه بدكنند آمرزش خواهند، وهرگاه عطا شوند شكرگزارند، و هرگاه بلا بينند صبركنند، و هرگاه خشم‌كنند درگذرند.

٢٤ـ ازحقيقت توكلش پرسش شد فرمود: اينست‌كه جز ازخدا نترسی.

٢٥ـ مهمانی‌كردن برای زناشوئی از سنت است.

٢٦ـ ايمان چهار ركن دارد: توكل برخدا، رضا بقضاء خدا، تسليم بامرخدا، و واگذاشتن كار بخدا، آن‌بنده خوب (مؤمن آل فرعون)گفت (٤٤ـ غافر) كار خود را بخدا وانهم، و خدايش از بداندیشی آنان نگهداشت.

٢٧ـ صله رحم‌كن گرچه با جرعه آبی باشد، و بهتر صله رحم خود داری از آزار او است، فرمود: در قرآنست (٢٦٨ـ البقرة) صدقات خودرا بمنت وآزار بيهوده مسازيد.

٢٨ـ از نشانه های دين فهمی حلم وعلم است، و خموشی بابی است از حكمت، خموشی دوستی آرد، وراستش‌كه آن رهبر بهرخوبيست.

٢٩- وقال عليه السلام: إنّ الّذي يطلب من فضل يكفّ به عياله أعظم أجراً من المجاهد في سبيل الله.

٣٠- وقيل له: وكيف أصبحت؟ فقال عليه السلام: أصبحت بأجلٍ منقوص، وعمل محفوظ، والموت في رقابنا، والنّار من ورائنا، ولاندري مايفعل بنا.

٣١- وقال عليه السلام: خمس من لم تكن فيه فلا ترجوه لشيء من الدّنيا و الآخرة: من لم تعرف الوثاقة في أرومته. و الكرم في طباعه. والرّصانة في خلقه. و النّبل في نفسه. و المخافة لربّه.

٣٢- وقال عليه السلام: ماالتقت فئتان قطّ إلاّ نصر أعظمهما عفواً.

٣٣- وقال عليه السلام: السّخي يأكل من طعام النّاس ليأكلوا من طعامه، والبخيل لايأكل من طعام الناس لئلاّ يأكلوا من طعامه.

٣٤- وقال عليه السلام: إنّا أهل بيتٍ نرى وعدنا علينا ديناً كما صنع رسول الله صلى الله عليه وآله.

٣٥- وقال عليه السلام: يأتي على النّاس زمانٌ تكون العافية فيه عشرة أجزاء: تسعة منها في اعتزال النّاس و واحد في الصّمت.

٣٦- وقال له معمر بن خلاّد: عجّل الله فرجك. فقال عليه السلام: يا معمر ذاك فرجكم أنتم، فأمّا أنا فوالله ماهو إلاّ مزود فيه كفّ سويق مختوم بخاتم.

٣٧- وقال عليه السلام: عونك للضّعيف أفضل من الصّدقة.

٢٩- آنكه روزى طلبد تا عيال دارى كند مزدش ازمجاهد. درراه خدا بزرگتراست.

٣٠- بآنحضرت گفته شد: چگونه صبح كردى؟ فرمود: با عمركاسته، وكردار ثبت شده، و مرگ برگردن ما ودوزخ دنبال ما است، ونداينم با ما چه شود.

٣١- هركه را پنج ناگواريست باو اميدى براى دنيا وآخرت نيست: نه ريشه محكم دارد، نه طبع كريم، نه خوى درست، نه نجابت در خود، ونه ترس از پروردگارش.

٣٢- فرمود دولشكر در نبرد نشدند هرگز مگر باگذشت‌تر آنها پيروز است.

٣٣- سخاوتمند از طعام مردم بخورد تا از طعامش‌بخورند، و بخيل از طعام مردم نخورد تا از طعامش نخورند.

٣٤- ما خاندانى باشيم‌كه وعده خودرا وام دانيم چنانچه رسولخدا(ص) كرد.

٣٥- بمردم زمانى آيدكه از عافيت نه دهم دركناره‌گيرى ازمردم است ويكى هم درخاموشى.

٣٦- معمر بن خلاد بدو گفت: خدا در فرج تو بشتابد، فرمود: اى معمر اين فرج براى شماها است ولى براى ما بخدا همان انبانيست‌كه مشتى سويق دارد وسربمهر باشد.

٣٧- كمك تو بناتوان بهتر ازصدقه دادنست.

٣٨- وقال عليه السلام : لايستكمل عبد حقيقة الإيمان حتّى تكون فيه خصال ثلاث : التّفقّه في الدّين . وحسن التّقدير في المعيشة . والصّبر على الرّزايا .

٣٩- وقال عليه السلام : لأبي هاشم داود بن القاسم الجعفري : يا داود إنّ لنا عليكم حقّاً برسول الله صلى الله عليه وآله ، وإنّ لكم علينا حقّاً ، فمن عرف حقّنا وجب حقّه ، ومن لم يعرف حقّنا فلا حقّ له .

٤٠- وحضر عليه السلام يوماً مجلس المأمون وذوالرّياستين حاضر، فتذاكروا اللّيل والنّهار وأيّهما خلق قبل صاحبه . فسأل ذوالرّياستين الرّضا عليه السلام عن ذلك ؟ فقال عليه السلام له : تحبّ أن أعطيك الجواب من كتاب الله أم حسابك ؟ فقال : أريده أوّلاً من الحساب . فقال عليه السلام : أليس تقولون : إنّ طالع الدّنيا السّرطان وإنّ الكواكب كانت في أشرافها ؟ قال : نعم . قال : فزحل في الميزان والمشتري في السّرطان والمرّيخ في الجدي والزّهرة في الحوت و القمر في الثّور والشّمس في وسط السّماء في الحمل وهذا لايكون إلاّ نهاراً . قال : نعم . قال : فمن كتاب الله ؟ قال عليه السلام : قوله : «لاالشّمس ينبغي لها أن تدرك القمر ولااللّيل سابق النّهار» أي أنّ النّهار سبقه .

٤١- قال عليّ بن شعيب: دخلت على أبي الحسن الرّضا عليه السلام ، فقال لي : يا عليّ من أحسن النّاس معاشاً ؟ قلت : أنت ياسيّدي أعلم به منّي . فقال عليه السلام : يا عليّ من حسن معاش

٣٨- هيچ بنده بحقيقت كمال ايمان نرسد تا سه خصلتش باشد، بينائى در دين، واندازه دارى در معيشت، وصبر بربلاها .

٣٩- بابى هاشم داود بن قاسم جعفرى فرمود : اى داود ما را بر شما بخاطر رسولخدا (ص) حقى است، وشمارا هم برما حقى است هركه حق مارا شناخت رعايت او بايد وهركه حق مارا نشناخت حقى ندارد .

٤٠- روزى در مجلس مأمون درآمد وذوالرياستين آنجا بودگفتگو در شب و روز شدكه كدام پيشتر آفريده شدند، ذوالرياستين امام رضارا از اين مطلب پرسيد، فرمودش ميخواهى از قرآنت پاسخ گويم يا از علم حساب خودت گفت نخست.از حساب جواب خواهم . امام فرمود: شما ميگوئيدكه برج سرطان طالع دنيا است در حاليكه كواكب در برج شرف خود بودند؟ گفت چرا فرمود پس بايد زحل در ميزان باشد، ومشترى در سرطان، ومريخ در جدى، وزهره در حوت، وقمر در برج ثور، و جاى آفتاب ميانه وسط السماء در برج حمل و اين نميباشد مگر در روز گفت بسيار خوب جواب از قرآن چيست؟ فرمودگفته خدا (٤٠- يس) نه خورشيد را سزدكه بماه رسد ونه شب راكه بروز پيش باشد - يعنى روز پيش ازآنست .

٤١- على بن شعيب گويد خدمت امام رضا(ع) رسيدم، بمن فرمود: اى على زندگى چه كسى بهتر است؟گفتم اى آقايم شما از من داناتريد، فرمود اى على كسيكه ديگرى در زندگى او خوش زيد، اى

غيره في معاشه . يا عليّ من أسوء النّاس معاشاً ؟ قلت : أنت أعلم ، قال: من لم يعش غيره في معاشه، يا علي أحسنوا جوار النّعم فإنّها وحشيّة ما نأت عن قوم فعادت إليهم، يا علي إنّ شرّ النّاس من منع رفده وأكل وحده وجلد عبده .

٤٢ـ وقال له عليه السلام : رجل في يوم الفطر: إنّي أفطرت اليوم على تمر وطين القبر. فقال عليه السلام: جمعت السنّة والبركة .

٤٣ـ وقال : لأبي هاشم الجعفري : يا أبا هاشم العقل حباء من الله ، والأدب كلفة ، فمن تكلّف الأدب قدر عليه ومن تكلّف العقل لم يزدد بذلك إلاّ جهلاً .

٤٤ـ وقال أحمد بن عمر ، والحسين بن يزيد : دخلنا على الرّضا عليه السلام فقلنا: إنّا كنّا في سعة من الرّزق وغضارة من العيش فتغيّرت الحال بعض التّغيّر فادع الله أن يردّ ذلك إلينا ، فقال عليه السلام : أيّ شيء تريدون تكونون ملوكاً ؟ أيسرّكم أن تكونوا مثل طاهر وهرثمة وانّكم على خلاف ما أنتم عليه ؟ فقلت: لا والله ما سرّني أنّ لي الدّنيا بما فيها ذهباً وفضّة وإنّي على خلاف ما أنا عليه . فقال عليه السلام : إنّ الله يقول : «اعملوا آل داود شكراً وقليل من عبادي الشّكور» . أحسن الظنّ بالله ، فإنّ من حسن ظنّه بالله كان الله عند ظنّه . ومن رضي بالقليل من الرّزق قبل منه اليسير من العمل . ومن رضي باليسير من الحلال خفّت

علي زندگی چه مردمی بدتر است؟ گفتم شما داناترید فرمود کسیکه دیگری در زندگیش زندگی نکند، ای علی با نعمتها خوش همسایه باشید که گریز پایند واز مردمی دور نشوند که بازآیند . ای علی بدترین مردم کسیست که از واردش دریغ کند وتنها بخورد وبنده‌اش را بزند .

٤٢ـ مردی درروز عید فطر بآنحضرت گفت من امروز باخرما وتربت افطار کردم فرمود: سنت وبرکت را با هم گرد آوردی .

٤٣ـ بابی هاشم جعفری فرمود: ای ابا هاشم، خرد بخششی است از خدا، و ادب با رنج است هر که رنج تحصیل ادب را بکشد بدستش آورد، وهر که برای عقل رنج برد جز نادانی نیفزاید .

٤٤ـ احمد بن عمر وحسین بن یزید گفتند خدمت امام رضا (ع) رسیدیم وگفتیم راستی ما روزی فراوان وزندگی خوشی داشتیم وحال ما اندکی بد شده از خدا بخواه که آن وضع را بما برگرداند فرمود: چه میخواهید ، میخواهید شاه باشید خوش دارید مانند طاهر وهرثمه (افسران عالیرتبه مأمون) باشید وشما براین مذهبی که دارید نباشید؟ گفتم : نه ، بخدا شاد نیستم که همه دنیا باآنچه طلا ونقره دارد ازمن باشد مخالف با عقیده‌ای که دارم باشم فرمود(ع) : راستی خدا میفرماید (١٢ـ سبأ) ای آل داود شکر گزارید واندکی از بنده‌هایم خوب شکرگزارند بخدا خوشبین باش زیرا هر که بخدا خوشبین است خدا باگمان خوش او همراه است، وهر که بروزی اندك خشنود است خدا بکردار اندك او خشنود است، وهر که باندك از روزی حلال خشنود است بارش سبك است و خاندانش خوشند ، و خدایش بدرد

مؤونته ونعّم أهله وبصّره الله داء الدّنيا ودواءها وأخرجه منها سالماً إلى دارالسّلام .

٤٥- وقال له ابن السكّيت : ما الحجّة على الخلق اليوم ؟ فقال عليه السلام : العقل يعرف به الصّادق على الله فيصدّقه والكاذب على الله فيكذّبه . فقال ابن السكّيت : هذا والله هوالجواب .

٤٦- وقال عليه السلام : لايقبّل الرّجل يد الرّجل ، فانّ قبلة يده كالصّلاة له .

٤٧- وقال عليه السلام : قبلة الأمّ على الفم . وقبلة الأخت على الخدّ . وقبلة الامام بين عينيه .

٤٨- وقال عليه السلام : ليس لبخيل راحة ، ولا لحسود لذّة ، ولا لملوك وفاء ، ولا لكذوب مروّة .

[بسم الله الرّحمن الرّحيم]

« وروى عن الامام الناصح الهادى أبي جعفر محمد بن على عليهما السلام »
« فى طوال هذه المعانى »

(جوابه عليه السلام)

(فى محرم قتل صيداً)

لمّا عزم المأمون على أن يزوّج ابنته أمّ الفضل أباجعفر محمّد بن عليّ الرّضا عليهما السلام اجتمع إليه أهل بيته الأدنون منه ، فقالوا له : يا أميرالمؤمنين ناشدناك أن تخرج عنّا أمراً قدملكناه . وتنزع عنّا عزّاً قدلبسناه . وتعلم الأمر الّذي بيننا وبين آل عليّ قديماً وحديثاً .

دنيا ودوايش بينا سازد، واورا ازدنيا بسلامت بدارالسلام بهشت رساند .

٤٥- ابن سكيت بآنحضرت گفت امروزه حجت برمردم چيست ؟ در پاسخ فرمود (ع) : همان عقل است كه بوسيله آن شناخته ميشود آنكه راستگو است از طرف خدا واز او باور ميكند ، و آنكه دروغگو است واورا دروغ ميشمارد، ابن سكيت گفت بخدا اينست پاسخ .

٤٦- كسى دست كسى را نبوسد زيرا بوسيدن دست اومانند نماز خواندن براو است .

٤٧- بوسه مادر برلب است وبوسه خواهر بر گونه وبوسه برامام بميان دو ديده او .

٤٨- فرمود(ع) : بخيل را آسايش نيست، حسود را خوشى و لذت نيست ، پادشاهان را وفاء نباشد، دروغ زن را مروت ومردانگى نيست .

بنام خداوند بخشاينده مهربان

از امام ناصح هادى ابيجعفر محمد بن على(ع) رواياتى طولانى درباره اين معانى رسيده است.

پاسخ آن حضرت درباره محرمى كه شكارى كشته

چون مأمون تصميم گرفت دخترش ام الفضل را بابيجعفر محمد بن على الرضا (ع) شوهر بدهد، خويشان نزديكش گرد او را گرفتند وگفتند يا اميرالمؤمنين ما تورا سوگند ميدهيم كه مباداكارى كه بدست ما است از ما بدركنى واين جامه عزت خلافت راكه دربر داريم ازتن ما بكنى وتوميدانى ميان

فقال المأمون : أمسكوا و الله لا قبلت من واحد منكم في أمره . فقالوا : يا أمير المؤمنين أتزوّج ابنتك و قرّة عينك صبيّاً لم يتفقّه في دين الله ، ولايعرف حلاله من حرامه ، ولافرضاً من سنّة ـ ولأبي جعفر عليه السلام إذ ذاك تسع سنين ـ فلوصبرت له حتّى يتأدّب و يقرأ القرآن و يعرف الحلال من الحرام . فقال المأمون: إنّه لأفقه منكم وأعلم بالله ورسوله وسنّته وأحكامه، وأقرء لكتاب الله منكم و أعلم بمحكمه ومتشابهه و ناسخه ومنسوخه وظاهره وباطنه وخاصّه وعامّه و تنزيله و تأويله منكم . فاسألوه ، فان كان الأمر كما وصفتم قبلت منكم ، وإن كان الأمر على ما وصفت علمت أنّ الرّجل خلف منكم . فخرجوا من عنده و بعثوا إلى يحيى بن أكثم وهو يومئذ قاضي القضاة فجعلوا حاجتهم إليه وأطمعوه في هدايا على أن يحتال على أبي جعفر عليه السلام بمسألة في الفقه لايدري ما الجواب فيها .

فلمّا حضروا و حضر أبوجعفر عليه السلام قالوا : يا أمير المؤمنين هذا القاضي إن أذنت له أن يسأل ؟ فقال المأمون : يا يحيى سل أبا جعفر عن مسألة في الفقه لتنظر كيف فقهه ؟ فقال يحيى . يا أباجعفر أصلحك الله ماتقول في محرم قتل صيداً ؟ فقال أبوجعفر عليه السلام : قتله في حلّ أم حرم ، عالماً أوجاهلاً ، عمداً أوخطأً ، عبداً أوحرّاً ، صغيراً أو كبيراً ، مبدئاً أومعيداً ، من ذوات الطّير أوغيره ، من صغار الطير أو كباره ، مصرّاً أو نادماً ، باللّيل في أوكارها أوبالنّهار

ما وآل علي از ديرينه تاكنون چه وضعى بوده ؟ مأمون گفت خموش باشيد من از هيچكدام شما درباره او چيزى نپذيرم ، گفتند يا اميرالمؤمنين دخترت و نورديده ات را بيك كودكى شوهر ميدهى كه هنوز در دين خدا بينا وفهميده نشده وحلال وحرام ومستحب و واجبش را نميداند ـ امام نهم درآن وقت نه سال داشت ـ پس كاش صبر ميكردى تا علم وادب ميآموخت و قرآن را ميخواند ، و حلال و حرام را ميفهميد مأمون گفت اوهم اكنون ازشماها فقيه تر وداناتر بخدا ورسولش وسنت واحكام اواست. اوقرآن خدا را ازشماها بهتر ميخواند وميداند، وبمحكم ومتشابه، وناسخ ومنسوخ، وظاهر و باطنش، وخاص و عام، وتنزيل وتاويلش از شماها داناتر است، از او بپرسيد واگر مطلب چنانست كه شما شرح داديد از شما ميپسندم، واگر مطلب همين استكه من ميگويم دانستم كه اين مرد بجاى شماها است ، از نزد او بيرون شدند ونزد يحيى بن اكثم فرستادند كه آنروز قاضى القضات بود وحاجت خودرا از اوخواستند، و او را بهدايا بطمع انداختند تا در برابر ابيجعفر (ع) چاره جوئى كند و مسئله‌اى از او بپرسد كه جوابش را ندانند .

چون همه حاضر شدند وامام نهم هم حاضر شد گفتند يا اميرالمؤمنين اين قاضى است اگراجازه بفرمائيد پرسش كند ، مأمون گفت اى يحيى يك مسئله فقهى از ابيجعفر بپرس تا ببينى فقه اوبچه پايه است. يحيى گفت يا اباجعفر اصلحك‌الله چه فرمائى درباره محرميكه شكارى راكشته ؟ امام فرمود : آن صيد را درحل كشته يا درحرم، عالم بوده يا جاهل، بعمد بوده يا خطاء، آن محرم بنده بوده ياآزاد صغير بوده يا كبير، نخست صيد او بوده ياصيدكردن دوباره او، آن صيد پرنده بوده يا غيرآن، ازپرنده

و عياناً ، محرماً للحجّ أو للعمرة ؟ .قال : فانقطع يحيى انقطاعاً لم يخف على أحد من أهل المجلس انقطاعه و تحيّر النّاس عجباً من جواب أبي‌جعفر عليه السلام ، فقال المأمون : اخطب أباجعفر ! فقال عليه السلام : نعم يا أميرالمؤمنين ، فقال : الحمد لله إقراراً بنعمته و لا إله إلاّ الله إجلالاً لعظمته ؛ وصلّى الله على محمّد وآله عند ذكره . أمابعد فقد كان من قضاء الله على الأنام أن أغناهم بالحلال عن الحرام ، فقال جلّ و عزّ : « فأنكحوا الأيامى منكم و الصّالحين من عبادكم و إمائكم إن يكونوا فقراء يغنهم الله من فضله والله واسع عليم» . ثمّ إنّ محمّد بن عليّ خطب أمّ‌الفضل ابنة عبدالله ، وقد بذل لها من‌الصداق خمس مائة درهم ، فقدزوّجته ، فهل قبلت يا أباجعفر ؟ فقال عليه السلام : قدقبلت هذا التّزويج بهذا الصداق . فأولم المأمون وأجاز النّاس على‌مراتبهم أهل الخاصّة وأهل العامّة والأشراف والعمّال . وأوصل إلى كلّ طبقة برّاً على مايستحقّه .

فلمّا تفرّق أكثر النّاس قال المأمون : يا أباجعفر إن رأيت أن تعرّفنا مايجب على كلّ صنف من‌هذه الأصناف في قتل الصّيد ؟ فقال عليه السلام : إنّ‌المحرم إذا قتل صيداً في‌الحلّ وكان‌الصّيد من ذوات‌الطير من كبارها فعليه شاة ، فإن أصابه في‌الحرم فعليه الجزاء مضاعفاً .

کوچك بوده یا بزرك، محرم باز قصد صید دارد ومصر است یا تائب وپشیمانست، این صید درشب بوده واز آشیانه آنان بوده یا در روز بوده وآشکارا، محرم برای حج بوده یا عمره، گوید : یحیی بطوری واماند که برهمه حاضران عیان شد و همه مردم ازجواب‌گیج کن امام نهم درشگفت ماندند، مأمون در همان مجلس بامام نهم‌گفت ای اباجعفر خواستگاری‌کن. فرمود: بچشم یاامیرالمؤمنین پس مأمون‌گفت سپاس خدا را سزا است برای اعتراف بنعمتش، و نیست شایسته پرستشی جز خدا برای اجلال عظمتش ورحمت باد بر محمد و آلش نزد بردن نامش اما بعد ـ حکم خدا بر همه مردم این بوده که آنانرا بوسیله حلال ازحرام بی نیاز سازد، وبرای همین جل وعز فرموده (٣٢ـ النور) زنان بی شوهر خود را بشوهر بدهید وبنده ها و کنیزهای خوب خودرا بزناشوئی بدهید اگر ندارید خداوند از فضل خود شمارا توانگر کند، وخدا واسع ودانا است ـ سپس براستی محمد بن‌علی ام‌الفضل دختر عبدالله را بزنی خواسته وپانصد درهم (درحدود بیست وهفت تومان پول نقره خالص) باو مهر داده و منهم او را بوی تزویج‌کردم ای ابا جعفر قبول‌کردی؟ امام درپاسخ فرمود: من این تزویج را بهمین مهر قبول‌کردم ، مأمون جشن عروسی برپاکرد وبهمه مردم از خاص وعام‌و اشراف وکارمندان باندازه مقام آنها جائزه داد وبهریك ازطبقات باندازه استحقاق صله عطا کرد .

وچون مردم پراکنده شدند مأمون بامام نهم(ع)گفت اگر بفرمائی بما بفهمان آنچه برهرصنف از این اصناف در قتل صید واجب است . درپاسخ فرمود : چون محرم صیدی از پرنده های بزرك در حل بکشد یك‌گوسفند کفاره براو باشد، واگر در حرم باشدکفاره دوچندانست، واگر جوجه‌ای را در

وإن قتل فرخاً في الحلّ فعليه حمل قد فطم فليست عليه القيمة لأنّه ليس في الحرم . وإذا قتله في الحرم فعليه الحمل و قيمة الفرخ . و إن كان من الوحش فعليه في حمار الوحش بقرة وإن كان نعامة فعليه بدنة ، فان لم يقدر فاطعام ستّين مسكيناً ، فإن لم يقدر فليصم ثمانية عشر يوماً . و إن كان بقرة فعليه بقرة ، فان لم يقدر فليطعم ثلاثين مسكيناً ، فان لم يقدر فليصم تسعة أيّام . وإن كان ظبياً فعليه شاة ، فان لم يقدر فليطعم عشرة مساكين ؛ فان لم يجد فليصم ثلاثة أيّام . و إن أصابه في الحرم فعليه الجزاء مضاعفاً ، هدياً بالغ الكعبة، حقّاً واجباً أن ينحره إن كان في حجّ بمنى حيث ينحر النّاس ، وإن كان في عمرة ينحره بمكّة في فناء الكعبة ويتصدّق بمثل ثمنه حتّى يكون مضاعفاً ، وكذلك إذا أصاب أرنباً أوثعلباً فعليه شاة ويتصدّق بمثل ثمن شاة . و إن قتل حماماً من حمام الحرم فعليه درهم يتصدّق به ، ودرهم يشتري به علفاً لحمام الحرم . و في الفرخ نصف درهم ، و في البيضة ربع درهم . وكلّما أتى به المحرم بجهالة أو خطأ فلاشيء عليه إلاّ الصّيد ، فانّ عليه فيه الفداء بجهالة كان أم بعلم ، بخطأ كان أم بعمد . وكلّما أتى به العبد فكفّارته على صاحبه مثل ما يلزم صاحبه . وكلّما أتى به الصّغير الّذي ليس ببالغ فلا شيء عليه . فان عاد فهو ممّن ينتقم الله منه . وإن دلّ على الصّيد وهو محرم و قتل الصّيد فعليه فيه الفداء . والمصرّ عليه يلزمه بعد الفداء العقوبة في الآخرة . و

حل بكشد بره ازشير گرفته‌ای براو است، وبهاء براو نيست چون درحرم نبوده است، و اگر در حرم باشد بره وبهای جوجه هردو بعهده او است، واگرآن صيد حيوان وحشی باشد ، در گور خر وحشی گاوی بايد واگر شترمرغ است يك شتر بايد، واگر نتواند شصت مستمندرا اطعام‌كند، و اگر آنرا هم نتواند هجده روز روزه بدارد، و اگر شكارگاو باشد بر اوگاويست ، و اگر نتواند سی مسكين را طعام بدهد، واگر آن راهم نتواند نه روز روزه بگيرد، واگر آهو باشد يك گوسفند براو است، واگر نتواند ده مسكين را طعام دهد، واگر نتواند سه روز روزه بدارد، واگر درحرم شكارش كرده كفاره دوچندانست وبايد آنرا بكعبه رساند وقربانی‌كند حق واجب است‌كه اگر در احرام حج باشدكفاره درمنی بكشد آنجاكه قربانگاه مردم است، واگر درعمره باشد درمكه ودر پناه كعبه بكشد، وباندازه بهايش هم صدقه بدهد تا دوچندان باشد، وهمچنين اگر خرگوشی يا روباهی صيدكند يك گوسفند براو است، وباندازه بهايش هم بايد صدقه بدهد، واگر يكی ازكبوتران حرم را بكشد يك درهم صدقه دهد، ودرهم ديگری هم دانه بخرد برای‌كبوتران حرم، واگر جوجه باشد نيم درهم، واگر تخم باشد يك چهارم درهم، و هرخلافی‌كه محرم از راه نادانی ويا خطا مرتكب شودكفاره ندارد جز همان صيدكه‌كفاره دارد جاهل باشد ياعالم، خطا باشد ياعمد، وهر خلافی بنده‌كندكفاره‌اش بتمام بر آقای او است، وهر خلافی كودك نابالغ كند چيزی براو نيست، واگر بار دوم صيد اوباشد خدا از او انتقام‌كشد (وكفاره ندارد) اگر محرم شكار را نشان بدهدبديگری واوآنرابكشد كفاره براو است ، وآنكه اصرار دارد وتوبه نكرده پس

النّادم لاشيء عليه بعد الفداء في الآخرة . وإن أصابه ليلاً أوكارها خطأ فلاشيء عليه إلاّ أن يتصيّد ، فان تصيّد بليل أونهار فعليه فيهالفداء . والمحرم للحجّ ينحرالفداء بمكّة(١) .

قال : فأمر أن يكتب ذلك عن أبي جعفر عليه السلام . ثمّ التفت إلى أهل بيته الّذين أنكروا تزويجه ، فقال : هل فيكم من يجيب بهذا الجواب ؟ قالوا : لاوالله ولاالقاضي ، فقالوا : يا أميرالمؤمنين كنت أعلم به منّا . فقال : ويحكم أما علمتم أنّ أهل هذا البيت ليسوا خلقاً من هذا الخلق ، أما علمتم أنّ رسول‌الله صلى الله عليه وآله بايع الحسن والحسين عليهما السلام وهما صبيّان ولم يبايع غيرهما طفلين . أولم تعلموا أنّ أباهم عليّاً عليه السلام آمن برسول الله صلى الله عليه وآله وهو ابن تسع سنين ، فقبل الله و رسوله إيمانه ولم يقبل من طفل غيره ولا دعا رسول الله صلى الله عليه وآله طفلاً غيره . أولم تعلموا أنّها ذرّيّة بعضها من بعض يجري لآخرهم مايجري لأوّلهم .

(مسألة غريبة)

قال المأمون ليحيى بن أكثم : اطرح على أبي‌جعفر محمّد بن الرّضا عليهما السلام مسألة تقطعه فيها. فقال : يا أباجعفر ماتقول في رجل نكح امرأة على زناء أيحلّ أن يتزوّجها ؟ فقال عليه السلام : يدعها حتّى يستبرئها من نطفته و نطفة غيره ، إذلا يؤمن منها أن تكون قد أحدثت مع غيره

ازکفاره دردنیا عذاب آخرت هم دارد، واگر پشیمانست پس ازکفاره دردنیا عذاب آخرت ندارد اگر شبانه ازآشیانه بخطا شکارکرده چیزی براو نیست مگر قصد شکار داشته باشد، و اگر عمداً شکارکند در شب باشد یا روزکفاره براوست وآنکه محرم بحج است بایدکفاره را درمکه قربانی کند(١).

گویند مأمون دستورداد تا این احکام را ازقول امام نهم نوشتند، سپس روبکسانش کردکه منکر تزویج با امام(ع) بودند وگفت آیا در میان شماکسی بودکه چنین پاسخی دهد ؟گفتند بخدا نه و قاضی‌هم قادر بدان نبود پس گفتند یا امیرالمؤمنین تو از ما بوی داناتری مأمون گفت وای بر شماها نمیدانیدکه اهل این خانواده ازسنخ این مردم نیستند، نمیدانیدکه رسولخدا(ص) ازحسن و حسین که کودك خردسالی بودند قبول بیعت‌کرد واز طفل دیگری بیعت نپذیرفت؟ نمیدانید پدرشان علی (ع) در نه سالگی برسولخدا(ص) ایمان آورد ورسول خدا ایمانش‌را پذیرفت واز طفل دیگری نپذیرفت، وطفل دیگری را باسلام دعوت نکرد؟ آیا نمیدانیدکه اینها از نژاد یکدیگرند، وحکم آخرآنها همان حکم اول آنها است ؟

یك مسئله نادر

مأمون بیحیی بن‌اکثم‌گفت یك مسئله‌ای دربرابر ابیجعفر (امام نهم) عنوان‌کن‌که پاسخش‌نتواند یحیی‌گفت ای اباجعفر چه فرمائی درباره مردی‌که بازنی زناکرده آیا روا است‌که او را بزنی‌گیرد ؟ درپاسخ فرمود: اورا وانهد تا ازنطفه وی و نطفه دیگری پاك‌گردد زیرا اطمینان نداردکه مانند او با

---

(١) كذا خلافاً لما سبق .

حدثاً كما أحدثت معه. ثمّ يتزوّج بها إن أراد؛ فانّما مثلها مثل نخلة أكل رجل منها حراماً ثمّ اشتراها فأكل منها حلالاً. فانقطع يحيى.

فقال له أبوجعفر عليه السلام: يا أبامحمّد ماتقول في رجل حرمت عليه امرأة بالغداة وحلّت له ارتفاع النّهار و حرمت عليه نصف النّهار، ثمّ حلّت له الظّهر، ثمّ حرمت عليه العصر، ثمّ حلّت له المغرب، ثمّ حرمت عليه نصف اللّيل، ثمّ حلّت له الفجر، ثمّ حرمت عليه ارتفاع النّهار، ثمّ حلّت له نصف النّهار؟ فبقي يحيى والفقهاء بُلساً خُرساً فقال المأمون: ياأباجعفر أعزّك الله بيّن لنا هذا؟ قال عليه السلام: هذا رجل نظر إلى مملوكة لاتحلّ له، اشتراها فحلّت له، ثمّ اعتقها فحرمت عليه، ثمّ تزوّجها فحلّت له. فظاهر منها فحرمت عليه. فكفّر الظّهار فحلّت له، ثمّ طلّقها تطليقةً فحرمت عليه، ثمّ راجعها فحلّت له، فارتدّ عن الاسلام فحرمت عليه. فتاب ورجع إلى الاسلام فحلّت له بالنّكاح الأوّل، كما أقرّ رسول الله صلّى الله عليه وآله نكاح زينب مع أبي العاص بن الرّبيع حيث أسلم على النّكاح الأوّل.

(وروى عنه عليه السلام في قصار هذه المعاني)

١ ـ قال له رجل: أوصني؟ قال عليه السلام: وتقبل؟ قال نعم. قال: توسّد الصّبر واعتنق الفقر و ارفض الشهوات وخالف الهوى و اعلم أنّك لن تخلو من عين الله فانظر كيف تكون.

دیگری هم آمیزش کرده باشد، سپس اگرش خواست بزنی گیرد همانا مثل او مثل درخت خرمائی است که مردی بحرام ازآن خورده سپس آنرا خریده وبحلال ازآن خورده، یحیی درمانده شد.

امام نهم باو گفت ای ابامحمد چه گوئی درباره مردی که بامداد زنی بر وی حرام بود و روزکه برآمد حلال شدش، نیمه روزش حرام شد وهنگام ظهرش حلال شد ووقت عصر براو حرام شد ومغربش حلال گردید ونیمه شب براوحرام شد وسپیده دم بر وی حلال شد وروزکه برآمد حرام شدش ونیمه روز براوحلال شد، یحیی ودیگرفقهاء در برابر اوگیج وگنگ شدند مأمون گفت یا ابا جعفر اعزك الله این مسئله را برای ما بیان کن. فرمود(ع): این مردیست که بکنیزك دیگری نگاه کرده واو را خریده وبر وی حلال شده سپس آزادش کرده وبراوحرام شده سپس بزنی گرفته‌اش وبراو حلال شده وظهارش کرده وبراوحرام شده وکفاره ظهارداده وحلال شده سپس یك طلاقش داده وحرام شده سپس باو رجوع کرده وحلال شده، پس آن مرد ازاسلام برگشته وزن براوحرام شده، وبازتوبه کرده ومسلمانی گرفته وبهمان نکاح سابق براوحلال شده چنانچه رسول خدا (ص) زینب را بابی‌العاص بن ربیع که مسلمان شد بهمان نکاح اول برقرار ساخت.

کلمات قصاری از آنحضرت دراین معانی روایت شده

١ـ مردی گفتش مرا اندرز ده فرمود: میپذیری؟ گفت آری فرمود: صبررا بالش کن وفقر را در آغوش گیر و شهوات را بدور انداز وبا هوای نفس مخالفت کن و بدان که برابر دیده خدائی و بپا که چگونه‌ای.

٢ ـ وقال عليه السلام : أوحى الله إلى بعض الأنبياء : أمّا زهدك في الدّنيا فتعجّلك الرّاحة ، وأمّا انقطاعك إليّ فيعزّزك بي ولكن هل عاديت لي عدوّاً ؟ ووالیت لي وليّاً ؟.

٣ ـ وروي أنّه حمل له حِمل بزّ له قيمة كثيرة ، فسلّ في الطّريق ، فكتب إليه الّذي حمله يعرّفه الخبر ، فوقّع بخطّه إنّ أنفسنا و أموالنا من مواهب الله الهنيئة و عواريه المستودعة يمتّع بمامتّع منها في سرور وغبطة ويأخذ ما اُخذ منها في أجر وحسبة . فمن غلب جزعه على صبره حبط أجره ونعوذ بالله من ذلك .

٤ ـ وقال عليه السلام : من شهد أمراً فكرهه كان كمن غاب عنه . ومن غاب عن أمر فرضيه كان كمن شهده .

٥ ـ وقال عليه السلام : من أصغى إلى ناطق فقد عبده ، فإن كان النّاطق عن الله فقد عبد الله وإن كان النّاطق ينطق عن لسان إبليس فقد عبد إبليس .

٦ ـ وقال داود بن القاسم : سألته عن الصمد ؟ فقال عليه السلام : الّذي لاسرّة له . قلت : فانّهم يقولون : إنّه الّذي لاجوف له ؟ فقال عليه السلام : كلّ ذي جوف له سرّة .

٧ ـ فقال له أبوهاشم الجعفري في يوم تزوّج اُمّ الفضل ابنة المأمون : يا مولاي لقد عظمت علينا بركة هذا اليوم فقال عليه السلام : يا أباهاشم عظمت بركات الله علينا فيه ؟ قلت : نعم يا

٢ـ خدا بیکی ازانبیاء وحی کرد اما زهدت نسبت بدنیا شتاب در آسودگیست ، وأما روکردنت بمن مایه عزت تواست ولی آیا بادشمن من دشمنی وبا دوستم دوستی کردی ؟.

٣ـ روایت شده که بارجنس بزازی آنحضرت راکه ذی قیمت بود میآوردند در راه بیرند آنکه میآوردش بوی گزارش داد. وبخط خویش نگاشت، جان ودارائی ما ازبخششهای گوارای خدا است وعاریه سپرده اواست تاآنجاکه ازآن بهره‌مند شویم مایه خوشی و شادیست، وآنچه هم ببرند اجر و ثوابست پس هرکه جزعش برصبرش غالب شود اجرش ضایع شده وپناه بر خدا ازآن .

٤ـ کسیکه درامری حاضرباشد وآنرا ناخوش دارد چون کسیست که غائب بوده. وهرکه درامری حاضرنباشد ولی بدان رضایت دهد مانندکسی است که خود درآن بوده .

٥ـ هرکه گوش دل بگوینده‌ای دهد اورا پرستیده اگر گوینده ازطرف خدا است خداراپرستیده، واگر اززبان ابلیس سخن گوید شیطان را پرستیده .

٦ـ داودبن قاسم گوید پرسیدمش ازمعنی صمد فرمود: آنچه است که ناف ندارد گفتم میگویند آنچه است که درون تهی نیست فرمود هردرون تهی دار ناف دارد .

٧ـ ابوهاشم جعفری گوید درروزی که آنحضرت ام الفضل دختر مأمون را بزنی گرفت گفتمش ای آقایم برکت امروز برما بزرگ بود فرمود ای ابا هاشم برکات خدا است که امروزبرما بزرگ است گفتم: آری

مولاي . فما أقول في اليوم ؟ فقال : قل فيه خيراً ، فانّه يصيبك . قلت : يا مولاي أفعل هذا ولا أخالفه . قال عليه السلام : إذاً ترشد ولا ترى إلاّ خيراً .

٨ ـ وكتب إلى بعض أوليائه : أمّا هذه الدّنيا فانّا فيها معترفون ولكن من كان هواه هوى صاحبه ودان بدينه فهو معه حيث كان . والآخرة هي دار القرار .

٩ ـ وقال عليه السلام : تأخير التّوبة اغترار . و طول التّسويف حيرة . والاعتلال على الله هلكة، والاصرار على الذّنب أمن لمكر الله «ولا يأمن مكر الله إلاّ القوم الخاسرون» .

١٠ـ و روي أنّ جمّالاً حمله من المدينة إلى الكوفة فكلّمه في صلته و قد كان أبوجعفر عليه السلام وصله بأربعمائة دينار . فقال عليه السلام : سبحان الله ؛ أما علمت أنّه لاينقطع المزيد من الله حتّى ينقطع الشّكر من العباد .

١١ـ وقال عليه السلام : كانت مبايعة رسول الله صلى الله عليه وآله النّساء أن يغمس يده في أناء فيه ماء ثمّ يخرجها و تغمس النّساء بأيديهنّ في ذلك الاناء بالاقرار و الايمان بالله و التّصديق برسوله على ما أخذ عليهنّ .

١٢ـ وقال عليه السلام : إظهار الشيء قبل أن يستحكم مفسدة له .

١٣ـ وقال عليه السلام : المؤمن يحتاج إلى توفيق من الله و واعظ من نفسه وقبول ممّن ينصحه .

ای آقایم دراین روزچه گویم؟ فرمود: خوبی بگو که بتوخواهد رسید گفتم ای آقایم این کارکنم ومخالفت نکنم فرمود: دراینصورت درست رفتی وجزخوبی نبینی .

٨ـ بیکی ازدوستانش نوشت اما این دنیا است که ما درآن بفرمان دیگرانیم، ولی هرکه بعقیده من معتقد است با اوهمنشین باش که این عقیده هرجا باشد با اواست دیگرسرایست که خانه جاویدانست.

٩ـ پس انداختن توبه فریب خوردنست، وپر دست بدست کردن سرگردانیست ، وعذرتراشی در برابر خدا نابودیست، و اصرار برگناه آسودگی از مکر خدا است، واز مکر خدا آسوده نباشند جز مردمی زیانکار .

١٠ـ روایت شده که یك مکاری اورا ازمدینه بکوفه آورد و با اینکه امام باو چهار صد اشرفی هیجده نخودی طلا داده بود درباره جائزه خود باآنحضرت سخن کرد فرمود (ع) سبحان‌الله ندانیکه فزودن نعمت ازطرف خدا بریده نشوتاشکر گزاری بندگان خدا ببرد.

١١ـ روش بیعت رسولخدا(ص) بازنان این بودکه دست خودرا درظرف آبی فرو میبرد وبیرون میآورد وزنان با اقرار وبا ایمان بخدا وتصدیق برسولش دست درآن ظرف آب فرو میکردند بقصد تعهد آنچه برآنها لازم بود .

١٢ـ اظهارچیزی پیش ازآنکه پایدار شود مایه تباهی آنست .

١٣ـ مؤمن نیازدارد بتوفیق ازطرف خدا . وبپندگوئی از طرف خودش، وبپذیرش ازهرکسش اندرز دهد .

[بسم الله الرحمن الرحيم]

و روى عن الامام الراشد الصابر أبي‌الحسن علي بن محمد عليهما السلام في طوال هذه المعاني

(رسالته عليه‌السلام)

(في الرد على أهل الجبر والتفويض وإثبات العدل والمنزلة بين المنزلتين)

من عليّ بن محمد ، سلام عليكم وعلى من اتبّع الهدى و رحمة الله و بركاته . فإنّه ورد عليّ كتابكم وفهمت ما ذكرتم من اختلافكم في دينكم وخوضكم في القدر ومقالة من يقول منكم بالجبر ومن يقول بالتّفويض وتفرّقكم في ذلك وتقاطعكم وماظهر من العداوة بينكم ، ثمّ سألتموني عنه و بيانه لكم وفهمت ذلك كلّه .

اعلموا رحمكم الله إنّا نظرنا في الآثار و كثرة ماجاءت به الأخبار فوجدناها عند جميع من ينتحل الإسلام ممّن يعقل عن الله جلّ و عزّ لاتخلو من معنيين : إمّا حقّ فيتّبع و إمّا باطل فيجتنب . وقد اجتمعت الأمّة قاطبة لا اختلاف بينهم أنّ القرآن حقّ لاريب فيه عند جميع أهل الفرق و في حال اجتماعهم مقرّون بتصديق الكتاب و تحقيقه ، مصيبون مهتدون، وذلك بقول رسول الله صلى الله عليه وآله : «لاتجتمع اُمّتي على ضلالة» فأخبر أنّ جميع مااجتمعت عليه الأمّة

بنام خداوند بخشاينده مهربان

ازامام راشد صابر ابى‌الحسن على بن محمد(ع) دراين معانى اخبار طولانى كه روايت شده .

نامه آنحضرت(ع) در رد براهل تفويض وجبر واثبات عدل واختيار

ازطرف على بن محمد درود برشما وهركه پيرواه راست است بهمراه رحمت وبركات خدا، نامه شما بمن رسيد وآنچه درباره اختلاف شما درامر دين وبحث درتقدير ياد آور شده بوديد فهميدم، و هم گفتار بعضى از شماها را درجبر وبرخيكه بتفويض رفته‌اند، وهم پراكندگى شماها را دراين مطلب ، و گسستن شما ازهم وآن دشمنى‌كه ميان شماها پديد شده سپس از من پرسيديدكه براى شما بيان‌كنم‌همه اينهارا فهميدم خدايتان رحمت كناد .

بدانيدكه ما درآثار واخبار بسيارى‌كه رسيده نظركرديم ودانستيم‌كه قول همه مردميكه خود را پابند مسلمانى دانند، آنهاكه ازطرف خدا جل وعز چيز ميفهمند از اين دو بيرون نيست‌كه ياحق است وبايد ازان پيروى‌كرد، ويا باطل است وبايد ازآن دورى جست، همه امت اسلام بى‌اختلاف اتفاق دارند كه قرآن‌حق است، ونزد همه فرق اسلامى درآن شكى نيست وهمه معترفند بباورداشتن قرآن ودرست بودنش ودر اين اتفاق درست‌گفته اند ، وبراه راست رفته‌اند طبق‌گفته رسولخدا (ص)كه « امت من بر گمراهى اتفاق نكنند» و خبرداده‌كه هر آنچه مورد اتفاق امت است حق است اين در صورتيستكه با هم

كلّها حقّ ، هذا إذا لم يخالف بعضها بعضاً . والقرآن حقّ لااختلاف بينهم في تنزيله وتصديقه، فإذا شهد القرآن بتصديق خبر و تحقيقه و أنكر الخبر طائفة من الأمّة لزمهم الإقرار به ضرورة حين اجتمعت في الأصل على تصديق الكتاب ، فإن [هي] جحدت و أنكرت لزمها الخروج من الملّة .

فأوّل خبر يعرف تحقيقه من الكتاب و تصديقه و التماس شهادته عليه خبر ورد عن رسول الله صلّى الله عليه وآله و وجد بموافقة الكتاب و تصديقه بحيث لاتخالفه أقاويلهم ، حيث قال : «إنّي مخلّف فيكم الثقلين كتاب الله و عترتي - أهل بيتي - لن تضلّوا ماتمسّكتم بهما و إنّهما لن يفترقا حتّى يردا عليّ الحوض» .

فلمّا وجدنا شواهد هذا الحديث في كتاب الله نصّاً مثل قوله جلّ وعزّ : «إنّما وليّكم الله ورسوله و الّذين آمنوا الّذين يقيمون الصّلاة ويؤتون الزّكاة وهم راكعون ومن يتولّ الله و رسوله و الّذين آمنوا فإنّ حزب الله هم الغالبون » . و روت العامّة في ذلك أخباراً لأمير المؤمنين عليه السلام أنّه تصدّق بخاتمه وهو راكع فشكر الله ذلك له وأنزل الآية فيه . فوجدنا رسول الله صلّى الله عليه وآله قد أتى بقوله : «من كنت مولاه فعليّ مولاه» وبقوله : «أنت منّي بمنزلة هارون من موسى إلاّ أنّه لانبيّ بعدي» ووجدناه يقول : «عليّ يقضي ديني وينجز موعدي وهو خليفتي عليكم من بعدي» .

اختلاف ندارند ، وقرآن درست است ، واختلافی میان امت در تنزیل وتصدیق بدان نیست ، وهر گاه قرآن گواه خبری گردد و آنرا درست داند وبرخی امت منکر آن خبر باشند برآنها لازمست که بدان اعتراف کنند از نظر اینکه براصل کلی در متن قرآن اتفاق دارند ، واگر آن طائفه خبر موافق قرآن را منکر شوند وتمرد کنند از ملت اسلام بیرونند .

نخست خبریکه درستی آن ازقرآن بدست آید وقرآن بدان گواه است خبریست که موافق قرآن ومورد تصدیق آنست ، ودرآن اختلاف کلمه نیست که پیغمبر(ص) فرموده «من در میان شما دو ثقل بجا میگذارم کتاب خدا وعترت خودم - خاندانم - تا شما بدین دوتمسك کنید هرگز گمراه نشوید ، وراستی که این دو ازهم جدا نشوند تا درسرحوض برمن درایند» .

وچون شواهد این حدیث را درصریح قرآن دریابیم چون گفته خدا جل وعز (٥٥ - المائده) همانا سرپرست شما خدااست ، ورسولش وآنکسانیکه گرویدند همان کسانیکه نمازرا برپادارند وزکاة بپردازند در حالیکه در رکوع باشند ، و هرکس پیروی کند از خدا و رسولش وکسانیکه ایمان آوردند راستش که حزب خدا پیروزند - وعامه دراینجا اخباری روایت کرده‌اند که امیرالمؤمنین درحال رکوع انگشترش را بصدقه داد وخدا ازاوقدردانی کرد ، واین آیه را درباره اوتازل کرد وما دیدیم رسولخدا (ص) این راگفت که «هرکه را من مولا وآقا هستم علی مولا وآقا است» وهم بعلی (ع) فرمود «تو نسبت بمن چون هارونی نسبت بموسی جز اینکه پس ازمن پیغمبری نیست » ودیدیمش که میفرمود «علی است که وامم را میپردازد وبوعده‌ام عمل میکند و اواست جانشینم پس ازمن» .

فالخبر الأوّل الّذي استنبط منه هذه الأخبار خبرٌ صحيحٌ مجمع عليه لااختلاف فيه عندهم ، و هو أيضاً موافق للكتاب ، فلمّا شهد الكتاب بتصديق الخبر و هذه الشّواهد الأُخر لزم على الأُمّة الإقرار بها ضرورة إذ كانت هذه الأخبار شواهدها من القرآن ناطقة ووافقت القرآن والقرآن وافقها . ثمّ وردت حقائق الأخبار من رسول الله صلى الله عليه وآله عن الصّادقين عليهم السلام و نقلها قوم ثقات معروفون ، فصار الاقتداء بهذه الأخبار فرضاً واجباً على كلّ مؤمن ومؤمنة لايتعدّاه إلاّ أهل العناد . وذلك أنّ أقاويل آل رسول الله صلى الله عليه وآله متّصلة بقول الله وذلك مثل قوله في محكم كتابه : «إنّ الّذين يؤذون الله ورسوله لعنهم الله في الدّنيا والآخرة وأعدّ لهم عذاباً مهيناً» ووجدنا نظير هذه الآية قول رسول الله صلى الله عليه وآله : «من آذى عليّاً فقد آذاني ومن آذاني فقد آذى الله ومن آذى الله يوشك أن ينتقم منه» وكذلك قوله صلى الله عليه وآله : «من أحبّ عليّاً فقد أحبّني ومن أحبّني فقد أحبّ الله» . ومثل قوله صلى الله عليه وآله في بني وليعة : «لأبعثنّ إليهم رجلاً كنفسي يحبّ الله ورسوله و يحبّه الله ورسوله قم يا عليّ فسر إليهم . وقوله صلى الله عليه وآله يوم خيبر : «لأبعثنّ إليهم غداً رجلاً يحبّ الله و رسوله ويحبّه الله ورسوله كرّاراً غير فرّار لايرجع حتّى يفتح الله عليه» . فقضى رسول الله صلى الله عليه وآله بالفتح قبل التوجيه فاستشرف لكلامه أصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله فلمّا كان من الغد دعا عليّاً عليه السلام فبعثه إليهم فاصطفاه بهذه المنقبة وسمّاه كرّاراً غير فرّار ، فسمّاه الله

پس از آن خبر نخست که این اخبار از آن بدست آمده خبریست درست ومورد اتفاق ، ونزد مسلمانان خلافی در آن نیست ، وهم موافق قرآنست ، وچون قرآن بتصدیق آن خبر گواه است ، وشواهد دیگر هم دارد بر امت بایست است که بضرورت بر آن اعتراف کند زیرا اینها اخباریند که شواهد قرآن بدانها گویایند ، و موافق قرآنند و قرآن موافق آنهااست . سپس اخبار با حقیقتی هم ازقول رسولخدا (ص) بوسیلۀ راستگویان ازائمه (ع) رسیده ، ومردمی ثقه ومعروف آنهارا نقل کرده‌اند ، اقتداء باین اخبار فرض وواجب است برهرمؤمن ومؤمنه‌ای ، و ازآنها سرنپیچند جزاهل عناد واین برای آنست که گفته های آل رسول (ص) پیوستند باگفته خدا . مثل قول خدا در قرآنش (٥٧ ـ الاحزاب) راستی آن کسانیکه آزارکردند خدا و رسولش را خدا دردنیا و آخرت آنانرا لعنت کند وبرایشان عذاب زبون کننده‌ای آماده سازد ـ و نظیر این آیه قول رسولخدا (ص) است «هرکه علی‌را بیازارد مرا آزرده ، وهرکه مرا بیازارد خدا را آزرده ، در معرض اینست که از او انتقام کشیده شود » ، وهمچنین قول او (ص) «هرکه علی (ع) را دوست دارد مرا دوست داشته ، وهرکه مرا دوست دارد خدا را دوست داشته » وچون قول او (ص) درباره بنی‌ولیعه (تیره‌ای ازکنده یمن) «هرآینه برسرآنها مردی فرستم چون خودم که خدا و رسولش را دوست دارد ، و خدا و رسولش اورا دوست دارند ، برخیز ای علی و بسویشان روانه شو» و گفته او (ص) روزجنگ خیبر «هرآینه فردا روز مردی بر سرآنها فرستم که خدا و رسولش را دوست‌دارد و خدا و رسولش او را دوست دارند یورش برو ناگریز است وبرنگردد تا خدا بدستش قلعه را بگشاید » رسولخدا پیش ازفرستادن اواعلام پیروزی نمود ویاران رسولخدا (ص) بسخن آنحضرت توجه داشتند ، وبانتظار فردا نشستند ، و چون فردا شد علی (ع) را خواست وفرستادش واورا بدین‌منقبت برگزید ،

محبّاً لله ولرسوله ، فأخبر أنّ الله و رسوله يحبّانه .

و إنّما قدّمنا هذا الشرح والبيان دليلاً على ما أردنا و قوّة لما نحن مبيّنوه من أمر الجبر والتّفويض والمنزلة بين المنزلتين و بالله العون والقوّة وعليه نتوكّل في جميع اُمورنا فإنّا نبدء من ذلك بقول الصّادق عليه السلام : « لاجبر و لاتفويض ولكن منزلة بين المنزلتين وهي صحّة الخلقة، وتخلية السّرب ، والمهلة في الوقت، والزّاد مثل الراحلة، والسّبب المهيج للفاعل على فعله» ، فهذه خمسة أشياء جمع به الصّادق عليه السلام جوامع الفضل ، فإذا نقص العبد منها خلّة كان العمل عنه مطروحاً بحسبه .

فأخبر الصادق عليه السلام بأصل مايجب على النّاس من طلب معرفته و نطق الكتاب بتصديقه فشهد بذلك محكمات آيات رسوله ، لأنّ الرسول صلى الله عليه وآله و آله عليهم السلام لايعدو شيء من قوله وأقاويلهم حدود القرآن ، فاذا وردت حقائق الأخبار و التمست شواهدها من التّنزيل فوجدلها موافقاً و عليها دليلاً كان الاقتداء بها فرضاً لايتعدّاه إلاّ أهل العناد كما ذكرنا في أوّل الكتاب .

ولمّا التمسنا تحقيق ماقاله الصّادق عليه السلام من المنزلة بين المنزلتين وإنكاره الجبر و التفويض وجدنا الكتاب قدشهدله وصدّق مقالته في هذا، و خبرٌ عنه أيضاً موافق لهذا : «أنّ الصادق عليه السلام سئل هل أجبر الله العباد على المعاصي ؟ فقال الصّادق عليه السلام : هو أعدل من ذلك فقيل له :

واو راكرار غير قرار ناميد ، واورا دوستدار خدا ورسولش ناميد ، خبر داد كه خدا و رسولش هم اورا دوست دارند .

وهمانا ما اين شرح وبيانرا پيش داشتيم براى رهنماى آنچه قصد داريم وپشتيبان آنچه درباره جبر وتفويض واختيار بيان ميكنيم ، وكمك و نيرو ازخدا است ، ودرهمه‌كار خودبأو توكل داريم ـ در اينباره ما بگفته امام صادق (ع) آغازسخن كنيم‌كه : «نه جبراست ونه تفويض ، ولى مقامى است ميان اين دو وآن عبارت از تندرسى ، و آزادى ، ومهلت كافى است ، و توشه زندگى مانندمركب، و وسيله تحريك شخص فاعل برفعل خود ، اينها پنج امرند كه امام صادق (ع) آنها را جوامع فضل و بخشش خدائى وانمود كرده است و هرگاه بنده‌اى يكى از آنها را نداشته باشد بحسب آن‌كاستى تكليف از او بركنار است .

امام صادق(ع) يك‌اصلى را كه بايد مردمش دنبال فهم‌آن باشند خبرداده وقرآن هم بتصديق‌آن گويا است ، وآيات محكمه رسولش هم برآن گواهند . زيرا رسول (ص) وآلش (ع) درگفتار خود از حدود قرآن بيكسو نشوند ، وهرگاه اخبار درستى رسيد وگواهشان ازقرآن جستجو شد ، وموافق آنها بودند ودليل صحت‌آنها بود پيروى‌ازآنها فرض‌است ، وخبرمعاند ازآنها بيكسو نشود . چنانچه درآغاز نامه يادآورشديم ، وچون بدنبال تحقيق گفته امام صادق (ع) رفتيم‌كه منزله بين‌المنزلتين واختيار در اعمال است ، وانكار جبروهم تفويض است يافتيم‌كه قرآن برآن‌گواه است ، وآنرا تصديق‌كند ، وخبر ديگرآنحضرت هم موافق آنست ، امام صادق پرسش شدكه آيا خداوند بنده‌هاى خودرا بگناهان مجبور ميكند ؟ امام صادق (ع) فرمود : خدا از اين عادلتر است . باو گفته شد : آيا كار را يكسره بآنها

فهل فوّض إليهم ؟ فقال عليه السلام : هو أعزّ و أقهرلهم من ذلك» . و روي عنه أنّه قال : «النّاس في القدَر على ثلاثة أوجه رجلٌ يزعم أنّ الأمرمفوّض إليه فقدوهّن الله في سلطانه فهوهالك . و رجل يزعم أنّ الله جلّ و عزّ أجبر العباد على المعاصي و كلّفهم مالا يطيقون فقد ظلم الله في حكمه فهو هالك . و رجل يزعم أنّ الله كلّف العباد ما يطيقون و لم يكلّفهم مالا يطيقون ، فإذا أحسن حمدالله وإذا أساء استغفرالله فهذا مسلم بالغ ، فأخبر عليه السلام أنّ من تقلّد الجبروالتّفويض ودان بهما فهو على خلاف الحقّ .

فقد شرحت الجبر الّذي من دان به يلزمه الخطأ ، وأنّ الّذي يتقلّدالتّفويض يلزمه الباطل ، فصارت المنزلة بين المنزلتين بينهما .

ثمّ قال عليه السلام : و أضرب لكلّ باب من هذه الأبواب مثلاً يقرّب المعنى للطالب ويسهّل له البحث عن شرحه ، تشهد به محكمات آيات الكتاب و تحقّق تصديقه عند ذوي الألباب ، وبالله التّوفيق والعصمة .

فأمّا الجبر الّذي يلزم من دان به الخطأ فهوقول من زعم أنّ الله جلّ وعزّ أجبرالعباد على المعاصي و عاقبهم عليها ، ومن قال : بهذا القول فقد ظلم الله في حكمه و كذّبه ورِدّ عليه قوله : «ولا يظلم ربّك أحداً» . وقوله : «ذلك بما قدّمت يداك وأنّ الله ليس بظلاّم للعبيد» . و

واگذارده ؟ درپاسخ فرمود: خدا عزيزتر ومسلطتر برآنها است ازاين ، وباز ازآنحضرت روايت شده كه فرمود : مردم درباره عقيده بقدر برسه گونه‌اند : يكى پنداردكار بدوواگذار است ، واو خدا را در تسلطش سست دانسته ، و بهلاكت است ، ويكى پندارد خدا جل وعز بنده‌ها را برمعصيتها مجبوركرده ، وبدانها تكليف بيرون ازطاقت وتوان نموده . اوهم خدا را درحكم خود ستم پيشه دانسته ، وبهلاكت‌است، ويكى معتقد است خدا بينده‌هايش تكليفى‌كرده باندازه طاقت وتكليف بيرون ازحد طاقت نكرده ، وچون كارخوب كند خدا را سپاس گويد ، وچون كاربد كند ازخدا آمرزش خواهد . اين مسلمانيست بالغ و درست - پس خبرداده كه هركس پيرو عقيده جبروتفويض است، وبدانها معتقد است برخلاف حق‌است .

من آن جبرى راكه هركس معتقد است دچار خطا است شرح دادم وهركس هم پيروعقيده تفويض است دچارباطل است ، وحق منزله ميان اين دومنزله است .

سپس فرمود براى هركدام ازاين اقوال مثلى ميزنم كه مقصود را بفهم طالب حقيقت نزديك‌كند وبررسى ازشرحش را آسان نمايد، وآيات محكمه قرآنش تصديق‌كند ، ودرنزد خردمندان موردقبول باشد وتوفيق وعصمت با خدا است .

اما جبريكه هركس بدان معتقداست دچارخطا است پس ازآن قول كسى است‌كه پندارد خداجل وعز بنده‌هاى خودرا بمعاصى مجبوركرده است ، وبا اينحال‌آنانرا بدان عقاب ميكند ، وهركس چنين عقيده دارد خدا را ستمكاردانسته ، واورا دروغگوشمرده ، وبراوردكرده است‌كه فرموده (٤٧ الكهف) ستم نكند پروردگارت احدى را ، و فرموده (١٠- الحج) اين بدانست‌كه بدست خود پيش داشتند ،

قوله: «إنّ الله لايظلم النّاس شيئاً ولكنّ النّاس أنفسهم يظلمون». مع آي كثيرة في ذكر هذا. فمن زعم أنّه مجبر على المعاصي فقد أحال بذنبه على الله وقد ظلمه في عقوبته ومن ظلم الله فقد كذّب كتابه. ومن كذّب كتابه فقد لزمه الكفر باجتماع الاُمّة. ومثل ذلك مثل رجل ملك عبداً مملوكاً لا يملك نفسه ولا يملك عرضاً من عرض الدّنيا ويعلم مولاه ذلك منه فأمره على علم منه بالمصير إلى السوق لحاجة يأتيه بها، ولم يملّكه ثمن ما يأتيه به من حاجته، و علم المالك أنّ على الحاجة رقيباً لايطمع أحد في أخذها منه إلّا بما يرضى به من الثّمن، وقد وصف مالك هذا العبد نفسه بالعدل والنّصفة و إظهار الحكمة و نفي الجور، و أوعد عبده إن لم يأته بحاجته أن يعاقبه على علم منه بالرّقيب الّذي على حاجته أنّه سيمنعه، و علم أنّ المملوك لايملك ثمنها ولم يملّكه ذلك، فلمّا صار العبد إلى السّوق و جاء ليأخذ حاجته الّتي بعثه المولى لها وجد عليها مانعاً يمنع منها إلّا بشراء وليس يملك العبد ثمنها، فانصرف إلى مولاه خائباً بغير قضاء حاجته فاغتاظ مولاه من ذلك وعاقبه عليه. أليس يجب في عدله و حكمه أن لايعاقبه و هو يعلم أنّ عبده لايملك عرضاً من عروض الدّنيا ولم يملّكه ثمن حاجته، فإن عاقبه عاقبه ظالماً متعدّياً عليه مبطلاً لما وصف من عدله وحكمته ونصفته، و إن لم يعاقبه كذّب نفسه في وعيده إيّاه حين أوعده بالكذب والظّلم اللّذين ينفيان العدل والحكمة.

وراستی که خدا هیچ ستمی بکسی نکند، وفرموده (٤٥- یونس) راستی خدا هیچ ستمی بمردم نکند ولی مردمند که بخودستم میکنند - با آیات بسیار دیگری که دراین معنی هستند، هر که معتقداست که بمعاصی بزور وادار است گناه خود را بخدا حواله کرده، واورا درعقوبت خود ستمکاردانسته، وهر که خدارا ستمکار داند قرآنش را دروغ شمرده، وهر که قرآنرا دروغ داند باجماع امت دچار کفرشده، ونمونه اونمونه کسی است که یك بنده مملوکی داردکه هیچ اختیاری ازخود ندارد، و مالك هیچ چیز ازکالای دنیا نیست، و آقایش هم این را میداند، ودانسته بتهی دستی اوفرمانش میدهدکه ببازار رود وچیزی که مورد حاجت است بیاورد، وبهای آنرا بوی نمیدهد با اینکه میداند برای این جنس مورد حاجت نگهبانیست که باحدیآن جنس را نمیدهد مگر ببهائی رضایت بخش، وآقای این بنده‌ام خود را مردی عادل وبا انصاف، وحکیم، وبی‌ستم میشمارد، وبنده خودرا تهدید کرده که اگر این جنس موردحاجت را نیاورد او را کیفر دهد با اینکه میداند نگهبانآن جنس مورد نیاز ،آن بنده را جلوگیراست، و میداند هم که بنده بهای آنرا ندارد، وبهائی هم باونداده، وچون بنده ببازار رفت که آن نیازمندیرا بیاورد دیدکسی مانع‌اواست مگرآنکه‌آنرا بخرد واین بنده‌هم بهائی‌نداردکه بدهد. ونومید وتهی دست نزدآقایش برمیگردد وآقایش‌ازاین‌راه باوخشم میکند واوراکیفرمیدهد،آیا مقتضای عدل وحکمتش نیست که آن بنده را عقوبت نکند با اینکه میداند مالك چیزی ازکالای دنیا نیست وپولی هم باونداده، وبا اینحال اگراورا عقوبت‌کند ستمکار ومتعدی براواست وآن عدل وحکمت وانصافی‌که خودرا بدان ستوده بود ابطال‌کرده، واگرآن بنده را عقوبت‌کند تهدید خودرا نسبت باو تکذیب کرده وبدروغش تهدید نموده، و دروغ و ستم هر دو باعدل وحکمت منافات دارند، برتراست خدا ازآنچه میگویند برتری

تعالى عمّا يقولون علوّاً كبيراً ، فمن دان بالجبر أوبما يدعو إلى الجبر فقد ظلم الله و نسبه إلى الجور والعدوان ، إذ أوجب على من أجبر[ه] العقوبة . ومن زعم أنّ الله أجبر العباد فقد أوجب على قياس قوله إنّ الله يدفع عنهم العقوبة . و من زعم أنّ الله يدفع عن أهل المعاصي العذاب فقد كذّب الله في وعيده حيث يقول : «بلى من كسب سيّئة وأحاطت به خطيئته فأولئك أصحاب النّارهم فيها خالدون» . وقوله : «إنّ الّذين يأكلون أموال اليتامى ظلماً إنّما يأكلون في بطونهم ناراً وسيصلون سعيراً» . وقوله : «إنّ الّذين كفروا بآياتنا سوف نصليهم ناراً كلّما نضجت جلودهم بدّلناهم جلوداً غيرها ليذوقوا العذاب إنّ الله كان عزيزاً حكيماً» ، مع آي كثيرة فيهذا الفنّ ممّن كذّب وعيدالله ويلزمه في تكذيبه آية من كتاب الله الكفر وهو ممّن قال الله : «أفتؤمنون ببعض الكتاب وتكفرون ببعض فماجزاء من يفعل ذلك منكم إلاّ خزي في الحيوة الدّنيا ويوم القيمة يردّون إلى أشدّ العذاب ومالله بغافل عمّا تعملون» . بل نقول: إنّ الله جلّ وعزّ جازى العباد على أعمالهم ويعاقبهم على أفعالهم بالاستطاعة الّتي ملّكهم إيّاها فأمرهم و نهاهم بذلك و نطق كتابه : «من جاء بالحسنة فله عشر أمثالها و من جاء بالسيّئة فلا يجزى إلاّ مثلها وهم لايظلمون» وقال جلّ ذكره : «يوم تجد كلّ نفس ماعملت من خير

بسیاری ، هرکس معتقد بجبر یا بمطلبی که مستلزم جبراست بشود بخدا ستم کرده واورا بجور وعدوان نسبت داده . زیرا برای کسیکه بزور بر گناه واداشته عقوبت اثبات کرده ، هرکه پندارد خدا بنده‌ها را بگناه مجبور میکند باید خدا را مدافع عقوبت بنده بداند ، وهرکه بندارد خدا ازعقوبت بنده‌گنهکار دفاع میکند او را درباره تهدیدیکه کرده دروغگو شمرده آنجاکه خدا میفرماید (۷۶ ـ البقرة) آری کسیکه بدکرداری کرد وخطاگیرشدآنان دوزخیانند ودرآن جاوید بمانند ؛ ومیفرماید (۱۱ـ النساء) راستی کسانیکه بستم مال یتیمان خورند همانا شکم از آتش انباشته دارند ، و در آتش فروزان دوزخ درگیرند ، ومیفرماید (۵۹ ـ النساء) راستی‌کسانیکه بآیات ماکافرندآنانرا درآینده بدوزخ افکنیم ، وهر زمانیکه پوستشان کلفت شود پوست آنانرا با پوست دیگری عوض کنیم تا عذاب بچشند راستی خدا عزیز وحکیم است ـ وآیات بسیار دیگری در اینباره هست ، وکسیکه وعید خدا را دروغ شمارد و در تکذیب خودیك آیه قرآن را دروغ شمارد دچارکفرگردد ، وازآنها باشدکه خدا درباره آنها فرماید (۷۹ـ البقرة) آیا ببعضی از کتاب خدا ایمان دارید و ببعضی کافرید سزای کسی ازشماکه این کارکند نیست مگر رسوائی دردنیا ، وروز قیامت هم برگشت میکنند بسخت‌ترین عذابی ، وخدا غافل نیست از آنچه میکنید ـ بلکه ما میگوئیم خدا جل و عز بنده‌ها را بر کردار خودشان سزا میدهد ، و آنها را بکارهای بدشان عقوبت میکند بواسطه اختیار واستطاعتیکه بآنها داده وبرای همانست‌که بآنها امرونهی کرده وقرآنش بدان‌گویا است (۱۶۰ـ الانعام) هرکه حسنه آورد ده برابر آنرا دارد ، وهرکه سیئه آورد جز بمانندش سزائی ندارد وآنها ستم نشوندـ وفرموده است جل ذکره (۲۸ـ آل‌عمران) روزیکه

محضراً وماعملت من سوء تودُّ لو أنَّ بينها و بينه أمداً بعيداًويحذّركم الله نفسه ». وقال: «اليوم تجزى كلُّ نفس بما كسبت لاظلم اليوم». فهذه آيات محكمات تنفي الجبر ومن دان به. ومثلها في القرآن كثير، اختصرنا ذلك لئلاّ يطول الكتاب. وبالله التوفيق.

و أمّا التّفويض الّذي أبطله الصّادق عليه السلام وأخطأ من دان به وتقلّده فهو قول القائل: إنّ الله جلّ ذكره فوّض إلى العباد اختيار أمره و نهيه وأهملهم. وفي هذا كلام دقيق لمن يذهب إلى تحريره ودقّته. وإلى هذا ذهبت الأئمّة المهتدية من عترة الرّسول صلّى الله عليه وآله، فإنّهم قالوا: لوفوّض إليهم على جهة الإهمال لكان لازماً له رضي مااختاروه واستوجبوا منه الثّواب ولم يكن عليهم فيماجنوه العقاب إذا كان الإهمال واقعاً. و تنصرف هذه المقالة على معنيين: إمّا أن يكون العباد تظاهروا عليه فألزموه قبول اختيارهم بآرائهم ضرورةً كره ذلك أم أحبّ فقد لزمه الوهن، أويكون جلّ وعزّ عجز عن تعبّدهم بالأمر والنّهي على إرادته كرهوا أو أحبّوا ففوّض أمره و نهيه إليهم و أجراهما على محبّتهم، إذعجز عن تعبّدهم بإرادته فجعل الاختيار إليهم في الكفر والإيمان، و مثل ذلك مثل رجل ملك عبداً ابتاعه ليخدمه و يعرف له فضل ولايته و يقف عند أمره و نهيه، و ادّعى مالك العبد أنّه قاهرٌ عزيزٌ حكيمٌ، فأمر عبده و نهاه ووعده على اتّباع أمره عظيم الثّواب و أوعده على معصيته أليم العقاب، فخالف العبد

هر كه خوبی كرده حاضر بيند و هر كه بدی كرده آرزو كند كاش ميان او وبدی مسافت دوری بود وخدا شماها را ازخود برحذرميدارد ـ وفرموده (١٧ـ المؤمن) امروز است كه هركس پاداش شود بدانچه كرده است، امروزستمگری نيست ـ اينها همه آيات محكمی است كه نفی جبرميكنند ونفی هركه بدان معتقد است، ومانند آنها درقرآن بسيار است، وما آنرا مختصر كرديم تا مايه طولانی شدن اين نامه نشود وبالله التوفيق.

و اما آن عقيده تفويضی كه امام صادقش باطل دانسته و معتقد و پيرو بدان را خطاكار شمرده آن عقيده كيست كه قائل است خدا جل ذكره اختيار امرونهی واحكام خودرا ببندهها سپرده، و آنانرا سرخود رهاكرده، ودر اين باره سخن دقيقی است برای كسيكه بخواهد خوب بفهمد ودقت درآن كند، وبدين باريك بينی ودقت گراييدهاند، امامان رهبر از عترت پيغمبر (ص) زيرا كه آنان گويند اگر از راه سرخودگذاردن مردم احكام خود را بدانها واگذارده بود بايست بدانچه برگزينند خشنود باشد ودر برابرآن از او مستوجب ثواب شوند ودرآنچه هم خيانت كنند كيفری نيابند زيرا درحقيقت تكليفی ندارند واين گفتار بردومعنی برآيد: يكی اينكه بندههای خدا بر اوچيره شدند واورا وادار كردند به پذيرفتن آنچه بنظرورأی خود اختيار كنند بطورحتم خدا آنرا نخواهد يابخواهد در اينصورت وهن وسستی خدا لازم آيد، ديگر اينكه خدا جل وعز از قبولانيدن و زير فرمان گرفتن آنها طبق خواست خود بخواهند يا نخواهند بامرونهی خود درمانده است و از اينرو اختيار كفر وايمانرا بخود آنها واگذارده ونمونه آن نمونه مرديست كه بندهای خريده تا خدمت اوكند وفضيلت سرپرستی اورا بفهمد، وپيرو امرونهی او باشد وآقايش هم مدعی است كه باتسلط وبا عزت وحكمتمدار است وفرمان ببنده خود داده و غدقنها باوكرده ودر برابر پيروی فرمانش وعده ثواب بزرگ داده، وبسزای نافرمانيش تهديد

إرادة مالكه و لم يقف عند أمره ونهيه ، فأيّ أمر أمره أوأيّ نهي نهاه عنه لم يأته على إرادة المولى بل كان العبد يتّبع أرادة نفسه و اتّباع هواه ولايطيق المولى أن يردّه إلى اتّباع أمره ونهيه والوقوف على إرادته ، ففوّض اختيار أمره ونهيه إليه ورضي منه بكلّ مافعله على إرادة العبد لاعلى إرادة المالك و بعثه في بعض حوائجه وسمّى له الحاجة فخالف على مولاه وقصد لإرادة نفسه واتّبع هواه ، فلمّا رجع إلى مولاه نظر إلى ما أتاه به فإذا هوخلاف ماأمره به ، فقال له : لم أتيتني بخلاف ماأمرتك ؟ فقال العبد : اتّكلت على تفويضك الأمر إليّ فاتّبعت هواي وإرادتي، لأنّ المفوّض إليه غيرمحظور عليه ، فاستحال التّفويض .

أوليس يجب على هذا السّبب إمّا أن يكون المالك للعبد قادراً يأمر عبده باتّباع أمره ونهيه على إرادته لا على إرادة العبد و يملّكه من الطّاقة بقدر ما يأمره به و ينهاه عنه ، فإذا أمره بأمر و نهاه عن نهي عرّفه الثواب و العقاب عليهما . و حذّره و رغّبه بصفة ثوابه و عقابه ليعرف العبد قدرة مولاه بما ملّكه من الطّاقة لأمره و نهيه و ترغيبه و ترهيبه ، فيكون عدله وإنصافه شاملاً له وحجّته واضحة عليه للإعذار والإنذار . فإذا اتّبع العبد أمرمولاه جازاه وإذا لم يزدجر عن نهيه عاقبه . أو يكون عاجزاً غيرقادر ففوّض أمره إليه أحسن أم أساء أطاع

بعقوبت دردناك نموده ، وآن بنده باخواست آقايش مخالفت كرده وپيروى ازامرونهيش نكرده ، وهرچه فرمانداده وهرچه را غدقن كرده نپذيرفته ، وبإرادهٔ آقا اعتبارى نگذاشته ، ودنبال خواست خود رفته وپيرو هواى خويش است ، وآقاهم نتواند اورا بپيروى امرونهى خود برگرداند ، وبرسرخواست خودش وادار سازد ، و ازاينرو اختيار امرونهى را بخود بنده سپرده ، و بهر چه طبق خواست خودش انجام دهد راضى شده و ازخواست خود گذشته ، آقا اورا دنبال يكى ازحوائج خود فرستاده، وآن نيازمندى‌را هم نام برده واومخالفت آقا كرده، وپيروهواى نفس‌خودشده وچون برگشته‌وآقاديده‌خلاف آنچه‌را خواسته آورده باو گفته : چرا مخالف آنچه بتوفرمان دادم آوردى ؟ بنده‌گويد توخود اختياركاررا بدست من نهادى ومن دلخواه خود راآوردم زيراكسيكه باختيارخوداست چيزى براوغدقن نيست ، بنابراين‌نتيجهٔ باطل عقيدهٔ تفويض محال است .

آيابنابراين لازم‌نميآيدكه‌يااينكه‌آقاى چنين بنده‌اى ميتواندبنده خودرا بامرونهى خودكه موافق خواست اواست وادارد ودرخور انجام امرونهيش باوتاب و توان دهد ، وچون فرمانى باو داد يا اورا نهى كرد ثواب وعقاب آنرا هم باو بفهماند واورا ازمخالفت خود برحذر دارد ، وبا شرح ثواب وعقابش اورا باطاعت خود تشويق كند تاآن بنده قدرت آقاى خودرا بفهمد بوسيله نيروى اطاعت امرونهى‌كه باو داده ، و تشويق و بيم وى وعدل وانصافش شامل اوشود وحجتش براو روشن‌گردد براى اينكه سخن را با اوتمام‌كرده ، واورا ازمخالفت خود بيم داده است ، واگرآن بنده موافقتش‌كرد پاداشش دهد واگر نه كيفرش‌كند ؛ يااينكه‌آن‌آقا عاجز است وتوانائى ندارد ، وكار بنده را بخود اوگذاشته خوب كند يابد و فرمان برد يا نافرمانى كند آقا از عقوبت او عاجز است و نميتواند اورا به پيروى فرمان خود وادارد ؟ .

أم عصى، عاجز عن عقوبته وردّه إلى اتّباع أمره . وفي إثبات العجز نفي القدرة والتألّه وإبطال الأمر والنّهي والثّواب والعقاب ومخالفة الكتاب إذ يقول: «ولا يرضى لعباده الكفر وإن تشكروا يرضه لكم» . و قوله عزّ وجلّ: «اتّقوا الله حقّ تقاته ولا تموتنّ إلاّ وأنتم مسلمون» وقوله: «وما خلقت الجنّ والإنس إلاّ ليعبدون ۞ ما أريد منهم من رزق وما أريد أن يطعمون» وقوله: «اعبدوا الله ولا تشركوا به شيئاً» و قوله: «وأطيعوا الله و أطيعوا الرّسول ولا تولّوا عنه وأنتم تسمعون» .

فمن زعم أنّ الله تعالى فوّض أمره و نهيه إلى عباده فقد أثبت عليه العجز وأوجب عليه قبول كلّ ما عملوا من خير وشرّ وأبطل أمر الله ونهيه ووعده و وعيده ، لعلّة مازعم أنّ الله فوّضها إليه لأنّ المفوّض إليه يعمل بمشيئته ، فإن شاء الكفر أو الإيمان كان غير مردود عليه ولا محظور ، فمن دان بالتّفويض على هذا المعنى فقد أبطل جميع ما ذكرنا من وعده و وعيده و أمره و نهيه و هو من أهل هذه الآية «أفتؤمنون ببعض الكتاب و تكفرون ببعض فما جزاء من يفعل ذلك منكم إلاّ خزيٌ في الحيوة الدّنيا ويوم القيمة يردّون إلى أشدّ العذاب وما الله بغافل عمّا تعملون» تعالى الله عمّا يدين به أهل التّفويض علوّاً كبيراً .

لكن نقول: إنّ الله جلّ وعزّ خلق الخلق بقدرته وملّكهم استطاعة تعبّدهم بها ، فأمرهم

واثبات عجز منافات با قدرت ومعبوديت خدا دارد وموجب ابطال امرونهي وثواب وعقاب الهى و ومخالفت با قرآنست كه ميفرمايد : (٩ ـ الزمر) كفررا براى بنده‌هايش نميپسندد واگر شكرش كنيد ازشما راضى ميشود ـ و گفته خدا عزوجل (٩٧ـ آل عمران) ازخدا باندازه‌اى كه شايد ، پرهيز داشته باشيد ونبايد بميريد مگراينكه شما مسلمان باشيد ـ وفرموده او(٥٦ ـ الذاريات) نيافريدم جن وانس را مگر براى اينكه مرا بپرستند من نخواستم بمن روزى دهند و نخواستم بمن بخورانند ـ و فرموده او (٤٠ ـ النساء) خدارا بپرستيد وچيزى با اوشريك ندانيد ـ و(درآيه ٢٠ سوره انفال) قريب باين مضمون فرمايدكه : خدا را اطاعت كنيد و رسولخدا (ص) را اطاعت كنيد و از او رو نگردانيد با اينكه ميشنويد .

هركه پندارد خداتعالى كار امرونهيش را ببنده‌هايش وانهاده است عجز اورا ثابت‌كرده و براو لازم داشته هركارى بكنند از خوب وبد بپذيرد وامرونهى ووعد وتهديد اورا باطل‌كرده بخاطر اينكه گفته خدا همه را باو وانهاده . زيراكسيكه كارش بخودش واگذارشده موافق خواست خودكار ميكند . واگر كفرخواست يا ايمان جلوگيرى ندارد وممنوع نيست هركه معتقد است بتفويض باين معنى محققاً ابطال‌كرده آنچه را برشمرديم ازوعدو وعيد وامرونهى خدا ، ومورد اين آيه است (٧٩ـ البقرة) آيا ببرخى ازكتاب ايمان داريد وببرخى‌كافريد سزاى‌كسيكه ازشماها چنين ميكند نيست مگررسوائى در زندگى دنيا وروزقيامت بسخت‌ترين عذاب برگردد ، وخدا غافل نيست ازآنچه‌كه شماها ميكنيد ، خدا بسيار برتراست ازآنچه معتقدان بتفويض ميگويند .

ولى ما ميگوئيم : خدا جل‌وعزخلق را بنيروى خودآفريده وتوانائى‌پرستش‌خودرا بدانهاداده .

ونهاهم بما أراد فقبل منهم اتّباع أمره ورضي بذلك لهم . ونهاهم عن معصيته وذمّ من عصاه و عاقبه عليها ، ولله الخيرة في الأمر و النّهي ، يختار مايريد ويأمر به وينهى عمّا يكره ويعاقب عليه بالاستطاعة الّتي ملّكها عباده لاتّباع أمره واجتناب معاصيه ، لأنّه ظاهرالعدل والنّصفة والحكمة البالغة ، بالغ الحجّة بالاعذار و الانذار و إليه الصّفوة يصطفي من عباده من يشاء لتبليغ رسالته و احتجاجه على عباده ، اصطفى محمّداً صلى الله عليه وآله وبعثه برسالاته إلى خلقه ، فقال من قال من كفّار قومه حسداً واستكباراً : «لولا نزّل هذا القرآن على رجل من القريتين عظيم» . يعني بذلك اُمّية بن أبي الصّلت و أبامسعود الثّقفي، فأبطل الله اختيارهم ولم يجزلهم آراءهم حيث يقول : «أهم يقسمون رحمت ربّك نحن قسمنا بينهم معيشتهم في الحيوة الدّنيا ورفعنا بعضهم فوق بعض درجات ليتّخذ بعضهم بعضاً سُخرِيّاً ورحمت ربّك خيرممّا يجمعون» . ولذلك اختار من الأمور ما أحبّ ونهى عمّا كره ، فمن أطاعه أثابه ، و من عصاه عاقبه ، ولو فوّض اختيار أمره إلى عباده لأجاز لقريش اختيار اُميّة بن أبي الصّلت و أبي مسعود الثّقفي ، إذكانا عندهم أفضل من محمّد صلى الله عليه وآله .

فلمّا أدّب الله المؤمنين بقوله : «وما كان لمؤمن ولا مؤمنة إذا قضى الله ورسوله أمراً أن يكون لهم الخيرة من أمرهم» . فلم يجز لهم الاختيار بأهوائهم و لم يقبل منهم إلاّ اتّباع أمره

پس بدانچه خواسته امرونهیشان کرده است و پیروی فرمانش را ازآنها پذیرفته ، وبدان خشنود است ، واز نافرمانیش آنها را بازداشته وهرکسش نافرمانی کند نکوهش کرده واوراکیفر کند ، وخدا درامر ونهی مختاراست هرچه را خواهد اختیار کند و بدان فرمان دهد ، وهرچه رابد دارد نهی کند وبدان کیفر دهد برای توانائیکه بیندهایش برای پیروی از امر و اجتناب از معاصی خود داده است ، زیرا خداوند را عدل وانصاف و حکمت رسا هویدا است ، وحجت او با عذار وانذار رسا است واختیار با او است که هر که را از بندههای خود بخواهد برای تبلیغ رسالتش واتمام حجت بر بندههایش برگزیند ، محمد (ص) را برگزید وبرسالت خود برخلقش فرستاد ، وجمعی ازکفار قوم وی از روی حسد وتکبر گفتند (٣٠ ـ الزخرف) چرا این قرآن بر مردی بزرگ از دوآبادی فرود نیامد ـ مقصود ازاین دو مرد یکی امیة بن ابی‌الصلت بود ، ودیگری اُبامسعود ثقفی ـ وخدا نظرآنها را ابطال کرد ورأی آنها را امضاء نکرد آنجاکه فرماید (٣١ ـ الزخرف) آیا آنان رحمت پروردگار ترا بخش میکنند؟ ما هستیم که معیشت را در زندگی دنیا میانشان پخش کردیم ، وآنانرا تا چند درجه بهم برتری دادیم تا برخی برخی را مسخرخود دارند ورحمت پروردگارت بهتراست ازآنچه آنها گرد میآورند ـ وازاینرو هرچه را دوست داشت اختیارکرد ، وهرچه را بدداشت غدقن کرد . پس هر کسش فرمانبرد ثواب دهد، وهرکسش نافرمانی کند کیفرکند واختیارکار خود را بیندههایش سپرده بود انتخاب امیة بن ابی‌الصلت وابی‌مسعود ثقفی را برای قریش امضاء میکرد زیرا این دو درنظرآنان ازمحمد (ص) برتر بودند .

و چون خداوند مؤمنان را بفرموده خود ادب کرده که (٣٦ ـ الاحزاب) هیچ مرد مؤمن و زن

واجتناب نهيه على يدي من اصطفاه ، فمن أطاعه رشد و من عصاه ضلّ وغوى ولزمته الحجّة بما ملّكه من الاستطاعة لاتّباع أمره واجتناب نهيه، فمن أجل ذلك حرمه ثوابه وأنزل به عقابه .

وهذا القول بين القولين ليس بجبر ولاتفويض وبذلك أخبر أمير المؤمنين صلوات الله عليه عباية بن ربعي الأسدي حين سأله عن الاستطاعة الّتي بها يقوم و يقعد و يفعل ، فقال له أمير المؤمنين عليه السلام . سألت عن الاستطاعة تملكها من دون الله أو مع الله فسكت عباية ، فقال له أمير المؤمنين عليه السلام : قل يا عباية، قال: وما أقول ؟ قال عليه السلام : إن قلت : إنّك تملكها مع الله قتلتك وإن قلت : تملكها دون الله قتلتك. قال عباية: فما أقول يا أمير المؤمنين؟ قال عليه السلام : تقول : إنّك تملكها بالله الّذي يملّكها من دونك ، فإن يملّكها إيّاك كان ذلك من عطائه ، وإن يسلبكها كان ذلك من بلائه ، هو المالك لما ملّكك و القادر على ما عليه أقدرك ، أما سمعت النّاس يسألون الحول والقوّة حين يقولون : لاحول ولا قوّة إلّا بالله . قال : عباية : وما تأويلها يا أمير المؤمنين ؟ قال عليه السلام : لاحول عن معاصي الله إلّا بعصمة الله ولا قوّة لنا على طاعة الله إلّا بعون الله ، قال : فوثب عباية فقبّل يديه ورجليه .

وروي عن أمير المؤمنين عليه السلام : حين أتاه نجدة يسأله عن معرفة الله ، قال: يا أمير المؤمنين بماذا عرفت ربّك ؟ قال عليه السلام : بالتمييز الّذي خوّلني والعقل الّذي دلّني ، قال : أفمجبول

مؤمنه‌ای را نرسد که هرگاه خداوند ورسولش درکاری حکمی دهند آنها سرخود وصاحب اختیار باشند واختیار برطبق هوای نفس وخودسری را بآنها اجازه نداده ، وازآنها نپذیرفته جز پیروی فرمان او و دوری از نهی اورا بدست کسیکه وی را برگزیده است ، و هرکسش اطاعت کند بحق رسیده ، وهر کسش نافرمانی کند گمراه وسرکش گردید ، وحجت وی بر اوتمام است برای توانائی که بوی داده نسبت بپیروی ازفرمان ودوری کردن ازنهی او ، واز اینراه اورا ازثواب خود محروم سازد وبکیفرش رساند .

واین عقیده بین بین « نه جبراست ونه تفویض وامیرالمؤمنین علیه السلام بدان خبرداد عباية بن ربعي اسدی را هنگامیکه آنحضرت رادر باره استطاعتی که بدان قیام وقعود شود وکارانجام گیرد پرسید و امیرالمؤمنین(ع) درپاسخش فرمود: تو ازتوانائی‌وقدرتی پرسیدی که آنرا دارائی دربرابرخدا یابهمراه خدا ؟ عبایه پاسخي نداد و امیرالمؤمنین باو فرمود : بگو : گفت چه بگویم ؟ فرمود : اگر بگوئی تو دارای آنی بهمراه خدا تورا میکشم و اگر هم بگوئی دارای آنی در برابر خدا تو را میکشم ، عبایه گفت یا امیرالمؤمنین پس چه بگویم ؟ فرمود (ع) : بگوکه تودارای آنی‌بوسیله خدائیکه آنرا دربرابر تو داراست واگرتو را بدهد این ازبخشش اواست ، واگر ازتوبگیردش ازآزمایش اواست مرتورا . او است دارای حقیقی‌هرچه بتوداده وتوانا برهرچه تورا بدان‌توانا کرده، آیانشنیده‌اي که مردم ازجنبش وتوانائي درخواست کنند هنگامیکه گویند لا حول ولا قوة الا بالله ـ عبایه گفت یا امیرالمؤمنین تأویلش چیست ؟ فرمود: یعنی ازنافرمانیهای خدا جنبشی نیست مگربنگهداری خدا ونیروئی برای ما براطاعت خدا نیست مگربکمك خدا خودش ، گوید : عبایه برجست ودست وپای آنحضرت را بوسه زد .

روایت شده که چون نجده حضور امیرالمؤمنین (ع) آمدوازمعرفت الله پرسید گفت یا امیرالمؤمنین بچه پروردگار خودرا شناختي ؟ درپاسخش فرمود (ع) : بتمیبزی که بمن داد وبخردی که مرا رهنمود

أنت عليه ؟ قال : لو كنت مجبولاً ما كنتُ محموداً على إحسان ولا مذموماً على إساءة و كان المحسن أولى باللائمة من المسيىء فعلمت أنّ الله قائمٌ باقٍ ، و مادونه حدثٌ حائل زائل ، وليس القديم الباقي كالحدث الزّائل ، قال نجدة : أجدكِ أصبحت حكيماً يا أمير المؤمنين ، قال أصبحت مخيّراً ، فإن أتيت السيّئة [ب]مكان الحسنة فأنا المعاقب عليها .

و روي عن أمير المؤمنين عليه السلام أنّه قال لرجل سأله بعد انصرافه من الشّام ، فقال : يا أمير المؤمنين أخبرنا عن خروجنا إلى الشّام بقضاء و قدر ؟ قال عليه السلام : نعم يا شيخ ؛ ماعلوتم تلعة ولا هبطتم وادياً إلاّ بقضاء و قدر من الله ، فقال الشّيخ : عند الله أحتسب عَنائي يا أمير المؤمنين ؟ فقال عليه السلام : مه يا شيخ ، فإنّ الله قدعظّم أجركم في مسيركم وأنتم سائرون ، وفي مقامكم وأنتم مقيمون ، و في انصرافكم وأنتم منصرفون ولم تكونوا في شيء من اُموركم مكرهين ولا إليه مضطرّين ، لعلّك ظننت أنّه قضاءٌ حتم وقدرٌ لازم ، لوكان ذلك كذلك لبطل الثّواب و العقاب و لسقط الوعد و الوعيد ، ولما ألزمت الأشياء أهلها على الحقائق ؛ ذلك مقالة عبدة الأوثان وأولياء الشيّطان ، إنّ الله جلّ وعزّ أمر تخيراً و نهى تحذيراً ، ولم يطع مكرهاً ، ولم يعص مغلوباً ، ولم يخلق السّماوات والأرض وما بينهما باطلاً ذلك ظنّ الّذين كفروا فويل للّذين كفروا من النّار ، فقام الشيّخ فقبّل رأس أمير المؤمنين عليه السلام وأنشأ يقول :

نجده گفت تو بدين شناخت واداشته‌ای ؟ در پاسخ فرمود (ع) : اگر واداشته بودم در برابر احسان ستوده نميشدم ودر برابر بدكرداری نكوهشی نداشتم ، واحسانت كن بسرزنش سزاوارتر بود از آنكه بد ميكند . از اينجا دانستم كه خدا پاينده وماننده است ، و هرچه جز او پديده‌ايست ديگرگون و نابود شونده وپاينده ديرين ، چون پديدشوزايل نيست ، نجده گفت تورادريابم كه حكمت يافتی ای امير المؤمنين ، فرمود (ع) : من مختاركار خودم ، واگربجای نيكی بدكنم خودبرآن كيفر بينم .

روايت شده كه چون آنحضرت ازشام برگشت درپاسخ پرسش مردی كه باوگفت ای امير المؤمنين بما بگوكه بيرون آمدن ما از شام بقضاء وقدر بود ؟ فرمود (ع) : آری ای شيخ بتپه‌ای برنيامديد و بدشتی سرازير نشديد جز بقضاء و قدر خدا . آن شيخ گفت رنجی كه بردم بايد بحساب خدا گذارم فرمود (ع) ای شيخ دم فروبند زيرا خدا بدين سفربشماها مزد بزرگی داد ، و ببرخاستن ونشستن و برگشت شما مزد و ثواب دهد . شماها دركار خود واداشته و بيچاره نبوديد شايدگمان بردی كه قضاء حتمی وتقدير لازم بوده اگراين سفر بشما چنين بوده باشد ثواب و عقاب بيهوده ووعد و وعيد از ميان رفته است وهيچ چيزی برحقيقت خود استوار نباشد . اين گفتار بت پرستان و دوستان شيطانست . راستی خدا جل و عز برای حسن اختيار فرمان داده و برای حذركردن نهی فرموده ، بزور اطاعت نشود ، ودرنافرمانی بنده مغلوب نيست وآسمانها وزمين وآنچه ميان آنها است بيهوده نيافريده اين گمان آن كسانيست كه كافرند و وای برآنكسانيكه كافرند از دوزخ آن شيخ برخاست و برسر امير المؤمنين (ع) بوسه زد واين قطعه را سروده وميگفت :

أنت الإمام الّذي نرجو بطاعته ✿ يوم النّجاة من الرّحمن غفراناً
أوضحت من ديننا ما كان ملتبساً ✿ جزاك ربّك عنّا فيه رضواناً
فليس معذرةٌ في فعل فاحشة ✿ قد كنت راكبها ظلماً و عصياناً

فقد دلّ أمير المؤمنين عليه السلام على موافقة الكتاب و نفي الجبر والتّفويض اللّذين يلزمان من دان بهما و تقلّدهما الباطل و الكفر و تكذيب الكتاب و نعوذ بالله من الضّلالة والكفر، ولسنا ندين بجبر ولا تفويض لكنّا نقول بمنزلة بين المنزلتين وهو الامتحان والاختبار بالاستطاعة الّتي ملّكنا الله و تعبّدنا بها على ما شهد به الكتاب ودان به الأئمّة الأبرار من آل الرّسول صلوات الله عليهم.

- ومثل الاختبار بالاستطاعة مثل رجل ملك عبداً و ملك مالاً كثيراً أحبّ أن يختبر عبده على علم منه بما يؤول إليه، فملّكه من ماله بعض ما أحبّ ووقفه على اُمور عرّفها العبد فأمره أن يصرف ذلك المال فيها، ونهاه عن أسباب لم يحبّها و تقدّم إليه أن يجتنبها ولا ينفق من ماله فيها، والمال يتصرّف في أيّ الوجهين، فصرف المال أحدهما في اتّباع أمر المولى ورضاه، والآخر صرفه في اتّباع نهيه وسخطه. وأسكنه دار اختبار أعلمه أنّه غير دائم له السكنى في الدّار وأنّ له داراً غيرها وهو مخرجه إليها فيها ثوابٌ و عقابٌ دائمان. فإن أنفذ العبد المال الّذي ملّكه مولاه في الوجه الّذي أمره به جعل له ذلك الثّواب الدّائم في تلك الدّار

آن امامی توکه از طاعتش امید رود ✿ ازخدا مغفرت ما همه در روز نجات
شبههٔ دینی ما را تو نمودی روشن ✿ مزد یابی ز خدا از طرف ما روضات
نیست در کار بد هرزه ره معذرتی ✿ که شدی مرتکبش از ره عصیان وستم ١

پس راستی امیرالمؤمنین موافق قرآن رهنمائی کرده، وجبروتفویض هردو راکه اعتقاد بدانها باطل وکفراست وتکذیب قرآنست نفی کرده، وبخدا پناه بریم ازگمراهی وکفر، ومعتقد نیستیم نه بجبر ونه بتفویض بلکه بمنزله بین المنزلتین وآن عبارت است ازامتحان واختبار بوسیله توانشی که خداوند بماها داده، وبدان ما را بعبادت گماشته چنانچه قرآن برآن گواه است وامامان ابرار از آل رسول (ص) بدان معتقدند.

و نمونه امتحان بوسیله توانش نمونه مردیست که بنده‌ای دارد، و مال بسیاری دارد وخواسته که با دانستن سرانجام کار بنده اش او را بیازماید، و آنچه را خواسته از دارائی خود ببنده‌اش داده، وکارهائی هم باوپیشنهادکرده وفهمانیده وباوفرموده آنچه را بوی داده درآنها صرف کند، وکارهائی هم که دوست ندارد بوی غدقن کرده وباوپیشگو کرده که ازآنها دوری کند وازآنچه‌اش داده درآن صرف نکند، وآن دارائی درهردوسو بکارمیرود، ویکی ازآن دومال را درپیروی فرمان آقا وپسند اوصرف کرده، دیگری در پیروی از نهی و خشم او، آقایش در خانه آزمایش مسکن داده، و باو اعلام

الّتي أعلمه أنّه مُخرجه إليها ، وإن أنفق المال في الوجه الّذي نهاه عن إنفاقه فيه جعل له ذلك العقاب الدّائم في دار الخلود . و قد حدّ المولى في ذلك حدّاً معروفاً و هو المسكن الّذي أسكنه في الدّار الأُولى، فإذا بلغ الحدّ استبدل المولى بالمال وبالعبد على أنّه لم يزل مالكاً للمال والعبد في الأوقات كلّها إلاّ أنّه وعد أن لايسلبه ذلك المال ما كان في تلك الدّار الأولى إلى أن يستتمّ سكناه فيها فوفى له لأنّ من صفات المولى العدل و الوفاء والنّصفة والحكمة ، أوليس يجب إن كان ذلك العبد صرف ذلك المال في الوجه المأمور به أن يفي له بما وعده من الثّواب وتفضّل عليه بأن استعمله في دار فانية وأثابه على طاعته فيها نعيماً دائماً في دار باقية دائمة . و إن صرف العبد المال الّذي ملّكه مولاه أيّام سكناه تلك الدّار الأُولى في الوجه المنهيّ عنه وخالف أمر مولاه كذلك تجب عليه العقوبة الدّائمة الّتي حذّره إيّاها ، غير ظالم له لما تقدّم إليه وأعلمه وعرّفه و أوجب له الوفاء بوعده ووعيده ، بذلك يوصف القادر القاهر. وأمّا المولى فهو الله جلّ وعزّ، و أمّا العبد فهو ابن آدم المخلوق ، والمال قدرة الله الواسعة ، ومحنته إظهار[ه] الحكمة و القدرة . والدّار الفانية هي الدّنيا . وبعض المال الّذي ملّكه مولاه هو الاستطاعة الّتي ملّك ابن آدم . و الأُمور الّتي أمر الله بصرف المال إليها هو الاستطاعة لاتّباع

کرده که سکونت در آن موقتی است و او را خانه ابدی دیگریست، وازاین خانه اش بدرخواهد برد بدان خانه ابدی که ثواب و عقاب دائم دارند ، و اگر بنده آنچه را بوی داده درآن راهی صرف کند که او را فرموده است آن ثواب دائم را در آن خانه ابدی که بدانجایش برد بوی دهد، واگر آنچه را که بوی داده در راهی که غدقنش کرده صرف کند آن عقاب ابدی را در آن خانه جاویدان بوی روا دارد ، آقا در اینجا حد معینی را مقرر نموده و آن نسبت بخانه موقتی نخست او است که در دنیا بوی داده ومقرر کرده که چون بنده باین حد رسد و آن مال را جا بجا کند وبا اینکه آقا همیشه و همه وقت مالك آن بنده وآن مال است وعده داده که آن مال را ازاو نگیرد تا دراین خانه نخست باشد تا مدت سکنای مقرر خود را بسر رساند ، وآقا باین قرار وفادار است زیراموصوف بعدالت و وفاء و انصاف و حکمت است . آیا نباید اگراین بنده این مال را در راهیکه باو فرمانداده صرف کند آقا هرآنچه اش ازثواب وعده داده وفاکند وباو تفضل کند که در یك خانه نابودشدنی بکارش گماشته وثواب طاعتش را نعمتی پاینده دهد درخانه پابرجا وابدی ؟

واگر آن بنده آن مالی راکه آقا بوی داده در روزگار سکونت درخانه نخست در راهیکه غدقن کرده صرف کند ، ومخالفت امر آقا راکند همچنین اورا عقوبت جاویدانی که بوی وعده شده بایست است وآقا دراین عقوبتش باوستمی نکرده چون ازپیش باو گفته واعلام کرده وباو فهمانده ووفاء بوعده وتهدید براو لازمست ، ومولای توانا وبا تسلط بدین وصف است ، اما مولی همان خدا جل وعز است واما عبد همان آدمیزاده آفریده است ، و مال توانائی وسیع اواست ، وامتحانش اظهارحکمت وقدرت است ، و خانه فانی همان دنیا است ، و برخی ازمالیکه مولا باو داده همان توانشی است که آدمیزاده دارد ، و اموریکه خدا فرموده مال را درآن صرف کنند همان توانائی پیروی از پیمبران واقرار بدانچه است که

الأنبياء و الإقرار بما أوردوه عن الله جل" و عز". و اجتناب الأسباب الّتي نهى عنها هي طرق إبليس . وأمّا وعده فالنّعيم الدّائم وهي الجنّة . و أمّا الدّار الفانية فهي الدّنيا . وأمّا الدّار الأُخرى فهي الدّار الباقية وهي الآخرة . والقول بين الجبر والتّفويض هو الاختبار والامتحان والبلوى بالاستطاعة الّتي ملّك العبد .

وشرحها في الخمسة الأمثال الّتي ذكرها الصّادق عليه السلام أنّها جمعت جوامع الفضل وأنا مفسّرها بشواهد من القرآن والبيان إن شاء الله .

« تفسير صحّة الخلقة » :

أمّا قول الصّادق عليه السلام فإن" معناه كمال الخلق للإنسان وكمال الحواس" وثبات العقل والتّمييز و إطلاق اللّسان بالنّطق، وذلك قول الله : «ولقد كرّمنا بني آدم وحملناهم في البر" والبحر ورزقناهم من الطيّبات وفضّلناهم على كثير ممّن خلقنا تفضيلا» فقد أخبر عز" وجل" عن تفضيله بني آدم على سائر خلقه من البهائم والسّباع ودواب" البحر والطّير وكل" ذي حركة تدركه حواس" بني آدم بتمييز العقل و النّطق ، و ذلك قوله : «لقد خلقنا الإنسان في أحسن تقويم» . وقوله : «يا أيّها الإنسان ماغرّك بربّك الكريم ◊ الّذي خلقك فسوّيك فعدلك ◊ في

از طرف خدا جل وعز آورده‌اند ، و دوری از وسائلی که ازآن نهی شدند و همان روشهای شیطانست ، ووعده خدا که نعمت ابدیست همان بهشت است ، و خانهٔ فانی دنیا است ، وخانهٔ دیگر که باقیست همان آخرتست ، وعقیده میان جبروتفویض همان اختیاروامتحان وآزمایش است بوسیله توانشی که خدا ببنده داده وتوانش در پنج نمونه است که امام صادق(ع) آنهارا نام برده(**صحت‌خلقت ، آزادی راه ، مهلت دروقت ، زادوتوشه ، سبب مهیج**) وفرموده که جوامع فضل را فراهم دارند ومن آنها را باگواه ازقرآن وبیان توضیح میدهم ان شاءالله .

(شرح تندرستی)

اما فرموده امام صادق (ع) در این باره معنایش اینست که انسان کمال آفرینش و حواس کامل و ثبات عقل وتمیز ،وزبان گویادارد ،واین معنی گفته خداست(۷۲ـ الاسراء) وهرآینه گرامی داشتیم آدمیزادهها را وآنهارا به بیابان ودریا مسلط کردیم ، وازخوراکهای خوب روزی آنها کردیم ، وبر بسیاری ازکسانیکه آفریدیم بخوبی برتریشان دادیم ـ خدای عزوجل گزارش داده که آدمیزادهها را بر دیگرآفریدگانش از بهائم ودرندهها وجانوران دریا وپرندهها وهرجنبده‌ای که حواس آدمیزاده درکش کند برتری داده بوسیلهٔ تمیز عقل وگویائی و اینست مقصود ازقول خدا (٤ ـ التین) هرآینه آفریدیم انسانرا دربهترین بنیاد ـ وگفته خدا (٦ـ الانفطار) ایا انسان چه چیزت بپروردگارت که کریم است فریبا کرده . آنکه تورا آفریده و درست کرده ومعتدل ساخته . درهر پیکره‌ای که خواسته تورا ترکیب بندی نموده ـ ودر

أيّ صورة ماشاء ركّبك . وفي آيات كثيرة ، فأوّل نعمة الله على الإنسان صحّة عقله وتفضيله على كثير من خلقه بكمال العقل و تمييز البيان ، وذلك أنّ كلّ ذي حركة على بسيط الأرض هو قائمٌ بنفسه بحواسّه مستكملٌ في ذاته ، ففضّل بني آدم بالنّطق الّذي ليس في غيره من الخلق المدرك بالحواسّ ، فمن أجل النّطق ملّك الله ابن آدم غيره من الخلق حتّى صار آمراً ناهياً وغيره مسخّر له كما قال الله : «كذلك سخّرها لكم لتكبّروا الله على ماهديكم» . وقال : «وهو الّذي سخّر البحر لتأكلوا منه لحماً طريّاً وتستخرجوا منه حلية تلبسونها» . وقال : «والأنعام خلقها لكم فيها دفءٌ ومنافع ومنها تأكلون ۞ ولكم فيها جمال حين تريحون وحين تسرحون ۞ وتحمل أثقالكم إلى بلد لم تكونوا بالغيه إلّا بشقّ الأنفس» . فمن أجل ذلك دعا الله الإنسان إلى اتّباع أمره و إلى طاعته بتفضيله إيّاه باستواء الخلق و كمال النّطق والمعرفة بعد أن ملّكهم استطاعة ماكان تعبّدهم به بقوله : «فاتّقوا الله مااستطعتم و اسمعوا و أطيعوا» . وقوله : «لايكلّف الله نفساً إلّا وسعها» . وقوله : «لا يكلّف الله نفساً إلّا ما آتيها» . وفي آيات كثيرة فإذا سلب من العبد حاسّة من حواسّه رفع العمل عنه بحاسّته كقوله : «ليس على الأعمى حرجٌ ولا على الأعرج حرجٌ -الآية-» فقد رفع عن كلّ من كان بهذه الصّفة الجهاد وجميع الأعمال الّتي لايقوم بها ، و كذلك أوجب على ذي اليسار الحجّ والزّكاة لما ملّكه من استطاعة

آيات بسيار ديگر - پس نخست نعمت خدا بر انسان درستی خرد وبرتری دادن او است بر بسیاری از خلقش بکمال عقل و بیان روشن ، و این از آنجااست که هرجنبده‌ای برروی زمین بوسیله حواسش خود دار است و بسوی کمال خویش پویا است ، وآدمیزاده را بوسیله نطق که در دیگر آفریده‌های محسوس نیست برتری داده ، و بوسیله نطق است که خدا آدمیزاده را بردیگر خلقش تسلط داده تا آمر وناهی آنها شده ودیگران مسخر اویند . چنانچه خدا فرموده (٣٦- الحج) همچنین مسخرکرد آنرا برای شما تا خدا را در برابر اینکه رهنمائیتان کرده تکبیر گوئید - وفرموده (١٤ - النحل) واواست آنکه دریا را برای شما مسخرکرده تا ازآن گوشت تازه بخورید وزیوری برآورید و بپوشید ، وفرموده‌است (٨- النحل) چهارپان را برای‌شما آفرید که ازآنها پشم وکرك برای دفع سرما بگیرید ومنافع و ازآنها بخورید . وبرای شما دروجود آنها زیبائیست هنگامیکه بیاسائید وهنگامیکه بگردید . وبارهای سنگین شمارا تاآن‌شهری بدوش کشندکه نتوانید بدان رسید مگر بسختی و رنج - واز اینراه انسانرا بپیروی و طاعت خود دعوت نمودکه او را بر دیگران بدرستی خلقت وکمال نطق و معرفت برتری داد و بدنبال توانشی‌که بوی بخشید نسبت بدانچه‌اش مکلف‌ساخت بدان‌بفرموده خود (١٦- التغابن) ازخدا بپرهیزید تا توانید و بشنوید و اطاعت‌کنید - و فرموده او (٢٨٦- البقره) خدا بکسی تکلیف نکند مگر باندازه طاقتش - و فرموده خود (٧- الطلاق) خدا بکسی تکلیف نکند مگرآنچه باوداده ، و درآیات بسیار دیگر. و چون ازبنده یکی ازحواسش بگیردکار آن را از وی نخواهد مانند فرموده او (٦٠- النور) نیست بر کور حرجی ونه برلنگه حرجی - تا آخر آیة - که هرکس باین وصف باشد جهاد وهرعملی که جزبدان انجام نشود از اوبرداشته است ، وهمچنین حج وزکاة را بمالدار واجب‌کرده چون توانائی

ذلك و لم يوجب على الفقير الزّكاة والحجّ ؛ قوله : « ولله على النّاس حجّ البيت من استطاع إليه سبيلاً » . وقوله في الظّهار : «والّذين يظاهرون من نسائهم ثمّ يعودون لما قالوا فتحرير رقبة ـ إلى قوله ـ : فمن لم يستطع فإطعام ستّين مسكيناً» . كلّ ذلك دليل على أنّ الله تبارك و تعالى لم يكلّف عباده إلاّ ما ملّكهم استطاعته بقوّة العمل به و نهاهم عن مثل ذلك فهذه صحّة الخلقة .

و أما قوله : تخلية السّرب فهو الّذي ليس عليه رقيب يحظر عليه و يمنعه العمل بما أمره الله به وذلك قوله فيمن استضعف وحُظر عليه العمل فلم يجد حيلةً ولايهتدي سبيلاً كما قال الله تعالى : «إلاّ المستضعفين من الرّجال و النساء والولدان لا يستطيعون حيلة ولا يهتدون سبيلاً» فأخبر أنّ المستضعف لم يخل سربه و ليس عليه من القول شيء إذا كان مطمئنّ القلب بالإيمان .

وأما المهلة في الوقت فهو العمر الّذي يمتّع الإنسان من حدّ ماتجب عليه المعرفة إلى أجل الوقت و ذلك من وقت تمييزه وبلوغ الحُلم إلى أن يأتيه أجله . فمن مات على طلب الحقّ ولم يدرك كماله فهوعلى خير، وذلك قوله : « ومن يخرج من بيته مهاجراً

آنها را بدوداده وبرفقيرزكاة وحج واجب نكرده قول او است (٩١ ـ آلعمران) ازان خدا است حج خانه برهركه بدان راه برد ـ وقول اواست درباره ظهار (٤ و ٥ ـ المجادلة) وآنكسانيكه زنان خود را ظهاركنند وسپس ازقول خود برگردند بايد بنده‌اى‌آزادكنند ـ تا آنجاكه فرمايد ـ هركه نتواند بايد شصت مسكين را اطعام كند . همه اينها دليل است بر اينكه خدا تبارك و تعالى بنده‌هايش را مكلف نكرده مگربدانچه توانش آنرا بدانها داده است بوسيله نيروى عمل و از همانند هم نهيشان كرده ، اينست معنى تندرستى .

(و اما آزادى راه)

كه فرموده معنايش‌اينست كه‌ديده‌بانى براى اونباشد تاجلوش را بگيرد ، واز عمل بفرمان خدا بازش دارد.واينست گفتار اودرباره‌كسيكه ناتوانست ، وازعمل بامرخدا ممنوع است ، وچاره‌اى ندارد، وراهى بدان نميبرد چنانچه خداى تعالى فرمايد (١٠٠ـ النساء) مگرمردان وزنان ناتوان و كودكان كه چاره‌اى نتوانند وراه را نميدانند ـ خبرداده‌كه ناتوان راهى ندارد وبرگفتارخلاف او(ازراه تقيه) باكى نيست درصورتيكه از دل ايمان دارد .

(واما مهلت در وقت)

پس آن دوران عمريست‌كه انسان درآن بهرمند است ازآنگاه‌كه تحصيل معرفت براوواجبست تا آخرعمر واين از هنگام مميزشدن وبلوغ است تامردن ، پس هركه درراه جستجوى حق بميرد وبكمال آن نرسد عاقبت‌بخيراست واينست قول‌خدا (١٠١ـ النساء) هركه ازخانه‌اش بيرون رود براى مهاجرت

إلى الله و رسوله ـ الآية ـ» و إن كان لم يعمل بكمال شرايعه لعلّة مالم يمهله في الوقت إلى استتمام أمره . وقد حظر على البالغ مالم يحظر على الطّفل إذا لم يبلغ الحلم في قوله : « وقل للمؤمنات يغضضن من أبصارهنّ ـ الآية ـ » فلم يجعل عليهنّ حرجاً في إبداء الزّينة للطفل وكذلك لاتجري عليه الأحكام .

وأما قوله : الزّاد . فمعناه الجدة والبلغة الّتي يستعين بها العبد على ما أمره الله به . و ذلك قوله : «ما على المحسنين من سبيل ـ الآية ـ » ألاترى أنّه قبل عذر من لم يجد ماينفق و ألزم الحجّة كلّ من أمكنته البلغة والرّاحلة للحجّ والجهاد وأشباه ذلك . وكذلك قبل عذر الفقراء و أوجب لهم حقّاً في مال الأغنياء بقوله : « للفقراء الّذين اُحصروا في سبيل الله ـ الآية ـ» فأمر بإعفائهم ولم يكلّفهم الإعداد لما لايستطيعون ولايملكون .

وأما قوله في السّبب المهيّج فهو النيّة الّتي هي داعية الإنسان إلى جميع الأفعال و حاسّتها القلب . فمن فعل فعلاً و كان بدين لم يعقد قلبه على ذلك لم يقبل الله منه عملاً إلاّ بصدق النيّة ولذلك أخبر عن المنافقين بقوله : «يقولون بأفواههم ماليس في قلوبهم والله أعلم بمايكتمون» . ثمّ أنزل على نبيّه صلى الله عليه وآله توبيخاً للمؤمنين « ياأيّها الّذين آمنوا لم تقولون مالاتفعلون ـ الآية »

بسوی خدا ورسولش ـ تا آخر آیه ـ واگر بکمال مقررات این عمل نکند برای اینکه مهلت اتمام نداشته مسئول نیست ، و هرآینه برشخص بالغ اعمالی که ممنوعند برکودك ممنوع نیستند ، در قول او است که (۳۱ـ النور) بگو برای زنان مؤمنه دیده برهم نهند تا آخر آیه ـ ودرنتیجه برآنها حرجی نیست که زینت خودرا بکودك بنمایند ، و همچنین احکام برکودك جاری نیستند .

(واما زاد وتوشه)

که فرموده معنایش توانگری و هزینه داشتن بنده‌است برای اجرای فرمان خدا و اینست قول خدا (۹۱ ـ التوبة) برمحسنان راه مسئولیت نیست ـ آیا نبینی که عذرکسانیکه هزینه سفرجهاد نداشتند پذیرفته وحجت را برآنها تمام دانسته که امکان داشتند وهزینه سفرداشتند ومرکب سواری دارند برای حج و جهاد وامثال آن ، وهمچنین عذرفقراء را پذیرفته وحقی برای آنها درداراثی ثروتمندان واجب کرده بقول خود (۲۷۳ـ البقرة).از آن فقرائیست که درراه خدا محاصره شدند ، فرموده آنها رامعاف دارند ، وبآنها دستور آمادگی برای آنچه نتوانند و ندارند نداده .

(واما سبب مهیج)

که فرموده مقصود. ازآن قصدیست که داعی انسان است بهمه اعمال وخواهش دل اواست آیامحل درکش دل اوست وهرکس یك کار دینی هم بکندکه دل بدان ندارد خدا هیچ عملی را ازاو نپذیرد جز باصدق نیت و ازاینرو خداوند بگفته خود ازمنافقین گزارش داده‌که : (۱۶۶ـ آل‌عمران) بزبان خود میگویند آنچه را در دل ندارند وخدا داناتراست بدانچه نهان میدارند ـ سپس برای سرزنش مؤمنان بپیغمبرش نازل کرد (۲ـ الصف) ایاکسانیکه ایمان دارید چرا میگوئید آنچه را نمیکنید ـ الایه ـ

فإذا قال الرّجل قولاً واعتقد في قوله دعته النيّة إلى تصديق القول بإظهار الفعل. وإذا لم يعتقد القول لم تتبيّن حقيقته. وقد أجاز الله صدق النيّة وإن كان الفعل غير موافق لها لعلّة مانع يمنع إظهار الفعل في قوله: «إلاّ من اُكره وقلبه مطمئنٌّ بالإيمان» وقوله: «لا يؤاخذكم الله باللّغو في أيمانكم». فدلّ القرآن و أخبار الرّسول صلى الله عليه وآله أنّ القلب مالك لجميع الحواسّ يصحّح أفعالها ولا يبطل ما يصحّح القلب شيء.

فهذا شرح جميع الخمسة الأمثال الّتي ذكرها الصّادق عليه السلام أنّها تجمع المنزلة بين المنزلتين وهما الجبر والتّفويض. فإذا اجتمع في الإنسان كمال هذه الخمسة الأمثال وجب عليه العمل كملاً لما أمر الله عزّ وجلّ به و رسوله، و إذا نقص العبد منها خلّة كان العمل عنها مطروحاً بحسب ذلك.

فأمّا شواهد القرآن على الاختبار و البلوى بالاستطاعة الّتي تجمع القول بين القولين فكثيرة. ومن ذلك قوله: «ولنبلونّكم حتّى نعلم المجاهدين منكم والصّابرين ونبلو أخباركم». وقال: «سنستدرجهم من حيث لا يعلمون». وقال: «الم أحسب النّاس أن يتركوا أن يقولوا آمنّا وهم لا يفتنون». وقال في الفتن الّتي معناها الاختبار: «ولقد فتنّا سليمان ـ الآية ـ» و قال في قصّة موسى عليه السلام: «فإنّا قد فتنّا قومك من بعدك و أضلّهم السّامريّ» و قول موسى: «إن

چون شخصی از روی عقیده و دل چیزی را بگوید نیتش او را وادارد که گفته خود را با کردار خود تصدیق کند، و اگر گفتارش از عقیده و از دل نباشد حقیقتی نتواند داشت خدا همان صدق نیت و عقیده قلبی را پذیرفته وگرچه برای مانعی نتوان با کردارش اظهار کرد درآنجا که فرموده (۱۰۶ـ النحل) مگر کسیکه وادار شود (باظهار خلاف ایمان) ودلش مطمئن بایمان باشد ـ وفرموده (۲۲۵ـ البقره) خدا شمارا بقسم های بیهوده خودتان مؤاخذه نمیکند پس قرآن واخبار رسول دلالت دارند که دل مالک همه حواس انسانی است واعمال آنهارا درست میکند، وآنچه را دل درست کند چیزی باطل نمیکند، اینست شرح پنج نمونه‌ای که امام صادق(ع) آنهارا اساس منزله بین المنزلتین و اختیار که میان جبر و تفویض است مقرر داشته، وچون این پنج نمونه درانسان فراهم شدند عمل برطبق فرمان خدا عزوجل ورسولش واجب است، واگر یکی ازآنها کاسته شود بهمان اندازه ازکردار او ساقط گردد.

واما شواهد قرآن برعقیده اختبار وآزمایش بوسیله توانش که جامع میان دو عقیده دیگر است و حد وسط آنها است بسیار است، واز آنجمله قول خدا است (۳۳ـ محمد) و هرآینه شمارا بیازمائیم تا مجاهدین شماها وصابرانتان را بفهمیم وجز از حقیقت شما را امتحان کنیم ـ و فرموده است (۱۸۱ ـ الاعراف) محققاً آنها را ازآنجا که ندانند غافلگیر کنیم ـ وفرمود: (۱ـ العنکبوت) آیا مردم پندارند که بمحض اینکه گویند ایمان آوردیم رها شوند و آنان آزموده نگردند ـ و بلفظ فتنه که همان معنی آزمایش دارد فرموده(۳۳ـ ص) وهرآینه آزمودیم سلیمان را ـ الایه ـ ودر داستان موسی(ع) فرموده (۸۷ـ طه) راستیکه ما آزمودیم پس از غیبت تو قومت را و سامری گمراهشان کرد ـ و هم گفته خود

هي إلاّ فتنتك» : أي اختبارك ، فهذه الآيات يقاس بعضها ببعض ويشهد بعضها لبعض .

وأمّا آيات البلوى بمعنى الاختبار قوله : «ليبلوكم فيما آتيكم» . وقوله : «ثمّ صرفكم عنهم ليبتليكم» . وقوله : «إنّا بلوناهم كما بلونا أصحاب الجنّة» وقوله : «خلق الموت والحيوة ليبلوكم أيّكم أحسن عملاً» . وقوله : «وإذا بتلى إبراهيم ربّه بكلمات» . وقوله: «ولو يشاء الله لانتصر منهم ولكن ليبلو بعضكم ببعض» . وكلّ ما في القرآن من بلوى هذه الآيات الّتي شرح أوّلها فهي اختبار ، وأمثالها في القرآن كثيرة ، فهي إثبات الاختبار والبلوى ، إنّ الله جلّ وعزّ لم يخلق الخلق عبثاً ، ولا أهملهم سدى ، ولا أظهر حكمته لعباً ، وبذلك أخبر في قوله: «أفحسبتم أنّما خلقناكم عبثاً» .

فإن قال قائل : فلم يعلم الله ما يكون من العباد حتّى اختبرهم ؟ قلنا : بلى ؛ قد علم ما يكون منهم قبل كونه ، وذلك قوله : «ولو ردّوا لعادوا لما نهوا عنه» وإنّما اختبرهم ليعلمهم عدله ولا يعذّبهم إلاّ بحجّة بعد الفعل . وقد أخبر بقوله : «ولو أنّا أهلكناهم بعذاب من قبله لقالوا ربّنا لولا أرسلت إلينا رسولا» وقوله : «وما كنّا معذّبين حتّى نبعث رسولاً» . وقوله : «رسلاً مبشّرين ومنذرين» . فالاختبار من الله بالاستطاعة الّتي ملّكها عبده وهو القول بين الجبر

موسى (ع) (١٥٤- الاعراف) اين نيست مگر فتنه تو، يعنى آزمايش تو ، اين آياتست كه با هم سنجيده شوند وگواه يكديگرند .

واما آياتى بلفظ بلوى كه معنى اختبار وآزمودن دارند قول خدا است (٤٨- المائدة) تا شمارا بيازمايد نسبت بدانچه بشما داده - وقول خدا (١٥٢- آل عمران) سپس آنانرا از شما برگردانيد تا شمارا بيازمايد، وقول خدا (١٧- القلم) ما آنان را آزموديم چونانكه صاحبان آن باغ را، وقول خدا (٢- الملك) مرگ وزندگى را آفريد تا شمارا بيازمايد كه كدام عمل بهترى داريد، وقول خدا (١٢٣- البقرة) وآنگاه كه ابراهيم را پروردگارش باكلماتى آزمود (٥ - محمد) و اگر خدا بخواستى از آنها انتقام كشيدى ولى تا شماهارا بيكديگر بيازمايد - وهرآنچه در قرآنست به لفظ بلوى كه درآغاز بيان شده بمعنى آزمايشند، و امثال آن در قرآن بسيارند، و اينها اثبات اختبار وآزمودنست - راستى خدا عزوجل مردم را بيهوده نيافريده وآنها را مهمل وانگذارده و حكمت خود را بازيچه نساخته و از اين حقيقت بقول خود خبر داده (١١٠- المؤمنون) آيا پنداريدكه شماهارا بيهوده آفريديم .

اگر كسى گويد مگر خدا آينده بنده هارا نميداندكه آنها را آزمايش كند ؟ گوئيم چرا نكرده ميداندچه خواهندكرد و اين تفسير قول خدا است (٢٨- الانعام) و اگر برگردند بهمان كارى كه نهى شدند باز شوند . وهمانا آنهارا بيازمايد تا عدل خود را بدانها بنمايد، وآنها را عذاب قبل از بدكارى وبى‌دليل نكند وخودش فرموده است (١٣٤- طه) واگر بيشتر آنانرا با عذابى نابود ميكرديم ميگفتند پروردگارا چرا براى ما رسولى نفرستادى؟ - وفرموده او است (١٦- الاسراء) و ما عذاب نكنيم تا رسولى بفرستيم وفرموده او(١٦٣- النساء) رسولانى مژده بخش وبيم دهنده - پس اختبار بوسيله توانئى است كه خدا ببنده خود داده است و اينست قول ميان جبر و تفويض، وبهمين قرآن گويا است و اخبار

والتّفويض . وبهذا نطق القرآن وجرت الأخبار عن الأئمّة من آل الرّسول صلى الله عليه وآله .

فإن قالوا : ما الحجّة في قول الله : «يهدي من يشاء ويضلّ من يشاء» وما أشبهها؟ قيل : مجاز هذه الآيات كلّها على معنيين : أمّا أحدهما فإخبارٌ عن قدرته أي أنّه قادرٌ على هداية من يشاء وضلال من يشاء وإذا أجبرهم بقدرته على أحدهما لم يجب ثوابٌ ولا عليهم عقابٌ على نحو ما شرحنا في الكتاب . والمعنى الآخر أنّ الهداية منه تعريفه كقوله : «وأمّا ثمود فهديناهم» أي عرّفناهم «فاستحبّوا العمى على الهدى» فلو أجبرهم على الهدى لم يقدروا أن يضلّوا . وليس كلّما وردت آيةٌ مشتبهة كانت الآية حجّة على محكم الآيات اللّواتي اُمرنا بالأخذ بها ؛ من ذلك قوله : «منه آياتٌ محكمات هنّ اُمّ الكتاب واُخر متشابهات فأمّا الّذين في قلوبهم زيغٌ فيتّبعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنة وابتغاء تأويله وما يعلم ـ الآية ـ» وقال : «فبشّر عبادي الّذين يستمعون القول فيتّبعون أحسنه» أي أحكمه وأشرحه «اُولئك الّذين هداهم الله واُولئك هم اُولو الألباب».

وفّقنا الله وإيّاكم إلى القول والعمل لما يحبّ ويرضى وجنّبنا وإيّاكم معاصيه بمنّه وفضله . والحمد لله كثيراً كما هو أهله . وصلّى الله على محمّد وآله الطيّبين وحسبنا الله ونعم الوكيل .

مرويه از آل رسول (ص) پویا هستند

پس اگر بگویند اینکه خدا فرماید «هر که را خواهد هدایت کند وهر که را خواهد گمراه سازد» وآنچه مثل آنست چه معنی دارند؟ گفته شود روش همه این آیات بر دو وجه است، یکی اینکه مقصود از آنها اخبار از قدرت خدا است یعنی او بر هدایت هر که خواهد و بر گمراه کردن هر که خواهد توانا است وهر گاه بقدرت خود مردم را بر هدایت و یا ضلالت وادار کند ثواب و عقابی بر عمل آنها بار نشود چنانچه در ضمن این نامه بیان کردیم و معنی دیگر اینکه مقصود از هدایت راه نمائی است چون قول خدا (۱۷ـ فصلت) واما قوم ثمود را هدایت کردیم ـ یعنی راه حق را بآنها نمودیم و خود کوری را بر رهیابی بر گزیدند، واگر آنها را بر راه حق واداشته بود نتوانستندی که بگمراهی روند، وچنین نیست که اگر آیه مبهمی باشد دلیل بر خلاف آیات روشنی گردد که ما باید بدانها عمل کنیم، و باین معنی است قول خدا (۷ـ آل عمران) از آنست آیاتی روشن که آنها ام الکتابند، و آیات دیگری مبهم اما آن کسانیکه کجی در دل دارند پیروی از مبهم آن کنند بدنبال روی فتنه و دنبال روی از تأویلش و نمیدانند ـ الایة ـ وفرموده است (۱۹ـ الزمر) مژده بده ببنده هایم ، آن کسانیکه گفته را شنوند واز بهترش پیروی کنند ـ یعنی روشنترو واضحترش، آنانند که خداوند آنها را رهنمائی کرده وآنانند همان صاحبان خرد .

خداوند بما و شما توفیق گفتار و کردار دهد بدانچه دوست دارد و خشنود است وما و شما را از نافرمانیهایش دور دارد بمن وفضل خود، و سپاس مر خدا راست بسیار چنانکه اهل آنست و صلی الله علی محمد وآله الطیبین وحسبنا الله و نعم الوکیل .

«(أجوبته عليه السلام ليحيى بن أكثم عن مسائله)»

قال موسى بن محمد بن الرضا : لقيت يحيى بن أكثم في دار العامة ، فسألني عن مسائل ، فجئت إلى أخي علي بن محمد عليهما السلام فدار بيني و بينه من المواعظ ما حملني و بصرني طاعته ، فقلت له : جعلت فداك إن ابن أكثم كتب يسألني عن مسائل لافتيه فيها ، فضحك عليه السلام ثم قال : فهل أفتيته ؟ قلت : لا ، لم أعرفها ، قال عليه السلام : وماهي ؟ .

قلت : كتب يسألني عن قول الله : «قال الذي عنده علم من الكتاب أنا آتيك به قبل أن يرتد إليك طرفك» نبي الله كان محتاجاً إلى علم آصف ؟ .

و عن قوله : « و رفع أبويه على العرش و خروا له سجداً» سجد يعقوب و ولده ليوسف وهم أنبياء؟ .

وعن قوله : «فإن كنت في شك مما أنزلنا إليك فسئل الذين يقرؤن الكتاب» من المخاطب بالآية ؟ فإن كان المخاطب النبي صلى الله عليه وآله فقدشك . وإن كان المخاطب غيره فعلى من إذاً انزل الكتاب ؟ .

و عن قوله : «ولو أن ما في الأرض من شجرة أقلام والبحر يمده من بعده سبعة أبحر ما نفدت كلمات الله» ماهذه الأبحر وأين هي ؟ .

جوابهای آنحضرت بپرسشهای یحیی بن اکثم

موسی بن محمد بن الرضا (ع) گوید در دیوان عمومی بیحیی بن اکثم برخوردم واز من مسائلی پرسید ومن نزد برادرم علی بن محمد «ع» (امام دهم) رسیدم و میان من و اوپند هاگفتگو شد که بینا شدم ومرا بطاعت او واداشت، باو گفتم قربانت ابن اکثم نامه‌ای بمن نوشته و مسائلی از من پرسیده تا باو در پاسخ فتوی دهم ، امام خنده‌ای کرد سپس فرمود : تو باو فتوی دادی ؟ گفتم : نه ، نمیدانستم فرمود: آن مسائل چیست؟ گفتم ازمن پرسیده است :

۱ـ از قول خدا (٤٠ـ النمل)گفت آنکه در نزد او بود علمی ازکتاب من آنرا برایت میآورم پیش از اینکه چشم برهم‌زنی ـ آیا پیغمبرخدا (سلیمان) نیازمند بود بعلم‌آصف؟ .

۲ـ از قول خدا (۱۰۰ـ یوسف) پدرومادرش را برتخت برآورد و همه برادرانش برخاك افتاده سجده‌کردند ـ آیا یعقوب وفرزندانش‌که پیغمبر بودند برای یوسف‌سجده‌کردند؟ .

۳ـ (۹٤ـ یونس) اگر تو شك داری درآنچه بتو فرو فرستادیم بپرس ازکسانیکه‌کتاب میخوانند آیا این آیه خطاب بکیست اگر مخاطب خود پیغمبر است او در شك بوده و اگر دیگریست قرآن بر چه‌کسی نازل بوده؟.

٤ـ واز قول خدا (۲٦ـ لقمان) واگر هرآنچه درخت در زمین است قلم باشد و دریا مرکب و بدنبالش هفت دریا باشدکلمات خدا بپایان نرسد ـ این دریاها چیست وکجایند؟.

و عن قوله : «وفيها ماتشتهيه الأنفس وتلذّ الأعين» فاشتهت نفس آدم عليه السلام أكل البرّ فأكل وأطعم [وفيها ماتشتهي الأنفس] فكيف عوقب ؟ .

و عن قوله : «أو يزوّجهم ذكراناً وإناثاً» يزوّج الله عباده الذّكران وقد عاقب قوماً فعلوا ذلك ؟ .

وعن شهادة المرأة جازت وحدها وقدقال الله : واشهدوا ذوي عدل منكم» ؟ .

وعن الخنثى و قول علي عليه السلام : «يورث من المبال» فمن ينظر إذا بال إليه ؟ مع أنّه عسى أن يكون امرأة وقدنظر إليها الرّجال ، أوعسى أن يكون رجلاً وقدنظرت إليه النّساء وهذا مالايحلُّ. وشهادة الجارِّ إلى نفسه لاتقبل ؟ .

وعن رجل أتى إلى قطيع غنم فرأى الرّاعي ينزوعلى شاة منها فلمّا بصر بصاحبها خلّى سبيلها ، فدخلت بين الغنم كيف‌تذبح؟ وهل يجوز أكلها أم لا ؟ .

وعن صلاة الفجر لم يجهرفيها بالقراءة وهي‌من‌صلاة النّهاروإنّما يجهر في‌صلاة اللّيل؟ .

وعن قول علي عليه السلام لابن‌جرموز : بشّر قاتل ابن‌صفيّة‌بالنّار فلم يقتله وهو إمام ؟ .

و أخبرني عن علي عليه السلام لم قتل أهل صفّين و أمر بذلك مقبلين و مدبرين وأجاز على

٥- واز قول‌خدا (٧١- الزخرف) درآنست آنچه دل خواهد وديده خوش دارد - دل آدم خواست گندم بخورد وازآن خورد (درآنست هرچه دل بخواهد) پس چرا عقوبت شد؟.

٦- از قول خدا (٤٩- الشورى) يا بآنها تزويج‌كند مردان ويازنان - خدا بنده هايش مردان را تزويج‌كرده با اين حال قومى راكه بدان عمل‌كردند عقوبت‌كرده .

٧- ازگواهى يك زن‌كه تنها نافذ است با اينكه خدا فرموده (٢- الطلاق) گواه بگيريد دو مرد عادل از خود را .

٨- ازخنثى‌كه بقول على (ع) بنشانه آلت بولش‌ارث برد، چه‌كسى آلت بول اورا وارسد، مردان وارسند بساكه اوزن باشدومرد باو نظركرده، و زنان وارسند بساكه مرد باشد و زن باو نظر كرده، و گواهى خود اوكه جلب نفع ميكند هم پذيرفته نيست .

٩- از مردى‌كه بر سر رمه‌گوسفندى آمده وديده چوپان با يكى از آن‌گوسفندان جماع ميكند وچون چشمش بصاحب رمه افتدآنرا درميان رمه سردهد چگونه‌گوسفند اين رمه ذبح شود وآياخوردن گوشت اين رمه جائز است يانه؟.

١٠- از نماز بامدادكه چگونه قرائت حمد وسوره آن بلند باشد با اينكه از نمازهاى روز است وهماناجهر بقراءت در نمازهاى شب است .

١١- وازاينكه على(ع) بابن جرموز (قاتل زبير) فرمود: كشنده فرزند صفيه را بدوزخ مژده ده- وبا اينكه امام بود اورا هم نكشت .

١٢- بمن بگو على (ع) چگونه درجنگ صفين فرمان بكشتن مخالفان داد در حال حمله وگريز

الجرحي ، وكان حكمه يوم الجمل أنّه لم يقتل مولّياً ولم يجز على جريح ، ولم يأمر بذلك، وقال : من دخل داره فهو آمن ، ومن ألقى سلاحه فهو آمن ، لم فعل ذلك ؟ فإن كان الحكم الأوّل صواباً فالثّاني خطأ .

وأخبرني عن رجل أقرّ باللّواط على نفسه أيحدّ ، أم يدرأ عنه الحدّ ؟ .

قال عليه السلام : اكتب إليه ، قلت : وما أكتب ؟ قال عليه السلام : اكتب بسم الله الرّحمن الرّحيم وأنت فألهمك الله الرّشد أتاني كتابك فامتحنتنا به من تعنّتك لتجد إلى الطّعن سبيلاً إن قصّرنا فيها ، والله يكافيك على نيّتك وقد شرحنا مسائلك فأصغ إليها سمعك وذلّل لها فهمك و اشغل بها قلبك ، فقد لزمتك الحجّة والسّلام .

سألت عن قول الله جلّ وعزّ: «قال الّذي عنده علم من الكتاب» فهو آصف بن برخيا ، ولم يعجز سليمان عليه السلام عن معرفة ماعرف آصف لكنّه صلوات الله عليه أحبّ أن يعرّف أمّته من الجنّ والإنس أنّه الحجّة من بعده ، وذلك من علم سليمان عليه السلام أودعه عند آصف بأمر الله ، ففهّمه ذلك لئلاّ يختلف عليه في إمامته ودلالته كما فهّم سليمان عليه السلام في حياة داود عليه السلام لتعرف نبوّته وإمامته من بعده لتأكّد الحجّة على الخلق .

و اجازه داده زخمیهای آنان را بکشند، با اینکه در روز جنگ جمل حکم داد گریخته را نکشند ، و زخمداران را نکشند ، و بکشتن او فرمان نداد، و فرمود : هرکه بخانه خود رود و متحصن شود در امانست، وهرکه اسلحهٔ خودرا برزمین نهد درامانست، چرا چنین کرد واگر حکم اول درست است دومی نادرست باشد .

-١٣- و بمن بگو از حکم مردی که بر خود اعتراف بلواط کرده است حد دارد یا حد از او ساقطاست؟ .

امام (ع) فرمود باو پاسخ بنویس گفتم چه بنویسم فرمود بنویس بنام خداوند بخشاینده مهربان نامه تو که خدایت براه حق هدایت کند بمن رسید ومقصودت آزمایش ما بوده است ورنج دادن ما تا بلکه راهی برای عیبجوئی ما بدست آری اگر پاسخ نارسا باشد خدا تورا طبق نیتی که داری پاداش دهد ما پاسخ مسائلت را شرح دادیم خوب گوش بده وفهمت را رام آن ساز وبدان دل بده که حجت بر تو تمام است والسلام .

١- ازقول خدا پرسیدی که «گفت آنکه علمی ازکتاب داشت» اوآصف بن برخیا بود سلیمان(ع) ازفهم آنچه آصف بن برخیا میدانست عاجز نبود ولی او خواست بامتش از جن و انس بفهماند حجت خدا پس از وی اوست، وهمانکه او میدانست از علم خود سلیمان بود که بامر خدا نزد آصف بامانت گذارده بود وآنرا بوی فهمانید تا درباره امامت ونشانه امامت اواختلافی نباشد. چنانچه بخودسلیمان فهمانده شده بود در زمان زندگی داود (ع) تا نبوت وامامتش پس ازوی معلوم باشد، وحجت برخلق تمام باشد .

وأمّا سجود يعقوب عليه السلام وولده كان طاعة لله ومحبّة ليوسف عليه السلام كما أنّ السّجود من الملائكة لآدم عليه السلام لم يكن لآدم عليه السلام و إنّما كان ذلك طاعة لله و محبّة منهم لآدم عليه السلام، فسجود يعقوب عليه السلام وولده و يوسف عليه السلام معهم كان شكراً لله باجتماع شملهم، ألم تره يقول في شكره ذلك الوقت: «ربّ قد آتيتني من الملك وعلّمتني من تأويل الأحاديث -إلى آخر الآية-».

وأمّا قوله: «فإن كنت في شكّ ممّا أنزلنا إليك فسئل الّذين يقرؤن الكتاب» فإنّ المخاطب به رسول الله صلى الله عليه وآله ولم يكن في شكّ ممّا اُنزل إليه ولكن قالت الجهلة: كيف لم يبعث الله نبيّاً من الملائكة؟ إذ لم يفرق بين نبيّه وبيننا في الاستغناء عن المآكل والمشارب والمشي في الأسواق، فأوحى الله إلى نبيّه «فسئل الّذين يقرؤن الكتاب» بمحضر الجهلة، هل بعث الله رسولاً قبلك إلّا وهو يأكل الطّعام ويمشي في الأسواق ولك بهم اُسوة. وإنّما قال: «فإن كنت في شكّ» ولم يكن شكّ ولكن للنّصفة كما قال: «تعالوا ندع أبناءنا وأبناءكم ونساءنا ونساءكم وأنفسنا وأنفسكم ثمّ نبتهل فنجعل لعنة الله على الكاذبين» ولو قال: عليكم لم يجيبوا إلى المباهلة، وقد علم الله أنّ نبيّه يؤدّي عنه رسالاته وما هو من الكاذبين، فكذلك عرف النّبيّ أنّه صادق فيما يقول ولكن أحبّ أن ينصف من نفسه.

۲- و اما سجده يعقوب و فرزندانش براى اطاعت خدا و دوست داشتن يوسف (ع) بود چنانچه سجده فرشته‌ها برآدم (ع) براى خود آدم نبود وهمانا طاعت خدا بود واظهار دوستى فرشته‌ها باآدم (ع)، وسجده يعقوب وفرزندانش كه يوسف با آنها بود شكرخدا بود براينكه پراكندگى آنهارا جمع آورى ساخته بود‌آيا ننگرى كه يوسف(ع) دراينوقت براى‌شكرخدا ميگفت (۱۰۲- يوسف) پروردگارا توبمن ملك دادى وتاويل احاديث آموختى- الى آخرآيه.

۳- واما قول خدا « اگر در شكى از آنچه‌ات نازل كرديم بپرس ازكسانيكه كتاب ميخوانند » مخاطب همان رسول خدا است (ص) و او خود در آنچه برش نازل ميشد شكى نداشت ولى نادانان ميگفتند: چگونه خداوند رسولى از فرشته‌ها مبعوث نكرده، وميان ما وپيغمبر اوكه فرقى نيست درباره خوردن و نوشيدن وبازار رفتن، خدا به پيغمبرش وحى كرد از آنها كه كتاب ميخوانند در حضور اين نادانها بپرس آيا خدا پيش ازتو رسولى مبعوث كرده جزاينكه غذا ميخورده ودر بازارها راه ميرفته و توهم بمانند آنهائى. وهمانا گفته:«اگرتوشكى‌دارى» بااينكه خودش‌شكى‌نداشته‌براى مراعات انصاف‌در گفتار چنانچه فرموده (٥٤- آل عمران) بيائيد پسران ما وپسران شما، وزنان ما وزنان شما، وخود ماها وخود شماها را دعوت‌كنيم وبدرگاه خدا زارى‌كنيم و لعنت خدا را بر دروغگويان بخواهيم - و اگر ميفرمود: بر شماها بخواهيم پيشنهاد مباهله را نپذيرفتندى با اينكه خدا ميدانست پيغمبرش همه پيامهاى اورا ميرساند، واز دروغگوها نيست وهمچنين پيغمبر(ص) هم ميدانست كه او را درآنچه ميگويد راستگواست ولى دوست داشت ازطرف خود عادلانه اظهاركند.

وأمّا قوله : « ولو أنّ مافي الأرض من شجرة أقلام والبحر يمدّه من بعده سبعة أبحر مانفدت كلمات الله » فهو كذلك لو أنّ أشجار الدُّنيا أقلام والبحر يمدّه سبعة أبحر وانفجرت الأرض عيوناً لنفدت قبل أن تنفد كلمات الله وهي عين الكبريت وعين النمر وعين [ال]برهوت وعين طبريّة وحمة ماسبندان وحمة إفريقية يدعى لسان وعين بحرون ، ونحن كلمات الله الّتي لاتنفد ولاتُدرك فضائلنا .

وأمّا الجنّة فإنّ فيها من المآكل والمشارب والملاهي ماتشتهي الأنفس وتلذّ الأعين وأباح الله ذلك كلّه لآدم عليه السلام والشجرة الّتي نهى الله عنها آدم عليه السلام وزوجته أن يأكلا منها شجرة الحسد عهد إليهما أن لاينظرا إلى من فضّل الله على خلائقه بعين الحسد فنسي ونظر بعين الحسد ولم يجد له عزماً .

وأمّا قوله : «أو يزوّجهم ذكراناً وإناثاً» أي يولد له ذكور ويولد له إناث ، يقال لكلّ اثنين مقرنين زوجان كلّ واحد منهما زوج ، ومعاذالله أن يكون عنى الجليل مالبّست به على نفسك تطلب الرُّخص لارتكاب المآثم «ومن يفعل ذلك يلق أثاماً ۞ يضاعف له العذاب يوم القيامة ويخلد فيه مهاناً» إن لم يتب .

وأمّا شهادة المرأة وحدها الّتي جازت فهي القابلة جازت شهادتها مع الرِّضا ، فإن لم

٤ـ واما قول او «واگر كه آنچه درخت درزمين است قلم شود ودريا مركب ودر پى آن هفت‌دريا باشدكلمات خدا بپايان نرسند» واقع آن همچنين‌است اگركه همه درختهاى دنياقلم شوندودريا را دريا پى باشند واز زمين همه چشمه‌بجوشند بپايان رسند پيش‌ازآنكه ثبت‌كلمات خدا بپايان رسند وآن‌درياها چشمه‌كبريت است وچشمه نمر وچشمه برهوت وچشمه طبريه و چشمه‌گرم ماسبندان وچشمه‌گرم افريقيه كه زبانش خوانند وچشمه بحرون ومائيم‌كلمات خداكه بپايان نرسيم وفضائل ما درك نشوند .

٥ـ واما بهشت داراى همه خوردنيها وهمه نوشيدنيها و بازيها است‌كه دل بخواهد و ديده خوش دارد وخدا همه را براى‌آدم مباح‌كرد، وآن‌درخت‌كه خدا آدم وحوارا ازخوردنش غدقن‌كرد درخت حسد بودكه بآنها سفارش‌كرد تا بهركس از خلائق كه خدا فضيلتى داده بديده حسد ننگرنـد و آدم فراموش‌كرد وبديده حسد نگريست وتصميمى براى اونيافت .

٦ـ واما قول خدا « يا بآنها جفت‌كند مردان و زنان» يعنى براى اوفرزند ذكور آيد ويافرزند اناث بهردوتاكه باهم باشندگويند زوجان هريك جفت ديگريست ومعاذالله‌كه خداوند والارا مقصودآن باشدكه تو خودرا بدان فريفتى و ميخواهى براى ارتكاب گناه رخصت جوئى (٦٨ـ الفرقان) هركه اين‌كاركند بگناه آلوده شده، عذابش دوچندان‌گردد در روز قيامت وجاويدان در آن خوار بماند‌اگر توبه نكند .

٧ـ واما شهادت يك زن‌كه نفوذ دارد آن ماما است بارضايت بوى و اگر رضايت نباشد حداقل

يكن رضي فلا أقلّ من امرأتين تقوم المرأتان بدل الرّجل للضّرورة ، لأنّ الرّجل لا يمكنه أن يقوم مقامها ، فإن كانت وحدها قُبل قولها مع يمينها .

وأمّا قول علي عليه السلام في الخنثى فهي كما قال: ينظر قوم عدول يأخذ كلّ واحد منهم مرآة وتقوم الخنثى خلفهم عريانة وينظرون في المرايا فيرون الشّبح فيحكمون عليه .

وأمّا الرّجل النّاظر إلى الرّاعي وقد نزا على شاة فإن عرفها ذبحها و أحرقها . و إن لم يعرفها قسم الغنم نصفين وساهم بينهما ، فإذا وقع على أحد النّصفين فقد نجا النّصف الآخر، ثمّ يفرّق النّصف الآخر فلا يزال كذلك حتّى تبقى شاتان فيقرع بينهما فأيّتها وقع السّهم بها ذبحت وأحرقت ، ونجا سائر الغنم .

و أمّا صلاة الفجر فالجهر فيها بالقراءة ، لأنّ النبيّ صلى الله عليه وآله كان يغلّس بها فقراءتها من اللّيل .

وأمّا قول عليّ عليه السلام « بشّر قاتل ابن صفيّة بالنّار » فهو لقول رسول الله صلى الله عليه وآله و كان ممّن خرج يوم النهروان فلم يقتله أمير المؤمنين عليه السلام بالبصرة ، لأنّه علم أنّه يقتل في فتنة النّهروان .

و أمّا قولك : إنّ عليّاً عليه السلام قتل أهل الصفّين مقبلين ومدبرين وأجاز على جريحهم ؛

باید دو زن باشند که بحکم ضرورت بجای مردند زیرا مرد را امکان جانشینی آنها نیست و اگر تنها باشد قول او با قسم پذیرفته است .

٨- واما قول علی (ع) در باره خنثی چنانست که گفته : مردمی عادل که هر کدام آئینه‌ای بدست دارند بدو نگاه میکنند . آن خنثی برهنه پشت سر آنها میایستد وآنان در آئینه‌ها مینگرند وشبح اورا میبینند وبدان حکم میکنند .

٩- واما مردی که برشبانی نگاه کرده که برگوسپندی جهیده اگر آن گوسپند را بشناسد سر ببرد وبسوزاند واگر نشناسد رمه را دوبخش کند وقرعه کشد وچون قرعه بنام نیمی درآید نیم دیگر رها شود واین نیم را هم دونیم کند وپیوسته چنین کند تا دو گوسفند بمانند ومیان آن دو قرعه کشد وبنام هر کدام درآمد آنرا سر ببرد وبسوزاند وسائر رمه نجات یابند .

١٠- واما نماز بامداد را قراءت بجهر است برای آنکه پیمبرش در تاریکی میخواند و قرائتش ملحق بنماز شبها شد .

١١- واماقول علی(ع) کشنده ابن جرموزرا بدوزخ بشارت بده برای این بود که رسول خدا(ص) چنین فرموده بود او درجنك نهروان بهمراه خوارج بود وعلی(ع) اورا دربصره نکشت چون میدانست درفتنه نهروان کشته میشود .

١٢- واما اینکه گفتی علی (ع) اهل صفین را در هجوم وگریز هردو میکشت وزخمدارشانرا هم

وإنّه يوم الجمل لم يتبع مولّياً ولم يجز على جريح ومن ألقى سلاحه آمنه ومن دخل داره آمنه ، فإنّ أهل الجمل قتل إمامهم ولم تكن لهم فئة يرجعون إليها وإنّما رجع القوم إلى منازلهم غير محاربين ولا مخالفين ولا منابذين ، رضوا بالكفّ عنهم ، فكان الحكم فيهم رفع السيف عنهم والكفّ عن أذاهم ، إذلم يطلبوا عليه أعواناً ، و أهل صفّين كانوا يرجعون إلى فئة مستعدّة و إمام يجمع لهم السّلاح: الدّروع و الرّماح والسّيوف ويسني لهم العطاء ، يهيّىء لهم الأنزال ويعود مريضهم ويجبر كسيرهم و يداوي جريحهم و يحمل راجلهم و يكسوا حاسرهم ، ويردّهم فيرجعون إلى محاربتهم وقتالهم ، فلم يساو بين الفريقين في الحكم لما عرف من الحكم في قتال أهل التّوحيد ، لكنّه شرح ذلك ، فمن رغب عرض على السّيف أويتوب من ذلك .

وأمّا الرّجل الّذي اعترف باللّواط فإنّه لم تقم عليه بيّنة وإنّما تطوّع بالإقرار من نفسه وإذا كان للإمام الّذي من الله أن يعاقب عن الله كان له أن يمنّ عن الله ؛ أما سمعت قول الله : «هذا عطاؤنا ـ الآية ـ» قدأنبأناك بجميع ماسألتنا عنه فاعلم ذلك .

(وروى عنه عليه السلام في قصار هذه المعاني)

١ ـ قال عليه السلام لبعض مواليه : عاتب فلاناً و قل له : إنّ الله إذا أراد بعبد خيراً إذا

اجازه كشتن ميداد و روز جمل بدنبال گريخته نميرفت و زخمدار را نميكشت ، و هركه سلاح بزمين ميگذاشت امانش ميداد، وهركه بخانه خود پناهنده ميشد امانش ميداد ، براى اين بودكه رهبر قشون جمل كشته شده بود وپشتيبانى نداشتندكه بدان برگردند و دوباره جنگ را از سرگيرند و مردم بخانه خود برگشتند ودست ازجنگ كشيده ومخالفت راكنارگذارده، وقصد تفرقه نداشتند راضى بودندكه شمشير ازآنها برداشته شود، حكم آنان برداشتن شمشير و خوددارى از آزارشان بود زيراكمك براى ادامه جنگ نطلبيدند ولى مردم صفين بيك ستاد آماده ورهبر مقتدرى برميگشتندكه اسلحه وزره ونيزه و تيغ برايشان فراهم ميكرد، وعطاى وافر بآنها ميداد وازآنها پذيرائى ميكرد وبيمارشان را عيادت ميكرد، وشكسته آنان را بست وبند ميكرد، وزخمدارشان را درمان ميكرد، و بهركه پياده بود مركب سوارى ميداد، وبهركه برهنه بود جامه ميداد، وآنها را بجنگ وكشتار برميگردانيد، وباين دودسته يك حكم نكرد چون حكم محارب ازخدا پرستان را ميدانست، بلى اينرا برايشان توضيح ميداد وهركه روگردان بودكشته ميشد يا اينكه بايد توبه كند .

١٣ـ واما مردى كه بلواط اعتراف كرده بينه براو اقامه نشده وخودبخودى اعتراف كرده، وامام بحق كه ميتواند از طرف خدا مجرمى را مجازات كند ميتواند هم ازطرف خدا منت براو نهد و عفوش كند آيا نشنيدى گفته خدا را؟ « اينست عطاى ما » ـ الاية ـ ما تورا بهمه چيزها كه ازما پرسيدى خبر داديم آنرا بدان .

وازآنحضرت كلمات قصارى دراين معانى روايت شده است

١ـ بيكى ازمواليش فرمود: ازفلانى عذرخواهى وگله كن وبگو چون خدا خيربنده‌اى را خواهد

عوتب قبل .

٢ ـ و كان المتوكّل نذر أن يتصدّق بمال كثير إن عافاه الله من علّته ، فلمّا عوفي سأل العلماء عن حدّ المال الكثير فاختلفوا و لم يصيبوا المعنى ، فسأل أبا الحسن عليه السلام عن ذلك فقال عليه السلام : يتصدّق بثمانين درهماً ، فسأل عن علّة ذلك ؟ فقال : إنّ الله قال لنبيّه صلّى الله عليه وآله : «لقد نصركم الله في مواطن كثيرة» فعددنا مواطن رسول الله صلّى الله عليه وآله فبلغت ثمانين موطناً وسمّاها الله كثيرة. فسرّ المتوكّل بذلك وصدّق بثمانين درهماً .

٣ ـ وقال عليه السلام : إنّ لله بقاعاً يحبّ أن يدعا فيها فيستجيب لمن دعاه، والحير منها.

٤ ـ وقال عليه السلام : من اتّق الله يتّقى . ومن أطاع الله يطاع . ومن أطاع الخالق لم يبال سخط المخلوقين . و من أسخط الخالق فلييقن أن يحلّ به سخط المخلوقين .

٥ ـ وقال عليه السلام : إنّ الله لا يوصف إلاّ بما وصف به نفسه ؛ وأنّى توصف الّذي تعجز الحواسّ أن تدركه ، و الأوهام أن تناله ، والخطرات أن تحدّه ، والأبصار عن الاحاطة به . نأى في قربه وقرب في نأيه ، كيّف الكيف بغير أن يقال كيف ، و أيّن الاين بلا أن يقال : أين هو منقطع الكيفيّة والأينيّة ، الواحد الأحد ، جلّ جلاله وتقدّست أسماؤه.

٦ ـ وقال الحسن بن مسعود : دخلت على أبي الحسن عليّ بن محمّد عليهما السلام وقد نكبت إصبعي

هرگاه ازاو عذرخواهی شود بپذیرد .

۲ـ متوکل نذر کرده بود که اگر خدایش از بیماری او عافیت بخشد مال بسیاری صدقه دهد و چون به شد ازعلماء اندازه مال بسیار را پرسید باختلاف جواب گفتند وبحق معنا نرسیدند و این مسئله را از ابوالحسن امام دهم پرسید، فرمود هشتاد درهم صدقه دهد و دلیلش را در پاسخ گفت : خدا به پیمبرش فرموده (۲۵ـ التوبه) هرآینه خدا شمارا در موارد بسیار یاری کرده و ما غزوات پیغمبر را شمردیم تاهشتاد رسیده وخدا آن راکثیر نام برده متوکل ازاین بیان شاد شد وهشتاد درهم صدقه‌داد.

۳ـ خدارا بقعه‌ها است که دوست دارد در آنها بدرگاه او دعا شود واو باجابت رساند، و حائر حسین(ع) یکی ازآنها است .

٤ـ هرکه از خدا بپرهیزد از او بپرهیزند ، و هرکه خدا را اطاعت کند اطاعت شود ، و هرکه مطیع خدا است باك از خشم مخلوق ندارد، وهرکه خدا را بخشم آرد باید یقین کند که بخشم مخلوق دچار میشود .

٥ـ راستی خدارا وصف نشود جز بدانچه خودش خودرا وصف کرده کجا وصف شود آنکه حواس از درکش عاجزند، و اوهام بدو نرسند، وتصورات بکنه او پی نبرند ، و در دیده ها نگنجد ، با همه نزدیکیش دور است وبا همه دوریش نزدیك، چگونگی را پدید کرده، وچگونه نیست، ومکان راآفریده ومکانی ندارد، اوازچگونگی وازمکان برکنار است، یکتا است، یگانه است جل جلاله وتقدست اسمائه .

٦ـ حسن بن مسعود گوید خدمت ابی الحسن علی بن محمد (ع) رسیدم و انگشتم خراشیده بود

و تلقّاني راكبٌ و صدم كتفي ودخلت في زحمة فخرقوا عليَّ بعض ثيابي ، فقلت : كفاني الله شرّك من يوم فما أيشمك . فقال عليه السلام لي : يا حسن هذا وأنت تغشّانا ترمي بذنبك من لاذنب له ، قال الحسن : فأثاب إليَّ عقلي وتبيّنت خطائي ، فقلت : يا مولاي أستغفر الله ، فقال : يا حسن ماذنب الأيّام حتّى صرتم تتشأّمون بها إذا جوزيتم بأعمالكم فيها ، قال الحسن : أنا أستغفرالله أبداً وهي توبتي يا ابن رسول الله ، قال عليه السلام : والله ماينفعكم ولكن الله يعاقبكم بذمّها على ما لا ذمّ عليها فيه ، أما علمت يا حسن أنّ الله هوالمثيب والمعاقب و المجازي بالأعمال عاجلاً وآجلاً ؟ قلت : بلى يا مولاي . قال عليه السلام : لاتعد ولاتجعل للأيّام صنعاً في حكم الله، قال الحسن : بلى يا مولاي .

٧ ـ وقال عليه السلام : من أمن مكرالله وأليم أخذه تكبّرحتّى يحلّ به قضاؤه ونافذ أمره . ومن كان على بيّنة من ربّه هانت عليه مصائب الدّنيا ولوقرض ونشر .

٨ ـ وقال داود الصرمي : أمرني سيّدي بحوائج كثيرة ، فقال عليه السلام : لي : قل : كيف تقول ؟ فلم أحفظ مثل ماقال لي ، فمدّ الدّواة و كتب «بسم الله الرّحمن الرّحيم أذكره إن شاء الله والأمر بيدالله » فتبسّمت ، فقال عليه السلام : مالك ؟ قلت : خيرٌ ، فقال : أخبرني ؟ قلت : جعلت فداك ذكّرت حديثاً حدّثني به رجلٌ من أصحابنا عن جدّك الرّضا عليه السلام إذا أمر بحاجة كتب بسم الله الرّحمن الرّحيم أذكر إن شاء الله ، فتبسّمت ، فقال عليه السلام لي : يا داود لوقلت:

وشانه‌ام باسواری تصادف کرده و آسیب دیده ودر اجتماعی درآمدم و بعضی جامه هایم را پاره کردند گفتم ای روز چه شومی خدا شرت را از من بگرداند، بمن فرمود (ع) : ای حسن توهم که باما رفت وآمد داری گناهت را بگردن بیگناه میگذاری حسن گوید عقلم بسرم آمد و دانستم خطا کردم گفتم ای آقایم ازخدا آمرزش خواهم ، فرمود ای حسن روزگار را چه گناهی است که چون شما بسزای کردار خود رسید آنها را شوم شمارید ، حسن گفت استغفرالله ابداً این توبه من باشد یا بن رسول الله، فرمود بخدا سودتان نبخشد وبلکه خدا بذم بی‌گناه شما را سزا دهد، آیا نمیدانی ای حسن که خدا است ثواب ده وکیفرکن وپاداش ده در برابر هرکاری در دنیا وآخرت ؟ گفتم ای آقایم چرا، فرمود خلاف مرو و برای روزگار هیچ اثری در حکم خدا مقرر مدار، حسن گفت بچشم یا بن رسول الله .

۷ـ هرکه ازمکرخدا ومؤاخذه دردناکش آسوده زید تکبرپیشه کند تاقضای خدا وامرنافذش اورا فراگیرد، وهرکه درخداپرستی روشن باشد مصائب دنیا بروی سبک آید، وگرچه مقراض شود وپراکنده گردد.

۸ـ داود صرمی گوید آقایم بمن حوائجی دستور داد وبمن فرمود بگوکه چه میگوئی، من عین آنچه را فرموده بود یاد نداشتم دوات کشید و نوشت بسم الله الرحمن الرحیم بیادش آورم انشاء الله والامر بیدالله. من لبخندی زدم ، فرمود : تورا چه میشود؟ گفتم خیر است فرمود : بمن بگو گفتم قربانت بیاد حدیثی افتادم که مردی از اصحاب ما ازجدت امام رضا(ع) مرا باز گفت که چون دستور حاجتی میداد مینوشت بسم الله الرحمن الرحیم اذکر ان شاء الله ولبخند زدم بمن فرمود: ای داود اگر بگویم کسی که

إنّ تارك التقيّة كتارك الصلاة لكنت صادقاً .

٩ ـ وقال عليه السلام يوماً : إنّ أكل البطّيخ يورث الجذام ، فقيل له : أليس قد أمن المؤمن إذا أتى عليه أربعون سنة من الجنون و الجذام والبرص ؟ قال عليه السلام : نعم ؛ ولكن إذا خالف المؤمن ما اُمر به ممّن آمنه لم يأمن أن تصيبه عقوبة الخلاف .

١٠ـ وقال عليه السلام : الشاكر أسعد بالشكر منه بالنعمة الّتي أوجبت الشكر ، لأنّ النعم متاع ، والشكر نعم وعقبى .

١١ـ وقال عليه السلام : إنّ الله جعل الدّنيا دار بلوى والآخرة دار عقبى ، وجعل بلوى الدّنيا لثواب الآخرة سبباً ، وثواب الآخرة من بلوى الدّنيا عوضاً .

١٢ـ وقال عليه السلام : إنّ الظالم الحالم يكاد أن يعفى على ظلمه بحلمه . وإنّ المحقّ السّفيه يكاد أن يطفيء نور حقّه بسفهه .

١٣ـ وقال عليه السلام : من جمع لك ودّه ورأيه فأجمع له طاعتك .

١٤ـ وقال عليه السلام : من هانت عليه نفسه فلا تأمن شرّه .

١٥ـ وقال عليه السلام : الدّنيا سوق ، ربح فيها قوم وخسر آخرون .

تقيه را ترك كند چون كسى است كه نماز را ترك كرده راستگو باشم .

٩ـ روزى فرمود : خوردن خربوزه (١) باعث خوره ميشود باو گفته شد آيا نيست كه مؤمن چون چهل ساله شد از ديوانگى وخوره وپيسى در امانست؟ فرمود: چرا ولى هرگاه مؤمن خلاف دستور كسيكه اورا در امان داشته كند بسا كه بكيفر خلاف دچار شود .

١٠ـ شكرگزار بخود شكر سعادتمندتر است از نعمتى كه باعث شكر شده، زيرا نعمت كالاى دنيا است وشكر نعمت دنيا وآخرتست .

١١ـ خدا دنيارا خانه آزمايش ساخته وآخرت را خانه پايش، وبلاى دنيارا وسيله ثواب آخرت نموده وثواب آخرترا عوض بلاى دنيا قرارداده .

١٢ـ راستى ستمكار بردبار بساكه بوسيله حلم خود ازستمش گذشت شود، وحق دار نابخرد بساكه بسفاهت خود نورحق خويش را خاموش كند .

١٣ـ هركه ازروى دوستى بتو نظرى بدهد همه جانبه اطاعت اوكن.

١٤ـ هركه قدر خود نداند از شر او آسوده مباش .

١٥ـ دنيا بازاريست كه مردمى ازآن سود برند ومردمى ديگر زيان كنند .

---

(١) مترجم بطيخ را تنها بمعنى خربوزه آورده ودرمنتهي الادب گويد بطيخ كدو وخيار و خربوزه و مانند آنست .

[بسم الله الرحمن الرحيم]

«وروى عن الامام الخالص الهادي أبي محمد الحسن بن علي عليهما السلام»
«في طوال هذه المعاني»

(كتابه عليه السلام الى اسحاق بن اسماعيل النيسابوري)

سترنا الله و إيّاك بستره، وتولاّك في جميع أمورك بصنعه؛ فهمت كتابك يرحمك الله ونحن بحمدالله ونعمته أهل بيت نرقّ على أوليائنا، ونسرّ بتتابع إحسان الله إليهم وفضله لديهم، ونعتدّ بكلّ نعمة ينعمها الله تبارك وتعالى عليهم، فأتمّ الله عليك يا إسحاق وعلى من كان مثلك ـ ممّن قد رحمه الله و بصّره بصيرتك ـ نعمته. و قدّر تمام نعمته دخول الجنّة. و ليس من نعمة وإن جلّ أمرها و عظم خطرها إلاّ والحمد لله تقدّست أسماؤه عليها مؤدّ شكرها، وأنا أقول الحمدلله أفضل ماحمده حامده إلى أبد الأبد بما منّ الله عليك من رحمته ونجّاك من الهلكة و سهّل سبيلك على العقبة. و أيم الله إنّها لعقبة كؤود، شديد أمرها، صعب مسلكها، عظيم بلاؤها، قديم في الزّبر الأولى ذكرها. ولقد كانت منكم في أيّام الماضي عليه السلام إلى أن مضى لسبيله وفي أيّامي هذه أمور كنتم فيها عندي غير محمودي الرّأي ولامسدّدي التوفيق.

فاعلم يقيناً يا إسحاق أنّه من خرج من هذه الدّنيا أعمى فهو في الآخرة أعمى و أضلّ

بسم الله الرحمن الرحيم

ازامام خالص هادی ابی محمد حسن بن علی علیهما السلام در این معانی روایاتی طولانی رسیده

نامه آنحضرت باسحاق بن اسماعیل نیشابوری

خداوند مارا وشمارا درپرده خود دارد ودر همه کارت بنیروی صنعش تورا یار باد، خدایت رحمت کند، نامه‌ات را فهمیدم وما بحمدالله ونعمته اهل‌بیتی هستیم که بردوستان خود دلسوزیم، وباحسان پیاپی خدا وبخشش وی بآنان شادمانیم، و هرنعمتی که خدا تبارك و تعالی بآنها ارزانی دارد بشمار گیریم، ای اسحاق خداوند بتو و همگنانت نعمت خود را تمام کند همه آن کسانیکه خدا بدانها مهر ورزیده و بنعمت خود آنانرا بمانند تو بیناکرده وکمال نعمت خود را ببهشت رفتن اندازه گرفته، و هر نعمتی هرچه هم والا وپرارزش باشد نیست جز اینکه والحمدلله تقدست اسماؤه پرداخت قدردانی وشکر آن نعمت است ومن میگویم «الحمدلله» سپاس خدارا بهترین سپاسی که سپاسگزاری تا همیشه اداکرده در برابر منتی که خدا برتو نهاده است از رحمت خود وتورا ازهلاکت نجات داده، وراه تورا درگذر از آن گردنه‌هموار کرده. وبخدا قسم که‌آن گردنه ایست پررنج ودشوار وگذر ازآن سخت وبلایش بزرگ، ودرکتب نخست ازآن یادآوری‌شده. شماها در دوران امام گذشته تا عمرش را بسر زد ودر این مدت از دوران من کارهائی داشتید که پسندیده وقرین توفیق درستی نبود.

ای اسحاق بطور یقین بدان راستش هرکه از این دنیا کور بیرون شد در آخرت هم کور است و

سبيلاً ؛ يا إسحاق ليس تعمى الأبصار ولكن تعمى القلوب الّتي في الصّدور ؛ وذلك قول الله في محكم كتابه حكاية عن الظّالم إذ يقول : « ربّ لم حشرتني أعمى وقد كنت بصيراً قال كذلك أتتك آياتنا فنسيتها و كذلك اليوم تنسى » وأيّ آية أعظم من حجّة الله على خلقه وأمينه في بلاده و شهيده على عباده من بعد ماسلف من آبائه الأوّلين النّبيّين و آبائه الآخرين الوصيّين عليهم أجمعين السّلام ورحمة الله وبركاته .

فأين يتاه بكم وأين تذهبون كالأنعام على وجوهكم ، عن الحقّ تصدفون وبالباطل تؤمنون و بنعمة الله تكفرون أو تكونون ممّن يؤمن ببعض الكتاب ويكفر ببعض فما جزاء من يفعل ذلك منكم و من غيركم إلاّ خزيٌ في الحياة الدّنيا و طول عذاب في الآخرة الباقية . وذلك والله الخزي العظيم .

إنّ الله بمنّه ورحمته لمّا فرض عليكم الفرائض لم يفرض ذلك عليكم لحاجة منه إليكم بل برحمة منه ـ لا إله إلاّ هو ـ عليكم ليميز الخبيث من الطّيّب و ليبتلي ما في صدوركم و ليمحّص ما في قلوبكم ، لتسابقوا إلى رحمة الله ، ولتتفاضل منازلكم في جنّته ، ففرض عليكم الحجّ والعمرة و إقام الصّلاة و إيتاء الزّكاة والصّوم والولاية و جعل لكم باباً تستفتحون به أبواب الفرائض ومفتاحاً إلى سبيله ، لولا محمّد صلّى الله عليه وآله والأوصياء من ولده لكنتم حيارى كالبهائم

گمراه تراست . ای اسحاق مقصود نابینائی دیده نیست بلکه نابینائی دلهای درون سینه است ، و اینست معنی قول خدا درکتاب محکم خود ازقول ظالم آنجاکه فرماید (۱۲۶-طه) پروردگارا چرا مراکور محشورکردی با اینکه بینا بودم خدا فرماید همچنین که آیات ما بتورسید وتو فراموششان کردی امروز تو فراموشی ـ کدام آیت خدا بزرگتر است از حجت خدا بر خلقش وامین او در بلادش وگواه او بر عبادش، پس گذشتگان از پدران نخست او که پیمبرانند و پدران دیگرش که اوصیائند درود و رحمت و برکات خدا برهمه آنها .

کجاها گمتان کردند وبکجاها چون چهارپایان روآورید ؟!! ازحق روگردانید وبباطل با ایمان؟ وبنعمت خدا درناسپاسی وکفران؟ یا از آن کسانیدکه ببعضی ازکتاب خدا ایمان دارند وبیعضی کافرند، پاداش کسیکه چنین کند ازشماها باشد یا ازدیگران. نیست جز رسوائی دردنیاوعذاب طولانی درآخرت پاینده، وبخداکه اینست رسوائی بزرگه.

راستی خدا که از منت و رحمتش فرائضی برشما ها مقرر کرده برای نیازش بدانها نبوده بلکه برای مهر ورزی او ـ که نیست شایسته پرستشی جزاو ـ با شما است تابد را ازخوب جداکند، وآنچه دردرون دارید بیازماید وآنچه دردل دارید امتحان کند تا برحمت خدا برهم پیشدستی کنید و در منازل بهشتی خود رقابت ورزید، بر شما مقررکرده است حج وعمره و بپا داشتن نماز و پرداخت زکاة وروزه وولایت را، ودری هم برروی شماگشوده تا فرائض را بفهمید وکلید برای تحصیل آنها باشد، اگر محمد واوصیاء از فرزندانش نبود شماها سرگردان بودید، و چون بهائم هیچکدام از واجبات را

لاتعرفون فرضاً من الفرائض وهل تدخل مدينة إلاّ من بابها ، فلمّا منّ عليكم بإقامة الأولياء بعد نبيّكم ؛ قال الله في كتابه : « أليوم أكملت لكم دينكم وأتممت عليكم نعمتي ورضيت لكم الإسلام ديناً» ففرض عليكم لأوليائه حقوقاً أمركم بأدائها ليحلّ لكم ما وراء ظهوركم من أزواجكم و أموالكم ومآكلكم ومشاربكم ، قال الله : « قل لا أسألكم عليه أجراً إلاّ المودّة في القربى» و اعلموا أنّ من يبخل فإنّما يبخل عن نفسه والله الغنيّ وأنتم الفقراء ، لا إله إلاّ هو . و لقد طالت المخاطبة فيما هو لكم وعليكم .

ولولا مايحبّ الله من تمام النّعمة من الله عليكم لما رأيتم لي خطّاً ولا سمعتم منّي حرفاً من بعد مضيّ الماضي عليه السلام و أنتم في غفلة ممّا إليه معادكم . و من بعد إقامتي لكم إبراهيم ابن عبده و كتابي الّذي حمله إليكم محمّد بن موسى النّيسابوري والله المستعان على كلّ حال . وإيّاكم أن تفرّطوا في جنب الله فتكونوا من الخاسرين . فبعداً وسحقاً لمن رغب عن طاعة الله ولم يقبل مواعظ أوليائه ـ فقد أمركم الله بطاعته و طاعة رسوله وطاعة أولي الأمر ، رحم الله ضعفكم و غفلتكم و صبّركم على أمركم ، فما أغرّ الإنسان بربّه الكريم ، ولو فهمت الصّم الصّلاب بعض ما هو في هذا الكتاب لتصدّعت قلقاً وخوفاً من خشية الله ورجوعاً إلى طاعة الله ، اعملوا ماشئتم فسيرى الله عملكم ورسوله والمؤمنون ثمّ تردّون إلى عالم الغيب والشّهادة فينبئكم

نميدانستيد. آيا درشهری درآيند جز ازدرش وچون برشما منت نهاد بنصب امامان پس از پيغمبر شما. دركتاب خود فرمود: (٥- المائده) امروز دين شما راكامل كردم و نعمت خود را برشما تمام نمودم و اسلام را دين شما پسنديدم ـ وبرای اولياء خود برشما حقوقی مقرر داشت وشمارا باداء آن فرمان داد تا آنچه اززن ومال وخوردنی و نوشيدنی بردوش داريد برای شما حلال باشند. خدا فرموده (٤٣- الشوری) بگو من ازشما مزدی برآن نخواستم جزدوستی خويشانم- وبدانيد هركه بخل ورزد برخود دريغ كرده وخدا بی‌نياز است وشما نيازمندانيد ـ نيست شايسته پرستش جزاو، وهرآينه گفتار درآنچه بسود شما وبرعليه شما بود طولانی شد.

واگر خدا دوست نداشت كه نعمت خود را برشماها تمام كند از من خطی رؤيت نميكرديد. و يك حرف نميشنيديد پس از درگذشت امام سابق، شما از سرانجام معاد خود درغفلت هستيد، وپس ازاينكه ابراهيم بن‌عبده رابرشماگماردم ونامه‌ای هم بوسيله محمد بن‌موسی‌نيشابوری بشما نوشتم. والله المستعان علی كل حال- مبادا درباره خدا كوتاهی كنيد واز زيانكاران باشيد، دورباد ونابود بادكسی‌كه ازطاعت خدا روگردانست ومواعظ اولياء خدارا نميپذيرد، محققاً خدا شما را فرمان داده بطاعت خود وطاعت رسولخدا وطاعت اولی‌الامر، خدا برناتوانی و غفلت شما ترحم كند و شما را برعقيده خود شكيبا سازد وه چه مغرور است انسان بپروردگاركريمش واگر سنگهای سخت وبی‌رخنه برخی ازآنچه دراين نامه است فهم كنند ازترس وهراس خدا از هم بپاشند و بطاعت خدا برگردند، هركار خواهيد بكنيد بزودی خداكردارشمارابيند وهم رسولش وهم مؤمنان سپس بدانای ناديدنی وديدنی برگرديد، وشما را آگاه

بما كنتم تعملون . والحمد لله ربّ العالمين وصلّى الله على محمّد وآله أجمعين .

(وروى عنه عليه السلام في قصار هذه المعاني)

١ ـ قال عليه السلام : لاتمار فيذهب بهاؤك . ولاتمازح فيجترأ عليك .

٢ ـ وقال عليه السلام : من رضي بدون الشّرف من المجلس لم يزل الله و ملائكته يصلّون عليه حتّى يقوم .

٣ ـ وكتب عليه السلام : إلى رجل سأله دليلاً : من سأل آية أو برهاناً فاُعطي ماسأل ، ثمّ رجع عمّن طلب منه الآية عذّب ضعف العذاب . ومن صبر اُعطي التّأييد من الله . و النّاس مجبولون على حيلة إيثار الكتب المنشّرة نسأل الله السّداد ، فانّما هو التّسليم أو العطب . ولله عاقبة الاُمور .

٤ ـ وكتب إليه بعض شيعته يعرّفه اختلاف الشّيعة ، فكتب عليه السلام : إنّما خاطب الله العاقل . و النّاس فيّ على طبقات : المستبصر على سبيل نجاة ، متمسّك بالحقّ ، متعلّق بفرع الأصل غير شاكّ ولا مرتاب ، لايجد عنّي ملجأ ، وطبقة لم تأخذ الحقّ من أهله ، فهم كراكب البحر يموج عند موجه ويسكن عند سكونه . وطبقة استحوذ عليهم الشيطان ، شأنهم الردّ على أهل الحقّ ودفع الحقّ بالباطل ، حسداً من عند أنفسهم . فدع من ذهب يميناً وشمالاً ، فإنّ الرّاعي إذا أراد أن يجمع غنمه جمعها بأهون سعي . وإيّاك والاذاعة وطلب الرّئاسة ،

کند بدانچه کردید والحمدلله رب‌العالمین وصلی‌الله علی محمد و آله اجمعین .

کلمات قصاری هم دراین معانی از آنحضرت رسیده

۱ـ جدال مکن تا احترامت برود و شوخی مکن تا برتو دلیر شوند .

۲ـ هرکه بپائین نشستن در مجلس خشنود باشد پیوسته خدا و فرشته ها بر او رحمت فرستند تا برخیزد .

۳ـ بکسیکه نشانه امامت خواسته بود نوشت : هرکه آیه یا برهانی خواهد و آنچه را خواسته باو عطا شود سپس از امامیکه نشانه از اوخواسته برگردد عذابش دوچندان گردد، وهرکه با وفا بماند ازطرف خدا تایید شود، مردم عادت‌دارند نامه‌هائی جعل کنند ومنتشرسازند؛ ازخدا راه‌حق‌را خواهانیم همانا برسر دو راهیم؛ یا تسلیم بحق ویا هلاکت مطلق ولله عاقبة الامور .

٤ـ یکی از شیعیانش که اختلاف شیعه را بوی نمود نوشت همانا خدا با خردمند گفتگو دارد و مردم درباره من چند دسته‌اند یکی بینای بر راه نجات ومتمسك بحق وعلاقمند بفرع حقیقت، بی شك وتردید وجز من پناهی نجوید، ویکدسته حق را از اهلش بدست نیاورده و چون دریا نورد است که با موج آن موج بردارد وهنگام آرامش آن آرام باشد، ویکدسته را شیطان مسخر دارد وکارشان رد بر اهل حق ودفع حق بباطل است از روی حسدی‌که در دل دارند، آنکه براست و چپ میرود واگذارش، راستی اگر چوپان خواست گوسفندان خود راگرد آورد بکمتر تلاشی آنها را فراهم سازد ، مبادا

فانّهما يدعوان إلى الهلكة .

٥ - وقال عليه السلام : من الذّنوب الّتي لاتغفر : ليتني لاأؤاخذ إلاّ بهذا . ثمّ قال عليه السلام : الاشراك في النّاس أخفى من دبيب النّمل على المسح الأسود في اللّيلة المظلمة .

٦ - وقال عليه السلام : بسم الله الرّحمن الرّحيم أقرب إلى اسم الله الأعظم من سواد العين إلى بياضها .

٧- وخرج في بعض توقيعاته عليه السلام عند اختلاف قوم من شيعته في أمره : مامُني أحدٌ من آبائي بمثل مامُنيت به من شكّ هذه العصابة فيّ ، فان كان هذا الأمر أمراً اعتقد تموه و دنتم به إلى وقت ثمّ ينقطع فللشّك موضعٌ . وإن كان متّصلاً ما اتّصلت اُمور الله فما معنى هذا الشكّ ؟ .

٨ - وقال عليه السلام : حبّ الأبرار للأبرار ثوابٌ للأبرار . وحبّ الفجّار للأبرار فضيلةٌ للأبرار ، وبغض الفجّار للأبرار زينٌ للأبرار . و بغض الأبرار للفجّار خزيٌ على الفجّار .

٩ - وقال عليه السلام : من التّواضع السّلام على كلّ من تمرّ به ؛ و الجلوس دون شرف المجلس .

١٠- وقال عليه السلام : من الجهل الضّحك من غير عجب .

١١- وقال عليه السلام : من الفواقر الّتي تقصم الظّهر جارٌ إن رأى حسنة أطفأها و إن رأى سيّئة أفشاها .

اسراررا فاش کنی ودرپی ریاست باشی زیرا این هردو مایه هلاکتند .

٥- ازگناهانی که آمرزیده نشود اینست که بگوید کاش بجز براین گناه مؤاخذه نشدم، سپس فرمود: شرك درمیان مردم ازجنبش مورچه بر روپوش سیاه درشب تار نهانتر است .

٦- بسم‌الله الرحمن الرحیم باسم‌اعظم، خدا از سیاهی چشم بسفیدیش نزدیکتر است .

٧- هنگام اختلاف شیعه در امامتش این توقیع بیرون آمد : هیچکدام از پدرانم بمانند اینگونه تردید جماعت شیعه که من گرفتارم گرفتار نشدند اگرکار امامت که شما بدان عقیده مند ومتدینید موقت بود ومنقطع میشد جای تردید بود، واگر امریست پیوسته وباقی تاکارهای خدا در جریانست این شك چه معنی دارد ؟!.

٨- دوستی نیکان مر نیکانراثوابست‌برای نیکان ودوستی‌بدان‌مر‌نیکان را بازهم‌ثوابست‌برای نیکان ، دشمنی بدان بانیکان زینت نیکانست ودشمنی خوبان با بدان رسوائیست برای بدان .

٩- سلام برهرکه برتوگذرکند ونشستن درجزصدر مجلس ازتواضع محسوبند .

١٠- خنده بیجا از نادانیست .

١١- از بلاهای کمرشکن همسایه‌ایست که اگرکردار خوبی را بیند نهانش سازد واگربدکرداری بیند آنرا فاش سازد .

١٢- وقال عليه السلام لشيعته : أوصيكم بتقوى الله ، والورع في دينكم ، و الاجتهاد لله وصدق الحديث ، و أداء الأمانة إلى من ائتمنكم من برّ أو فاجر ، وطول السّجود ، و حسن الجوار ، فبهذا جاء محمّد صلّى الله عليه وآله صلّوا في عشائرهم ، واشهدوا جنائزهم ، وعودوا مرضاهم ، وأدّوا حقوقهم ، فانّ الرّجل منكم إذا ورع في دينه وصدق في حديثه وأدّى الأمانة و حسن خلقه مع النّاس قيل : هذا شيعيّ فيسرّني ذلك . اتّقوا الله وكونوا زيناً و لا تكونوا شيناً ، جرّوا إلينا كلّ مودّة و ادفعوا عنّا كلّ قبيح ، فانّه ماقيل فينا من حسن فنحن أهله ، و ما قيل فينا من سوء فما نحن كذلك . لنا حقّ في كتاب الله وقرابة من رسول الله و تطهير من الله ، لاتدّعيه أحد غيرنا إلّا كذّاب . أكثروا ذكر الله وذكر الموت وتلاوة القرآن والصّلاة على النبيّ صلّى الله عليه وآله فانّ الصّلاة على رسول الله عشر حسنات . احفظوا ما وصّيتكم به و استودعكم الله و أقرأ عليكم السّلام .

١٣- وقال عليه السلام : ليست العبادة كثرة الصّيام و الصّلاة و إنّما العبادة كثرة التّفكّر في أمر الله .

١٤- وقال عليه السلام : بئس العبد عبد يكون ذا وجهين وذا لسانين ، يطري أخاه شاهداً ويأكله غائباً ، إن اُعطي حسده ، وإن ابتلي خانه .

١٢- بشیعیانش فرمود: شمارا بتقوی از خدا وورع در دیانت خود سفارش کنم، وبکوشش درراه خدا وراستگوئی و امانت پردازی بهرکه بشما چیزی سپرده خوب باشد یا بد، و بطول سجود و خوش همسایگی که محمد(ص) بدین روش آمده، درعشائر آنان نمازبخوانید، وبرسر جنازه آنها حاضرشوید، وبیمارهاشان را عیادت کنید، وحقوقشان را اداکنید، زیرا هرکس از شماها چون در دیانت خود پارسا بود وراست گفت وامانت پرداخت و با مردم خوشرفتاری کرد وگفته شود این یك شیعه است من از آن شادمان میشوم، از خدا بپرهیزید وزیور باشید ومایه زشتی نباشید. هرگونه دوستی را برای ماجلب کنید وهرزشتی را ازما بگردانید زیرا هرخوبی که دربارهٔ ماگفته شود مااهل آنیم وهربدی درباره ماگفته شود ما چنان نیستیم، مارا درکتاب خدا حقی ثابت است وقرابتی که بارسولخدا(ص) داریم، وخداوند ما را پاك شمرده احدی مدعی این مقام نیست جز دروغگو ، بسیار یاد خدا و یاد مرگ باشید ، وقرآن بخوانید وصلوات برپیغمبر(ص) فرستید زیرا صلوات بر رسولخدا(ص) ده حسنه باشد، آنچه را بشما سفارش کردم حفظ کنید وشمارا بخدا میسپارم ودرود برشما .

١٣- عبادت پر روزه گرفتن و پر نماز خواندن نیست همانا عبادت پر اندیشه کردن در امر خدا است .

١٤- چه بد است آن بنده خداکه دورو ودوزبانست در حضور برادرش اورا میستاید و پشت سر بدگوئیش مینماید، اگر عطا شود حسدش برد، واگر گرفتار گردد اورا وانهد .

١٥ــ وقال عليه السلام : الغضب مفتاح كلّ شر .

١٦ــ وقال عليه السلام لشيعته في سنة ستّين و مائتين : أمرناكم بالتختّم في اليمين ونحن بين ظهرانيكم . والآن نأمركم بالتختّم في الشّمال لغيبتنا عنكم إلى أن يظهر الله أمرنا وأمركم، فإنّه من أدلّ دليل عليكم في ولايتنا ــ أهل البيت ــ . فخلعوا خواتيمهم من أيمانهم بين يديه و لبسوها في شمائلهم . وقال عليه السلام لهم : حدّثوا بهذا شيعتنا .

١٧ــ وقال عليه السلام : أقلّ النّاس راحة الحقود .

١٨ــ وقال عليه السلام : أورع النّاس من وقف عند الشّبهة ؛ أعبد النّاس من أقام على الفرائض؛ أزهد النّاس من ترك الحرام ؛ أشدّ النّاس اجتهاداً من ترك الذنوب .

١٩ــ وقال عليه السلام : إنّكم في آجال منقوصة وأيّام معدودة والموت يأتي بغتة ، من يزرع خيراً يحصد غبطة ، ومن يزرع شرّاً يحصد ندامة ، لكلّ زارع مازرع . لايسبق بطيء بحظّه . ولايدرك حريص مالم يقدّر له . من أُعطي خيراً فالله أعطاه . ومن وقي شرّاً فالله وقاه .

٢٠ــ وقال عليه السلام : المؤمن بركة على المؤمن وحجّة على الكافر .

٢١ــ وقال عليه السلام : قلب الأحمق في فمه وفم الحكيم في قلبه .

٢٢ــ وقال عليه السلام : لايشغلك رزق مضمون عن عمل مفروض .

١٥ــ خشم كليد هر بديست .

١٦ــ درسال دويست وشصت بشيعه خود فرمود(ع): شمارا فرمان داديم كه انگشترى بدست راست كنيد براى اينكه ميان شما بوديم واكنون بشما دستور ميدهيم كه انگشترى را بدست چپ كنيد چون از نزد شما غايب خواهيم شد تا زمانيكه خدا امر ما وامر شما را ظاهر سازد، و زاستش كه اين بهترين نشانه است براى شما بردوستى ما ـ اهل بيت ـ همه حاضران انگشترى خود را ازدست راست برآورده وبدست چپ كردند، وفرمود(ع) اين را بشيعيان ما بازگوئيد .

١٧ــ كم آسايشترين مردم كينه وراست .

١٨ــ پارسا ترين مردم كسى است كه در مورد شبهه توقف كند، خدا پرست تر مردم كسيست كه واجبات را انجام دهد، زاهدترين مردم كسيست كه حرام را وانهد ،كوشاترين مردم تارك گناهانست .

١٩ــ شماها عمر كاهنده وروزهاى برشمرده‌اى داريد، ومرگ ناگهانيست، هر كس تخم خير بكارد خوشى بدرود، وهر كه تخم بدى بكارد پشيمانى بدرود، هر كه هرچه بكارد همان براى اوست، كندكاررا بهره از دست نرود، آزمند آنچه را مقدرش نيست بدست نياورد ، هر كه بخيرى رسد خدايش داده و هر كه از شرى رهد خدايش رهانده .

٢٠ــ مؤمن براى مؤمن بركت است وبر كافر اتمام حجت .

٢١ــ دل نابخرد دردهان او است ودهان خردمند فرزانه دردل او .

٢٢ــ توجه بآن روزى كه براى توضمانت شده ازكار واجبت بازندارد.

٢٣ـ وقال عليه السلام : من تعدّى في طهوره كان كناقضه .

٢٤ـ وقال عليه السلام : ماترك الحقّ عزيزٌ إلاّ ذلّ ، ولا أخذ به ذليل إلاّ عزّ .

٢٥ـ وقال عليه السلام : صديق الجاهل تعب .

٢٦ـ وقال عليه السلام : خصلتان ليس فوقهما شيء : الإيمان بالله . ونفع الإخوان .

٢٧ـ وقال عليه السلام : جرأة الولد على والده في صغره تدعو إلى العقوق في كبره .

٢٨ـ وقال عليه السلام : ليس من الأدب إظهار الفرح عند المحزون .

٢٩ـ وقال عليه السلام : خير من الحياة ما إذا فقدته بغضت الحياة ، وشرٌّ من الموت ما إذا نزل بك أحببت الموت .

٣٠ـ وقال عليه السلام : رياضة الجاهل وردُّ المعتاد عن عادته كالمعجز .

٣١ـ وقال عليه السلام : التّواضع نعمة لايحسد عليها .

٣٢ـ وقال عليه السلام : لاتكرم الرّجل بمايشقُّ عليه .

٣٣ـ وقال عليه السلام : من وعظ أخاه سرّاً فقد زانه . ومن وعظه علانية فقد شانه .

٣٤ـ وقال عليه السلام : مامن بليّة إلاّ ولله فيها نعمة تحيط بها .

٣٥ـ وقال عليه السلام : ماأقبح بالمؤمن أن تكون له رغبة تذلّه .

٢٣ـ هر كه بيش از حد شرعي در وضوء آب بريزد وبشويد چون بي‌وضوء است .

٢٤ـ هيچ عزيزى حق را وانتهد جز اينكه خوار شود ، و هيچ خوارى بحق نرود جز اينكه عزيز شود .

٢٥ـ دوست نادان مايه رنج است .

٢٦ـ بالاى دوخصلت چيزى نيست: ايمان بخدا وسود رساندن ببرادران .

٢٧ـ فرزند خردسالى كه بپدر دليرى كند چون كبير شد عاق و ناسپاس اوگردد .

٢٨ـ شادمانى كردن دربر غمنده بى اديبست .

٢٩ـ بهتر از زندگى آن چيز است كه چون از دستش بدهى از زندگى بدت آيد، و بدتر از مرگ آن چيزى است كه چون برسرت آيد مرگ را دوست بدارى .

٣٠ـ پرورش دادن نادان وترك دادن معتاد ازعادتش معجزه آميز است .

٣١ـ تواضع نعمتى است كه برآن حسد نبرند .

٣٢ـ مرد را بوضعى گرامى ندار كه براو سخت گذرد .

٣٣ـ هر كه نهانى برادر خودرا پند دهد اورا آراسته وزيور بسته، وهر كه در برابر ديگرانش پند دهد زشتش كرده .

٣٤ـ هيچ بلائى نيست مگر اينكه در پيرامونش ازطرف خدا نعمتى است .

٣٥ـ چه زشت است بمؤمن دلبستگى بچيزى كه اورا خوار ميكند.

تمّ ما انتهى إلينا من أخبار النّبيّ و الائمة الطّاهرين عليهم السلام في المعاني الّتي ذكرناها والا ثار الّتي اشترطناها . ولم نذكر شيئاً من توقيعات صاحب زماننا و الحجّة في عصرنا على تواترها في الشّيعة المستبصرين و استقامتها فيهم ، لأنّه لم يصل إلينا ما اقتضاه كتابنا وضاهاه تأليفنا ، والاعتقاد فيه مثله فيمن سلف من آبائه الماضين الأئمّة الرّاشدين عليهم السلام أجمعين

وأتبعت ذلك بماجانسه وشاكله لتزاد الفوائد وتتضاعف المواعظ والله وليّ التوفيق وهو حسبنا ونعم الوكيل .

«مناجاة الله عزوجل لموسى بن عمران عليه السلام»

يا موسى لا تُطل في الدُّنيا أملك فيقسو قلبك و قاسي القلب منّي بعيد . أمت قلبك بالخشية . وكن خَلِقَ الثّياب ، جديد القلب ، تخفى على أهل الأرض وتعرف بين أهل السّماء . وصح إليّ من كثرة الذُّنوب صياح الهارب من عدوّه . و استعن بي على ذلك ، فإنّي نعم المستعان .

يا موسى إنّي أنا فوق العباد والعباد دوني و كلٌّ لي داخرون ، فاتّهم نفسك على نفسك ولاتأتمن ولدك على دينك إلاّ أن يكون ولدك مثلك يحبُّ الصّالحين .

ياموسى اغسل واغتسل واقترب من عبادي الصّالحين .

يا موسى كن إمامهم في صلاتهم وفيما يتشاجرون واحكم بينهم بالحقّ بماأنزلت عليك ،

پایان اخبار پیغمبر وائمه طاهرین (ع) درباره مقاصدی‌که یادکردیم و آثاری‌که مقرر داشتیم و هیچکدام ازتوقیعات صاحب الزمان خود وحجت عصر خودرا با اینکه در میان شیعیان بر حق متواتر و درستند یاد نکردیم زیرا ازآنحضرت چیزیکه مقتضای این کتاب و وضع تألیف ما باشد بما نرسیده واعتقاد ما در باره‌آنحضرت بمانند اعتقاد ماست بپدران گذشته‌اش‌که ائمه راشدینند (ع) .

وبدنبال این اخبارگذشته چند حدیث‌که با آن هم جنس و همانندند آوردیم تا فوائد افزوده و مواعظ دوچندان شوند والله ولی‌التوفیق وهوحسبنا ونعم الوکیل .

مناجات خدا عزوجل باموسی بن عمران

ای موسی در دنیا آرزو دراز مکن تا دلت سخت‌گردد، سخت دل از من بدور است، دلت را با ترس بکش، جامه‌کهنه وخرم دل باش، بر مردم زمین نهان باش ومیان اهل آسمان شناخته شو، وچون گریزان ازدشمن بدرگاهم شیون‌کن وبرای این از من‌کمك خواه‌که خوب کمك کاریم .

ای موسی من فوق بنده‌هایم وبنده ها زیردست منند وهمه در برابرم زبونند، خودرا برخودمتهم دان وفرزندت را هم بردینت امین مدان جز اینکه چون خودت خوبانرا دوست دارد .

ای موسی‌تنت‌رابشوی وغسل‌کن‌وببنده های خوب من نزدیك شو،

ای موسی پیش نماز آنان باش، ودر هرچه مرافعه دارند طبق قانون میان آنها بحق قضاوت‌کن

فقد أنزلته حكماً بيّناً وبرهاناً نيّراً ونوراً ينطق بما في الأوّلين وبماهو كائن في الآخرين .

يا موسى اُوصيك وصيّة الشّفيق المشفق بابن البتول عيسى ابن مريم صاحب الأتان و البرنس والزّيت والزّيتون و المحراب . ومن بعده بصاحب الجمل الأحمر الطّيّب الطّاهر المطهّر فمثله في كتابك أنّه مؤمنٌ مهيمن على الكتب ، و أنّه راكع ساجد راغب ، إخوانه المساكين وأنصاره قوم آخرون وسيكون في زمانه أزل وزلازل وقتل ، اسمه أحمد ومحمّد الأمين من الباقين الأوّلين ، يؤمن بالكتب كلّها و يصدّق جميع المرسلين ، اُمّته مرحومة مباركة ، لهم ساعات موقّتات يؤذّنون فيها بالصلوات ، فبه صدّق ، فإنّه أخوك .

يا موسى إنّه أميني و هو عبد صدق مبارك له فيما وضع يده تبارك عليه ، كذلك كان في علمي و كذلك خلقته. به أفتح السّاعة، وبأمّته أختم مفاتيح الدّنيا ، فمر ظلمة بني إسرائيل أن لايدرسوا اسمه ولايخذلوه وإنّهم لفاعلون ، وحبّه لي حسنة وأنا معه وأنا من حزبه وهومن حزبي ، وحزبي هم الغالبون .

يا موسى أنت عبدي و أنا إلهك ، لاتستذلّ الحقير الفقير ، ولا تغبط الغنيّ ، وكن عند ذكري خاشعاً ، و عند تلاوته برحمتي طامعاً ، فأسمعني لذاذة التّوراة بصوت خاشع حزين ، إطمئنّ عند ذكري واعبدني ولاتشرك بي ، إنّي أنا السيّد الكبير ، إنّي خلقتك من نطفة من

که من قانون را فرو فرستادم تاحکم روشن و برهان تابان باشد و نوریکه بدانچه در اولین بوده و بهرآنچه درآخرین خواهد بودگویا است .

ای موسی بتوسفارش‌کنم مهر ورز و مهربان درباره زاده بتول عیسی بن مریم که دارای الاغ و کلاه بلند وزیت وزیتون ومحرابست وپس از وی بصاحب آن شتر سرخ موکه طیب وطاهر و مطهر است نمونه او درکتاب تو اینست‌که.او با ایمانست و بر همه‌کتب تسلط یابد واینکه راکع وساجد وراغب و راهب است رفیقانش مستمندانند ودیگر قوم انصار اوشوند و در زمان او سختی وزمین لرزه ها وکشتار باشد نامش احمد است ومحمد امین از بقایای پیمبران نخست است بهمه‌کتب تصدیق دارد وهمه رسولان را باورکند امتش مرحومه وبا برکتند وساعتهای معینی دارندکه برای نمازها اذان گویند اورا تصدیق کن‌که برادر تواست .

ای موسی راستش اوامین من است وبنده راستگوی مبارکی است بهرچه دست‌گذارد بدان‌برکت میدهیم همچنین است درعلم من وهمچنینش آفریدم بدو هنگامه را برگشایم و بامتش‌کلید های دنیا را بپایان رسانم، بستمکاران بنی اسرائیل بفرما نامش را محو نکنند و ترک یاری او ننمایند و راستی که ترک‌کننده‌اند، دوستیش نزد من حسنه‌ایست ومن با اویم ومن ازحزب اویم واو از حزب منست وحزب من همان پیروزانند .

ای موسی توبنده منی و من معبود توام حقیر فقیر را خوار مشمار ورشگه بتوانگر مبر ، در نزد یادآوری خاشع باش و هنگام بردن نامم برحمتم چشم دار ، لذت تورات را با آواز خاشع حزین بمن بشنوان، هنگام یادم آسوده دل باش، ومرا بپرست وبمن شرک میاور، راستیکه من سیدی بزرگم،

ماء مهين من طينة أخرجتها من أرض ذليلة ممشوجة فكانت بشراً ، فأنا صانعاً خلقاً ، فتبارك وجهي وتقدّس صنعي ، ليس كمثلي شيء وأنا الحيّ الدّائم لاأزول .

يا موسى كن إذا دعوتني خائفاً ، مشفقاً وجلاً ، و ناجني حين تناجيني بخشية من قلب وجل ، وأحي بتوراتي أيّام الحياة ، وعلّم الجاهلين محامدي ، وذكّرهم آلائي ونعمي ، وقل لهم : لايتمادون في غيّ ماهم فيه ، فإنّ أخذي لهم شديد .

يا موسى إن انقطع حبلك منّي لم يتّصل بحبل غيري ، فاعبدني وقم بين يديّ مقام العبد الحقير . ذمّ نفسك وهي أولى بالذّمّ . ولا تتطاول على بني إسرائيل بكتابي فكفى بهذا واعظاً لقلبك منيراً ، وهو كلام ربّ العالمين جلّ وتعالى .

يا موسى متى مادعوتني وجدتني، فإنّي سأغفرلك على ماكان منك ، السّماء تسبّح لي وجلاً ، والملائكة من مخافتي مشفقون ، والأرض تسبّح لي طمعاً ، وكلّ الخلق يسبّحون لي داخرين . ثمّ عليك بالصّلاة ، فإنّها منّي بمكان ولها عندي عهد وثيق وألحق بها ماهو منها زكاة القربان من طيّب المال و الطّعام ؛ فانّي لا أقبل إلاّ الطيّب يراد به وجهي ؛ اقرن مع ذلك صلة الأرحام ، فانّي أنا الرّحمن الرّحيم والرّحم أنا خلقتها فضلاً من رحمتي ليتعاطف بها العباد ، ولها عندي سلطان في معاد الآخرة . وأنا قاطع من قطعها و واصل من وصلها و كذلك

داشتی منت ازنطفة از آبی پست آفریدم ، از گلی که از زمین زبون درهم آمیخته است پس انسانی شد و من اورا آفریده‌ای ساختم، مبارك باد ذات من ومقدس باد صنع من، نیست بمانندم چیزی ومنم زنده و پاینده ایکه نیست نشوم .

ای موسی گاهی که مرا بخوانی خائف ونگران وترسان باش، وچون با من رازگوئی با ترس و ازدلی هراسان بگوو باتوراتم درروزگاروزندگانی زنده‌بزی، وبنادانهاسپاسهایم‌را بیاموز ونعمتهای نهان و عیانم را یادآوری کن وبگو در این گمراهی که اندرند ادامه ندهند زیرا گرفتنم ایشان را سخت باشد .

ای موسی اگر رشته‌ات از من برید برشته‌دیگری نپیوندد،مرا بپرست، و چون بنده ای کوچك برابر من بایست خودرا نکوهش کن که بنکوهش سزاوارتراست وبوسیله کتابم بنی‌اسرائیل گردنفرازی مکن همین برای دل‌توکه روشن است پند آموزبس‌است، وآن سخن پروردگار جهانیان جل‌تعالی‌است .

ای موسی هر زمانی مرا بخوانی بیابی‌که من بزودی هرچه‌کردی بیامرزم، آسمان از ترس من تسبیحم‌گوید وفرشته‌ها ازهراسم‌نگرانند، زمین بطمع‌رحمتم تسبیحم‌کند، وهمه آفریده هایم مرا بزبونی تسبیح‌گویند، سپس برتوباد بنماز‌که آن در نزدم مقامی دارد، واز برای آن در پیش من عهدی محکم است، وزکاة تقرب را از مال حلال وگندم حلالت برآن بپیوند زیرا من نپذیرم جز حلال راکه برای من باشد وبدان مقرون‌کن صله رحم راکه منم بخشاینده و مهربان، رحم را من از فضل و رحمت خود آفریدم تا بنده ها بدان بهمدیگر مهربان باشند و برای آنها در نزد من سلطنتی است در رستاخیز آخرت، ومنم‌که هرکش ببرد او را ببرم و هرکش پیوندکند باو‌بپیوندم ، و چنین‌کنم بهرکه امرم

أفعل بمن ضيّع أمري .

يا موسى أكرم السائل إذا أتاك بردّ جميل أو إعطاء يسير ، فانّه يأتيك من ليس بانس ولاجانّ : ملائكة الرّحمن يبلونك كيف أنت صانع فيما أوليتك وكيف مواساتك فيما خوّلتك، فاخشع لي بالتضرّع واهتف بولولة الكتاب واعلم أنّي أدعوك دعاء السيّد مملوكه لتبلغ به شرف المنازل ، وذلك من فضلي عليك وعلى آبائك الأوّلين .

يا موسى لاتنسني على كلّ حال ولاتفرح بكثرة المال ، فانّ نسياني يقسي القلوب ومع كثرة المال كثرة الذّنوب . الأرض مطيعة [والسماء مطيعة] و البحار مطيعة ، فمن عصاني شقي ، فأنا الرّحمن [الرّحيم] رحمن كلّ زمان ، آتي بالشدّة بعد الرّخاء ، وبالرّخاء بعد الشدّة ، و بالملوك بعد الملوك ، و ملكي دائم قائم لايزول ، ولايخفى عليّ شيء في الأرض ولا في السّماء ، وكيف يخفى عليّ ما منّي مبتداه ؟ وكيف لايكون همّك فيما عندي و إليّ ترجع لامحالة؟ .

يا موسى اجعلني حرزك، وضع عندي كنزك من الصّالحات . وخفني ولاتخف غيري ؛ إليّ المصير .

يا موسى عجّل التّوبة وأخّر الذّنب وتأنّ في المكث بين يديّ في الصّلاة ، ولاترج غيري ، اتّخذني جنّة للشّدائد وحصناً لملمّات الأمور .

را ضايع كند .

اى موسى سائلى راكه نزدت آيد گرامى دار يا بخوشى جواب‌گو يا اندكى باو بده كه بسا جز انس وجان نزد توآيند تا تورا بيازمايندكه چه‌كنى باآنچه‌ات عطاكرده ام ومواساتت درآنچه منت دادم چگونه‌است ، بزارى برايم خاشع‌باش ، وبا زمزمه‌كتاب‌آوازم ده، وبدانكه منت ميخوانم چنانچه آقا بنده‌اش را، تابشرف مقامات برسى، واين ازبخشش منست برتوبرپدران گذشته‌ات .

اى موسى درهيچ حالم فراموش مكن‌وبفزونى مال دنيا شاد مباش زيرا فراموش‌كردن من دلهارا سخت‌كند، وبهمراه‌فراوانى مال فراوانى‌گناهانست ، زمين مطيع است (آسمان مطيع است) و درياها سر بفرمانند، هركه نافرمانيم‌كند بدبخت است منم بخشاينده (مهربان) بخشاينده‌هرزمان، آورنده سختى پس از فراوانى وفراوانى پس ازسختى، وآورنده پادشاهانى درپى پادشاهانى وملكم دائم است وقائم و بى‌زوال، وچيزى‌برمن نهان نيست نه درزمين ونه در آسمان وچگونه چيزى بر من نهانست‌كه آغازش ازان من است وچگونه نيست‌همت تو متوجه آنچه كه نزد من است وبناچار بمن باز ميگردد .

اى موسى مرا پناه خردگير وگنجينه‌كارهاى خوبت نزد من نه، از من بترس واز ديگرى مترس، بازگشت بسوى منست .

اى موسى در توبه شتاب وگنه را پس انداز، ودر نماز برابر من آرامى‌كن و بجز من اميدوار نباش، مراسپرسختيهاگير ودژ امور ناگوار مهم .

يا موسى نافس في الخير أهله ، فإنّ الخير كاسمه . ودع الشرّ لكلّ مفتون .

يا موسى اجعل لسانك من وراء قلبك تسلم ، وأكثر ذكري بالليل والنهار تغنم ، ولا تتبع الخطايا فتندم ، فانّ الخطايا موعدها النار .

يا موسى أطب الكلام لأهل الترك للذنوب وكن لهم جليساً ، واتخذهم لغيبك إخواناً وجدّ معهم يجدّون معك .

يا موسى ما اُريد به وجهي فكثيرٌ قليله ، وما اُريد به غيري فقليلٌ كثيره . وإنّ أصلح أيّامك : الّذي أمامك فانظر أيّ يوم هو فأعدّ له الجواب فإنّك موقوف و مسؤول . و خذ موعظتك من الدّهر وأهله ، فإنّ الدهر طويله قصيرٌ وقصيره طويلٌ ، وكلّ شيء فان . فاعمل كأنّك ترى ثواب عملك لكي يكون أطمع لك في الآخرة لامحالة ، فإنّ مابقي من الدّنيا كما ولّى منها . وكلّ عامل يعمل على بصيرة ومثال . فكن مرتاداً لنفسك ، يا ابن عمران لعلّك تفوز غداً يوم السؤال وهنالك يخسر المبطلون .

يا موسى طب نفساً عن الدّنيا وانطوعنها فإنّها ليست لك ولست لها ، مالك والدار الظالمين إلّا لعامل فيها بالخير ؛ فإنّها له نعم الدار .

يا موسى الدّنيا و أهلها فتن بعضها لبعض ، فكلّ مزيّن له ماهو فيه والمؤمن زيّنت له

ای موسی درکار خیر با اهل خیر رقابت کن زیرا خیر چون نامش خوبست و بدی را بهر فریب خورده واگذار .

ای موسی زبانت را درپس دلت نه تا سالم مانی ودر شب و روز بسیار یادم کن تا غنیمت بری و دنبال خطاها مرو تاپشیمان شوی زیرا موعد خطاها دوزخ است .

ای موسی باکسانیکه ازگنه پرهیزند شیرین‌سخنی کن وهمنشین آنها باش وآنانرا رفیقان یکرنگه خودشناس وبا آنها بکوش تا باتو بکوشند .

ای موسی هرآنچه برای من شود اندکش بسیار است، وهرچه برای دیگری شود بسیارش اندك، راستی که بهترین روزهای عمر تو آنستکه در پیش داری بنگرچه روزیست برای جواب در آن آماده باش ، براستیکه باز داشت شوی و باز پرسی گردی ، پند خود را از روزگار و اهل آن بر گیر زیرا روزگار هر چه دراز باشد کوتاهست (چون میگذرد) و کوتاه آنهم دراز است (چون فرصتی است برای عمل پاینده) هر چیزی فانیست پس چنان کار کن که گویا ثواب عملت را بچشم می‌بینی تا بناچار درآخرت طمع بیشتری داشته باشی زیرا آنچه ازدنیا مانده بمانند همانست که گذشته هرکه عملی کند باید از روی بینش ونمونه باشد. ای پسرعمران برای خود خیراندیشی کن شاید فردا که روزبازپرسی استکامجوشوی، آنجا استکه بیهوده‌کاران زیانمندند .

ای موسی بترك دنیا دل خوش کن وازآن کناره کن که ازان تونیست واز آنش نیستی ، تورا چه بخانه ستمکاران مگراینکه کردار خیری درآن کند که برای اوبهترین خانه باشد .

ای موسی دنیا واهلش بلای یکدیگرند، وهرکدام برای دیگری خود آرائی کنند ، برای مؤمن

الآخرة فهو ينظر إليها مايفتر قدحالت شهوتها بينه و بين لذّة العيش فأدلجته بالأسحار كفعل الرّاكب السابق إلى غايته يظلّ كئيباً ويمسي حزيناً فطوبى له ، [أما] لوقد كشف الغطاء ماذا يعاين من السرور .

يا موسى إذا رأيت الغنى مقبلاً فقل : ذنب عجّلت عقوبته ، وإذا رأيت الفقر مقبلاً فقل: مرحباً بشعار الصالحين . ولاتكن جبّاراً ظلوماً ولاتكن للظالمين قريناً.

يا موسى ماعمر وإن طال يذمّ آخره ، وماضرّك مازوي عنك إذا حمدت مغبّته .

يا موسى صرّح الكتاب صراحاً بماأنت إليه صائر، فكيف ترقد على هذا العيون ، أم كيف يجد قوم لذّة العيش لولا التمادي في الغفلة و التتابع في الشهوات و من دون هذا جزع الصدّيقون . ياموسى مر عبادي يدعوني على ماكانوا بعدأن يقرّوا بي أنّي أرحم الرّاحمين ، اُجيب المضطرّين ، وأكشف السوء ، واُبدّل الزمان ، وآتي بالرخاء ، وأشكر اليسير، اُثيب بالكثير، واُغني الفقير، وأنا الدّائم العزيز القدير ، فمن لجأ إليك وانضوى إليك من الخاطئين فقل : أهلاً وسهلاً بأرحب الفناء نزلت بفناء ربّ العالمين واستغفر لهم و كن [لهم] كأحدهم ، ولاتستطل عليهم بما أنا أعطيتك فضله، وقل لهم فيسألوني من فضلي ورحمتي ، فإنّه لايملكها أحد غيري

همان چهره آخرت دلربا است و بی سستی بدان مینگرد، خواست آخرت میان او و لـذت زندگانی فاصله است واورا بسحرخیزی کشاند چون شترسواری که بدنبال هدفی پویا است، روزرا غمنده شب کند وشب هم اندوهناك باشد خوشا براو، هلا اگر پرده عقب رود چه شادمانی بچشم بیند .

ای موسی چون دیدی توانگری بتوروآورد بگو گناهیست که کیفرش شتافته، وهرگاه دیدی بینوائی آید بگو خوشا بشمار خوبان ، زورگو وستمکار مباش وهمنشین ستمکاران مشو .

ای موسی عمر نباشداگرچه درازهم باشدآنکه پایانش نکوهش باشد،وآنچه از تو دریغ شود زیانت نرساند اگرخوش سرانجام باشد .

ای موسی کتاب سرانجام تورا صریح گفته پس چگونه با این دیده‌ها بخواب میروی ؟ یا چگونه مردمی لذت زندگی چشنداگر بغفلت عمیقی اندرنباشند،وبشهوات پیاپی گرفتار نگردند؟وصدیقان از کمتر از آن هم بیتابی دارند. ای موسی بنده‌هایم بفرما بهروضعی هستندمرا بخوانند پس ازآنکه اعتراف کنندمن ارحم الراحمین هستم، بیچاره هارا پاسخ دهم وازبدی برهانم، وزمانه را دیگرگون کنم، وفراوانی و ارزانی آورم، واندك را قدردانی کنم، ودر برابر بسیار ثواب دهم وفقیررا توانگر سازم، منم دائم عزیزتوانا، هر خطاکاری بتوگرائید وپناهنده شد باو بگوأهلاوسهلا، در آستانه وسیع وخوشی آمدی ، در آستانه پروردگار جهانیان فرود شدی، برایشان آمرزش‌خواه وبمانند یکی از آنهاباش، و بوسیله فضلی که من بتو دادم برآنهاگردنفرازی مکن، وبآنهابگو باید از فضل و رحمت من بخواهند که جز من کسی فضل

و أنا ذوالفضل العظيم ، كهف الخاطئين و جليس المضطرّين و مستغفر للمذنبين ، إنّك منّي بالمكان الرّضى ، فادعني بالقلب النقيّ واللّسان الصادق ، و كن كما أمرتك ، أطع أمري ولا تستطل على عبادي بما ليس منك مبتدؤه . و تقرّب إليّ ؛ فإنّي منك قريب ، فإنّي لم أسألك مايؤذيك ثقله ولا حمله . إنّما سألتك أن تدعوني فأجيبك . وأن تسألني فأعطيك وأن تتقرّب بمامنّي أخذت تأويله و عليّ تمام تنزيله .

يا موسى انظر إلى الأرض فإنّها عن قريب قبرك . وارفع عينيك إلى السماء فإنّ فوقك فيها ملكاً عظيماً و ابك على نفسك ما كنت في الدّنيا ، وتخوّف العطب والمهالك ، ولاتغرّنّك زينة الدّنيا و زهرتها ، ولا ترض بالظلم و لا تكن ظالماً ، فإنّي للظالم بمرصد حتّى اُديل منه المظلوم .

يا موسى إنّ الحسنة عشرة أضعاف ومن السيّئة الواحدة الهلاك ، ولاتشرك بي ؛ لايحلّ لك أن تشرك بي، قارب وسدّد ، ادع دعاء الرّاغب فيما عندي ، النادم على ماقدّمت يداه فإنّ سواد اللّيل يمحوه النهار، كذلك السيّئة تمحوها الحسنة و عشوة اللّيل تأتي على ضوء النهار فكذلك السيّئة تأتي على الحسنة فتسوّدها(١) .

ورحمت ندارد، منم صاحب فضل بزرك پناه خطاكاران وهمنشين بيچارگان وآمرزشجوى گنهكاران ، تو نسبت بمن درجاى پسنديده‌اى هستى، تو با دلى پاك و زبانى راستگو مرا بخوان و چنانت‌كه فرمودم باش وبدانچه از خودت نيست بربنده هايم گردنفرازى مكن بمن نزديك شوكه من بتو نزديكم، من از تو چيزى نخواهم كه سنگينى وحملش تورا بيازارد، همانا ازتو خواهم كه مرا بخوانى و من تورا اجابت كنم ، و از من بخواهى بتو بدهم ، و بمن تقرب جوئى بدانچه در حقيقت از خود من گرفتى و كمال تنزيلش بر منست .

اى موسى بزمين بنگر كه بزودى گورت باشد ، و ديده بآسمان بردار كه بالاسر تو است و درآن ملك بزرگى است وتا دردنيائى برخودگريه‌كن واز نابودى ومهلكه ها بترس وزيور وشكوفانى دنيايت فريب ندهد، بستم خشنود مباش وستمگرمباش‌زيرا من دركمين‌ستمكارم تاداد ستم رسيده را ازاوبستانم .

اى موسى راستى مزد حسنه ده برابر است و سزاى يك سيئه نابوديست، بمن شرك مياور ، روا نيست برايت كه بمن شرك آورى نزديك باش و محكم باش و بمانند شيفته بدانچه نزد من است مرا بخوان. آنكه ازآنچه بدكرده پشيمانست زيرا روشنى روز سياهى شب را ببرد وهمچنان حسنه سيئه را محو سازد، وتاريكى شب تابش روزرا نابودكند وهمچنان سيئه برحسنه تازد وآنرا سياه‌كند .

(١) دراين‌مناجات ومناجات بعدآنچه در مذمت‌وترك دنيا‌آمده ظاهرش باتعاليم قرآن‌كريم وفق نميدهد. قرآن هيچ‌كجادنيارا في‌حد نفسه مذمت ننموده بلكه‌تنها دنيارا‌غايت‌آمال ومنتهاى‌آرزو وهدف قراردادن مذمت‌نموده ومحبت‌بعض‌دنيا يعنى محبت‌زن وفرزندرا هم‌ازآيات حكمت خود شمرده «خلق‌لكم من انفسكم ازواجاً.... وجعل بينكم مودة ورحمة » «أرضيتم بالحيوة الدنيا من الاخرة » « ان الذين لايرجون لقاء نا ورضوا بالحيوة الدنيا » . لذا مراد دنياى حرام است (مصحح)

«(مناجاة الله جلّ ثناؤه)»

« لعيسى بن مريم صلوات الله عليهما »

يا عيسى أنا ربّك و ربّ آبائك ، اسمي واحد و أنا الأحد المتفرّد بخلق كلّ شيء ، وكلّ شيء من صنعي وكلّ إليّ راجعون.

يا عيسى أنت المسيح بأمري ، و أنت تخلق من الطّين بإذني ، و أنت تحيي الموتى بكلامي فكن إليّ راغباً ومنّي راهباً و لن تجد منّي ملجأ إلاّ إليّ.

يا عيسى اُوصيك وصيّة المتحنّن عليك بالرّحمة حتّى حقّت لك منّي الولاية بتحرّيك منّي المسرّة ، فبوركت كبيراً وبوركت صغيراً حيث ما كنت ، أشهد أنّك عبدي من أمتي ، تقرّب إليّ بالنّوافل وتوكّل عليّ أكفك ، ولا تولّ غيري فأخذلك.

يا عيسى اصبر على البلاء ، و ارض بالقضاء ، وكن كمسرّتي فيك ، مسرّتي أن اُطاع فلا اُعصى.

يا عيسى أحي ذكري بلسانك ، وليكن ودّي في قلبك.

يا عيسى تيقّظ في ساعات الغفلة ، واحكم لي لطيف الحكمة.

يا عيسى كن راغباً راهباً ، وأمت قلبك بالخشية.

مناجات خدا جل ثناؤه برای عیسی بن‌مریم(ع)

ای عیسی منم پروردگار تو و پروردگار پدرانت نامم یگانه است و منم یکتا که هرچیزی را تنها آفریدم وهرچیز ساخته منست وهمه بسوی من برگردند .

ای عیسی توئی مسیح بفرمان من، وتو ازگل آفرینش کنی باجازه من، وتو مرده هارا زنده کنی بسخن من، توشیفته درگاهم باش، وازمن بترس که پناهی از من نیابی جز خود من .

ای عیسی بتو سفارش کنم سفارش آنکه از مهربانی دلسوز تواست تا سزاوار پیوست با من شوی بوسیله اینکه شادی مرا بجوئی، تو دربزرگی، ودر خردی برکت داده شدی هرجا بودی برکت یافتی می‌گواهم که تو بنده من وزاده کنیز منی، با نافله‌ها بمن نزدیك شو، و برمن توکل کن تا تورا کفایت کنم. ودنبال دیگری مرو تا تورا ترك کنم .

ای عیسی بربلا صبرکن و بقضاء راضی باش ، و بمانند شادمانی من بخودت باش زیرا شادمانیم اینست که اطاعت شوم ونافرمانی نشوم .

ای عیسی ذکر مرا بزبانت زنده دار، ودوستی مرا دردلت بپرور .

ای عیسی درهنگامه‌های غفلت بیدار باش، ولطائف دانش وپند را محکم واستوار نما و برای من بخلقش بیاموز .

ای عیسی راغب وراهب باش ودلت را باترس من بکش .

يا عيسى داعِ اللّيل لتحرّي مسرّتي، واظمأْ نهارك ليوم حاجتك.

يا عيسى إنّك مسؤول فارحم الضّعيف كرحمتي إيّاك، ولا تقهر اليتيم.

يا عيسى ابك على نفسك في الخلوات، وانقل قدميك إلى مواقيت الصّلوات، وأسمعني لذاذة نطقك بذكري، فإنّ صنيعي إليك حسن.

يا عيسى كم [من] اُمّة قد أهلكتها بسالف ذنوب قدعصمتك منها.

يا عيسى ارفق بالضّعيف، وارفع طرفك الكليل إلى السّماء وادعني، فإنّي منك قريب. ولا تذكرني إلاّ متضرّعاً إليّ وهمّك واحد، فإنّك متى دعوتني كذلك اُجبك.

يا عيسى لايغرّك المتمرّد [عليّ] بالعصيان يأكل رزقي ويعبد غيري؛ ثمّ يدعوني عند الكرب فاُجيبه؛ ثمّ يرجع إلى ماكان عليه، فعليّ يتمرّد؟ أم بسخطي يتعرّض؟ وبي حلفت لآخذنّه أخذة ليس له منها منجا ولادوني ملجأ، أين يهرب من سمائي وأرضي.

يا عيسى قل لظلمة بني إسرائيل: لاتدعوني والسّحت تحت أحضانكم والأصنام في بيوتكم، فإنّي آليت أن اُجيب من دعاني وأن أجعل إجابتي إيّاهم لعناً عليهم حتّى يتفرّقوا.

يا عيسى ماخير لذاذة لاتدوم و عيش عن صاحبه يزول؟.

يا ابن مريم لو رأت عينك ما أعددت لأوليائي الصّالحين ذاب قلبك وزهقت نفسك شوقاً

ای عیسی شب را برای جستجوی رضایم درنظردار، وروزت را برای روز نیازت روزه دار.

ای عیسی تومسئولی پس به ناتوان رحم کن چنانکه من تورا رحم نموده‌ام وبریتیم زورمگو.

ای عیسی درهرجای خلوت برخودگریه کن وبمواقیت نمازهاگام بردار، و لذت نطق بذکر مرا بمن بشنوان زیرا من باتو خوب کردم.

ای عیسی چه بسیار مردمی راکه بگناه گذشته آنان هلاک کردم وتورا ازآنها نگهداشتم.

ای عیسی باناتوان مداراکن، وديده نارسایت‌را بآسمان برآورومرابخوان، زیرا من بتونزدیکم ونامم را مبر مگر بزاری بدرگاهم، وبا توجه‌کامل زیرا هرگاهم چنین بخوانی تورا اجابت‌کنم.

ای عیسی متمرد بنافرمانی برمن تورا نفریبدکه روزی مرا میخورد و دیگری را میپرستد سپس هنگام‌گرفتاری مرا میخواند و من اورا اجابت میکنم بازمیگردد بهمان‌وضعی که بوده، آیابمن تمرد میکند یا بخشم تعرض میکند، بخودم سوگند خوردم‌که چنانش بگیرم‌که نجاتی نداشته باشد، وجزمن پناهی نداشته باشد، ازآسمان وزمین من‌کجا میگریزد.

ای عیسی بستمکاران بنی‌اسرائیل بگو مرا دعا نکنید در صورتیکه حرام زیر دامن خود دارید و در خانه های شما بتها است، زیرا من قسم خوردم دعا را اجابت‌کنم و اجابت دعای آنان لعن برآنها است تا ازهم جدا شوند.

ای عیسی لذت ناپایدار وخوشی زایل چه خوبی دارند.

ای پسرمریم اگرچشمت می‌دیدی آنچه‌را برای دوستان خوبم‌آماده‌کردم دلت آب میشد وروحت

إليه ، فليس كدار الآخرة دار تُجاور فيها الطيّبون وتدخل عليهم فيها الملائكة المقرّبون وهم ممّا يأتي يوم القيامة من أهوالها آمنون ، دارٌ لايتغيّر فيها النّعيم ولايزول عن أهلها .

يا ابن مريم نافس فيها مع المتنافسين؛ فإنّها اُمنيّة المتمكّنين ، حسنة المنظر، طوبى لك . يا ابن مريم إن كنت لها من العاملين مع آبائك آدم وإبراهيم في جنّات ونعيم لاتبغي بها بدلاً ولا تحويلاً ، كذلك أفعل بالمتّقين .

يا عيسى اهرب إليّ مع من يهرب من نار ذات لهب ونار ذات أغلالٍ وأنكال ، لايدخلها روحٌ ولايخرج منها غمٌّ أبداً ، قطعٌ كقطع اللّيل المظلم ، من ينج منها يفز، هي دار الجبّارين والعتاة الظّالمين وكلّ فظّ غليظ .

يا عيسى بئست الدّار لمن ركن إليها و بئس القرار دار الظّالمين. إنّي اُحذّرك نفسك فكن بي خبيراً .

يا عيسى كن حيث ما كنت مراقباً لي واشهد عليّ أنّي خلقتك وأنّك عبدي وأنّي صوّرتك وإلى الأرض أهبطتك .

يا عيسى اقطع نفسك عن الشهوات الموبقات، وكلّ شهوة تباعدك منّي فاهجرها . واعلم أنّك منّي بمكان الرّسول الأمين فكن منّي على حذر .

از شوق بدان پرواز میکرد. بمانند سرای آخرت سرائی نیست که در آن همسایه نیکان و فرشته های مقرب درآنجا بآنها درآیند، وازهراسهای روز رستاخیز درآن آسوده‌اند، خانه‌ایکه نعمتش دیگرگون نشود واز اهل آن زائل نگردد .

ای پسرمریم در باره آخرت با همگنان رقابت‌کن زیرا نهایت آرزوی متمکنانست و خوش منظر است، خوشا برتو ای پسرمریم اگر تو برای آن‌کارکنی وبهمراه پدرانت آدم وابراهیم در جنات نعیم باشی، وازآن بدلی ونقل مکان نجوئی، باپرهیزکاران اینچنین کنم.

ای عیسی بسوی من‌گریز بهمراه هرکه از دوزخ پرشراره وپر ازغل وشکنجه میگریزد که هرگز نشاطی درآن درنیاید و غمی ازآن برنیاید، بمانند پرده های تاریك شب تار است، هرکه ازآن نجات یابدکامیاب‌شود، آن خانه زورگویان وسرکشان ستمکار وهرسخت دل تندخواست .

ای‌عیسی چه بد خانه‌ایست برای هرکه بدان اعتمادکرده، وچه‌بد قرارگاهی‌است خانه‌ستمکاران، من تورا از خودت برحذر دارم بمن آگاه باش .

ای عیسی هرجا باشی مرا منظور دار وگواه باش‌که منت آفریدم و تو بنده منی ، و من تورا صورتگری‌کردم وبزمینت فرود آوردم .

ای عیسی خودرا ازشهوتهای هلاکت بار ببر، وازهردلخواهی که‌ازمنت‌دورکند دوری‌کن، وبدان که تو درمقام رسول امین من هستی وباید از من درحذر باشی.

يا عيسى كنتُ خلقتك بكلامي ، ولدتك مريم بأمري ، المرسل إليها روحي جبرئيل الأمين من ملائكتي حتّى قمت على الأرض حيّاً تمشي . وكلّ ذلك في سابق علمي .

يا عيسى إن غضبتُ عليك لم ينفعك من رضي عنك . و إن رضيت عنك لم يضرّك غضب المتغضّبين عليك .

يا عيسى اذكرني في نفسك واذكرني في ملائك أذكرك في ملاء خير من الآدميّين .

يا عيسى ادعني دعاء الغريق الّذي ليس له مغيث .

يا عيسى لاتحلف بي كاذباً فيهتزّ عرشي غضباً . الدُّنيا قصيرة العمر طويلة الأمل . وعندي دارٌ خيرٌ ممّا يجمعون .

يا عيسى كيف أنتم صانعون إذا أخرجت لك كتاباً ينطق بالحقّ وأنتم تشهدون بسرائر قد كتمتموها ، وأعمال كنتم بها عاملين .

يا عيسى قل لظلمة بني إسرائيل : غسّلتم وجوهكم ودنّستم قلوبكم ؛ أبي تغترّون أم عليّ تجترئون ؟ تطيبون بالطيب لأهل الدُّنيا و أجوافكم عندي بمنزلة الجيف المنتنة كأنّكم أقوام ميّتون .

يا عيسى قل لهم : قلّموا أظفاركم من كسب الحرام . وأصمّوا أسماعكم من ذكر الخنا . وأقبلوا عليّ بقلوبكم ، فإنّي لست أريد صوركم .

ای عیسی منت باکلام خود آفریدم ، ومریمت بفرمان من زادکه بدو فرستادم روح خود جبرئیل امین یکی ازفرشته‌هایم را تا توزنده برزمین راه میروی ، وهمه اینها را ازپیش دانستمی .

ای عیسی اگرت من خشم کنم رضای دیگرانت سود ندهد ، واگر از تو خشنود شوم خشم خشم کنها زیانت ندارد .

ای عیسی مرا پیش خود یادکن ودربرمردم یادکن تادربرجمعی بهتر ازآدمیزاده ها یادت کنم .

ای عیسی مرا چون غریق بی‌فریادرس بخوان .

ای عیسی بمن سوگند دروغ مخور تاعرشم ازخشم بلرزد ، دنیاکوتاه عمر و دراز آرزواست ، و دربر من خانه‌ایست بهتر ازآنچه گرد آورند .

ای عیسی چه‌گونه خواهیدکرد آنگاه‌که برای شماکتابی برآورم‌که بحق گویا است و شماها خود باسرار نهانتان‌گواهی دهید ، و بهمه‌کارهائیکه بدان عمل‌کرده‌اید .

ای عیسی بستمکاران بنی اسرائیل بگو روی خودرا شسته‌اید ودل خود را چرکین‌کرده اید ، آیا بمن غره هستید یا برمن دلیری میکنید ، برای مردم این دنیا خود را خوشبومیکنید ودرون شما دربر من چون مردارگندیده است ، گویا شماها مردمی مرده هستید .

ای عیسی بآنان بگو ناخن خود را از کسب حرام بچینید ، وگوشهای خود را از ذکر ناهنجار ببندید ، واز دل بمن روآورید من ظاهر شمارا نمیخواهم .

يا عيسى افرح بالحسنة ، فإنّها لي رضى وابك على السيّئة فإنّها شين ، ومالاتحب أن يصنع بك فلاتصنعه بغيرك . و إن لطم أحد خدّك الأيمن فأعطه الأيسر . وتقرّب إليّ بالمودّة جهدك ، و أعرض عن الجاهلين .

يا عيسى ذُلّ لأهل الحسنة وشاركهم فيها وكن عليهم شهيداً ؛ وقل لظلمة بني إسرائيل : يا أخدان السّوء إن لم تنتهوا أمسخكم قردةً وخنازير.

يا عيسى قل لظلمة بني إسرائيل : الحكمة تبكي فرقاً منّي و أنتم بالضّحك تهجرون أتتكم براءتي ؟ أم لديكم أمانٌ من عذابي ؟ أم تعرّضون لعقوبتي ، فبي حلفت لأتركنّكم مثلاً للغابرين .

ثمّ اُوصيك يا ابن مريم البكر البتول بسيّد المرسلين وحبيبي أحمد صاحب الجمل الأحمر ، والوجه الأزهر ، المشرق بالنور ، الطاهر القلب ، الشّديد البأس ، الحيي المتكرّم ، فإنّه رحمة للعالمين وسيّد ولد آدم يوم يلقاني ، أكرم السابقين عليّ ، وأقرب المرسلين منّي ، العربيّ الاُمّي الدّيّان بديني ، الصّابر في ذاتي ، المجاهد للمشركين بذبّه عن ديني ؛ و أن تخبر به بني إسرائيل و تأمرهم أن يصدّقوه وأن يؤمنوا به و أن يتّبعوه و ينصروه . قال : إلهي من هو حتّى اُرضيه ذلك الرّضا ؟ قال : هو محمّد رسول الله إلى النّاس كافّة ، و أقربهم منّي منزلة ، و

ای عیسی بکار خوب خوش باش که برای من خشنودیست ، و ببدکرداری گریه کن که زشتی است آنچه را دوست نداری باتو کنند بادیگری مکن ، اگر کسی سیلی بگونه راست زد گونه چپ راهم باو بده ، بمهرورزی تاتوانی بمن نزدیك شو ، و از نادانها روگردان .

ای عیسی خوش کرداران را رهنما باش وبا آنها همکاری کن ، وگواه آنها شو ، و بستمکاران بنی اسرائیل بگو ای هم‌آغوشان بد اگر دست بازنگیرید بصورت میمونها وخوکهایتان درآورم .

ای عیسی بستمکاران بنی اسرائیل بگو حکمت ازترس من گریانست وشما خندان ناسزا میگوئید آیابرات آزادی ازمن دارید؟ یا از عذابم درامانید ؟ یابکیفرم میگرائید ؟ بخودم‌سوگندشما را برای آیندگان مثل و عبرت سازم .

سپس ای زاده مریم بکر بتول تورا سفارش کنم درباره سید رسولان و دوستم احمد (ص) صاحب شترسرخ مو وچهره درخشان که بنور تابانست آن پاکدل سخت نبرد ، باحیاء ارجمند که رحمت جهانیان وآقای آدمیزادگانست درروزی که مرا ملاقات کند ازهمه پیشتازان نزدمن گرامیتر ، وازهمه فرستادگان بمن نزدیکتر است . آن عربی مکتب ندیده آنکه بدین من پای بند است ، وبرای من شکیبا . بامشرکان برای دفاع از دین من بجنگد ، بتو سفارش کنم که گزارش اورا ببنی اسرائیل بدهی ، وبآنان فرمائی تا اورا باور دارند ، وباو بگروند و از او پیروی کنند ، واو را یاری دهند - گفت : معبودا اوکیست که این اندازه‌اش باید بپسندم؟ فرمود : اومحمد رسول‌الله است بسراسرمردم ومقامش بمن ازهمه نزدیکتر ،

أحضرهم شفاعة ، طوبى له من نبيّ وطوبى لأمّته ، إنّهم لقوني على سبيله ، تحمده أهل الأرض، ويستغفر له أهل السّماء ، أمينٌ ميمونٌ، طيّبٌ، خير الباقين عندي ، يكون في آخر الزّمان إذا خرج أرخت السّماء عزاليها، وأخرجت الأرض زهرتها حتّى يروا البركة ، وأُبارك لهم فيما وضع يده عليه ، كثير الأزواج ، قليل الأولاد .

يا عيسى كلّما يقرّبك منّي قد دللتك عليه ، وكلّما يباعدك منّي قد نهيتك عنه فارتد لنفسك .

يا عيسى الدّنيا حلوةٌ و إنّما استعملتك فيها فجانب منها ما حذّرتك ، وخذ منها ما أعطيتك عفواً .

يا عيسى انظر في عملك نظر العبد المذنب الخاطىء ، ولا تنظر في عمل غيرك ؛ كن فيها زاهداً ولا ترهب فيها فتعطب .

يا عيسى اعقل وتفكّر و انظر في نواحي الأرض كيف كان عاقبة الظّالمين .

يا عيسى كلُّ وصفي لك نصيحة ، وكلُّ قولي لك حقٌّ ، وأنا الحقُّ المبين ، فحقّاً أقول : لئن أنت عصيتني بعد أن أنبأتك مالك من دوني وليٌّ ولا نصير .

يا عيسى أدّب قلبك بالخشية . وانظر إلى من أسفل منك ، ولا تنظر إلى من فوقك . واعلم

وشفاعتش نقدتر است، خوشا بروی درپیمبری وخوشا برامتش که مرا بروش او ملاقات کنند، همه اهل زمین سپاسش گویند، واهل آسمان برایش آمرزش جویند، امین است با برکت وپاك، بهترین باقیماندگانست نزدمن، در آخرالزمان آیدکه آسمان درهای رحمت خودرا بگشاید، وزمین شکوفان گردد تا برکت خود را بنمایند، وبر هرچه دست خود نهد برایشان پر برکت کنم، همسر بسیار دارد وفرزندکم آرد .

ای عیسی بهرچیزت که بمن نزدیك کند رهنمائی نمودم، واز هرچه‌ات از من دورکند نهیت کردم توبرای خود خیراندیشی کن .

ای عیسی‌دنیا شیرینست،ومنت درآن بکارگماشتم‌پس‌ازآنچه‌اش که توراب‌رحذر داشتم دوری کن، و از آن آنرابرگیرکه برای زندگی سهل‌وساده بتو دادم .

ای عیسی بکردارت چنان بنگرکه بنده‌گنهکارخطاکاری نگرد، درکردار دیگری ننگر، دردنیا زاهد باش ودرآن ترسان مباش تا نابود شوی .

ای‌عیسی بخردی‌کن واندیشه نما وببین دراطراف زمین چگونه بوده است سرانجام ستمکاران .

ای عیسی هرچه‌ات وصف‌کردم اندرز است و همه‌گفتارم برایت حق (وپند) است ومن خود حق آشکارکننده‌ام براستی میگویم اگرم پس ازاعلام نافرمانی‌کنی دربرابرم دوست ویاری نداری .

ای عیسی دلت را باترس ازمن بپرور وبزیردستت بنگر وببالادست خود منگر، و بدانکه سر هر

أنّ رأس كلّ خطيئة وذنب هوحبّ الدّنيا فلاتحبّها ، فإنّي لا اُحبّها .

يا عيسى أطب لي قلبك، وأكثر ذكرى في الخلوات. واعلم أنّ سروري أن تبصبص إليّ، كن في ذلك حيّاً ولاتكن ميتاً .

يا عيسى لا تشرك بي وكن منّي على حذر ، ولاتغترّ بالصّحة ، ولا تغبط نفسك ، فإنّ الدّنيا كفيء زائل وما أقبل منها كما أدبر ، فنافس في الصّالحات جهدك . وكن مع الحقّ و إن قطّعت واُحرقت بالنّار . فلا تكفربي بعد المعرفة . ولاتكن مع الجاهلين فإنّ الشيء يكون مع الشّيء .

يا عيسى صُبّ لي الدّموع من عينيك . واخشع بقلبك .

يا عيسى استغث لي في حال الشدّة ، فإنّي اُغيث المكروبين واُجيب المضطرّين وأنا أرحم الرّاحمين .

«(مواعظ المسيح عليه السلام في الانجيل وغيره)»

« ومن حكمه »

طوبى للمتراحمين اُولئك هم المرحومون يوم القيامة . طوبى للمصلحين بين النّاس أولئك هم المقرّبون يوم القيامة. طوبى للمطهّرة قلوبهم اُولئك يزورون الله يوم القيامة. طوبى

هر خطاء وگناه دوستی دنیااست، آنرادوست مدارکه منش دوست ندارم .

ای عیسی دلت را بامن پاك كن، و درخلوتها بسيارم يادكن، وبدانكه خشنوديم اينست كه با بيم وطمع بدرگاهم روكنی، دراينباره زنده باش ومرده مباش .

ای عیسی بمن شرك مياور واز من برحذر باش وبتندرستی فريب مخور وخود را رشك خورمساز زيرا دنيا چون سايه گذرا است، و آنچه از آن روكند چنانست كه پشت كرده، تاتوانی دركارهای خوب رقابت كن وباحق باش وگرچه قطعه قطعه شوی ودرآتش بسوزی، پس ازشناسائی بمن كافرمشو وبانادانان همراه مگرد، زيرا هرچيزی باچيزيست (كه بدان آميزد) .

ای عیسی برايم از دوچشمت اشك بريز ودلت خاشع باشد .

ای عیسی در حال سختی از من فريادرسی بخواه زيرا من بدادگرفتاران رسم و بيچارگان را اجابت كنم، ومنم ارحم الراحمين .

پندهای مسیح در انجیل وجز آن - ازحکمتهای اواست

خوشا برآنهاكه بيكديگر مهربانی كنند آنانندكه در روزقيامت رحمت ميشوند، خوشا براصلاح كننده های ميان مردم آنانند همان مقربان خدا در روز رستاخيز، خوشا بر آنهاكه دل خود را پاك

للمتواضعين في الدُّنيا اُولئك يرثون منابر الملك يوم القيامة . طوبى للمساكين ولهم ملكوت السّماء، طوبى للمحزونين هم الّذين يسرُّون، طوبى للّذين يجوعون ويظمأون خشوعاً هم الّذين يسقون [طوبى للّذين يعملون الخير أصفياء الله يدعون] طوبى للمسبوبين من أجل الطّهارة ، فإنَّ لهم ملكوت السّماء . طوبى لكم إذا حسدتم وشتمتم وقيل فيكم كلّ كلمة قبيحة كاذبة حينئذ فافرحوا وابتهجوا ، فإنَّ أجركم قد كثر في السّماء .

وقال : يا عبيد السّوء تلومون النّاس على الظنّ ولا تلومون أنفسكم على اليقين . [يا عبيد الدُّنيا تحبّون أن يقال فيكم ما ليس فيكم ؛ وأن يشار إليكم بالأصابع] يا عبيد الدُّنيا تحلّقون رؤوسكم و تقصّرون قمصكم و تنكسون رؤوسكم ولا تنزعون الغلّ من قلوبكم . يا عبيد الدُّنيا مثلكم كمثل القبور المشيّدة يعجب النّاظر ظهرها وداخلها عظام الموتى مملوّة خطايا . يا عبيد الدُّنيا إنّما مثلكم كمثل السّراج يضيىء للنّاس ويحرق نفسه .

يا بني إسرائيل زاحموا العلماء في مجالسهم و لوجثواً [حبواً خ ل] على الرّكب ، فإنَّ الله يحيي القلوب الميتة بنور الحكمة كما يحيي الأرض الميتة بوابل المطر .

يا بني إسرائيل قلّة المنطق حكم عظيم فعليكم بالصّمت ، فانّه دعة حسنة و قلّة وزر، وخفّة من الذُّنوب فحصّنوا باب العلم ، فإنَّ بابه الصّبر . وإنَّ الله يبغض الضحّاك من غير عجب ؛

دارند آنانندكه روز رستاخيز خدارا ديدار ميكنند، خوشا بر آنهاكه در دنيا فروتنى‌كنند آنان در روز رستاخيز وارث تختهاى پادشاهيند، خوشا بر فقراءكه ملكوت آسمانرا دارند ، خوشا برغمنده ها آنهايندكه شادءزيند، خوشا بر آنان‌كه از راه خشوع گرسنگى و تشنگى‌كشند آنانندكه سيراب شوند [خوشا برآنان‌كه‌كارخيركنند وبرگزيده هاى خدا خوانده شوند] خوشا بر آنهاكه بخاطر پاكيزگى ناسزا شنوندكه ملكوت‌آسمان ازآن آنها است، خوشا برشماكه محسودگرديد ودشنام شنويد، ودرباره شما هرسخن زشت ودروغ‌گفته شود دراين هنگام بايد شاد باشيد وخرم باشيد زيرا مزد شما درآسمان بسيار است .

فرمود اى‌بنده‌هاى بد مردم را بگمان سرزنش‌كنيد وخودرا با يقين (ببدكردارى) سرزنش‌نكنيد [اى دنياپرستان مخواهيد بدانچه دروجود شما نيست ستوده شويد وانگشت نشان باشيد] اى‌دنيا پرستان سرها بتراشيد وپيراهن‌كوتاه بپوشيد وسرىزير باشيد وكينه از دل خود نزدائيد؟اى دنياپرستان شما چون‌گورى باشيدكه ازبرون آراسته است وناظران را خيره‌كند ودرونش استخوانهاى مرده‌هاى‌آكنده از خطا است، اى دنياپرستان همانا به چراغ مانيدكه بمردم بتابد وخود را بسوزد، اى بنى اسرائيل خود را بمجلس علماء برسانيدگرچه به سر زانو برويد [ولو سواره بتازيد] زيرا خدا دلهاى مرده را بنور حكمت زنده‌كند، چونانكه زمين مرده را بباران تند زنده‌كند .

اى بنى اسرائيل‌كم‌گوئى حكمت بزرگى است برشما باد بخموشى زيرا شيوه خوب و سبكبارى ازگناهانست،پس‌باب دانش‌رامحكم‌سازيدكه بابش صبراست، و راستى خدا خندان بيجارا دشمن دارد،

والمشاء إلى غير أرب ، ويحب الوالي الذي يكون كالراعي لايغفل عن رعيته . فاستحيوا الله في سرائركم كما تستحيون الناس في علانيتكم. واعلموا أن كلمة الحكمة ضالة المؤمن فعليكم بها قبل أن ترفع ؛ ورفعها أن تذهب رواته .

يا صاحب العلم عظم العلماء لعلمهم ، ودع منازعتهم ؛ وصغر الجهال لجهلهم ولاتطردهم ولكن قربهم و علمهم .

يا صاحب العلم اعلم أن كل نعمة عجزت عن شكرها بمنزلة سيئة تؤاخذ عليها .

يا صاحب العلم اعلم أن كل معصية عجزت عن توبتها بمنزلة عقوبة تعاقب بها .

يا صاحب العلم كرب لاتدري متى تغشاك ، فاستعد لها قبل أن تفجأك .

وقال عليه السلام لأصحابه : أرأيتم لو أن أحداً مر بأخيه فرأى ثوبه قد انكشف عن عورته ؛ أكان كاشفاً عنها أم يرد على ما انكشف منها ؛ قالوا : بل يرد على ما انكشف منها ، قال : كلا بل تكشفون عنها ، فعرفوا أنه مثل ضربه لهم ، فقالوا : يا روح الله و كيف ذاك ؟ قال ؛ ذاك الرجل منكم يطلع على العورة من أخيه فلايسترها .

بحق أقول لكم : اُعلمكم لتعلموا ولا اُعلمكم لتعجبوا بأنفسكم . إنكم لن تنالوا ماتريدون إلا بترك ماتشتهون . ولن تظفروا بما تأملون إلا بالصبر على ماتكرهون . إياكم

وآنکه‌را بی‌ادب ومنطق براه‌افتد، وخدا دوست دارد آن حاکمی که چون چوپانی از رعیتش غفلت‌ندارد از دل خدارا شرم دارید چنانکه از مردم درظاهر شرم میدارید، وبدانید کلمه حکمة گمشده مؤمن‌است، وبر شما است که تا از دست نرفته آنرا دریابید واز دست رفتن آن اینست که استادانش ازدست روند .

ای علاقمند بدانش دانشمندان را برای دانش آنان بزرگ‌دار وستیزه با آنهارا از دست‌بگذار، ونادانها را بخاطر نادانی آنها کوچك بحساب آر، و از خودت مرانشان بلکه بخودت نزدیکشان‌کن و آنها را بیاموز .

ای علاقمند بدانش بدان هرنعمتی‌را قدرندانی واز شکرش درمانی بجای‌گناهی مسئول آنی .

ای علاقمند بدانش بدانکه از توبه هرنافرمانی درمانی خودکیفری است‌که‌گرفتار آنی .

ای علاقمند بدانش‌گرفتاریهائی در پی است‌که ندانی‌کی تورا اندرگیرند، پیش ازآنکه ناگهانت در رسند برای آنها آماده باش .

باصحاب خود فرمود (ع): بگوئیدکه اگر یکی از شماها ببرادرش‌گذرکرد و دید جامه‌اش از عورتش بکنار رفته بیشترش عریان کند یا جامه را بر او برگرداند ؟گفتند جامه را بر او برگرداند فرمود (ع) : نه بلکه شما اورا عریانترکنید. دانستندکه مثلی برای آنها زده وگفتند یا روح الله این چگونه است؟ فرمود این مثل یکی از شماها است‌که برعیب برادرش مطلع شود و آنرا نپوشاند .

بحق برای شما میگویم : من شما را تعلیم میدهم تا بدانید نه اینکه خودبین شوید ، راستی شما بدانچه خواهید نرسید مگر بترك آنچه بدان شهوت دارید و بدانچه آرزومندید دست نیابید مگر بصبر

والنّظرة فإنّها تزرع في القلوب الشّهوة وكفى بها لصاحبها فتنة . طوبى لمن جعل بصره في قلبه ولم يجعل قلبه في نظر عينه . لاتنظروا في عيوب النّاس كالأرباب وانظروا في عيوبهم كهيئة عبيد النّاس . إنّما النّاس رجلان مبتلى ومعافى ، فارحموا المبتلى ، واحمدوا الله على العافية .

يا بني إسرائيل أما تستحيون من الله ، أنّ أحدكم لايسوغ له شرابه حتّى يصفّيه من القذى ولايبالي أن يبلع أمثال الفيلة من الحرام . ألم تسمعوا أنّه قيل لكم في التّورية : «صلوا أرحامكم وكافئوا أرحامكم» وأنا أقول لكم : صلوا من قطعكم ، وأعطوا من منعكم ، وأحسنوا إلى من أساء إليكم ، وسلّموا على من سبّكم ، وأنصفوا من خاصمكم ، وأعفوا عمّن ظلمكم كما أنّكم تحبّون أن يعفى عن إساءتكم ، فاعتبروا بعفو الله عنكم ، ألاترون أنّ شمسه أشرقت على الأبرار والفجّار منكم وأنّ مطره ينزل على الصّالحين والخاطئين منكم ، فإن كنتم لاتحبّون إلّا من أحبّكم ، ولاتحسنون إلّا إلى من أحسن إليكم ، ولا تكافئون إلّا من أعطاكم فما فضلكم إذاً على غيركم وقد يصنع هذا السفهاء الّذين ليست عندهم فضول ولا لهم أحلام . ولكن إن أردتم أن تكونوا أحبّاء الله وأصفياء الله فأحسنوا إلى من أساء إليكم واعفوا عمّن ظلمكم وسلّموا على من أعرض عنكم ، إسمعوا قولي واحفظوا وصيّتي وارعوا عهدي كيما تكونوا علماء فقهاء .

بحقّ أقول لكم : إنّ قلوبكم بحيث تكون كنوزكم ـ ولذلك النّاس يحبّون أموالهم

برآنچه بد دارید، مبادا يك نگاه بيندازيد كه تخم شهوت در دل بكارد و همين براى فتنه صاحب آن بس است، خوشا بركسيكه ديده‌اش را در دلش نهد و دل بديده ندهد ، آقامنش بعيب مردم ننگريد و عيب آنهارا بنظر بنده‌ها نگريد، همانا مردم دودسته‌اند بلاكش وعافيت منش. بربلاكش ترحم كنيد، و خدارا برعافيت سپاس گوئيد .

اى بنى اسرائيل از خدا شرم نداريد هركدامتان نوشابه خود را گوارا نداند تا از خاشاكش بپالايد، وباك ندارد كه مانند جنگلى ازحرام را بگلو فرو برد، آيا نشنيديد در تورات بشماها گفته‌شد صله رحم كنيد وپاداش متقابل بارحام خود بدهيد، ومن بشما ميگويم آنكه از شما بريده باوصله دهيد و بآنكه از شما دريغ كرده بخشش كنيد ، و بآنكه هم باشما بدكرده خوبى كنيد، و بآنكه بشما دشنام هم ميدهد سلام كنيد، وبا دشمن هم بعدالت رفتار كنيد، و از آنكه بشما ستم كرده درگذريد چنانچه دوست داريد كه از بدكردارى شما درگذرند، ازگذشت خدا عبرت گيريد آيا نبينيد كه خورشيد برنيك و بد شما ميتابد و باراناش بر صالح و طالح فرو ميبارد . اگر شما جز دوست خود را دوست نداريد و بجـز برآنكه احسانتان كرده احسان نكنيد وجز بخشش متقابل نداريد چه برترى برديگران داريد، بااينكه نابخردان كه فضلى ودرايتى ندارند همين كار را ميكنند ، ولى اگر ميخواهيد دوستان و برگزيدگان خدا باشيد بدانكه باشما، بدكند نيكى كنيد واز ستمكار برخود بگذريد وبدانكه ازشما روگردانست سلام كنيد. گفته مرا بشنويد، وحفظ كنيد سفارشم را، رعايت كنيد پيمانمرا تاخود علماى چيزفهم باشيد.

از روى درستى بشماميگويم كه دلهاى شما بدانجا است كه گنجهاى شما است، ازاينرو مردم مال

وتتوق إليها أنفسهم ـ فضعوا كنوزكم في السّماء حيث لايأكلها السّوس ولاينالها اللّصوص .

بحقّ أقول لكم : إنّ العبد لايقدر على أن يخدم ربّين ولامحالة أنّه يؤثر أحدهما على الآخر وإن جهد ، كذلك لايجتمع لكم حبّ الله وحبّ الدّنيا (١) .

بحقّ أقول لكم: إنّ شرّ النّاس لرجل عالم آثر دنياه على علمه فأحبّها وطلبها وجهد عليها حتّى لواستطاع أن يجعل النّاس في حيرة لفعل ، وماذا يغني عن الأعمى سعة نورالشّمس وهو لايبصرها ، كذلك لايغني عن العالم علمه إذهو لم يعمل به . ما أكثر ثمارالشّجر وليس كلّها ينفع ويؤكل ، و ما أكثر العلماء وليس كلّهم ينتفع بما علم ، و ما أوسع الأرض وليس كلّها تسكن ، وما أكثرالمتكلّمين وليس كلّ كلامهم يصدّق ، فاحتفظوا من العلماء الكذبة الّذين عليهم ثياب الصّوف منكّسوا رؤوسهم إلى الأرض، يزوّرون بهالخطايا، يرمقون من تحت حواجبهم كما ترمق الذّئاب وقولهم يخالف فعلهم ، وهل يجتنى من العوسج العنب ومن الحنظل التّين؟! وكذلك لايؤثر قول العالم الكاذب إلّا زوراً، وليس كلّ من يقول يصدق .

بحقّ أقول لكم : إنّ الزّرع ينبت في السّهل ولا ينبت في الصّفا ، وكذلك الحكمة

خود را دوست دارند وجانشان بدان شیفته است، شما گنجهای خود را در آسمان نهید آنجاکه نهشاشه آنهارا میخورد ونه دزدشان میبرد.

از روی درستی بشما میگویم بنده را توانی نیست که دو پروردگار را خدمت کند وبناچار یکیرا بردیگری ترجیح دهد همچنین دوستی خداودوستی دنیابرایشمافراهم نشود. (١)

از روی راستی بشما میگویم که بدترین مردم کسی است که دنیا را بر دانش خود ترجیح دهد، دنیا را بخواهد و بجوید و برایش بکوشد تا اگر تواند مردم را بسرگردانی کشاند، پهناوری تابش خورشید کور را چه سود دهد که آنرا نتواند دید، همچنین دانش هر عالمی راکه بکارش نبندد سودی ندهد، چه اندازه میوه درخت فراوانست وهمه سودمند وخوردنی نیستند، و چه بسیارند دانایان و همه بدانچه دانند سود نبرند، و چه پهناور است زمین و همه را سکونت نتوان، وچه بسیارند سخنگویان و چنان نباشد که همه سخنشان تصدیق شود، از دانایان دروغگو خودداری کنید آنهاکه پشمینه پوشند واز راه تزویر سربزیر نمایند تا خطای خودرا صواب وانمودکنند زیرچشمی نگاه کنند نگاه گرگانه، و گفتارشان باکردارشان مخالف است. آیا میشود از درخت عوسج انگورچید ویا ازبوته حنظل انجیر، وهمچنین گفته عالم دروغگو اثرندارد جزناحق، ونیست که هرکه بگوید راست بگوید .

بدرستی برای شما میگویم که زراعت در روی زمین خاکی وهموار روید نه روی سنگ خارا ،

---

(١) یعنی دنیا را درمقابل خدا قرار مدهیدو دنیارا برای دنیامخواهیدکه با حب خدا جمع نخواهد شدیعنی هردورا باهم آخرین هدف قراردادن ممکن نیست. بلکه دنیاراهم برای خدا بخواهیدکه اگر امر دائر شدکه خدارا رهاکنید یا دنیا را ، دنیا را رهاکنید و خدا را بخواهید . (مصحح)

تعمر في قلب المتواضع ولا تعمر في قلب المتكبّر الجبّار ، ألم تعلموا أنّه من شمخ برأسه إلى السّقف شجّه، ومن خفض برأسه عنه استظلّ تحته وأكنّه ، وكذلك من لم يتواضع لله خفضه ومن تواضع لله رفعه، إنّه ليس على كلّ حال يصلح العسل في الزقّاق وكذلك القلوب ليس على كلّ حال تعمر الحكمة فيها ، إنّ الزّقّ مالم ينخرق أو يقحل أو يتفل فسوف يكون للعسل وعاء . وكذلك القلوب مالم تخرقها الشّهوات ويدنّسها الطّمع ويقسيها النّعيم فسوف تكون أوعية للحكمة .

بحقّ أقول لكم : إنّ الحريق ليقع في البيت الواحد فلايزال ينتقل من بيت إلى بيت حتّى تحترق بيوت كثيرة إلّا أن يستدرك البيت الأوّل فيهدم من قواعده فلاتجد فيه النّار معملاً وكذلك الظّالم الأوّل لو يؤخذ على يديه لم يوجد من بعده إمام ظالم فيأتمّون به كما لو لم تجد النّار في البيت الأوّل خشباً وألواحاً لم تحرق شيئاً .

بحقّ أقول لكم : من نظر إلى الحيّة تؤمّ أخاه لتلدغه ولم يحذّره حتّى قتلته فلايأمن أن يكون قد شرك في دمه، وكذلك من نظر إلى أخيه يعمل الخطيئة ولم يحذّره عاقبتها حتّى أحاطت به فلايأمن أن يكون قد شرك في إثمه . ومن قدر على أن يغيّر الظّالم ثمّ لم يغيّره فهو كفاعله ؛ وكيف يهاب الظّالم وقد أمن بين أظهركم لاينهى ولايغيّر عليه ولا يؤخذ على يديه، فمن أين

همچنين حكمت دردل متواضع پرورش يابد نه در دل متكبر زورگو، آيا ندانيد هركه سر بر سقف برفرازد شكسته سر گردد، وهركه سر از آن فرود گيرد درسايه‌اش باشد، ووى را مأوى دهد، وهمچنين هركه براى خدا تواضع نكند خدايش زبون سازد وهركه براى خدا تواضع كند اورا برافرازد، عسل در خيك همه گاه خوب نيست وهمچنين هردلى حكمت پرور نيست، خيك تاندريده ونخشكيده ونگنديده ظرف عسل ميشود، وهمچنين دل تا ازشهوات پاره نشده وطمعش چركين نكرده وخوشى ونعمتش سخت ننموده ظرف حكمت ميتواند بود .

بدرستى براى شما ميگويم كه آتش سوزى در يك خانه بديد آيد و پيوسته از خانه‌اى بخانه اى درگيرد تا خانه‌هاى بسيارى را بسوزد مگراينكه آن خانه نخست را دريابند واز بن براندند تا آتش از كار بيفتد . چنين است ستمگر نخست اگر جلو دست اورا بگيرند دنبالش پيشواى ستمگرى نيايد تا بدو اقتداء كنند چونانكه اگر آتش درخانه نخست بچوب و تخته درنگيرد چيزى را نسوزاند .

بدرستى براى‌شما ميگويم: هركه بمارىنگرد كه قصد برادرش كرده كه‌اورا بگزد وبرادررا برحذر ندارد و ماراورابكشد برىء ازشركت در خونش نيست . و همچنين هركه ببرادرش بنگردكه ميخواهد گناه كند واو را ازانجام آن بد برحذر ندارد تاگناهش اندرگيرد برى از شركت درگناهش نيست، و هركه تواند ستمگررا جلوگيرد و جلوش را نگيرد چون مرتكب ظلم است ، چگونه ظالم بهراسد با اينكه در ميان شما آسوده زيد و بازش ندارند و جلوش را نگيرند و دستش را كوتاه نكنند . ازكجا

يقصّر الظّالمون ، أم كيف لايغترّون ؟ فحسب أن يقول أحدكم : لا أظلم ومن شاء فليظلم ويرى الظّلم فلايغيّره ؟ فلو كان الأمر على ما تقولون لم تعاقبوا مع الظّالمين الّذين لم تعملوا بأعمالهم حين تنزل بهم العثرة في الدّنيا .

ويلكم يا عبيد السّوء كيف ترجون أن يؤمنكم الله من فزع يوم القيامة وأنتم تخافون النّاس في طاعة الله وتطيعونهم في معصيته وتفون لهم بالعهود النّاقضة لعهده .

بحقّ أقول لكم : لايؤمن الله من فزع ذلك اليوم من اتّخذ العباد أرباباً من دونه .

ويلكم يا عبيد السّوء من أجل دنيا دنيّة وشهوة رديّة تفرّطون في ملك الجنّة ، وتنسون هول يوم القيامة .

ويلكم يا عبيد الدّنيا من أجل نعمة زائلة وحياة منقطعة تفرّون من الله وتكرهون لقاءه، فكيف يحبّ الله لقاءكم وأنتم تكرهون لقاءه ، فإنّما يحبّ الله لقاء من يحبّ لقاءه ويكره لقاء من يكره لقاءه وكيف تزعمون أنّكم أولياء الله من دون النّاس و أنتم تفرّون من الموت و تعتصمون بالدّنيا . فماذا يغني عن الميّت طيب ريح حنوطه وبياض أكفانه وكلّ ذلك يكون في التّراب ، كذلك لايغني عنكم بهجة دنياكم الّتي زيّنت لكم وكلّ ذلك إلى سلب وزوال . ماذا يغني عنكم نقاء أجسادكم وصفاء ألوانكم وإلى الموت تصيرون، وفي التّراب تنسون، وفي

ستمکاران کوتاه آیند وچگونه مغرور نگردند همین بس است که یکی از شماها گوید من خود ستم نکنم وهرکه خواهد ستم کند وستم را بنگردو جلو نگیرد؟ اگرمطلب اینست که شما میگوئید چرا شما باظالمانی که همکار آنها نیستید درعقوبت و گرفتاری دنیاشان شریکید

ای بنده های بد وای بر شما چگونه بخدا امیدوارید که شما را از هراس روز قیامت آسوده دارد با اینکه از مردم نسبت باطاعت خدا میترسید و از آنها با نافرمانی خدا فرمان میبرید ، و در پیمانهای مخالف باپیمان با خدا بدانها وفاداری میکنید .

بدرستی باشما میگویم از هراس این روز از طرف خدا امان نداردکسیکه بنده هارا دربرابر او پرورنده بداند، وای بر شما ای بنده‌های بد برای دنیائی پست وشهوتی زشت ازملك بهشت کوتاه دستی کنید، وهراس روز رستاخیز را از یاد ببرید .

وای بر شما ای دنیاپرستان برای نعمتی زایل و زندگی چند روزه از خدا میگریزید و ملاقات او را بد میدارید پس چگونه خدا ملاقات شما را میخواهد و شما ملاقاتش را نمیخواهید ، همانا خدا ملاقات کسی را خواهدکه طالب ملاقات او است ، و ملاقات کسی که ملاقاتش را نخواهد بد میدارد ، چگونه شما پندارید دوستان خدائید نه دوستان مردم با اینکه از مرگ میگریزید و بدنیا پناه میبرید ، چه سودی دارد برای مرده که حنوطش خوشبو وکفنش سفید است وهمه اینها در زیر خاك تیره است . همچنین خرمی دنیای شما بشما سودی نبخشد باهمه آرایشی که برابرشما دارد با اینکه از دست میرود ونابود میگردد، چه سودی برای شما دارد پاکیزگی تن وصفاء رنگ شما بااینکه بمرگ میگرائید وزیر

ظلمة القبر تغمرون .

ويلكم يا عبيد الدّنيا تحملون السرّاج في ضوء الشّمس وضوؤها كان يكفيكم وتدعون أن تستضيئوا بها في الظّلم ومن أجل ذلك سخّرت لكم ؛ كذلك استضأتم بنور العلم لأمر الدّنيا وقد كفيتموه وتركتم أن تستضيئوا به لأمر الآخرة ، ومن أجل ذلك أعطيتموه . تقولون : إنّ الآخرة حقّ وأنتم تمهّدون الدّنيا . وتقولون : إنّ الموت حقّ وأنتم تفرّون منه . وتقولون : إنّ الله يسمع ويرى ولا تخافون إحصاءه عليكم ، وكيف يصدّقكم من سمعكم فإنّ من كذب من غير علم أعذر ممّن كذب على علم ، وإن كان لا عذر في شيء من الكذب .

بحقّ أقول لكم : إنّ الدّابّة إذا لم ترتكب ولم تمتهن وتستعمل لتصعب ويتغيّر خُلقها وكذلك القلوب إذا لم ترفق بذكر الموت وتتعبها دؤوب العبادة تقسو وتغلظ ، ماذا يغني عن البيت المظلم أن يوضع السراج فوق ظهره وجوفه وحش مظلم ، كذلك لا يغني عنكم أن يكون نور العلم بأفواهكم وأجوافكم منه وحشة معطّلة ، فاسرعوا إلى بيوتكم المظلمة فأنيروا فيها ، كذلك فاسرعوا إلى قلوبكم القاسية بالحكمة قبل أن ترين عليها الخطايا فتكون أقسى من الحجارة ، كيف يطيق حمل الأثقال من لا يستعين على حملها ؛ أم كيف تحطّ أوزار من لا يستغفر الله منها ؛ أم كيف تنقي ثياب من لا يغسلها ؛ وكيف يبرأ من الخطايا من لا يكفّرها ؛ أم كيف ينجو

خاك فراموش میشوید ودر تاریکی گور فرو میروید ؟

وای برشما ای دنیاپرستان در تابش خورشید چراغ میکشید بااینکه روشنی آن شمارا بس است، وچراغ را در تاریکی از دست مینهید که برای آن مسخرشما شده؟ همچنین شما برای کار دنیا ازپرتو دانش استفاده میکنید بااینکه دنیا برای شما ضمانت شده واستفاده ازپرتو علم را برای آخرت ازدست دادید که برای آنتان دادهاند، میگوئید آخرت حق است ودنیارا آماده میسازید، ومیگوئید مرگ حق است و از آن میگریزید، و میگوئید خدا میشنود و میبیند و نمیترسید که گناهان شما را شماره گیرد، و چگونه کسی که ازشما بشنود باور کند زیرا آنکه ندانسته دروغ گوید معذورتر است ازآنکه دانسته دروغ گوید گرچه هیچ عذری برای هیچ دروغی نیست .

بحق برای شما میگویم راستی چون مرکبی را سوار نشوند وریاضت وتمرین ندهند وبکارنگیرند سرکش و بدخلق میشود، همچنین هرگاه دلها بیاد مرگ نرم نشوند ورنج مداومت برعبادت را نکشند سخت و تند میشوند، چه سود دهد خانه تاریك را که چراغی بر بامش نهند و درونش پرهراس و تاریك باشد همچنین شما بنور علمی که در دهان دارید بهرهمند نشوید درصورتیکه درون شما ازآن هراسناك ومعطل است بشتابید وخانه های تاریك خود را روشن کنید ، همچنین بشتابید و دلهای سخت خود را با حکمت نرم کنید پیش از آنکه زنگ گناهان درآنها بنشیند واز سنگ سخت تر شوند، چگونه ناتوانی بار سنگینی را بکشد یا چگونه گناهان کسی که بدرگاه خدا آمرزش نجوید فرو ریزد بلکه چگونه جامه چرکین کسی که نشویدش پاك گردد، وچگونه خطاکاری بی کفاره ازگناه برکنار شود، بلکه چگونه کسی که

من غرق البحر من يعبر بغير سفينة ؛ وكيف ينجو من فتن الدُّنيا من لم يداوها بالجدِّ والاجتهاد؛ وكيف يبلغ من يسافر بغير دليل ؛ وكيف يصير إلى الجنّة من لايبصر معالم الدِّين، وكيف ينال مرضات الله من لايطيعه ؛ وكيف يبصر عيب وجهه من لا ينظر في المرآة ؛ وكيف يستكمل حبَّ خليله من لايبذل له بعض ماعنده ؛ وكيف يستكمل حبَّ ربّه من لايقرضه بعض مارزقه ؟ !

بحقٍّ أقول لكم : إنّه كما لاينقص البحر أن تغرق فيه السّفينة ولا يضرُّه ذلك شيئاً كذلك لاتنقصون الله بمعاصيكم شيئاً ولا تضرُّونه بل أنفسكم تضرُّون و إيّاها تنقصون ، وكما لاينقص نور الشّمس كثرة من يتقلّب فيها بل به يعيش ويحيى. كذلك لاينقص الله كثرة مايعطيكم ويرزقكم، بل برزقه تعيشون وبه تحيون ، يزيد من شكره ؛ إنّه شاكرٌ عليمٌ .

ويلكم يا اُجراء السّوء ، الأجر تستوفون والرِّزق تأكلون والكسوة تلبسون والمنازل تبنون وعمل من استأجركم تفسدون ؛ يوشك ربُّ هذا العمل أن يطالبكم فينظر في عمله الّذي أفسدتم فينزل بكم مايخزيكم ، ويأمر برقابكم فتجذُّ من اُصولها و يأمر بأيديكم فتقطع من مفاصلها ثمَّ يأمر بجثثكم فتجرُّ على بطونها حتّى توضع على قوارع الطّريق حتّى تكونوا عظة للمتّقين ونكالاً للظّالمين .

ويلكم يا علماء السّوء لاتحدِّثوا أنفسكم أنَّ آجالكم تستأخر من أجل أنَّ الموت لم ينزل بكم فكأنّه قد حلَّ بكم فأظعنكم ، فمن الآن فاجعلوا الدَّعوة في آذانكم . ومن الآن

بی کشتی بدریا اندر شود نجات یابد، وچگونه کسی که جد وکوشش نکند ازفتنه های دنیا برهد، و یا چگونه مسافر بی رهنما بسرمنزل رسد، وچگونه کسی که معالم دین‌را نداند ببهشت رود، وچگونه کسی که خدارا اطاعت نکند بخشنودیهای وی رسد ، وچگونه کسی که در آینه ننگرد عیب چهره خود بیند ، وچگونه دوستی بارفیق کامل باشد برای کسی که برخی‌ازآنچه داردبوی ندهد، وچگونه دوستی پروردگار درکسی کامل باشدکه برخی ازآنچه دارد بوی وام ندهد .

بحق برای شما میگویم همچنانیکه دریا از اینکه کشتی در آن غرقه شود کاستی نگیرد و هیچ زیانش نرسد همچنین از نافرمانیهای شما هیچ کاستی و زیانی بخدا نرسد بلکه زیانش بخود شما رسد وخود راکاسته‌کنید وچنانکه هرکه هرچه در پرتو آفتاب زیر ورو شود ازآن نکاهد وخود خوش وزنده گردد، همچنین خدا هرچه بشما روزی دهد وعطاکند ازاو نکاهد بلکه شما بروزیش خوش وزنده باشید، وبرای هرکه شکرش‌کند بیفزایدکه او شاکر وعلیم است .

وای برشما ای مزدوران‌بد، مزد تمام بگیرید وروزی بخورید، وجامه بپوشید، وخانه ها بسازید وکار اجیرکننده خودرا تباه‌کنید، نزدیک‌است صاحب‌کار ازشما بازخواست‌کند، ودرکاریکه تباهش‌کردید بنگرد واسباب رسوائی شمارا فراهم‌کند، وفرمان دهد تاگردنهای شما را بزنند، وفرمان‌کند دستهای شما را از بندهایش ببرند، وبفرماید تا پیکر شما را روی شکم بکشند و در سر راه اندازند تا عبرت پرهیزکاران وکیفر ظالمان باشد .

وای بر شما ای علماء بد بخود نگوئید مرگ شما پس افتد بخاطر اینکه مرگ شما را فرا نگرفته تا آنجا نزدیک است که‌گویا برشما درآمده وشماراکوچانده از اکنون دعوت را آویزه گوش خودکنید

فنوحوا على أنفسكم ، ومن الآن فابكوا على خطاياكم ، ومن الآن فتجهّزوا وخذوا اُهبتكم وبادروا التّوبة إلى ربّكم .

بحقّ أقول لكم : إنّه كما ينظر المريض إلى طيّب الطعام فلايلتذّه مع مايجده من شدّة الوجع؛ كذلك صاحب الدّنيا لايلتذّ بالعبادة ولايجد حلاوتها مع مايجد من حبّ المال . وكما يلتذّ المريض نعت الطبيب العالم بما يرجو فيه من الشّفاء ، فإذا ذكر مرارة الدّواء و طعمه كدر عليه الشفاء ، كذلك أهل الدّنيا يلتذّون ببهجتها وأنواع مافيها فإذا ذكروا فجأة الموت كدّرها عليهم و أفسدها .

بحقّ أقول لكم : إنّ كلّ النّاس يبصر النجوم ولكن لايهتدي بها إلّا من يعرف مجاريها ومنازلها و كذلك تدرسون الحكمة ولكن لايهتدي لها منكم إلّا من عمل بها .

ويلكم يا عبيد الدّنيا نقّوا القمح وطيّبوه وأدقّوا طحنه تجدوا طعمه يهنئكم أكله ؛ كذلك فاخلصوا الإيمان تجدوا حلاوته وينفعكم غبّه .

بحقّ أقول لكم : لو وجدتم سراجاً يتوقّد بالقطران في ليلة مظلمة لاستضأتم به ولم يمنعكم منه ريح قطرانه ، كذلك ينبغي لكم أن تأخذوا الحكمة ممّن وجدتموها معه ولايمنعكم منه سوء رغبته فيها .

وهم اکنون برخود شیون کنید، وهم اکنون بر خطاهای خودگریه کنید، وهم اکنون باربندید و آماده شوید وبتوبه نزد پروردگار خود بشتابید .

بحق برای شما میگویم چنانچه بیمار خوراك خوب را مینگرد و از آن لذت نبرد درحالیکه از سختی درد بنالد آنچنان دنیادار از عبادت لذت نبرد و شیرینی آنرا نفهمدکه دوستی مال را درك کند، و چنانچه بیمار بشرح حال خود از زبان پزشك استاد لذت برد برای امید بشفاء و هرگاه تلخی دواء ومزه آنرا درك کند شفاء در نظرش تیره میگردد، همچنین اهل دنیا بخرمی و انواع نعمیکه در آنست لذت برند وچون مرك ناگهان را بیاد آرند آن لذت را برآنها تیره کند وتباه نماید .

بحق برای شما میگویم همه مردم بستاره ها نگاه کنند ولی بدان رهنمائی نشود جز کسیکه خط سیر آنها را بداند، و منازلشان را بشناسد ، و همچنین شما همه دانش می‌آموزید وکسی بدانش راه بر نشود جزآنکه آنرا بکاربندد .

وای بر شما ای دنیا پرستان مغز گندم را پاك کنید و خوب آردش کنید تا مزه‌اش را بفهمید و خوردنش بر شماگوارا باشد و همچنین در ایمان مخلص باشید تا شیرینیش را درك کنید و دنباله‌اش بشما سود بخشد .

بحق بشما میگویم اگر یك چراغ روغن قطران یابیدکه در شب تار میسوزد ازآن روشنی‌جوئید وبوی قطرانش مانع شما نیست همچنین برای شما سزاواراست دانش را از هرکس یافتید بکاربندید و بی‌رغبتی وی درآن مانع شما نباشد .

ويلكم يا عبيد الدُّنيا لا كحكماء تعقلون ولا كحلماء تفقهون ولا كعلماء تعلمون ولا كعبيد أتقياء ولا كأحرار كرام توشك الدُّنيا أن تقتلعكم من اُصولكم فتقلّبكم على وجوهكم ثمّ تكبّكم على مناخركم، ثمّ تأخذ خطاياكم بنواصيكم و يدفعكم العلم من خلفكم حتّى يُسلّماكم إلى الملك الدّيّان عراةً فرادى فيجزيكم بسوء أعمالكم.

ويلكم يا عبيدُ الدُّنيا أليس بالعلم اُعطيتم السّلطان على جميع الخلائق فنبذتموه فلم تعملوا به، وأقبلتم على الدُّنيا فيها تحكمون ولها تمهّدون، إيّاها تؤثرون وتعمرون، فحتّى متى أنتم للدُّنيا، ليس لله فيكم نصيب.

بحقّ أقول لكم: لا تدركون شرف الآخرة إلّا بترك ما تحبّون. فلا تنتظروا بالتّوبة غداً، فإنّ دون غدٍ يوماً وليلة قضاء الله فيهما يغدو ويروح.

بحقّ أقول لكم: إنّ صغار الخطايا و محقّراتها لمن مكايد إبليس، يحقّرها لكم و يصغّرها في أعينكم فتجمع فتكثر وتحيط بكم.

بحقّ أقول لكم: إنّ المدحة بالكذب والتّزكية في الدّين لمن رأس الشّرور المعلومة،

وای برشما ای دنیاپرستان نه چون حکماء خردمندی دارید، ونه چون بردباران خوب میفهمید و نه چون دانشمندان میدانید، ونه چون بندگان خود دارید و نه چون آزادگان راد باشید، نزدیك است دنیاتان از بن برکند وبرو برگرداند بر سر بینی سرنگونتان کند. سپس خطاهایتان مهارتان را بگیرند و علم از دنبال شما را براند تا بپادشاه جزاده تسلیمتان کنند در حالیکه برهنه و تنها باشید و شما را ببدکرداریتان سزا دهد.

وای برشما ای دنیاپرستان آیا بوسیله علم ودانش شمارا بهمه مردمان سلطنت ندادند وآنرا بدور انداخته و بدان عمل نکردید و بدنیا روی آوردید بدان قضاوت کنید و آنرا آماده ساختید، و آنرا برگزیدید وآباد کردید تا کجا شما پی دنیائید برای خدا درشما بهره‌ای نیست.

درست بشما میگویم که بشرف آخرت نرسید مگر بترك آنچه دوست دارید، درانتظار توبه فردا نباشید زیرا تا فردا یکشب ویکروز است وقضاء خدا درآنها بامداد میکند و شام میکند.

درست بشما میگویم گناهان خرد وکوچك دامهای شیطانند آنهارا درنظر حقیر وخرد جلوه دهد تا گرد آیند وشما را فراگیرند.

درست بشما میگویم راستی یك مدح دروغ و تبرئه دینی سرآمد بدیهای معین است، و دوستی دنیا

وإنّ حبّ الدّنيا لرأس كلّ خطيئة.

بحقّ أقول لكم: ليس شيء أبلغ في شرف الآخرة وأعون على حوادث الدّنيا من الصّلاة الدّائمة، وليس شيء أقرب إلى الرّحمن منها فدوموا عليها واستكثروا منها، وكلّ عمل صالح يقرّب إلى الله فالصّلاة أقرب إليه وآثر عنده

بحقّ أقول لكم: إنّ كلّ عمل المظلوم الّذي لم ينتصر بقول ولا فعل ولا حقد هو في ملكوت السّماء عظيم. أيّكم رأى نوراً اسمه ظلمة أوظلمة اسمها نور، كذلك لايجتمع للعبد أن يكون مؤمناً كافراً، ولامؤثراً للدّنيا راغباً في الآخرة. وهل زارع شعير يحصد قمحاً أو زارع قمح يحصد شعيراً؟ كذلك يحصد كلّ عبد في الآخرة مازرع ويجزى بما عمل.

بحقّ أقول لكم: إنّ النّاس في الحكمة رجلان: فرجل أتقنها بقوله وضيّعها بسوء فعله. ورجل أتقنها بقوله وصدّقها بفعله، وشتّان بينهما، فطوبى للعلماء بالفعل وويل للعلماء بالقول.

بحقّ أقول لكم: من لاينقّي من زرعه الحشيش يكثر فيه حتّى يغمره فيفسده، وكذلك.

سر هرخطائی است (۱).

درست بشما میگویم چیزی بشرف آخرت رساننده تر و در برابر حوادث دنیاکمك بخش تر از نمازپیوست نیست، وچیزی بخداوند رحمان ازآن نزدیکتر نیست پس برآن بپائید وبرآن بیفزائید نسبت بهرکار خوبی که بخدا نزدیك کند باز نماز بدو نزدیکتر وبرگزیده تر است.

درست بشما میگویم که هرکار ستمرسیده‌ایکه بگفته و کرده وکینه توزی یاری نجست در ملکوت آسمان بزرك است، کدامتان نوری دیده که تاریکی نام دارد یا تاریکی که نور نام دارد، همچنین برای بنده خدا فراهم نشود که هم مؤمن باشد وهم کافر، وهم شیفته دنیا باشد و هم شیفته آخرت، آیا جوکار گندم درود یا گندم‌کار جو درود؟ همچنان هر بنده خدا در آخرت همان درود که کاشته و بکار خود پاداش بیند.

درست بشما میگویم که مردم از نظر دانش دو دسته اند مردیکه بزبان محکمش ادا کند و ببدکرداری ضایعش سازد، ومردیکه بزبانش محکم گوید و با کردار تصدیقش کند این دو بسیار ازهم دورند، خوشا بعالم باعمل و وای برعالم بصرف زبان.

درست بشما میگویم: هرکه زراعتش را ازگیاه پاك نکند گیاهش فراوان گردد تا زراعت را فرو

---

(۱) سابقاً گفته شد حب دنیا مادامی مذموم است که برای خدا نباشد وتنها هدف ومقصود بالاصالة باشد قرآن کریم میفرماید «الذین لایرجون لقاءنا ورضوا بالحیوة الدنیا و اطمأنوا بها والذین هم عن آیاتنا غافلون» در آیت دیگر میفرماید «فأعرض عمن تولی عن ذکرنا ولم یرد الا الحیوة الدنیا ذلك مبلغهم من العلم» و همه این مذمتهای دنیا برای رضایت دادن و دلخوش بودن و قناعت کردن بعلائق مادی فقط است بقسمی که انسان را ازخدا بی‌خبر نماید و روز قیامت وآخرت را فراموش کند (مصحح)

من لايخرج من قلبه حبّ الدُّنيا يغمره حتّى لايجد لحبّ الآخرة طعماً .

ويلكم يا عبيد الدُّنيا اتّخذوا مساجد ربّكم سجوناً لأجسادكم ، واجعلوا قلوبكم بيوتاً للتّقوى ، ولا تجعلوا قلوبكم مأوى للشّهوات .

بحقّ أقول لكم : إنّ أجزعكم على البلاء لأشدّكم حبّاً للدُّنيا . وإنّ أصبركم على البلاء لأزهدكم في الدُّنيا .

ويلكم يا علماء السّوء ألم تكونوا أمواتاً فأحياكم فلمّا أحياكم متّم .

ويلكم ألم تكونوا اُمّيين فعلّمكم ، فلمّا علّمكم نسيتم .

ويلكم ألم تكونوا جُفاة ففقّهكم الله ، فلمّا فقّهكم جهلتم .

ويلكم ألم تكونوا ضلّالاً فهداكم ، فلمّا هداكم ضللتم .

ويلكم ألم تكونوا عمياً فبصّركم ، فلمّا بصّركم عميتم .

ويلكم ألم تكونوا صمّاً فأسمعكم فلمّا أسمعكم صممتم .

ويلكم ألم تكونوا بكماً فأنطقكم ، فلمّا أنطقكم بكمتم .

ويلكم ألم تستفتحوا ، فلمّا فتح لكم نكصتم على أعقابكم .

ويلكم ألم تكونوا أذلّة فأعزّكم ، فلمّا عززتم قهرتم واعتديتم وعصيتم .

گیرد و تباه سازد و کسی‌که دوستی دنیای مذموم را از دلش برون نکند آنرا فروگیرد تا برای دوستی آخرتش مزه‌ای نیابد .

وای برشما ای دنیاپرستان مساجد پروردگار خود را زندان تن خویش سازید ، و دلهایتان را خانه تقوی‌کنید، ودلهای خودرا جایگاه شهوات نسازید .

درست بشما میگویم که بیتاب‌ترین‌شما ببلا دنیا دوست‌ترشما است، وشکیباترین‌شما ببلازاهدترین شما است بدنیا .

وای برشما ای علماء بد آیا مرده نبودید وزنده‌تان‌کرد، وچون زنده شدید بازمردید .

وای برشما نادانان مادرزاد نبودید وشمارا آموخت وچون شمارا آموخت فراموش‌کردید .

وای بر شما آیا بی ادب نبودید و خدا بشما دینداری آموخت ، و چون دین را فهمیدید راه نادانی‌گرفتید .

وای برشما آیا همه‌گمراه نبودید وخدا راهنمائیتان‌کرد وچون‌ره را یافتید بگمراهی‌پرداختید.

وای برشما آیاکور نبودید وشمارا بیناکرد، وچون بینا شدیدکور گشتید .

وای برشما آیاکر نبودید وشمارا شنواکرد وچون شنوا شدیدکر شدید .

وای برشما آیا لال نبودید وشماراگویاکرد، وچون شماراگویاکرد لال شدید .

وای برشما آیا پیروزی نخواستید، وچون پیروزتان‌کرد بعقب برگشتید .

وای برشما آیا خوار نبودید و عزیزتان‌کرد ، و چون عزیز شدید زور گفتید و تجاوزکردید و نافرمان شدید .

ويلكم ألم تكونوا مستضعفين في الأرض تخافون أن يتخطّفكم النّاس فنصركم وأيّدكم، فلمّا نصركم استكبرتم وتجبّرتم. فياويلكم من ذلّ يوم القيامة كيف يهينكم ويصغّركم.

و يا ويلكم يا علماء السّوء إنّكم لتعملون عمل الملحدين و تأملون أمل الوارثين و تطمئنّون بطمأنينة الآمنين، وليس أمر الله على ماتتمنّون وتتخيّرون بل للموت تتوالدون و للخراب تبنون و تعمرون وللوارثين تمهّدون.

بحقّ أقول لكم: إنّ موسى عليه السلام كان يأمركم أن لاتحلفوا بالله [كاذبين، وأنا أقول: لا تحلفوا بالله] صادقين و لا كاذبين و لكن قولوا: لا و نعم؛ يا بني إسرائيل عليكم بالبقل البرّي وخبز الشّعير، وإيّاكم و خبز البرّ، فانّي أخاف عليكم أن لا تقوموا بشكره.

بحقّ أقول لكم: إنّ النّاس معافي ومبتلى فاحمدوا الله على العافية، وارحموا أهل البلاء.

بحقّ أقول لكم: إنّ كلّ كلمة سيّئة تقولون بها تعطون جوابها يوم القيامة.

يا عبيد السّوء إذا قرّب أحدكم قربانه ليذبحه فذكر أنّ أخاه واجدٌ عليه فليترك قربانه وليذهب إلى أخيه فليرضه، ثمّ ليرجع إلى قربانه فليذبحه.

يا عبيد السّوء إن اُخذ قميص أحدكم فليعط رداءه معه. ومن لُطم خدّه منكم فليمكّن من خدّه الآخر. ومن سُخّر منكم ميلاً فليذهب ميلاً آخر معه.

وای برشما آیا در روی زمین ناتوان شمرده نمیشدید وترس آن داشتید که مردمتان بربایند وخدا شما را یاری کرد وکمك داد وچون یاریتان کرد تکبر ورزیده وزورگفتید، وای برشما از خواری روز قیامت که چگونه خوار وزبونتان کند.

وای برشما ای علماء بد شما کردار ملحدان دارید و آرزوی وارثان بهشت در سر میپرورید، و آرامش آسودگان بخود بندید، کار خدا برآن پایه نیست که شما آرزو دارید واختیار کردید بلکه برای مرك تولید نسل کنید، وبرای ویرانی میسازید وآباد میکنید، وبرای وارثان آماده مینمائید.

درست بشما میگویم: که موسی بشما فرموده بخدا سوگند [دروغ مخورید ومن میگویم بخدا] سوگند راست ویا دروغ نخورید ولی بگوئید: نه، آری. ای بنی‌اسرائیل برشما بادکه ازتره بیابان ونان جو استفاده کنید، و از نان گندم پرهیز کنید که من میترسم شکرانه آنرا نتوانید کرد.

بحق برای شما میگویم که هرکلمهٔ بدی میگوئید روزقیامت بشما جواب داده میشود، ای بنده‌های بد هرگاه یکی ازشماها بخواهد یك قربانی سر ببرد و یادش آیدکه برادرش از او ناراضی است باید قربانی را بگذارد وبرود نزد برادرش واورا راضی کند وبرگردد وسرقربانی خودرا ببرد.

ای بنده های بد اگر پیراهن یکی از شماها را ربودند عبارا با آن بدهید ببرند، و بهرکدام سیلی زدند گونه دیگررا هم دراختیار بگذارد، وهرکه تامسافت یك میل شما را مسخرکرد و برد، یك میل دیگرهم با او برود. (اینگونه مطالب درقرآن نیست قرآن میفرماید «فان عاقبتم فعاقبوا بمثل ما عوقبتم به» اگرتلافی کنید مانعی ندارد ولی تجاوز نکنید درآیهٔ دیگر درصفات بندگان نیکش فرماید «والذین اذا أصابهم البغی هم ینتصرون» کسانیند که چون ستم دیدند انتقام کشند) (مصحح)

بحق أقول لكم : ماذا يغني عن الجسد إذا كان ظاهره صحيحاً وباطنه فاسداً .

وما تغني عنكم أجسادكم إذا أعجبتكم وقد فسدت قلوبكم ، وما يغني عنكم أن تنقّوا جلودكم وقلوبكم دنسة .

بحق أقول لكم : لاتكونوا كالمنخل يخرج الدّقيق الطيّب ويمسك النخالة، كذلك أنتم تخرجون الحكمة من أفواهكم ويبقى الغلّ في صدوركم .

بحق أقول لكم : ابدؤوا بالشرّ فاتركوه ثمّ اطلبوا الخير ينفعكم ، فإنّكم إذا جمعتم الخير مع الشرّ لم ينفعكم الخير .

بحق أقول لكم : إنّ الّذي يخوض النّهر لابدّ أن يصيب ثوبه الماء وإن جهد أن لايصيبه، كذلك من يحبّ الدّنيا لاينجو من الخطايا .

بحق أقول لكم : طوبى للّذين يتهجّدون من اللّيل أولئك الّذين يرثون النّور الدّائم من أجل أنّهم قاموا في ظلمة اللّيل على أرجلهم في مساجدهم ؛ يتضرّعون إلى ربّهم رجاء أن ينجيهم في الشدّة غداً .

بحق أقول لكم : الدّنيا خلقت مزرعة تزرع فيها العباد الحلو والمرّ و الشرّ والخير، والخير له مغبّة نافعة يوم الحساب والشرّ له عناء وشقاء يوم الحصاد .

بحق أقول لكم : إنّ الحكيم يعتبر بالجاهل، والجاهل يعتبر بهواه . أُوصيكم أن تختموا

بحق برای شما میگویم تن‌چه سودی دهد درصورتیکه ظاهرش درست باشد و درونش تباه، تنهای شما چه سودتان دهدکه خوشتان دارد ودلهای شما تباه باشد و سودی نبریدکه پوست خود را پاک نگاه دارید ودلهای شما چرکین باشد .

بحق برای شما میگویم غربال نباشید که آرد خوب را بیرون میدهد، و نخاله را نگهمیدارد ، همچنین شما ازدهانتان حکمت را برون کنید ودرسینه تان کینه بجا ماند

بحق برای شما میگویم نخست بدی را ازخود دورکنید، وسپس خوبی را بجوئید تا سودتان‌دهد زیرا اگر خوبی را بابدی فراهم‌کنید سود نبرید .

بحق برایتان بگویم هرکه در نهری فروشود هرچه هم بکوشد جامه اش ترشود همچنین هرکه دنیارا برای دنیا دوست دارد ازخطاها رها نشود.

بحق برایتان میگویم خوشا بر آنهاکه شب خیزند آنهایندکه نور پیوست را بدست آرند برای آنکه درتاریکی شب درمساجدشان روی پا ایستادند وبدرگاه پروردگار خود زاری‌کردند بامید اینکه ازسختی فردا برهند .

بحق برای شما میگویم دنیا کشتزاریست که مردم درآن شیرین وتلخ وبدوخوب می‌کارند ، خوب روز حساب دنباله سودمندی دارد، وبد روز درو رنج وبدبختی دارد .

بحق‌برای شما میگویم که دانشمند بوسیله نادان سنجیده شود ونادان بوسیله هوای نفسش. من‌بشما

على أفواهكم بالصمت حتّى لا يخرج منها مالا يحلّ لكم .

بحقّ أقول لكم : إنّكم لاتدركون ما تأملون إلاّ بالصبر على ما تكرهون ، ولاتبلغون ما تريدون إلاّ بترك ما تشتهون .

بحقّ أقول لكم : يا عبيد الدُّنيا كيف يدرك الآخرة من لا تنقص شهوته من الدُّنيا ولا تنقطع منها رغبته .

بحقّ أقول لكم : يا عبيد الدُّنيا ما الدُّنيا تحبّون و لا الآخرة ترجون ؛ لو كنتم تحبّون الدُّنيا أكرمتم العمل الّذي به أدركتموها و لو كنتم تريدون الآخرة عملتم عمل من يرجوها .

بحقّ أقول لكم : ياعبيد الدُّنيا إنّ أحدكم يبغض صاحبه على الظنّ ، ولا يبغض نفسه على اليقين .

بحقّ أقول لكم : إنّ أحدكم ليغضب إذا ذكر له بعض عيوبه وهي حقّ ، ويفرح إذا مدح بما ليس فيه .

بحقّ أقول لكم : إنّ أرواح الشياطين ماعمّرت في شيء ما عمّرت في قلوبكم . فإنّما أعطاكم الله الدُّنيا لتعملوا فيها للآخرة ولم يعطكموها لتشغلكم عن الآخرة وإنّما بسطها لكم لتعلموا أنّه أعانكم بها على العبادة ولم يعنكم بها على الخطايا و إنّما أمركم فيها بطاعته و لم

سفارش کنم که قفل خموشی بدهانهاتان بزنید تا ناروا ازآنها برنیاید .

درست بشما بگویم: که بدانچه‌آرزو دارید نرسید جز بأصبر بر ناگوارها، وآنچه خواهید نجوئید مگر بترك شهوتها .

درست بشما بگویم : ای دنیاپرستان چگونه کسی که از شهوت دنیا نکاهد و دل از آن بر ندارد بخوشی آخرت رسد .

درست بشما بگویم : ای دنیاپرستان نه دنیارا دوست دارید ونه بآخرت امیدوارید، اگردنیا را هم دوست داشتید آن‌کاریرا گرامی میداشتید که بدانش بدست آرید، و اگر آخرت میخواستید کردار کسی را داشتید که بدان امیدوار است .

بدرستی بشما بگویم : ای دنیاپرستان هرکدام شما دیگریرا بمحض گمانی دشمن دارد، وخودرا از روی یقین دشمن نمیدارد .

درست بشمابگویم: هرگاه عیب یکی از شماراگویند خشم کند از سخن حق، وهرگاه مدح او را گویند بدانچه در اونیست شادگردد بناحق .

درست بشما بگویم: که روح شیاطین درچیزی شاداب وآباد نشوند چنانچه در دلهای شما شاداب گردند، همانا خدا دنیارا بشما داده تا در آن کار آخرت کنید، و آنرا بشما نداده که بدان از آخرت باز بمانید، وهمانا آنرا برای شماگسترده تا بدانیدکه شمارا بوسیلهٔ‌آن بکار عبادت یاری کرده نهاینکه برای خطا وگناه آنرا یار شما ساخته، و همانا شما را در دنیا بطاعتش فرمان داده، و شما را در آن

يأمركم بمعصيته ، و إنّما أعانكم بها على الحلال ولم يحلّ لكم بها الحرام ، و إنّما وسّعها لكم لتواصلوا فيها ولم يوسّعها لكم لتقاطعوا فيها .

بحقّ أقول لكم : إنّ الأجر محروص عليه ، ولا يدركه إلاّ من عمل له .

بحقّ أقول لكم : إنّ الشّجرة لا تكمل إلاّ بثمرة طيّبة ، كذلك لا يكمل الدّين إلاّ بالتحرّج عن المحارم .

بحقّ أقول لكم : إنّ الزّرع لا يصلح إلاّ بالماء و التّراب ، كذلك الإيمان لا يصلح إلاّ بالعلم والعمل .

بحقّ أقول لكم : إنّ الماء يطفىء النّار ؛ كذلك الحلم يطفىء الغضب .

بحقّ أقول لكم : لاتجتمع الماء و النّار في إناء واحد ؛ كذلك لا يجتمع الفقه والعمى في قلب واحد .

بحقّ أقول لكم : إنّه لا يكون مطر بغير سحاب ؛ كذلك لا يكون عمل في مرضات الرّبّ إلاّ بقلب تقيّ .

بحقّ أقول لكم : إنّ الشمس نور كلّ شيء وإنّ الحكمة نور كلّ قلب ، والتّقوى رأس كلّ حكمة ، والحقّ باب كلّ خير ، و رحمة الله باب كلّ حقّ ، ومفاتيح ذلك الدّعاء والتّضرّع والعمل؛ و كيف يفتح باب بغير مفتاح .

بنافرمانیش وانداشته، وهمانا شمارا در دنیا برحلال کمك داده و حرام را در آن برشما حلال نکرده، وهمانا آنرا برشما توسعه داده تا درآن باهم گرمي ومهرباني وپيوست کنید، وتوسعه‌اش نداده تا درآن با یکدیگر قطع رحم کنید واز هم ببرید .

بحق بشما بگویم: که مزدکار مورد رغبت است وبدان نرسد مگر کسی که کار کند .

بحق بشما بگویم: که درخت کامل نباشد مگر با میوه خوب، همچنین دینداری کامل نباشد مگر با کناره گیری از محارم .

بحق شمارا میگویم: که زراعت به‌نشود جز بآب وخاك، همچنین ایمان به نشود جز بدانش وکردار.

بحق شمارا میگویم: که آب آتش را خاموش کند، همچنین بردباری خشم را خاموش میکند.

بحق شمارا میگویم: آب و آتش باهم در یك ظرف جمع نشوند ، همچنین دین فهمی وکوری در یك دل جمع نشوند .

بحق بشما میگویم: که باران بی‌ابر نباشد، همچنین کردار خداپسند جز بادل پاك میسر نیست.

بحق شمارا میگویم: که خورشید وسیله روشنی هرچیز است، ودانش روشنی هر دل است، وتقوی سره هردانش است، وحق باب هرخیر است، ورحمت خدا باب هرحق است، وکلید های آن دعا وزاری وعمل‌است. ودر بی‌کلید چگونه باز شود .

بحقّ أقول لكم : إنّ الرّجل الحكيم لا يغرس شجرة إلاّ شجرةً يرضاها ، ولايحمل على خيله إلاّ فرساً يرضاه ؛ كذلك المؤمن العالم لا يعمل إلاّ عملاً يرضاه ربّه .

بحقّ أقول لكم : إنّ الصّقالة تصلح السّيف وتجلوه ؛ كذلك الحكمة للقلب تصقله و تجلوه ؛ و هي في القلب الحكيم مثل الماء في الأرض الميتة تحيي قلبه كما يحيي الماء الأرض الميتة ؛ وهي في القلب الحكيم مثل النور في الظّلمة يمشي بها في النّاس .

بحقّ أقول لكم: إنّ نقل الحجارة من رؤوس الجبال أفضل من أن تحدّث من لايعقل عنك حديثك ؛ كمثل الّذي ينقع الحجارة لتلين و كمثل الّذي يصنع الطّعام لأهل القبور ، طوبى لمن حبس الفضل من قوله الّذي يخاف عليه المقت من ربّه و لا يحدّث حديثاً إلاّ يفهم و لا يغبط أمراً في قوله حتّى يستبين له فعله ، طوبى لمن تعلّم من العلماء ماجهل ، وعلّم الجاهل ممّا علم ، طوبى لمن عظّم العلماء لعلمهم و ترك منازعتهم، وصغّر الجهّال لجهلهم ولا يطردهم ولكن يقرّبهم و يعلّمهم .

بحقّ أقول لكم : يا معشر الحواريّين إنّكم اليوم في النّاس كالأحياء من الموتى ، فلا تموتوا بموت الأحياء .

وقال المسيح : يقول الله تبارك وتعالى يحزن عبدي المؤمن أن أصرف عنه الدّنيا وذلك

بحق شمارا میگویم: مردی حکیم درختی نکارد جز آنرا که بپسندد ، و بر مادیانش نپراند جز اسبی که بپسندد، همچنین مؤمن عالم کاری نکند جز آنکه پروردگارش بپسندد .

بحق شمارا میگویم: زدودن زنك شمشیر را پاك کند وآبدار نماید، همچنین حکمت دل را پاك کند وخرم نماید، حکمت دردل مرد حکیم چون آبست در زمین مرده دلش را زنده کند چنانکه آب زمین مرده را زنده کند، حکمت دردل حکیم چون روشنی است درتاریکی بوسیله آن مردم براه روند .

بحق شما را میگویم : بدوش کشیدن سنك از سرکوهها بهتر است از اینکه حدیث تورا کسی که نمیفهمد بازگوکند، نمونه‌اش آن‌کس باشدکه سنك را درآب نهد تا نرم شود، ونمونه اش کسی باشدکه خوراك برای مرده‌های گور میسازد، خوشا برکسی که ازآن برگفتنی که مایه دشمنی پروردگار او است خودداری کند وحدیثی که نفهمیده نگوید، وبگفته کسی رشك نبرد تا عملش برای او روشن شود ، خوشا برکسی که از علماء بیاموزد آنچه را نمیداند و بنادان یاد دهد آنچه را میداند ، خوشا برکسی که علماء را برای علمشان احترام کند وبا آنها ستیزه نکند ، و نادانها را برای نادانیشان خرد شمارد و طردشان نکند ولی بخود نزدیك کند وآنها را بیاموزد .

بحق برای شما میگویم: ای گروه حواریین امروزه شما در میان مردم چون زنده هائید درمیان مردگان پس بامردن زنده‌ها نمیرید .

ومسیح فرمود: خدا تبارك وتعالی می‌فرماید بنده مؤمنم غمنده شود که دنیارا از اوبگردانم واین

أحبُّ مايكون إليّ و أقرب ما يكون منّي ، ويفرح أن أوسّع عليه في الدّنيا وذلك أبغض ما يكون إليّ و أبعد مايكون منّي .

والحمد لله ربّ العالمين وصلّى على محمّد وآله وسلّم تسليماً .

« وصية المفضل بن عمر لجماعة الشيعة »

اُوصيكم بتقوى الله وحده لاشريك له ، و شهادة أن لاإله إلاّ الله ، و أنّ محمّداً عبده ورسوله اتّقوا الله و قولوا قولاً معروفاً . و ابتغوا رضوان الله واخشوا سخطه ، و حافظوا على سنّة الله ولا تتعدّوا حدود الله وراقبوا الله في جميع اُموركم ، وارضوا بقضائه فيما لكم وعليكم .

ألاوعليكم بالأمر بالمعروف والنّهي عن المنكر ، ألا ومن أحسن إليكم فزيدوه إحساناً واعفوا عمّن أساء إليكم . وافعلوا بالنّاس ما تحبّون أن يفعلوه بكم .

ألا وخالطوهم بأحسن ما تقدرون عليه وإنّكم أحرى أن لا تجعلوا عليكم سبيلاً . عليكم بالفقه في دين الله والورع عن محارمه وحسن الصّحابة لمن صحبكم برّاً كان أو فاجراً .

ألا و عليكم بالورع الشّديد ؛ فإنّ ملاك الدّين الورع . صلّوا الصّلوات لمواقيتها وأدّوا الفرائض على حدودها .

ألا و لا تقصّروا فيما فرض الله عليكم و بما يرضى عنكم ، فإنّي سمعت أباعبدالله عليه السلام

خود دوستتر حال او است بمن، ودر اين حال بمن نزديكتر است وشاد است كه در دنيا باو وسعت دهم اين وضع او نزد من مبغوض تراست ودر اين حال ازمن دورتر است .

والحمد لله رب العالمين وصلى‌الله على محمد وآله وسلم تسليماً .

سفارش مفضل بن عمر بجماعت شيعه

سفارش ميكنم شمارا بتقوى از خداكه تنها است شريك ندارد ، وبشهادت بر اينكه نيست شايسته پرستشى جز خدا، واينكه محمد (ص) بنده وفرستاده اواست، از خدا بپرهيزيد وگفتار خوب بگوئيد، خشنودى خدا جوئيد واز خشمش بترسيد، وبر سنت خدا بپائيد، و از حدود خدا تجاوز ننمائيد، و در همه‌كار خود خدارا منظور داريد، ودر هرآنچه بسود وزيان شما است بقضايش راضى باشيد .

هلا برشما بادكه امر بمعروف و نهى از منكر كنيد ، هلا هركه بشما نيكى كرد بيشتر باو نيكى كنيد ، ازكسى‌كه بشما بدكرد بگذريد، وبا مردم چنان كنيدكه دوست داريد باشما همان‌كنند .

هلا ببهترين وجهى‌كه مى توانيد با آنها آميزش‌كنيد و شما سزاوارتريد بروشى‌كه برخود راه اعتراض فراهم نكنيد، برشما بادكه دردين خدا فهميده شويد وازمحرماتش‌كناره‌كنيد وباهركه همنشين شما است‌خوش رفتارى‌كنيد خوب باشد يا بد، هلاخوب پارسا باشيدكه بنياد دين پارسائى است، نمازها را در وقت بخوانيد وواجبات را طبق مقرر انجام دهيد .

هلا در آنچه خدا بشما واجب كرده و بدان از شما خشنود است‌كوتاهى نكنيد كه من از امام

« تفقّهوا في دين الله ولاتكونوا أعراباً، فإنّه من لم يتفقّه في دين الله لم ينظر الله إليه يوم القيامة» وعليكم بالقصد في الغنى والفقر . واستعينوا ببعض الدُّنيا على الآخرة ، فإنّي سمعت أباعبدالله عليه السلام يقول : « استعينوا ببعض هذه على هذه ولا تكونوا كلّاً على النّاس » . عليكم بالبرّ بجميع من خالطتموه و حسن الصّنيع إليه .

ألا وإيّاكم والبغي ، فإنّ أباعبدالله عليه السلام كان يقول : «إنّ أسرع الشرّ عقوبة البغي» . أدّوا ما افترض الله عليكم من الصّلاة والصّوم وساير فرائض الله وأدّوا الزّكاة المفروضة إلى أهلها فإنّ أباعبدالله عليه السلام قال : «يا مفضّل قل لأصحابك : يضعون الزّكاة في أهلها و إنّي ضامن لما ذهب لهم » . عليكم بولاية آل محمّد صلى الله عليه وآله أصلحوا ذات بينكم ولا يغتب بعضكم بعضاً. تزاوروا و تحابّوا وليحسن بعضكم إلى بعض . وتلاقوا وتحدّثوا ولا يبطننّ بعضكم عن بعض وإيّاكم و التّصارم و إيّاكم و الهجران فإنّي سمعت أباعبدالله عليه السلام يقول : « والله لايفترق رجلان من شيعتنا على الهجران إلّا برئت من أحدهما ولعنته ، وأكثر ما أفعل ذلك بكليهما ، فقال له معتّب : جعلت فداك هذا الظّالم فما بال المظلوم ؟ قال : لأنّه لايدعو أخاه إلى صلته، سمعت أبي وهو يقول : « إذا تنازع اثنان من شيعتنا ففارق أحدهما الآخر فليرجع المظلوم إلى صاحبه حتّى يقول له : يا أخي أنا الظّالم حتّى ينقطع الهجران فيما بينهما » إنّ الله تبارك وتعالى حكم عدلٌ يأخذ للمظلوم من الظّالم » . لاتحقّروا ولا تجفوا فقراء شيعة آل محمّد عليهم السلام

صادق(ع) شنیدم میفرمود: در دین خدا فهمیده شوید چون بیابان‌گردان نباشید. زیرا هرکه دین فهم نشود خدا روز قیامت باو نظری ندارد، برشما باد بمیانه روی درتوانگری و مستمندی، وببعضی از دنیا برای آخرت کمك خواهیدکه من ازامام صادق(ع) شنیدم می‌فرمود: « بتحصیل دنیا برای آخرت کمك گیرید وسربار مردم نباشید» با هرکه آمیزش دارید نیکی کنید و باو احسان نمائید .

هلا از تجاوز کناره کنیدکه امام صادق(ع) میفرمود : «کیفر تجاوز از هرچه زودتر است» آنچه خدا از نماز وروزه وواجبات دیگر بر شما مقررکرده انجام‌کنید، و زکاة واجبه را بمستحقش بدهیدکه امام صادق(ع) فرمود: « بیارانت بگو زکاة را بمستحقش بدهند و من ضامن آنچه‌ام که از آنها رفته » برشما باد بولایة آل محمد(ص) میان خود را اصلاح کنید، وغیبت یکدیگر را نکنید، یکدیگر را دیدن کنید و بهم‌احسان‌کنید، بهم‌برخوریدوحدیث‌گوئید، ودرمقام‌پوشیدن‌اسرارازهم نباشید، مبادا‌ازهم ببرید واز هم قهرکنیدکه من شنیدم امام صادق(ع) میفرمود: «بخدا دوکس از شیعیان از یکدیگر قهرنکنند جزاینکه از یکی ازآنها بیزاری جویم و لعنش‌کنم و بیشتر با هردو چنین‌کنم ، معتب باوگفت قربانت نسبت بظالم درست ولی مظلوم چه تقصیری دارد؟ فرمود: برای اینکه برادرش را بسازش با خود دعوت نکرده، از پدرم شنیدم میفرمود: هرگاه دوتا ازشیعه های ما ستیزه‌کنند ویکی ازدیگری جدا شود باید مظلوم نزد طرفش برود و بگویدش: ای برادر تقصیر با من بوده، تاقهرآنها زایل شود ، خدا تبارك و تعالی حاکم عادل است وداد مظلوم را ازظالم میستاند . بافقراء شیعه‌آل محمد (ع) تحقیروجفانکنید ،

وألطفوهم وأعطوهم من الحقّ الّذي جعله الله لهم في أموالكم وأحسنوا إليهم . لا تأكلوا النّاس بآل محمّد ، فانّي سمعت أباعبدالله عليه السلام يقول : « افترق النّاس فينا على ثلاث فرق : فرقة أحبّونا انتظار قائمنا ليصيبوا من دنيانا ؛ فقالوا وحفظوا كلامنا وقصّروا عن فعلنا ؛ فسيحشرهم الله إلى النّار . وفرقة أحبّونا وسمعوا كلامنا ولم يقصّروا عن فعلنا ؛ ليستأكلوا النّاس بنا ، فيملأ الله بطونهم ناراً يسلّط عليهم الجوع والعطش . و فرقة أحبّونا وحفظوا قولنا و أطاعوا أمرنا ولم يخالفوا فعلنا ، فاُولئك منّا ونحن منهم » ولا تدعوا صلة آل محمّد عليهم السلام من أموالكم من كان غنيّاً فبقدر غناه ومن كان فقيراً فبقدر فقره . فمن أراد أن يقضي الله له أهمّ الحوائج إليه فليصل آل محمّد وشيعتهم بأحوج مايكون إليه من ماله . لاتغضبوا من الحقّ إذا قيل لكم ولا تبغضوا أهل الحقّ إذا صدعوكم به ، فإنّ المؤمن لا يغضب من الحقّ إذا صدع به .

و قال أبوعبد الله عليه السلام مرّة وأنا معه : يا مفضّل كم أصحابك ؟ فقلت : قليل ، فلمّا انصرفت إلى الكوفة أقبلت عليّ الشّيعة فمزّقوني كلّ ممزّق : يأكلون لحمي و يشتمون عرضي حتّى أنّ بعضهم استقبلني فوثب في وجهي وبعضهم قعدلي في سكك الكوفة يريد ضربي ورموني بكلّ بهتان حتّى بلغ ذلك أباعبدالله عليه السلام ، فلمّا رجعت إليه في السنّة الثّانية كان

وبآنها لطف کنید وازحقی که خدا برایشان دراموال شما نهادم بآنها بدهید واحسان هم بآنها بکنید،آل محمد(ص) را وسیله‌تان خوردن یامردم لخت کردن نسازید که من‌شنیدم امام‌صادق(ع) میفرمود: مردم‌در باره ما سه دسته شدند: یکدسته مارا دوست دارند وانتظار قائم مارا دارند تا از دنیای ما بهره برند . عقیده مارا دارند وسخن مارا حفظ کردند واز عمل ماکوتاهی کردند. محققاً خدا آنها را بدوزخ برد، یکدسته مارا دوست دارند وکلام مارا بشنوند و مانند ما عمل کنند تا بوسیله ما از مردم بخورند . خدا شکمشانرا از آتش پرکند، وگرسنگی وتشنگی را برآنها مسلط سازد، و یکدسته ما را دوست دارند و گفته مارا حفظ کنند وامر مارا اطاعت کنند، و در عمل باما مخالفت نکنند آنان ازما باشند وما از آنها ازمال خود صله بآل محمد(ص) را ترك نکنید هرکه توانگر است باندازه توانگریش، وهرکه فقیراست باندازه فقرش ، هرکه خواهد خدا اهم حوائجش را برآورد باید با کمال نیازمندی‌که بمالش دارد بآل محمد وشیعه آنها کمك مالی کند، چون بشما سخن حقی کنند خشم نکنید، و چون اهل حق حق را برخ شما کشند آنانرا دشمن ندارید، زیرا مؤمن ازحقی‌که برخ اوکشند خشم نکند .

من یکبار بهمراه امام صادق(ع) بودم که فرمود : ای مفضل یارانت چه اندازه‌اند ؟گفتم اندك و چون بکوفه برگشتم ورو بشیعه آوردم جامه‌ام بسختی دریدند و پشت سرم بدگفتند و آبرویم را بردند تا آنجاکه برخی پیش رویم گستاخی کرد وبر من هجوم کرد، و برخی میان کوچه های کوفه موضع کرد ومیخواست مرا بزند وهرتهمتی بمن‌زدند تاخبرش بگوش امام صادق(ع) رسید، وچون سال دوم خدمتش

أوّل ما استقبلني به بعد تسليمه عليّ أن قال : يا مفضّل ما هذا الذي بلغني أنّ هؤلاء يقولون لك وفيك ؟ قلت : و ما عليّ من قولهم ، قال : « أجل بل ذلك عليهم ؛ أيغضبون ؟ بؤس لهم ، إنّك قلت : إنّ أصحابك قليل ، لا والله ماهم لنا شيعة ولو كانوا لنا شيعة ما غضبوا من قولك وما اشمأزّوا منه ؛ لقد وصف الله شيعتنا بغيرماهم عليه ؛ وما شيعة جعفر إلاّ من كفّ لسانه و عمل لخالقه و رجا سيّده و خاف حقّ خيفته ، ويحهم أفيهم من قد صار كالحنايا من كثرة الصّلاة ، أوقد صار كالتّائه من شدّة الخوف أوكالضّرير من الخشوع ، أوكالضّني من الصّيام أوكالأخرس من طول الصّمت والسّكوت ، أوهل فيهم من قد أدأب ليله من طول القيام وأدأب نهاره من الصّيام ، أومنع نفسه لذّات الدّنيا ونعيمها خوفاً من الله وشوقاً إلينا ـ أهل البيت ـ أنّى يكونون لنا شيعة و إنّهم ليخاصمون عدوّنا فينا حتّى يزيدوهم عداوة ، و إنّهم ليهرّون هرير الكلب ويطمعون طمع الغراب ، وأما إنّي لولا أنّني أتخوّف عليهم أن أغريهم بك لأمرتك أن تدخل بيتك وتُغلق بابك ، ثمّ لاتنظر إليهم ما بقيت ولكن إن جاؤوك فاقبل منهم ، فإنّ الله قد جعلهم حجّة على أنفسهم واحتجّ بهم على غيرهم » .

برگشتم نخست سخنی که پس از سلام بامن گفت این بودکه فرمود : ای مفضل این چه گزارشی است که بمن رسیده که اینان درباره تو میگویند ؟ گفتم گفته آنها بمن زیانی ندارد فرمود : بلی ولی برای آنها زیان دارد آیاخشم کنند ـ بدا برآنها ـ که توگفتی که یارانت کمند، نه بخدا آنهاشیعه ما نیستند واگر شیعه ما بودند ازگفته تو خشم نمیکردند وازآن مشمئز نمیشدند هرآینه خدا شیعیان مارا بغیر وضعی که آنها دارند وصف کرده ، شیعه جعفر نیست مگرکسی که زبانش را نگهدارد ، و برای آفریدگارش کارکند و باقایش امیدوار باشد، وچنانچه باید از خدا بترسد، وای بر آنها، آیا در میان آنهاکسی است که از بسیار نماز خواندن خمیده شده باشد، ویا از خوف خدا دیوانه شده باشد، ویا ازخشوع نابینا شده باشد ویا از روزه گرفتن نزار شده باشد، ویا از خموشی طولانی و سکوت چون لال باشد، یا در میان آنها کسیست که عادت کرده همه شب را زنده دارد، وهمه روز را روزه دارد، ویا ازترس خدا لذت ونعمت دنیا را برخود دریغ کرده باشد، وهم از شوق بما ـ خانواده ـ؟ ازکجا اینان شیعه ما هستند با اینکه بخاطر ما بادشمن ما ستیزه میکنند تا دشمنی آنهارا درباره ما بیفزایند ، و راستی که چون سك زوزه کشند و چون کلاغ طمع ورزند، واما من داستش اینست که اگر نمی‌ترسیدم مایه شهرت توشود وآنها را بتوواداد کرده باشم بتو فرمان میدادم که بخانه‌ات اندر شوی، و در خانه را بروی خود ببندی و تا هستی بآنها نگاه نکنی، ولی اگر نزد تو آمدند بپذیرشان زیرا خدا آنهارا بر خودشان حجت ساخته وبردیگران هم بدانها احتجاج کرده است .

لاتغرّنّكم الدُّنيا وماترون فيها من نعيمها وزهرتها وبهجتها وملكها فانّها لا تصلح لكم فوالله ماصلحت لأهلها.

والحمدلله ربّ العالمين وصلّى الله على سيّدنا محمّد النبيّ وآله الطّاهرين.

تم الكتاب بعون الملك الوهاب



دنيا وآنچه درآن ازنعمت وشكوفائي وخرمي وملك مينگريد شمارا نفريبدزيرا شايسته شما نيست وبخداكه براي اهل دنياهم خوشي ندارد. والحمدلله رب العالمين وصلى الله على سيدنا محمد النبي وآله الطاهرين.
پايان ترجمه ۲۲ محرم الحرام ۱۳۸۳ هـ ق برابر خردادماه ۱۳۴۲ شمسي هجري- درآباده كمره
محمد باقر كمره‌اى

اين كتاب شريف كه تاكنون چند مرتبه طبع شده ومنتشر گشته چنانكه تفصيلا در مقدمه عرض‌شد تاكنون بدون‌ترديد ومبالغه بدين صحت‌ودقت طبع نشده بود، وپس ازآنكه جناب‌آقاى حاج سيداسماعيل كتابچي مدير كتابفروشي اسلاميه كتاب را در اختيار اينجانب گذارد بنده با مطالعه عميق ترجمه فارسي را بررسي نموده و با عبارات عربي تطبيق نموده هرجا محتاج بتوضيح بود يا در پاورقي مستقلا ويا در همان متن بين دو پرانتز توضيح‌كافي دادم . وهرجا مسامحه‌اى درترجمه شده بود درهمان متن اصلاح نموده وچنانچه جمله‌اى ازقلم مترجم افتاده بود خود افزودم وتا حديكه درامكان اين ناچيزبود دقت كافي بعمل‌آمد . اميداست‌كه مورد استفاده فارسي زبانان و دانشمندان قرارگيرد واز انوار حقائق اهلبيت عصمت عليهم‌السلام منورگردند و الحمد لله اولا وآخراً - شعبان المعظم ۱۳۸۴ هـ ق-
علي اكبر غفاري

(((فهرست مندرجات)))

صفحه — موضوع

آنچه روایت شده از امام سبط تقی ابی محمد حسن بن علی علیهما السلام

آنچه روایت شده ازامام سبط شهید ابی عبدالله الحسین بن علی علیهما السلام

آنچه روایت شده از امام سید العابدین علی بن الحسین علیهما السلام

«(غلطنامه)»

صفحه	سطر	غلط	صحیح
٢٦	٣	منازلم	منازلهم
٢٦	٤	أمر	أمره
٣٨	١٠	يطلبوا	تطلبوا
٤٤	١٥	خبثاً لها	حبّاً لها
١٢٣	٣	لاتبجحنّ	لاتبجحنّ
١٤٤	٦	إيثاء الزكاة	إيتاء الزكاة
٢٠٧	١	إنْ	إنّ

صفحه	سطر	غلط	صحیح
٣٦١	١٤	نبيّناً	نبيـ…
٤٨٦	تيتر	عليّ محمّد	عليّ بن م
٤٩٠	»	محمّد عليّ بن	عليّ بن محمّد
٤٩٢	»	محمّدبن‌النقي	محمّد النقي
٤٩٤	»	محمّدبن‌النقي	محمّد النقي
٤٩٦	»	عليّ محمّد	عليّ بن محمّد

انتشارات کتابچی
خیابان مجاهدین اسلام، نرسیده به میدان شهدا، خیابان شهید رحیمی، پلاک ۸۰
۳۹۰۵۲۰۵ - ۳۱۲۸۵۶۸